



تاریخ ایران

از زمان باستان تا امروز

● ا. آ. گرانفوسکی

● م. آ. داندامایو

● گت. آ. کاشلنکو

● پروفیسور ای. پ. پتروشفسکی

● پروفیسور م. س. ایوانف

● ل. ک. بلوی

ترجمہ کیخسرو کشاورزی

در این کتاب

- ۱۳ یادآوری
- ۱۷ پیشگفتار
- ۲۳ ایران باستان
- ۲۴ بخش ۱. از هم پاشیدن نظام اشتراکی اولیه. دولت ایلام:
۱. غارهای قدیمی شکارچیان ایرانی.
 ۲. گذار به سوی اقتصاد کشاورزی - دامداری و نخستین مرحله روستائینی در باختر ایران.
 ۳. گسترش جامعه کشاورزی - دامداری در ایران، پیشرفت اجتماعی و اقتصادی در این سرزمین.
 ۴. از هم پاشیدن نظام اشتراکی ماقبل تاریخ.
 ۵. ایلام در هزاره‌های چهارم تا دوم ق. م.
- بخش ۲. فرمانروایی مانی‌ها. دوئتهای ماد. ایران در پایان هزاره دوم تا اواسط هزاره یکم ق. م:
- ۴۹
۱. ایران باختری در آستانه تاخت و تاز آشوریها و اورارتها.
 ۲. تاخت و تاز آشوریها و اورارتیها در ایران.
 ۳. پادشاهی مانی‌ها.
 ۴. ایلام در نیمه نخستین سده‌های هزاره یکم ق. م.
 ۵. نژاد عشایر ایرانی و گسترش آنها در سرزمین ایران.
 ۶. اوستا و زرتشتی‌گری نخستین.
 ۷. نظام اجتماعی - اقتصادی قبایل ایران باستان.
 ۸. پیدایش ماد مستقل و دولت‌های مادی.
 ۹. پیدایش دامداران کوچ‌نشین و گسترده شدن عشایر کوچ‌نشین در مناطق کوهستانی ایران.
- بخش ۳. دولت هخامنشی:
- ۷۶
۱. بنیان‌گذاری دولت هخامنشی و تسلط هخامنشیان.
 ۲. خیزش ملت‌های مغلوب.
 ۳. اصلاحات داریوش یکم و نظام اقتصادی - اجتماعی حکومت هخامنشیان.
 ۴. جنگ‌های ایران و یونان.
 ۵. دولت هخامنشی پس از خشایار شاه.

۶. سقوط دودمان هخامنشی.

۷. فرهنگ دولتهای هخامنشی، مذهب و هنر ایرانیان در دوره هخامنشیان.

بخش ۴. دولت اسکندر مقدونی - حکومت سلوکیدها : ۱۱۱

۱. تصرف آسیای صغیر، سوریه و مصر به دست یونانیان.

۲. تصرف بابل و شوش. سوزاندن پرسپولیس.

۳. دگرگونی در سیاست اسکندر و اختلاف در میان لشکریان یونانی - مقدونی.

۴. پیکار مردم آسیای میانه علیه استیلای یونانیان - مقدونیان.

۵. لشکرکشی به هندوستان.

۶. ارزیابی سیاست اسکندر مقدونی.

۷. دولت سلوکیدها.

۸. رژیم اجتماعی و سیاسی دولت سلوکید.

۹. سقوط دولت سلوکیدها. حکومت مقدونی - باختری و پارت.

بخش ۵. دولت پارت : ۱۳۳

۱. تشکیل پادشاهی پارت و پیکارش با سلوکیدها در غرب و کوچ نشینان شرق.

۲. تجاوز روم به سوی شرق و جنگ پارتها با رومیان برای به دست آوردن

چیرگی در خاورمیانه.

۳. ارشاکهای کوچک. موقعیت اقتصادی و سیاسی دولتها.

۴. روابط اقتصادی - اجتماعی و نظام حکومتی پارتها.

۵. پیکار داخلی پارتها در سده اول ق. م. و رشد پتدار جداخواهی استانها.

۶. تجاوز ارتش تراژان امپراطوری روم به پارت. جنگهای رومیان و پارتها.

۷. سقوط دولت پارت.

بخش ۶. ایران در زمان ساسانیان. تشکیل نخستین جامعه قنودالی : ۱۵۶

۱. تشکیل دولت ساسانی

۲. نظام اجتماعی و حکومتی ساسانیان ایرانی.

۳. دین در ایران زمان ساسانیان.

۴. سیاست خارجی ساسانیان در سدههای سوم - چهارم.

۵. ایران در سده پنجم.

۶. جنبش مزدکیان.

۷. اصلاحات خسرو اول انوشیروان.

۸. سیاست خارجی ایران در سده ۶.

۹. پیشرفت اجتماعی - اقتصادی ایران در سده ۶ میلادی.

۱۰. ایران در اواخر سلطنت ساسانیان.

۱۱. فرهنگ ایران در زمان ساسانیان.

۱۷۷

ایران قرون وسطی

بخش ۷. ایران در چارچوب حکومت خلفای عرب (نیمه سده ۷- آغاز سده ۱۰): ۱۷۸:

۱. تصرف ایران به دست عربها.
۲. پی آمد استیلای اعراب.
۳. ایران در زمان بنی امیه.
۴. پیکار علیه خلفای بنی امیه در ایران.
۵. سقوط دودمان خلافت بنی امیه.
۶. تشکیل خلافت عباسی.
۷. روابط اجتماعی در ایران ضمن سده های ۸-۹ میلادی.
۸. قیام مردمی در ایران ضمن سده های ۸-۹ میلادی.
۹. ازهم پاشیدگی خلافت عباسی.
۱۰. خیزش زنگیان، اسماعیلیه و قرمطیان.

بخش ۸. جامعه فنودالی پیشرفته در ایران (سده ۱۰ تا آغاز سده ۱۳): ۱۹۷

۱. سقوط چیرگی خلفا در ایران.
۲. دولت غزنوی.
۳. تشکیل دولت سلجوقیان.
۴. از هم پاشیدگی دولت های سلجوقیان.
۵. اسماعیلیان در ایران.
۶. پیشرفت اقتصادی ایران.
۷. روابط فنودالی.
۸. دولت خوارزمشانیان در آغاز سده ۱۰ میلادی.
۹. فرهنگ و ایدئولوژی ایران در سده ۱۰ تا آغاز سده ۱۳.

۲۱۳

بخش ۹. ایران زیر چیرگی خانهای مغول:

۱. تصرف ایران به دست مغولان.
۲. ویژگیهای استیلای مغول.
۳. پی آمد استیلای مغولان.
۴. بنیان گذاری دولت ایلخانیان هلاکوئی.
۵. نظام داخلی هلاکوئیان.
۶. سیستم مالیاتی ایلخانان.
۷. اصلاحات غازان خان.
۸. سیستم تیول جنگی در زمان غازان خان.

۹. سقوط سیاسی ایران.

۲۲۹

بخش ۱۰. ایران در دوره بعد از مغول :

۱. جنبش‌های مردمی در نیمه سده ۱۴-۱۵.
۲. جنبش سربداران.
۳. جنبش‌های مردمی در استانهای دیگر ایران در سده ۱۴.
۴. ایران در زمان چیرگی تیمور و تیموریان.
۵. جنبش‌های مردمی در نیمه یکم سده ۱۵.
۶. حکومت‌های ایران در نیمه دوم سده ۱۵.
۷. روابط فتودالی در ایران ضمن سده‌های ۱۴-۱۵.
۸. فرهنگ و ایدئولوژی ایران در سده‌های ۱۳-۱۵.

۲۴۵

بخش ۱۱. حکومت صفویان (سده ۱۶-۱۰م):

۱. صفویان و قزلباشان تا پیش از سده ۱۵-م.
۲. ایران در آغاز سده ۱۶ و تشکیل حکومت صفوی.
۳. دولت صفوی در سده ۱۶-م.
۴. روابط فتودالی در ایران سده ۱۶.
۵. سیاست داخلی و خارجی صفویان در زمان اسماعیل اول و طهماسب اول.
۶. جنبش‌های مردمی در سده ۱۶.
۷. ایران در پایان سده ۱۶.

۲۵۹

بخش ۱۲. استواری دولت صفویان :

۱. ایران در مرز سده‌های ۱۶-۱۷-م.
۲. اصلاحات و سیاست داخلی شاه عباس اول.
۳. سیاست خارجی شاه عباس اول. ایران در زمان جانشینان شاه عباس.
۴. روابط فتودالی در ایران در سده ۱۸-م.
۵. نظام حکومتی ایران در سده ۱۷.
۶. شهر، صنعت و بازرگانی در سده ۱۷-م.
۷. فرهنگ ایران در سده‌های ۱۶-۱۷-م.

۲۷۹

ایران عصر جدید

۲۸۰

بخش ۱۳. ایران در پایان سده ۱۷ تا نیمه نخستین سده ۱۸ :

۱. جنبش‌های آزادی مردمی در قلمرو دولت صفوی.
۲. خیزش افغانان و پیکار مردم ایران علیه استیلای افغان.
۳. مداخله روسها و ترکان.

۴. پیدایش نادر، پیش‌راندن افغانان. روابط ایران با ترکان و روسها.
۵. توریلتای مغان و اعلام پادشاهی نادر.
۶. سیاست خارجی و داخلی نادرشاه.
۷. قیام مردمی و کشتن نادرشاه.
۸. زوال فرهنگ.

بخش ۱۴. ایران در نیمه دوم سده ۱۸ (زندیه، برقراری قدرت دودمان قاجاریه): ۲۹۸

۱. ستیزهای فتودالی پس از مرگ نادرشاه.
۲. سیاست داخلی کریمخان زند.
۳. قیامهای مردمی در سالهای ۶۰- آغاز سال ۷۰.
۴. سیاست خارجی کریمخان.
۵. از سر گرفتن جنگ‌های فتودالی پس از مرگ کریمخان.
۶. برقراری دودمان قاجار.
۷. کشته شدن آقامحمدخان قاجار.
۸. نظام اقتصادی - اجتماعی و سیاسی.

بخش ۱۵. پیکار انگلیس‌ها و فرانسویان بر سر ایران: ۳۱۵

۱. جنگ‌های ایران - روس در آغاز سده ۱۹-م.
۲. پیمان انگلیس و ایران به سال ۱۸۰۱-م.
۳. پیوستن گرجستان به روسیه.
۴. نخستین جنگ بین ایران و روس.
۵. پیمان دفاعی - تعرضی ایران و فرانسه به سال ۱۸۰۷-م. و میسیون گاردان.
۶. صلح تیلزیت، دگرگونی اوضاع بین‌المللی و پیمان سال ۱۸۰۹ با انگلیسها.
۷. پیمان ایران و انگلیس به سال ۱۸۱۴-م.
۸. جنگ ایران و ترک ۱۸۲۱-۱۸۲۳-م.
۹. جنگ دوم ایران و روس و پیمان ترکمن‌چای به سال ۱۸۲۸.
۱۰. کشتن ا. س. گریبایدوف.

بخش ۱۶. ایران در ربع دوم سده ۱۹. نفوذ سرمایه‌های خارجی در ایران: ۳۳۰

۱. مسئله هرات.
۲. امضای پیمان‌های نابرابر ایران با انگلستان و کشورهای سرمایه‌دار دیگر.
۳. پیمان ایران و ترک در ارض روم به سال ۱۸۷۴.
۴. نفوذ سرمایه‌های بیگانه در ایران و اثر آن در اوضاع داخلی کشور.
۵. افزایش ناخشنودی مردم.

بخش ۱۷. قیام بای‌ها، اصلاحات امیرکبیر: ۳۴۰

۱. باب و آموزش‌های او.
 ۲. مرگ محمد شاه و قیام بابی‌ها در مازندران.
 ۳. قیام بابی‌ها در زنجان.
 ۴. قیام بابی‌ها در نیریز.
 ۵. سوء قصد بابی‌ها به جان ناصرالدین شاه به سال ۱۸۵۲ و سرکوب شدن آنان.
 ۶. ارزیابی قیام بابی‌ها.
 ۷. بهائی‌گری.
 ۸. اصلاحات امیرکبیر.
 ۹. جنگ ایران و انگلیس در سالهای ۱۸۵۶-۱۸۵۷ و پیمان صلح پاریس.
- بخش ۱۸. تبدیل ایران به کشور نیمه مستعمره:**

۳۵۸

۱. امتیازات و وامهای انگلیس‌ها.
۲. امتیازات و وامهای روسها.
۳. بازرگانی خارجی.
۴. اسارت سیاسی ایران.
۵. باقیماندن روابط پسرمانده فتودالی و بدتر شدن وضع توده‌های مردم.
۶. تلاش برای ایجاد صنایع ملی.
۷. پیدایش بورژوازی ملی.
۸. جنبش‌های توده‌ای در نیمه دوم سده ۱۹ و نخستین سالهای ۲۰.

بخش ۱۹. انقلاب ایران ۱۹۰۵-۱۹۱۱ م. (مشروطیت):

۳۷۷

۱. آغاز انقلاب و اعلام مشروطیت.
۲. مجلس اول و تنظیم قانون اساسی.
۳. بحران ژانویه - فوریه سال ۱۹۰۷ م.
۴. فعالیت جنبش دموکراتیک و مرزبندی نیروی طبقاتی در اردوگاه هوا-خواهان مشروطیت.
۵. متمم قانون اساسی.
۶. سیاست دولتهای امپریالیستی.
۷. موافقت‌نامه انگلیس - روس به سال ۱۹۰۷.
۸. تلاش برای کودتای ضد انقلابی در دسامبر ۱۹۰۷ و پیکار نیروهای دموکراتیک با مرتجعان در نیمه سال ۱۹۰۸ م.
۹. کودتای ضد انقلاب در ۲۸ ژوئن ۱۹۰۸.
۱۰. قیام تبریز در سالهای ۱۹۰۸-۱۹۰۹ م.
۱۱. سرنگونی محمد علی‌شاه.

۱۲. تشکیل مجلس دوم و احزاب سیاسی.
۱۳. دولت مستوفی‌الممالک و میسیون شومتر.
۱۴. تلاش محمد علی برای باز پس گرفتن تاج و تخت.
۱۵. سرکوبی انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱، سرشت و اهمیت این انقلاب.

بخش ۲۰. ایران در سالهای جنگ جهانی اول: ۴۰۵

۱. عملیات جنگی در ایران ضمن آغاز جنگ.
۲. موافقت‌نامه انگلیس - روس به سال ۱۹۱۵.
۳. وضع داخلی ایران
۴. فعالیت شبکه جاسوسی آلمانها و ترکها.
۵. قیام در شیراز.
۶. رویدادهای کرمان و اصفهان.
۷. سرکوبی جنبش آزادی‌ملی. تشکیل «کمیته دفاع ملی» در قم.
۸. دولت «ملی» در کرمانشاه و عملیات جنگی در سال ۱۹۱۶.
۹. یکان تفنگداران جنوب ایران.
۱۰. جنبش جنگل.
۱۱. وضع اقتصادی ایران در پایان جنگ.
۱۲. انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در ایران و روسیه.

ایران زمان معاصر ۴۲۳

بخش ۲۱. جنبش آزادی ملی در ایران پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در

روسیه. کودتای دولتی ۱۹۲۱ م. (اسفند ۱۲۹۹): ۴۲۴

۱. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه و ایران.
۲. اشغال ایران به وسیله انگلیسها و موافقت‌نامه انگلیس - ایران.
۳. اوج جنبش آزادی‌ملی در ایران، قیام دمکراتها در تبریز.
۴. تشکیل جنبش انقلابی در گیلان. حزب کمونیست در ایران.
۵. نفوذ جنبش آزادی در ایران. کودتای ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹ ش.).
۶. قرارداد ایران - شوروی به سال ۱۹۲۱ م.
۷. سرکوبی جنبش انقلابی در گیلان.
۸. قیام خراسان و جنبش دموکراتیک در استانهای دیگر ایران.
۹. اهمیت جنبش آزادی ملی در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۲.

بخش ۲۲. سرنگونی دودمان قاجار - استقرار قدرت دودمان پهلوی: ۴۴۵

۱. موقعیت نیروهای طبقاتی و سیاسی.
۲. امتیاز نفت امریکائیان در ایران. نخستین هیئت میلسپو.

۳. پیشرفت روابط اقتصادی شوروی - ایران.
۴. پیکار سیاسی در ایران، استواری قدرت رضاخان.
۵. سرنگونی دودمان قاجار و اعلام سلطنت رضاخان.

۴۵۷

بخش ۲۳. رژیم بورژوازی - مالک رضا شاه:

۱. تمرکز کشور.
۲. استواری وضع مالکان و پیشرفت روابط بورژوازی.
۳. استواری استقلال ایران. روابط ایران - شوروی.
۴. نزاع با کمپانی نفت انگلیس و ایران.
۵. راهسازی و ایجاد ساختمانهای صنعتی.
۶. جنبش کارگری و دهقانی. قیام عشایر.
۷. اصلاحات در زمینه فرهنگ و زندگی.
۸. دگرگونی ترکیب طبقاتی کشور در پایان حکومت رضا شاه.
۹. سیاست خارجی. نزدیکی با فاشیست‌های آلمانی.

۴۷۷

بخش ۲۴. ایران در جنگ جهانی دوم:

۱. تبدیل ایران به پایگاه آلمان هیتلری در خاورمیانه.
۲. ورود ارتش متفقین به ایران و برکناری رضا شاه.
۳. همکاری اتحاد جماهیر شوروی با ایران هنگام جنگ جهانی دوم.
۴. فعالیت نیروهای دموکرات و پیکار آنان علیه ارتجاع.
۵. گسترش خواهی ایالات متحده آمریکا. دومین مأموریت میلسپو.
۶. فعالیت نیروهای ارتجاعی.

بخش ۲۵. اوج گیری جنبش دموکراتیک در ایران پس از جنگ جهانی دوم: ۴۹۰

۱. جنبش دموکراتیک در آذربایجان ایران و شمال کردستان.
۲. اوج گیری جنبش‌های دموکراتیک در مناطق دیگر ایران.
۳. مانورهای مرتجعان ایران و امپریالیست‌ها.
۴. تمرکز نیروهای ارتجاعی.

بخش ۲۶. سرکوبی جنبش دموکراتیک. افزایش گسترش خواهی آمریکا: ۵۰۴

۱. تعرض ارتجاعی خانهای جنوب ایران.
۲. شکست جنبش دموکراتیک
۳. سیاست ارتجاعی قوام و از هم پاشیدن اقتصاد ایران.
۴. «کمک» های آمریکا و از هم پاشیدن اقتصاد ایران.
۵. پیکار ضد امپریالیستی مردم ایران. غیرقانونی شمردن حزب توده ایران.

۶. تشکیل جبهه ملی.

بخش ۲۷. پیکار همگانی مردم برای ملی کردن صنعت نفت ایران: ۵۱۹

۱. دولت بورژوازی ملی به ریاست دکتر مصدق.
۲. تاراجگری شرکت نفت انگلیس در ایران.
۳. قرارداد متمم شرکت نفت با ایران. پیکار ضد امپریالیستی و جنبش به خاطر صلح.
۴. ناکامی تحریکات انگلیسها و تصمیم مجلس درباره ملی کردن نفت.
۵. دولت مصدق و اوج گیری پیکار نفت ایران.
۶. عقیم شدن تلاش به منظور برکناری مصدق در ژوئیه ۱۹۵۲.
۷. قطع روابط سیاسی با انگلستان.

بخش ۲۸. کودتای دولتی سال ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۳۲۵) تسلیم نفت ایران

۵۴۹

به کنسرسیوم:

۱. سیاست خارجی و داخلی مصدق.
۲. انشعاب در جبهه ملی.
۳. آماده شدن برای انجام کودتای دولتی.
۴. تسلیم نفت به کنسرسیوم بین المللی.
۵. تاراج ایران به وسیله کنسرسیوم بین المللی.

بخش ۲۹. پیوستگی ایران به پیمان بغداد و شدت بحران اجتماعی - اقتصادی

۵۵۶

و سیاسی در کشور (پایان سالهای ۵۰ - آغاز ۶۰):

۱. ورود ایران به پیمان بغداد.
۲. افزایش گسترش سرمایه های خارجی.
۳. صنعت و کشاورزی ایران.
۴. وضع ناگوار توده های مردم.
۵. جنبش کارگران.
۶. طغیان دهقانان.
۷. جنبش دانشجویان.
۸. فشار و مانورهای دولت.
۹. شدت بحران سیاسی.
۱۰. قانون اصلاحات ارضی در ژانویه ۱۹۶۲.
۱۱. جنبش به منظور بازگشت به سیاست بیطرفی و فعالیت جبهه ملی.

۵۸۱

بخش ۳۰. اصلاحات ارضی

۱. همه پرسی درباره اصلاحات در ۲۵ ژانویه ۱۹۶۳.

۲. اسناد اصلی اصلاحات ارضی.
۳. آغاز اجرای اصلاحات ارضی و مقاومت مالکان بزرگ و روحانیان مرتجع.
۴. قانون ۱۹۶۹ درباره فروش زمین‌های مالکان متوسط و کوچک.
۵. پی‌آمدهای اصلاحات ارضی.
۶. شرکت‌های تعاونی روستائی.
۷. شرکت‌های سهامی زراعی.
۸. سیاه «ترویج» خانه فرهنگ روستائی، خانه انصاف.
۹. به کار رفتن ماشین‌های کشاورزی، کودشیمیائی، تولیدات اقتصاد روستائی.
۱۰. مجتمع‌های کشت و صنعت.
۱۱. ارزش‌یابی اصلاحات ارضی.

بخش ۳۱. پیشرفت اقتصاد و صنعت، دگرگونی روش آموزش و زندگی اجتماعی ایران، احزاب و پیکار طبقاتی

۵۹۵

۱. پیشرفت صنعتی.
۲. رشته‌های نوین صنایع امروزی.
۳. بخش‌های دولتی و خصوصی.
۴. وضع کارگران.
۵. اصلاحات در زمینه فرهنگ و آموزش مردم.
۶. اصلاحات در زمینه زندگی اجتماعی.
۷. تغییر قانون انتخابات.
۸. افزایش جمعیت شهرها و دگرگونی روستاها.
۹. حزب و پیکار طبقاتی در ایران.

بخش ۳۲. سیاست خارجی ایران و روابط شوروی - ایران در مرحله ناز

۶۱۵

۱. ویژگی کلی سیاست خارجی ایران در دهه‌های اخیر.
۲. روابط ایران با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری.
۳. روابط ایران با کشورهای درحال رشد ایران و کشورهای عربی.
۴. روابط ایران و شوروی
۵. روابط ایران با کشورهای سوسیالیستی اروپای خاوری

۶۳۱

پیگفتار

۶۳۴

تاریخ شماری.

۱. ایران باستان.
۲. ایران قرون وسطی.
۳. ایران عصر جدید.
۴. ایران زمان معاصر.

کتاب حاضر را ۶ تن از تاریخ‌نگاران نامدار شوروی نوشته‌اند، ضمن پیشگفتار این کتاب نام، پایه‌های علمی و فصولی که هر یک از چهره‌های نویسنده در این کتاب نوشته‌اند ذکر شده است. بیگمان بیشتر از تاریخ‌خوانان، ترجمه فارسی آثار ۲ تن از دانشمندان تاریخ شوروی به نام پرفسور ای. پ. پتروشفسکی و م. س. ایوانف را درباره تاریخ ایران خوانده‌اند.

نویسندگان برای نوشتن فصول این کتاب از منابع تاریخی شامل اسناد گوناگون آثار باستانی، تاریخ‌های مدون قدیم و جدید که در ایران، روسیه و اروپای باختری وجود داشته و در دسترسشان قرار گرفته است بهره‌برده‌اند. برداشت‌های تاریخی اینان طبق اصول و روش علمی انجام یافته - پس از بررسی و ارزیابی رویدادهایی که از منابع گوناگون تاریخی به دست آورده‌اند، وضع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جوامع را پژوهیده و بگونه نوشته تاریخی عرضه داشته‌اند.

بسیاری از مورخان قدیمی در چارچوب دیدگاه محدود و تنگ خود، از روی تعصب یا به پاس خدمتگذاری به مخدومانیشان رویدادهای تاریخی را کم و بیش ثبت کرده‌اند، اما نتیجه‌گیری‌هایشان غرض‌آلود بوده و بسیاری از چهره‌های نامدار قهرمانان و رهبران جنبش‌های مردمی و آزادیبخش را به تهمت‌های ناروا آلوده‌اند. این قهرمانان راستین که بیشترشان قربانی تنگ‌نظری‌ها، خودخواهی‌ها و تعصب‌های مورخان ایرانی و خارجی بوده‌اند، کم نیستند، خوانندگان در لابلای همین کتاب از وضع آنان آگاهی خواهند یافت.

دانشمندان شوروی ضمن نوشتن فصول این کتاب، همه آثار کذائی مورخان نامبرده

را خوانده و در خلال رویدادهائی که بگونه جسته و گریخته به راستی در صفحات تاریخ‌های آنها نقش بسته است، حقایقی از زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم ایران را به دست آورده و صرف نظر از چهره‌های «نامدار» سیاسی، وضع جوامع ایرانی را از لحاظ تاریخی در زمانها و مکانهای معین تا اندازه‌ای روشن کرده‌اند. باید یادآوری کرد که هر يك از این دانشمندان در زمینه مطالبی که نوشته‌اند از تخصص کافی برخوردار بوده‌اند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا مورخان گذشته و کنونی ایرانی نخواستند یا نتوانسته‌اند تاریخ ایران را بگونه‌ای شایسته ثبت کنند، یا چرا تاکنون ایرانیان به نوشتن تاریخی اینگونه اقدام نکرده‌اند، و چرا تاریخ جامع ایران را فقط دانشمندان ایران‌شناس شوروی اینگونه ساخته و پرداخته و عرضه داشته‌اند؟ در جواب این چراها باید یادآوری کرد که انگیزه‌های بنیانی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در ایران مانع از آزاد اندیشیدن و آزاد نوشتن گردیده که درباره جزئیات آن باید صاحب‌نظران و کارشناسان اجتماعی نظر بدهند، اما یکی از انگیزه‌های پیش‌پا افتاده این پدیده را که اتفاقاً من مترجم هم اخیراً به آن گرفتار بودم باید اختناق و سانسور بشمار آورد. طبعاً هنگامیکه نویسندگانی تنها به خاطر نوشته‌اش به سیاه‌چال زندان بیفتند، شکنجه و آزار ببینند و حتی در آستانه مرگ قرار گیرد، هیچکس را یارای درست اندیشیدن و درست نوشتن نیست، آخر نویسنده یا مترجم برای نشر آثارش نباید دلهره داشته باشد، نباستی از آن به‌ترسد که مبادا يك باره مأموران ساواک به درون‌خانه‌اش یروزند و همه نوشته‌ها و کتابهایش را بدیغما ببرند و سپس همین نوشته‌ها را به‌عنوان «مدارك جرم» در دادگاهها به‌کار ببرند و او را به شکنجه و زندان محکوم کنند، یا آنکه حداقل نسخه‌های چاپ شده کتابش را از میان ببرند.

در اینجا شاید بی‌جا نباشد به دو مورد که برای مترجم این کتاب پیش آمده اشاره‌ای به‌شود:

من کتابی تاریخی را به‌نام «رازهای جنگ جهانی دوم» که نویسنده آن تاریخ‌نگار شوروی بود، ترجمه کردم و انتشارات گوتنبرگ نیز سه‌هزار نسخه از آنرا چاپ کرد و دو نسخه برای به‌اصطلاح ثبت در کتابخانه ملی و صدور شماره ثبت به اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر وقت فرستاد. پس از یکسال تأخیر معلوم شد گویا مقامهای مسئول انتشار این کتاب را صلاح ندانسته و دستور «خمیر کردن» آنرا داده‌اند! در این کتاب بگونه‌ای که از اسمش پیداست فقط درباره رویدادهای جنگ جهانی دوم نوشته شده و چیزی جز وقایع تاریخی - سیاسی و شرح عملیات نظامی نیروهای متخاصم دیده نمی‌شود. به گمان من دستگاه حاکم از پیروزی ارتش شوروی در جنگ جهانی خوشش نمی‌آمده و آنرا مغایر با «منویات» مقامهای عالی می‌شمرده که بیرحمانه دستور «خمیر کردن» آنرا صادر کرده‌است!

البته زیان مادی آنرا ناشر متحمل شد. پس از دو سال نفهیدم چه شد که ناشر دوباره اجازه چاپ و انتشار آنرا گرفت، اما ۱۳ صفحه آخر کتاب به دستور همان مقامها سانسور و حذف شده بود. این کتاب پس از سانسور سال گذشته منتشر گردید و هم‌اکنون در دسترس است.

کتاب دیگری به نام «حماسه ستارخان» را که نویسنده آن عباس پناهی ماکوئی بود، در ۶ سال پیش از روسی به فارسی ترجمه کردم. يك نسخه ماشين شده آنرا برای «اعلام نظر مشورتی» به اداره نگارش نامبرده تسلیم کردم، محتوای این کتاب هم چیزی جز شرح و حال زندگی ستارخان و هم‌زمان انقلابش، همراه با تاریخ رویدادهای مشروطیت ایران نبود. نسخه ماشين شده این کتاب هم سالها در اداره نگارش ماند و اجازه چاپ آنرا ندادند (هنوز هم در اداره نامبرده مانده و خاک می‌خورد). پس از رویداد انقلاب ایران نسخه دیگر آنرا به بنگاه مطبوعاتی امیرکبیر واگذار کردم تا چاپ کند، هم‌اکنون زیر چاپ است و شاید بزودی منتشر شود.

این دو مورد کوچک تنها برای من پیش‌آمده و نمایانگر اختناق و خفقانی است که نویسندگان و مترجمان بایستی تاب می‌آوردند. تا آنجا که آگاهی دارم بسیاری از نویسندگان، مترجمان و ناشران مبارز و شرافتمند در گذشته تنها به انگیزه نوشتن یا ترجمه يك اثر کوچک به سالها زندان محکوم، به شکنجه‌های هولناك گرفتار و حتی در آستانه مرگ قرار گرفته‌اند. قصد من در اینجا یادآوری و نمایاندن ددمنشی‌ها و ستمگریهای رژیم گذشته نسبت به نویسندگان نیست، در این باره زیاد نوشته شده و باز هم خواهند نوشت، فقط می‌خواهیم یادآوری کنم یکی از انگیزه‌های عقب‌افتادگی فرهنگ ایران در کلیه زمینه‌ها از جمله ادبیات و تاریخ، فشار اختناق و سانسور دستگاه حاکم بوده است، اینگونه اندیشه‌های بارور انسانها در محدوده ضوابط آریامهری و امثال آن خشکشان می‌زد و امکان هرگونه رشد و شکوفائی را از دست می‌دادند.

در مورد تاریخ‌نگاری ایران باید یادآور شد که هم‌اکنون تاریخ‌نگاران و نویسندگان برجسته پیر و جوان در ایران کم نیستند و با وجود فشار سانسور گران آثار بسیار سودمندی را منتشر کرده‌اند، اما اینک که محدودیت‌های آریامهری از میان رفته می‌توانند پژوهش‌های ژرف‌تری را انجام دهند و آثار گرانبهائی را به مردم ایران عرضه دارند. ایران به داشتن تاریخ‌نگاران بی‌غرض و بی‌طرف و صاحب‌نظر نیازمند است، ایرانیان کنونی و نسل‌های آینده می‌خواهند به وجود تاریخ‌نگارانی این‌چنین افتخار کنند. این نیاز جامعه‌ماست، امید می‌رود دانشمندان ایرانی در این مورد کوتاهی نکنند و باز هم انجام این کار مهم را به بیگانگان وانگذارند.

این کتاب در سال ۱۹۷۷ م. به وسیله دانشگاه دولتی مسکو به زبان روسی منتشر گردیده است، بگونه‌ایکه در پیشگفتار نوشته شده آنرا برای بهره‌برداری دانشجویان رشته تاریخ دانشگاه‌های شوروی منتشر کرده‌اند، اما بسیاری از مطالب این کتاب برای ما ایرانیان تازگی دارد و باید به وسیله صاحب‌نظران بررسی و مورد دقت قرار گیرد. نام این کتاب «تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز» است. ضمن در نظر گرفتن تاریخ انتشار آن (۱۳۵۶ ه. ش.) رویدادهای تاریخی ایران که در این کتاب نام برده شده فقط بایستی مربوط به زمان پیش از این^۱ بوده باشد و بیگمان از رویدادهای بسیار مهم تاریخی که نمایانگر انقلاب عظیم ایران و سرنگونی دولت شاه و بی‌آمدهای انقلابی بعد از آن می‌باشد سخنی به‌میان نیامده است، وظیفه دانشمندان و پژوهشگران ایرانی است که این کار را انجام دهند. متن روسی این کتاب چند ماهی پس از انتشار در یکی از کتابفروشی‌های تهران به معرض نمایش گذاشته شد، من یک جلد از آنرا خریداری و پس از مطالعه به ترجمه این کتاب سخت‌گرایش یافتم، اما همانگونه که قبلاً یادآور شدم در آن زمان انتشار آن بیگمان میسر نبود. بنابراین از این کار منصرف شدم. خوشبختانه دیری نپایید که دستگاه جهمی سانسور پس از انقلاب عظیم مردم ایران درهم کوبیده شد و اینگونه به ترجمه آن اقدام و هم‌اکنون آنرا به‌هم‌میهنان پیش‌کش می‌کنم. بیگمان این ترجمه دارای نارسائیهای فراوانی است که امیدوارم به وسیله انتقاد صاحب‌نظران برطرف خواهد شد. لازم به توضیح است همانگونه که دست‌اندرکاران به چاپ و انتشارات آگاهی دارند، دشواریهای فراوانی در راه چاپ و انتشار آن وجود داشته است که به کمک آقای حیدری مدیر انتشارات پویا برطرف گردید و کتاب با این شکلی که ملاحظه می‌شود، به‌علاقتمندان عرضه شد.

در پایان از تلاشهای آقای جعفر حیدری که برای چاپ و انتشار این کتاب رواداشته‌اند سپاس می‌گذارم و امیدوارم در انجام اینگونه خدمات فرهنگی کامیاب شوند.

کیخسرو کشاورزی

ایران، همسایه جنوبی اتحاد شوروی، کشوری که دارای تمدنی بسیار کهن است، در جنوب باختری آسیا و در فلات ایران واقع و قسمت عمده این فلات را در بر گرفته است. این کشور ۱۶۴۸ هزار کیلومتر مربع یا $\frac{۲}{۳}$ پهنه فلات را شامل می‌شود و بلندی متوسط آن از سطح دریا هزار تا ۱۲۵۰ متر است. این فلات از مناطق بهم پیوسته تشکیل شده، بلندترین نقاط در حاشیه آن قرار گرفته و بنابراین مناطق داخلی اش نسبت به سطح دریا چندان بلند نیستند و آب و هوای این مناطق غالباً خشکند. این فلات علاوه بر سرزمین کنونی کشور ایران در قسمت شرقی، شامل کشور افغانستان و قسمتی از پاکستان نیز می‌باشد. کشور ایران از لحاظ وسعت ۱۴ بار کوچکتر از خاک اتحاد جماهیر شوروی است. اما از سرزمین‌های انگلستان، فرانسه، آلمان شرقی و آلمان غربی رویهم‌رفته پهناورتر است. سرزمین ایران از لحاظ مساحت در قاره آسیا فقط از کشورهای چین و هندوستان کوچکتر است.

ایران کنونی از شمال به خاک شوروی و بحر خزر، از خاور به افغانستان و پاکستان محدود می‌شود. در جنوب ایران خلیج فارس و دریای عمان که به اقیانوس هند پیوسته است، قرار گرفته. در خلیج فارس چند جزیره از قبیل قشم، هرمز، لارک، هنگام، خارک و غیره از آن ایران است. در باختر ایران، عراق و ترکیه قرار دارند. رویهم‌رفته ایران دارای ۸ هزار کیلومتر خطوط مرزی با تمام کشورهای همسایه‌اش می‌باشد، از جمله ۲۵۰۰ کیلومتر با همسایه شمالی، اتحاد جماهیر شوروی مرز مشترک دارد.

سرزمین ایران را رشته کوهها و صحراهایی که مهمترین آنها دشت کویر و دشت لوت می باشند، فرا گرفته، این کوهها و دشتها تقریباً نیمی از تمام سرزمین ایرانرا گرفته اند و تنها در حدود ۱۰٪ زمین های تمام پهنة ایران در شرایط کنونی قابل کشت و زرعند.

سرزمین ایران طبعاً خشك و بی آب است. در بیشتر منطقه ها، باستانی باریکه ای در طول ساحل جنوبی دریای مازندران، کمتر باران می آید. اینگونه در قسمت های مهم ایران باید کار کشاورزی تنها به وسیله آبیاری مصنوعی انجام گیرد.

در داخل ایران کانهایی بسیار غنی و سرشار وجود دارد که مهمترین آنها معدنهای نفت می باشد. به موجب برآوردهائی که اخیراً انجام گرفته این معدنها دارای ۱۱ میلیارد تن نفت می باشند و بنابراین ۱۳٪ ذخیره نفت تمام جهان سرمایه داری و ۲۵٪ نفت موجود در خاورمیانه در معدنهای نفت ایران انبار شده است. از سوئی در این کشور معدنهای سرشار گاز طبیعی، آهن، مس، سرب، روی، زغال سنگ، طلا، نقره و فیروزه یافت می شود.

به موجب نظریه های دانشمندان و نوشته های علمی ای که در این زمینه منتشر شده نام «ایران» از قبیله باستانی ای که خود را «آریا» نامیده، گرفته شده، سرزمینی که این قبیله در آن ساکن بودند «آریان» نام داشته است. در اروپا و آمریکا تا پیش از سالهای ۳۰ سده بیستم، کشور ایرانرا «پرس» نام می بردند. این نام به وسیله یونانیان باستان باین کشور داده شد و آنرا از نام منطقه ای در جنوب باختری ایران به نام «پارس» گرفته اند، (حدود این منطقه تقریباً همان حدود استان فارس امروز بود). این ناحیه نخستین مرکز حکومت های ایران باستان یعنی هخامنشیان و ساسانیان بود. از این پس در جهان باستان، در ییزانتین، و سپس در اروپا، آمریکا و جاهای دیگر نام «پرس» را برای این کشور به کار می بردند. بنابراین ریشه این نام از واژه ایرانی باستان «پارس» یا «فارس» گرفته شده است (تبدیل حرف «پ» به «ف» پس از تسلط عرب ها انجام گرفت. چون عرب ها واژه «پ» را نمی توانستند تلفظ کنند)، اینگونه زبان امروزی ایرانیان نیز به «فارسی» شهرت یافت. در خود ایران و کشورهای خاور نزدیک و میانه این کشور همیشه به نام «ایران» نام برده شده است. به سال ۱۹۳۵ دولت ایران رسماً از همه دولت های خارجی خواست از این پس کشورش را «ایران» نام ببرند و هم اکنون چنین است. در نوشته های اروپای باختری و امریکائی هنوز هم این کشور را «پرسیا» می نامند. در اتحاد شوروی نام این کشور و دولت را که قبلاً «پرسیا» نام می بردند تغییر دادند و هم اکنون در کلیه نوشته هایشان نام «ایران» را به کار می برند.

لازم به یادآوری است که واژه «ایران» از پیش در نوشته های علمی گاهگاهی

به مفهوم اصطلاح جغرافیائی، به معنای اعم برای این سرزمین به کار می‌رفته است. مثلا اصطلاح فلات ایران یا کوه‌های ایران، به عبارت دیگر این واژه برای سر - زمین ایران کنونی، افغانستان و مناطقی از بلوچستان و پاکستان به طور کلی به کار می‌رفته است.

جمعیت مردم ایران، یعنی شهروندان ایرانی به طور کلی در پایان ۱۹۷۶-۳۳/۶ میلیون برآورده شده است - کمتر از نیمی از این جمعیت فارس یا فارسی‌زبانند - زبان فارسی به عنوان زبان رسمی و دولتی همه شهروندان ایرانی تعیین شده است. بیش از نیمی از ایرانیان با زبانهای دیگری غیر از فارسی سخن می‌گویند، زبان برخی از اینان با فارسی معمولی فرق دارد، اینان وابسته به اقلیت‌های ملی، اقوام و عشایر می‌باشند (کردها، لرها، بختیاریها، بلوچها، مازندرانی‌ها، گیلانی‌ها)، بعضی دیگر زبانشان از ریشه فارسی نیست و با زبان ملل دیگر سخن می‌گویند، زبان ترکی، وحتی ارمنی، عبری، آسوری از جمله زبانهایست که اقلیت‌هایی از ایرانیان با آن سخن می‌گویند - از میان اقلیت‌های ملی، مردم آذربایجان ایران بزبان ترکی سخن می‌گویند، ترک زبانان بزرگترین اقلیت را تشکیل میدهند و از لحاظ شماره، پس از فارسی زبانان مقام دوم را در ایران دارند.

در میان عشایر ترک زبان ایرانی می‌توان، ترکمن‌ها، قشقایی‌ها، شاهسونها، افشارها و عشایر خمسه در فارس و دیگران را نام برد. قسمت مهمی از عشایر قشقایی، بختیاری، لر، بلوچ، شاهسون، خمسه و دیگران تا به امروز با وضع کوچ‌نشینی بسر می‌برند. بنا بر اصولی که دانش تاریخ نگاری شوروی درباره پیشرفت جوامع انسانی ارائه داشته، دوران‌های تاریخ ایران عملا به ۴ مرحله تقسیم می‌شوند: ۱. ایران باستان، ۲. ایران قرون وسطی، ۳. ایران عصر جدید، ۴. ایران زمان معاصر. این مرحله‌بندی بر پایه نهادها و میزان پیشرفت نیروهای تولیدی و روابط این نیروها با یکدیگر انجام پذیرفته است. بیگمان تنها راه دستیابی به شناخت پیشرفت تاریخی جوامع انسانی بررسی همین عوامل می‌باشد.

در بخش «ایران باستان» نتیجه پژوهش‌های علمی درباره آثار به دست آمده از مناطقی مسکونی‌ای که انسان‌ها ساکن بوده‌اند، نظام اجتماعی‌ای که بر جامعه‌های آن زمان حکمفرما بوده، پیدایش روابط طبقاتی و نخستین حکومت‌هایی که در این سرزمین پدید آمده‌اند، بررسی شده است. در مورد شرح این دوره تاریخی از منابع تازه‌ترین حفاریات باستان - شناسان، بهره‌برداری گردیده است. قسمت عمده این بخش به نخستین حکومتی که در جهان پدید آمده یعنی دولت هخامنشی اختصاص داده شده. در زمان دولت هخامنشیان و جانشینان این دولت پس از استیلای اسکندر یعنی دولت سلوکی‌های مقدونیه‌ای، دولت

پارتی و دولت ساسانی (به ویژه در نخستین دوره تأسیس این دولت)، طبعاً روابط تولیدی، بر مبنای برده‌داری بوده و به موازات آن در برخی مناطق روابط «زندگی اشتراکی» محفوظ مانده است.

با پیدایش پیشرفت روابط فئودالی در دولت ساسانی، دوره «تاریخ ایران باستان» پایان می‌یابد و دوره «ایران قرون وسطی» آغاز می‌شود، ویژگی‌های این دوره قدرت گرفتن روابط فئودالی و به موازات آن حفظ روابط پیشین یعنی نظام برده‌داری در برخی از مناطق کشور است. ایران در دوران قرون وسطی بارها مورد تجاوز استیلاگران بیگانه از قبیل عرب‌ها، عشایر ترک، مغولها و دیگران قرار گرفت، استیلاگران نظام اجتماعی خود را به ایرانیان تحمیل کردند (خلفای عرب، ترکان سلجوقی، امپراطوری مغول، دولت تیمور، دولت‌هایی که از دودمان ترکمن بودند و قره‌قونیلو و آق‌قونیلو نام داشتند). یکی از ویژگی‌های «ایران قرون وسطی»، پراکندگی مالکیت‌های فئودالی به شکل‌های گوناگون و ستیزهای دائمی فئودالی در این سرزمین بوده است.

در دوران باستان ضمن مقایسه با کشورهای دیگر، ایران از پیشرفته‌ترین حکومت‌ها به‌شمار می‌رفت، اما تاخت و تاز ویرانگرانه بیگانگان، جنگ‌ها و ستیزهای پیوسته میان فئودالها، هجوم‌های غارتگرانه و نابودکننده بی‌شمار عشایر کوچ‌نشین به مردم شهر و روستا، منجر به نابودی و ویرانی شهرها و روستاها در دوران قرون وسطی گردید. بنابراین بازسازی سیستم آبیاری که زمانی دراز و کاری توان فرسا را لازم داشت، غیر ممکن گردید و اینگونه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشور متوقف شد، این انگیزه‌ها با نفوذ فراوان روحانیان مرتجع دین مسلمان روی مردم، درهم آمیختند و ایران را در آغاز دوران عصر جدید به کشوری عقب مانده تبدیل کردند، بنابراین روابط تولیدی جامعه ایرانی در این زمان به همان وضع فئودالی قرون وسطائی و در بعضی جاها فئودال - پدر - سالاری باقیماند.

در دوران عصر جدید، هنگامی که در میان ملت‌های اروپائی پیشرفت تاریخی ادامه داشت و روابط بورژوازی در آن کشورها با برجا می‌شد، ایران ناتوان و عقب مانده نتوانست در برابر تجاوز کشورهای سرمایه‌دار استادگی کند و رفته رفته به کشور نیمه مستعمره وابسته به این کشورها تبدیل گردید. تنها در نیمه دوم قرن ۱۹ بود که روابط بورژوائی در جامعه ایران آغاز گردید و طبقه بورژوازی وابسته، در ایران پدید آمد.

مهمترین رویداد آغاز قرن بیستم در ایران انقلاب بورژوازی و ضد امپریالیستی سالهای ۱۹۱۱-۱۹۰۵ بود، این انقلاب در پی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در ایران پا گرفت و بیگمان رویدادهای روسیه اثر فراوانی روی جنبش مردم ایران گذاشت. انقلاب ایران

به وسیله ارتش‌های امپریالیستی روس و انگلیس و حتی نیروهای ارتجاعی ایران سرکوب شد، بنابراین کشور ایران همانگونه به عنوان يك کشور نیمه مستعمره وابسته به دولت‌های امپریالیستی باقیماند و دارو دسته ارتجاعی و فئودالی، ملت را همانگونه زیر فشار دارند. دوران «ایران معاصر» پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی در روسیه، آغاز می‌شود، این رویداد تاریخ جوامع بشری را از بنیاد دگرگون کرد. انقلاب اکبر در عین حال که کوبنده ترین ضربت‌ها را بر پیکر سیستم‌های امپریالیستی جهان بویژه استعمارگران وارد آورد، موقعیت ملت‌های خاور از جمله ایران را نیرو بخشید و آنها را در پیکار ضد امپریالیستی و آزادی ملی‌شان توان داد.

از ویژگی‌های دوران ایران معاصر استقرار تدریجی روابط سرمایه‌داری، شکل گرفتن طبقه کارگر و تأثیر بی‌چون و چرای این طبقه در زندگی سیاسی کشور، پیکار همه نیروهای پیشرفته دموکراتیک علیه امپریالیست‌های بیگانه و ارتجاع داخلی ایران است.

در جریان ۱۵ ساله اخیر در ایران رشد چشم‌گیری در پیشرفت صنایع دیده می‌شود. فلزگدازی، صنعت نفت و غیره. با بهره‌برداری از درآمد کلان نفت، ایران از يك کشور کشاورزی به کشور کشاورزی - صنعتی تبدیل می‌شود. اصلاحات ارضی که از سال ۶۰ آغاز شد، در سالهای ۷۰ با شرایطی که فقط بسود مالکان تمام می‌شود، به صورت يك سیستم استثمار شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری و مالکان بزرگ درآمد است، این خود انگیزه گسترش سریع روابط سرمایه‌داری در زمینه مالکیت روستائی گردیده است. ایران که در گذشته نزدیک در مرحله يك کشور عقب‌افتاده نیمه مستعمره قرار داشت، هم‌اکنون در راه پیشرفت سرمایه‌داری با سرعت جلو می‌رود.

نویسندگان برای نوشتن مطالب این کتاب، از نوشته‌های تاریخی شوروی، اروپای باختری و خود ایران مایه گرفته‌اند.

کتاب «تاریخ ایران» به عنوان کتاب درسی برای دانشجویان دانشگاه‌ها و مدارس عالی تدوین شده است. نویسندگان این کتاب بر آنند که این اثر می‌تواند مورد بهره‌برداری استادان دانشکده‌ها و مدارس قرار گیرد و حتی همه علاقمندان به تاریخ ایران می‌توانند از آن سود ببرند.

این کتاب را گروه دانشمندان ایران‌شناس دانشگاه‌های مسکو و لنین‌گراد بشرح زیر نوشته‌اند:

بخش‌های ۱ و ۲ - نامزد علوم تاریخ ا.آ. گرانوسکی

بخش سوم - دکتر علوم تاریخ - م.آ. دانداماو

بخش چهارم و پنجم - نامزد علوم تاریخ - گ.آ. کاشلنکو

بخش‌های ۶ الی ۱۳ - دکتر علوم تاریخ، پرفسور. ای. پ. پتروشفسکی
پیش‌گفتار، بخش‌های ۱۴ الی ۱۹ و بخش‌های ۲۱ الی ۳۲ و پی‌گفتار به‌وسیله‌دکتر
علوم تاریخ پرفسور م. س. ایوانف
بخش ۲۵ - نامزد علوم تاریخ ن. ک. بلوی
نویسندگان امیدوارند که این اثر به‌عنوان نخستین کوشش در زمینه‌ادبیات شوروی
به‌زبان روسی، بیان جامع و روشنی از تاریخ ایران، از دوران باستان تا زمان حاضر را
به دست دهد و بیگمان از نارسائی مبرانیست، از هرگونه انتقاد و تذکری سپاس‌گذار
خواهند بود.

ایران باستان

از هم‌پاشیدن نظام اشتراکی اولیه. دولت ایلام

غارهای قدیمی شکارچیان ایرانی:

نشانه‌های زیست انسان در مراحل نخستین دوره پالئولیت^۱ Paleolithic در ایران کشف نشده است. ابزاری از نوع دوره شل^۲ Chellean و اشول^۳ Acheulian در ماوراء قفقاز و کشورهای آسیای باختری بدست آمده و نزدیک مرزهای ایران در کردستان عراق نشانه‌هایی از سکونت انسان در دوره اشول دیده شده (تقریباً ۴۰۰ - ۲۰۰ هزار سال پیش). اما در دوران پیش از اشول هم بیگمان انسان در ایران ساکن بوده است، چون در خاور این سرزمین یعنی ترکمنستان ابزار ابتدائی ساخت دست انسان که ویژه

۱. پالئولیت: اصطلاح باستان‌شناسان و مربوط به دورانهای نخستین تمدن انسان‌های ماقبل تاریخ است. م.

۲. شل - اشل: مربوط به دوران «پالئولیت» است اما زمانش نزدیکتر و در نتیجه تمدن انسان‌های آندوران پیشرفته‌تر است. م.

زندگی انسان‌های آسیای باختری بوده تصادفاً پیدا شده‌اند.

به موجب آثاری که در خود ایران به دست آمده، این سرزمین در زمان مومتریا Mousterian (پالئولیت میانه) کاملاً به وسیله انسان مسکون بوده است. آثار مربوط به این زمان در قسمت باختری ارومیه، خاور کویر نمک، فارس و مناطق دیگر از جمله لرستان و کردستان به مقدار زیاد کشف شده‌اند. همه این آثار در غارها و سرپناه‌های صخره‌ای بدست آمده. منزل گاههای گروهی دوران پالئولیت در ایران تاکنون کمتر دیده شده‌اند. آغاز فرهنگ دوران موستر در ایران به صد هزار سال قبل می‌رسد، به موجب نتایجی که از طریق آزمایش رادیوکربن^۲ بدست آمده، این دوران در ایران قرن‌ها زودتر از سرزمین اروپا آغاز گردیده است - ۵۵ الی ۳۰ هزار سال پیش. بنا به نظریه چندتن از دانشمندان آثاری در ایران بدست آمده که زمان کهنگی آنها از صد هزار سال بیشتر بوده است. اما بر پایه آزمایش‌هایی که از اشیاء دوران پالئولیت میانه یعنی زمان موستر در ایران به عمل آمده و بنا بر تاریخ‌گذاری‌هایی که از راه آزمایش رادیوکربن در غار کوفجی (در دره خرم‌آباد و لرستان) و شانینداد (در حاشیه شمال شرقی عراق) شده، قدمت این آثار از ۴۰ الی ۵۰ هزار سال بیشتر نبوده است.

زمان موستر با پایان آخرین مرحله دوره یخبندان در ایران و آغاز این دوره در اروپا مقارن بوده است. در دوران یخبندان شمال، شدت یخبندان در کوه‌های ایمران بارها بیشتر بود و هنگامی که به منتهای حد خود رسید، یخ فروکش کرد و بنا بر این رطوبت زیادی در پهنه فلات پدید نیامد و هوای این منطقه تدریجاً به خشکی گرائید. اما آن زمان هوا نمناک‌تر از هم‌اکنون بود. بنا بر این بیشتر گیاهانی که در این سرزمین روئیدند از نوع نباتات صحرائی بودند. فقط جنگل‌ها، بیشتر در مناطق کوهستانی پدید آمدند. نوع حیواناتی که در دوران موستر در ایران می‌زیستند تقریباً نظیر همان حیوانات کنونی این سرزمینند.

شکل اصلی اقتصاد در دوران مومتریا شکار حیوانات وحشی بود، ضمناً انسان‌ها کم‌کم انواع ویژه‌ای از حیوانات را نزد خود نگاه می‌داشتند. عمل شکار به گونه گروهی انجام می‌گرفت. فعالیت و کار مشترک گروهی از سوئی و پیوستگی خویشاوندی از سوی دیگر باعث ایجاد اتحاد میان افراد گردید و سرانجام بنیاد عشیره‌های نخستین شکل گرفت.

۱. موستر: این زمان هم‌جزء دوران «پالئولیت» بشمار می‌رود اما زمانش از شل و اشل به زمان ما نزدیکتر است. م.

۲. رادیوکربن: روشی است که به وسیله آن مدت کهنگی اشیاء را با وسایل فنی تعیین می‌کنند. این وسایل که اخیراً اختراع شده مورد استفاده دانشمندان باستان‌شناس قرار گرفته است. م.

افرادی که اینگونه بهم پیوستند ناگزیر برای رفاه زندگی گروهی نیازمند به ساختن و بهره‌برداری از ابزار مشترك بودند، طبعاً همه افراد این گروه از تولید اشتراکی بهره می‌بردند. اینگونه گروه‌ها ظاهراً در رشته کوه‌های زاگرس ایران - عراق پدید آمده بودند. چون اقامت گاه‌های آنها در این محل کشف شده است.

در میان آثاری که از دوران موستر در ایران کشف گردیده مهمترین آنها که به سال ۱۹۴۹ پژوهش شده، غاری در کوه بیستون است، در این کوه کتیبه معروف داریوش اول حک شده. این کوه آهکی در کنار راه قدیمی‌ای قرار گرفته که بین النهرین را به ایران وصل می‌کند، این غار در بین راه کرمانشاه و همدان در کناره دره‌ای نزدیک چشمه‌ای قرار دارد. $\frac{2}{4}$ از بقایای استخوان‌های حیوانات فراوانی که در غار شکارچیان مانده است مربوط به گوزنها و $\frac{1}{4}$ مربوط به اسب‌های وحشی بودند. این موضوع نه تنها موجود بودن فراوان اینگونه حیوانات را در این منطقه می‌رساند، بلکه ثابت می‌کند که آن زمان در این جایگاه هم جنگلی انبوه (وجود گوزن) و هم دشتی وسیع (وجود اسب‌های وحشی) در نزدیکی این غار وجود داشته و شکارچیان به گونه ثابت در این مکان اقامت گزیده بودند.

ابزار انسان‌های دوران موستر سخت به اقتصاد شکار وابسته بوده است. در بیستون، کونجی و غارهای دیگر ابزار نوک تیزی یافت شده (اینها به جای نیزه به کار می‌رفته است) ضمناً ابزارهایی شبیه گیره (جهت عمل آوردن پوست برای لباس)، تیغه‌های سنگی نازک مانند چاقو در این غارها دیده شده‌اند.

فرهنگ مردم زمان موستر در زمینه‌های گوناگون زیست‌همان فرهنگ انسان نئاندرتال (انسان‌های اولیه) بود. بقایای جسد‌های ناچیزی از این نوع انسان در بیستون کشف شده است. در آثار شاینداد برگه‌های بیشتری درباره انسان‌های نئاندرتال زاگرس شمالی بدست آمده است.

در مرز دوره پالتولیت میانه و جدید نوعی از انسان‌های قدیمی *Homo sapiens* در این سرزمین می‌زیسته‌اند. از همین زمان‌ها آهنگ پیشرفت اقتصادی انسان آغاز شده است. در این دوران، ابزار نوین برای زندگی، اسلحه کامل‌تر و حتی روش‌های موثرتر برای شکار و ماهیگیری به کار می‌رفته است.

ایران در دوران پالتولیت جدید با کشورهای همسایه‌اش حتی با سرزمین‌های خاوری و جنوبی مدیترانه دارای فرهنگی مشترك و نزدیک بهم بوده است. در این کشورها انسان‌های ساکن، علاوه از راه شکار حیوانات وحشی، از نوعی نرم‌تنان خوش خوراک و لذیذ تغذیه می‌کردند، و حتی پیدا شدن پاره‌ای از بقایای مواد گیاهی خوراکی در پایان این دوره حائز اهمیت است. تمام اینها نشانه‌ی بحران اقتصاد شکار در این مناطق در

دوران پالئولیت جدید است، اگرچه بازهم شکار نقش عمده‌ای را در زندگی انسان‌ها بازی می‌کرده است. به‌همین انگیزه از آن‌دوره اسلحه جنگی - قطعات سنگ چخماق تیز و برنده، سلاح‌های مرکب از قبیل پیکان (بقایای کمان هم بدست آمده است) باقی‌مانده است. در کاوش فرهنگ زانزی (در غار خار) و جاهای دیگر، تعدادی زیادی اسلحه که با شکل‌های منظم هندسی ساخته شده و بنا به تشخیص باستان‌شناسان مربوط به هزاره یازدهم و اواسط هزاره دهم پیش از میلاد می‌باشند، کشف شده، این اشیاء یا مربوط به پایان دوران پالئولیت یا زمان مزولیت می‌باشند. درست آن‌زمان در این مناطق نخستین گام در راه دامداری و کشاورزی برداشته شد. در قسمت‌های دیگر ایران روند سابق ادامه داشت و مردم مانند پیش از راه شکار زندگی می‌کردند. اما تکنیک سنگ چخماقی و پیشرفت در زمینه ابزارسازی همانگونه در زاگرس ادامه داشت.

کاوش طبقه زیرین «غار کمر بند» و «غار ختو» در خاور ایران بر گه‌های مهمی از این دوران را بدست می‌دهد. این غارها در صخره‌های سنگی آهکی نزدیک جلگه خزر و باختر به‌شهر کشف شده‌اند. فرهنگ ساکنان این غارها مربوط به پایان هزاره ۱۱-۱۰ قبل از میلاد است. کمی پیش از مسکون شدن این غارها، آب دریای خزر فروکش کرد، اما سطح دریا در نزدیکی غار بوده و ساکنان آن در دریا ماهیگیری و در جنگل به شکار گوزن می‌پرداختند. اینان سگ داشتند و از تیر و کمان برای شکار بهره می‌بردند. در میان ابزار این زمان بسیاری از سلاح‌های ساخته شده به شکل هندسی منظم، پیکان‌های تیز و گیره بدست آمده است.

تقریباً در نخستین نیمه هزاره هشتم قبل از میلاد در غار ختو انسان‌هایی زندگی می‌کردند، که برای خود نردبان ساخته بودند اما خوراک گوشتی آنها منحصر به گوشت جوندگان بود. ظاهراً علت این موضوع کم بودن حیوانات شکاری بزرگ در منطقه بوده است. نمای دشت‌های صاف با علف‌های شاداب در آن منطقه وجود داشته است. در غار کمر بند ضمن کاوش آثار هزاره هشتم و هفتم قبل از میلاد بقایای استخوان‌های آهو فراوان بدست آمده است این خود نشانه آن است که از این زمان به بعد انسان‌ها در صدد تصاحب حیوانات به منظور دامداری بوده‌اند.

بعدها طبقاً اهلی کردن حیوانات معمول گردید. در کاوش بقایای اواخر هزاره هفتم و اوائل هزاره ششم قبل از میلاد استخوان‌های این دامها (بره، بز، خوک، گاو) بدست آمده، ۲۵٪ این استخوانها مربوط به حیوانات جوان بوده، این نشانه آنست که آنها را برای اهلی کردن نگاهداشته بودند بعدها یعنی تا پیش از اواسط هزاره هفتم ق. م. این نسبت به ۵۰٪ رسیده، و این گویای آنست که کار دامداری در میان انسان‌ها به سرعت

پیشرفت می‌کرده است. در همان هنگام اسلحه سنگ چخماقی تکامل یافته، تیغه‌های داس مانند سنگی وظروف سفالی خشن درست می‌شده. از نیمه دوم هزاره ششم ق.م. ابزاری از نوع نئولیتیک مانند تبر و غیره کشف شده، اما در کاوش طبقه‌های نخستین هزاره پنجم ق.م. ظروف نقش‌دار و ظریف سفالی که ویژه مناطق شمالی ایران است، بدست آمده. از اشیاء کشف شده در غارهای کمربند و ختو چنین برمی‌آید که انسان‌های ساکن آنجا دارای اقتصادی شکوفان بوده و این‌گونه زندگی در تمامی منطقه رواج داشته است.

گذار بسوی اقتصاد کشاورزی - دامداری و نخستین مرحله روستا نشینی در باختر ایران:

در پایان دوره پالئولیت ناهم‌آهنگی پیشرفت اقتصادی در مناطق گوناگون دنیای کهن آغاز گردید و هرچه زمان می‌گذشت این ناهم‌آهنگی بیشتر می‌شد. این پیشرفت بویژه در آسیای باختری (از جمله باختر ایران) به گونه چشم‌گیری دیده شده است، در این منطقه دیگر گونی‌هائی در زمینه ساختن ابزار سنگی پدید آمد و در پی آن پس از پیدایش فلزات (البته در زمان‌های مختلف)، سطح تکنیک ساختن ابزار سنگی و حتی وسایل فلزی ضمن مقایسه با کشورهای دیگر بارها تندتر پیشرفت کرد. در کنار آن، پیشرفت در رشته‌های دیگر انجام پذیرفت و به دنبال آن روابط اجتماعی به‌دگرگونی گرائید. شکل گرفتن اقتصاد کشاورزی و دامداری زودتر از هر جای دیگر در نواحی کوهستانی زاگرس، تورس، سوریه و فلسطین انجام پذیرفت.

بررسی دوره‌های تاریخی این سرزمین بنا به طرح ل. مرگان مربوط به زمانی است که بین دو دوره تاریخی نظام اشتراکی قرار گرفته است - وحشیگری و بربریت. انگلس این دو دوره را این‌گونه توصیف می‌کند «دوران صاحب محصولات طبیعت» («وحشیگری») و «دوران برقراری دامداری و کشاورزی...» در این دوره روش افزایش تولید محصولات طبیعی به کمک کار انسانی رواج می‌یابد» («بربریت»).

در نخستین مرحله یک رشته انگیزه‌هائی در نوع گذار به شکل اقتصاد نوین ساکنان مناطق آسیای باختری موثر بودند. در پایان دوران پالئولیت این مناطق به فرهنگی پیشرفته‌تر گرایش یافتند، ابزار نوع قدیمی طبعاً به شکل تکامل یافته‌تری درآمد به گونه‌ای که جامعه برای پذیرش شرایط دوره بعدی آماده‌تر می‌شد، مالکیت جمعی ابزار، شکل دیگری به خود گرفت، و بیشتر افراد می‌توانستند این ابزار را تهیه کنند و پیشرفت تکنیک ابزار تولید باعث پیشرفت اقتصاد گردید. تغییر اقلیم و آب و هوا به این پیشرفت کمک

شایانی کرد - تقریباً در حدود هزاره یازدهم تا دهم ق.م. هوای ایران و مناطق همسایه اش به گرمی و خشکی گرائید (مثلاً در همان هنگام دورهٔ یخبندان مناطق شمالی آسیا و اروپا پایان یافت).

در مناطق کوهستانی آسیای باختری انسان‌ها به اهلی کردن برخی از حیوانات پرداختند و گیاهان کشت شده از قبیل گندم و جو پدید آمدند و این پدیده پایهٔ اقتصاد کشاورزی در قسمت باختری دنیای کهن گردید. جو و گندم خودرو به مقدار فراوانی در مناطق کوهستانی سوریه، فلسطین، جنوب ترکیه، کردستان و لرستان یافت می‌شود. بنا به نظریهٔ باستانشناسان، نخستین بار در تاریخ، کشف این غلات در جهان آغاز گردید. دامداری نیز بیشتر از هر جای دیگر در آسیای باختری رواج یافت (کهن‌ترین نشانه‌های دامداری در کردستان دیده شده است). نخست دامداری و کشاورزی همزمان آغاز گردیدند و این موضوع باعث پدید آمدن اقتصاد کشاورزی - دامداری گردید.

در هزارهٔ یازدهم - دهم ق.م. ساکنان زاگرس ایران - عراق دانه‌های غلات خود رو را به عنوان غذا می‌خوردند و در عین حال به اهلی کردن دامها می‌پرداختند. در آغاز هزارهٔ نهم ق.م. در این مناطق دام‌هایی مانند بز، گوسفند پدید آمدند و گویا اینها خوراک گوشتی انسان را تأمین می‌کردند، ضمناً مقداری آسیاب دستی، هاون، دسته‌هاون و ابزاری داس مانند برای دورو از آن زمان بدست آمده. هنگامی که کشت و پرورش غلات آغاز گردید. برای گردآوری محصول، خود به خود گروهی از مردم گرد هم آمدند و اینگونه روستاهائی پدید آمد، احتمالاً در آغاز آسایشگاه این کشت کاران فصلی بود و در غارهای نزدیک کشتزارها به گونهٔ گروهی می‌زیستند. رفته رفته زندگی در این روستاها به گونهٔ همیشگی درآمد و حتی منزل گاههای گروهی آنها گسترش یافت. این اقتصاد به گونه‌ای بود که امکان داشت، گروهی از انسان‌ها در یک نقطه متمرکز شوند، با هم کار کنند و غذا بدست آورند. در این هنگام این انسان‌ها در کلبه‌ها یا نیم زاغه‌هایی که کفشان سنگی بود، زندگی می‌کردند.

در ایران اینگونه منزل گاهها در آمیاب (تپه‌ای نزدیک قره‌سو نزدیک کرمانشاه) دیده شده، در اینجا کف منزل گاه به قطر ده متر با تخته سنگ فرش گردیده است. در قشر زیرین گنج‌دارا (در دره گاماس‌آبا، منطقه هرسین) نیز چنین جایی بدست آمده است. ابزار سنگ چخماقی‌ای که در این جاها کشف شده ویژهٔ فرهنگ اشتراکی زاگرس در آن زمان و از نوع دورهٔ مزولیت می‌باشد، اما قسمتی از ابزار سنگی خشن یا تراشیده شده و پرداخت شدهٔ زمان نئولیت نیز در این مکان یافت شده است.

تاریخی که به وسیله روش رادیو کربن برای این آثار در دره‌های شاپیدار و گنج‌دارا

تعیین شده تقریباً پایان هزاره دهم و اواسط هزاره نهم ق.م. می باشد، اما آثاری شبیه به اینها تقریباً در هزار سال ق.م. نیز بدست آمده است. به طور کلی این آثار مربوط به دوره پیشرفت اقتصاد جامعه به سوی دآمداری و کشاورزی بوده، اما قسمت‌هایی به دوران اقتصاد شکار که عقب افتاده‌تر از این دوره است مربوط می شود. در دوره‌های بعدی، اقتصاد نو نقش اصلی را داشته است. در حد فاصل این دو دوره باید تا اندازه‌ای پیدایش روستا و ایجاد کلبه‌های گلی را برای ساکنان به شمار آورد.

نخستین ساختمان‌های گلی در قشرهای گنج دادا دیده شد و زمان آنها به اواسط هزاره هشتم ق.م. تا اواسط هزاره هفتم می رسد. در قسمت زیرین این آثار دیوارهایی باخشت صاف یا محدب به طول یک متر و تخته سنگ کشف شده که روی آنها را با گل اندوده‌اند؛ عمارت‌ها به گونه‌ای بی نظم و نزدیک بهم ساخته شده‌اند. بعدها عمارت‌های مکعبی شکل با اجاق‌های خشتی بدست آمده، در قشر بالائی آجرهایی با اندازه‌های کوچک به کار رفته است در آجرهای قشر بالائی ردهای سم‌دام‌ها دیده شده که بعدها زیر آفتاب خشک گردیده‌اند. بقایای استخوان‌هایی که در این تپه کشف شده مربوط به حیوانات اهلی از جمله بز بوده است. از آثاری که بدست آمده چنین برمی آید که ساکنان مقدار زیادی مواد گیاهی و غلات را به عنوان خوراکی مصرف می کردند، وجود آسیاب دستی، هاون و غیره در این جاها دلیل بر اثبات این موضوع است، حتی تاپوهای بزرگ گلی برای انبار کردن غله و ظروف خیلی بزرگ که ضخامت دیواره آنها در حدود ۴ سانتیمتر بوده دیده شده است. این گونه ظروف در نوع خود کهن‌ترین به شمار می روند از آنها در آسیای باختری فراوان دیده شده‌اند. در گنج دادا مقداری از این ظروف که با کیفیت عالی تهیه و در اجاق‌های مخصوصی پخته شده بودند، بدست آمده است.

مثلاً تا به امروز آثاری در شمال شرقی لرستان، مانند تپه عبدالحسین (در دره حوا) کشف گردیده که به سبک سفال‌های نخستین ساخته شده‌اند. در قسمت‌های دیگر لرستان در دره خویلان، در تپه گوران آثاری کشف شده که گویای دگرگونی فرهنگی در پایان هزاره هشتم تا نخستین قرن‌های هزاره ششم می باشند. و نخست در اینجا انسان‌ها در مسکن‌های نیمه زاغه‌ای و کلبه‌ها می زیستند و ظروف گلی دیده نمی شد، رفته رفته سفال و در پی آن خانه‌های خشت و گلی کشف گردید. وضع زیر بنا و روبری این خانه‌ها به بهبودی گرائید و روکش‌های گچی روی دیوارها به چشم می خوردند. سفال‌های نقش و نگاردار پیدا شدند، نقش‌های نخستین تنها شامل چند خط بودند. از اواسط هزاره هفتم ق.م. تصویرهای پیچیده‌تری روی سفال‌ها رسم می گردید. سفال‌هایی که نقوش هندسی روی آنها ترسیم شده بود، حتی در کردستان و چند منطقه دیگر بدست آمده است.

در پایان هزاره‌های هشتم الی هفتم - ق.م. در روستاهای زاگرس اقتصاد کشاورزی -
داده‌ای برتری داشت. بقایای استخوان‌های دام‌های شاخدار و دانه‌های غله‌ای که از
این زمان بدست آمده نشانه دگرگونی ژنتیکی حیوانات اهلی است. معلوم شد در این
زمان کشت لوییا، اهلی کردن خوک و حیوانات شاخدار بزرگ انجام پذیرفته است. در
عین حال که سنت‌های دوره سنگ چخماقی مزدیت رواج داشت به مقدار قابل ملاحظه‌ای
ساخته‌های زمان تکولیت از قبیل نوعی لعاب، تبرهای صیقل شده والنکو و چیزهای دیگر
از این قبیل بدست آمده است.

روستاهایی که دارای این نوع فرهنگ بودند در هزاره هفتم ق.م. در کوهپایه‌های
منطقه زاگرس دیده شده‌اند. اما در هزاره هشتم در صحرای ناهموار دهلران، شمال غربی
خوزستان روستاهایی بودند، که در تپه علی‌کش قرار داشتند. ساکنان نخستین این مناطق
از زاگرس به این مناطق کاشانده شدند، اینها هم از ظروف و وسایل گلی (در دهلران فقط
در پایان هزاره هفتم این ظروف دیده شدند) بهره می‌بردند - ابزار ساکنان علی‌کش نزدیک
به ابزار زاگرس در زمان آسپاب بود. معلوم شد که کشت جو و گندم در این ناحیه جلوتر
از دیگران انجام می‌گرفته و استخوان‌های بز اهلی در این محل کشف شده است. در هزاره
هفتم در میان غلات کشت شده که غذای اصلی ساکنان را تشکیل می‌دادند، نوعی جو
بدست آمد که بعدها برحسب انتخاب طبیعی و شرایط اقلیمی کم‌کم تغییر ماهیت داد. در
این زمان به وسیله کلنگ‌های سنگی زمین‌کنده می‌شد.

در آخرین سده‌های هزاره هفتم ق.م. در قشرهای علی‌کش گردن‌بندهایی از مس
فشرده کشف گردیده در هزاره‌های هشتم - هفتم ق.م. اشیاء فلزی در تورس و مناطق مجاور
آن وجود داشت. دوسه هزار سال قبل از آن در حد فاصل بین تورس و زاگرس گردن‌بند
مسین یافت شده‌اند. در هزاره هفتم این فلز تنها برای زیور به کار می‌رفته، اما ابزارهای
مسین هم در این زمان بدست آمده است؛ از هزاره ششم این اشیاء در داخل ایران هم
کشف شده است. طبق پژوهشی که به عمل آمده پیدایش مس و تکنیک ساخت و پرداخت
این فلز باعث شد که آنرا دو روابط مبادله‌ای به کار برند. بازاری این فلز اخرا، نمک و
حتی آبسیدیان (ماده‌ای آتش‌نشانی شبیه به شیشه است که شکسته آن حالت برندگی دارد)
مبادله می‌گردید. ابزار مسین تا پیشرفت فلزسازی پیش از هزاره چهارم در آسیای باختری
به کار می‌رفته است. آبسیدیان که از کوه‌های ترکیه بدست می‌آمد، از این منطقه به مناطق
دوردست منتقل می‌گردید. در پایان هزاره هشتم - هفتم این ماده در جامعه‌های اشتراکی
زاگرس که اخیراً ساکن شده بودند، (و بعدها تا شمال شرقی ایران و جنوب، در شوش،
فارس و غیره گسترده شدند) و در شمال بین‌النهرین، سوویه، فلسطین به کار می‌رفت.

روابط تدریجی اقتصاد کشاورزی - دامداری در هزاره هفتم گسترش یافت، در بعضی مناطق از چند نوع غله که خود به خود می‌روئیدند بهره‌برداری می‌شد. اینگونه فرا آورده‌های کشاورزی در اقتصاد کشاورزی - دامداری مورد مبادله قرار می‌گرفت.

در دوره پالئولیت جدید مبادله کالا در میان قبائل آغاز گردید، این مبادله در میان جوامعی که وارد به اقتصاد کشاورزی - دامداری شده بودند گسترده‌تر انجام می‌گرفت و شامل کالاهائی بود که برحسب شرایط طبیعی منطقه در نقطه‌ای تولید می‌شد. اما نقطه دیگر از تولید آن محروم بود. در این هنگام کالاهای دست‌ساز مورد مبادله قرار نمی‌گرفت و این کالاها فقط به منظور رفع نیازمندی اقتصاد طبیعی (داخلی) جامعه مصرف می‌شد. اما این اقتصاد هم‌اکنون بارها استوارتر و مطمئن‌تر بود و با مقایسه با دوره اقتصاد تصاحب فرا آورده‌های طبیعی، زندگی‌سازتر به‌شمار می‌آمد، این اقتصاد باعث ایجاد روستاها و زیاد شدن روستائینان گردید. از بررسی آثاری که از هزاره هشتم تا آغاز هزاره ششم در زاگرس بدست آمده این واقعیت به چشم می‌خورد.

زمان این آثار مقارن با نخستین مرحله پیدایش روستاهای کشاورزی در تاریخ است، چند هزار سال پس از آن جوامع طبقاتی در این روستاها شکل گرفت. نظام اجتماعی در این مرحله با روابط اشتراکی کهن منطبق بود. ساکنان این روستاها که همه خویشاوند بودند، شامل کودکان و زوجها می‌شدند، خانواده‌ها در منزل‌های جدائی که به گونه‌ای منظم در مجموعه روستا بنا شده بود، زندگی می‌کردند، این منزل‌های يك اطاقه (که به‌طور متوسط ۵ الی ۶ نفر در هر يك زندگی می‌کردند) دارای اجاق و حیاط و انبار بودند. خانواده‌ها برای مصرفشان در خانه غله انبار می‌کردند، ابزار و لباس برای خود می‌ساختند، اما نمی‌توانستند به‌عنوان يك واحد خودکفا زندگی کنند. ظاهراً بسیاری از کارهای اصلی روستا به گونه اشتراکی انجام می‌گرفت و غالباً فرا آورده‌های تولید شده به نسبت احتیاج بین خانواده‌ها تقسیم می‌گردید. در نتیجه بررسی‌هایی که از منزل‌ها، ابزار، اثاث و حتی گورهای آن‌زمان به عمل آمده چنین برمی‌آید که از لحاظ زندگی و دارائی میان خانواده‌های گوناگون فرقی وجود نداشته است.

پنداره‌های ایدئولوژیک و باورهای مذهبی مردمی که در دوره اقتصاد کشاورزی - دامداری زندگی می‌کردند متناسب با شرایط زیست نیاکان‌شان بود - اقتصاد شکار و جمع‌آوری گروهی. اما رفته رفته باورهای مذهبی آنها پیچیده‌تر شدند و بنابراین سازمان‌های دینی آنها به‌دگرگونی گرائیدند؛ در گنج داتا معبد هائی کشف شده است که در آنجا استخوان کله گوسفند و طاقچه‌های گسچ کاری شده دیده می‌شود. آرامگاه قبیله نیز در نزدیکی آنها کشف گردیده. مجسمه‌های گلی انسان که بیشترشان زن بودند، در این محل بدست آمده

است. روش ساختن این مجسمه‌ها تقریباً به سبک مجسمه‌های دوره پالئولیت جدید و سنت‌های زیبایی آن‌زمان بوده است؛ نمونه‌های مجسمه‌های خدایان تا اندازه‌ای به اشکال خدایان پالئولیت‌ها که شکل زنان را مظهر موجودات ماوراالطبیعه می‌شناختند، می‌ماند («فرمانروایان» حیوانات وحشی و شکارها، مظهرهای حاصلخیزی و غیره) ضمناً نمونه‌هایی از خدایان مورد اعتقادشان که بعداً به آنها گرائیدند، دیده می‌شود، آن‌زمان در آستانه نظام پدرسالاری شکل‌های زنان در میان مجسمه‌های گلی اکثریت داشتند. اشکال حیوانات در گنج دادا، سراب (نزدیک کرمانشاه) و روستاهای دیگر به عنوان کارهای جادوگری به کار برده می‌شد.

گسترش جامعه کشاورزی - دامداری در ایران پیشرفت اجتماعی و اقتصادی در این سرزمین

در مرزهای کردستان، لرستان و مناطق مجاور قسمت‌هایی از ایران اقتصاد دامداری و کشاورزی در حدود هزاره‌های نهم، هشتم تا هفتم ق.م. تا اندازه‌ای رواج داشت، اما نخستین روستاهای داخل ایران در هزاره ششم ق.م. پدید آمد. ضمن کاوش‌هایی که اخیراً در تپه زاغه در منطقه سکزآباد (۵۰ کیلومتری جنوب قزوین) به عمل آمده، قشرهای زیرین آن مربوط به نیمه دوم هزاره هفتم می‌باشد. از بررسی آثاری که بدست آمده چنین برمی‌آید که پیشرفت نوین اقتصادی ساکنان این منطقه در روند گذار به اقتصاد کشاورزی و دامداری عشیره‌ای و همچنین اسکان عشایر بوده است. در آن‌زمان بسیاری از مناطقی که مساعد برای شکار نبود به سرزمین‌های زراعتی و دامداری تبدیل شدند، ساختمان‌های گلی برای زیستن ایجاد شده‌اند، در آن هنگام تعدادی روستا پدید آمد و بعدها از ویرانه‌های آنها تپه‌هایی درست شد، که آثار زندگی در آنجاها تا دیر زمانی ناشناخته ماند. پس از حفاری این تپه‌ها تاریخ دگرگونی‌های ساکنان این مناطق به خوبی روشن شد.

حفاری‌های سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۳ در دو تپه سیالک (۵ کیلومتری کاشان) نقش مهمی را در شناسائی ایران باستان ایفا کرده است. ساکنان این منطقه در هزاره‌های ششم تا چهارم و پایان هزاره دوم تا نخستین قرن‌های هزاره یکم ق.م. زندگی می‌کردند. دوره سیالک یکم یا سوم به فرهنگ مناطقی قم، قزوین، تهران و دیگران نزدیک است؛ قسمتی از روستاهای کشف شده در ویرانه‌های این نواحی از نظر تشابه به نام سیالک نامیده می‌شوند.

در زمان سیالک دوم (نیمه اول و اواسط هزاره پنجم) ق.م. شماره روستاها در این

مناطق رو به افزایش نهاد و آثاری مشابه آن در شمال شرقی گسترش یافت. پیش از این رویداد در این منطقه فرهنگ «جیتون» رواج داشت، در جنوب ترکمن (یکی از روستاها بنام جیتون بود)، و درون ایران آثاری از این فرهنگ به دست آمده است؛ در گرگان و دامنه‌های البرز، بنا بر آثاری که از زمان جیتون در غار ختو (نیمه دوم هزاره ششم ق.م) به دست آمده، سنت‌های این فرهنگ به میزان زیادی گسترده بوده. اما پس از کوچیدن عشایر از جنوب باختری به مناطقی که دارای فرهنگ جیتونی بودند، مردم محلی از فرهنگ این عشایر و پیشرفت‌هایشان برخوردار شدند؛ فلزکاری، کشاورزی به وسیله کندن زمین، یافتگی و غیره. در بزرگترین تپه گرگان بنام تودنگ، قشر ویژه زمان جیتون و دوره سیالک ۲ به دست آمده است.

برای تاریخ شمال باختری ایران تا پیش از هزاره یکم ق. م. اشیائی که در تپه‌حسنلو در منطقه سلدوز (جنوب ارومیه) به دست آمده و پژوهش‌های باستان‌شناسی مرتاخر این منطقه قابل توجه است. در هزاره ششم ق. م. روستاهائی با خانه‌های گلی به دست آمده (پیش از این تاریخ آثاری از وجود انسان در سلدوز دیده نشده است)، گویا نخستین ساکنان این روستاها از جنوب به این نقطه کوچ کرده بودند. فرهنگ آنها به فرهنگ ساکنان زاگرس ایران و شمال عراق می‌مانست.

در نخستین سده‌های هزاره ششم ق. م. آبادانی جلگه‌های خوزستان (شوش، مرکز دولت آینده ایلام) آغاز گردید، این جلگه از گل و لائی که رودخانه‌های سرازیر شده از زاگرس با خود آورده بودند پوشیده بود. خالك این سرزمین فراوان بارور بود، اما در آغاز مردم به دشواری‌های بزرگی برای آبادانی این سرزمین برخوردند، چون این منطقه از نیزارها، باتلاق‌ها، و مرداب‌ها پوشیده بود. کناره دریا در هزاره یکم ق. م. کیلومترها در شمال سواحل کنونی قرار داشت رودهای کارون و کرخه هر کدام به تنهایی به دریا می‌ریختند. نخستین روستاهای شوشی‌ها نزدیک دامنه‌های کوه قرار داشت، بعدها شماره این روستاها افزایش یافت و رفته رفته گسترده‌تر شدند.

در منطقه مرکزی فارس هم شماره این گونه روستاها زیاد شد، فرهنگ این روستاها در هزاره ششم - پنجم ق. م. سه دوره تاریخی را طی کرد و متناسب با این دوره‌ها به دگرگونی گرائید. در دوره یکم ۶ روستا و در دوره دوم ۳۶ روستا و در دوره سوم ۹۵ روستا در این ناحیه پدید آمد. بر روی هم رفته ۱۳۹ روستا به سبک دوره سفالی در تپه پرسپولیس به دست آمده است.

اینگونه روستاها در کرمان ظاهراً پس از فارس پدید آمده است، اما در نیمه دوم هزاره پنجم، بسیاری از آنها بزرگتر و دارای اقتصادی پیشرفته‌تر بوده‌اند، قل ایلیس

(در ۸۵ کیلومتری جنوب غربی کرمان) و نپه یحیی (۲۲۵ کیلومتری جنوب کرمان) از اینگونه‌اند. در پایان هزاره پنجم و آغاز هزاره چهارم ق. م. روستاهائی در منطقه بلوچستان وجود داشته‌اند. در هزاره پنجم / چهارم و آغاز هزاره دوم در قسمت‌های جنوبی کرمان و بلوچستان جمعیت انبوهی ساکن بودند و نقش مهمی را در سیستم ارتباطی بین‌النهرین، ایران و هند بازی کردند.

اسکان جامعه‌های کشاورزی - دامداری در فلات ایران نقش مهمی را در تشکیل نژادی مردم ایران و کشورهای همسایه بازی کرد. اما درباره زبان مردم ایران باستان به‌غیر از زبان ایلامی در هزاره‌های سوم تا یکم ق. م. تقریباً اطلاعاتی در دست نیست. زبان ایلامی تقریباً به زبان‌های دراویدی می‌ماند که هم‌اکنون قسمت مهمی از آنها در جنوب هندوستان به‌سر می‌برند و از زبان‌های شمال باختری ریشه می‌گیرد. فعلاً بر اقوامی‌های بلوچستان به آن زبان سخن می‌گویند. ممکن است پیش از هزاره چهارم ق. م. ایلامی‌ها و دراویدی‌ها با هم تماس گرفته و بعدها گروه‌هایی از این دو تیره در جنوب ایران اقامت گزیده باشند. در هزاره چهارم ایلامی‌ها در خوزستان، فارس و شاید در کرمان (در تبه یحیی متن‌هایی با خط ایلامی متعلق به هزاره‌های چهارم و سوم ق. م. کشف شده است) اقامت گزیدند.

به موازات گسترش اقتصاد کشاورزی و دامداری در هزاره‌های ششم - پنجم ق. م. انواع دام‌ها و گیاهان پرورشی که به وسیله ابزار کشاورزی تولید می‌گردیدند، افزایش یافت. آبیاری با شیوه‌های ابتدائی معمول گردید. به موجب برگه‌هایی که در پایان هزاره ششم ق. م. از دهلران به دست آمده معلوم می‌شود که در آن زمان در خوزستان گیاه‌شناسی در کار کشاورزی رواج داشته اما تأسیسات آبیاری مصنوعی تا به امروز فقط از هزاره چهارم ق. م. به دست آمده است (در خوزستان، کرمان و دیگر جاها). در هزاره ششم - پنجم به‌طور عمده کشت دیمی (مثلاً در خوزستان و کرمان) معمول بوده است. در حدود هزاره‌های پنجم و چهارم، زمانی که روستاهای کشاورزی در ایران در حال گسترش بود، آب و هوای این سرزمین مرطوب بود. بیشتر پهنة کشور را جنگل می‌پوشانده، اما بعدها رفته رفته این رطوبت از میان رفت و در نتیجه هوای کشور به خشکی گرائید. این گونه فعالیت انسان، در مورد گسترش دادن زمین‌های زراعتی که از راه سوزانیدن جنگل‌ها انجام می‌گرفت، به افزایش رندها و گله‌های دام‌ها در هزاره‌های ششم - چهارم، ق. م. گرائید. در هزاره ششم در بسیاری از مناطق دام‌های شاخدار بزرگ پرورش یافت؛ در هزاره پنجم پرورش این دام‌ها از لحاظ شماره بر پرورش گوسفندان و بزها برتری یافت. صنایع دستی خانگی نیز رایج شد، صنعت بافندگی که در دوره‌های پیشین در زاگرس

رواج داشت هم‌اکنون به‌همه‌جا گسترده شد. اما اگر تولید صنایع خانگی از قبیل رشتن و بافتن در بیشتر خانه‌ها و حتی اطاقها ممکن بود، تهیه مصنوعات سفالی به تخصص نیاز داشت، و در بسیاری از جاها ضمن هزاره پنجم کارگاه‌هایی برای تولید این مصنوعات، از قبیل کوزه‌گرخانه و غیره به‌وجود آمد (مثلاً در جعفرآباد شوش در نیمه دوم هزاره پنجم). ساختمان کوره‌های کوزه‌گری که بایستی حرارت زیادی ایجاد می‌کرد آغاز گردید. تهیه این کوره‌ها مقدمه‌ای برای ایجاد کوره‌های فلزگدازی بودند.

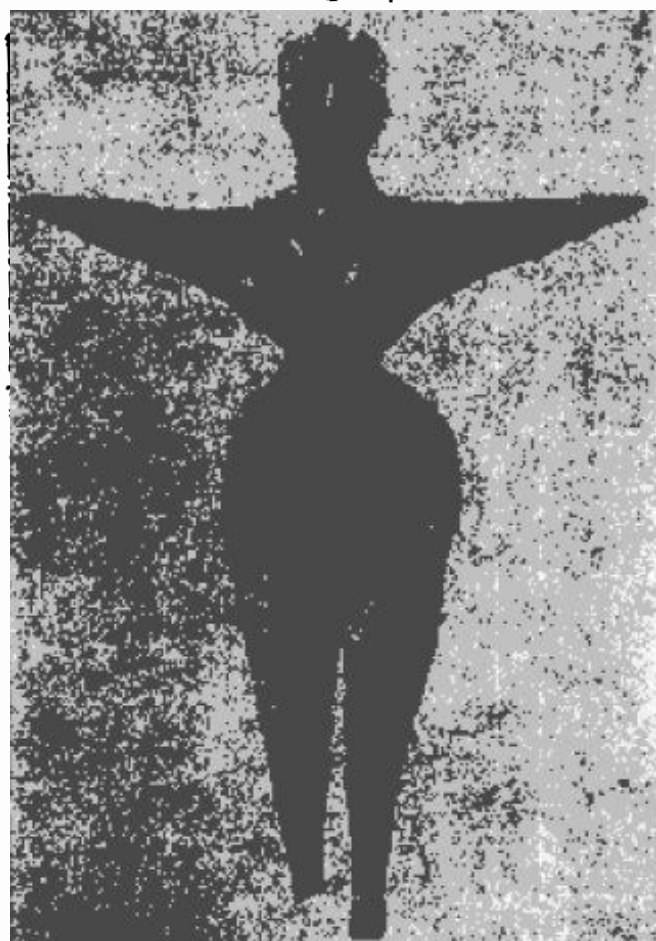
آثاری که از قسمت‌هایی از ایران در هزاره ششم ق. م. پیدا شده بایستی منطبق با دوره انفلویت (زمان مس - سنگ) باشد. در سیالک یکم ابزار مسی کوچک از قبیل درفش و غیره پیدا شده، اما ابزار سنگی بیشتر وجود داشته است (اگرچه انواع این ابزار در ایران، هند، مصر و جاهای دیگر تا پیش از هزاره چهارم / سوم به‌طور کامل تهیه می‌شده است). ابزار مسین در آغاز از مس کوبیده درست می‌شد، اما بعدها در دوره سیالک دوم، فراآورده‌هایی ریخته‌گری پدید آمد، و معلوم شد استادکار با مهارت تمام، این فلزها را در کوره‌های ریخته‌گری و فلزگدازی عمل‌آورده است. از حدود هزاره پنجم / چهارم معادن مس بی‌شماری در ایران دیده شده است؛ گویا مس از خراسان به‌جنوب ترکمنستان حمل می‌شد. نزدیک بسیاری از معادن واقع در کوهستان مرکزی ایران، روی خط قزوین - کرمان، روستاهایی کشف شده است که در آتزمان از این معادن مس استخراج می‌کردند. از حفاری جنوب‌غربی کرمان در قل ابلیس چنین برمی‌آید که ساکنان آن ناحیه به‌کار استخراج مس می‌پرداختند - در قشرهای پایان هزاره پنجم، بقایای کوره‌های گلی بی‌شمار با تکه‌های مس و سنگ مس یافت شده است.

پیدایش توده‌هایی از مس گداخته در ابلیس و محصولات فلزی دیگر دلیل براینست که در آن‌زمان این فلز برای مبادله به‌جاهای دیگر حمل می‌شده. ساکنان مناطق دیگر که متخصص استخراج کالاهای معدنی از قبیل فیروزه، نیل و غیره بودند، کالاهای خود را با این فلز مبادله می‌کردند. در تپه یحیی ضمن هزاره پنجم محصولی شبیه به تالک تولید می‌شد؛ فراآورده‌های این کالا در مناطق بین‌النهرین و هندوستان معامله می‌گردید. اما در هزاره پنجم، نه فقط مواد خام بلکه فراآورده‌های آنها و حتی محصولات سفالی مورد معامله و مبادله قرار می‌گرفت. این‌گونه در ابلیس علاوه بر ظروف ساخته محلی، ظروف وارداتی را که کاملتر بودند، به‌کار می‌بردند.

تولید مس می‌توانست بسیاری از خانواده‌های جامعه را به‌کارگیرد (آن‌گونه که در ابلیس دیده شد) اما فراآورده ریخته‌گری بایستی در کارگاه‌های ویژه آماده می‌گردید. این‌گونه ناگزیر صنوف کوزه‌گران، ریخته‌گران و پیشه‌وران دیگر پدید آمدند. سطح پیشرفت

جامعه با اقتصاد کشاورزی - دامداری هم اکنون تا آنجا رسید که ناگزیر بایستی صنعتگران و پیشه‌وران را در خود جای می‌داد. مبادلات و معاملات بین قبایل در این هنگام بگونه اشتراکی انجام می‌گرفت و نیازمندی‌های تولید کنندگان به گونه دسته جمعی تأمین می‌گردید، هنوز در میان تولید کنندگان جامعه، صاحب یا رهبر ثروتمندی به وجود نیامده بود.

به تناسب روابط اجتماعی آن دوره طبعاً خانواده‌های بزرگی پدید آمدند، کارهای تولیدی اصلی بیشتر به دست این خانواده‌ها افتاد. این جریان باعث شد شکل خانه‌ها و ساختمان‌ها تغییر کند. خاقه‌های يك اطاقه در چارچوب مجموعه‌ها یا محله‌ها قرار گرفته که به وسیله کوچه‌ها از یکدیگر جدا می‌شدند، سپس خانه‌های چند اطاقه درست شدند، روستاهائی با این شکل پدید آمدند. خانه‌های چند اطاقه در پایان هزاره پنجم در شوش، در میالک، ابلیس و جاهای دیگر کشف شده‌اند. در ابلیس ۹۰ دستگاه عمارت در چهار محله کشف شده است؛ اطاق‌های مسکونی در محیط خارجی و جایگاه‌های محافظ، آشپزخانه و اطاق‌های دیگر و حتی حیاطها در قسمت داخلی خانه بزرگ قرار داشتند. نابرابری مالی میان ساکنان این خانه‌های بزرگ به چشم نمی‌خورد. اما هر گروه



مجسمه گلی از لورسن تپه

خانوادگی از لحاظ اقتصادی مستقل بود و برای خود حق مالکیت قائل می‌شد. این مسئله مقدمه جدائی و شکاف میان جامعه از لحاظ اقتصادی یا سرانجام تقسیم طبقاتی در هزاره‌های بعدی گردید و نهاد نظام اجتماعی را از بنیاد دگرگون کرد.

آثار هنری هزاره‌های ششم - چهارم ق. م. (مجسمه‌های کوچک گلی که با مهارت هنری جالبی ساخته شده، گاه - گاهی حجاری‌های روی سنگ) و از همه بالاتر سفال‌های نقش‌دار (گویای پیشرفت ایدئولوژی و باورهای دینی، اطلاعات کیهان‌شناسی و حتی دگرگونی پندارهای زیبایی‌شناسی و سبک‌های هنری ساکنان این منطقه، در آن زمان است. به موازات تکمیل تقسیم‌بندی‌های هندسی نقوش ترمسیم

شده روی سفال‌ها، موضوع‌هایی درباره حیوانات و گیاهان در کنار تصویر انسان‌ها به چشم می‌خورند؛ ضمن این سبک‌های رئالیستی، رفته رفته سبک‌های سمبولیسم با فانتزی‌های هنری در این آثار خوانده می‌شوند. سفال‌های نقش‌دار ایران که در هزاره پنجم و اواسط هزاره چهارم به دست آمده نمونه‌های روشنی از هنرهای ایران باستان به شمار می‌رود.

از هم پاشیدن نظام اشتراکی ماقبل تاریخ:

در نیمه نخستین هزاره چهارم، ق. م. پیشرفت اساسی‌ای در روابط اجتماعی - اقتصادی برخی از مناطق ایران پدید آمد. این موضوع ضمن پژوهش‌های دقیقی که در حفاری تشرهای سیالک سوم (پایان هزاره پنجم و قسمت مهمی از هزاره چهارم ق. م.) و در ویرانه حصار نزدیک دامغان (مربوط به هزاره پنجم ق. م.) به عمل آمده روشن شده است.

دگرگونی‌های صنعت سفال سازی: در این دو نقطه، نخست وسایل گچی و سپس ظروف سفالی‌ای که به وسیله کارگاه‌های دستی و سرانجام دستگاه‌های با گردش سریع ساخته می‌شد، به دست آمده است. وجود دستگاه‌های پیشرفته سفال سازی دلیل بر آنست که صنعت گران متخصص با آن‌ها کار می‌کردند و ظروف و وسایل سفالی به مقدار زیادی تولید و در اختیار مصرف‌کنندگان قرار می‌گرفت. این گونه دستگاه‌های سفال سازی در بیشتر مناطق ایران پیدا شده‌اند. زمان پیدایش این نوع دستگاه‌ها و در عین حال پیشرفت در کار فلزگدازی در ایران دیرتر از منطقه بین‌النهرین نبود.

در آثار سیالک ۳ انواع فرآورده‌های فلزی، از جمله ابزار سنگین مسی از قبیل تبر و غیره دیده شده است؛ در سگزاباد آثار کارگاه آهنگری آن زمان به دست آمده، از این زمان، نقره، طلا، سرب و بعضی از فلزات دیگر پیدا شده‌اند. کارگاه‌های ریخته‌گری که برای ساختن آلیاژ مس و قلع (برنز) به منظور محکم‌تر کردن فلز به کار می‌رفته، پدید آمده است. آثار سیالک ۳ با آثار آخرین سده‌های هزاره چهارم (تهه یحیی و دیگران) تفاوت دارد، از کوره‌هایی که در هزاره سوم ق. م. از جنوب شرقی ایران، لرستان و جاهای دیگر کشف شده اشیاء بزرگ برنزی از قبیل ظروف و اسلحه به دست آمده است.

صنایع حرفه‌ای در رشته‌های دیگر تولید وجود داشته، در بیشتر این صنایع ابزار سنگی به کار برده می‌شد و مثلاً فلسزات قیمتی و ظروف سنگی کنده‌کاری شده تولید می‌گردید. قسمت عمده این گونه مصنوعات برای مبادله به خارج از منطقه صادر می‌شد.

تولید زیاد مصنوعات دستی فقط در برابر دریافت محصولات اضافی نقاط دیگر در اقتصاد روستائی عملی می‌گردید و بنابراین ناگزیر دیگر گونیهائی در نظام اجتماعی جامعه پدید آمد. نشانه پیشرفت به سوی مالکیت خصوصی در آن زمان پیدایش مهر بود که بعدها به شکل استوانه درآمد. ضمن پژوهشی که از گورهای آن زمان به عمل آمده معلوم می‌شود میان افراد نابرابری مالی وجود داشته است. به نظر می‌رسد که در زمان سیالک سوم وسائل تدفین افراد با یکدیگر تفاوت فاحش داشته و میزان ثروت اشخاص از وسائلی که برای تدفین آن‌ها به کار می‌رفته مشخص شده است. در هزاره سوم ق. م. در لرستان و جنوب ایران و قسمت‌های دیگر نشانه‌ای از ثروتمند بودن صاحبان گورها دیده نمی‌شود اما اختلاف نوع تدفین بر حسب موقعیت اجتماعی افراد بوده است، گاهگاهی در این گورها عصاهای چوبی با جسد یافت شد، مثلاً در حماد، در هزاره سوم ق. م. در اینجا ضمن حفاری، «خانه رهبر» و خانواده‌های سرشناس به خوبی مشخص است: زیر ویرانه‌های نیم‌سوخته «خانه رهبر» اشیاء گرانبها و هنری طلا، نقره، لاجورد و غیره به دست آمده است.

نابرابری ثروت افراد با بالا گرفتن موقعیت اجتماعی رهبران جامعه یا کاهنان قدیمی همراه بود. بیشتر اوقات وظایف رهبری روحانی و سیاسی جامعه را یک تن انجام می‌داد. کم‌کم افراد جامعه ناگزیر از لحاظ اقتصادی به فرمانده یا فرمانروای خود وابسته شدند. در زمان‌های پیشین غله نه تنها در خانه‌های خصوصی خانواده‌ها، بلکه در جاهای ویژه‌ای که از آن همه افراد روستا بود نگهداری می‌شد. در آن زمان‌ها روابط قدیمی در جامعه حکمفرما بود و بنابراین ذخایر غله جزو اموال عمومی به شمار می‌رفت. اما هم‌اکنون رهبران و اشراف ثروتمند جامعه رفته رفته حقوق و امتیازات اقتصادی و اجتماعی افراد را غصب و آنها را از داشتن این حقوق محروم کردند (اگر چه با مقاومت بسیاری از افراد که پای بند انجام سنت‌های گذشته بودند بر خوردند). ذخائر و دارائی عمومی غالباً به عنوان دارائی معابد ضبط می‌گردید یا در اختیار حاکم قرار می‌گرفت. ضمن اینکه روابط اقتصادی جامعه، این گونه با برجا می‌شد مبادلات خارجی هم انجام می‌یافت، فرآورده‌های صنعت کاران و محصولات خام که به گونه اشتراکی به دست می‌آمد، به منظور بالا در اختیار حاکم یا کاهن قرار می‌گرفت.

روابط تازه اجتماعی و نیاز به گرداندن امور اقتصادی باعث شد که عده‌ای از افراد زیر فرمان حاکم یا کاهن امور اقتصادی جامعه را بگردانند، خانه‌های روستاها با این‌ها روابطی نداشتند. در گدین تپه (بین‌همدان و کنگاور) در پایان هزاره چهارم ق. م. در بالای تپه معوطه‌ای در میان چهار دیواری بزرگی قرار داشت پیرامون این حیاط،

ساختمان‌های بزرگ، انبارهای پهناور و منزل ساخته شده بود. در فاصله بین هزاره چهارم و سوم ق. م. در تل یحیی ساختمانی با اطاق‌های بزرگ و جایگاه‌های محفوظ کشف شده. در ساختمان‌های تل یحیی و گدین تپه مهرهای استوانه‌ای به دست آمده که برای اسناد دخل و خرج به کار می‌رفته و روی متن سفالی ضرب می‌شده است. در گدین تپه جداولی که روی آن‌ها فقط رقم نقش شده به دست آمده، اما در یحیی متن‌های تصویری مانند آثار سیلک چهارم پیدا شده. جداول‌های ساده‌ای که در یحیی و گدین به دست آمده نشانه آن است که در آن زمان خط و نوشته در جاهای نامبرده به کار می‌رفته است.

این گونه نوشته‌ها در ایلام هم به کار می‌رفته و به نوشته‌های تصویری سومری شباهت داشته. متن این نوشته‌ها که به عنوان اسنادی به شمار می‌رفته فقط در این نقطه دیده می‌شود. این نوشته‌ها به منظور نیازهای اقتصادی در سطح نظام اجتماعی موجود به کار می‌رفته است. وجود خط و نوشته معمولاً نشانه تشکیل طبقات اجتماعی و دولت در قسمتی از ایران در هزاره سوم ق. م. بوده است، ظاهر آن در این زمان طبقه‌بندی اجتماعی در این سرزمین آغاز شده است.

روایتی از سومری‌ها درباره روابط فرمانروای شهر اوداک در اوائل هزاره سوم با «کاهن بزرگ» آدات واقع در کوهستان‌های خاوری (خاور فارس یا کرمان) نقل شده است، ضمن آن از فرستادن فلزات و سنگ‌های گران‌بها به سومر و مبادله آنها با غله، نامبرده است. ضمن این روایت گفته شده است که در دربار یا معبد کاهن بزرگ آدات انبارهای غله گندم و نخود و غیره زیر مراقبت نگهبانان وجود داشته، این غلات از سومر به آرات حمل می‌شده است. این غلات در آدات به حد وفور موجود بوده. در این روایت از رهبران و کاهنان بلندپایه و کهنسال آرات یاد شده است و ضمن آن گفته شده که اشیاء گرانبهای آدات به وسیله مردم به دست می‌آمده و به سومر حمل می‌شده است اما عوض این‌ها یعنی غلات حمل شده از سومر به انبارهای کاهن بزرگ سرازیر می‌گردیده است. این روایت مورد توجه باستان‌شناسان قرار گرفته و یکی از اسنادیست که اینان نسبت به بررسی تاریخ ایران در پایان هزاره چهارم و هزاره سوم ق. م. از آن بهره برده‌اند.

در متون تاریخی سومری‌ها نسبت به وارد کردن سنگ‌های معدنی، الوار ساختمانی، و کالاهای دیگر از خاور به سومر یاد شده و کشورهای صادرکننده را هاگان (جنوب کرمان) و ملوخوا (مشرق کرمان تا دره سند) نام برده‌اند. در هزاره‌های چهارم و سوم ق. م. مبادلات میان جوامع در مناطق ایران سخت رواج یافت و این مناطق نقش مهمی را در انجام «بازرگانی بین‌المللی» آن زمان بازی کردند. از ایران فرآورده صنعتی به بین‌النهرین صادر می‌شد، مثلاً ظروف استقامت از آن جمله بود. (در تپه یحیی در آن زمان اینگونه

ظروف و مصنوعات دیگر استائیت به مقدار زیادی تولید می‌شد). اینگونه ظروف در ماخنجو - دلاو مرکز فرهنگ خادایی در هند یافت شده است. کالاهای هندی ضمن دست به دست گشتن از راه ایران و در کناره دریا (از بحرین) به بین‌النهرین حمل می‌شد. در تپه یحیی هر گه‌هایی به دست آمده که بین‌النهرین با سواحل خلیج فارس و هندوستان در ارتباط بوده است. (آثار مهرهای خادایی، عاج‌ها و غیره).

میزان پیشرفت اقتصادی - اجتماعی و روابط جامعه‌ها در هزاره‌های پنجم و چهارم ق. م. در چند منطقه ایران کمتر از بین‌النهرین و مناطقی که بعدها فرهنگ خادایی در آنجا رواج یافت، نبود. این واقعیت به مقدار زیادی وابسته به پیشرفت فرهنگ کشاورزی در فلات ایران به شمار می‌آید در هزاره سوم بین‌النهرین، ایلام و دره سند به پیشرفت‌های بیشتری نائل آمد، اما مردم ساکن مناطق داخلی فلات عقب افتادند.

در مناطق گوناگون ایران ضمن هزاره‌های چهارم و سوم ق. م. روستاهای پهناوری پدید آمدند - چینگا پاخان در لرستان به مساحت ۱۳ هکتار، بمپور در بلوچستان به مساحت ۱۵ هکتار و غیره. بسیاری از این روستاها مانند تودنگ تپه در گرگان و شهر سوخته در سیستان و روستاهای دیگری در افغانستان و جنوب ترکمن به ۷۵ الی صد هکتار می‌رسیدند. مشخصات این روستاها وجود ساختمان‌های مرکزی ممتاز در میان مجموعه کلبه‌ها، حیاطها و معبدها، ثروت روستاها در این ساختمان‌ها که مختص خانواده‌های ممتاز بود، تمرکز داشت، یکی دیگر از ویژگی‌های این روستاها پیشرفت تولیدات صنعتی، مبادلات گسترده و روابط بازرگانی بود.

این مراکز که دارای فعالیت تولیدی کمتری بودند (یحیی و غیره) دارای تمدن شهری به مفهوم آن زمان بودند. اما سرشت واقعی نظام اجتماعی ساکنان این نقاط روشن نیست. ساکنان این مراکز دارای خط نبودند. شاید مراحل اولیه را در این مورد می‌پیمودند، اما در باختر و جنوب ایران، به غیر از ایلام، بعدها هم آثار نوشته‌ای به دست نیامد. به طور کلی جامعه طبقاتی یا اختلافات اجتماعی آشکار در ساکنان این منطقه‌ها دیده نشده است، اما گرایش به پیشرفت‌های اقتصادی از سوئی و کمبود منابع تولیدی از سوی دیگر بعدها انگیزه تضاد اجتماعی و تشکیل طبقات در میان این جوامع گردید.

در نخستین سده‌های هزاره دوم بسیاری از این مراکز روستائی (شهر سوخته، بمپور، یحیی، حصار و دیگران) از میان رفتند، و بعضی از آنها به ویرانه‌هایی تبدیل شدند. در مناطق مشخصی مثلاً در جنوب خاوری ایران به طور کلی جمعیت کاهش یافت. در بعضی از بخش‌های این مناطق فرهنگ عقب افتاده‌تری رایج شد. در آغاز هزاره دوم موجودیت شهرهای دره سند به کلی از میان رفت.

انگیزه‌های این رویداد به‌طور کلی روشن نیست. گویا هجوم قبایل آریائی مقیم شمال آسیای میانه که بعدها در هندوستان و ایران مقیم شدند این وضع را پدید آورد. اما آریائی‌ها زودتر از هزاره دوم ق. م. در این مناطق پیدا نشدند؛ به‌گونه‌ای که هم اکنون روشن شده، زوال این مراکز کهن خیلی زودتر از این زمان آغاز گردیده و رفته رفته به‌ویرانی کامل گرائیده‌اند. کاهش شکوفائی زندگی و سرانجام نابودی عده‌ای از این روستاهای کهن در هزاره سوم ق. م. آغاز گردیده است. به‌موجب آثاری که به‌دست آمده فقر فرهنگی درازمدت مثلاً در فردگی چه دیده شده که سرانجام به‌تخلیه این سرزمین از سکنه گردیده است، دریاختر و جنوب ایران هم وضع به‌همین منوال بوده و حتی دوران سقوط آنها پیش از مناطق شمال شرقی آغاز گردیده است (مثلاً در فارس در نیمه دوم هزاره چهارم پس از شکوفائی دوران‌های پیشین، شماره ساکنان روستا رو به‌کاهش نهاد). تغییر آب و هوا و اقلیم می‌توانست نقش اصلی را در این رویداد ایفا کند، چون در این هنگام جنگل‌ها از میان رفتند، زمین‌ها بی‌آب و شور شدند و مناطق زیرکشت به‌فرسودگی گرائیدند.

اما به‌طور کلی پدیده‌های نام‌برده انگیزه‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه را دربر داشته است. در آغاز در فلات ایران مانند بین‌النهرین و خوزستان شماره روستاها روبه‌فزونی بود و مراکز مهم مشخص با شرایط مساعد برای پیشرفت روند نا برابری اجتماعی، صنعتگری و روابط مبادلاتی پدید آمد. اما در بیشتر نقاط واقع در طول رودخانه‌های بین‌النهرین و ایلام سیستم آبیاری مصنوعی پیشرفت کرد. اما درون فلات در شرایط طبیعی مشخص در اثر دگرگونی‌هایی که پدید آمد نیروهای تولیدی با سیستم اقتصاد کشاورزی ناهم‌آهنگ گردید و مانع پیشرفت اجتماعی جامعه در مراکز کشاورزی و جاهای دیگر شد و به‌بحران اجتماعی انجامید.

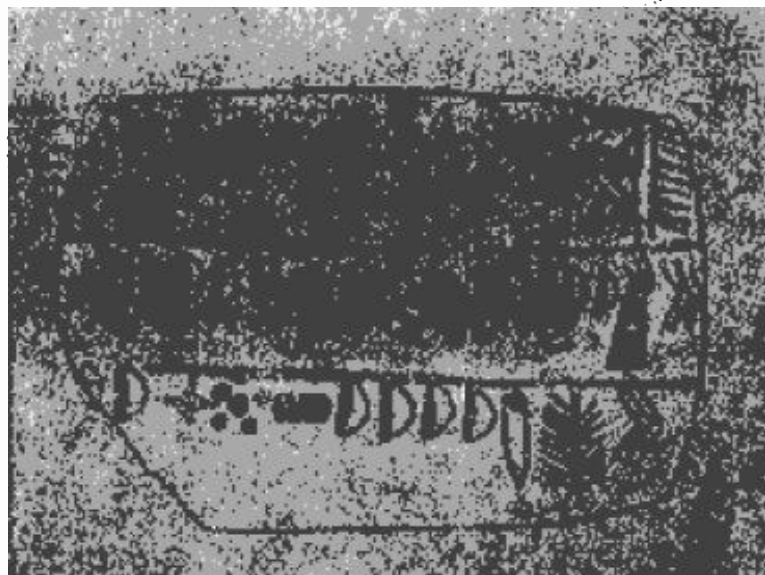
این رویداد باعث کوچیدن قسمت‌های مهمی از ساکنان این مراکز به‌جای دیگر گردید، مثلاً بنا به‌مدارکی که باستان‌شناسان به‌دست آورده‌اند، مهاجرت جمعی ساکنان از بلوچستان به‌دره سند و شمال شرقی ایران و غیره در آن زمان، به‌این انگیزه‌ها بوده است. برخوردهای جنگی، (نشانه‌های آنها در برخی از روستاها کشف شده است) مهاجرت، جنگ، عوامل خارجی از جمله مسووعیت‌های سیاسی (مثلاً نیرو گرفتن دولت ایلام و اتحاد عشایر زاگرس در هزاره سوم) جریان عادی روابط بازرگانی را برهم زد. این‌ها همه نقش مهمی را در دگرگونی روند زندگی «مراکز شهری» میان بین‌النهرین و هند ایفا کردند.

دگرگونی مهمی هم در اقتصاد مناطق کوهستانی، به‌ویژه در خاور ایران روی داد.

از هزاره چهارم ق. م. به بعد گله‌ها و رنده‌های دام‌های شاخدار افزایش یافت، این خود نشانه آن بود که موضوع مالکیت دامداری در حال پیدایش بود. در هزاره سوم ق. م. در مناطق کوهستانی باختر ایران، در قلات ارمنستان و ماوراء قفقاز چراگاه‌های دور دستی پدید آمد. طبق پژوهشی که از تپه لریستان به عمل آمده ضمن هزاره سوم ق. م. در برخی نقاط واقع در دره‌های آن ناحیه، رفته رفته روستاهایی با اقتصاد کشاورزی - دامداری پدید آمده است. در آن هنگام قسمت عمده این نقاط (از جمله بزرگترین آن‌ها یعنی چیکاپاخان) به همان وضع سابق باقی‌ماندند. اما روستاهای کوچکتری در کنار دره‌های نزدیک به صخره‌های کوهستانی که برای دفاع مناسب بودند دیده شده است. ساکنان این روستاها به دامداری می‌پرداختند و کم‌کم کار کشاورزی را آغاز کردند. در آن هنگام کوچ دامداران در مناطق کوهستانی آسیای باختری هنوز انجام نمی‌گرفت.

ایلام در هزاره‌های چهارم تا دوم ق. م.

خوزستان در نیمه نخستین هزاره چهارم ق. م. مانند مناطق دیگر ایران در آستانه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی جالب توجهی بود. در آن هنگام در ناحیه شوش روستاهای کوچک اما مهمی پدید آمدند که ساکنان آنها در مجموع از لحاظ اقتصادی وابسته به هم بودند. در هزاره چهارم ق. م. در این روستاها مراکز مهمی در نزدیکی شوش (شوشان ایلامی



قلعه‌ای از متن ایلامی در تپه یحیی

و شوش امروزی ایران) پدید آمدند. این مراکز در آغاز هزاره چهارم به سرعت گسترش یافتند و پهنه‌های وسیعی از آن سرزمین را اشغال کردند. در آنجا سکوهاى آجری بنا شد و روی این سکوها ساختمان گردید. طبق پژوهشی که به عمل آمده در هزاره چهارم ق. م. در شوش پیشرفت بزرگی در رشته معماری، فلزکاری و

محصولات سفالی به عمل آمده است (با دستگاه‌های کوزه‌گری نیمه دوم هزاره چهارم)

نوشته‌هایی که به وسیله مهر نقش می‌شد به مقدار زیادی در پایان هزاره چهارم کشف شده است. این نوشته‌ها نخست به گونه یک رقمی و بعدها علائمی به آن اضافه شده و سرانجام به شکل نوشته‌های ایلامی درآمد است (تاکنون ترجمه این نوشته‌ها کشف نشده‌اند). علاوه بر شوش در ایلام هم مراکز مهمی وجود داشته که چون تپه بزرگ حفاری نشده، آثاری از آنها به دست نیامده است. از هزاره سوم ق. م. متن‌های خط میخی ایلامی و نوشته‌های ساکنان بین‌النهرین به دست آمده است اوآن، سیماش، باراخشه. همه این نوشته‌ها به ایلامی شهرت یافته‌است. منطقه ایلام به غیر از شوش. مجاور مناطق کوهستانی بوده مثلاً منطقه شمال غربی خوزستان و دره فارس که آذشان‌ها در آنجا وجود داشتند (تپه مالیان در ۴۶ کیلومتری شمال شیراز). در فاصله بین هزاره‌های چهارم / سوم در آذشان آثار نوشته‌های ایلامی و مهرهای استوانه‌ای به کار می‌رفته‌است. از مدارک باستان‌شناسی و تهاویریکه از اثرهای شوش و آذشان به دست آمده چنین برمی‌آید که در آغاز هزاره سوم ق. م. سازمان‌های پادشاهی یا مذهبی‌ای با همه کارکنان و کاهنانشان از لحاظ اقتصادی، بر جوامع حکومت می‌کرده‌اند.

رشد «مراکز شهری» ایلامی در هزاره سوم ق. م. باعث رشد اقتصاد کشاورزی در زمین‌های مجاور گردید، آبیاری مصنوعی در این مناطق رونق گرفت و بناهایی به منظور انجام این گونه آبیاری پدید آمد. این دگرگونی به ویژه به مقیاس گسترده‌ای در منطقه فارس انجام یافت، در این منطقه در آغاز هزاره دوم دوباره شماره روستاها افزایش یافت. مثلاً آذشان در پایان هزاره سوم و آغاز هزاره دوم پهنه‌ای بیش از ۱۳۰ هکتار را دربر گرفت.

در این هنگام در ایلام و بیشتر از مناطق دیگر ایران شرایط پیشرفت اقتصاد کشاورزی پدید آمد، مناطق کشت به میزان زیادی گسترش یافت، در منطقه بین‌النهرین کشاورزی رونق شایانی گرفت و این موضوع به اتحاد سیاسی آن ناحیه کمک فراوانی کرد. اما ضمن مقایسه با بین‌النهرین، مناطق ایلام پراکنده‌تر بودند و کوه‌ها مراکز را از هم جدا می‌کردند و بنابراین طبعاً مسئله تمرکز در ایلام بارها کندتر از بین‌النهرین انجام می‌یافت.

در حدود اواسط هزاره سوم، چند مرکز ایلامی توانستند بر حکومت‌های شهری دیگر چیره شوند. نخست اوآن توانست در رأس این اتحاد قرار گیرد. بعدها در ایلام شالوده حکومت هلی (۲۵۰۰ سال ق. م.) نخستین پادشاه دودمان ایلامی اوآن (۲۵۰۰-۲۳۰۰ سال ق. م.) گذاشته شد. اما اوآن از پیش در ایلام و مناطق باختری آن تسلط داشت. بنابراین که از بین‌النهرین به دست آمده پادشاه سومری شهر کیش، ایلام را به تصرف درآورد، اما پس از آن اوآن بر پادشاه سومری چیره گردید و تا مدتی بر قسمتی از سومر

فرمان راند - این رویدادها در فاصله سالهای ۲۷۰۰ تا ۲۶۰۰ ق. م. پیش آمد. روابط مبادلاتی در اثر تصادم جنگی بین ایلام و بین‌النهرین که به گونه متناوب کامیابی نصیب این یا آن دولت می‌شد، به‌دگرگونی گرائید، اما بعدها پادشاه آکاد پس از اتحاد مراکز بین‌النهرین در پایان قرن ۲۴-۲۳، سرانجام بر ایلامی‌ها پیروز شد و بیشتر قلمرو آنها را به‌تصرف درآورد.

آنزمان در ایلام علاوه بر پادشاه اوان دولت‌های دیگری در شهرها حکومت می‌کردند: شوش، با راخشه، آنشان و غیره از آن جمله بودند. این دولت‌ها یا مستقلاً یا از راه جنگ با آکادها ارتباط داشتند فرمانروایان آنها لقب‌های گوناگونی را برای خود بر-می‌گزیدند: «شاه»، «شاهزاده کاهن» و غیره. یکی از این‌ها به نام کوتیک - اینشوشینیک در آغاز قرن بیست و دوم ق. م. با ایلامی‌ها متحد شد و در خارج از ایلام موفقیت‌هایی را به‌دست آورد، پس از آن عنوان پیشین پادشاه آکاد یعنی «پادشاه چهارمین کشور جهان» را اختیار کرد. کتیبه‌ای که از او به‌جای مانده یکی به‌خط آکادی و دیگری میخی که در ایلام معمول بود، می‌باشد (برای کشف این خطوط کوشش می‌شود). اما ضمن نوشته‌های ایلامی خط آکادی هم به‌کار رفته (خط سومری نخست به‌گونه تصویری بوده است) متون خط میخی ایلامی در جنوب غربی ایران و زمان هخامنشیان به‌مقیاس گسترده‌ای به‌کار رفته‌اند. اما در پایان هزاره سوم و سده‌های نخستین هزاره دوم در ایلام و به‌ویژه در شوش با خط آکادی می‌نوشتند.

در کتیبه ذکر شده کوتیک - اینشوشینیک بر کوهی‌ها پیروز شد و از زاگرس به بین‌النهرین تاخت. در نیمه دوم هزاره سوم مناطق شمال‌خاوری بین‌النهرین به‌نااستواری گرائید. اما گاهگاهی عشایر با یکدیگر متحد می‌شدند مثلاً در حدود قرن بیست و دوم ق. م. طبق نوشته‌ای که به‌خط آکادی در صخره‌ای نزدیک ذهاب کنار دیاله به‌دست آمده آنوبانی‌فی «پادشاهی لولوبی‌ها» را پدید آورد. در هزاره دوم و اوائل هزاره یکم ق. م. لولوبی‌ها در حاشیه شمال‌غربی ایران تا ارومیه و نزدیک مناطق عراق زندگی می‌کردند اخلاف کوتیوها در زاگرس و شمال لرستان سکونت داشتند.

با وجود موفقیت موقتی کوتیک - اینشوشینیک، کوتی‌ها بین‌النهرین را به‌تصرف درآوردند و خراج‌های سنگینی را بر ساکنان آن منطقه تحمیل کردند و ظاهراً ایلامی‌ها را هم شکست دادند. چیرگی کوتی‌ها بر سومری‌ها و آکادی‌ها کمتر از یک قرن پائید (تا قرن بیست و یکم ق. م.)، اتحاد عشایری کوتی‌ها ظاهراً ضعیف بود و بنابراین، این‌ها سرانجام شکست خوردند و قدرت آنها در بین‌النهرین سرنگون شد.

در ایلام در آن‌هنگام قدرت به‌دست شاه میباشاشا (دومین دودمان شاهان ایلام)

افتاد، پس از آن نشان قدرت گرفت، و تقریباً در حدود ۱۹۰۰/۱۸۵۰ سال ق. م. اپارتی «دودمان پادشاهی نشان و شوش» را بنیان نهاد. این دودمان تا پیش از قرن شانزدهم ق. م. اتحادیه ایلام را استوارتر از پیش نگهداشت. راست است که هم اکنون در قلمرو کشور چند فرمانروائی دیگر هم وجود داشت، اما اینها با هم خویشاوند بودند و ضمن رعایت سلسله مراتب پیچیده‌ای با داشتن درجات، لقبها و رتبه‌ها و سرانجام اختیارات تا مقام عالی حکومتی، «موکالماخ (مبشر کبیر)» پادشاه نشان و شوش» به هم پیوسته بودند.

نخستین قرن هزاره دوم ق. م. تقسیم طبقاتی و تضاد اجتماعی در جوامع ایلامی بیشتر به چشم می‌خورد. به موجب مدارکی که از آنزمان در شوش به دست آمده معلوم

شده است که نظام مالکیت خصوصی و شخصی کاملاً حکمفرما بوده. در این اسناد از برده‌ها نام برده شده، اینها را به عنوان کالای قابل خرید و فروش و مملوک شخصیتها و خانواده‌های ممتاز به کار می‌گرفتند. خانواده بزرگ معمولاً یک واحد اجتماعی و تولیدی به شمار می‌آمد، اما این واحد پایه استواری نداشت؛ هنگامی که رئیس این خانواده می‌مرد افرادش با سهمی که از دارائی او می‌بردند می‌توانستند به خانواده‌های بزرگ دیگر مثلاً برادر رئیس در گذشته به پیوندند.

بسیاری از بردگان ظاهر آمتعلق به شاه یا کاهن بزرگ بودند. اما به قسمت مهمی از آنها که مستقیماً در کار تولید دخالت داشتند آزادی نسبی میدادند ولی وضعیتشان دست کمی از بردگی نداشت. آنها از خودشان دارائی نداشتند و از دارائی معبدها یا شاهان که برایشان کار می‌کردند بهره می‌بردند. بلند پایگان و شخصیت‌های دیگر که در خدمت



مجسمه ملکه ایلام نایب آسو

شاه بودند، قطعه زمین‌هایی به عنوان پاداش از شاه دریافت می‌کردند و حق بهره‌برداری از درآمد این زمین‌ها را داشتند. زمین‌های شاه به شخصیت‌های ممتاز و بلندپایه هدیه می‌شد. در این دوره طبعاً مالکیت بزرگ رواج یافت و املاک کوچک به سود مالکان بزرگ از میان می‌رفت. ضمن کاوش‌هایی که از قرون ۱۸ و ۱۷ ق. م. در شوش به عمل آمده خانه‌ای کشف شده که شامل ۵ اتاق و ده حیاط بوده، این خانه در میان کلبه‌های بسیار کوچک بنا شده و تقریباً تمامی یک محله را دربر گرفته است. طبق اسنادی که به دست آمده صاحب این خانه شخصی بنام قتی - داداش بوده، این شخص با بحرین روابط بازرگانی داشته و صاحب هزار رأس دام و زمین‌های پهناوری بوده، ضمناً شاه کویتروناخونت مقداری زمین به او هدیه داده است. این شاه پس از اشغال موقتی ایلام به وسیله حمودایی (۱۷۹۲-۱۷۵۰ ق. م.) بر این سرزمین حکومت می‌کرده و همزمان با پسر او بوده که فرمانروائی بابلی‌ها را بر زمین‌هایش نپذیرفته و اغلب به مرزهای بابل تجاوز می‌کرده است.

در قرن شانزدهم ق. م. ایلام از کاسیت‌ها که پیش از آن بابل را به تصرف درآورده بودند، شکست خورد. به نظر می‌رسد که کاسیت‌ها قبلاً در زاگرس می‌زیستند، گروه‌های این تیره در باختر لرستان، در آغاز هزاره یکم ق. م. به سر می‌بردند. برخی عقیده دارند این‌ها را از بابل به این نقاط کوچ داده‌اند؛ در هر حال پیش از چیرگی بر ایلام کاسیت‌ها در منطقه شمال باختری ایلام سکونت داشتند و احتمالاً آنها از ساکنان شمال آسیای غربی بوده‌اند.

در قرن شانزدهم ایلام زیر تسلط کاسیت‌های بابلی قرار گرفت، اما ایلامی‌ها زیر رهبری شاه با یکدیگر متحد شدند، شاید در زمان دودمان جدید سلطنتی که در نیمه دوم قرن چهاردهم تا قرن دوازدهم روی کار بود ایلام دارای قدرت فراوان شد. این شاهان لقب «پادشاه آشان و شوش» را برای خود برگزیدند (هم‌اکنون دیگر آنها را سوکالماخ نمی‌نامیدند)، اما مرکز این‌ها در شوش بود. در ایلام آنزمان کارهای ساختمانی بزرگی انجام گرفت، کاخ‌ها و معبد‌های بزرگی از جمله زیکودات که ضمن حفاری در چوگادمیل پیدا شده، بنا گردید (این بنا را یکی از پادشاهان این دودمان بنا نهاده است). در این هنگام پیشرفت بزرگی در زمینه‌های هنر، معماری و حجاری ایلام انجام گرفته است.

در سده سیزدهم ق. م. ایلامی‌ها چندبار به بابل تاختند. در زمان شوپروک - ناخونت (تقریباً ۱۱۵۸ - ۱۱۵۵ ق. م.) و کویتروناخونت (تقریباً ۱۱۵۰ - ۱۱۵۵ ق. م.) سرانجام بر پادشاه کاسیتی بابل پیروز شدند و آخرین پادشاه را به اسارت گرفتند. ثروت فراوان و آثار گرانبهائی از بابل به ایلام آوردند (در میان آنها کتیبه‌ای با متن قانون

معروف حمورابی بود که هم‌اکنون در زمان ما شهرت فراوان دارد و این کتیبه در شوش یافت شده است). بساج فراوانی به بابلی‌ها تحمیل کردند. قسمت شمالی بابل در زمان شولخاناک - اینشومیناک جزو قلمرو ایلام شد (تقریباً در سال‌های ۱۱۵۰-۱۱۲۰ ق. م.)، ایلامی‌ها در این زمان یک‌رشته لشکرکشی‌های موفقیت‌آمیز در مناطق زاگرس و مرزهای آشور انجام دادند.

اما در جنوب بابل یک دولت محلی تازه‌ای پدید آمد. چهارمین فرمانروای این دودمان به نام نپوکد نصر اول در حدود ۱۱۱۵ - ق. م. ایلامی‌ها را در جنگی نزدیک ده (پدد امروزی که نزدیک مرز ایران - عراق قرار گرفته است) شکست داد. از این زمان به بعد دوره زوال سیاسی ایلام فرا رسید.

فرمانروائی مانی‌ها. دولتهای ماد ایران در پایان هزاره دوم تا اواسط هزاره یکم ق. م.

ایران باختری در آستانه تاخت و تاز آشوریا و اورارتها

علاوه بر ایلامی‌ها، دربارهٔ پیشرفت روند تاریخی ساکنان بقیه سرزمین ایران تا پیش از هزارهٔ دوم ق. م. فقط باید از مدارك باستانشناسی بهره برد. بنا بر مدارکی که از منابع خارجی از جمله کتیبه‌های آشوری و اورارتی به دست آمده، از آغاز هزارهٔ یکم ق. م. وضع ایران دگرگون می‌شود. این منابع اگرچه اطلاعات يك طرفه‌ای به دست می‌دهند اما می‌توانند آگاهی‌های سودمندی دربارهٔ پاره‌ای مناطق ایران در سده‌های نهم تا هفتم ق. م. برای پژوهش ارائه دهند.

مهمترین مناطق عبارتند از: نزدیک آشور زامویا - در ناحیه سلیمانیه در خاک عراق و مجاور روستاهای ایران و در عقب آن زامویای داخلی در قسمت علیای زاب صغیر و در ساحل جنوبی ارومیه. آن‌سوتر در خاور، آلاپریا و مانا قرار دارد (مرکز قلمرو آینده مانی و در وسط رودخانه جغتو). در قسمت جنوبی‌تر آن پادسویا یا پادسو می‌باشد. ناحیه مهمی در کنار دیاله، در بین راه بابل به ایران بهت خچمان قرار گرفته؛ در خاور و جنوب خاوری این منطقه، نزدیک کرمانشاه و شمال لرستان، کشور الیب واقع شده اما در

قسمت شمالی تر آن خرخر، کیشو و يك رشته «کشور»های دیگر بین پادسو و بیت خمبان در غرب و هاد در شرق قرار داشت. هاد در آن زمان بسیار کوچکتر از زمان استیلایش در سده هفتم ق. م. بود و از جایگاهش که نزدیک همدان قرار داشت هنوز به سوی غرب گسترش نیافته بود.

به موجب اطلاعاتی که از منابع مربوط به قرون نهم تا هشتم ق. م. به دست آمده بخش‌های دیگری در شمال باختری ایران قرار داشته‌اند. بیشتر این بخش‌ها از لحاظ سیاسی يك پارچه نبودند و به قلمروهای کوچک و مجزا تقسیم می‌شدند. به گونه‌ای که ذکر شده در سال ۸۲۵ ق. م. «کشورهای» بسیار کوچکی از جمله ۲۸ بخش در باختر و جنوب ارومیه وجود داشتند که هر يك مستقل بودند؛ در مناطق پادسویا ضمن قرن نهم ق. م. تقریباً ۳۵ بخش «شاه نشین» موجود بود. این بخش‌ها معمولاً شامل يك یا دو دهستان بودند که هر کدام مراکز مستحکم یا دژهای استواری را در اختیار داشتند پیرامون این بخش‌ها هم روستاهائی وجود داشتند.

بنابر مدارك باستانشناسی، از هم‌پاشیدگی روابط اشتراکی کهن در شمال باختری ایران ضمن پایان هزاره چهارم تا آغاز هزاره دوم ق. م. رویداد. راست است که ضمن هزاره دوم دگرگونی‌های ژرفی در فرهنگ‌های سنتی و شیوه‌های کشاورزی ساکنان این سامان پدید آمد. اما بسیاری از سنت‌های اقتصادی و اجتماعی همانگونه نگاهداشته شدند و دوران پیشرفت خود را طی می‌کردند، مثلاً صنایع دستی از اقتصاد روستائی جدا بود. آثاری که از پایان هزاره دوم و آغاز هزاره یکم ق. م. به دست آمده گویای جدائی صنعت پیشرفته از رشته‌های دیگر اقتصاد از جمله کشاورزی بوده است - در آغاز هزاره یکم کار کشاورزی با گاوآهن انجام می‌گرفت، داس‌های آهنی و کلنگ و غیره به کار می‌رفت. گویا در آن زمان روستاهای پهناوری وجود داشته است و بیشتر آنها تاکنون کشف نشده‌اند. باید سال‌ها روی تپه حسنلو کار کرد تا آثاری در این باره به دست آید.

در سده‌های سیزدهم تا یازدهم در دره کاداد چند روستای بزرگ وجود داشت، در سده یازدهم این روستاها تبدیل به دژهایی شده بودند. در تپه حسنلو «شهری» کشف شده که متعلق به سده‌های دهم تا نهم ق. م. بوده، این شهر دارای دیوارهای تطور و بناهایی از نوع کاخ یا معبد بوده است؛ در این شهر همچنین خانه‌های صنعت کاران و کارگاه‌های فلزگدازی و سفال‌سازی دیده شده است؛ پشت دیوار شهرخانه‌های روستائیان و گورستان قدیمی کشف گردیده است. در حسنلو ساغرهای تشریفاتی که پشت آنها نوشته نقش شده است به دست آمده، از این نوشته‌ها چنین برمی‌آید که این ظروف متعلق به دربار بانودی، فرمانروای کشور ایذا بوده است. بنابر متون آشوری ایذا یکی از کشورهای زامویای

داخلی به‌شمار می‌آمده است.

از مدارك باستانشناسی‌ای که در آنها از «شهرهای مستحکم» یا «دژها» در متن‌ها یاد کرده چنین برمی‌آید، که در منطقه جنوب ارومیه «شهرهای» مستحکم با دژهای استوار وجود داشته است. بنا به گواهی مدارك به‌دست‌آمده از سده نهم قبل از میلاد، کاخ‌های مجلل معبدها در مناطق دیگری که دارای دولت‌های کوچک و کم‌اهمیتی بودند از قبیل الاپریا، مانا، الیپ، گیلزان (در باختر ارومیه) و غیره وجود داشته است. مدارك مفصلی‌تری که از سده هشتم ق. م. به‌دست آمده نشان می‌دهند که مستحکم کردن شهر و ایجاد دژها در مناطق گوناگون باختر ایران رایج بوده است - این عمل چه در شهرهای بزرگ‌تر از قبیل (خرخر، کیشسو و غیره) و چه در بخش‌های کوچک از قبیل حوالی ماد، انجام می‌گرفته است.

مدارك آشوری و اوداتی شامل ارقام دقیقی در این زمینه می‌باشند در این مدارك از جمعیت زیاد نواحی مشخص با دژهای مستحکم مرکزی و منابع زندگی مردم به‌طور کلی نام برده شده است. ضمن آنها درباره مقدار زیاد یا کم دام‌ها یا احشامی که از این یا آن «کشور» صادره شده، سخن به‌میان آمده است. این مناطق بیشتر نزدیک ارومیه و ماد بوده‌اند، از برخی اسب صادره می‌شده است. در میان این بخش‌های مشخص، فلات ارمنستان واقع در باختر ایران یکی از مراکز مهم پرورش اسب در آسیای غربی بوده و ساکنان چندبخش آن به‌ویژه در پرورش این دام شهرت داشتند، این حیوان را برای سواره نظام پرورش می‌دادند.

اطلاعات مربوط به سده نهم و مدارك دقیق‌تر سده هشتم ق. م. نشان می‌دهند که در آن زمان در مناطق شمال باختری ایران پیشرفت قابل توجهی در زمینه کشاورزی، باغداری، و پرورش تانک انجام می‌گرفته است. مدارك قرن نهم قبل از میلاد نشان می‌دهند که در آن زمان روستاهای مرکزی با شهرها وجود داشته‌اند، ظاهراً با پیشرفت کشاورزی در روستاها این مراکز پدید آمده‌اند. اما در یکی از این مراکز واقع در تپه حسنلو مقدار زیادی ابزار کشاورزی، جو و چند نوع گندم، ظروف بزرگ برای شراب‌سازی و غیره به‌دست آمده است.

آشوری‌ها از مناطق ایران مقدار زیادی فلز دریافت می‌کردند (برنز، طلا، نقره و غیره) معمولاً بیشتر فرآورده‌های صنعتی از قبیل پارچه‌های کتانسی و پشمی و حتی سنگ‌های معدنی قیمتی از ایران به‌آشور صادر می‌گردید. مدارك باستانشناسی صدور فرآورده‌های صنعتی را از ایران کاملاً تأیید می‌کنند. این مسئله گویای آنست که در آن زمان سطح صنایع ایران به‌میزان زیادی بالا بوده است. مدارك به‌دست آمده از تپه حسنلو

هم این موضوع را تأیید می‌کند، اما از بررسی آنها چنین برمی‌آید که جاهای پیشرفت صنایع دستی، مراکز روستاها (شهرها) بوده‌اند، فرآورده‌های صنعتی ایرانی آنزمان هم اکنون در گورها یافت شده‌اند. بسیاری از آثاری که در گورهای آنزمان به دست آمده گویای آنند که این‌ها متعلق به کوچ نشینان بوده‌اند. به ویژه در این اشیاء نشانه‌هایی از پرورش اسب و اسب سواری دیده شده‌اند. اما از همین آثار چنین برمی‌آید که در آنزمان سازندگان این اشیاء مردم «شهری» مراکز ایران یا ارمنستان بوده‌اند و در «مراکز مستحکم» این مناطق سکونت داشته‌اند. اینگونه، در میالک، از سده‌های نهم تا هشتم ق. م. دژها و گورستان‌هایی یافت شده که درون آنها ابزار سواری، یراق اسب، تصویر سواران و حتی ابزار کشاورزی بوده‌اند.

در پایان هزاره دوم و آغاز هزاره یکم ق. م. ساز و برگ سواری در بیشتر مناطق ایران به دست آمده، از آن جمله در کنار دریای خزر (جائیکه در کنار یکی از گورهای ثروتمندان آثار اقتصاد کشاورزی - دامداری وجود داشته) از این گونه اشیاء دیده شده‌اند. در گورستان مادلیک، پائین سفید رود گوری با اسب کشف شده، گورهای دیگری شامل مجسمه‌های کوچک گاو آهن و وسائل شخم با گاو به دست آمده‌اند. در گورهای مارلیک مقدار زیادی ظروف زرین، جواهرات، اسلحه گرانبها و مهرها (متن چندتایی از آنها با خط میخی نقش شده) به دست آمده است - این‌ها همه نشانه‌های وجود مالکیت و قدرت در آنزمان بوده‌اند. ضمناً فرآورده‌های سفالی پیشرفته در اینجا کشف شده‌اند. این کیفیت دلیل بر آنست که از پیش تقسیم طبقاتی جامعه و در نتیجه شکاف اجتماعی ژرفی در این منطقه حکمفرما بوده است.

یکی از مجموعه‌های باستانشناسی جالب ایران «برنزکاری‌های لرستان» است. این فرآورده‌های بی‌شمار نوعی از مصنوعات خود ویژه به شمار می‌روند. این اشیاء با سبک هنری پیچیده و پیشرفته‌ای ساخته شده‌اند، گوئی در ساختن آنها رئالیزم و پنداربافی (از جمله ضمن تجسم انسانها، خدایان و حیوانات و موجودات ماوراءالطبیعه) درهم آمیخته و این آثار را خلق کرده‌اند. اینگونه، پدیده‌های تشریفاتی و زیستی ضمن بررسی سلاحها یا ابزاری از قبیل دهنه اسب و غیره در یک جا به چشم می‌خورند. تاریخ کاریهای لرستان به هزاره سوم تا هزاره یکم ق. م. می‌رسد. فقط چندی پیش در اثر کاوش گورها ثابت شد که اگرچه در لرستان موضوع فلزسازی در هزاره سوم ق. م. وجود داشته اما مجموعه «برنزکاری» لرستان مربوط به پایان هزاره دوم و نخستین سده‌های هزاره یکم به ویژه در حدود سده‌های هشتم تا هفتم قبل از میلاد بوده است.

برنزکاری‌های لرستان را معمولاً از آثار باقیمانده کوچ نشینان برمی‌شمارند، چون

قسمت عمده ساکنان لرستان در آن زمان کوچ نشین بودند. اما کشفیات اخیر باستانشناسان و حفاریهاییکه در محل سکونت آنها به عمل آمده ثابت کرده است، که در پایان هزاره دوم و سده های نخستین هزاره یکم در لرستان روستاها و مراکز مسکونی بی شماری وجود داشته است. همانگونه که دیدیم در هزاره سوم ق. م. در لرستان و مناطق کوهستانی دیگر آسیای باختری، دامداری همراه روستاهای ثابت کشاورزی وجود داشته است؛ اما نشانه ای از دامداران کوچنده در آن زمان به چشم نمی خورد، بنا بر متن های خط میخی، واحدهای کوچ نشین در آغاز هزاره یکم ق. م. در فلات ارمنستان و ایران گسترده نشده بودند. دامداری به مقیاس وسیعی پیشرفت کرد اما در کنار آن کشاورزی هم گسترش یافت و مردم در روستاها به طور ثابت زندگی می کردند. در چند «کشور» تمام احشام یا قسمتی از آنها را برای چرا به کوهستان می فرستادند (هنگام نزدیک شدن دشمن نیز چنین می کردند) اما فقط آنها را تاملرهای «کشور» خودشان دور می کردند. ظاهراً اینها عملاً به راههای دور کوچ نمی کردند و اینگونه عشایر کوچ نشین جزو اتحادیه آنها به شمار نمی آمدند.

در این «کشورها» یا بخش های غرب ایران هم اکنون دولت های پدید آمدند. قسمتی از این دولت ها شامل مراکز حکومتی و روستاهای کشاورزی بودند. بیشتر این اتحادیه ها از این پس بر پایه حاکمیت ارضی بود نه روابط عشیره ای.

تشکیل این اتحادیه های سیاسی مانع از آن شد که ساکنان از لحاظ نژادی یا زبان اختلاف زیادی با هم داشته باشند، این کیفیت آنوقت در ایران و بسیاری از مناطق آن حکمفرما بود. در سرزمین کردستان و نزدیک ارومیه به غیر از لولویی ها گروه های نژادی دیگری وجود داشتند که نژادشان وابسته به کپتوها و در بعضی جاها خودیت ها (زبان شان به اورارتی ها می مانست) بود. در بعضی از محل های آذربایجان ایران بازبانهای سخن می گفتند که ظاهراً از داغستانی ریشه می گرفت. در باختر لرستان، آشوریها با کاسیت ها تماس گرفتند زبان کاسیتی در سده های نهم تا هشتم ثبت شده است. همچنین در حاشیه شمال غربی ایران (در آلابری و غیره) و در مناطق نزدیک راه بابل و ماد زبان شان شبیه به بابلی ها بود (این مناطق در دوره تسلط بابلیها و کاسیت ها مستعمره های آنها به شمار می آمدند). در مرزهای شمالی لرستان مردمی می زیستند که با زبانی نزدیک به ایلامی سخن می گفتند. علاوه بر گروه های محلی و نژادی قدیمی در پایان هزاره دوم ق. م. در باختر ایران مردمی ایرانی زبان گسترده شدند. اما اینها تا آغاز هزاره یکم ق. م. سرتاسر سرزمین پهناور ایران را فرا نگرفتند و این قوم فقط مناطق معینی را برای سکونت برگزیدند، بنابراین در بیشتر مناطق باختری مردم محلی اکثریت داشتند.

تاخت و تاز آشوریه و اورارتی‌ها در ایران

با نیرو گرفتن آشوریه در پایان سده دهم و آغاز سده نهم ق. م. ارتش آشور از مرزهای شمال باختری ایران به درون این سرزمین نفوذ کرد و تا پایان سده هشتم که دولت آشوری موقتاً سقوط کرد این اردوگشی ادامه یافت. به سال ۸۸۵ ق. م. زامویا به دست آشوریان افتاد و جزو یکی از ولایات تابعه این دولت درآمد اما آشوریه مناطق واقع در خاور را به خاک خود ملحق نه کردند، منظور اصلی‌شان این بود که از ساکنان آنها خراج، اسیر یا غنیمت به گیرند. هنگامی که برخی از بخش‌ها در برابر آشوریه پایداری می‌کردند، دژهایشان را ویران و روستاهایشان را به آتش می‌کشیدند، باشیوه‌های ددمنشان‌های ساکنان آن منطقه را می‌کشند. مردم بیشتر از «کشور»ها برای آزاد ماندن خود تلاش می‌کردند، اما در اثر جنگ نابرابر یکی پس از دیگری در مقابل یکی از نیرومندترین دولت‌های آن زمان که صاحب تکنیک جنگی پیشرفته و سلاح‌های قلعه کوب بود، نابود می‌شدند و بی‌گمان آشوری‌ها پیروز می‌گردیدند. بیشتر چنین روی می‌داد که ساکنان به محض نزدیک شدن ارتش آشور، دژهای خود را رها کرده و در کوه‌ها پنهان می‌شدند.

در زمان سالمانا‌ماد سوم (۸۵۹ - ۸۲۴) آشوریه به یک رشته لشکرکشی اقدام کردند: در سال‌های ۸۵۹، ۸۵۵، ۸۴۳ (هنگامی که نخستین بار نام مانا، ال‌بریا، پادسویا برده شده است)، ۸۴۴ (نخستین بار تا قلمرو ماد پیشرفتند)، ۸۲۸ و ۸۲۷ ق. م. و در دهه‌های بعدی، آنها هرچه بیشتر به سوی خاور تاختند - دو بار به مانا، هشت بار به قلمرو ماد هجوم آوردند. اما پس از سال ۸۵۶ ق. م. آنها دیگر با مانا نجنگیدند؛ این کشورها ضمن جنگ با اودادت‌ها با آشوریه متحد شدند. نامدار شدن مانا و چند «کشور» دیگر در باختر ایران بیگانگان را برانگیخت که به آنها تجاوز کنند.

در پایان قرن نهم ق. م. دولت آشور ضمن نبرد با اودادت در سوریه، شمال بین‌النهرین و ایران ناکام شد. در فاصله سال‌های بین ۸۲۵ - ۷۹۰ اورارتی‌ها منطقه باختر و جنوب ارومیه را تصرف کردند و در ناحیه پائین جغتو نزدیک مرزها مانا دژهایی ساختند (تاش‌تپه نزدیک میاندوآب). تا اواسط قرن هشتم ق. م. پادشاهان اورارت چندین بار با مانی‌ها به نبرد پرداختند، غنائم گسرا نیها و اسیران فراوان از آنها به چنگ آوردند، قسمتی از سرزمین آنها را گرفتند، اما به طور کلی مانی‌ها به فرمانبرداری آنها تن در ندادند.

اودادتی‌ها از روستاهای جنوب ارومیه به سوی پادسویا و مناطق جنوبی‌تر تانواهی شمالی کرمانشاه تاختند. این لشکرکشی علاوه بر تهدید جناح خاوری آشوریه، به منظور غارت، گرفتن اسیر و غنیمت جنگی انجام می‌گرفت. اما در کنار منطقه ارومیه اودادتی‌ها

کوشش داشتند مواضع خود را استوارتر کنند، قسمت مهمی از این منطقه در اواسط قرن هشتم ق. م. جزو قلمرو اورارت بود. پس از آن «کشور» پولوادی واقع در شمال شرقی آذربایجان ایران را تصرف کردند.

به سال ۷۱۴ ق. م. پس از شکست اورارت از آشور و مانا، منطقه واقع در جنوب شرقی کناره ارومیه به ماقا پیوست (یا به آن برگردانده شد)، آشوریهها قلمرو اورارتیها را که نزدیک ارومیه بود، در سر راهشان، سوزاندند یا غارت و ویران کردند. اما این مناطق به وسیله اورارتیها حفظ شد و پادشاه آنها به نام آدگیشنای دوم (۷۱۴-۶۸۵ ق. م.) هم قلمرو خود را در فاصله میان ارومیه و دریای خزر گسترش داد، این جریان در کتیبه‌ای که نزدیک سراب (سر راه تبریز - اردبیل) از او باقیمانده ذکر شده است. معلوم نیست تا چه زمانی اورارتها در منطقه آذربایجان شرقی تسلط داشته‌اند، اما مناطق شمال غربی تا زمان سقوط شان در پایان قرن هفتم و آغاز سده ششم، در تصرف آنها بود. در فاصله میان تبریز و ماکو چند دژ اورارتی کشف شده، این دژها در سده هفتم ق. م. وجود داشته‌اند.

از شرح لشکرکشی سال ۷۱۴ ق. م. آشوریهها به این مناطق چنین برمی آید که در این نقاط آبادی‌های پر برکت و پیشرفته‌ای با اقتصاد کشاورزی وجود داشته است. در بسیاری از این دژها ذخیره‌های عظیم غله و شرابهای معطر به دست آمده که زرمندگان آشوری این شرابها را «مانند آب رودخانه مصرف می‌کردند». زمین‌های پهناوری از این منطقه آبیاری می‌شد. با وجود اینکه از پیش آبیاری مصنوعی در شمال غربی ایران رایج بود، اما کارهای آبیاری با مقیاس بزرگ فقط در صورتی امکان داشت که شرایط تمرکز و به کار بردن وسایل پیشرفته و منابع انسانی در محل مسجود می‌بود. اطلاعات جالبی درباره شهر اولخو (شاید نزدیک مرند کنونی باشد) به شرح زیر به دست آمده: کانال بزرگی وجود داشت که به کمک سدی آب را به شهر و کاخ پادشاه اورارت می‌رساند، به وسیله نهرها، قصبات سرسبز با درختان چنار سایه‌دار، باغ‌های پهناور و کشتزارها آبیاری می‌شدند، چراگاه‌های زیبایی برای اسبان وجود داشت. ساختمان‌های زیرزمینی‌ای از نوع کاریز (در مناطق دیگر ایران این نوع شبکه آبیاری فقط از زمان هخامنشیان به دست آمده است) برای آبیاری به کار می‌رفت.

قلمرو اورارت به قسمت‌های جزئی تقسیم می‌شد که زیر اداره حکومت مرکزی بودند، بیشتر این بخش‌ها همان «کشورهای» کوچک پیشین بودند و همان حاکمان پیشین آنها را اداره می‌کردند. در دژهای اودارت، اشراف اورارتی، مقام‌های اداری، پادگان، صنعتگران و غیره می‌زیستند. زمین‌های زراعتی مجاور متعلق به پادشاه بودند، بردگان و

دهقانان وابسته آنها را می کاشتند و عمل می آوردند، بیشتر اسیران کشورهای دیگر هم به این کار می پرداختند. گروه‌هایی از مردم محلی پس از اشغال سرزمین‌شان به وسیله اورارتها معمولاً زادبومشان را ترک کردند، ماندگان ناگزیر بودند برای استیلاگران به کار بی گاری (ساختمان و غیره) و پرداخت باج تن در دهند. (در چند نقطه به جای باج اسب می دادند)

در اواسط سده هشتم ق. م. در مرحله تازه تجاوز آشوریه‌ها، روش‌های استثمار مردم مغلوب تغییر کرد. این تغییرات از نمونه‌های اصلاحات تیگلات پالاساد سوم اورارتی (۷۴۵-۷۲۷ ق. م.) الهام می گرفت. در زمان او آشوریه‌ها چندبار اورارتی‌ها را شکستند و مرزهایشان را به آنسو گسترش دادند. در خاور، دو ایالت جدید پس از فتح سال ۷۴۴ به آشور اضافه شد. پادسویا و بیت خمبان با چند «کشور» کوچک مجاور از آن جمله بودند در لشکرکشی سال ۷۴۴ ق. م. پس از تحمل کشتارهای دسته جمعی معمولی، قسمتی از مردان جنگی اورارت رها شدند و به خانه‌هایشان رفتند، اما برای آن که دیگر نتوانند نبرد کنند انگشتانشان را بریدند. ساکنان مغلوب مناطق تصرف شده مانند ایالات دیگر بایستی باج می پرداختند و بی گاری می دادند.

از مناطق شرقی آشوریه‌ها چندین بار گروه‌هایی از مردم را به سوریه و فنیقه کوچاندند، این گونه ساکنان سامی این مناطق و مناطق دیگر آسیای باختری تغییر محل دادند. مهاجران در محل‌های تازه زبان آشوریشان به آدامی تغییر کرد. این گونه در شمال شرقی عراق و مناطق مجاور ایران جمعیتی پدید آمدند که با زبان آرامی و سپس با لهجه خاوری سخن می گفتند - سوریه‌ای یا آشوری.

پس از لشکرکشی سادگن دوم (۷۵۵ - ۷۲۲) به ایران دو استان دیگر آشوری به نام کیشسو و خرخر پدید آمد. دو استان دیگر به نام کارکاشی و ساپادوا نام برده شده که خراج گذار دولت آشور بودند. این‌ها در باختر قلمرو ماد که آن‌هم جزو خراج گذاران به‌شمار می رفت، قرار داشتند. در این مناطق چند «کشور» کوچک مشخص باقی ماندند، حکمرانان این «کشورها» غالباً با یکدیگر در حال ستیز بودند و حتی گاهی علیه آشوریه‌ها وارد عمل می شدند. این گونه حکومت‌های محلی در قسمت‌های دیگری از مناطق شرقی وجود داشتند (حتی در زامویا)، اما در آنجاها دژهای نیرومند آشوریه‌ها وجود داشت و قدرت آشوریه‌ها در این مناطق استوار بود.

در زمان آسادخانندن (۶۷۹-۶۸۵ ق. م.) یک لشکرکشی به کوه‌های پیکنی (ظاهرآ همان دماوند است) انجام گرفت و «کشور» پاتوشاد (شمال شرقی دماوند) به تصرف آشوریه‌ها درآمد. اما این لشکرکشی (تقریباً ۶۷۷ ق. م.) آخرین پیروزی آشوریه‌ها در

شرق بود. بزودی این وضع دگرگون شد، گاهگاهی لشکرکشی‌هایی که به منظور جمع‌آوری خراج انجام می‌گرفت به‌حمله ساکنان به‌لشکریان آشوری می‌انجامید. آسارخاندن کوشش داشت با عده‌ای از فرمانروایان ذامویا و ماد متحد شود و به‌سال ۷۲۲ ق. م. پیمانی با آنها بست که حاوی وفاداری این دولت‌ها نسبت به او بود و ضمناً شاه آشور هم حق حاکمیت آنها را بر سرزمین‌هایشان تضمین کرد. در همین سال یا سال بعد در مناطق شرقی خیزش آشکاری به‌منظور استقلال ماد اوج گرفت. اما آشوری‌ها توانستند تا چند دهه بعد مناطق ایران از جمله کیشو و خرخر را در تصرف خود نگاهدارند.

پادشاهی مانی‌ها

در قرن هشتم ق. م. هنگامیکه جنگ میان آشوری‌ها و اورارتی‌ها ادامه داشت، مانا متحد ضعیفی برای آشور به‌شمار می‌رفت. فرمانروای مانی از جنگ بین اورارت و آشور بهره‌برد و به تقویت خود پرداخت، در زمان فرمانروایی ایرانژد (پیش از ۷۱۷/۷۱۸-۷۳۵ ق. م.) چند «کشور» کوچک را که در پایان قرن نهم ق. م. مستقل بودند، به‌خود ضمیمه کرد. اما برخی از کشورها در عین حال که حکومت موروثی‌شانرا حفظ کردند، به قلمرو مانا پیوستند. به اصطلاح دولت‌های آندی، مدی، اویشدیشا و زیکیرتو از آنجمله بودند. بخش‌های مهم این منطقه به‌دهستانهایی با جمعیت زیاد تقسیم می‌شدند. گذشته از خودمانی‌ها گروه‌های نژادی محلی دیگر که در مرزهای این سرزمین می‌زیستند همه ایرانی زبان بودند، از جمله در میسی - در جنوب اویشدیشا - در شمال باختری و زیکیرتو - در شمال شرقی مرکز مانا.

گرایش به استواری قدرت مرکزی واکنش‌های متفاوتی را در فرمانروایان و اشراف مانی پدید آورد. برخی از گروه‌های ضد آشوری (در آلابری و غیره) که زیر حمایت مانی‌ها و آشوری‌ها سالم مانده بودند به‌وسیله دسامی اول اوداتی حمایت شدند و علیه مانی‌ها به‌پا خاستند، اما سارگن دوم در ۷۱۹ ق. م. چندین بار در کارهای مانا مداخله کرد شورشیان و قیام‌کنندگان علیه شاه مانا را کیفر داد. جنگ بی‌رحمانه‌ای در سال ۷۱۴ ق. م. در کوه‌های اوداش (شاید، سهند) در گرفت؛ دوسا و متحد مهمش می‌تانی زیکیرتو به‌سختی شکست خوردند. بسیاری از املاک اورارتی‌ها و مناطق پیشین مانا در کنار ارومیه از میان رفتند. رویدادهای این سال سرانجام به‌نیرومندتر شدن مانا گرائید، اما در مناطق وابسته، دولت‌های محلی با از میان رفتن یا ناتوان شدند.

اقتصاد بخش‌های مهم قلمرو مانا، پیشرفت کشاورزی و دامداری در سطح بالا از جمله

پرورش اسب در برخی از این بخش‌ها مانند املاک مجاور اورارت‌ها بود. صنعت این منطقه در سطح بخش‌های شمالی آسیای باختری قرار داشت، این ارزیابی، طبق پژوهشی که از آثار قرون هشتم تا هفتم ق. م. از «صخره سکز» واقع در روستای زیوی (۲۴ کیلومتر شرقی سکز) به عمل آمده، و همچنین کاوش دژهای تپه زیوی، انجام گرفته است (ظاهراً دژ زیوی متعلق به مان‌ها بوده است).

سرشت اقتصادی جامعه این زمان متناسب با رژیم اجتماعی آن، از جمله وجود گروه‌های مهمی از دهقانان وابسته یا بردگان است. اما در مانا هم مانند بیشتر قلمرو-های باستانی خاور مردم معمولی آزاد نقش مهمی را در روند زندگانی جامعه ایفا می‌کردند. در این هنگام قشر گسترده‌ای از اریستوکراتها (خویشان و بستگان پادشاه)، نظامیان و مستخدمان (سرکرده‌های ارتش، فرمانداران دژها و غیره) بر این سرزمین حکومت می‌کردند. شاه از نزدیکان و خویشاوندان خودش، از شخصیت‌های بلند پایه و افراد وابسته به خانواده‌های اشرافی کهن، شورا تشکیل می‌داد. پسر ارشد شاه در زمان زندگیش عنوان ولیعهدی و وراثت سلطنت را داشت.

در آغاز قرن هفتم ق. م. مانا از زیر بار تحت‌الحمایگی آشوریان خارج شد و جنگی تعرضی را علیه آنها آغاز کرد. در فاصله سالهای ۶۸۰ - ۶۷۷ ق. م. آسارخاندن موفق شد موقتاً حمله مان‌های سرکش را سرکوب کند و متحد پادشاه مانا اسکف ایشپاکا را درهم شکند. نخستین بار نام اسکیف در آسیای باختری برده می‌شود. کمی پیش‌تر از پایان سده هشتم از کیمریتز نام برده شده (آنوقت با اورارت‌ها می‌جنگیدند).

در نخستین سده‌های هزاره یکم ق. م. در دشت‌های یودازی دامسداران کوچ‌نشین پدید آمدند و عشایر کوچ‌نشین را تشکیل دادند. بیشتر اینها که به زبانهای ایرانی سخن می‌گفتند، شاخه‌های شرقی یا شمالی کوچ‌نشینان را تشکیل می‌دادند. از میان اینها، عشایر کیمریتز و اسکیف از راه قفقار به آسیای باختری نفوذ کردند (و قسمتی از اسکیف‌ها بعدها به دشت‌های اروپا روی آوردند). این دو گروه عشیره‌ای از لحاظ روش زیست و وضع اجتماعی به هم می‌مانستند. اینها برای نخستین بار در آسیای باختری روش سواری و تیراندازی و نبرد سواره را که تاکنون معمول نبود، به کار بردند. به مسافرت‌های دور دستی می‌رفتند - تا سواحل دریای اژه (کیمریتز)، تا مرزهای مصر (اسکیف‌ها) و جاهای دیگر - این عشایر مراکز ثابتی هم داشتند: کیمریتزها در شمال شرقی آسیای صغیر و اسکیف‌ها در باختر آذربایجان (این منطقه ظاهراً مرز سه کشور اورارت، مانا و اسکیف بود). گروه‌ها یا یکانهای چریکی آنها غالباً با بعضی از «کشور»ها متحد می‌شدند؛ اسکیف‌ها مدت زیادی در مانا اقامت کردند؛ کیمریتزها هم در آنجا نفوذ داشتند.

در نیمه دوم دوره فرمانروائی آسادهخاندن، مانی‌ها دوباره به تهدید مرزهای آشوریها پرداختند و پس از آن با کمک کیمریتزها و اسکیف‌ها و مادی‌ها در استانهای شرقی علیه آشوریان وارد کارزار شدند. در نتیجه این نبرد مانا تعدادی از دژهای آشوریان و «کشور» های پوشالی‌ای از قبیل آلاپریا را به تصرف درآورد و هم‌اکنون در سرتاسر منطقه از ماد گرفته تا منطقه‌های زاب بزرگ با آشور هم‌مرز شد.

در زمان آشور بانیپال در حدود ۶۵۵ ق. م. آشوریها تا اندازه‌ای این شکست را جبران کردند؛ تا پایتخت مانی‌ها یعنی ایزدتو پیش رفتند اما نتوانستند آنرا تصرف کنند، ولی موفق شدند دژهای از دست رفته‌شان را بازگیرند. در مانا پس از تحمل شکست «مردم کشور» (به اصطلاح شهروندان آزاد و معمولی) علیه پادشاه اخشرا به پا خاستند، او را کشتند و جسدش را در کوچه‌ها روی زمین کشیدند؛ برادر و افراد خانواده‌اش را با اسلحه از پای درآوردند. هم‌اکنون ادالی پسر اخشرا که زنده مانده بود برای دریافت کمک به آشور بانیپال پناه برد. اتحاد مانی‌ها و آشوریها پس از نیرومند شدن ماد و هنگام جنگ آشوریان با مادی‌ها و بابلیها، استوار شد. در ۶۱۶ ق. م. آشوریها و مانی‌ها در فرات شکست سختی از بابلیها خوردند و مانا بی‌درنگ زیر تسلط مادیها قرار گرفت. آخرین بار به سال ۵۹۳ ق. م. از مانا به عنوان تحت‌الحمايه ماد یاد شده است.

مانا نقش مهمی در تاریخ و فرهنگ ایران ایفا کرده است. از منابع آشوری چنین استنباط می‌شود که در مانا خط و نویسنده حرفه‌ای خط وجود داشته است. به موجب کشفیاتی که نزدیک زیوی شده، هنر ویژه مانی و در عین حال روابط هنری این کشور با آشور، اورارت و غیره به دست آمده است؛ هنر مانی نفوذ فراوانی روی تمدن مادی، پارسی و حتی اسکیف‌های دشت‌های یورازی داشته است.

ایلام در نیمه نخستین سده‌های هزاره یکم ق. م.

ایلام پس از تحمل شکست از بابلیها در پایان قرن ۱۲ ق. م. تقریباً سه قرن نتوانست نقش فعالی را در امور بین‌المللی ایفا کند. اما مدارک باستانشناسی سده‌های یازدهم - هفتم نشان میدهند که صنایع و فرهنگ ایلام در این دوره مراحل پیشرفت را پیموده و در سطح عالی قرار گرفته و حتی در مناطق مجاور از جمله لرستان نفوذ فراوان کرده است. ایلام در طی این مدت با وجود اینکه دارای تمرکز سیاسی ضعیفی بود، نفوذ فرهنگی و هنری چشم‌گیر می‌نمود؛ اما در سده هشتم ق. م. قدرت سیاسی این منطقه هم موقتاً فزونی گرفت. سیاست سنتی ایلامیها در پایان سده نهم ق. م. با واکنش مخالف

آشوریان مواجه شد اما ایلامیها از عشایر خالدنی که در جنوب بین‌النهرین می‌زیستند پشتیبانی کردند و این خود انگیزه نیرو گرفتن بابلیها که به ناتوانی گرائیده بودند، گردید.

به سال ۸۱۴ ق. م. آشوریها با بابلیها جنگیدند و در راه ایلام بود به تصرف درآوردند. قبل از شرح این رویداد لازم به یادآوری است که در مرز ایلام ایالت پاراماش یا پاراموش قرار داشت. ساکنان این ایالت به نظر می‌رسد وابسته به مردم پارماوا باشند که یکی از «کشورهای» شمال باختری ایران به شمار می‌رفت، اینان از نژاد قدیمی عشایر پارسی بودند بعدها به نام پارسا نامیده شدند و یونانیان آنها را «پرسی» یا «پرسیا» نام نهادند. ساکنان عشیره‌ای جنوب ایلام این نام را به خود گرفتند و همین‌ها بودند که بعدها شاهنشاهی هخامنشیان را بنیان نهادند.

پادشاه ایلام به نام خومپانوکاش (۷۱۷ - ۷۴۲) به سال ۷۲۰ ق. م. آشوریها را نزدیک در شکست داد و در بابل تا پیش از ۷۱۰ ق. م. پادشاه خالدنی که با ایلام متحد بود حکومت داشت. بنابراین موقعیت این متحدین در زاگرس نیرومند شد. شوپروک - ناهونت دوم (۶۹۹ - ۷۱۷) ضمن اعلامیه‌ایکه متن ایلامی آن به دست آمده خبر داده است، متمرقات او تا مناطق دوال گسترده شده و فرمانروائی الیپ واقع در شمال لرستان که سابقاً از متحدین آشور بوده با پشتیبانی ایلام به آشور حمله کرده است.

در این میان بابل نسبت به آشور وضع تعرضی به خود گرفت، اما به سال ۶۹۳ پادشاه سناخریب با ناوگانی که در آنها ناوی‌های فنیقی و یونانی خدمت می‌کردند کناره‌های ایلام را به باد تاراج گرفت. در برابر این اقدام ایلامیها وارد بابل شدند. پسر سناخریب را که قبلاً پادشاه اعلام شده بود اسیر کردند و او را کشتند، پس از آن دوباره آشوریها پیروز شدند. اما پادشاه ایلام خومپانیمنا (۶۸۸ - ۶۹۲) به تعرض پرداخت، مخالفان آشوریها از قبیل الیپ‌ها، آشان‌ها، پارس‌ها با او متحد شدند. نزدیک خالول (کنار سامره امروزی) در کنار رود دجله جنگ بزرگی میان آنها در گرفت؛ اما هیچ‌یک از دوسوپروزی به دست نیاوردند. دیری نپائید در ایلام شورش در گرفت و بابل در برابر آشور تنها ماند، بنابراین به وسیله سناخریب تصرف و ویران شد.

در آغاز سده هفتم ق. م. در ایلام آشفتگی سختی پدید آمد، گاهگاهی در کشور، دو یا چند پادشاه که همه وابسته به خانواده سلطنتی بودند به این کشور فرمان می‌راندند. چند ایالت از اطاعت مستقیم دولت ایلام سرپیچیدند. آ نشان که در قرن هشتم ق. م. جزو تابعان ایلام درآمد بود ضمن جنگ خالول، از آن جدا شد، اگر چه مانند ایالت برس در چارچوب دولت ایلام باقی ماند. رهبر پارسها آنوقت ظاهراً آخن بنیان‌گذار دودمان نامدار هخامنشیان بود. پسرش پیش پیش (در سالهای ۶۳۵ - ۶۷۵) عنوان

پادشاه آنتاش را به خود گرفت، او دره مرکزی فارس را که شهر آنتاش در غرب آن قرار داشت به تصرف خود درآورد. بعدها پایتخت هخامنشیان یعنی پاسارگاد و پرسپولیس در این ناحیه بنا گردید و نام فارس یا فارس روی این منطقه نهاده شد.

ایلام باز هم در کار بین النهرین مداخله می کرد، اما در اواسط سده هفتم ق. م. دیگر نمی توانست در برابر آشوریها موفقیتی به دست آورد، آشوریها چندبار به ایلام هجوم بردند، اما شوش مرکز قلمرو ایلام را کاملاً نابود نکرده بودند. آشوریها مجسمه های خدایان ایلامی را از شوش خارج کردند، این نشانه شکست کامل و از دست دادن استقلال ایلامیها بود.

در آغاز سده ششم ق. م. خود بابلیها شوش را به تصرف درآوردند و قسمتی از سرزمین های پیشین ایلامیها را گرفتند، ظاهراً این اقدام پیش از تسلط کوروش دوم انجام گرفت.

پس از ویرانی ایلام به وسیله آشوریها، شاه فارس به نام کوروش اول (پسر چیش پیش و پدر بزرگ کوروش دوم (کبیر) در حدود ۶۴۵ ق. م. پسر بزرگش را به عنوان گروگان و مقداری خراج برای پادشاه آشور فرستاد. اما دیری نپایید که پارسها فرمانبرداری مادها را پذیرفتند و تا پیش از تشکیل دولت هخامنشی به رهبری کوروش دوم همانگونه تابع آنها بودند. بعدها همین دولت هخامنشی جای پادشاهی ماد را گرفت (۵۵۰ ق. م.).

نژاد عشایر ایرانی و گسترش آنها در سرزمین ایران

در زمان مادها - هخامنشیان، مردم ایرانی زبان در سرزمین ایران بیشتر از ساکنان دیگر بودند نام خود این گروهها از واژه «آریا» که قومی ایرانی زبان بودند، گرفته شده است (مادها، پادسها و دیگران در ایران، اسکیتها و سرمتها از اقوام باستانی آسیای میانه و غیره). تیره هائی از این قوم در نیمه دوم هزاره دوم ق. م. در هندوستان گسترده شدند و نام آنها در اسناد هند و آریائی دیده شده است. زبانهای ایران باستان و هند و آریائی بسیار به یکدیگر نزدیکند. اما عشایری که با این زبان سخن می گفتند، آنگونه که از آثار ادبیات باستانی هنری و ایرانی - ریگ ودا و اوستا - بر می آید، وجوه اشتراك بی شماری در اقتصاد، زندگی، نظام اجتماعی، فرهنگ و مذهب داشتند. این پدیده ها که از زمان فرهنگ هند و ایران به یادگار مانده است يك پارچگی و یگانگی عشایر نامبرده بوده است.

زبانهای آریائی شامل شاخه های شرقی زبانهای خانواده هند و اروپائی است

(نام زبان آریائی‌های دیگر، گذشته از هند و ایران، هند و اروپائی، و قسمتی آلمانی، هیچکدام دارای مبنای علمی نیستند). ترکیب زبان هند و اروپائی در جامعه‌هایی که غالباً در جنگل‌های معتدل اروپای مرکزی - جنوبی - شرقی مسکن گزیدند. پدید آمده است. بعداً هنگامی که این جوامع از هم جدا شدند، در سرتاسر سرزمین پهناور اروپا پخش گردیدند اما تاپیش از اواسط هزاره سوم تا آغاز هزاره دوم ق. م. اینها تا اندازه‌ای بدهم پیوسته بودند.

قبائل آریائی مهاجر در این هنگام در خاور ادنالی جای گزیدند اما در شمال این منطقه قبایل فینو - اوگرو سکونت داشتند، اینها جنگل‌های شمال خاوری اروپا و اورال را اشغال کرده بودند. پس از تجزیه یک پارچگی عشایر ایرانی، اینها گویا در این منطقه مسکن گزیدند (احتمالاً از دنیپر تا دشت‌های اورال)؛ زبانهای گوناگون ایرانی مهاجران شباهتی زیادی به زبان هند و اروپائی اروپا نداشت - مثلاً زبان اسلاوی و حتی زبانهای فینو اوگرو. تدریجاً عشایر ایرانی در حدود نخستین سده‌های هزاره یکم ق. م. از شمال دریای سیاه تا آسیای میانه از جمله ایران و افغانستان گسترده شدند.

ممکنست آنها از دشت‌های اروپا از طریق قفقاز یا از راه آسیای میانه به ایران رو آورده باشند. تاکنون مدارك مشخصی به دست نیامده که حاکی از انتقال نیاکان مادها یا پادسها و عشایر دیگر باختر ایران از آسیای میانه باشد. اما در هزاره یکم ق. م. اقوام شعبه شرقی ایرانی زبان (غیر از پارت‌ها، در ترکمن صحرا و خراسان کنونی) در این سرزمین زندگی می‌کردند.

بسیاری از اسناد باستان‌شناسی و زبان‌شناسی می‌توانند درباره عشایر ایران باختری یا قفقاز قرینه‌هایی به دست دهند. ممکنست که این عشایر از دو سوی بحر خزر وارد ایران شده و در سرزمینهای نزدیک، در یکزمان مسکن گزیده باشند. البته این مهاجرت در حدود نیمه دوم هزاره دوم ق. م. انجام گرفته است.

عشایر ایرانی زبان پیش از آغاز لشکرکشی‌های آشوریها و اورارت‌ها در ایران ساکن بوده‌اند؛ در سده نهم ق. م. نزدیک ارومیه و قسمت بالائی دیاله تا باختر ماد می‌زیستند، در سده‌های هشتم تا هفتم ق. م. در مرزهای ایلام و در پایان سده نهم گروه‌هایی از عشایر پارس در منطقه فارس و کرمان مسکن گزیدند (کرمان از نام عشیره پارسی به نام کادامانی گرفته شده است).

در نخستین سده‌های هزاره یکم ق. م. در سرزمین ایران گروه‌های نژادی ایرانی زبانان به گونه گسترده‌ای پخش شدند. در اثر همزیستی دیرپای اینان با ساکنان محلی، در هم ادغام گردیدند. در چند منطقه این عمل زودتر انجام گرفت، و به‌طور کلی روند

ادغام گروههای نژادی مهاجران باستانی با مردم محلی دیرپا و پیچیده بود. عشایر ایرانی در نخستین مراحل سکونتشان در سرزمین ایران، مناطق معین و دره‌های قابل سکونت را اشغال کردند، یا در مراکزی که با موقعیت سیاسی فرمانروایان منطقه سازگار بودند، جای گزیدند؛ در برخی از این مناطق شاید مردم محلی را به خود جلب و در خود مستحیل کردند. اما در بعضی از مناطق دیگر، مردم بومی تا مدت‌ها ویژگی‌های نژادی خود را از دست ندادند و همانگونه نقش رهبری سیاسی را در دست داشتند. ایرانی‌زبانان برای نخستین بار سازمانهای حکومتی‌ای در برخی از نقاط از قبیل کیلوان، آلابریا، مانا و غیره پدید آوردند. اما در سده‌های نهم یا هشتم، مردم ایرانی‌زبان در مناطق معین خود را به حکومت‌های بزرگ محلی (ایلام، مان، الپ و غیره) مانند آشور و اودات وابستند. ایرانی‌زبانانی که با دولت‌های مقتدر متحد می‌شدند نماینده‌ی مناطقی بودند که اکثریت مردمشان ایرانی‌زبان بودند (مثلاً در سده هشتم ق. م. در منطقه‌ای که، دولت ماد تشکیل گردید). بعدها زبان و فرهنگ این گروه نقش مهمی را در تشکیل دولت ماد و هخامنشی ایفا کردند.

شکل‌گیری اقوام ایرانی در آن زمان چنان بود که قسمت عمده ساکنان مناطق بزرگ از نوادگان مردم بومی بودند (حتی ویژگیهای خود را از لحاظ انسان‌شناسی حفظ کردند)، اما اینان فرهنگ و اقتصاد قوم مهاجر را پذیرا شدند؛ در نتیجه تماس با سازمانها و حکومت‌های محلی، پیشرفت اجتماعی عشایر ایرانی به‌تندی گرائید. اما با پدید آمدن جامعه نوین نژادی - زبانی که با دگرگونی نهادی بسیاری از ویژگیهای نژادی همراه بود، ساکنان ایران بر پایه‌ی نهادهای فرهنگی عشایر مهاجر ایرانی زبان پیشرفت کردند. این ویژگیها طبعاً از آن اقوام پارس، ماد و موقعیت‌های اجتماعی - سیاسی آنها و اقوام ایرانی زبان دیگر بود، ضوابط حقوقی، فرهنگی، مذهبی و غیره این اقوام کاملاً با نظام اجتماعی‌شان هم‌آهنگی داشت و این ویژگیها حتی در میان اقوام هندو آریا، و وابستگان به نژاد هند و اروپائی از قبیل یونان باستان، روم، اسلاو نفوذ کرد.

اوستا و زرتشتی‌گری نخستین

منبع اصلی بررسی وضع ایران باستان اوستاست. این اثر مجموعه‌ای از عبارات مقدس دین زرتشتی است، این دین تا اوایل قرون وسطی در ایران، افغانستان، آسیای میانه رواج داشت. هنگام تسلط اسلام گروه‌هایی از زرتشتیان در هندوستان مسکن گزیدند، هم‌اکنون آنها را پادسی می‌گویند. آنچه از اوستای باستانی حفظ شده به بخش‌های مهمی

تقسیم گردیده است. مهمترین آنها یسنا (قربانی، دعا)، یشتها (نیایش و سرودهای خدائی)، وندیداد (قانون ضد دیوها) است. در یسنا ۱۷ گات از پیامبر زرتشت وارد است و قسمتهائی با زبانهای بعدی به آن ملحق شده (۷ بخش یسنا) بخشهای دیگر یسنا و بقیه مجموعه اوستا به «خرده اوستا» شهرت دارد. زبان اوستا شباهت به زبان ساکنان ایران باختری آنزمان دارد، اما به ویژه زبان گاتها ویژگیهای زبان ایرانیان خاوری را داراست.

بنابر آنچه در گاتها آمده دعوت زرتشت در زادگاهش مورد پذیرش قرار نده گرفت، بنابراین به کشوری که ویشتمب در آنجا فرمانروائی می کرد، گریخت، نامبرده، تعلیمات او را پذیرفت. نام این کشور در گاتها نیامده است. بعدها دودمان پیامبر را از ساکنان ری یا آذربایجان شناساندند. اما آنچه که از خرده اوستا استنباط می شود بایستی زادگاه زرتشت در شمال خاوری ایران و مناطق آسیای میانه یا افغانستان بوده باشد. بنابر آنچه که از یشتها استنباط می شود، کشور ویشتمب بایستی در سرزمین سیستان باشد. بنابر روایاتی که در زمان ساسانیان نقل شده زرتشت ۲۵۸ سال پیش از هجوم اسکندر مقدونی به ایران (تقریباً آغاز قرن ششم ق. م.) می زیسته؛ اما تعیین این زمان بر مبنای داستان های غیر تاریخی انجام گرفته است و به موجب همین داستانها دودمان هخامنشیان فقط دارای يك یا دو پادشاه بوده است. بنابر آنچه که از خود اوستا استنباط می شود زندگی پیامبر را می توان بین سده های دهم / نهم تا آغاز سده ششم ق. م. دانست.

زرتشت آموزشهایی را تبلیغ می کرد که گویا اهورامزدا به او الهام بخشیده است. دین ایرانی که معتقد به وجود خدای بزرگ بود به مزدائیسم شهرت دارد. ویژگی این دین بر بنیاد دوالیسم یعنی در برابر هم قراردادن دو عامل خیر و شر است، این دو عامل در عرصه های روانی و اشیاء مادی پدیده های جهان ظاهر می شوند، بنابراین همه پدیده ها اعم از روانی یا جسمی به این یا آن عامل گرایش می یابند. دانیو یا دئو رهبر اردوگاه شر است - این همان خدای مورد ستایش آریائیها بود و همانگونه مورد ستایش هندیان و قسمتی از عشایر ایرانی قرار می گرفت. گروههای دیگر ایرانی خدای بزرگ را اهورا می نامیدند. اهورای بزرگ که دارای نیروی آسمانی و آگاه و تواناست لقب مزدا را داشت بنابراین اهورامزدا، عقل کل و توانای حکیم بود.

بر بنیان پندار دوالیستی و مزدائیسم زرتشت يك سیستم دینی ای را بنیان گذاشت که بنابر آن جهان و زندگی پیوسته پیش می روند و در حال تکاملند، و نقش معنوی این روند را پندارهای دینی مزدائیسم ایفاء می کند. اهورامزدا خدایان آریائیها را رد می کند، و به جای آنها نموده های هستی و زندگی را جلوه گر می سازد: پندار نیک، راستی از

جمله نیروهای خیراند که اهورامزدا و ارواح مقدس مینو آنها را رهبری می‌کنند، رهبر نیروهای شر انگره مینو (اهریمن) است اینگونه همیشه این دو نیرو در برابر هم قرار می‌گیرند و با یکدیگر در حال نبردند.

هر چیزیکه در این جهان انگیزه، صلح، آرامش، کامکاری، داد، نیکوئی، فراوانی و غیره است آنرا عامل خیر آفریده؛ در برابر آن عامل شر روانان ناپاک، مرگ، زمستان، گرمای جهنمی، تنگدستی، بینوایی، حیوانات زیان‌بخش و غیره را خلق کرده است. آفریده‌های جهان مثلاً انسان دارای روحی دو رویه می‌باشند. و می‌توانند به‌سوی خیر یا شر بگرایند. اینگونه، گزینش خیر یا شر به‌عهده انسان می‌باشد، او آزاد است در پیکار خیر و شر جانب این یا آن را بگیرد. اما پس از ارائه دین راستین به‌وسیله زرتشت، پیروان این دین خواهند توانست سرانجام عامل خیر را به‌پیروزی رسانند - چیرگی خیر بر شر ایدآل روند جهان است.

برنده‌ترین سلاح انسان در پیکار با شر، که باعث نجات او در آخرت هم خواهد شد، «پندار نیک»، «گفتار نیک»، «کردار نیک» است. دین زرتشت به‌نعمت‌های مادی زیاد اهمیت می‌دهد - در گاتها به‌ویژه روی پرورش دامها و گسترش چراگاهها، در خرده اوستا روی کشاورزی و آبیاری فراوان تکیه می‌کند. قربانی و دعاخوانی در اوائل رواج دین زرتشتی نقش مهمی را در زندگی ایفا نمی‌کردند. زرتشت بسیاری از سنت‌های آریائیهای کهن از جمله قربانی کردن دسته‌جمعی دامها را لغو کرد. اما تشریفات ستایش آتش همانگونه در دین زرتشت باقیماند. آریائیها از زمانهای کهن آتش را می‌ستودند، اما در آئین زرتشت آتش به‌عنوان نشانه مهروداد (آرتا) شناسانده شده است.

پس از زرتشت پیروانش بسیاری از سنت‌های خشک پیش از پیدایش پیامبر را با تعصب دنبال کردند و به‌باورهای کهن و به‌ساختاده آریائیها گرایش یافتند؛ دوباره به پرستش خدایان قدیمی (به‌استثنای دائیو) از قبیل میترا، آناهیتا و غیره پرداختند. قسمتی از سرودهاییکه مضمون آنها ستایش از این خدایان است در اوستا وارد شد، در این‌جا به‌گونه جعلی این ادعیه را به‌پیامبر نسبت داده‌اند. مضمون این‌گونه ستایش‌ها حتی در گاتهای قدیمی نیز وجود دارد.

زرتشتی‌گری به‌این شکل در باختر ایران رواج یافت و اینگونه ایمان به‌دوالیسم و کیش آتش در این ناحیه معمول گردید. اوستا به‌عنوان کتاب مذهبی پارسها - مدیها درآمد و در اختیار کاهنان این قوم قرار گرفت، قسمتی از زبان اوستا به‌وسیله این کاهنان حفظ شد و در زمان ساسانیان مدون گردید.

مزدائیسم هنگام تشکیل حکومت‌های قبایل آریائی پیشرفت کرد، این آئین که با

کیش دئوپرستی (آئین قدیم آریائیاها) مخالف بود، مورد تأیید اشراف و کاهنان کهن قبایل قرار گرفت. در گاتها مردم به زندگی صلح آمیز و پیشرفت، زیر فرمان فرمانروایان نیرومند و دادگر فرا خوانده می‌شوند و همچنین از پیروان می‌خواهد که علیه دورویی، زور و دشمنان پادشاهان دادگر و کاهنان، به پا خیزند.

نظام اجتماعی - اقتصادی قبایل ایران باستان

نیاکان قبایل باختری ایران، پیش از استقرار دامداران کوچ‌نشین در دشت‌های یودازی و تقسیم آنها به کوچ‌نشینان و کشاورزان، زادگاه خود را ترك کردند. اقتصاد پیشین این مناطق بنا به نظر باستان‌شناسان، دامداری - کشاورزی بوده است. بنا به پژوهش اینان، کار کشاورزی هنگامی به پیشرفت گراید که در میان آریائیاها و به‌طور کلی ایرانیان شخم با گاوآهن (خیش) معمول شد. در اوستا و دهگ ودا از زندگی شهری و اسکان تدریجی ایرانیان و هند و آریائیاها، زندگی دامداری - کشاورزی آنها سخن به میان آمده است. در آن زمان داشتن دام معیار ثروت اشخاص بوده و در جنگ‌های میان قبایل بهترین غنیمت جنگی به‌شمار می‌رفته است.

پرورش اسب هم نقش مهمی را در اقتصاد این قبایله‌ها بازی می‌کرد؛ در زمان آریائیاها ارابه‌های جنگی به کار می‌رفت و عشایر آریائی هنگام اسکانشان در اسب سواری مهارت شایانی داشتند. زین و یراق سواری نزد آنها بسیار پر ارزش بود. در این زمان میان آریائیاها صنایع حرفه‌ای یه‌ویژه فلزکاری رواج داشت.

جامعه قبایله‌ای آریائی به سه گروه موروثی تقسیم می‌شدند: جنگجویان، کاهنان، توده‌های ساده معمولی؛ بعدها گروه چهارمی به نام «وابستگان» پدید آمد. جنگجویان از گروه‌های ممتاز به‌شمار می‌آمدند (در اوستا این گروه به نام «راتائیشتار» و بعدها در زبان فارسی میانه ارتشتاران - یعنی پیکارجویان ممتاز نام برده شدند)؛ از میان این گروه رهبران یا شاهان برمی‌خاستند، اینان دارای قدرت فراوان بودند و برتری چشم‌گیری نسبت به گروه‌های دیگر داشتند. در زمان آریائیاها جنگجویان، از انجام کارهای تولیدی معاف بودند و مانند گروه کاهنان منبع درآمد دیگری داشتند. گروه کاهنان شامل خادمان دین و نمایندگان روشنفکران آن‌زمان بودند و وظایف زیر را انجام می‌دادند: حفظ سنت‌ها و حماسه‌های مذهبی، رسیدگی به مقررات حقوقی، مشاوره با فرمانروا، تربیت جوانان وابسته به گروه‌های دیگر جامعه. در اوستا اعضای گروه کاهنان اقوادان (در فارسی میانه امراوان نام برده شده است) و در میان مسادها و پارس‌ها اینان به‌هاگد (منج) شهرت

داشتند.

گروه سوم را «داستروپو - فشوئیات» می‌نامیدند، در خرده اوستا این واژه به معنای «کشاورز» است (به فارسی میانه و امپریوشان نام دارد) اما معنی قدیمی آن تقریباً «کشاورز - دامدار» است. این گروه همراه «جنگجویان» و «کاهنان» در سازمانهای سنتی جامعه کار می‌کردند، در آغاز از لحاظ اقتصادی مستقل بودند. پس از تشکیل دولتهای بزرگ ایرانی این گروه مورد استثمار سخت دو گروه اول قرار می‌گرفت؛ در میان این گروه هم شکافهایی پدید آمد. اما در آغاز دوران تاریخی، این گروه تقریباً در تولید آزاد بودند و برای کار از بردگان بهره می‌بردند.

گروه چهارم (در اوستا این گروه به خوبی، به فارسی میانه خوتوشان نام برده شده است) از حقوق و آزادی کامل برخوردار نبود. از لحاظ سنتی و حقوقی بایستی برای گروههای دیگر کار می‌کرد و به آنها وابسته بود. صنعتگران، کارگران و مولدان رشته های دیگر اقتصاد، و خدمتکاران، جزو این گروه به شمار می‌آمدند. کار صنعتی، شراقتمندانه به شمار نمی‌آمد، این باور نه تنها به نفع بلکه به عنوان اینکه صنعتکاران برای کارشان مزد می‌گرفتند رایج بود. به ویژه صنعتگران حرفه‌ای فراوان تحقیر می‌شدند. به طور کلی این قشر در خدمت تمام جامعه و رهبرش قرار داشت. موقعیت اجتماعی این گروه تقریباً به بردگان می‌مانست، اما با اینهمه نسبت به بردگان امتیازهایی داشتند. درباره بردگی باید یادآور شد که در زمان آریائیها و حتی پیش از آنها بردگی در جامعه رواج داشته است (در زبانهای هند و اروپائی، اوستا، و غیره عباراتی به کار رفته که مفهوم مالکیت «دامها و افسانهها» را دربر داشته است). بعدها سیستم بردگی بیشتر رواج یافت، اما اصل اقتصاد بردگی در میان قبایل ایران باستان پیشرفت چندانی نداشت، چون سیستم پدرسالاری، خانوادگی به سختی رایج بود.

خانواده با بردگان و دارائیش در بست در اختیار «بزرگ خانواده» بود، نامبرده دارای استقلال کامل اقتصادی در چارچوب خانواده بود، احتمالاً در مالکیت زمینها، دامها و بردگان خانواده‌های دیگر طایفه دخالت داشت، این چنین شخصی «صاحب اختیار طایفه» نام برده می‌شد. اینگونه گروه جامعه‌های طایفه‌ای پدید آمد. اطلاعاتی درباره طایفه‌های دوره پیش از هخامنشیان به دست آمده، اما بگونه‌ای که از اوستا استنباط می‌شود طایفه‌ها یا قبیله‌های آریائی در آنزمان پایه سازمانهای سیاسی به شمار نمی‌آمدند و حتی قبایل مادی و پارسی دارای چنین ویژگی‌هایی بودند، در اینجا نقش اصلی را در اقتصاد جامعه، واحدهای ارضی ایفا می‌کردند؛ این واحدهای ارضی را قصبه‌ها و بزرگترین آنها «کشورها» به نام دانیو تشکیل می‌دادند؛ «صاحب اختیار کشور» کارهای قضائی و مذهبی

ساکنان زیر فرمانش را می گرداند.

این «کشورها» که داخیو نام داشتند آن اندازه کوچک بودند که نمی توانستند يك واحد سیاسی تشکیل دهند. بنا به اطلاعاتی که از متن های سده های نهم تا هشتم ق. م. آشوری به دست آمده، ساکنان مناطق شمال غربی ایران که آنوقت به وسیله قبیله های ایرانی زبان مسکون شده بودند، در آغاز اینگونه می زیستند، فقط در این زمان بود که تشکیلات حکومتی نسبتاً مهمی در میان برخی از آنها پدید آمد، اما این حکومتها بسیار ضعیف بودند و بنابراین تحت الحمايه اورادتها، آشودیهها و مانی ها قرار گرفتند. استان پادسویا که در سده نهم ق. م. در حدود ۳ پادشاه داشت، در اواسط سده هشتم زیر فرمان يك حکومت قرار گرفت، اما ضمن ۷۴۴ ق. م. این «کشور» به وسیله آشوریان تصرف شد و جزو استان های دولت آشور قرار گرفت. در آغاز سده هفتم ق. م. پادشاهی پارس پدید آمد که تحت الحمايه ایلام بود. و سرانجام در ماد پس از خلاصی از زیر یوغ آشوریهها پادشاهی مستقلی تشکیل شد.

پیدایش ماد مستقل و دولت های مادی

تاریخ خیزش مادها که از کنیه های آشوری به دست آمده مبهم و سال های آن معلوم نیست احتمالاً به سال ۶۹۱ چند استان شرقی آشوری علیه آندولت به پا خاسته اند. دولت های سرکش و محلی منطقه ماد نقش مهمی را در این قیام ایفا کردند: کاشتاردیتی از کاد - کاش، دوسانی از ساپارادا و مامی قبادشی از مادانی از آنجمله بودند. اسکیفها، کیمرتیزها و مانی ها هم با آنها متحد شدند. دژهای آشوری کیشو و حتی بیت - خمبان مورد تهدید اینان قرار گرفت. آشوریهها کوشش کردند با شورشیان ورهبر اسکیفها به نام پارتاتوا به مذاکره پردازند. اطلاعات ما در اینجا پایان می یابد. اما چنین پنداشته می شود که پارتاتوا به آشوریان پیوست، و این اقدام به او امکان داد که قسمت شرقی ایالت را نگاهدارد.

منطقه ماد تا ۶۶۹ ق. م. جزو یکی از «کشور» های تابع آشور به شمار می آمد. اما این «کشور» زیر فرمانروائی يك شاه نبود. احتمالاً، در جریان قیام نوعی اتحاد جنگی میان شاهان منطقه ماد پدید آمد، این شاهان در «کشور» خود حکومت می کردند اما قلمرو ماد از همه مهمتر بود. نوشته های هردوت ریشه اصلی تاریخ پادشاهی ماد را تا اندازه ای روشن می کند، او می نویسد پس از تسخیر سرزمین ماد در میان «شاه نشین» های آن جدائی و ستیز در گرفت. در آن زمان دلیوک پادشاه ماد با دیگران متحد نبود. نخست

در همان قلمرو محدود خود حکومت یا قضاوت می‌کرد، بعدها اتحاد «کشورهای کوچک» ماد اعلام شد، اما هر يك از فرمانروایان «کشورها» یا دخیوها در کارهای قضائی و حکومت داخلی مستقل بودند. ظاهراً پس از يك رشته پیکارها میان حکومت‌های محلی چنین نتیجه گرفته شد که شورائی از شاهان محلی منطقه ماد تشکیل شود، در این شورا پادشاهی دئیوک در سرتاسر ماد اعلام گردید.

پس از آن دئیوک شهر بزرگی را با کاخها و دژهای گنجه‌ای استوار داخلی و دیوارهای محکم و قطور به نام پایتختش بنا کرد، در این شهر مردم نیرومندی را جای داد. اینگونه اکباتان (هکمتانا یا همدان) ساخته شد. سازمان نیرومندی برای نگهبانی شاه پدید آورد، نظم و ترتیب جدی‌ای در دربار مستقر کرد، اشخاص فقط می‌توانستند به وسیله عربضه نوشته یا پیک با شاه تماس گیرند. این اقدامات برای آن بود که شاه را بزرگ به نمایند و عظمت او را به رخ اشراف یا سران طوایف بکشد. چون اینان قبلاً خود را با او هم‌پایه می‌پنداشتند. سازمانی پلیسی به وجود آورد و جاسوسانی برای خبر چینی گماشت.

از نوشته‌های هردوت نظم و سامان دوره اخیر دولتهای ماد استنباط می‌شود. اما در زمان دئیوک تثبیت قدرت شاه که در پایتخت میزبست، و فرماندهی عالی او روی شاهان «کشورهای» دیگر و در نتیجه اتحاد واقعی قلمرو ماد به چشم می‌خورد. پسر دئیوک به نام فوادت (۶۴۲ - ۶۴۶ ق. م.) از مرزهای ماد پا را فراتر نهاد. در آغاز پارسها و پس از آن مردم چند ناحیه دیگر به اطاعتش درآمدند. آنوقت فوادت تصمیم گرفت با آشوریان بجنگد، اما در این لشکرکشی خودش کشته شد و قسمتی از ارتشش از میان رفت.

در زمان پسر او به نام کیاکساد (۵۸۵/۸۴ - ۶۲۴/۲۳) دولت ماد بسیار نیرومند شد و در ردیف یکی از دولت‌های بزرگ آنزمان درآمد. اما در آغاز فرمانروایش ضمن نبرد با اسکیف‌ها شکست خورد، و ناچار شد به آنها باج بدهد. بعدها کیاکساد به تسلط اسکیف‌ها در آسیا پایان داد (بگفته هردوت این پیش آمد در اثر فرار خائنانسه عده‌ای از رزمندگان اسکیف رویداد) اما زمان این پیش آمد روشن نیست. ظاهراً پیش از انجام نبرد با آشوریها، کیاکساد به يك رشته اصلاحات در ارتشش پرداخت: به جای چربکهایی که از «کشورهای» تابعش به کار می‌گرفت، ارتش منظمی مرکب از گروههای نیزه‌دار، آتش‌افروز و سواره نظام آموزش دیده سازمان داد.

ماد دوباره به جنگ با آشور پرداخت، کشور اخیر با مانا، اودات و مصر جنگی را علیه دولت جدید بابل و مخالفان دیگرش آغاز کرده بود. پس از آنکه ارتش‌های

آشود و مانا به سال ۶۱۶ ق. م. از بابلیها شکست خوردند، دولت ماد به تصرفات آشور حمله کرد (و احتمالاً در اینجا مانا را به تبعیت خود درآورد)؛ دیری نپائید ارتش‌های ماد وارد آداهاخ (نزدیک کرکوک امروزی) شدند و پس از آن به خاک اصلی آشوربها هجوم بردند و تا آشودا رسیدند و این مرکز مهم باستانی را به تصرف درآوردند (۶۱۴ ق. م.). کیاکساد در آشودا با نابوپالاساز ملاقات کرد و با او پیمان اتحاد بست، برای استواری این پیمان قرار شد ولیعهد بابل با شاهزاده خانم ماد ازدواج کند.

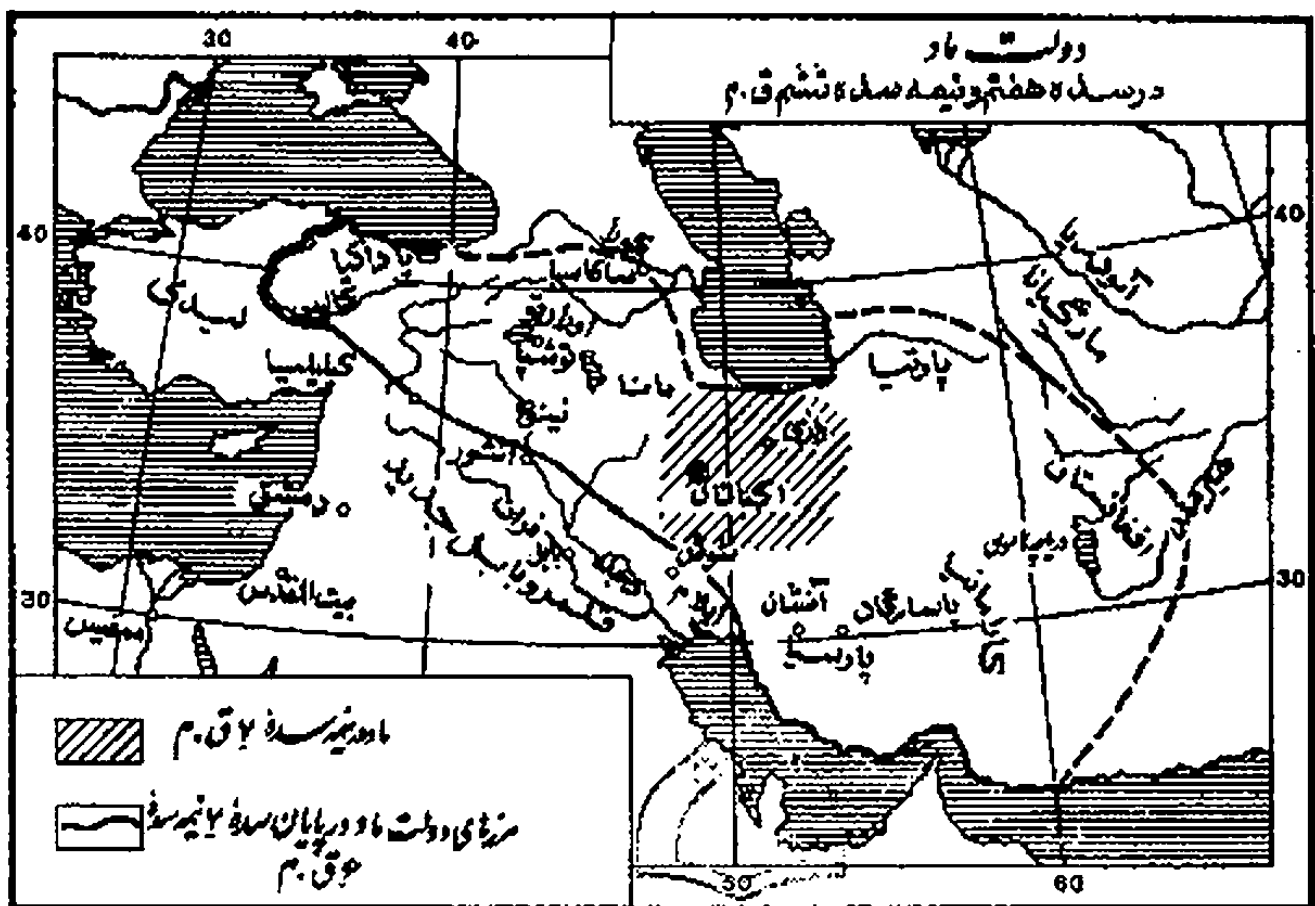
دولت آشور کوشش به پایداری کرد، اما سرنوشت «کنام شیر» که طی قرن‌ها انگیزه عراس مردم ستم دیده خاور نزدیک شده بود تعیین گردید. به سال ۶۱۲ ق. م. مادها (و شاید حتی اسکیف‌ها) و بابلیها دوباره به آشور هجوم بردند و تا پایتخت آندولت پیش راندند. در اوت ۶۱۲ ق. م. نینوا پس از حمله بی‌امان و نبردهای خیابانی بیرحمانه، سقوط کرد. پادشاه آشور به نام مین شادپشکون کشته شد، اشراف آشور را سر بریدند، بسیاری از ساکنان را به بردگی بردند، خود نینوا را ویران کردند.

در سالهای بعد به سرکوبی آشوریهاییکه شمال غربی بین النورین را باکمک مصریان نگاهداشته بودند پرداختند. به سال ۶۰۵ ق. م. بابلیها باقیمانده ارتش آشوری و سربازان فرعون نخو را از سوریه و فلسطین بیرون راندند. پادشاه بابل قسمتی از سرزمین‌های آشوریان را به تملک خود درآورد. مناطق شمال شرقی کشور آشور نصیب مادها شد، در همان سال مادها، اورارت را تصرف کردند.

هم‌اکنون قلمرو دولت ماد شامل «شاه‌نشین»های اورارت، مانا و اسکیف بود، این شاه‌نشین‌ها به سال ۵۹۳ خود مختاری به دست آوردند اما این خودمختاری هم‌دیری نپائید و بزودی از میان رفت، به سال ۵۹۰ ق. م. جنگ میان دولت ماد و لیدی آغاز گردید. این کشور در آنزمان مهمترین دولت‌های باختر آسیای صغیر به شمار می‌رفت. جنگ میان این دو کشور در ۲۸ مه ۵۸۵ ق. م. هنگام کسوف خورشید پایان یافت. برای استواری صلح بین دو پادشاه، پسر کیاکساد به نام آمتیاز پادختر پادشاه لیدی ازدواج کرد. مرز دو دولت به طور ثابت رودخانه گالیس (قزل ایرماق) تعیین گردید. قسمت شمال شرقی آسیای صغیر به دولت ماد واگذار شد، این قسمت پایگاه کیمریتزها بود که در جنگ ربع سوم قرن هفتم ق. م. به ویرانی گرائید.

نسبت به قلمرو دولت ماد درخاور اسناد معتبری در دست نیست. احتمالاً حدود مرزهای این دولت در آن‌سوی باختر آسیای میانه و افغانستان بوده، اما به مارگیان (منطقه مرو) نمی‌رسید، چون مناطق شرقی‌تر را هخامنشیان در تصرف داشتند:

به طور کلی و به ویژه در مناطق دور دست، استانهای تابعه دولت ماد مانند پیش به



مرزهای دولت ماد در پایان سده ۷ نیرسده ۷ ق. م.

حکومت داخلی خود ادامه می دادند و هر یک برای خود «شاه» داشتند که البته فرمانبردار دولت مرکزی ماد بود (مثلاً حکومت سلطنتی منطقه پارس به دست دودمان هخامنشیان اداره می شد). برخی از استانها یا مناطق به دست حاکمان یا والیانی فرمانروائی می شد که مستقیماً از اکباتان تعیین می گردیدند. اما به طور کلی اطلاعات دقیقی درباره میزان اختیارات این دولت ها یا حکومت های داخلی و درباره نظام اقتصادی داخلی دولت های ماد وجود ندارد. بیگمان نظام حکومتی دولت های ماد نقش مهمی را در پیشرفت سازمانهای سیاسی آن دولت ایفا کرده است و بنابراین بسیاری از روش های آنها به وسیله هخامنشیان دنبال شد.

با تشکیل دولت بزرگ ماد و تصرف بعضی از مناطق دیگر، مقدار زیادی غنائم و باج و خراج عاید این دولت گردید، این چگونگی پیشرفت اقتصادی - اجتماعی جامعه را به دنبال داشت. و طبقه اشراف و گروه های ممتاز جامعه را هر چه بیشتر توانگر کرد.

برگه‌هایی به دست آمده که در قلمرو دولت مصاد ثروت‌های کلانسی وجود داشته و همه این‌ها دست‌آورد بردگان، دهقانان وابسته و حتی افراد آزادی‌یافته‌اند که مالک اموال خودشان به‌شمار نمی‌آمدند. اینگونه تضاد میان اشراف و افراد «آزاد» جامعه به‌میزان چشم‌گیری ژرف‌تر شده است. افراد این قشر اجتماعی اخیر معمولاً شاه را هنگام پیکار با اریستوکرات‌های قبیله‌ای پشتیبانی می‌کردند، اما قدرت شاه غالباً خودکامانه انجام می‌شد. به‌نظر می‌رسد چنین سرشتی از خیلی پیش در نهاد شاهان ماد جای داشته است.

پایگاه‌ایدئولوژیک قدرت شاه به‌منظور پیکار با اشراف و مالکان بزرگ محلی، ماگدها (مخ‌ها)، پیشوایان پروان مکتب دوالیسم مزدائی بودند (کیش مزدائی در باختر ایران و ماد از سده هشتم ق. م. رواج یافت). مخالفان تمرکز حکومت و ستیزه‌گران محلی ضد شاه ماد، بنا به‌نقش‌های این روحانیون، جزو پروان عامل شر و ضد راستی (آرتا) به‌شمار می‌آمدند. سامان دادگرانه را شاه روی زمین و قوانین نیکخواهانه‌اش در جهان پایدار می‌کردند. این پندار که از نوشته‌های هردوت استخراج شده مربوط به‌زمانی که اتحاد دولت ماد به‌وسیله دئیودانجام می‌پذیرفت، بود، اما ظاهراً بعدها درباره‌ی این پندارتبلیغات گسترده‌ای در سرتاسر ایران انجام گرفت. خود ماگها (روحانیون) هم همراه رهبران قبایل مطیع، امرای ارتش و بلندپایگان دربار نقش‌چشم‌گیری را در زندگی سیاسی دربار شاه ایفا می‌کردند.

پیش از سده ششم ق. م. تضادهای داخلی دولت ماد در پشت موقیعت‌های سیاسی خارجی آن‌دولت پنهان شدند. اما دوران شکوفائی تاریخ دولت ماد که با پیکار به‌خاطر استقلال، در هم‌شکستن و از بین بردن دولت آشور وابسته بود، پس از پایان حکومت کیاکسار، از میان رفت. پسرش آستیاز در مدت ۳۵ سال پادشاهی به‌کمترین عملیات جنگی در باختر اقدام نکرد. او به اصطلاح به‌تمشیت کارهای داخلی دولت ماد پرداخت (و احتمالاً بنا به‌گفته هردوت بسیاری از ضوابط اداره داخلی را او وضع کرد). آستیاز کوشش می‌کرد تا از قدرت نامحدود اشراف به‌کاهد و با آنها به‌گونه خودکامانه‌ای رفتار می‌کرد. در عین حال قدرت روحانیون (ماگها) رو به‌فزونی نهاد. در جامعه اختلاف سطح طبقاتی فراوانی پدید آمد.

در این شرایط قسمتی از اشراف ماد زیر رهبری یکی از خویشاوندان شاه فرمانده ارتش به‌نام گادپاگا، تماس‌های پنهانی‌ای با شاه پارس یعنی کورش دوم گرفتند، کورش علیه پادشاه ماد به‌پا خاست. سه‌سال پس از این قیام، به‌سال ۵۵۰ ق. م. هنگامیکه آستیاز به‌پارس لشکر می‌کشید «ارتش زیر فرمانش علیه او شورید، او را دستگیر و به‌کورش تسلیم کردند» - این مطلب را یک تاریخ‌نگار بابلی نوشته است. اما بنا به‌گفته هردوت

فقط قسمتی از ارتش ماد که جزو توطئه کنندگان نبودند به سختی با پارسها جنگیدند، و دیگران آشکارا به آنها پیوستند. در اینجا کورش پیروز شد و دولت هخامنشی جای مادها را گرفت.

پیدایش دامداران کوچ نشین و گسترده شدن عشایر کوچ نشین در مناطق کوهستانی ایران

از هزاره یکم ق.م. در کوهستانهای ایران و شمال آسیای باختری، عشایری پدید آمدند که به قول نویسندگان قدیمی آنها را «کوچ نشینان» می نامیدند، اینها در برابر روستا نشینان به خانه بدوشان شهرت یافتند و اغلب به راهزنی می پرداختند. غالباً کوچ نشینان دارای نیروی چشم گیری بودند، و در حالیکه به کوهها پناه می بردند فرمانبرداری از دولت های بزرگ را نمی پذیرفتند. راست است که همه این عشایر کوچ نشین راهزن نبودند؛ در بسیاری از مناطقی که این کوچ نشینان اکثریت داشتند، روستاهای ثابتی کشف شده است (این روستاها در منطقه لرستان تا پیش از حکومت ساسانیان وجود داشته اند). اما در نیمه دوم هزاره یکم ق.م. عشایر دامدار در مناطق گوناگون فلات ارمنستان، در کوههای شمال ایران و در زاگرس و غیره می زیستند، این نشانه آنست که در آغاز حکومت هخامنشیان این عشایر به مقیاس گسترده ای وجود داشته اند. اما گسترش آنها در محلهای نامبرده ممکنست در ربع دوم هزاره یکم ق.م. انجام پذیرفته باشد.

عشایر غربی هنگام گسترش در ایران دارای روابط اقتصادی گوناگون بودند، اما بعدها عشایری که به اقتصاد دامداری - کشاورزی گرایش یافتند از آنها جدا شدند، اینها در حال گذار از زندگی کوچ نشینی به اقتصاد کشاورزی بودند. هردوت نقل می کند که از ده قبیله پارسى تا به کشاورزی می پرداختند و ۴ تاسی دیگر به کوچ نشینی ادامه می دادند. مادیها هم کاملاً دارای زندگی کشاورزی بودند. گروههای روستا نشین ایرانی زبان در همان مراحل نخستین تشکیل دولت ماد و هخامنشی، بر پایه اقتصاد کشاورزی - عشایر پارسى، می زیستند.

عشایر کوچ نشین ایرانی در ایران و آسیای باختری فقط در ناحیه های کوهستانی به سر می بردند، در این مناطق شرایط طبیعی برای زندگی دامداری کوچ نشینی و نیمه کوچ نشینی مساعد بود، و روند اقتصادی این کوچ نشینان از هزاره های چهارم / سوم ق.م. آغاز شده بود. اما عشایر ایرانی این دامداری کوچ نشینی را با شرایط تازه و با آزمودگی بیشتری انجام می دادند. اسب سواری و پرورش اسب یکی از پدیده های نوین اقتصاد دامداری

کوچ‌نشینان بود که عشایر ایرانی سخت به آن دل بسته بودند. از زمانیکه عشایر ایرانی در این منطقه ساکن شدند، مسئله پرورش اسب درمیان ساکنان دارای اعتباری فراوان گردید و حتی بومیان هم به پرورش و سواری اسب، سخت گرایش یافتند.

گذشته از شرایط اقتصادی، استقرار زندگی کوچ‌نشینی و نیمه کوچ‌نشینی، بعدها نقش مهمی را در زندگی اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی ایفا کرد. این نقش در زمانهای مختلف به‌ویژه در مناطق کوهستانی ایران بسیار مؤثر بود. مثلاً پس از سقوط دولت ساسانی شماره روستاها کاهش یافت، بیشتر از ساکنان روستاها که با اقتصاد کشاورزی زندگی می‌کردند به سوی زندگی کوچ‌نشینی رو آوردند و به عشایر کوچ‌نشین پیوستند.

گسترش عشایر کوچ‌نشین در سده‌های هشتم - هفتم ق. م. در کوه‌های ایران و فلات ارمنستان درست با ناپایداری اجتماعی و سیاسی در این نواحی همزمان بود، و در نتیجه به مهاجرت و کوچ‌شماره بی‌شماری از مردمی که به حال روستانشینی به سر می‌بردند، گرائید. هنگامیکه میان آشوریها و اورارتها جنگ جریان داشت و همچنین ضمن ستیزهای آشوریها، اورارتها، مانی‌ها و ایلامیها، بسیاری از «کشورهای» کوچک یک‌باره از سکنه خالی شدند و به‌ویزانی گرائیدند، قسمتی از ساکنان که باقیمانده مورد استعمار بیرحمانه مهاجمان قرار گرفتند (و شماره بی‌شماری از زادگاه‌هایشان بیرون رانده شدند). برخی از ساکنان به کوهستاتها یا «کشورهای» مجاور پناه بردند، بیشتر اینها ناگزیر شدند روند زندگی روستانشینی را که به آن خو گرفته بودند رها کنند و به زندگی کوچ‌نشینی رو آورند.

در مرحله تازه جنگ‌های ویران‌کننده، هنگامیکه هجوم متجاوزان پیشین پایان یافت، دولت ماد اقدام به لشکرکشی‌هایی کرد، ضمن آن ساکنان مناطق گوناگون ایران به سوی آن کشانده شدند، در این هنگام بیشتر مراکز روستائی و قصبه‌های کشاورزی که به‌تصرف آشوریها و اورارتها درآمده بودند، ویرانه‌هایی به نظر می‌رسیدند، اما قسمتی از این مناطق به وسیله متجاوزان اشغالگر مسکون شدند. درمیان این ساکنان گروه‌هایی با زندگی کوچ‌نشینی به سر می‌بردند، شاید اینان به‌تازگی این نوع زندگی را برگزیده بودند. بنابراین در شمال شرقی کشور آشور، در مرزهای کردستان آینده گروه‌هایی به نام ساگادئی‌ها زندگی می‌کردند. اقتصاد این گروه با عشایر دیگر ایرانی فرقی نداشت، این طایفه بنا به نوشته نویسندگان قدیمی یکی از عشایر کوچ‌نشین ایرانی بودند.

در جنگ‌ها و مهاجرت‌های پایان قرن هشتم تا آغاز قرن ششم کیمریتزها و اسکیف‌ها نقش مهمی داشتند. در آسیای باختری، آنها با زندگی کوچ‌نشینی به سر می‌بردند (با وجود شرایط گوناگون جغرافیائی منطقه)، مراکز توقف آنها مناطق شرقی آسیای صغیر،

آذربایجان ایران و کردستان بود، کوهستانهای این مناطق بعدها به گونه سنتی جاهای مناسبی برای دامداران کوچ نشین به شمار آمد.

در مناطق مشخصی از کوهستانهای ایران و شمال آسیای باختری، ظاهراً گروههایی از روستائینان محلی قدیمی به گونه کوچ نشینی زندگی می کردند اما در این هنگام گروههایی که با زبانهای گوناگون سخن می گفتند، اصولاً در ردیف عشایر ایرانی قرار گرفتند، و از زمان مادها به بعد زبان ایرانی نقش مهمی را در تشکیل این عشایر ایفاء کرده است.

نوشته های نویسندگان قدیمی، دو قبيله کوچ نشین ایرانی را به نام مادها و کیرتی ها (کورتی) نام می برند. گویا اینها در کوههای آذربایجان ایران و کناره دریای خزر، فلات ارمنستان، کردستان و جنوب زاگرس بسر می برده اند. از نام این دو قبيله نژادشان مشخص نمی شود، اما گویا به شیوه کوچ نشینان ایرانی زبان زندگی می کرده اند؛ کیرتی گویا ریشه واژه ایرانی «کودتی» است. (در زبان فارسی میانه کودت به معنای دامدار کوچنده است بعدها به واژه کرد تبدیل شده است) به نظر می رسد که کردهای امروزی از نژاد اینها هستند. بعدها در پایان دوره باستان بازماندگان این دو قبيله جامعه کرد را در کردستان مرکزی که اقامتگاهشان بود، پدید آوردند.

برخی از قبایل کوچ نشین پارس و لرستان آینده از لحاظ قدمت همزمان ماردها و کیرتی ها بودند. نامهای لر، بختیاری و غیره از آغاز قرون وسطی، هنگامی که جوامع نژادی آنها شکل گرفت، روی آنها گذاشته شد. اما نخستین مراحل پیدایش عشایر کوچ نشین و نیمه کوچ نشین این مناطق بایستی هنگام پایان دولت ماد و آغاز دولت هخامنشی باشد.

بنیان‌گذاری دولت هخامنشی و تسلط هخامنشیان

به سال ۵۵۸ ق.م. کوروش دوم از دودمان هخامنشیان، شاه پارس بود، او شهر پاسارگاد را به عنوان پایتخت خود برگزید. این محل ملك دودمان هخامنشیان بود. علاوه بر پاسارگاد گروه‌های قبیله‌ای پارسی دیگر به هخامنشیان پیوستند (سارافی‌ها و ماسی‌ها) بگونه‌ای که نویسندگان قدیمی نقل می‌کنند این قبیله‌ها همه به کار کشاورزی سرگرم بودند. عشایر کوچ‌نشین پارسی مانند مادها و کیپتی‌ها که در مناطق کوهستانی می‌زیستند، ظاهراً پس از پیروزی کوروش بر مادها، فرمانبرداری هخامنشیان را پذیرفتند.

یکی از آثار ادبی مشهور باستانی درباره‌ی نژاد کوروش روایت می‌کند که پدر او، کامبیز اول (کامبوژیا) با دختر آستیاژ ازدواج کرد، بنابراین اگر این روایت را درست به‌پنداریم، کوروش دوم بایستی نوه‌ی آخرین پادشاه ماد باشد. به سال ۵۵۰ ق. م. کوروش پس از شکست آستیاژ قلمرو ماد را به‌تصرف درآورد، اکباتان را گرفت و تمامی گنجینه‌های شاهان ماد را مصادره کرد. اما اکباتان به‌عنوان یکی از مراکز دولت هخامنشیان باقیماند و کوروش رسماً عنوان شاه ماد را به‌خود اختصاص داد. پارسها بسیاری از سنن فرهنگی و روشهای کشور داری را از مادها فراگرفتند. به‌این انگیزه یونانیان، مصریان

و مردم دیگر زمان باستان، تصرف ماد را به وسیله کورش حق موروثی او می‌شناختند و غالباً پارسها را مادی نام می‌بردند.

در طی دوسه سال بعد کورش کشورهایی را که از پیش جزو قلمرو دولت ماد بودند زیر فرمان خود گرفت (پارت، گیرکان و غیره). به سال ۵۴۶ ق. م. لیدی به تصرف کورش درآمد، متحدان این کشور مانند بابل، مصر، جزایر ساموس و اسپارت نتوانستند به هنگام، پادشاه لیدی را کمک کنند. پس از لیدی حکومت‌های محلی آسیای صغیر که وابسته به یونانیها بودند به وسیله پارسها منحل شد و به تصرف آنها درآمد. در فاصله سالهای ۵۴۶ - ۵۳۹ ق. م. کورش ایالت‌های شرقی مانند خوارزم، سغدیان، مارگیان، باختر، عشایر سکزی آسیای میانه، ساتاگید، آراخوس، گد روسی، قندهار و غیره را تصرف کرد. اینگونه دولت پارس موفق شد حوضه رودخانه پاکسات (سیر دریا) و مرزهای باختری هندوستان را به فرمانبرداری خود وادارد. کورش پس از این کارها به بابل تاخت.

در اوت ۵۳۹ ق. م. پارسها نزدیک شهر ایس در کنار رود دجله، ارتش بابل را شکست دادند، فرماندهی این ارتش را بی - شاد - اوتزود پسر شاه بابل یعنی نابونید به عهده داشت. پس از این رویداد جنگهای مهمی پیش نیامد. ارتش گویا، سپهسالار کورش در دهم اکتبر بدون جنگ سپیاد و پس از دو روز بابل را تسخیر کرد. نابونید اسیر شد، اما زنده ماند. پسرش بی - شاد - اوتزود اعدام گردید. خود کورش در ۲۹ اکتبر ۵۳۹ ق. م. وارد بابل شد.

پارسها به چند دلیل توانستند به آسانی بابل را بگیرند. نخست آنکه کورش موفق شد راه بازرگانی بابل را به تصرف درآورد و برای اینکار از ناخشنودی بازرگانان بابل نسبت به نابونید بیشترین بهره را برد. در نقاط مختلف بابل ده‌ها هزار از تشرهای گوناگون مردم می‌زیستند که به وسیله شاهان بابل به زور از زادگاه خود آواره و در بین‌النهرین مقیم شده بودند. این مردم امیدی به بازگشت به وطن خود را نداشتند و آماده بودند با هر کس که با نابونید دشمنی ورزد، همکاری کنند. به مقدار زیادی انگیره پیروزی پارسها بالا گرفتن تضاد اجتماعی در جامعه بابل بود، پیکار میان کشاورزان کوچک و صنعتگران از یکسو و شاه، اشراف، کاهنان، بلند پایگان، بازرگانان بزرگ و غیره از سوی دیگر، به سختی ادامه داشت. بنابراین دولت بابل که از هر گونه کمک یا ائتلاف با متحدان نیرومند محروم بود، نیروی کافی به منظور پایداری در برابر ارتش پارس را، که شامل کشاورزان آزاد و کوچ‌نشینان بودند، در اختیار نداشت، در میان پارسها هنوز طبقه بندی اجتماعی به مقیاس وسیع انجام نگرفته بود.

بنابر آنچه از متن‌های بابلی به دست آمده، ارتش کورش بدون جنگ وارد بابل شد و ساکنان آن کشور را از زیر بار ستم نابودید که در زمان او «مردم سومر و آکاد (یعنی بابلیها) به اجساد مرده می‌مانستند»، آزاد کرد. اما کورش امتیاز ساکنان آن کشور را تضمین و صلح را در آنجا برقرار نمود. معبد بزرگ بابل از سوی کورش به وسیله سربازان ویژه‌ای نگهداری شد تا از تاراج مصون ماند. کورش با پیروی از سنت شاهان بابل برای خدای مردوک قربانی داد، معبدهای بابلی، آشوری و ایلامی را نوسازی کرد، بر آن شد مردمی را که با زور به بین‌النهرین کوچانده شده بودند به زادگاه‌های خودشان برگرداند. این سیاست نرمش نسبت به مردم بومی و احترام به سنت‌ها و آئین‌های آنها، با رفتار پادشاهان آشوری و بابلی نسبت به مردم کشورهای مغلوب از زمین تا آسمان فرق داشت و همین چگونگی کار تصرف تمامی کشور، از جمله مناطق واقع در باختر بین‌النهرین را برای او آسان کرد.

کورش پس از تصرف بین‌النهرین قلمرو پادشاهی بابل را دست نخورده نگاهداشت، شهر بابل را به عنوان یکی از مراکز دولت پارس برگزید. در نظر اول در بابل هیچ چیز تغییر نکرد. بابلیها موقعیت ممتاز خود را حفظ کردند، کاهنان امکان یافتند به ترویج کیش باستانی خود به پردازند و کورش در نوسازی معبدهایشان به آنها کمک کرد. علاوه بر این گویا چون کورش رسماً از سوی خدای بابلیها یعنی مردوک به فرمانروایی بابل منصوب شده بود، در این دیار فرمانروای بیگانه‌ای به شمار نمی‌آمد، به ویژه که از سنت‌های مقدس بابلیها پیروی می‌کرد. کورش لقب «پادشاه بابل» را هم برای خود اختیار کرد، جانشینان او تا زمان گذسی این عنوان را نگاهداشتند، اما از همه اینها گذشته، بابل از يك کشور مستقل به ساتراپ نشین دولت هخامنشی تبدیل شد، و از نظر سیاست خارجی از هرگونه استقلالی محروم بود، از لحاظ اداره امور داخلی هم، فرماندهی ارتش و مقام‌های بزرگ کشوری را والیان یا حکام پارسی به دست گرفتند. پسر کورش یعنی کامبیز یکی از کسانی بود که مدتی امور مربوط به بابل را می‌گرداند.

پس از تصرف بابل همه کشورهای باختر تا مرزهای مصر دلخواهانه فرمانبرداری پارسها را پذیرفتند. بازرگانان فنیقی و سوداگران بابلی و آسیای صغیر به تسلط دولت نیرومند و بزرگی که حافظ راههای امن برای داد و ستد تجارتي در منطقه باشد علاقمند بودند. چون با این چگونگی می‌توانستند امور بازرگانی دنیای آن زمان را پیش خود متمرکز کنند و سود فراوان ببرند.

کورش بیگمان خود را برای تصرف مصر آماده می‌کرد. اما نخست بر آن شد مرزهای شمال خاوری ایران را از عشاير متجاوز آسیای میانه پاک کند. هنگام نبردی

با ماساگت‌ها در کناره خاوری آمودریا به سال ۵۳۰ ق. م. شکست سختی خورد و خودش هم کشته شد.

در اوت ۵۳۰ ق. م. شاهنشاهی دولت هخامنشی به کامبیز رسید که چند سال بعد خود را برای حمله به مصر آماده کرد. فانت فرمانده سربازان مزدور یونانی که در خدمت فرعون مصر به نام پسامیتخ سوم کار می‌کرد، به کامبیز پیوست. ارتش مصر شکست خورد و فرمانده ناوگان مصری به نام اوجاگودسنت، بدون جنگ ناوهای زیر فرمانش را تسلیم قشون کامبیز کرد، پسامیتخ اسیر شد. در ۲۹ ماه مه ۵۲۵ ق. م. کامبیز خود را پادشاه مصر اعلام داشت و به اصطلاح بیست و هفتمین دودمان فراعنه مصر را بنیان نهاد. به موجب منابع مصری، کامبیز عملاً با مصریها متحد شد، طبق سنت مصریها تاجگذاری کرد، از سیستم تاریخ شماری مصری پیروی نمود، عنوان «پادشاه مصر» و لقب سنتی آنها را به عنوان «نواده خدایان» مصری یعنی دا و امپریس و غیره برای خود برگزید. او به منظور انجام تشریفات مذهبی در معبد نیت در سائیس حضور یافت، برای خدایان مصری قربانی داد. کامبیز سیاست دودمان فراعنه بیست و ششم مصر را دنبال کرد و کوشش داشت مصریها را به سوی خود بکشد. در نقش‌های برجسته‌ای که از مصر به دست آمده کامبیز را بالباس مصری نشان میدهد. برای اینکه اشغال مصر را قانونی بنماید، افسانه‌هایی را درست کرد که گویا هخامنشیان، با شاهزادگان مصری از سوی مادر خویشاوندند و کامبیز از ازدواج کورش با شاهزاده خانم مصری به وجود آمده است.

بیدرنگ پس از اشغال خاک مصر به وسیله کامبیز، زندگی عادی در آن سامان آغاز گردید. به موجب اسنادیکه از زمان کامبیز به دست آمده، در نخستین سالهای تسلط پارسها بر مصر، از لحاظ اقتصادی ژبانی به مصر وارد نیامده است. کامبیز به پیروی از سیاست کورش به مصریها امکان داد تا در انجام مراسم مذهبی و زندگی خصوصی آزاد باشند. مصریها هم مانند ملل دیگر، زیر رهبری حکومت تازه به انجام وظایف عادی خود پرداختند. کامبیز پس از اشغال مصر برای لشکرکشی به حبشه آماده شد. به این منظور در منطقه بالای مصر چند دژ مستحکم بنا نهاد. اما ارتش او بدون آمادگی کامل و تهیه خواربار جهت اردو کشی، به حبشه تاخت و ناچار به عقب نشینی شد.

خیزش ملت‌های مغلوب

در پایان سال ۵۲۴ ق. م. کامبیز به پایتخت مصر ممفیس بازگشت و خیزشی را که مصریان علیه دولت پارس آغاز کرده بودند، درهم کوبید. در ماه مارس ۵۲۲ به او خبر

رسید که برادر کوچکش به نام بردیا در پارس سر به شورش برداشته و خود را پادشاه نامیده است. کامبیز با شتاب به سوی پارس رهسپار شد، اما در میان راه با وضع رازآمیزی درگذشت. در کتیبه بیستون به گونه مشروح این رویداد را چنین بیان می‌کند: کامبیز پیش از لشکرکشی به مصر به گونه پنهانی فرمان داد برادر کوچکش بردیا را بکشند، او می‌ترسید که برادرش در غیاب او تخت سلطنت را غصب کند، هنگامیکه کامبیز در مصر به سر می‌برد یکی از مغ‌های درباری به نام گووماتا خود را بردیا یعنی پسر کورش شناساند و قدرت را در پارس به دست گرفت. تاریخ نگاران یونان باستان یعنی هرودت و کتسی تأیید می‌کنند که این مغ بسیار به پسر کوچک کورش می‌مانست و او توانست به نام بردیا تخت سلطنت را اشغال کند. چند تاریخ نگار معاصر معتقدند که بردیا و گووماتا یکی بوده‌اند و این شخص کسی جز پسر کوچکتر کورش نبوده است.

گووماتا در ۱۱ مارس ۵۲۲ ق. م. قیام کرد و یک ماه بعد به وسیله بابلیها به رسمیت شناخته شد. ما اسناد درستی که تاریخ آن مقارن ۱۴ آوریل ۵۲۲ ق. م. است از منابع بابلی در دست داریم، که تاریخ فرمانروائی «پادزی، پادشاه بابل، پادشاه ممالک» به شرح بالا تعیین شده است. در حدود اول ژوئن ۵۲۲، بیشتر کشورهای تابعه پارس او را به رسمیت شناختند و احتمالاً طبق سنت‌های باستانی پارسیان در پاسارگاد تاجگذاری کرد و شاهنشاه تمام مناطق تابعه پارس اعلام گردید. گووماتا برای اینکه ملت‌های مغلوب تابع دودمان هخامنشی را آرام نگهدارد، اخذ مالیات و انجام وظایف نظامی از مردم را به مدت سه سال لغو کرد. در مدت کوتاه سلطنت گووماتا هیچگونه قیام یا شورش در قلمرو هخامنشیان روی نداد. اصلاحات گووماتا در جهت از بین بردن امتیازات طبایفه‌ای اشراف پارسی و بهبودی وضع اقتصادی و اجتماعی جامعه بود.

در ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ ق. م. پس از ۷ ماه سلطنت گووماتا در اثر توطئه‌ایکه به وسیله اشراف بلند پایه طایفه پارسی برانگیخته شده بود، کشته شد. پس از کشته شدن گووماتا یکی از توطئه‌کنندگان خاندان هخامنشی به نام دارا (داریوش) که ۲۸ سال بیشتر نداشت، شاهنشاهی هخامنشی را به دست گرفت.

بیدرنگ پس از به تخت نشستن داریوش یکم بابلیها علیه او به پا خاستند، بنا به آنچه که از کتیبه بیستون برمی‌آید، شخصی به نام نیدینتو - بل خود را پسر آخرین پادشاه بابل نابونید شناساند و علیه داریوش قیام کرد. داریوش شخصاً برای سرکوبی این قیام به بابل لشکر کشید. در ۱۳ دسامبر ۵۲۲ ق. م. در کنار رود دجله بابلیها به سختی شکست خوردند و پس از ۵ روز داریوش پیروزی تازه‌ای در کنار رود فرات به دست آورد. پس از این پیروزی، پارسها وارد بابل شدند و رهبران قیام را اعدام کردند. هنگامیکه داریوش

سرگرم سرکوبی بابلیها بود، پارسها، مادها، ایلامیها، مارگیانیها، پارتها، ساتاگیدها
عشایر آسیای میانه و مصریها سر به شورش برداشتند. نبردهای طولانی و خونینی برای
سرکوبی این شورشیان آغاز گردید:

ساتراپ باختر به نام داداد - شیش برای سرکوبی قیام کنندگان مادگیانی مأمور شد،
در دهم دسامبر ۵۲۲ ق. م. مارگیانیها شکست خوردند. پس از این شکست، کشتار
مفلوبان آغاز گردید، بیش از ۵۵ هزار تن از مارگیانیها کشته شدند. در خود پارس
شخصی به نام وهیازدانا به نام پسر کورش یعنی بردیا علیه داریوش شورید. بسیاری از
مردم به پشتیبانی او برخاستند به گونه‌ای که موفق شد منطقه‌های خاوری ایران را تا
آذرموسی به تصرف در آورد. ارتش وهیازدانا دو بار، در ۲۹ دسامبر ۵۲۲ ق. م. و
۲۱ فوریه ۵۲۱ ق. م. با لشکریان داریوش وارد نبرد شدند، فرماندهی این
لشکریان را سردار وانومیس به عهده داشت. هیچیک از طرفین در این نبردها پیروز نشدند،
اما وانومیس سرانجام توانست دشمن را در ۵۲۱ ق. م. شکست دهد. اما خود وهیازدانی
پارسی توانست موقعیت خود را در قلمروش حفظ کند. فقط در ۱۶ ژوئیه ۵۲۱ ق. م.
لشکریان داریوش که فرماندهی آنها را آدنا وادیدبا به عهده داشت، توانستند در کوهستان
های پادگ در پارس شکست قطعی را به او وارد آورند وهیازدانا اسیر شد و با هواخواهان
نزدیکش اعدام گردید. اینگونه سرتاسر خاک پارس به تصرف داریوش درآمد.

نخستین قیام ایلام به آسانی به وسیله داریوش سرکوب شد، اما دیری نپایید که
شخصی به نام ماداقیا دوباره خیزشی را برانگیخت، داریوش موفق شد چیرگی خود را از نو
در این منطقه پایدار کند، اما تقریباً سرتاسر خاک ماد در دست فراوادیش بود، او ادعا
کرد وابسته به خانواده کهکاساد به نام خشاثریقا است. این قیام برای داریوش بسیار خطرناک
می‌نمود، بنابراین خودش علیه شورشیان به لشکرکشی پرداخت. در ۷ مه ۵۲۱ ق. م.
مادیهانزدیک شهر کوندوریش شکست خوردند. فراوادیش با بیشتر از هوادارانش به نزدیکی
داگا (ری امروزی) گریخت. اما دیری نپایید که دستگیر شد، او را با دستیاران نزدیکش
پیش داریوش بردند که دستور اعدامشانرا صادر کرد.

داریوش پس از سرکوبی قیام کنندگان که بیش از یکسال طول کشید، توانست پایه
حکومت و موقعیتش را استوار کند و بر پهنه شاهنشاهی ایران تا مرزهای پیشین زمان
کورش و کامبیز چیره گردد. انگیزه کامیابی‌های داریوش بیشتر نا هماهنگی و پراکندگی
عملیات قیام کنندگان بود. که بیشتر آنها حالت دفاعی به خود می‌گرفتند. در عین حال
اگر داریوش ارتش منظم و قابل اعتمادی در اختیار نداشت نمی‌توانست در برابر مخالفانش
پیروزی به دست آورد؛ داریوش این ارتش را ماسه‌رانه به کار می‌برد، و همین امر باعث

هراس شورشیان می‌گردید.

به سال ۵۲۰ ق. م. ایلامیها برای سومین بار علیه حکومت پارسیان به پا خاستند، اما این بار هم شکست خوردند. در سالهای بعد داریوش لشکر کشی علیه عشایر اسکیفو - ماساگت واقع در آسیای میانه را آغاز کرد، فرماندهی این لشکریان را خودش به عهده داشت، در این عملیات رهبر آنها به نام اسکونخو را امیر کرد و دیگری را به جای او گماشت. پس از آن داریوش در حدود ۵۱۸ ق. م. به انجام اصلاحات معروف اداری و مالی کشور و گسترش متصرفاتش پرداخت.

در بین سالهای ۵۱۲-۵۱۸ ق. م. پارسها، ترانس و مقدونیه را گرفتند به اسکیفو - های ساکن کناره دریای سیاه تاختند اما نتیجه‌ای از این حمله نگرفتند، ضمناً قسمت شمال باختری هندوستان را به تصرف درآوردند. اینگونه در پایان سده ششم ق. م. مرزهای حکومت هخامنشی از رود سند در خاور تا دریای اژه در باختر، و از قفقاز در شمال تا مصب رود نیل در جنوب گسترش یافت.

اصلاحات داریوش یکم و نظام اجتماعی - اقتصادی حکومت هخامنشیان

نظامهای اجتماعی و اقتصادی قلمرو دولت‌های هخامنشی گوناگون بودند. در سرزمین‌های تابعه این دولت‌ها استانهای آسیای صغیر، ایلام، بابل، سوریه، فنیقیه و مصر قرار داشتند که سالها پیش از پیدایش امپراطوری پارس دارای سازمان‌های حکومتی پیشرفته‌ای بودند. به موازات اشغال این کشورهای از لحاظ اقتصادی پیشرفته، پارسها سرزمین‌های برخی از ملل عقب افتاده از قبیل عشایر کوچ‌نشین عرب، اسکیف‌ها و قبایل دیگر را که در مرحله از هم‌پاشیدگی نظام قبیله‌ای بودند، تسخیر کردند.

بنابراین پارسها برای سازمان دادن يك سیستم مدیریت ثابت در کشورهای تابعه با دشواری‌های بسیاری روبرو بودند. اما ضمن مقایسه با دولت‌های پیشین مصر، آشور و بابل، شاهنشاهان هخامنشی در سازمان دادن اداره کشورهای تابعه، به کامیابی‌های چشم‌گیری دست یافتند، تلاش اینان آن بود که شرایط مساعدی برای پیشرفت اقتصادی کشورهای زیر فرمانشان فراهم آورند. کورش و کامبیز به روش‌های اداره داخلی کشورهای بابل، مصر، آسیای صغیر و دیگران دست نزدند، و اجازه دادند با شیوه‌های پیشین خودشانرا اداره کنند، و به عبارت دیگر نوعی خودمختاری به آنها دادند.

اما قیامهای سالهای ۵۲۱ - ۵۲۲ ق. م. دولت هخامنشی را به ناپایداری تهدید

کرد. داریوش یکم نوشید تا از گرایش‌های جدائی‌خواهانه ملت‌های تابعه پیش‌گیری کند، بنابراین به اصلاحات اداری - مالی بنیادی دامنه‌داری دست زد، سازمانهایی که داریوش به‌منظور انجام این اصلاحات پدید آورد به‌گونه‌ای بودند که حکومت از سیستم اداری پایدار و درستی برخوردار می‌شد و می‌توانست روی تمام کشورهای تابعه نظارت مستقیم داشته باشد، ضمناً برای جمع‌آوری مالیات و سازمانهای لشکری ضوابط دقیق و حساب شده‌ای را مقرر داشت. انجام این اصلاحات چند سال طول کشید. اما از ۵۱۸ ق. م. تغییر سازمان و هماهنگ کردن سیستم اداری استانهای کشور آغاز گردید. در نتیجه اجرای این اصلاحات، عملاً سیستم اداری نوینی در زندگی کشورهای بابل، مصر و کشورهای دیگر برقرار گردید، و حتی بعدها تا پایان تسلط هخامنشیان تغییرات مهمی در این ضوابط و مقررات پدید نیامد (در دوره‌های بعدی هم این مقررات دارای اهمیت فراوانی بودند). داریوش اول سرتاسر کشور پهناور هخامنشی را از لحاظ اداری - مالیاتی به چند قسمت تقسیم کرد و نام هر یک از قسمت‌ها را «ساتراپ» گذاشت. معمولاً ساتراپ‌ها بزرگتر از استانهای امپراطوری‌های سابق بودند و در برخی موارد مرزهای این ساتراپ‌ها با مرزهای دولت‌های پیشین که بر مبنای ملی و نژادی ساکنان تعیین شده بود و هم‌اکنون جزو قلمرو دولت هخامنشی به‌شمار می‌رفت، تطابق داشت. (مثلاً ساتراپ مصر). سیاهه ساتراپ‌ها در نوشته‌های تاریخ نگار یونانی سده پنجم ق. م. سردوت دیده می‌شود. در سیاهه سردوت تقریباً ۷۰ ملت در ۴۰ ساتراپ مسکون بودند. همه این ملتها جزو قلمرو هخامنشیان به‌شمار می‌آمدند.

در رأس این تقسیمات کشوری یعنی ساتراپ‌ها استاندار قرار داشت (به‌زبان ایرانی باستان «خشتراپادان» یعنی نگهبان سلطنت). در آغاز پیدایش دولت‌های هخامنشی این مقام وجود داشت، اما در زمان کوروش و کامبیز و اوائل سلطنت داریوش یکم استانداران بیشتر این ساتراپ‌ها مانند آنچه که در زمان آشوریها و مادها معمول بود، از میان اشراف و بلند پایگان محلی برگزیده می‌شدند. داریوش ضمن انجام اصلاحات اداری کشوری بیشتر استانداران را طبق معمول از میان اشراف پارسی برگزید.

در زمان کوروش و کامبیز قدرت‌های کشوری و لشکری ساتراپ‌ها در اختیار استانداران بودند. داریوش به‌گونه‌ای دقیق وظایف استانداران و فرماندهان لشکری را در ساتراپ تفکیک و مشخص کرد. در آغاز فقط استانداران کارهای کشوری ساتراپ‌ها را می‌گرداندند و قدرت اداری منطقه در دست آنها متمرکز بود، کارهای قضائی، مراقبت روند درست اقتصادی کشور، وصول مالیات، ایجاد امنیت در مرزها، نظارت عملیات بااموران محلی و حتی حتی ضرب سکه‌های نقره‌ای و مسی از وظایف و اختیارات استانداران به‌شمار

می‌آمد. در زمان صلح استانداران فقط شماره ناچیزی نیروی مسلح به منظور حفاظت در اختیار داشتند. اما نیروهای لشکری فقط در اختیار فرماندهان لشکری بلندپایه بودند و اینها بدون تابعیت استانداران فقط از شاهنشاه فرمان می‌بردند.

اما پس از مرگ داریوش یکم اصول تفکیک وظایف فرماندهان لشکری و رؤسای کشوری به گونه‌ی جدی رعایت نشد. در سده پنجم ق. م. و بعد از آن چند ساتراپ زیر فرمان فرماندهان نظامی قرار گرفتند. از سوی دیگر چند استاندار هم به انجام وظایف لشکری در ساتراپ پرداختند و این روند در سده چهارم ق. م. کاملاً معمول گردید.

زمان فعالیت استانداران در ساتراپ نامحدود بود. در داخل بیشتر ساتراپ‌های بزرگ «کشورهای» وجود داشتند که در امور داخلی‌شان از خودمختاری برخوردار بودند. این چگونگی به‌ویژه در ساتراپ‌های دور دست رواج داشت، در اینجاها مأموران پارسی کمتر در امور داخلی آنها مداخله می‌کردند، و برای اداره امور از کمک و پشتیبانی شاهزاده نشین‌های محلی و رهبران قبایل بهره می‌بردند.

در رابطه با اصلاحات نوین، دستگاه مرکزی بزرگی که در رأس آن دبیرخانه سلطنتی وجود داشت سازمان داده شد. دستگاه اداری مرکزی در پایتخت اداری دولت هخامنشی یعنی شوش قرار داشت. اما در بابل، اکباتان، ممیس و برخی از شهرهای دیگر هم دبیرخانه بزرگ دولتی با پرسنل کافی از دیران وجود داشت که به کار نوشتن نامه‌های رسمی می‌پرداخت.

استانداران و فرماندهان بلندپایه لشکری تماس پیوسته و نزدیکی با دستگاه اداری مرکزی دربار داشتند و دائماً زیر کنترل شاه و بلندپایگان نزدیک او از طریق پلیس مخفی و غیره بودند. بازرسی عالی و نظارت اعمال مأموران دولت به «هزادپاد» سپرده شد، معنای تحت‌اللفظی این واژه «فرمانده هزار نفر است» این شخص در عین حال فرمانده گارد شاهنشاهی هم بود. دبیرخانه ساتراپ بایستی دقیقاً از فرمانهایی که از دبیرخانه شاه در شوش صادر می‌شد، نسخه برداری کند و دستور اجرای آنها را بدهد. زیر دست استاندار مأموران و دیران بی‌شماری، از جمله، رئیس دبیرخانه، رئیس خزانه که مالیات دولتی را گرد می‌آورد، جارجیان که احکام را ابلاغ می‌کردند، حسابداران، قضات یا مأموران پیگرد بزهکاران، دیران و غیره، انجام وظیفه می‌کردند.

از زمان کورش دوم به بعد دیرانی که در منطقه باختری دولت هخامنشی بودند، نامه‌ها را با خط و زبان آرامی می‌نوشتند، بسیاری از مردم قبایل سامی آرامی با این زبان سخن می‌گفتند و اینها از زمانهای دیرین در مناطق پهناور خاور نزدیک زندگی می‌کردند. دیران آرامی با شیوه «الفبائی» خط می‌نوشتند و زبان و خط آنها از مدت‌های پیش

به‌عنوان زبان دیپلماسی و تجارتي درخاور نزدیک به‌کار می‌رفت. پس از انجام اصلاحات اداری داریوش، این زبان درساتراپ‌های خاوری هم رسماً به‌کار برده شد و برای ارتباط میان دبیرخانه‌های دولتي سرتاسر امپراطوري پارس از آن بهره‌برداري گرديد.

علاوه براینکه زبان آرامی در سرتاسر قلمرو دولت هخامنشی به‌منظور تنظيم نوشته‌ها و اسناد رسمي به‌کار می‌رفت زبانهای محلی هم تا اندازه‌ای رایج بودند. مثلاً در مصر نوشته‌های اداری با دو زبان نوشته می‌شدند، در کنار زبان آرامی که مورد استفاده همگانی بود، زبان محلی مصري را هم می‌نوشتند. در خود پایتخت دولت پارس باوجود اینکه زبان آرامی به‌مقیاس گسترده‌ای به‌کار می‌رفت، از زبان ایلامی هم در نوشته‌ها استفاده می‌شد، در نیمه دوم سده پنجم این زبان نتوانست جای زبان آرامی را بگیرد.

در دستگاه حکومتی هخامنشیان پارس‌ها موقعیت ویژه‌ای داشتند، مقام‌های بزرگ کشوری و لشکری چه در سرزمین پارس و یا کشورهای تابع دیگر، در انحصار آنها بود. پس از اصلاحات داریوش پارسها به‌عنوان مأموران قضائی در دستگاههای دولتي استانها یا کشورهای غیر پارس نفوذ کردند. اما در کنار اینها بسیاری از مردم وابسته به‌ملیت‌های دیگر در دستگاههای دولتي هخامنشیان خدمت می‌کردند. در بابل، مصر، آسیای صغیر و بسیاری از «استانهای» دیگر، قضات، رؤسای زرادخانه‌های شاهنشاهی، رؤسای ساختمانی سلطنتی، معمولاً بابلیها، مصریها، یهودیان، آرامیها، ایلامیها، یونانیان، و غیره بودند چون اینها در رشته‌های مربوطه طی قرن‌ها تجربه داشتند. معمولاً کارهای مالی و اقتصادی دولت را ایلامیها زیر نظر پارسها انجام می‌دادند.

در دوره سلطنت داریوش یکم کارهای ثمربخشی در زمینه تنظیم قوانین مربوط به‌ملتهای مغلوب انجام گرفت.

بنا به فرمان داریوش ساتراپ مصر موظف شد کارشناسانی به‌منظور تنظیم قوانین حقوقی مصر به‌شوش بفرستد، اینها مجموعه قوانینی را بر مبنای قوانین مصر پیش از تسلط پارسها تنظیم کردند. این قانون‌نویسی به‌سال ۴۹۵ ق. م. انجام گرفت و به‌زبان آرامی و مصري ثبت گردید. بنا بر مدارکی که به‌دست آمده قوانین حقوقی مصر، در زمان هخامنشیان تغییر زیادی نه‌کرد. قضات شاه از حاکمان محلی و استاندارانی که شاه بر می‌گزید پیروی می‌کردند.

قوانین حقوقی بابلیها در زمان هخامنشیان مبنای قوانین حقوقی خاور نزدیک گردید. حقوق خصوصی بابلیها تغییرات اساسی‌ای نه‌کرد، اگرچه بسیاری از ادارات رسمی زیر نفوذ ایرانیها قرار گرفتند. در زمان سلطنت داریوش یکم دگرگونی راه‌حل‌های مسائل

اقتصادی و دولتی باعث یکرشته تغییرات در زمینه حقوق خصوصی گردید. علاوه بر این اجرای قوانین در کشورهای گوناگون، هم آهنگ با سیاست شاه، بایستی یک نواخت می شد، بنابراین ایجاب می کرد تا قوانین تازه ای تنظیم گردد که در عین حال با اراده خدای بزرگ یعنی اهورامزدا سازگار باشد.

در زمان داریوش یکم ضمن قانون گذاری، یک رشته تغییرات اساسی در نظام مالکیت پدید آمد که نتیجه آن اصلاحات تازه ای در زندگی مردم پدید آورد. قسمتی از آن مربوط به تصاحب بهترین زمین های بارور ساکنان کشورهای مغلوب به سود شاه و خانواده سلطنتی بود. هخامنشیان این زمین ها را به املاک پهناور تقسیم و به گونه موروثی، با اختیارات تام به اعضای خاندان سلطنتی، اشراف پارسی و بلندپایگان واگذار کردند. مالکان این املاک از پرداخت مالیات به دولت معاف بودند.

مدارك به دست آمده گواهی می دهند که زمین های پهناور، وحتى خانه ها و اموال غیر منقول بسیاری در مصر، سوریه، بابل، آسیای صغیر و کشورهای دیگر از آن اشراف پارسی بوده اند.

پارسیها آن اندازه از بابلیها اطمینان داشتند که مثلاً یک تن پارسی به نام باگامیری پسر میتوادات، به سال ۴۲۹ ق. م. کشتزار غله اش را که نزدیک میبود بود به یک بنگاه بازرگانی بابلی به نام هوداقسی به مدت ۶۰ سال اجاره داد.

از سوی شاه (ولینعمت) املاک بسیار پهنآوری (گاهگاهی حتی یک استان کامل) با حق وراثت و معافیت مالیاتی به کسانی که خدماتی بزرگ انجام داده بودند، واگذار می شد. اینان حتی حق قضاوت نسبت به ساکنان این املاک را داشتند. مثلاً یک استان کامل به نوادگان یکی از توطئه گران علیه گوماتا در کاپادوکی و استان دیگری به یکی از اشراف پارس به نام گیدادنا در ارمنستان واگذار گردید. در میان اینگونه خدمتگذاران شاه اشخاص غیر پارسی از جمله تمیستکل آتنی بودند که چند شهر را به عنوان پاداش از شاه دریافت کردند.

صاحبان این املاک پهناور، نیروی انتظامی شخصی و دستگاه قضائی و اداری با پرسنل کامل، رئیس خزانه، دبیر، محاسب و غیره در اختیار داشتند. این بلندپایگان معمولاً در شهرهای بزرگ مانند بابل، شوش و غیره زندگی می کردند و حقوق کارمندان را از درآمد املاک تابع شان تأمین می کردند.

قسمتی از این زمینها مستقیماً به خود شاه تعلق داشتند و نسبت به زمان شاهان پیشین هخامنشی هم اکنون وسعت املاک شاه بارها بیشتر بود؛ این املاک را معمولاً به اجاره می دادند، شاه قناتهای بزرگ کشاورزی هم در اختیار داشت. در حوالی نیبود

این قنات‌ها به اجاره تجارتنخانه موداش داده شد، این بنگاه هم به نوبه خود قنات‌ها را از دست دوم به اجاره کشاورزان کوچک اشتراکی می‌داد.

پادشاهان پارس همچنین مالک قنات اکس در آسیای میانه، جنگلهای سوریه، درآمد صید ماهی، سنگ معدن، باغها، کاخها در مناطق مختلف قلمرو حکومت خود بودند. درباره ارزیابی میزان ثروت شاه کافی است گفته شود که در پرسپولیس روزانه ۱۵ هزار تن به هزینه شاه خوراک می‌خوردند.

از سوی دیگر در زمان هخامنشیان سیستم ویژه‌ای برای بهره‌کشی از زمین به کار می‌رفت، شاه قسمتی از سرایانش را در زمینهایی که مالکان جزء آن دارای سهامی اشتراکی بودند مستقر می‌کرد. یکانهای کاملی از این سربازان گویا به نام حفظ نظم و سامان، در این املاک پادگان بودند، مالکان جزء این سرزمین‌ها بایستی مقداری مالیات جنسی یا نقدی بابت استقرار این سربازان به دولت می‌پرداختند. این پرداخت به نام مالیات تیر و کمان، اسب، ارابه و غیره شهرت داشت، و گویای آن بود که این سربازان به جای آنها وظایف نظامی را در ملکشان انجام می‌دهند.

در املاک بلند پایگان پارسی در آسیای صغیر، بابل و مصر به مقدار زیادی از کار بردگان بهره‌کشی می‌شد. در پیشرفته‌ترین استانهای قلمرو دولت‌های هخامنشی، بردگان در ردیف دامها به شمار می‌آمدند. و به عنوان اموال منقول بر بها آنها را مورد خرید و فروش قرار می‌دادند، به عنوان ارث و پاداش و غیره به دیگران واگذار می‌کردند. شماره بی‌شماری از این بردگان به شکل‌های گوناگون به کارهای خانگی، کارهای کشاورزی، کار در معادن سنگ شاه و به کارهای ساختمانی سرگرم بودند. در میان این بردگان شماره زیادی کارشناس صنعتی وجود داشتند (بافته، کناش، معمار و غیره).

ضمن مقایسه با استانهای باختری قلمرو هخامنشی، موضوع بردگی در خود پارس ویژگی‌هایی دیگر داشت، هنگام تشکیل حکومت‌های پارسی، جامعه‌های پارس فقط بر پایه نظام بردگی پدسالاری به سر می‌بردند، بهره‌کشی از نیروی کار بردگان اهمیت اقتصادی چندانی نداشت. روابط سران خانواده‌های پدسالار در ایران با زیر دستان به راستی چیزی کمتر از روابط برده‌دار با برده نبود. در این باره یکی از اصطلاحات پارسی یعنی واژه گاردا که نشانه وجود نظام بردگی در میان پارسها است جلب توجه می‌کند، چون مفهوم این واژه «مستخدم و دست‌آموزه یعنی برده می‌باشد. این اصطلاح در اسناد آرامی و بابلی به شکل گاردا و در اسناد مالی ایلامی که از پرسپولیس به دست آمده کودناشی نام برده شده است.

ضمن متن‌های ایلامی که از پرسپولیس به دست آمده و در سالهای ۵۰۹-۴۹۴ ق. م.

تدوین گردیده، در قسمتی تحویل پرداخت‌های جنسی مانند غله، آرد، بره، شراب و آب‌جو نام برده شده است اما در قسمت دیگر این اسناد (۴۹۲-۴۵۸ ق. م.) پرداخت‌هایی مانند پول نقره، خواربار به کارگران املاک و مؤسسات شاه یعنی کودتاش‌ها ذکر گردیده است. در میان این کارگران مردان، زنان، نوجوانان از هر دو جنس وجود داشته‌اند. این نشانه آنست که قسمتی از کودتاش‌ها با خانواده‌هایشان زندگی می‌کردند.

در بیشتر موارد کودتاش‌ها در دسته‌های چندصد نفری کار می‌کردند، اما در برخی اسناد شماره بعضی از این دسته‌ها را بیشتر از هزارتن دانسته‌اند. این دسته‌ها به قسمتهای کوچکتری تقسیم می‌شدند و در رأس آنها سرکارگرانی ده‌تائی و صدتائی قرار داشتند. کورتاش در سرتاسر سال روی ملک یا مؤسسه شاه کار می‌کرد؛ هر کارگر پس از يك ماه کار مزد ماهانه می‌گرفت. بیشتر کورتاش‌ها به کارهای ساختمانی پرسپولیس سرگرم بودند. در میان اینها کارگرانی با تخصص کامل وجود داشتند (سنگ‌تراش، نجار، مجسمه ساز، آهنگر، اداره‌کننده کارگاه شیشه‌گری، خاتم‌کار، جواهرساز، شراب‌ساز و غیره) و حتی اینها به کار شبانی هم وادار می‌شدند.

در کارهای ساختمانی پرسپولیس دائماً سه هزارتن سرگرم کار بودند و ساختمان این بارگاه سلطنتی ۵۰ سال طول کشید. دربارهٔ میزان کاری که برای این بنا به کار رفته باید یادآوری کرد که برای آماده کردن پی این ساختمان ۱۲۴ هزار متر مربع از زمین‌های صخره‌ای ناهموار بگونه‌ای که از لحاظ معماری قابل استفاده شوند، صاف گردید. بسیاری از کورتاش‌ها در خارج از پرسپولیس کار می‌کردند، اینها به‌طور کلی چوپانان گله‌های گوسفند، شراب‌سازان و آب‌جوسازان بودند.

حقوق و جیره کورتاش‌ها متناسب با نوع تخصص، ارزش کار، میزان انجام کار، جنس و سن آنها بود. از اسناد بسیار قدیمی‌ایکه به دست آمده، مواجب جنسی مردان ماهیانه سه «بار» (تقریباً ۳۰ لیتر) غله یا آرد، زنان ۲ بار، نوجوانان دو جنس از نیم تا يك و نیم بار، ثبت شده است؛ علاوه بر این به آنها شراب یا آب‌جو هم می‌دادند؛ شماره کمی از کورتاش‌ها، به‌ویژه سرکارگران گوشت هم دریافت می‌کردند.

قسمتی از کورتاش‌ها، از ساکنان کشورهای بیگانه بودند که هخامنشیان آنها را به بردگی گرفته و با زور به پارس کوچانده بودند.

کورتاش‌های بیگانه - مصریها، بابلیها، یونانیها، تراکیه‌ایها و غیره - که از آنها نامبرده شده شامل کارشناسانی به شرح زیر بودند: ۵۵ سنگتراش «که از مصر وارد شدند». ۳۱۳ کورتاش سوریه‌ای و غیره.

سرپرستی کودتاش‌ها در بیشتر موارد به عهدهٔ پارس‌ها یا ایرانیان دیگر بود، اما تا

کتون اسنادی به دست نیامده که گویای کارکردن پارسیان در ردیف کورتاش‌ها باشد. از کتیبه‌ای که دربارهٔ ساختمان کاخ دارپوش از شوش به دست آمده چنین برمی‌آید که ظاهراً پارسها در کار ساختمان این کاخ دخالت نداشته‌اند؛ بابلها به کارهای روی زمین از قبیل ساختن خشت و آجر و حک کردن نقش‌های برجسته، سوره‌ایها و یونانیان به رساندن چوب جنگلی از کوه‌های لبنان، مادیها و یونانیان به کار سنگ تراشی، مصریها و مادیها به طلاکاری در کارگاهها و غیره می‌پرداختند. در پرسپولیس هم اینگونه کارها را کارگران بیگانه انجام می‌دادند.

هخامنشیان ساکنان استانها یا شهرها و حتی يك قبیلهٔ کامل را، هنگامی که علیه حکام پارسی شورش می‌کردند، به بردگی می‌گرفتند. قسمت عمدهٔ این بردگان را برای کار به املاک شاه یا بلندپایگان پارسی می‌فرستادند، بقیه را در زمینی وادار به سکونت می‌کردند. گروه آخری را در اختیار مالکان خصوصی می‌گذاشتند که بابت آنها بایستی به شاه مالیات می‌پرداختند. در یکی از نامه‌های ساتراپ مصر به نام آرشامی خطاب به پیشکار املاکش آشکارا شیوهٔ به دست آوردن برده را روشن می‌کند. در این نامه گفته می‌شود که هنگام سرکوبی شورش در مصر، پیشکار سابق شمارهٔ بيشماری «گاددا» شامل صنعتکار و اموال دیگر به دست آورد و تمام این غنائم را به اموال خصوصی آرشامی اضافه کرد. هم‌اکنون هنگام شورش جدید در مصر سفلی، پیشکار باید دربارهٔ تهیه گاددا و اموال دیگر برای اربابش دلسوزی کند و حتی این غنائم را از جای دیگر به دست آورد. بنابراین پیشکار اموال آرشامی بایستی تعدادی گاددای صنعتکار را تهیه می‌کرد روی تن آنها داغ مهر آرشامی را می‌زد و این گادداها را به مایملک او می‌افزود، همانگونه که مباشر پیشین کرده بود. از مضمون این نامه چنین برمی‌آید که گاددا همان برده بوده چون روی بدن او داغ مهر صاحبش را می‌زدند.

اینگونه در پی جهانگشائی هخامنشیان در پارس جهش تندی از نظام بردگی - پدرسالاری اولیه، به بهره‌کشی از کارموندند بردگان بیگانه، در زمینهٔ ساختمان، کشاورزی و صنعت، انجام گرفت.

در زمان کورش و کامبیز سیستم دقیق و منظم مالیاتی بر مبنای امکانات اقتصادی کشورهای تابعهٔ دولت هخامنشی، وجود نداشت. مردم کشورهای مغلوب پیشکش‌ها یا خراجگاهی را که بیشترشان جنسی بودند برای شاه می‌آوردند. به سال ۵۱۸ ق.م. دارپوش اول سیستم نوینی برای مالیات برقرار کرد. همهٔ ساتراپ‌ها ناگزیر بودند مالیات‌های ثبت شده و محوله به استان خود را نقداً بپردازند، این مالیات متناسب با باروری زمین‌ها و حاصلخیزی ملک تعیین شده بود.

پارسها به عنوان يك ملت غالب از پرداخت مالیات نقدی معاف بودند، اما ظاهراً مالیات جنسی به دولت تحویل می دادند. ملت های غیرپارسی از جمله ساکنان مناطق خود مختار (مثلاً فنیقی ها و غیره) سالیانه رویهمرفته با دشواری در حدود ۷۷۴۰ تالانت بابل نقره می پرداختند. قسمت عمده این مبلغ به وسیله مردمی که از لحاظ اقتصادی پیشرفته تر بودند، پرداخت می شد: آسیای صغیر، بابل، سوریه، فنیقیه و مصر.

روش پیشکش هم در کنار مالیات نقدی اجرا می شد، اما پیشکش دادن يك عمل اخلاقی و داوطلبانه نبود. اندازه پیشکش هم مشخص می شد و برخلاف مالیات، جنسی پرداخت می گردید. بیشتر، آنچه که از سوی دولت دریافت می گردید به شکل مالیات بود. اما پیشکش ها را اغلب مردمیکه در مرزهای امپراطوری از قبیل (حبشه و عربستان) زندگی می کردند برای شاهنشاه می آوردند. کشورهاییکه در سرزمین شان معدن نقره وجود نداشت، مالیات نقدی را از راه فروش محصولات کشاورزی و تبدیل آنها به نقره می پرداختند این عمل به پیشرفت روابط کالائی - پولی جامعه کمک می کرد.

میزان مالیات بندی زمان داریوش اول، با وجود دگرگونی مهمی که در وضع اقتصادی کشورهای تابع پارسها پدید آمده بود، تا پایان حکومت هخامنشیان ثابت ماند. اضافه بر پرداخت مالیات، مردم کشورهای تابع ناگزیر بودند هزینه سنگین حقوق استانداران و درباریان و مأمورانی را که در ساتراپ خدمت می کردند، به پردازند. به طور کلی مالیات دهندگان که به پرداخت مالیات نقدی توانا نبودند ناگزیر قسمتی از اموال غیرمنقول یا اعضای خانواده خود را پیش مأموران وصول یا عوامل آنها گرو می گذاشتند و مأموران به ازاء آن، پول نقد به خزانه دولت تحویل می دادند. اسنادیکه از بابل به دست آمده گویای آنست که بسیاری از ساکنان این ساتراپ ها، مزارع و باغهای خود را به منظور به دست آوردن پول نقره و پرداخت مالیات به خزانه شاهنشاه به گرو گذاشته اند. بیشتر اوقات اینان در وضعیتی نبودند که بتوانند املاکشان را از گرو در آورند و این گونه رفته رفته بی زمین می ماندند و ناچار به عنوان کارگر روز مزد کار می کردند و گاه اتفاق می افتاد که به ازای وامهای خود کودکانشانرا به نام برده به وامخواهان می فروختند. به موجب اسنادیکه از منابع مهربی به دست آمده، در زمان تسلط پارسیان مالیات ساکنان آن اندازه سنگین بود که زمین داران کوچک ناگزیر به شهرها می گریختند، اما مأموران آنها را دستگیر می کردند و با زور به جایگاه خودشان بر می گردانند.

در امپراطوری هخامنشیان شکل ضرب سکه به قرار زیر بود: ۱. سکه شاهی ۲. سکه هائیکه در ساتراپ ها ضرب می شد، ۳. سکه هائیکه در استانها ضرب می شد و تصویر شاه روی آن بود، ۴. سکه های محلی ایکه در کشورهای مغلوب ضرب می شد و رواج داشت.

پس از سال ۵۱۷ ق. م. داریوش یکم در سرتاسر امپراطوری هخامنشی واحد پولی ثابتی را رایج کرد. این واحد پولی بر مبنای سیستم پولی هخامنشیان برگزیده شد و شامل قطعه‌ای طلای مسکوک به وزن $\frac{8}{4}$ گرم بود، ضرب پول طلا فقط به ضرابخانه سلطنتی اختصاص داشت. عیار این طلا $\frac{3}{4}$ بود، و این معیار طی چندین سده پایه رواج پولهای طلا در بازرگانی جهان به شمار می‌رفت.

رایج‌ترین وسیله مبادله سکه نقره‌ای به وزن $\frac{5}{6}$ گرم و معادل $\frac{1}{40}$ پول طلا بود، این سکه بیشتر در ساتراپ‌های آسیای صغیر ضرب می‌شد. روی سکه‌های طلا و نقره تصویر، شاهنشاه پارس نقش شده بود. مقداری پول نقره و مسی کشورهای تابعه پارس در محل و شهرهای یونانی آسیای صغیر ضرب می‌شد و برای پرداخت به مزدوران، هنگام لشکر کشی‌ها حتی در شهرهای خود مختار تابع شاه، مصرف می‌گردید. گاهگاهی در شهرهای فیقی هم پولهای محلی و شاهی را سکه می‌زدند.

استفاده از پول مسکوک معمولاً در کشورهاییکه از کناره‌های دریای مدیترانه دور بودند، رواج چندانی نداشت. اگرچه در سده پنجم ق. م. بازرگانان چند ملت (مثلاً فیقی‌ها)، به میزان زیادی در کشورهای خودشان و کشورهای بیگانه برای مبادله بازرگانی پول مسکوک به کار می‌بردند، در بابل ضمن مبادله، به جای پول مسکوک تکه‌های نقره را به شکل شمش یا میله یا مفتول و غیره خرج می‌کردند. شمش‌ها دارای عیار متفاوتی بودند (معمولاً $\frac{1}{8}$) و روی آنها مهری می‌زدند که گویای عیارشان بود و هنگام مبادله آنها را وزن می‌کردند. همان‌زمان که مسکوک به بابل وارد شد و به کار رفت این فلزات را هم در کنار آن ضمن آنکه وزن می‌کردند به جای مسکوک به کار می‌بردند. در میان آنها طلا فقط به عنوان کالا، نه به جای وسیله مبادله پولی، معامله می‌شد. به عبارت دیگر پول مسکوک در زمان هخامنشیان در بابل رواج چندانی نداشت و فقط از آنها برای بازرگانی با شهرهای یونانی استفاده می‌کردند. آن‌زمان در مصر هم چنین وضعی حکمفرما بود، آنجا هم برای معامله و مبادله از روش وزن کردن فلز استفاده می‌کردند. حتی در خود پارس کارگران مصری املاک شاهی نقره غیر مسکوک به جای مزد می‌گرفتند. میکل و کادشا که در اسناد پارسی یاد شده، واحد وزن بودند و حتی روی این فلزات مهر پولی نخورده بود. پارسها پول مسکوک را به منظور مبادله در کشورهای باختری امپراطوری و یا برای پرداخت مزد به مزدوران وابسته به دولت شاهنشاهی، به کار می‌بردند.

در کشورهاییکه مبادلات به وسیله نقره غیر مسکوک انجام می‌گرفت، ظاهراً برخی از شخصیت‌ها حق آنها داشتند تا شمش نقره بسازند و آنها را با شکل معینی عرضه کنند. معبدها و کاخ‌ها در بابل، مصر و کشورهای دیگر روش‌های مشخصی را به منظور پرداخت

مقدار زیاد مالیات‌ها و پیشکشی‌ها به دولت مرکزی ارائه می‌دادند و این روشها مورد تأیید مقامهای اداری هخامنشیان قرار می‌گرفت. معمولاً پرداخت مالیات به وسیله نقره‌ها و طلا انجام می‌شد که دارای کیفیت چندان خوبی نبودند. برای رفع این نقیصه، نقره‌ها به کارگاههای معابد و دولت فرستاده می‌شدند، دوباره ذوب و تصفیه می‌گردیدند، از لحاظ کیفیت دارای عیار استاندارد می‌شدند و سپس به خزانه تحویل می‌گردیدند.

نسبت بهای طلا و نقره با وزن مساوی در دولت هخامنشی، يك به $\frac{1}{4}$ بود. فلزهای گرانبهائی که متعلق به خزانه دولت بودند فقط به صلاحدید شاهنشاهسکه می‌خوردند و تبدیل به مسكوك می‌شدند، بیشتر این فلزات سکه نخورده به صورت شمش در خزانه انبار می‌شدند. مثلاً زمانیکه اسکندر مقدونی هخامنشیان را شکست داد و شوش را گرفت، در خزانه شاهی ۴۰ هزار تالانت (يك تالانت = ۳۰ کیلوگرم) شمش و فقط نه هزار تالانت مسكوك به دست آمد. مقدار طلا و نقره‌ای که در خزانه‌های دولت هخامنشی در شوش، پرسپولیس، بابل و شهرهای دیگر، هنگام پایان حکومت پارسها، به دست آمد، رویهم‌رفته بیشتر از ۶۳۰، ۲۳۵ تالانت بود.

بنابراین، پولهاییکه به عنوان مالیات دولتی طی دهها سال در خزانه شاهان اندوخته شده بود، از گردش خارج شد، فقط مبلغ ناچیزی از این پولها، به عنوان هزینه حقوق مزدوران و نگاهداری کاخها و دستگاه اداری به مردم برگردانده می‌شد. به همین انگیزه پول مسكوك و حتی شمش‌های فلزات قیمتی برای انجام مبادله و بازرگانی به اندازه کافی جریان نداشت، این چگونگی زیان قابل توجهی به پیشرفت روابط بازرگانی-پولی وارد آورد و بنابراین ناگزیر قسمتی از معاملات در سطح مبادله کالائی انجام می‌گرفت. در قلمرو هخامنشیان راههای کاروان‌رو مهمی که استانها و شهرهای دور افتاده را بهم وصل می‌کردند کشیده شدند، طول این راهها از صدها کیلومتر تجاوز می‌کرد. یکی از این راهها از لیدی آغاز و پس از گذشتن از آسیای صغیر تا بابل ادامه داشت. راه دیگری از بابل به شوش و سپس به پرسپولیس و پاسارگاد منتهی می‌شد. راه کاروان روی که از بابل، اکباتان به باختر تا مرزهای هندوستان کشیده می‌شد دارای اهمیت فراوان بود. منطقه دریای اژه از راه قفقاز و خلیج ایسن تا سینوپ به آسیای صغیر منتهی می‌شد.

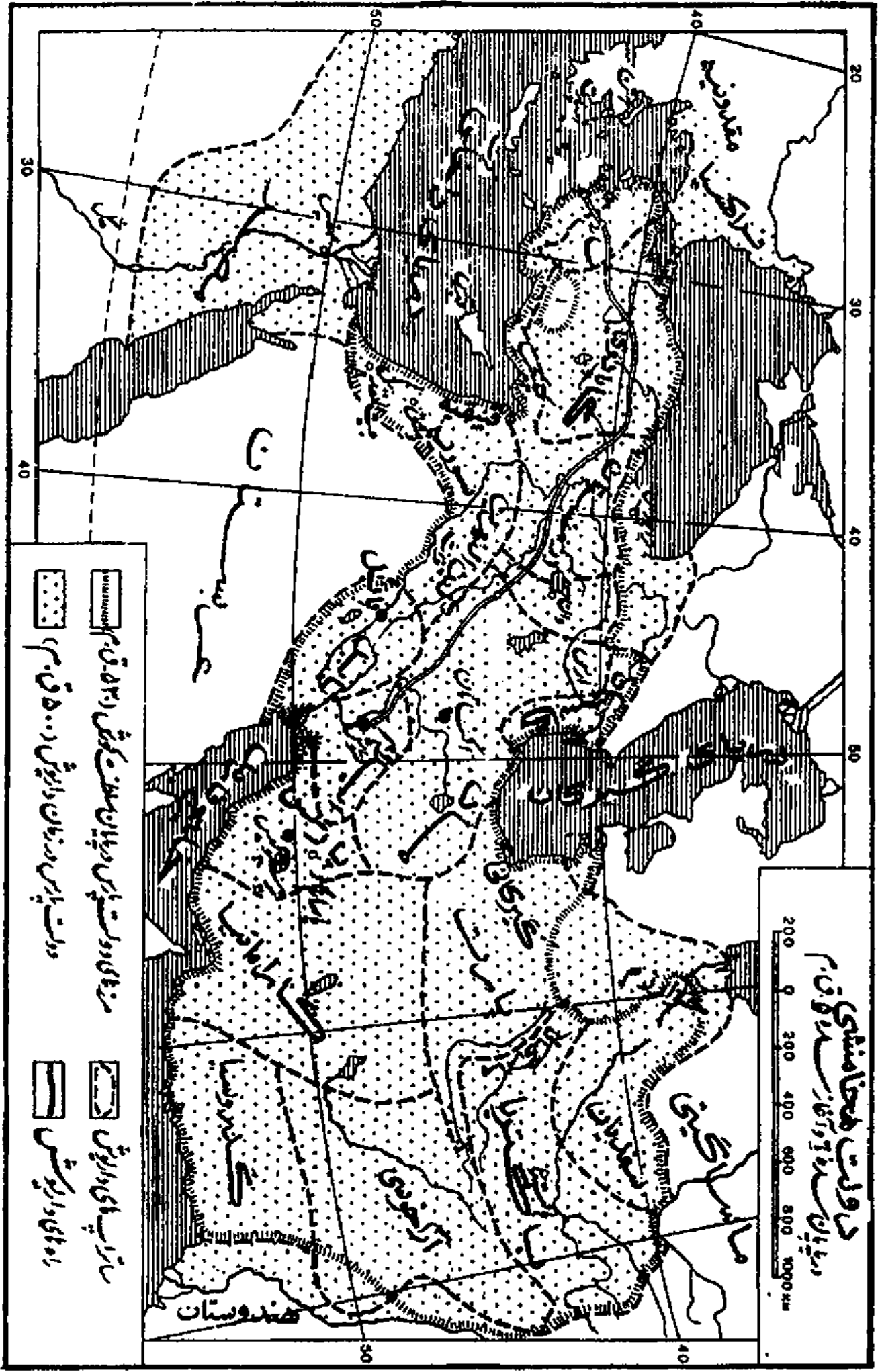
پس از سال ۵۱۸ ق. م. داریوش یکم فرمان داد که کانال نیل - سوئز را نوسازی کنند، این کانال تا پایان اشغال مصر به وسیله پارسی‌ها قابل بهره‌برداری بود، اما بعدها از کار افتاد و کشتی‌رانی در آن غیر ممکن گردید. این کانال، مصر را از راه دریای سرخ به پارس وصل می‌کرد. اینگونه در هندوستان هم راههایی کشیده شدند.

شرایط طبیعی گوناگون قلمرو هخامنشیان، عامل مؤثری در پیشرفت روابط بازرگانی منطقه به‌شمار می‌رفت. بابلیها سخت به کار بازرگانی با مصر، سوریه، ایلام و آسیای صغیر سرگرم شدند، بازرگانان بابل از این کشورها آهن، مس، قلع، چوب ساختمانی، سنگ‌های نیمه‌گرانها، کوارتز برای شستن و سفید کردن پشم و لباس و برای تولید شیشه و منظورهای دیگر می‌خریدند. مصر به شهرهای یونانی غله و کتان می‌فروخت و از آنها شراب و روغن زیتون می‌خرید. علاوه بر این مصر طلا و عاج، لبنان و عمان چوب‌های صنعتی و مرمر و سنگ سیاه تولید می‌کردند. از آناتولی - نقره، از قبرس - مس، و از مناطق هلیای دجله - مس و سنگ‌آهک به‌دست می‌آمد. از هندوستان - طلا، عاج و چوبهای معطر، از دراوی - طلا، از سغدیان - لاجورد، از خوارزم - فیروزه صادر می‌شد. از باختر که جزو قلمرو هخامنشیان بود طلای سیبری صادر می‌شد. از مناطق قاره‌ای یونان یعنی کشور-های خاوری آن فرآورده‌های سفالی صادر می‌گردید تهیه‌کننده گندم علاوه بر مصر، بابل هم بود.

موجودیت دولت‌های هخامنشی تا اندازه زیادی به کمیت و کیفیت ارتش آن‌دولت بستگی داشت. کلیه نیروهای مسلح به واحدهای بزرگ جنگی تقسیم می‌شدند که شماره این واحدها متغیر بودند (مثلاً در زمان کزرسی ۷ واحد و در زمان آرتاکزرسی دوم ۴ واحد بودند). هسته این ارتش پارس‌ها و مادها بودند جوانان و مردان بالغ پارسی بیشترشان به کار لشکری سرگرم می‌شدند. اینان گویا خدمت لشکری را از ۲۰ سالگی آغاز می‌کردند. ضمن جنگ‌های هخامنشیان، ایرانیان ساکن مناطق شرقی هم نقش مهمی را در نبرد ایفا می‌کردند. عشایر سکزی تا اندازه‌ای نیروی مهمی برای هخامنشیان به‌شمار می‌آمدند چون اینان طبعاً به‌زتدگی جنگی خو گرفته و سواران کماندار آزموده‌ای بودند. پست‌های مهم در پادگانها و پایگاههای استراتژیک و دژها و غیره معمولاً به‌دست پارسیان بود.


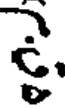

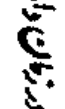
ارتش شامل سوار و پیاده بود. فرماندهان سواران معمولاً اشراف و فرماندهان پیادگان، مالکان بودند. همکاری سواران و کمانداران باعث پیروزی بیشتر از نبردهای پارسها بود. در آغاز سده پنجم ق. م. پیاده نظام پارس را رفته رفته مزدوران یونانی تشکیل می‌دادند، اینها که از لحاظ تکنیک نبرد آزموده‌تر بودند نقش مهمی را در جنگها ایفا می‌کردند.

استخوان‌بندی ارتش را ده هزارتن جنگجوی «جاویدان» تشکیل می‌داد. هزارتن از اینها که نیزه‌دار بودند، به خانواده‌های اشراف پارسی وابستگی داشتند و نگهبان جان شاه به‌شمار می‌آمدند. بقیه یکانهای «جاویدان» از نمایندگان عشایر گوناگون ایرانی



دولت طختامنی در بیان مرزها و آواکاز در ق. م

200 0 200 400 600 800 1000 km

- 
 دولت ایروانش در زمان داریوش (۵۰۰ ق. م)
- 
 دولت ایروانش در زمان سلطنت کوروش (۵۳۰-۵۲۰ ق. م)
- 
 راه های داریوش
- 
 سازه های داریوش

و حتی ایلامیها بودند.

قسمتی از ارتش برای پیش‌گیری از شورش مردم مغلوب، در کشورهای زیر اشغال به‌عنوان پادگان جای می‌گزید. سربازان این پادگانها از ملیت‌های گوناگون بودند، اما در میانشان از ساکنان آن منطقه وجود نداشت. در مرزهای حکومت هخامنشی پادگان‌هایی برقرار گردید و حتی به‌افراد این پادگانها زمین‌هایی را واگذار کردند. از اینگونه پادگانها و کلنی نظامی جزیره الفانتین در نیل جالب است. در این پادگان، پارسها، مادها، یونانیان، خوارزمی‌ها و غیره سکونت داشتند. اما در قسمت عمده این پادگان مردمی زندگی می‌کردند که از پیش‌خدمان فراعنه مصر به‌شمار می‌آمدند.

ساکنان نظامی الفانتین با خانواده‌هایشان در آنجا سکونت داشتند. پادگان به‌یکان‌های جزو مدنفری تقسیم می‌شد، هر یک از این واحدها به‌نام فرماندهانشان نامیده می‌شدند. معمولاً فرماندهان این یکانها پارس یا بابلی بودند. جایگاه فرمانده این پادگان در موئن (آسوان امروزی) بود. در این ناحیه حتی مأموران کشوری و ادارهای قضائی بخش جنوبی مصر فعالیت داشتند. سربازان مأمور پادگان معمولاً همراه جیره جنسی (غله، گوشت و غیره) دریافت می‌کردند. هر سربازی که بازنشسته می‌شد از راه کشت و زرع در تکه زمینی که به‌او واگذار شده بود، گذران می‌کرد و از پرداخت مالیات معاف بود، و بیشتر به کارهای بازرگانی و صنعتی هم می‌پرداخت. در آغاز، واگذاری این زمین‌ها به سربازان انتزاع ناپذیر بود و بنابراین به‌مرور زمان این زمین‌ها از راه فروش یا واگذاری از دست سربازان خارج شد و غالباً مالک این زمین‌ها زنان شدند.

مانند الفانتین در قیواخ، باختر گرموپول و ممفیس هم اینگونه کلنی نظامی‌ای وجود داشت. بنابراین پادگانها، پایگاههای استواری، هنگام خیزش مردم مغلوب، برای وفاداران دولت هخامنشی به‌شمار می‌رفتند. هنگام اردو کشی‌های جنگی بزرگ (مثلاً جنگ گزررس با یونانیها) کلیه مردم تابع حکومت هخامنشی اجباراً شماره مشخصی از جوانان خود را برای سربازی به‌دولت می‌شناساندند.

در زمان داریوش یکم پارسها چیرگی خود را در دریاها هم پابرجا کردند. نبردهای دریائی هخامنشیان با کمک تاوگان مصری، کشتی‌های فنیقی و قبرسی و ساکنان جزایر دریای اژه و نواحی دریائی دیگر انجام می‌گرفت. پارسها هم به‌عنوان ناوی در نیروی دریائی خدمت می‌کردند.

جنگ‌های ایران و یونان

در سده ششم ق. م. نقش پیشرو را در پیشرفت روابط فرهنگی و اقتصادی مناطق یونان، نه مردم شبه جزیره بالکان بلکه یونانیهای ساکن کناره‌های ایونی که جزو مستعمرات دولت هخامنشی در آسیای صغیر بودند، ایفا می‌کردند. این مستعمرات زمین‌هائی حاصلخیز و صنایعی پیشرفته داشتند، بیگمان این سرزمین‌ها بازار دادوستد مناسبی در قلمرو پهناور هخامنشیان به‌شمار می‌آمدند. شاهان پارس پس از تصرف آسیای صغیر از عناصر مستبد آن منطقه پشتیبانی کردند و کوشش داشتند رهبری دموکراتیک حکومت‌های خود مختار آن نواحی را از میان ببرند.

در سال ۵۰۰ ق. م. در میلث خیزشی علیه حکومت پارسیان آغاز گردید. بسیاری از یونانیان شهرهای آسیای صغیر به‌این قیام پیوستند و در همه‌جا حکمرانان مستبد را سرنگون کردند. رهبر قیام به‌نام ادیستاگو به‌سال ۴۹۹ ق. م. از دولت‌های قاره‌ای یونان کمک خواست. اما اسپارتی‌ها کمک به‌او را تقریباً رد کردند و با تأخیر نیروی ناچیزی برایش فرستادند، فقط آنتی‌ها و ادریتز (از جزیره یوبی)، تعداد قابل‌ملاحظه‌ای کشتی برای کمک به‌قیام‌کنندگان گسیل داشتند. خیزندگان به‌سوی مرکز ساتراپ لیدی یعنی سارد تاختنند، شهر را تصرف کردند و سوزاندند. استاندار به‌نام آدقانی با پادگانش به اکروپل پناه برد و یونانیان نتوانستند این محل را تصرف کنند. پارسها در تابستان ۴۹۸ ق. م. لشکریانی جمع و جور کردند و یونانیان را در نزدیک افس شکست دادند. پس از این رویداد آنتی‌ها و ادریتزها از آنجا گریختند و یونانیان ساکن آسیای صغیر را به‌مال خود رها کردند. در بهار ۴۹۴ ق. م. پارسها از راه دریا و خشکی میلث را که تکیه‌گاه مهم شورشیان بود محاصره کردند. شهر به‌تصرف آنها درآمد و به‌دست پارسها به‌کلی ویران گردید، ساکنان این شهر را به‌بردگی بردند. به‌سال ۴۹۳ ق. م. در همه‌جا قیام سرکوب‌شد. کناره‌های ایونی از یونانیان تخلیه گردید، اینها به‌کناره‌های شبه‌جزیره بالکان به‌ویژه آتن و اسپارت رو آوردند.

داریوش پس از سرکوبی قیام در میلث، درصدد برآمد طرحی تهیه‌کند تا به‌خاک اصلی یونان لشکر به‌کشد، او می‌پنداشت تا مادامیکه یونانیان ساکن شبه‌جزیره بالکان دارای استقلال باشند، چیرگی پارسها بر کناره‌های آسیای صغیر نا پایدار خواهد ماند. در این‌هنگام سرزمین یونان شامل شهرهای خودمختار بسیاری با رژیم‌های سیاسی جورواجور بود که سرانشان پیوسته با یکدیگر در حال ستیز بودند. به‌نظر می‌رسید که استیلای پارسیان، با داشتن نیروی مسلح عظیم و بهترین ناوگان جنگی، بر این شهرها دشواری چندانی نخواهد داشت.

به‌سال ۴۹۲ ق. م. لشکریان پارس تعرض را آغاز و به‌مقدونیه و تراس وارد

شدند (تقریباً دو دهه قبل آنجاها را تصرف کرده بودند). اما نزدیک دماغه آفن در شبه جزیره خالکید ناوگان پارسی در اثر طوفانی سهمگین درهم شکستند: در حدود ۲۰ هزار تن کشته و ۳۰۰ ناو نابود گردید. پارسها ناگزیر شدند نیروی زمینی خود را عقب بکشند و به آسیای صغیر بپردازند در ضمن برای لشکرکشی دیگری آماده شوند.

به سال ۴۹۱ ق. م. سفیرانی از پارس به شهرهای یونان آمدند و از مردم آنجاها «زمین و آب» خواستند. یعنی فرمانبرداری از داریوش را از آنها خواستار شدند. بسیاری از شهرهای یونان به آنها جواب مساعد دادند، اما اسپارتیها و آتنیها از فرمانبرداری سرپیچیدند و حتی سفیران پارسی را هم کشتند. پارسها خود را برای تعرض تازه‌ای علیه یونانیان آماده کردند و رسماً اعلام داشتند، که هدف آنها کيفر آتنیها و «تقریباً تمام است» که یونانیان آسیای صغیر را در نبرد با پارسها یاری کرده‌اند، اما هدف واقعی آنها چیزی دیگر بود - داریوش می‌پنداشت که تصرف آتیک و پایتختش آتن همه یونانیان را وادار به فرمانبرداری خواهد کرد.

آتن در موقعیت دشواری قرار داشت. استان کناریش به نام بئوتیا آشکارا با آتن دشمنی می‌ورزید و از اعلامیه پارسیان پشتیبانی کرد. در خود آتن پیکارهایی میان گروه‌های اریستوکرات و دموکرات در جریان بود. قسمتی از مردم آتن آماده کمک به پارسیان شدند و به گونه پنهانی به پیروزی اینان امیدوار بودند. آخرین عنصر مستبد آتن به نام گیپی که از کشور رانده شده بود، همراه با ارتش پارسی به یونان باز می‌گشت، در اینجا هم عده‌ای از هواخواهانش انتظارش را داشتند.

در تابستان ۴۹۰ ق. م. ناوگان پارسی زیر رهبری داتیسیا در کناره‌های کبلیکی در آسیای صغیر متمرکز شدند. نیروهای پیاده و سوار هم زیر فرمان آدافن در آنجا گرد آمدند. در آغار سپتامبر، لشکریان پارسی که بیش از ۱۵ هزار تن بودند با کشتی به کناره‌های یونان پیاده شدند و در دشت ماداتن که ۴۰ کیلومتری آتن بود موضع گرفتند. هم‌اکنون موضوع جنگ با پارسیان در شورای مردم آتن به گفتگو گذارده شد. سردار نامدار آتنی به نام مهلیاد که از عملیات خائنانه هواخواهان شاه پارس در آتن هراس داشت، اصرار ورزید بیدرنگ نیروئی برای مقابله با پارسیان گسیل شود. پس از گفتگویی طولانی شورای مردم آتن پیشنهاد او را پذیرفت و ارتش آتن که شامل ده هزار تن رزمنده بود، به دشت ماراتن رهسپار گردید. آنجا هم نزدیک به هزار تن رزمنده از اتحادیه شهر پلاتی به این ارتش پیوستند. اسپارتیها که وعده کمک داده بودند، در فرستادن نیرو شتاب نکردند، اینان عقیده خرافی کهنی را که شب‌بدر نباید اقدام به لشکرکشی کرد، بهانه آوردند و فعلاً از اعزام نیرو طفره رفتند.

روز ۱۳ سپتامبر ارتش آتن با سرعت به سوی دشمن راه پیمود. لشکریان پارس بسیار دلیرانه جنگیدند اما شکست خوردند و پس از تائب آوردن تلفات سنگینی عقب نشستند آنچه از این افراد باقیمانده بودند به کشتی نشستند و از کنارهای یونان دور شدند. آتنی‌ها پیروزی درخشانی به دست آوردند - در میدان جنگ ۶۴۰۰ جسد پارسی و فقط ۱۹۲ جسد آتنی به جا ماند. این نخستین پیروزی یونانیان در برابر لشکریان پارس که تا کنون شکست‌ناپذیر به شمار می‌آمدند، بود. انگیزه‌های شکست پارسیان چنین بودند: آنها در کشور ناشناسی تن به نبرد دادند. کمانداران پارسی نتوانستند پیاده نظام سنگین اسلحه یونانیان (گوبلیت‌ها) را که زره‌آهنین داشتند از پای درآورند. در آغاز جنگ تن به تن کمانداران نتوانستند در نبرد شرکت فعال داشته باشند. نباید این موضوع را فراموش کرد که آتنی‌ها به خاطر دفاع از زاد بوم خود و برای حفظ رژیم دموکراتشان نبرد می‌کردند و اگر شکست می‌خوردند، از زادگاهشان بیرون رانده می‌شدند و به عنوان برده اسیر می‌گردیدند. بنابراین یا بایستی کشته می‌شدند یا پیروزی به دست می‌آوردند.

با وجود این شکست، داریوش از لشکرکشی تازه علیه یونان چشم‌پوشید و اما به منظور آماده‌شدن برای چنین عملیاتی به فرصت نیازمند بود، و در این میان به سال ۴۸۶ ق. م. شورش در مصر در گرفت. در نوامبر همان سال داریوش درگذشت و فرصت نیافت برای حمله به یونان نیروهایش را دوباره سازمان دهد.

پس از اختلافات طولانی‌ای که در درون دودمان هخامنشی در گرفت، سرانجام خشایارشا پسر داریوش اول و آتوسا دختر کوروش، به تخت نشست. فرمانروائی ساتراپ مصر به هخامنش برادر ناتنی خشایارشا واگذار گردید، او در ژانویه ۴۷۳ ق. م. به سرکوبی شورش مصر کامیاب شد. در همان سال ۴۸۳ ق. م. شورش در بابل در گرفت. در این سال بابلیها دوبار قیام کردند؛ هردو قیام به وسیله مگابیز (به فارسی با گابوخشا) سرکوب شد، جد مگابیز یکی از شرکت‌کنندگان در توطئه قتل گوماتا بود، خشایارشا، دستگاه‌شاهی بابل را منحل و معبد بزرگ بابلیها را ویران کرد، مجسمه خدای بزرگ بابلیها یعنی مردوک را به پارس برد و عنوان «پادشاهی بابل» را از روی خود برداشت. هنگام سرکوبی این دو قیام، شهر بابل به ویرانه‌ای تبدیل گردید و کشور بابل به پایتخت ساتراپ معمولی پارس تنزل یافت.

پس از این کارها خشایارشا برای یک لشکرکشی تازه به یونان آماده شد. او فرمان داد تا کانالی در عرض شبه جزیره خالکیدیک نزدیک دماغه آلفن حفر کنند تا ناوگان پارسی این بار از هجوم طوفان محفوظ مانند. برای عبور دادن نیروی زمینی به اروپا روی گلشپونت دوپل تاقی ساخته شد. انجام این کارها سه سال طول کشید.

آتنی‌ها به خوبی می‌دانستند، یا وجود پیروزی ماداتی، از حمله کینه‌جویانه پارسیان در امان نخواهند ماند و بنابراین عملاً خود را برای پایداری آماده کردند، آنها از درنگ ده‌ساله بهره بردند و پیش از هر چیز به ساختن ناوگانی نیرومند همت گماشتند. دوپست کشتی جنگی با ملوان آماده کردند. پس از نبرد ماراتون در مدت ده سال روابط بیشتر دولتهای شهری یونان به دگرگونی گرائید، همه برای جنگ با پارسیان آماده و برآن شدند با پیوستگی علیه دشمن مشترکشان وارد کارزار شوند.

پس از آمادگی کامل در بهار سال ۴۸۰ ق. م. خشایارشا در رأس ارتش عظیمی تعرض به یونان را آغاز کرد. همه ساتراپ‌ها از هند تا مصر برای شرکت در این جنگ نیرو فرستادند هر دوت شرح مفصلي درباره چگونگی این ارتش که از قبایل گوناگون تشکیل شده بود، درباره لباس رزمندگان مسلح، درباره نام فرماندهان یکانها و غیره نوشته‌است. بنا بر آنچه که او نوشته، ارتش خشایارشا شامل ۱/۵ میلیون پیاده، ۸۰ هزار اسب‌سوار و ۲۰ هزار شتر سوار و همچنین نیروهای امدادی دیگر، جمعاً ۵/۲۸۳/۲۲۰ نفر بود. همه تاریخ نگاران امروزی این ارقام را گزاف‌گویانه می‌انگارند و بنابه عقیده اینها جمع کل ارتش خشایارشا هنگام حمله به یونان بیشتر از صد هزار نفر نبوده است، اما با وجود این چنین ارتشی در آن زمان برآستی عظیم بوده است. ناوگان پارسیان را در این عملیات ۱۲۰۷ کشتی برآورد کرده‌اند.

نیروهای متحد یونان، فضالی‌های ثروتمند را که پیشینه دوستی و همکاری با پارسها داشتند، کنار گذاشتند. اینها برآن شدند در گذرگاه تنگ کوهستانی ای به نام تنگه ترموپیل پایداری کنند. اسپارت فقط ۳۰۰ تن رزمنده که فرمانده آنها پادشاه اسپارت، لئونید بود، به صحنه کارزار فرستاد. شماره یونانیانی که از تنگه ترموپیل دفاع می‌کردند رو به هم رفته ۶۵۰۰ تن بودند. اینان با استواری به مدت سه شبانه‌روز در برابر حملات دشمن از روبرو پایداری و آنرا وادار به عقب نشینی کردند. اما پارسها بارهنگامی یکی از خائنان یونانی از وجود راه‌های احاطه‌ای در جبهه آگاهی یافتند. لئونید که فرمانده رزمندگان یونانی بود به نیروهای عمده فرمان عقب‌نشینی داد و خودش با ۳۰۰ تن اسپارتی جلو دشمن ماند تا عقب‌نشینی نیروهای اصلی یونانیان را به پوشاند. اینها مردانه در جلودشمن جنگیدند و همه کشته شدند.

پارسها وارد مرکز یونان گردیدند. یونانیان ناگزیر بقوتها را که ساکنانش هواخواه پارسیان بودند، رها کردند. پس از آن دفاع آتن در برابر ارتش عظیم پارسی غیر ممکن گردید و شهر آتن هم تخلیه شد. کلیه مردان آماده به جنگ با ارتش یونان عقب‌نشستند، و بقیه مردم شهر را تخلیه کردند و به جزایر مجاور یعنی سالامین و آگینو پناه بردند.

پارسها آتیک را تصرف و شهر آتن را تاراج کردند و سوزاندند. یونانیان تاکتیک تعرض از سوی دریا و دفاع در خشکی را برگزیدند. بنا به درخواست آتنی‌ها ناوگان اتحاد یونانیان در خلیج کوچک میان شهر سالامین و کناره‌های آتیک، جائیکه ناوگان بی‌شمار پارسیان امکان مانور نداشتند، متمرکز شدند. ناوگان یونانی شامل ۲۷۰ کشتی بود که ۱۴۷ فروند آن به آتن تعلق داشت، این ناوگان اخیراً باتکنیک نوین جنگی آنزمان ساخته شده بودند. فرماندهی این ناوگان به عهده سردار آزموده و قاطع آتنی تمپستکل بود. خشایارشا امید داشت با یک ضربت ناوگان دشمن را نابود و پیروزمندانه به جنگ پایان خواهد داد. اما کمی پیش از آغاز نبرد به مدت سه شبانه‌روز طوفان سهمگینی در دریا در گرفت و بسیاری از کشتی‌های پارسیان به کناره‌های صخره‌ای کوبیده شدند.

در ۲۸ سپتامبر ۴۸۰ ق. م. میان ناوگان یونانی و پارسی، در نزدیکی سالامین نبرد سختی به مدت ۱۲ ساعت در گرفت. ناوگان پارسها به گوشه تنگ خلیج کوبیده شدند و کشتی‌های خودشان مانع از حرکت یکدیگر گردیدند. در اینجا یونانیان پیروزی چشم‌گیری به دست آوردند. قسمت عمده ناوهای پارسیان نابود گردید. خشایارشا بر آن شد با قسمتی از نیروهایش به آسیای صغیر برگردد و به سارد برود، سردار ماددونی را با نیروئی که در حدود ۴۰ تا ۵۰ هزارتن بودند در فسال جا گذاشت. ماردونی مأمور شد زمستانرا در فسال بگذراند و به سال ۴۷۹ ق. م. جنگ را از نو آغاز کند.

ماددونی کوشش کرد با آتنی‌ها پیمان صلح جداگانه به بندد، اما آتنی‌ها به این کار تن در ندادند و در موقعیت دشواری قرار گرفتند، چون اسپارتی‌ها نیروئی برای کمک به دفاع آتیک نفرستادند. آتنی‌ها ناگزیر آتیک را تخلیه و ساکنان را به سالامین منتقل کردند. پارسها آتن را گرفتند و آنرا از بنیاد ویران کردند.

ماددونی دوباره به آتنی‌ها پیشنهاد صلح کرد، اما اسپارتی‌ها از ترس اینکه مبدا این پیشنهاد پذیرفته شود، ارتش نیرومندی به بثوقیا فرستادند. در اینجا چریک‌هایی از دولتهای دیگر یونان که شماره‌شان به ۵۰ هزارتن می‌رسید، از جمله نزدیک به ۳۰ هزارتن از گوپلیت، گرد آمدند. شماره پارسیان هم همین اندازه بود. به سال ۴۹۷ ق. م. جنگ سختی در نزدیکی پلاطلی رویداد. سواران پارسی از نظر شرایط محلی میدان کارزار نتوانستند درگیر نبرد شوند، و گوپلیت‌های یونانی دوباره بر پیادگان دشمن پیروز شدند. ماددونی ضمن نبرد کشته شد و یاقیمانده قشونش به آسیای صغیر بازگشتند.

در پایان پائیز ۴۷۹ ق. م. نبرد دریائی مهمی نزدیک دماغه میکال (در جزیره ساموس) در کناره‌های آسیای صغیر رویداد. در این نبرد هم پارسیان به سختی شکست

خوردند. این رویداد باعث شد که دولتهای یونانی خاوری در آسیای صغیر، عمده‌جا علیه تسلط پارسیان به‌پا خیزند.

پیروزی یونانیان در سالامین، پلاطنی و میکالی پارسیان را وادار کرد تا از تصرف یونان چشم‌پوشند. هم‌اکنون اسپارت و آتن عملیات جنگی را به سرزمین دشمن‌کشاندند و تا پیش از سال ۴۴۹ ق. م. بین ایران و یونان حالت جنگ وجود داشت، در این هنگام میان آنها پیمان صلح برقرار شد.

دولت هخامنشی پس از خشایارشا

به سال ۴۶۵ ق. م. خشایارشا و پسر بزرگش به‌قلم دارا در اثر توطئه‌ای کشته شدند. اردشیر اول پسر خشایارشا که یونانیان او را «اردشیر درازدست» نام می‌بردند، به تخت سلطنت نشست. دیری نپائید که ساتراپ باختر و هخامنش علیه شاه پارس قیام کرد که بیدرنگ سرکوب شد، اردشیر یکم که از شورش درباریان هراس داشت، فرمان داد همه برادرانش را نابود کنند.

در ۴۶۰ ق. م. مصریان زیر رهبری ایناد علیه پارسیان قیام کردند و دلتای نیل را به تصرف درآوردند، در عین حال مرکز ساتراپ یعنی ممفیس و مصر علیا در دست پارسها باقی ماند. آتنی‌ها که در پایان قرن ششم بازارهای کناره‌های شمالی دریای سیاه را از دست داده بودند، ناوهای خود را به کمک قیام‌کنندگان مصری فرستادند، اینها امیدوار بودند که به عوض بازارهای نامبرده از مصر غله و گندم به دست خواهند آورد. در نبردی که نزدیک پاپرمیسی در گرفت، پارسیان شکست خوردند و فرمانروای ساتراپ مصر یعنی هخامنش ضمن نبرد کشته شد. قیام‌کنندگان به عنوان ریشخند جسدش را نزد اردشیر که برادرزاده هخامنش بود، فرستادند. ناوگان آتنی از راه نیل به سوی ممفیس، که ارتش پارس در آنجا تمرکز یافته بود، تاختند، ناوگان پارس که عملیات آنها را ساتراپ سوریه به نام مگابیز می‌گرداند بر ناوگان آتنی چیره شدند، پس از آن مگابیز به سوریه بازگشت و آدشام به عنوان فرمانروای ساتراپ مصر برگزیده شد، نامبرده نیروی مهمی را گرد آورد و در دلتای نیل شورشیان مصری را شکست داد. پارسیان از راه تطمیع، اسپارتی‌ها را علیه آتنی‌ها برانگیختند و اینگونه اینان را از کمک به مصریها بازداشتند. ایناد و رهبران دیگر قیام به سال ۴۵۴ ق. م. به دست پارسیان اسیر شدند، آنها را به پارس فرستادند و سپس اعدام کردند.

پس از آن ساتراپ سوریه به نام مگابیز که یکی از پارسیان نامدار بود، علیه دولت

هخامنشی قیام کرد. اردشیر موفق شد این قیام را هم سرکوب کند، اما مگابیز را بخشید. بیدرتنگ پس از سرکوبی قیام مصر، آتنی‌ها با اسپارتی پیمان اتحاد جنگی منعقد کردند، این اتحاد برای انجام عملیات جنگی علیه پارس بود. دولت‌های آتنی که از توانائی شکوفائی برخوردار شدند، با کامیابی پارسیان را از حوضه دریای اژه بیرون راندند و اردشیر ناچار شد با آنها پیمان صلح ببندد. به سال ۴۴۹ ق. م. سفیر آتن به نام کالی به شوش وارد شد، همراه او سفیران دولت‌های دیگر شهرهای یونانی متحد آتن حضور داشتند. بنابراین این پیمان به نام «پیمان صلح کالی» شهرت یافت. به موجب این پیمان پارسها از تسلط بر شهرهای یونانی آسیای صغیر که خود را به اتحادیه زیر رهبری آتن وابسته بودند، چشم پوشیدند؛ علاوه بر این دولت پارس ملزم شد که ارتش خود را به غرب رودخانه گالیسی نفرستد؛ از سوی دیگر آتنی‌ها بایستی قبرس را که مدت‌ها پیش تصرف کرده بودند، تخلیه می‌کردند، و متمهد شدند در آینده ضمن نبرد، به قیام کنندگان مصری کمکی نکنند. قیام‌های مردم مغلوب و شکست‌های نظامی بی‌دری پارسها، اردشیر یکم و جانشینانش را ناچار کرد تا روش‌های دیپلماتیک دولت‌هایشان را تغییر دهند. آنها این دولت را با دادن رشوه علیه آن برمی‌انگیختند؛ پارسها به منظور ناتوان کردن یونانیان گاهی به اسپارت و گاه به آتن کمک می‌کردند.

به سال ۴۲۴ ق. م. اردشیر درگذشت. پس از دو کودتای بی‌دری که به وسیله پسران اردشیر (نخاهباد دوم و سکودیان یا سدهیان) انجام گرفت، در ماه فوریه ۴۲۳ ق. م. ساتراپ پیشین گیرکان به نام واکوخوا به سلطنت رسید، او پسر اردشیر اول و از يك زن موقت بابلی بود، هنگام به تخت نشستن نام داریوش یا دارای دوم را برای خود برگزید. در زمان حکومت داریوش دوم ساتراپ‌های آسیای صغیر به نام قیساگون، فادناهاز و کورش کوچک ضمن اتحاد با اسپارتی‌ها عملیات جنگی موفقیت‌آمیزی را علیه آتنی‌ها آغاز کردند و توانستند چند شهر یونانی آن منطقه را به قلمرو دولت پارس برگردانند، از ویژگی‌های دوره سلطنت داریوش دوم افزایش نفوذ اشراف درباری در دولت، توطئه‌ها و سوء قصداتی که در بیشتر آنها ملکه دربار به نام پادیسائید دست داشت، و حتی شورش مردم مغلوب قلمرو شاهنشاهی می‌باشد. به سال ۴۱۳ ق. م. فرمانروای ساتراپ لیدی به نام پوسون قیام کرد. سرکوبی این قیام به دیپلمات آزموده پارس به نام قیساگون واگذار شد، او توانست به کمک مزدوران یونانی دوباره قدرت شاه را در لیدی برقرار کند. در فاصله سالهای ۴۱۱-۴۰۸، شورش‌های تازه‌ای در آسیای صغیر، ماسد و مصر رویداد. انگیزه این شورش‌ها آن بود که در زمان شاهان اخیر دودمان هخامنشی، عاملان پارسی نسبت به مردم مغلوب بسیار پیرممانه رفتار می‌کردند، آنها را به بردگی می‌گرفتند و

خانه‌هایشانرا از میان می‌بردند. علاوه بر این در پایان سده پنجم ق. م. میان ساتراپ‌های آسیای صغیر بدون مداخله دولت مرکزی، پیوسته جنگ و ستیز داخلی برقرار بود. برخی از این ساتراپ‌ها علیه حکومت مرکزی به‌پا می‌خاستند و ضمن اتکاء به مزدوران یونانی کوشش داشتند سلطنت مستقلی برای خود درست کنند.

به سال ۴۰۸ ق. م. ملکه پادیساتید موفق شد کورش کوچک (پسر داریوش دوم و پاریساتید) را به فرمانروائی ساتراپ‌های سرتاسر آسیای صغیر برگمارد. اوسردار و فرمانروای بسیار پرتوانی بود و کوشش کرد چیرگی شاهنشاهی دودمان هخامنشیان را در آن سرزمین پابرجا کند. کورش با کمک پاریساتید که داریوش دوم زیر نفوذ او بود، قصد داشت تخت سلطنت را اشغال و برادر بزرگش را برکنار کنند در آغاز سال ۴۰۴ ق. م. کورش که از بیماری پدرش آگاه شد، به بابل که مقر شاه هخامنشی بود، عزیمت کرد. در مارس ۴۰۴ ق. م. داریوش دوم در گذشت و پسر بزرگترش به نام آدساک پس از تاجگذاری پاشکوهی در پایتخت قدیمی هخامنشیان یعنی پاسارگاد، شاهنشاه هخامنشی شد و پس از به تخت نشستن نام اردشیر دوم (یونانیان او را «باخانظه» ملقب کردند) را به روی خود نهاد. یکی از ساتراپ‌های آسیای صغیر به نام میسافون که در جشن تاجگذاری شرکت کرده بود به پادشاه تازه اطلاع داد که کورش کوچک قصد توطئه علیه او را دارد. اردشیر دوم فرمان دستگیری برادرش را داد و می‌خواست او را اعدام کند اما پیوه شاه در گذشته یعنی پاریساتید موفق شد شاه را وادارد تا او را به بخشد و دوباره به آسیای صغیر برگرداند.

به سال ۴۰۵ ق. م. در مصر قیامی زیر رهبری آمیرتی آغاز شد، قیام کنندگان به پیروزی چشم‌گیری رسیدند و دیری نپائید سرتاسر منطقه دلتای نیل به تصرف آنها درآمد. ساتراپ سوریه به نام ابروکم، نیروی قابل ملاحظه‌ای گرد آورد تا برای سرکوبی قیام کنندگان به مصر بفرستد، اما در همان هنگام کورش کوچک علیه برادر بزرگش به‌پا خواست و ارتش ابروکم برای کمک به اردشیر دوم به بابل اعزام گردید و مصریها فرصت کافی به دست آوردند. در آغاز قرن چهارم ق. م. آمیرتی سرتاسر مصر را به تصرف درآورد، قیام کنندگان حتی دامنه عملیات جنگی را به سرزمین سوریه کشاندند. پس از آن مصر فقط به سال ۳۴۲ ق. م. یعنی کمی پیش از سقوط دودمان هخامنشی، دوباره زیر تسلط شاهنشاه پارس درآمد.

کورش کوچک که به سال ۴۰۳ ق. م. به آسیای صغیر بازگشت در اندیشه تصرف تاج و تخت بود، بنابراین به گردآوری نیروی بزرگی پرداخت. او می‌دانست که برای رسیدن به سلطنت بایستی نخست با میسافون به جنگ پردازد و بنابراین خود را برای اینکار آماده می‌کرد. اردشیر دوم هم از این موضوع آگاهی داشت چون ستیز داخلی میان ساتراپ‌ها

یکی از مسائل عادی بود. اسپارتی‌ها که در آن هنگام پیشرو نیروهای یونانی به‌شمار می‌آمدند بر آن شدند، به‌عنوان مزدوران یونانی به کوروش کمک‌کنند. دیری نپائید که در حدود ۱۳ هزار یونانی به‌خدمت کوروش درآمدند. در این هنگام که جریان قیام به اوج خود رسیده بود، اسپارت با مصر متحد شد.

به‌سال ۴۰۱ ق. م. کوروش با کلیه لشکریانش از سارد به سوی بابل رهسپار شد و تا رسیدن به کوناکما در کنار دجله که ۹۰ کیلومتر با بابل فاصله داشت، به‌مقاومتی برخورد. در آنجا ارتشی زیر فرماندهی آپوکم و نیروی برگزیده‌ای که در التزام اردشیر بودند، استقرار داشتند. در ۳ سپتامبر ۴۰۱ ق. م. جنگ سختی میان دوطرف در گرفت. جناح راست نیروهای اردشیر دوم به‌وسیلهٔ مزدوران یونانی که سردار آزموده اسپارتی به‌نام کلامادخ آنها را فرماندهی می‌کرد، از هم‌پاشید. دوستان یونانی به کوروش توصیه‌می‌کردند جانش را به‌خطر نیندازد، اما همینکه اردشیر دوم را دید، به‌او حمله کرد و اینگونه از سپاهیانش عقب افتاد. کوروش کوچک موفق شد اردشیر دوم را زخمی کند، اما خودش هم در همانجا کشته شد. نیروی شورش که فرمانده‌شان را از دست دادند، شکست خوردند. فقط مزدوران یونانی توانستند نظم را در میان صفوف خود برقرار کنند و علیه‌مقاومت ارتش پارس موفق شدند راه خود را باز کرده و به‌سوی وطن‌شان برگردند. جزئیات این راه‌پیمائی ده‌هزار نفری را یکی از رهبران این ستون به‌نام کزنفون در کتاب «آناباسیس» شرح داده است.

اسپارتی‌هایی که به کوروش کوچک کمک کرده بودند هم‌اکنون در انتظار عملیات کینه‌جویانه‌ای از سوی پارسها بودند، بنابراین بر آن شدند به‌تعرض پردازند و به‌سال ۳۹۶ ق. م. نیروئی را زیر فرماندهی اگیلیا درکناره‌های آسیای‌صغیر پیاده کردند. پارسیاتید به‌توطئه علیه دشمنان پسر کشته‌اش پرداخت و به‌بیهانه‌های گوناگون وسیلهٔ اعدام آنها را فراهم آورد. تیسافرن هم که متهم به‌سستی در برابر اسپارتی‌ها شد، دچار چنین سرنوشتی گردید. به‌جای او تمفراوستر به‌آسیای‌صغیر مأمور شد، او به‌تحریک و تطمیع شهروندان شهرهای یونانی علیه اسپارتی‌ها پرداخت. به‌سال ۳۹۳ ق. م. اگیلیا ناگزیر شد، به‌وطنش بازگردد. عملیات جنگی ادامه یافت. اما سرانجام زر پارتی بر زور یونانی چیره گردید، و در سال ۳۸۶ ق. م. اسپارت به‌بستن پیمان صلحی با پارسیان خشنودی داد، شرایط این پیمان از سوی اردشیر دوم دیکته شد (این پیمان به‌نام صلح «پادشاهی» یا «آنتالکیدی» به‌نام سفیر اسپارت نامیده شده است). برای این منظور سفیران بیشتر دولت‌های یونانی وارد سارد شدند، اما گفتگو به‌تأخیر افتاد، چون آتنی‌ها برخی از شرایط صلح را که پارسیان پیشنهاد کرده بودند، رد کردند. معلوم شد روش تطمیع از سوی پارسیان تا اندازه‌ای

به دشواری گرائیده است اما دیری نپائید که سرانجام پیمان صناعی که مورد توافق طرفین بود، به امضاء رسید. به موجب این پیمان، پارسها موفق شدند دوباره برکناره‌های دریای اژه چیره شوند و تسلط خود را بر شهرهای یونانی آسیای صغیر برقرار کنند.

اما در مرزهای آسیای صغیر، آشفتگی از میان نرفت. به سال ۳۶۵ ق. م. ساتراپ سوریه به نام آدیوپادزان به پا خاست، او به مدت سه سال علیه حکومت مرکزی جنگید تا آنکه در اثر خیانت پسرش گیر التاد و اعدام گردید. در همین هنگام خیزشهایی در شهرهای فنیقیه رویداد، دیری نپائید شورشهایی هم در ساتراپهای آسیای صغیر به وقوع پیوست. در پایان سلطنت اردشیر دوم کاری، لیدی و کیلیکی از شاهنشاهی هخامنشی جدا شدند، در همین هنگام هندوستان هم سقوط کرد، اما عشایر خوارزم و ساکزی همانگونه پیوستگی خود را با سلطنت پارسیان حفظ کردند.

به سال ۳۵۸ دوره طولانی سلطنت اردشیر دوم پایان یافت و اردشیر سوم به تخت نشست. او با جدیت فراوان به بازگرداندن ایالات از دست رفته و پیوستن آنها به قلمرو شاهنشاهی همت گماشت، بسیاری از شورشها را در آسیای صغیر و سوریه سرکوب کرد. به سال ۳۴۵ شهر فنیقیه‌ای میدون به پا خاست، مصر که از مدت‌ها پیش استقلال به دست آورده بود از آن پشتیبانی کرد. به سال ۳۴۵ اردشیر سوم با ارتش نیرومندی به میدون تاخت. پس از يك محاصره طولانی شهر سقوط کرد و به وسیله مهاجمان ویران شد، ساکنان این شهر را برای بردگی به بابل و شوش بردند. هم‌اکنون فنیقیه با کیلیکی متحد شد، حاکم این ساتراپ نامش هازنی بود.

اردشیر سوم پس از محکم کردن موقعیتش در فنیقیه، به مصر رهسپار شد. ارتش بزرگی شامل ۶۰ هزار مصری، ۲۰ هزار مزدور یونانی و لیبی‌ای برای مقابله با پارسیان آماده بودند. در نبرد مهمی که در نزدیکی پلومی رویداد پارسها پیروزی به دست آوردند. مصریان به سختی کیفر دیدند، معبدهایشان تاراج و کشورشان ویران گردید. در همین هنگام نیروی پارسیان در قبرس قوسازی شد.

سقوط دودمان هخامنشی

به سال ۳۳۷ فعالیت‌های پیگیرانه اردشیر سوم که به وسیله پزشک مخصوصش مسموم گردید. پایان یافت، بنا به فرمان رئیس خواجه سرايان درباری به نام باگونی او را زهر خوراندند. ادسی پسر اردشیر سوم به تخت نشست. اما در ژوئن ۳۳۶ او هم قربانی توطئه‌ای شد و همراه تمام افراد خانواده‌اش به قتل رسید. هم‌اکنون باگونی، ساتراپ

آرمنی به نام کدمان را که خویشاوند سببی خانوادهٔ هخامنشیان بود، به تخت نشاند. کدمان که ۲۵ سال داشت، هنگامی که به تخت نشست نام داریوش سوم را به خود گرفت بعدها باگونی کوشش کرد تا دست نشاندهٔ تازه‌اش را هم از میان ببرد، اما داریوش سوم او را وادار کرد تا خودش جام زهر بنوشد.

هنگامیکه اشراف بلندپایهٔ پارسی درگیر توطئه‌ها و کودتاهای درباری بودند در افاق سیاسی این کشور دشمن هراسناکی پدیدار گردید - این دشمن چیزی جز مقدونیه نبود. به سال ۳۳۴ ق. م. لشکریان یونانی - مقدونی به مرزهای قلمرو هخامنشیان هجوم بردند. و در ظرف چندسال پس از یک‌وشته شکست‌هاییکه به دولت پارسی قدیم وارد آوردند به موجودیت آن پایان دادند، و اینگونه ایران به صورت قسمتی از امپراطوری اسکندر مقدونی درآمد.

به نظر می‌رسد، با وجود اینکه هخامنشیان منابع مادی تمام نشدنی و ارتشی عظیم را در اختیار داشتند نابودی حکومت پارس اجتناب ناپذیر بوده است. این ارتش که از چریک‌های وابسته به قبایل جور و اجور با سنت‌های ویژه به خود و اسلحه کهنه تشکیل می‌شد، به آسانی به لشکریان مقدونی که مسلح به نوین‌ترین اسلحه بودند و فرماندهانی آزموده داشتند، تسلیم گردید. فرماندهی ارتش پارس حتی برای تکمیل اسلحه و آموزش جنگی لشکریانش اقدامی نکرد و بنا بر این یگانهای نظامی‌اش از هنر جنگ‌های نوین بی‌بهره بودند، در برابر اینها یونانیان و مقدونی‌ها از این لحاظ بسیار پیشرفته و به ویژه در محاصرهٔ دژها و نابودی استحکامات دشمن از آزمودگیهای شایانی برخوردار بودند. فرماندهی لشکریان پارس که از پس‌افتادگی ارتش نسبت به مقدونی‌ها آگاه بود، فقط به این اکتفا کرد که ۳۰ هزار مزدور یونانی را در ارتش به کار گیرد، به نظر می‌رسد که این مزدوران از ورزیده‌ترین افراد لشکریان هخامنشی به شمار می‌آمدند. پیاده نظام پارس که زمانی از میان مردم «آزاد» پارس و ماد برگزیده می‌شدند، هم‌اکنون اهمیت کیفی خود را از دست داده بودند، چون وضع طبقاتی مردم ایران از لحاظ اجتماعی دگرگون شده و به از هم‌پاشیدگی گرائیده بود.

پیش از لشکرکشی اسکندر مقدونی به پارس، در ظرف دهه‌های اخیر، شورش و قیام ملت‌های مغلوب در اثر فشار مالیات، ارکان دولت هخامنشی را به لرزه درآورده بود. در پایان سدهٔ پنجم ق. م. بسیاری از ساتراپ‌ها که برای کسب استقلال تلاش می‌کردند، علیه حکومت مرکزی به پا خاسته بودند، اما ستیزهای داخلی ساتراپ‌ها برای گستردن قلمرو خود، از نظر حکومت مرکزی پدیده‌ای عادی به شمار می‌آمد. توده‌های مردم بیشتر از ساتراپ‌ها در انتظار ورود استیلاگر تازه‌ای بودند. هنگامیکه این فرمانروا با استیلاگر تازه قدم رنجه

می فرمود و فرمانروائی ساتراپ را به دست می گرفت اینان یا بی اعتنائی می کردند، یا او را به عنوان آزادکننده خود می شناختند، چنانکه دیدیم این چگونگی در مصر وجود داشت. با اینهمه هخامنشان در دوران فرمانروائی شان نقش مهمی را در پیشرفت تاریخ ایران و خاورمیانه و نزدیک ایفا کرده اند. در دوران طولانی حکومت این دودمان، در سرزمین های پهناوری از مدیترانه شرقی گرفته تا مرزهای هند، تا اندازه ای صلح و آرامش برقرار شد، و شرایط مساعدی برای شکوفائی بازرگانی و پیشرفت روابط فرهنگی میان کشورهای گوناگون پدید آمد. بنگاه ها و سازمان های اقتصادی و سیاسی و سنت های فرهنگی ای که در دوره هخامنشیان پدید آمدند، در طی سده ها محفوظ نگاه داشته شدند و در زمان حکومت اسکندر مقدونی، پادشاهی پارت ها و ساسانیان مورد بهره برداری قرار گرفتند.

فرهنگ دولت های هخامنشی. مذهب و هنر ایرانیان در دوره هخامنشیان.

دوران هخامنشیان زمان نفوذ متقابل فرهنگی ملت های خاورزمین به شمار می آید. يك رشته عواملی باعث پیدایش چنین پدیده ای گردیدند: با تشکیل شاهنشاهی بزرگ، بسیاری از کشورهای خاورمیانه و نزدیک با هم متحد شدند؛ دستگاه رهبری سیاسی هخامنشیان نسبت به سنن فرهنگی و مذهب های پیشین ملل مغلوب بسیار با نرمش رفتار می کرد، و ضمن مقایسه با سیاست های دولت های بزرگ باستانی دیگر روش های رفتار هخامنشیان با مردم مغلوب از زمین تا آسمان فرق داشت؛ نمایندگان ملت های گوناگون امکان داشتند بدون واسطه با بسیاری از شهرها و دولت های محلی دیگر تماس بگیرند. گاهگاهی گروه های وابسته به «کشورهای» بیگانه در محله های ویژه ای از شهر جای می گزیدند، اینان طبق سنت های ملی خودشان در گردهم آئی ها شرکت می کردند و حتی ارگان های رهبری در میان خودشان برمی گزیدند، اما بیشتر اوقات، در کنار مردم معمولی آن زندگی می کردند، با آنها معاشرت و معامله داشتند، حتی با مردم محل ازدواج می کردند، و تغییر مذهب می دادند. اینها به آسانی به زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم محلی خو می گرفتند، این بیگانگان رفته رفته در مردم محلی ادغام می شدند، زبان و فرهنگ آنها را فرا می گرفتند، و بدنبه خود از لحاظ فرهنگی در شهروندان آن کشور نفوذ می کردند.

رفت و آمد و تماس های افراد وابسته به نژادهای گوناگون باعث انتقال علوم و فنون از کشوری به کشور دیگر گردید و رفته رفته فرهنگ و علوم مادی هلنی (یونان قدیم)

که در آن زمان پیشرفته‌تر از هر جای دیگر بود، در سرتاسر قلمرو هخامنشی نفوذ کرد. در پهنه شاهنشاهی ایران روش‌های نوین تکنیک که ویژه این ملت بود گسترش یافت و در کنار آن، سوزهای هنری، علمی، حماسه‌ای و سرانجام ادبیات ملت‌ها روی یکدیگر تأثیر متقابل گذاشتند.

در زمان هخامنشیان در بیشتر کشورهای تابعه به ویژه در شرق خط و نوشته رایج شد؛ ریشه این خط الفبائی و از آرامی گرفته شده بود. به گونه‌ای که هم‌اکنون گفته می‌شود، زبان آرامی زبان رسمی دولت هخامنشی بود و این زبان بایستی در نوشته‌های کلیه کشورهای تابع شاهنشاهی به کار می‌رفت. مثلاً خط و زبان آرامی در نیمه یکم دوره حکومت هخامنشیان در آداهومی (جنوب شرقی افغانستان) به کار می‌رفت. ظاهراً در پایان دوره هخامنشیان خط نویسی به شیوه هندی هم معمول گردید که آنهم زیر نفوذ خط آرامی قرار داشت. حتی خط و زبان الفبائی ایران، آسیای میانه و افغانستان (فارسی میانه، پارتی، خوارزمی، سغدی و غیره) از خط و زبان آرامی ریشه گرفت، در بیشتر این کشورها در قرون وسطی الفبائی که ریشه عربی داشت به کار رفت.

روند فرهنگی‌ای که در زمان هخامنشیان آغاز شد نقش مهمی را در پیشرفت فرهنگ و دانش جهان باستان (و حتی در تاریخ فرهنگی قاره اروپا به طور کلی) ایفا کرد. دانشمندان یونانی - هردوت، دموکریت و غیره - به کشورهای گوناگون قلمرو هخامنشیان سفر کردند و علوم گوناگونی از قبیل ریاضی، نجوم و دانش‌های دیگر را فراگرفتند و بعدها این دانش‌ها در مصر، بابل و چند کشور دیگر گسترش یافت. اصول فلسفی مورد اعتقاد مغها و زرتشتیگری نفوذ قابل توجهی روی سیستم فلسفی یونانیها داشت.

نویسندگان، تاریخ‌نگاران و فیلسوفان یونانی - هردوت، ارسطو، پلوتارخ و غیره درباره آگاهی‌های دینی ایرانیان اطلاعات جالبی داده‌اند. در پایان دوره هخامنشیان اینها با نام زرتشت آشنا شدند، اما از فلسفه او آگاهی نداشتند، در اواسط سده پنجم ق. م. هردوت شرح مبسوطی درباره مذهب ایرانیان باستان به عنوان زرتشتیگری نوشته است. اما شرح کامل ویژگیهای این دین به وسیله دانشمندان زرتشتی بخش می‌گردید، مبنای نظریات و عقاید مغها نوشته‌های گاتها و اطلاعاتی درباره خرده اوستا بود.

مسئله دین پارسیان در زمان هخامنشیان مدت‌هاست که از لحاظ علمی مورد بحث دانشمندان است. به موجب کتیبه‌های داریوش یکم و خشایارشا که هم‌اکنون در دسترس است، دین پارسیان وجوه اشتراک بسیاری با زرتشتیگری دارد - به خدای بزرگ به نام اهورامزدا اعتقاد داشتند، پیرو پندار دوالمیم یعنی تقسیم پدیده‌های جهان به وابستگان عامل نیکی یا عامل بدی، بودند. به طور کلی آنچه از اصطلاحات و عبارات این کتیبه‌ها

برمی آید، پندار دوالمیسم و اعتقاد به اهورامزدا مورد پذیرش پارسیان آنزمان بوده، اما این عقاید با زرتشتیگری تفاوت اساسی دارند (بنا به آنچه در گاتها و خرده اوستا خوانده می شود). تنها دانشمندان این اختلاف را دلیل عدم وابستگی دین هخامنشیان اولیه به زرتشتیگری برمی شمارند، اما به طور کلی دین پارسیان با زرتشتیگری هم آهنگ بوده (مثلاً ستایش مزدا و غیره). برخی عقیده دارند در زمان داریوش یکم و خشایارشا تنها قسمتی از مقررات دین زرتشت در میان پارسیان رایج گردیده و اختلاف از آنجا ناشی شده است، که پارسیان دین جدید را در زمان پادشاهان نخستین هخامنشی کاملاً نفهمیده و همه آموزش-های آنرا اجرا نمی کردند، بنابراین از آنجا که این دین به اصطلاح کاملاً جایفته بود و از سویی هخامنشیان زیر تأثیر پندارهای دینی مردم بومی قرار گرفتند، سنت‌های آنها را با پندارهای دین زرتشتی درهم آمیختند. نسبت به پندارهای فلسفی مغ‌ها و کاهنان پارسی و مادی باستان نیز اظهار تردید می شود، شاید عقاید اینها هم در هم آمیخته باشند. بسیاری معتقدند که اینان نخست زرتشتی نبوده اند، اما بعدها همین کاهنان به مغ تبدیل شدند و دین زرتشتی را تغییر شکل داده یا تحریف کرده اند. اما به هر حال در زمان هخامنشیان مغ‌ها به عنوان کاهنان کیش زرتشتی وجود داشتند، ممکنست بلافاصله پس از پیدایش دین جدید یا بعدها آنرا پذیرفته باشند.

احتمالاً چنین به نظر می رسد که در فاصله سده های ششم - پنجم ق. م. پارسیها و شاهان هخامنشی زرتشتیگری را نایب کردند و به آموزشهای زرتشت به عنوان دین رسمی ارج نهادند، با وجود این از کیش باستانی یعنی نیایش پدیده های نیروهای قهار طبیعت که موود اعتقاد قبایل پارسی بود دست برنداشتند، منتها اهورامزدا را به عنوان خدای بزرگ در رأس خدایان دیگر (میترا، آناهیتا) به رسمیت شناختند. باید یادآوری کرد که در سده های ششم - پنجم ق. م. زرتشتیگری دینی مترقی به شمار می رفت و پیروان را از قید و بند های بی معنی معاف می کرد بنابراین آموزش دین تازه دگرگونیهای شگرفی را در زندگی اجتماعی پیروان پدید آورد. شکل زرتشتیگری باستانی در دین پارسیان به خوبی نمایانده شده است.

هنر در دوره هخامنشیان از شکوفائی مهمی برخوردار بود. هنر ویژه محیط دربار، نقشها و مجسمه های بودند که نشان دهنده شکوه و ابهت دولت و قدرت شاهنشاهی به شمار می رفتند. این هنر در نتیجه ترکیب شیوه های سنتی ایرانی و تکتیک و روش های ایلامی، آشوری، مصری، یونانی و دیگران پدید آمد. اما نهاد هنر هخامنشی بر پایه ویژگی-های قومی بنیاد گذاشته شده است؛ اقتباس از روشهای بیگانه فقط ظاهری و سطحی بوده و سبک هنری بیگانگان ضمن آمیختگی با پدیده های هنری ایرانی ماهیت و اصالت خود

را از دست داده‌اند.

قدیمی‌ترین آثار هنری هخامنشی در آثار کاخها و آرامگاههای کوروش دوم در پاسارگاد دیده می‌شوند. دیدن ظرافت و شکل نوپردازی این آثار آدم را به شگفتی وامیدارد. کاخها و نقش‌های برجسته پرسپولیس که در پایان سده ششم تا نیمه اول سده پنجم در روی سکوی عظیمی سرشار از آثار هنری بنیان‌گذاری شده‌اند، از اهمیت فراوانی برخوردارند. این کاخها که شامل مجموعه‌ای از ساختمان با سبک معماری واحد ساخته شده‌اند دو نوعند: ناچارا - کاخ‌های مسکونی و آپادانا - تالار رسمی که با نقش‌های برجسته روی سنگ، خاتم‌کاری عاج و غیره، تزیین شده‌اند.

همزمان ساختمان پرسپولیس، آرامگاه شاه در نقش رستم، شامل يك رف عظیم که در روی صخره عمودی به شیوه سنتی ایرانیان قلم‌بسم‌کنده شده، بنا گردیده است. در ورودی آرامگاه دالان سرپوشیده‌ای با چهار ستون دیده می‌شود. در دالان سرپوشیده تصویر شاه دیده می‌شود که در میان درباریان روی تختی نشسته است. این تخت را چندتن از نمایندگان ملت‌های تابع نگاهداشته‌اند، در تصویرهای این اشخاص ویژگی‌های ملی هر يك از لحاظ انسان‌شناسی و نژادشناسی به روشنی مجسم شده است.

صنایع هنری نزد پارسیان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است، در این آثار تصاویر جانوران اهلی و وحشی به گونه رئالیستی نمایانده شده‌اند. در میان این آثار در درجه اول بایستی از مهرهای استوانه‌ای نام برد، این مهرها روی سنگ‌های نیمه گرانبها حکاکی شده‌اند. آثار هنری ایران باستان از لحاظ مدرن بودن و نوپهوری، ناظران و صاحب نظران را به شگفتی واداشته‌اند.

دولت اسکندر مقدونی.

حکومت سلوکیدها

تصرف آسیای صغیر، سوریه و مصر به دست یونانیان

چیرگی مقدونیه و نابودی دولت هخامنشی نه تنها پس از دگرگونی اوضاع داخلی مقدونیه، بلکه در نتیجه اوضاع و احوال تازه‌ای که در شبه جزیره بالکان پدید آمده بود، بوقوع پیوست. در سده چهارم ق. م. بحرانی اجتماعی در یونان در گرفت، در نظام بردم داری سرزمین یونان، سیاستمداران و ایدئولوگها در جستجوی راه چاره‌ای برای خروج از این بن‌بست بودند، بسیاری از اینان تنها چاره را استیلای سرکشورهای شرقی بر می‌شمردند، به ویژه سقراط جامعه‌شناس و فیلسوف نامدار هواخواه این نظریه بود، او همه دولت‌های کوچک یونان را دعوت کرد تا متحد شوند و برای لشکرکشی مشترک به منظور تصرف سرزمین‌های تازه آماده گردند. به عقیده او بایستی در سرزمین‌های اشغالی دولت شهری (پلیس) تشکیل می‌شد و یونانیان فقیر که سرچشمه اصلی عصیان و شورش در میهن بودند و پیوسته ثبات رژیم‌های موجود جامعه یونانی را تهدید می‌کردند، بایستی در دهستانهای این سرزمین‌ها جای می‌گزیدند. نخست او پیشنهاد می‌کرد که سازمان دهندگان این لشکرکشی بایستی آتی‌ها باشند، اما در پایان زنگیش به مقدونیه و پادشاهش

فیلیپ دوم گرائید. ارسطو هم از این پندار پیروی کرد و آنرا با این نظریه گسترش داد که سرنوشت طبیعی این «وحشیان شرقی» چیزی جز بردگی هلنی‌ها (یونانیان) نیست. کتاب مشهور «لشکرکشی ده‌هزار نفری» کزنفون که از ناتوانی نیروی جنگی پارسها سخن به میان می‌آورد، امکان تحقق چنین پنداری را تأیید کرد (این کتاب در پایان سده چهارم ق. م. نوشته شد).

در این هنگام کار مقدونیه بالا گرفت، پادشاه آن توانست تمامی خاک یونان را مطیع خود کند و اتحادیه پایداری از دولت‌های یونان را زیر حمایت خود به گیرد. سازمان دهندگان این اتحادیه با در نظر گرفتن روحیه یونانیان نتیجه می‌گرفتند که آن نه تنها پایگاه قدرتی در بالکان، بلکه وسیله نیرومندی برای چیرگی در شرق خواهد شد. نخستین گام را در این زمینه پادشاه مقدونیه فیلیپ دوم برداشت، به سال ۳۳۶ ق. م. یکانهایی از لشکریان خود را به آسیای صغیر فرستاد. اما به انگیزه مرگ فیلیپ این اردوکشی قطع شد، پسر فیلیپ به نام اسکندر نخست ناچار شد هجوم قبایل ایرانی را دفع و جنبش‌های ضد مقدونی را در یونان که علیه چیرگی مقدونیان به پا خاسته بودند، سرکوب کند.

فقط به سال ۳۳۳ ق. م. نیروی اسکندر به کناره‌های آسیای صغیر پیاده شد. این نیرو شامل افراد مقدونی و یونانیانی بودند که دولت‌های شهری (پلیس‌ها) یونان در اختیار فرماندهی عالی (سردار تام‌الاختیار) اتحادیه یونان گذاشته بودند، ضمناً دسته‌هایی از مزدوران (یونانیان و بربرها) هم در این اردوکشی شرکت داشتند.

هسته اصلی این ارتش را پیاده نظام سنگین اسلحه (فالانژ) مقدونی و سواره نظام که افراد آن وابسته به اشراف مقدونیه بودند (گناتیر)، تشکیل می‌داد. ارتش مقدونی ضمن اردوکشی‌های بی‌شمار، ورزیدگی و آزمودگی چشم‌گیری را برای نبرد به دست آورده بود. برتری این ارتش نسبت به ارتش‌های یونان و حتی ایران آن بود که یکان‌های یک‌پارچه‌ای شامل واحدهای صنوف مختلف (پیاده نظام سبک و سنگین، سواره نظام سبک و سنگین) سازمان یافته بودند. جنگه‌آوران اصلی این یکانها را فالانژهای ممتاز تشکیل می‌دادند، این فالانژها شامل صف‌های فشرده‌ای از افراد پیاده نظام مسلح به نیزه‌های دراز بودند (عمق هر صف شامل ۱۶ رزمنده بود). اسکندر ضمن اتکاء به این فالانژها که دژهای متحرکی به شمار می‌آمدند. می‌توانست، نیروهای دیگر را که قابلیت مانور داشتند با سرعت به نقاط ضعیف صفوف دشمن روانه کند و با وارد آوردن ضربه‌های قاطع و بی‌امان آنرا از پای درآورد. در این مورد به‌ویژه سواره نظام سنگین مقدونی نقش اصلی را عهده‌دار بود. و بیشتر اوقات فرماندهی این یکانها را خود اسکندر به عهده داشت. لشکریان پارس از نظر سازمانی بارها ناتوان‌تر از مقدونی‌ها بودند، با وجود اینکه در میان آنها یکانهای

پیکارجوی ممتازی از قبیل مزدوران یونانی یا سواره نظام باختری و سغدی وجود داشتند، نتوانستند در برابر ارتش سازمان یافته مقدونی پایداری کنند.

نخستین نبرد در نزدیکی رودخانه گرانیک رویداد، در اینجا اسکندر نیروهای متعدد ساتراپهای آسیای صغیر و درهم کوبید، این پیروزی راه تصرف قسمت مهمی از آسیای صغیر را برای او گشود. ارتش اسکندر در طول کناره‌های آسیای صغیر، شهرهای یونانی را اشغال کرد، در این شهرها، نظامهای دموکراتیک برقرار بود، اما پارسیان از الیگارش‌ی این شهرها پشتیبانی می‌کردند - شهرهای نامبرده پس از اشغال «آزاد و خودمختار» اعلام شدند. اما این آزادی اسمی بود، و عملاً جزو متصرفات اسکندر درآمدند. اندازه محدودیت یا آزادی این شهرها متفاوت بود و بستگی به آن داشت که تا چه اندازه به مقدونی‌ها علاقه نشان داده یا در برابر آنها پایداری کرده‌اند.

دومین مهمن که به وسیله داریوش سوم فرماندهی نیروهای پارسی را در آسیای صغیر به عهده داشت، امیدوار به شکست ارتش مقدونی در خشکی نبود، بر آن شد عملیات جنگی را به دریا به کشاند، کوشش کرد تا ارتباط اسکندر را با مقدونیه و یونان از طریق دریا قطع کند. ناوگان پارسی عملیاتی جدی را در دریای اژه آغاز کردند و جزائر آنجا را به تصرف درآوردند. علاوه بر این پارسیان کوشیدند تا قیامهائی را در داخل یونان که بسیاری از مردمش از چهرگی مقدونیان ناخشنود بودند، برانگیزند.

در تابستان ۳۳۳ ق. م. ارتش اسکندر مقدونی از کیلیکی گذشت و به شمال سوریه وارد شد. در آنجا نیروهای اصلی ارتش پارس زیر فرماندهی خود شاه داریوش سوم حضور داشتند.

در اکتبر ۳۳۳ ق. م. نبردی میان این دو ارتش نزدیکی ایس روی داد و به شکست پارسیان انجامید. داریوش با شتاب به سوی فرات گریخت، تمام خانواده شاه ایران که در اردوگاه جنگی می‌زیستند به دست اسکندر اسیر شدند، در دمشق خزانه سیار لشکریان پارسی به تصرف مقدونیان درآمد. در پی این پیروزی نه تنها مقدونیان سرتاسر آسیای صغیر را گرفتند، بلکه راهشان به سوی جنوب، شهرهای ثروتمند ساحلی سوریه - فنیقیه و مصر باز شد. قسمتی از این شهرها دلخواهانه به اسکندر تسلیم شدند، برخی دیگر سرسختانه پایداری کردند. به ویژه نیروی زیادی برای تصرف قهر که موقعیتی جزیره‌ای داشت و ساکنان آنجا پایداری می‌کردند، به کار رفت. سقوط این شهرها باعث شد، فعالیت پارسیان در دریای اژه که به وسیله ناوگان پارسی انجام می‌گرفت پایان یابد، اینها شهرهای کیلیکی و فنیقیه را تخلیه کردند و پس از آگاهی از حضور نیروهای مقدونی به سوی وطن بازگشتند. اشغال‌گازی راه را برای حرکت اسکندر به مصر باز کرد، مردم این کشور از مقدونیان

به‌عنوان آزادکنندگان خود از زیر یوغ پارسیان به گرمی پیشواز کردند. ساتراپ مصر بدون جنگ به اسکندر تسلیم شد. اسکندر به‌منظور بهره‌برداری از این موقعیت، به سنت‌های محلی مردم مصر ارج فراوان گذاشت.

در کناره دریای مدیترانه، نزدیک مصب رود نیل، اسکندر شهر اسکندریه را بنا نهاد، این شهر مرکز نیروی نوین یاد مصر و مهمترین بندر تجارتي دریای مدیترانه به‌شمار آمد، عملاً جدائی اقتصادی کشورهای کناره دریای مدیترانه را از میان برد و ارتباط با دریای اژه را برقرار کرد. اسکندر به لیبی و اداکول آمون سفر کرد و اینگونه اعتبار فراوانی نه تنها در مصر، بلکه در یونان هم به دست آورد، در اینجا خدای اراکول به نام زوسا - آمون مقیم بود. کاخنان آنجا اعلام داشتند که اسکندر پسر خدا آمون است و بنابراین فرعون به‌شمار می‌رود، ظاهراً اسکندر بعدها از این عنوان که وسیله استواری موقعیتش بود، نه تنها در مصر بلکه در سرتاسر قلمرو امپراطوریش بهره برد.

تصرف بابل و شوش. سوزاندن پرسپولیس.

هنگامیکه اسکندر در سوریه و مصر می‌گذراند، داریوش سوم به تجدید سازمان ارتشش پرداخت. او توانست نیروی مهمی را گردآوری و در شمال بین‌النهرین متمرکز، موضع استراتژیک آن ناحیه را اشغال و خط مواصلاتی اسکندر را تهدید کند. اما از آنجا که به کامیابی این طرح در عمل اطمینان نداشت بر آن شد گفتگو با اسکندر را آغاز کند و آماده‌گردید تمام سرزمین‌های اشغال‌شده به وسیله نیروهای مقدونی را تا رود فرات به اسکندر واگذارد و مبلغ ده‌هزار تالانت باج بدهد. اما اسکندر این تقاضا را رد کرد و خواستار تسلیم بلاشرط داریوش شد. ارتش مقدونی با یک راه‌پیمائی شتاب‌انگیز به سوی شمال رهسپار شد و گذرگاه‌های فرات را به تصرف درآورد. در یکم اکتبر جنگ سختی در نزدیکی شهر کوچک گاوگامل بین دو طرف رویداد. با وجود موفقیت موقت سواران باختری و ساکزی و پایداری سرسختانه مزدوران یونانی که در خدمت پارسیان بودند، ارتش داریوش درهم شکست و خود او با نیروی کمی گریخت.

ارتش اسکندر به سوی مرکز مهم دولت هخامنشی یعنی بابل رهسپار شد، این شهر به وسیله ساتراپ بابل، هازی بدون جنگ تسلیم گردید. ارتش مقدونی از آنجا بیدرنگ به سوی مرکز مهم دیگر هخامنشیان یعنی شوش رهسپار و از آنجا با شکستن مواضع دفاعی کوهستانی، به پارس هجوم برد، پاسارگاد و پرسپولیس، زادگاه دودمان هخامنشیان را به تصرف درآورد. در گنجینه‌های شوش و پرسپولیس، ثروت عظیم هخامنشیان به تصرف

اسکندر در آمد.

در این هنگام سیاست اسکندر در مورد کشورداری عوض شد. او در نخستین مراحل لشکرکشی‌هایش برای اداره امور داخلی کشورهای مغلوب از نمایندگان بلندپایه مردم محلی بهره می‌برد. اینان یا فرمانروایان تابع پارسها در گذشته (مثلاً در شهرهای آسیای صغیر و فنیقیه)، یا اشراف محلی‌ای بودند که حاضر شدند زیر نظر فرماندهان نظامی مقدونیان امور کشوری را بگردانند (مثلاً در مصر)، هم‌اکنون اسکندر بر آن شد، پارسیان را از اشغال مقامهای بلند محروم و اداره امور را به زبردستان خودش بسپارد. نخستین بار این سیاست در مورد مآذی ساتراپ بابل عملی گردید. پس از تصرف شوش و پرسپولیس این سیاست به میزان گسترده‌ای اجرا شد و انگیزه نزاع و دوستی در میان ارتش مقدونی گردید.

شکست ناحیه گاوگامل داریوش سوم را از اندیشه پایداری باز نداشت. هم‌اکنون دولت‌های محلی خاوری را زیر فرمان گرفت. او در قلمرو ماد هم نیروئی گرد آورد و امیدوار بود در آنجا به پیکار ادامه دهد. لشکریان مقدونی که در پارس مستقر بودند، به سوی ماد راه پیمودند. پیش از این کار کاخ با شکوه و معروف پرسپولیس را به آتش کشیدند و شهر را تاراج کردند. انگیزه این تاراج‌گری و به آتش کشیدن کاخ روشن نیست، چون این عمل با سیاست پیشین اسکندر که کوشش داشت با اشراف پارس نزدیک شود جور در نمی‌آمد. احتمالاً به نظر می‌رسد اسکندر به دواعلت به چنین اقدامی دست زد: ۱. او هنگام اقامت در پرسپولیس آگاه شد که در یونان شورش پدید آمده و اسپارته‌ها آشکارا علیه چیرگی مقدونیان بر یونان به‌ها خاسته‌اند و در آتن هم ناآرامی آغاز گردیده است. بنا بر این برای جلب افکار عمومی یونانیان به سوی خودش، فرمان داد تا کاخ پرسپولیس را به آتش بکشند تا آتش زدن معبد یونانیان را به وسیله پارسیان در زمان جنگ ایران و یونان به یاد یونانیان آورد و تلافی آنرا به رخ مردم آن سامان بکشد. اصلاً شعار یونانیان هنگام آغاز لشکرکشی اسکندر به ایران همین موضوع بود. ۲. پرسپولیس نه تنها پایتخت دولت هخامنشی بود، بلکه یکی از مراکز مقدس پارسیان به‌شمار می‌رفت که هر سال مراسم ستایش «شاهنشاه بزرگ» از سوی مردمی که تابع پارسیان بودند در آنجا انجام می‌گرفت. به آتش کشیدن کاخیکه قبله‌گاه این ملت‌ها بود و چنین مراسمی انجام می‌گرفت، نمایشی بود تا کلیه مردم مشرق‌زمین از پایان حکومت هخامنشیان آگاه شوند و از دلبستگی به آن درگاه قطع امید کنند. بنا بر این، این کار را با هستی یک ژست تبلیغاتی به سود مقدونیان به‌شمار آورد.

هنگامی که ارتش مقدونیه به اکباتان نزدیک می‌شد، در میان نزدیکان داریوش سوم

هم آهنگی برای ادامه کارزار وجود نداشت. خود داریوش به سوی خاور عقب نشست چون نیروی کافی و سازمان دقیقی برای دفاع از ماد در اختیار نداشت. ضمن عقب نشینی، از هم پاشیدگی ارتش آغاز گردید. در میان بلندپایگان پارسی توطئه‌ای علیه داریوش، به منظور برکنار کردن او، که از دفاع شاهنشاهی هخامنشی در برابر هجوم دشمنان عاجز مانده بود، مطرح گردید، رهبری این توطئه را پسر فرمانروای مهمترین ساتراپ شرق یعنی باختر، به دست گرفت. توطئه‌گران نخست شاهنشاه را باز داشت کردند و سپس او را کشتند.

دگرگونی در سیاست اسکندر و اختلاف در میان لشکریان یونانی - مقدونی

کشته شدن آخرین شاهنشاه دودمان هخامنشی، نشانه پایان جنگی بود که شاه مقدونی همراه با متحدین یونانی اش زیر شعار تلافی جوئی رویداد جنگ ایران و یونان آغاز کرده بود. در پایتخت گریکانی هکاتومپیل، اتحادیه شهرهای یونان رسماً منحل شد، اما به یونانیانی که در لشکرکشی شرکت کرده بودند، وعده داده شد که اداره مقامهای مهم آن شهرها از سوی اسکندر، به آنها واگذار خواهد شد. قصد اسکندر درباره ادامه جنگ با مقاومت‌هایی در میان ارتش مقدونی روبرو گردید، چون اینان در اثر لشکرکشی‌های طولانی خسته شده بودند و می‌پنداشتند به آخرین هدف جنگ رسیده‌اند. اما اسکندر که هم‌اکنون خود راقانوناً وارث شاهنشاهی هخامنشیان می‌انگاشت، خیال نداشت به جنگ پایان دهد، می‌خواست سرتاسر متصرفات آنها را به تصرف درآورد و به قلمروش ملحق کند. اسکندر با دشواری توانست مخالفت ارتش را در این باره از بین ببرد و بنابراین به لشکرکشی ادامه داد. پارت‌ها در برابر مقدونیان پایداری نکردند، ساتراپ آنها بدون جنگ تسلیم شد و در مقام خود باقی ماند.

سیاست تازه اسکندر متوجه مقابله با مخالفت‌های درونی ارتش مقدونی گردید. موقعیت کنونی اسکندر که وارث قانونی تاج و تخت هخامنشیان به شمار می‌آمد ایجاب می‌کرد با اشراف پارسی نزدیک شود، چون می‌پنداشت اینها تکیه‌گاه خوبی برای اداره سرزمین‌های تصرف شده خواهند بود، در عین حال اسکندر کوشش داشت اصول کشورداری را که از پیش به آن آشنا بود، تغییر دهد و بر پایه خود کامگی که ویژه شاهنشاهان هخامنشی بود، سرتاسر کشور را بگرداند. این گرایش باعث ناخشنودی سخت اشراف مقدونی گردید، چون به ویژه اشراف جلگه‌ای مناطق مقدونیه، از مدت‌ها پیش املاکی داشتند که مستقلاً

و به گونه خود مختار اداره می‌شدند، اینها تصمیم اسکندر را شکننده سنت‌های باستانی مقدونی برمی‌شمردند. درعین حال اشراف مناطق کوهستانی مقدونیه، که مانند اشراف جلگه‌ای قدرت چندانی نداشتند، نزد اسکندر ارج فراوان یافتند و زیر سایه او از رفاه فراوان برخوردار شدند، اینان آماده بودند اسکندر را در پیکارهایش علیه «اشراف پیر» پشتیبانی کنند. اشراف پیر نسبت به ادامه جنگ پنداری منفی داشتند، اینان می‌پنداشتند، هرچه جنگ طولانی‌تر شود، قدرت شاه افزون‌تر گردد و منابع بیشتری را تصرف کند، اهمیت و اعتبار دولت‌های داخلی خود مقدونیه کمتر خواهد شد. اما اشراف تازه به دوران رسیده مقدونی به دنبال اسکندر می‌رفتند و به امید به دست آوردن غنائم جنگی و منافع تازه از راه استثمار سرزمین‌های تصرف شده، از پشتیبانی شاه مقدونی دریغ نداشتند.

درچنین وضعی مسئله توطئه فیلوتی، پیش‌آمد که به اعدام او و پدرش پادمینونا و تنی‌چند از نمایندگان اریستوکراسی مقدونی انجامید. اسکندر توانست از تضاد میان اشراف و سربازان معمولی مقدونی که از میان دهقانان بیرون آمده بودند، بهره ببرد، اگرچه اینها هم از جنگ خسته می‌نمودند، اما ناخشنودی‌شان از قدرت روزافزون اشراف‌بارها نیرومندتر بود و هنگامی که بنا به سنت‌های باستانی مقدونیان، فیلوتی و همکارانش از سوی ارتش معاکمه شدند، به اعدام محکوم گردیدند. به دنبال توطئه فیلوتی ستیزهای دیگری در داخل اردوی اسکندر در گرفت (کشتن کلیتا و توطئه «پالائی»). در همان هنگام تضادهای سختی میان اسکندر و مقدونیان، از سوئی و یونانیانی که در ارتش اسکندر خدمت می‌کردند از سوی دیگر پدید آمد.

پیکار مردم آسیای میانه علیه استیلای یونانیان - مقدونیان

دراثر تعرض نیروهای یونانی - مقدونی به ساتراپ‌های خاوری، ویژگی‌ها و شکل‌های جنگ در آن سامان به گونه‌ای دیگر درآمد. اگر پیش از این توده‌های مردم شرق، به گونه استثنائی در برابر رویدادها بی‌اعتنا بودند (گاهی حتی اسکندر را به عنوان آزاد کننده آنها از قید ستم پارسیان می‌ستودند، مثلاً در مصر)، اما هم‌اکنون جنگی مردمی را علیه نیروهای یونانی - مقدونی آغاز کردند. نخستین نشانه آن، قیام در آدلی بود این قیام به باختر و سغدیان سرایت کرد و گسترش یافت. عملیات جنگی در سرزمین آسیای میانه تا ۳۲۷ ق. م. ادامه داشت و منجر به تلفاتی شد که ارتش اسکندر در تمام طول مدت لشکرکشی‌اش تحمل نکرده بود. جنگ مردم آسیای میانه علیه استیلاگران در چند مرحله انجام گرفت. در مرحله یکم رهبر قیام بس بود. او که به خاندان هخامنشیان وابستگی

داشت، خود را «پادشاه آسیا» خواند و می‌خواست اسکندر را سرنگون کند. اما نتوانست در برابر هجوم ارتش اسکندر پایدار بماند چون از اعتماد مردم محلی نسبت به خود بهره نبرد، موفق نشد از اشغال جنوب باختر به وسیله اسکندر جلوگیری و گذرگاه آمو دریا را به روی ارتش او ببندد. سرانجام پس تسلیم شد، اسکندر فرمان داد او را دستگیر و به عنوان خیانت و سوء قصد به جان پادشاه قانونی محاکمه کنند. پس در اکیاتان اعدام گردید.

سخت‌ترین نبرد علیه مقدونیان در مرحله دوم انجام گرفت، در این هنگام رهبری قیام به عهده یکی از رهبران سفدی به نام اسپتیامن بود. توده‌های وسیعی از مردم به این قیام پیوستند و به نیروهای یونانی-مقدونی ضربه‌های نیرومندی وارد آوردند. اسکندر باروش بسیار بیرحمانه‌ای به این قیام جواب داد. بنا به شهادت کودتزی «دفا»، او فرمان داد که در دره زرافشان روستاها را به آتش بکشند و همه بزرگسالان را آن ناحیه را نابود کنند. دیودور می‌گوید که در این هنگام بنا به فرمان اسکندر ۱۲۵ هزار تن کشته شدند.

در آخرین مرحله نبرد پس از سرکوبی قیام در مراکز باختر و سغد و کشتن اسپتیامن، پایداری فقط در مناطق پراکنده کوهستانی ادامه یافت. در این هنگام اشراف سفدی و باختری از ادامه سیاست پایداری منصرف شدند و به اسکندر گساریدند. به نشانه آشتی، اسکندر با دختر یکی از این اشراف به نام «کسان» که سفدی بود، ازدواج کرد. یگانهای سوار باختری و سفدی در لشکرکشی اسکندر به سوی هندوستان شرکت کردند. یکی از ویژگی‌های مهم سیاست اسکندر در شرق دستور ساختمان شهرهای تازه در آن سرزمین بود. بنا بر اسنادیکه به دست آمده اسکندر چند شهر در این ناحیه بنا نهاد، اما در غرب فقط بندر مصری اسکندریه را بنیان گذاشت.

لشکرکشی به هندوستان

لشکرکشی هندوستان تقریباً سه سال طول کشید و پس از پیوستن سرزمین‌های پهناوری از آن دیار به متصرفات اسکندر، در اثر خودداری جدی لشکریان از پیشروی بیشتر به سوی خاور، پایان یافت. در هندوستان هم مانند آسیای میانه، چند شهر و دژ از سوی اسکندر ساخته شد. هنگام بازگشت، ارتش به سه ستون تقسیم شد: یک ستون زیر فرماندهی کراتو از راه آداخومیا، دومین ستون به فرماندهی خود اسکندر از راه ساحل دریا و سرانجام قسمتی از راه دریا، به وسیله قاوهایی که در هندوستان ساخته شدند از اقیانوس هند به سوی خلیج فارس رهسپار شدند ستونی که زیر فرماندهی خود اسکندر بود دشوارترین راه را در

پیش داشت: بایستی از شن زارهای بی آب می گذشت و پایداری عشایر محلی را درهم می شکست. پس از انجام این راه پیمائی بزرگ هر سه قسمت دوشوش بهم پیوستند و در آنجا پایان لشکرکشی پیرومندان را جشن گرفتند.

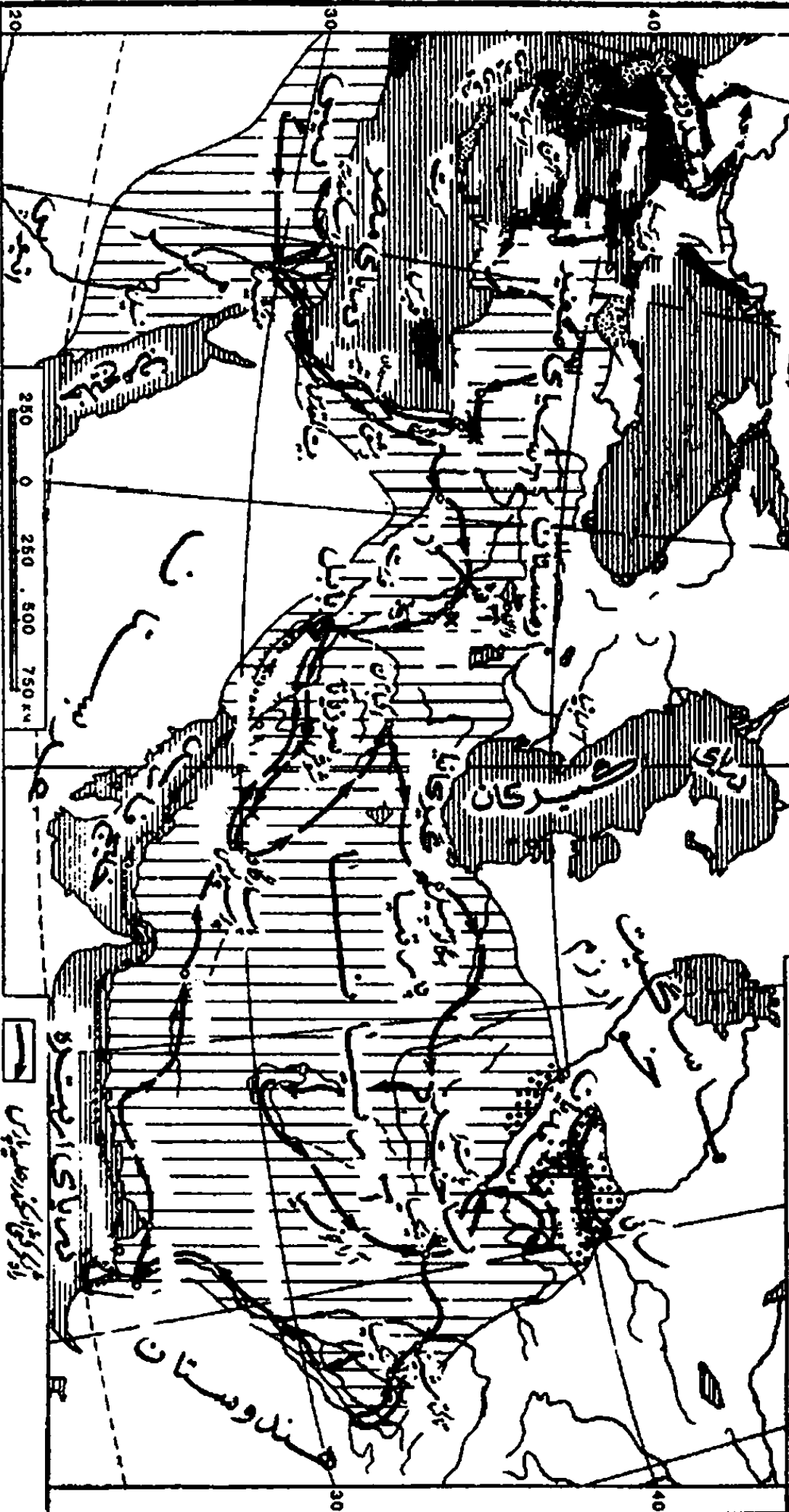
غیبت سه ساله اسکندر، شایعات کشته شدن او را در هندوستان پدید آورد - این پدیده ها گویای گرایش های گریز از مرکز نسبت به حکومت او در درون بودند و بنیان امپراطوری اسکندر را سست و ناپایدار نمایانند. چند ساتراپ از جمله مقدونیه و پارس تا حد تشکیل دولت های مستقلی پیش راندند. کل آرخ یونانی در حالیکه سازمان مالی مستقلی در مصر برپا کرد، خودسرانه بقیه مقام های عالی را اعم از مصری یا یونانی کنار زد. گادپال که خزانه دار کل اسکندر به شمار می رفت، پول های بسیاری از موجودی خزانه را حیف و میل کرد. اسکندر اقدام های قاطعی را برای ایجاد یک پارچگی در حکومت انجام داد. چند ساتراپ و مأمور بلند پایه را اعدام و چند تن دیگر را برکنار کرد. گادپال از ترس جانش ضمن برداشت هزار تالانت از خزانه اسکندر به یونان گریخت. اما کل آرخ از سوی اسکندر بخشوده شد.

اسکندر در دوره پس از پایان اردو کشی هند سرگرم نظم و نسق سازمان های اداری دولت و آماده شدن برای لشکرکشی تازه گردید. از سوی اسکندر مأموران و کارشناسانی جهت شناسائی دریای خزر و کناره های شبه جزیره عربستان از نظر قابلیت کشتی رانی گسیل شدند. ظاهراً اعزام مأموران شناسائی اخیر به منظور آماده شدن برای تصرف عربستان بود. برای این منظور در منطقه بابل تعمیر گاه کشتی بنا نهاده شد. و ناوگانی آماده گردیدند، اسکندر پایتخت خود را در شهر باستانی بابل قرارداد، چون این شهر در مرکز تقاطع راه هایی که دورترین گوشه های امپراطوری را بهم وصل می کرد، قرار داشت. در این هنگام اسکندر دو طرح اصلاحی را در مورد ارتش به موقع اجرا گذاشت در نتیجه این طرح، پارسها به سازمان ارتش مقدونی پیوستند.

شاید اسکندر لشکرکشی عظیم تازه ای را طرح کرد - این بار می خواست، به سوی غرب مدیترانه هجوم برد، و شاید ضمن این طرح می خواست موضع بیرحمانه ای علیه شهرهای یونانی بگیرد و هر چه قاطع تر در کارهای آنها مداخله کند و آنها را زیر نظارت شدیدتر بگیرد. اما ضمن اینکه در گرما گرم فعالیت های جوشانی قرا گرفته بود در تابستان ۳۲۳ ق. م. در پایتخت دولتش یعنی بابل درگذشت.

ارزیابی سیاست اسکندر مقدونی

ریشه‌های کشتی اسکندر و پهلوانی



مملکتی که در آن اسکندر مقدونی زندگی کرد
 مملکتی که اسکندر مقدونی آن را فتح کرد
 دولت‌های متحد اسکندر

دولت‌های متحد اسکندر و ساسانیان
 دولت‌های متحد اسکندر و ساسانیان
 دولت‌های متحد اسکندر و ساسانیان

راه‌های دریایی اسکندر و ساسانیان
 راه‌های دریایی اسکندر و ساسانیان
 راه‌های دریایی اسکندر و ساسانیان

در تاریخ‌نگاری نوین ارزیابی‌های گوناگونی نسبت به فعالیت‌های اسکندر مقدونی به چشم می‌خورد. دانش نوین بنا بر بعضی معیارها نظریات تاریخ‌نگاران قدیمی را تکرار می‌کند، این تاریخ‌نگاران ضمن بیان رویدادها سده‌ها را در نظر گرفته‌اند؛ اول ستایشگری، دوم ارزیابی فعالیت‌های اسکندر با نظریهٔ کاملاً منفی و سوم ارزیابی از لحاظ این که اسکندر شاگرد و پیرو مکتب ارسطو بود، در اینجا فعالیت‌های اسکندر به دو دوره تقسیم می‌شود: دورهٔ اول زمانی بود که گویا اسکندر از اندرزهای ارسطو پیروی می‌کرد البته در این مورد ارزیابی کاملاً مساعد بود، دورهٔ دوم زمانی بود که اسکندر از پیروی اندرزهای معلمش سرباز زد البته در این دوره ارزیابی منفی بود.

ارزیابی فعالیت‌های اسکندر نمی‌تواند یک‌جانبه و مشخص باشد. ارتش او دولت هخامنشیان را که در حال نابودی بود، منقرض کرد و در کنار آن پهنه‌های گسترده‌ای از قلمرو هخامنشیان در اثر عملیات جنگی ویران شدند، صدها هزار تن از مردم به ویژه در مشرق به هلاکت رسیدند. اما باید یادآوری کرد که دولت اسکندر در عین حال در روی ویرانه‌های دولت هخامنشی بنیان‌گذاری شد. این دولت هم سازمانهای مدیریت کشوری دوران هخامنشی را دست‌نخورده نگاهداشت و با همان روش به ادارهٔ قلمرو امپراطوری خود پرداخت؛ او ساتراپ‌ها و کشورهای تابعه را در یک پایه قرارداد، کوشش کرد قدرت ساتراپ‌ها را محدود و آنها را به استانهای کاملاً مطیع دولت مرکزی تبدیل کند، حتی در کنار آنها فرماندهان نظامی‌ای که اصلاً تابع آنها نبودند و تماس مستقیم با شاه داشتند، گذاشت. اما این اقدامها عملاً نتوانستند از گرایش به جدایی‌خواهی ساتراپ‌ها جلوگیری کنند، رویدادهایی که هنگام لشکرکشی به هندوستان در ایران پیش‌آمد این مطلب را به ثبوت رساند. در سازمانهای سیاسی هم دگرگونی‌های ناچیزی انجام گرفت، در حقیقت ضمن این دگرگونیها فقط برخی از چهره‌های سیاسی از قبیل حکام و غیره عوض شدند. اسکندر کوشش داشت سبک ادارهٔ امپراطوری خود را بر پایه شاهنشاهی هخامنشیان به گرداند. گمان نمی‌رود در ساختمان اجتماعی جامعه‌های زیر تسلط او دگرگونی مهمی رویداده باشد. در شاهنشاهی هخامنشی از نقطه نظر روابط اجتماعی، سازمان یک‌پارچه و هم‌آهنگی وجود نداشت. در این مورد اختلافهای بسیاری میان ساتراپ‌ها یا استانهای تابعه موجود بود، تصرف این مناطق به وسیله هخامنشیان تغییری در وضع روابط اجتماعی ساکنان آنها پدید نیاورد. اما باید چنین پنداشت، در اثر جنگ‌هایی که رویداده بود خرید و فروش مردم یک شهر یا قبیله که پس از شکست به دست مهاجمان به عنوان برده اسیر می‌شدند، سخت رایج گردید. ضمناً گاهی همین اسیران در یک جا متمرکز و شهری را تشکیل می‌دادند (مثلاً یونانیان و غیره) - این رویدادها پیشرفت نظام بردگی را با شکل کلاسیک‌اش

باعث می‌شد. اما مسئله نظام بردگی به مفهوم حقوقی و اجتماعی آن همراه با اشکال دیگر محدودیت‌های اجتماعی عملاً در بیشتر استانهای تابعه شاهنشاهی از پیش وجود داشت. به دنبال استیلای اسکندر بر این استانها، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در روابط اجتماعی مردم این مناطق پدید نیامد.

اسکندر کوشش داشت يك پارچگی مناطق اشغال شده را استوار گرداند. یکی از روش‌هایی که برای انجام این منظور به کار برد، رایج کردن سیستم پولی واحد، در سرتاسر امپراطوری، و بر مبنای مبادلات سنتی یونان قدیم یعنی وزن کالای واسطه مبادله استوار بود که البته طلا و نقره هم (بر مبنای وزن) جزو وسیله مبادله به شمار می‌رفت. سکه‌های طلا (استاتر) و نقره (درهم و تترادرهم) در خرابخانه امپراطوری ضرب می‌شدند، ضمناً استانهای محلی هم می‌توانستند سکه‌های مسین بزنند. بیگمان تبدیل گنج‌های انباشته شاهنشاهان هخامنشی که در شوش و پرمبولیس انبار بودند به مسکوک، باعث پیشرفت روابط کالائی - پولی و گسترش زمینه مبادلات پولی در استانها که تا پیش از این ناگزیر به مبادله جنسی بودند، گردید. اما سیاست پولی اسکندر جنبه‌های منفی هم دربر داشت: رواج معامله با پول مسکوک و در گردش گذاشتن پول زیادتر از مقدار کالای تولیدشده، انگیزه تورم و بالارفتن بهای کالاها گردید. این پدیده در تمام مدتی که یونانیان در امپراطوری پراکنده بودند خودنمایی می‌کرد، اما اقدامهای اسکندر مقدمه این بحران بود.

دانشمندان بورژوازی اطلاعات گسترده‌ای درباره اسکندر داده و او را ایجادکننده «برادری ملت‌ها» و حتی نخستین کسی که «انترناسیونالیسم» را در جهان پدید آورد، شناسانده‌اند. دلایل آنها اینست که او پس از استیلای بر ایران پارسیان را در رأس مقامهای عالی اداری گذاشت. یا پس از بازگشت از هندوستان جوانان پارسی را در نیروی مسلح خود پذیرفت و توسط مربیان نظامی مقدونی آنها را آموزش نظامی داد (سپس آنها را به فالانژها و سواره نظام مقدونی وارد کرد)، یا آنکه عروسی‌های عظیمی را در شوش برپا کرد به گونه‌ای که در يك روز خودش و شماره بیشماری از فرماندهان نظامی و چندین هزار سرباز زبردستش با زنان محلی ازدواج کردند و غیره.

اما انجام این کارها عملاً انگیزه‌های دیگری داشتند. اسکندر خوب می‌دانست که پایداری قدرتش روی مردم این سرزمین‌های پهناور که دارای سرشت‌ها و باورهای گوناگون بودند، تنها به وسیله نیروی مسلح ممکن نیست. بنابراین کوشش داشت تا تکیه گاههای اجتماعی‌ای در میان این مردم پدید آورد و آنها را گسترش دهد، بنابراین به گونه‌های گوناگون تلاش می‌کرد تا رهبران و اشراف محلی را به سوی خود بکشاند. اما درباره پارسیان باید گفت که از پیش امور مردم استانها زیر نظر عاملان پارسی اداره می‌شده، او

ناگزیر این سیاست را دنبال کرده است. اسکندر در باره «برادری ملت‌ها» اصلاً نمی‌اندیشید، اما فقط می‌خواست، پارسیان و مقدونیان (به‌ویژه اشراف این دو ملت) باهم متحد شوند و «حکومت مردمی» واحدی را پدید آورند و این حکومت که پایگاه مطمئنی برای قدرت - نمائی و سلاح برنده‌ای برای ستمگری بود، بر مردم قسمت‌های دیگر امپراطوری فرمان راند. اما هدف و وسیله‌ای که اسکندر برای پیشرفت مقاصدش برگزید خیالی خام پیش نبود، چون شرایط عینی برای ایجاد چنین پایگاهی وجود نداشت.

علاوه بر این، این سیاست اسکندر جنبه دیگری هم داشت. پادشاهی مقدونیه در زمان فیلیپ و اسکندر دارای ویژگی‌هایی حاکی از شکل‌گیری اجتماعی جامعه مقدونیه بود و بازماندگان دوره جنگ‌های دموکراسی مقدونیه (شورای عمومی لشکریان دارای حقوق ویژه‌ای بود که می‌توانست از قدرت شاه بکاهد) به آن ایمان داشتند. بنابراین سیاست اتحاد پارسیان و مقدونی‌ها به این معنی بود که این قشر از مقدونیان را از حقوق خود محروم می‌کرد و آنها را تا حد «شهروندان مطمئن و فرمانبردار» پائین می‌آورد.

تا زمانیکه ارتش مقدونیه تنها پایگاه اصلی قدرت اسکندر بود، شکستن این سنت‌های مقدونیان امکان نداشت. گویا به همین انگیزه بود که اسکندر پس از بازگشت از هندوستان بر آن شد ارتش ویژه‌ای از پارسیانی که به وسیله مقدونیان آموزش دیده بودند، تشکیل دهد تا آنها را در برابر نظامیان پرمقدونی قرار دهد. نخست این تصمیم باعث اختلاف میان شاه و ارتش گردید، اما سرانجام شاه نظر خود را تحمیل کرد، و توانست پکانه‌های جزئی را که افراد مقدونی و پارسی در آنها سازمان داده شده بودند، پدید آورد.

معمولاً دانشمندان بورژوازی که از تز «برادری ملت‌ها» ی اسکندر دم می‌زنند، مسئله سیاست شهرسازی او را در خاور به میان می‌کشند. به موجب اظهار نظر پلوتادخ (سده دوم میلادی) اسکندر رویهمرفته ۷۵ شهر بنا کرد. این رقم بیگمان گزاف‌گویانه است. ظاهراً در زمان اسکندر ۳۰ شهر ساخته شد ولی این رقم هم قابل ملاحظه است.

بیشتر این شهرهای نودر مناطق خاوری امپراطوری بنا شده‌اند: در ایران، آسیای میانه، هندوستان. دانشمندان بورژوازی این اقدام را نشانه‌ای از تلاش‌های اسکندر برای بسط فرهنگ شهری یونانی در بافت‌های اجتماعی بقیه مناطقی می‌شمارند که از شهرسازی اطلاعی نداشته‌اند. راست است شهرهایی به منظور ایجاد و رشد فرهنگ هلنی (یونانی) ساخته شدند، اما این کار به این منظور انجام گرفت که مردم بومی فرهنگ یونانی را فراگیرند و اینگونه جامعه‌ای یک پارچه با افکار و عقاید یونانیان و مقدونیان پدید آید. اما این شیوه تفکر نمی‌تواند درست باشد. چون جامعه‌های بومی طی قرن‌ها فرهنگ خودشان را داشتند. علاوه بر این دلایلی وجود ندارد که اسکندر در باره گسترش فرهنگ یونانی می‌اندیشید.

بنیان‌گذاری این شهرها در درجه اول به منظور هدف‌های جنگی و ایجاد پایگاه‌های استراتژیک انجام گرفت، چون از این پایگاه‌ها سرزمین‌های زیر اشغال بازرسی می‌شدند، به‌همین انگیزه بیشتر این شهرها در منطقه‌های شرقی ساخته شدند، در این نقاط بود که پایداری یونانیان - مقدونیان در برابر اسکندر سخت فزونی یافت. فقط بعدها قسمتی از این شهرها به‌مراکز مهم صنعت و بازرگانی تبدیل شدند، کیفیت ترکیب مردم این شهرها (مقدونی، یونانی، بومیان) که به‌منظور تحقق طرح‌های سیاسی اسکندر متمرکز شده بودند، اینگونه بود: بیشتر این مردم تغییر ماهیت دادند (از جمله مقدونی‌هایی که ارتشی نبودند) و کم‌وبیش به‌توده‌ای از شهروندان هم وطن که تابع دولت مرکزی بودند، تبدیل شدند. این شهرها برخلاف «پلیس»های یونانی از خود مختاری محروم و زیر فرمان مستقیم فرمانداران تابع شاه قرار داشتند، و طبعاً این چگونگی باعث ناخشنودی یونانیانی گردید که در این شهرها مفیم بودند. بنابراین به‌سال ۳۱۵ ق.م. در شهرهای نویناد مناطق باختر و سفدیان، شورش یونانیان آغاز و به‌سال ۳۲۳ ق.م. بیدرنگ پس از مرگ اسکندر قیام سختی در گرفت که سیستم حکومتی مقدونیان را در مرزهای شمالی شرقی لرزاند. اینگونه ارزیابی وضعیت متصرفات اسکندر از سوی پژوهشگران بورژوازی نمی‌تواند درست باشد. تصرف ایران به‌وسیله اسکندر یک رشته مسائل بسیار پیچیده‌ای را پدید آورد که حل آنها غیرممکن بود. فعالیت‌های اسکندر بسیاری از تضادهای اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک را ژرف‌تر کردند. مرگ اسکندر لحظه تحول این یا آن راه حل پس از یک دوره طولانی پیکار درونی به‌شمار می‌رفت.

دولت سلوکی‌ها

تقریباً پس از مرگ اسکندر از هم پاشیدگی امپراطوری او آغاز گردید. پیکار میان سرداران مقدونی پیشین شاه تا چند دهه ادامه داشت. نخستین مرحله این پیکار شامل درگیری ستیزهای پیوسته میان ساتراپ‌ها بود که هر کدام کوشش داشتند نفوذ و قدرت خود را روی ساتراپ‌ها یا چهره‌های دیگر برقرار کنند. کسانی که در رأس امپراطوری قرار داشتند (سرداران مقدونی - نخست پردمکا و سپس آنتی‌پاترا)، منظورشان این بود یک پارچگی امپراطوری را حفظ کنند و خود در رأس آن قرار گیرند. بعدها رفته رفته دولت‌های جدا-گانه‌ای در دوران قلمرو امپراطوری شکل گرفتند و پیکار برای تقسیم ارثیه اسکندر در گرفت. در روی ویرانه‌های امپراطوری اسکندر، سه مرکز اصلی به‌وجود آمد: مقدونیه (ویونان که تابع آن بود)، دولت پتولم‌ها شامل (مصر، بخش جنوبی سوریه و چند استان

آسیای صغیر) و سرانجام سلوکی‌ها (قسمت آسیائی متصرفات اسکندر).

بنیان‌گذار دولت سلوکی‌ها سلوکی، یکی از محافظان جان اسکندر بود. به موجب پیمانی که به سال ۳۲۱ ق. م. میان ساتراپ‌ها بسته شد، بابل هم جزو قلمرو سلوکی گردید. سلوکی در نخستین سال فرمانرواییش سرگرم پیکار سخت به منظور استوار کردن حکومتش در بابل شد. نخست او ناگزیر با یکی از سرداران اسکندر به نام یومن درگیر شد، نامبرده در آسیای صغیر شکست خورد و با رزمندگان همراهش به خاور گریخت. در اینجا یومن ائتلافی از ساتراپ‌های محلی پدید آورد، اما به‌انگیزه عدم اعتماد متقابل و بی‌میلی ساکنان محلی درباره جداسدن از مرکز قدرت، این ائتلاف به هم خورد، اینگونه فرمانروای عالی‌آسیا با کمک آنتی‌گونا، یومن و متحدانش را از میان برد و تسلط کامل خود را بر سرتاسر ساتراپ‌های ایران - آسیای میانه برقرار کرد. سرانجام آنتی‌گونا خودش می‌خواست جای سلوکی را بگیرد (به سال ۳۱۵ ق. م.).

اما سلوکی از درگیری شدید آنتی‌گونا با ساتراپ‌های دیگر بهره برد، درحالی‌که از فرمانروای مصر یعنی پتولم نیروهای کمکی در اختیار گرفت، به سال ۳۱۲ ق. م. به بابل برگشت، این سال آغاز فرمانروائی سلوکی‌ها به‌شمار می‌آید. در هر حال سلوکی با پشتیبانی مردم محلی توانست قدرت خود را در تمام ساتراپ‌ها برقرار کند. با شرایط مساعدی که پدید آمده بود (ادامه جنگ در غرب) سلوکی امکان یافت به شرق لشکرکشی کند و طی این لشکرکشی ساتراپ‌های ایران و آسیای میانه را تصرف کرد. در پایان این لشکرکشی او با چاندداگوپتا بنیان‌گذار دولت‌های ماورای در هندوستان برخورد. جنگ میان آنها با واگذاری تمام متصرفات هندی اسکندر به فرمانروای هندی پایان یافت، در عوض چاندداگوپتا ۳۰۰ رأس فیل جنگی به سلوکی واگذار کرد که باعث تقویت نیروهای او شد. در سالهای ۳۰۴/۳۰۵ ق. م. سلوکی خود را پادشاه اعلام کرد، دهری نهانید سوریه شمالی را گرفت و به سال ۲۸۱ ق. م. قسمت عمده آسیای صغیر را به چنگ آورد؛ در این سال که او قصد تصرف مقدونیه را داشت، کشته شد.

سلوکی‌ها در دوره شکوفائی حکومت‌شان قسمت عمده متصرفات آسیائی اسکندر را در دست داشتند ضمناً همان دشواریهای زمان اسکندر برای کشورداری در این سرزمین در برابر حکومت تازه خودنمایی کردند. اما راه حل سلوکی‌ها در بیشتر موارد جور دیگری بود. سیاست اسکندر که ایجاد یک پارچگی پارسیان و مقدونیان، به عنوان رعایای امپراطوری بود، در زمان سلوکی‌ها از میان رفت. تقریباً بیدرننگ پس از مرگ اسکندر پارسیان از مقامهای مهم دولتی برکنار شدند. سربازان مقدونی نمی‌خواستند که ثمره پیروزیهایشان را با پارسیان مغلوب تقسیم کنند، و سرداران (از جمله خود سلوکی) در

شرایطی که پیوسته در حال جنگ بودند از گسرایشهای افراد ارتش پیروی می‌کردند، نمی‌توانستند (و نمی‌خواستند) سیاستی مخالف با خواسته‌های افرادشان را اجرا کنند. در این شرایط سیاست بازسازی سازمان حکومت با طرح‌های اسکندر تفاوت فراوان داشت. قشر مدیران دولتی همه مقدونی بودند که در رأس آنها شاه قرار داشت، در مرکز این سازمان حکومتی، ارتش بود که فرماندهان آن همه مقامهای عالی را اشغال کردند. مبنای حقوقی این نظام از بن‌دار کهنی الهام می‌گرفت که به موجب آن فاتحان، مالک دارائی و زندگی مغلوبان به‌شمار می‌آمدند. استثمار مردم تنها به وسیله دستگاه دولتی انجام می‌یافت، اما این به آن معنی نبود که سلوکیدها از اشراف متشخص محلی به‌عنوان پشتیبان در کشورهای اشغال شده بهره نمی‌بردند. مثلاً روحانیان معابد محلی در شهرهای بابل از امتیازهای ویژه‌ای برخوردار بودند. اما در اصل حکومت سلوکیدها به‌دست مقدونیان گردانده می‌شد، و بقیه مردم که شامل اکثریت قریب به اتفاق ساکنان بودند، از لحاظ اجتماعی در پست‌ترین وضع قرار داشتند. روابط اجتماعی موجود تغییر چندانی نکرد، اما يك قشر اجتماعی - مقامهای بسیار عالی - تازه پدید آمد.

سیاست شهرسازی بتاير طرح‌های اسکندر، در زمان سلوکیدها از بین رفت. شهرهایی که اسکندر در مدت کوتاهی بنا نهاده بود، و همچنین شهرهای نوی که خود سلوکیدها ساختند، حقوق «پلیس‌ها» را باز یافتند. این به آن معنی بود که محدودیت‌های سخت اسکندر درباره شوراهای شهری ملغی شد، و هم‌اکنون این شهرها تا اندازه‌ای خود مختاری به‌دست آوردند، این خواسته یونانیان بود و باعث کشانده شدن آنها از زادگاهشان به شهرهای نو بنیاد خاور گردید. اما در عین حال این شهرها با «پلیس‌های» یونانی دوره‌های پیشین تفاوت فراوان داشتند، خود مختاری آنها فقط به کارهای داخلی محدود می‌شد و در رأس شوراهای شهرها نمایندگان شاه به نام «پستات» وجود داشتند. زمین‌های این شهرها متعلق به شاه بودند، اما شوراهای شهر مالک شرطی این زمین‌ها به‌شمار می‌آمدند و اعضای این شوراها ناگزیر بودند (به‌عوض این امتیاز) در ارتش شاه خدمت کنند. اینگونه در حکومت سلوکیدها نوعی سازش میان خواسته‌های یونانیان و سیاست تمرکز دولت سلوکیدها پدید آمد، این سیاست باعث پشتیبانی یونانیان که در شهرهای نو بنیاد مسکن گزیدند، از رژیم موجود یعنی دودمان سلوکیدها، گردید. علاوه بر این مناطق روستائی هم به شهرها وابسته بودند و ساکنان این روستاها در رابطه با شهرها وظایف ویژه‌ای را به عهده داشتند. اینگونه سلوکیدها شهرهای یونانی را در استثمار ساکنان بومی با خود شریک کردند و بنابراین تکیه گاهائی را برای تثبیت قدرتشان در شرق پدید آوردند. دانشمندان بورژوازی به‌ویژه اظهار عقیده کرده‌اند که گویا شهرهای یونانی در خاور «ولینعت‌های

دهقانان آسیائی، بوده‌اند. اما عملاً از روابط شهر و ده چنین بر می‌آید که فقط شکل
استثمار دهقانان روستا عوض شده بود.

بنا به مناطقی که به دست آمده، سلوکی‌ها در حدود ۷۰ شهر بنا کردند. این رقم به نظر
درست می‌آید. مراکز اصلی شهرسازی سلوکی‌ها در شمال سوریه، بین النهرین و در ایران
منطقه ماد بوده است. چند شهر هم در مناطق ایلام، پارس، کارامانی، گیرکان و پارت
ساخته شدند. بعدها چند شهر به زودی ویران گردیدند، اما عده‌ای از آنها مدت‌ها
باقیمانده‌اند. گاهی شهرهای یونانی در نزدیکی شهرهای محلی ساخته می‌شدند (مثلاً،
شوش، اکباتان، هکاتومپیل) اما شوراهای شهری یونانی، با مردم محلی نمی‌آمیختند.
کلنی‌نشینی نیز از راه اسکان نظامیان به ویژه در مناطق مهم استراتژیک و شاهراه‌های
اصلی که نقاط دور دست قلمرو حکومت را بهم وصل می‌کردند، انجام می‌گرفت.
به غیر از آنچه در بالا ذکر شد، سلوکی‌ها در بیشتر کارهای کشورداری از سنت‌های
اسکندر پیروی می‌کردند. بنابراین پادشاهان سلوکید با خود کامگی و قدرت کامل کشور را
می‌گرداندند. آپیان، نویسنده یونانی در سده دوم میلادی که تاریخ سلوکی‌ها را به رشته
تحریر درآورده، عملاً روش حکومت سلوکی‌ها را اینگونه منعکس می‌کند: به طور کلی
قوانین جاریه زمان سلوکید را می‌توان با این جمله خلاصه کرد: «آنچه را که شاه تصویب
می‌کرد کاملاً عادلانه به شمار می‌رفت». در بسیاری موارد مانند مقدونیه ارتش در کارهای
حکومتی مداخله‌ای نداشت.

رژیم اجتماعی و سیاسی دولت سلوکید

توده اصلی مردم، دهقانان بودند و اینها وظیفه پرداخت مالیات‌های پولی و جنسی
را به شاه داشتند. بیشتر اوقات دهقانان مالیات‌های خود را به نماینده شاه یعنی معصل
مالیاتی تحویل می‌دادند. اما دهقانان ظاهراً وابسته و مقید به شمار نمی‌آمدند. این طبقه
خود را آزاد می‌شناخت، اما روش کشورداری سلوکی‌ها چنان بود که رفته رفته دهقانان
را به اسارت و بردگی می‌کشاند و آنها را از راه وابستگی به زمین به برده دولت تبدیل
می‌کرد.

سیستم مالیاتی دولت سلوکی‌ها کاملاً پیچیده بود. گذشته از مالیات اصلی به نام
«فودی» که از شهر یا طایفه به گونه دسته جمعی وصول می‌شد، مالیات‌هایی از قبیل
مالیات سرانه، مالیات بر معامله، مالیات بر ثروت، مالیات بر ده و غیره را از مردم می‌گرفتند.
به ویژه مالیات «فودی» بسیار سنگین بود چون میزان آن به طور ثابت ثبت می‌شد و هیچ -

وقت کاهش نمی‌یافت. خشکسالی، ویرانی محل در اثر عملیات جنگی و غیره نمی‌توانستند مانع از پرداخت فودس شوند. همیشه بدهی به دولت وسیله‌ای بود که دهقان را مقید و وابسته به زمین می‌کرد. ماهیت دولت سلوکید به‌ویژه از سیاست مالیاتی آن روشن می‌شود، چون این سیاست بهترین وسیله برای استثمار رعایا به‌شمار می‌رفت.

ارتش سلوکیدها شامل يك هسته نسبتاً كوچك دائمی از پیاده و سوار مقدونی، و پادگانهای در مراکز مهم، زیر نظر ساتراپهای محل بود. در مورد لزوم ایجاب می‌کرد که یگانهای از شهرهای یونانی و عشایر محلی بسیج کردند. مزدوران هم نقش مهمی را در ارتش ایفا می‌کردند. افراد ارتش چند ده‌هزار نفری از خزانه شاه حقوق و جیره دریافت می‌کردند. شاه فرماندهی عالی کل قوا بود و هنگام جنگ خودش فرماندهی را به دست می‌گرفت.

قلمرو پهناور سلوکیدها به ساتراپها تقسیم می‌شد. ساتراپهای سلوکیدی کوچکتر از ساتراپهای دولت هخامنشی و اسکندر بودند. کوچکترین واحد اداری، حوزه‌های مذهبی بودند. در رأس ساتراپها، ساتراپدار قرار داشت که قدرت کشوری و لشکری را به دست می‌گرفت، ادارات مالی ساتراپها هم مستقل بودند.

زمین‌های دولت به دو قسمت تقسیم می‌شدند: قسمتی متعلق به شخص شاه بود (املاك شخصی) و در قسمت دیگر شوراهای شهرها شريك شاه بودند. رؤسای دودمانهای محلی، عشایر، جامعه‌ها و غیره اصولاً زیر حاکمیت شاه قرار داشتند. اما مرز مشخصی میان مفهوم حاکمیت و مالکیت وجود نداشت، چون همیشه رهبر قوم غالب دارای قدرت مطلقه بود بنابراین عمال شاه روی تمام زمین‌ها نظارت داشتند. اعمال قدرت از سوی شاه باعث تقویت او می‌گردید، والا دولت نمی‌توانست تنها به کمک شماره ناچیزی مقدونی سرزمین پهناور امپراطوری را بگرداند.

بنیان‌گذاری گسترده شهرهای یونانی باعث پیشرفت نظام برده‌داری به شکل کلاسیک خود گردید. همراه با برده‌داری روش‌های دیگر به بند کشیدن توده‌ها رایج گردید. چیرگی مقدونیان و حکومت‌های یونانی به‌طور کلی اصول روابط اجتماعی موجود را تغییری نداد، حتی هنگام استیلای اینان وضع توده‌های مردم بدتر شد، استثمار آنها شدیدتر گردید، و محدودیت توده‌ها به حد بردگی رسید. طبعاً این شرایط اعتراض توده‌های مردم محلی را برانگیخت، و همین مسئله انگیزه ناپایداری دولت سلوکیدها شد. و در ظرف چند دهه پس از تشکیل این دولت گرایش توده‌ها به جدائی خواهی شدت گرفت.

سقوط دولت سلوکیدها حکومت مقدونی - باختری و پارت

خاور (مناطق آسیای میانه و ایران) صحنه اصلی اجرای سیاست سلوکیدها در زمان باستان بود. در زمان سلوکی اول پسر و ارثش به نام آنتیوک (۲۸۰-۲۶۱ ق.م.) به عنوان دستیار شاه سیاست‌های دولت سلوکید را در بخش خاوری متصرفات پدرش اجرا می‌کرد. برای تقویت موقعیت سلوکیدها شهرهای نومی در روستاهاییکه لشکریان در آن پادگان بودند، بنا گردید، شهرهای قدیمی نوسازی شدند و کارهای دیگری انجام گرفتند (مثلاً پیرامون واحه مرو دیوارکشی شد و غیره).

اما بعداً این سیاست دگرگون گردید. مرکز ثقل سیاست سلوکیدها بیشتر به غرب انتقال یافت. جنگ‌های دامنه‌داری میان سلوکیدها و پتولمی‌ها بر سر تسلط بر جنوب سوریه در گرفت (جنگ‌های سوریه)، ساتراپ‌های خاوری تابع دولت مرکزی به عنوان منابعی برای استثمار تلقی شدند و این مناطق مراکزی تدارکاتی برای اجرای سیاست فعال در مرزهای باختری به کار رفتند. ساکنان یونانی و مقدونی مناطق خاوری نمی‌توانستند با این وضعیت سازگار باشند. در برابر دولت یک مشت مسائل پیچیده وجود داشت (افزایش ناخشنودی مردم محلی، تهدید عشایر کوچ‌نشین و غیره) و اگر این مسائل حل نمی‌شدند بیگمان بهره‌کشی از منابع مادی و انسانی آن منطقه برای عملیات در غرب دشوار بود. به این انگیزه‌ها روحیه جدائی‌خواهی در خاور افزایش می‌یافت، و بیشتر ساکنان خواهان گسستن بند اطاعت از شاه سلوکی بودند. در نیمه سده سوم ق.م. زمان مناسب برای انجام این منظور فرا رسید، در این هنگام، ستیزهای داخلی ارکان دولت سلوکی، و عقب‌نشینی ارتش این دولت در جنگ با پتولمی‌ها حکومت را به مرز فاجعه هولناکی سوق داد. در همین هنگام ساتراپ‌های باختر سفدیان و پارت از قلمرو دولت سلوکید جدا شدند. ضمن رویدادهای بعدی پارت‌ها موفق به تشکیل دولت پارت گردیدند (به بخش بعدی مراجعه شود)، و در سرزمین‌های باختر و سفدیان، حکومت یونانی - باختری تشکیل گردید. لشکرکشی سلوکی دوم (۲۳۰ - ۲۲۷ ق.م.) به شرق با وجود کامیابیهای نخستین سرانجام به شکست گرائید. اینگونه حاشیه شمال شرقی قلمرو سلوکیدها از دست شاه آندودمان خارج شد.

بیدرنک پس از آغاز سلطنت آنتیوخ سوم، ساتراپ ماد، مولون و برادرش اسکندر که ساتراپ پیشین پارس بود، علیه دولت مرکزی سلوکید بها خاستند (در سالهای ۲۲۲ - ۲۲۰ ق.م.). انگیزه این قیام چیزی جز جدائی‌خواهی بلند پایگان یونانی - مقدونی نبود. در این هنگام مولون، کامیابیهای درخشانی به دست آورد و حتی یابل و بین‌النهرین را تصرف و خود را شاه اعلام کرد، اما این قیام سرکوب شد. پس از این رویداد آنتیوخ سوم لشکرکشی بزرگی را به سوی خاور آغاز کرد (۲۱۲ - ۲۰۵ ق.م.)، منظور از

این لشکرکشی تسلط دوباره سلوکیدها بر مناطق از دست رفته بود. پایگاه این لشکرکشی هاد بود. برای به دست آوردن پول، آنتیوخ فرمان داد معبد آناهیتا در اکباتان تاراج شود، مبلغ ۴ هزار تالانت ازین غارت به دست آورد. در نتیجه این لشکرکشی دولت پارت مغلوب شد، اما این دولت رسماً حاکمیت خود را زیر حمایت حکومت یونانی - باختری نگهداشت چون پس از دو سال محاصره بیهوده، شهر باختر سقوط نکرد، پس از آن آنتیوخ از هندوکش گذشت و به مرزهای هندوستان حمله کرد؛ در اینجا آنتیوخ با مفاگاسن پادشاه هندوستان پیمانی بست که به موجب آن چند فیل جنگی از او گرفت. ارتش سلوکید ضمن بازگشت از مناطق جنوبی ایران عبور کرد. آنتیوخ از پارس به عربستان لشکر کشید. خود او آن اندازه این لشکرکشی را مهم شمرد که پس از پایان آن به خود لقب «کبیر» داد. لشکرکشی به خاور تا اندازه ای از هم پاشیدگی دولت سلوکید را به تأخیر انداخت، اما انگیزه های آن از میان نرفت. شکست حکومت های پارت و یونانی - باختری نتوانست نتیجه قطعی برای دولت سلوکید در برداشته باشد، چون برای استواری قدرت ناگزیر بایستی نیروی کافی در محل می گذاشت.

در آغاز سده دوم ق. م. سلوکیدها حمله ای جدی به خاور مدیترانه یعنی مرزهای دولت روم انجام دادند. جنگ میان رومیان و پادشاه سلوکید بر سر تسلط بر یونان بود. رویدادهای بعدی نشان دادند که پیروزی های پیشین آنتیوخ کاملاً ناپایدار بودند. دیری نپائید که به سال ۱۸۹ ق. م. از رومیان شکست سختی خورد و اینگونه روند از هم پاشیدگی دولت سلوکیدها که تا اندازه ای انگیزه آن سیاست آنتیوخ بود، سرعت گرفت. آنتیوخ که گرفتار دشواری های مالی بود (لزوم هزینه تجدید سازمان ارتش، پرداخت مالیات ۱،۵۰۰ تالانت به روم) بر آن شد این نابسامانی را با وسیله مظمثنی اصلاح کند؛ فرمان داد تا معبد های محلی را در ایلام تاراج کنند، این کار باعث شورش مردم محلی گردید و در جریان این قیام خود آنتیوخ کشته شد.

آخرین نقش سیاست خشن به منظور بازسازی قدرت دولت سلوکید را آنتیوخ چهارم ایفا کرد (۱۷۵ - ۱۶۳ ق. م.). کوشش برای نیرو بخشیدن موقعیت یونانیان از جمله فعالیت های آنتیوخ چهارم بود یکی از اقدام های این پادشاه ساختمان شهر های یونانی در شرق بود. تهدید دائمی غرب از سوی رومیان او را وادار کرد تا درباره تحکیم قدرت سلوکیدها در شرق بیندیشد، در این منطقه پس از مرگ آنتیوخ سوم رویدادهای مهمی از جمله جدائی پارس پیش آمد. برخی از اسناد گواهی می دهند که از پیش پارسها زیر تسلط سلوکیدها بودند، اما هم اکنون مخالفت با فرمانروایان یونانی - مقدونی در آنجا اوج گرفت. ایمان به سنت های باستانی محلی ظاهراً از ویژگی های دودمان های نامدار پارسی

بود که پس از مرگ آنتیوخ سوم به قدرت رسیدند. فرمانروایان پارسی به لقب «فراتاداکاه» ملقب شدند، این عنوان را در زمان هخامنشیان به صاحبمنصبان بلند پایه لشکری و کشوری می دادند. به دست آمدن استقلال پارسها پس از انجام جنگ‌های خونین بالشکریان دولت یونانی - مقدونی که در پارس ساکن بودند، عملی شد.

در همان هنگام در پارت هم مردم قید فرمانبرداری سلوکیدها را که آنتیوخ سوم به آنها تحمیل کرده بود گسستند. پارتها دوباره به سوی غرب یعنی ماد پیشرفتند.

اینگونه هم اکنون مسائل پیچیده‌ای که در برابر آنتیوخ چهارم قرار داشتند همانهایی بودند که ده‌ها سال پیش آنتیوخ سوم را به خود مشغول می داشتند و حل این مسائل بایستی به وسیله او حل می شد. هم اکنون سلوکیدها از لحاظ مالی بیش از پیش در تنگنا بودند، به همین انگیزه لشکرکشی‌های آنتیوخ چهارم باناکامی کامل روبرو گردید، و خود او هم با وضع نامعلومی کشته شد، از هم‌پاشیدگی و نابسامانی وضع دولت سلوکیدها سرانجام به زوال قدرت مقدونیان در سرزمین ایران گرائید. شورش ساتراپ سلوکیدی ماد به نام تیمادخ باعث شد که پارتها به آن منطقه مسلط شوند. پس از آن پارتها، پارس و ایلام را به تصرف در آوردند. در حدود چهلمین سال سده دوم ق. م. تسلط سیاسی یونانی - مقدونی در ایران پایان یافت.

دوره تسلط یونانیان - مقدونیان در شرق معمولاً هلتیسم نامیده می شود. پایان کار تسلط هلتیسم به طور کامل در سال ۳۰ ق. م. هنگامیکه دولت روم آخرین حکومت آنها را در مصر منقرض کرد، انجام گرفت. دوره هلتیسم نمایانگر پیشرفت‌های زیادی در شرق است. پیشرفت‌های اقتصادی چشم گیر، ارتباط سیاسی - اقتصادی و فرهنگی دور افتاده ترین نقاط با یکدیگر از ویژگیهای این دوره به شمار می رود. در این زمان شهرهای یونانی و محلی بی شماری ساخته شدند، روش‌های نوین آبیاری مصنوعی در بهنه‌های گسترده‌ای از زمین‌های خشک معمول گردید. کارکشاورزی و صنعت با روشهایی نوین رونق گرفت. در عین حال این دوره زمان درگیری تضادهای سخت اجتماعی در شرق به شمار می رود، زمانیکه چیرگی دولت‌های زورمند بر ملت‌های مغلوب آشکارا باعث تشدید این تضادها گردید.

از نظر دانشمندان شوروی دوره هلتیسم، زمانی است که در نتیجه چیرگی اسکندر مقدونی و تشکیل يك حکومت هلنی روند تأثیر متقابل نهادهای یونانی و محلی در زمینه اجتماعی - اقتصادی و سیاسی مردم آغاز شده است. اما نتایج واقعی این آمیختگی به ویژه در زمینه‌های ایدئولوژی و فرهنگ در دوران تاریخی بعدی یعنی زمان پارتها آشکار گردیده است. در این زمان، یونانیان که از امتیازات دوره پیشین محروم بودند، دیگر

میان آنها و مردم محلی از لحاظ اجتماعی تفاوتی وجود نداشت. بنابراین برای پیوستگی فرهنگ شرقی و یونانی شرایط بسیار مساعدی پدید آمد، و این یک پارچگی فرهنگی نفوذ بسیاری در غرب، در کشورهای باستانی کناره دریای مدیترانه و سرانجام در امپراطوری روم باستان داشت.

تشکیل پادشاهی پارت و پیکارش با سلوکیدها در غرب و کوچ نشینان شرق

دوره فرمانروایی دولت پارت (از نیمه سده سوم ق.م. تا ۲۲۶ میلادی) مهمترین زمان در تاریخ ایران به شمار می‌رود. این دولت در زمان شکوفائیش نه تنها سرزمین ایران، بلکه قسمتی از ترکمنستان شوروی کنونی، عراق (از جمله بابل باستان)، قسمتی از سرزمین افغانستان و پاکستان را به تصرف خود در آورد. پارت‌ها که زادگاهشان نخست در مناطق نیمه‌بایر و کوهستانی جنوب ترکمنستان و شمال خراسان بود، توانستند بزرگترین دولت‌های جهان را در زمان خود تشکیل دهند.

بحران دولت سلوکید در نیمه‌سده سوم ق.م. باعث شد که تسلط بر چند استان شرقی را از دست بدهد. این استانها را حاکمان یونانی اداره می‌کردند؛ دیودت در باختر، اوگمیدم در سفد و آندراگود در پارت. پیشرفت موقعیت سیاسی پارت در اثر مداخله اتحادیه کوچ‌نشینان پادان سرعت گرفت، پادان‌ها واحدهائی از کناره دریای خزر تا رود تاجن را که برای کشاورزی مناسب بودند در اشغال داشتند. پادان‌ها زیر رهبری آرشاک به پارت هجوم کردند. ضمن جنگ آندراگود (حاکم یونانی) کشته شد و اداره امور پارت به دست

آرشاك افتاد. این رویداد به احتمال قوی در سال ۲۲۷ ق.م. پیش آمد. بیدرتگ اتحاد میان کوچ‌نشینان با قبایلی که از لحاظ نژادی و فرهنگی به هم نزدیک بودند انجام گرفت، ساکنان واحدها، پایگاه استواری برای ایجاد دولتی به‌شمار می‌آمدند. فقط وضعشان از آن جهت پیچیده بود که در آن منطقه تنی چند از مالکان یونانی در آنجا نفوذ داشتند. یونانی - باختری‌ها از دشمنان طبیعی دولت نوپنیا پارث به‌شمار می‌آمدند. اینگونه هنوز به هیچوجه خطر تهدید سلوکیدها از میان نرفته بود. بنابراین دولت پارث نخستین سالهای موجودیتش را به جنگ برای تشکیل یک دولت نیرومند و یکپارچه گذراند. اشغال فوری گیرکان دولت پارث را توان بخشید. نشانه این مرحله نوین پیشرفت دولت پارث آغاز ضرب سکه نقره به نام شاه پارث بود.

رویدادها سرانجام موجودیت و استقلال دولت پارث را تثبیت کردند، در بین سالهای ۲۲۷-۲۳۰ ق.م. پادشاه سلوکید، سلوکی دوم پس از آنکه موقعیتش را در غرب استوار کرد، به‌منظور برگرداندن متصرفات از دست رفته «ساتراپ‌های بالا» به آن لشکر کشید. نخست ارتش سلوکیدها کامیاب شد، اما بعدها، پارث‌ها که به قبایلی کوچ‌نشین به نام آپامیاد متکی بودند، توانستند بر شاه سلوکید پیروز شوند. اگرچه به‌علت در گرفتن شورش در سوریه، سلوکی نتوانست به جنگ با پارث‌ها ادامه دهد. آرشاك خود را شاه خواند و در شهر آساک تاجگذاری باشکوهی بر پا کرد و به افتخار این پیروزی در معبد محلی آتش «جاوید» برافروخته شد. سالهای بعد سلطنت آرشاك ظاهراً به صلح سپری شد. بنا به اظهار نظر نویسندگان باستانی در این هنگام ارتش پارث تقویت گردید، شهرهای مستحکم و دژهایی ساخته شدند. قرائنی وجود دارد که در آنزمان پارث‌ها رفته رفته به سرزمین ماد هم نفوذ کردند.

با پیدایش دولت پارث نخستین مرحله اهمیت تاریخی این دودمان در زمان باستان نمودار گردید. در این هنگام از هم‌پاشیدن تسلط یونان - مقدونیه در آسیا و ایجاد دولت‌های محلی در این سامان آغاز گردید. اما منابع وامکانات یونان - مقدونیه هنوز برای سلوکیدها حائز اهمیت فراوان بودند. استواری وضع دولت سلوکید در زمان آنتیوخ سوم، خطری جدی برای موجودیت دولت پارث به‌شمار می‌آمد. پسروجانشین ارشاك اول یعنی ارشاك دوم با این خطر روبرو شد. به سال ۲۰۹ ق.م. لشکرکشی آنتیوخ سوم به پارث آغاز گردید. پس از نبرد سختی پارث‌ها شکست خوردند. شرایط صلح دقیقاً معلوم نیست بگونه‌ایکه اسناد تاریخی گواهی می‌دهند، آنتیوخ سوم ارشاك را در زمره «متحدین» خود درآورد، این به آن معنی بود که پارث‌ها فرمانروائی عالی سلوکیدها را بر خود به رسمیت شناخته‌اند. اما پادشاه آنها مانند پیش در چارچوب دولت سلوکیدها به حکومت ادامه داد.

با وجود این، احتمالاً شرایط صلح در میان برخی از اشراف پارت ایجاد ناخشنودی کرد. درباره رویدادهائی که در این زمان به وقوع پیوست، حتی از شرایط و خطمشی پیمان صلح، اطلاعات دقیقی در دست نیست، اما معلوم است که پس از آرشاک دوم، فریپاتیا نوئه تیرداد، برادر آرشاک اول به سلطنت رسید، اما نوئه مستقیم آرشاک اول از سلطنت برکنار شد. در تاریخ پارت رویدادهائی که از پایان لشکرکشی آنتیوخ سوم تا به تخت نشستن مهرداد اول (تقریباً از ۱۷۱ تا ۱۳۹ ق.م.) به وقوع پیوسته روشن نیست. انگیزه‌های تقویت نیروی پارت و کشورگشائی پارت‌ها در زمان مهرداد اول نه تنها از لحاظ چگونگی سیاست داخلی، بلکه از نظر کیفیت سیاست خارجی این دولت، حتی در شرایط مساعدی که منجر به پیشرفت آنها شد، معلوم نیست. در شرق در دولت یونانی - باختری پیکارهای داخلی شدت یافت. در غرب هم در این زمان روند از هم پاشیدگی دولت سلوکید سرعت می گرفت.

در عین حال جریانهای دیگری هم در حال پیدایش بودند - گروههای کوچکی از یونانیان و بومیان برای استقلال و تشکیل دولتهای کوچک محلی بپاخواستند (الییادها، پارس‌ها، خاراکن‌ها وغیره). همه این رویدادها تحقق پندارهای گسترش خواهی پارت‌ها را آسان کردند، اینان که منابع سرشاری در اختیار داشتند، علاوه بر ساکنان پارت، مردم گیرکانی و قسمت مهمی از کوچ نشینان پارنی را با خود همدست کردند. نخستین ضربت را به سمت شرق یعنی قلمرو یونانی - باختری وارد آوردند و مناطق مهمی را از آنها پس گرفتند و به قلمرو خود افزودند. سپس در سال ۱۴۷/۱۴۸ ق.م. ماد را گرفتند. اهمیت این پیروزیها چنان بود که مهرداد اول لقب «پادشاه کبیر» را به خود داد.

تصرف ماد راه پارت‌ها را به سوی غرب و شمال از جمله بین النهرین، بابل، شوش، ایلام وغیره گشود. آشنفتگی سیاسی ای که در این مناطق حکمفرما بود، به پارت‌ها امکان داد که به سال ۱۴۱ ق.م. به مرکز بابل وارد شوند و مراکز شهری مهم هلنی شرق، از جمله سلوکیه در دجله را به تصرف در آورند. پس از آن شوش را هم اشغال کردند.

اما پیشروی به سوی غرب و تصرف ماد و بابل مسائل پیچیده‌ای را در برابر پارت‌ها قرار داد. در این مناطق اینان ناچار شدند با توده‌های مهم و یک پارچه یونانیان و یونانی شدگان برخورد کنند. اصلاً در همان نخستین مراحل موجودیت دولت پارت، تضاد میان پارت‌ها و یونانیانی که از امتیازات ویژه محروم شده بودند، شدت گرفت و منجر به پیکارهایی خونین گردید، اما در سرزمین‌های پارت و گیرکانی، شهرهای یونانی نسبتاً کم بودند. در مناطق غربی موقعیت جور دیگر بود و ساکنان یونانی این نقاط قابل ملاحظه بودند. در مدت دو قرن «پلیس»های یونانی قلمرو غربی پارت، پایگاه نیروهای مخالف دولت و

مراکز آشفته‌گی به‌شمار می‌آمدند.

نخستین بار به‌سال ۱۴۰ ق. م. یونانیان ساکن بابل و بین‌النهرین علیه حکومت پارت قیام کردند؛ شاه سلوکی دهمی دوم از رقیبش به‌نام تریفون در سوریه شکست خورد و به‌بین‌النهرین عقب نشست. یونانیان و مقدونیان بین‌النهرین و بابل که از مدت‌ها پیش او را برای پیکار با پارت‌ها فرا می‌خواندند، بیدرنگ پیرامونش گردآمدند. دهمی موفق شد يك ائتلاف ضد پارت محکم که در آن پارسها، ایلامیها و باختریها شرکت داشتند، تشکیل دهد. اما پس از يك رشته پیروزیها، دهمی شکست خورد و به‌اسارت پارت‌ها درآمد، در بهار ۱۳۹ ق. م. تسلط پارت‌ها بر تمام سرزمین‌های از دست رفته در جریان جنگ ۱۴۰ ق. م. دوباره برقرار گردید.

به‌سال ۱۳۷/۱۳۸ ق. م. فرهاد اول پسر مهرداد اول به‌تخت سلطنت پارت نشست. پادشاه تازه در نخستین سالهای فرمانرواییش توجه خود را به‌سوی شرق معطوف داشت، در این سالها رویدادی مهم سیاسی به‌وقوع پیوست؛ دولت یونانی - باختری زیرضربه‌های کوچ‌نشینان از هم پاشید. تهدید کوچ‌نشینان متوجه پارت‌ها هم شد، اما اینها توانستند در برابر هجوم آنها پایداری کنند. در همان هنگام خطری جدی از سوی غرب نمایان شد. برادر شاه اسیر شده سلوکی، دهمی دوم به‌نام آنتیوخ هفتم در سوریه موقعیت استواری به‌دست آورد و به‌سال ۱۳۱ ق. م. به‌منظور تجدید تسلط سلوکی‌ها در شرق، لشکرکشی را آغاز کرد.

یونانیان و مقدونیان بابل و استانهای دیگر مانند ده‌سال پیش از شاه سلوکی پیشواز کردند و آشکارا علیه پارت‌ها پیاخواستند و به‌ارتش آنتیوخ پیوستند؛ دودمانهای ممتاز شرقی محلی هم دوباره جانب سلوکی‌ها را گرفتند. اما در این هنگام وضع با ده‌سال پیش فرق فراوان داشت. اگر دهمی در حالیکه از سوریه شکست خورده و عملاً هیچگونه نیروئی در اختیار نداشت، به‌بین‌النهرین آمد، آنتیوخ هفتم ضمن این لشکرکشی شماره‌بشماری افراد رزمنده و اسیران کشورهای دیگر را همراه خود آورد، او توانست همه نیروهای «پلیس»های سوریه را متحد و با خود همدست کند. باز پس گرفتن بین‌النهرین و ماد نشانه داشتن قدرت فراوان او بود. این اقدام آخرین تلاش برای تجدید سیاست سیستم هلنی، یعنی تسلط یونانیان در شرق بود. ضمن سه نبرد پی‌درپی، ارتش پارت به‌وسیله آنتیوخ شکست خورد، مرتاسر خالك بین‌النهرین و سپس ماد به‌تصرف سلوکی‌ها درآمد. اینان زمین‌های پارت را به عنوان اقامتگاه زمستانی خود برگزیدند و همین موضوع انگیزه نابود شدن ارتش سلوکی‌گردید. یکانهای لشکری سلوکی‌ها که در شهرهای پارتی و گیرکانی اقامت گزیده بودند، مردم بسومی را سخت زیر فشار قرار دادند، بگونه‌ایکه این مردم

علیه اشغال گران قیام کردند. این قیام به خوبی سازمان داده شد، تمام شهرها همزمان پیاخاستند. آنتیوخ کوشید به یگانهاییکه در محاصره بودند، کمک کند، با نیروئی که پیرامون خودش بودند به حمله پرداخت، اما به نیروی عظیم پارت برخورد. در گرما گرم جنگ خونینی آنتیوخ هفتم شکست خورد و در حین نبرد کشته شد. از این پس دودمان سلوکیها دیگر به عنوان یک قدرت جهانی به شمار نمی آمد. دولت های سلوکی که هر یک قلمرو کوچکی را در شمال سوریه در اختیار داشتند، پیوسته با یکدیگر در حال ستیز بودند. شکست آنتیوخ هفتم راه پارت ها را به سوی سوریه گشود و فرهاد دوم خود را آماده تاختن به آن سرزمین کرد. اما در این هنگام وضع مرزهای شرقی دولت پارت به تیرگی گرائید. هجوم گسترده قبایل آسیای مرکزی و میانه باعث نابودی شهرهای یونانی - باختری گردید (در فاصله سالهای ۱۴۹ تا ۱۳۰ ق.م.)، و بیگمان پارت ها نمی توانستند از این برخورد در امان بمانند. مناطق شرقی قلمرو پارت ها به وسیله کوچ نشینان ویران گردیدند. فرهاد دوم ضمن نبرد با این قبایل کشته شد، بعد از او اردوان اول پادشاه پارت گردید، که او هم دچار چنین سرنوشتی گردید. (۱۲۳ ق.م.)

ضعیف شدن دولت پارت زیر ضربه های کوچ نشینان باعث تیره شدن وضع آن دولت در استانهای غربی گردید. والی دست نشاندۀ فرهاد در بابل به نام گیسر شهرهای یونانی - نشین را زیر فشار بیرحمانه ای قرار داد و در عین حال کوشید تا خود را مستقل کند. در چنین شرایطی گسترش تدریجی قدرت پادشاه خاداکنا، به نام گیسپائوسین در شمال آغاز گردید. خاداکنا، استانی در کناره شمالی خلیج فارس بود، این استان اهمیت اقتصادی فراوانی داشت، از این استان راه ارتباط بابل با هندوستان می گذشت. دولت پارت پس از کامیابیهای چشم گیری در شرق و غرب در بیستمین سال سده دوم ق.م. در آستانه نابودی قرار گرفت.

سرچشمه های این دشواریها همان مسائل کهنه و دیرین از جمله وجود کوچ نشینان نقاط دور دست، روابط متقابل میان پارت ها و یونانیان، اعتراض و آشفتگی حکام محلی در برابر حکومت مرکزی، بودند. اما همه این مسائل دچار پیچیدگی و دشواری تازه ای شدند تنها راه حل موفقیت آمیز این مسائل می توانست موجودیت پارتها را تضمین کند. در زمان مهرداد دوم (۱۲۳-۸۷ ق.م.) پس از موقعیت استواریکه به دست آورد توانست در طول مدت طولانی سلطنتش این مسائل را تا اندازه ای حل کند. این پادشاه در نخستین سالهای حکومتش توجه ویژه ای به سوی غرب معطوف داشت. در این هنگام پارتها نه تنها توانستند از پیشرفت خارکنی ها جلوگیری کنند، بلکه آنها را زیر فرمانروائی خود در آوردند. در همین هنگام جنجال سیاسی گیسر هم از میان رفت. در این سالها

شهرهای یونانی آرامش خود را بازیافتند. آنها ضمن اینکه امید پشتیبانی سوریه را از دست دادند، نتوانستند بگونه فعال با سیاست آرشاکها مخالفت ورزند. مسئله یونانیان به مرور زمان خود به خود حل شد. همه این عوامل باعث شدند که دولت پارت دایره قدرت خود را در بین النهرین که زیر نفوذ سلوکیدها بود، گسترش دهد. پارتها بگونه فعالی در کارهای داخلی ارمنستان هم مداخله کردند.

مهرداد با وسایل دیپلماتیک و جنگ توانست مسئله روابط متقابل با کوچ نشینان را حل کند. سمت حرکت آنها تغییر کرد: کوچ نشینان از گذار در سرزمینهای پارتها منصرف شدند. ساکیها در کناره دریاچه هامون در زمینهای آدانخوزی باستانی و ددانگیان (سیستان امروزی) مسکن گزیدند. بعدها در این منطقه حکومتی محلی پدید آمد که با آرشاکها روابط مشخصی داشت. داخل کردن ساکها در سیستم حکومتی پارتها باعث تقویت نیروی جنگی کشور شد، بسیاری از یکانهای چریک سوار پارتها را همین کوچ- نشینان تشکیل می دادند.

می توان اندیشید که در زمان مهرداد دوم، موقتاً بسیاری از مسائل پیچیده حکومتی حل شد. مهرداد دوم بسیاری از دودمانهای محلی را حفظ کرد. اینها در دوره جنگ و نبودن تشکیلات دولتی سرزمین پهناور قلمرو پارتها را زیر نظر داشتند، این تصمیم یگانه وسیله جلب وفاداری اشراف محلی نسبت به دولت پارت و آرشاکها بود. بازرگانی بین المللی نیز نقش مهمی را در بالا بردن اهمیت دولت پارت ایفا کرد.

در آغاز سده یکم ق.م. دولت پارت بگونه بی سابقه ای نیرومند شد. اما در آخرین سالهای سلطنت مهرداد دوم پیچیدگی جدی ای در کار این دولت پدید آمد، این آشفتگی در نتیجه پیکار برای به دست آوردن قدرت در درون دودمان سلطنتی پارت پدید آمد. در نتیجه پادشاه ارمنستان به نام تیگران دوم از ناتوانی ای که از این ستیز داخلی خاندان سلطنتی پارت پدید آمده بود، بهره برد.

تجاوز روم به سوی شرق و جنگ پارتها با رومیان برای به دست آوردن چیرگی در خاور مدیترانه

اما مهمترین پدیده نوری که در موقعیت بین المللی پدید آمد، جدی ترین نمونه آن در تاریخ مدیترانه شرقی، تجاوز و گسترش خواهی رومیان در این سالها به سوی شرق بود. نخستین تماس میان پارتها و رومیان به سال ۹۲ ق.م. انجام گرفت، در این سال سردار رومی به نام مولا در فرات با سفیر پارت ملاقات کرد. نتیجه این مذاکرات نامعلوم است.

پارت‌ها در جنگ‌های میان رومیان با پادشاه پونتی و ارمستان با وجود اینکه اینان تقاضای کمک کرده بودند، مداخله‌ای نه کردند. دولت پارت در آن زمان از خطر بیکه تجاوز رومیها به سوی شرق پدید می‌آورد ناآگاه بود، اما سیاست کشورگشایی‌ای که اخیراً جمهوریهای رومی سخت از آن پیروی می‌کردند باعث تصادم میان روم و پارت گردید و تضاد میان آنها سیستم «سیاست دوجانبه» را که طی چند سده، سرنوشت مدیترانه شرقی به آن وابسته بود، پدید آورد. جنگ‌های میان ایران و روم برای به دست آوردن چیرگی در مدیترانه شرقی تنها به تصادمات جنگی محدود نشد، نقش اصلی را در این پیکارها مداخله در امور داخلی کشوری در کشور دیگر و بالعکس که با بهره‌وری از تضادهای داخلی کشورهای مخالف انجام می‌گرفت، ایفا کرد.

اگرچه به‌طور کلی رومیان در این زمینه، یعنی مداخله در امور داخلی قلمرو پارت، فعالیت فراوانی انجام می‌دادند، اما پارت‌ها هم بارها کوشیدند که از دشواریهای سیاست داخلی جمهوریهای رومی بهره ببرند. به‌ویژه در سده یکم ق.م. این کار برای پارت‌ها آسان بود، چون اولاً در این هنگام تقریباً جنگ‌های داخلی پیوسته‌ای در روم جریان داشت (نشانه پایان جمهوری) و ثانیاً قدرت رومیان در شرق چندان پایدار نبود، مخالفان گوناگون دولت وقت روم، امید امکان سرنگون کردن قدرت حاکم را از دست نداده بودند. اینان حساب می‌کردند که پارت‌ها تنها نیروئی هستند که قادر خواهند بود «نظام رومیان» را در شرق از بین ببرند. مداخله رومیان در امور داخلی پارت‌ها به آسانی جنگ داخلی را در درون دولت پارت بر می‌انگیخت و باعث تشدید تضادهای قشرهای حاکم می‌گردید.

در پارت ضمن نیمه دوم سده دوم و آغاز سده اول ق.م. دو نیروی مهم سیاسی پدید آمد، که پیکارهای میان این دو نیرو روند تاریخ پارت و روابط روم - پارت را مشخص کرد. یکی از این نیروها شامل ساکنان متشخص یونانی و محلی شهرهای بابل، بین‌النهرین و حتی اشراف پارسی بودند که در این مناطق می‌زیستند. مهمترین نیرو در این ائتلاف ساکنان شهرهای یونانی بودند. پیشروی رومیان در این مناطق امید تازه‌ای را در گروه‌های یونانی پدید می‌آورد. سیاست رومیها چنان بود که نه تنها این قشرها را به سوی شعار دفاع از هلنیسم در برابر «بربریت» می‌کشاند، بلکه به آنها امید می‌بخشید که پس از پیروزی لژیون‌های رومی صلح کامل در منطقه برقرار خواهد شد. اینگونه «رژیم رومی» را برده‌داران شهرهای یونانی آسیای صغیر و اشراف سرزمین‌های دیگر با گرمی پذیرا بودند. علاوه بر این در بین‌النهرین - کشوری که دارای نظام سنتی بسیار کهن برده‌داری بود (قشر یونانی و اشراف شرقی بر اوضاع مسلط بودند اینها در شهرهایی نظیر «پلیس»های یونانی

زندگی می کردند)، قشرهای ممتازتر، منبع ثروتمند شدن خود را وجود اقتصاد برده‌داری می دانستند، اما در نتیجه جنگهای پیوسته که بیگمان شکست‌هایی را در پی داشت فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی پرسود این قشر دچار وقفه می شد، از آنجا آشوب‌ها و عدم اعتماد در منطقه برای آنها بسیار ناپسند بود. سرانجام دولت پارت رفته رفته کوشش کرد تا استیلا شهرهای یونانی را محدود کند، از سوئی رومیها در قسمتی از سوریه با اشراف محلی ائتلاف کردند، و رؤیهای «پلیس» را در شهرها نگاهداشتند، اینگونه تکیه‌گاهی در میان برده‌داران متشخص شهرها برای خود پدید آوردند.

گروه بندی دوم قشرهای حاکم دولت پارت شامل دولتهای محلی اشراف ایرانی بودند. این گروه روابط نزدیکی با حکام عشایر کوچ‌نشین دور دست داشتند، خود پارت‌ها که در رأس این گروه بودند دارای سیاست کشورگشایی بودند. این قشر همراه بارزمندگان معمولی، هسته مرکزی نیروهای مسلح پارت‌ها را تشکیل می دادند. آنها راه ثروتمند شدن را کشورگشایی هرچه گسترده‌تر می انگاشتند، از شعار «وراثت هخامنشیان» و «تصرف سرتاسر آسیا» پیروی می کردند. اینها در حالیکه درصدد ایجاد نیروئی توانا به منظور گسترش قلمرو دولت بودند، یکی از موانع راه پیشرفتشانرا، خود مختاری شهرهای یونانی و شرقی می پنداشتند، به ویژه که اشراف این شهرها روحیه طرفداری از روم را داشتند. نخستین تصادم این دو گروه در سال ۵۷-۵۵ ق.م. به عنوان آغازی از جنگ‌های روم - پارت، به ابتکار کرامی سردار پیروزی خواه روم، رویداد. عملیات رزمی در سال ۵۴ ق.م. آغاز گردید و نبرد قطعی در ششم ماه مه سال ۵۳ ق.م. نزدیک شهر کادا انجام گرفت. ارتش پارت زیر فرماندهی سردار مودنا شکست سختی به رومیان وارد آورد. اهمیت این نبرد بسیار فراوان بود. دولت روم در اوج چنان قدرتی که خیال تصرف شرق را در سر می پروراند، دچار چنین ضربهت کمرشکنی گردید. در این هنگام پیشروی رومیها به سوی شرق متوقف شد، خاطره تلخ شکست هراسناک ارتش روم در کادا، انگیزه سقوط دولت روم گردید.

این جنگ نقش مهمی را در روابط داخلی دستگاه حکومت پارت ایفا کرد، در اینجا گروه ضد رومی که قدرت گرفته بود توانست به طور موقت آرامشی در قلمرو غربی دولت پارت پدید آورد. شکست رومیان به دولت پارت امکان داد که عملیات جنگی را به مرزهای دولت روم به کشاند، و در جریان سالهای ۵۲-۵۱ ق.م. پارت‌ها با نیروهای نسبتاً کمی قلمرو رومیان را در مرزها ویران کردند. اما در این هنگام دولت پارت نتوانست از ثمرات پیروزی بر رومیان و رزمندگان محلی بهره بگیرد، در این سالها رویدادهای مهمی در مرزهای خاوری دولت پارت به وقوع پیوست و پارت‌ها ناگزیر شدند قسمت عمده ارتش

خود را به آن سو گسیل دارند.

فقط به سال ۴۰ ق.م. پارتها تعرض گسترده خود را به متصرفات رومیان در شرق مدیترانه آغاز کردند. آنها توانستند از اوضاع نابسامانی که در نتیجه جنگهای داخلی روم پدید آمده بود بهره ببرند. سردار برجسته رومی به نام کوپنت لاپین به سود پارتها می جنگید.

قسمت عمده آسیای صغیر به وسیله پارتها و متحدانشان تصرف شد. یکانهای آنها تا اهنونی، سوریه نفوذ کردند و به استثنای امپراتور تمام این سرزمینها به دست پارتها افتاد. در بسیاری از شهرها اینها با استقبال گرم مردم محلی روبرو شدند. این موقعیت بحرانی، گروههای رقیب رومی را که به خاطر کسب قدرت در داخل با هم می جنگیدند، وادار به سازش کرد. رهبران گروههای مخالف در روم آنتونیا و اکتاوپانا بودند، به آنتونیوس امکان داده شد که ارتش را برای عملیات علیه پارتها و لاپین تمرکز دهد. علاوه بر این، اگر گروههای معینی در روم شرقی از پارتها پشتیبانی می کردند، در برابر آنها تودههای اصلی مردم شهرهای خودمختار یونانی و هلنی روحیه ضد پارت و هوا خواه روم را داشتند. این چگونگی، کار سردار رومی و نیدیا را که از سوی آنتونیا مأمور جنگ شده بود، آسان کرد، نامبرده از پراکندگی نیروی دشمن بهره برد و شکستهایی را به پارتها وارد آورد. پس از شکست پارتها و لاپین در آسیای صغیر، رومیان مواضع خود را در سوریه دوباره تصرف کردند. پارتها که برای هجوم به سوریه نیروی مهمی گردآورده بودند، در نبرد خونینی نزدیک شهر گیندا (۱) شکست خوردند. (سال ۳۸ ق.م.). ظاهراً در نتیجه این شکست بحران سیاسی سختی در دولت پارت پدید آمد که منجر به کشته شدن اردشیر شاه پارتی گردید، پس از او فرهاد چهارم به تخت سلطنت نشست (سال ۳۷ ق.م.). به موجب اسنادیکه وجود دارد، در این هنگام شماره بی شماری از هواخواهان شاه سابق (از جمله خویشاوندان او) کشته شدند. گویا انگیزه این کشتار نفرت عمومی از شاه و اشراف هواخواهش بود، ضمناً عدهای از نمایندگان آنها به روم گریختند.

پس از رفع این بحران نیروی پایداری پارتها در برابر هجوم رومیان کاهش یافت. آنتونیا برای اینکه از اوضاع داخلی دولت پارت بیشترین بهره را ببرد، خود را برای تعرض تازه ای به پارت آماده کرد. به نظر چنین می رسد که پارتها پس از شکست گیندار قدرت پایداری در برابر رومیان را از دست داده بودند. در تابستان سال ۳۶ ق.م. آنتونیا با نیروی بی شماری به سوی قلمرو پارت رهسپار شد، او ضمن استفاده از تجربه کراسی راه دشت های بین النهرین را برای تعرض انتخاب نه کرد، بلکه این بار از راه ارمنستان به پیشروی پرداخت (ارمنستان ناگزیر با روم متحد شد) در این منطقه کوهستانی سواره نظام پارت (که

مهمترین نیروی خربتی ارتش پارت به شمار می‌آمد) نمی‌توانست قدرت‌نمایی کند. رومیان از ارمنستان به‌مداد آتروپاتن هجوم بردند و پایتخت آن یعنی طراسپ را محاصره کردند. در این هنگام آنتونیا ناچار به عقب‌نشینی شد،^۹ افراد سردار روم ضمن عقب‌نشینی تلف شدند. اینگونه پارت‌ها با وجود شکست در سوریه و آسیای صغیر توانستند تلاش‌های تعرضی رومیان را خنثی کنند.

با به‌قدرت رسیدن اکتاوین اگوست در روم سیاست رومیان در شرق دگرگون شد: تجاوز دائمی که شیوه جمهوریهای پیشین رومی بود به اقدامهای صلح‌آمیز تبدیل شدند. انگیزه این تصمیم نه تنها نخستگی رومیان از جنگ‌های پیوسته داخلی و خارجی بود، بلکه آنها این واقعیت را دریافتند که در روم نیروی کافی برای چیرگی در شرق وجود ندارد. این سیاست که به‌وسیله اگوست اعلام شد مورد علاقه پارت‌ها بود، چون اینها هم ضمن تجربه‌ایکه از پیش به‌دست آورده بودند اعتقاد داشتند که نمی‌توانند مناطق شرقی روم را تصرف و بگونه استوار آنها را نگاهدارند.

اما انصراف رسمی دولت روم از استیلای در شرق دلیل بر آن نبود که آنها در امور داخلی پارت‌ها دخالت نخواهند کرد. پیکار داخلی دو گروه‌بندی مهم در رژیم حکومتی پارت این دخالت را برای رومیان آسان می‌کرد. ظاهر آوضع سیاست داخلی پارت بی‌نهایت بفرنج بود، چون فرهاد در پایان سلطنت، فرزندان را گویا به‌عنوان گروگان به روم فرستاد. شدت تضادهای داخلی دولت پارت سرانجام به‌قیام بابل گرائید. اگوست بنا به تقاضای قیام کنندگان، یکی از پسران فرهاد چهارم به‌نام ونون را که مدت‌ها در روم به‌سر می‌برد به بابل فرستاد و ونون خود را «شاهنشاه» اعلام کرد.

این رویداد نشانه کامیابی مهم دیپلماسی روم بود، اما در عین حال آغاز مرحله مهمی از پیکار بین‌گرایشهای دو گروه در میان اشراف پارت هم به‌شمار می‌آمد. سیاست طرفداری از روم ونون باعث تقویت نیروهای «وابسته به قشر ممتاز» محلی گردید، اما دیری نپایید که اردوان پسر حاکم گیرکانی و کادامانی (که از سوی مادر بارشاک‌ها خویشاوند بود) به کمک کوچ‌نشینان ساکن منطقه شمال شرقی پارت، علیه ونون وارد جنگ شد. اردوان پس از کشتن ونون در برابر دست‌نشانندگان تازه رومی قرار گرفت. در این پیکار پیچیده‌ایکه به‌منظور به‌دست گرفتن قدرت در پارت در گرفت و در سالهای سلطنت فرهاد دوم جریان داشت وضع نیروهای متخاصم با دقت روشن شده است. دست‌نشانندگان رومی را طبق معمول قشرهای ممتاز شهرهای بابل و بین‌النهرین پشتیبانی می‌کردند. این منابع به‌ویژه روی روابط خصمانه اردوان و سلوکیدا در دجله تاکید می‌کنند. در این هنگام مداخله رومیان در امور داخلی دولت پارت بارها بیش از پیش بود.

هواخواهان اردوان علیه تبدیل سلطنت به تابعیت رومیها و نزدیک شدن شاه به یونانیان وارد عمل شدند. پیکار با رومیان و دست نشاندهگان رومی زیر شعار پیکار به خاطر تجدید شاهنشاهی کورش و اسکندر بود. اردوان جنگهای سختی را بر سر تسلط ارمنستان با روم آغاز کرد. از لحاظ سیاست داخلی او کوشش داشت خودمختاری شهرهای یونانی را محدود کند. قسمت عمده اشراف پارت از این سیاست اردوان پشتیبانی کردند. تکیه گاه اصلی شاه پارت، استانهای شمال شرقی کشور بود، از این مناطق بود که او نیروهای زبدهای برای هجوم و حتی عقب نشینی آماده می کرد. اردوان روابط بسیار نزدیکی با قبایل کوچ نشین آسیای میانه داشت. پیکارهای دیرپائی که میان دو گروه در جریان بود، سرانجام به پیروزی «میهن پرستان» و شکست هواخواهان روم گرائید و اردوان دوم به تخت سلطنت نشست.

آرشاک‌های کوچک. موقعیت اقتصادی و سیاسی دولت‌ها

پیروزیهای اردوان دوم ضمن نبردهای سرسختانه، مرحله مهم و تازه‌ای را در پیشرفت دولت پارت پدید آورد. از این زمان به بعد اهمیت سیاسی و نقش شهرهای یونانی قلمرو پارت به سرعت سقوط کرد. اگرچه در زمان خود اردوان هم رسماً خود مختاری «پلیس»ها از میان نرفته بود، اما شاه با قدرت و خشونت در امور داخلی شهرها دخالت می کرد. در میان ساکنان «پلیس‌ها» مردمی یافت می شدند (به ویژه در میان بلندیان) که ارتباط نزدیکی با خانواده شاه داشتند و دارای پایه‌های بلندی در دربار بودند. خود مختاری «پلیس»ها تدریجاً از میان رفت و شهرها زیر نظارت مقامهای اداری شاه قرار گرفتند. این پدیده‌ها نشان دادند که ضمن پیکار سخت میان دودمان ارشاک‌ها با شهرهای یونانی و محلی واقع در قسمت غربی، تحولات شگرفی روی داد که بنا بر آن «پلیس‌ها» که موقعیت ویژه‌ای داشتند از بین رفتند و وابستگی آنها به سیستم حکومتی ارشاک‌ها کاملاً محرز گردید.

در زمان اردوان کوشش شد که از راه برکنار کردن دودمانهای محلی حاکم بر استانها و انتصاب خویشاوندان ارشاک‌ها به فرمانداری این مناطق، همه استانها کاملاً تابع حکومت مرکزی گردند. در نخستین مرحله، این سیاست به کامیابی گرائید اما پیشرفت تاریخی بعدی نشان داد که این کامیابیها زودگذر بودند.

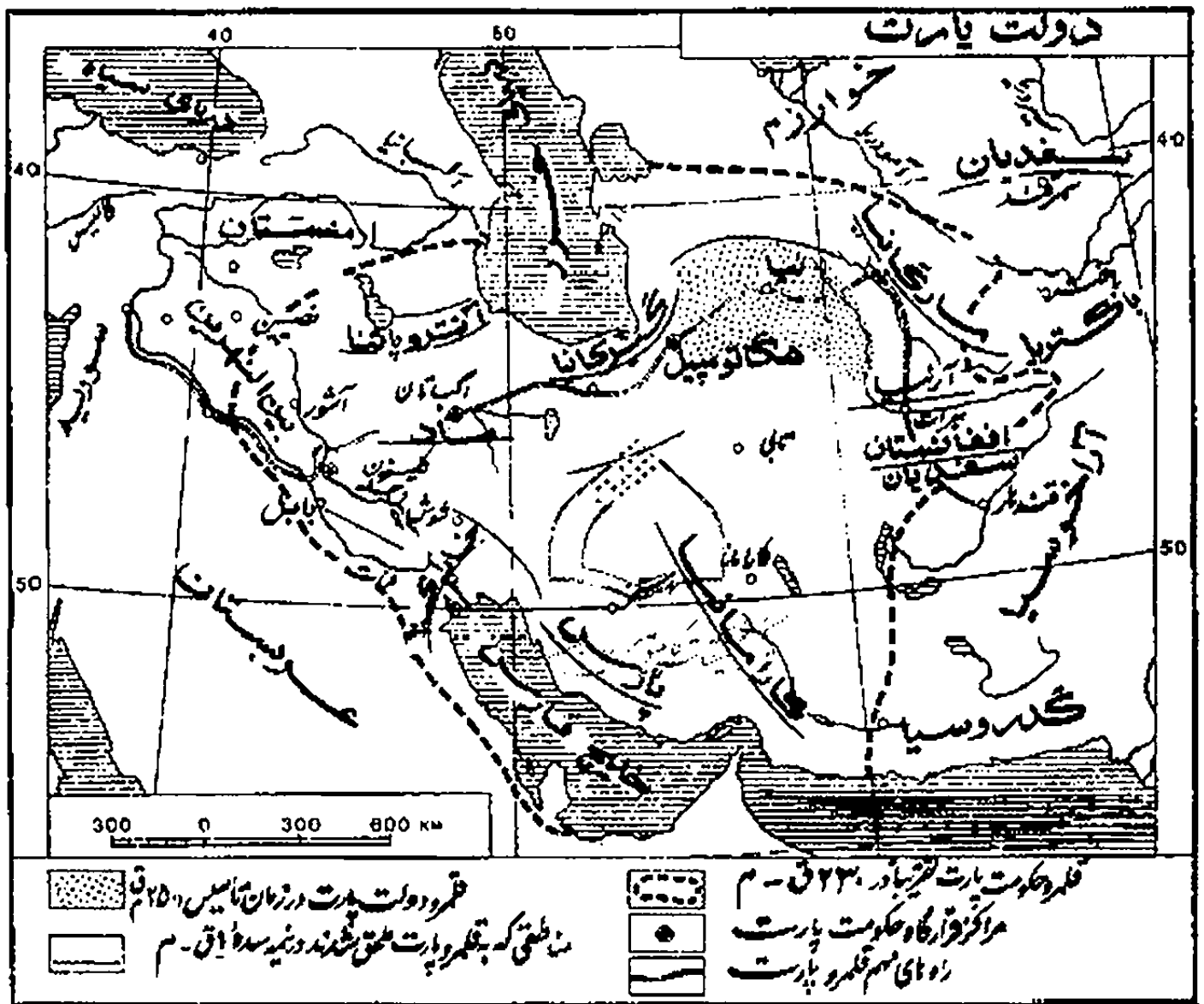
در زمینه فرهنگ هم دگرگونی مهمی روی داد، گرایش به سنت‌های محلی رواج بیشتری یافت. عناصر فرهنگ یونانی که در زمان گذشته گسترش یافته بودند، اصلاح شدند. پیشینه‌های تاریخی برای نیاکان ارشاک‌ها درست شد، تا آنها را از بیگانگان به شمار نیاورند

بلکه رهبران قیام ایرانیان علیه مقدونیان قلمداد کنند، نژاد ارشاکهارا به هخامنشیان وابستند و بنابراین حق فرنانروائی آنها را بر ایران و آسیای باختری قانونی شناساندند. دوره پارتها زمان پیشرفت اقتصادی مهم استانهائی بود که به دولت ارشاکها پیوسته بودند.

اسناد باستانی، افزایش شماره روستاها، بزرگی آنها، وسعت سرزمین‌هائی را که با آبیاری مصنوعی کشت می‌شدند نسبت به زمانهای پیشین، نشان می‌دهند. اقتصاد زمان پارتها بر مبنای کشاورزی بود. باید یادآوری کرد که در زمینه آبیاری مصنوعی بیشتر مناطق قلمرو پارت پیشرفت چشم‌گیری دیده می‌شود. وجود کشتزارهای پهناور غله، تاکستانها و باغهای گسترده نمایانگر پیشرفت سریع کشاورزی در زمان پارتها بود. کشت صنعتی یعنی پنبه و کنجد در کشاورزی آنزمان سخت رایج بود. پیرامون زمین‌های کشاورزی قبایل بزرگ کوچ‌نشین که دارای اقتصاد دامداری بودند جای می‌گزیدند، این قبایل گاهگاهی به درون محدوده‌های کشاورزی نفوذ می‌کردند. از اسنادیکه در جنوب ترکمنستان به دست آمده چنین برمی‌آید که میان دامداران کوچ‌نشین و ساکنان واحه‌ها، دادوستدهای گسترده‌ای انجام می‌گرفته است. اماچند قبیله، به‌ویژه آنها که در کوهها می‌زیستند، در شرایط نظام اشتراکی و مبادله کالائی به سر می‌بردند.

در زمان پارتها پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در رشته صنایع دیده می‌شود، چند نوع از فرآورده‌های صنعتی پارتها شهرت بین‌المللی کسب کردند. مثلاً پارچه‌های کتانی بومی (در بابل)، فرشهای مناطق پارت، آهن ساخته (به‌ویژه اسلحه و مشتقات آن)، از آنجمله‌اند. در زمان پارتها پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در زمینه روابط کالائی - پولی انجام شد. روابط اقتصادی پیوسته‌ای میان استانهای پارت برقرار بود، و بیگمان برای گسترش این روابط و ایجاد بازرگانی گسترده بین‌المللی به ایجاد راههای امن و تجارتی نیاز بود که تأمین گردید، پارتها با امپراطوری روم هم روابط بازرگانی داشتند و بیشتر این کار از طریق پالمیر انجام می‌گرفت، آن خود بخود واسطه بین پارت و امپراطوری روم بود و در بازرگانی میان این دو کشور نقش میانجی و دلال را ایفا می‌کرد. کاروانهای پالمیر از شهرهای مختلف پارت و مناطق گوناگون رومی سوریه درآمده بودند. پیدا شدن مقدار زیادی از سکه‌های پارتی به‌ویژه در سده یکم ق. م. در قفقاز نشانه آنست که پارتها روابط بازرگانی گسترده‌ای با این منطقه داشته‌اند. بازرگانی با هندوستان از راه دریا به وسیله بندرهای خلیج فارس و از راه خشکی از طریق جنوب ایران یا از مرو به سوی جنوب شرقی «راه شاهی» که از راه سیستان و قندهار به هندوستان متصل می‌شد، انجام می‌گرفت. درباره تجارت هندوستان باید در نظر گرفت همیشه میان پارتها

و رومیان رقابت بوده است، رومیان از راه دریائی بنادر دریای احمر و مصر به این تجارت می پرداختند. به ویژه «شاهراه ابریشم» نقش مهمی را در بازرگانی بین‌المللی ایفا می کرد، این راه از طریق آسیای غربی و آسیای میانه، کشورهای خاور دور را به مدیترانه وصل می کرد. دولت پارت تقریباً به طور کامل بازرگانی این مناطق را در انحصار گرفت، قسمت مهم این راهها را زیر کنترل داشت و درآمد کلانی از راه خرید و فروش کالاهای چین،



به ویژه ابریشم در بازارهای روم به دست می آورد. اگر بازرگانان پارتی از راه دلالی ثروت کلانی می اندوختند، دولت هم در آمد سرشاری از طریق اخذ حقوق ترانزیتی یا گمرکی به دست می آورد.

روابط اقتصادی-اجتماعی و نظام حکومتی پارتها

مسئله سرشت روابط اجتماعی - اقتصادی در پارت بسیار پیچیده است و نمی‌توان نظریه قطعی درباره آن ابراز داشت. بی‌گمان چنین به نظر می‌رسد که پارت‌ها هدف واحدی را از نقطه نظر میزان باسرشت روابط اجتماعی - اقتصادی ارائه نداشته‌اند. به طور کلی قلمرو پارت‌ها به دو منطقه مهم تقسیم می‌شد: اول - بابل، بین‌النهرین، ایلام؛ دوم - فلات و دشت‌های خاوری ایران، قسمت جنوبی ترکمنستان امروزی. اختلاف میان این دو منطقه اولاً مربوط به ترکیب نژادی ساکنان (تیره‌های گوناگون ایرانی‌زبان در شرق و سامی‌زبان در غرب) و ثانیاً مربوط به تفاوت ژرف نظام اجتماعی - اقتصادی آنها می‌باشد. در مناطق غربی قلمرو پارت مدنیت طبقاتی از چند هزار سال پیش در حال پیشرفت بود، در شرق هم بگونه‌ایکه از نوشته‌های اوستا برمی‌آید، گذار به جامعه طبقاتی در نخستین سالهای هزاره یکم ق.م. آغاز می‌شد. در آن زمان و به ویژه در دوره هخامنشیان در استان‌های شرقی ایران نظام بردگی به میزان گسترده‌ای رواج داشت. جامعه‌های استان‌های شرقی دولت پارت ظاهراً از سه گروه اجتماعی اصلی ترکیب می‌شدند. اول قشر بالائی شامل «آزادگان» یا سواران بودند. در ترکیب این گروه بیگمان نواده‌های کوچ‌نشینان ایرانی که به آرشاک اول کمک و پارت را تصرف کردند، وجود داشتند. البته اشراف ساکنان محلی هم جزو این قشر اجتماعی بودند. نقش اجتماعی «سواران آزاد» بعدها تشکیل هسته ارتش پارت بود. پرسنل ارابه‌سواران سنگین اسلحه هم را همین سواران تشکیل می‌دادند. دومین قشر اجتماعی جامعه‌های پارت شرقی، بنا بر آنچه که از منابع قدیمی برمی‌آید، به «زیردستان یا وابستگان» شهرت داشتند. اینها فقط در برابر دولت، حقوق کامل شهروندی نداشتند (اما در برابر نمایندگان قشرباکم از این حقوق برخوردار بودند)؛ این طبقه شامل توده‌های اصلی ساکنان روستاهای کشاورزی بودند. به موجب اسنادیکه به دست آمده اینها بگونه زندگی اشتراکی به سر می‌بردند، دارای حق مالکیت بودند، و مایملک شخصی خود را می‌توانستند خرید و فروش کنند، اما با قشر حاکم از لحاظ حق مالکیت تفاوت فراوان داشتند، محدودیت حقوق مالکیت آنها در حدود اقتصاد خارجی بود. نمایندگان این طبقه شامل تولیدکنندگان بدون واسطه در استان‌های شرقی تابع حکومت پارت بودند. علاوه بر این ظاهراً افراد این طبقه در ارتش پارت هم خدمت می‌کردند و یگان‌های بی‌شماری از تیراندازان سبک اسلحه را تشکیل می‌دادند. در روند پیشرفت تاریخی، این طبقه از میان رفت و به این شرح تغییر ماهیت داد: از یکسو طبقه اشراف محلی رفته رفته به پادان‌ها پیوستند، از سوی دیگر گرایش به نظام بردگی در جامعه پارت پدید آمد. کوشش نمایندگان اشراف بر آن بود که آشکارا فرمانبرداری از حکومت و نظام اشتراکی که در جامعه حکمفرما بود، به اطاعت و زیر دستی از اشخاص تبدیل شود.

پائین‌ترین طبقات، برده‌ها بودند. به‌دشواری می‌توان درباره شماره بردگان و نقض تولیدی آنها در استانهای شرقی دولت پارت اظهار نظر کرد. می‌توان پنداشت که استیلای یونانیان - مقدونیان باعث جهش تندی در پیشرفت به‌سوی نظام برده‌داری در استانهای شرقی گردید. چون شهرهای یونانی، به‌عنوان کسانونهایسی برای رواج نظام برده‌داری به‌منظور تولیدی، با اشکال «قدیمی‌اش» وجود داشتند.

در قسمت باختری دولت پارت، سطح پیشرفت روابط اجتماعی - اقتصادی جوړدپگر بود، در آنجاها شکل کلاسیک نظام برده‌داری آشکارا خودنمایی می‌کرد «پلیس»های یونانی مراکز رواج این نظام به‌شمار می‌آمدند. مدارکی که درباره آزادی بردگان در شوش به‌دست آمده نشان می‌دهد که نظام برده‌داری در آن سامان به‌سختی رواج داشته است، اسنادیکه در بابل به‌دست آمده حاکی از انجام خرید و فروش برده‌هاست. باوی اشکال استثمار تولیدکنندگان بلاواسطه را نباید نوعی از بردگی به‌شکل کلاسیک برشمرد. شکل‌های دیگر استثمار که از زمانهای پیشین باقیمانده بودند، عملی می‌گردیدند. علاوه بر این می‌توان پنداشت که در دوره سلوکیدا «پلیس»های یونانی، سرزمین‌های رومتائی پیرامونشان را استثمار می‌کردند، و این روش در زمان پارت‌ها هم اجرا گردید. عملاً شکل‌های گوناگون مقید کردن توده‌ها در این یا آن مرحله از دوران‌های تاریخی سرانجام به‌رواج نظام بردگی کامل می‌گراید، این واقعیت را چند سند که از دورایودپس (شهر یونانی بین‌النهرین) به‌دست آمده تأیید می‌کنند. به‌طور کلی می‌توان گفت، که در دوران پارت‌ها ساختمانهای اجتماعی استانهای غربی از قبیل بابل، بین‌النهرین و اپلام کاملاً پیچیده بوده است. بر-خلاف استانهای شرقی در این مناطق گروههایی وجود داشتند که از آزادی کامل برخوردار بودند، اینان را باید شهروندان شهرهای یونانی، خادمان معابد شهرهای باستانی شرقی برشمرد، ظاهراً گروههایی از کشاورزان از مناطق دیگر به‌وسیله پارت‌ها به‌غرب کوچانده شده‌اند. عمال و کارگذاران دستگاه حکومت پارت نیز در ردیف قشر ممتاز به‌شمار می‌آمدند. در عین حال در این مناطق نظام برده‌داری بارها بیشتر از شرق رواج داشت و شکل‌های دیگر مقید کردن توده‌های تولیدکننده نسبت به شرق سخت‌تر انجام می‌گرفت. نظام دولتی پارت‌ها دارای خودویژگیهایی شد که در روند پیشرفت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی پدید آمد. سه‌اصل مهم باعث وجود چنین ویژگیهایی بودند؛ نفوذ پندارهای بازماندگان پارس - های هخامنشی؛ اصول هلنی حکومت سلوکیدا که هنوز رایج بود؛ سنت‌ها و عاداتهای اتحادیه کوچ‌نشینان پارتی، این عامل رفته رفته باعث تحول و نابودی رسوم می‌گردید که از زمان جنگ‌های دموکراسی یونان به‌پادگار مانده و تا پیش از استیلای پارت‌ها در شهرهای یونانی رایج بود. در رأس دولت، شاه قرار داشت، اما قدرت شاه به‌عنوان قدرت

اشتراکی خانواده آرشاکها تلقی می‌شد و فقط وابستگان به این دودمان می‌توانستند از این قدرت بهره ببرند.

اسناد مدون نشان می‌دهند که در زمان شاهان پارت دو شورا وجود داشت. یکی از این شوراها شامل وابستگان شاه بود، این شورا به ویژه نفوذ بسیاری در مسائل وراثت تاج و تخت داشت، این ارگان که از زمان اتحادیه پارتها به یادگار مانده بود، در شرایط تازه، وسیله‌ای برای نفوذ اشراف در کارهای دولتی بود. دومین شورا، شورای کاهنان - مغها بود که ظاهراً نفوذ چندانی در دستگاه دولت نداشت. در کنار خویشاوندان آرشاکها، قبیله دیگر نقش مهمی را در دستگاه حکومت پارت ایفا می‌کردند. ظاهراً در این مورد گفته می‌شود که نفوذ سنت‌های حکومت هخامنشی دخالت داشت چون در آنجا هم قبیله متنفذ در رهبری حکومت نقش مؤثری را داشتند. شیوه‌های اداری دولت پارت به اندازه کافی پیچیده بودند؛ قسمتی از سرزمین‌های قلمرو دولت، به ساتراپ‌هایی تقسیم می‌شد و ساتراپ‌داری که از سوی شاه برگزیده می‌شدند آنها را اداره می‌کردند، قسمت دیگر شامل تحت‌الحمايه‌های شاه بودند. ساتراپ‌های دوره پارتها از زمان هخامنشیان کمتر بودند، و در مواردی چند ساتراپ زیر نظر يك ساتراپ‌دار اداره می‌شدند. کوچکترین واحد اداری «استاتم» (به زبان یونانی) یا «دیز» (به زبان پارتی) بود، این واحد از اتحاد چند روستا تشکیل می‌شد. استاتم را يك مقام دولتی کوچک اداره می‌کرد.

در سیستم اداری دولت، شهرها جای مهمی را داشتند، بتایر اطلاعاتیکه از منابع به دست آمده شهرها به بخش‌هایی تقسیم می‌شدند. «پلیس»‌های یونانی داخل دولت پارت از بازماندگان دوره سلوکیدا بودند. اگر چه عملاً وضع این «پلیس»ها در زمان تسلط پارتها تغییر کرد و خیلی بدتر شد، با اینهمه «پلیس»ها تقریباً موقعیت خود مختاری را در چارچوب دولت آرشاکها حفظ کردند. در دورن شهرها رفته رفته دگر گونی‌های عمیقی رویداد. شوراهای شهری سرشت پیوستگی و يك پارچگی خود را از دست دادند و نمایندگان مردم بومی به درون آنها نفوذ کردند. نظامهای شهری تقریباً به سوی الیگارشیک گرائیدند، گردهم‌آئی‌های مردمی اهمیت خود را از دست دادند. قدرت شهر در دست‌شورائی متمرکز شده که مرکب از نمایندگان چند خانواده شهری توانگر بود.

از سرشت و تحولات انواع دیگر شهرها اطلاع چندانی در دست نیست. شهرهای بابل باستانی و بین‌النهرین، از نوع اووک، در زمان سلوکیدا دارای اساسنامه‌ای بودند که نزدیک به «پلیس»‌های یونانی بود ساکنان این شهرها یا «پلیس»‌های یونانی، به شهروندان دارای حقوق کامل و شهروندان بی‌حقوق تقسیم می‌شدند، شهروندان کامل‌الحقوق با جامعه روحانیت معابد متحد می‌شدند و از استقلال و آزادی کامل و امتیازات ویژه‌ای

برخوردار بودند. این گونه شهرها مالك زمین‌هائی نیز بودند، می‌توان پنداشت که جامعه معاابد دستخوش تحولاتی نظیر آنچه که نصیب «هلین»ها در زمان پارت‌ها شد، گردیدند. از برخی اسناد چنین برمی‌آید که شهرهای «پارتی» در مقابل شهرهای یونانی قرار گرفتند. درباره زندگی داخلی این شهروندان عملاً اطلاعی به دست نیامده. می‌توان پنداشت که این شهرها کاملاً از خودمختاری محروم بودند و زیر نظارت کامل مقامهای اداری پارت‌ها قرار داشتند.

گذشته از زمین‌هائیکه به شاه پارت تعلق داشتند و اداره امور آنها به وسیله ساتراپ‌ها انجام می‌گرفت، قسمت عمده از قلمرو دولت پارت به وسیله تحت‌الحمایه‌های شاه اداره می‌شدند، نقش و اهمیت این تشکیلات دولت رفته رفته افزایش یافت، بیشتر قسمت‌های مهم قلمرو دولت از زیر نظارت مستقیم حکومت مرکزی خارج شدند. در داخل دولت‌های پارت ممکنست حکومت‌های کوچک تحت‌الحمایه را ملاحظه کرد: پارس، ایلام، مسنا خاراکن، آثروپاتن، آدیاین، آسروئن، ختر، گردین، گیرکان، مارگیان، سکستان. سیاست آرشاک‌ها که کوشش داشتند نمایندگان دودمانهای محلی را باخویشاوندان آرشاک‌ها تعویض کند، ظاهراً متوقف شد. سرشت جدائی‌خواهی در استانهای تابعه باقی ماند فقط ظاهر آن عوض شد. انگیزه اصلی این جدائی‌خواهی تکیه‌گاه اجتماعی محدود دودمانهای ممتاز بود، آرشاک‌ها نمی‌توانستند به اندازه کافی در قشر حاکم يك پارچگی پدید آورند، بنابراین به تجدید بنای ساختمانی که دولت پارت در آغاز موجودیتش داشت و دارای ویژگی‌های استیلای کوچ‌نشینان بود، پرداختند. وضع حاکمیت در جامعه اریستوکراسی نوادگان پارتی‌ها مانعی بین آنها و قشر حاکم مردم پارت شد و همین مسئله باعث تضاد مردم تابع پارت که به استقلال‌گرایی داشتند و سنت‌های پارسی کهن گردید.

سیستم مالیاتی دولت پارت نیز نارسا بود. می‌توان گفت که به‌طور کلی قانونی همگانی در مورد مالیات ارضی قلمرو دولت پارت وجود داشته است. دولت نسبت به وصول مالیات سخت‌گیری می‌کرد. اسنادیکه ضمن حفاری‌ها در نسی به دست آمده‌اند گواهی می‌دهند که به اشکال گوناگون از بخش‌های مختلف کشاورزی مالیات گرفته می‌شد. در قسمتی برای شاه مالیات جنسی وصول می‌شد. برای انجام معاملات هم مالیاتی گرفته می‌شد. برای کمک به معاابد روحانی هم به‌عنوان درصد درآمد، مالیات‌هائی وصول می‌گردید.

پیکار داخلی پارت‌ها در سده اول ق.م. و رشد پندار جدا‌خواهی استانها

پس از مرگ اردوان دوم پیکارهای داخلی دامنه‌داری در قلمرو حکومت پارت در گرفت. دو تن از برادر زاده‌های اردوان به نام‌های دادان و گتادز ادعای سلطنت داشتند. پس از پیکار طولانی‌ای که حکومت پارتها را به نابودی تهدید می‌کرد، مدعیان سلطنت با هم سازش کردند، واردان به عنوان «شاهنشاه»، و گتارز به عنوان فرمانروای گیرگانی تعیین شدند، مهمترین مسئله واردان، درهم شکستن سلوکیدها بود، چون اینها در طول ۷ سال حکومت پارت را به رسمیت نشناختند. در نتیجه سرکوبی این قیام (آخرین تلاشهای جدی ساکنان یونانی باعث تغییر موقعیت سیاسی آنها در قلمرو پارت گردید) سلوکیدها در کنار دجله از استقلال محروم شدند. می‌توان پنداشت که از زمان اردوان دوم به بعد رفته رفته شهرهای بزرگ یونانی قلمرو پارت زیر نظارت مستقیم دولت پارت درآمدند. قشرهای بالائی شهرهای یونانی (از نوع دو - پورس) از نظربیشرفت بازرگانی بین‌المللی بهتر شمرده‌اند که نسبت به آرشاکها وفادار بمانند و از آنها پشتیبانی کنند. اینها ثروتمند شدن از راه بازرگانی را از کوشش برای سرنگونی حکومت پارتها برتر دانستند. اینگونه تسلیم سلوکیدها نشانه پایان پیکارهای داخلی دو گروه حاکم قلمرو پارت و شکست گروهی که چیرگی رومیان و قطع دخالت دولت پارت را خواستار بودند، گردید.

اما پیکار داخلی و مداخله رومیان در امور داخلی قلمرو دولت پارت پایان نیافت. سرتاسر دوران تاریخ دولت پارت شامل پیکارهای پیوسته حکومت مرکزی و اشراف محلی بود و غالباً این جریان باعث برخورد با دولت روم از لحاظ سیاست خارجی می‌شد، و حتی از سوی شرق هم که زمانی پایگاه قدرت پارتها به شمار می‌رفت و از آنجا کوچ‌نشینان طرفدار دولت پارت، حکومت یونانی - باختری را درهم شکستند، هم اکنون مورد تهدید قرار گرفت و سرانجام به تشکیل حکومت کوشان که از دولت پارت جدا بود، گسراشت. پیمان دادان و گتادز پایدار نماند. در اثر توطئه‌های دولت روم و موقعیت اشراف محلی که می‌خواستند از دست هردو رهائی یابند، تضاد میان آنها شدت گرفت. واردان در پی سوء قصدی کشته شد، پس از چند سال میدان به دست گتادز افتاد. پس از تسلط موقت دنون (که سابقاً حاکم ماد بود) پسرش ولوگز اول به سلطنت رسید، زمان سلطنت او مرحله مهمی در تاریخ دولت پارت به شمار می‌رود. او از سیاست خارجی فعالی پیروی کرد و تلاش خود را به منظور تجدید تسلط پارتها در ارمنستان که در دوره ستیزهای داخلی از دست رفته بود، متوجه کرد. قسمت مهمی از مردم ارمنستان، از پارتها در برابر رومیها پشتیبانی می‌کردند. پس از یک رشته نبردهای طولانی که گاهی این یا آن دولت کامیاب می‌شد سرانجام نبردی قطعی نزدیک دادان در گرفت، در اینجا ارتش روم به سختی شکست خورد و تسلیم گردید. فقط پس از فرسودگی کامل دو طرف و عدم امکان برای ادامه این

جنگ توان فرسا، پیمانی میان آنها که تقریباً جنبه سازش است، بسته شد (در ۶۳ ق.م. موافقت و در ۶۶ ق.م. امضا گردید) برادر ولوگژ به نام تیرداد به عنوان شاه ارمنستان برگزیده شد، اما بایستی در مراسم رسمی تاجگذاری نودن امپراطور روم شرکت می کرد. اینگونه شاخه ارمنی آرشاکها طی چند سده در ارمنستان فرمانروائی داشتند. این پیمان اهمیت شایانی داشت، ضمن چند دهه در مرزهای روم و پارت آرامش برقرار بود، فقط گاهگاهی ستیزهای مرزی بی اهمیتی درمی گرفت. ظاهراً یکی از انگیزه های گذشت پارتها آن بود که در آن زمان به جلوگیری از تاخت و تاز الانها به گیرکان، آتراپاتن ماد، و سرزمین خود پارتها سرگرم بودند.

دوره سلطنت ولوگژ اول، مهمترین مرحله تاریخ پارت از لحاظ داخلی به شمار می رود. در این هنگام شهرهای تازه ای بنیان گذاری شدند. شهر ولوگژدکرت به عنوان مرکز بازرگانی مهمی در بین النهرین شهرت یافت. ظاهراً در زمان ولوگژ اول، نخستین بار اوستا تنظیم و مدون گردید. زرتشتیگری موقعیت استواری را در درون دولت پارت کسب کرد. نشانه های زرتشتیگری (ظاهراً نقش آتشدان با شراوه فروزان) در آن هنگام برای نخستین بار در سکه های پارتها دیده شد. حواصین دلیل بر آن بود که دین زرتشت پیشرفت و گسترش واقعی در میان پارتها داشته و حتی این مذهب به عنوان دین رسمی آرشاکها مشخص شده است. از نقوش برخی از سکه های آن زمان چنین برمی آید که افسانه های پارتی و یونانی در آنها باز تابانده شده اند. دوره سلطنت ولوگژ - مقارن با زمانی است که زمینه فرهنگی قلمرو پارت در پی شکست گروه های هواخواه روم و دهلیس های یونان، چهره دیگر به خود گرفته بود. نفوذ فرهنگی یونان در بسیاری از شهرهای یونانی از قبیل سلوکیه در دجله و دودا بودپس به وسیله حفاری و پژوهش باستانشناسان مسلم گردیده است. اما در اواسط سده یکم ق.م. دگرگونی ژرفی در پیشرفت فرهنگ مردم قلمرو پارت بر مبنای سنت های محلی پدید آمد.

تجاوز ارتش ترازان امپراطوری روم به پارت. جنگ های رومیان و پارتها در سده دوم و اوایل سده سوم میلادی.

رویدادهای تاریخی آخرین دوره حکومت پارتها را منابع تاریخی آشکارا معلوم نکرده اند. فقط گفته شده که در آخرین سالهای سلطنت ولوگژ، یکی از مدعیان سلطنت به نام پاکردوم به سال ۷۹ میلادی با او به پیکار برخاست. ولوگژ کشته شد، در سالهای بعد تا آنجا که اطلاع حاصل شده رقیبان بر سر به دست گرفتن سلطنت با هم پیکار می کردند.

در این هنگام ارمنستان وضع پیچیده‌ای به خود گرفت و در پی آن شرایط مساعدی برای تجاوز رومیان در این منطقه پدید آمد. به سال ۱۱۴ میلادی، امپراتور روم، تراژان جداً خود را برای هجوم به قلمرو پارت آماده کرد. ظاهراً یکی از انگیزه‌های اصلی تعرض رومیها، تلاش آنها برای به دست گرفتن راههای بازرگانی ای بود که به شرق می‌پیوست. در نخستین مرحله بنا بود ارمنستان تصرف شود و از آنجا ارتش روم به بین‌النهرین بتازد.

فرمانروایان استانها و شهرستاهای شمالی بین‌النهرین تقریباً بدون نبرد زیر اطاعت تراژان درآمدند. عدم پایداری جدی در برابر رومیان نشانه آن بود که در این هنگام ستیز داخلی سختی میان خسرو و دلوگوز دوم در گرفته و علاوه بر این آتش شورش علیه پارتها در ایلام و پارس شعله‌ور شده بود. به سال ۱۱۵ میلادی رومیان موقعیت خود را در شمال بین‌النهرین استوار کردند.

در بهار ۱۱۶ میلادی تعرض عمومی ارتش روم به جنوب آغاز گردید. در جریان این تعرض پایتخت دولت پارت یعنی تیسفون به وسیله رومیان تصرف شد. رومیان علاوه بر غنائم فراوانی که به چنگ آوردند، تخت طلای آرشاکها را هم تصرف کردند. پس از آن ارتش روم به سوی کناره‌های خلیج فارس رهسپار شد و ناوگان رومی در رود دجله و خلیج فارس به حرکت درآمدند.

اما هنگامیکه ارتش روم از باده پیروزی سر مست بود، وضع ساکنان محلی تغییر کرد، در سرتاسر استانهای بین‌النهرین که رومیان تسخیر کرده بودند، آتش طغیان شعله‌ور شد. انگیزه اصلی این رویداد آن بود که رومیان يك مرکز ایالتی در بین‌النهرین بنا نهادند. از پیش يك مرکز ایالتی هم در ارمنستان ایجاد کرده بودند. به سال ۱۱۵ میلادی مرکز ایالتی بین‌النهرین تاسیس گردید که حدود قلمرو آن تا سواحل آشور و بابل و مرز مسنا می‌رسید. با تأسیس این مراکز ایالتی (که زیر کنترل بیدادگرانه شهرهای یونانی بود)، فرمانداران کوچک محلی که نخست تسلط رومیان را به رسمیت شناخته بودند، از لحاظ پرداخت مالیات و باج به عاملان رومی به ناخشنودی گرائیدند، هم اکنون می‌دیدند خود مختاری ناچیز آنها از میان رفته و زیر نفوذ اقتصادی رومیان قرار گرفته‌اند و به راستی بازرگانان از انجام بازرگانی آزاد محروم گردیدند. همه این انگیزه‌ها ساکنان بین‌النهرین را به جنبش علیه رومیان که سرتاسر بین‌النهرین را به تصرف در آورده بودند، برانگیخت. بسیاری از پادگانهای رومی که در شهرها بودند، به وسیله مردم نابود شدند، این رویداد ارتش روم را به سختی ناتوان کرد. در این هنگام ستیز داخلی دولت پارت پایان یافت، مخالفان با هم متحد شدند و نیروی واحدی را تشکیل دادند. «شاهنشاه کبیر» خسرو نیروی عظیمی از پارتیان را به بین‌النهرین فرستاد وضع جنگ به سود پارتیان تغییر کرد. در این هنگام

تقریباً در بیشتر ایالت‌ها قیام علیه امپراطوری روم آغاز شد و نیروهای رومی نساچار به ترك مخاصمه شدند، ارتش تراژان ناگزیر عقب نشست.

به سال ۱۱۷ م. رومیان کلیه سرزمین‌های متصرفی را رها کردند. تراژان خود را برای لشکرکشی تازه‌ای به شرق آماده می‌کرد اما مرگ به او فرصت این کار را نداد. جانشین او به نام ادیان ترجیح داد به شرط بازگشت وضعیت به پیش از جنگ، با پارت‌ها صلح کند. پارت‌ها در طی صدسال مرز قلمرو خود را به کناره‌های فرات رسانده بودند. اما این بار موفق نشدند در برابر لژیون‌های رومی تراژان پایداری کنند. رومیان ثروتمندترین استانهای تابع پارت را اشغال و تاراج کردند، و این رویداد ضربه کوبنده‌ای به حکومت پارت بود. انگیزه اصلی این رویداد آن بود که از پیش زمینه از هم پاشیدگی دولت آرشاکها فراهم شده بود. وضع شهرهای قلمرو پارت در بین‌النهرین چنان بود که قسمتی از کناره‌های فرات در دست سلوکیدها بود. این شهرهای سلوکی در طول صدسال تکیه‌گاه رومیان و گروههای هواخواه روم بودند، در جریان نبردهای تراژان اینها آشکارا علیه پارت‌ها وارد عمل می‌شدند. این واقعیت دارای اهمیت ویژه‌ای بود اما ضمن تسلط پارت‌ها استقلال «پلیس»ها از میان رفت، شهرها در چارچوب ساختمان حکومت پارت سخت محدود شدند. شهرهاییکه به دولت پارت گرایش داشتند، هنگام تجاوز رومیان سخت پایداری می‌کردند. در طول چند دهه در مرزهای روم - پارت صلح برقرار بود، در زمان خود پارت‌ها پس از لشکرکشی تراژان آرامش نسبی برقرار شد. ضمن سالهای سلطنت ولوگز دوم (۱۲۹ - ۱۴۷ م) و به ویژه در زمان ولوگس سوم (۱۴۸ - ۱۹۲)، می‌توان پنداشت که ستیزهای داخلی مهمی در پارت روی نداد. اما وضع پارت‌ها هم‌چندان استوار نبود. آشفتگی جدی‌ای در این دوره در مرزهای شمالی و خاوری قلمرو پارت به چشم می‌خورد. پیدایش دولت‌های کوشان باعث خطر دائمی در شرق بود. در این هنگام ظاهر آگیرکانی استقلال به دست آورد. علاوه بر این استانهای شمالی چندبار مورد تاخت و تاز ویرانگرانه الان‌ها قرار گرفتند. به ویژه به سال ۱۳۶ هجوم سختی از سوی این طایفه انجام گرفت. ارمنستان مانند پیش مانع حسن روابط روم - پارت بود. می‌توان پنداشت که هم رومیان و هم پارت‌ها تلاش می‌کردند تا نفوذ خود را بر ضد یکدیگر در این منطقه که کلید مواصلات شرق و غرب بود، پابرجا کنند.

رومیان در دوره سلطنت آنتونین پی (به سال ۱۵۵ م.) موفق شدند تسلط خود را در ارمنستان برقرار کنند. پارت‌ها نتوانستند بیدرنگ علیه رومیان به عملیات جنگی پردازند، فقط پس از ۶۰ سال، یعنی پس از مرگ امپراطور، به ارمنستان لشکر کشیدند. پایداری پادگان رومی به سرعت درهم شکست. حاکم رومی ارمنستان به نام کاپادکی که دست‌پاچه شده

بود پس از سه روز نبرد خونین در الگئی با همه لشکریانش نابود شد. جناح شمالی جبهه دفاعی رومیان در شرق درهم شکست. ارتش پارت به سوریه هجوم برد، در اینجا هم نیروهای ناقص رومی نتوانستند پایداری جدی‌ای از خود نشان دهند. در سوریه بيم يك قیام همگانی علیه فرمانروای رومی می‌رفت. وضع بسیار بحرانی بود. رومیان ناچار شدند کلیه نیروهای خود را برای از بین بردن این خطر بسیج کنند. به سال ۱۹۳ م. نبرد سختی میان دو طرف در گرفت، پارت‌ها در ارمنستان شکست خوردند، به دنبال آن رومیان به بین‌النهرین نفوذ کردند. شرایط صلح برای پارت‌ها سنگین بود: تمام مناطق غربی بین‌النهرین که در تصرف پارت‌ها بود تا رودخانه خابور به رومیان واگذار شد.

روابط صلح میان پارت‌ها و رومیها تقریباً سه دهه ادامه داشت. پس از این مدت در پی پیکارهایی که چند ماه طول کشید، ولوگز سوم از تخت سرنگون شد و ولوگز چهارم (۱۹۲ م.) جای او را گرفت. در پی جنگ داخلی که به سال ۱۹۳ در روم آغاز گردید، شاه تازه پارت بر آن شد که از این موقعیت بهره ببرد و سرزمین‌های از دست رفته را باز گرداند. پارت‌ها یکی از مدعیان امپراطوری روم به نام پمپینیا نیگرا را نزد خود نگاهداشتند. این چگونگی باعث برانگیختن مدعی دیگر شده که جنگ را علیه پارت‌ها آغاز کرد. در بهار سال ۱۹۵ م. ارتش روم به مرزهای پارت تجاوز کرد، نبرد در بین‌النهرین چندسال طول کشید. این جنگ قیام ضد پارتی را در سراسر کشور به سود رومیان نیرو بخشید، این قیام‌ها در ماد، پارس رویداد و با دشواری به وسیله ولوگز سرکوب شدند. لشکرکشی رومیان ضربت کوبنده به پارت‌ها وارد آورد، در این هنگام ثروتمندترین مناطق کشور ویران گردیدند، تقریباً یکصد هزار تن از ساکنان این سرزمین به سوریه کوچانده شدند و به عنوان برده به فروش رسیدند. وضع سیاسی در پارت پس از انعقاد پیمان صلح تا سالهای ۲۰۷ / ۲۰۸ هنگامیکه ولوگز چهارم، پسرش ولوگز پنجم را جانشین خود کرد، تقریباً کاملاً روشن نیست. به سال ۲۱۳ - م. برادر ولوگز پنجم به نام اردوان علیه برادرش قیام کرد و ماد را به تصرف درآورد، این رویداد دوباره شرایط مساعدی را برای مداخله رومیان در کارهای پارت‌ها پدید آورد، از سونی آغاز مخالفت با رومیان در ارمنستان و سروئن، این مداخله را ایجاب می‌کرد. در تابستان ۲۱۶ - م. ارتش روم زیر فرماندهی کادااکالا به بین‌النهرین تاخت، در این هنگام کادااکالا به دست توطئه گران کشته شد و ماکرین امپراطور در تصرف داشت). قسمت مهم بین‌النهرین و منطقه ماد به وسیله رومیان ویران شد.

در تابستان ۲۱۷ - م. اردوان پنجم نیروی مهمی گرد آورد و پیکاری جدی را علیه رومیان آغاز کرد. در این هنگام کادااکالا به دست توطئه گران کشته شد و ماکرین امپراطور روم گردید. جنگی سخت در نزدیکی شهر نصیبین روی داد. پس از يك جنگ سه روزه،

رومیان ناچار شدند به مذاکره صلح تن در دهند، قرار شده ۲۰ میلیون مستر تاوان بپردازند، اسیران را بازگردانند و تمام شهرهائی را که رومیان خراب کرده‌اند بازسازی کنند. اینگونه با وجود موفقیت‌های نخستین، آخرین لشکرکشی رومیان علیه پارتها به شکست گرائید.

سقوط دولت پارت

اما این آخرین کامیابی پارت‌ها بود. دولت آرشاک به ناپودی می‌گرائید. فرمانروای پارس به نام اردشیر ضمن اتکاء به چند حکومت محلی دیگر علیه شاه پارت قیام کرد. به سال ۲۲۳ او، ولو گز پنجم را از میان برد. چند سال بعد اردوان پنجم آخرین شاه پارت، پس از تحمل شکستی در نبرد نزدیک هرمزدگان کشته شد. پس از مرگ اردوان، آخرین آرشاک دولت پارت، قدرت در شرق، از دودمان پارت به دودمان پارس منتقل شد، در این هنگام موقعیت تاریخی پیش از لشکرکشی اسکندر در ایران بازسازی شد. فقط دودمان شاهان عوض گردید.

دولت پارت از ساختمان اجتماعی ای پدید آمد که عناصر وابسته به آن آمیخته‌ای از مردم با سنت‌ها و نهادهای بسیار کهن شرقی، و شهروندان هلنی که به داشتن شهرهای مستقل عادت داشتند، بودند. همانگونه که دیدیم «پلیس»‌های یونانی و شهرهای محلی (که اینها هم تقریباً شکل پلیس‌ها را به خود گرفته بودند) رفته رفته زیر نفوذ عوامل بی‌شماری در یکدیگر ادغام و ارگانیزم اجتماعی ویژه‌ای را پدید آوردند و اینگونه، ویژگی‌های قومی خود را تا اندازه‌ای از دست دادند. ساختمان اجتماعی داخلی دولت پارت هم رفته رفته ویژگی‌های کهن خود را از دست داد همراه با اینها خصیلت رژیم سیاسی دولت آرشاک‌ها هم بگونه یونانیان باستان دگرگون شد. چون ساختمان سیاسی ساده دولت پارت نمی‌توانست به شرایط پیچیده سیاسی زمان خود جواب دهد. ناتوانی دستگاه حکومت ایجاب می‌کرد تا نقش مهمی به حکومت‌ها و شاهان کوچک واگذار شود تا به این وسیله همبستگی عناصر گوناگون دستگاه حاکم بیشتر گردد، اینجاست که دولت پارت ناگزیر از سوئی به هلنی‌ها و از سوی دیگر به عشایر کوچ‌نشین قدیمی که دولت پارت را به وجود آوردند میدان می‌دهد و اینگونه در معرض تضادهای اجتماعی این دو گروه قرار می‌گیرد، و بنا بر این اداره دستگاه حکومت به هرج و مرج می‌گراید.

سقوط آرشاک‌ها و تشکیل دولت ساسانی مقدمه‌ای بر تغییر آرایش سازمان سیاسی حکومت ایران تلقی می‌شود. ساختمان اجتماعی نوع برده‌داری شرقی در اواخر دولت پارت و اوایل دوره ساسانیان رفته رفته به دگرگونی گرائید و سرانجام باعث تغییر رو بنای سیاسی شد.

تشکیل نخستین جامعه فئودالی

تشکیل دولت ساسانی

ابتکار اتحاد ایران در چارچوب يك حکومت واحد، پس از تغییر دولت پارت، از پارس آغاز شد، این‌جا زمانی نخستین مرکز دولت‌های هخامنشی بود. پارس که در زمان سلوکیدها دارای استقلال سیاسی مشخصی بود، بعدها که در قلمرو پارت‌ها قرار گرفت دارای حقوق یکی از شاه‌نشین‌های تابع آن حکومت گردید. فرمانروایان این منطقه در حدود سده دوم ق.م. به «شاه» ملقب شدند. برای خود سکه زدند. از نقوش روی سکه‌هایشان چنین بر می‌آید که آنها سنت‌های سیاسی پارسیان باستان را نگاهداشته بودند، به آتش مقدس احترام می‌گذاشتند و خدای بزرگ زرتشتیان را که اهورامزدا بود، ستایش می‌کردند. آخرین دودمانی که در زمان آرشاک‌ها در فارس فرمان می‌راندند باژدانگید و آخرین «شاه» این دودمان گوچهر به‌شمار می‌آید. مرکز پارس استخر بود (نزدیک پرمپولیس).

پارس از چند فرمانداری تشکیل می‌شد. فرمانداری یکی از این شهرها، بابک از دودمان ساسان بود، او که در عین حال کاهن معبد بزرگ آناهیتا به‌شمار می‌آمد، به سال ۲۰۸-م

(یا ۲۵۹-م.) قدرت شاهی پارس را به دست گرفت، گوچه را سرنگون کرد و او را کشت. پس از مرگ بابک (۲۲۲-م.) پسرش اردشیر دامنه قدرتش را گسترش داد و چند استان مجاور پارس مانند کرمان، خوزستان را گرفت و چند شاه نشین کوچک دیگر را که جزو قلمرو پارتها بودند به متصرفاتش ملحق کرد، اردوان پنجم را شکست داد. بیدرنگک پس از این اقدام به سال ۲۲۶-م. (یا ۲۲۷-م.) اردشیر به عنوان شاهنشاه ایران تاجگذاری کرد. اینگونه دولت ساسانی تشکیل شد. پایتخت دولت ساسانی را شهر دوتائی کنار دجله یعنی تیسفون - سلوکید (به وه اردشیر تغییر نام داد) قرار داد. استخر به عنوان دومین پایتخت به شمار آمد. دولت ساسانی به طور کلی همان قلمرو آرشاکها را به شرح زیر تصرف کرد. ایران با استانهای جنوب غربی آسیای میانه و افغانستان غربی، بین النهرین سفلی و میانه (مردم این سامان در اصل سوریهای بودند و سورستان نامیده می شد). تلاش اردشیر اول برای پیشروی به سوی غرب فرات باعث رویداد يك رشته جنگها با رومیان گردید، در این جنگها ساسانیان ایران به طور کلی سیاست تعرضی را در پیش گرفتند، و ناگهان به سوریه و آسیای صغیر تاختند. در خاور ایران به بر انداختن حکومت کوشان پرداختند. پس از آنکه در زمان پسر و جانشین اردشیر یعنی شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲)، ساسانیان پیروزیهای نوینی در شرق و غرب (در افغانستان و ماورا قفقاز امروزی) به دست آوردند خود را «شاهنشاه ایران و انیران (غیر ایرانی)» خواندند.

در دولت ساسانیان قدرت مرکزی که در دست شاهنشاه متمرکز بود، بارها بیشتر از زمان آرشاکها اهمیت داشت. در زمان اردشیر اول شاهان تابع محلی تقریباً از میان رفتند؛ و به جای آنها اعضای خانواده ساسانیان و حاکمان گماشته منصوب شدند. روند از میان بردن شاهان تابع تا سده های سوم - چهارم ادامه یافت، پس از آن، این گونه شاهان فقط تا اندازه ای در مناطق مرزی غرب و شرق قلمرو ساسانیان وجود داشتند.

اردشیر اول یکی از پشتیبانان دو آتش زرتشتیگری بود، روحانیان زرتشتی با اشراف زمین دار پارس و قسمتی از اشراف پارتی که در دولت ساسانی نفوذ کرده بودند (دودمانهای سوندیها و کادئیدها) تکیه گاه حکومت بودند. نفوذ کامل دین زرتشت در دستگاه حکومت با واکنش سخت، علیه هلنیسم از سوی ساسانیان، همزمان بود.

نظام اجتماعی و حکومتی ساسانیان ایرانی

اسناد و منابع تاریخی، کم و بیش ساختمان اجتماعی ایران را در زمان ساسانیان روشن کرده اند. بیگمان در این دوره نظام برده داری در حال از هم پاشیدگی بود و نظام

جامعه قرون وسطائی اولیه با می‌گرفت. اما شکل رویداد این جریانها و دگرگونی این مرحله تاریخی درست روشن نیست. در مراحل در سده‌های سوم - چهارم میلادی هنوز روابط نظام برده‌داری سخت رواج داشت. منابع یونانی و دیگران غالباً یادآوری کرده‌اند که لشکریان ایران ده‌ها هزارتن از مردم سوریه، ارمنستان و دیگران را به بردگی گرفته‌اند. در کنار اسیران جنگی (آنشاخریک - «بیگانگان») دهقانان ایرانی‌ایکه به پرداخت مالیات توانا نبودند، به‌عنوان برده دیده می‌شدند. بردگان در املاک اشراف (داستراکت) کار می‌کردند، اینها قابل خرید و فروش بودند، و حتی برخی از آنها در کارگاههای صنعتی شاه به کار می‌پرداختند. در نیمه یکم سده پنجم. یکی از اشراف عالیجاه به نام مهرنام، وابسته به دودمان اسپندیاد که در املاک پارس او ۱۲ هزار درخت تاک، ۱۲ هزار درخت زیتون و ۱۲ هزار درخت سرو وجود داشت به لقب هزار بندک یعنی صاحب هزار بنده ملقب بود. به برخی از این بردگان قطعه زمینی واگذار می‌شد، اینها حق داشتند از محصول کار خود سهمی را صاحب شوند، اما زمان رواج این سیستم معلوم نیست.

بردگی از زمانهای دیرین در ایران وجود داشته است، بردگان در کنار گروههای دهقانان آزاد (کاتاک) به فارسی جدید (کده) زندگی و کار می‌کردند. بیشتر خانواده‌های بزرگ قبیله که با هم خویشاوند بودند، تشکیل جامعه‌هایی را می‌دادند و در قطعه زمینی مسکنی می‌گزیدند؛ اصطلاح کاتاک خواتای (صاحب خانه، به فارسی امروزی «کدخدا» می‌گویند) در آغاز بمعنی رئیس جامعه خانواده بزرگ بود، بعد معنی رئیس ده «کدخدا» را به خود گرفت. نظام بردگی، بیشتر در مناطقی که از لحاظ اقتصادی پیشرفته تر بودند رواج داشت (بین‌النهرین و خوزستان و تا اندازه‌ای در فارس و ماد). در مناطق کناره دریای خزر و خاور ایران روابط جامعه پدرسالاری بیشتر رایج بود. از منابع تاریخی چنین برمی‌آید که رواج نظام پدرسالاری و وابستگی جامعه دهقانی به اشراف مالک زمین زودتر از نیمه دوم سده پنجم نبوده است.

اختیار لقب «شاهنشاه ایران و انیران» به وسیله سران حکومت ساسانی گویای این ادعا بود البته در جهان پندار که اینان خود را پادشاه تمام جهان می‌شناساندند. شاهنشاه حتماً بایستی بدودمان ساسانی وابسته می‌بود، اما درجه بستگی وارث تاج و تخت به دودمان ساسانی دقیقاً تعیین نشده بود. قدرت شاه نشانه‌ای از قدرت خداوند به شمار می‌آمد و هیچ چیز نمی‌توانست آنرا محدود کند. دربار شاه دارای جاه و جلال و شکوه فوق‌العاده‌ای بود و برای بزرگ‌نمایی دربار سلطنتی مراسم و تشریفات ویژه‌ای انجام می‌گرفت.

دولت از مذهب پشتیبانی می‌کرد و همه مردم بایستی به دین زرتشتی مؤمن می‌بودند. کلیه رعایای شاه به چهار دسته یا صنف یا «کاست» تقسیم می‌شدند (بردگان جزو این

دسته‌بندی نبودند)؛ هیچ فردی حق نداشت تغییر صنف بدهد. نسبت به صنف‌بندی طبقاتی دوره اوستا، در زمان ساسانیان دگرگونی‌هایی اساسی پدید آمد، این چهار صنف به شرح زیر بودند: روحانیان یا امرآوان (به زبان اوستائی آفرآوان)، پیکارگران یا آرتشتاران (به زبان اوستائی (پیشداد)، دبیران یا دبیران (این يك صنف تازه‌ای بود که در زمان دولت‌های بعدی پدید آمد و نقش آن ضمن رشد دستگاه دیوان سالاری زمان ساسانیان اهمیت داشت) و صنف مالیات دهندگان یا واستربوشان (به زبان اوستائی واستروفشویات، در زمان باستان این نام را به دهقانان آزاد داده بودند). سه صنف اولی ممتاز به شمار می‌آمدند، از پرداخت مالیات و انجام وظایف معاف بودند. اما اینان خدمات دینی، جنگی و اداری دستگاه را انجام می‌دادند. در داخل این صنوف هم سلسله مراتب وجود داشت و به پایه‌های مختلف تقسیم می‌شدند.

روحانیان معمولی به ماگه (مغ) شهرت داشتند. در رأس روحانیان هر استان ماگوبات («رئیس مغان») بود و ریاست عالی روحانیان را در سرتاسر کشور ماگوباتان ماگوبات (شکل تازه این واژه «موبدان موبد» است) به عهده داشت؛ او در عین حال رئیس جامعه روحانیان زرتشتی و قاضی القضاات به شمار می‌رفت و در سده‌های چهارم و پنجم بلندترین مقام را در دولت، پس از شاه دارا بود. صنف پیکارگران را آرتشتاران سالار یا ازان‌سپهات (فرمانده عالی ایران) رهبری می‌کرد. بنا به مدارکی که از نخستین سالهای حکومت ساسانیان به دست آمده، اریستوکراتهای ایرانی به شهردارها (شاهان تحت‌الحمايه شاهنشاه و استانداران استانها، که وابسته به خاندان ساسانیان بودند)، ویسپوهرها (اعضای خانواده‌های اشراف که از میان آنها مأموران بلند پایه برگزیده می‌شدند)، و زرنگها (از میان آنها فرماندهان بلند پایه لشکری، درباریان و بلندپایگان برمی‌خاستند)، تقسیم می‌شدند. پائین‌ترین پایه‌های لشکری را آزادها دارا بود قد (به فارسی جدید آزادگان)، این‌ها شامل مالکان جزء بودند و سواره نظام از میان این صنف برگزیده می‌شدند. صنف دبیران شامل مأموران کشوری بودند - بوروکرات‌ها، در رأس این صنف دبیرات (یادبیربد) قرار داشت که رئیس دبیرخانه شاه به شمار می‌رفت.

صنف مالیات دهندگان شامل کشت‌کاران (واستربوشان)، صنعتگران (خوتوخشان، از واژه اوستائی خوتی)، سوداگران و همه شهرها یعنی توده مردم شهرنشین به استثنای سه صنف ممتاز نامبرده بالا بودند. نوع مالیات‌هایی که این صنف می‌پرداخت شامل مالیات سرانه (گزیت)، مالیات ارضی (خراگ، این مالیات را دهقانان می‌پرداختند) و مالیات‌های فوق‌العاده دیگر بود؛ دهقانان موظف به انجام پیگیری بودند - ساختن ساختمانهای آبیاری، دژها و ساختمانهای دولتی، اعضای وابسته به صنف مالیات دهنده

حق نداشتند به کار دولتی بپردازند. رئیس این صنف واستریوشان سالار بود، این شخص از میان صنف‌های ممتاز برگزیده می‌شد. از آنجا که همه مالیات‌های جمع‌آوری شده از صنف مالیات دهنده، بایستی به خزانه شاه ریخته می‌شد، واستریوشان سالار در عین حال سمت ریاست مالی را هم به عهده داشت، طرح درآمد و هزینه بودجه دولت به عهده او سپرده شده بود.

در دولت ساسانیان دستگاه دیوانسالاری پیشرفته‌ای وجود داشت. علاوه بر بلند پایه‌گان نامبرده بسیاری از مأموران عالی‌رتبه کشوری و لشکری در این دستگاه کار می‌کردند؛ رئیس گارد سلطنتی (هزار ابات)، فرمانده سواران، خزانه‌دار کل، مأموران پذیرائی از سفیران خارجی و غیره. بعدها پایه وزدنگ فراماتاد (فرمانفرمای بزرگ)، تقریباً نقش صدراعظم یا نخست وزیر را ایفا می‌کرد) به وجود آمد. این مقام بایستی کلیه کارهای اداری و مالی کشور را می‌گرداند و به اصطلاح مهرداد سلطنتی هم به‌شمار می‌آمد. اداره‌های مشخصی به نام دیوان وجود داشت که در رأس هر کدام یکی از بلند پایه‌گان بودند. دولت ساسانی دارای ارتش دائمی نبود (به غیر از گارد سلطنتی که شماره افراد آن تقریباً به هزار تن می‌رسید). ارتش از چریک‌های سوار وابسته به صنف پیکارگران تشکیل می‌شد. اسلحه پیکارگران سوار، نیزه (به طول ۲ متر)، کمان و تیردان، شمشیر، تبر جنگی، نیزه و کمان بود. سواران زره می‌پوشیدند؛ سر، سینه و گردن اسب‌های سواره نظام هم از زره پوشیده بود. زرمندگان کمکی، حتی سوارانی از مناطق کوهستانی و کوچ‌نشینان شامل ایرانیان یا دیگران به نیروهای زرمند می‌پیوستند. نیروی پیاده نظام شامل دهقانان بودند که از میان این قشر دست‌چین می‌شدند. اینان آموزش زرمی چندانی نمی‌دیدند و هنگام نبرد فقط به عنوان نیروی کمکی برای انجام خدمات بنه و تدارکاتی در دژها به کار برده می‌شدند؛ زرمندگان پیاده در برابر هم‌زمان سوارشان از حقوق و مزایای کمتری برخوردار بودند و همیشه آنها را حقیر می‌شمردند.

تفاوت به عهده صنف روحانیان بود. در حقوق قضائی زمان ساسانیان به‌طور کلی سه نوع بزه مهم وجود داشت؛ مخالفت با دین (زرتشتیگری)؛ مخالفت با شاهنشاه (بزه سیاسی)؛ تخلف در پرداخت مالیات. کیفر دومورد اول بیشتر اعدام بود (در مورد بزه‌های سیاسی امکان داشت کیفر اعدام به زندان ابد در دژهای موشی واقع در خوزستان، تبدیل شود). کیفر بزه تخلف مالیاتی، کور کردن، تادیب یا جریمه بود. درباره حقوق خانواده، مردان اجازه داشتند چند زن به گیرند، زنان از لحاظ حقوق با مردان کاملاً نابرابر بودند. این رسم در دستگاه حاکم به ویژه خاندان ساسانی رواج داشت.

دین در ایران زمان ساسانیان

آنگونه که می‌گویند دین رسمی و دولتی ساسانیان زرتشتی بود. در همه جا معبدهای زرتشتی وجود داشتند، و آتش مقدس پیوسته در این معابد فروخته می‌شد. سه آتشکده مهم در آتودپاتکان (آذربایجان) - آتش ویژه شاه و رزمندگان، در پارس - آتش ویژه روحانیان، و در خراسان - آتش ویژه مالکان وجود داشت. معبدهای زرتشتیان، زمین‌های کشاورزی پهناور و منابع دیگر مادی را در اختیار داشتند و یکی از نیرومندترین مراکز اقتصادی و سیاسی حکومت به‌شمار می‌آمدند. برای ایجاد سازمان متمرکز و یک پارچه روحانی در حکومت ساسانیان روحانی نامدار به نام کلاکیر نقش مهمی را ایفا کرد، او در زمان شاپور اول به این کار پرداخت و بلندترین مقامهای روحانی را در زمان جانشینان این پادشاه در دستگاه سلطنت پدید آورد، در سالهای ۲۷۳-۲۹۳ میلادی کارتیر شاعلی مهمترین مقامها در دستگاه ساسانی بود.

در سده سوم میلادی نوشته‌های کتاب مقدس زرتشتیان یعنی اوستا تصحیح شد. بعداً در سده‌های چهارم و ششم متون آن جمع‌آوری و مدون گردید. در زمان ساسانیان الفبای اوستائی ویژه‌ای به نام زند پدید آمد (امروزهم متن اوستا با همان الفبا در دست رس است)، و حتی ضمن آن ترجمه فارسی میانه آن با تفسیر به نام پازند تدوین گردید. در دوره ساسانیان دین زرتشتی به آئین خشک و تعصب آمیزی تبدیل شد. تشریفات و شعائر سبکی که در طول زمان به آن افزوده شده بود در اصل وجود نداشت، همانگونه حفظ گردید. روحانیت زرتشتی در آن زمان به بی پایه بودن این سنتها اعتنائی نکرد و روش بدعت گذاران این دین را دنبال نمود. اما پادشاهان ساسانی هم هنگامی به مسئله مذهب توجه می‌کردند که در آن پای سیاست به میان کشیده می‌شد.

در سده سوم، هنگام حکومت ساسانیان دین تازه‌ای به نام دین مانی در ایران پدید آمد. مانی از ساکنان بین‌النهرین جنوبی و مادرش از نژاد خاندانهای اشراف ایرانی بود. او در آغاز فرمانروائی شاپور اول به تبلیغ پندارهایش پرداخت. شاه نخست از او به خوبی استقبال کرد. اما بعدها پس از آنکه دانسته شد، آموزش او برای روحانیان زرتشتی ایجاد خطر می‌کند، در زمان بهرام اول به سال ۲۷۶ میلادی مانی در جندی شاپور خوزستان کشته شد. آئین مانی همان دنباله پندار ایرانیان باستان مبنی بر پیکار جاودان پدیده‌های روشنی و تاریکی در جهان بود، ضمناً مقداری از آموزشهای مسیحی، گنوستیسیسم و بودائیسم را جذب کرده بود. بنا به آموزش مانی پدیده‌های جهان و انسان آمیخته‌ای از عناصر تاریکی و روشنی‌اند. انسان برای اینکه از گزند شیطان مصون بماند بایستی عناصر

ناپاکی و بدی و تاریکی را از خود بزداید و برای اینکار لازم است که خود را از بند مادیات آزاد کند. بنابراین يك مانوی مؤمن نیاستی دارائی، خانواده و حتی منزل می‌داشت، نیاستی متأهل می‌شد، نیاستی از خوردن گوشت و شراب و بقیه نعمات مادی دوری می‌جست. اما از آنجا که تاب آوردن در برابر این ریاضت‌های سخت عملاً برای عده کمی امکان داشت، بنابراین مؤمنان دین مانی به دو درجه تقسیم می‌شدند: «مؤمنان کامل» که در انجام مقررات دینی سخت‌کوش بودند، اینها نیاستی ریاضت می‌کشیدند و آموزش مانی را تبلیغ می‌کردند. و «مجریان» که می‌توانستند مسکن، خانواده، شغل و دارائی داشته باشند، اما موظف بودند به «مؤمنان کامل» منزل و پناه بدهند و به آنها کمک کنند؛ تنها برای اینکه روح آنها از گناه پاک شود هر «مجری» پیش از مرگش نیاستی به مقام «مؤمن کامل» ارتقا می‌یافت.

مانیگری در آنزمان نه‌تنها در بین‌النهرین و ایران بلکه در امپراطوری روم (تا شمال افریقا و اسپانی)، در آسیای میانه و سپس میان ادیگودها^۱ رواج یافت. از آنجا که مانیگری نظام اجتماعی موجود را به‌عنوان تقویت‌کننده پدیده‌های تاریکی و تباهی محکوم می‌شناخت، با وجود منفی بودن، جامعه استمارگر و در رأس آن دستگاه دولت را سخت می‌کوبید، بنابراین رفته رفته این آئین در ایران و امپراطوری روم پیروانی به‌دست آورد.

در شهرهای بین‌النهرین و ایران گروه‌های نسبتاً مهمی از یهودیان می‌زیستند. یهودیان در ایران از خودمختاری آشکار بهره می‌بردند. رهبر آنها به اکسپلارخ (واژه یونانی است. یعنی شاهزاده رانده) شهرت داشت، این گروه از سوی ساسانیان مورد پیگرد قرار نمی‌گرفتند.

در سده‌های سوم - چهارم در میان سوریه‌ایهای بین‌النهرین و سپس غالباً در میان خود پارس‌ها بگونه گسترده‌ای مسیحیت رواج یافت، ساسانیان نخست این گروه را پیگرد نمی‌کردند. هنگامیکه مسیحیت به عنوان دین رسمی در امپراطوری روم اعلام گردید (عملاً در سال سی‌ام قرن چهارم)، وضع عوض شد، حتی در ارمنستان (به سال ۳۵۲ میلادی) و به‌دنبال آن در گرجستان شرقی (گارتلیا به‌سال سی‌ام قرن چهارم) و در آلبانیای قفقاز (در خاور ساوراء قفقاز) این دین رواج یافت. در این هنگام ساسانیان مسیحیان را به عنوان هواخواهان سیاسی رومیان می‌شناختند، و در زمان شاپور دوم

۱. ادیگورها - تیره‌ای بودند که در شرق ترکستان روس کنونی می‌زیستند و دارای زبان و ادبیات ویژه‌ای بودند که اخیراً کشف شده است.

(۳۰۹-۳۷۹ میلادی) مسیحیان بگونه بیرحمانه‌ای زیر پیگرد قرار گرفتند. پس از پیمان ایران - روم به سال ۳۸۷، تعقیب مسیحیان در ایران پایان یافت، اما یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰ میلادی) از آنها پشتیبانی کرد؛ در سالهای ۳۰ - ۵۰ سده پنجم میلادی پیگرد کم و بیش مسیحیان که از سوی روحانیان زرتشتی برانگیخته می‌شد از نو آغاز گردید. اما پس از آنکه میانه سازمان مذهبی مسیحی سوری در ایران به سال ۴۸۴ میلادی با کلیسای امپراطوری روم شرقی به هم خورد مسیحیان اجازه فعالیت آزاد را در ایران به دست آوردند. شهر سلوکیه مقر اسقف بزرگ کلیسای نسطوری (یا کاتولیک) شد. کلیسای نسطوری در سده پنجم در بیشتر شهرها حتی تا مرو گسترش یافت و سپس به آسیای میانه، قزاق و ترکمانستان و در سده هشتم تا حدود چین و جلوتر نفوذ کرد. در مرزهای شرقی قلمرو ساسانی - در تخارستان و کابلستان، همچنین در آسیای میانه، در زمان سلطنت گوشان‌ها بودائیسیم رواج داشت.

سیاست خارجی ساسانیان در سده‌های سوم-چهارم

در سده‌های سوم - چهارم، یعنی زمان آرشاک‌ها جنگ‌های ایران و امپراطوری روم بر سر چیرگی بر بین‌النهرین علیا، سوریه، ارمنستان، کشورهای ماوراء قفقاز و به منظور زیر نظر گرفتن راه‌های کاروان‌رو تجارتي که مدیترانه را به هندوستان، آسیای میانه و چین می‌پیوست، انجام می‌گرفت. اردشیر اول که جنگ را با روم آغاز کرد کامیابی‌های متناوبی به دست آورد. پس از او شاپور اول به پیروزی‌های مهمی رسید؛ به سال ۲۵۶ میلادی او پایتخت با شکوه سوریه یعنی آنطوخپورا گرفت و ویران کرد، اما به سال ۲۶۰ در حالیکه نزدیک ادس ارتش روم را درهم شکست، امپراطور روم به نام والریوس و قسمتی از لشکریانش را به اسارت گرفت، والریوس ضمن اسارت درگذشت. این اسیران به کار ساختمان سد بزرگی روی رود کارون به نام «هند قیصر» گمارده شدند. شماره بی‌شماری اسیر را از شهرها و روستاهای سوریه و آسیای صغیر بیرون بردند؛ قسمتی از آنها که بیشترشان صنعتکار بودند، برای ساختمان شهر شاپور یا جندی‌شاپور در محل ساکن گردیدند. اما ارتش شاپور از پادشاه عرب پالمیر که تابع روم بود شکست خورد، پس از آن نبرد با پیروزی‌های نوبه‌ای ادامه یافت. سرانجام ارتش ایران به پیروزی کامل رسید اما هیچگاه نتوانست روی سرزمینهای اشغال شده مواضع استواری را به دست آورد، در ایران مانند روم، ارتش دائمی وجود نداشت، چریک‌های سوار پس از به دست آوردن غنائم جنگی و بردگان اسیر کوشش داشتند بیدرنگ به خانه‌هایشان برگردند.

نخستین مرحله جنگ میان ایران و روم به سال ۲۹۸ به شکست کامل ایران انجامید، در نتیجه شاه ساسانی به نام نرسی (۲۹۳-۳۰۲) ناگزیر شد پیمان صلحی با رومیان در نصیبین به بندد و به موجب آن بایستی از ادعای برخاک ارمنستان چشم می‌پوشید و قسمت علیای بین‌النهرین و ۵ استان بی‌اهمیت واقع در بالای رود دجله را به رومیان واگذار می‌کرد. شاپور دوم پس از گذشتن ۴۰ سال از پیمان نصیبین، دوباره به سال ۳۳۸ جنگ را علیه روم آغاز کرد، تا پیش از ۳۶۳ م. جنگ با کامیابیهای نوبه‌ای ادامه داشت، در این هنگام امپراتور ژولین با ارتش عظیمی به قلمرو ایرانیان در بین‌النهرین هجوم برد و وارد سلوکیه شد، اما ضمن یکی از جنگها در ژوئن ۳۶۹ به علت زخمی که برداشت، در گذشت. جانشین او به نام ایویان که در اردوگاه برگزیده شد به سال ۳۶۳ با شاپور دوم پیمان صلح تازه‌ای را در نصیبین منعقد کرد، به موجب این پیمان، تمام سرزمین‌هایی که طبق پیمان سال ۲۹۸، ایران از دست داده بود، به اضافه شهر نصیبین دوباره به ایران واگذار گردید،

پس از مرگ شاپور دوم شاهنشاهی ساسانی صحنه ستیز و آشفتگی روحانیان و سرداران که کوشش داشتند، شاهنشاه را به آلت دست مبدل کنند، گردید؛ در ظرف ۲۰ سال (۳۷۹-۳۹۹) سه شاه در اثر توطئه کشته شدند. به سال ۳۸۷ ایران موفق شد پیمان سودمندی را با روم منعقد کند، به موجب این پیمان، منطقه ماوراء قفقاز به دو منطقه نفوذ روم و ایران تقسیم گردید: منطقه رومیان، ارمنستان غربی و لازیکا (در غرب گرجستان)، و منطقه ایرانیان قسمت مهمی از ارمنستان (ارمنستان ایران)، گرجستان شرقی (کارتلیا) و آلبانیا، بود. در آغاز هر یک از این مناطق دارای شاه محلی بودند و تحت‌الحمایه ایران به‌شمار می‌آمدند، اما رفته رفته این شاهان برکنار شدند و سه کشور نامبرده در ردیف استانهای خودمختار تابع ایران در آمدند و حاکمیت محلی آنها در دست اشراف ممتاز و روحانیون مسیحی بود.

در فاصله سالهای ۶۰-۸۰ سده چهارم، ساسانیان در پی پیروزیهایی که در شرق به دست آورده بودند، موقعیتشان در شاهزاده نشین کوشان استوار شد، این نقطه در شرق افغانستان امروزی قرار داشت و شاهزادگان ساسانی به عنوان فرمانروایان این استان به کوشانشاه ملقب شدند.

ایران در سده پنجم

شاه یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰) کوشش داشت با اقدامات پیچیده‌ای نفوذ روحانیان

و اشراف لشکری را در دستگاه حکومت از میان ببرد، بنابراین از مسیحیان پشتیبانی می‌کرد (به این انگیزه اشراف و روحانیان به او لقب گناهکار دادند) و هوخواه ایجاد حسن روابط با امپراطوری بیزانتین بود. این شاهنشاه سر انجام قربانی توطئه‌های اشراف ایرانی شد.

در طول سده پنجم روابط میان ایران و بیزانتین صلح آمیز بود. این چگونگی به هردو دولت در سده پنجم امکان داد که نیروی خود را صرف دفع هجوم قبایل کوچ‌نشین کنند. این جریان هردو دولت را وادار کرد تا درباره دفاع مشترک گذرگاه‌های کوهستانی قفقاز با یکدیگر به گفتگو پردازند - آلدن‌ها، دربندیها و تا اندازه هونها غالباً از قفقاز شمالی به متصرفات ایران و بیزانتین هردو هجوم می‌بردند. ایران ناگزیر بود در گذرگاه‌های کوهستانی دژهایی برپا و پادگانهایی را در آنجاها بگمارد - بیزانتین هم برای این کار کمک مالی می‌کرد.

منابع تاریخی پیکار میان ایران و کیداریت‌ها را در نیمه اول قرن پنجم و ائتالیته‌ها را در نیمه دوم سده پنجم و نیمه اول سده ششم بگونه کوتاهی یاد کرده‌اند. نژاد این قبایل کوچ‌نشین به روشنی معلوم نشده است. بهرام پنجم ساسانی معروف به گور (۴۲۱-۴۳۸) و یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷) در سرزمین‌های خراسان و تخارستان با این قبایل زدوخورد کرده‌اند. در نیمه دوم سده پنجم ائتالیته‌ها دولت نیرومندی پدید آوردند و تخارستان، سفد و حتی استانهای دیگر آسیای میانه را تصرف کردند. شاه فیروز (۴۵۹-۴۸۴) ساسانی ضمن نبرد با ائتالیته‌ها شکست خورد و اسیر آنها گردید، و برای آزادیش ناگزیر شد مبلغ گزافی تاوان پردازد و مناطق واقع در شرق مرو را به آنها واگذارد. ضمن جنگ دیگری با ائتالیته‌ها فیروز شکست خورد و کشته شد.

بهرام پنجم (گور) و یزدگرد دوم برخلاف سیاست یزدگرد اول کوشش داشتند اشراف و روحانیان را از خود خشنود گردانند. بنابراین یزدگرد دوم در اندیشه آن بود که خود مختاری ارمنستان را از میان ببرد و مسیحیان آن سرزمین را اجباراً به دین زرتشتی برگرداند و به خیال خود این استانها و کشورهای دیگر ماوراء قفقاز را ایرانی کند. مالیات‌های کلانی برای ارمنستان بسته شد، بیشتر مقامات عالی به اشراف پارسی محول گردید. یزدگرد دوم به بهانه وجود خطر از سوی کوچ‌نشینان به مدت ۷ سال چریکهای سوار شاهزاده‌نشین ارمنستان را دور از زادگاه خود و در مرزهای خاوری مأمور کرد. به سال ۴۵۰ میلادی یزدگرد دوم از شاهزاده ارمنستان خواست که دین زرتشتی را بپذیرد و او را تهدید کرد در صورتیکه از این کار سر باز زند از حق مالکیت و حاکمیت آن سرزمین محروم خواهد شد. اما با وجود اینکه تقریباً چریکهای ارمنی در محل نبودند، يك قیام

مردمی خود به خودی در ارمنستان در گرفت، شاهزاده و روحانیان مسیحی به این قیام پیوستند. رهبری این قیام به عهده سردار آزموده و شجاع ارمنی، وادان مامیکونیان بود. دامنه قیام به کاردلیا و آلبانیا گشایده شد. ارتش ایران پس از یک نبرد سرسختانه موفق شد نزدیک اوادایر پیروزی قطعی به دست آورد، در اینجا وادان مامیکونیان (ماه مه ۴۵۱ میلادی) کشته شد و قیام درهم شکست، اما یزدگرد دوم که از فرجام این قیام به هراس افتاده بود فقط به اعدام رهبران قیام اکتفا کرد. کشورهای ماوراء قفقاز خودمختاری خود را حفظ کردند و یزدگرد از تحمیل دین زرتشتی به آنها منصرف شد.

در زمان فیروز دوباره موضوع محدود کردن خودمختاری کشورهای ماوراء قفقاز مطرح گردید، در کارتلیا، ارمنستان و آلبانیا دوباره قیام مردمی آغاز شد، قسمت مهمی از اشراف محلی به این قیام پیوستند. پادشاه کارتلیا به نام واکختانگ گرجاسالی رهبر این قیام بود و فرماندهی ارتش قیام کننده را واهان مامیکونیان ارمنی به عهده داشت، پس از یک پیکار طولانی، جانشین فیروز شاه به نام بلاش (۴۸۴-۴۸۸) پیمان صلحی با اشراف کشور-های ماوراء قفقاز بست (۴۸۴)، به موجب این پیمان حقوق و امتیازات اشراف محلی و روحانیت مسیحی در مصونیت کامل قرار گرفت.

از بررسی منابع تاریخی چنین برمی آید که روند فتودالیزه شدن قسمت مهمی از دمقانان (که قبلاً جزو جوامع آزاد بودند) و وابستگی آنها به اشراف فتودال در نیمه دوم قرن پنجم میلادی آغاز شده است. ناخشنودی توده های وسیع مردم در پایان سده پنجم در پی فشار سنگین مالیات ها و پیدایش بینوائی خود به خودی - خشکسالی، تعطیلی که باعث گرسنگی در سراسر کشور می شد، قیام عظیمی را زیر عنوان پیروی از آئین مزدک در ایران برانگیخت.

جنبش مزدکیان

این جنبش مردمی را که در فاصله سالهای ۴۹۱ و ۵۲۹ میلادی سرتاسر ایران به آن درگیر بود، منابع تاریخی بسیار کم اهمیت و با لحن مخالفت آمیزی نمایانده اند، اما ضمن بررسی روند رویدادها می توان شکل اجتماعی آنرا دریافت.

پایه ایدئولوژیک این جنبش را گروهی از دانشمندان زرتشتی در اواسط سده سوم میلادی، به نام فرقه زرادوشتاگان بنیان نهادند، بعدها این ایدئولوژی به نام مزدکی نامیده شد، رهبران جنبش در پایان سده پنجم میلادی شخصی به نام مزدک بود و بنابراین جنبش به نام رهبرش شهرت یافت. آموزش مزدکیان تقریباً از ایدئولوژی مانی گرفته شده بود.

وجه مشترك ایدئولوژی مانی و مزدک برپایه دوالیسم یعنی تضاد میان روشنی و تاریکی بود. آموزش مزدک درباره مقررات دیگر مذهبی و روابط اجتماعی، با آموزشهای مانی فرق داشت. بنا به آموزش مزدک فعالیت خداوند روشنی، در زمینه‌های عدل و داد، دانش و فهمیدگی و کمال، و فعالیت خداوند تاریکی در زمینه‌های آشفتگی، نفهمی و تباهی در جهان انجام می‌گیرد، و از آنجا این پندار به وجود می‌آید که برای نیرومند شدن خدای آسمانی روشنی، جهانرا باید از آمیختگی عوامل تاریکی با پدیده‌های روشنی پاک کرد و به وسیله انقلاب، نظامی اجتماعی بر مبنای داد در زمین و آسمان بنیان نهاد. چنانکه یکی از منابع تاریخی گواهی می‌دهد، بنیاد پندار اجتماعی مزدکیان چنین است: «خداوند نعمات مادی و ثروت را به مردم داد تا بگونه برابر میان خود تقسیم کنند. اما خود مردم نابرابری و بیدادگری را در میان خود رواج دادند. آنها (مزدکیان) ادعا داشتند که می‌خواهند ثروت را از توانگران به گیرند، برای اینکه میان بینوایان تقسیم کنند و اینگونه دارائی فقرا را به حساب توانگران، به خودشان برگردانند. چون در اختیار برخی از مردم مال، خواسته، زن و غیره بسیار است، اینان چنین حقی را ندارند و این برخلاف عدل است. پندار مالکیت اشتراکی اموال و زنان را مزدکیان از پندارهای ناپخته برخی از اندیشمندان جهان باستان گرفته بودند. عملاً وجود «زن اشتراکی» به مفهوم نابود کردن حرمسراها، اریستوکرات‌ها بود که درون آنها صدها و هزاران زن رنج می‌کشیدند، و در کنار آنها بسیاری از مردان مجرد بینوا می‌زیستند. در پندار «زن اشتراکی» عملاً از بین بردن شکل‌های منسوخ ازدواج در میان اشراف ایرانی از جمله ازدواج گروهی، ازدواج هم خونها، پولیاندریا (تعدد شوهرها) آمیختگی جفت ناهنجور، نهفته بود. به طور کلی پندار مزدکیان بر پایه برابری اجتماعی و تجدید جامعه روستائی آزاد که در زمانهای کهن در ایران رواج داشت، پدید آمده بود. در منابع تاریخی ای که اخیراً تدوین شده‌اند، مزدکیان را مردمی «پلید»، «ساده لوح»، «گدا»، «عامی» نامیده‌اند. اما عوامل اصلی جنبش اجتماعی مزدکیان، طبقات زیر دست و دهقانان بودند.

این قیام در زمان شیوع گرسنگی آغاز گردید، و رهبر این جنبش مزدک بود. او که دانشمندی خوش بیان به شمار می‌رفت، خواستار شد تا همه انبارهای غله دولتی گشوده شوند. شاه قباد (۴۸۸-۵۳۱) این خواسته مزدک را انجام داد و او را در شمار مشاوران خود در آورد. در تمام ایران خود به خود معادله اموال اشراف و توانگران آغاز گردید، بینوایان «خانه‌ها، زنان، و دارائی» توانگران را تصرف کردند. منابع تاریخی در باره تقسیم زمینها چیزی نگفته‌اند. این مسئله ظاهراً نمایانگر آنست، ساکنان زمین‌هایی که سابقاً زیر مالکیت جامعه‌های روستائی بودند، در صدد لغو مالکیت فئودالها و خودداری

از تحویل سهم مالکانه به آنها بودند.

قباد در حدود ۵ سال از مزدکیان پشتیبانی کرد، برخی می‌پندارند که او پاکدلانه آموزشهای مزدک را پذیرفت؛ اما واقعیت اینست که قباد می‌پنداشت ضمن کمک کردن به مزدکیان اشراف نظامی و روحانیان را ناتوان خواهد کرد. احتمالاً شاه به سادگی از جنبش توده‌ای مزدکیان به هراس افتاد و برای اینکه بر تخت سلطنت استوار به ماند، با آنها از در سازش درآمد. به سال ۴۹۶ میلادی اشراف در پی توطئه‌ای قباد را سرنگون کردند و او را به زندان «دُ فراهوشی» فرستادند، برادرش جاماسب را به جای او به تخت نشاندند. قباد موفق شد از زندان به گریزد، او پس از فرار نزد شاه افضالیت‌ها به نام آخشونواد که خویشاوندش بود، رفت، لشکریان او را در اختیار گرفت، به سال ۴۹۸/۴۹۹ به ایران بازگشت و دوباره به تخت نشست. این بار قباد با اشراف آشتی کرد و از پشتیبانی مزدکیان دست برداشت، و به سال ۵۲۹ بر آن شد آنها را سرکوب کند، اما این کار را پسرش خسرو انجام داد؛ خسرو از راه فریب، رهبر مزدکیان و همه پیروانش را به دام انداخت و آنها را قتل‌عام کرد، پس از این جریان درهمه جا پیگرد و فشار ددمنشانه‌ای علیه مزدکیان آغاز گردید، مزدکیان را بگونه دسته‌جمعی بازداشت و اعدام می‌کردند.

اصلاحات خسرو اول انوشیروان

به دنبال پیگرد جنبش مزدکیان، قدرت شاه افزایش یافت، اشراف و روحانیان پیر به سختی ناتوان شدند. خسرو اول انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹) در رشته‌های گوناگون اصلاحاتی را درون کشور آغاز کرد، یکی از کارهای او اصلاح وضع مالیات بود. پیش از این «خراگ» (مالیات ارضی) بگونه جنسی، یعنی سهمی از محصول، دریافت می‌شد، این سهم از $\frac{1}{10}$ تا $\frac{1}{4}$ محصول، بسته به شرایط آبیاری، کیفیت زمین زیرکشت و نزدیکی زمین به شهرهای بازرگانی تعیین شده بود. هم‌اکنون برای زمین میزان ثابتی مالیات تعیین گردید و مقدار آن بدون وابستگی به گوناگونیهای نامبرده، نقداً دریافت می‌گردید. از يك جریب (۳۶۰۰ «آرنج» مربع) زمین زیرکشت جو و گندم سالیانه يك درهم و از يك جریب زمین زیرکشت تانك ۸ درهم، از يك جریب یونجه ۷ درهم دریافت می‌گردید؛ به ازای ۶ اصله درخت زیتون، ۶ اصله نخل عراقی، ۴ اصله نخل ایرانی و ده اصله درخت‌های میوه دیگر سالیانه يك درهم گرفته می‌شد.

مالیات سرانه گوشت ویژه کلیه افراد صنف مالیات‌دهنده بود: از هر مردی (از ۲۰ تا ۵۰ ساله) بناً به وضع مالی او سالیانه ۴، ۶، ۸ یا ۱۲ درهم گرفته می‌شد. ظاهر آس

از اصلاحات در استانهاییکه از لحاظ اقتصادی عقب افتاده بودند، مالیات جنسی اخذ می‌شد.

خسرو اول به خانواده‌های اشراف قدیمی که در نتیجه جنبش مزدکیان به بی‌نوائی گرائیده بودند، کمک مالی می‌کرد. در عین حال او علیه اشرافی که دوباره روش زورگوئی را در پیش گرفته بودند واکنش نشان می‌داد. نخستین مقام حکومتی پس از شاهنشاه دزدگ فراماتاد بود که شاه می‌توانست او را برکنار و تعویض کند. مقام ادان سپه پات (فرمانده نیرو) لغو شد؛ هم‌اکنون ارتش زیر فرمان ۴ تن فرمانده که در استانهای شمالی، غربی، شرقی و جنوبی مستقر بودند، قرار گرفت، اینان مقامهای دوم، سوم، چهارم و پنجم را پس از شاه، در دستگاه حکومت دارا بودند؛ در این هنگام موبدان موبد در مقام ششم قرار داشت، اینگونه نفوذ روحانیت در دستگاه دولت روبه کاهش نهاد. در زمان خسرو اول در کنار صنف چریک سوار، قسمتهای منظمی از کوچ‌نشینان و حتی روستائیان قفقاز و مرزهای شرقی سازمان یافتند و برای نبرد آماده شدند.

سیاست خارجی ایران در سده ششم

قباد به سال ۵۰۲ جنگ با بیزانین را از نو آغاز کرد و آمید (دیار بکر کنونی) و فتودمیوپل (ارض روم کنونی) را به تصرف درآورد اما این کامیابی‌ها زودگذر بودند. جنگ ایران و بیزانین با وقفه‌های کوتاهی تقریباً در تمام طول سده ششم ادامه داشت. خسرو اول که می‌کوشید تسلط ایران را بر راههای کاروان‌رو و معبرهای مدیترانه و دریای سیاه پایرجا سازد، به سال ۵۴۰ به سوریه هجوم برد و آنتیوخیرا به آتش کشید و ساکنان آن شهر را به اسارت گرفت؛ قسمت عمده اسیران را برای ساختن «آنتیوخی خسروی» نزدیک تیسفون به کار گرفت. لشکریان خسرو در غرب گرجستان هم مستقر شدند. اما او نتوانست سرزمین‌های تصرف شده را نگاهدارد و به موجب قرارداد صلح سال ۵۶۲ قرار شد مرزهای دو طرف مانند پیش باشد. به سال ۵۷۱ جنگ دوباره از نو گرفته شد، این بار نبرد در ارمنستان که طقیان تازه‌ای در گرفته بود، آغاز گردید. این جنگ برای ایران کامیابی چندانی را به بار نیاورد، در عوض خسرو توانست اقیوپی، سرزمین حاصلخیز یمن در جنوب عربستان را از بیزانین جدا و به قلمرو خود بیفزاید، برای اشغال یمن خسرو به سال ۵۷۰ يك سفر جنگی دریائی ترتیب داد. تصرف یمن چیرگی ایران را بر راههای مهم کاروانرو و دریائی که بنادر مدیترانه شرقی را از راه عربستان غربی و یمن به دریا و هندوستان وصل می‌کردند، محرز کرد.

دولت نیرومند افталیت‌ها در فاصله سالهای ۵۶۳ و ۵۶۷ به وسیله کوچ‌نشینان جنگجو یعنی ترک‌های آلتائی ازهم پاشید، در این هنگام ایران از مهاجمان پشتیبانی کرد و قرار شد متصرفات افталیت‌ها میان ایران و قبایل مهاجم تقسیم شود: آسیای میانه تا آمودریا از آن ترک‌ها و سرزمین‌های واقع در غرب و جنوب این رودخانه یعنی شرق خراسان و تخارستان متعلق به ایران باشد. اما دیری نپائید که روابط دوستانه میان ترکان و ایران به هم خورد و خسرو به سال ۵۶۸ راه عبور کالاهای ترانزیتی از جمله پارچه‌های ابریشمی را که از چین و آسیای میانه از طریق ایران حمل می‌شدند، بست، ترک‌ها که دولت نیرومندی تشکیل داده و علاقمند به بازرگانی ابریشم با کشورهای غربی بودند با بیزانترین متحد شدند و به مخالفت با ایران برخاستند. اما در سالهای ۵۸۸ - ۵۹۰، ارتش ایران زیر فرماندهی بهرام چوبینه موفق شد جلوی ترکان را که از سوی آسیای میانه به ایران می‌تاختند، بگیرد.

در زمان هرمزد چهارم، جانشین خسرو اول (۵۷۹ - ۵۹۰)، سرداران بلندپایه لشکری و اشراف روحانیت دوباره کوشش داشتند شاه را زیر نفوذ درآورند. اما هرمزد برای مقابله با آنها به خرده مالکان تکیه کرد و از مسیحیان که در بسیاری از شهرها پراکنده بودند، پشتیبانی نمود. ستیز با اشراف سرانجام به انقلاب و کشته شدن هرمزد گرائید، پسر و جانشین او، خسرو دوم یا خسرو پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸) عملاً در اختیار اشراف بلندپایه از جمله عموهایش بستام و بندوی قرار گرفت. در این هنگام بهرام چوبینه با تسمتی از ارتش زیر فرمانش قیام کرد. خود را شاهنشاه خواند و تیسفون را به تصرف درآورد این نخستین بار بود که فردی غیر ساسانی ادعای شاهنشاهی ایران را داشت. خسرو پرویز به بیزانترین گریخت و از امپراتور خواستار کمک شد. او به یاری ارتش بیزانترین به ایران برگشت و بهرام - چوبینه را شکست داد. خسرو پرویز به ازای این کمک به سال ۵۹۱ با بیزانترین «پیمان صلحی دائمی» بست، به موجب آن بایستی قسمتی از کارتلیا و بخش مهمی از ارمنستان و بین‌النهرین به روم واگذار می‌شد. پس از آن خسرو پرویز توانست به مقام و بندوی را سرکوب و اشراف بلندپایه را آرام کند.

ضمن جنگ‌های ایران و بیزانترین در سده ششم ارتش شاهان عرب تحت‌الحمایه ایران و روم نقش مهمی را ایفا می‌کردند: «شاه» لخمی‌ها در غرب رود فرات که مرکز آن حیره بود به سود ایرانیان، و شاه گاسان‌ها در بخش سفلی اردن و سوریه شرقی به سود بیزانترین وارد عمل می‌شدند. اما خسرو پرویز که از افزایش قدرت لخمی‌ها در هراس بود. به سال ۶۰۲ میلادی دودمان آنها را از میان برد. نتیجه آن شد که مرزهای غربی، در برابر هجوم کوچ‌نشینان عرب (بدوی‌ها) که معمولاً از درون شبه جزیره عربستان تجاوز

می کردند، بدون دفاع ماند. در فاصله سالهای ۶۰۱ و ۶۱۱ در پی تاخت و تاز این قبایل بدوی به ارتش ایران شکست وارد آمد، و این مقدمه هجوم بزرگ قبایل عرب برای تصرف تمام خاک ایران شد.

پیشرفت اجتماعی - اقتصادی ایران در سده ششم میلادی

در سده ششم روابط فئودالی در ایران پا گرفت، اما نظام فئودالی جامعه‌های ایرانی مراحل نخستین را طی می کرد، در این جامعه‌ها هنوز وابستگی کامل فئودالی دهقانان به مالکان زمین محرز نشده بود، در برخی جوامع هنوز نظام برده‌داری و پدرسالاری رواج داشت، هنوز جوامع دهقانی آزاد و عشایر کوچ‌نشین وجود داشتند. قسمتی از اشراف برده‌دار قدیمی فئودالیزه شدند و قسمت دیگر در ردیف اشراف تازه به دوران رسیده قرار گرفتند. در روند طبقه‌بندی اجتماعی جوامع روستائی باید یادآوری کرد که از میان آنها گروهی به کشاورزان صاحب زمین مرفه تبدیل شدند؛ به آنها دهگان می گفتند. رفته رفته قسمتی از اینان با خرده مالکان یعنی آزات‌ها (صنف پائین پیکارگران) درهم آمیختند و بقیه به شکل همان دهگان باقی ماندند. در سده هفتم همه مالکان زمین اعم از خرد و کلان، دهگان نامیده می شدند.

در سده ششم ایران از لحاظ اقتصادی به اوج خود رسید، از همه مهمتر مسئله آبیاری و کشاورزی بگونه چشم‌گیری پیشرفت کرد. بنا بر مدارکی که از منابع تاریخی به دست آمده، در سده چهارم میلادی بیشتر از فرآورده‌های کشاورزی که تا به امروز هم وجود دارد، در ایران تولید می شد - غلات، میوه‌ها (تاک، خرما و غیره)، فرآورده‌های رنگین (زعفران، روناس و غیره)، محصولات تکنیکی (کتان، کف، پنبه) و حتی سی‌نوع گل از آن جمله بودند. در سده ششم محصولات نباتی تازه‌ای از هندوستان وارد ایران گردید؛ از میان آنها می‌توان برنج، نیشکر (به ویژه در خوزستان کشت می شد)، نیل هندی (در کرمان به عمل می آمد) را نام برد. با وجود اینکه پارچه‌های ابریشمی ضمن سده چهارم در ایران تولید می شدند، اما ابریشم خام از چین وارد می گردید. در پایان قرن پنجم یا آغاز قرن ششم، روش عمل آوردن کرم ابریشم از آسیای میانه به ایران منتقل گردید؛ در جریان سده ششم تولید ابریشم در واحه مرو و گرگان معمول شد.

از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌ترین استانهای دولت ساسانی، بین‌النهرین بود، مراکز این استان‌ها تیسفون - سلوکیه و خوزستان یا شهرهای شوشتر، جندی شاپور و غیره بودند. اما در استانهای کمتر پیشرفته، شهرهای دیگری از قبیل ری، تبریز، استخر، شاپور،

نیشابور، مرو و غیره قرار داشتند که مراکز صنعت و بازرگانی به‌شمار می‌آمدند. صنعت بافندگی از منابع دیگر پیشرفته‌تر بود - پارچه‌های کتانی، ابریشمی و پشمی و قالی از هرچیز دیگر بیشتر تولید می‌شد، حتی تولید اسلحه، کالاهای فلزی، برنزی و نقره‌ای رواج کامل داشت. از آنجا که راه‌های کاروان روی که بنادر مدیترانه شرقی را به آسیای میانه، چین و هندوستان متصل می‌کردند، از ایران می‌گذشتند، بازرگانی ترانزیتی در ایران اهمیت ویژه‌ای کسب کرد. کالاهایی که به‌عنوان ترانزیت از راه ایران حمل می‌شدند عبارت بودند از ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی از چین؛ ادویه، عاج، چوب صندل و سنگ‌های قیمتی از هندوستان؛ عطر و اسانس‌ها از یمن؛ پارچه‌های مصری، شیشه و جواهرات از سوریه و غیره. بازرگانان شهرهای ایران از طریق بندرهای خلیج فارس، با جنوب عربستان، اتیوپی، هندوستان و سیلان روابط تجارتي برقرار می‌کردند. کالاهای صادراتی ایران عبارت بودند از انواع پارچه‌های ابریشمی، پشمی، کتانی و پنبه‌ای، قالی، جواهرات، فرآورده‌های فلزی، پشم که از دامداران مناطق کوهستانی به‌دست می‌آمد و حتی غله، روغن زیتون، نیشکر از خوزستان، خرما، انگور و میوه‌های خشک.

تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در این دوره کاملاً بررسی نشده است؛ چون منابع اطلاعاتی بسیار محدود بوده است. اما بیگمان در این زمان تضاد طبقاتی میان دهقانان و مالکان رو به‌فزونی بوده است، ساسانیان نتوانستند ریشه‌مزدکیان را برکنند؛ اینان به‌فعالیت پنهانی خود در مناطق روستائی به‌ویژه در شمال ایران ادامه می‌دادند، و سرانجام قیام‌های تازه‌ای را برانگیختند. پیکار شهرنشینان، به‌ویژه صنعتکاران علیه مالیات‌های گزاف و برابری حقوق صنف مالیات‌دهندگان با صنوف ممتاز، بگونه‌ای حاد درآمد. در اواسط سالهای ۵۰۰ سده ششم شهرنشینان خوزستان قیام کردند. قیام را پسر خسرو اول به‌نام شاهزاده انوشازاد که حامی مسیحیان بود، رهبری می‌کرد. در زمان خسرو پرویز قیام دامنه‌داری در نصیبین رویداد، و حتی چند قیام و شورش اشراف محلی را منابع تاریخی یادآوری کرده‌اند. در این زمان بالاترین مقام دامتریوشان سالاد را یکی از بازرگانان توانگر مسیحی به‌نام ایازدین در اختیار داشت.

ایران در اواخر سلطنت ساسانیان

به‌سال ۶۰۲ میلادی در بیزانتین کودتائی رویداد؛ پدرزن خسرو پرویز، امپراطور مادریکی سرنگون شد و به‌وسیله‌ جانشین‌اش به‌نام فوکوا اعدام گردید. خسرو پرویز به‌بهانه‌کین‌خواهی از خون پدرزنش، مادریکی، به‌سال ۶۰۴ لشکرکشی علیه بیزانتین را

آغاز کرد. در نخستین مراحل جنگ، ارتش ایران زیر فرماندهی سرداران برجسته شاهین و شهروان پروزیهای چشم گیری به دست آوردند؛ سرتاسر خساك ارمنستان، بین النهرین علیا با شهر ادس (۶۰۷)، سوریه با شهر آنتیوخ (۶۲۱) و دمشق (۶۱۳)، فلسطین و بیت المقدس (۶۱۴)، مصر و پایتختش اسکندریه (۶۱۹) به وسیله ارتش ایران اشغال گردیدند. لشکریان خسرو پرویز سه بار (در سالهای ۶۰۸، ۶۱۵، ۶۲۶) به آسیای صغیر هجوم بردند و به سمر رسیدند، قسطنطنیه مورد تهدید قرار گرفت. خسرو پرویز از موفقیتهای (فرقه‌ای از مسیحیان) پشتیبانی می‌کرد، چون این گروه در سوریه و مصر گاهگاهی مورد پیگرد کلیسای رسمی ارتودکس در بیزانتین قرار می‌گرفتند. ایرانیان ضمن تصرف استانهای بیزانتین غنائم جنگی عظیم و اسیران فراوانی به چنگ آوردند و خزانه شاه و اشراف نظامی را از این غنائم پر کردند. اینگونه به سال ۶۰۸ میلادی درآمد خزانه شاه فقط ۶۰۰ میلیون درهم پول نقد بود، به سال ۶۲۰ خزانه شاه، ۱۶۰۰ میلیون درهم پول نقد پول مسكوك داشت. اما این ثروت بار بی ثمری بود که به خزانه شاه تحویل شد. مردم ایران در پی جنگهای طولانی به فرسودگی گرائیده بودند، فشار سنگین مالیات‌ها که بایستی کسری ۲۰ ساله را هم می‌پرداختند، آنها را از پای درآورد.

در مرحله دوم جنگ، امپراطور بیزانتین به نام هراکلی با دولت ترك و اتباع آن دولت که ساکن قفقاز شمالی بودند، متحد شد، عملیات جنگی را از ماوراء قفقاز آغاز و به عملیات تعرضی پرداخت. در آغاز ۶۲۸ هراکلی پیروز شد و از راه ارمنستان و از سوی شمال به تیسفون نزدیک گردید. قسمتی از اشراف نظامی ایران با پشتیبانی بازرگانان نستوری^۱ که از نزدیکی شاه با موفقیتهای ناخشنود بودند، توطئه‌ای را علیه شاه سرهم کردند. خسرو پرویز در نتیجه این توطئه سرنگون شد و سپس به قتل رسید. شهرویه پسرش به عنوان شاهنشاه ایران به تخت نشست؛ او با بیزانتین پیمان صلح بست و ارتش ایران تمام استانهای اشغال شده را تخلیه کردند.

شیرویه به منظور آنکه رقیبی برای سلطنت نداشته باشد، بسیاری از کودکان خاندان ساسانی را کشت خودشم پس از ۶ ماه مرد. در تیسفون ضمن ۴ سال ده شاهنشاه عوض شد - همه آنها دست‌نشاندهای گوناگون اشراف بودند، که هر يك مدت کوتاهی سلطنت می‌کردند و بعد سرنگون می‌شدند. سردار شهروان هم با پشتیبانی امپراطور هراکلی به سلطنت رسید، اما پس از يك ماه و نیم سرنگون شد. سرانجام به سال ۶۳۲ فرماتروای خراسان به نام (متم)، نوه خردسال خسرو پرویز به نام یزدگرد سوم را به تخت نشاند. او

۱. نستوری: تابع کلیسای ارتدکس که در بیزانتین مستقر بود.



در طی سلطنتش (۶۳۲-۶۵۶) ناگزیر شد با استیلاگران عرب به جنگ پردازد و سرانجام در زمان او دودمان ساسانی منقرض شد.

فرهنگ ایران در زمان ساسانیان

به هنگام حکومت ساسانیان در ایران آثار ادبی فراوانی به زبان فارسی میانه که بی شباهت به زبان امروزی نیست، پدید آمد اما این آثار با خطی که ریشه آرامی داشت نوشته شده بودند. از این نوشته های ادبی فقط مقدار ناچیزی به دست ما رسیده است. بسیاری از آنها بعدها به زبان عربی یا فارسی امروزی برگردان شده اند - مثلاً «کمندی الهی». «یادگار زویران» - افسانه های ساخته و پرداخته زمان پارتها هستند که درباره

قهرمانی زریر و فداکاریش برای وطن سخن می گوید، دیگر رمان تاریخی (کارنامه اردشیر بابکان» و غیره است. اصل رمانهای «وامق و عذرا»، «ویس و رامین» باقی نمانده است، اما موضوعهای این رمانها را بعدها شاعران فارسی زبان امروزی به نظم درآورده اند؛ همچنین از رمانهای تاریخی دربارهٔ مزدک («مزدک نامه») و بهرام چوین به کمتر چیزی باقی مانده. فقط تکه‌هایی از آنها در جاهای دیگر نقل شده‌اند. نوشته‌هایی به سبک «پندنامه»، «اندرزنامه»، که شامل مجموعه‌هایی از قوانین اخلاقی و آداب معاشرت و حتی اصول رهبری سیاسی در آنها درج می‌شده، به رشته تحریر درآمده، حتی رساله‌هایی دربارهٔ آئین شکار و اسب‌سواری و غیره نیز نوشته شده که تا این زمان باقی نمانده‌اند. در دربار ساسانیان خوانندگان و نوازندگان وجود داشتند که ضمن هنرنمایی‌هایشان شاهان را فراوان می‌ستودند، یکی از آنها باربد در دربار خسرو پرویز بود که شهرت فراوانی به دست آورد.

بسیاری از مدارکی که دربارهٔ فرهنگ و تاریخ ساسانیان به دست آمده به زبانهای پارتی یا فارسی میانه که زبان معمول دورهٔ ساسانیان بوده، نوشته شده‌اند، خطوطی که از زمان پادشاهی اردشیر اول، شاپور یکم و شاپور دوم و دیگران باقی‌مانده، حتی نوشته‌های روی سکه‌ها که نام شاهان و تاریخ سلطنتشان نامبرده شده، با این دو زبان به دست آمده است. نوشته‌هایی دربارهٔ قوانین جنگ «آئین نامک» وجود داشته که ترجمه سدهٔ نهم آنها به دست آمده است.

تالیفات تاریخی‌ای که بگونهٔ منظم رویدادها را ثبت کند، تا پیش از آغاز سدهٔ هفتم در دربار ساسانیان وجود نداشته است. این رویدادها را تاریخ‌نگاری‌زانی‌هایی به نام آگافی سخولاستیک (سده ششم) نوشته و به نام «هوست بنشتهٔ شاهی»، نامدار است، اصل این یادداشتها که در گنجینه ویژهٔ شاهنشاه نگاهداری می‌شده تاکنون باقی نمانده. اما گویا نخستین بار در نیمه اول سده هفتم، شخصی به نام دهگان دانشور از آنها رونوشت برداشته است، آنها شامل نوشته‌هایی دربارهٔ تاریخ ایران، از زمان شاهان اساطیری و قهرمانان ایران باستان تا پایان فرمانروایی خسرو پرویز می‌باشند - این نوشته‌ها به «خواستای نامک» یا به فارسی تازه «خدای نامه» شهرت دارد. در این نوشته‌ها به ویژه خسرو اول انوشیروان بگونهٔ گزاف‌اندیشانه‌ای ستوده شده و فرمانروایی عادل، خردمند و دلیر شناسانده شده است. متن اصلی خدای نامه که به زبان فارسی میانه نوشته شده موجود نیست. اما متن عربی آن که در سده‌های هشتم - نهم ترجمه شده، باقی‌مانده است. ترجمه‌های عربی و فارسی معاصر آن که در سده‌های نهم - دوازدهم انجام گرفته به دست ما رسیده است. معماری در زمان ساسانیان از پیشرفت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود؛ وجود کاخ

سلطنتی در تیسفون، کاخ سروستان، در قصر شیرین و ساختمانهای دیگر نشانه نفوذ سبک معماری بیزانتین در بناهای مهم قرن ششم میلادی عهد ساسانیان است. هنر مجسمه‌سازی هم در این زمان رونق فراوان داشته است، نقش‌های برجسته روی دیوارها و روی کوه‌ها نمونه‌های گویائی از پیشرفت این هنر می‌باشند. این نقوش برجسته در نقش رستم و شاپور دیده می‌شوند که پیروزی شاپور را بر امپراتور روم یعنی والرین که به اسارت درآمده است نشان می‌دهند. گلدان‌های ققره‌ای و ظروفی که روی آنها نقوش برجسته نقش شده‌اند نمونه عالی‌ترین قریحه‌های هنری هنرمندان دوره ساسانیان است، این یادگارهای هنری هم اکنون در موزه دولتی آرمیتاژ و موزه‌های دیگر نگاهداری می‌شوند که بیگمان تاج افتخاری بر تارک این موزه‌ها به‌شمار می‌آیند.

مسیحیان سوریه‌ای جای مهمی را در پیشرفت فرهنگ ایران آنزمان داشته‌اند. ادبیات سوری آن‌هنگام بسیار پیشرفته بوده است. سوریها بسیاری از علوم و فنون را از زبان یونانی به سوری ترجمه کردند.

آثار پر ارزشی درباره منطق، فلسفه، پزشکی و غیره از زبان سوری به زبان فارسی میانه ترجمه شده‌اند. تالیفات معروف ارسطو از زبان سوری به فارسی برگردان شده‌اند، این نوشته‌ها را اسقف نستوری به نام پاول (دشخسکی) (سده ششم) به فارسی برگردانده است. بنیان‌گذاری مدرسه عالی دینی مسیحی در نصیبین و آکادمی پزشکی در جندی‌شاپور به دست مسیحیان سوری انجام گرفته است، این تأسیسات حتی پس از استیلای اعراب بر ایران، به جا مانده بودند.

در زمان ساسانیان روابط فرهنگی ایران و هند به حد اعلی رسید. برخی از آثار علمی و مجموعه نثرهای هنری از زبان سانسکریت به زبان فارسی میانه ترجمه شدند از آنجمله بودند: «کلیده‌ودمنه»، «سندباد» و غیره، بسیاری از این آثار که بعداً به زبان عربی هم ترجمه شدند در میان اروپائیان شهرت فراوانی یافتند.

ایران قرون وسطی

ایران در چارچوب حکومت خلفای عرب (نیمه سده هفتم - آغاز سده دهم)

تصرف ایران به دست عربها

در نیمه اول سده هفتم دگرگونی ژرفی که از لحاظ بین‌المللی اهمیت فراوان یافت در سرنوشت تاریخ کشورهای کناره مدیترانه و آسیای غربی اثر گذاشت - عامل این دگرگونی، پیدایش حکومت خلفای مسلمان عرب بود. این حکومت در نتیجه اتحاد قبایل عرب به سال ۶۳۰م، همراه با پیدایش دین یک‌پارچه‌ای به نام مسلمانی یا اسلام در شبه جزیره عربستان پدید آمد. آموزش دین اسلام بر مبنای اقتباس قسمت‌هایی از دین مسیح، یهود و به‌میزان بسیار کمی از تعلیمات دین زرتشت بود، ضمن آن تا اندازه‌ای سنت‌های کهن اعراب نیز رعایت می‌شد. بنیان‌گذار اسلام پیامبری از قبیله قریش به نام محمد (۵۷۰-۶۳۲ میلادی) بود که در عین حال رهبری سیاسی قوم عرب را به دست گرفت و دولت تازه عرب را بنیان نهاد، اسلام مبنای ایدئولوژیک حکومت عرب بود که بر پایه قوانین کتاب مقدس قرآن توجیه می‌شد - قرآن مجموعه‌ای از گفتارهای حکیمانه بود که به وسیله پیامبر محمد ارائه گردید. جانشینان (خلفا) نخستین محمد تقریباً دو نسل از قلمرو دولت بیزانتین، از قبیل

سوزیه، مصر، شمال آفریقا و سرانجام کلیه ایران زمان ساسانی را تصرف کردند. تصرف ایران به وسیله اعراب که در فاصله سالهای ۶۳۳ و ۶۵۱ انجام گرفت بی‌آمدهای مهمی در زمینه ایدئولوژی و فرهنگ مردم ایران در بر داشت. پس از استیلای خلفای عرب بر ایران، پیشرفت جامعه فئودالی اولیه مانند پیش به پیشرفت خود ادامه داد.

تصرف ایران به وسیله عربها به آسانی انجام گرفت و انگیزه آن ناتوانی بی‌اندازه کشور پس از جنگهای طولانی با بیزانطین (۶۰۴ - ۶۲۸)، افزایش بی‌حد تضاد طبقاتی جامعه‌های ایرانی، تلاش جدائی‌خواهی مالکان فئودال - شاهان محلی به پشتیبانی دهگانان که انگیزه ناتوانی حکومت مرکزی می‌گردیدند - بود.

در میان عربها، در آغاز سده هفتم میلادی روند از عم‌پاشیدگی نظام پدرسالاری و آغاز شکل‌گیری طبقاتی، پیش‌می‌رفت. در عربستان نظام برده‌داری رواج داشت، اما این نظام از لحاظ اقتصادی برای امر تولید که در دست قشر حاکم بود، به کار نمی‌رفت، و بنابراین هنگام تصرف سرزمین‌های وسیع، اعراب خود به خود به سوی جوامعی که در روند پیشرفت فئودالی قرار داشتند گرایش یافتند، این روند به سختی در کشورهای آسیای غربی رایج بود. اشراف بلندپایه حکومت خلفا پس از تصرف سرزمین‌های پهناور این مناطق، بیشتر راههای زمینی - دریائی تجارتی، که کناره‌های آسیائی دریای مدیترانه را به نقاط دیگر جهان وصل می‌کرد، در اختیار گرفتند. اشراف عرب حساب می‌کردند در پی تصرف زمین‌های تازه و به چنگ آوردن غنائم جنگی، عربها ثروتمند خواهند شد، و اینگونه تضادهای اجتماعی‌شان از میان خواهد رفت. از اسلام به عنوان ابزار ایدئولوژیک برای توجیه تجاوز به این سرزمین‌ها بهره‌برداری می‌شد؛ این تجاوز را به حساب گسترش دین اسلام در سرزمین‌های دیگر می‌گذاشتند.

انگیزه کامیابی‌های جنگی عربها بیشتر سبکی اسلحه و قابلیت مانور سوارانشان بود. گذشته از اینها در میان عربها تضاد طبقاتی قابل توجهی وجود نداشت. عملیات جنگی عربها علیه ایران تا اندازه‌ای با جنگ علیه دولت بیزانطین هم‌زمان بود. به سال ۶۳۳، لشکریان عرب به سرکردگی موسی بن‌هریس به قلمرو ساسانیان در بین‌النهرین حمله کردند و شهر حیره را گرفتند. در همان سال سردار عرب به نام خالد بن ولید، در ادلیس ایرانیان را شکست داد. به سال ۶۳۴ لشکریان خالد به سوریه منتقل شدند و سردار ایرانی «متم» که به نام شاه خردسال، یزدگرد سوم (۶۳۲ - ۶۵۱) بر ایران فرمان می‌راند در نزدیکی کومی‌النظیف موسی را شکست داد. اما عربها توانستند خود را از محاصره نجات دهند، بنابراین به فرات عقب نشستند. به سال ۶۳۵ نیروی عرب که تقویت شده بودند، ایرانیان را در جنگی نزدیک بودهب شکست دادند.

حکومت یزدگرد سوم دریافت که بیهوده خطر اعراب را ناچیز شمرده است. رستم بر آن شد چریکهای تمام استانهای ایران را جمع آوری و رزمندگان سایر صنوف را به عملیات رزمی فراخواند. هنگام پائیز ۶۳۶ بیشتر از لشکریان ایرانی در اردوگاه قادسیه نزدیک حیره متمرکز شدند، در فاصله کمی از آنها اردوی عرب زیر فرماندهی یکی از همسران زمان محمد یعنی سعد بن ابی وقاص موضع گرفت. جنگ قادسیه که در آغاز سال ۶۳۷ رویداد چند روز طول کشید. عربها در حالیکه نیروهای تقویتی تازه نفسی از سوریه برایشان رسید ایرانیانرا شکست دادند. رستم در جنگ کشته شد، پرچم سلطنتی ایران به دست عربها افتاد. درباریان یزدگرد سوم که از این شکست آگاه شدند، تیسفون را تخلیه و به حلوان واقع در کوههای زاگرس، گریختند. در تابستان ۶۳۷ پایتخت که تخلیه شده بود، به وسیله عربها اشغال گردید. شهر به تاراج رفت و ویران شد و از این پس هیچگاه نتوانست جای خود را بازیابد. عربها برخی از ساکنان را قتل عام کردند و دیگران را به بردگی گرفتند.

در پایان سال ۶۳۷ عربها سرتاسر بین النهرین را به تصرف درآوردند در این منطقه اردوگاههایی را برپا کردند. مراکز فرماندهی خود را در کوفه واقع در غرب فرات، و بصره در مصب رود دجله، کناره خلیج فارس قرار دادند. عربها پس از پیروزی شایانی که به سال ۶۴۲ در نزدیکی نهاوند به دست آوردند، در فاصله سالهای ۶۴۲ و ۶۴۴ تمام شهرهای مرکزی ایران و شهرهای قزوین، همدان، جی، ری، قم، کاشان و حتی آذربایجان را تصرف کردند.

در جنوب ایران عربها به سال ۶۴۰ خوزستان را به تصرف درآوردند. اما برای فتح فارس ارتشهای عرب همزمان از شمال، غرب و جنوب (از جزیره بحرین) به این استان حمله کردند، بنابراین گشودن این استان کمی به تأخیر افتاد. دهگانان فارس در برابر یورش عربها دلیرانه پایداری کردند. اما چریکهای آنها که به سرکردگی مرزبان می جنگیدند سرانجام به دست عربها شکست خوردند.

استخر بر پایه پیمان سال ۶۳۸ به اطاعت عربها درآمد، اما یکسال بعد مردم آنجا قیام کردند. عربها استخر را اشغال کردند و به ویرانی کشاندند، در حدود ۴۰ هزار مرد را کشتند، زنان و کودکان آن شهر را به بردگی گرفتند. تنها به سال ۶۴۹ عربها موفق شدند سرتاسر فارس را به اطاعت خود درآورند.

یزدگرد سوم از فارس به کرمان و از آنجا به سیستان گریخت و هنگامی که این استانها به وسیله عربها تصرف شد، شاهنشاه به خراسان فرار کرد.

به سال ۶۵۱ عربها به خراسان هجوم کردند. یزدگرد سوم به واحة مرو گریخت. اما فرماندار مرو به نام ماهوی به او خیانت کرد، دروازههای شهر را به روی او بست و به عربها

اظهار وفاداری کرد. یزدگرد تنها ماند، به آسیایی که در کنار رودخانه مرغاب بود پناه برد. آسیابان به طمع ربودن جواهرات، شاه را در حین خواب کشت و جسدش را به رودخانه انداخت.

در آغاز سده هشتم شاهزاده ساسانی، فیروز که در تخارستان به سر می برد خود را شاهنشاه خواند و بر آن شد از چین کمک بگیرد؛ او را از تخارستان بیرون راندند و به سال ۶۷۴ به چین گریخت. پس از او پسرش نرسی در تخارستان به فعالیت پرداخت. او هم پس از تلاش مذبوحانه‌ای قاگیر شد به چین پناه برد. کابلستان در سده نهم، طبرستان در نیمه دوم قرن هشتم به قلمرو خلفا پیوستند. اما استانهای گور در قسمت علیای رودخانه هریرود، دیلم در کوهستانهای البرز و گیلان به تصرف عربها در نیامدند آسیای میانه در فاصله سالهای ۷۰۵ و ۷۱۵ به دست عربها افتاد.

در زمان استیلای عربها ساکنان بسیاری از مناطق ایران به سختی رنج کشیدند، شماره بی شماری از مردم را عربها به بردگی بردند. اما برخی از دهگانان مالک که رهبر مردم محلی نیز به شمار می آمدند به اطاعت سرداران عرب درآمدند. در چنین مواردی مصونیت جان و مال و دین آنها (زرتشتی، مسیحی، یهودی) از سوی حکام عرب تضمین می شد، دهگانان هم می توانستند در قلمرو املاکشان اعمال قدرت کنند؛ در ازای این امتیاز دهگانها و ساکنان ناچار بودند حاکمیت عربهای مسلمان را بپذیرند، به حکام عرب خیانت نکنند، تاوان جنگ را بپردازند و ضمناً هر سال باج و خراج بدهند. مثلاً حاکم محلی سیستان به سال ۶۵۰ به اطاعت عربها درآمد و ملزم شد سالیانه یک میلیون درهم به خلیفه بپردازد، و هر سال هزار برده جوان بفرستد. حاکم محلی کرمان ملزم شد ۲ میلیون درهم و ۲ هزار برده بابت تاوان به خلیفه تحویل دهد. فرماندار مرو ماهوی ملزم به پرداخت غرامت جنسی از قبیل گندم، پارچه و پول جمعاً به مبلغ یک میلیون درهم شد؛ دهگان نیشابور مجبور شد ۷۰۰ هزار درهم پول و ۴۰۰ بار زعفران به خلیفه بدهد؛ خوارزمشاه به سال ۷۱۲ پیمانی با سردار عرب به نام قطیب بن مسلم بست که به موجب آن مجبور به تحویل طلا، نقره، پارچه و کالاهای دیگری از جمله ده هزار برده بود. شاه سفد گورک ملزم شد یک میلیون و دویست هزار درهم پول نقد، ۲ هزار قطعه پارچه ابریشمی و در ظرف ده سال ۳۰ هزار برده مرد سالم به خلیفه تحویل دهد.

پی آمدهای استیلای اعراب

اگر استیلای یونانیان - مقدونیان و ایلامیان بر سرزمین ایران آثار بی نسبتاً موقتی

و سطحی به جا گذاشت، استیلای عربها روی تاریخ و فرهنگ ایران بگونه‌ای ژرف‌مؤثر واقع شد. همانگونه که قبلاً گفتیم عربها شکل تازه‌ای از روابط اجتماعی را با خود نیاوردند. برعکس خود آنها به روند فتودالیزه شدن کشانده شدند، این روند در بیزانتین، ارمنستان با شدت و در ایران به آرامی پیش می‌رفت، با اینهمه استیلای عربها بر ایران بی‌آمدهای بسیاری را به همراه داشت

نخستین نتایج این استیلا مهاجرت عشایر کامل عرب به ایران و کشورهای دیگر تصرف شده بود. برای اسکان عشایر کوچ‌نشین عرب زمین‌های خوزستان، خراسان و استانهای دیگر کشور تعیین گردید. در شهرها محله‌های کاملی پدید آمدند که در آنجاها قبیله‌های کامل عرب سکنی گزیدند و این محله‌ها به نام همان قبیله‌ها نامبرده می‌شدند. حتی در سده دهم در بسیاری از شهرهای ایران مثلاً قم اکثریت ساکنان، عرب بودند؛ زبان عربی در بیشتر شهرهای ایران رواج کامل یافت. اما پس از سده دهم بیشتر ساکنان عرب ایران تدریجاً به «ایرانی شدن» گرایش یافتند، و اینگونه مردم ایران از «عرب شدن» نجات یافتند، اما بالعکس ساکنان بین‌النهرین و سوریه در فرهنگ عربی حل گردیدند و به راستی «عرب شدند». بسیاری از زمین‌ها به مالکیت مالکان یا امیران عرب درآمدند. خرده‌مالکان پیشین که روی این زمین‌ها کشت می‌کردند. هم‌اکنون مورد استثمار مالکان عرب که به فتودالها تبدیل شدند، قرار گرفتند،

عرب‌ها با خود خط و زبان عربی را به عنوان ادبیات و زبان دینی به ایران آوردند و سپس در پایان سده هفتم، عربی به عنوان خط و زبان رسمی و دولتی در ایران رواج یافت. هم‌اکنون زبان عربی برای کشورهای آسیای غربی و شمال آفریقا اهمیت بین‌المللی یافت بگونه‌ای که بیشتر آثار ادبی و اشعار ایرانی به زبان عربی نوشته می‌شدند، و حتی خود ایرانیها هم به زبان عربی چیز می‌نوشتند.

منهمترین پی‌آمد استیلای اعراب در ایران گسترش دین اسلام در این کشور بود. در آغاز، گسترش این دین به کندی پیش می‌رفت اما در اواسط سده هشتم آهنگ پیشرفت آن سریع‌تر شد؛ در سده نهم بیشتر از مردم ساکن مرکز ایران و خراسان مسلمان شده بودند. اما در فارس، بنا به گفته جغرافی‌دان امپطوری، حتی در نیمه سده دهم شماره زرتشتیان در میان روستائیان بیشتر از مسلمانان بود. بسیاری از دهگانان فارس به دین زرتشتی باقی ماندند و دژهای کوهستانی را برای پیروان این دین تکیه‌گاه قرار دادند. اما در پایان سده دهم اسلام، بدون گفتگو دین اکثریت قریب به اتفاق تمام مردم ایران بود.

در صدسال نخستین استیلای عربها پنداشته می‌شد که همه غیرعربهای جدیدالاسلام رشته‌های ملیت خود را گسسته و از بیخ عرب خواهند شد. بنابراین اینها بایستی به قبایل

عرب که در ایران ساکن شده بودند می‌پیوستند و ضمناً مانند افراد دارای حقوق برابر در میان قبایل عرب از مزایای عربیت برخوردار می‌شدند. اما وضع ایرانیان تا پیش از سده هشتم در میان عربها کاملاً نابرابر بود و با وجود آموزش محمد مبنی بر اصول برابری کلیه مسلمانان، صرف‌نظر از ملیت و نژاد، این اصل درباره غیر عربها به مرحله اجرا در نیامد.

ایران در زمان بنی‌امیه

خلافت حکومت عرب را پس از ۴ خلیفه صدر اسلام یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی (۶۳۲ - ۶۶۱) (خلفا در عین حال رهبر روحانی و سیاسی به‌شمار می‌آمدند؛ خلیفه به‌عنوان رهبر روحانی اسلام اقام نامیده می‌شد) دودمان امیه به‌دست گرفت (۶۶۱-۷۵۰). سیاست دولت امویان در جهت منافع فئودالهای تازه به‌دوران رسیده اشراف عرب پیش می‌رفت.

در زمان خلافت بنی‌امیه در ایران جوامع فئودالی اولیه در حال پیشرفت بودند، اما نارسائیهای در شکل مالکیت و استثمار فئودالی به‌چشم می‌خورد، البته این کیفیت همه دهقانان را دربر نمی‌گرفت فقط شامل جوامعی بود که در مرحله نظام پدرسالاری یا برد-داری بودند.

سیستم وصول مالیات در زمان خلفا به‌شرح زیر بود: از دامداران، صنعتکاران و بازرگانان مالیاتی وصول می‌شد که زکوة نام داشت (۲/۵ درصد درآمد) - این مالیات را فقط مسلمانان می‌پرداختند؛ از زمین‌هاییکه عربها یا غیر عربهای مسلمان مالک بودند^۱ درآمد به‌نام عشر وصول می‌شد. سنگین‌ترین مالیات ارضی خراج بود. نخست این مالیات را از غیر مسلمانان، بگونه جنسی و به‌عنوان سهم محصول از ۱۰ تا ۵۰ درصد مقدار محصول دریافت می‌کردند، گاهی این مالیات به‌شکل نقدی، بگونه ثابت بدون در نظر گرفتن میزان محصول، وصول می‌شد، از غیر مسلمانان که «اهل ذمه» نامبرده می‌شدند (مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان) خواه روستائی خواه شهری، مالیات سرانه‌ای به‌نام جزیه می‌گرفتند؛ از هر مرد بالغ بسته به وضع مالی اش سالیانه ۱۲، ۲۴ یا ۲۸ درهم نقد می‌گرفتند. اهل ذمه از لحاظ فردی آزاد، اما از هر گونه حقوق سیاسی و تا اندازه‌ای از حقوق شهروندی محروم بودند،^۲ از غنائم جنگی به‌نام خمس به‌خلیفه تعلق می‌گرفت. علاوه بر پرداخت مالیاتها و سهام درآمد فئودالی دهقانان ناچار بودند، به‌منظور ساختمان قناتها و کاخها و دژها برای دولت کار اجباری (بیگاری) انجام دهند.

در زمان خلیفه عبدالملک (۶۸۵-۷۰۵) یک رشته اصلاحاتی انجام یافت: کسانی که

از ۷۰۰ میلادی به بعد اسلام آورده بودند، از پرداخت خراج معاف نشدند، و برای زمین‌هاییکه از پیش خراج تعیین شده بود اعم از اینکه مالکان کنونی آنها مسلمان یا غیر مسلمان بودند، بایستی بگونه ثابت از سوی مالکان خراج پرداخت می‌گردید. اما جزیه مانند پیش فقط از غیر مسلمانان اخذ می‌شد. تا پیش از سده هفتم در قلمرو خلفاسکه-های نقره زمان ساسانیان و هول طلای بیزانتین رواج داشت.

در زمان عبدالملک ضرب سکه‌های جدید آغاز گردید. روی این سکه‌ها عبارت «لاالاه الاالله- محمد رسول الله» که شعار مذهبی مسلمانان بود نقش شد. در روی دیگر سکه نام خلیفه اسلام ضرب گردید؛ یک دینار طلا (۲۵/۴ گرم)، در اول معادل ۱۰ و بعدها ۱۲ تا ۲۰ درهم نقره (۹۷/۲ گرم نقره) بود. تا آنوقت اصطلاحاتی که برای کارهای اداری و دولتی در دیبرخانه خلیفه به کار می‌رفت به زبانهای محلی بود (در ایران- به زبان فارسی میانه) هم اکنون این اصطلاحات به زبان عربی تبدیل گردیدند.

پیکار علیه خلفای بنی‌امیه در ایران

پایگاه اجتماعی خلفای بنی‌امیه بسیار محدود بود، اینان به تمام اشراف اتکاء نداشتند و فقط با پشتیبانی قسمتی از این اشراف که درسوریه و مصر مقیم بودند، بر سرتاسر قلمرو اسلام فرمان می‌راندند. به این علت امویان باعث ناخشنودی قشرهای گوناگون جامعه مسلمان گردیدند. علاوه بر این بدویان و دهقانان عرب و غیر عرب که از نتایج روند فتودالی خلفا ناخشنود بودند، به با خاستند، عوامل این جنبش علویان که از احراز مقام خلافت کنار زده شده بودند (اینان از نواده‌های پسر عمو و داماد محبوب محمد یعنی علی بودند)، عباسیان (نواده‌های عموی پیغمبر - عباس) و هواخواهانشان که بسیاری از آنها که از هر زمان پیامبر به شمار می‌آمدند، و همچنین دانشمندان ساکن مدینه و مکه، بودند. اینان امویان را متهم می‌کردند که از اصول دین اسلام منحرف شده و در حقیقت نظم اسلامی را به یک حکومت اشرافی تبدیل کرده‌اند. فتودالهای غیر عرب نیز ناخشنود بودند - دهگانان ایرانی و غیره در زمان بنی‌امیه از بسیاری از امتیازات مالکیت زمین محروم شدند. ایرانیان مسلمان هم از این وضع رضایت نداشتند. موالی (ایرانیان مسلمان) که به آنها وعده برابری حقوق همه مسلمانان داده شده بود از امتیازهای اعراب برخوردار نبودند. پس از مرگ معاویه (۶۶۱-۶۸۰) که خلیفه‌ای فعال و پرتوان بود، این ناخشنودها شدت گرفت و یک رشته قیامهایی در میان سازمانهای گوناگون اجتماعی و زیر پوشش ایدئولوژی‌های مختلف رویداد.

این جنبش‌های مخالف ضمن قرون وسطی در کشورهای اروپای غربی هم با شکل منظم‌تری گسترش یافت. در سالهای ۵۰ سده هفتم به‌طور کلی تقسیم‌بندی جوامع مسلمان در سه جهت آغاز شد. گروهی هواخواه «ایمان» رسمی اسلام شدند، اینان را سنی یا بگونه‌ایکه خودشان می‌گفتند «اهل سنت و جماعت»، نام می‌بردند، گروه دیگر شیعه و سرانجام گروه سوم خوارج بودند. شیعه‌ها و خوارج از لحاظ سیاسی و مذهبی موضع ضد بنی‌امیه را داشتند.

اگر سنی‌ها از لحاظ تئوری هواخواه خلافت و امامت انتخابی بودند (عملاً در زمان بنی‌امیه خلافت موروثی بود)، شیعه‌های علوی عقیده داشتند که مقام خلافت و امامت را بایستی نوادگان علی، داماد پیغمبر، به‌دست گیرند. و از آنجا خلافت و امامت سه خلیفه نخستین یعنی ابوبکر، عمر و عثمان و دودمان بنی‌امیه را که از نوادگان پیامبر نبودند، ناحق می‌انگاشتند.

اگرچه رهبران شیعه، خاندان علی و هواخواهان دیگرشان از مالکان بزرگ زمین به‌شمار می‌آمدند، با وجود این فقط توانستند در قسمتی از توده‌های مردم نفوذ کنند. خوارج خواهان روند دموکراتیک در اسلام بودند. آنها نه تنها هواخواه برابری حقوق مسلمانان غیر عرب با اعراب بودند، بلکه کوشش داشتند پندار برابری اجتماعی را در کلیه قشرهای مسلمان برقرار کنند. آنها می‌گفتند حق شرکت در انتخاب خلیفه - امام بایستی به همه مسلمانان صرف‌نظر از نژادشان واگذار شود، حتی غلامان سیاه‌پوست شایسته که مؤمن به دین اسلام باشند، می‌توانند از این حق برخوردار باشند، و نظرسنی‌ها، را که این حق را ویژه قبیله قریش می‌دانستند، رد می‌کردند. خوارج برای مقام خلافت - امامت جنبه‌های تقدس قائل نبودند و فقط خلفا را نماینده و مدافع جامعه می‌دانستند و عقیده داشتند، جامعه حق دارد اگر حاجاتش برآورده نشود آنها را برکنار یا تعویض کند. خوارج معتقد بودند که اگر مسلمانی از ایمان خود دست بردارد مرتکب «گناه کبیره» شده و کافر به‌شمار می‌آید. اینها از این عقیده دینی نتیجه سیاسی می‌گرفتند، عقیده داشتند خلیفه غیر قانونی مقررات قرآن را نقض می‌کند و بنابراین خلفای بنی‌امیه که از انجام اصول دین روی برتافته بودند «کافر» و «مرتد» شناخته می‌شدند. بنابراین نه تنها باید از فرامین خلیفه سرپیچی کرد بلکه واجب است با انجام جهاد مقدس «امام دروغین و هواخواهان کافر» را از میان برد. در آغاز خوارج فقط عرب بودند اما دیری نپائید که ایرانیان هم به گروه آنان پیوستند. یکی از ویژگیهای خوارج شرکت فعال زنانشان در قیام بود، اینان هم در صف مردان نبرد می‌کردند.

پس از نخستین ناکامی قیام شیعیان که سومین امام آنها یعنی حسین فرزند علی در کربلا

شهید شد؛ (۹ محرم سال ۶۱ هجری - ۹ اکتبر ۶۸۵ میلادی)، شیعیان دوباره به سرکردگی مختار بن ابی عبید در کوفه قیام کردند و تقریباً دو سال این شهر را به دست داشتند (۶۸۵-۶۸۷). قیام عظیم خوارج از قسمت جنوبی عراق و خوزستان آغاز و سپس سرزمین‌های پهناوری از بین‌النهرین شمالی تا کرمان را فراگرفت، این قیام از سال ۶۸۴ تا ۶۹۷ میلادی طول کشید. سرانجام به وسیله حجاج سردار خونخوار عبدالملک که بوالگیری عراق، ایران و ماوراءالنهر منصوب شده بود، سرکوب گردید.

حجاج یکی از ددمنش‌ترین و تبه‌کارترین عوامل اجرای سیاست‌های بنی‌امیه بود. تنها در شهر کوفه یازده هزار تن را کشت، در مدت ۲۵ سال فرمانرواییش ۱۳۰ هزار تن را نابود کرد و در روزمرگی ۵۰ هزار تن مرد و ۳۰ هزار تن زن دوزندانهایش به سر می‌بردند. زندانیان او نه تنها شرکت‌کنندگان در قیام بلکه متخلفین مالیات هم بودند. بگونه‌ایکه منابع تاریخی اشاره می‌کنند، در زمان فرمانرواییش قانون تحمیل خراج بر مسلمانان غیر عرب مقرر و به وسیله او اجرا شد، حجاج به مقدار زیادی از کاربرده وار دهقانان برای حفر قنات‌های آبیاری و ساختمان دژ و کاخهای دولتی، بهره می‌برد. بنا به دستور او مردان اهل ذمه بایستی پلاک سربی به گردنشان آویزان می‌کردند، این پلاک سربی نشانه آن بود که جزیه‌شان را پرداخته‌اند، کسانی که در پرداخت جزیه تأخیر می‌کردند آنها را سخت شکنجه می‌داد. در زمان آخرین خلفای بنی‌امیه میزان مالیات بگونه‌ای که هر اسانگیزی بالا رفت و این مالیات‌ها با بیرحمی روزافزون از رعایا گرفته می‌شد. ناخشنودی توده‌های وسیع مردم باقیام‌های تازه‌ای شکل گرفت، یکی از این قیام‌ها به سال ۶۴۴ از سوی شیعه‌ها و به سرکردگی زید بن علی دو کوفه، در گرفت. قیام‌کنندگان زید را پنجمین امام شیعه می‌شناختند و آنها را زیدی می‌نامیدند. قیام عظیم خوارج که زیر رهبری ضحاک بن قیس انجام گرفت، از بین‌النهرین آغاز و در سالهای ۶۴۴-۶۴۷ سرتاسر خوزستان و فارس را فراگرفت، در این قیام تقریباً ۱۲۰ هزار تن شرکت داشتند.

سقوط دودمان خلافت بنی‌امیه

در ربع اول سده هشتم میلادی یک گروه ضد بنی‌امیه تشکیل شد. این گروه سازمان سری هواخواهان عباسیان بود که مرکز فعالیتش در کوفه قرار داشت. اینها در میان توده‌های وسیع مردم تبلیغ می‌کردند که امام - خلیفه بایستی وابسته به خاندان پیغمبر باشد نه از نوادگان ابوسفیان که از بازرگانان توانگر مکه بود و جزو دشمنان شماره یک محمد به‌شمار می‌آمد. این گروه کوشش داشت که همه ناراضی‌ها را به خود جلب کند، این ناراضی‌ها

شامل عربها، غیر عربها، سنیها، شیعهها، خوارج و حتی غیر مسلمانان بودند. تبلیغات عباسیان در میان دهقانان به اینگونه بود که اگر خلافت به خاندان پیغمبر بازگردد، همه مسلمانان از دادن خراج معاف خواهند شد و از غیر مسلمانان هم خراج عادلانه‌ای دریافت خواهد گردید، و به‌طور کلی همه روستائیان از انجام کار اجباری و بیگاری بخشوده خواهند شد.

این تبلیغات در خراسان بیشتر از جاهای دیگر به کامیابی گرائید، تا آنجا که برای آماده کردن مردم برای قیام، نماینده جوان و پرتوانی به نام ابومسلم به آن منطقه فرستاده شد، این شخص که برده پیشین به‌شمار می‌رفت در ۹ ژوئن ۷۴۷ میلادی به روستاهای مرو وارد شد در آنجا قریب ۳ هزار تن از یاغیان آتش افروختند و پرچم سیاه برافراشتند و جامه سیاه به تن کردند (رنگ سیاه نشانه عباسیان و رنگ سبز نشانه شیعیان و رنگ سفید نشانه خوارج بود). توده اصلی قیام‌کنندگان که شمارشان با سرعت رو به افزایش بود دهقانان ایرانی بودند اما دهگانان زمین‌دار فتودال ایرانی و عشایر عرب که از پیش ساکن خراسان شده و از مروان دوم خلیفه بنی‌امیه (۶۴۴-۶۵۰) دل خوشی نداشتند، به آنها پیوستند. گروههای قیام‌کننده از لحاظ عقاید مذهبی جور واجور بودند و حتی مزدکیان هم در این قیام شرکت داشتند. بردگان فراری هم به اردوی ابومسلم پیوستند، اردوی جداگانه‌ای تشکیل شد که در آن ۷ هزار تن برده‌فراری آماده نبرد شدند.

این قیام چنان گسترش یافت که تبدیل به يك جنگ داخلی فراگیر در سرتاسر خاك ایران و عراق گردید. ارتش بنی‌امیه که در طوس، گرگان، نهاوند و روی رودخانه زاب بزرگ شکست‌هایی پی در پی را تاب آورد، در ژانویه ۷۵۰ میلادی به پایداریش پایان داد. مروان دوم به مصر گریخت و در آنجا کشته شد. کمی پیش از این رویداد یعنی ۲۸ نوامبر ۷۴۹ ابوالعباس سفاح عباسی در مسجد جامع شهر کوفه خود را امام - خلیفه مسلمین خواند.

تشکیل خلافت عباسی

اینگونه خلافت عباسی تشکیل شد (۷۵۰-۱۲۵۸ میلادی، در فاصله سالهای ۹۴۵-۱۱۳۲ عباسیان عملاً هیچگونه قدرت سیاسی نداشتند و فقط به‌عنوان يك مرجع روحانی به‌شمار می‌رفتند). نخستین خلیفه عباسی - سفاح (۷۵۰-۷۵۴) و برادرش منصور (۷۵۴-۷۷۵) - مرکز خلافت را از سوریه به عراق که کانون مبارزه با بنی‌امیه بود، منتقل کردند نخست در شهر انباد و سپس به‌سال ۷۶۲ در شهر بغداد جای گزیدند. شهر بغداد بنا به طرح

منصور خلیفه روی رودخانه دجله، نزدیک شهر باستانی تیسفون بنا نهاده شد.

عباسیان که از قیام مردم برای چیرگی قدرتشان بهره فراوان بردند، به وعده‌های عوام‌فریبانه‌ای که به مردم ایران داده بودند وفا نکردند. گرایش‌های دموکراتیک ابومسلم و هم‌زمانش شهرت داشت و عباسیان تلاش می‌کردند هرچه زودتر از دست این رهبران قیام خلاص شوند. ابومسلم با نیرنگ به کاخ خلیفه منصور فراخوانده شد و به سال ۷۵۵ با همراهانش بگونه پیمان‌شکنانه‌ای به فرمان منصور کشته شد.

دهگانهای زمین‌دار ایرانی از پیروزی عباسیان سود بردند. عباسیان به پاس پشتیبانی آنها از قیام ۷۳۷-۷۵۰، برخی از این دهگانان را پاداش خوبی دادند و آنها را در رأس مقامهای مهم دولتی گذاشتند. مثلاً سه نسل از خاندان دهگانان خراسانی برمکیان در طول نیم قرن بلندترین مقامها را در خلافت عباسی به دست آوردند. دربارهٔ رفع نابرابری موالی ایرانی با عربها اقدامی نشد.

سازمانهای حکومتی دستگاه خلافت از این پس وضع نیمه ایرانی به خود گرفتند، سنت‌ها و روش‌های مدیریت زمان ساسانیان در این دستگاه رایج شد؛ قدرت مرکزی دولت و دستگاه دیوان سالاری حکومت تثبیت گردید، اگرچه زبان رسمی، مذهب و فرهنگ این دستگاه عربی بود، اما در آن زمان زبان عربی تقریباً جنبه بین‌المللی به خود گرفت.

روابط اجتماعی در ایران ضمن سده‌های هشتم-نهم میلادی

در زمان عباسیان شکل مالکیت فئودالی زمین و به پیشرفت بود. زمین‌های دولتی‌ای وجود داشتند که روی آنها دهقانان به‌طور ثابت کار می‌کردند، این دهقانان به‌عنوان مستأجران موروثی زمین به‌شمار می‌آمدند و مورد استعمار مستقیم دولت از طریق مأموران مالی یا اجاره‌کاران قرار می‌گرفتند، مالیات و درآمد فئودالی این زمین‌ها با آنچه که کارل مارکس^۱ گفته است، تطابق داشت. همچنین زمینهایی متعلق به شخص خلیفه و خانواده‌اش بودند. املاک کاملاً خصوصی و شخصی به نام «ملك یا ملك» بیشتر در فارس، خراسان و بعضی استانهای دیگر وجود داشتند. خرید و فروش ملك آزاد بود و حتی پس از مرگ مالك به وارثانش تعلق می‌گرفت. دولت قطعات نسبتاً كوچك زمین را با دهقانانی که روی آنها کار می‌کردند، به لشکریان عرب می‌سپرد به شرط آنکه به خدمت لشکریانشان ادامه دهند؛ مثلاً در اواسط سده هفتم اینگونه زمین‌ها در روستاهای قزوین

۱. به جلد سوم کتاب سرمایه کارل مارکس مراجعه شود.

به ۵۰۰ رزمند و واگذار شده که در قرن دهم این زمین‌ها ملك نوادگانشان به‌شمار می‌رفتند. ضمناً شکل دیگر مالکیت مشروط پدید آمد، آنرا اقطاع نام می‌بردند. در اول این گونه زمین‌ها به‌عنوان پاداش و مواجب به‌مستخدمان حکومت واگذار می‌گردید، مالکان منصوب اقطاع حق داشتند از درآمدهای این املاک که بایستی به دولت پرداخت می‌گردید از جمله خراج یا جزیه، بهره ببرند اندازه هر ملك بسته به موقعیت مالك منصوب، از يك روستا تا يك بخش می‌رسید، بعدها عوارض و مالیات‌های دولتی که بایستی دهقانان می‌پرداختند، به درآمد فئودالی مالکان این نوع املاک اضافه گردید، رفته رفته املاک اقطاع که تقریباً بگونه موقت و فقط به منظور بهره‌برداری از درآمدهای آن به‌مستخدمان واگذار می‌گردید، عملاً به مالکیت قطعی‌شان درآمد. اقطاع یا هنگام عزیمت به مأموریت یا بگونه مادام‌العمر به مأموران واگذار می‌گردید. اما چون رسم بر آن بود که مأموران حکومت بگونه موروثی در محلی مأموریت محوله را انجام می‌دادند. بنابراین مالکیت اقطاع هم نسل به نسل منتقل می‌شد و بگونه موروثی در می‌آمد. ضمناً املاکی که غیر قابل تفکیک و فروش بودند برای استفاده بنگاههای مذهبی و نیکوکاری به نام «وقف» به وجود آمدند.

روند پیشرفت مالکیت خصوصی فئودالی مناطق گوناگون کشور در زمان عباسیان ادامه داشت، مثلاً خانواده عرب (امیهی) مالك يك بخش در خوزستان به نام دورالامیهی بودند. خانواده دولافیدها (ایجلی) مالك بخش کرج، و دژها و شکارگاههایی نزدیک اصفهان بودند. مصادره املاک بزرگ سردار بصیر نزدیک اصفهان در زمان خلیفه المتوکل بهانه‌ای برای توطئه جنگی علیه خلیفه، به دست مخالفان داد که سرانجام به کشته شدن المتوکل به دست مخالفانش به سال ۸۶۱ گرائید. بنا به گفته استخری تنها در فارس گویا ۵ هزار دژ متعلق به دهگانها بود.

روی املاک خصوصی تمام بخش‌ها، معمولاً سیستم اقتصاد اربابی رواج نداشت و از اینرو بیگاری و کار اجباری رایج نبود. بهره فئودالی این املاک به شکل اجاره، جنسی یا نقدی دریافت می‌شد. در بعضی بخش‌ها مالکیت بزرگ فئودالی، با خرده مالکی دهقانان توأم بود. دهقانانی که روی زمینهای دولتی، خصوصی یا وقفی کار می‌کردند از لحاظ حقوقی آزاد شناخته می‌شدند، اما عملاً در چارچوب محدودیت فئودالی گرفتار بودند ولی به زمین وابستگی نداشتند. در بعضی جاها مثلاً در خراسان خرده مالک‌هایی وجود داشتند که زمین‌هایشان از املاک بزرگ جدا و عملاً آزاد بودند.

خراج از زمین‌های دولتی و زکات از زمین‌هایی که ملك قسامیده می‌شدند، دریافت می‌گردید؛ از بابت زمین‌های متعلق به خاندان عباسی و زمین‌های وقف، درآمدی به حساب

صندوق دولت واریز نمی‌شد. مالیات‌ها و عوارض این زمین‌ها تبدیل به بهره فئودالی به سود مالکان انتصابی گردید؛ زمینی‌های اقطاع هم‌دارای چنین وضعیتی بودند. وضع دهقانان در نخستین سالهای حکومت عباسیان بهتر نشد. اینان بایستی مانند پیش مالیات، عوارض و حتی بیگاری‌ها را تاب می‌آوردند. دربارهٔ وصول خراج، محصلان مالیاتی که معمولاً اجاره‌کاران بودند، مرتکب سوءاستفاده‌های کلانی می‌شدند، مقدار محصولی که هنوز روی زمین یا درو نشده بود بارها بیشتر از مقدار واقعی برآورد می‌گردید تا میزان مالیات‌ها بالا برود؛ به دهقانان اجازه داده نمی‌شد قبل از پرداخت مالیات محصولات غله یا میوه خود را جمع‌آوری کنند و حتی گاهی وصول مالیات به این علت مدت‌ها به تأخیر می‌افتاد - و دهقانان برای اینکه محصولشان از بین نرود بایستی به محصلان رشوه می‌پرداختند، تا فرصت جمع‌آوری محصول را پیش از پرداخت مالیات به دست بیاورند، عمل تسلیم مالیات جمع‌آوری شده به خزانه دولت به گونه گسترده‌ای بایستی انجام می‌گرفت. اینگونه در آغاز سده دهم مالیات رعیتی استان سی ۷۰۰ هزار دینار بود. محصلان اجاره‌کار، عوارض و مالیاتهای غیرقانونی بسیاری، به سود خود از دهقانان دریافت می‌کردند.

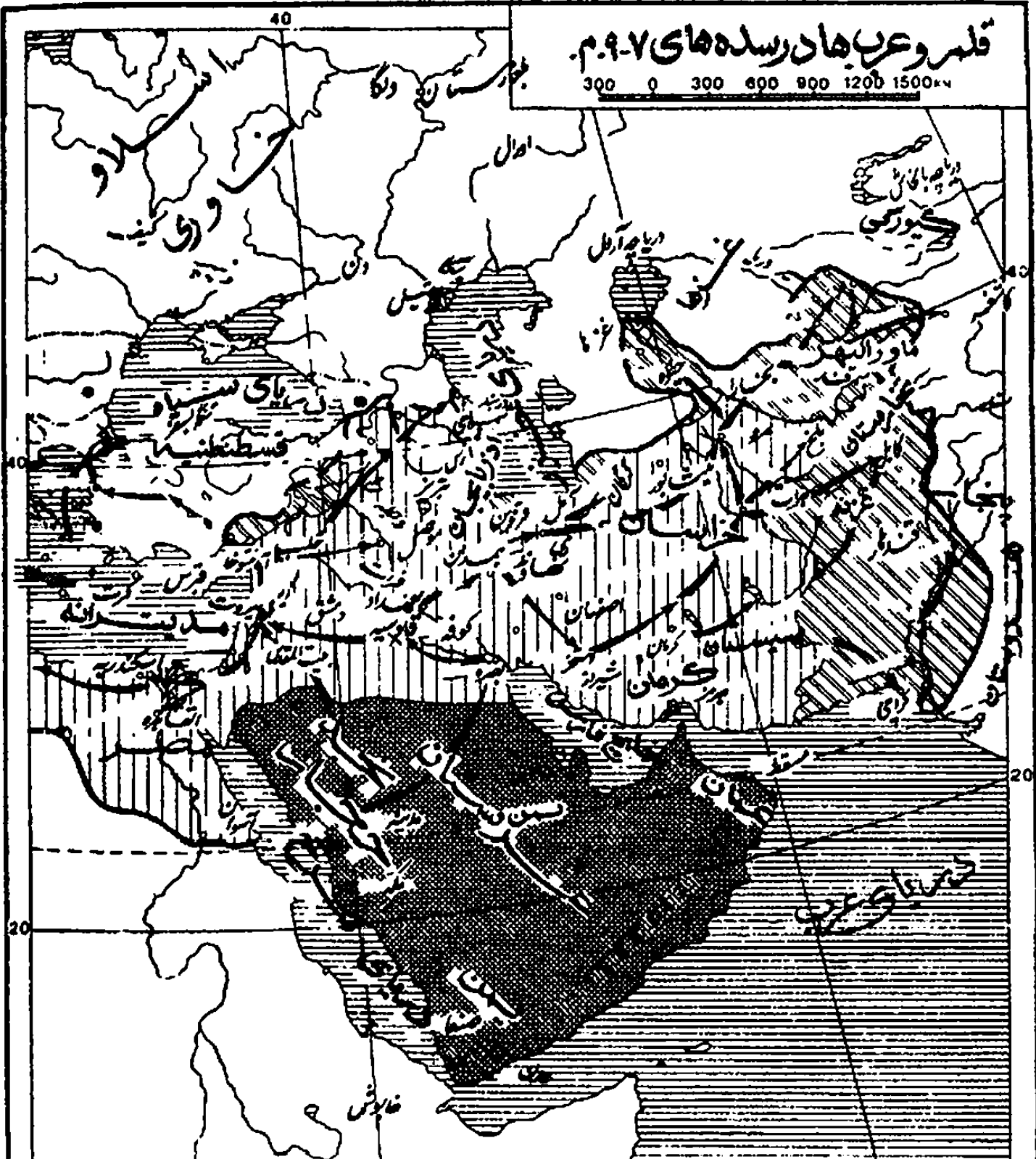
در جامعه‌های فئودالی اولیهٔ ایران، به‌طور کلی در زمان خلفا هم، نظامهای پدر سالاری و برده‌داری در میان کوچ‌نشینان ایرانی و عرب وواج داشت. بهره‌کشی از کار بردگان در مورد دامداری، باغداری و آباد کردن زمین‌های موات به کار می‌رفت. در شهرها در کنار صنعتگران آزاد که جزو اقلهٔ اصناف به‌شمار می‌آمدند، صنعتگرانی بودند که بگونه برده‌وار کار می‌کردند، اینان ناگزیر بایستی روزانه یک درهم بابت درآمد کارشان به دولت می‌پرداختند. خدمتکاران و کلفت‌های خانه بدون استثناء غلام یا کنیز بودند.

قیام مردمی در ایران ضمن سده‌های ۸-۹ میلادی

ناخشنودی دهقانان ایرانی از عباسیان، نمی‌توانست گذرا باشد. خشم مردم از کشتن پیمان‌شکنانهٔ ابومسلم؛ که دهقانان او را رهبر خود می‌دانستند، شکل یک رشته قیام‌های مردمی را به خود گرفت، هدف این قیامها ضدیت با حاکمیت و مالکیت خلیفه و استثمار فئودالها بود. به سال ۷۵۵ میلادی قیام دهقانی بزرگی به سرکردگی مندباد مغ زیر شعار «کین خواهی خون ابومسلم» خراسان و آذربایجان را فراگرفت. به سال ۷۶۷ در خراسان دوباره قیامی زیر رهبری اوستاد سیسی پا گرفت. در سالهای ۷۷۸-۷۷۹ در گرگان خیزش دهقانی فراگیری به نام سرخ‌علمان آغاز گردید. در عین حال قیام مردمی عظیمی به نام «سپیدجامگان» زیر رهبری موکان (به عربی «نقاب‌دار») در سراسر ماورالنهر ضمن سالهای

قلمرو عرب‌ها در سده‌های ۷-۹ م.

300 0 300 600 900 1200 1500 km



	تصرفات اعراب در ۶۳۲ م		حضرات اعراب		پایتخت خلافت عباسی پس از ۷۵۰ م
	شکست‌های مسلم اعراب		دوران خلفای صدر اسلام ۶۳۲-۶۶۱ م		مرزهای دولت عرب (۷۵۰-۷ م)
	محدوده‌های جنگ‌های مسلم		دوران بنی امیه (۶۶۱-۷۵۰ م)		مرزهای دولت در آغاز سده ۹ م
			دوران عباسیان پس از ۷۵۰ م		

۷۷۶-۷۸۳، رویداد.

پوسته ایدئولوژیک این قیامها، چنانکه از نامه‌هایشان پیدا بود، در اثر تبلیغات

فرقه‌ای به نام خرمدینان پدید آمده بود (خرمدینان را مزدکی می‌شمردند)، این ایدئولوژی بر مبنای آمیختگی ایمان و خواسته‌های اجتماعی مزدکیان پیشین و پندارهای افراطی شیعیان به وجود آمد؛ اینها به قدرت «خداوند لایزال» ایمان داشتند، پیغمبر محمد را سرگزیده خدا و امامان را جانشین او می‌انگاشتند (اینگونه ابو مسلم و رهبران دیگر قیام را امام می‌شناختند)، به دگرگونی پدیده‌های جهان و تبدیل آنها به روح عقیده داشتند، مردم را به پیکار مسلحانه علیه نظام‌های ستمگر و فرمانروایانی که بنیان‌گذار زور و نابرابری بودند فرامی‌خواندند.

خود قیام عظیم خرمدینان «سوخ» منجر به جنگ دهقانی بزرگی زیر رهبری بابک گردید، این جنگ از کوه‌های طالش در آذربایجان آغاز و به باختر ایران تا اصفهان و کرمان کشانده شد (۸۱۷-۸۳۷). چریک‌های خرمدینان چندبار لشکرهای عظیم خلیفه را درهم شکستند. نقطه ضعف این قیام در آن بود که بابک با چند تن از فتووالهای بزرگ ارمنستان، آلبانیا و ایران که می‌خواستند از قید چیرگی عرب‌ها رهائی یابند، پیمان اتحاد بست. البته این اتحاد توان جنگی بابک را نیروبخشید، اما امکان انجام برنامه‌های اجتماعی خرمدینان را در مقیاس گسترده، غیرممکن کرد. این قیام به سختی خلیفه را تکان داد. خلیفه مستعصم (۸۳۳-۸۴۲) ارتش نیرومندی را سازمان داد و در رأس آن یکی از فتووالهای آسیای میانه به نام افشین را، مأمور جنگ با خرمدینان کرد، این ارتش هم شکست خورد. فتووالهایی که با بابک متحد شده بودند به او خیانت کردند، پس از آنکه زمین‌های تازه‌ای را از خلیفه گرفتند با او از در سازش درآمدند. آخرین پایگاه خرمدینان - دژ باز در کوه‌های طالش - پس از یکسال تحمل محاصره دشمن، در اوت ۸۳۷ سقوط کرد. بابک به یکی از شاهزادگان نشین‌های البانیا پناه برد، او را به خلیفه تسلیم کردند و به دست او کشته شد. به سال ۸۳۹ قیام مازندران در طبرستان که اقدام به مصادره اموال مالکان عرب کرده بود سرکوب شد.

اگرچه همه قیام‌های نامبرده سرکوب شدند اما آشفته‌گی پایان نیافت. خلیفه المهدی (۷۷۵-۷۸۵) کمی از میزان فشار بر دهقانان کاست و با شیوه ترم‌تری از آنان خراج دریافت می‌کرد. خلیفه المأمون هم از میزان خراج کاست - آنرا از $\frac{1}{4}$ به $\frac{2}{5}$ محمول رساند.

سیستان کانون مهم فعالیت خوارج بود. زیرپوشش عقاید این گروه، قیام‌های دهقانی دائماً اوج می‌گرفتند. قیام مهم خوارج سیستان در کوهستان و قسمتی از خراسان به - سرکردگی حمزه بن افرات‌الخادجی با تناوب از ۷۹۵ تا ۸۲۸ میلادی انجام گرفت.

در نیمه دوم سده نهم قیام‌های دهقانی در ایران زیرپوشته ایدئولوژیک، شعبه‌های گوناگون مذهب شیعه انجام می‌گرفت. د. د. د. با تولد پادآوری می‌کند که شیعه - گری در ایران به مقیاس گسترده‌ای در میان دهقانان رواج داشت و پایه ایدئولوژیک

جنش‌ها به‌شمار می‌رفت. انگیزه آن پیگرد و آزار شیعیان از سوی خلیفه سنی بود، بنابراین بعدها شیعیان انتظار حضور مهدی موعود را می‌کشیدند - اینان عقیده داشتند که پس از حضور، مهدی با ایمان راستین و یاری خداوند خواهند توانست با عوامل زور و بیدادگری پیکار کنند و بر آنها پیروز شوند، ظلم و استبداد را نابود و به‌جای آن عدل و صلح را بر جهان‌چیره گردانند. شیعیان امامی معتقد بودند که مهدی، امام دوازدهم آنها که به‌سال ۸۷۸ ناپدید شده و اثری از زندگی او باقی نمانده بود، زنده است، او درحالی‌که غایب است وظایف رهبری پیروانش را انجام می‌دهد. در استانهای کرانه‌دریای خزر مانند طبرستان، گیلان و دیلم که ساکنان آن تادیر زمانی به‌وضع جوامع روستائی خو گرفته و با این روش زندگی می‌کردند، ضمناً از یک نوع خودمختاری با پیروی از آموزش های شیعه‌گری برخوردار بودند، هم‌اکنون عمال دولت عرب بر آن شدند زمین‌های اشتراکی آنها را غصب کنند و به‌میزان مالیات‌ها بیفزایند، این چگونگی انگیزه قیام مردم، زیر پوشش ابدئولوژیک عقاید شیعیان زیدی گردید. پس از پیروزی این قیام حکومتی به‌نام علویان (امامی، زیدی) در این سرزمین‌ها برقرار شد (۸۶۴-۹۲۸). در شهرها هم قیامهائی رویداد. از جمله به‌سال ۸۲۵ ساکنان قم که خواسته‌هایشان مبنی بر کاهش مالیات‌ها از سوی حکومت عباسی رد شده بود، علیه مأمون خلیفه به‌پا خاستند. این قیام سرکوب شد و از مردم مبلغی بالغ بر ۷ میلیون درهم به‌نام تاوان دریافت گردید، مالیات معمولی مردم قم که ۲ میلیون درهم بود همانگونه ثابت ماند. شیعیان قم در سالهای ۸۳۱ و ۸۶۸ میلادی نیز علیه حکومت خلفا قیام کردند.

از هم‌پاشیدگی خلافت عباسی

سقوط سیاسی خلافت عباسی در زمان المأمون (۸۱۳-۸۳۳) آغاز گردید. شرایط لازم این سقوط را عواملی هدید آوردند: عمده‌ترین آنها پیشرفت روند فتودالی در قلمرو حکومت عباسیان بود، قسمتی هم مربوط به گسترش بیحد مالکیت‌های ارضی خصوصی به‌حساب زمینهای دولتی به‌شمار می‌آمد، به‌دنبال این چگونگی تلاشهای جدائی‌خواهی فتودالهای بزرگ و حتی قیامهای بی‌دری توده‌های مردم پیش آمد، اگرچه این قیامها سرکوب شدند اما باعث ناتوانی نیروی جنگی خلیفه گردیدند. فتودالهای جدائی‌خواه نخست به‌امیران موروئی، سپس عملاً به‌فرمانروایان مستقل تبدیل شدند. خلیفه مأمون که در میان استانهای عربی محبوبیتی نداشت به‌دهگانان خراسانی متکی شد، و به‌پاس پشتیبانی آنان، مقامهای مهم و امتیازهای ارضی بسیاری را در اختیار برخی از این

دهگانان گذاشت، فرمانروائی خراسان که عملاً نیمه مستقل شده بود بگونه موروثی به یکی از خانواده‌های دهگانان به نام طاهریان واگذار شد (۸۲۱-۸۷۳). به سال ۸۲۱ به چهار برادر از خانواده دهگانی به نام سامان تیول‌هائی در ماورالنهر واگذار گردید. بعدها این چهار برادر با هم متحد شدند و امیرنشینان ساجانیان را تشکیل دادند. در غرب ایران هم اینگونه امیرنشین‌ها تشکیل شد: ابو دولا فید (ایچلی) در همدان (۸۲۵-۸۹۸)، ساجدی در آذربایجان (۸۷۹-۹۲۹) و امیرنشین‌های کوچکتر دیگر از آن جمله بودند. این امیران نیمه مستقل هنگام خطبه خوانی در مسجد به نام خلیفه خطبه می‌خواندند (خطبه عبارت از دعائی بود که روزهای جمعه در مسجدها می‌خواندند)، نام خلیفه را روی سکه‌ها در بالا ضرب می‌کردند (در زیر آن نام خودشان را ذکر می‌کردند) و مقداری از مالیاتهای را که گرد می‌آوردند برای خلیفه می‌فرستادند. اما امیران در قلمرو خود از لحاظ داخلی کاملاً مستقل بودند.

علاوه بر، امیرنشین‌های نیمه مستقل که رسماً خلیفه با دریافت مقرری آنها را به رسمیت می‌شناخت - نشانه تاهیت این امیرنشین‌ها، پرداخت مقرری سالیانه و به کار بردن پرچم و فرمان‌های تشریفاتی‌ای بود که از سوی خلیفه برای امیرنشین‌های تابعه می‌فرستاد - مالکان فتودالی‌ای پدید آمدند که قلمرو خود را با زور اسلحه به دست آوردند، اینها حاکمیت خلیفه را بر قلمرو خود به رسمیت نمی‌شناختند. یکی از آنها یعقوب بن لیث صفاد بود، او از میان دهقانان بی‌خانمان شده برخاسته بود و مدت‌ها کارش شاگرد مسگری و بعدها سرکردگی راهزنان بود، سرانجام به سمت فرماندهی داوطلبانی که در خدمت خلیفه بودند و برای سرکوبی خوارج سیستانی نبرد می‌کردند، منصوب شد. دیری نپایید که به سال ۸۶۱ قدرت را در سیستان به دست گرفت و امیرنشین صفاریان را بنیاد نهاد (۸۶۱-۹۰۰)، آنگاه هرات، کرمان، فارس خراسان را تصرف کرد (۸۷۳). به سال ۸۷۶ به بغداد لشکر کشید اما به وسیله ارتش خلیفه شکست خورد. برادرش عمرو (۸۷۹-۹۰۰)، با خلیفه از در صلح درآمد و خراسان و سیستان را برای خود نگاهداشت، اما بعدها به وسیله امیر اسماعیل سامانی شکست خورد و به اسارت او درآمد (۸۲۹-۹۰۷). پس از این رویداد، خراسان، هرات و کابلستان جزو قلمرو حکومت سامانی شد.

خیزش زنگیان. اسماعیلیه و قرمطیان

زنگیان یا زنجیان، نوادگان بردگان سیاه‌پوستی بودند که برده فروشان آنانرا از منطقه غربی آفریقا یعنی زنگبار اسیر کرده و برای فروش به ایران آورده بودند. بسیاری

از این بردگان اجباراً برای آباد کردن زمین‌های بایر و شوره‌زار مناطق جنوبی عراق، نزدیک بصره به کار گرفته می‌شدند. به سال ۸۶۹ - چند هزار تن زنگی با پیشوایی سیدعلی - بن محمد که رهبری فعال و پرتوان بود، قیام کردند - نواده‌های پیغمبر (اعضای خاندان علی) شاخه‌های حسنی و حسینی را سید می‌نامیدند، خوارج این شخص را خلیفه اعلام کردند. به قیام زنگیان (۸۶۹-۸۸۳) بردگان سفید پوست شهرهای دیگر و قسمتی از دهقانان و بدویان پیوستند، این قیام ضربت کوبنده‌ای به خلیفه وارد آورد. زنگیان، بصره، اهواز و چند شهر دیگر جنوب عراق و خوزستان را تصرف کردند. رهبر زنگیان بردگی را لغو نکرد، فقط شرکت کنندگان در قیام آزاد شدند، برعکس خود آنها ساکنان شهرهای تصرف شده را به بردگی گرفتند، املاک و زمین‌های کشاورزی را مصادره کردند و از دهقانان ساکن این زمینها خراج گرفتند. بنابراین دهقانان و بدویان از پشتیبانی این قیام روی برتافتند. زنگیان تنها ماندند و پس از یک رشته نبردهای طولانی به وسیله لشکریان خلیفه، معتمد (۸۷۰-۸۹۲) شکست خوردند.

در پایان سده نهم جنبش مردمی در ایران و کشورهای همسایه از قبیل عراق، بحرین، سوریه، ماورالنهر زیر پوشش ایدئولوژیک تعلیمات یکی از شاخه‌های مذهب شیعه به نام اسماعیلیان شکل گرفت. در اواسط سده هشتم ششمین امام شیعه، جعفر صادق (به سال ۷۶۵ میلادی رحلت کرد) پسر بزرگش اسماعیل را از جانشینی محروم و این سمت را به پسر دیگرش امام موسی کاظم واگذار کرد. پس از درگذشت امام جعفر صادق قسمتی از شیعیان امامت موسی کاظم (به سال ۷۹۹ در زندان درگذشت) را به عنوان هفتمین امام شیعه به رسمیت شناختند - اینان را بعداً شیعه‌های امامی یا اثنی عشری ۱۲ امامی نام بردند، چون فقط به داشتن ۱۲ امام معتقد بودند. طرفداران اسماعیل که به نام اسماعیلی شهرت یافتند، محمد پسر اسماعیل را به عنوان هفتمین امام شناختند، چون پدرش قبلاً در گذشته بود. انگیزه واقعی این انشعاب میان شیعه‌ها، احتمالاً ناخشنودی گروهی از عناصر رادیکال شیعیان نسبت به موضع گیری منفی امام جعفر، ضمن روابط با عباسیان بود، چون این عناصر خواهان تلاشهای فعالانه‌تری برای واکنش در برابر عباسیان بودند. اسماعیلیان سازمان سری نیرومندی پدید آوردند و به تبلیغات گسترده‌ای در میان بینوایان و اصناف پیشه‌وران و حتی دهقانان و بدویان پرداختند. اعضای این فرقه به سلسله مراتبی تقسیم می‌شدند، یکی از شعبه‌های اسماعیلیان قرمطیان بودند.

قرمطیان در قیام زنگیان شرکت داشتند. قیامهای قرمطیان در عراق روی داد اینان خوزستان را به سرکردگی حمدان قرمطی تصرف کردند (۸۹۰-۹۰۶). برخلاف اسماعیلیان که تنها شعار «چیرگی عدالت را در جهان» بگونه ابدالی تبلیغ می‌کردند، قرمطیان

شعارهائی مبنی بر برابری اجتماعی همه مردم، غیر از بردگان، می دادند، پیشنهاد می کردند تمام اموال باید همگانی باشد و نعمت‌های خدا بگونه متعادل میان مردم تقسیم شود. شایان دقت است، قرمطیان که رادیکالترین فرقه‌های مسلمان به‌شمار می آمدند، با اینهمه قانون برده‌داری را لغو نکردند، فقط عقیده داشتند برده‌های شخصی مانند کالا باید در اختیار همگان باشند و همه جامعه از کار آنها بهره بردارد. مرکز این فرقه در کوفه بود. قیام قرمطیان همزمان در سوریه و بحرین انجام گرفت (۹۰۵-۹۰۲). قرمطیان بحرین به سال ۸۹۹ موفق شدند در لحسا، مرکز این جزیره حکومتی تشکیل دهند، در آنجا آنها کوشش کردند که جامعه آزاد ایدآلی خود را که بر پایه بردگی اجتماعی استوار بود، بنیان نهند، حکومت قرمطی لحسا تا نیمه سده یازدهم دوام داشت، ساکنان بحرین مالیات نمی پرداختند هزینه حکومت از راه شنائم جنگی تامین می شد؛ دولت که مالک سی هزار برده آفریقائی بود بدرایگان آنها را برای کار در باغها و مزارع در اختیار مالکان می گذاشت. از آغاز سده دهم تا سال چهارم آن سده، غالباً قیام‌های قرمطیان در خراسان و آسیای میانه روی می داد. ضمن قیام‌های استانهای هرات به سال ۹۰۷-۹۰۸، در کنار قرمطیان، خوارج و مزدکیان هم شرکت داشته؛ بیشتر از قیام کنندگان، دامداران و مالکان جز بودند. در مرز سده‌های نهم و دهم، روند از هم پاشیدن خلافت عباسی ادامه داشت. جامعه فتودالی اولیه در ایران که شامل نظام‌های پدرسالاری و برده‌داری نیز بود ناگزیر تبدیل به جامعه فتودالی پیشرفته گردید، در این جامعه شکل مالکیت ارضی فتودالی به کامل‌ترین وجهی رواج یافت، تقریباً تمام توده‌های دهقانی ناگزیر به فتودالها وابسته شدند و کار بردگی از لحاظ اقتصادی مفهوم خود را از دست داد.

جامعه فتودالی پیشرفته در ایران (سده ۱۰ تا آغاز سده ۱۳)

سقوط چیرگی خلفا در ایران

در آغاز سده دهم فقط باختر ایران زیر تسلط خلفا باقیمانده. ایران خاوری و آسیای میانه جزو قلمرو سامانیان بود، آذربایجان نخست زیر تسلط ساجدیان (۸۹۷-۹۲۹) و سپس در تصرف دودمان دیلمی مسافری (با سالادی، از ۹۱۶ تا ۱۰۹۹) درآمد. یکانهای مزدور دیلمی در آغاز به عنوان نیروی مسلح محافظ خلیفه و در خدمت فرمانروایان بزرگ و کوچک فتودالها به کار گرفته شدند. اینان از سده دهم به بعد نقش ویژه‌ای را در دگرگونی اوضاع ایران ایفا کردند. کوهستانهای دیلم که تنها در سده نهم میلادی اسلام نوع شیعه در آنجا رواج یافت سرزمین فقیری بود که گنجایش تأمین خوراک ساکنانش را نداشت، بیشتر جوانان دیلمی زادگاه خود را ترک و به عنوان مزدور در ارتش‌های دودمانهای گوناگون فتودالها به خدمت می‌پرداختند. یکی از پیشوایان این یکانهای مزدور دیلمی مردوایج بی‌زیاد بود، او از میان طبقات پائین به پا خاسته و نخست به سامانیان خدمت می‌کرد، به سال ۹۲۸ گرگان و طبرستان را گرفت و در آنجا حکومت دودمان زیار را بنیان نهاد. (۹۲۸-۱۰۴۲ میلادی). دیری نپائید این امیر (بین سالهای ۹۲۸ و ۹۳۵)، قسمت

مهمی از باختر ایران را با شهرهای ری، قزوین، همدان، اصفهان و شیراز به تصرف در آورد، ضمن تصرف این سرزمین‌ها سه تن از فرماندهان زیر دست مرداویج که با هم برادر بودند دلاوری شایسته‌ای از خود نشان دادند، نام این سه برادر که به خانواده بویه دیلمی وابستگی داشتند، علی، حسن و احمد بود. پدر آنها به نام ابوشجاع بانی، دهقان بینوایی از مردم دیلم به شمار می‌آمد که با سه پسرش به عنوان مزدور به خدمت مرداویج درآمد و بعدها این سه پسر به مقام فرماندهی عالی ارتش مرداویج و جانشینان او ارتقا یافتند.

در ارتش مرداویج علاوه بر مزدوران دیلمی ۴ هزار تن سوار ترک وجود داشتند که از برده فروشان ترک خریداری شده بودند، اینها را «غلامان» می‌نامیدند. این غلامان که نقش گاردهای سوار را ایفا می‌کردند - بردگان جوانی بودند که به وسیله برده فروشان از آنسوی مرز وارد ایران شده و نخستین بار المستعصم خلیفه (۸۳۳ - ۸۴۲) از آنها سازمانی جنگی به وجود آورد، بعدها امیران نیمه مستقل و فئودالهای بزرگ و میانه اقدام به خرید این غلامان و تأسیس چنین سازمانهایی کردند. این غلامان گارد معمولاً نسبت به ساکنان بیگانه بودند و بنابراین همیشه برای سرکوبی قیامهای مردم محلی به کار می‌رفتند. اینگونه برادران بویه قدرت را در باختر ایران به دست گرفتند. برادر بزرگتر، علی نخست اصفهان و سپس فارس را گرفت؛ حسن جهال را به تصرف درآورد و احمد خوزستان و کرمان را اشغال کرد. اینگونه در غرب ایران عملاً حکومت خلیفه از میان رفت و دولت بویه جای او را گرفت (۹۳۵-۱۰۵۵). دودمان زیار فقط به گرگان و قسمتی از طبرستان حکومت می‌کرد.

در دسامبر ۹۴۵ برادر کوچک دودمان بویه به نام احمد با ارتشش وارد بغداد گردید و تمام سرزمین عراق عرب را به تصرف درآورد. او خلیفه را مجبور کرد که مقام امیرالامرا و لقب انتخاری را به او بدهد ضمناً برای دو برادر دیگرش علی و حسن هم چنین لقب‌هایی را گرفت. پس از آن احمد، خلیفه مستکفی را برکنار و او را کور کرد، مقام خلافت را به یکی دیگر از افراد خاندان عباسی به نام موتی وا گذاشت. از این پس خلفای عباسی در مدت ۲۰۰ سال (۹۴۵-۱۱۳۲) از داشتن قدرت سیاسی محروم بودند، فقط قدرت موهوم روحانی را در اختیار داشتند. اینگونه خلافت عباسی عملاً از حکومت کنار رفت. در جهان پندار چنین انگاشته می‌شد که دستگاه خلافت مانند پیش وجود دارد، و دودمانهای بویه، سامانی، زیاری و دیگران به عنوان عاملان خلیفه در مناطق خود فرمانروایی می‌کنند. این نظریه چیزی جز خیال نبود. عملاً خلفا کاملاً از انجام تمام کارهای حکومتی برکنار شدند. فقط هنگام دعاخوانی در مسجدها به نام خلیفه خطبه خوانده می‌شد، در بالای سکه‌های پول هم اسم او ضرب می‌گردید.

اینگونه ایران در سده دهم میان دو دولت تقسیم شد - دودمان بویه در غرب و دودمان سامانی در شرق. اما حکومت بویه کاملاً یک پارچه نبود و قلمرو آن دودمان به تیول‌های سه امیر که برادر بودند تقسیم گردید (بنیان گذاران حکومت و نواده‌هایشان). دودمان بویه از شیعیان پشتیبانی می‌کردند و به انجام سنت‌های ایرانی گرایش داشتند. پسر حسن که از پرتوان‌ترین افراد خاندان بویه به‌شمار می‌رفت لقبش عضدالدوله و نام اصلیش فناخسرد بود (۹۳۹-۹۸۳)، او در مدت کوتاهی سرتاسر باختر ایران با عراق عرب را زیر تسلط خود گرفت و به‌سال ۹۷۳ عمان را تصرف کرد، اما پس از مرگش دولت بویه دوباره به تیول‌هایی تجزیه شد. عضدالدوله به پیروی از سنت پادشاهان ساسانی خود را «شاهنشاه» نامید و در اندیشه رونق اقتصادی کشور بود، از دهقانان که مالیات دهندگان اصلی به‌شمار می‌آمدند، حمایت می‌کرد و مأموران را از دریافت باج‌های غیرقانونی باز می‌داشت، بنابراین به‌نام فرمانروائی دادگر قلمداد شد. در روی رودخانه کر نزدیک شیراز سد بزرگی از تخته سنگ و سرب بنانهاد؛ در کنار رودخانه مخزن آبی ساخت که به‌وسیله ده چرخ بالای آب را به بالا می‌برد، ۱۰ آسیاب آبی و قنات‌های بی‌شماری را تأسیس کرد. عضدالدوله تمصب مذهبی نداشت، ناهن‌ها «دون» را که مسیحی بود به وزارت خود برگماشت، از پیشرفت فرهنگ و علم پشتیبانی می‌کرد و شاعران و دانشمندان را گرامی می‌داشت؛ او کتابخانه بزرگی در شیراز که اقامتگاهش بود بنیان نهاد، بیمارستانی را در بغداد ساخت، دانشکده پزشکی از این بیمارستان برای آموزش بهره می‌برد.

دولت غزنوی

ضمن سده دهم در دولت سامانی همراه دهگانان، گروه تازه‌ای از نوادها روی کار آمدند - اینها غلامانی بودند که از راه خوش خدمتی در ردیف اشراف نظامی درآمدی بودند. یکی از آنها سردار الپتکین بود که در خدمت سامانیان انجام وظیفه می‌کرد، او صاحب ۵۰۰ روستا، صد هزار اسب، یک میلیون گوسفند و ۲۷۰ غلام شخصی ترک بود، پس از آنکه مورد بی‌مهری اربابش قرار گرفت به‌غزنه گریخت و به‌سال ۹۶۲ برای خودش امیرنشینی درست کرد، اما دیری نپایید درگذشت. یکی از جانشینانش که او هم از میان غلامان ترک برخاسته بود سبکتکین نام داشت (۹۷۷-۹۹۷)؛ او کم‌کم قلمروش را گسترش داد و بنیان‌گذار دودمان غزنویان گردید (۹۷۷-۱۱۸۶).

دولت سامانی به‌سال ۹۹۹ زیر فشار نیروی ویرانگر اتحادیه عشایر ترک که سرتاسر ماورالنهر، هفت آب و ترکستان شرقی را به‌تصرف درآورده و دولت قره‌خانیان (۹۹۲-

۱۲۱۱) را تشکیل داده بودند، از هم‌پاشید، قلمرو نخستین سامانیان که در جنوب و غرب رودخانه آمو دریا قرار داشت - خراسان، خوارزم، سیستان و افغانستان کنونی - به وسیله پسر سبکتکین، سلطان محمود غزنوی اشغال شد (۹۹۸-۱۰۳۰). محمود پس از ۱۷ بار لشکرکشی به هندوستان قسمت شمال غربی آن سرزمین را به متصرفات خود ملحق کرد. این لشکرکشی‌ها زیر شعار «جنگ به خاطر دین» و علیه بت‌پرستان هندی انجام می‌گرفت، اما منظور از آنها عملاً به چنگ آوردن غنائم جنگی بود؛ تنها در یکی از این جنگ‌ها ۲۰ میلیون درهم پول و کالاهای گرانبها، ۵۷ هزار اسیر برده و ۳۵۰۰ فیل نصیب لشکریان محمود شد. محمود با دودمان بویه هم به جنگ پرداخت و شهرهای ری، همدان و اصفهان و توابش را از آنان پس گرفت (۱۰۲۹).

غزنویان ضمن تکیه به دستگاه دیوانسالاری کشوری و گاردهای ترک که از اشراف نظامی غلامان بودند توانستند حکومت متمرکز و نیرومندی را پدید آورند. این سیاست، همچنین افزایش روز افزون مالیات‌ها و اعمال یی‌دادگری در مورد وصول آنها، نه تنها دهقانان بلکه مردم شهری را به ورشکستگی کشاند، ضمناً قسمتی از مالکان زمین به ویژه فتودالهای قدیمی ایرانی از قبیل دهگانها و حتی تسوانگران شهری از این سیاست محمود ناخشنود بودند. ناخشنودی دهقانان ضمن گسترش قیام قرمطیان ظاهر گردید، اما این قیام به سختی به وسیله غزنویان زیر پیگرد قرار گرفت.

تشکیل دولت سلجویان

در بهنهٔ پهناور دشت‌هایی از مصب دونا تا مغولستان، در قدیم عشایر کوچ‌نشین ترک که همه دامدار بودند، زندگی می‌کردند. ضمن سدهٔ دهم در میان عشایر کوچ‌نشین منطقهٔ دشتهای آسیای میانه، روند از هم پاشیدگی جوامع عشایری کوچ‌نشین و روابط پدرسالاری، در حال پیشرفت بود. اشراف قبایل کوچ‌نشین که در سایهٔ افزایش شماره دامها و به دست آوردن غنائم جنگی فراوان ثروتمند شده بودند، کم‌کم در سرزمین‌های پهناوری که به عنوان چراگاه از آنها بهره می‌بردند مستقر، اینگونه زمینه فتودالیزه کردن کوچ‌نشینان را فراهم و توده‌های کوچ‌نشین را به اشراف کوچ‌نشین وابسته کردند. این اشراف زیر پوشش روابط پدرسالاری توده‌های کوچ‌نشین را استثمار فتودالی می‌کردند. موضوع بردگی در میان کوچ‌نشینان به عنوان وسیله‌ای برای تولید به کار نمی‌رفت، اما حتی پس از فتودالیزه شدن کوچ‌نشینی، نظام بردگی رواج داشت. اتحاد عشایر کوچ‌نشین مبنای تشکیل يك دولت متحد از این کوچ‌نشینان گردید. از اواسط سدهٔ دهم خانواده‌های بالا و پس از

آنها همه افراد این عشایر به دین اسلام درآمدند. در مرز بین سده‌های دهم و یازدهم کوشش اشراف فتودال شده ترك برای گسترش زمینهای چراگاه و همراه با آن گرایش به منظور به چنگ آوردن غنائم جنگی و تصرف و استثمار مناطق کشاورزی، باعث شد که عده‌ای از این عشایر تن به مهاجرت در دهند و زمین‌های تازه را به قلمرو خود بیفزایند.

دولت قره‌خانیان در آسیای میانه اینگونه پدید آمد. از میان این عشایر، ترکان غز که بعدها ترکمن نامیده شدند، در نیمه دوم سده دهم، اتحادیه عشایر سلجوقی را که رهبرشان سلجوق نام داشت تشکیل دادند و به دین اسلام درآمدند. در آغاز سلجوقیان به منطقه اقتراد کنار رود سیبیر کوچ کردند و سپس به سوی جنوب رهسپار شدند. پس از چند بار کوچیدن سرانجام آنها به سال ۱۰۳۵ از سلطان مسعود غزنوی اجازه یافتند تا در زمین‌های شمال خراسان مسکن گزینند، به شرط اینکه سلطان غزنوی را در خدمات جنگی اش یاری کنند. در آن هنگام رهبران این قبیله نوه‌های سلجوق، طغرل بیک و چغری بیک بودند. برخورد پیوسته سلجوقیان با کشاورزان ساکن محل و گرایش آنها به تصرف زمین‌های تازه و سرانجام تصرف نیشابور به سال ۱۰۳۸ سلطان مسعود را ناگزیر کرد تا علیه آنها اقدام کند. او بر آنها پیروز شد اما نتوانست از این پیروزی بهره‌برد. تضاد داخلی دولت غزنوی، مخالفت دهگانان ایرانی، ناخشنودی توده‌های مردم و حتی موافقت غلامان ترك با غزها سرانجام به آنجا کشید که به سال ۱۰۴۰ لشکریان مسعود که از لحاظ شماره بسیار و از لحاظ انضباط ناتوان بودند در جنگی نزدیک دانداناکان به وسیله سلجوقیان تارومار شدند و خود مسعود با دشواری توانست جانش را نجات دهد.

پیش از اقامت سلجوقیان در ایران، قبیله دیگری از غزها به ایران هجوم بردند و چند بخش روستائی نشین را که در قلمرو دودمان داوآندی‌ها در آذربایجان قرار داشت غارت کردند (۱۰۲۱ و سالهای بعد). سلجوقیان بیدرنگ خراسان، خوارزم (۱۰۴۳) و پس از آن در سالهای ۴۰-۵۰ سده یازدهم سرتاسر ایران را به تصرف در آوردند و به سال ۱۰۵۸ داوآندی‌های آذربایجان را هم مطیع کردند. دولت بویه به کلی از میان رفت، اما غزنویان فقط توانستند افغانستان کنونی و متصرفات شمال غربی هند را برای خود نگاهدارند. به سال ۱۰۵۵ طغرل بیک وارد بغداد شد خلیفه القائم (۱۰۳۱-۱۰۷۵) را وادار کرد تا به او لقب سلطان و «پادشاه شرق و غرب» را بدهد.

سلجوقیان هم مانند دودمان بویه خود را اسماً قائم مقام خلیفه می‌شناساندند، اما عملاً خلافت قدرت موهومی بیش نبود. طغرل بیک قرارگاه خود را در اصفهان قرار داد. برادرزاده و جانشین طغرل بیک یعنی الباسلان (۱۰۶۳-۱۰۷۲) به سوی باختر پیشروی کرد پس از آنکه به سال ۱۰۷۱ ارتش بیزانتین در جنگی نزدیک مانازکوت ارمنستان شکست

خورد، سلجوقیان در فاصله سالهای ۱۰۷۱ و ۱۰۸۱ تمام ارمنستان، خاور گرجستان، متصرفات بیزانتین در آسیای صغیر، سوریه و فلسطین را تصرف کردند. پسر و جانشین البارسلان به نام سلطان ملکشاه (۱۰۷۲ - ۱۰۹۲) به سال ۱۰۸۹، قره‌خانیان را در ماورالنهر به اطاعت خود درآورد.

در زمان سلطنت ملکشاه سلجوقیان به اوج قدرت سیاسی رسیدند. اما دولت این دودمان هم‌پیک پارچه نبود؛ اعضای این دودمان هر کدام منطقه‌ای را در تیول خود گرفتند، و چندان از آنها گاهگاهی عملاً مانند سلطان مستقلاً در قلمروشان فرمانروائی می‌کردند، اینگونه حکومت‌های سلاجقه کرمان (۱۰۴۱-۱۱۸۷)، سلاجقه سوریه (۱۰۷۸-۱۱۱۷) و سلاجقه روم (آسیای صغیر، ۱۰۷۷-۱۳۰۷)، پدید آمدند. پس از پایان تصرف زمین‌ها به وسیله اشراف کوچ‌نشین - نظامی ترک، هر یک از رهبران جنگی زمین‌های پهناوری را بگونه اقطاع مالک شدند، اینها نیازی به قدرت مرکزی سلطان نداشتند و بنابراین تلاش‌گریز از مرکز در این استانها به اوج خود رسید. سلطانها برای پیکار یا چنین‌گرایی، خود را به اشراف بلند پایه ایرانی و قشر روحانیان مسلمان یعنی گروههای طبقه فئودال، که خواهان وجود قدرت مرکزی نیرومند بودند، متکی کردند - برجسته‌ترین ایدئولوگ‌های این گونه فئودالهای هواخواه جدی سیاست تمرکز دولت، وزیر ایرانی سلطان البارسلان و ملکشاه ابوعلی الحسن الطوسی، ملقب به نظام‌الملک (۱۰۱۷-۱۰۹۱) بود، او ضمن رساله‌ای به نام «سیاست‌نامه» پندارهای سیاسی‌اش را عرضه داشت. اما در شرایط رشد روز افزون سیستم «تیول لشکری» و پراکندگی سیستم فئودالی قدیم، سیاست تمرکز سلطان به ناکامی محکوم شد و نتوانست از تلاشی حکومت جلوگیری کند.

از هم‌پاشیدگی دولت‌های سلجوقیان

پس از مرگ ملکشاه در زمان فرمانروائی ستهن از فرزندانش - سلطان محمود اول (۱۰۹۲-۱۰۹۴)، برکیارک (۱۰۹۴-۱۱۰۵) و محمد (۱۱۰۵-۱۱۱۸)، ستیز داخلی میان دسته‌های فئودال در گرفت، هر کدام از آنها خواهان به تخت نشاندن شاهزاده سلجوقی دست‌نشانده خودشان بودند. پس از مرگ محمد برادر و جانشین‌اش سنجر، سلطان شد (۱۱۱۸-۱۱۵۷) هنگامیکه سنجر حکومت را به دست گرفت فقط استانهای شرقی مانند خراسان، سیستان و خوارزم و مرو که پایتخت به‌شمار می‌رفت جزو قلمرو سلجوقیان باقی‌مانده بود. عراق عرب، باختر ایران و آذربایجان جزو قلمرو سلطان سلجوقی عراق و پایتختش همدان بود. به سال ۱۱۲۸ هفت آب و ترکستان شرقی را کوچ‌نشینان قره‌خانی اشغال کردند -

کاداکیت‌ها یا کیدانها از شمال شرقی به آنها پیوستند. اتحادیه ارتش قره‌خانی به سال ۱۱۴۱ با نیروهای سنجر برخورد، کاراکیت‌ها در نبرد نزدیک کاتوان سلطان را شکست دادند و اینگونه سلجوقیان کلیه قلمرو خود را در ماوراءالنهر از دست دادند. از این پس سلطان سنجر ناگزیر به نبرد با استانهای جدائی‌خواه گردید، یکی از این جدائی‌خواهان نیرومند آتسز خوارزمشاه (۱۱۲۷ - ۱۱۵۶) بود. آنوقت در سرزمین خوارزم مردمی ایرانی زبان می‌زیستند و پیشرفت خوارزمیان به این انگیزه بود که راههای کاروان روی که آسیای میانه را به شهرهای کناره ولکا و روسیه وصل می‌کردند، از آن سرزمین می‌گذشتند، یکی از انگیزه‌های دیگر، وجود شبکه آبیاری پیشرفته و گسترده و تولید فراورده‌های کشاورزی بود. آتسز سه بار علیه سلطان سنجر قیام کرد و سرانجام استقلال به دست آورد. کوبنده‌ترین ضربت را به سلطان سنجر، تیره‌های قیام‌کننده غز که به منطقه بلخ کوچ کرده بودند وارد آوردند اینان گویا از فشار مالیات بستوه آمدند. ارتش سلطان سنجر به سال ۱۱۵۳ به وسیله غزها شکست خورد و خودش هم به اسارت آنها درآمد. پس از آن غزها به خراسان هجوم بردند و آنرا خراب کردند؛ شهرهای طوس، مرو، نیشابور، جوین، اصفهان به دست اینان ویران گردید و بسیاری از ساکنان این شهرها یا کشته شدند یا به بردگی رفتند. در مدت سه سال سنجر از اسارت گریخت و دوباره در مرو به سلطنت پرداخت، اما به سال ۱۱۵۷ در گذشت. او دارای وارثی نبود و حکومت سلجوقیان از هم پاشید. خراسان صحنه ستیز داخلی و بیکار میان خوارزمشاهیان و امیران محلی مانند گوری‌ها و کاداکیت‌ها گردید. فقط به سال ۱۱۸۷ خوارزمشاه تکش (۱۱۷۲-۱۲۰۰) توانست بر همه پیشی گیرد و خراسان را به قلمرو خود بیفزاید.

سلاجقه عراق در سده ۱۲ شامل امیرنشین‌های نیمه مستقل و امیران ترک بودند، مهمترین آنها - ایلدگیزی‌ها در آذربایجان (۱۱۳۶-۱۲۲۵)، سالگودیدها در فارس (۱۱۴۸-۱۲۸۶)، هزاراسب‌ها در لرستان (۱۱۴۸-۱۳۳۹) و دیگران بودند. اینان اتابکان نامیده می‌شدند، چون در آغاز عنوان مربیگری شاهزادگان را داشتند. ایلدگیزی‌ها در مدت ۳۰ سال بر آذربایجان مسلط شدند (۱۱۶۱ - ۱۱۹۱) و بر قلمرو سلطنت عراق به نام سلطان‌های بدون قدرت سلجوقی فرمان می‌راندند (ارسلان و طغرل سوم). خلیفه هم از ناتوانی سلطانهای سلجوقی بهره برد و دوباره در مرزهای عراق عرب (۱۱۳۲) و سپس خوزستان قدرت سیاسی کسب کرد. به سال ۱۱۹۳ قلمرو سلجوقیان عراق - تقریباً سرتاسر غرب ایران - به وسیله خوارزمشاه تکش تصرف شد.

اسماعیلیان در ایران

در سده یازدهم، در ایران با وجود پیگرد دستگاه حاکم گروه‌های سری قرمطیان و اسماعیلیان به فعالیت‌های پیگری دست زدند؛ از گروه اخیر در سالهای ۷۰ سده یازدهم، حسن بن صباح، با امام اسماعیلیان - خلیفه فاطمیان مصر المستنصر (۱۰۳۶-۱۰۴۹) - بگونه سری دیدار کرد. به سال ۱۰۹۰ او موفق شد دژهای کوهستانی الموت در نزدیکی تزوین را تصرف کند، پس از آن اسماعیلیان دژهای دیگری را در کوههای دیلم، کوهستان و فارس تصرف کردند. اینگونه چیرگی اسماعیلیان بر ایران سازمان داده شد (۱۰۹۰-۱۲۵۶).

قضاوت درباره سرشت اجتماعی جنبش اسماعیلیان در ایران به انگیزه کم بودن منابع ومدارك دشوار است. اما آنچه ثابت ومحقق شده در مراحل نخستین فعالیتشان قسمت مهمی از صنعتگران (قسمتی در اصفهان که به موجب مدارك به دست آمده شماره اسماعیلیان به سی هزار تن می‌رسید) و دهقانان ساکن کوهستانها به آنان پیوستند. می‌توان پنداشت، پس از آنکه اسماعیلیان بسیاری از دژها وزمینها را تصرف کردند وبه سال ۱۰۹۰ برای خود حکومتی پدید آوردند، بلندپایگان آنها به فتودالهای نو تبدیل شدند. حکومت اسماعیلیان دارای قلمرو يك پارچه و بهم پیوسته‌ای نبود - قسمت عمده متصرفات آنها در کوههای زاگرس و کوهستان، یعنی در مناطقی که از لحاظ اقتصادی عقب مانده بودند قرار داشت. رهبر روحانی وسیاسی اسماعیلیان حسن بن صباح بود. پس از مرگ او به سال ۱۱۲۴ همرمز حسن به نام کیا بزرگ امید در رأس حکومت قرار گرفت. چهارمین رئیس این حکومت به نام حسن دوم (۱۱۶۲ - ۱۱۶۶) اعلام داشت که او از اعقاب فاطمیان است. از این پس رهبران اسماعیلیان الموت را امام می‌نامیدند.

اسماعیلیان الموتی بگونه گسترده‌ای به ترورهای سیاسی دشمنان فعالشان دست می‌زدند، و این کار را به اعضای جوان فرقه در مراتب پائین می‌سپردند. اسامی ۷۵ تن از چهره‌های نامدار که بین سالهای ۱۰۹۶ و ۱۱۶۲ به دست اسماعیلیان ترور شده‌اند به دست آمده؛ از میان آنان می‌توان نامهای وزیر، نظام‌الملك (۱۰۹۲)، خلفای عباسی، مستر شد (۱۱۳۵) و رشید (۱۱۳۶) وسلطان سلجوقی عراق، داود (۱۱۳۲)، وزیران، امیران، رؤسایان، فقیهان مسلمان و غیره را نام برد. سلطان سلجوقی محمد (۱۱۰۵ - ۱۱۱۸) به سختی با اسماعیلیان پیکار کرد، جنبش آنها را در اصفهان سرکوب و الموت را به محاصره درآورد، اما پس از مرگش حکومت اسماعیلیان مورد تعرض جدی کسی قرار نگرفت تا تصرف ایران به دست مغولان آغاز گردید.

پیشرفت اقتصادی ایران

پیشرفت اقتصادی ایران در سده دهم به سقوط فرمانروائی خلفای عرب و احیای حکومت‌های ایرانی کمک کرد؛ مالیات‌هایی که هم‌اکنون از رعایای ایرانی جمع‌آوری می‌شدند دیگر از کشور خارج نمی‌گردیدند و در داخل ایران خرج می‌شدند. علاوه بر این ایران مدتی از هجوم تاراجگرانه بیگانگان مصون مانده بود و جنگ‌های داخلی سده ۱۰ هم به مقیاس وسیعی گسترده نشد و ویرانی چندانی برای کشور به بار نیاورد، براساس مدارکی که از جغرافی‌دانان سده‌های نهم - دهم به دست آمده می‌توان نتیجه گرفت که پیش از آغاز قرن یازدهم در ایران نیروهای تولیدی رویهم رفته افزایش یافته‌اند. نواخت این افزایش به مدت کمی در زمان تسلط سلجوقیان قطع شد. در خراسان هم به انگیزه تاخت و تازغزهای بلخ در نیمه سده ۱۲ این پیشرفت متوقف گردید و سپس تا آغاز سده ۱۳ به روند خود ادامه داد.

در سده‌های نهم - دهم کارهای آبیاری مهمی انجام گرفت، از هر ۴ نوع طریقه آبیاری (آبیاری دستی، آبیاری از طریق کانال رودخانه‌ها، حفر کاریها و چاه‌های قنات)، و ساختمان سدها بهره‌برداری می‌شد. برای جلوگیری از ورود شن‌های روان صحراها به داخل مزارع و مساکن در سیستان، دیوارها و خاکریزهای ویژه‌ای بنا گردید. زراعت گیاهانی از قبیل برنج، پنبه، تانک، نخل، گیاهان رنگی و پرورش انواع نوین آنها سخت رواج یافت؛ در پایان سده نهم و دهم پرورش نهالهای مرکبات در جنوب ایران و سپس در کنارهای دریای خزر عملی گردید.

جغرافی‌دانان سده دهم درباره گسترش فراوان تولیدات صنعتی و پیشرفت تکنیک صنایع چیزهایی نوشته‌اند. یافتگی در میان صنایع دیگر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. پارچه‌های کتان کازرون شهرت فراوان داشتند؛ پارچه‌های کازرونی که به مهر محل معروف می‌شدند، در تمام بازارهای آسیای میانه و مصر بدون بازرسی و زیرورو کردن بزودی به فروش می‌رسیدند. پارچه‌های پنبه‌ای از هر نوع، - خش و ظریف - در اصفهان، ری، همدان، قزوین، قم، نیشابور تولید می‌شدند. در ایران رفته رفته پنبه‌بافی جای کتان‌بافی را گرفت. پارچه‌های پشمی در ری، قزوین، دامغان، اصفهان، شیراز تولید می‌گردیدند. پارچه‌های ابریشمی با تارهای طلا و نقره در شوشتر، شیراز، نسا، اصفهان، ری بافته می‌شدند. قالیه‌های پشمی و ابریشمین بسیاری از شهرها از قبیل شیراز و غیره شهرت فراوانی داشتند. کارگاههای کوزه‌گری و سفال‌سازی بسیار پیشرفته‌ای در ایران وجود داشتند - مصنوعات گلی و ظروف بدل چینی و کاشی‌های بسیار ظریف که از لعاب‌های عالی پوشیده می‌شدند در ایران تولید می‌گردیدند؛ عالیترین تراورده‌های سفالی در ری، کاشان و اصفهان به عمل می‌آمد. آهن آب دیده ابهر شهرت فراوان داشت، فراورده‌های آهنی از شیراز و

محصولات چرمی از همدان، فراورده‌های چوبی از نهاوند، قم و ری به دست می‌آمد. از شیراز و شهرهای دیگر فارس عطر گل روغنی و اسانس‌های دیگر و همچنین محصولات دارویی صادر می‌شدند؛ عطرهای گل روغنی فارس که پس از انجام عمل تقطیر تکامل یافته بود، در قرن دهم حتی به چین صادر می‌شد.

از راه‌های کاروان‌رو و خطوط آبی‌غلات، پنبه، کتان و روغن کنجد، نیشکر، شکر، میوه‌های خشک شده، شراب، ابریشم خام، گیاهان رنگی (زعفران، روناس، نیل هندی و غیره) صادر می‌شدند؛ شتر و اسب بیشتر به هندوستان صادر می‌گردید. شهرهای مهم و پرجمعیت ایران که مراکز صنعت نیز به شمار می‌آمدند و راه‌های مهم کاروان‌رو از آنها می‌گذشتند، ری، نیشابور، اصفهان و شیراز بودند، شهرهای همدان، قزوین، قم، کاشان طوس و بلخ کم‌اهمیت‌تر به شمار می‌آمدند. مهمترین شهرهای کناره دریای خزر، آمل و ساری بودند، از این بنادر کالاهای تجارتي از ماوراء قفقاز خزر، کناره ولگا، روسیه و خوارزم وارد و کالاهای صادراتی به خارج فرستاده می‌شدند، بنادر خلیج فارس از قبیل بصره، هرمز با بنادر عربستان، مصر، افریقای غربی هندوستان و چین ارتباط تجارتي داشتند. شرکتهای تجارتي برای داد و ستد در این بنادر تأسیس شدند.

تجارت برده نقش مهمی را ضمن داد و ستد ایفا می‌کرد. وارد کردن برده در شمال از دشت‌های ترکستان و اروپای شرقی و در جنوب از راه دریا، سواحل افریقای غربی انجام می‌گرفت.

ضمن سده‌های نهم - دهم در ایران و آسیای میانه، روند تأسیس شهرهای بزرگ با پیشرفت فنودالیسم هم‌آهنگی داشت. پدیده‌ی ظاهری این روند از بین رفتن قسمتی از شهرهای قدیمی بود (به فارسی شهرستان و به عربی مدینه)، مراکز اقتصاد و زندگی اجتماعی مردم از دژها و خانه‌های فنودالی اشراف به شهرها که مراکز صنعت و تجارت بودند منتقل گردیدند.

در شهرها صنعتگران یا پیشه‌وران آزاد کورپوراسیون‌هایی از نوع «اصناف» تشکیل دادند، هر يك از این اصناف به «شاگردان»، «خلیفه‌ها» و «استادکاران» تقسیم می‌شدند. معمولاً استادان يك رشته از صنعت در يك محله زندگی می‌کردند، کارگاه‌هایشان هم نزدیک خانه‌هایشان قرار داشت، در این کارگاهها فراورده‌های تولید شده به فروش می‌رسیدند و نقش دکانها را هم ایفا می‌کردند. در کنار این تولیدکنندگان کوچک در شهرها کارگاههای بزرگی هم وجود داشتند، اینها معمولاً کارگاههای بافندگی بودند و پیشرشان به دولت یا فنودالها تعلق داشتند. مثلاً خانواده فنودال عرب به نام داسیبی که مالک دودالراسیبی در خوزستان بود، ۸۰ دستگاه از این کارگاهها را مالک بود، این کارگاهها مخمل و پارچه‌های

ابریشمی تولید می کردند؛ ضمناً معلوم شده است که در این کارگاهها همراه مزدوران کارگاههای صنعتی، بردگان هم کار می کردند.

معمولاً بازار مرکزی شهر در چهار راههای مهم قرار داشت و روی آن باسقف گنبدی پوشانده شده بود. پیرامون بازار و در کنار خیابانهای مهم متصل به آن کاروانسراهائی وجود داشت که به عنوان مسافرخانه برای زیستن بازرگانان نورسیده شهرهای دیگر به کار می رفت، در این کاروانسراها انبارهای کالا و تجارتخانه های عمده فروشی نیز وجود داشت. بنا بگفته ناصر خسرو در نیمه سده یازدهم در اصفهان فقط در يك خیابان بزرگ ۵ کاروانسرا وجود داشت.

نقش عمده را در شهرهای ایران فئودالهای مهم محلی ایفا می کردند، اینان در اوائل قرون وسطی در دژهایشان که در املاکشان قرار داشت زندگی می کردند، اما هم اکنون بیشترشان در شهرها مسکن گزیدند. اینان دیگر مستقیماً بر ووستاهای املاکشان تسلط نداشتند، فقط درآمد فئودالی آنها از راه اجاره گرفتن از دهقانان تأمین می شد. بسیاری از این فئودالها با شرکتهای بزرگ تجارتي وابستگی داشتند و قسمتی از درآمد فئودالی شان را در شرکتهای بزرگ عمده فروشی سرمایه گذاری می کردند و سود سهام خود را از آنها می گرفتند. در سایه نزدیکی و همکاری مشترك فئودالها با بازرگانان بزرگ، در اینجا برخلاف اروپای غربی قرون وسطی، بازرگانان در برابر فئودالها قرار نگرفتند و میانشان تضادی پدید نیامد که با هم به پیکار برخیزند، برعکس این دو طبقه برای کوبیدن جنبش های بینوایان شهری دست به دست هم دادند و در يك صف قرار گرفتند. از این گروه بندی نیروهای اجتماعی چنین بر می آید که در شهرهای فئودالی ایران و کشورهای هم جوار تمرکز اداری استواری وجود نداشته است؛ محله های جداگانه و کورپوراسیون های صنفی از خود مختاریهای محدودی برخوردار بوده اند. بازرگانان و روحانیان هر کدام برای خود رهبری بر می گزیدند، این رهبران تابع رؤسای شهری بودند. بنابراین اصناف صنعتکار در اینجا بارها ضعیف تر از همکارانشان در اروپای غربی بودند؛ در اینجا اینان نمی توانستند انحصار صنفی به دست آورند و حق نداشتند به میل خود بهای فراورده هایشان را تعیین کنند و بازار فروش کالا هایشان را به دست گیرند. هنگامیکه در شهر غزنه نانوايان کوشیدند تا خودشان بهای نان را تعیین کنند سلطان محمود غزنوی (۹۹۸-۱۰۳۰) دستور داد ارشد صنف نانوا را احضار و زیر پای فیل بیندازند. رئیس شهر، قاضی (داور روحانی و رئیس مشفرو حانیان)، امام مسجد جامع، محتسب (مأمور نظارت آداب و زندگی عمومی و بازارها)، نقیب (رئیس تشر سیدها)، عسس (رئیس شبگردان) و دیگران از میان اشراف محلی برگزیده می شدند.

همراه با بزرگ شدن شهرها، تضاد اجتماعی رو به افزایش نهاد. در شهرها شماره بی‌شماری از افراد «خارج از طبقه» که از میان دهقانان ورشکسته بیرون آمده بودند، پیدا شدند؛ صنف‌گدایان پدید آمد. بینوایان شهری عناصر ناراحت و آشفت‌های بودند، اینان بیشتر اوقات، نقش فعالی را در قیامهای شهری ایفا می‌کردند.

بیکارهای داخلی شهرها زیر پوشش پندارهای گوناگون مذهبی اسلام روی می‌داد، معمولاً این بیکارها میان دو فرقه سنی یعنی شافعی و حنفی و حتی میان سنی و شیعه به وقوع می‌پیوست. گاهی‌گاهی این بیکارها سخت‌تر می‌شدند و شکل جنگ داخلی را بخود می‌گرفتند. در باختر ایران سنیان شافعی نمایندگان فنودالها و بازرگانان عمده بودند. شیعیان هم غالباً از میان بینوایان شهری و دهقانان روستاهای حومه برمی‌خاستند؛ سنی‌های حنفی در شهرهای غرب ایران، ظاهراً نمایندگان قشر متوسط شهری بودند. جغرافی‌نویس عرب به نام یاقوت درباره جنگ داخلی شهر ری که به سال ۱۱۸۶ در گرفت، می‌نویسد که شیعیان شامل تقریباً همه بخش‌های روستائی و نیمی از مردم شهری بودند؛ در شهرهای دیگر شماره حنفی‌ها برتری داشت. در آغاز حنفی‌ها و شافعی‌ها به هم پیوستند و شیعه‌ها را در هم شکستند، اما پس از آن خودشان با هم به بیکار برخاستند. در اینجا شافعی‌ها با وجود اینکه شماره‌شان کمتر بود بر حنفی‌ها پیروز شدند، اما ظاهراً آنان به نیروهای مسلح فنودال‌ها متکی بودند. ضمن این جنگ که در ری در گرفت در حدود یکصد هزار ساکنان شهری و روستائی کشته شدند، این بیکارها در تهران، نیشابور (۱۱۶۱) و شهرهای دیگر هم رویداد. جنگ داخلی که به سال ۱۱۶۵ در اصفهان روی داد انگیزه کشتار بسیاری از مردم و آتش‌سوزی و ویرانی محله‌های مسکونی شد.

روابط فنودالی

ضمن سده دهم تا آغاز سده سیزدهم، مالکیت فنودالی که در سده‌های ۷ و ۹ پدید آمده بود، مانند پیش جریان داشت. اما روابط فنودالی تا اندازه‌ای دگرگون شد. در سده دهم به حساب املاک دولتی و ملک‌ها شماره املاک اقطاع افزایش یافتند. تا پیش از تسلط دودمان بویه، املاک خصوصی (ملک‌ها) در فارس و ظاهراً در عراق عجم زیادتر بودند. دودمان بویه مقدار زیادی از این املاک را مصادره و به عنوان اقطاع میان فرماندهان نظامی‌اش تقسیم کرد. املاک اقطاع در خاور ایران در قلمرو سامانیان هم همین گونه افزایش یافت. زمین‌های اقطاع قانوناً به مالکیت موروثی در نمی‌آمدند، اما عملاً بیشترین زمین‌ها بعدها به املاک موروثی تبدیل گردیدند، چون وارثان مالکان منصوب هم مقام پدر

را در قلمرو ملك نامبرده بگسونه ارثی اشغال می کردند. اینگونه در سده دهم خانواده فتودالی میمجردی در طول چهار نسل حق بهره برداری از املاك واگذاری اقطاع کوهستان را داشتند. بنابراین اشراف تازه به دوران رسیده یعنی فرماندهان نظامی (که بیشترشان از میان غلامان ترك برخاسته بودند) روز بروز دارای نفوذ بی اندازه ای شدند و حتی قسمتی از املاك اقطاع به دست فتودالهای محلی افتاد، طبعاً این موضوع باعث ناتوانی اشراف قدیمی یعنی دهگانها که مالکان املاك خصوصی بودند، گردید.

روند طولانی دگرگون شدن وضع دهقانان آزاد ادامه داشت، مثلاً در خراسان، وابستگی دهقانان به فتودالها در پایان قرن دهم انجام شد. این جریان بیشتر در نتیجه غصب زمین های دهقانان به وسیله فتودالها رویداد، بیشتر از زمین ها از راه واگذاری داوطلبانه، به وسیله دهقانان به فتودالها منتقل گردید، اما عملاً دهقانان نیازمند بودند تا زمین های خود را زیر سرپرستی اشراف در آورند. ره بردن زمین های دهقانان به وسیله فتودالها و افزایش مالیات در پایان سده دهم باعث پیدایش بینوائی همگانی قسمتی از دهقانان گردید. وضع دهقانان که در نیمه سده نهم تا اندازه ای رضایت بخش بود، در پایان سده دهم به سختی گرائید. مقدسی نوشت، که در عراق عجم بسیاری از «مردم ساده» از داشتن زمین و خانه محروم بودند و ناگزیر از زادگاه خود آواره شدند.

سلجوقیان هنگام تسلطشان دوباره به تقسیم اراضی پرداختند. بگونه ای که در بلاد قونق می نویسد (ضمن سده های ۱۱-۱۲) اشراف قدیمی (دهگانان) رفته رفته ناپدید شدند و املاك خصوصی بگونه اقطاع میان اشراف کوچ نشین نظامی ترك تقسیم گردیدند. بنابراین اقطاع به شکل مالکیت فتودالی بیشتر زمین ها تبدیل گردید. ملک شاه املاك اقطاع را میان ۴۶ هزار تن لشکری تقسیم کرد؛ روستاها را به درجه های پائین، بخش ها و حتی استانهای کامل را به بلند پایگان وا گذاشت. ترکهای که به مالکیت اقطاع منصوب شده بودند، با اشراف کوچ نشین قبیله ای قطع رابطه نکردند ضمناً به استثمار فتودالی روستائیان ساکن پرداختند. در زمان سلجوقیان، املاك اقطاع عملاً به تیول نظامیان درآمد و بعدها موروثی گردید، اگرچه قانوناً نیاستی چنین می شد. گسترش املاك اقطاع همراه با معافیت مالیاتی این املاك (این مالیاتها در آغاز به خزانه دولت وارد می گردید، اما هم اکنون به جیب مالکان منصوب اقطاع ریخته می شد)، قدرت دولت مرکزی را ناتوان کرد و باعث افزایش پراکندگی فتودالی گردید. اقطاع های بزرگ، مثلاً خوارزم رفته رفته، عملاً به امیر نشین های مستقلی تبدیل گردیدند. نظام الملك در «کتاب حکومت» به این مسئله اصرار ورزید که باید قانون اقطاع در چارچوب مقررات اولیه اجرا گردد و اقطاع داران علاوه بر آنچه که بابت اجاره و مالیات می گیرند (آنها با وضع عادلانه) نیاستی درآمد دیگری از اقطاع داشته باشند.

اما از قسمت دیگر کتاب چنین برمی آید که ظاهراً وضع اقطاع ها جور دیگر بوده و دهقانان از خودسری و بی بندوباری اقطاع داران رنج فراوان می برده اند. اما در پایان سده ۱۲، بگونه ای که فرمانهای خوارزمشاهیان نشان می دهند، اقطاع داران رسماً دارای اختیارات مطلق قضائی، حقوقی و اجرائی نسبت به ساکنان قلمرو زیر دستشان بودند.

در سده های ۱۱-۱۲ علاوه بر خراج و مالیات های مقرر، پول های دیگری به عنوان رفع نیازمندی ارتش یا پیشکشی های اجباری که به مالکان تعلق می گرفت و غیره از روستائیان اخاذی می شد، تاریخ نگار ایرانی به نام دادندی می نویسد، در پایان سده ۱۲ که کلیه سرزمین ایران به قلمرو خوارزمشاهیان پیوست، قشر مالیات دهنده یعنی همان رعایای بلندپایگان زیر فشار توان فرسایی قرار گرفتند؛ میزان مالیاتها بسیار مستبدانه تعیین می شد و برای وصول آنها نیروی لشکری به کار می رفت.

دولت خوارزمشاهیان در آغاز سده دهم میلادی

در زمان سلطان محمد خوارزمشاه (۱۲۰۵-۱۲۲۵)، دولت خوارزمشاهی گذشته از خوارزم، سرتاسر ایران را به غیر از قلمرو اسماعیلیان و خوزستان، تصرف کرد، ضمناً آذربایجان، ماوراءالنهر و افغانستان کنونی را هم به تصرفات خود افزود. اما این دولت عظیم به ساختمان کوه پیکری می مانست که روی بی ناستواری بنا شده باشد، مردم مناطقی که با زور به هم پیوسته بودند، اعم از روستائی یا عشیره ای (ساکنان و کوچ نشینان ایرانی و ترک)، به دشواری با هم جور بودند. در دستگاه حکومت تضاد درونی ژرفی وجود داشت. گذشته از ناخشنودی فراوان دهقانان و شهرنشینان که انگیزه آن افزایش روز افزون مالیات ها بود، حکومت در پی تضاد سخت داخلی فتودالها به ناتوانی گرائید. ناخشنودی فتودالها از آنجا ناشی می شد که خوارزمشاه بیهوده کوشش داشت در شرایط روند تجزیه فتودالی، سیاست تمرکز را در قلمروش به مرحله اجرا در آورد. محمد خوارزمشاه قسمتی از استانهای نیمه مختار فتودال را از میان برد و در پایان فرمانرواییش ۲۲ تن از فتودالها را به زندان انداخت. اما نیرومندترین آنها را که شامل اتابکان فارس، لرستان، آذربایجان بودند، نتوانست از میان ببرد. خوارزمشاه به منظور بیکار با اشراف فتودال محلی به دستگاه دیوانسالاری مرکزی حتی به چریک های عشایر کوچ نشین ترک ترکمن متکی شد. قسمتی از فتودالها را مادر نیرومندش به نام ترکان خاتون سازمان داد، اینان به برخی دیگر از عشایر ترک متکی بودند. جنگ با خلیفه عباسی النصیر (۱۱۸۵-۱۲۲۵) وضع را وخیم تر کرد.

فرهنگ وایدئولوژی ایران در سده ۱۰ - تا آغاز سده ۱۳

چیرگی عرب‌ها بر ایران باعث تسلط زبان و ادبیات عرب از لحاظ علمی و هنری در سرتاسر ایران گردید. ضمن نیمه سده هشتم در ایران احساسات میهن‌پرستی اوج گرفت. شعوبیه با رواج فرهنگ عربی و حتی گاهی با تسلط سیاسی اعراب به مخالفت برخاستند. اما خود شعوبی‌ها ناکزیر به زبان عربی چیز می‌نوشتند.

ضمن سده نهم در ایران ادبیات زبان فارسی کنونی (دری) رواج یافت، ادبیات این زبان از معاویه فارسی پاتاجیکی گرفته شد. در سده دهم زبان فارسی کنونی فراوان گسترش یافت و اشعاری به این زبان سروده شد، اما در اواسط سده دهم این روند تا مرحله ادبیات علمی پیش‌رفت، اگر چه مقداری از واژه‌ها و صرف نحو زبان عربی در آن وارد گردید. آثار منظوم فارسی آن زمان (مهمترین آنها اشعار رودکی و دقیقی بودند) به عنوان سرمایه‌ای از ادبیات فارسی و تاجیکی محفوظ ماندند. زبان فارسی جدید به عنوان یک زبان ادبی نه تنها در ایران، آسهای میانه و آذربایجان بلکه در قلمرو سلجوقیان آسیای صغیر و مسلمانان هند نیز رواج یافت.

بزرگترین شاعر فارسی‌زبان که آثارش اهمیت جهانی یافت فردوسی بود (۹۳۴ - ۱۰۲۵). مضمون اثر شعری عظیم او بر پایه حماسه‌های قهرمانی چهره‌های تاریخی ایران باستان است که از «خواتای نامک» زمان ساسانیان گرفته شده و بگونه شاعرانه‌ای ساخته و پرداخته گردیده و به نام «شاهنامه» عرضه گردیده است.

از شاعران بزرگ سده نهم: فرخی پسر یک تن برده، غزل‌سرای بی‌همتای فخرالدین گرگانی که داستان «ویسی و رامین» را به نظم در آورده است، می‌باشند. عمر خیام ریاضی‌دان، کیهان‌شناس، شاعر - فیلسوف آزاد اندیش ظهور کرد و به سال ۱۱۳۱ درگذشت. مهمترین شاعر قصیده‌سرا انوری بود که به سال ۱۱۹۱ درگذشت؛ خاقانی شبروانی به سال ۱۱۹۹ درگذشت. آثار نظامی گنجوی نابغه رمان‌نویس (۹۱۴۱ - تقریباً ۱۲۰۳)، به نام «خمسه» از شهرت جهانی برخوردار است. در سده ۱۱ صوفیگری (گرایش عرفانی در مذهب اسلام) در شعر فارسی نفوذ کرد، صوفیگری پیوند ناگسستنی با حرکت ریاضت و تارک‌دنیائی اسلام دارد. مرام درویشی ضمن تبلیغاتی که درباره چشم‌پوشی از نعم دنیائی می‌کرد، ثروت جاه و جلال، عیش و قوش طبقه حاکم را محکوم می‌شمرد، اگر چه پیکاری منفی به شمار می‌رفت، اما اعتراض طبقات پائین را علیه دستگاه برمی‌انگیخت. در فاصله سده‌های ۱۱ - ۱۵، صوفیگری به میزان گسترده‌ای در ایران رواج داشت، قسمت عمده پروان این مرام در شهرها بودند و بعدها در روستاها هم رایج شد. جهان‌بینی جهانگرد، شاعر و فیلسوف

ایرانی ناصر خسرو (۱۰۵۴-۱۰۸۸) آمیخته‌ای از صوفیگری و عقاید اسماعیلیان بود. در اشعار نظامی گنجوی نفوذ پندار صوفیگری به چشم می‌خورد.

یکی از شخصیت بزرگ علمی پرونی (۹۷۳-۱۰۴۸) بود. او دانشمندی جامع به‌شمار می‌رفت، تألیفاتی درباره ریاضیات، کیهان‌شناسی، علوم طبیعی، جغرافیا و تاریخ از او به‌جای مانده است. یکی دیگر از دانشمندان جامع و فیلسوفان بزرگ ابوعلی ابن سینا بود (او را در اروپای غربی اوتیزنا می‌نامند، ۹۸۰-۱۰۳۷). اثرش به نام «قانون دانش پزشکی» از جمله بهترین تألیفات در زمینه پزشکی بود؛ این کتاب از عربی به لاتین ترجمه شده و تا پیش از نیمه سده هجدهم میلادی به‌عنوان بهترین راهنمای دانش پزشکی در سرتاسر اروپا به‌کار می‌رفت. پندارهای فلسفی ابن سینا در کتاب معروفش به نام «شفاء» بیان شده است.

ضمن سده‌های ۹-۱۱ معماری ایران از پیشرفت چشم‌گیری برخوردار بود. ساختمان‌های مساجد به شکل‌های مربع یا قائم‌الزاویه با سرسراها و سردرهای بلند بنا گردیدند. در سده‌های ۱۱-۱۲ نماهای این ساختمانها به شکل گنبد‌های هرمی شکل بنا گردیدند. از میان بناهای باقیمانده، مقبره قابوس که به شکل کثیرالاضلاع ساخته شده و پوشش آن گنبد خیمه‌مانندی است، قابل ذکر است. مصالح اصلی ساختمانهای مهم در ایران آجر پخته بود. اما بگونه‌ایکه جغرافی‌نویس‌های سده دهم آگاهی می‌دهند بیشتر از مردم شهری معمولی در ساختمانهای گلی یا خانه‌هاییکه با خشت خام بنا شده بودند، زندگی می‌کردند. نمای بیرونی این ساختمانها با آجر پخته یا گچ کاری تزئین می‌شد. بعد برای تزئین نمای ساختمانها، موزائیک‌های شفاف لعاب‌دار یا گچ‌بری‌های نقش‌دار رنگارنگ به‌کار می‌رفت.

ضمن سده‌های ۱۰-۱۲ در ایران پیشرفت مهمی در زمینه صنایع هنری انجام گرفت. تولید پارچه‌های نقش و نگاردار، ساختن ملیله‌دوزی‌های زینتی از طلا و نقره، قالببافی، ساختن ظروف نقره‌ای، برنزی و مسی باکنده‌کاریهای زینتی و به‌ویژه تولید صنایع کاشی-کاری از آنجمله‌اند. تولید ظروف لعابی ظریف و چل‌چراغهای بدلی چینی نیز قابل توجه است.

یکی از پدیده‌های چشم‌گیر فرهنگی در ایران افزایش شماره کتابخانه‌های عمومی درباری بود. کتابخانه‌های شیراز، اصفهان، همدان، ساوه، ری، نیشابور و مرو شهرت داشتند. مدارس عالی-مدرسه - معروف در اصفهان، ساوه، ری، نیشابور (مدرسه نظامیه که به وسیله نظام‌الملک بنیان‌گذاری شد)، مرو و بلخ وجود داشتند.

ایران زیر چیرگی خانهای مغول

تصرف ایران به دست مغولان

تشکیل امپراطوری مغول به وسیله چنگیزخان بی آمدهای مهمی در زمینه بین‌المللی دربر داشت. لشکریان مغول در سده ۱۳، چین شمالی (امپراطوری تزهین)، چین جنوبی (امپراطوری سون)، تبت، ترکستان خاوری، آسیای میانه، ایران، عراق عرب، ماوراء قفقاز، قفقازشمالی، اروپای خاوری و کناره‌های ولگا و روسیه را تصرف کردند. استیلای مغولان در کشورهای نامبرده انگیزه سقوط اقتصادی این کشورها به ویژه ایران و کشورهای همسایه اش گردید، و همراه آن تغییراتی را در راههای تجارتی آسیا - اروپا پدید آورد، این مسئله یکی از مهمترین انگیزه‌های عمومی عقب ماندگی کشورهای آسیائی نسبت به کشورهای باختری گردید. در پی این رویداد روند عادی پیشرفت شکل فئودالی مالکیت زمین و وابستگی روزافزون دهقانان استثمارشونده به فئودالها در فاصله سده‌های ۱۳-۱۵، به کلی دگرگون شد.

اتحاد سیاسی مغولان در زمان چنگیزخان (۱۲۰۶) پس از پایان یافتن ستیز داخلی انجام یافت، اما این انگیزه گذرا بود فقط در اثر گرایش اشراف کوچ‌نشین - نظامی به فئودالیزه شدن از راه به دست آوردن غنائم جنگی و سرزمین‌های تازه، نه تنها این اتحاد از میان نرفت

بلکه هرچه بیشتر استوار شد، چنگیزخان به اشراف کوچ نشین مغول وانمود کرد که از راه تصرف زمین‌های خارجی ممکن است غنائم جنگی سرشاری را بارها پیش از آنچه که در نتیجه جنگ‌های داخلی به دست می‌آید، تصرف کرد، این اقدام به اشراف فتودال امکان می‌داد، که در پی اشغال کشورهای ثروتمند خارجی، امکان استثمار بیشتری را از کشت - کاران کشورهای مغلوب داشته باشند و چه بسا اشغال چراگاههای غنی خارجی دامداران مغول را از ثروت و نعمت سرشاری برخوردار می‌کرد. چنگیزخان بخوبی می‌فهمید که فقط انجام سیاست استیلاگرانه خارجی می‌توانست اعتماد اشراف کوچ نشین را به خود جلب و آنها را از خیانت و شورش و ستیز داخلی در قلمرو حکومتش باز دارد و اینگونه از تلاشی شدن دولتش جلوگیری کرد. برای این منظور بایستی طرح تجاوز گسترده و نامحدودی را در خارج از مرزهای مغول تهیه می‌دید. علاوه بر این طرح تجاوز به خارج از مرزهای قلمرو مغول وسیله‌ای برای خاموش کردن و از میان بردن تضاد طبقاتی داخلی میان اشراف و توده‌های کوچ نشین وابسته، به شمار می‌آمد.

انگیزه اجتماعی پیروزی لشکریان چنگیزخان (گذشته از استعداد سازمان دهی جنگی و پرورش کادرهای فرماندهی در آموزشگاههای صحرائی) ناچیز بودن تضاد طبقاتی در جامعه مغولان بود. اینگونه به آسانی می‌توانستند ارتش‌های کشورهای همسایه را درهم کوبند - تضادهای داخلی کشورهای مورد تجاوز باعث خرد شدن پیشرفت فتودالی رژیم‌هایشان شده بود. علاوه بر این دولت مغول کلیه نیروهای جنگی کوچ نشینان آسیای مرکزی را با هم متحد کرد (نخستین بار پس از شکست خاقان ترك در سده ششم). این اتحادیه نه تنها شامل مغولها بود بلکه عشایر ترك، منچوری، تونگوسی و تانگوسی را دربرداشت. چریکهای سوار کوچ نشینان آسیائی همیشه از لحاظ ارزش جنگی و چالاکی بر دیگران برتری چشم گیری داشتند؛ ارزش این ویژگیها به ویژه هنگامیکه زیر رهبری فرمانده شایسته‌ای متمرکز شدند، به اوج رسید، این فرماندهی با اجرای طرحهای جنگی دقیق و ایجاد انضباط آمین در میان رزمندگان ارزش جنگی یکانهای پیکارگر را ده چندان کرد.

تصرف آسیای میانه و ایران به انگیزه ناتوانی دولت خوارزمشاه و تضاد سخت داخلی دستگاه آن دولت به آسانی انجام پذیرفت، محمد خوارزمشاه که به وفاداری استانداران زبردستش اعتماد نداشت، طرح جنگی بسیار خطرناکی را به مرحله اجرا درآورد؛ بجای آنکه همه چریکهای استانها را گردآوری و زیر فرماندهی خودش متمرکز کند، آنها را از هم پراکنده و به شکل پادگانهای مجزا در شهرهای دور و نزدیک مستقر کرد. این پادگانها که از حمایت ساکنان شهری محل برخوردار بودند، غالباً دلیرانه در برابر هجوم مغولان پایداری می‌کردند. اما هر کدام جدا جدا به وسیله تجاوزگران مغول نابود می‌شدند.

در پائیز ۱۲۱۹ و بهار ۱۲۲۰ سرتاسر آسیای میانه به وسیله مغولها اشغال شد (به غیر از خوارزم، که به سال ۱۲۲۱ تصرف گردید). در تابستان ۱۲۲۰ ارتش چنگیزخان از آمودریا گذشت و در سالهای ۱۲۲۰-۱۲۲۲. سرتاسر خاک خراسان به دست لشکر پان مغول ویران شد، شهرهای مرو، بلخ، هرات، طوس، نیشابور تصرف و هر کدام کم و بیش ویران گردیدند. چنگیزخان به سال ۱۲۲۰ ضمن تعقیب محمد خوارزمشاه فراری با يك يکان ۳۰ هزار نفری زیر فرماندهی سرداران جبهه و سوبوتای، قسمت شمالی ایران یعنی شهرهای ری، همدان، ساوه، قزوین، مراغه، اردبیل و غیره را ویران کرد و به کشتار دسته جمعی ساکنان این شهرها پرداخت، کشورهای قفقاز شرقی را تاراج و به سال ۱۲۲۳ از گذرگاه دربند گذشت، کپپاچکها و شاهزاده نشین جنوب روسیه را که به آنها کمک کرده بود روی رودخانه کالکه درهم شکست و سپس از طریق دشت های قزاقستان به مغولستان بازگشت. محمد خوارزمشاه که سخت دچار هراس شده بود، در جزیره ای غیر مسکونی واقع در کناره جنوبی دریای خزر پنهان شد و در دسامبر ۱۲۲۰ همانجا درگذشت. پسرش جلال الدین (۱۲۲۱-۱۲۳۱) در خراسان با مغولان دلیرانه جنگید، اما در مرز هندوستان از آنها شکست خورد و در پایان سال ۱۲۲۱ به هندوستان گریخت. در آن هنگام لشکریان مغول دوباره بسیاری از شهرهای شمالی ایران را ویران کردند، ساکنانیکه ضمن هجوم نخستین جان سالم به در برده بودند، هم اکنون کشته شدند یا به بردگی مغولان درآمدند (۱۲۲۴). در همان سال ۱۲۲۴ جلال الدین خوارزمشاه از هندوستان برگشت و در آذربایجان جای گزید و نبرد با مغولان را از سر گرفت. به سال ۱۲۲۸ در نزدیکی اصفهان آنها را شکست داد اما نتوانست از این پیروزی بهره ببرد. جلال الدین رزمنده ای بسیار دلیر و با اراده بود، اما از سیاست بهره ای نداشت. او نیروی خود را صرف نبردهای یهوده با گرجیان و ارمنیان و سلجوقیان آسیای صغیر کرد و به چریکهای شهری که ممکن بود به هنگام از کمک آنها برخوردار شود اهمیت نداد. به سال ۱۲۳۱ جلال الدین که دارای نیروی چندانی نبود سرانجام به دست مغولان شکست خورد، و در حین فرار به سوی کوه های کردستان کشته شد. فعال ترین رزمندگان علیه استیلاگران مغول بینوایان شهری بودند؛ در مرو، هرات، همدان، اینها علیه مغولان قیام کردند، در آن هنگام اشراف ایرانی، فنودال های کوچ نشین ترك، غالباً به آسانی طوق اطاعت مغولان را به گردن می نهادند.

آذربایجان به سال ۱۲۳۱ به مغولان تسلیم گردید؛ بنابراین تبریز برای سومین بار از تاوان دادن معاف شد. اصفهان به سال ۱۲۳۷ به وسیله استیلاگران اشغال و ویران گردید. در پایان سالهای ۳۰-۱۳ سده تقریباً سرتاسر ایران و ماوراء قفقاز به تصرف مغولان درآمد. فقط سرزمینهای اسماعیلیان که در کوههای البرز و کوهستان واقع بودند همچنان

قلمرو خلیفه بغداد - عراق عرب و خوزستان - از هجوم مغولان مصون ماندند.

ویژگیهای استیلای مغول

معمولاً هجوم استیلاگران کوچ نشین به شهرها و روستاهای کشاورزی همیشه با تاراج غارت ساکنان همراه بوده است و بنابراین ویرانی و کشتار یکی از ویژگیهای اینگونه تجاوز است. اما تجاوز چنگیزخان و دستیاران نزدیکش - خانهای بزرگ - با شیوههای سازمان داده شده ای انجام می گرفت و به منظور ویرانی کامل منطقه و نابودی دسته جمعی ساکنان صلحجوی شهر و روستا مشخص می شد. به طور کلی قوم مغول مردمی بی رحم و ددمنش نبودند و تا پیش از رهبری چنگیز نامی از بیرحمی و بیدادگری آنها در تاریخ برده نشده بود. این خود چنگیز بود که فرمان خونریزی و ویرانی را می داد؛ منظورش از این سیاست ایجاد هراس در ساکنان جاهای مورد هجوم بود و قصد داشت روحیه پایداری مردم را با کشتار و ویرانگریهای هراسناک از میان ببرد. ضمن محاصره شهرها به ساکنان معمولاً هنگامی امان می داد که بیدرنگ تسلیم می شدند. اگر شهری پس از پایداری طولانی تسلیم می گردید، ساکنان آنرا به صحرا می بردند. این مردم بایستی در آنجا زیر نظر جنگجویان مغول می بودند، در آن هنگام طرح سازمان یافته تاراج دسته جمعی شهر به مرحله اجرا در می آمد. پس از انجام این کار مهاجمان به ساکنان اسیر می پرداختند؛ آنها را که با اسلحه پایداری کرده بودند بیدرنگ می کشتند، خانوادههایشانرا به اسارت می بردند، بسیاری از دختران و زنان جوان را به کنیزی می گرفتند و آنها را میان اشراف و فرماندهان تقسیم می کردند. آزموده ترین صنعتگران مانند بردگان، به شاهزادگان و اشراف واگذار می شدند، اما سرنوشت اینان بهتر بود، چون غالباً آنها را از خانوادههایشان جدا نمی کردند. مردان جوان تندرست را به کارهای جنگی سنگین و غیر مهم یا حمل بنه جنگی می گماشتند، اما در جنگها این افراد را در خط اول رزم و امی داشتند تا هدف تیرهای هموطنان خودشان قرار گیرند. به برخی از ساکنان که کاری از دستشان ساخته نبود اجازه بازگشت به کلبه های ویران شده شان را می دادند. بخش های روستائی هم مورد تاراج دسته جمعی قرار می گرفتند، مهاجمان دهقانانی را که در روستاها مقیم بودند با خود می بردند و برای محاصره شهرها از وجودشان استفاده می کردند.

اما هنگامیکه شهری با جنگ وبدون تسلیم ساکنان به تصرف مغولان در می آمد، یا اگر شهر تسلیم شده ای دوباره سر به طغیان بر می داشت، آنگونه که در هرات به سال ۱۲۱۱ روی داد، آنوقت فرماندهان ارتش مغول دستور کشتار دسته جمعی کلیه مردم آن شهر را می دادند؛ ساکنان

را از شهر بیرون می بردند، آنها را میان رزمندگان مغول تقسیم می کردند، این رزمندگان موظف بودند افراد را که تحویل گرفته اند بآبهر، کلنگ، شمشیر، چماق و غیره نابود کنند. بنا بگواهی وقایع نگاران این گونه کشتار دسته جمعی در مرو، بلخ، هرات، طوس، نیشابور، سبزوار، ری، قزوین، ساوه، همدان، مراغه، اردبیل و چند شهر کوچک انجام گرفته است. پس از این کشتار، اسیران باسواد را وادار می کردند که کشته ها را شمارش کنند بنا به گفته تاریخ نگار جوینی در مرو شمارش کشتگان ۱۳ روز طول کشید.

تاریخ نگاران، استیلای مغولان را بر ایران فاجعه انگیزترین رویدادهای تاریخ برمی شمارند. تاریخ نگار ابن الاثیر نوشت: «از زمانی که خداوند تبارک و تعالی انسان را آفرید تا به امروز چنین واقعه ای روی نداده است... این مصیبت مانند جرعه ای در گرفت و شعله آن همه جا را سوزاند، آن مانند ابر سیاهی که به وسیله باد منتشر می شود ناگهان به همه جا سرایت کرد». جوینی همچنین اعتراف می کند: «در محلی که مردم آن در برابر مغولان پایداری کردند، از صد هزارتن ساکنان آن فقط صدتن باقیمانده».

پی آمد استیلای مغولان

کاهش پی اندازه جمعیت پس از کشتارهای دسته جمعی مغولان، آوارگی، به بردگی رفتن، فرار بسیاری از ساکنان باقیمانده، نخستین پی آمد استیلای مغولان بود. منابع تاریخی ارقام هراس انگیزی از کشتار ساکنان شهرهای ایران به دست می دهند. پس از کشتار هرات، در شهر فقط ۴۰ تن باقیمانده، در روستاهای حومه این شهر بیش از صدتن زنده نماندند. در بلخ ۲۰۰ هزارتن کشته شدند. در حومه بهق (در خراسان) ۷۰ هزارتن نابود گردیدند. کشته شدگان نیمی تقریباً ۷۰ هزارتن بودند. در مرو، در شهر و روستاهای حومه بیش از صدتن باقی نماند؛ در طوس فقط ۵۰ خانه سالم به جا ماند، که در هر يك بیش از يك تن زنده نبود. جغرافی نویسی یاقوت درباره نیشابور نوشت: «تاتارها هر کس را در آنجا می زیست از خرد و کلان و زن و کودک، کشتند. سپس آن شهر را ویران و با خاک یکسان کردند».

یکی دیگر از پی آمدهای این استیلا نابود شدن تأسیسات آبیاری و زمین های کشاورزی، کاهش زمین های زیر کشت، نابود شدن دامها و از میان رفتن نیروی کار انسانی در روستاها بود. بنا به آنچه که دانشمند و تاریخ نگار ایرانی به نام رشیدالدین (۱۲۴۷-۱۳۱۸) ثبت کرده، حتی در حدود سال ۱۲۹۵ در بسیاری از دهستانهای ایران فقط ۱۰٪ زمین

های زراعتی کشت می‌شدند و $\frac{۹}{۱۰}$ بایر بودند.

بسیاری از شهرها حتی در پایان سده سیزدهم و بعدها به همان وضع نیمه ویرانه باقی ماندند، شهرهای بزرگ و متوسط تبدیل به شهرهای کوچک و حتی روستا شدند.

یکی از نتایج هجوم مغولان به ایران مهاجرت توده‌های عظیمی از کوچ‌نشینان مغول که شماره‌شان بارها از ترکان تجاوز می‌کرد، بود.

آنگونه که شهرت دارد، در اثر سکونت دامداران کوچ‌نشین در بیشتر زمینهای کشاورزی، این زمین‌ها بایر گردیدند. این روش کم‌خرج دامداری که به حساب خراب کردن زمین‌های کشاورزی، دامهای خود را می‌چراندند باعث سقوط اقتصاد کشاورزی گردید، در سده سیزدهم سیاست فشار مالیاتی استیلاگران مانع از احیای اقتصاد کشور گردید، چون این سیاست شهرنشینان و روستائیان را به ورشکستگی کشاند. استاتهای جنوبی ایران - فارس، لرستان، کرمان در اثر استیلای مغولان ویران شدند، چون اتابکان بیدرنگ به مغولان اظهار اطاعت کردند، با اینهمه این استانها هم در اثر فشار مالیاتهای سنگین به ناتوانی گرائیدند.

بنیان‌گذاری دولت ایلخانان هلاکولی

خان بزرگ مغول به نام منکوقآن (۱۲۵۱-۱۲۵۹) برای تصرف کشورهای آسیای غربی، اردوی بزرگی را زیر فرماندهی برادرش هلاکو سازمان داد. ارتش هلاکوخان همینکه وارد ایران گردید متصرفات اسماعیلیان که در کوههای البرز و خوزستان قرار داشتند و حتی خود دژالموت را به تصرف درآورد (۱۲۵۶). هلاکوخان ضمن تصرف بغداد، در فوریه ۱۲۵۸ به موجودیت خلفای عباسی پایان داد. در سالهای ۳۵-۵۰ سده ۱۳ ایران و کشورهای ماوراء قفقاز را حاکمان گماشته خان بزرگ اداره می‌کردند. هلاکوخان پس از ورود به ایران اداره امور این کشور را به دست گرفت و برای خود و نوادگانش حکومتی موروثی پدیدآورد، هلاکو و نوادگانش به لقب «ایلخان» ملقب بودند.

دولت ایلخانی هلاکو (۱۲۵۶-۱۳۵۳)، سرتاسر فلات ایران را با افغانستان کنونی (به غیر از استان بلخ و ماوراءالنهر)، مرو، عراق عرب (با بغداد و بصره) دژالیز (بین‌النهرین علیا)، آذربایجان (آذربایجان ایران کنونی)، اران و شیروان (آذربایجان شوروی کنونی)، ارمنستان، کردستان و قسمت خاوری آسیای صغیر (روم) تا رود قزل ایرماق (گالیس قدیم)؛ گرجستان، شاه‌نشین یونانی طرابوزان، قلمرو سلطانهای سلجوقی روم، شاه‌نشین کیلیکی ارمنی و شاه‌نشین جزیره قبرس را به تصرف درآورد. تبعیت ایلخانان از خان

بزرگ مغول اسمی بود، و پس از آنکه به سال ۱۲۹۵ ایلخانیان دین اسلام را پذیرفتند، رسماً از پیروی قدرت خان بزرگ مغول که بت پرست بود، روی برتافتند.

خان عشیره طلائی جوچی (مغول) کوشش کرد کشورهای مساوراه قفقاز را تصرف کند و با هلاکوئیان به نبردهائی پرداخته. شیروان و گرجستان از این جنگها به سختی آسیب دیدند. هلاکو خان (۱۲۵۶-۱۲۶۵) و جانشینانش تلاش بسیاری به کار بردند تا سوریه و فلسطین را اشغال کنند، در آن هنگام این کشورها زیر تسلط مملوکان یا سلاطین مصر به سر می بردند. اما سلاطین مصر از مدافعان دو آتشه اسلام به شمار می آمدند و جنگ با آنها از نظر مسلمانان ایران مطلوب نبود، اینگونه ایلخانیان نخستین که بت پرست بودند، کوشش کردند از اتحاد با مسیحیان بهره ببرند - مناطق مسیحی نشین، نواحی ساحلی سوریه، فتودالهای مسیحی کرجی و ارمنی بودند. در رابطه با اینها ایلخانیان نخستین، بر آن شدند مسیحیان را به اطاعت خود در آورند. هلاکو خان به سوریه قشون فرستاد و فرماندهی این قشون را، به کیت بوگوکه مغول مسیحی بود واگذار کرد. این ارتش به دست مملوکان شکست خورد. اما ایلخان تا پیش از ۱۳۲۳، از کوشش برای تصرف سوریه دست برداشت برای این منظور سفیری به اروپای باختری فرستاد و کوشش کرد تا با پاپ روم، ژن و پادشاهان فرانسه و انگلستان پیمان اتحاد به بندد. اما لشکرکشی ارتش ایلخان به سوریه با ناکامی کامل پایان یافت، و امیدواری به کمک مسیحیان اروپا از میان رفت، زیرا دولت های اروپای غربی در آن هنگام توجه خود را به جنگهای صلیبی معطوف داشتند، چون مسیحیان سوریه در فاصله ۱۲۸۹ و ۱۲۹۱ به وسیله سلطان مصر از زادگاه خود رانده شده بودند. نفوذ پاپها روی کشورهای اروپای غربی در آن هنگام ضعیف بود بنابراین نمی توانستند به ایلخان کمک مؤثر کنند، پاپ فقط کوشش داشت ایلخانان را به مسیحیت به کشاند. البته در اینکار توفیقی به دست نیاورد. ایلخانان توانستند با ژن روابط بازرگانی برقرار کنند. در تبریز و شهرهای دیگر باختر ایران در پایان سده ۱۳ کلنی هائی از بازرگانان ژن اقامت داشتند و حتی میسیونرهای مذهبی کاتولیک در این شهرها فعالیت می کردند. سلطان مصر برای پیکار با هلاکو خان پیمانی با جوچی خان عشیره طلائی (مغول) منعقد کرد. هلاکوئیان ناگزیر شدند گامگاهی علیه اولوس جغتای (مغول) وارد جنگ شوند. به سال ۱۲۷۳ ارتش ایلخان ناگزیر گردید در جواب هجوم آباگاخان به خراسان (۱۲۶۵-۱۲۸۵) بخارا تصرف و آنجا را ویران کند. به سال ۱۲۹۵ ددواخان جغتای خراسان را ویران کرد و ۲۰ هزار تن از مردم آنجا را به بردگی برد.

نظام داخلی هلاکوئیان

دولت ایلخانان هلاکوئی شامل ترکیبی از کوچ نشینان فتودال پیشین مغول و دیوان سالاران و فتودالهای پیشرفته و قدیمی ایرانی بود. در دولت هلاکو خان تضاد طبقاتی بگونه روز افزون افزایش می یافت. در میان طبقه فتودالها هم تضاد داخلی وجود داشت. این دستگاه از ۴ گروه تشکیل می شد؛ اشراف کوچ نشین نظامی که بیشترشان مغول یا ترک بودند؛ اشراف زمین دار محلی که در استانها می زیستند و بیشترشان ایرانی بودند؛ دیوان سالاران کشوری که همه ایرانی بودند؛ و سرانجام روحانیان مسلمان، اما در کشورهای ماوراء قفقاز آذربایجان و استانهای غربی روحانیان مسیحی نفوذ داشتند. دو گروه نخست که از طبقه فتودالها به شمار می آمدند به طور کلی گرایش گریز از مرکز داشتند، یعنی خواهان پراکندگی فتودالی بودند. دو گروه آخر به برقراری یک حکومت مرکزی نیرومند زیر فرمان ایلخانان علاقه داشتند.

پیش از آغاز سده ۱۴ خانها از قدرت کامل برخوردار بودند اما پس از پایان دوره اشغال، اشراف نظامی، به قدرت زیاد ایلخانان نیازی نداشتند و آخرین ایلخانان در دست دار و دسته های رقیب به عنوان عروسک هایی به کار می رفتند.

ایلخانان در دربار و قرارگاه های شان بگونه نیمه کوچ نشینی زندگی می کردند، چند ماه از سال را در پایتخت (نخست مراغه، سپس تبریز و در اوایل سده ۱۱ در شهر نوبنیاد سلطانیه نزدیک قزوین) به سر می بردند، و بقیه سال را در اقامت گاه کوچ نشینی زمستانی - مغان، دره رودخانه جغتو - یا قرارگاه تابستانی، در کوه های الاتاق یا قره داغ، اقامت می کردند. قسمت عمده اربستو کراتهای مغول و ترک، از روش زندگی کوچ نشینی عشایری دست برنداشتند، اینان زمین های حاصلخیز را تصرف و در این نقاط به استثمار فتودالی ساکنان و روستائیان منطقه ادامه می دادند. نخستین ایلخانان بت پرست (به غیر از توکودار احمدخان، - ۱۲۸۲ - ۱۲۸۴ - که اسلام آورد) از مسیحیت و حتی بودائیسیم حمایت می کردند. اما کلیه دستگاه دیوانسالاری ایلخانان از اشراف بلند پایه ایرانی مسلمان ترکیب می شد. در مرکز دستگاه حکومت ایلخانان همیشه نخست وزیر ایرانی خدمت می کرد. وزیران و بلندپایگان ایرانی که در خدمت ایلخانان بودند، استیلاگران را در استثمار توده ها و جمع آوری مالیات کمک می کردند، اما خود آنها هم در اثر موقعیت شفلی ای که داشتند ثروت فراوانی کسب کردند.

ارتش دولت ایلخانی شامل چریک های سوار وابسته به عشایر مغول یا ترک بودند، که تمام مردان این قبایل به خدمت جنگی در می آمدند. ارتش، بنا بر یاسای چنگیز خان به تومان ها یعنی یکان های ده هزار نفری و سپس به واحدهای هزار نفری، صد نفری و ده نفری سازمان داده شده بودند؛ هر یک از یکانهای جز از میان قبیله ای معین یا شاخه های آنها

برمی‌خاستند: یکانهای هزار نفری وابسته به عشیره‌های ادلیراتی، سلدوزی، جلایری، کبرائیتی و غیره بودند. فرماندهی کل این یکانهای جزه را امیرتومان به عهده داشت. فرماندهی یکانهای هزار نفری و صد نفری و ده نفری را اشراف عشایر محلی به عهده داشتند. در سازمان تومانها چریک هم وجود داشت - این چریکهای سوار و پیاده را فتودالهای محلی بایستی آماده می‌کردند. قرار بر این بود که از هر ۹ خانوار روستائی ساکن، یک تن برای خدمات جنگی اعزام شود. سواران به اسلحه کمان، نیزه، شمشیر، تبر و کماند برای گرفتن اسیر مسلح بودند. اما سلاح‌های جنگی گروهی ویژه مثلاً دستگاههای قلعه کوب و غیره که از چینی‌ها و فرانک‌ها اقتباس شده بود، ضمن نبرد به کار می‌رفتند.

به امیران، تیول جنگی یعنی اقطاع واگذار می‌شد. رزمندگان معمولی در آغاز فقط حقوق و جیره و سهمی از غنائم جنگی را دریافت می‌کردند. اما پرداخت حقوق بگونه نامنظم انجام می‌گرفت و هنگامی که جنگ پایان می‌یافت و غنائم جنگی کم می‌شد، رزمندگان مغولی به شکایت می‌پرداختند و خواهان واگذاری زمین یعنی اقطاع به خود بودند. به سال ۱۳۰۳ غازان خان ناگزیر شد خواسته‌های آنها را برآورد.

از رساله‌ایکه دانشمند نامدار، ناصرالدین طوسی (۱۲۰۱ - ۱۲۷۴) درباره وضع مالی دولت آنزمان نوشته چنین برمی‌آید که مغولان هم مانند مسلمانان غنائم جنگی را میان رزمندگان تقسیم می‌کردند: $\frac{1}{8}$ به خود ایلخان می‌رسید و در تقسیم بقیه غنائم رزمندگان سوار ۲ برابر پیادگان سهم می‌بردند. اما پس از تصرف شهر یا ناحیه‌ای از ترخان‌ها غنیمت جنگی نمی‌گرفتند. عنوان ترخان به کسانی داده می‌شد که ضمن جنگ از داخل به نیروی مهاجم کمک می‌کردند. و طبعاً اینان از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بودند. ترخانها مالیات نمی‌پرداختند و اجازه ورود به دربارخان را داشتند، اینان تا ۹ بار اگر مرتکب جرم یا جنایتی می‌شدند، از کیفر معاف بودند.

در زمان ایلخانان سیستم مالکیت فتودالی که از پیش در ایران جاری بود ادامه یافت اما در روابط فتودالی دیگر گونیهائی پدید آمد. از آنجا که در زمان استیلای مغولان قسمتی از اشراف ایرانی از میان رفتند و املاکشان مصادره گردید، زمین‌های دولتی (دیوانی) به حساب مصادره املاک شخصی به میزان زیادی افزایش یافت. اما رفته رفته در پی تقسیم زمین‌های دولتی میان مالکان تازه - مستخدمان - که نخست به عنوان اقطاع آنها را تصرف کردند و سپس مالک دائمی به‌شمار آمدند، مالکیت خصوصی زمین‌ها سخت رایج شد.

نمونه‌های زیرگویای رشد روزافزون مالکیت خصوصی زمین‌ها در آنزمان می‌باشد:

وزیر شمس‌الدین محمدجوینی (برادرش تاریخ‌نگار جوینی) پس از ۲۰ سال اشتغال به کار وزارت (۱۲۶۳-۱۲۸۴) در حدود ۴۰ میلیون دینار اندوخت که این مبلغ معادل درآمد دوساله دولت از محل مالکیت زمین‌ها، گله‌ها و رومه‌ها بود (سالی ۲۰ میلیون دینار). وزیر تاریخ‌نگار رشیدالدین فضل‌الله املاکی در حدود ۷۷/۱۲ فادان (قطعه زمین مزروع) یعنی ۷۰-۸۰ هزار هکتار زمین آبی قابل کشت، ۳۹ هزار اصله درخت خرما و تعداد زیادی تاکستان و باغ را صاحب بود. (فقط روی دوتکه از زمین‌ها که نزدیک تبریز بودند ۱۲۰ برده کار می‌کردند). ضمناً مالک ۳۰ هزار اسب، ۱۰ هزار شتر ۲۵۰ هزار گوسفند، ۲۰ هزار ماکیان، ۲۰ هزار اردک و غاز بود، البته درآمد او از املاک وقفی که متولی آنها به‌شمار می‌رفت و همچنین املاکی را که در زمان حیاتش میان ۱۴ پسر و ۵ دخترش تقسیم کرد، به حساب نیامده است، غازان‌خان شخصاً مالک زمین‌های حاصلخیزی به مساحت ۱۲۰-۱۴۰ هزار هکتار در استانهای مختلف بود.

استانهای معینی را حکام گماشته ایلخان اداره می‌کردند - اینان فرماندهان نظامی یا اشراف بلندپایه بودند. غالباً خویشاوندان وزیران به‌عنوان حاکمان استان‌ها برگزیده می‌شدند، مثلاً در مرز سده‌های ۱۳-۱۴ از ۱۴ تن پسران وزیر رشیدالدین ۱۰ نفرشان والی استانها بودند. اینگونه در جاهائیکه مالکیت موروثی برقرار بود (مالکان جزء وابسته به دودمانهای محلی) در استانهای تابع ایلخان، معمولاً در کنار مالکان جزء محلی حکام ایلخان قرار داشتند که با به‌کاربردن نیروی نظامی، کارهای مالکان جزء را زیر نظر می‌گرفتند و از آنها مالیات جمع می‌کردند و به‌خزانه مرکزی می‌فرستادند.

سیستم مالیاتی ایلخانان

یکی از انگیزه‌های سقوط اقتصادی ایران در سده ۱۳ سیاست مالیاتی استیلاگران مغول بود. در قشربالائی استیلاگران مغول و اشراف محلی که از آنها فرمانبرداری می‌کردند، دو خط مشی وجود داشت. طرفداران خط‌مشی نخستین که بیشترشان وابسته به اشراف کوچ‌نشین مغول - ترک بودند، کوشش داشتند رعیت‌ها را با روش غارتگرانه نامحدودی استثمار کنند - رعیت‌ها عبارت از دهقانان و قشرهای پائین شهری بودند که آنها را با تحمیل مالیات‌های سنگینی به‌ستوه آوردند. هواخواهان خط‌مشی دوم که بیشترشان وابسته به اشراف محلی بلندپایه ایرانی بودند، عقیده داشتند که بازسازی خرابیهای حاصل از استیلای مغول برای پیشرفت اقتصاد کشور ضروری است، اینها بر آن بودند که میزان مالیات‌ها و تکالیف دهقانان و شهرنشینان بایستی بگونه‌ای ثابت تعیین می‌گردید و از تحمیل باج و خراجهای

سنگینی که افلاس و ورشکستگی آنها را فراهم می‌آورد، خودداری می‌شد، در دولت ابلخانان تا پیش از سال ۹۰ سده ۱۳ خط‌مشی نخستین دنبال می‌گردید.

مغولان به موازات مالیات‌های پیشین، مالیات‌های تازه‌ایرا وضع کردند. در بسیاری از استانها مانند پیش مالیات ارضی یعنی خراج را می‌گرفتند (معمولاً جنسی بود). در برخی دیگر روش مالیات‌بندی مغولی یعنی کوچچود و در چند استان از قبیل فارس هر دوروش انجام می‌گرفت. کوچچور را معمولاً از کوچ‌نشینان می‌گرفتند و آن چندان سنگین نبود - این مالیات برحسب شماره دام‌ها تعیین گردید، بازای هر صد راس دام بایستی يك راس به عنوان مالیات به دولت پرداخت می‌گردید. اما کوچچور از رعیت‌های دهقان به شکل مالیات سرانه افراد (نه دامها) نقداً و به‌ازاء هر مرد دریافت می‌گردید، وضع دریافت این گونه مالیات اغلب تغییر می‌کرد و بیشتر اوقات مأموران وصول از این راه اخاذی‌های فراوان از رعیت می‌کردند. علاوه بر این کوچچور از کلیه رعایا صرف نظر از ایمان دینی‌شان وصول می‌شد (پیش از استیلای مغولان مالیات سرانه - چزیه - فقط از نامسلمانان اخذ می‌گردید. مسلمانان از پرداخت آن معاف بودند).

علاوه بر کوچچور و خراج دو نوع مالیات دیگر گرفته می‌شد: مالیات فوق‌العاده‌ای که معمولاً جنسی بود به عنوان تدارك ارتش، و مالیات دیگری برای هزینه سفر و تأمین زیست مأموران و مالیات باغ‌ها و غیره اخذ می‌گردید. بیگاری دهقانان برای ساختن تأسیسات آبیاری، ساختن دژها، کاخ‌ها و ساختمانهای دولتی توان فرسا بود. با وجود این سنگین‌ترین وظایف، منزل‌دادن و پذیرائی مأموران دولت بود. دهقانان و شهرنشینان ناچار بودند، مأموران حکومت از امیر گرفته تا بيك و مأموران کشوری با نوکرانشان را در خانه‌هایشان پذیرائی کنند، این مهمانان زورکی همیشه با زورگونی صاحبان خانه را به‌ستوه می‌آوردند. رشیدالدین می‌نویسد که بسیاری از رعیت‌ها عمداً خانه‌هایشان را نیمه ویرانه نگاه می‌داشتند تا از منزل‌دادن به مأموران خودداری کنند. نگاهداری اسب‌های بيك‌ها و مأموران سوار سنگین‌ترین وظیفه دهقانان بود. بگونه‌ای که رشیدالدین یاد میکند، مالیات بندی روی پیشه‌وران و بازرگانان به اینگونه بود که ۱۰٪ ارزش کالاهای عمده‌فروشی و خرده‌فروشی مورد معامله به دولت تعلق می‌گرفت. رعیت‌ها ناچار بودند فرآورده‌هایی را که به معرض فروش می‌رساندند بسیار ارزانتر از بهای واقعی بازار به دولت یا فتودالهای محلی به‌فروشند.

یکی از تحمیلات سنگینی که بردوش رعیت سنگینی می‌کرد سیستم پرداخت پول از سوی خزانه دولت به مستخدمان یا مأموران دولت بود، اینگونه که دولت به جای پرداخت مستقیم حقوق، پاداش و غیره مستخدمان از خزانه، این پرداختی‌ها را به خزانه‌های محلی

حواله (برات) می‌داد، بیگمان این مبلغ‌ها به حساب مالیات رعایا پرداخت می‌شد. چه بسا اتفاق می‌افتاد که مأموران مالی محلی، مالیات‌های جمع‌آوری شده را قبلاً حیف و میل کرده بودند و ناگزیر برای این پرداخت‌ها چندبار بازور از رعایا پول جمع‌آوری می‌کردند. بار سنگین این روش مالیات‌گیری و تحمیل بیگاری که تا پیش از سده ۱۳ رواج داشت بردوش دهقانان بود، دهقانانی که هست و نیست خود را در اثر تعدی مأموران مالیات‌گیری یا اجاره‌کاران از دست می‌دادند. این اجاره‌کاران معمولاً فئودالها یا ایفودهای مغول بودند. در بسیاری از استاقها دهقانان نساچار پیش از ۸۰٪ محصولشان را به دولت یا فئودالها تسلیم می‌کردند و اینگونه آنها به کلی از هستی ساقط می‌شدند. جمع‌آوری مالیات با کتک‌وزور و محصلان مالیاتی همراه بود. این چگونگی‌ها به فرار دسته جمعی دهقانان از روی زمین انجامید. بنا بگفته رشیدالدین گاهگاهی که مأموران برای جمع‌آوری مالیات به روستائی وارد می‌شدند حتی يك تن روستائی را نمی‌یافتند - ساکنان همه در بیابان‌ها، جنگل‌ها و کوه‌ها پنهان می‌شدند. مغولان بیشتر مالیات‌ها را برحسب زمینهای زراعتی‌ای که دهقانان روی آنها به کار سرگرم بودند برآورد می‌کردند و به نیروی کار توجهی نداشتند. این روش ظاهراً باعث کاهش سخت نیروی کار و افراد مالیات‌دهنده در روستا گردید.

این استثمار بیرحمانه انگیزه قیام‌های مردمی گردید - به سال ۱۲۶۵ در فارس و به سال ۱۲۹۱ در لرستان قیام‌هایی در گرفت. در سالهای ۸۰-۹۰ سده ۱۳ جنبش‌های شورشی عمومی آغاز شد. دسته‌هایی چریکی شامل دهقانان فراری، بردگان، کوچ‌نشینان فقیری که حتی در میان آنها مغول هم بودند، تشکیل گردید، اینان که در دربندهای کوهستانها، جنگل‌ها و بیابانها پنهان شده بودند به مراکز و قرارگاههای امیران حمله کردند.

اصلاحات غازان‌خان

در پایان سده ۱۳ وضع عمومی اقتصاد ایران به وخامت گرائید. عیار پول‌های نقره‌ای به میزان زیادی کاهش یافت و نرخ پول پائین آمد. پنجمین ایلخان به نام کیخاتو خان (۱۲۹۱-۱۲۹۵) کوشش کرد تا مانند چین پول کاغذی رواج دهد، اما در عمل بانا کامی روبرو گردید. دیری نپائید کیخاتو خان قربانی شورش قسمتی از اشراف مغول گردید، جانشین او بایدوخان پس از ۶ ماه در پی شورش تازه امیران مغول کشته شد. در اکتبر سال ۱۲۹۶ غازان‌خان پسر ۲۴ ساله از غون‌خان به سلطنت رسید. غازان که در جستجوی راه حلی برای خروج از بن‌بست اقتصادی بود بر آن شد يك باره سیاست اداره داخلی کشور را تغییر دهد. او خود را به اشراف یلندپایه ایرانی و روحانیان متکی کرد، رسماً اسلام را پذیرفت

و آنرا دین رسمی دولت شمرد، یک رشته اصلاحاتی را آغاز کرد، رشیدالدین همدانی رابه وزارت خود برگزید. به موجب نامه‌هاییکه از این شخص به دست آمده می‌رساند که ایدئولوگ و مبتکر اصلاحات نامبرده همین وزیر بوده است، اندازه دقیق خراج و کوهچور در استانهای گوناگون تعیین گردید و برای پرداخت این مالیات مهلت معلوم شد. سیستم پرداخت خزانه که پیش از آن به وسیله حواله یا برات انجام می‌گرفت، ملغی شد. منزل دادن و پذیرائی اجباری افسران و بلندپایگان و قاصدان در خانه‌های رعیت‌ها منع شد. اقداماتی صورت گرفت، تا رعیت‌ها از تعدی امیران، اشراف و نوکرانشان تا اندازه‌ای در امان باشند. برخی از عوارض اضافی مالیاتی در بعضی شهرها به کلی لغو و در برخی دیگر مثلاً در اصفهان به نصف کاهش یافت. زمین‌های متروک و غیر مسکون با شرایط آسانی به مالکان زمین واگذار گردید، میزان خراج این زمین‌ها تا $\frac{3}{4}$ ، $\frac{2}{3}$ و $\frac{1}{4}$ ، بسته به وضع زمین و شرایط کشاورزی و آبیاری این زمین‌ها، کاهش یافت. البته این مالکان ملزم گردیدند زمین‌های بایر را با آبیاری مصنوعی آباد و بسارور کنند. کارگران کارخانه‌ها (بردگانی که در کارگاههای صنعتی دولتی کار می‌کردند و فقط جیره ناچیزی دریافت می‌کردند) را آزاد کرد. فروش کنیزان را به روسی‌خانه‌ها ممنوع اعلام داشت. سیستم یکنواختی برای اوزان در سرتاسر کشور برقرار کرد - من تبریز را که پیش از آن در ایران رایج نبود به عنوان مقیاس وزن رسمی اعلام داشت. سکه‌های جدید نقره را در کشور رواج داد؛ یک دینار معادل ۶ درهم مساوی ۱۳ گرم نقره بود. کارهای آبیاری گسترده‌ای انجام گرفت. رشیدالدین در یادداشت‌هایش به‌طور مشروح یادآوری می‌کند که دو کانال مهم بین دو رودخانه دجله و فرات حفر کرده و در کناره‌های آنها چند روستا پدید آورده است.

سرانجام هدف از همه این اصلاحات که به منظور بهبود وضع دهقانان و شهرنشینان انجام گرفت آن بود که سطح اقتصاد کشور بالا رود و در پی بهتر شدن وضع رعیت‌های مالیات دهنده، درآمد دولت بیشتر شود. مالیات‌ها اگرچه با دقت تنظیم شده بودند، با اینهمه میزان آنها زیاد بود. نوشته‌های رشیدالدین درباره مالیات خوزستان در دسترس است؛ در آنجا خراج زمین‌های دولتی ۶٪ محصول اما از زمین‌های مالکان خصوصی ۱۰٪ بگونه جنسی مالیات دریافت می‌گردید، باقیمانده محصول ظاهراً بین مالکان خصوصی و دهقانان وابسته تقسیم می‌شد؛ مالیات‌های دیگر نقدی چندان مهم نبودند. قوانین غازان‌خان دهقانان را سخت به‌زمین وابسته می‌کرد. به دهقانان فراری که نامهایشان ثبت شده بود تا ۳۰ سال مهلت داده شد که به روستاهای خود برگردند، اما درباره بازگشت فراریان دولتی که در یاسای چنگیز از آن نامبرده شده بود سخنی به‌میان نیامد.

سیستم تیول جنگی در زمان غازان خان

غازان خان علیرغم گرایشش به سیاست تمرکز ناچار بود به خواسته‌های فرماندهان ارتش مغول گردن نهد. به سال ۱۳۰۳ فرمانی مبنی بر تقسیم زمین‌های اقطاع به فرماندهان نظامی اعم از اینکه مغول یا غیر مغول بودند صادر کرد. این زمین‌ها از محل املاک خانواده‌خان و زمین‌های دیوانی واگذار گردیدند، اما به زمین‌های وقف و املاک خصوصی کاری نداشتند. این املاک که بگونه اقطاع تقسیم شدند گاهگاهی به اندازه یک دهستان بودند، بگونه‌ایکه از نوشته‌های حمدالله بر می‌آید قزوین اقامتگاه تابستانی و زمستانی کوچ‌نشینان مغول بود قسمتی از آذربایجان و شیروان هم‌چنین وضعی را داشت. این زمین‌ها در تیول امیران «هزار نفری» یعنی فرماندهان وابسته به عشایر جزء مغول قرار گرفتند. امیران «هزار نفری» بگونه قرعه‌کشی این زمین‌ها را میان امیران «صد نفری» و اینها هم به نوبه خود میان فرماندهان دسته ده نفری تقسیم می‌کردند. اما سهم گروه اخیر که از میان رزمندگان معمولی بودند، کم بود، غالباً یک روستا یا قسمتی از یک روستا به آنها تعلق می‌گرفت طبعاً دهقانان وابسته به این زمینها هم همراه با زمین تقسیم می‌شدند. مالکیت موروثی این زمینها که در گذشته عملاً انجام می‌شد، هم‌اکنون جنبه رسمی و قانونی به خود گرفت. اقطاع‌داران حق گرفتن بهره مالکانه و کلیه مالیات‌ها را از دهقانان داشتند، بابت نوعی مالیات که قبلاً به صندوق دولت پرداخت می‌گردید، هم‌اکنون هر دهقان فقط ۵ من غله به عنوان پیش‌کش به مالک اقطاع می‌داد. در جای دیگر گفته می‌شود که مالکان اقطاع از پرداخت مالیات معاف بودند، اما مصوبیت اداری نداشتند. بازرسی نظامی دیوان هر سال به زمین‌های اقطاع سرمیزد و زمین‌های کسانی را که خدمات جنگی را ترک کرده بودند پس می‌گرفت.

اصلاحات غازان خان تا اندازه‌ای باعث نوسازی شبکه‌های آبیاری، که در زمان استیلای مغول نابود گردیده بودند، و رشد اقتصاد روستائی و زندگی شهری، گردیدند. درآمد کلی حکومت از ۱۷ میلیون دینار سالیانه به ۲۱ میلیون دینار رسید. اما با این همه سطح پیشرفت اقتصاد کشور بارها پایین‌تر از آغاز سده ۱۳ بود: درآمد دولت از همین سرزمین‌ها، پیش از استیلای مغولان ۱۰۰/۵ میلیون دینار ایلخانی بود. پس از تسلط مغول‌ها شماره روستاها به میزان هراسناکی کاهش یافتند. مثلاً در حومه هرات در آغاز سده ۴۰۰ روستا وجود داشت، اما در آغاز سده ۱۵ این شماره فقط به ۱۷۶ روستا رسید؛ در حومه جوین در آغاز سده ۱۳-۱۸۹ روستا، اما در آغاز سده ۱۵ جمعاً ۲۹ روستا بود. اصلاحات غازان خان دیری نپائید و از سقوط دولت ایلخانیان جلوگیری نکرد.

برادر و جانشین غازان خان الجایتو (محمد خدا بنده، ۱۳۰۴-۱۳۱۶)، سیاست برادرش را دنبال کرد، او به وزیر رشیدالدین و اشراف بلند پایه تکیه کرد. اما در زمان پسر و جانشینش ابوسعید بهادرخان (۱۳۱۶-۱۳۳۶) دوباره سررشته کار به دست اشراف نظامی مغول - ترك اتاد، در رأس آنها امیرچوپان سرکرده عشایر مغولی سلدوز بود. رشیدالدین به سال ۱۳۱۸ اعدام گردید و شکل حکومت به وضع پیش از غازان خان، با همان سنتها و روشها، برگشت. تاریخ نگار و صاف درباره افزایش مالیات در فارس به سال ۱۳۱۸ مطالبی نوشته است. پس از سرنگونی امیر چوپان به سال ۱۳۲۷، پسر رشیدالدین، غیاث الدین محمد رشیدی به وزارت برگزیده شد، او خواست سیاست پدرش را دنبال کند، اما نتوانست از نابودی حکومت ایلخانیان جلوگیری کند.

۱-۲-۱- سیاسی ایران

پس از مرگ ابوسعید در دسامبر ۱۳۳۵، دستگاه حکومت هلاکوئی عرصه ستیزهای داخلی دسته های فنودال استانها، که هر کدام یکی از افراد خانواده ایلخانی را آلت دست قرار داده بودند، گردید، هر یک از آنان کوشش داشتند حکومت را به دست گیرند. از هم پاشیدن دولت ایلخانان پس از کشته شدن آخرین ایلخان به نام توگاتیمودخان به سال ۱۳۵۳ که مدتی در گرگان می زیست، انجام گرفت.

در ایران چند دولت مستقل پدید آمدند. اینها یکی پس از دیگری در سالهایی که ستیز داخلی میان دودمان مغول جریان داشت تشکیل شدند: دولت چوپانی در آذربایجان (۱۳۴۴-۱۳۵۶) به وسیله خان عشیره طلائی (مغول) به نام جانی بیک (۱۳۵۶) نابود گردید؛ حکومت جلایری (۱۳۴۰-۱۳۱۱) نخست عراق عرب را گرفت و سپس خان عشیره طلائی را در آذربایجان مغلوب کرد، ارمنستان و قسمتی از عراق عجم را به تصرف درآورد. چند دودمان ایرانی که قبلاً به اطاعت ایلخانان درآمده بودند، پس از سقوط آنها مستقل شدند. نیرومندترین این دولتها دولت آل مظفر بود (۱۳۱۳-۱۳۹۳)، این دولت نخست یزد و سپس کرمان (۱۳۴۱) را تصرف کرد، فارس و مرکز آن شیراز را به سال ۱۳۵۴ گرفت و قسمت عمده عراق عجم و اصفهان را به متصرفات خود ملحق کرد؛ دولت کوچک هرات (دودمان کورتهها، ۱۲۴۵ - ۱۳۸۹) قلمرو این حکومت قسمت شرقی خراسان، افغانستان کنونی و سیستان بود. از دولت های درجه دوم دولت بندری هرمز قابل ذکر است این دولت هر دو ساحل خلیج فارس را در اختیار داشت. در نتیجه حمل کالاهای بازرگانی از هندوستان، چین، عربستان به کشورهای غربی، و وجود بازرگانان واسطه در هرمز،

وضع مالی فرمانروایان هرمز بسیار خوب بود، اینها توانستند ارتش زمینی و دریائی مزدور با ناوگانی جنگی^۱ که شماره آنها بیش از ۳۰۰ فروند بود، تهیه کنند؛ اتابکان لر کوچک و اسحق‌ها در باختر و گیلان نیز بگونه مستقل بر قلمرو خود فرمان می‌راندند. از هم‌پاشیدن دولت هلاکوئی نه‌تنها انگیزه ستیز داخلی بلکه جدائی مالکان فتودال گردید، اما در این هنگام خیزش‌های مردمی هم با نیروی دهقانان و بینوایان شهری آغاز گردید.

هدف قیام‌های مردمی از سوئی علیه استیلای بیگانان و از سوی دیگر علیه تشدید استثمار فتودال‌های محلی بود. مهمترین جنبش‌های ضد فتودالی قیام سریداران در خراسان (از سال ۱۳۳۷)، جنبش سیدها در سازنداران (از اواسط سده ۱۴) بود. در بخش بعد جزئیات این جنبش‌ها ذکر خواهد شد.

۱. شهر هرمز که در کناره شمالی خلیج فارس قرار داشت، پس از هجوم عشیره مغولی نهبکو در، به اطاعت ایلخانان در نیامد، در آغاز سده ۱۴. به پیکمی از جزایر خلیج فارس انتقال یافت. این شهر بندری از لحاظ جهانی دارای ارزش فراوان بود.

ایران در دوره بعد از مغول

جنبش‌های مردمی در نیمه سده ۱۴-۱۵.

جنبش‌های مردمی در ایران در سده‌های ۱۴-۱۵ از سوئی علیه استثمار فئودالی و از سوی دیگر علیه چیرگی بیگانگان انجام گرفت - منظور از بیگانگان دولت‌هائی بودند که از اشراف کوچ‌نشین مغول - ترك درست شده و برپایه یاسای چنگیزخان در ایران فرمان می‌راندند. در نخستین مرحله، جنبش‌های دهقانان و بینوایان شهری مشترکاً علیه فئودالهای کوچک ایرانی صورت می‌گرفت که خود اینها هم زیربار زور و تعدی اشراف نظامی مغول بودند. در مرحله دوم، تضاد میان فئودالهای محلی کوچک با اشراف مغول ترك که آنان می‌خواستند هرچه زودتر اینان را از سرواکنند از یکسو، و دهقانان و پیشه‌وران که می‌خواستند استثمار فئودالی از میان برود، برابری اجتماعی برقرار گردد و ضروریات زندگی به‌طور مساوی تقسیم گردد، از سوی دیگر، در حال پیشرفت بود.

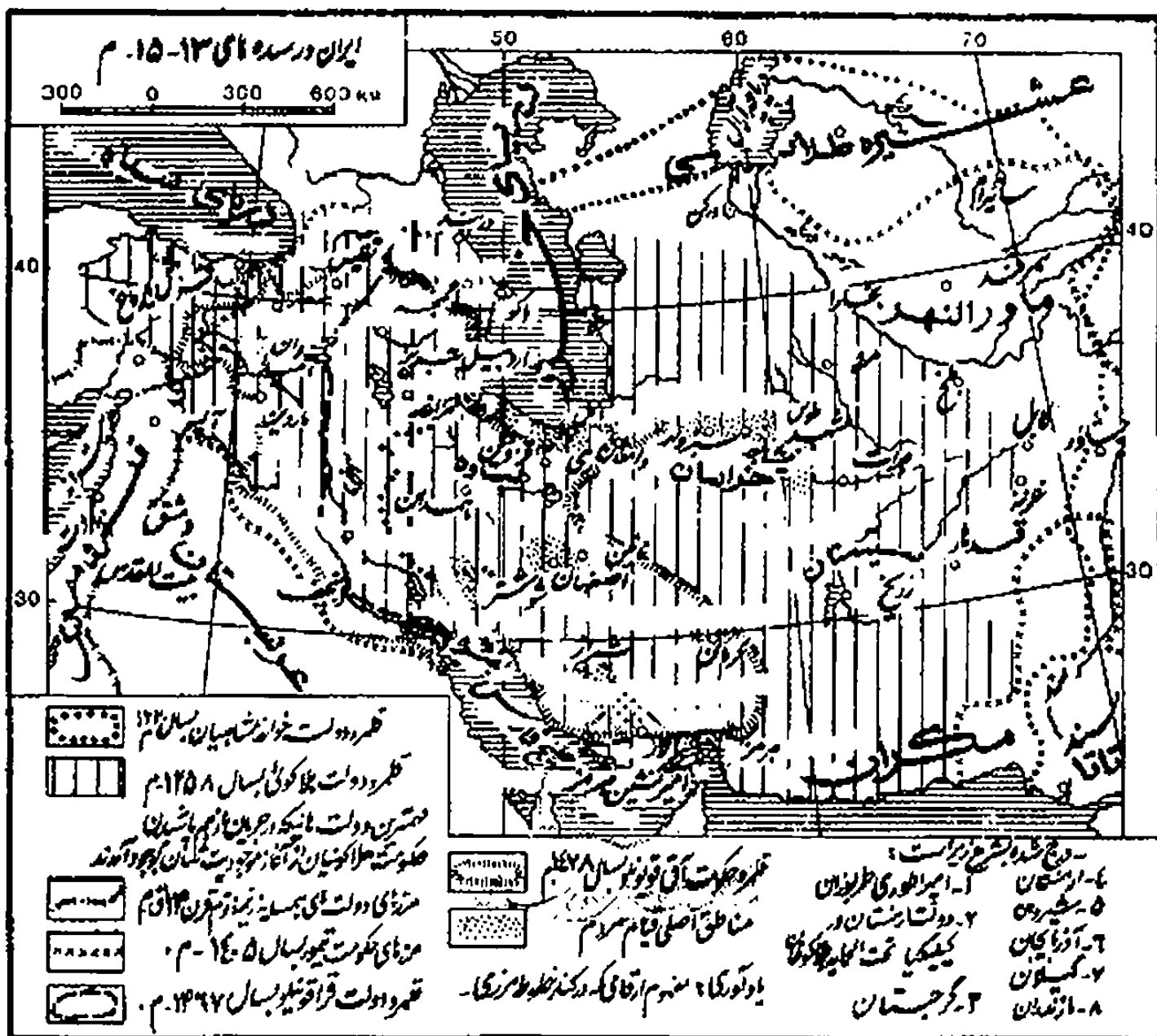
پایه ایدئولوژیک جنبش مردم ضمن سده‌های ۱۴-۱۵ شیعه‌گری بود، چون این مذهب جداً با کیش حکومت مخالفت می‌ورزید - کیش رسمی حکومت، سنی‌ای بود که از عرفان اسلامی الهام می‌گرفت - بگونه‌ای که در بادتولد یادآوری می‌کند، شیعه‌گری به این انگیزه مورد استقبال مردم قرار گرفت که بر آن بود، امام دوازدهم غایب شیعیان

ظهور خواهد کرد، ایمان راستین را به مردم ارائه خواهد داد و صلح را با خود خواهد آورد. طبق یکی از احادیث، هنگامی که امام دوازدهم مهدی ظهور کند «زمین را از پیداد و زور و ستم پاك و به جای آن راستی و داد و صلح را برقرار خواهد کرد»؛ شیعیان اعتماد داشتند که مهدی با شمشیر، پیدادگران را نابود و پیداد را از روی زمین برخواهد انداخت و اینگونه هیچکس نخواهد توانست به دیگری زور گوید. جغرافی نویسی یا قوت می نویسد: آن اندازه اعتقاد بازگشت مهدی موعود در میان مردم به شدت رواج داشت که در کاشان یکی از مهمترین کانونهای شیعه گری در ایران - سالخوردهگان شهری هر روز صبح زود از دروازه شهر خارج می شدند، اینها اسبی را با زین و لجام مرصع و مزین بدون سوار با خود می بردند، تا اگر بگونه ناگهانی امام مهدی ظهور کرد او را سوار براسب کنند و به شهر بیاورند. مردم با داشتن پندار ظهور امام غایب مهدی، پیش خود در انتظار يك انقلاب اجتماعی بودند.

صوفیگری و صوفیان بگونه ویژه ای داشتن ثروت را، به ویژه اگر نامشروع بود یعنی از راه ستم و غارت به دست می آمد، محکوم می شمردند. در صوفیگری ضمن محکوم شمردن ثروت و گرایش به آئین بینوائی که به عنوان نجات روح از گناه قلمداد می شد، اعتراض بینوایان علیه عیش و نوش و شکوه و جلال طبقه حاکم منعکس می گردید، اما این اعتراض بگونه ای منفی بود. در سده های ۱۴-۱۵ چند فرقه از درویشان صوفی این اعتراض را بگونه فعال در آوردند و در جنبش های مردمی شرکت کردند.

جنبش سربداران

در میان قیامهای مردمی جنبش سربداران از همه مهمتر بود. در سالهای ۳۰ سده ۱۴، شیخ خلیفه که درویش و شیعه بود ایدئولوگ این جنبش به شمار می رفت، او تبلیغ خود را به شکل اندرزه های صوفیانه یا پندار «صلح خواهانه» در سبزوار، در بخش بیهق خراسان آغاز کرد. او به دست یکی از آدم کشان مأمور از سوی فقیهان سنی به سال ۱۳۳۵، ترور شد، اما شاگردش، شیخ حسن جوری دنباله تبلیغات او را گرفت، پیروانش را به نام فرقه درویشی حسنی سازمان داد. هر کس که به فرقه او می پیوست سوگند یاد می کرد و ناچار بود خود را مسلح کند و به دعوت شیخ آماده نبرد مسلحانه گردد، بیشتر از پیروان و مریدانش پیشه وران و صنعتگران بودند و خود او هم از میان پیشه وران پها خاسته بود، اما شماره بی شماری از روستائیان هم به این فرقه وارد شدند. شیخ حسن جوری در شهرهای خراسان گردش می کرد و ز پرپوشش درویشی مردم را به قیام علیه دستگاه حاکم برمی انگیزخت.



امیر مغول به نام ارغون شاه او را دستگیر کرد و به زندان افکند. اما خواباندن این جنیت که بگونه توده ای آغاز شده بود غیر ممکن بود. در ۱۶ مارس ۱۳۳۷ در روستای باشتین نزدیک سبزوار، جائیکه بیشتر ساکنان آن از مریدان شیخ حسن جویری به شمار می آمدند، دهقانان چندتن از مأموران مغول را که به خانه شان وارد شده و از آنها «شراب وزن» می خواستند، کشتند. دهقانان دریکی از گردهم آئی هایشان گفتند: «این مردمی که بر ما چیره اند، فراوان زور می گویند. اگر خداوند تبارک و تعالی به ما کمک کند ما ظلم را از میان می بریم و ظالم را نابود می کنیم و اگر چنین نشد بگذار سرهایمان به دار رود (به این انگیزه آنها را سربداران می گویند). اما زور و بیداد را تاب نخواهم آورد». پسر مالک معلی عبدالرزاق جانب دهقانان را گرفت و توده دلیران جوان

که خود را چیزی کمتر از رستم پهلوان نمی دانستند، او را به رهبری خود برگزیدند. قیام بزودی اوج گرفت؛ در این قیام گذشته از دهقانان و پیشه‌وران، خرده‌مالکان نیز شرکت داشتند. دیری نپائید سربداران شهر سبزوار را به تصرف درآوردند و آنجا را مرکز حکومت خود قرار دادند (۱۳۳۷-۱۳۸۱). در همان سالهای نخست قیام، سربداران يك رشته شکست‌هائی به چريك‌های اشراف مغول - ترك وارد آوردند، و سرتاسر باختر خراسان را با شهرهای نیشابور، طوس به قلمرو خود افزودند.

آخرین ایلخان مغول به نام توگاتیمودخان که به‌گراگان مهاجرت کرده بود، رهبر سربداران را گویا برای بستن پیمان به‌عشیره‌اش دعوت کرد، منظورش آن بود که او را هنگام مهمانی پس از مستی دستگیر کند. امیر سربداران که کرابی نام داشت با ۳۰۰ مرد جنگی (بنابر برخی از اسناد با ۱۰۰۰ تن) به‌اردوگاه ایلخان وارد شد. سربداران که از نیرنگ ایلخان آگاه شدند تصمیم گرفتند بر او پیش دستی کنند. در این مهمانی کرابی ایلخان را کشت، افراد سربداران به‌مغولان حاضر تاختند قسمتی از آنها را کشتند و بقیه از زور هراس فرار را برقرار برتر شمردند.

این رویداد در ۱۳ دسامبر ۱۳۵۳ پیش آمد، در این هنگام گراگان به قلمرو سربداران ملحق شد. در دستگاه حکومت سربداران بیکار داخلی بین میان‌روان که به خرده مالکان ایرانی اتکا داشتند، و افراطیون که هواخواه دوآتشه درویشان فرقه حسنی بودند آغاز شد، گروه اخیر نمایندگان پیشه‌وران و تا اندازه‌ای دهقانان بینوا بودند. اینان را شیخ حسن جوری که به‌وسیله سربداران از زندان آزاد شده بود، رهبری می‌کرد. او از پندار برابری اجتماعی دفاع می‌کرد. در جریان این بیکارها فرمانروایان سربداران اغلب عوض می‌شدند (در ظرف ۴۴ سال ۱۲ امیر عوض شدند). اگرچه غالباً امیران، وابسته به جناح میان‌رو بودند، اما زیر فشار افراطیون گاهگاهی ناچار به پیروی از گرایشهای افراطی می‌شدند. در زمان حکومت سربداران دهقانان فقط $\frac{۳}{۱۰}$ محصول جمع‌آوری شده را به‌عنوان مالیات به دولت می‌پرداختند و اضافه بر این مبلغ، دیناری از آنها به‌عنوان مالیات گرفته نمی‌شد. فرمانروا، مقربان، نوکران (منظور مستخدمان نظامی است) همه يك جور لباس می‌پوشیدند و جامه‌های آنها شامل پارچه‌هائی از پشم گوسفند یا شتر بود. درخانه فرمانروا هر روز گردهم آئی‌ای تشکیل می‌شد که حاضران غذا می‌خوردند، در این اجتماع هر کس اعم از ثروتمند و بینوا می‌توانست شرکت کند و غذا بخورد. چريك‌ها معمولاً از میان دهقانان برگزیده می‌شدند، شماره آنها در آغاز ۱۲ هزار تن، بعدها ۱۸ هزار تن و سرانجام ۲۲ هزار تن مرد رزمنده بود، همه اینها از دولت حقوق جنسی می‌گرفتند. رزمندگان سربداران به‌عنوان دلیرترین بیکارجویان نامدار شدند.

در سالهای ۶۰ سده ۱۴، پیکار داخلی دو دسته از سرداران به نبرد مسلحانه کشانده شد. آخرین فرمانروای سرداران علی مؤید، قیام کنندگان شیخی را در هم کوبید، رهبر درویشان به نام عزیز و ۷۰ تن از سران پیروانش را کشت. اما حکومت خود علی مؤید بناتوانی گزاید و گرگان و نیشابور را از دست داد.

جنبش مردمی در استانهای دیگر ایران در سده ۱۴

در اواسط سده ۱۴ رهبر فرقه درویشان حسنی، دومین جانشین حسن جوری، به نام سید قوام‌الدین مرعشی، به مازندران مهاجرت کرد و در آنجا به تبلیغ پرداخت. جنبش درویشان در مازندران از لحاظ محتوای اجتماعی و ایدئولوژیک با جنبش سرداران فرقی نداشت؛ در اینجا هم به منظور برقراری برابری اجتماعی و تقسیم مساوی مالکیت ضرورت‌های زندگی تبلیغ می‌شد. اینگونه به سال ۱۹۳۰ در مازندران حکومت سیدها برقرار گردید.

همتای چنین جنبشی در گیلان هم گسترش یافت، در قسمت شرق این منطقه حکومت سیدها که مرکزش لاهیجان بود، به فعالیت پرداخت (۱۳۷۰-۱۵۹۲). این دو حکومت بعدها رفته رفته به دولت‌های فتودالی معمولی تبدیل شدند.

به سال ۱۳۷۳ قیام سرداران در کرمان در گرفت، دولت دودمان آل مظفر در آنجا سرنگون شد. قیام کنندگان خزانه حکومت را تصرف، چند تن از فتودالهای معلی را زندانی و زمین‌های اقطاع آنها را مصادره کردند. در پایان ۱۳۷۳ کرمان پس از یک محاصره ۹ ماهه به وسیله ارتش آل مظفر زیر رهبری شاه شجاع تصرف گردید و قیام کنندگان سرکوب شدند.

قیام بزرگ سرداران به سال ۱۳۶۵ در آنسوی مرزهای ایران یعنی سمرقند و توابش رویداد، در آنجا سرداران مدت یک سال حکومت را به دست داشتند.

ایران در زمان چیرگی تیمور و تیموریان

حکومت تیمور که در آسیای میانه آغاز گردید، سرانجام گسترش دامنه‌دار قدرت تیموریان را به دنبال داشت. تیمور (در سالهای ۱۳۷۰-۱۴۰۵ فرمانروائی داشت) تلاش می‌کرد تا ضمن ازمیان بردن فتنه‌های فتودالی و سرکوب کردن جنبش‌های مردمی، قدرت مرکزی نیرومندی را پدید آورد. او خوب می‌فهمید که برای جلب وفاداری و اعتماد

فئودالها به ویژه امیران مغول - ترك، که معمولاً خودسر بودند و گاهگاهی سر به شورش بر می داشتند، تنها راه حل، تصرف کشورهای خارجی است، بنابراین او به فئودالها وعده اشغال زمین های تازه و غنائم جنگی سرشار را می داد. اینگونه تیمور بر آن شد لشکر کشی های تاراجگرانه و خونینی را در مناطق عشیره پلائیسی، و پس از آن در ایران و آسیای باختری، آغاز کند.

شیوه های جنگی تیمور بسیار بیرحمانه بودند و ایرانی های فراوانی را به بار آوردند، اما ویرانی های ناشی از لشکر کشی های تیمور به پایه چنگیزخان نرسیدند. برخلاف چنگیزخان، تیمور نقشه های اقتصادی مشخصی را دنبال می کرد. او که می خواست نظارت کاملی بر راه های بازرگانی اروپا - آسیا داشته باشد، کوشش داشت کشورهای ایران، ماوراء قفقاز و آسیای غربی را تصرف کند و اینگونه کلیه راه های کاروان رو تجارتنی را که از این کشورها می گذشتند زیر نظارت بگیرد. اما راه های کاروان رو شمالی از دشت های کناره های دریای سیاه و دریای خزر می گذشتند و تیمور می پنداشت نمی تواند تسلط دائم خود را بر این راه ها استوار گرداند، بر آن شد این راهها را ببندد و بنابراین شهرهای مهمی که در سر این راهها قرار داشتند ویران کرد - این شهرها همانا اودگنج، مرای برکه، هسترخان، آزو و غیره بودند. تیمور کوشش داشت تا به حساب غارت و ویرانی شهرهای کشورهای دیگر، سطح اقتصاد ماورالنهر را بالا ببرد، و به همین منظور، تأسیسات آبیاری گسترده ای را در این منطقه بنیان نهاد، هزاران صنعتکار را از شهرهای تصرف شده به اینجا کوچاند، ساختمانهای نوین و آرامتهای را در شهرهای این ناحیه بنا کرد، سمرقند را که به زادگاهش نزدیک بود پایتخت قرار داد و نسبت به زیبای کردن و آبادی آن همت گماشت.

دوران تصرف و اشغال ایران به وسیله ارتش تیمور از سال ۱۳۸۱ آغاز شد و به سال ۱۳۹۳ پایان یافت. تیمور به سال ۱۳۸۱ هرات را تصرف کرد و به دنبال آن دودمان کودت ها را از میان برد؛ سبزوار به سال ۱۳۸۱ به دست تیمور افتاد و حکومت سربداران در آنجا نابود گردید. قیام تازه سربداران که به سال ۱۳۸۳ در سبزوار در گرفت با بیرحمی بسیار به وسیله تیمور سرکوب شد؛ فرمان داد ۴ هزار تن از شورشیان را زنده لای دیوار گذاشتند و روی آنها را دیوار ساختند. پس از اشغال اصفهان به وسیله ارتش تیمور قیامی زیر رهبری جوان آهنگری در آن شهر در گرفت، ضمن این شورش محصلان مالیاتی تیمور به وسیله شورشیان کشته شدند. ارتش تیمور ضمن سرکوبی این قیام فرمان داد تا از سرهای کشتگان شهری (گویا در حدود ۷۰ هزار بودند) برجها ساختند. به سال ۱۳۹۲ تیمور جنبش مردمی را در گرگان سرکوب کرد و حکومت سیدها را در مازندران درهم کوبید. باری تیمور در ایران نه تنها مانند متجاوز بیگانه، بلکه به عنوان سرکوب کننده

خونین جنبش‌های مردمی وارد عمل گردید. بنابراین، قسمتی از قشودالها به ویژه اشراف کوچ‌نشین مغول، ترك، که در ایران از عهد سمرکوی جنبش‌های مردمی با زور بر نمی‌آمدند، از او پشتیبانی کردند.

باختر ایران و کشورهای ماوراء قفقاز نیز به وسیله ارتش تیمور تصرف شد. تبریز به سال ۱۳۸۶، و بغداد دوبار، در سالهای ۱۳۹۳ و ۱۴۰۱، به دست نیروهای تیمور افتاد؛ حکومت جلایریها تارومار شد و سلطان آن گریخت. به سال ۱۳۹۳ قلمرو دولت آل مظفر در فارس و کرمان به تصرف تیموریان درآمد. تیمور در زمان زندگیش منطقه باختری ایران یا آذربایجان، ارمنستان و عراق عرب را به پسرش میرانشاه وا گذاشت.

پس از مرگ تیمور در قلمرو متصرفاتش ستیز داخلی در گرفت. سلطان احمد جلایری از مصر بازگشت و با امیر قره یوسف، رهبر يك گروه از اتحادیه عشایر ترکمن «قره قوینلو» (به معنی گوسفند سیاه که تصویر آن روی پرچمشان دیده می‌شد) متحد شد، گروه عشایر نامبرده در حوضه دریاچه وان سکونت داشتند. سلطان احمد به کمک عشایر قره قوینلو در نزدیکی مردود ارتش میرانشاه تیموری را شکست داد، و خود میرانشاه به سال ۱۴۰۸ کشته شد. اما پس از این پیروزی بر سر تقسیم زمین‌های تصرف شده میان متحدان اختلاف روی داد و به سال ۱۴۱۰ در نزدیکی تبریز نبردی میان آنها در گرفت. قره یوسف که پیروز شد، فرمان داد سلطان احمد را خفه کردند. بنابراین در قلمرو حکومت جلایریان، دولت قره قوینلو زمامدار شد (۱۴۱۰-۱۴۶۸)، این قلمرو شامل آذربایجان، ارمنستان، کردستان، عراق عرب بود، قره قوینلوها تبریز را پایتخت قرار دادند. پادشاهان قره قوینلو - قره یوسف (۱۴۱۰-۱۴۲۰) و اسکندر (۱۴۲۰-۱۴۳۷) سرگرم نبردهای پیوسته با تیموریان شدند. دشمن دیگر قره قوینلو و متحد تیموریان گروه دیگری از اتحادیه عشایر ترکمن به نام آق قوینلو (به معنی گوسفند سفید که تصویر آن روی پرچمشان دیده می‌شد) که عشیره پایند در رأس آن قرار داشت، بود. هر دو گروه اتحادیه عشایری - قره قوینلو و آق قوینلو - در حدود سالهای ۱۳۷۵-۱۳۸۰ تشکیل شدند، اینها از عشایر کوچ‌نشین غز بودند که با هجوم مغولها در سده ۱۳ به سوی غرب رانده شدند. قلمرو آق قوینلو در قسمت علیای رودخانه دجله و دیابکر بود.

باقی مناطق ایران به اضافه آسیای میانه در نیمه اول سده ۱۵ در قلمرو تیموریان باقی ماند. پسر و جانشین تیمور به نام سلطان شاهرخ (۱۴۰۵ - ۱۴۴۷) پایتختش را از سمرقند به هرات منتقل کرد، و ماورالنهر را به عنوان تیول به پسرش الخ بیک وا گذاشت (۱۴۰۹ - ۱۴۴۹)؛ شاهرخ خودش بدون واسطه فرمانروایی خراسان را می‌گرداند و استانهای دیگر ایران را میان شاهرزادگان تیموری به عنوان تیول تقسیم کرد. او از تصرف

زمین‌های تازه چشم پوشید، و در حالیکه از يك پسرچگی رهبری نظامی برخوردار نبود، اغلب به سرکوبی فتودالهای شورشی می‌پرداخت، این شورشها گاهگاهی به وسیله خود شاهزادگان تیموری برانگیخته می‌شدند. شاهرخ به دستگاه دیوانسالاری کشوری ایرانی و روحانیان مسلمان متکی بود. او تقریباً روش سیاست داخلی غازان‌خان را دنبال کرد. در حالیکه میزان مشخص و دقیقی برای مالیات‌ها تعیین کرد، تا اندازه‌ای وضع دهقانان را بهبود بخشید، اما اینکار نمی‌توانست بحران عمیق اجتماعی ایران را از میان ببرد.

شاهرخ پس از يك رشته جنگهایی موفق شد قره‌قوینلو را به سختی شکست دهد؛ جهان‌شاه قره‌قوینلو (۱۴۳۷ - ۱۴۶۷) خود را تابع تیموریان خواند. اما پس از مرگ شاهرخ، جهان‌شاه اعلام استقلال کرد و خود را سلطان شناساند. او در فاصله سالهای ۱۴۵۳ و ۱۴۵۷، از ستیز داخلی دولت تیموری بهره برد، و کلیه ایران باختری را به تصرف درآورد و به سال ۱۴۵۸ خراسان را گرفت و هرات را اشغال کرد، اما همینکه خبر شورش پسرش حسنعلی را در آذربایجان شنید، ناگزیر شد با سلطان ابوسعید سلطان تیموریان پیمان صلح ببندد، او ضمن این پیمان از خراسان چشم پوشید، اما عراق عرب، فارس و کرمان را برای خود نگاهداشت، زمینهایی که در خاور دشت کویر - خراسان، گرگان و سیستان قرار داشتند زیر تسلط تیموریان باقی ماند.

جنبش‌های مردمی در نیمه یکم سده ۱۵

به سال ۱۴۰۵ سربداران، قیام تازه‌ای را در سبزوار آغاز کردند؛ به سال ۱۴۰۶ قیام مردمی در مازندران در گرفت و دوباره حکومت سیدها روی کار آمد. در خراسان فرقه مذهبی نوینی از شیعه‌ها به نام حروفی‌ها پدید آمد. بنیان‌گذار این فرقه فضل‌الله استرآبادی بود که با پندارهای نوینی وارد میدان پیکار شد. به سال ۱۴۸۷ تیمور او را نزد پسرش به شیروان فرستاد، در آنجا میرانشاه او را با دست خودش کشت. حروفی‌ها میرانشاه را ضد مسیحی می‌شناختند، اما دودمان تیمور را نزد خدا ملعون برمی‌شمردند. حروفی‌ها یادگارهای ادبی بسیار پرارزشی باقی گذاشته‌اند، آنها ضمن بخش اعلامیه‌هایی بر پایه حدیثی، ظهور فوری مهدی «فرمانروای شمشیر» را پیش‌گویی و یادآوری می‌کردند که به محض ظهور امام غایب، عوامل بیدادگری یعنی فتودالیزم بیدرنگ نابود خواهد شد و حکومت داد و برابری در سرتاسر جهان برقرار خواهد گردید. دیری نپایید که تبلیغات این فرقه در میان بینوایان و روشنفکران شهرهای ایران، آذربایجان و ترک نفوذ کرد.

به سال ۱۴۲۷ سلطان شاهرخ در مسجد جامع هرات به وسیله احمد لُر که حروفی

بود، از ناحیه شکم زخمی گردید.

در سالهای ۱۳۴۱-۱۳۴۲ يك قیام مردمی در خوزستان روی داد. رهبری این قیام را یکی از شیعه‌های افراطی به نام مهد محمد ملقب به «مشعشع» که خود را منادی امام زمان معرفی می‌کرد، در دست داشت. قریب ۱۰ هزار تن از دهقانان و عربهای کوچ‌نشین بینوا پیرامونش گردآمدند؛ مشعشع اینان را متقاعد کرد که آنچه دام دارند به فروشند و اسلحه خریداری کنند. قیام‌کنندگان خود را فدائی می‌نامیدند و برای رسیدن به هدفهایشان از کشته شدن باکی نداشتند. آنها دودمانهای مالکان محلی را نابود کردند و بسیاری از اشراف را کشتند و اموالشان را به تصرف درآوردند. چریکهای استان فارس علیه این خیزندگان وارد نبرد شدند، اما شکست خوردند. این قیام به وسیله یکی از شاهزادگان دودمان قره‌قوینلو سرکوب شد. پس از چند سالی دوباره مشعشع بازگشت، قیام از نو آغاز گردید، سرانجام دولت کوچکی نظیر حکومت سربداران در خوزستان، بین شوشتر و حویزه، تشکیل داد. بعدها این حکومت طبق معمول - به شاهزاده نشین فتودالی تبدیل گردید.

حکومت‌های ایران در نیمه دوم سده ۱۵

بیکار دهرهای دو دولت ترکمن نژاد به آنجا رسید که به سال ۱۳۶۷، ارتش قره‌قوینلو به سختی از لشکریان آق‌قوینلو در نزدیکی شهر موهای ارمنستان شکست خورد در این نبرد خود جهان‌شاه کشته شد. پس از این رویداد اوزون‌حسن آق‌قوینلو (۱۳۵۳-۱۳۷۸) که سردار بزرگی بود، به سال ۱۳۶۸ آذربایجان را به تصرف درآورد. راست است که سلطان ابوسعید تیموری به یاری پسر جهان‌شاه شتافت، اما اوزون‌حسن ضمن اتحاد با شیروانشاه فرخ یاسار، ارتش تیموری را در دشت مغان محاصره کرد؛ این ارتش از هم پاشید و پراکنده شد و خود ابوسعید هم به قتل رسید. هم‌اکنون سرتاسر غرب ایران جزو قلمرو دولت آق‌قوینلو درآمد، اما شرق ایران همانگونه زیر تسلط تیموریان بود. دولت تیموری پس از مرگ ابوسعید به دو منطقه تقسیم شد - آسیای میانه که مرکزش سمرقند، و خراسان که مرکزش هرات بود، در قسمت اخیر سلطان حسین بایقرا (۱۳۶۹-۱۵۰۶) تسلط داشت که شاعر نامدار ازبک علیشیر نوائی (۱۳۴۱-۱۵۰۱) از مقربان او به شمار می‌آمد.

سلطان اوزون حسن آق‌قوینلو شخصیتی برجسته و در اداره امور کشور بسیار کاردان بود. او به منظور تعیین دقیق میزان مالیات‌ها و از میان بردن باج و خراجهای غیرقانونی تعمیلی به رعایا فرمانی به نام «قانون نامه» صادر کرد که به منزله آئین‌نامه مالیاتی به شمار

می‌آمد، ضمن این آئین‌نامه، مالیات ارضی، به موجب برخی از مدارك، تا $\frac{1}{5}$ محصول کاهش یافت، اما این آسان‌گیری بسیار موقتی بود، وضع دهقانان دوباره به وخامت گرائید. اوزون حسن ناگزیر بود در برابر منافع اشراف کوچ‌نشینان اغماض کند و نتوانست حکومت متمرکز نیرومندی را پدید آورد.

اوزون حسن که برای مقابله با تجاوز سرسختانه ترکان عثمانی ناچار به پیکار بود، پیمان اتحادی با یکی از مهمترین دشمنان دولت عثمانی یعنی دینز منعقد کرد. سفیران و نیز یعنی کاتوپنو زنو، یوسافان بادبادو، امردوسی کنتارینی که ضمن سالهای ۷۰ سده ۱۵ در دربار اوزون حسن در تبریز گرد آمدند، ایران و کشورهای مجاورش را با درود فراوان ترك گفتند. میان اوزون حسن و فرستاده دولت روس، ایوان سوم و مارکوسوی ایتالیائی هم مذاکراتی انجام گرفت. در جنگ با ترکان، نخست اوزون کامیابی به دست آورد، اما بعدها به سال ۱۴۷۳ در نزدیکی ثوجانه روی رودخانه فرات شکست خورد.

روابط فتودالی در ایران سده‌های ۱۲-۱۵

در دولت‌های ایران ضمن سده‌های ۱۲-۱۵ فقط اتحادیه‌های جنگی - اداری و مالکان فتودالی بزرگ و کوچک نفوذ داشتند. پراکندگی فتودالی و سیستم تیول جنگی در این هنگام پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد، در عین حال تمرکز مالکیت ارضی به دست فتودالهای بزرگ بگونه چشم‌گیری شکل گرفت. فرمانهایی که سلطان اوئیس جلایر (۱۳۵۶-۱۳۷۴) برای حقوق زیردستانش صادر کرده است، نشان می‌دهند که در نیمه سده ۱۴ مالکان زمین‌های اقطاع نه تنها از مالیات‌های این زمین‌ها بهره می‌بردند، بلکه از مصونیت اداری قضائی نیز برخوردار بودند. بعدها مالکیت تیول - اقطاع به سیورغال (واژه مغولی است و مفهومش همان مواجب است) تغییر نام یافت. سیورغال همان تیول موروثی بود و اندازه آن امکان داشت از يك روستا تا يك استان کامل را در برگیرد، سیورغال به مستخدمان نظامی تعلق می‌گرفت و صاحبان سیورغال از پرداخت مالیات به دولت مرکزی معاف بودند و ضمناً از لحاظ اداری و قضائی در برابر دولت مصونیت کامل داشتند.

فرمانهای سلطان اوئیس جلایر (۱۳۵۶ - ۱۳۷۴) نشان می‌دهند که در آن هنگام بستگی دهقانان به زمین بیش از پیش استوار گردید. در یکی از این فرمانها گفته می‌شود: «رعیت‌های استان همدان... نیایستی از زمینهای خود آواره شوند. پنهان‌شدگان (فراریان) باید به روستای پیشین خود برگردند، آنها را مجبور کنید در آبادیهای خودشان به کار زراعت پردازند». در فرمان دیگری گفته می‌شود: «حاکمان استانها نباید آنها را [فراریان

را] به خود راه دهند و باید به سرعت به روستاهای پیشینشان برگردانده شوند.

در نیمه دوم سده ۱۵ استعمار فئودالی هرچه بیشتر شدت یافت. در یکی از فرمانهای پایان سده ۱۵-۲۷ و در دیگری - ۳۱ و در سومی ۱۵ اصطلاح به کار رفته که مفهوم آنها مالیاتها و وظایف، و حقوقی است که خزانه دولت به فئودالهای مشخصی بر پایه واگذاری تیولها یا پاداشها، داده است. در میان این اصطلاحات از مالیاتهای ارضی، کار اجباری و بیگاری نام برده شده است. به طور کلی، تقریباً تمام مالیاتها و وظایف در زمان مغولان رواج داشته است، حتی از کلیه رعیتها، مالیات سرانه هم دریافت می‌گردیده است. این مالیات همان کوچکچود بود که بعدها به مرشمداری تغییر نام یافت - چیزی که نوعی مالیات سرانه ویژه نامسلمانان بود (در زمان ایلخانان نخستین از میان رفت) به سال ۱۳۵۶ دوباره برقرار گردید.

گسترش روش مهنویت مالیاتی. در زمینهای سیورغال و وقف، درآمد خزانه دولت را به میزان زیادی کاهش داد. از آنجا که همه این مالیاتهای جمع‌آوری شده به جیب مالکان منصوب سرازیر می‌شد طبعاً قدرت مرکزی به ناتوانی گرائید و فئودالهای بزرگ نیرو گرفتند. اشراف نظامی - کوچ‌نشین ترک مغول و کردها در باختر ایران در زمان تیموریان و آق‌قویونلو مانند پیش به عنوان رهبران سیاسی بر مردم فرمان می‌راندند. این اشراف بانظام کامگی کامل رعایا را اداره می‌کردند اگرچه دهقانان قانوناً آزاد به‌شمار می‌آید.

در نیمه دوم سده ۱۵ ایران از لحاظ اقتصادی به سختی سقوط کرد. فرستادگان ونیزی ضمن گزارش‌هایشان دربارهٔ رکود کارکشاورزی در مغرب ایران، دربارهٔ گرانی مواد خواربار و دربارهٔ ویرانی برخی از مناطق یادآوریهائی را کرده‌اند. نابسامانی زندگی شهری در آنزمان نیز قابل ذکر است. جمعیت شهرهای بزرگ به شدت کاهش یافت: جمعیت اصلهان به ۵۰ هزار، جمعیت سلطانیه به ۷ هزار تن رسید؛ لار رویهمرفته دارای ۲ هزارخانه و ۵ هزار تن جمعیت بود، در ساوه ۲ هزار خانه و در نائین ۵۰۰ خانه وجود داشت.

دشواریهای اقتصادی و کاهش بی‌اندازهٔ درآمد دولت مرکزی باعث شد که دولت آق‌قویونلو دو طرح اصلاح مالیاتی را به موقع اجرا بگذارد. نخست معافیت مالیاتی زمینهای سیورغالها را لغو کرد تا از این راه درآمد دولت افزایش یابد، دوم آنکه اخذ چند فقره مالیات را که برخلاف شریعت اسلام وضع شده بود، لغو کرد تا وضع دهقانان بهبودی یابد. این دو طرح به‌انگیزه پایداری اشراف نظامی با ناکامی روبرو گردید، به نبرد انجامید و احمد - پادشاه در این پیکار کشته شد. پیروزی اشراف، ستیز داخلی تازه‌ای را برانگیخت و در نتیجه این ستیزها به‌سال ۱۵۰۰ قلمرو آق‌قویونلو به دو قسمت تقسیم

گردید: سلطان مراد صاحب عراق عرب و عراق عجم و فارس گردید و شاهزاده الموند مالک آذربایجان و ارمنستان شد.

فرهنگ و ایدئولوژی ایران در سده‌های ۱۳-۱۵

استیلای مغولان موقتاً زندگی فرهنگی ایرانیان را به‌راه نیستی کشاند. حکومت ایلخانیان مغول که از زمان هلاکو خان آغاز شده بود، به ادبیات و شعر فارسی توجه نداشت، چون مغولان زبان فارسی را بدخوبی نمی‌فهمیدند، اما ایلخانیان با علاقه دانشمندان را به خدمت گرفتند: این دانشمندان شامل پزشکان، ریاضی‌دانان که از آنان برای اداره کارهای مالی حکومت و ساختمان بهره می‌بردند، کیهان‌شناسان که از آنها برای ستاره‌شناسی در دربار استفاده می‌کردند، تاریخ‌نگاران به‌منظور نوشتن تاریخ ستایش‌انگیز از اشغالگران مغول و خوب جلوه‌دادن اعمال چنگیزخان و نواده‌هایش، بودند. در زمان هلاکو خان ریاضی‌دان و کیهان‌شناس نامدار نصیرالدین طوسی رصدخانه بزرگی را در مراغه بنیان نهاد و کتابخانه‌ای را با ۴ هزار کتاب دایر کرد؛ در اینجا همراه با دانشمندان محلی، ستاره‌شناسان هندی و چینی هم کار می‌کردند. در مرز سده‌های ۱۳-۱۴ تأسیسات وزیر رشیدالدین قابل ذکر است در تبریز محله‌ای به نام رشیدیه وجود داشت که متعلق به نامبرده بود، او در تبریز کتابخانه‌ای بنیاد نهاد که ۵۰ هزار کتاب داشت، ضمناً چند مدرسه که در هر یک ۷۰ الی ۷ هزار دانشجو درس می‌خواندند بنیان گذاشت، در این شهر بیمارستانی شامل مؤسسات علمی ساخت، در این بیمارستان ۵۰ جراح، چشم‌پزشک و متخصصان رشته‌های دیگر پزشکی کار می‌کردند. در میان اینان پزشکان سوریه‌ای، مصری، هندی و چینی هم دیده می‌شدند. بیمارستان دیگری در همدان بنیان گذاشت. غازان خان هم به فرهنگ ایرانی آشنا بود و به چند زبان تسلط داشت بیمارستانی بزرگ و چند مدرسه در تبریز بنا کرد.

معماری ایرانی در این دوره نمونه‌های هنری فراوانی را ارائه داده است. ظاهراً در سده ۱۳ مقبره بدون تاریخی که منصوب به علویان است ساخته شده - این مقبره گنبد علویان نام دارد. در سده ۱۳ - آغاز سده ۱۴ مقبره‌های چند پهلوی گنبدی شکلی به گونه مقبره‌های مغولی در مراغه، سلماس، اصفهان (مقبره امامزاده جعفر) و شهرهای دیگر ساخته شده‌اند. در مرز سده‌های ۱۳-۱۴ ساختمانهای مهمی در تبریز و حومه آن بنا گردیدند، از آنجمله، مقبره غازان که دارای گنبدی بسیار بلند و یاسنگ مرمر تزئین شده بود، و همچنین مسجد وزیر، تاج‌الدین علی‌شاه گیلانی بودند.^۱ برخی از ساختمانهای مهمی

۱. این یادگارها هنگام جنگ‌های ایران - ترك در مرز سده‌های ۱۶-۱۷ ویران گردیدند.

که در آغاز سده ۱۴ ساخته شدند، به شرح زیراند مسجد - مقبره هشت پهلوی و گنبددار العجایتوخان در سلطانیه؛ مسجدی در ورامین با سردر نوک تیز و گنبد که با کاشی‌های لعابی رنگارنگی پوشیده شده است. کنده‌کاریهای عالی محراب العجایتوخان در مسجد جامع قدیمی اصفهان بسیار جالب است.

در سده ۱۵ يك مسجد عظیم در مشهد ساخته شد، این مسجد به نام گوهرشاد، زن سلطان شاهرخ بنا گردیده است؛ مدرسه سلطان حسین در هرات نیز در همان زمان ساخته شد. ضمن ساختمان مسجدها، مقبره‌ها، کاخ‌ها تزئینات کنده‌کاری و گچ‌بریهای ظریف و زیبا به منظور روکشی ساختمانها به کار رفته است، بیشتر این تزئینات روی سردرها، گنبدها و دیوارها انجام می‌گرفت ضمناً کاشی‌کاریها و موزائیک‌های زیبا از جمله تزئیناتی بود که برای روکشی ساختمان به کار می‌رفت.

نمونه‌های عالی هنر مینیاتور ایران در آن زمان به چشم می‌خورد. بسیاری از دست‌نوشته‌های زیبا که با مینیاتورهای بسیار عالی مزین شده‌اند از آن زمان به دست آمده است. مینیاتورهای سده‌های ۱۳-۱۴ مایه چینی دارند و به نظر می‌رسد که این سبک‌ها به وسیله مغول‌ها به ایران منتقل شده‌اند. مینیاتورهای ایرانی این دوره از لحاظ نمایش فرم لباسهای مغولی و ایرانی از اهمیت بسیاری برخوردارند. در سده ۱۵ آموزشگاهی برای تعلیم هنر مینیاتور در هرات تشکیل شد، استاد بزرگ این هنر بهزاد (تقریباً به سال ۱۴۵۵ متولد و پس از سالهای ۱۵۳۵/۳۶ در گذشته است) بود. هنر دیرین ایران یعنی خوش‌نویسی نیز پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد.

در این دوره سرودن اشعار کلاسیک به زبان فارسی نیز رایج شد. شاعر نابغه ایرانی سعدی (۱۱۸۲-۱۲۹۲) استاد نظم و نثر فارسی و نویسنده معروف‌ترین داستانهای اخلاقی در جهان، به خلق آثار منظوم و نثر به نام گلستان و بوستان و همچنین مجموعه غزلهائی در مرثیه تصرف بغداد به وسیله هلاکوخان و غیره، همت گماشت.

یکی از بزرگترین شاعران ایرانی حافظ (شمس‌الدین محمد ۱۳۲۰-۱۳۹۰) بود. او هم مانند سعدی در شیراز می‌زیست. دیوان (مجموعه اشعار) حافظ اثری هنری ممتاز و در نوع خود بی‌همتاست.

از شاعر بلندپایه، ابن یمن (به سال ۱۳۶۸ درگذشت) که در جنبش سربداران شرکت داشت اشعار مردمی و ضد فئودالی باقیمانده است، عبید زاکانی (به سال ۱۳۷۰ درگذشت) ضمن هجو نامدهاش بگونه‌ای خشمگینانه، تباه‌کاریها، سالوسی‌ها و مفت‌خوریهای اشراف را فاش ساخته است. تاریخ‌نگاری ایران در سده‌های ۱۳-۱۴ از پیشرفت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود.

از آثار نوشته‌ایکه بنا به دستور خانهای اشغالگر مغول نوشته شده و اهمیت فراوانی دارد اثر سه‌جلدی فارسی جوینی (۱۲۲۶-۱۲۸۳) جیره‌خوار فتودالهای مغول خراسان است، این اثر شامل تاریخ زندگی چنگیزخان و جانشینانش، و حتی تاریخ خوارزمشاهیان و اسماعیلیان الموت است. مهمترین مورخ ایران در آنزمان رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۲۴۷-۱۳۱۱) است. او که پزشک، لغت‌دان و اسلام‌شناس بود در حدود ۱۳۱۱ به یاری گروهی از همکارانش به نوشتن اثر عظیمی به زبان فارسی درباره تاریخ اقدام کرد نام این اثر را «جامع‌التواریخ» گذاشت.

نامه‌های خصوصی رشیدالدین به پسرانش که والیان استاتنها بودند و همچنین مکاتبات او با بلندپایگان دولتی و اشراف روحانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. از این نامه‌ها اطلاعات گرانبهایی درباره سیستم مالیاتی، وضع دهقانان، وضع بازرگانی، ساختمان کانالهای آبیاری و غیره به دست می‌آیند.

رشیدالدین - ایدئولوگ یکی از گروههای طبقه فتودالها - در عین حال که از دولتمردان نامدار بود با قشر روحانیان مسلمان روابط نزدیک داشت؛ او از خواهانان قدرت مرکزی نیرومند در حکومت ایلخانان بود و بنابراین با گرایشهای پراکنده فتودالی مخالفت می‌ورزید، اینگونه تکیه‌گاه استواری برای اشراف کوچ‌نشین ترک - مغول به شمار می‌رفت. هم‌جوینی و هم‌رشیدالدین با وجود اینکه هر دو رسماً در تالیفاتشان مغولان را ستوده‌اند، درباره جنبه‌های تاریک و منفی فرمانروایان مغولی کاملاً خاموش نبوده‌اند. نمونه‌هایی از ویرانی شهرها و استانها، کشتارهای دسته‌جمعی، تاراجگریهای همگانی، اجرای سیاستهای مالیاتی غارتگرانه و زورگویی‌های مغولان را ذکر کرده‌اند.

موضوعهای جالبی درباره تاریخ سیاسی و اجتماعی - اقتصادی ایران ضمن سده‌های ۱۳-۱۵ در آثار معروف تاریخ نگاران و جغرافی‌دانان نامدار این دوره (صاف، حمدالله قزوینی، حافظ ابرو، میرخوند و دیگران نوشته شده‌اند. در این دوره، تاریخ‌نگاری به زبان فارسی تقریباً جای تاریخ‌نگاری عربی را گرفته است.

در سده‌های ۱۳-۱۵ نفوذ صوفیگری در اشعار و همچنین در زندگی اجتماعی مردم ایران به ویژه چشم‌گیر بوده است. این پدیده در اثر هراس بی‌اندازه مردم از استیلاگران مغول، بیدادگری و بی‌رحمی قوم استیلاگر بود، اینگونه بیشتر مردم ناگزیر به جستجوی راه‌گریزی برای رهایی از این ستم بودند، قهرماً از دنیا و نعمات آن دل‌مسی‌کنند و به ریاضت‌کشی و زندگی تخیلی گرایش می‌یافتند. نفوذ صوفیگری بگونه محسوس در اشعار سعدی و حافظ به چشم می‌خورند، بزرگترین شاعران صوفی‌گرای فارسی زبان جلال‌الدین

رومی (۱۲۵۷-۱۲۷۳) بود.

در اشعار رومی عرفان افراطی و وحدت وجود با تبلیغ آزادمتشانه انساندوستی، آزاد اندیشی و اعتراض علیه ستم انسان بر انسان، درهم آمیخته‌اند.

پندار صوفیگری در اشعار بسیاری از شعرای این زمان بیان شده است. گاهگاهی صوفیگری به منزله پوششی برای آزاداندیشی مذهبی یا فلسفی به کار رفته است، چون فلسفه وحدت وجود ممکن است بگونه‌ای پندارالحاد را پنهان کند.

در رابطه با بیان مختصر ایدئولوژی صوفیگری، در این دوره هم مانند پیش صوفیگری با فلسفه عرفانی کشارش هم «مؤمنان»، هم «ملحدان»، هم سنیان و هم شیعیان را با داشتن ایدئولوژیهای گوناگون یه سوی خود می کشاند. به طور کلی عناصر ایدئولوژی صوفیگری که فراگرفتن آن برای صوفیان ضرورت داشت، استقبال از بینوایی و تنگدستی و امید به نعمات تخیلی از راه ریاضت زندگی، زیر نظر مربی یا شیخ درویشان (مرشد) بود، چون گویا فقط مرشد می توانست با خدا ارتباط داشته باشد.

در میان خط مشی های گوناگون فرقه های صوفیه می توان به طور کلی دو جهت را مشخص کرد - یکی جهت «اعتدال» (قائل شدن به توحید) و دیگری جهت «افراط» (قائل بودن به وحدت وجود).

از آنجا که صوفیگری دارای ایدئولوژی واحدی نبود، نمی توان درباره پایگاه اجتماعی این فرقه اظهار نظر کرد محیط های اجتماعی ای که پیروان روندهای گوناگون صوفیگری از آنها بر می خاستند، متفاوت بودند، بنابراین فرقه های گوناگون در اویش در زمانهای مختلف، می توانستند گرایش های گوناگونی را منعکس کنند. گاهگاهی، اعتراض شدید توده های مردم علیه ستم فئودالی، زیر پوشش نوعی از ایدئولوژی صوفی-گری خودنمایی می کرد، در این هنگام درویش ها نقش فعالی در جنبش مردمی ایفا می کردند. اما در عین حال، بگونه ای محسوس گرایش صوفیگری در جهت منافع طبقه فئودال به چشم می خورد، در این هنگام ایدئولوگ های تز بینوایی یک باره تغییر ماهیت می دادند و تبلیغ می کردند که مثلاً صوفی هم می تواند ثروتمند باشد. فقط از نظر روحی نبایستی به ثروت علاقه داشته باشد، و خود را صاحب مال به پندارد، درویش ثروتمند چیزی جز امانت-دار اموالش نیست و باید آنها را در راه خدا صرف کند. پنداشته می شد که چنین درویش ثروتمندی فقط باید مقدار ناچیزی از ثروتش را برای مصرف زندگی خودش خرج کند و باقی را برای منظورهای مذهبی و نیکوکاری به مصرف رساند؛ اما هیچکس کار او را بازرسی نمی کرد و اصلاً قوانین اخلاقی و سنتهای صوفیگری بگونه ای بود که برای مرشدها هیچگونه محدودیتی قائل نمی شد. بسیاری از درویشان در میان فئودالها حامیانی داشتند،

و اینان هدایای بسیاری از قبیل زمین و اموال دیگر به آنها پیشکش می‌کردند بگونه‌ای که خود درویش‌ها بعدها به فتودالهای بزرگی تبدیل می‌شدند.

کیش رسمی حکومت‌های ایران در سده‌های ۱۴-۱۵ در تمام مناطق به غیر از گیلان و مازندران سنی بود اکثریت جمعیت ایران نیز سنی به‌شمار می‌آمدند. در بیشتر شهرها به غیر از چندتائی از قبیل قم، کاشان، سبزوار و غیره، شماره سنیان بر شیعیان برتری داشت. اما با در نظر گرفتن اینکه از نیمه سده نهم تا آغاز سده ۱۶، بسیاری از جنبش‌های مردمی در ایران زیر پوسته ایدئولوژیهای گوناگون شیعه انجام گرفت، می‌توان پنداشت که بیشتر ساکنان روستاها بگونه‌سری از آئین شیعه پیروی می‌کردند، اما با به‌کار بردن اصل «تقیه» آئین خود را سنی می‌نمایاندند.

حکومت صفویان (سده ۱۶ م)

صفویان و قزلباشان تا پیش از پایان سده ۱۵ م.

تشکیل حکومت صفویان به جنبش قزلباشان که تابع «مرشدان» فرقه درویش صفوی در اردبیل بودند، بستگی داشت. این فرقه از زمان شیخ صفی‌الدین اسحاق (۱۲۵۲-۱۳۳۴) که سمت ارشاد این فرقه از درویش را داشت به نام فرقه درویش صفوی نام برده شد. او داماد و شاگرد درویش نسامدار شیخ زاهد (به سال ۱۳۰۰ درگذشت) بود. کمی پیش از نیمه سده ۱۵ داستانی بر سر زبانها افتاد که شیخ صفی‌الدین دوازدهمین نواده امام موسی کاظم (به سال ۷۹۹ هجری) رحلت کرد است. بعدها پژوهندگان نسل صفویان را به کردها منسوب کردند.

ممکنست، در آغاز فرقه درویشان صفوی در میان مردم از محبوبیت برخوردار بوده‌اند. شیروانشاه اخساقان دوم که تابع ایلخان ادغونخان (۱۲۸۴-۱۲۹۱) بود، شیخ زاهد را متهم کرد که رعیت‌ها را از کار کشاورزی باز می‌دارد و او را به ویران کردن خانقاهش تهدید کرد. هنگامیکه شیخ صفی‌الدین جای شیخ زاهد را گرفت فقط صاحب یک جفت

(قطعه زمین زراعتی است که گویا به وسیله يك جفت گاو شخم می‌شود) زمین بود، اما مریدان بسیاری از میان دهقانان و کدخداهای و پیشه‌وران داشت. فقط در پایان زندگیش شماره مریدانش بسیار کاهش یافت و منحصر به چند بازرگان و فتودال گردید، ولی دارائیش به ۲۰ پارچه آبادی رسید. در نیمه سده ۱۵ شیوخ صفوی مالک تمام منطقه اردبیل شدند و به فتودالهای روحانی متنذی تبدیل گردیدند.

در اواسط سده ۱۵، تکیه‌گاه مهم شیوخ صفوی، عشایر کوچ‌نشین ترك، آذربایجانی و آسیای صغیر بود، چون اینان پیرو آئین شیعه بودند و کوچ‌نشینان و دهقانان زیر پوشش شیعه‌گری علیه حکومت عثمانی که سنی بود، اقدام می‌کردند. بنا بر این ۷ عشیره کوچ‌نشین، خود را مریدان شیخ صفوی شناساندند: این ۷ عشیره عبارت بودند از شاملو، «وعلو، اوستاجلو، افشار، قاجار، تکلیو و ذوالقدر»؛ بعداً شماره آنها افزایش یافت. در نیمه دوم سده ۱۵ این عشایر ترك «قزلباش» نام برده شدند (به زبان ترکی یعنی «سر قرمز»). اینان کلاههایی را به رنگ ارغوانی به سر می‌گذاشتند که به نشانه ۱۲ امام شیعه ۱۲ خط‌گونه راه راه روی آنها دیده می‌شد؛ قزلباشها ریش‌هاپشان را می‌تراشیدند و سبیل‌های درازی می‌گذاشتند و روی سر تراشیده‌شان کاکل بلندی جا می‌گذاشتند.

نفوذ عشایر پیکارجویی ترك سرشت فرقه دراویش صفوی را دگرگون کرد. اگر نخستین شیوخ صفوی دارای سرشتی صلح‌خواهانه و عارفانه بودند، اما در زمان شیخ جنید (به سال ۱۴۶۰ کشته شد) و شیخ حیدر (به سال ۱۴۸۸ کشته شد) مرشدهای صفوی خوی عارفانه را ترك کردند و صوفیگری را فقط به عنوان وسیله‌ای برای پیشرفت مقاصدشان به منظور جلب وفاداری و صداقت مریدان ظاهراً رواج دادند. روش پیکارجویی شیعه‌گری و انجام «جهاد مقدس علیه کفار» هم‌اکنون پایه ایدئولوژی این فرقه گردید. با وجود این قزلباشان فقط از لحاظ سنتی عنوان «درویشی» و صوفیگری را به خود نسبت می‌دادند.

شیخ جنید و حیدر به یاری عشایر قزلباش نامبرده و حتی طوایف طالشی و قره‌داغی پیوسته به انجام تجاوزهای غارتگرانه‌ای زیر شعار «جنگ به خاطر دین» علیه کشورهای غیر مسلمان می‌پرداختند. این مناطق غیر مسلمان، گرجستان و قلمرو یونانی‌تراپوزان بودند. اینان ضمن این هجوم‌ها غنائم جنگی و اسیرانی را به چنگ می‌آوردند، اسیران را به عنوان برده در بازارهای اردبیل به فروش می‌رساندند. قزلباشان ضمن حمله به گرجستان هر بار از سرزمین شیروان می‌گشتند. این وضع شاهان شیروان را به هراس انداخت و بر آن‌شدند با قزلباشان به نبرد پردازند، ضمن همین نبردها بود که شیخ جنید و حیدر کشته شدند. پس از کشته شدن حیدر، سلطان یعقوب آق‌قویونلو اردبیل را به تصرف درآورد (۱۴۸۸) و پسر حیدر را اسیر کرد، پسر خردسالی حیدر به نام اسماعیل (به سال ۱۴۸۷ متولد شده

است) که قزلباشان به او وفادار مانده بودند بعدها توانست در گیلان پنهان شود. شیخ جنید و حیدر به عنوان رهبران قزلباشها از آئین شیعه ۱۲ امامی پیروی می کردند. اما افراد طبقه پائین قزلباشان که از شیعیان متعصب و افراطی به شمار می آمدند برای شیوخ خود مقام و منزلتی بی اندازه قائل می شدند و آنرا مقربان خدا می انگاشتند.

ایران در آغاز سده ۱۶ و تشکیل حکومت صفوی

در آغاز سده ۱۶ در ایران يك پارچگی سیاسی وجود نداشت. بزرگترین حکومتها در ایران سلطنت تیموریان در خراسان و دولتهای آق قویونلو بودند. مقارن سال ۱۵۰۰ م. قلمرو آق قویونلو میان سلطان مراد (عراق عجم) و الموند (آذربایجان و ارمنستان)، تقسیم شد. در فارس، یزد، کرمان، عراق عرب و دیار بکر گروه دیگری از آق قویونلو حکومت می کردند که اسماً تابع سلطان مراد بودند. در ابرکوه، کاشان، سمنان، سیستان حکومت های کوچکی مستقلاً فرمانروائی می کردند. در گیلان دو امیرنشین شیعه حکومت می کردند - یکی در لاهیجان (بیه پیشی) و دیگری در رشت (بیه پس). مازندران بده حکومت مستقل تقسیم شده بود؛ در خوزستان و حویزه دودمان شیعی مشعشع فرمانروائی داشتند. هر يك از این حکومتها تابعانی داشتند. حکومت آق قویونلو پیوسته مورد تهدید ترکهای عثمانی تجاوزکار قرار داشت. اما وضع تیموریان در خراسان چنین بود: از يكها به سرکردگی محمدخان شیبانی تمام قلمرو تیموریان را در آسیای میانه به تصرف در آوردند. پیشرفت روند پراکندگی فئودالی، این هردو دولت را به ناتوانی کشاند.

قلمرو حکومت آق قویونلو در اثر ستیزهای داخلی و جدائی خواهی فئودالها از هم پاشید. اصلاحات بدترجام مالیاتی، سنگینی مالیاتهای تحمیلی و ستم فئودالی باعث شدیدتر شدن تضادهای طبقاتی و افزایش هرچه بیشتر ناخشنودی توده دهقانان گردید. در چنین اوضاعی قزلباشان با وجود ناکامی های گذشته شان که به کشته شدن شیخ حیدر و سپس قتل پسرش سلطان علی گرائید، علیه دستم پادشاه آق قویونلو قیام کردند (۱۴۹۵-۱۵۰۰ م.)، شخص اخیر که فکر نمی کرد شکست بخورد، منتظر موقع مناسب بود تا آنها را قلع و قمع کند.

در این هنگام ستیز داخلی سختی در سالهای ۱۴۹۸ - ۱۵۰۰ میان مدعیان سلطنت دودمان آق قویونلو در گرفت و این وضع بیشتر باعث از هم پاشیدگی دولت نامبرده گردید. قزلباشان در تابستان ۱۴۹۹ به تعرض پرداختند. اسماعیل که ۱۲ سال بیش نداشت با سر پرستش حسین بيك شاملو گیلان را ترك کرد و به قرارگاه تابستانی ایل اوستاجلو وارد

شد، ایلخان با احساسات فراوان از او استقبال کردند. اسماعیل همراه ۳۰۰ قزلباش به اردبیل حمله کرد، اما نتوانست آنرا تصرف کند. امیران عشیره اوستاجلو تصمیم گرفتند به سوی باختر بروند - از طریق قره باغ، شوراگل و کاکیزمان به ارزنجان رهسپار شدند و منظورشان این بود که از قزلباشان آسیای صغیر کمک دریافت کنند. در پایان ۱۴۹۹-۷ هزار قزلباش زیر پرچم شیخ اسماعیل جوان گرد آمدند. اینان به سوی شیروانشاه فرسخ یاسار تاختند ارتشش را درهم شکستند، به سال ۱۵۰۰ شماخی و به سال ۱۵۰۱ باکو را تصرف کردند اما نتوانستند شیروانشاه را کاملاً مطیع کنند

به سال ۱۵۰۱ قزلباشان، ارتش الوند آق قوینلو را درهم شکستند و وارد تبریز شدند اینگونه تبریز و سرتاسر آذربایجان را به تصرف درآوردند. اسماعیل جوان به سال ۱۵۰۲ خود را «شاهنشاه» اعلام داشت. اینگونه حکومت صفوی در ایران بنیان گذاری شد. اسماعیل نخستین بار در تبریز ضمن خطبه‌ای پیروی ایران را از آئین شیعه ۱۲ امامی اعلام داشت و آشکارا سه خلیفه نخستین صدر اسلام را لعنت کرد، اگرچه ^۲ ساکنان تبریز سنی بودند.

به سال ۱۵۰۳ ارتش شاه اسماعیل اول (۱۵۰۲-۱۵۲۴) ارتش مراد آق قوینلو را درهم شکست و مراد ناچار به بغداد گریخت. در سالهای ۱۵۰۳-۱۵۰۴ قزلباشان، قزوین، قم، کاشان، اصفهان، شیراز، یزد و کرمان را تصرف کردند. در فاصله سالهای ۱۵۰۶ و ۱۵۱۰، آنها ارمنستان، کردستان و عران عرب با بغداد را گرفتند. در همین هنگام قلمرو تیموریان خراسان به سال ۱۵۰۷ به وسیله کوچ نشینان ازبک اشغال گردید. بیگمان پیکار میان اینان و قزلباشان بر سر حاکمیت مطلق ایران، اجتناب ناپذیر بود. شاه اسماعیل اول به سوی خراسان لشکر کشید، ضمن نبردی که بین ارتش او و ازبکان در نزدیکی مرو در گرفت، ازبکان به سختی شکست خوردند و به سال ۱۹۱۰ محمدخان شیبانی سرکرده اینان کشته شد. اینگونه خراسان و سیستان به قلمرو صفویان افزوده شد. گیلان و مازندران قبلاً زیر اطاعت دولت صفوی درآمده بود. قزلباشان برای تصرف آسیای میانه کوشیدند، اما به سال ۱۵۱۲ از ازبکان شکست سختی خوردند.

دولت صفوی در سده ۱۶-م.

حکومت نوینی که صفویان بنیان نهادند (۱۵۰۲-۱۷۳۶) به نام دولت صفوی یا قزلباش موسوم گردید. خاورشناسان نخستین اروپائی، دولت صفوی را حکومتی وابسته به ملیت ایرانی می‌شناختند. این نظریه درست نیست، در دولت صفوی ضمن سده ۱۶ هیچ

يك از ایرانیان در دستگاه حکومت شرکت نداشتند. اما اینکه پادشاهان صفوی لقب «شاهنشاه» را برای خود برگزیدند به انگیزه ملیت ایرانی‌شان نبود؛ اختیار این لقب در زمان ساسانیان هم گویای آن بود که این شاهان خود را فرماتروای همه شاهان دیگر که وابسته به ملیت‌های گوناگونی بودند می‌شناساندند، همتای این اصطلاح در اروپای قرون وسطی هم معمول بود، مثلاً امپراطوری روم.

سازمان حکومت صفوی که با زور عشایر کوچ‌نشین ترك پدیدآمده بود، آمیخته‌ای از عشایر و ملت‌های ناجور و نا هم‌آهنگ بود. در این حکومت تا پیش از پایان سده ۱۶ نقش رهبری سیاسی را اشراف نظامی - کوچ‌نشین قزلباشان ترك و آذربایجانی ایفای کردند. ارتش اصولاً شامل چریک‌های وابسته به عشایر کوچ‌نشین قزلباشان و غیره بودند، شماره ناچیزی از افراد ارتش را چریک‌های فتودالهای ساکن محلی تشکیل می‌دادند. عناصر ایرانی (دیوان سالاران کشوری و قشر روحانیان) در دستگاه حکومت نقش درجه دوم را داشتند، درباریان و ارتشیان به زبان آذربایجانی سخن می‌گفتند؛ خود شاه اسماعیل اول به زبان آذربایجانی شعر می‌گفت. اما در دبیرخانه بنا بر سنت با زبان فارسی چیز می‌نوشتند، در زمان سلجوقیان، خانهای مغول و جانشینانشان هم همین رسم برقرار بود.

آئین شیعه امامی که کیش دستگاه حکومت بودبایستی اجباراً به وسیله کلیه مسلمانان تابع پذیرفته می‌شد. سنی‌ها و شیعیان افراطی یعنی پیروان صوفیگری افراطی (ملحدان) زیربگردد قرار می‌گرفتند. برعکس مسیحیان و یهودیان آزاد بودند و می‌توانستند به ایمان خود پا برجا باشند؛ شاه اسماعیل به اسقف بزرگ ارمنیان امتیاز داد و از میسیونرهای کاتولیک پشتیبانی کرد، چون دشمن بزرگ صفویان فقط ترکان عثمانی سنی بودند. صفویان از وجود مسیحیان بهره می‌بردند به ویژه با بازرگانان ارمنی و میسیونرهای کاتولیک، از لحاظ انجام کارهای تجارتي مثلاً صدور ابریشم، روابط نیکوئی برقرار کردند ضمناً با دیپلماتهای کشورهای اروپائی هم تماس‌هایی گرفتند.

شیعه‌گری که به عنوان کیش دولتی در ایران رواج یافت، سیمای اصلیش را که قبلاً ایدئولوژی توده‌های مردم بود، از دست داد و به تکیه گاه فتودالیسم تبدیل گردید. رژیم دولت‌های صفوی رسماً شاهنشاهی و شیعی مذهب بود (طبق افسانه‌هایی که شایع شده بود نژاد صفویان به امام موسی کاظم امام هفتم می‌رسید) و پادشاهان صفوی خود را جانشینان امام دوازدهم غایب، محمد مهدی، پیش از ظهور، می‌شناساندند. شاه همچنین خود را شیخ یا مرشد فرقه صفویان صفوی می‌شمرد. قزلباشان (اشراف و رزمندگان معمولی) همانگونه خود را «درویش» و «صوفی» و مرید شاه که «شیخ درویشان» بود قلمداد می‌کردند، اما عملاً اینان هیچگاه به درویشان صوفی پیشین نمی‌مانستند، و پندارهای

صوفیگری و روش‌های «فقیری» را از یاد برده بودند. تنها تعصب شیعه‌گری را آن‌هم به‌عنوان پوشش ایدئولوژیک برای جنگ با دولت‌های سنی (ترک‌های عثمانی، خانهای ازبک آسیای میانه) نگاهداشتند، و دولت صفوی همانگونه مانند دولت‌های پیشین ایران، دولت اشرافی بود.

روابط فتودالی در ایران سده ۱۶

جامعه فتودالی ایران در سده ۱۶ چندان فرقی با جامعه‌های سده‌های ۱۴ - ۱۵ نداشت. نقش رهبری سیاسی را مانند پیش اشراف نظامی عشایر کوچ‌نشین ایفا می‌کردند؛ هم‌اکنون این نقش به‌دست عشایر قزلباش یا کرد افتاده بود. سران عشایر کوچ‌نشین یا شاخه‌های آنها زمین‌های معینی را در اختیار گرفتند (اولکا). والیان ایالات (بیگلر‌بگی‌ها) و حاکمان شهرستان‌ها از میان اشراف این عشایر برگزیده می‌شدند؛ و بنابراین غالباً این اولکاها و حتی قشون‌ها (چریک‌های عشایری مأمور خدمت در این زمین‌ها) پس از تصویب شاه بگونه موروثی به‌این والیان یا حاکمان واگذار می‌شدند.

گذشته از یورت‌ها (زمین‌های عشایر کوچ‌نشین در سده ۱۶) املاک ارضی فتودالی و خصوصی، مانند سابق و به‌این شرح وجود داشتند: زمین‌های دولتی (دیوانی)، املاک خانواده سلطنتی (خاصه)، املاک وقف، ملک‌های خصوصی، سیورغال‌ها. اما نسبت بین آنها تغییر کرد. زمین‌های خاصه، یورت‌ها و تا اندازه‌ای زمین‌های دیوانی افزایش یافتند. اما زمین‌های املاک خصوصی و سیورغال‌ها کاهش یافتند. صفویان سیورغال‌های پیشین را نگاهداشتند اما از واگذاری سیورغال‌های تازه خودداری کردند، چون سیورغال‌ها از حقوق کامل مالکیت به‌اضافه حق وراثت برخوردار و از پرداخت هرگونه مالیات ارضی معاف بودند و از لحاظ قضائی و اداری مصونیت کامل داشتند البته همه این امتیازات به‌زیان دولت مرکزی تمام می‌شد.

صفویان ترجیح می‌دادند به‌جای حقوق و پاداش مستخدمان و اشراف به‌آنها تیول واگذار کنند، این رسم در آغاز سده ۱۵ معمول شد اما در زمان صفویان بگونه گسترده‌ای رواج یافت. ضمن سده ۱۶، درآمد فتودالی - مالیاتی زمینی به‌عنوان مواجب یا پاداش هنگام عزیمت به‌مأموریت، به‌مأموران بلندپایه واگذار می‌شد، این تیول بسته به‌موقعیت ممکن بود مادام‌العمر یا بگونه موقت باشد اما موروثی نبود، ضمناً مصونیت اداری و قضائی هم نداشت. به‌طور کلی بیشتر زمین‌های زراعتی به‌هر شکلی به‌تصرف اشراف نظامی قزلباش‌ها درمی‌آمدند. امیران و بیگ‌های قزلباش نه‌تنها رهبری عشایر

و فرماندهی چریک‌ها را به‌عهده داشتند بلکه به‌عنوان مالک بزرگ زمین، دهقانان قلمرو خود را مورد استثمار فئودالی قرار می‌دادند.

وضع افراد ایلپاتی کوچ‌نشین که در چارچوب سازمان عشیره‌ای، هسته ارتش را تشکیل می‌دادند بارها بهتر از دهقانان ساکن روستاها یعنی رعایا بود. رعیت‌ها مانند پیش‌ناچار بودند در قید مالکان فئودال به‌زمین وابسته باشند. اینان که روی زمین‌های خاصه یا دیوانی، یا زمین‌های متعلق به مأموران بلندپایه دولت کار می‌کردند مورد استثمار بیرحمانه تری قرار می‌گرفتند، چون مالکان تازه‌به‌دوران رسیده در اندوختن ثروت شتاب داشتند و درباره رفاه نسبی دهقانان اصلاً دلسوزی نمی‌کردند، اگرچه رعیت‌های روستائی قانوناً آزاد شناخته می‌شدند. این دهقانان مانند پیش، درآمد معمولی را از لحاظ محصول و مالیات (از جمله مالیات ارضی که به مالوجهات شهرت داشت) یا درآمد مالیاتی (روی زمین‌های تیول و سیورغال) به مالک می‌پرداختند. روش انجام وظایف اجباری مانند سابق برقرار بود: این وظایف، انجام بیگاری یا کار اجباری برای دولت، تهیه آذوقه و عتیق ارتش، پذیرائی و منزل دادن به مأموران و غیره بودند. در شهرها طبق قانون مغولان از بازرگانان و پیشه‌وران مالیاتی به نام تامگا می‌گرفتند. درباره سنگینی این نوع مالیات، یادداشت یک بازرگان گمنام ونیزی که درباره شهر تبریز نوشته (۱۵۱۴-م.) به‌جا مانده است. او می‌نویسد اندازه این مالیات برای مسلمانان ۵٪ و برای نامسلمانان ۱۰٪ بهای کالای مورد معامله بود.

سیاست داخلی و خارجی صفویان در زمان اسماعیل اول و طهماسب اول

تشکیل دولت‌های صفوی و پیشروی آنان به سوی باختر، سلطان بایزید دوم سلطان ترک (۱۴۸۱-۱۵۱۲) را سخت‌نگران کرد. چون ساکنان بیشتر متصرفات آسیای صغیر او شیعیانی بودند که برای قیام آمادگی داشتند. به‌موجب اطلاعاتی که شخصیت سیاسی ونیزی به نام مادینو سانتوتو داده،^۱ ساکنان مسلمان آسیای صغیر، شیعه و با صفویان موافق بودند. سلطان بایزید قصد جنگ را نداشت؛ او نمایندگان را نزد شاه اسماعیل فرستاد و مذاکرات صلح‌آمیزی را با او آغاز کرد.

به‌سال ۱۵۱۱ در آسیای صغیر کوچ‌نشینان و دهقانان شیعه قیام عظیمی را علیه ترک‌ها آغاز کردند. این قیام را یکی از قزلباشان عشیره تکلیو به‌نام حسن اوغلی ملقب به شاه‌تلی رهبری می‌کرد. سلطان ناگزیر شد نیروی بزرگی از چریک‌ها را گردآوری کند. این قیام

با دشواری سرکوب شد. شاه اسماعیل کمکی به این قیام نکرد مهاجران آسیای صغیر را که به تبریز آمده بودند به سردی پذیرفت. ظاهر آ‌شاه از قدرت ترکها هراس داشت و نمی‌خواست کار را به قطع رابطه با بایزید به کشاند بنابراین زیر تأثیر وسوسه درگیری در آسیای صغیر قرار نگرفت، علاوه بر این از میان قزلباشان آسیای صغیر بسیاری از هواخواهان شیعه افراطی یعنی عناصریکه طرفدار ایدئولوژی توده‌های مردم بودند، وجود داشتند، شاه اسماعیل و فتودالهای بلندپایه قزلباش از این رفقای موقتی به‌انگیزه داشتن پندارهای اجتماعی و مذهبی‌شان، پیش خود، می‌ترسیدند. پس از استواری وضع صفویان در ایران ناگزیر بایستی خود را از دست اینها خلاص می‌کردند.

پسر و جانشین بایزید دوم، سلطان سلیم (۱۵۱۲-۱۵۲۰) که مردی دلیر و جنگجو بود، سیاست گسترش خواهی را دنبال می‌کرد. برای آنکه عقب جبهه را آرام نگهدارد در آغاز سخت به پیگردشیعیان آسیای صغیر پرداخت. به سال ۱۵۱۳-۴۰ هزار تن از شیعیان را کشت و بسیاری از آنانرا به زندان افکند. سلیم که خود را برای لشکرکشی به ایران آماده می‌کرد چهارنامه برای اسماعیل فرستاد، ضمن این نامه‌ها بالحن مغرورانه و اهانت آمیزی او را به «کفر» و «بی‌شرفی» متهم کرد و از اوخواست تا توبه کند، در غیر اینصورت «تمام قلمروش را با زور تصرف خواهد کرد». در آوریل ۱۵۱۴ سلیم اول جنگ را آغاز کرد؛ ترکها در ۲۳ اوت ۱۵۱۴ در نبردی نزدیک چالدران قزلباشهارا به سختی شکست دادند. و موقتاً تبریز را گرفتند. سلیم اول پیشنهاد صلح اسماعیل را رد کرد و به جنگ با ایران ادامه داد؛ جانشین او سلطان سلیمان قانونی (۱۵۲۰-۱۵۶۶) به جنگ ادامه داد. این جنگ و بیشتر جنگ‌های میان ایران و عثمانی زیر پوسته پیروان شیعه و سنی انجام گرفت، اما واقعیت این بود که این پیکارها بر سر تصرف سرزمینهای مهم استراتژیک که از آنها راههای کاروان‌رو تجارتمی‌گذشتند، جریان داشت. در مراحل نخستین این جنگ، ترکها برنده بودند و ایران فقط به دفاع می‌پرداخت. ترکان ارمنستان باختری، کردستان و عراق عرب (بغداد- به سال ۱۵۳۴ و بصره به سال ۱۵۴۶) را تصرف کردند، به باختر ایران تاختند و سه بار بگونه موقت تبریز را اشغال کردند (۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۴۸) و حتی اصفهان را به سال ۱۵۴۸ گرفتند. به سال ۱۵۵۵ پیمان صلحی در امامیه با شرایط زیر بین ایران و ترک بسته شد: عراق عرب با بغداد، کردستان، ارمنستان باختری و گرجستان از ایران جدا و به قلمرو ترکها ملحق می‌شد. دولت ایران مناطق آذربایجان، شیروان، ارمنستان خاوری و گرجستان خاوری را برای خود نگاه میداشت؛ شاهزاده‌نشینان کادقلی و کاختی جزو قلمرو ایران به‌شمار می‌آمدند و بنابراین هر دو شاهزاده‌نشین خاوری گرجستان خود مختاری خود را حفظ می‌کردند. منطقه قارص بایستی تخلیه می‌گردید.

شاه طهماسب اول (۱۵۲۴-۱۵۷۶) که کودکی دهساله بود به تخت سلطنت نشست، در آغاز بازیچه دست خانهای قزلباش و سلطانها بود. به سال ۱۵۲۵ میان رهبران عشایر دملو و استاجلو این بحث در گرفت که کدام يك از آنها نایب السلطنه و مربی شاه باشند، این بحث به ستیز داخلی گرائید. به سال ۱۵۲۶ عشیره استاجلو سر به شورش برداشت، به سال ۱۵۳۱ عشیره شاملو قیام کرد و تبریز را به باد تاراج گرفت. امیران قزلباش تا آنجا از قدرت مرکزی شاه پیروی می کردند که خواسته هایشان مبتی بر واگذاری زمین به عنوان حقوق و اشغال مقامهای عالی، برآورده می شد.

شاه طهماسب اول برخلاف پدرش اسماعیل که بسیار پر توان و مردم دار بود، فرمانروای با استعدادی به شمار نمی آمد. اما هنگامیکه به سن بلوغ رسید کوشش داشت کلیه کارهای رهبری را به دست گیرد. او به میزان مالیاتهای ارضی افزود؛ چندبار به ماوراء قفقاز لشکر کشید و قدرت حکومت مرکزی را در گرجستان خاوری استوار کرد؛ به سال ۱۵۳۸ شیروان را رسماً به قلمروش افزود، دولت شیروانشاه را منحل و قیامهای مردمی آنسامان را سرکوب کرد. خانهای ازبک بخارائی و خانهای خوارزم پیوسته به خراسان تجاوز می کردند. ضمن نبردهائی با ازبکان به دفاع اکتفا کرد. این جنگها هم زبر پیوسته بیکار شیعه و سنی انجام می گرفتند؛ قانون سنیان ساکن آسیای میانه مانند ترکان چنان بود که اسیر کردن و به بردگی بردن ساکنان صلحجوی شیعه را حلال می شمردند. و دولت های سنی از این حق بهره فراوان می بردند.

تلاشهای شاه طهماسب اول به منظور اجرای سیاست تمرکز در دستگاه دولتی به نتیجه نرسیدند. او اغلب تاجار می شد که استانهای شورش و حتی امیران متمرّد قزلباش را سرکوب کند. به سال ۱۵۳۵ فرمانروای گیلان (بیلهسی) به تام امیر دو باج شورید. به سال ۱۵۳۸ محمد صالحی که یکی از اشراف محلی استرآباد بود، در آن دیار دولت مستقلی را تشکیل داد. به سال ۱۵۴۷ برادر تنی شاه طهماسب الکاس میرزا که بیکلر بگی شیروان بود، میخواست از دولت مرکزی جدا شود و در قلمرو خود حکومت مستقلی را بنیان نهد. او در این کار کامیاب نشد و ناگزیر به سلطان ترك پناه برد. به سال ۱۵۵۰ در منطقه استرآباد عشایر ترکمن طغیان کردند، این شورش به سال ۱۵۵۸ سرکوب شد.

پس از بستن پیمان صلح امامیه، شاه طهماسب کوشش داشت که جنگی میان ترکان و ایرانیان درنگیرد. به سال ۱۵۵۹ پسر سلطان سلیمان ترك، یعنی بایزید، علیه پدرش شورید، چون ناکام شد، در جستجوی پناهگاهی در ایران بود. امکان داشت با پناه دادن وارث تاج و تخت دولت عثمانی و حمایت از او، دولت ایران امتیازات چشم گیری به دست آورد، اما شاه طهماسب ترسو پس از دو سال مذاکره او را به سلطان سلیم تحویل داد و به ازای

این خیانتش پول کلانی گرفت. هنگامیکه همایون تیموری دومین سلطان امپراطوری «مغول کبیر» در هندوستان، به منظور هائی از پیگرد سلطان وقت از هندوستان گریخت و به سال ۱۵۴۴ به ایران پناه برد، شاه نه تنها او را پذیرفت، بلکه کمکش کرد تا به سال ۱۵۵۵ به هندوستان برگشت و به سلطنت رسید. شاه طهماسب به ازای این کمک، استان قندهار و توابعش را دریافت کرد.

به سال ۱۵۵۳، هنگامیکه راههای دریائی تجارتی انگلستان از طریق دریای سفید و شاهزاده نشین تابع روسیه و هسترخان ایجاد شد، نخستین بار روابط تازه ای میان دولت های اروپائی و ایران پدید آمد، دولت های نامبرده به برقراری روابط تجارتی با ایران از طریق روسیه علاقه مند بودند، این راهها از قلمرو ترکیه می گذشتند. از راههای ولگا - دریای خزر که در قلمرو روسیه آباد شده بودند، بازرگانان انگلیسی، بهره می بردند. نماینده انگلیسی کمپانی بازرگانی «مسکو» آنتونی جنکینسون، همراه با سفیر انگلیس چنسلر وارد روسیه گردید و به وسیله ایوان چهارم «مخوف» پذیرفته شد، این هیئت پس از دیدار از مسکو نخست به بخارا (۱۵۵۸ - ۱۵۵۹) و سپس از راه ولگا - خزر به ایران رهسپار گردید (۱۵۶۱ - ۱۵۶۳). ضمن راه جنکینسون، از سوی بیگلر بیگی شیروان، ابدال خان اوستاجلو پذیرائی شد. اینها در شماخی موافقت کردند تا کالای مربوط به بازرگانان انگلیسی که بیشترشان ابریشم خام صادراتی ایران و پارچه های ابریشمی بودند، از طریق راههای روسیه - به انگلستان و بالعکس حمل شوند. جنکینسون به عنوان سفیر انگلستان می خواست شاه طهماسب را در قزوین دیدار کند، در صورتیکه او واقعاً سفیر نبود. طهماسب که کوشش می کرد روابط نیکوئی با ترکان داشته باشد از انجام مذاکره با جنکینسون سر باز زد. اما در پی پشتیبانی ابدال خان اوستاجلو که به مدور ابریشم ایران علاقه داشت، روابط کمپانی انگلیسی «مسکو» با شیروان و مدور ابریشم از راه ولگا - خزر رو برآورد. در ربع چهارم سده ۱۶ روابط دیپلماتیک میان ایران و روسیه برقرار گردید. بازرگانی میان روسیه - ایران نیز رونق گرفت. به سال ۱۵۷۱ سفیر ونیزی دالساندری به شاه طهماسب پیشنهاد کرد که یک اتحاد جنگی میان ایران و ونیز علیه ترکها تشکیل شود، اما شاه این پیشنهاد را رد کرد.

افزایش میزان مالیاتها در زمان طهماسب اول به شدت روی اقتصاد ایران اثر گذاشت. شاه ضمن ۱۴ سال آخر سلطنتش نتوانست حقوق ارتش را به پردازد. بهای دینار آن اندازه پائین آمد که در پایان سده ۱۶ - ۲۰۰ دینار معادل یک مثقال نقره ارزش داشت. درآمد دولت که به سال ۱۵۵۸ تقریباً ۵ میلیون دینار طلا بود به سال ۱۵۷۱ به ۳ میلیون دینار کاهش یافت. در سالهای آخر دولت شاه طهماسب اول وضع داخلی ایران بسیار وخیم

شد - دهقانان در اثر افزایش مالیات‌ها، کم حاصلی و آفات بی‌اندازه فقیر شدند، هجوم راهزنان و ستیز داخلی فتودالها موجب ناامنی راههای کاروان‌رو شد و بیشتر این راهها متروک گردیدند. خراسان از هجومهای غارتگرانه پیوسته از يك‌ها رنج می‌کشید. پایتخت ایران که در تبریز نزدیک مرز ترکیه بود، به سال ۱۵۴۸ به شهر قزوین منتقل گردید.

جنبش‌های مردمی در سده ۱۶ - م.

جنبش‌های مردمی این دوره کاملاً بررسی نشده است. در سالهای ۱۵۳۵ - ۱۵۳۶ قیامی از سوی پیشه‌وران، بینوایان شهری و دهقانان در هرات در گرفت، این قیام در اثر فشارهایی که از سوی بیگلربیگی شاه، مأموران و لشکریان برای گرفتن باج انجام می‌یافت، رویداد. به سال ۱۵۶۸ - احمدخان لاهیجانی فرماندار بیه‌پیش در گیلان قیام کرد، توده‌های مردم به این قیام پیوستند. اگرچه خان از سوی دولت دستگیر و در دژ استخر زندانی شد، توده‌های مردم از نبرد دست برنداشتند، به سال ۱۵۶۹، ۱۸ هزار چریک مردمی برای نبرد جمع‌آوری شدند. به سال ۱۵۷۰ - این قیام به وسیله والی گیلان سرکوب گردید، اوهفتمین فرزند شاه، محمود میرزا بود، زمین‌های گیلان میان امیران عشیره اوستاجلو و ایلات قزلباش دیگر تقسیم گردید. فشار این امیران دوباره انگیزه قیام دهقانان و بینوایان شهری به سال ۱۵۷۱ گردید، این قیام هم به سال ۱۵۷۲ به وسیله زرمندگان عشیره اوستاجلو سرکوب شد.

شورش پیشه‌وران و بینوایان شهر تبریز شایسته بررسی است، این شورش به سال ۱۵۷۱ آغاز گردید. تبریز، شهری با جمعیت ۳۰۰ هزارتن، پس از انتقال پایتخت به اصفهان همانگونه یکی از شهرهای مهم ایران و گره موصلاتی راههای کاروان‌رو تجارتنی بود.

در باره شورش طبقاتی این جنبش، می‌توان از گفته منابع تاریخی بهره برد که قیام کنندگان را يك‌مشت مردم «عوام»، «چرکین جامگان»، «اراذل» و «رجال‌ها» شناسانده‌اند سرکردگی آنها را بافندگان، کفاشان، سبزی‌فروشان، شاگرد خیاطها، ساربانان، پهلوانان (پهلوانان حرفه‌ای) به عهده داشتند، رهبر قیام پهلوان یادی بود، بهانه این شورش را فشارهای بی‌اندازه علیقلی‌خان اوستاجلو، والی تبریز می‌شمردند. خانه والی، منازل اشراف و ثروتمندان شهر اشغال و ویران گردیدند. در شهر قدرت به دست قیام‌کنندگان افتاد. اشراف از شاه درخواست کردند برای سرکوب کردن این شورشیان «کثیف» ارتش

گسیل دارد، اما شاه به خواسته آنها ترتیب اثر نداد، ظاهراً، چون مدت‌ها افراد ارتش شاه حقوق و مقرری خود را دریافت نکرده بودند، به آنها اعتماد نداشت. یوسف بیک اوستاجلو به عنوان والی تبریز برگزیده شد او مأموریت یافت با شورشیان وارد مذاکره شود. یوسف بیک موفق شد، کلانتران و کدخدایان محله را متقاعد کند تا از پیکار با اشراف دست بردارند؛ میان آنها توافق حاصل شد و هر دو طرف برای اجرای مواد توافق سوگند خوردند. اما این توافق بینوایان شهری را راضی نکرد و میان هواخواهان پهلوان یاری و رزمندگان همراه یوسف بیک نبرد در گرفت، فقط به سال ۱۵۷۳ یعنی دو سال پس از آغاز قیام، ارتش شاه موفق شد این قیام را سرکوب کند.

چگونگی این قیام شاه طهماسب اول را به هراس افکند، او فقط به اعدام چند تن از رهبران و ۱۵۰ تن از فعالان قیام اکتفا کرد، اجازه نداد توده‌ها سرکوب و شهر به وسیله ارتش ویران گردد. برای دلجوئی از ساکنان شهر، شاه ساکنان تبریز را از پرداخت همه مالیات‌ها معاف کرد.

پائین آمدن سطح زندگی در شهر شاه طهماسب را ناچار کرد که از قسمتی از عوارض چشم ببوشد، مالیات و عوارض کالاهای مورد معامله پیشه‌وران و سوداگران در ایران بسیار گران بود. بنابراین شاه بر آن شد این مالیات‌ها را به میزان زیادی تخفیف دهد، اما عوارض ورود و صدور کالا از خارج همانگونه باقی ماند.

ایران در پایان سده ۱۶ - م.

شاه طهماسب اول در ماه مه ۱۵۷۶ در گذشت، پس از درگذشت او میان اشراف قزلباش آشفتگی فراوانی حکمفرما گردید، شاه ۱۲ پسر داشت، طبق معمول هر یک از آنها نزد یکی از سران عشایر قزلباش که عنوان سرپرستی یا لله‌گری آنها را داشتند، به سر می‌بردند. امیران هر یک از این عشایر قزلباش فرزند شاه را دست‌پرورده خود می‌انگاشتند. امیران عشیره اوستاجلو دست‌پرورده خود؛ حیدر میرزا را به عنوان شاه شناساندند، اما امیران عشایر دیگر شورش کردند و پس از زدوخوردهای خونین او را کشتند. امیران عشیره افشار قدرت را به دست آوردند، دست‌پرورده آنها اسماعیل بود که به فرمان پدرش شاه طهماسب ۱۹ سال در زندان دژ قهقهه به سر می‌برد.

شاه اسماعیل دوم (۱۵۷۶-۱۵۷۸) به آزمندی و بیرحمی شهرت یافت، او به کشتار دسته‌جمعی دست زد و ۶ برادرش را کشت. کوشش داشت با منیان متحد شود و لعن فرستادن به سه خلیفه نخستین صدر اسلام را منع کرد، این اقدام او نفرت اشراف و روحانیان

شیعه را برانگیخت. گویا دواثر مصرف بی اندازه تریاک ناگهان درگذشت، برخی از منابع تاریخی اظهار داشتند که او را مسموم کرده‌اند.

شورای عالی (دیوان عالی) امیران و بلندپایگان، پسر شاه طهماسب اول، سلطان محمد را که ملقب به خداینده بود، به نام محمد خداینده، شاه اعلام داشتند (۱۵۷۸ - ۱۵۸۷)، این مرد ناتوان و بی اراده، زیر نفوذ زنی که مادر دو فرزند حمزه و عباس بود قرار گرفت، او به اشراف بلند پایه ایرانی و علمای روحانی متکی بود، و می‌پنداشت می‌تواند به کمک آنها موضوع تمرکز را در دستگاه حکومت برقرار کند. به همین انگیزه بعدها به تحریک امیران قزلباش کشته شد.

به سال ۱۵۷۸ سلطان مراد سوم، ترك (۱۵۷۴-۱۵۹۴)، غیرغم پیمان صلح سال ۱۵۵۵ اماسیه دژ قارص را اشغال و از آنجا حمله به ایران را آغاز کرد. هم‌اکنون طرح ترکها چنان بود که کشورهای شرقی ساوراه قفقاز و کناره‌های باختری دریای خزر را به تصرف درآورند تا راههای ولگا - خزر را که مهمترین شاهراه‌های تجارتي بودند زیر نظارت خود بگیرند. ارتش ترك به گرجستان خاوری، ارمنستان خاوری و آذربایجان یورش برد و در همه جا تخم مرگ و ویرانی را کاشت. پیشرفت ترکها نخست در اثر دفاع دلیرانه وارث تاج و تخت یعنی حمزه میرزا متوقف شد، ارتش او دوبار ترکان را شکست داد. اما خود حمزه میرزا در اثر توطئه امیران قزلباش کشته شد. در سالهای ۱۵۸۵ - ۱۵۸۸ ترکها تمام خاک شیروان، قره‌داغ و آذربایجان را اشغال کردند، تبریز را گرفتند و این شهر را به سختی ویران کردند. پس از تصرف تبریز حتی سیدها را از شهر خارج، به استانبول بردند و آنها را به عنوان برده فروختند، با این وضع تکلیف مردم دیگر معلوم است که چه به سرشان آمد!

در این میان در خراسان فرزندان شاه خداینده به نام عباس میرزا که کودکی خردسال بود والی اسمی خراسان به شمار می‌رفت، سرپرست او به نام علیقلی خان شاملو ضمن اتحاد با مرشدقلی خان اوستاجلو و پشتیبانی عشایر زیر رهبریشان، به سال ۱۵۸۱ عباس میرزا (متولد ۱۵۷۱ م) را شاه ایران اعلام کردند و قصدشان آن بود که به نام این کودک در سرتاسر ایران فرمان رانند. اینان پس از آنکه از کشته شدن حمزه میرزا یگانه مخالف نیرومندان آگاه شدند هر دو به سوی قزوین رهسپار و آن شهر را اشغال کردند. شاه محمد خداینده در آن هنگام سرگرم سرکوبی جنبش مردمی در فارس بود، با ارتشش فارس را رها کرد اما دیری نپائید، درگذشت. عباس ۱۲ ساله با کمک امیران قزلباش شاهنشاه سرتاسر ایران گردید (۱۵۸۷-۱۶۲۹).

در پایان سده ۱۶ وضع خارجی و داخلی ایران بسیار وخیم بود، کشور از ناپسامانی

اقتصادی هراسناکی رنج می برد. استانهای شمال غربی ایران زیر اشغال ترکان بود، قسمت عمده استان خراسان با مرو، هرات، مشهد، زیر اشغال ارتش خان ازبکی بخارا قرار داشت. سلطان هندوستان به نام اکبر شاه پادولت ایران چهره خصمانه ای بخود گرفت و مدعی مالکیت افغانستان شد. ستیز داخلی فتودالها و قیام های مردمی وضع را هر چه بیشتر آشفته می کرد.

استواری دولت صفویان

ایران درمرز سده‌های شانزدهم - هفدهم. م.

در آغاز فرمانروائی شاه عباس که بعدها لقب «کبیر» یافت اوضاع داخلی و خارجی ایران بسیار آشفته بود. ارمنستان خاوری، شیروان، آذربایجان می‌جوشیدند و مرزهای غربی کشور زیر اشغال ارتش ترك بودند. نیروهای خسانهای ازبکی - بخارائی تقریباً سرتاسر خراسان را در تصرف داشتند. وضع مردم استانهای غربی و شرقی بسیار آشفته بود، ترکها و ازبکان، گروه گروه از این مردم را دستگیر، از زادگاههای خود بیرون می‌بردند و به عنوان برده می‌فروختند. راه ولگا - خزر و همچنین راههای کاروان‌رو تجارتنی بندرهای مدیترانه همه به وسیله ترکها بسته شدند. میزان بازرگانی خارجی و داخلی سخت کاهش یافت. ضمن رابطه با این انگیزه‌ها و همچنین در نتیجه سیاست مالیاتی شاه سابق اقتصاد ایران به ورطه سقوط سرازیر می‌شد.

در درون ایران پیوسته میان عشایر قزلباش و مالکان فئودال محلی ستیز داخلی در جریان بود، و حتی در اثر تعمیل مالیاتهای سنگین قیام‌های مردمی اوج می‌گرفت. به سال ۱۵۸۸، شاهوردیخان والی لرستان قیام کرد، و به سال ۱۵۸۹ شاهزاده رستم میرزا کوشش داشت سیستان را تصرف کند. عشایر قزلباش دولقد در فارس و اصفهان در کرمان قیام

کردند. فرماندار محلی اصفهان به نام یوسف بیک به پاخاست و به سال ۱۵۹۰ شاه ناچار شد با او از در سازش درآید. در جنگل‌های گرگان گروهی از دهقانان به نام «سیاه پوشان» به جنگ‌های چریکی علیه دولت می‌پرداختند.

در گیلان احمدخان لاهیجانی حاکم پیشین بیهوشی کبه به وسیله شاه خدا بنده ابقا شده بود به سال ۱۵۰۹ مستقلاً با ترکها رابطه برقرار کرد و آشکارا از دولت شاه جدا شد، اما سرانجام به وسیله ارتش شاه قلع و قمع شد و گریخت. در این هنگام تمام خاک گیلان را به ملک شخصی خودش تبدیل کرد. در رابطه با افزایش مالیات‌ها قیام «چرکین جامگان» یعنی توده‌های مردم آغاز گردید، این قیام هم به سال ۱۵۹۳ به وسیله ارتش شاه سرکوب شد. در همان سال خیزش مردمی طالش ولرستان، و به سال ۱۵۹۶ قیام سید مبارک در خوزستان فرونشاند. شاه عباس به مازندران لشکر کشید و چهار دودمان محلی حاکم آن سامان را برانداخت و این استان را هم به املاک شخصی خودش افزود.

دولت شاه عباس اول به دولت تزاری روس زیر فرمانروائی فدودا ایوانویچ پیشنهاد عملیات جنگی مشترک علیه ترکها را داد، منظورش آن بود که سواحل دریای خزر قفقاز و شیروان را که مرکز صدور ابریشم بود از ترکها پس بگیرد. به اصرار دولت روس سفیر شاه عباس به نام هادی بیک (در اسناد رسمی روس آندی بیک ذکر شده است) در مسکو رسماً متعهد شد که دولت ایران در بند و باکو را به دولت روس واگذار کند. اما روسیه که در اثر جنگهای طولانی با کشورهای اروپائی ناتوان شده بود و از تهدید لهستان و سوئد بیم داشت، صلاح ندانست خود را با دولت نیرومند ترک درگیر کند، و به انجام عملیات جنگی جزئی در مرز شمالی داغستان اکتفا کرد.

به سال ۱۵۹۰ شاه عباس ناگزیر شد به بستن پیمان صلح با تمامهول با ترکها تن در دهد، ضمن این پیمان، گرجستان شرقی، ارمنستان شرقی، شیروان، آذربایجان (به غیر از اردبیل و طالش)، قسمت مهمی از لرستان و قسمتی از مناطق غربی ایران از جمله شهرهای همدان و زنجان، به دولت عثمانی واگذار گردید. شاه از درنگی که به وسیله پیمان صلح با ترکها پدید آمده بود، بهره برد و نیروی خود را صرف سرکوبی قیامهای داخلی و نبرد با ازبکان کرد. او ضمن نبردی قطعی در هرات ازبکان را شکست سختی داد؛ ضمن سالهای ۱۵۹۷-۱۵۹۸ سرتاسر خراسان از جمله شهرهای نیشابور، مشهد، هرات و مرو به تصرف شاه درآمد.

اصلاحات و سیاست داخلی شاه عباس اول

سیاست داخلی شاه عباس اول بر پایه پیکار با پراکندگی فئودالی و جدائی خواهی مالکان بزرگ فئودال، استواری قدرت مرکزی و تبدیل ایران به یک حکومت یک پارچه و نیرومند، استوار بود. بنابراین شاه از همان آغاز سلطنتش به آن گروه از طبقه فئودالها متکی شد که به ایجاد یک قدرت مرکزی نیرومند گرایش داشتند - بیشتر دیوانسالاران، به ویژه در خراسان، ایرانی بودند. در ارتباط با این سیاست اداری، نقش رهبری دستگاه حکومت از عناصر کوچ نشین ترك - آذربایجانی، به شهرنشینان ایرانی منتقل گردید. بزرگترین دستیار شاه عباس در انجام این سیاست وزیرش حاتم بیك اردوبادی و پس از او پسرش ابوطالب بیگ که به جای پدر منصوب شد، بود.

شاه عباس با پشتیبانی عناصر ایرانی کوشش داشت تا نیروهای تولیدی داخلی ایران را احیا کند، و از همه مهمتر به آبادی مناطق مرکزی ایران و عراق عجم که بزرگترین شهر آن اصفهان بود، همت گماشت، و به سال ۱۵۹۸ شاه پایتختش را به این شهر منتقل کرد. برای انجام این منظور شاه به اصلاحات مالیاتی دست زد. در سالهای ۱۵۹۸/۹۹ در سرتاسر عراق عجم مالیات دامداری «چوپان بیگی» را لغو کرد، مالیاتهای دیگر را به میزان چشم گیری کاهش داد. اصفهان و توابعش به مدت یکسال از پرداخت مالیات معاف شد، بعدها به سال ۱۶۱۳ مدت این معافیت به ۳ سال رسید. پس از آن مالکان و دهقانان از پرداخت مالیات ارضی به مدت یکسال معاف شدند، دهقانان املاک خاصه و دولتی هم از پرداخت بهره مالکانه بخشوده شدند. این تخفیف شامل مردم جنگ زده خراسان اعم از روستائیان ساکن و کوچ نشینان هم گردید. تعدادی از شهرها که زیر اشغال ترکها بودند (اردوباد، دربند و غیره) پس از آنکه آزاد شدند از معافیت مالیاتی برخوردار شدند. افزایش مالیاتها که در سالهای ۷۰-۸۰-۸۱ مقرر شده بود، لغو گردید. انجام این اقدامات بیگمان وضع دهقانان و شهرنشینان را بهبود می بخشید و منظور شاه را که احیای اقتصاد کشور بود عملی می کرد، حتی شاه برای از هم پاشاندن قدرت اشراف قزلباش به پشتیبانی ساکنان ایرانی متکی شد.

دولت شاه عباس اول خوب می فهمید که کامیابیهای ارتش ترك تا حدی به سازماندهی نظامی آن ارتش بستگی داشت، زرمندگان ارتش ترك بگونه دائم در خدمت ارتش بودند، در صورتیکه در ایران غیر از یکان و هزار نفری گارد سوار شاه، بقیه زرمندگان را چریکهای فئودالی تشکیل می دادند که در اصل وابسته به عشایر کوچ نشین بودند. بنابراین شاه عباس در کنار چریکهای فئودالی، ارتش منظمی شامل ۱۲ هزار تن تفنگچی پیاده، توپچیان که از میان جوانان ایرانی برگزیده می شدند و یگانهای سوار به نام «غلامان» که اجباراً از میان جوانان ارمنی و گرجی انتخاب و در ایران آموزش دیده و به دین اسلام در

آمدند، سازمان داد. شماره چریکهای قزلباش که از دولت حقوق می گرفتند، به ۳۰ هزار تن کاهش یافت. به طور کلی در زمان شاه عباس ۱۲۰ هزار تن رزمنده وجود داشت که از میان آنها ۴۵ هزار تن جزو ارتش منظم و ۷۵ هزار تن چریک فئودالی بودند. در زمان جانشین شاه عباس شماره ارتش منظم کاهش یافت.

تاریخ نگار انگلیسی ملکلم ضمن نوشتن تاریخش ادعا کرده است که گویا شاه عباس اول سازمان چریکهای عشایری قزلباش را منحل و به جای آنها سازمان چریکی تازه‌ای به نام «شاهسون» به وجود آورده است. هم‌اکنون نادرستی این ادعا به ثبوت رسیده است. از منابع تاریخی دیگر استنباط می‌شود که چریکهای عشایری قزلباش وجود داشته‌اند. از نوشته‌های اسکندر منشی چنین برمی‌آید که ۱۵ عشیره قزلباش با ۳۵۰۰۰ نفر فعالیت می‌کرده‌اند. فقط عشیره تکلیو که اغلب باعث شورش می‌شد، طبق فرمان سال ۱۵۹۶، منحل اعلام و از هم پاشیده شد.

اصلاحات نظامی شاه عباس اول نیز دارای اهمیت سیاسی بود. تشکیل کادر دائمی ارتش از اهمیت چریکهای فئودالی (که همیشه قابل اطمینان نبودند) کاست و نقش سیاسی اشراف قزلباش و عشایر کوچ‌نشین دیگر ترک را، ضعیف کرد.

در زمان شاه عباس اول قدرت مرکزی حکومت استوار شد و دستگاه دیوانسالاری که ایرانیان گردانندگان آن بودند، گسترش یافت. عناصر ایرانی تسلط سیاسی را به دست گرفتند، اگرچه نقش عناصر ترک در دستگاه حکومت به‌ویژه در ارتش هنوز بسیار مهم بود. اصلاحات شاه عباس اول باعث رشد نیروهای تولیدی و افزایش اهمیت سیاسی استانهای ایرانی در چارچوب حکومت صفوی گردید.

ایران دارای یک حکومت متمرکز گردید، اگرچه دولت شاه کاملاً موفق نشد روند پراکندگی فئودالی را از بین ببرد.

سیاست شاه عباس اول که به سوی پیشرفت اقتصادی ایران مرکزی گرایش داشت تا اندازه‌ای گویای این مسئله است که نقش رهبری سیاسی از اشراف کوچ‌نشین آذربایجانی به دیوانسالاران شهری ایرانی منتقل گردید. قشر اخیر پیوندی ناگسستگی با مالکان فئودالی دولت و بازرگانان بزرگی که به کار تجارت خارجی می‌پرداختند، داشت. این سیاست به‌ویژه شهر ارمنی‌نشین جلفا واقع در کناره رودارس و کوچ‌دادن اجباری ساکنان آن شهر به اصفهان گرائید، منظور از این کار آن بود که مرکز بازرگانی بین‌المللی ابریشم که در سده ۱۶ جلفا بود، به داخل ایران منتقل شود و راه کاروان‌رو بازرگانی ابریشم از طریق اصفهان و خلیج فارس رونق گیرد. ضمن این کوچ اجباری نیمی از آرامنه جلفا از زور گرسنگی، بیماریهای واگیردار و حمله راهزنان کوچ‌نشین تلف شدند. برای اسکان

باقیماندهگان، شاه در حومه اصفهان محله‌ای به نام جلفا ساخت، به جلفای نوساز خود مختاری داده شد. بازرگانان ارمنی جلفای نو، کارگذاران شاه در صدور ابریشم و معامله با خارج بودند. در آن زمان ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی از کالاهای مهم صادراتی ایران به شمار می‌آمد.

شاه عباس که می‌خواست به جمعیت استانهای مرکزی ایران بیفزاید فرمان داد شماره زیادی از دهقانان و پیشه‌وران و صنعتگران را از ارمنستان خاوری، شیروان، گرجستان خاوری به اصفهان کوچ دهند، به ویژه پس از سرکوبی قیام مردمی گرجستان که سرکرده آنها گنودگی ساکادز بود به سال ۱۶۲۳، این تصمیم اجرا گردید (از کاخنی تنها تا ۱۰۰ هزار تن به ایران کوچ داده شدند).

در زمان شاه عباس اول اصلاحات پولی انجام یافت. واحد پولی جدید عباسی شامل يك مثقال (۴/۵ گرم) نقره و معادل ۲۰۰ دینار بود؛ تومان = ده هزار دینار یا ۵۰۰ عباسی بود. اما در ایران سکه‌های پولی گوناگون با ارزش‌های مختلف، از جمله پولهای ترکی و اروپائی رایج بود.

بنا به ملاحظات سیاسی شاه عباس بر آن شد سنی‌های هواخواه ترکان یا خانهای ازبک را از زادگاههایشان به خارج کوچ دهد. بنابراین ملاحظات سیاسی شاه از روحانیان مسیحی پشتیبانی می‌کرد. به آنها از لحاظ پرداخت مالیات و غیره امتیازاتی داد، به ویژه به کشیشان ارمنی و کاتولیک ارج می‌نهاد چون از آنها به عنوان نمایندگان گانش در رابطه با دادوستدهای اقتصادی و مناسبات سیاسی کشورهای اروپائی بهره می‌برد.

برای گسترش دامنه بازرگانی و صنعت، شاه ناگزیر بود به امنیت راههای کاروان‌رو به پردازد، بنابراین پیکار بی‌امانی را علیه راهزنان آغاز کرد، کاروانسراهای بی‌شماری را در راهها ساخت و جاده‌های نوینی را بنیان نهاد. از آنجمله شاهراه وسیعی را در طول کناره دریای خزر در مازندران ساخت که درازای آن ۲۷۰ کیلومتر و کف آن از تخته سنگ قرش شده بود. چند شهر را از پرداخت مالیات معاف کرد.

در زمان شاه عباس اقدامهای گسترده‌ای به منظور ایجاد ساختمانها انجام گرفت، پایتخت یعنی اصفهان نوسازی شد. در نیمه سده هفتم این شهر یکی از بزرگترین پایتختها با میدانها و خیابانهای وسیع بود، پیرامون آن به ۳۸ کیلومتر می‌رسید و جمعیت آن ۶۰۰ هزار تن بود (در پایان سده ۱۶ فقط ۸۰ هزار تن جمعیت داشت)، در حومه اصفهان ۱۵۰۰ پارچه آبدی پدید آمد. در اصفهان و شهرهای دیگر بازارهای سرپوشیده، پلها، مسجدها، مدرسه‌ها، کاخها و غیره ساخته شدند. کارهای آبیاری دقیق و مهمی انجام یافت: در نزدیکی کاشان سد معروفی به نام بندکوه رود بنا گردید. سدهای کوچکتر دیگری ساخته

سیاست خارجی شاه عباس اول، ایران در زمان جانشینان شاه عباس

شاه عباس که خود را برای جنگ با ترکها آماده می کرد، کوشش داشت با کشورهای اروپائی، که با ترکها دشمنی داشتند، روابط سیاسی برقرار کند، به سال ۱۶۰۰ او یک هیئت نمایندگان سیاسی به سرکردگی حسینعلی بیگ، همراه با اکتونی شولی انگلیسی به مسکو، پراگ، ونزد امپراطور آلمان، به روم پیش پاپ و به اسپانیا فرستاد. به سال ۱۶۰۲ سفیر امپراطوری آلمان و فرستاده پادشاه اسپانی و برتقال به ایران وارد و به حضور شاه رسیدند.

به سال ۱۶۰۳ شاه عباس جنگ تازه ای را علیه ترکها آغاز کرد؛ در این جنگ برای نخستین بار پس از صدسال ارتش ایران به تعرض علیه ترکها پرداخت و تا کتیک دفاعی به ترکان تحمیل شد. به سال ۱۶۰۳ شاه صفوی بر ترکان چیره شد و ارتش شاه تبریز، جلفا، نخجوان و ایروان را به تصرف درآورد. در فاصله سالهای ۱۶۰۳ و ۱۶۰۷ ارتش ایران، آذربایجان، ارمنستان خاوری، گرجستان خاوری و لرستان (تمام سرزمینهای راکه ترکان در فاصله سالهای ۱۵۷۸ و ۱۵۹۰ اشغال کرده بودند) را تصرف کرد. در این هنگام ساکنان شهرهای باکو و دربند علیه اشغالگران ترك قیام و شهرهایشان را به ارتش شاه تسلیم کردند. در جنگ با ترکها، سردار ایرانی الله‌وددی خان که ارمنی نژاد بود شهرت فراوانی کسب کرد. بنا بر پیمانی که به سال ۱۶۱۲ در استانبول بسته شد، ترکها از استانهای تصرف شده به وسیله ایرانیان چشم پوشیدند؛ و مرز میان قلمرو ترك و ایران همان مرزهای سال ۱۵۷۸ تعیین گردید، اما ایران ملزم شد به عنوان تاوان جنگ هر سال ۲۰۰ خروار ابریشم خام (تقریباً ۶۰ هزار کیلوگرم) به دولت ترك تحویل دهد. به سال ۱۶۱۶ دولت عثمانی دوباره جنگ را آغاز کرد، ارتش ترك همراه ارتش خان کریمه دوباره به ناحیه شرقی ماوراء قفقاز هجوم برد. اما ترکها در نزدیکی سراب به سال ۱۶۱۸ از شاه عباس شکست خوردند، در این سال پیمان صلح سراب بسته شد و ضمن آن شرایط پیمان ۱۶۱۲ تسائید گردید، ضمناً مقدار ابریشمی که دولت ایران سالیانه به دولت عثمانی بایستی تحویل می داد به ۱۰۰ خروار کاهش یافت. صلح سراب و برقراری روابط صلح آمیز با ازبکها به شاه عباس اول امکان داد تا علیه سلطان مغول کبیر یعنی جهانگیر لشکرکشی کند، به سال ۱۶۲۲ قندهار را از چنگ خان مغول بیرون آورد.

شاه بر آن شد با پرتغالیها برآویزد و آنها را از هرمز بیرون کند. بندر هرمز واقع در جزیره ای در خلیج فارس از پیش مرکز تجمع کالاهای تجارتنی برای عبور از راههای

کاروان‌رو داخل ایران یا صدور از راه دریائی به شمار می‌رفت این کالاها معمولاً از هندوستان، چین، عربستان و کشورهای اروپای باختری به آن جزیره وارد و به مقصدهایشان صادر می‌شدند. بیدرنگ پس از کشف راههای دریائی پیرامون افریقا و هندوستان به وسیله وایکودگاما به سال ۱۴۹۸، پرتغالیها با ناوگان جنگی نیرومند چند نقطه را در کناره‌های افریقا و حتی نقاطی را در باختر هندوستان (گوا و غیره) اشغال کردند. به سال ۱۵۰۷ پرتغالیها هرمز را گرفتند و بعداً آنرا از دست دادند، اما به سال ۱۵۱۵ دوباره آنرا تصرف کردند، این بار آنرا استوار نگاهداشتند. هرمز از لحاظ صدور ابریشم به اروپای باختری، برای ایران بسیار اهمیت داشت. ایران بر آن بود، ابریشم را از راه خاگ عثمانی که با او دشمنی می‌ورزید، صادر نکند، چون مبالغ زیادی بابت عوارض ترانزیت از طریق راههای دریائی هرمز، دریافت می‌کرد. مذاکرات درباره شرایط صدور ابریشم از راه هرمز با پادشاه اسپانیا و پرتغال، به نتیجه‌ای نرسید. در این هنگام دولت شاه تا اندازه‌ای به کمپانی انگلیسی هند شرقی گرایش یافت، چون این کمپانی بدون واسطه ابریشم ایران را می‌خرید، بنابراین سود بیشتری را نصیب ایران می‌کرد. به سال ۱۶۲۰ کمپانی هند شرقی ناوگانش را به منظور تصرف هرمز در اختیار شاه عباس گذاشت. بیگلربیگی فارس اهامقلی خان پسر سردار نامدار الله وردیخان فرماندهی ارتش شاه را به عهده داشت. در پی عملیات مشترک ارتش شاه و ناوگان کمپانی هند شرقی، هرمز تصرف شد و پرتغالیها بیرون رانده شدند. شاه عباس که ناوگان نیرومندی برای دفاع از هرمز در اختیار نداشت و از سوئی نمی‌خواست بندر جزیره‌ای هرمز پایگاهی برای ناوگان کمپانی هند شرقی باشد، ناگزیر بندر تجارتی را به ساحل قاره‌ای تنگه منتقل کرد و لتگرگاه تازه‌ای به نام بندرعباس بنا نهاد. کمپانی هند شرقی به ازای کمکی که به شاه کرد؛ امتیازهایی گرفت، قسمتی از این امتیازها حق دریافت سهمی از درآمد گمرک بندرعباس و گماشتن نمایندگان بازرگانی در آن بندر بود. اما انگلیسها انتظاری بیش از این چیزها را داشتند، آنها می‌خواستند، در مالکیت هرمز با دولت ایران شریک شوند و حق انحصاری صدور ابریشم از ایران به اروپای باختری را به دست آورند و ضمناً حقوق بیرون مرزی برای رعایای انگلیسی در ایران به دست آورند. از آنجا که نتوانستند این امتیازات را بگیرند روابط انگلیسها با ایران به تیرگی گرائید. دبری نهائید عمال تجارتی هلندی در بندرعباس پیدا شدند و با انگلستان به رقابت پرداختند.

به سال ۱۶۲۳ شاه عباس اول دوباره جنگ با ترکها را آغاز کرد، بغداد و کلیه سرب زمین عراق عرب از جمله شهرهای مقدس شیعیان از قبیل نجف، کربلا و حتی جازیر (بین النهرین علیا) به تصرف ارتش شاه درآمد، این جنگ با کامیابیهای متناوب ادامه یافت

و به سال ۱۶۳۹ پس از مرگ شاه‌عباس اول پایان یافت.

در زمان شاه‌عباس اول دولت صفوی به منتهای قدرت رسید. شاه‌عباس از شخصیت‌های ممتاز دولتی و نظامی به‌شمار می‌رفت، او علاقه بسیاری به تکنیک و فرهنگ مادی کشورهای اروپائی داشت، دانشمندان و هنرمندان را تشویق می‌کرد. در عین حال مردی بیرحم و خودکامه بود، یکی از کارهای زشت او کشتن پسر بزرگش صفی میرزا بود که نزد مردم محبوبیت فراوان داشت ضمناً قرمان داد دوتن از پسران کوچکترش را هم کور کنند.

نوه و جانشین شاه‌عباس اول شاه صفی (۱۶۲۹ - ۱۶۴۲)، جوانی بیمارگونه، هوسباز و بیرحم بود، او بیشتر نزدیکان شاه‌عباس را از خود راند، به هر ارزش‌ترین سرداران پدر بزرگش، امامقلی خان بدگمان شد و فرمان کشتن او را داد. وضع سیاست خارجی ایران در زمان او به ناپایداری گرائید. هجوم ازبکان از سر گرفته شد، اگرچه این هجوم دفع گردید، اما قندهار به وسیله ارتش مغول کبیر، شاهجهان تصرف گردید. ارتش سلطان مراد چهارم ترك (۱۶۲۳-۱۶۴۰) تعرض را آغاز کرد لشکریان ترك چند شهر از جمله تبریز و همدان را گرفتند و ویران کردند، به سال ۱۶۳۸ بغداد به دست ترکان افتاد. جنگ با انعقاد پیمان قصرشیرین پایان یافت (۱۶۳۹)، به موجب این پیمان در مرزهای ایران و ترك تجدید نظر شد و بر مبنای قرارداد سال ۱۶۱۲ این مرزها تعیین گردید. از این زمان به بعد تا سال بیستم سده ۱۸ میان ترك و ایران صلح برقرار بود.

پس از شاه صفی پسرش شاه‌عباس دوم که مردی صلح‌خواه و آرام بود به سلطنت رسید (۱۶۴۲-۱۶۶۶). در زمان او اقتصاد ایران به پیشرفت چشم‌گیری نائل آمد، روابط بازرگانی و سیاسی ایران با اروپای غربی افزایش یافت. هلندیها در بازرگانی ایران نخستین نقش را به عهده داشتند، اینها حق صدور ابریشم را بدون گمرک از دولت ایران به دست آوردند. جهانگردان اروپائی آنزمان از رونق شهرها و امنیت راههای تجارتي ایران یاد کرده‌اند. عمال بازرگانی فرانسوی در اصفهان و بندرعباس به فعالیت می‌پرداختند. روابط تجارتي ایران و روس هم استوار شد، اینگونه در سخاخی يك کاروانسرای «شاهی» برای بازرگانان روسی ایجاد گردید، در این محل، کالاهائی از قبیل قلع، مس، چرم و پوست سمور مورد داد و ستد قرار می‌گرفت. اما در آن هنگام نخستین برخورد جدی میان دولتین ایران و روس پیش آمد. در اثر تاراج کاروان بازرگانان شیروانی، دولت شاه، قزاقهای تاراجگر را به این کار متهم کرد، به سال ۱۶۵۳ بیگلربیگی شاه با چریکهای زیر فرمانش به کشورهای ماوراء قفقاز و مرز دژ روسی یعنی شهرک سوئان حمله کرد. بازرگانان روسی در ایران و بازرگانان ایرانی در خاک روسیه بازداشت شدند. به سال ۱۶۶۲ این اختلاف برطرف شد. استانهای کناره دریای خزر به سال ۱۶۶۷ در معرض حمله قزاقهای دشت دایهن قرار

گرفتند. اما دولت ایران در یافت که هجوم «قزاقهای کافر» بدون اطلاع تزار روس الکسی میخائیلویچ انجام یافته است. ارتش شاه عباس دوم به سال ۱۶۴۹ قندهار را به زور پس گرفت و کوشش‌های مغول کبیر برای بازپس ستاندن این استان بی نتیجه ماند. در زمان شاه عباس دوم پیگرد سنیان از سوی دولت قطع گردید.

قیام مردمی گیلان به سال ۱۶۲۹ در نتیجه تعمیل مالیات‌های سنگین بر مردم آن استان بود: گیلان تا پیش از پایان سده ۱۶ نیمه مستقل به شمار می‌آمد و پس از آن تبدیل به مملکت شخصی شاه شد، شاه عباس تخفیف‌هایی را که از لحاظ مالیاتی برای استانهای مرکزی ایران قائل شده بود، به مردم گیلان نداد؛ در گیلان همانگونه مانند پیش میزان مالیات‌ها سنگین بودند. در آوریل ۱۶۲۹ برای نخستین بار فنودالهای محلی پدید آمدند، اینان پس از مرگ شاه عباس اول، موقع را برای بازسازی استقلال پیشین گیلان مناسب دیدند. آنها یکی از نوادگان مطرود شاه عباس اول را که وابسته به دودمان خانهای بیه‌پس گیلان به نام کلینچاد سلطان بود، پیدا کردند، او را فرمانروای گیلان شناساندند و ملقب به «عادلشاه» کردند. «توده‌های بینوا و مردم محروم و بی‌نام و نشان» پیرامون او گرد آمدند و متحد شدند. شماره خیزندگان به سی هزار تن رسید. دیری نپائید که قیام دهقانان بگونه مستقل آغاز شد و عادلشاه و امیران زیر دستش دیگر نقش فعالی در این جنبش نداشتند. وزیر شاه در گیلان بیه‌پس بر آن شد «ارتش چرکین جامگان» را قلع و قمع کند، اما خودش به سختی شکست خورد. پس از این رویداد وزیر، کلانتر شهر و قسمت مهمی از اشراف گریختند. «ارتش چرکین جامگان» رشت، فومن، لاهیجان و شهرهای دیگر را تصرف کردند. سرتاسر این استان به دست قیام‌کنندگان افتاد.

در رشت خیزندگان انبارها و خزائن دولتی را تصرف کردند، ۲۵۵ خروار (۶۰ هزار کیلو) ابریشم خام را که به وسیله مأموران شاه به عنوان مالیات از دهقانان گرفته شده بود، از انبارها بیرون ریختند و آنها را به رعایا و مالیات‌دهندگان و محرومان بخشیدند.

دولت شاه سرکوبی این قیام را به ساروخان طالشی سپرد. نامبرده چریک‌هایی را از امیرنشین‌های مجاور و اشراف گیلان که به شاه صفی وفادار بودند، گرد آورد، از عدم تشکل و عملیات بدون سازمان خیزندگان بهره‌برد و به سال ۱۶۲۹ در نبردی نزدیک کوچصفهان آنها را شکست داد. عادلشاه اسیر گردید و در اصفهان زیر شکنجه قرار گرفت. قیام سرکوب شد، اما دسته‌های پراکنده‌ای از دهقانان در جنگلهای انبوه گیلان پنهان شدند و گاهگاهی به نبردهای پارتیزانی علیه قدرت شاه می‌پرداختند.

روابط فنودالی در ایران در سده ۱۸ - م.

در زمان شاه عباس اول پهنه زمین‌های دولتی و املاک خصوصی شاه بسیار گسترده‌تر شد. در این هنگام زمین‌های دیوانی بر مبنای ارتزاق تابعان اشراف نظامی به مأموران دولت واگذار گردید، این زمین‌ها به عشایر کوچ‌نشین که در رأس آنها امیران و بیک‌ها قرار داشتند تعلق گرفت، اینان به شیوه سنت‌های کوچ‌نشینان دهقانان ساکن را بارها بیش از پیش استثمار می‌کردند.

در سده ۱۸ زمین‌های وقف هم گسترش یافتند. به سال ۱۶۷۱ املاک وقف متعلق به مسجد صفویان در اردبیل به شرح زیر بود: ۴۰ پارچه آبادی فقط در جنوب آذربایجان، در شهر اردبیل ۲۰۰ باب‌خانه، ۹ حمام، ۸ کاروانسرا، تمام بازار، بازار سرپوشیده ویژه عمده فروشان، ۲۰۰ دکان با حق دریافت عوارض از بازرگانان؛ در تبریز ۱۰۰ خانه و ۱۰۰ دکان. در قزوین چند کاروانسرا و حمام؛ در مغان، گیلان و گرگان زمین‌های زراعتی و منابع درآمد دیگر.

از میان املاک فنودالی شرطی، تیول از همه بیشتر بود، زمین‌های سیورغال (زمین‌های موروثی با حق دریافت مالیات‌ها و عوارض به وسیله مالک منصوب و مصونیت‌های اداری) بارها کاهش یافتند. بیشتر تیول‌ها به عنوان حق مأموریت به مأموران بلند پایه واگذار می‌شدند. بعضی از تیول‌ها مادام‌العمر به مأموران تعلق می‌گرفتند به مأموران و مستخدمان دون پایه مقرر می‌شدند. بعضی از تیول‌ها «همه‌ساله» داده می‌شد، یعنی مقدار معینی از درآمد مالیاتی زمین‌های مشخص دولتی را بدون حق اداره کردن این زمین‌ها، به این مأموران می‌پرداختند.

در زمان شاه عباس اول بار مالیات روی رعیت‌های ساکن استانهای مرکزی ایران سبک‌تر شد. اما در زمان جانشین شاه عباس اول اندازه مالیات آنها رفته رفته بالا رفت، در پایان سده ۱۷ (۱۶۹۸) اندازه مالیات‌ها به شدت افزایش یافت. در نیمه دوم سده ۱۷ رفته رفته میزان بهره فنودالی روبه فزونی نهاد. این چگونگی گویای آن بود که در ارتباط با رشد روزافزون روابط کالائی - پولی، هم دولت و هم فنودالها هزینه‌های گزافی را بایستی تحمل می‌کردند، بنابراین می‌کوشیدند هر چه بیشتر به درآمدهای خود بیفزایند، به ویژه پس از پایان جنگ‌های خارجی در نیمه دوم سده ۱۷ که درآمد اشراف نظامی از محل غنائم جنگی قطع شده بود تلاش می‌شد تا از راه بهره مالکانه زمین‌ها به درآمد خود بیفزایند. قلم اصلی مالیات مانند پیش مالیات ارضی یا خراج بود، هم‌اکنون این مالیات به نام «مالوجهات» موسوم شد. این مالیات، جنسی و تقریباً معادل ۱۵٪ الی ۲۰٪ محصول بود. انواع دیگر مالیات‌ها که از سده‌های ۱۳-۱۴ رایج شده بود از رعایا گرفته می‌شد، مالیات باغ‌ها ۱۰٪ محصول بود، عوارض فوق‌العاده‌ای از قبیل عوارض سیورسات و علق

قشون و حتی انجام وظایف مسکن‌دادن و پذیرائی مأموران دیوانی و بیگاری به رعیت‌ها تحمیل می‌شد. از نامسلمانان ۲۰ تا ۵۰ ساله مانند پیش مالیات سرانه «جزیه» رامی‌گرفتند. تمام دهقانان موظف بودند که در موارد گوناگون برای مالکان و حاکمان، پیش‌کش‌های جنسی یا نقدی به اندازه‌ای مختلف، به عنوان عیدی و غیره تقدیم کنند.

رایج‌ترین شکل استثمارفئودالی دهقانان دریافت بهره‌مالکانه بگونه سهم محصول بود که گاهگاهی بهای آن نقداً از کشت کار دریافت می‌گردید. «سهم ارباب» از زمین (که غالباً موروثی بود) $\frac{1}{8}$ تا $\frac{1}{4}$ محصول از زمین‌های زراعتی، و بیشتر از $\frac{1}{4}$ از باغ‌ها تعیین شده بود. اما این سهم، در صورتیکه دهقانان علاوه بر زمین و آب، دامهای کارگر یا بذر را از ارباب می‌گرفتند افزایش می‌یافت، در چنین مواردی این سهم ممکن بود به ۸۰٪ و حتی ۹۰٪ جمع محصول، با مالیات‌های مقرر، برسد.

بنا به آنچه که جهانگرد کمپو در سده ۱۷ یادداشت کرده است، در روستاهای حومه اصفهان که روابط کالائی - پولی رایج بود، بهره‌مالکانه، بیشتر نقداً از دهقانان وصول می‌گردید - اینان بایستی برای هر جریب (قطعه زمینی به مساحت ۲۵۰۰ متر مربع) زمین زیر کشت ۳۳ عباسی می‌پرداختند. از زمین‌های شخصی شاه، در صورتیکه شاه به عنوان مالک، زمین را با آب و بذر به دهقانان واگذار می‌کرد، دهقانان بایستی $\frac{1}{4}$ محصول را (به اضافه مالیات) به شاه تسلیم می‌کردند. اگر شاه دهقانان منطقه‌ای را به اصطلاح آزاد می‌گذاشت و مالیات آنها را می‌بخشود، در این صورت سهم شاه به $\frac{1}{4}$ محصول می‌رسید؛ اگر شاه دهقانان را از کار اجباری (بیگاری) معاف می‌کرد، در این صورت سهم بهره‌مالکانه شاه به $\frac{2}{8}$ محصول بالغ می‌شد. دهقانان مانند پیش «مردمی آزاد» به شمار می‌آمدند، اما در شرایطی که از هرگونه حقوقی محروم بودند زیر دست مالکان یا مباشران خود کامه به زندگی ادامه می‌دادند؛ نظامیان و مأموران حکومت که در خانمهای دهقانان اقامت می‌گزیدند، اگر آنچه را که می‌خواستند برایشان آماده نمی‌گردید، میزبانان را سخت کتک می‌زدند، آنها را وادار می‌کردند که برایگان برایشان کار کنند، دهقانان ناگزیر بودند اسبان یا دواب سواری و باریشان را به رایگان علی‌دهند و پرستاری کنند، گاهگاهی پولهایی با زور به عنوان پیشکشی از آنها گرفته می‌شد.

موضوع بردگی در ایران مانند همه مناطق شرق رواج داشت. اما بردگانی را که معمولاً از قفقاز و هندوستان می‌آوردند به‌طور کلی به عنوان مستخدم‌خانه به کار می‌گماشتند، یا آنها را به کشورهای دیگر برای فروش صادر می‌کردند؛ به کار بردن بردگان در کارهای تولیدی از قبیل کشاورزی و صنعت کمتر رایج بود.

نظام حکومتی ایران در سده ۱۷

رهبری سیاسی در ایران رفته رفته از دست اشراف کوچ‌نشین - نظامی خارج و در اختیار دیوانسالاران کشوری ایرانی قرار گرفت، اینان به روحانیان و بازرگانان مهم‌متکی بودند. ظاهر آدر گذشته هیچ دستگاه دولتی‌ای این اندازه بزرگ و پیچیده مانند هم اکنون نبود. شاه قدرت نامحدودی داشت. در اختیار او يك شورای عالی (مجلس اعلی) که وظیفه‌اش مشاوره در امور دولت بود، قرار گرفت. در این شورا هفت رکن فعالیت می‌کردند (ادکان دولت): وزیر بزرگ (اقابك الدوله)؛ معاون وزیر بزرگ (مجلس نویسی)؛ قاضی بزرگ که کارهای مهم سیاسی و کشوری را می‌گرداند (دیوان بیگی)؛ رئیس چربکهای فتوایی عشایر قزلباش (قودچی باشی)؛ رئیس یکان غلامان سوار (قوللر آغاسی)؛ رئیس یکانهای پیاده نظام (تفتنگچی آغاسی)؛ رئیس تشریفات دربار شاه (ایشک آغاسی باشی)؛ سر فرماندهی کل قوای ایران (سپه‌سالار کل ایران) فقط هنگام بحث در مسائل نظامی و لشکرکشی به مجلس اعلی فراخوانده می‌شد. در پایان سده ۱۷ دومقام بلندپایه دیگر به مجلس اعلی پیوستند: اینان رئیس امور مالی ایران (مستوفی الممالک) و رئیس تأسیسات کاخهای سلطنتی (ناظر بیوقات) بودند. در اختیار مقام اخیر کارگاههای صنعتی دربار، اصطبل‌ها و اماکن درباری دیگر قرار داشت؛ رئیس شکارچیان شاه (میرشکاد باشی) نیز جزو بلندپایگان دربار به‌شمار می‌آمد.

همه این بلندپایگان و مقامهای دیگر، سازمان‌های اداری فعالی را (دیوان‌ها) با شعبات آن در اختیار داشتند. مهمترین این دستگاه‌ها در اختیار وزیر بزرگ بود (دیوان الممالک). وزیر بزرگ بعد از شاه بالاترین مقام را داشت، او کار کلیه دیوانها را نظارت می‌کرد و مهرشاه در اختیارش بود. برخلاف دستگاه حکومتی ترک که وزیر بزرگ در عین حال فرماندهی کل قوا را به‌عهده داشت، در ایران وظیفه وزیر بزرگ فقط گرداندن کارهای کشوری بود. و از آنجا که قدرت اجرایی عالی را در اختیار نداشت، در هر زمان ممکن بود به فرمان شاه از مقام خود برکنار و حتی اعدام گردد. علاوه بر دیوانهای نامبرده، سازمانهای اداری دیگری در دستگاه دولت وجود داشتند که مهمترین آنها پرسنل اداری دربارشاه بودند.

کلیه سرزمینهای دولتی به دو قسمت نابرابر تقسیم می‌شدند، قسمتی جزو قلمرو دیوان و قسمت دیگر جزو قلمرو خاصه (دارائی شخصی شاه) بودند. در قلمرو دیوان علاوه بر زمینهای دولتی زمینهای بخش‌های دیگر، به غیر از املاک شاه؛ قرار داشتند. در قلمرو خاصه (املاک شخصی شاه) املاک خانواده شاه و املاک‌های خصوصی زمین‌های وقف

بودند، اما زمین‌های دولتی و تیول‌ها جزو خاصه به شمار نمی‌آمدند. زمین‌های قلمرو دیوان در اختیار وزیر بزرگ بودند اما زمین‌های خاصه را دستگاه اداری (دیوان) ویژه‌ای می‌گرداند. دیوان‌های ویژه خاصه رأساً سهام بهره‌مالکانه، مالیات‌ها و درآمدهای دیگر ارضی را، به استثنای آنهاییکه از پرداخت مالیات معاف بودند، مانند سیورغالها، زمین‌های وقف و غیره، دریافت می‌کردند. در رأس روحانیان شیعه دو مقام (صدر)، یکی برای رتق وفتق امور مربوط به دیوان و دیگری برای کارهای املاک خاصه، تعیین گردید.

مهمترین مقام محلی در دستگاه حکومت دالی (استاندار) بود - برخی استانها خود-مختار بودند و بنابراین استانداران محلی تحت الحمايه شاه بگونه موروثی بر این استانها فرمان می‌راندند؛ والیان (شاهان) کادلی و کاخنی، عربستان، لرستان و کردستان ایران از آنجمله بودند. استانهاییکه خودمختار بودند خودشان کارهای اداری، مالی و قضائی‌شان را اداره می‌کردند. دولت شاه کمتر در امور داخلی آنها دخالت می‌کرد. وابستگی این استانها به شاه فقط فرستادن پیشکشی‌هایی بود که به نام باج اجباراً برای شاه می‌فرستادند، هنگام جنگ هم چریک‌هایی برای خدمت در قشون شاه اعزام می‌داشتند. حاکمان موروثی سیستان هم از چنین حقوقی برخوردار بودند، اگرچه سیستان تیولی به شمار نمی‌رفت.

دستگاه‌های اداری یا دیوان‌های استانها زیر نظر بیگلر‌بگی‌ها اداره می‌شدند، اینها در عین حال از چریک‌های وابسته به فتودال‌های محلی به عنوان نیروی انتظامی و اجرائی بهره می‌بردند و بر این چریک‌ها فرماندهی داشتند. این مقامها را (در سده ۱۶) بیشتر آنها موروثی بودند، به طور کلی رؤسای عشایر قزلباش اشغال کرده بودند. شاه عباس اول کوشید تا این بیگلر‌بگی‌های موروثی را منحل کند، اما تا اندازه‌های به این کار کامیاب شد. برای محدود کردن قدرت این عناصر شاه عباس اول تنی چند از مأموران مرکزی را که تابع مرکز بودند به استانهای آنها مأمور کرد؛ اینان بایستی مراقب بیگلر‌بگی‌ها می‌بودند و کارهای آنها را به مرکز گزارش می‌دادند. زیر دست بیگلر‌بگی‌ها فرمانداران (حاکم‌ها) بودند، مقام حاکمان بیشتر موروثی بود و از میان فتودال‌های محلی برگزیده می‌شدند، غالباً رؤسای عشایر کوچ‌نشین، يك منطقه حاکم‌نشین را به عنوان یودت عشیره‌شان در اختیار می‌گرفتند و طبعاً فرمانروائی این منطقه را به عهده داشتند. چریک‌های فتودالی استان از این مناطق تأمین می‌شدند. بیگلر‌بگی‌ها و حاکمان در چارچوب منطقه‌شان بودجه معینی داشتند. جهانگردان اروپائی درباره خودکامگی و خودسری این حکام چیزهایی نوشته‌اند.

استانهای قلمرو خاصه (اردبیل، گیلان، مازندران، اصفهان و غیره) را وزیران معین و مستوفیان ویژه با کادر اداری‌ای که از سوی دیوان خاصه تعیین می‌گردید، اداره می‌کردند. روش رفتار اینها نسبت به دهقانان بهتر از بیگلر‌بگی‌ها نبود. درآمد استانهای خاصه برای

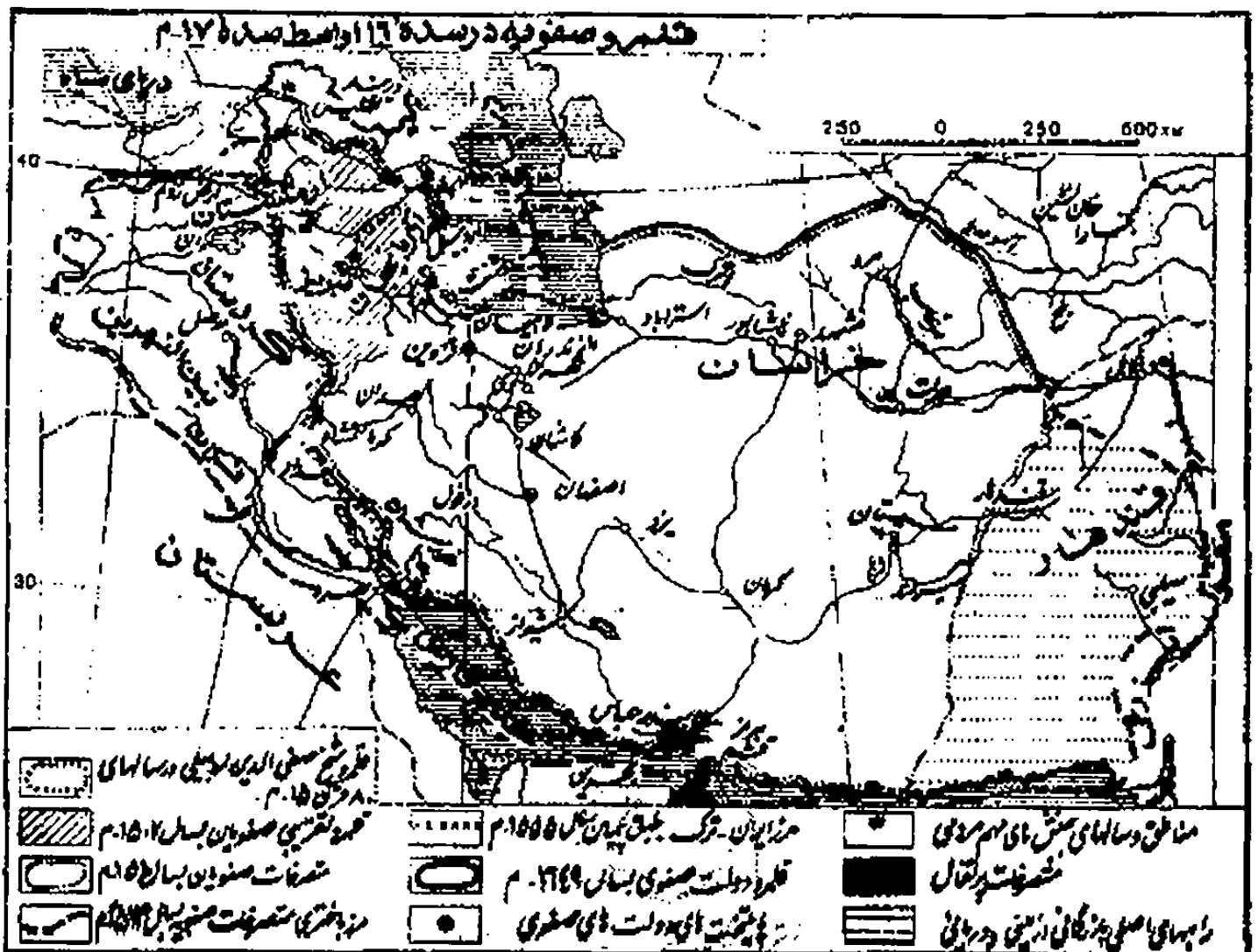
هزینه دربار و کارمندانش مصرف می‌شد.

شهر، صنعت و بازرگانی در سده ۱۷ - م.

در آغاز سده ۱۷، پس از زمانی رکود، بهبودی اقتصادی ایران آغاز گردید، این چگونگی در پیشرفت شهرها و رونق روابط پولی - بازرگانی کشور مؤثر واقع شد. پس از اصفهان با ۶۰۰ هزار نفر جمعیتش شهر تبریز از لحاظ اهمیت در درجه دوم قرار داشت. جهان‌گردان اروپائی اطلاعات مشروحی در این باره داده‌اند که گویای رشد روزافزون بسیاری از شهرها بوده است.

در سده ۱۷ - م. مسئله خودگردانی شهری مانند پیش در شهرها عملی نمی‌شد؛ فقط این خودگردانی در چارچوب بخش‌های معینی از شهر انجام می‌گرفت، در این بخش‌ها سران و کدخداها از میان خود مردم انتخاب می‌شدند و ضمناً اصناف پیشه‌وران و روحانیان هم رئیس خود را برمی‌گزیدند. در رأس کارهای داخلی شهر کلانتر قرار داشت، این شخص را فرماندار دولت شاه از میان اشراف فتودال محلی (گاهگاهی این مقام ارثی بود) یا بازرگانان بزرگ، برمی‌گزید. وظیفه کلانتر دفاع از منافع و حقوق شهروندان از لحاظ قضائی، پیگرد بزهکاران، و قهرم‌تر کردن فشارهای مأموران شاه و حاکم نسبت به مردم بود. او موظف بود، مبلغ مالیات و میزان وظایف را که از سوی دولت برای مردم شهر تعیین شده بود میان ساکنان محله‌ها و اصناف پیشه‌وران تقسیم کند. اینگونه کلانتران به عنوان نمایندگان و مدافعان شهروندان به‌شمار می‌آمدند، اما عملاً نمایندگان طبقه بالای مردم شهر و حافظ منافع آنها بودند. ساکنان جلنای نو از شاه‌عباس اول حق انتخاب کلانترشان را از میان بازرگانان بزرگ کسب کردند.

اصناف پیشه‌وران در سده ۱۷، نسبت به سابق نقش مهمتری را در زندگی شهرها ایفا کردند، اصناف، بزرگتر خود را با تصویب کلانتر برمی‌گزیدند. در اول سال کلانتر، بزرگتران اصناف را در جلسه‌ای فرامی‌خواند و در آن سهمیه مالیاتی هر صنف را به‌طور جداگانه تعیین می‌کرد. هر صنف هم برای خود جلسه‌ای تشکیل می‌داد و مالیات محوله را میان اعضای صنف تقسیم می‌کرد، البته اندازه این مالیات به بزرگی و کوچکی کارگاه و میزان درآمد هر عضو صنف بستگی داشت. در شهرهای ایران اصناف صنعتکار هم مانند اتحادیه‌های کاسب‌کاران به تیره‌های دراویش حیددی یا نعمت‌اللهی وابسته بودند؛ میان این دو فرقه دراویش همیشه رقابت وجود داشت و گاهگاهی کارشان به ستیز می‌انجامید. استادکاران کارگاههای دربار، از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بودند. هم‌اکنون



اینان مانند سده پیش برده و ارکار نمی کردند، بلکه استادکاران آزادی به شمار می آمدند که به ازای کارشان مزد کافی می گرفتند و حتی در پایان سال پاداشی هم دربار به آنها می داد. در میان صنایع، پارچه بافی مهمتر از همه به شمار می رفت. مصنوعات حریر فقط به منظور رفع نیازمندیهای اشراف و شهریان توانگر و برای صدور به بازارهای خارجی تولید می شد. مراکز تولید حریرهای زربفت، پارچه های ابریشمین، مخمل و غیره: اصفهان، کاشان، یزد، تبریز، شیراز، قزوین، کرمان، مشهد و شهرهای دیگر بودند.

بهترین پارچه های پشم شتری در یزد، کرمان، قزوین، و پشم گوسفندی در مازندران و دودانگ در کناره خلیج فارس بافته می شدند. قالی بافی ایران در سطح هنری بسیار عالی ای فرارداشت، قالی های ایرانی از راه ترکیه به بسیاری از کشورهای اروپائی صادر می شدند. قالیهای پشمی کرمان با نقش هایی به رنگ های ثابت نباتی و قالیهای پشمی و ابریشمی کاشان و شیراز از شهرت جهانی برخوردار بودند.

پس از يك دوره طولانی رکود در تولید کاشی کاری و سفال کاری ایرانی (ساختن

چینی، بدل چینی، میناکاری و کاشی برای ساختمانها) دوباره این صنعت شکوفان شد. فرآورده‌های کاشی‌کاری و بیانی در کاشان، نائین، اصفهان، شیراز، کرمان، یزد، مشهد تولید می‌شد. فرآورده‌های پوستی ایران به‌ویژه تولیدچرم‌ساغری قزوین و صوفیان (تبریز) شهرت فراوانی داشت. جهانگردان اروپائی کمان‌ها و شمشیرهای فولادین ایرانی را در جهان بی‌همتا برشمرده‌اند. فولاد درکناره‌های دریاچه‌نی‌ریز فارس تولید می‌شد و بهترین تیغه‌های شمشیر را در قم و قزوین می‌ساختند. فرآورده‌های رنگرزی، شیشه‌گری در ایران تولید می‌گردید. کاغذ اگرچه از لحاظ جنس پست‌تر از انواع اروپائی و آسیای میانه‌ای بود اما در ایران هم ساخته می‌شد. تولید صابون ارزان بها برای مصرف همگان در ایران به‌مقیاس گسترده‌ای رایج بود.

وضع بازرگانان بزرگ بسیار آبرومند بود. بیشتر بازرگانان بزرگ نمایندگان را به کشورهای دیگر می‌فرستادند. در ایران بازرگانانی وجود داشتند که به کشورهای معینی از قبیل سوئد و چین نماینده می‌فرستادند. بازرگانی خارجی بیشتر، در دست ارمنی‌های مسیحی و تا اندازه‌ای هلندیها، انگلیسها و فرانسویان بود. علاوه بر بازرگانان ارمنی جلفای نو فقط عمال انگلیسی و هلندی حق صدور ابریشم خام را به خارج از کشور داشتند. بازرگانی داخلی فقط به وسیله بازرگانان ایرانی انجام می‌پذیرفت.

علاوه بر ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی، تیماج، چرم‌ساغری، پشم شتر و گوسفند، قالی، ظروف بدل چینی، جواهرات و سنگ‌های گرانبها به‌ویژه فیروزه و مروارید از ایران به کشورهای اروپای باختری صادر می‌شد.

میزان دادوستد بازرگانی بین ایران و روس به شدت افزایش یافت. صادرات ایران به روسیه که از طریق ولگا - دریای خزر (از راه شماخی یا گیلان) فرستاده می‌شد، در درجه اول، پارچه‌های گوناگون ابریشمی، پارچه‌های پنبه‌ای، شمشیر و زین و یراق و ویژه قزلباشها، مروارید، فیروزه و میوه‌های خشک شده بودند.

صادرات ایران به ترکیه گذشته از پارچه‌های ابریشمی و پشمی، تیماج، آهن‌آلات و غیره بودند. از ایران اسب، خرما، کشمش و میوه‌های دیگر، عطر گل، ظروف بدل چینی، تیماج و برده به‌هند صادر می‌شد.

در سده ۱۷ و واردات ایران از کشورهای اروپای باختری، ماهوت و پارچه‌های اعلی از انگلستان، هلند و فرانسه، آئینه از ونیز، فرآورده‌های شیشه‌ای و فلزی، کاغذ، کالاهای لوکس، شکر و شراب بودند. ورود کالاهای اروپائی به ایران اهمیت فراوان داشت، اما این کالاها به اندازه‌ای نبودند که با کالاهای صنعتی ایرانی رقابت کنند. فقط کالاهائی از اروپای غربی و روسیه به ایران وارد می‌گردیدند که در درون کشور، تولید نمی‌شدند؛ مانند ماهوت

از روسیه، انواع پوست‌ها، چیت‌ها، پارچه‌های کتاتی، ابزار آهنی، مس، اسلحه گرم، ماهی، عسل، موم، عرق و غیره.

از هندوستان پارچه‌های ظریف پنبه‌ای و ابریشمی، فراورده‌های فلزی، عاج، مواد رنگی، نیل‌های فراورده‌های داروئی و عطر، ادویه، سنگهای گرانبها، برده و کالاهای ترانزیتی از کشورهای خاور دور وارد ایران می‌گردیدند. بازرگانی ایران با هندوستان و کشورهای خاور دور، به دست هندیان انجام می‌گرفت؛ در بسیاری از شهرهای تابع دولت صفوی حتی در نقاط دور دست مانند شماخی و باکو محله‌ها با شهرک‌های هندی نشین وجود داشتند. بگونه‌ای که یکی از جهانگردان یادداشت کرده است، پدیده خطرناک سقوط اقتصادی ایران در سده ۱۷، نابرابری و ارادات و صادرات کالاهای ایران و هند به زیان ایران به چشم می‌خورد؛ بگونه‌ای که مرازهر شدن پولهای نقره صفویان به سوی هندوستان کاملاً محسوس بود.

یکی از ویژگیهای روند پیشرفت اقتصادی ایران در سده ۱۷، بزرگ شدن شهرهای ایران بود، شهرهای صنعتی و بازرگانی مرکز و غرب و شمال ایران (اصفهان، شیراز، قزوین، همدان، قم، کاشان، یزد، کرمان، رشت لاهیجان)، آذربایجان (تبریز، اردبیل)، شیروان (شماخی، باکو) به سرعت گسترش یافتند. برعکس شهرهای خاوری ایران، غیر از مشهد، استرآباد و قندهار، دوران رکود را پیمودند، این چگونگی گویای کاهش فعالیت‌های اقتصادی در آسیای میانه بود.

فرهنگ ایران در سده‌های ۱۶-۱۷

در زندگی فرهنگی ایران این زمان شکوفائی و فعالیت‌های هنری که در سده‌های ۹-۱۵ در حال پیشرفت بودند از میان رفتند. انگیزه‌های این پدیده که نه تنها ایران بلکه کلیه کشورهای شرق را زیر تأثیر قرارداد، هنوز بررسی نشده‌اند. بیگمان یکی از این انگیزه‌ها عقب‌ماندگی اقتصادی و تکنیکی کلیه کشورهای آسیای شرقی است، ضمن مقایسه با کشورهای اروپای باختری بود. اما این سقوط فرهنگی در کلیه رشته‌ها یک باره انجام نپذیرفت؛ در جریان سده‌های ۱۶-۱۷ چند رشته فرهنگی شکوفائی خود را از سر گرفتند.

معماری ایرانی، آثار هنری بسیار پرارزشی را در این سده‌ها بجا گذاشته است. مسجد صفویان یا مقبره‌های شیخ‌ها و شاهان این دودمان در اردبیل از آنجمله‌اند.

اصفهان که در زمان شاه عباس اول پایتخت گردید به کلی نوسازی شد. خیابانهای وسیع و ساختمانهای مهمی در آن شهر ایجاد گردید. در میدان مرکزی شهر (میدان شاه) که به

تازگی بنا شده بود، مسجد شاه باقیه بسیار بلند و گلدسته‌های زوجی و سردرها و طاق‌های مرتفع که نماهای آنها کاشی کاری شده بودند، ساخته شد. مسجدهای دیگر، مقبره‌ها و کاخهایی با ایوانهای بزرگ و فواره‌ها بنا گردیدند. در بیرون شهر اصفهان کاخ معروف شاه در فرح آباد و اشرفیه ساخته شد.

در سده ۱۶ و نیمه اول سده ۱۷ دوره نوینی از شکوفائی و رونق هنر مینیاتور در ایران بود. در سده ۱۶ آموزشگاه هنری معروف مینیاتور که ضمن سده ۱۵ به وسیله هنرمند نامدار بهزاد درهرات بنیان گذاری شده بود، به کار ادامه داد. در آغاز سده ۱۷ آموزشگاه عالی نقاشی در اصفهان ایجاد گردید. یکی از استادان این هنر به نام محمد زمان نسخه خطی شاهنامه و دیوان نظامی را بگونه مینیاتور نقاشی کرد. بزرگترین استاد نقاشی آموزشگاه نقاشی استاد رضا عباسی بود؛ چند شاهکار مینیاتور این استاد شهرت فراوانی کسب کرد و در سال سی‌ام سده ۱۷ در اروپای باختری تکثیر شد.

در سده‌های ۱۶-۱۷ هنر خوش نویسی در ایران رواج کامل یافت.

یکی از رشته‌های هنری که اهمیت فراوانی داشت هنر روسازی ساختمانها بگونه موزائیک از آجرهای کاشی لعابی بود. هنر نقاشی روی قالی و پارچه‌ها که ضمن آنها تمباور زیبایی با شیوه تکنیکی پیشرفته و رنگهای ثابت روی قالی یا پارچه نقش می‌شد بی‌همتا و ممتاز بود؛ روی این قالیها یا پارچه‌ها نفوذ مینیاتور سبک تبریزی و اصفهانی به چشم می‌خورد.

وضع ادبیات در سده شانزدهم همانگونه در حال رکود بود، این رکود بیدرنگ پس از مرگ آخرین شاعر نامدار جامی (به سال ۱۴۹۲) پدید آمد. راست است که قسمتی از سنت‌های هنری پیشین تکنیک شعری دنبال شد، و در سده‌های ۱۶ و ۱۷ قسمتی از این سنت‌ها تقلید گردید، اما در مفهوم و معانی اشعار این دوره هیچگونه تحرك یا ابتکاری به چشم نمی‌خورد. بندهای تازه‌ای ضمن این اشعار ارائه نشدند و موضوعهای همان شاعران پیشین تکرار گردیده‌اند، حتی نفوذ صوفیگری که ضمن اشعار شاعران پیشین دیده می‌شدند هم اکنون هم عین آنها تقلید گردید.

در رشته‌های علوم (ریاضی، کیهان‌شناسی، پزشکی و طبیعی) آثار ارزشمند و تازه‌ای در این زمان خلق نگردیدند، فقط نوسازی رصدخانه مراغه که در زمان هلاکو خان مغول بنیان گذاری شد به وسیله شاه اسماعیل اول قابل ذکر است.

تاریخ‌نگاری ایران در سده‌های ۱۶-۱۷ از پیشرفت چشم‌گیری برخوردار بود. یکی از آثار مهم در زمینه تاریخ ایران که ضمن سده ۱۶ نوشته شده «احسن التواریخ» است، این اثر را حسن بیگ «دملو» یکی از امیران نامدار عشیره قزلباش آذربایجانی «دملو» نوشته

است.

یکی از منابع تاریخی پرارزش ایران که بیشتر درباره تاریخ کردها نوشته شده، اثر هرفخان بیدلیسی به نام «شرف نامه» است.

تاریخ نگار برجسته سده ۱۷ اسکندر بیک ترکمن ملقب به منشی (۱۵۶۰/۶۱ - ۱۶۳۳) است. او وابسته به یکی از عشیره‌های ترکمن آذربایجانی و منشی باشی وزیر بزرگ شاه عباس اول بود. اثر بزرگ او به نام «تاریخ عالم آرای عباسی» شامل تاریخ جنگ‌ها و اصلاحات شاه عباس اول است، ضمن این نوشته از رویدادهایی که در استانهای تابع دولت صفوی اتفاق افتاده و همچنین درباره جنبش‌های مردمی یاد می‌کند. از این نوشته اطلاعات جالبی درباره وضع عشایر کوچ‌نشین و امیران آنها، درباره نفوذهای زمین‌دار، و درباره مالکان نفوذال محلی و غیره به دست می‌آید.

اثر میرزا سامی به نام «تذکره التواریخ» تصویر جامعی از دستگاه حکومتی صفویان را در ایران می‌نماید، در این نوشته، درباره روحانیان بلندپایه، امیران، دستگاه حکومت، روش اداره پایتخت (اصفهان)، حقوق مأموران، درآمدها و ترکیب چریکهای زبرفرمان والیان و حاکمان وابسته به مالکان نفوذال محلی، و درباره درآمد و هزینه و به‌طور کلی بودجه ایران، اطلاعات گسترده‌ای داده شده است.

ایران عصر جدید

ایران در پایان سده ۱۷ تا نیمه نخستین سده ۱۸

در پایان سده ۱۷ ایران در روند بحران اقتصادی قرار گرفت و در پی آن دچار ناتوانی سیاسی شد. انگیزه‌های اصلی این‌پدیده افزایش روزافزون استعمار فئودالی و فشار سنگین مالیاتی روی طبقه دهقانان بود، به‌ویژه از پایان سده ۱۷ به بعد رشد نامتناسب نیروهای تولیدی در بخش اقتصاد روستائی و به دنبال آن شدت تضاد طبقاتی میان فئودالها و دهقانان، حتی میان بلندپایگان دولت صفوی و ملیت‌های تابع آن دولت (گرجی‌ها، ارمنی‌ها، آذربایجانی‌ها، لزگی‌ها، کردها، افغانان) انگیزه‌های ناتوانی دستگاه حاکم گردیدند، ستیزهای داخلی طبقه فئودالها انگیزه مهمی در ایجاد این بحران‌ها بشمار می‌آمد، این ستیزها میان دیوانسالاران کشوری و روحانیان شیعه از یکسو، و اشراف نظامی عشایر کوچ‌نشین از سوی دیگری در جریان بود. در پایان سده ۱۷ سقوط اقتصادی ایران مقارن با اقدامات استیلاگرانه کشورهای اروپای غربی به سوی خاور گردید، این کشورها پس از گشایش راه دریائی اروپا به هندوستان، از کناره‌های قاره آفریقا، در پایان سده ۱۵ به شرق راه یافتند. بنابراین راههای کاروان روی که از خاگ ایران می‌گذشتند و خاور را به باختر متصل می‌کردند، اهمیت ترانزیتی خود را از دست دادند.

در زمان شاه سلیمان (۱۶۶۶-۱۶۹۴)، که مردی ناشایسته و خودکامه بود، نخستین

نشانه‌های ناتوانی سیاسی ایران آشکارا به چشم می‌خورد. در این هنگام در برابر تاخت و تاز خانهای ازبک پایداری جدی‌ای از سوی دولت نشان داده نشد. هلندیان جزیره قشم را در خلیج فارس تصرف کردند.

در زمان شاه سلطان حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲) که بازیچه دست روحانیان شیعه ناآگاه بود، میزان مالیات‌ها به سختی افزایش یافتند. در پایان سده ۱۷ سقوط اقتصادی ایران آشکارا به چشم می‌خورد.

در نیمه دوم سده ۱۷ میزان مالیات‌ها رفته رفته بالا رفتند، در فاصله سالهای ۱۶۹۸ و ۱۷۰۱ چند قلم مالیاتی ۲ الی سه برابر شدند، ضمناً نه تنها دهقانان و شهریان، بلکه کوچ‌نشینان هم که در سده ۱۷ وضعشان نسبتاً قابل تحمل بود، دچار بینوائی و نابسامانی گردیدند؛ علاوه بر این سه‌نوع مالیات تازه وضع شد. اگر از یکسو این افزایش مالیات‌ها و درآمدهای فنودالی باعث سقوط اقتصادی و کاهش درآمدهای دولت و فنودالها می‌شد، از سوی دیگر افزایش استثمار فنودالی به نوبه خود باعث ویرانی روستاها می‌گردید و به همین علت روند سقوط اقتصادی در روستاها باشتاب بیشتری پیش می‌رفت.

این سیاست مالیاتی باعث گریز و آوارگی دسته‌جمعی دهقانان گرسنه و برهنه‌ای گردید که به منظور رهائی از گیرمحصلان مالیاتی، زمین‌های زیر کشت‌شان را ترک می‌کردند. اگر در سده ۱۷ مقررات وابستگی اجباری دهقانان به زمین و تحریم تغییر مکان آنها در استانهای مرکزی ایران به مرحله اجرا درنیامد، در آغاز سده ۱۸، دولت شاه ناچار شد این مقررات را به سختی اجرا کند. به سال ۱۷۱۰- م. شاه سلطان حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲) فرمانی صادر کرد که به موجب آن دهقانان ناگزیر بودند در روستاهای بومی خود طبق فهرست‌های مالیاتی کار کنند. اما رعیت‌ها خودسرانه روستاهای خود را ترک و به جای دیگر تغییر مکان می‌دادند، بنابراین مأموران، روستا به روستا دنبال آنها می‌گشتند و کسانی را که تا ۱۲ سال پیش روستای خود را ترک کرده بودند، اجباراً به زادگاه خودشان برمی‌گرداندند؛ پس از این مدت آنها را دوباره در سیاهه مالیات دهندگان آن روستا منظور و مالیات محوله را از آنها می‌گرفتند.

سقوط اقتصاد روستاها نه تنها باعث کاهش درآمد خزانه شاه، بلکه انگیزه کم شدن بهره فنودالی گردید. شیخ محمدعلی حزین (سالهای ۲۰-۳۵ سده ۱۸) اطلاع می‌دهد که درآمد املاک موروئی گیلان آن اندازه کم شد که بهره سالیانه این املاک تکافوی هزینه یک ماه را نمی‌کرد. ویرانی روستاها انگیزه کاهش بازرگانی داخلی گردید.

رکود بازرگانی خارجی هم بسیار حائز اهمیت بود. شاه سلطان حسین که می‌خواست درآمد خزانه دولت را از راه تجارت خارجی افزایش دهد، به منظور کاستن نفوذ کمپانی

هلندی دوپیمان بازرگانی با فرانسویان بست که به موجب آنها برای بازرگانان آنها امتیازاتی بیشتر از آنچه هلندیان داشتند، تائل شد. بازرگانان فرانسوی نه تنها از پرداخت عوارض گمرکی معاف گردیدند، بلکه امتیازات برون مرزی را هم از شاه گرفتند؛ حق دادرسی افراد فرانسوی در ایران را حتی هنگامیکه طرف دعوا ایرانی بود، کنسولگری های فرانسه به عهده داشتند؛ اما فرانسویان نتوانستند از امتیازات این پیمان بهره ببرند، چون دیری نپائید که ایران صحنه عملیات جنگی و ستیزهای داخلی گردید.

شاه سلطان حسین که فرمانروائی ناشایسته و بی اراده بود کاملاً زیر نفوذ روحانیان شیعه قرار داشت. بنا به توصیه اینان، شاه پیگرد بیرحمانه سنی ها را که بیشترشان در خاور ماوراء قفقاز، کردستان، افغانستان به سر می بردند، آغاز کرد، سنیان مدت ها در ایران از پیگرد دولت مصون بودند. شیعیان افراطی یعنی درویشان صوفی «ملحدین» هم زیر پیگرد قرار گرفتند. وضع آرامنه مسیحی، گرجیان و آسوریان نیز بدتر شد.

جنبش های آزادی مردمی در قلمرو دولت صفوی

سنگینی بار مالیات، تعدی و اخاذیهای مأموران شاه به ویژه در مناطقی که ساکنان آن غیر ایرانی بودند بگونه روز افزونی شدت می یافت، نفرت و بیزاری از صفویان باعث شد که در چند استان جنبش های جدائی خواهانه و قیام های روی دهد. این جنبش ها رنگه مذهبی داشتند، و ظاهراً یا باشعار دفاع سنیان در برابر تعدی شیعیان، یا آنگونه که در ارمنستان و گرجستان روی داد، زیر شعار آزادی مسیحیان از زیر یوغ مسلمانان، انجام گرفت.

تقریباً به سال ۱۷۰۵ خرده مالکان فنودال و روحانیان ارمنی، به وسیله یکی از ارمنیان ملی گرا، به نام اسرائیل اوری باب مرارده را با دولت روسیه باز کردند، به آن دولت وعده دادند، در صورت ورود روسها به کشورهای ماوراء قفقاز ارمنیان و گرجیان مسیحی از آنها بگونه فعال پشتیبانی خواهند کرد. اشراف و روحانیان ارتودکس طرح ارتباط با پطر اول را تهیه کردند. ضمن تماسهای بازرگانی، ساکنان کشورهای ماوراء قفقاز، نه تنها مسیحیان گرجی و ارمنی، بلکه مسلمانان آذربایجانی هم به روسها گرایش یافتند. يك مبلغ مذهبی ژزوئیت در آن زمان نوشت: «تقریباً تمام مردمیکه در نزدیک دریای خزر به سر می برند، همیشه به درگاه خداوند دعا می کنند که هر چه زودتر مسکویها به شهرهایشان وارد شوند و آنها را از قید پادشاهان ایرانی آزاد کنند».

به سال ۱۷۰۹ در شهر تبریز قیامی در گرفت، به سال ۱۷۱۱ لرگی ها و مردم داغستان

به پا خاستند. فتودالهای محلی سنی به سرکردگی سرخای خان و حاجی داود زیر پوشش روحانیت سنی جنبش را برای انجام منظورهای خود مهار کردند و سرشت استیلاگرانه به آن دادند. به سال ۱۷۱۲ لژی‌ها شماخی را گرفتند و ویران کردند؛ در این ماجرا قریب ۳۰۰ تن بازرگان روسی کشته شدند و کالاهایشان که در حدود ۴ میلیون روبل بود به تاراج رفت. بعدها سرخای خان و حاجی داود در ردیف هواخواهان و قادار ترکان عثمانی درآمدند. جنبش لژی‌ها سرکوب شد، اما به سال ۱۷۱۹ دوباره آغاز گردید؛ به سال ۱۷۲۱ لژی‌ها دوباره شماخی را گرفتند و به کشتار شیعیان پرداختند.

به سال ۱۷۱۵ شورش کردان سنی آغاز گردید و تا سالهای بعد دنبال شد؛ کردها چندبار شهر اصفهان را تهدید کردند. به سال ۱۷۱۷ عربهای مسقط، بحرین و جزایر دیگر خلیج فارس را اشغال کردند و به کناره‌های جنوبی ایران هجوم بردند، به سال ۱۷۱۷ کوچ‌نشینان شاهسون در مغان، به سال ۱۷۲۰ لرها و به سال ۱۷۲۱ بلوچها قیام کردند. حاکم میستان به نام ملک محمود به سال ۱۷۲۳ علیه شاه قیام کرد و مشهد را به تصرف درآورد.

به سال ۱۷۲۲ در سیونیک ارمنی‌ها به سرکردگی داوید بیک قیام کردند و این شورش تا سال ۱۷۳۱ ادامه داشت، به سال ۱۷۲۲ مردم استان تحت‌الحمايه گرجستان خاوری قیام کردند. رهبر قیام‌کنندگان علیه شاه ایران، فرمانروای کارتلی، و اختانگ، هواخواه روسها بود. او با نیرویش به سوی گنجه حمله کرد لژی‌ها را عقب زد و شهر را از محاصره نجات داد. در این هنگام ارتش روس به مرزهای ماوراء قفقاز شرقی وارد شد.

خیزش افغانان، حمله افغان و پیکار مردم ایران علیه استیلاي افغانان

مهمترین قیامهای مردم‌زیر استیلاي دولت صفوی، قیام عشایر نیمه کوچ‌نشین و نیرومند غلزائی افغان بود که به سال ۱۷۰۹ در استان قندهار آغاز گردید. این قیام به وسیله رؤسای عشایر و کلانتران شهر قندهار زیر رهبری میرویس سازمان داده شد و با شعار پیکار سنیان علیه حکومت شیعه، آغاز گردید. قیام‌کنندگان قندهار را گرفتند، بیگلربیگی شاه، گرگین خان را کشتند و افراد پادگان شاه را قتل‌عام کردند. میرویس دوبار (در سالهای ۱۷۱۱ و ۱۷۱۲) ارتش شاه را که برای سرکوبی غلزائیان اعزام شده بود، شکست داد. پس از مرگ میرویس به سال ۱۷۱۵، برادر و جانشین‌اش میرعبدالله می‌خواست با شاه سلطان حسین سازش کند، اما غلزائیان این حرکت را خیانت پنداشتند. میرعبدالله کشته شد و پسر میرویس یعنی

میرمحمود جای او را گرفت. او همراه با اشراف عشایر به درون توده‌های عشایر غلزائی نفوذ و جنبش را که سرشت آزادی ملی داشت به بیکار استیلاگرانه تبدیل کرد.

در این هنگام در استان هرات به سال ۱۷۱۶ یکی دیگر از عشایر افغان سنی به نام ابدالی به پا خاست. به سال ۱۷۱۹ افراد این عشایر ارتش شاه را شکست دادند و هرات را گرفتند. نابسامانی همگانی ای که در دستگاه حکومت شاه صفوی حکمفرما بود به میرمحمود امکان داد تا به سال ۱۷۲۰ لشکرکشی خود را به درون ایران آغاز کند، اما این لشکرکشی به ناکامی گرائید. در پایان سال ۱۷۲۱ میر محمود به لشکرکشی تازه‌ای، از راه سیستان و کرمان، به سوی اصفهان اقدام کرد. هجوم افغانهای غلزائی از این جهت به آسانی کامیاب شد، که پس از مرگ شاه عباس اول شماره کادرهای ارتش منظم و توپخانه دولت شاه به میزان چشم‌گیری کاهش یافت. افغانها که به اصفهان نزدیک شدند، در ۸ مارس ۱۷۲۲ ارتش شاه را در گلناپاد حومه اصفهان به سختی شکست دادند، شهرک ارمنی نشین جلفای نو را تصرف کردند و از ارمنیان ساکن آنجا مبلغی در حدود ۱۲۰ هزار تومان تاوان گرفتند و اصفهان را به محاصره درآوردند. پادگان اصفهان، شهرنشینان و دهقانان روستاهای حومه دلیرانه در برابر افغانان پایداری کردند. اما پایتخت پس از ۷ ماه تحمل محاصره از زور گرسنگی و قحطی ازپای درآمد. تلاشهای وارث تاج و تخت، طهماسب میرزا به منظور گردآوری نیرو از قزوین برای کمک به پایتخت بی نتیجه ماند. سرانجام شاه سلطان حسین پس از تلاشهای ناکامانه برای مذاکره با افغانها در ۲۲ اکتبر ۱۷۲۲ در اردوگاه میرمحمود حضور یافت، شهر و تاج و تخت سلطنت را به او تحویل داد. میر محمود با ارتشش وارد اصفهان شد و به تخت نشست و خود را شاهنشاه ایران اعلام داشت.

اگرچه افغانان غلزائی قسمت مهمی از سرزمین‌های مرکزی ایران، از جمله شهرهای کاشان، قم، قزوین و غیره را به تصرف درآوردند، اما وضع آنها در این نقاط بسیار ناپایدار بود، چون اعمال زور و انبجام تاراج‌های ویرانگرانه افغانها پایداری توده‌ای مردم ایران را به طور کلی علیه آنها برانگیخت. مثلاً در قزوین سردار افغانی به نام امان‌الله‌خان در حدود ۴۰ هزار تومان از مردم تاوان خواست و ضمناً آنها را مجبور کرد تا زیباترین دختران شهر را به افراد ارتش افغان تسلیم کنند، ارتش او تمام شهر را به باد تاراج گرفت. نخست دهقانان قزوین علیه افغانان به پا خاستند، پس از آن بینوایان شهری، پیشه‌وران و حتی بازرگانان به شورش پیوستند. در ژانویه ۱۷۲۳ خیزندگان قسمتی از افغانان را قتل عام کردند و قسمت دیگر را از شهر بیرون راندند. در کاشان و خونسار و جاهای دیگر همتای چنین قیامی رویداد. شیخ علی حزین که در آن زمان می‌زیست می‌نویسد که ضمن این قیام «عوام الناس» یعنی دهقانان، پیشه‌وران و قشرهای متوسط شهری که دارای احساسات

میهن پرستی خشمگینانه‌ای بودند نقش اصلی را به‌عهده داشتند. بنا به گفته شیخ حزین بیشتر روستاها از وجود افغانان پاک شد و تا ۷ سال اینها به اطاعت افغانان درنیامدند. افغانان بسیاری از شهرهای سرراشان از جمله یزد را با وجود حمله‌های پیوسته و طولانی نتوانستند تصرف کنند. مردم جنوب ایران هم در برابر هجوم افغانان به سختی پایداری کردند. شیراز پس از پایداری دلیرانه و طولانی مردم، سقوط کرد.

در اصفهان هم وضع استیلاگران ناپایدار بود. به منظور پیش‌گیری از خیزش مردم در اصفهان میرمحمود که به بدگمانی دچار شده بود در ژانویه ۱۷۲۳- تمام خویشاوندان شاه سلطان حسین و اشراف ایرانی را به میهمانی دعوت کرد و بگونه ناجوانمردانه‌ای ۳۰۰ تن از آنها را کشت. پس از آن به اعدام و کشتار ساکنان شهر پرداخت و دستور ویرانی خانه‌هایشانرا داد ضمناً از شهرک ارمنی نشین جلفای نوهم مبلغ زیادی جریمه گرفت.

پایداری مردم ایران در برابر استیلاگران افغان در سالهای ۱۷۲۳-۱۷۲۲ از یک مرکز رهبری نمی‌شد و بگونه‌ای پراکنده انجام می‌گرفت. راست است که در استانهای شمالی ایران مردم از استیلاگران فرمانبرداری نمی‌کردند و خود را تابع پسر شاه مخلوع یعنی طهماسب دوم (۱۷۲۲-۱۷۳۲) می‌شناساندند. اما طهماسب نامبرده تا مدتی نتوانست نیروی جنگی کافی برای نبرد با افغانان گرد آورد، و برای مسلح کردن توده‌های مردم هم‌کاری انجام نداد.

مداخله روسها و ترکان

پتر اول به سال ۱۷۲۱ جنگ با سوئدبها را با کامیابی پایان داد و توانست سیاست فعالانه‌ای را در رابطه با کشورهای ماوراء قفقاز که از پیش مورد توجهش بودند، اجرا کند. منظور دولت پتر اول آن بود که کناره‌های غربی و جنوبی دریای خزر را تصرف و مناطقی ابریشم‌خیز این ناحیه را در اختیار خود درآورد. پتر اول ناگزیر بایستی به خواسته‌های قیام‌کنندگان آنزمان یعنی ارمنیان و گرجیان که خواستار کمک از دولت روس بودند ترتیب اثر می‌داد. اما اشغال متصرفات ترکیه در شرق ماوراء قفقاز و کناره‌های غربی دریای خزر را با وجود اهمیت فراوانی که داشتند صلاح ندانست، چون اگر چنین می‌کرد در اثر ایجاد منطقه جنگی در مرزهای جنوبی کشورش به بازرگانی ایران و روسیه در راههای ولگا - دریای خزر زیان وارد می‌آمد. در ژوئن ۱۷۲۲ پتر اول بیانیه‌ای صادر کرد و ضمن آن اعلام داشت که روسیه هیچ‌گونه اقدامی علیه دولت شاه سلطان حسین نخواهد کرد اما برای مهار زدن به سرکشی‌های سرخای خان و حاجی داود که در شماخی بازرگانان روسی

را قتل‌عام کرده‌اند، و به منظور دفاع از آزادی گرجیان و آرامنه مسیحی اقدام خواهد کرد. ارتش روس در سپتامبر ۱۷۲۲ دهنده و در تابستان ۱۷۲۳ با کورا اشغال کرد. با دریافت تقاضای کمک گیلانیان به منظور نبرد با افغانها، پتر اول یکانهای روسی را از راه دریا به انزلی و رشت اعزام داشت.

ترکها که از ورود ارتش روس به مرزهای ماوراء قفقاز، در پی نابسامانی اوضاع دولت صفوی ایران بسیار نگران شدند، در بهار ۱۷۲۳ علیه ایران به تعرض پرداختند؛ ارتش ترك به ارمنستان خاوری و گرجستان خاوری هجوم برد و تفلیس را اشغال کرد. تهدید از سوی ترکها شاه طهماسب دوم را ناچار کرد تا سفیری را به سن پترزبورگ بفرستد، دیپلمات آزموده‌ای به نام اسماعیل‌بیک مأمور مذاکره با پتر شد، او در سپتامبر ۱۷۲۳ پیمانی را با پتر اول در پترزبورگ منعقد کرد، به موجب این پیمان پتر اول متعهد شد طهماسب دوم را در پیکارش علیه افغانها کمک کند، و به ازای آن دولت روسیه خطوط دربند و شیروان همچنین دربند و باکو، حتی استانهای گیلان، مازندران و گرگان (استراباد) را در اختیار می‌گرفت. بر پایه این پیمان دولت روسیه یکانهایی از ارتش را به گیلان فرستاد، اما مازندران و گرگان عملاً به وسیله ارتش روس اشغال نشدند.

پیمان سال ۱۷۲۳ ایران و روس و هجوم ترکان به کشورهای ماوراء قفقاز روابط میان دولتهای روسیه و ترکیه را سخت تیره کرد و چیزی نمانده بود که بین آنها جنگ درگیرد، اما پتر اول پس از جنگ‌های ۲۰ ساله با سوئدیها، صلاح ندانست کشورش را به جنگ تازه‌ای با ترکها که از سوی انگلیسها و فرانسویان پشتیبانی می‌شدند، درگیر کند، دو دولت اخیر از قدرت روسیه بیم داشتند. بنا به میانجیگری فرانسویان در ۲۴ ژوئن ۱۷۲۴ پیمانی میان دولت‌های ترك و روس در استانبول بسته شد، به موجب این پیمان دولت روسیه ملزم شد که استانهای کناره دریای خزر را که طبق پیمان سال ۱۷۲۳ ایران و ترك اشغال کرده بود، تخلیه کند. اما ترکان سرزمینهای ماوراء قفقاز خاوری، آذربایجان (غیر از اردبیل) و قسمتی از استانهای غربی ایران از قبیل کرمانشاه و همدان را زیر اشغال نگاهداشتند.

عملاً ترکان جنگ با ایران را ادامه دادند، در سالهای ۱۷۲۴ - ۱۷۲۵، تبریز و سرتاسر خاک آذربایجان، اردبیل، غرب ایران با کرمانشاه، لرستان، همدان و حتی قزوین را تصرف کردند. توده‌های مردم ایرانی و آذربایجانی فعلاً نه به دفاع در برابر استلاگران پرداختند، به ویژه نبرد دفاعی قهرمانانه شهرنشینان تبریز جالب توجه است. شاه طهماسب دوم بدون اینکه فعالیتی انجام دهد در مازندران زیر حمایت فتحعلی خان قاجار که بیگلربیگی استراباد و رئیس عشیره قاجار به شمار می‌آمد، به سر می‌برد.

در این هنگام خیزش بختیاریان علیه افغانان آغاز شد، رهبران این قیام را شخصی به نام صفی میرزا که خود را فرزند شاه سلطان حسین می‌شناساند، به عهده داشت. این رویداد میرمحمود را برانگیخت تا در فوریه ۱۵۲۵ کشتار دسته‌جمعی دیگری را در اصفهان فرمان دهد، او فرمان داد کلیه مردان خاندان سلطنتی صفوی را به غیر از شاه سلطان حسین اعدام کنند. اما در این هنگام در میان اشراف افغانی دو دستگی رویداد. میرمحمود سرنگون و کشته شد و در آوریل ۱۷۲۵ اشرف پسر عموی محمود به تخت نشست. اشرف بارها از محمود در سیاست آزموده‌تر بود و به خوبی می‌فهمید که برای استواری قدرت دودمان سلطنتی افغان در ایران، افغانان نباید مانند استیلاگران بیگانه عمل کنند بلکه به عنوان ایرانی بر ایرانیان فرمان رانند. اشرف کوشش کرد که به اشراف و بلندپایگان ایرانی امتیاز بدهد، اما افغانان از این سیاست اشرف خوششان نمی‌آمد و می‌خواستند به عنوان قوم غالب در ایران فرمان رانند.

در این میان ترکان به تصرف سرزمینهای اشغال شده اکتفا نکردند، و ارتش خود را به سوی اصفهان گسیل داشتند. اشرف علیه ترکان وارد تبریز گردید و به سال ۱۷۲۶ آنها را شکست داد. به سال ۱۷۲۷ ترکان حاضر به انعقاد پیمان صلح در همدان شدند شرایط صلح چنین بود: اشرف، سلطان احمد سوم فرمانروای ترک را به عنوان خلیفه همه مسلمانان سنی به رسمیت شناخت؛ سلطان هم پادشاهی اشرف را بر ایران تأیید و او را تحت الحمايه سلطان عثمانی قلمداد کرد؛ اشرف گذشته از استانهاییکه به موجب پیمان ۱۷۲۴ به ترکها واگذار شده بود، خوزستان، زنجان، قزوین و تهران را به ترکها وا گذاشت.

پیدایش نادر، بیرون راندن افغانان روابط ایران با ترکان و روسها

پایداری ایرانیان در برابر اشغالگران ترک و افغان روز به روز افزایش می‌یافت، در این هنگام مرکز جنبش در مازندران بود. به سال ۱۷۲۶ یکی از سرداران پرتوان و با استعداد ایرانی به نام نادرخان افشار به نیروی شاه طهماسب دوم پیوست. نادر از میان عشیره ترک افشار برخاسته بود، قسمتی از این عشیره در زمان شاه اسماعیل اول به خراسان کوچ داده شد. به سال ۱۶۸۸ نادر در این منطقه به دنیا آمد. هنگام نوجوانی با مادرش به وسیله ازبکان خوارزم به بردگی برده شد، او از اسارت گریخت، به خراسان برگشت و در خدمت دسته‌های چریکی فنودالهای محلی درآمد، دبری نهائید خودش تعدادی چریک گردآورد، دژ کلات را که در شمال خراسان قرار داشت به تصرف درآورد، این دژ را مستحکم

کرد و به عنوان پایگاه از آن بهره برد.

دیری نیاید نادر به خدمت شاه طهماسب دوم درآمد، شاه طهماسب او را به والیگری خراسان منصوب کرد، نادر اراده خود را به شاه بی اراده طهماسب تحمیل و او را متقاعد کرد تا فتحعلی خان قاجار را که رقیب اصلی نادر بود، به قتل برساند. در فاصله سالهای ۱۷۲۶ و ۱۷۲۹، نادر ملک محمود سیستانی را شکست داد و مشهد را که به تصرف درآمده بود، از او پس گرفت، افغانان ابدالی که هرات را در تصرف داشتند از او شکست خوردند و هرات را تخلیه کردند اینگونه نادر سرتاسر خراسان را به تصرف درآورد. در این هنگام نادر از سوی شاه طهماسب دوم به طهماسبقلی خان ملقب گردید، و اداره کلیه استانهای را که به نام شاه طهماسب دوم تصرف کرده بود، به دست گرفت. ضمناً شاه به عنوان آلت دست ساده‌ای در اختیار نادر بود.

کامیابیهای نادر اشرف افغان را نگران کرد. او با ۳۰ هزار سپاهی به سوی خراسان رهسپار شد و در اکتبر ۱۷۲۹ نزدیک دامغان به سختی شکست خورد و لشکریانش تار و مار گردیدند. نادر ضمن تعقیب افغانان غلزائی شکست خورده و فراری به سوی اصفهان تاخت و در ۲۹ نوامبر ۱۷۲۹ یکبار دیگر در نزدیکی سورچه خورت اصفهان، آنها را به سختی شکست داد. اشرف با ارتشش اصفهان را تخلیه کرد و پیش از بیرون رفتنش کشتار دیگری در شهر راه انداخت، شهر را به باد تاراج داد و شاه مغلوع، شاه سلطان حسین را اعدام کرد. نادر به اصفهان وارد شد و دیری نیاید که شاه طهماسب دوم را به تخت نشاند.

نادر ضمن تعقیب افغانان فراری به فارس، در آغاز سال ۱۷۳۰ در نبردی نزدیک استخر آنها را تار و مار کرد و شیراز را گرفت. اشرف به بلوچستان گریخت و در آنجا به دست یکی از خانهای بلوچ کشته شد، در این هنگام ایران از وجود افغانان پاک گردید.

در همان سال ۱۷۳۰ نادر به تعرض علیه ترکان پرداخت، آنها را شکست داد و همدان، کرمانشاه، اردبیل و تبریز را آزاد کرد. فرمانده ارتش روس در ماوراء قفقاز لوزال لوشف ارتش نادر را کمک کرد. دیری نماند که نادر به سرکوبی قیام تازه افغانان ابدالی در خراسان سرگرم گردید. در این هنگام شاه طهماسب دوم که از پیروزیهای نادر و قدرت روزافزون او بهراس افتاده بود، بر آن شد شخصاً با ترکها وارد نبرد گردد، اما شکست خورد و چیزی نمانده بود اسیر شود. به سال ۱۷۳۱ طهماسب دوم با ترکان پیمان صلح بست، به موجب این پیمان سرزمینهای واقع در شمال رود آرس به ترکان واگذار گردید، علاوه بر این ۹ بخش از استان کرمانشاه به عنوان خرج سفره به احمد پاشا والی بغداد واگذار شد.

در این میان استانهای کناره دریای خزر که به وسیله روسها اشغال شده بودند، در اثر

جنگ زدگی به‌ویرانی گرائیده و نه‌تنها سودی برای روسها دربر نداشتند بلکه هزینه‌های گزافی را برای آندولت پدید آوردند. پس از آنکه به‌سال ۱۷۲۵ پتر اول درگذشت دولت روس علاقه‌ای به‌ماوراء قفقاز نشان نداد. این دولت می‌خواست استانهای کناره‌ دریای خزر را به‌شاه طهماسب دوم برگرداند، به‌شرط آنکه اگر به‌قدرت رسید اجازه ندهد این مناطق به‌دست ترکها بیفتد. بنابراین روسیه درحالیکه درانتظار نتیجه جنگ بود از اتحاد با ایران استقبال می‌کرد. اینگونه درآغاز سال ۱۷۳۲ در رشت پیمانی میان روسیه و ایران بسته شد که به‌موجب آن روسها ازمازندران و گرگان‌چشم پوشیدند، گیلان بیدرنگ به‌ایران بازگردانده شد، اما دولت روس ملزم گردید زمینهای کناره دریای خزر واقع در شمال رودخانه‌کوری را درصورت پاک شدن زمینهای ماوراء قفقاز از ترکان، به ایران پس بدهد.

نادر پیمانی را که میان طهماسب دوم و ترکها به‌سال ۱۷۳۱ بسته شده بود ننگ‌آور اعلام داشت و آنرا به‌رسمیت نشناخت اوکنگره‌ای (قوریلتای) از امیران و اشراف ایران تشکیل داد، دراین‌کنگره موفق شد طهماسب دوم را رسماً از سلطنت خلع و پسر ۸ ماهه‌اش به‌نام عباس سوم را به‌جای او منصوب کند (او رسماً درسالهای ۱۷۳۴-۱۷۳۶ شاه بود). البته قدرت واقعی در دست نادر بود. دیری نپائید ارتش‌نادر به‌سال ۱۷۳۳ ترکها را در کرکوک شکست داد و در جریان سالهای ۱۷۳۴ - ۱۷۳۵ سرتاسر خاور ماوراء قفقاز را از وجود آنها پاک کرد. به‌سال ۱۷۳۵ نادر نخستین لشکرکشی را علیه مالکان و جامعه‌عشیره‌ای - پدرسالاری «آزاده» داغستان آغاز کرد، اما نتوانست به‌نتیجه قطعی برسد.

ضمن معاصره دژهای مستحکمی که به‌وسیله ترکها اشغال شده بود (گنجه و غیره) نادر از کمک مهندسان و توپخانه‌روسها بهره برد. این‌چگونگی مانع تقاضای نادر از روسها مبنی بر تخلیه کناره دریای خزر یعنی باکو و دربند نشد. روسیه با این تقاضا موافقت کرد، به‌شرط آنکه نادر ضمن نبرد روسها با ترکان با روسها متحد شود و با آنها پیمان صلح جداگانه‌ای نهبندد. نادر این‌شرط را نپذیرفت و بیدرنگ با دولت ترکیه وارد مذاکره شد، به‌سال ۱۷۳۶ پیمان جداگانه‌ای با آنها بست، به‌موجب این پیمان ترکها بایستی تمام سرزمینهای ایران که پیش از پیمان ۱۷۲۲ متعلق به ایران بود، به‌این دولت برمی‌گردانند. اما این پیمان به‌وسیله ترکها امضا نشد و به‌مرحله اجرا درنیامد.

قوریلتای مغان و اعلام پادشاهی نادر

به سال ۱۷۳۶ پیوستگی سیاسی دولت ایران کامل شد، اما مملکت در اثر جنگهای بی درپی داخلی و خارجی به بحران مالی دچار شده و به حال ورشکستگی اقتصادی کامل درآمده بود. روستاها در این زمینه بیشتر از همه رنج می‌کشیدند. بسیاری از دهقانان یا در اثر رویدادهای جنگ کشته شدند یا به وسیله ترکان و غلزائیان به بردگی رفتند. تنها در حومه اصفهان، از ۱۵۰۰ پارچه آبادی هزارتای آنها خالی از سکنه گردیدند. کاریزها، سدها و تاسیسات آبیاری دیگر به کلی ویران شدند. نسبت به زندگی دهقانان آن زمان می‌توان از نوشته فارسی‌ای که در بالای سردر مسجد ونداد نزدیک نخجوان به تاریخ ۱۱۴۵ ه. ق (۳/۱۷۳۲ میلادی) دیده می‌شود، قضاوت کرد. در آنجا نوشته شده: «در این زمان از زورگرستگی، بینوایی و تیره‌روزی، جهنمی پدیدآمده بود، در عرض یک سال روستای ونداد و پیرامونش سه بار مورد حمله و تاراج قرار گرفت، بسیاری از مؤمنان، اعم از زن و مرد کشته شدند و به بردگی رفتند، بندگان خدای دیگر آواره شدند، از رود ارس گذشته و در آن سوی ساحل اقامت گزیدند. در این روزها رشته دادوستد و مراوده از هم گسیخت.»

بیشتر مناطق جنگ زده به ویژه شهرهای باختری و مرکزی مانند تبریز، قزوین، اصفهان، شیراز، یزد به ویرانی گرائیدند. کاهش قدرت خرید روستائیان و شهرنشینان باعث سقوط بازرگانی و صنعت داخلی گردید. راهزنی در راههای کاروان‌رو بازرگانی و ناامنی این راه‌ها بازرگانی خارجی، از جمله معامله ابریشم را هم دچار رکود کرد.

مالکان و فئودالهای محلی و همچنین خود نادر بدون توجه به هم‌پاشیدگی اقتصادی، درباره کاهش میزان مالیات‌ها از رعایا نمی‌اندیشیدند و کوشش داشتند طبق قوانین پیشین از دهقانان مالیات وصول کنند، به‌انگیزه بینوایی بی‌اندازه دهقانان وصول مالیات کامل از آنها غیرممکن بود و اینگونه بیشتر آنها بابت مالیات‌های پس‌افتاده به محصلان و امدار بودند. از زمان شاه‌سلطان حسین بنا به دستور دولت مقدار نقره سکه‌های رایج (عیار) به میزان چشم‌گیری کاهش یافت. نامرغوب بودن جنس مسکوک نقره ارزش پول را ۱۰ الی ۱۲ بار، ضمن مقایسه با پول پایان سده ۱۷، کاهش داد.

نادر آشکارا دریافت‌کننده دودمان صفوی نه تنها قدرت واقعی را در کشور از دست داده، بلکه اعتبار این دودمان در میان قسمتی از اشراف فئودال از میان رفته است، بنابراین بر آن شد، از پیروزیهای نظامی و همچنین شهرتش درباره «آزادکردن ایران» بهره‌برد و تخت سلطنت را اشغال کند. بنابراین ناگزیر بود، پشتیبانی فئودالها را جلب و به وسیله آنها طرفداری توده‌های مردم را به سود خود برانگیزد. برای این منظور در ژانویه ۱۷۳۶ در اردوگاه جنگیش واقع در دشت مغان «قوریلتهای» (کنگره) بزرگی تشکیل داد. این قوریلتهای نه تنها شامل سرداران لشکر، بلندپایگان و اشراف روحانی و سران عشایر کوچ‌نشین

بود، بلکه چندتن از ریش‌سفیدان شهرها و روستاها هم در آن شرکت داشتند. اسقف کاتولیک ارمنی به نام ابراهام کرتاسی هم برای شرکت در این قوریلتا دعوت شد. در حدود ۲۰ هزار تن در این کنگره حضور داشتند. شماره افراد حاضر در این اجتماع با نوکران و کارگذاران اعضای اصلی رویهم‌رفته به ۱۰۰ هزار تن می‌رسید. نقش اصلی را در این قوریلتای ۵۴ تن خان ایفا می‌کردند، دیگران جزو سیاهه لشکر بودند.

نادر از حاضران در اجتماع خواست تا از میان خودشان يك تن را به عنوان شاهنشاه ایران برگزینند. گفته شد که شاه‌عباس سوم کودک و اسماً این مقام را دارد، خود نادر هم بنا به گفته خودش از کار خسته شده و می‌خواهد به استراحت بپردازد. سرانجام همه حاضران دریافتند که چشم‌پوشی نادر از اداره امور کشور ریاکارانه است و درباره انتخاب شاه نمی‌توانند آزادانه بیندیشند. روحانیان شیعه بنا بر سنت، به شدت پای بند دودمان صفوی بودند و چندتن از امیران قزلباش هم جداً مخالف انتخاب نادر، به عنوان شاه بودند. اما ملاباشی سرکرده صنف روحانیان جرأت کرد و اظهار داشت که سلطنت باید در دودمان صفوی باقی بماند، او بعداً بنا به دستور پنهانی نادر به قتل رسید. در این قوریلتای هیچکس جرأت نکرد شخص دیگری را جز نادر به پادشاهی برگزیند. نادر ریاکارانه این‌گزینهش را نپذیرفت، حاضران ناگزیر شدند با التماس از نادر بخواهند تا سلطنت ایران را بپذیرد، سرانجام نادر با شرایطی تقاضای آنها را قبول کرد. یکی از شرایط، تغییر روشهای کیش شیعه که آئین دولتی و رسمی بشمار می‌رفت، در رابطه با کیش سنی بود، او پیشنهاد کرد که شیعیان و سنیان کشور باید با هم سازش کنند و متحد شوند. با وجود اینکه در این قوریلتای چهارمهبای مهم روحانیان شیعه حضور داشتند جرأت نکردند با این پیشنهاد مخالفت کنند. نادر در ماه مارس ۱۷۳۶ رسماً شاهنشاه ایران اعلام شد و عباس سوم را که کودک ۴ ساله‌ای بود و هم‌اکنون از مقام اسمی سلطنت برکنار شد، نزد پدرش به خراسان فرستادند، بعدها بنا به فرمان نادر هر دو کشته شدند و اینگونه کار دودمان صفوی پایان یافت.

سیاست خارجی و داخلی نادرشاه

نادرشاه افشار (مارس ۱۷۳۶-۱۷۴۷-م). به تثبیت مرزهای پیشین ایران اکتفا نکرد. تمام دوره حکومتش به جنگ‌های استیلاگرانه و تاراجگرانه خارجی گذشت. انگیزه اصلی‌گزینهش سیاست استیلاگرانه نادر تلاش به منظور بهبود بخشیدن وضع مالی دولت و سازش با اشراف فئودال تازه، اعم از ساکن و کوچ‌نشین بود، این سیاست به او امکان می‌داد که

قشرهای نامبرده را به حساب غنائم جنگی ثروتمند کند، به این منظور ضرورت داشت تا ارتشی نیرومند که افراد آن از روستاها و مناطق جنگ‌زده و ویران شده کشور انتخاب می‌شدند، پدید آورد، هسته مرکزی ارتش نادرشاه، پیکارگران عشایر ترکمن، ازبک و افغان بودند، برای نگهداری این ارتش به پول فراوانی نیاز بود.

عناگامیکه نادرشاه در سالهای ۱۷۳۷-۱۷۳۸ عشایر افغان را مطیع کرد به دولت «مغول کبیر» هندوستان اعلام جنگ داد، بهانه اش این بود که دولت هند به فراریان شورشی افغانی پناه داده است، ارتش نادر، محمدشاه «سلطان مغول کبیر» را در مارس ۱۷۳۹ ضمن نبردی در کرنال شکست داد و پایتخت او یعنی دهلی را تصرف کرد، این شهر و مناطق دیگر کشور هند به وسیله سپاهیان نادر غارت شدند. غنائم جنگی‌ای که از هندوستان به چنگ نادر افتاد، دست کم ۷۰۰ میلیون روپیه برآورد شده است. نادرشاه سرزمینهای تصرف شده هند را به محمد شاه واگذار کرد و فقط سرزمین واقع در باختر رود سند را به قلمروش افزود.

به سال ۱۷۴۰ نادرشاه به خان نشین ازبک یعنی بخارا و خیوه حمله کرد. عبدالفیض خان بخارائی خود را تحت‌الحمایه نادر اعلام داشت. خیوه (خوارزم پیشین) پس از پایداری سرسختانه‌ای ناگزیر به اطاعت نادر درآمد. نادر ۳۰ هزار تن از ایرانیان را که در خیوه به حال بردگی به سر می‌بردند، آزاد کرد و به اسیران روسی‌ای که در آن دیار به حال بردگی به سر می‌بردند، اجازه داد به میهن‌شان بازگردند.

نادر در سالهای ۱۷۴۱-۱۷۴۳ به لشکرکشی بسیار دشواری اقدام کرد، منظورش آن بود که خان نشین‌های «جامعه مختار» مناطق کوهستانی داغستان را مطیع کند. اما تا اندازه‌ای به این کار کامیاب نشد، چون پایداری داغستانی‌ها بر پایه جنگ مردمی واقعی انجام گرفت.

نادر جنگ تازه‌ای را علیه ترکها در سالهای ۱۷۴۳-۱۷۴۶ آغاز کرد. اگرچه ارتش ایران ضمن این نبردها کامیابی‌هایی به دست آوردند، اما نتوانستند وضع خود را استوار کنند، چون در این هنگام در ایران و کشورهای تابعه قیام‌هایی رویداد و نادر ناگزیر شد قسمتی از نیروهایش را از صحنه عملیات ترکها خارج کند. طبق پیمان صلح کردن به سال ۱۷۴۶ مرز میان قلمرو ایران و ترک مانند پیش تثبیت شد. نادرشاه دوبار در سالهای ۱۷۳۷ و ۱۷۳۱ نیروئی برای تصرف عمان و جنوب شرقی عربستان گسیل داشت، اما ضمن این لشکرکشی‌ها کامیابی به دست نیاورد.

پس از سال ۱۷۴۰ سیاست استیلاگرانه نادر با ناکامی روبرو شد. این لشکرکشی‌ها هزینه‌های سنگینی را دربر داشتند. ضمناً در اثر ناکامیها، غنائم جنگی چشم‌گیر و تصرف

سرزمینهای تازه‌ای نصیب دولت نادر نمی‌شد.

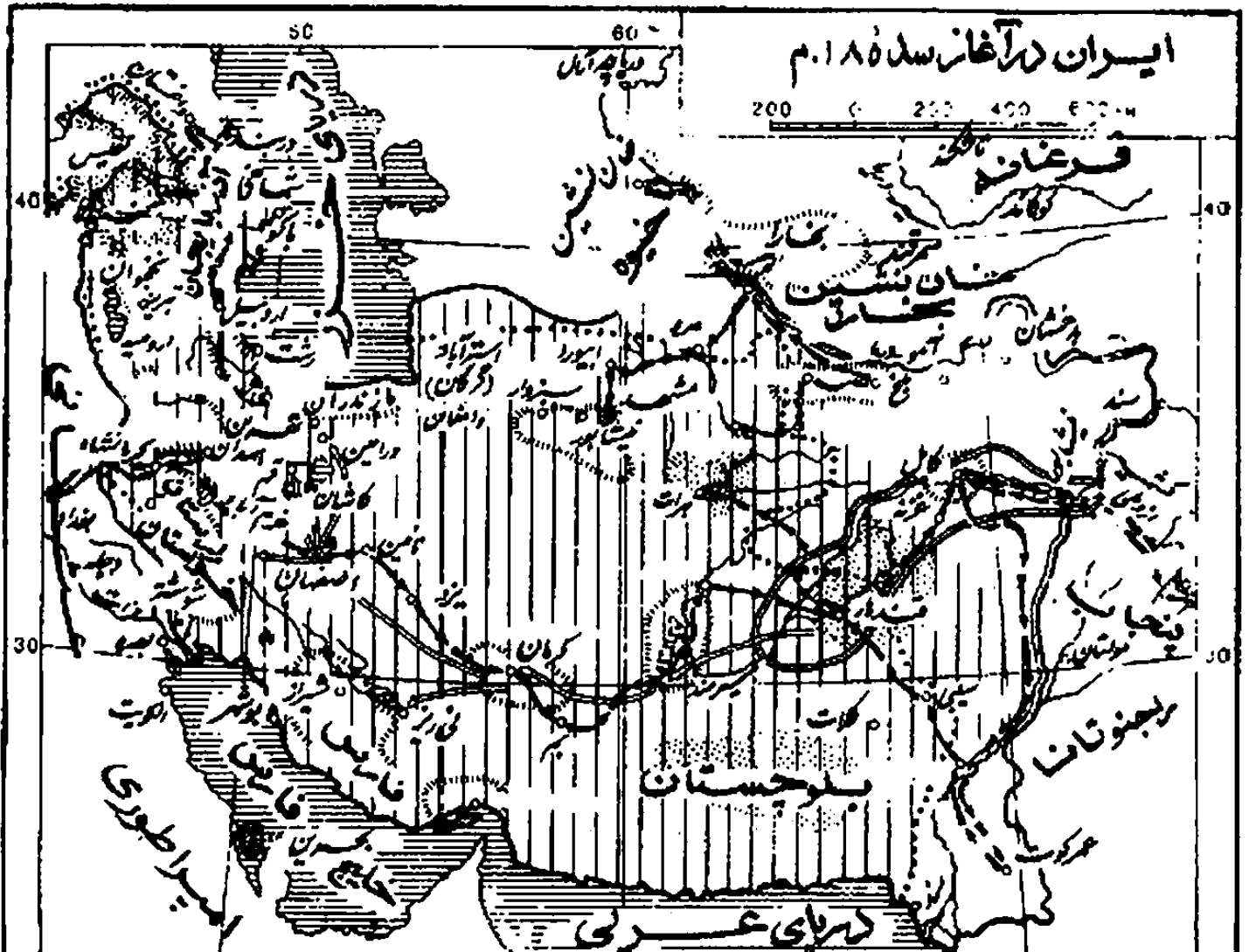
به موجب برخی مدارک نادرشاه در باره تصرف سرزمینهای کناره‌دریای خزر می‌اندیشید. تلاش نادر به سال ۱۷۴۳ به منظور ساختن ناوگان جنگی در دریای خزر زیر رهبری ماجراجوی انگلیسی به نام آنتن، و لشکرکشی نادر به داغستان باعث نگرانی دولت روس گردید، این دولت نیروهای جنگیش را در کیزلیاد کنار مرز ایران متمرکز کرده اما کار به جنگ نکشید. نادر به منظور استواری حاکمیت ایران بر خلیج فارس اقدام به ساختن ناوگان جنگی در بوشهر کرد، و در آنجا کارگاه توپسازی بنا نهاد.

نادر مشهد را پایتخت قرارداد. او می‌کوشید سیاست تمرکز را در حکومت به مرحله اجرا درآورد، اما در شرایط تیرگی اوضاع اقتصادی کشور و عدم پیوستگی استانهای تابعه به یکدیگر این پندار، خیالی خام بود. اگر فعالیت‌های نادر تا پیش از سال ۱۷۳۶ که پیرامون بیرون راندن استیلاگران بیگانه و اتحاد کشور دور می‌زد، از پشتیبانی مردم ایران برخوردار بود، اما سیاست استیلاگرانه بعدی او و جنگ‌های پیوسته‌اش که انگیزه سنگینی مالیات بر روی توده‌ها و باعث ویرانی بیشتر کشور شده بود، مورد بیزاری مردم قرار گرفت. غنائم جنگی‌ای که به دست می‌آمد، برای پیشرفت و شکوفائی نیروهای تولیدی به کار نمی‌رفتند، و در زمان نادر، ایران از نظر اقتصادی به پیشرفتهای زمان شاه عباس اول نائل نیامد. گنج‌هاییکه به عنوان غنیمت جنگی از هندوستان گرفته شده بود، قسمتی به مصرف هزینه جنگی رسیدند و قسمت دیگر به عنوان ابدوخته مرده در خزانه نادر واقع در کلات انبار شدند.

نادر برای استواری قدرت مرکزی کوشش کرد میزان زمین‌های زراعتی دولتی را افزایش دهد، بنابراین قسمت مهمی از املاک وقف را مصادره کرد، و املاک قسمتی‌عشایر قزلباش را نیز از آنها پس گرفت، این اقدامات بایستی به ناتوانی نفوذ روحانیان شیعه و امیران قزلباش که به دودمان سرنگون شده صفوی وفادار بودند، منتهی می‌گردید، اما چنین نشد و خشم این گروه‌های متنفذ طبقه فئودالها را هر چه بیشتر برانگیخت.

طرح پیوستگی شیعیان با سنیان که به وسیله نادر پیشنهاد شد ضمن بحث‌هایی از سوی فقیهان سنی با سردی رو برو گردید. این طرح بر مبنای گرایش‌های مذهبی ارائه نگردید بلکه منظور از آن به دست آوردن امتیازات سیاسی بود (نادر از روحانیان ارمنی هم پشتیبانی می‌کرد) اهمیت سیاسی این طرح به قرار زیر بود: نادر می‌پنداشت که پیگرد و آزار سنیان در زمان شاه سلطان حسین انگیزه شورش در استانهای داغستان، کردستان، افغانستان شده است. و با اجرای این طرح می‌خواست اشراف سنی کرد، افغان، ازبک و غیره را به سوی خود به کشاند و حتی مایل بود ضربه‌ای به نفوذ روحانیان شیعه که با او دشمنی می‌ورزیدند،

ایران در آغوش سده ۱۸ م



	قلمرو صفویان در ۱۷۲۲ م - ۱۸۰۰ م		لشکرکشی نادر شاه (دسالها قید شد)
	مناطق جنبش آزادی در سالهای ۱۷۰۹ م علیه دولت صفوی		قلمرو دولت نادر شاه در ۱۷۴۷ م
	لشکرکشی افغانان علیه صفویان در سالهای ۱۷۶۱-۱۷۷۱ م		نقطه های قیام علیه نادر شاه در سالهای ۱۷۲۶-۱۷۲۷ م
	کانونهای قیام علیه افغانان در سالهای ۱۷۲۲-۱۷۲۴ م		مرزهای تقریبی دولت افغانستان (دودمانی درانی) در سالهای ۱۷۴۷-۱۷۶۸ م
	سرزمین های زیر طاعت شاه ایران در قلمرو ۱۷۲۶ م		

وارد آورد. بنابراین، طبق طرح نادر - مذهب شیعه ۱۲ امامی بایستی در ردیف پنجمین مذهب سنی به نام مذهب جعفری در مسی آمد و نعن فرستادن به سنیان و سه خلیفه اول صدر اسلام بایستی از سوی شیعیان نهی می شد. اما هم شیعیان و هم سنیان متعصب بگونه پنهانی با این سازش مخالفت ورزیدند و اعلامیه نادر فقط در روی کاغذ ماند. الحاق شیعه مذهب جعفری را به آئین سنی، سنیان ترك و ازبك هیچکدام به رسمیت نشاختمند.

پس از لشکرکشی به هند نادر (در ماه مارس ۱۷۳۹) طی فرمانی استانیهای ایران را

تا سه سال از پرداخت مالیات معاف کرد. اما بعدها این تخفیف که در همه جا کاملاً اجرا نشد به وسیله خود نادر لغو گردید، ضمناً او به سال ۱۷۴۳ فرمان داد مالیاتهای را که در سالهای بخشودگی وصول نشد از رعایا وصول کنند. از سال ۱۷۴۴ میزان مالیاتها افزایش یافت. در این هنگام اخذ مالیات از رعایای یینوا با شکنجه، زجر و غارت توأم بود. بنا به گفته تاریخ‌نگار قرن ۱۸ محمد کاظم، کسانی که نمی‌توانستند مالیات مقرر را به پردازند کور می‌کردند یا زبانشان را می‌بریدند، بسیاری از استانها «به‌طور کلی کسانی که از پرداخت مالیات عاجز بودند، زنان یا کودکانشانرا به برده‌فروشان می‌فروختند و بهای آنها را بابت مالیات برمی‌داشتند».

گفتن این مسئله ضرورت ندارد که دولت نادر اصلاً درباره نوسازی نیروهای تولیدی کشور نمی‌اندیشید. در چند منطقه به ویژه در استانهای شرقی ایران، تأسیساتی برای آبیاری ایجاد گردید، برخی از شهرها و قصبات بدون سکنه نوسازی و به وسیله شهرنشینان یا روستائیان یا کوچ‌نشینانی که اجباراً ترک دیار کرده بودند، مسکون گردیدند. اما بناهای این محله‌ها بی‌نظم و ناپایدار بودند، ضمناً این ساختمانها را با بیگاریها، بدون دریافت مزد یا خود رعیتها می‌ساختند.

سیاست نادر شاه نه تنها موجب ناخشنودی دهقانان و شهرنشینان گردید، بلکه باعث بیزاری قسمتی از فئودالها به ویژه اشراف نظامی قزلباش و اشراف روحانی شد. در برابر این ناخشنودی همگانی و ضعف اقتصادی و نارسائی‌های دیگر، دستگاه حکومت نادر تنها می‌توانست با روش زور، امتداد ترور و اعدام‌های دسته‌جمعی، چاره‌جویی کند.

قیام مردمی و کشتن نادر شاه

سیاست مالیاتی نادر مستقیماً باعث رویداد پیکرشته قیامهایی از سوی شهرنشینان، دهقانان و کوچ‌نشینان کشورهای اشغال شده و خود ایران گردید. به سال ۱۷۴۲ شورشی در خیوه و بلخ در گرفت، در سالهای ۱۷۴۰ و ۱۷۴۳ دو قیام بزرگ دهقانی در شیروان رویداد، سرکردگان این قیامها مدعیان حکومت بودند و به نام سام میرزا شاهزاده صفوی، قیام کردند. این قیامها به سختی سرکوب شدند. سرکرده قیام مردمی سال ۱۷۴۳ در گرجستان شرقی گپوی امیلاخوادی بود. در سالهای ۱۷۴۳-۱۷۴۴ سرتاسر خاک فارس به وسیله قیام کنندگان کوچ‌نشین و دهقانان تصرف شد، این قیام دامنه گسترده‌ای یافت؛ بیگلربیگی فارس به نام تقی‌خان به این قیام پیوست و رهبری آنرا به عهده گرفت.

در منطقه قارص که جزو سرزمین ترکیه بود فراریان ایرانی زیر رهبری درویشی که

خود را شاهزاده صفی میرزا می‌شناساند، قیام کردند. در اردوی این شخص بسیاری از دهقانان فراری، کوچ‌نشینان و حتی فئودالها با چریکهای زیر دستشان گرد آمدند. این جنبش قفقازخاوری را تهدید می‌کرد. اما ارتش نادر به سال ۱۷۴۳ توانست این اردو را درهم کوبد و صفی میرزای خیالی را دستگیر کند. در فاصله سالهای ۱۷۴۳ و ۱۷۴۶ - امواج طغیان، دهقانان و کوچ‌نشینان خراسان، کرمان و استانهای بختیاری و لرستان را فرا گرفت. تمام این شورشها به وسیله ارتش نادر سرکوب شدند. به سال ۱۷۴۷ قیام مردمی در سیستان در گرفت (در این قیام فئودالهای محلی هم شرکت داشتند)، انگیزه این قیام ناتوانی مردم نسبت به پرداخت مالیات هنگفتی به مبلغ ۵۰۰ هزار تومان بود؛ این قیام به بلوچستان هم رسید. نادر برادرزاده‌اش به نام علیقلی میرزا را برای سرکوبی این قیام به سیستان فرستاد، اما او ضمن انجام این مأموریت متوجه نفرت همگانی مردم از نادرشاه شد، بنابراین خودش به این قیام پیوست و رهبری آنرا به دست گرفت، و خود راشاه خواند. نادر که به همه درباریان و سرداران خود درباره ساخت و باخت با علیقلی خان بدگمان بود، تصمیم گرفت خودش شخصاً این شورش را در سیستان سرکوب کند. اما اینان پیشدستی کردند. نادر در ژوئن ۱۷۴۷ در اثر توطئه‌ای هنگام شب در چادرش که درخوشان بود، کشته شد.

پس از مرگ نادرشاه، در ایران از هم‌پاشیدگی سیاسی، ستیز داخلی و پیکار میان دارو دسته‌های فئودال به منظور به دست گرفتن قدرت آغاز گردید، و حتی حاکمان فئودال هر یک در قلمرو خود علم جدائی‌خواهی برافراشتند.

زوال فرهنگ

در پایان سده ۱۷ - آغاز سده ۱۸، در پی جنگهای تقریباً پیوسته، ستیزهای داخلی و نابسامانی اوضاع اقتصادی، زوال فرهنگی ایران به چشم می‌خورد. از آثار تاریخی این دوره، آرامگاه دهب امام و مدرسه هادشاه که شاه سلطان حسین برای مادرش بنا کرد، می‌باشند. این مدرسه دارای سردر و گنبد بسیار بلند و اماکن دیگر است. ساختمانهای نامبرده از شاهکارهای معماری ایران به شمار می‌روند. درباره دستگاه حکومتی نادرشاه و وضع کشورهای زیر اشغال او در سده‌های ۱۸ تا ۲۰ آثاری به زبان فارسی در ایران، آسیای میانه و هندوستان مسلمان نوشته شده‌اند. پر ارزش‌ترین این نوشته‌ها تاریخ نادری اثر میرزا مهدیخان و کتاب سه جلدی قادیخ عالم آدای نادری اثر محمد کاظم است. این نوشته‌ها ضمن بیان رویدادهای تاریخی مدارک پر

ارزشی درباره وضع اجتماعی - اقتصادی کشور و حتی شرح کامل قیام‌های مردمی ایرانیان را
به دست داده‌اند.

در این زمان اجتماع ایران وارد مرحله‌ای از رکود در زمینه دانش و هنر و حتی
پیشرفت‌های علمی گردیده است.

ایران در نیمه دوم سده ۱۸ (زندیه، برقراری قدرت دودمان قاجاریه)

ستیزهای فتودالی پس از مرگ نادرشاه

پس از کشته شدن نادرشاه دولت عظیمی که در پی کشورگشائی او در ایران پدید آمد، چون پایگاه‌های اقتصادی و سیاسی استواری نداشت بزودی از هم پاشید و به حکومت‌های مستقل فتودالی تبدیل گردید. یکانهای رزمنده افغانی به سرکردگی احمدخان ابدالی (درانی) که جزو ارتش نادر خدمت می‌کردند، به افغانستان برگشتند. احمدخان ابدالی استانهای قندهار، هرات، پنجاب و کشمیر را تصرف کرد و افغانستان را کشوری مستقل اعلام داشت، و خودش را فرمانروای آن کشور خواند.

خانهاییکه توطئه قتل نادر را چیده بودند، در ژوئن ۱۷۴۷، برادر زاده نادر به نام علی‌خان را شاه ایران اعلام داشتند. علی‌خان که به سلطنت رسید فرمان کشتن تمام فرزندان و نوه‌های نادر، به استثنای نوه بزرگش شاهرخ‌میرزا، را صادر، و حتی نادر را به انجام کارهای بیدادگرانه محکوم کرد. به نشانه اینکه او برخلاف نادر روش‌های دادگرانه‌ای را در اداره کشور اعمال خواهد کرد نام «عادلشاه» را روی خود گذاشت اما این اقدامات نتوانستند موقعیت او را استوار گردانند. پس از یکسال سرنگون شد و به وسیله برادرش

ابراهیم کور گردید. پس از این رویداد، طغیان‌هایی در میان درباریان و همچنین ستیزه‌هایی داخلی در میان فتوادها در گرفت. به سال ۱۷۵۱، سرتاسر خاک ایران به یک‌مشت حاکم‌نشین های فتودال که خود را مستقل اعلام کردند و در عین حال با یکدیگر به ستیز می‌پرداختند، تجزیه گردید.

خراسان در اثر دخالت فعال فرمانروای افغان، احمد ایدالی و یکانهای زیر فرمانش رسماً مستقل اعلام گردید و در رأس این حکومت نوۀ نادرشاه را که ضمن ستیزه‌های داخلی کور گردیده بود، منصوب کردند.

استراباد و سپس مازندران زیر فرمان رئیس ایل قاجار، محمد حسن خان قاجار درآمد. در جنوب آذربایجان یکی از فرماندهان زیر دست نادرشاه به نام آزادخان که جزء عشیرۀ غلزائی افغان بود، حکومت می‌کرد. در گیلان هدایت‌الله خان که یکی از فتوادهای متنفذ محلی بود استقلال آن منطقه را اعلام داشت.

علیمردان خان بختیاری و کریمخان که رهبر عشیره‌ای از لرها، به نام زند بود، حکومت اصفهان را به دست گرفتند. عشیرۀ زند در منطقه ملایر می‌زیست. در زمان هجوم افغانان، زندیان در برابر آنها و همچنین در برابر حمله ترکان به سختی پایداری می‌کردند. در زمان نادر زندیان با چند عشیرۀ دیگر به زور، به یکی از مناطق خراسان یعنی دگژ کسوازه شدند. پس از مرگ نادر زندیان به زادگاه خود بازگشتند. ضمن نبردی که میان کریمخان زند و علیمردان خان به سال ۱۷۵۳ در اصفهان در گرفت دومی کشته شد و کریمخان زند فرمانروای بلامنازع اصفهان و قسمت مهمی از جنوب ایران گردید. سال بعد کریمخان توانست دامنه پیروزیهایش را به جنوب آذربایجان به کشاند. نبرد میان کریمخان و قاجاران تاپیش از سال ۱۷۵۸ با کامیابیهای متناوب ادامه داشت، در این سال چریکهای او قاجارها را درهم شکستند و محمد حسن خان قاجار کشته شد. سپس تا سال ۱۷۶۰ کریمخان، کرمان، یزد و اینگونه تقریباً سرتاسر خاک ایران به استثنای خراسان را به تصرف درآورد، در این استان شاهرخ کور فرمانروائی می‌کرد و تحت حمایت کریمخان زند بود.

سیاست داخلی کریمخان زند

در زمان فرمانروائی کریمخان ستیزه‌های خانمان برانداز و خونین فتودالی در درون ایران تقریباً پایان یافت. این ستیزه‌های پیوسته تقریباً ۱۵ سال، پس از آنکه اقتصاد کشور در اثر استیلای افغانان و حتی جنگهای ویران کننده نادرشاه به ناپودی گرائیده بود، ادامه داشتند، و مردم ایران به ویژه روستائیان را به مصیبت بارترین فاجعه‌ها سوق دادند.

اقتصاد روستائی، صنعت، بازرگانی داخلی و خارجی و تأسیسات آبیاری در آستانه نابودی قرار گرفتند.

منابع تاریخی ایران کریمخان زند را فرمانروائی دادگر و جوانمرد شناسانده‌اند، نوشته‌اند که او برای احیای اقتصاد ایران دلسوزی فراوان کرده است، نسبت به پیشرفت اقتصاد روستائی، صنعت، بازرگانی و پیکار علیه سوء استفاده حاکمان محلی فراوان کوشیده است. کریمخان پس از آنکه توانست بر سرتاسر کشور ایران چیره گردد خود را شاه‌نخواند و وکیل‌الدوله شناساند. او شیراز را به عنوان پایتخت دولتش برگزید.

به منظور جلوگیری از اخذ باج و خراجهای غیرقانونی به وسیله حاکمان محلی، کریمخان برای حاکمان و مأموران بلندپایه دولت حقوق معینی که مستقیماً از خزانه دولت پرداخت می‌شد، تعیین کرد، اخذ باج و خراج‌ها و پیشکش‌های سنتی را از دهقانان ممنوع کرد. بنا به فرمان او کارهای حاکمان پیوسته زیر نظارت برگزیدگان دولت مرکزی انجام می‌گرفت، اینان بایستی پیوسته درباره اوضاع مالی منطقه به او گزارش می‌دادند. در اصفهان و برخی از شهرهای دیگر بهای ثابتی برای خواربار و کالاهای دیگر تعیین کرد. برای حفظ امنیت ساکنان شهرها مقرراتی داشت گشتی‌های شبانه در شهر بگردند.

در شیراز پایتخت کریمخان کارهای آبادانی فراوانی انجام گرفت. صنعتگران و استادکارانی را که نادر ضمن لشکرکشی از هندوستان آورده بود، در آن شهر گردآورد. در شهر کاخهای تازه، کاروانسراها، مسجد وکیل، بازار و حمام وکیل را بنیان نهاد، باغهای تازه‌ایرا پدید آورد. روی گورهای شاعران نامدار ایرانی مانند سعدی و حافظ مرقدهایی را ساخت. کریمخان فرمان داد تا کف خیابانهای شیراز و بازارها را سنگ‌فرش کنند و در دو سوی خیابانها نهرهای آب روان بسازند.

برخلاف نادر، کریمخان از مذهب تشیع و روحانیان شیعه پشتیبانی می‌کرد. گورهای شخصیت‌های نامدار مذهب شیعه را ترمیم کرد و روی آنها را مرقدهایی ساخت. اقدامهای سودمندی به منظور پیشرفت صنایع و حمایت از صنعتگران انجام داد. برای تعیین میزان مالیات پیشه‌وران، بارؤسای صنوف مشورت می‌کرد. اقداماتی به منظور بنیان‌گذاری کارگاههای بزرگ صنعتی انجام داد. مثلاً در شیراز کارگاه شیشه‌گری بنیان نهاد، فراورده‌های این کارگاه نه تنها در ایران بلکه در کشورهای همسایه هم به فروش می‌رسیدند.

کریمخان ضمن تلاش به منظور جلوگیری از سقوط اقتصاد روستائی و احیای کشاورزی، وظایف فتووالی دهقانان را بگونه مشخص و ثابت تعیین، و هرگونه تحمیل وظایف یا مالیات‌های اضافی را که از پیش معمول بود ملغی کرد.

در پی این اقدامات و حتی در نتیجه پایان ستیزهای فتودالی، اقتصاد کشور از جمله کشاورزی و صنعت رفته رفته در کشور پیشرفت را آغاز کرد.

قیام‌های مردمی در سالهای ۶۰- آغاز سال ۷۰

کوشش‌های کریمخان به منظور محدود کردن بیدادگری حاکمان و فتودالها تقریباً بی‌اثر بودند. خانهای فتودال محلی و حاکمان به دستورات و فرمانهای کریمخان ترتیب اثر ندادند و به دهقانان و شهرنشینان مالیات و وظایفی را بارها بیش از میزان مقرر به وسیله کریمخان، تحمیل می‌کردند.

به موجب اطلاعاتیکه نمایندگان روسی در ایران آنزمان داده‌اند، مثلاً حاکم رشت به سال ۱۷۶۸ مبلغی معادل ۴۰۰ هزار روبل مالیات برای خزانه مرکزی از مردم گرفت، اضافه بر آن، مبلغ ۴۰۰ هزار روبل دیگر برای خودش از مردم اخاذی کرده است. در مناطق دیگر ایران هم اینگونه بیدادگری‌ها روا بود. این چگونگی‌ها اعتراض مردم روستاها و شهرنشینان را برانگیخت و آنها را به جنبش خودبخودی واداشت. به سال ۱۷۶۸ در اردبیل قیامی مردمی در گرفت، ضمن این قیام خان محلی کشته شد. در سالهای ۶۰ قیامی در کرمان رویداد، رهبری این قیام را زغال فروشی از روستای ددان کوهپایه به نام تقی به عهده داشت. بهانه این قیام بیدادگری و خودسری خدامرادخان زنده، حاکم کرمان نسبت به تقی درانی بود. در این هنگام تقی درانی توانست سیه‌دثن از افراد مسلح را گرد آورد، او با این افراد، کرمان را گرفت و خدا مرادخان را کشت. قیام کنندگان تا مدتی دیرپا توانستند کرمان را نگهداری و بر آن فرمان رانند. به فرمان تقی درانی، دارائی بیشتر از توانگران و بازرگانان کرمان مصادره شد. در خود کرمان تفنگ‌ها و باروت‌های ممتازی برای جنگ ساخته می‌شد.

کریمخان سرانجام برای سرکوبی این قیام یکی از آزموده‌ترین سرداران خود یعنی نظرعلی خان زند را با سپاهیائی نیرومند به کرمان گسیل داشت، این شخص شهر را محاصره کرد. او بر آن شد هم بستگی مردم کرمان را با تقی درانی بگسلد، بنابراین به قیام کنندگان وعده داد، اگر از پیرامون تقی پراکنده شوند، به آنها تأمین خواهد داد. این نیرنگ مؤثر واقع شد دهقانان که نیروهای اصلی جنبش را تشکیل می‌دادند، در حالیکه وضع آنها در پی این قیام بهبود نیافته بود، تقی درانی را رها کردند و به روستاهای خود بازگشتند. صنعتگران و شهرنشینان دیگر هم از تقی درانی ناامید شدند، چون او ضمن فرمانروائی تغییراتی در سیستم مالیات‌گیری پیشین نداد و مانند سابق از شهرنشینان مالیات می‌گرفت؛ اینگونه

شهریان با نظر علی‌خان تماس گرفتند، دروازه‌های شهر را گشودند، تقی‌خان به وسیله نیروهای اعزامی شاه زند دستگیر شد، او را به شیراز رساندند و به فرمان خود کریمخان اعدامش کردند.

قیام مردم علیه حاکمان در مازندران و کناره‌های خلیج فارس نیز رویداد. به موازات پیکار علیه جنبش مردم کریمخان ناگزیر شد سرکشی و طغیان فتودالهای معینی را نیز سرکوب کند. یکی از این فتودالهای سرکش حاکم بندر ریگ در کناره خلیج فارس به نام میرمحمد بود، این فتودال حملات راهزنانه‌ای را علیه کشتی‌های تجارتنی آغاز کرده و مانع از رفت و آمد کشتی‌ها از راه دریائی می‌گردید.

حاکم زنجان و استان خمسه نیز از اطاعت کریمخان سرپیچید. اما بیشتر این قیام‌ها و شورش‌ها علیه حکومت کریمخان پراکنده بودند و جنبه اختلافی محلی را داشتند، بنابراین نسبتاً فوری و به آسانی سرکوب می‌شدند.

سیاست خارجی کریمخان

تصرف هندوستان به وسیله انگلیسیان کریمخان را سخت نگران کرد، چون بیم آنرا داشت که مبادا ایران هم سرنوشت هندوستان را پیدا کند، بنا بر این تلاش می‌کرد استقلال کشور را در برابر تجاوز دولت‌های اروپایی نگهدارد. نتیجه این نگرانی آن شد که کریمخان به میزان چشم‌گیری روابط سیاسی و بازرگانی خود را با دولت‌های بیگانه محدود کرد. کریمخان به ویژه از گسترش نفوذ انگلیسها در ایران می‌ترسید. راست است که به سال ۱۷۶۳، پس از پایان جنگهای ۷ ساله در اروپا، هنگامیکه وضع انگلستان در هندوستان و شرق به میزان چشم‌گیری استوار گردید، کریمخان ناچار شد در مورد بازرگانی گذشت‌هائی را درباره انگلیسها روا دارد.

در نیمه دوم سده ۱۸ موقعیت دولتهای اروپای باختری در ایران بسیار ضعیف بود. عمال بازرگانی انگلیسی و هلندی فقط در جزایر و کناره‌های خلیج فارس فعالیت داشتند. کریمخان که از اشغال هندوستان به وسیله انگلیسها پند گرفته بود، اجازه نداد اینان در شیراز و داخل کشور نفوذ کنند. فعالیت انگلیسیان و هلندیان در آن هنگام فقط به کارهای بازرگانی محدود بود. در آن زمان دولت‌های اروپائی در زندگی اقتصادی و سیاسی کشور ایران نفوذ چندانی نداشتند.

در زمان کریمخان روابط بازرگانی ایران و روس رونق داشت. مراکز مهم بازرگانی ایران و روس بندر هشترخان و بندر انزلی در ایران بودند. روسها، ماهوت، مخمل،

فراورده‌های آهنی، شکر، گندم و آرد به ایران صادر می‌کردند. از ایران، پارچه‌های ابریشمی، پنبه، برنج، حنا و کالاهای دیگر به روسیه صادر می‌شد. به موازات پیشرفت گسترده بازرگانی میان ایران و روس بین این دو دولت مذاکرات سیاسی درباره مسائل نظامی انجام گرفت. در سالهای ۱۷۶۶/۶۷ يك هیئت روسی وارد ایران گردید و به سال ۱۷۷۸ هیئت روسی دیگری به ایران اعزام شد، منظور از اعزام این هیئت انعقاد پیمان اتحاد سیاسی و نظامی بین ایران و روس علیه دولت ترکیه بود. در این هنگام که کریمخان نسبت به ترکان موضع خصمانه‌ای داشت، پیشنهاد روسها را پذیرفت، اما مرگ او که به سال ۱۷۷۹ رویداد مانع از انجام این طرح گردید.

در نیمه دوم سده ۱۸ امپراطوری عثمانی راه زوال را می‌پیمود؛ ترکان سرگرم جنگ با مردم بالکان بودند، اینان می‌خواستند از زیر یوغ ترکها آزاد و مستقل شوند. ضمناً جنگ با روسها هم این دولت را به ناتوانی کشاند. در ارتباط با این اوضاع عراق عرب و بصره را عمرپاشای بغدادی مستقلاً اداره می‌کرد. در نیمه سالهای ۷۰، میانه کریمخان با او به هم خورد و عمر پاشا قسمتی از تعهدات خود را در برابر ایران زیر پا گذاشت.

پس از شکایات بی نتیجه‌ای که دولت ایران از عمر پاشا به سلطان عثمانی کرد، کریمخان در آغاز سال ۱۷۷۵ نیروئی سی هزار نفری را به بصره فرستاد تا آنجا را اشغال کند. انگیزه مهم این لشکرکشی آن بود که کریمخان کوشش داشت این شهر واقع در مصب شط العرب را تصرف کند چون اینجا مهمترین مرکز بازرگانی خلیج فارس به شمار می‌آمد. محاصره بصره ۱۳ ماه طول کشید. هنگام محاصره، انگلیسها به نیروهای ترك كمك می‌کردند، به آنها اسلحه و بازو برگ می‌رساندند. اما با وجود كمك انگلیسها، ترکان به سال ۱۷۷۶ ناچار به تسلیم شدند و بصره به تصرف ایرانیان درآمد. بصره مدت کمی در تصرف ایرانیان بود (تقریباً سه سال). به سال ۱۷۷۹، پس از مرگ کریمخان ارتش ایران بصره را رها کرد و این شهر دوباره به تصرف ترکان درآمد.

از سر گرفتن جنگ‌های فنودالی پس از مرگ کریمخان

در پی تدبیرهای کریمخان مبنی بر پایان دادن به ستیزهای داخلی، قابل ذکر است که ضمن سالهای ۷۰ سده ۱۸ کامیابیهائی در زمینه ترمیم نابسامانیهای اقتصادی و پیشرفت کشور، به دست آمد. رفته رفته اقتصاد روستاها نوسازی شد و بسیاری از روستائیان به دهاتشان که از میان نرفته بودند، برگشتند، تاسیسات آبیاری تعمیر گردیدند و حتی ساختمانهای تازه‌ای به این منظور ایجاد شد، وسعت زمینهای زیر کشت افزایش یافت، صنعت و

بازرگانی داخلی رو به بهبودی نهاد.

اما روند تجدیدحیات اقتصادی ایران پس از مرگ کریمخان، در پی ستیزهای پیوسته فتودالی متوقف شد. از سال ۱۷۷۹ تا ۱۷۸۸ ستیزهای خونینی به منظور به چنگ گرفتن قدرت میان فتودالهای بلندپایه خاندان زند در گرفت، این ستیزها پس از به قدرت رسیدن لطفعلی خان زند آخرین شاه دودمان زندیه، پایان یافت. تعویض شاهان خاندان زند با زدو خورد های خونینی همراه بود. هنگامیکه افراد خاندان زند در مرکز و جنوب ایران بر سر به دست گرفتن قدرت سرگرم زدو خورد بودند، در شمال (درمازندران و استرآباد)، قاجاران به استوار کردن مواضع شان می پرداختند. از میان خانهای قاجار آقامحمدخان اخته که مردی بی رحم و پرتوان بود به پا خاست، او مدت ۱۵ سال در شیراز نزد کریمخان - زند به عنوان گروگان به سر می برد. پیش از مرگ کریمخان آقا محمدخان از شیراز گریخت و به منطقه ای که ایل قاجار سکونت داشت (در ناحیه استرآباد) رفت. در اینجا میان آقا - محمدخان و برادرانش برای به دست گرفتن قدرت ستیز در گرفت، آقا محمدخان ضمن پیکار پیروز شد. در سالهای بعد برادرانش کوشش کردند با او مخالفت کنند، اما تلاشهایشان بی نتیجه ماند و شکست خوردند.

آقا محمدخان پس از آنکه قدرتش را بر ایل قاجار استوار کرد بر آن شد دامنه چیرگیش را بر مناطق همسایه اش در ایران گسترش دهد. به سال ۱۷۸۳ بر استرآباد، مازندران و گیلان چیره گردید، به سال ۱۷۸۵ قاجاران تهران، قم، کاشان و اصفهان را گرفتند. به سال ۱۷۸۹ آقا محمدخان شیراز را محاصره کرد، اما شهر دارای برج و باروهای استواری بود و آقا محمدخان توپ و وسائل شکستن این استحکامات را در اختیار نداشت. بنابراین پس از یک ماه محاصره بی نتیجه، با ارتشش به تهران برگشت. به سال ۱۷۹۱ آقا محمدخان تقریباً سر تا سر آذربایجان را به تصرف در آورد.

برقراری قدرت دودمان قاجار

در پایان سال ۱۷۹۳ آقا محمدخان قاجار توانست جانشین کریمخان زند را نابود کند و استانهای اصلی کشور ایران، به استثنای خراسان و قسمتی از کردستان را به تصرف در آورد. لازم به یاد آوری است که آقا محمدخان همزمان با نبردهای علیه زندیان و پس از آن، ناگزیر شد نبردهایی را علیه بسیاری از خانهای بی اهمیت، که از اطاعت او سرپیچی می کردند، انجام دهد.

آقا محمدخان پس از آنکه تمام مناطق ایران را به تصرف در آورد، فرمانداری استانهای

بزرگ و مهم را به خویشاوندان نزدیک و هم طایفه‌هایش که از وفاداریشان مطمئن بود، واگذار کرد. در بعضی جاها آقا محمدخان فرمانداران پیشین را در صورتیکه بدون نبرد تسلیم شده و چیرگی او را به رسمیت شناخته بودند، در مقامهای خود ابقا کرد. اما برای اینکه امکان سرکشی را به این خانها ندهد، چندتن از بستگانشان را به عنوان گروگان نزد خود نگاه داشت. فرمانداران یا استاندارانی که در برابرش پایداری می‌کردند، آنها را با شیوه بسیار بیرحمانه‌ای سرکوب می‌کرد. زمین‌ها، روستاها و کلیه دارائی خانهای سرکش را مصادره می‌کرد و به‌خواخوانش می‌بخشید، اینان ناگزیر بودند به‌ازاء این بخشش یگانهای مسلحی برای نبرد در اختیار خان قاجار بگذارند، آقا محمدخان اینگونه امکان سرکشی خانهای زیر دستش را سلب و نیروی سیاسی و نفوذ اقتصادی آنها را در منطقه‌شان از میان می‌برد، او با تقسیم زمین‌های مصادره شده میان‌خواخوانش، نقطه‌های اتکائی از خانهای وفادار و مطیعش در همه مناطق به‌وجود آورد.

آقا محمدخان می‌کوشید که دهقانان، پیشه‌وران، صنعتکاران و به‌طور کلی توده‌های وسیع مردم را با زور و ارباب به اطاعت خود وادارد، کسور کردن، کشتار دسته جمعی، ساختن منار از سرهای کشته شدگان، به‌بردگی بردن زنان و کودکان، آنگونه که به‌سال ۱۷۹۴ در کرمان انجام داد - همه این اقدامهای ددمشانه را شاه قاجار برای سرسپردن مردم به کار می‌برد. بیشتر اوقات آقا محمدخان خانواده‌ها و ایلاتی را که جرأت می‌کردند در برابرش پایداری کنند یا آنکه به آنها در آینده گمان سرکشی می‌برد با زور به نقاط دور دست و بدون آبادی کوچ می‌داد.

آقا محمدخان به‌سال ۱۷۸۵ اقامتگاهی را شهر تهران که در شمال ایسران قرار داشت برگزید، این شهر نسبتاً به‌استراپاد مسکن اهل قاجار که آقا محمدخان از آنجا به‌ها خاست، نزدیک بود، علاوه بر این مناطق جنوبی ایران در اثر حمله افغانان و ستیزهای داخلی به‌سختی آسیب دیده، ویران شده و کیفیت پیشین را که مراکز زندگی اقتصادی ایران بودند، از دست دادند. این چگونگی باعث کاهش میزان دادوستد بازرگانی در خلیج فارس و کشورهای ساحلی جنوبی گردید. شهر تهران از لحاظ داشتن چراگاهها برای اسبان ارتش آقا محمدخان قاجار دارای اهمیت درجه دوم بود. این انگیزه‌ها باعث شدند که آقا محمد خان شهر نسبتاً کوچک و بی‌اهمیت تهران را به‌عنوان اقامتگاهی برگزیند.

آقا محمدخان پس از درهم شکستن پایداری زندیان برای لشکر کشی به شیروان و گرجستان که می‌پنداشت به ایران تعلق دارند، آماده شد. او در این کار شتاب کرد چون از رشد جنبش گرجیان که همسایه روسیه بودند، آگاهی داشت (به‌سال ۱۷۸۳ پادشاه گرجستان به‌نام هراکلی دوم پروسها موافقت‌نامه‌ای را امضا کرده بود که به‌موجب آن روسها حفاظت

گرجستان شرقی را به عهده گرفتند، لشکرکشی آقامحمدخان در بهار ۱۷۹۶ همراه با تاراجگری و ویرانگری سرزمین‌های اشغالی آغاز گردید. در سپتامبر ۱۷۹۵ یکانهای آقا محمدخان وارد تفلیس شدند. با وجود پایداری بی‌باکانه ارتش گرجستان، دسته‌های ایرانی آنها را درهم شکستند وارد شهر شدند، پس از تاراج و ویرانی ددمنشانه شهر رابه آتش کشیدند. هزاران تن از ساکنان تفلیس، از جمله پیران، زنان و کودکان قتل‌عام شدند، فقط ۱۲ هزارتن از ساکنان که اسیر شده بودند، به عنوان برده به تهران اعزام گردیدند. اعمال اینگونه رفتارهای ددمنشانه، نابودی و به بردگی بردن هزاران تن از مردم، ویران کردن یادگارهای تاریخی و فرهنگی گرانبها و غیره را آقامحمدخان و نزدیکانش به حساب پیکار به خاطر رواج دین اسلام گذاشتند. هجوم تاراجگرانه آقا محمدخان به گرجستان، بیرحمی و ددمنشی ارتش بی‌شمارش باعث نفرت و بیزاری هرچه ژرف‌تر گرجیان و ساکنان خان‌نشین ماوراء قفقاز نسبت به اشغال‌گران گردید و بنادر پیوستگی این مناطق به خااک روسیه هرچه بیشتر نیرو گرفت.

کشته شدن آقامحمدخان قاجار

آقامحمدشاه سپس با ارتشش به سوی خاور رهسپار شد تا آخرین استان مهم ایران یعنی خراسان را مطیع کند، در این هنگام نادر میرزا پسر شاهرخ کور، خراسان را فرمانروایی می‌کرد. هدف دیگر از این لشکرکشی آن بود که آقا محمدخان می‌خواست گنج‌های نادرشاه را که از هندوستان آورده و گویا در اختیار شاهرخ بود تصرف کند. هنگامیکه ارتش آقامحمد-خان به مشهد نزدیک می‌شد نادر میرزا به افغانستان گریخت.

پس از چیرگی بر خراسان آقامحمد شاه دوباره به سوی گرجستان و خان‌نشین ماوراء قفقاز رهسپار شد. هنگام محاصره دژ شوشی در ماه ۱۷۹۷ در پی توطئه درباریان کشته شد.

پس از کشته شدن آقا محمدخان، خانها و رهبران عشایر که رهبری یکانهای ارتش او را به عهده داشتند اردوگاه شوشی را ترک کردند و اینگونه ارتش مأمور محاصره شوشی از هم پاشید.

دبری نپائید که دوباره آتش پیکار، به منظور به دست گرفتن قدرت میان وارث تاج و تخت یعنی فتحعلی‌خان و مدعیان دیگر سلطنت شعله‌ور شد. در خراسان نادر میرزا به کمک ارتش افغان به‌ها خواست و مشهد را تصرف کرد. خانهای خراسان که نمی‌خواستند به اطاعت قاجاران گردن نهند به او پیوستند. در منطقه قزوین و سلطانیه صادق‌خان شکاکی

تبعیت از شاه تازه را نپذیرفت. فتحعلی‌خان نخست صادق‌خان شکاکی را مطیع کرد و با نیروئی به سوی مشهد رهسپار شد. در اوت ۱۷۹۹ نادر میرزا تسلیم گردید و خانهای خراسان به اطاعت فتحعلی‌شاه درآمدند.

اینگونه در اواسط سال ۱۸۰۱ فتحعلی‌شاه توانست پایداری رقیبان اصلی اش را در هم شکند و موقعیت سلطنتش را استوار گرداند. استانهای ایرانی تابع او دارای ویژگیهایی بودند. این استانها و شهرستانها را خانهای فتودالی فرمانروائی می‌کردند که کمتر زیر نظارت دولت مرکزی و شاه بودند، اینان نه تنها مالیات قابل توجهی به دولت مرکزی نمی‌دادند، بلکه گاهگاهی از اطاعت شاه روی برمی‌تافتند فتحعلی‌شاه بیشتر ناچار می‌شد که برای مطیع کردن آنها نیروی نظامی به کاربرد.

نظام اقتصادی - اجتماعی و سیاسی

در پایان سده ۱۸ و آغاز سده ۱۹ ایران کشور کشاورزی پس افتاده‌ای بود که به‌طور کلی قشر فتودالها آنرا می‌گرداندند و عشایر کوچ‌نشین با نظام روابط تولیدی نیمه‌فتودالی - نیمه پدرسالاری زندگی می‌کردند، در همان هنگام در کشورهای اروپائی روابط سرمایه‌داری در حال شکوفائی بود. انگیزه‌های عقب افتادگی اجتماعی - اقتصادی ایران، در درجه اول استیلای بی‌دره‌ی و خانمان‌برانداز بیگانگان در قرون وسطی و حتی جنگ و ستیز - های داخلی و پیوسته فتودالها بود، به‌ویژه این کیفیت که ضمن سر تا سر سده ۱۸ در ایران ادامه داشت، جامعه ایرانی را از پای درآورد. استیلای بیگانگان و ستیزهای فتودالی داخلی، روستاها و شهرها را به ویرانی کشاند، صنایع را از میان برد و پیشرفت اجتماعی - اقتصادی کشور را متوقف کرد. ویرانی سیستم‌های آبیاری باعث شد که در پهنه‌های گسترده‌ای از زمین‌های قابل کشت کار کشاورزی غیر ممکن گردد، نوسازی تاسیسات آبیاری هم نیازمند به‌زمان طولانی و کار توان‌فرسا بود، بنابراین بیشتر از زمین‌های بارور استانها به بیابانهای بایری تبدیل شدند.

اصل نظام اجتماعی ایران بر پایه مالکیت فتودالی شاه، خانها و فتودالهای روحانی، روی زمین‌های کشاورزی و آب، استوار بود. شاه که بزرگترین مالک زمین‌های کشاورزی ایران به‌شمار می‌رفت به خانهای زیر دستش به جای حقوق و پاداش زمینهایی را به‌عنوان تیول (موجب موقت و مشروط) و سیورغال (حقوق موروثی) و درآمد شهرها را واگذار می‌کرد. در پایان سده ۱۸ و آغاز سده ۱۹ شکل‌های اصلی مالکیت زمین به شرح زیر بودند: خالصه یا املاک دولتی، در کنار این زمین‌ها املاک متعلق به شخص شاه و اعضای خانواده اش

هم وجود داشتند؛ املاك خاکیها که قسمت عمده آنها بابت مساجد به شکل تیول یا سیورغال به خانها تعلق گرفته بود؛ املاك وقف که طبق وصیت نامه مالك در حین زندگی به مسجدها یا اماکن مقدسه مسلمانان واگذار می شد و طبقاً این املاك در اختیار روحانیان قرار می گرفت و قابل خرید و فروش نبودند؛ زمین های متعلق به عشایر (عملاً مالك این زمین ها خانها بودند)؛ زمین های ادبایی یا ملك که شامل املاك خصوصی فتودالها بودند (مالکان این زمین ها معمولاً ملاکان یا بازرگانان بودند)؛ زمین های عمومی (معمولاً این گونه زمین ها چراگاه یا با بر بودند)؛ و زمین های خرده مالك که متعلق به مالکان خرده پا بودند. زمین های سه گروه اخیر چندان اهمیت نداشتند.

دهقانان که به راستی زمینی از خود نداشتند، روی املاك فتودالهای گوناگون، با شرایط اسارت آور اجاره فتودالی کار می کردند. محصول، بین دهقانان ساکن یعنی رعیت ها و ارباب یا فتودال بر پایه فرمول قرون وسطائی سهمی تقسیم می شد؛ دارندگان زمین، آب، بذر، دام کادگر و غیره کاد هر کدام يك سهم از محصول را می بردند. بنابراین، دهقان که عموماً دارند زمین و آب نبود و حتی غالباً بذر و دام کار گرم در اختیار نداشت، از نصف تا ثلث و حتی $\frac{1}{3}$ محصول بیشتر نصیبش نمی شد. علاوه بر این دهقانان ناگزیر بودند قسمتی از مواد خوراکی یا اجناس مصرفی فتودالها یا اربابها را تأمین کنند (مثلاً روغن، پشم، تخم مرغ، مرغ و غیره) و وظائف شافی به عهده آنها گذاشته می شد مثلاً کار بدون دریافت مزد در ساختمان راهها، دژها، کانالها و همچنین تهیه خواربار و علیق افراد ارتشی بدون دریافت بها، پذیرائی مجانی از مأموران رهگذر، تقدیم پیشکشی اجباری به فتودال، پرداخت باج های اغافی و غیره از جمله وظائف تحمیلی به دهقانان بودند. در دهات، استیاد و تعدی نامحدودی از سوی خانهای فتودال و مباشرانشان نسبت به رعایا اعمال می شد، داوری و نظم و نسق روستائیان، تعیین و اجرای مجازاتها به عهده اینان بود. بینوائی همگانی و گرسنگی، بیماری های طاعون و وبا از پدیده های معمولی دهات ایران به شمار می رفت.

علاوه بر رعیت های دهقان ساکن روستاها، در سرتاسر کشور عده زیادی از مردم (تقریباً $\frac{1}{3}$ تمام جمعیت ایران) به حال کوچ نشینی یا نیمه کوچ نشینی (ایلپاتی) زندگی می کردند که کار بیشتر اینها دامداری بود. رهبران ایلهای کوچ نشین کرد، لر، بلوچ، قشقایی، شاهسون، ترکمن و غیره، افراد معمولی ایل های خود را شدیداً استثمار می کردند. افراد ایل ناچار بودند هر سال تعداد معینی گوسفند یا دام و فراورده های دامی به عنوان عوارض یا مالیات به خان بدهند، ضمناً موظف به چراندن دامهای خان و انجام وظائف تحمیلی

فئودالی دیگر بودند. این استثمار فئودالی زیر پوشش سنت‌های باقیمانده نظام پدروسالاری انجام می‌گرفت و رؤسای ایل از این سنت‌ها به‌منظور استواری قدرتشان بهره می‌بردند. لازم به یادآوری است که عشایر کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین آنزمان نقش بسیار مهمی را در زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور ایفا می‌کردند. خانها (رهبران عشایر) صاحب دسته‌های چریک مسلح سوار و یگانهای رزمی بودند. یگانهای سواره نظام ایران از همین ایلات کوچ‌نشین تأمین می‌گردیدند. اینان غالباً نیروی مهمی برای ایجاد آشفتگی‌ها و ستیزهای فئودالی داخلی ایران به‌شمار می‌آمدند و نقش تعیین‌کننده‌ای را هنگام کودتاهای درباری و به‌تخت‌نشاندن شاه معینی ایفا می‌کردند. تصادفی نبود که دولت‌های صفوی، نادرشاه، زندیه و قاجاریه با اتکا به یگانهای مسلح عشایر قدرت را به‌دست گرفتند و خودشان هم از میان فئودالهای بلندپایه این عشایر برخاستند.

دهقانان ساکن، کوچ‌نشینان و نیمه کوچ‌نشینان گذشته از کشاورزی و دامداری به کارهای قالببانی، پارچه‌بافی و صنایع دستی دیگر خانگی می‌پرداختند.

در شهرها به موازات پیشرفت صنایع، سازمانهای صنعتی قرون وسطائی نگاهداشته شده بودند. رفته رفته کارگاههای پیشرفته‌ای نیز پدید آمدند: صنعتگران درخانه مواد نیم‌ساخته را آماده می‌کردند و بعداً برای تولید فراورده به‌پای کار می‌آوردند. بسیاری از بافندگان مواد اولیه را از صاحب کارگاه نمی‌گرفتند بلکه به‌هزینه خودشان آنها را تهیه می‌کردند (معمولاً اینگونه بافندگان کاسب‌کاران معمولی هم بودند)، فقط از دستگاه‌های صاحب‌کار برای بافندگی بهره می‌بردند. قسمتی از پارچه‌ها درخانه‌ها بافته نمی‌شدند، بلکه در ساختمانهای بزرگی به‌نام «کارخانه» یا در بازارها تهیه می‌گردیدند، البته در اینگونه جاها بافندگان زیادی در یک‌جا به کار سرگرم بودند.

محصولات صنایع خانگی که به‌وسیله دهقانان و کوچ‌نشینان دامدار در کارگاههای ساده آماده می‌شدند نیازمندیهای کشور را از لحاظ پارچه‌های نخی و ابریشمی و ظروف‌مسی تأمین می‌کردند. قالی، برخی از پارچه‌ها و کالاهای دیگر به‌خارج، از جمله کشورهای همسایه، روسیه و اروپای باختری صادر می‌شدند.

صنایع با بازرگانی پیوندی ناگسستنی داشتند. معمولاً کارگاهها در بازارها متمرکز بودند در این‌جا هم کالا تولید می‌شد و هم به‌فروش می‌رسید. بازار نه‌تنها مرکز اقتصادی بلکه به‌میزان چشم‌گیری مرکز زندگی سیاسی شهر به‌شمار می‌آمد. گاهگاهی به‌نشانه اعتراض علیه تعدیات دولت، پیشه‌وران و کاسب‌ها، بازارها را می‌بستند و اینگونه زندگی شهر را کد می‌شد.

بازرگانی داخلی نسبتاً به‌میزان گسترده‌ای رواج داشت و قسمت مهمی به‌دست

بازرگانان کوچک و متوسط انجام می گرفت. بازرگانان با سرمایه های بزرگ کمتر وجود داشتند. پیشرفت طبیعی گردش کالا و ایجاد بازار واحد، به انگیزه پراکندگی فتودالی روند عادی خود را طی نمی کرد، شورش گاه به گاه خانهای جدائی خواه و جاه طلب، تعدی حکام، اقدامات فرسوده کننده روحانیان که کارهای قضائی و دادرسی کشوری به دست آنها اداره می شد، راهزنی هایی که در راههای بازرگانی انجام می گرفتند و باعث اخذ عوارض به منظور امنیت راهها از بازرگانان و پیشهوران می شدند - همه اینها راه پیشرفت بازرگانی و کسب و کار را سد می کردند. بین راه رشت، واقع در شمال ایران به پو شهر واقع در کناره خلیج فارس، در ۱۴ نقطه عوارض راهداری از حمل کنندگان کالا گرفته می شد. در استانهای مختلف کشور مقیاس های وزن گوناگونی رواج داشت. در بیشتر استانها برای خود پول سکه می زدند. همه این دشواریها از انجام بازرگانی داخلی به طور عادی جلوگیری می کردند و سرمایه ها و کار مؤسسات بازرگانی را راکد نگاه می داشتند. یکی از انگیزه های پس-انقلابی کارگاههای صنعتی همین دشواریها بودند. در اثر نارسائی جریان سرمایه آزاد، ربع پولهائی که به وام گذاشته می شدند به ۵۰٪ حتی صد درصد در سال رسید.

بازرگانی خارجی ایران در پایان سده ۱۸ و آغاز سده ۱۹ اهمیت چندانی نداشت و نقش درجه ۲ را در اقتصاد کشور ایفا می کرد.

درباره روابط سیاسی باید گفت ایران دارای رژیم فتودالی سلطنتی با اختیارات نامحدود شاه که در رأس این رژیم قرار داشت، بود. برای انجام کارهای دولت شاه نخست وزیر (صدر اعظم) را برمیگزید. در زمان آقامحمدشاه و دهه اول سلطنت فتحعلی شاه، صدر اعظم، حاجی ابراهیم بود، زمانی که آقامحمدخان علیه لطفعلی خان زند به شیراز حمله کرد، حاجی ابراهیم نامبرده که کلانتر شیراز بود به آخرین شاه زند خیانت ورزید و اینگونه پایه حکومت قاجاران استوار شد. حاجی ابراهیم نفوذ فراوانی روی فتحعلی شاه جوان داشت و شاه بدون نظر او هیچگونه تصمیمی را نمی گرفت. افزایش نفوذ او روی شاه ممکن بود در آینده موجب مزاحمت خود شاه شود، به سال ۱۸۰۸ او متهم به حیف و میل پولهائی خزانه شاه گردید و به زندان افتاد و دیری نپایید در زندان مرد. گذشته از صدر اعظم ۳ وزیر دیگر در دستگاه حکومت فعالیت می کردند: ۱. مستوفی الممالک که کارهای مالی دولت را مسی گرداند. ۲. منشی الممالک که دبیرخانه سلطنتی را اداره می کرد و کارهای مربوط به روابط با کشورهای خارجی را انجام می داد. ۳. وزیر جنگ که مسئول اداره عملیات جنگی و ارتش بود. علاوه بر اینها، ایسک آقاسی مسئول انجام کارهای بی شمار درباری، فراشباشی مسئول انتظامات و کارهای پلیسی، خواجه باشی رئیس خواجه های حرم سرا و میرآخورباشی که مسئول نگاهداری اسبهای سلطنتی و غیره بودند،

در دستگاه حکومت اهمیت فراوانی داشتند. اینان فقط به شخص شاه خدمت می کردند و اهمیت آنها از وزیرانی که کارهای مهم دولتی را انجام می دادند، کمتر نبود.

از لحاظ تقسیمات کشوری ایران به ۳۰ شهرستان (ولایت) و چهار استان (ایالت) تقسیم می شد؛ این چهار ایالت، آذربایجان، خراسان، فارس و کرمان بودند. در رأس هر ایالت یک استاندار (والی) و در رأس هر ولایت فرماندار (حاکم) قرار داشت. والیان مهمترین ایالت ها را خود شاه برمی گزید و معمولاً فرزندان شاه (شاهزادگان) یا خویشاوندان بسیار نزدیک او بودند. والی مهمترین و ثروتمندترین ایالت آن زمان یعنی آذربایجان پسر ارشد شاه، عباس میرزای ولیعهد بود. از آن زمان به بعد این سنت را شاهان قاجار رعایت کردند و ولیعهدها را با سمت والیگری به آذربایجان می فرستادند. فرمانروائی بخش ها که تابع ایالات و ولایات بودند به خانهای متنفذ محلی مورد اعتماد شاه و والیان، واگذار می گردید. والیان و حاکمان که معمولاً از میان شاهزادگان انتخاب می شدند، در کارهایشان استقلال کامل داشتند. آنها هم برای خود وزیر می گماشتند، پولهای مسی را سکه می زدند، عوارض و مالیاتها را به اجکار خودشان از مردم می گرفتند. کفرها و مجازاتها را خودسرانه نسبت به بزهکاران اجرا می کردند، حتی حکم اعدام می دادند و غیره. گاهگاهی میان حکام همسایه ستیزهای «مرزی» درمی گرفت که به برخوردهای مسلحانه می انجامید. بارها عملیات جنگی میان حکام در گرفت، از آنجمله در زمان سلطنت فتحعلی شاه میان دو فرزندش که یکی حاکم بروجرد و بختیاری و دیگری فرمانروای کرمانشاه و خوزستان بود، نبرد سختی رویداد. حاکمان ولایتها موظف بودند هر ساله مبلغ معینی را که گویا به عنوان مالیات از مردم می گرفتند به خزانه شاه می رساندند و هر زمان که لازم می شد نیروهای مسلح زیر فرمانشان را برای جنگ یا سرکوبی شورشهای داخلی احضار و در اختیار شاه می گذاشتند، دربار شاه علاقه چندانی به دخالت در امور داخلی استانها یا شهرستانها نداشت. اما این عدم دخالت به شرطی بود که مبلغ تعیین شده را به خزانه شاه تحویل می دادند و همچنین هنگام احضار نیرو بیدرتنگ چریکهای زیر فرمانشان را در اختیار شاه می گذاشتند. (البته بیشتر اوقات این کار دقیقاً انجام نمی گرفت). مثلاً در آمد ایالت مهم خراسان در طی نیمه نخستین سده ۱۹ اصلاً به خزانه شاه نرسید. در خراسان، کرمان و مناطق دیگر طغیانهایی از سوی خانهای محلی، علیه قدرت شاه و حاکمان تابع او، برانگیخته شد.

رؤسای ایلات از جمله عشایر قشقایی، بختیاری، کرد، لر، بلوچ، از استقلال کاملی برخوردار بودند. اینان در مناطقی که ایلهایشان کوچ می کردند به عنوان خانهای مستقل فرمانروائی داشتند، حتی گاهگاهی قدرت شاه را در مناطق زیر دستشان به رسمیت نمی شناختند. جمع آوری مالیات و عوارض به اشخاص معینی اجاره داده می شد و این اجاره کاران

بارها بیشتر از میلی که بایستی به خزانه شاه می پرداختند، از مردم اخاذی می کردند. رشوه خواری در آن زمان دامنه گسترده‌ای به خود گرفت. مناصب، مقام‌ها، عناوین و لقب‌ها به وسیله خودشاه به اشخاص فروخته می شد. رشوه به اصطلاح خودشان «پیشکشی» معمولاً آشکارا بگونه رسمی رد و بدل می گردید. معمولاً از میان نامزدهای حکومت ولایات آنکه بیشتر به شاه پیشکشی می داد، برگزیده می شد.

بیشتر پولهایی که به عنوان مالیات از مردم دریافت می گردید صرف نگهداری دربار شاه و حرم‌سراهای درباری می گردید. هر یک از شاهزادگان (حکام ولایات) برای خودشان درباری داشتند، اگرچه دربارهای اینها نسبت به دربار شاه کوچکتر بودند.

روحانیان شیعه مسلمان نقشی مهمی را در زندگی اجتماعی - سیاسی کشور ایفا می کردند. روحانیت، رژیم فئودالی موجود را تقدیس و تبلیغ می کرد که گویا کلیه مقررات و ضوابط دستگاه حکومت بر پایه قوانین قرآن و شریعت اجرا می گردد. مجتهدان و علمای بزرگ استثنائاً حق تفسیر قرآن و شریعت را داشتند و می توانستند قوانین مندرسه قرآن را با شرایط موجود منطبق کنند. حتی خود شاه گاهگاهی به روحانیان بزرگ مراجعه می کرد و درباره انجام بعضی از تصمیم‌ها و انطباق آنها با اصول اسلام از آنها مصلحت می جست، منظور از این کار آن بود که می خواست، اعتبار و نفوذ دستورات دینی را در انجام تصمیماتش به رخ رعایا بکشد. روحانیان بزرگ املاک و قلی و دارائی‌های دیگری را در اختیار داشتند و از لحاظ اقتصادی موقعیت‌های مهمی را احراز کرده بودند. بارها چنین روی می داد که روحانیان بزرگ به وسیله دلان یا چهره‌های کاذب دیگر، یا بگونه مستقیم به کار بازرگانی و حتی رباخواری می پرداختند. علاوه بر این روحانیان بزرگ، قدرت مذهبی نیرومندی به شمار می آمدند، اینان آموزش مردم و داوران کشورهای (به عنوان حاکم شرع) را به دست داشتند قاضی شرع به کارهای دینی از قبیل، اختلافات بر سر تقسیم ارث، کارهای ازدواج و طلاق، کارهای بازرگانی و به طور کلی به کلیه دعوای حقوقی رسیدگی می کرد. قضات بزرگ در این موارد مجتهدان بودند، اینان که شهرت و نفوذ چشم گیری در میان روحانیان داشتند. حاکم شرع نامیده می شدند. احکام اینان، در صورتیکه مجتهد بزرگتر یا متنفذتری آنها را لغو نمی کرد، قطعی بودند. در شهرها قاضی بزرگ از میان برجسته‌ترین و نامدارترین چهره‌های روحانی برمی‌خاست. در روستاها ملاهای محلی وظایف قضات را انجام می دادند. برخی از روحانیان از داشتن مقام مهم قضاوت سوء استفاده می کردند و مرتکب اخاذی و رشوه گیری می شدند.

علاوه بر قضات شرعی، قاضیان غیر مذهبی (قاضی عرف) هم فعالیت می کردند، اینان جزو دیوانیان غیر مذهبی بودند. در اینجا بیشتر به بزه‌های جنائی و خلاف‌ها از قبیل

دزدی، قتل و غیره رسیدگی می‌شد، ملاک کثیر اینگونه جرائم عرف و عادت بود. در رأس این قضات خود شاه قرار داشت. کلیه مدرسه‌ها که شماره آنها ناچیز بود زیر نظارت روحانیت قرار داشت و دروسی که در این مدارس تدریس می‌شدند بر پایه فقه اسلامی بودند.

شاه و حاکمان زیر دستش از نفوذ روز افزون علمای روحانی و مجتهدان بیم داشتند و گاهگاهی می‌کوشیدند تا از نفوذ آنها بکاهند. اما اختلاف نظر میان شاه و حاکمان از یکسو و روحانیان بلندپایه از سوی دیگر چندان ژرف نبود. همینکه رژیم فتووالی از سوی توده‌های ستم‌کشیده مردم تهدید می‌شد، اشراف فتووال و روحانیان بلندپایه، اختلافاتشان را کنار می‌گذاشتند و متحداً برای مطیع کردن توده‌های مردم اقدام می‌کردند.

لازم به یادآوری است که وضع روحانیان دون‌پایه، به‌ویژه آنها که در روستاها می‌زیستند چگونه چشم‌گیری با وضع علما و مجتهدان فرق داشت. از سهام درآمد املاک وقف که در اختیار روحانیان مهم و بلندپایه بود، چیزی نصیب روحانیان دون‌پایه نمی‌شد. اینان از بابت حق قضاوت هم درآمدی نداشتند، چون معمولاً ثروتمندان، حل و فصل دعاویشان را به معاضر روحانیان نامدار ارجاع می‌کردند. بنابراین بیشتر روحانیان دون پایه برای گذران ناگیر بودند به کارهای صنعتی، بازرگانی و حتی کشاورزی به‌پردازند. اینگونه، قشر روحانیان دون‌پایه از لحاظ وضع اقتصادی و اجتماعی به قشر زحمت‌کشان نزدیکتر بودند و برخلاف روحانیان بلندپایه که جزو طبقه استثمارگران به‌شمار می‌آمدند، هیچگونه امتیازات اجتماعی نداشتند. بنابراین نمایندگان قشر روحانیان دون‌پایه گاهگاهی ضمن موعظه‌ها و تبلیغاتشان منافع طبقات وسیع زحمتکشان را باز می‌تابانند.

عقب‌ماندگی اجتماعی - اقتصادی ایران در پایان سده ۱۸ و آغاز سده ۱۹ بازتابی از سقوط همگانی فرهنگ مردم بود. در این دوره هیچگونه ابتکاری در زمینه فرهنگ شکوفان و دانش در ایران دیده نشد، رکود و پس‌افتادگی ادبیات، فلسفه و هنر جای خود را دارد. در زمینه هنر نقاشی مینیاتور از زمان گذشته تقلید می‌شد؛ در زمینه ادبیات؛ نثر و شعر با عبارات پرآب و رنگ و پر طمطراق بدون محتوا و مفهوم و به‌کار بردن واژه‌های مغلق نوشته می‌شدند؛ در زمینه معماری همان سبک‌های بسیار قدیمی تقلید می‌گردیدند.

اما با وجود این عقب‌ماندگی اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، ایران در پایان سده ۱۸ به‌صورت کشوری مستعمره یا وابسته به دولت‌های اروپای غربی، درنیامد. موقعیت دولت‌های اروپائی در ایران ضعیف بود. گرایش اروپائیان به ایران در آن زمان فقط به‌منظور انجام بازرگانی می‌نمود. عمال بازرگانی انگلیسها و هلندیها در نیمه دوم سده ۱۸ در کنارهای خلیج فارس فعالیت می‌کردند. دولت‌های اروپائی نفوذ اساسی‌ای

در سیاست داخلی و خارجی ایران نداشتند و بنابراین دولت ایران کمتر در صحنه سیاست‌های دولت‌های اروپائی درگیر شد. اما سقوط اجتماعی - اقتصادی و ناتوانی عمومی ایران شرایط مناسبی را برای نفوذ سرمایه‌های خارجی پدید آورد و رفته‌رفته این کشور هم‌تبدیل به یکی از کشورهای وابسته اروپائیان گردید.

پیکار انگلیس‌ها و فرانسویان بر سر ایران

جنگ‌های ایران - روس در آغاز سده ۱۹-م.

در پایان سده ۱۸ دامنه اشغال استعماری فرانسه و انگلستان در جهان گسترش یافت و مداخله دولتهای نامبرده در ایران به منظور آن بود که این کشور را به پایگاه استراتژیک برای تجاوز به کشورهای خاور میانه و نزدیک تبدیل کنند. ناپلئون پس از ناکامی لشکرکشی اش به مصر به سال ۱۷۹۸ طرحی تهیه کرد که از راه خشکی به هندوستان حمله کند و می‌پنداشت می‌تواند کشور ایران را برای اجرای این طرح پایگاه تجاوز قرار دهد. به سال ۱۷۹۶ یک هیئت فرانسوی وارد تهران شد و منظورش آن بود که شاه را به جنگ با روسها برانگیزد، حتی کوشش داشت دولت ایران را وادارد تا کشورش را به عنوان پایگاهی در جنگ با انگلیسها در اختیار فرانسویان بگذارد. اما پس از کشته شدن آقامحمد شاه، نخست‌وزیر ایران حاجی ابراهیم، نمایندگان دولت فرانسه را بدون مذاکره از ایران به کشورشان برگرداند.

پیمان انگلیس و ایران به سال ۱۸۰۱-م.

انگلستان هم کوشش داشت دولت ایران را به عنوان وسیله‌ای به منظور اجرای سیاست تجاوزکارانه استعماریش به خود جلب کند. منظورش آن بود که در برابر طرح حمله فرانسویان از راه ایران به هندوستان واکنش نشان دهد و ضمناً می‌خواست اجازه ورود آزادانه کالاهای بازرگانی انگلستان را از دولت ایران یدست آورد. دولت انگلستان به سال ۱۸۰۰ نماینده‌ای به نام مردان مالکلم از هندوستان به ایران فرستاد و به او مأموریت داد تا گرایش شاه را به سوی انگلستان عملی سازد.

مالکلم به وسیله تنظیم ورشوه در ۳ ژانویه ۱۸۰۱ توانست پیمانی سیاسی و بازرگانی را بین ایران و انگلیس منعقد کند. که به موجب آن شاه متعهد شد، هنگامیکه دولت افغانستان به قلمرو بریتانیا در هندوستان تجاوز کند، دولت ایران به افغانستان حمله ور شود و با آن کشور هیچگونه پیمان صلحی نبندد، مگر آنکه از ادعای خود مبنی بر اشغال سر- زمین‌های متعلق به انگلستان، چشم‌پوشد. شاه همچنین ملزم شد که از مذاکره با فرانسویان خودداری کند، هیئت نمایندگی فرانسه را از ایران براند و اجازه اقامت به آنها را در ایران ندهد. انگلستان هم متعهد شد، که ساز و برگ و اسلحه و مهمات ارتش ایران را هنگامیکه مورد حمله فرانسویان یا افغانان قرار گیرد، تأمین کند. در زمینه بازرگانی، بازرگانان انگلیسی و هندی به موجب این پیمان امکان یافتند آزادانه در کلیه بندرهای جنوبی ایران اقامت گزینند، و بدون پرداخت حقوق گمرکی به ایران، ماهوت، فراورده‌های فولادی و آهنی را وارد کشور کنند.

پیمان مالکلم حتی علیه روسیه هم بود. به دولت ایران وعده داده شد هنگام تیرگی روابط ایران و روس دولت بریتانیا از ایران پشتیبانی خواهد کرد.

پیوستن گرجستان به روسیه

به سال ۱۸۰۰ پادشاه کادقلی - کاخنی به نام گئورگی ۱۲، به تزار روس مراجعه و از او تقاضا کرد که قلمرو پادشاهی او را به امپراطوری روسیه ملحق کند. در ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۱ الکساندر اول، تزار روس پیمانی را صادر و ضمن آن الحاق گرجستان شرقی را به روسیه رسماً اعلام داشت. در سالهای ۱۸۰۳-۱۸۰۴ شاهزاده‌نشین‌های مینگول و گودی، و به سال ۱۸۱۰ آنجا دپا تبعیت امپراطوری روسیه را پذیرفتند. الحاق گرجستان به روسیه مفهوم پیشرفته‌ای را داشت چون این سرزمین از هجوم‌های ویرانگرانه و فشارهای غارتگرانه کارگذاران شاه ایران و پادشاهان سلطان ترک رهائی می‌یافت. از میان رفتن پراکندگی و تجزیه گرجستان، پیشرفت نیروهای تولیدی و فرهنگی آن سرزمین را امکان‌پذیر می‌ساخت.

در عین حال الحاق گرجستان به قلمرو تزار روس به معنی آن بود که در این سرزمین رژیم استعماری تزاریسم برقرار می‌شد و البته سنگینی بار این رژیم روی شانه‌های توده مردم گرجستان تحمیل می‌شد. اما این کیفیت ضمن مقایسه با پیدادگری ثودالهای ایرانی و ترك بارها تحمل‌پذیرتر بود.

پس از الحاق گرجستان به روسیه قسمتی از گروه‌های دست راستی وابسته به خانهای ماوراء قفقاز سخت به روسیه علاقه‌مند شدند و دولت تزاری روس از این گرایش به منظور گسترش مرزهایش بهره برد. به سال ۱۸۰۳، شاهزاده تسیتیانوف فرمانروای گرجستان پیشنهاد کرد خان کنجه تبعیت دولت روس را بپذیرد، دلیلش آن بود که این خان‌نشین قبلاً جزو قلمرو گرجستان بوده است اما این پیشنهاد از سوی خان کنجه رد شد. با وجود این در ژانویه ۱۸۰۴ ارتش روسیه به دژ اقامتگاه خان کنجه حمله کرد و آنجا را به تصرف درآورد.

نخستین جنگ بین ایران و روس

در ماه مه ۱۸۰۴ شاه ایران خواست که ارتش روس بیرون گرجستان، کنجه و خان‌نشین‌های دیگر را تخلیه کند. اینگونه نخستین مرحله جنگ ایران و روس آغاز گردید و تا سال ۱۸۱۳ پایان یافت. در نیمه ژوئیه ۱۸۰۴ در قبردی نزدیک اچمیادزین ارتش روس زیر فرماندهی تسیتیانوف، ارتش ایران را که زیر فرماندهی عباس میرزا، ولیعهد شاه و والی آذربایجان، عملیات می‌کرد شکست داد. به سال ۱۸۰۵ خان‌نشین‌های شکی، شیروان و قره‌باغ جانب روسها را گرفتند؛ ارتش روس بیدرتک سرزمین‌های آنها را اشغال کرد.

به موجب پیمان سال ۱۸۰۱ شاه مداخله انگلیسها را به سود ایران تقاضا کرد. اما انگلیسها که به سال ۱۸۰۵ ضمن ائتلاف ضد ناپلیون با روسیه متحد شده بودند به تقاضای شاه مبنی بر کمک به ایران جوابی ندادند. ناپلیون از این موقعیت بهره برد، به سال ۱۸۰۶ هیئت فرانسوی را که از جمله اعضای آن ژوبر، رمیه و غیره بودند به تهران اعزام داشت. ژوبر به شاه پیشنهاد کرد که پیمان اتحاد نظامی علیه انگلستان و روسیه با فرانسه ببندد، ضمناً به او وعده داد فرانسه ناپلیون در پس گرفتن گرجستان از روسیه به او کمک خواهد کرد، و حتی اسلحه و سازو برگ و مهمات در اختیار شاه خواهد گذاشت. بنابراین شاه بایستی پیمان اتحاد با انگلستان را لغو و همراه با فرانسه به هندوستان حمله می‌کرد. ژوبر موفق نشد پیمانی با این شرایط را به تصویب شاه برساند.

در این هنگام ارتش ایران به سختی از روسیه شکست خورده بود. به سال ۱۸۵۶ یکانهای روسی دربند، پاکو، سالیانی، مغان و شهرهای دیگر ماوراء قفقاز را به تصرف در آوردند. در اثر این رویدادها شاه ناچار شد پیشنهاد فرانسویان را بپذیرد. دهاخان به عنوان نماینده شاه نزد ناپلیون فرستاده شد و مأمور گردید که پیمان با فرانسه را از سوی دولت ایران امضا کند.

پیمان دفاعی - تعرضی ایران و فرانسه به سال ۱۸۰۷ - م. ۹ میسیون گاردان.

در ماه مه ۱۸۰۷ در قرارگاه ناپلیون نزدیک فین کنشتین پیمان دفاعی - تعرضی ایران و فرانسه امضا گردید. به موجب این پیمان شاه ملزم شد روابط سیاسی و بازرگانی را با انگلستان قطع کند، و به آن دولت اعلان جنگ دهد، افغانها را هم راضی کند که برای عبور ارتش فرانسه از راه ایران - افغانستان به سوی هندوستان، راه دهند، خواربار ارتش فرانسه را در ایران تأمین کند و بنادر ایران واقع در خلیج فارس را برای ناوگان فرانسه بگشاید. هر دو طرف متعهد شدند که در مورد جنگ یکی از طرفین با روسیه، مشترکاً علیه آن دولت وارد جنگ شوند. ناپلیون تمامیت ارضی سرزمین ایران را تضمین کرد و وعده داد روسیه را و خواهد داشت تا گرجستان را به ایران پس بدهد، متعهد شد اسلحه و ساز و برگ و مهمات ارتش ایران را تأمین کند و برای تربیت ارتش ایران مربیانی را به تهران بفرستد.

شاه عباس میرزا بر آن شدند ارتش را نوسازی و به بسیج نیروی منظم اقدام کنند، چون ثابت شد انگیزه شکست ارتش ایران در جنگ با روسها ناتوانی جنگی و سازمانی این ارتش بوده است، زیرا نیروهای جنگی ایران چیزی جز دسته‌های چریکهای فتودالها و یکانهای نامنظم خانها نبودند. پس از انعقاد پیمان ایران و فرانسه به سال ۱۸۰۷ يك میسیون نظامی فرانسوی که شماره اعضای آن نسبتاً بسیار بود، زیر نظر ژنرال گاردان وارد ایران شد. این میسیون به سازماندهی و ترتیب نظامی ارتش ایران طبق نمونه اروپائی به کار پرداخت، این ارتش شامل پیاده نظام و توپخانه بود و بایستی در کنار چریکهای فتودالی نبرد می‌کرد. در عین حال اعضای این میسیون نظامی فرانسوی درباره خط سیر عبور ارتش فرانسه به هندوستان بررسی و کسب اطلاع می‌کردند.

گاردان حتی موفق شد يك پیمان بازرگانی میان ایران و فرانسه منعقد کند و به موجب آن اتباع فرانسه از امتیازات کاپیتولاسیون برخوردار شدند، فرانسویان ضمن پیمانشان با

آخرین پادشاه صفوی شاه سلطان حسین هم‌چنین پیمانی را با ایران بستند، اما آن پیمان به مرحله اجرا در نیامد. ضمن این پیمان بازرگانی، حقوق و امتیازاتی به اتباع و بازرگانان فرانسه داده شد که مرجع حل و فصل دعاویشان کنسولگریهای فرانسه می‌بود. این قرارداد بازرگانی که در سده ۱۹ منعقد گردید نخستین پیمانی به‌شمار می‌رود که ایران با یک دولت اروپائی بست و به موجب آن حق برون‌مرزی و کاپیتولاسیون را به یکی از دولتهای اروپائی واگذار کرد.

صلح تیلزیت، دگرگونی اوضاع بین-المللی و پیمان سال ۱۸۰۹ با انگلیسها

دیری نپائید که اوضاع بین‌المللی از ریشه دگرگون شد. در ۷ ژوئیه ۱۸۰۷ پیمان صلحی میان فرانسه و روسیه در تیلزیت بسته شد و ضمن آن هر دو دولت علیه انگلستان متحد شدند. پس از بسته شدن پیمان تیلزیت ناپلیون از کمک به ایران در جنگ با روسیه چشم پوشید. گاردان اصرار ورزید که شاه با روسیه صلح کند و مریبان نظامی فرانسه را از تربیت ارتش ایران بازداشت.

در این میان ایرانیان ضمن جنگ با روسها به سختی شکست خوردند. به سال ۱۸۰۸ ارتش روسیه نخجوان را اشغال و ایروان را محاصره کرد. در این هنگام برای دومین بار جان‌مالکیم همراه یک‌یکان جنگی هندی به خلیج فارس وارد شد. به دنبال او یک نماینده دیگر انگلیسی به نام هادفورد جوشی به بوشهر آمد، نامبرده مستقیماً از انگلستان فرستاده شده بود. بنا به تقاضای گاردان، ایرانیان، جوشی را به تهران راه ندادند، اما پیشنهاد انگلیسیان مبنی بر کمک آنها به ایران، به شرط قطع رابطه با فرانسویان، به تهران فرستاده شد. شاه به گاردان و هیئت همراهش تکلیف کرد تا خاک ایران را ترک کنند. پس از عزیمت گاردان، در مارس ۱۸۰۹ جوشی به تهران وارد گردید، در آن هنگام پیمان دیگری به سال ۱۸۰۹ بین ایران و انگلیس بسته شد، به موجب آن شاه متعهد شد روابطش را با فرانسه و کشورهای دیگری که با انگلستان دشمنی داشتند، قطع کند، و مانع آمد و شد کشتی‌های جنگی انگلیسی در خلیج فارس نشود. انگلستان که کوشش می‌کرد از ایران به‌عنوان ابزاری علیه روسیه بهره‌برد متعهد شد تا پایان جنگ ایران و روس هر ساله مبلغ ۶۶۰ هزار تومان کمک مالی به ایران بدهد و ضمناً مریبان نظامی و اسلحه برای ارتش ایران بفرستد. اینگونه، پیمان ۱۸۰۹ ایران و انگلیس مستقیماً علیه روسیه بسته شد. انگلستان می‌پنداشت با عقد این پیمان، ایران به ادامه جنگ با روسیه برانگیخته خواهد شد، و امکان ادامه

بیشتری بیشتر روسها از ماوراء قفقاز و بسرقراری چیرگی آنها در خلیج فارس و مناطق مجاور آن، از میان خواهد رفت. جونس مانع از مذاکرات صلح عباس میرزا با فرماندهی ارتش روس در قفقاز شد، و ایران را برانگیخت تا جنگ با روسها را دنبال کند.

به سال ۱۸۱۰ دوباره مالکلم وارد ایران شد و با خود توپ برای ارتش ایران آورد؛ همراه او مریبان نظامی هم بودند. دولت انگلیس میزان کمک مالی سالیانه به ارتش ایران را به ۲۰۰ هزار تومان افزایش داد، سفیر جدید انگلستان به نام آدزلی که به تازگی وارد ایران شد کمک مالی سه ساله را به شاه تقدیم داشت، ضمناً مقداری توپ و تفنگ و ساز و برگ جنگی به ارتش ایران تحویل داد.

اما کمک‌هایی که از لحاظ اسلحه، پول یا مریبان نظامی به منظور جنگ با روسیه از سوی فرانسه و انگلستان به ایران واگذار گردیدند، نتوانستند روند نامساعد جنگ را به سود ایران تغییر دهند. روسیه از لحاظ جنگی یکی از کشورهای پیشرفته به شمار می‌رفت و ورزیده‌ترین ارتش‌های نوین را در اختیار داشت. نیروی پس افتاده و فتودالی ایران از لحاظ سازمان، آزمودگی جنگی و اسلحه با روسیه قابل مقایسه نبود. افراد ارتش ایران عادت داشتند که ضمن هجوم‌هایشان به تاراج‌داری مردم صلح‌جو، ویرانی شهرها پردازند، اینان فقط مطیع خانهای فتودال خودشان بودند، چون بدون سازمان به نبرد می‌پرداختند، طبعاً نمی‌توانستند در برابر ارتش منظم روسیه کاری انجام دهند. تجدید سازمان ارتش شاه که نخست زیر نظر فرانسویان و سپس انگلیسیان انجام می‌گرفت، بسیار به کنده‌ی پیش می‌رفت و با مخالفت خانها که اینگونه نفوذشان در کشور ایران کاهش می‌یافت، روبرو شد. ساکنان ماوراء قفقاز که جنگ در سرزمین‌شان جریان داشت، نسبت به شاه و ارتش دشمنی می‌ورزیدند، آماده بودند زیر اطاعت روسها درآیند و از تبعیت کارگزاران و ارتش شاه که بارها آنها را تاراج کرده و به کشتار و بردگی‌شان اقدام کرده بودند، هرچه زودتر، رهائی یابند. ارمنی‌ها و مردم دیگر حتی عشایر ماوراء قفقاز بارها مسلحانه علیه ارتش شاه وارد عمل شده به سود روسها نبرد می‌کردند و اینگونه به عملیات جنگی روسها کمک‌فراوان می‌شد. شاه و سرداران نظامی‌اش کوشش داشتند باشیوه‌های قرون وسطایی نبرد کنند، این شیوه‌ها چیزی جز ویرانگری مناطق مرزی و کوچ‌دادن اجباری مردم چندایل و روستا به جنوب رود ارس نبودند. اما مردم ماوراء قفقاز هم در برابر رفتارهای ددمنشانه کارگزاران شاه واکنش نشان می‌دادند. تیپ‌روهای ایرانی در اثر چند دستگی و وجود تضاد در میان طبقه حاکم یعنی فتودالها، دچار ناتوانی هراس‌انگیزی شدند. چندتن از خانهای محلی جانب ارتش روس را گرفتند. در خراسان و برخی استانهای دیگر، هنگام جنگ ایران و روس تقریباً بگونه پیوسته شورشهایی در گرفت و خانها علیه حکومت شاه قیام کردند. در ارتباط

با این اوضاع فتحعلی شاه و عباس میرزا تنها می‌توانستند در جنگ با روسها، از چریک‌های آذربایجان و استانهای مجاور آن منطقه بهره‌ببرند.

در اکتبر ۱۸۱۲ نبردی در نزدیکی اسلاندوز در گرفت، ضمن این نبرد ارتش روس، چریک‌های عباس میرزا را به سختی شکست دادند و پییزی نمانده بود که خود عباس میرزا به اسارت روسها درآمد. پس از این شکست عباس میرزا جداً می‌خواست با روسها پیمان صلح ببندد. عقب راندن ناپلیون از سرزمین روسیه به وسیله ارتش تزار، شاه را متقاعد کرد که امید او مبنی بر ناتوان شدن ارتش روس ضمن جنگ با ناپلیون پنداری بیهوده است.

پیمان صلح گلستان در ۲۴/۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ امضا شد. در این پیمان، داغستان، گرجستان با ایالت شوادگل، ایپرتی، گودی، مینگرلی و آنجازی، خان‌نشین‌های قره‌باغ، گنجه، شکی، شیروان، دربند، گوپین، باکین و طالش به امپراطوری روس ملحق شدند. شاه از ادعای مالکیت و حاکمیت بر این سرزمین‌ها چشم پوشید. دولت روس متعهد شد که اگر ضرورت پیدا کرد شاهزاده ولیعهد را در اشغال تخت شاهی ایران کمک کند. در این پیمان قید گردید که اگر میان فرزندان شاه ستیزی در گیرد مادام که شاه تقاضا نکند، روسیه در نزاع آنها دخالت نداشته باشد. در ماده ۵ این پیمان قید شد که روسیه استثنائاً حق اعزام ناوگان جنگی را به دریای خزر دارد. اما ایران از داشتن ناوگانی در این دریا چشم پوشید. بازرگانان هردو کشور حق بازرگانی آزاد در کشور دیگر را داشتند. عوارض گمرکی نسبت به کالاهای وارداتی هردو کشور ۵٪ بهای کالاها تعیین گردید. شرایط نامبرده به این منظور در پیمان قید شد که بازرگانان روسی از پرداخت عوارض و مالیاتهای داخلی دیگر در ایران معاف باشند و در این مورد دولت ایران از آنها پشتیبانی کند.

پیمان ایران و انگلیس به سال ۱۸۱۴-م.

پیمان صلح گلستان ضربه نیرومندی به نقشه‌های تجاوزکارانه انگلیسها که کوشش داشتند ایران را زیر نفوذ خود گرفته و قسمت جنوبی حوضه دریای خزر را زیر نظارت خود قرار دهند، وارد آورد. انگلیسها از قدرت نفوذ روسیه در ایران به هراس افتادند و پنداشتند روسها از آلت دست قرار گرفتن دولت ایران به عنوان وسیله‌ای برای اجرای سیاست‌های تجاوزکارانه‌شان، در آینده جلوگیری خواهند کرد، بنابراین بر آن شدند با شاه که پیمان گلستان را امضاء کرده بود وارد مذاکره شوند و او را به جنگ مجددی علیه روسها برانگیزند، البته وعده همه‌گونه کمک را به او دادند. پیمان تازه ایران و انگلیس در ۲۵

نوامبر ۱۸۱۴ در تهران امضاء شد. این پیمان بر مبنای پیمان سال ۱۸۰۹ ایران انگلیس تنظیم گردید. طبق این پیمان شاه ملزم به انجام تعهدات زیر شد: کلیه پیمانها و اتحادهایی که قبلاً با دولت‌های اروپائی دشمن انگلستان بسته بود، لغو کند؛ به هیچیک از کشورهای اروپائی اجازه ندهد ارتش‌هایشان را از راه ایران به هندوستان گسیل دارند؛ فرمانروایان خوارزم، بخارا و سمرقند را وادار کند که ارتش‌های دولت‌های اروپائی را به منظور اعزام به هندوستان، به سرزمین‌هایشان راه ندهند، هنگام رویداد جنگ میان افغانستان و هندوستان بریتانیا، ارتش ایران به کمک انگلیسها واردنبرد شود؛ مرییان نظامی را برای تربیت ارتش ایران فقط از انگلستان یا کشورهای دوست آن کشور فراخواند. انگلستان طبق این پیمان متعهد شد که: در مورد حمله هر یک از کشورهای اروپائی (متظور روسیه است) به ایران، با اعزام نیروهای هندی به این دولت کمک کند، یا آنکه سالیانه در حدود ۲۰۰ هزار تومان به عنوان کمک مالی به ایران پردازد؛ در تجدید مرزهای ایران و روس که طبق پیمان گلستان به سال ۱۸۱۳ تعیین گردیده، به ایران کمک کند. در امور داخلی ایران مداخله‌ای نداشته باشد و سرزمین ایران را به هیچوجه زیر اشغال نظامی در نیاورد و حتی هنگام رویداد جنگ میان ایران و افغانستان دخالت نکند.

انگلستان پس از امضای پیمان ۱۸۱۴ کوشش داشت که ایران را به ابزاری برای انجام سیاست استعماریش تبدیل کند. اوسمی می کرد که این نقشه تجاوزکارانه را در ماوراء قفقاز و حوضه دریای خزر پیاده کند. به سال ۱۸۱۰ انگلیسها از شاه اجازه گرفته بودند تا در کناره‌های دریای خزر، ناوگان جنگی بسازند. پیمان سال ۱۸۱۴ در درجه اول پیمانی علیه روسیه بود، چون این کشور در آن هنگام مانع بزرگی در راه مقاصد تجاوزکارانه انگلستان در خاور میانه به شمار می آمد. تاریخ نگار نامدار ایران عباسی اقبال به حق پیمان ۱۸۱۴ انگلیس و ایران را ارزیابی کرده و آنرا زیان بخش ترین پیمانها در تاریخ ایران نام برده است. او می نویسد: «این پیمان سیاست خارجی دولت ایران را زیر نظارت انگلیس قرارداد و دولت ایران با امضای این پیمان عملاً استقلال سیاسی خود را از دست داد».

به سال ۱۸۱۷ یک هیئت نمایندگی روسی به ریاست ادمولو وارد ایران شد، این هیئت مأموریت داشت تا با دولت ایران پیمان اتحادی علیه ترکها ببندد، و اگر ممکن شود به گونه‌ای جلو نفوذ انگلیسیان را در ایران بگیرد و حتی موافقت شاه را برای ایجاد کنسولگری روس در گیلان و استراباد به دست آورد. اما در این هنگام شاه و دربارش روحیه ضد روسی داشتند. شاه به تحریک انگلیسها آماده جنگ مجدد با روسها شد. در ارتباط با این وضع هیئت ادمولو در مذاکراتش ناکام شد و در همان سال ۱۸۱۷ این فرستاده به روسیه بازگشت.

در این هنگام عباس میرزا پس از ۷ سال (از ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۱) به تجدید سازمان ارتش پرداخت و به موفقیت‌هایی نائل آمد.

جنگ ایران و ترك ۱۸۲۱-۱۸۲۳-م.

پس از تجدید سازمان ارتش شاه جنگ ایران و ترك در گرفت، این جنگ به سال ۱۸۲۱ آغاز گردید و انگیزه آن رابرخوردهای پی‌درپی میان دو کشور برشمردند. مرزهای میان ایران و ترك در آن هنگام مشخص نبود و نسبت به بعضی از مناطق مرزی، هر دو دولت ادعای مالکیت داشتند. عشایر مرزی بدون مانع از خاک ترکیه به ایران و بالعکس کوچ می‌کردند. به سال ۱۸۲۰ فرماندار ترك ارض روم به برخی از عشایر فراری ایران پناه داد و درخواست عباس میرزا را مبنی بر بازگرداندن آنها به ایران، رد کرد. علاوه بر این در اثر شکایات زوار ایرانی درباره تعدیات و رشوه‌گیری‌های مأموران ترك در مکه، کربلا و نجف، بلند پایگان دولت ایران دارای روحیه‌ای ضد ترك شدند. همه این انگیزه‌ها باعث برخوردهای متناوب مرزی میان ایران و ترك می‌گردیدند. به‌ویژه تنفر دستگاه حاکم ایران نسبت به ترك‌ها از آنجا ناشی شد که مأموران ترك کاروان همراه یکی از زنان فتحعلی شاه را که عازم زیارت مکه بود باخشونت بازرسی کردند، یهانه آغاز جنگ میان ایران و ترك از اینجا ریشه گرفت. شاه ایران بر آن شد، از موقعیت دشوار سلطان ترك که سرگرم جنگ با قیام‌کنندگان یونانی و سرکوبی قیام بالکان بود، بهره‌برد. در پائیز ۱۸۲۱ عباس میرزا با ارتشش از راه خوی و چالدران به سرزمین کردستان ترك حمله کرد، وان، بایزید و چند شهر دیگر را گرفت و ارض روم را به محاصره درآورد. قسمت دیگری از نیروی ایرانی، سلیمانیه را گرفتند و سرتاسر خاک ارمنستان و کردستان عثمانی را تا دیار بکر، اشغال کردند. سرانجام ارتش ایران به کرکوک و بغداد رسید و این شهرها را به محاصره درآورد.

دیری نپائید مذاکرات صلح آغاز شد و به امضای پیمان صلح ارض روم میان ایران و ترك در ۲۸ ژوئیه ۱۸۲۳ گرائید. با وجود اینکه در این جنگ پیروزی از آن ایران بود ضمن پیمان برای ایران امتیازی اساسی منظور نگردید. سرتاسر زمین‌هایی که ارتش ایران تصرف کرده بود به ترکیه پس داده شد. طرفین متعهد گردیدند در امور داخلی یکدیگر مداخله نکنند، و به‌ویژه ایران تعهد کرد از دخالت در امور کردستان عثمانی خودداری کند. واز یاری کسانی که علیه دولت عثمانی پیاپی می‌خیزند روی برتابد. ایران و ترکیه نیز متعهد شدند که مرزهای موجود را که کاملاً مشخص نبودند، نقض نکنند. بنابراین در جریان سده ۱۹ پس از این پیمان گاهگاهی ستیزهای مرزی بین ایران و ترك در می‌گرفت. دولت

ترك متمهد شده که بهزائران ایرانی فشار وارد نیآورد و از بازرگانان ایرانی هنگام عبور از خاك تركیه بسابت کالاهائیکه همراه داشتند عوارض دیگری بسه جز ۴٪ بهای کالا، دریافت نکند. طرفین متمهد شدند که عشایر باغی یا شورشی کشور دیگر را بهخاکخود راه ندهند و از آنها پشتیبانی نکنند. نرمش شاه ایران و نمایندگانش در زمینهٔ عند پیمان ارض روم بهسال ۱۸۲۳، روشنگر آن بود که شاه میخواست خود را برای جنگ تازه‌ای علیه روسیه آماده کند و مایل نبود، روابط حسن همجواریش را با ترکها تیره کند.

جنگ دوم ایران و روس و پیمان ترکمن‌چای بهسال ۱۸۲۸

کامیابیهای ارتش ایران در جنگ بسا ترکها روح انتقامجویانه دربار شاه را علیه روسها هرچه بیشتر نیرو بخشید. دیپلماسی انگلستان به نوبه خود پیگیرانه تلاش می کرد که جنگ تازه‌ای را میان ایران و روس برانگیزد، و اینگونه موقعیت روسها را در خاور نزدیک و میانه ناتوان کند. در آن هنگام نفوذ انگلستان روی دربار شاه روز افزون بود. د. ماکدونالد سفیر انگلستان در ایران با شیوه‌های نیرنگ بازانه‌ای از راه تطمیع و وعده، عملاً سمت رایزنی شاه را به دست گرفت. مقداری توپ و تفنگ و مهمات از طریق بندرهای جنوب وارد ایران گردیدند. عباس میرزا شماره بی‌شماری از ارتش ایران را در مرزهای ماوراء قفقاز ایران و روس متمرکز کرد.

دربار شاه، انگلیسها و روحانیان بلندپایهٔ ایران، تبلیغات گسترده‌ای را به منظور جنگ علیه روسها آغاز کردند، این اقدامات علیرغم آمادگی دولت روس به منظور آغاز مذاکره صلح آمیز دربارهٔ تعیین دقیق مرزهای دو کشور، انجام می گرفت. در بهار ۱۸۲۶ انگلیسها به پرداخت کمک مالی‌ای که به موجب پیمان ۱۸۱۴ بایستی هنگام جنگ به ایران می پرداختند، اقدام کردند.

دولت روس به منظور اجتناب از رویداد جنگ تازه‌ای با ایران هیئت نمایندگی ویژه‌ای زیر رهبری شاهزاده منشیکوف به ایران فرستاد، به او مأموریت داده شده که دربارهٔ موارد اختلاف مرزی در ناحیه طالش و منطقه دریاچه کتولچای با شاه مذاکره کند. اما شاه اعزام منشیکوف و آمادگی او را برای مذاکره، نشانه ناتوانی دولت روس انگاشت و حتی از پذیرفتنش روی برتافت. اینگونه هیئت منشیکوف با ناکامی به روسیه بازگشت. در ۲۳ ژوئن ۱۸۲۶ مقام عالی روحانیت ایران فتوای جهاد علیه روسیه را صادر کرد و در ژوئیه ۱۸۲۶ ارتش ایران بگونه‌ای غافل گیرانه به نیروی روسی واقع در منطقه‌های ایروان، قره‌باغ و طالش حمله کرد. روسها انتظار چنین حمله‌ای را نداشتند و برای نبرد

آماده نبودند، در آغاز ناگزیر عقب نشستند: ارتش ایران لنکران، سالیانی، شیروان، گنجه و شهرهای دیگر منطقه ماوراء قفقاز را اشغال کرد. اما در سپتامبر و اکتبر ۱۸۲۶ نیروهای روسی، ایرانیان را ضمن نبردی در نزدیکی شمشود نزدیک گنجه شکست دادند. یکانهای ارتش عباس میرزا که در قسمت شرقی جبهه می‌جنگیدند به کناره جنوبی رود ارس گریختند. ارتش ایران که به وسیله عباس میرزا و با کمک مریبان انگلیسی تجدید سازمان یافته بود تقریباً از هم پاشید. کوشش به منظور گردآوری و سازماندهی مجدد ارتش به نتیجه‌ای نرسید. فرزندان دیگر شاه و خانهای فتودالها از اطاعت عباس میرزا سرپیچیدند و ترجیح دادند مستقلاً یکانهایشان را رهبری کنند. در زمستان ۱۸۲۶/۲۷، در اختیار عباس میرزا تنها یک مشت افراد مفلوک باقیماندند.

اینگونه تلاش عباس میرزا به منظور تشکیل یک ارتش منظم طبق نمونه اروپائی عملاً با ناکامی روبرو شد. انگیزه مهم این کیفیت آن بود که اصلاحات نظامی عباس میرزا پایگاه اجتماعی - اقتصادی استواری نداشت و فقط بیهوده از سیستم نظامی اروپائی تقلید می‌کرد. بعدها فردریک انگلس درباره اصلاحات نظامی ایران نوشت: «در ایران بربریت آسیائی با سیستم سازمان نظامی اروپائیان پیوند خورد». در ایران آن زمان نیروئی که بتواند در برابر جدائی خواهی خانهای فتودال برابری کند بسیار ضعیف بود و شاهزاده علاقمند به تمرکز نیروی دولت ضمن سازمان دادن یک ارتش منظم زیر فرماندهی واحد بود. به سال ۱۸۲۷، ارتش روس زیر فرماندهی ژنرال پسکویچ به کمک مردم محلی دژ سردارآباد و ایروان را تصرف کرد. ارمنیان و مردم دیگر ماوراء قفقاز به ارتش روس در نبرد با نیروهای ایرانی کمک کردند. اینان دسته‌های داوطلبی را سازمان دادند و همراه ارتش روس به نبرد پرداختند؛ ساکنان این سرزمین روسها را به عنوان آزادکنندگان از زیر یوغ ستم خانها و شاه استقبال کردند. ارتش روس از این اوضاع مساعد بهره‌برد، بدون آنکه با پایداری مواجه شود از رود ارس گذشت و شهرهای خوی، مرند و تبریز را اشغال کرد. در این هنگام دیپلماسی انگلستان که از پیشروی ارتش روس به سوی تهران بهراس افتاد، شاه را متقاعد کرد که به حکم ضرورت با روسها وارد مذاکرات صلح شود. اما در آغاز مذاکره نمایندگان شاه کوشش داشتند که مذاکرات را کش بدهند، بنابراین ارتش روس پیشروی را از سرگرفت و شهرهای ارومیه و اردبیل را تصرف کرد. این رویداد شاه را ناچار کرد تا از تأخیر در مذاکره چشم پوشد، و در تاریخ ۲۲/۱۰ فوریه ۱۸۲۸ در روستای کوچکی بین تبریز و تهران به نام ترکمن‌چای پیمان صلح بین ایران و روس بسته شد، این پیمان را ۱۰ م. گریبایدوف که در آن هنگام مسئول امور خارجی ستاد پسکویچ بود تنظیم کرد.

پیمان صلح ترکمن‌چای، طبعاً پیمان پیشین یعنی گلستان را لغو کرد و جای آنرا گرفت. مرزهای تازه‌ای میان ایران و روس برقرار شد و قسمت عمده مرز ایران و روس همان رودارس تعیین گردید. شاه ایران ناچار شد نه تنها از ادعاهای خود مبنی بر مالکیت گرجستان و آذربایجان شمالی چشم‌پوشد، بلکه موافقت کرد ارمنستان خاوری به روسیه ملحق شود. ایران به موجب این پیمان ملزم شد مبلغ ۲۵ میلیون روبل بابت تاوان جنگ به دولت روسیه بپردازد. ماده ۸ این پیمان، شرایط پیمان صلح گلستان مبنی بر حق منحصر به فرد دولت روس را در نگاهداشتن ناوگان جنگی در دریای خزر تأیید کرد. این شرط نه تنها به زیان دولت ایران بود بلکه علیه تلاش دولتهای بریتانیا و فرانسه به منظور استفاده از دریای خزر به عنوان پایگاه تعرض به روسیه به شمار می‌رفت. چنانکه قبلاً گفته شد تلاش انگلیسها به منظور گرفتن اجازه از شاه برای ساختن ناوگان جنگی در دریای خزر تصادفی نبود. در پیمان ترکمن‌چای الزام طرفین به رد و بدل سفیر و حق ایجاد کنسولگری و نمایندگی تجارتي در شهرها، تأیید شد. در ماده ۱۳ این پیمان حق بازگرداندن اسیران جنگی و به‌طور کلی بازگشت آزادانه اتباع دو کشور به میهن‌شان قید گردید.

ضمن پیمان ترکمن‌چای يك قرارداد بازرگانی هم به امضا رسید، در این قرار داد مواد پیمان گلستان تأیید گردید، و بازرگانان هر دو طرف حق بازرگانی آزاد در کشور دیگر را داشتند، بابت گمرک کالاهای شان فقط ۵٪ بهای کالا را می‌پرداختند و از پرداخت مالیات‌های دیگر داخلی معاف بودند، اینگونه بازرگانان روسی نسبت به پرداخت عوارض گمرکی و مالیاتی دیگر در داخل ایران، از این بخشودگی بهره می‌بردند.

در پیمان صلح و بازرگانی ترکمن‌چای به دولت روس حق قضاوت کنسولی داده شد. اتباع روس در ایران از حقوق برون‌مرزی برخوردار گردیدند - طبعاً در مورد دعاوی شان به دستگاههای قضائی ایران نیازی نداشتند و البته این امتیاز بزرگی برای اتباع روس به شمار می‌رفت. بازرگانان روسی که در ایران به سر می‌بردند نسبت به همکاران ایرانی شان از امتیازات فراوانی برخوردار شدند.

پیمان سال ۱۸۲۸-م. به جنگ ایران و روس و همچنین ادعاهای شاه ایران و خانها نسبت به مالکیت گرجستان، ارمنستان و خان‌نشین‌های ماوراء قفقاز، پایان داد. پی آمدهای عینی جنگ‌های ایران و روس برای گرجیان، ارمنه و آذربایجانیان جنبه پیشرفته‌ای داشتند و مردم این سرزمین‌ها را از غارتگریها و زورگوئیهای خانهای ایرانی و قشودالهای ترک‌رهای بخشیدند. از این پس مردم قفقاز و ماوراء قفقاز از هجوم و ویرانگری اقوام بیگانه در امان بودند. به همین منظور، ارمنیان، آذربایجانیان و مردم دیگر ماوراء قفقاز، هنگام جنگ ایران و روس به ارتش روسیه کمک کردند. رجال پیشرفته ساکنان ماوراء قفقاز ضمن پیکار با بیدادگریهای،

حاکمان فنودال عقب افتاده ترکیه و ایران، در سده ۱۸ به روسیه گرایش یافتند. مثلاً رجل مترقی آذربایجانی سده ۱۸ فتحعلی خان کوپینی که برای اتحاد آذربایجان پیکار می کرد، از هواخواهان نزدیک روسیه بود و بارها برای دریافت کمک به دولت روس مراجعه کرد. اندیشمند نامدار آذربایجانی سده ۱۹ که از پیروان بلین دوپودلویا و چرنیشفسکی به شمار می رفت، میرزا فتحعلی آخوندف بود، او الحاق آذربایجان شمالی به روسیه را بسیار پیشرفته توصیف کرد و آنرا ستود.

الحاق، ماوراء قفقاز به روسیه، به هجوم های غارتگرانه و خانمان برانداز اشغالگران ترك و ایران پایان داد، پراکنندگی فنودالی و ستیز میان فنودالها را پایان بخشید و روابط اقتصادی هرچه نزدیکتر مردم این سرزمین را با روسیه تأمین کرد. این چگونگی روند از هم پاشیدگی روابط فنودال - پدرسالاری را سریع تر و امکان پیشرفت به سوی بورژوازی را آسانتر کرد. الحاق این سرزمین ها به روسیه هرچه بیشتر به ساکنان گرجی، ارمنی و آذربایجانی امکان داد تا با فرهنگ انقلابی - دموکراتیک مردم پیشرفته روس آشنا شوند. ادبیات کلاسیک روس، فراگیری دانش های نوین پیشرفته آن دیار نقش عظیمی را در پیشرفت اندیشه های مترقی اجتماعی این مردم ایفا کردند. تصادفی نبود که ف. انگلس به سال ۱۸۵۱ نوشت: «روسیه عملاً نقش پیشرفته ای را در روابطش با شرق ایفا می کند....» تسلط روسیه بر مناطق دریای سیاه، دریای خزر و آسیای مرکزی انگیزه پیشرفت مردم این مناطق در زمینه فرهنگ و تمدن می شود....».

اما ناگفته نماند که با الحاق ماوراء قفقاز به روسیه، تزاریسم این سرزمین را به مستعمره خود تبدیل کرد و سیاست ستم ملی را بر مردم این دیار رواداشت. نمایندگان قشرهای پیشرفته روسیه پیوسته پیکار مردم ماوراء قفقاز علیه ستم تزاریسم را با دلسوزی دنبال و آنها را در این پیکار یاری می کردند. مردم روسیه بزرگ درکنار توده های ماوراء قفقاز، پیکار علیه بیدادگری تزاریسم را رهبری می کردند. به ویژه مردم روس نقش تعیین کننده ای را در این پیکار داشتند. در این هنگام سرنوشت های مردم ماوراء قفقاز و مردم روس درهم آمیختند اینها بعدها همگام، زیر رهبری مردم پیشرفته روس یوغ تزاریسم را درهم شکستند و در راه ساختمان جامعه نوین و رژیم اجتماعی نویناد به جلو راندند.

الحاق گرجستان، ارمنستان خاوری و آذربایجان شمالی به روسیه نه تنها نشانه پیروزی دولت روس بر کشور پس افتاده فنودالی ایران بود، بلکه ضربه سختی به نقشه های استعماری انگلستان که در آن هنگام کوشش می کرد بر ایران و ماوراء قفقاز چیره گردد و از گسترش نفوذ روسیه در این مناطق جلوگیری کرد، وارد آورد.

کشتن ۱. س. گریبایدوف

پی‌آمد جنگ ایران و روس و امضای پیمان ترکمن‌چای باعث استواری موقعیت روسیه در ایران و ژرف‌تر شدن تضاد انگلیس و روس در ایران گردید. برای پرداخت تاوان به دولت تزاری روس (به موجب پیمان ترکمن‌چای) در ایران مالیات‌های فوق‌العاده‌ای به توده‌های مردم تحمیل گردید. اخذ این مالیات‌ها با سوء استفاده مأموران شاه توأم بود و این خود خشم مردم را هرچه بیشتر برانگیخت، این مردم پیش از این جریانها هم مورد بیدادگری و ستم عمال شاه قرار داشتند و بار سنگین هزینه توان‌فرسای جنگ ایران و روس را بردوش گرفته بودند. قهر و خشم توده‌های مردم همان اندازه که متوجه تزار روس بود، به سوی شاه و دربارش هم گرایش داشت و این خشم پس از پایان آخرین جنگ به‌منتها حد خود رسید. اما درباریان فتح‌علی شاه و روحانیان کوشش داشتند که این قهر توده‌های مردم را به سوی روسیه و نماینده‌اش در ایران سوق دهند. هواخواهان شاه و روحانیان بلندپایه که سر کرده آنان مجتهد بزرگ میرزا مسیح بود، تبلیغات ضد روسی گسترده و تندی را در مسجدها و بازارها آغاز کردند، اینان تأکید می‌کردند که یگانه‌انگیزه بدبختی‌های ایران گویا روسها می‌باشند. نمایندگان انگلیسی که از افزایش نفوذ روسها در ایران بیمناک بودند، تا می‌توانستند به این تبلیغات دامن زدند. روحانیان و هواخواهان الله‌یارخان را علیه روسیه و نمایندگان در ایران برانگیختند. پس از امضای پیمان ترکمن‌چای وزیر مختار دولت روسیه در ایران ۱. س. گریبایدوف بود.

۱. س. گریبایدوف که به موجب فرمان اجرای مواد پیمان رابه‌عهده داشت و بایستی مبلغی را که به‌عنوان تاوان به دولت ایران تحمیل شده بود، دریافت می‌کرد، به دولت تزاری روس درباره دشواریهای پرداخت این خسارت و تحمیل آن بردوش مردم گرمسره و بینوای ایران گزارش داد. در گزارشی که به تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۸۲۸ به‌عنوان وزارت‌امور خارجه دولت تزاری نوشت، مثلاً درباره بی‌پولی شاه و اینکه عباس میرزا ناچار شده‌است برای پرداخت این تاوان شمعدانهای نفیس طلا و اشیاء دیگر حرمسرایش را ذوب و به شمش تبدیل کند، شرح مفصلی داد. گریبایدوف به‌خصوص یادآوری کرد، در شرایطی که روسیه سرگرم جنگ با ترکهاست پافشاری درباره دریافت فوری اقساط این خسارت‌چندان سودی در بر ندارد؛ این نرمش نخست از عملیات حاد و خصمانه دولت ایران جلوگیری می‌کند و دوم اینکه با این روش ممکن است عباس میرزا را به سوی روسیه کشاند. اما توصیه‌های گریبایدوف اثری روی دولت روسیه نداشتند و به‌او ابلاغ شد باید کلیه مبلغ خسارت را وصول کند.

در ژانویه ۱۸۲۹ یکی از خواجه سراهای حرم شاه بنام میرزا یحیی و دو دخترارمنی از حرم اللهیارخان به ا. س. گریبایدوف پناهنده شدند؛ اینان از مردم قفقاز بودند و از گریبایدوف خواستند تا آنها را به میهنشان بازگرداند. ا. س. گریبایدوف به خوبی می دانست که پشتیبانی از خواسته های اینها ممکنست فرجام هراسناکی را در برداشته باشد. اما پیش خود پنداشت که رد خواسته های این مردم قفقاز که به موجب ماده ۱۳ پیمان ترکمن چای حق بازگشت به میهنشان را داشتند، ناجوانمردانه است، با اینهمه آنها را زیر حمایت خود گرفت و در سفارت روس پنهانشان کرد. انگلیسها از این رویداد بهره بردند، اللهیارخان و روحانیان بلند پایه را برانگیختند تا به این بهانه آشکارا به گریبایدوف حمله کنند. مجتهد، مهرزا مسیح فتوائی صادر کرد و قتل گریبایدوف را مباح دانست. در مسجدها و بازارها اعلام شد که سفیر روس قوانین و سنت های اسلام را در کشور اسلامی شکسته است. این شعار در کوچه و بازار بگوش می رسید - به سفارت روس حمله کنید و گریبایدوف را بکشید. در ۳۰ ژانویه ۱۸۲۹، انبوهی از مردم متعصب زیر رهبری نوکرهای اللهیارخان و روحانیان به سفارت روس هجوم بردند، ساختمان سفارت را ویران و گریبایدوف و همه مستخدمان سفارت را تکه تکه کردند، فقط منشی سفارت به نام مالتزوا جان سالم بدر برد، او توانست هنگام هجوم خود را پنهان کند. شاه از آمادگی این جمعیت برای حمله به سفارت از پیش آگاه بود، اما هیچگونه اقدامی برای جلوگیری نکرد.

کارمندان دولت تزار کوشش داشتند تا خود گریبایدوف را متهم کنند، آنها این روایت را درست کردند، که گویا پدرقناری خود او باعث رویداد این فاجعه کشتار سفارت روس شده است. دولت روسیه از انجام اقدامات شدید به منظور کیفر قاتلان گریبایدوف که نماینده رسمی آن دولت به شمار می رفت، چشم پوشید، شاید انگیزه اش در آن زمان جریان جنگ دولت روسیه با ترکها بود و به همین علت می کوشید از تیرگی روابطش با ایرانیان جلوگیری کند. علاوه بر این دولت تزار می ترسید که در صورت فشار بر ایران، نظریه پسکوویچ تحقق یابد چون او گزارش داده بود: «امکان دارد به آسانی انقلاب علیه دولت ایران در گیرد و دامنه آن به قلمرو دولت روسیه در ماوراء قفقاز کشانده شود». اینگونه تزار نیکلای اول نه تنها پوزش خواهی و پیشکشی فتحعلی شاه را که به وسیله نوه اش، خسرو میرزا به پترزبورگ فرستاد، پذیرفت، بلکه با تخفیف میزان تساوان به ۲ میلیون روبل از ایران موافقت کرد.

ایران در ربع دوم سده ۱۹ نفوذ سرمایه‌های خارجی در ایران

مسئله هرات

انگلستان بگونه‌ای پیگیرانه به استوار کردن موقعیت خود در ایران ادامه داد. این دولت از سرکشی خانهای خراسان علیه قدرت شاه هشتیبانی می‌کرد و منظورش آن بود که نفوذ انگلیسها را در خراسان پا برجا کند و از قدرت عملی شاه ایران بر هرات که فرمانروایان آن فقط اسماً سلطنت شاه را بر آن منطقه به رسمیت می‌شناختند، مانع گردد. انگلیسها منطقه هرات را مهم می‌شمردند، چون برای این نقطه ضمن طرح‌هایشان به منظور تجاوز استعماری به منطقه آسیای میانه و حوضه دریای خزر، ارزش استراتژیک فراوانی قائل بودند. دولت بریتانیا همچنین در نظر داشت از هرات به منظور پوشاندن گذرگاههای شمال غربی به هندوستان بهره ببرد و این ناحیه را به مرکزی استراتژیک برای تجاوزهای بعدیش، تبدیل کند. فردریک انگلیس به سال ۱۸۵۸ درباره ارزش این مرکز استراتژیک مهم نوشت: «هرات نقطه‌ایست که به دست هر یک از دولتهای نیرومند بیفتد، آندولت ممکن است هم بر ایران و هم بر ترکستان چیره گردد.....».

هنگام جنگ ایران و روس پیوسته خانهای خراسان به سرکشی و شورش می پرداختند. و می خواستند از زیر فرمان شاه خارج شوند. پس از انعقاد پیمان ترکمن چای شاه نیروئی را زیر فرمان عباس میرزا برای سرکوبی چندتن از خانهای شورشی به یزد و خراسان فرستاد. سپس فتحعلی شاه و عباس میرزا بر آن شدند هرات را کاملاً مطیع کنند، در آن هنگام فرمانروای هرات کامران میرزا بود که عملاً شاه را فرمان نمی برد و بیشتر اوقات از خانهای شورشی خراسان پشتیبانی می کرد.

به سال ۱۸۳۳ ارتش ایران زیر فرماندهی محمد میرزا هرات را محاصره کرد. اما در اکتبر ۱۸۳۳ عباس میرزا که ولیعهد شاه بود، در مشهد درگذشت. محمد میرزا که از درگذشت پدرش آگاه شد، مدعی تاج و تخت سلطنت بعد از مرگ پدر بزرگ پدرش فتحعلی شاه که بیمار بود، گردید، بنابراین از محاصره هرات چشم پوشید، با کامران میرزا از درمسالمت وارد شد و موافقت کرد که نامبرده رسماً خود را تابع شاه بشناساند و هر سال مبلغ معینی به خزانه شاه تحویل دهد، محمد میرزا پس از این قرار به سوی تهران رهسپار گردید، به عنوان ولیعهد ایران و والی آذربایجان به تبریز رفت.

در اکتبر ۱۸۳۴ فتحعلی شاه درگذشت، پس از مرگش در ایران چندتن مدعی سلطنت ایران شدند، سه تن از فرزندان فتحعلی شاه با محمد میرزا به مخالفت برخاستند. ضمن ستیزهائی که برای تصرف تاج و تخت ایران در گرفت سرانجام با پشتیبانی انگلیسها، پیروزی نصیب محمد میرزا نوه فتحعلی شاه گردید؛ انگلیسها تا آنجا که می توانستند محمد شاه را در اشغال تاج و تخت یاری کردند و منظورشان آن بود شاه ایران را در اختیار گیرند. و اینگونه از نفوذ روز افزون روسها در دربار شاه جلوگیری کنند. سفیر بریتانیا به نام کمپبل در اختیار محمد میرزا پول گذاشت تا از تبریز به سوی تهران لشکر کشی کند. فرماندهی ارتش محمد میرزا را یک افسر انگلیسی به نام لجنسی به عهده داشت.

انگلیسها پس از این تلاشها شاه تازه را در اختیار گرفتند، و به خود وابسته کردند، این مسئله به ویژه از نظر آنان اهمیت روز افزونی یافت. چون هم اکنون سرزمین ایران نه تنها از نظر استراتژیک بلکه از لحاظ اقتصادی به عنوان بازار فروش کالاهای صنعتی شان، سخت مورد توجه قرار گرفت. ضمن ارتباط با این چگونگی انگلیسها می خواستند پیمانی بازرگانی با شرایطی همتای شرایط پیمان ترکمن چای با ایران منعقد کنند. اما به این کار کاملاً توفیق نیافتند. اینان فقط توانستند در ماه مه ۱۸۳۶ فرمان ویژه ای را از شاه بگیرند که اتباع بریتانیا از برخی تخفیفهای ویژه بازرگانان روس پس از پیمان ترکمن چای، برخوردار شوند. ضمن این فرمان بازرگانان انگلیسی حق وارد کردن آزادانه کالا را به ایران با پرداخت عوارض گمرکی ای نظیر آنچه که همتهای روسی شان می پرداختند، به دست آوردند.

يك ميسيون نظامی انگلیسها هم در انجام مأموریتش به ایران ناکام گردید، بیدرتنگ پس از آنکه محمدمیرزا شامشد، به منظور زیر نظر گرفتن ارتش ایران این ميسيون به ایران اعزام گردید. اما شاه امتیازاتی را که این هیئت از دولت ایران میخواست، به آنها نداد. میان این ميسيون و دربارشاه اختلاف در گرفت، و به سال ۱۸۳۷ ضمن ارتباط بالشکرکشی دوباره شاه به هرات، این هیئت ایران را ترك کرد.

محمدمیرزا شاه به سال ۱۸۳۷ علیرغم نقشه انگلیسها به هرات لشکر کشید، اما اینان آماده بودند تا خودشان هرات را تصرف کنند و ضمن جنگ با روسها، ماوراء قفقاز را از قلمرو روسیه منتزع و خان نشین های آسیای میانه را تصرف کنند. انگلیسها کوشش داشتند تا ایران و افغانستان را به سوی خود بکشاند و ضمن جنگشان علیه روسیه، هرات را به مرکز استراتژیک به منظور تجاوز به آسیای میانه، تبدیل کنند. دولت انگلیس لشکرکشی شاه به هرات را مغایر با نقشه های اشغال گرانه خود انگاشت، چون در این صورت سیاست روسیه در خاور میانه کامیاب می شد.

مسئله هرات با تضاد منافع روس و انگلیس در این منطقه پیوندی ناگسستنی داشت. اما شاه ایران که به این لشکرکشی اقدام کرد، میخواست یک رشته مسائلی را که وابسته به روابط میان ایران و افغانستان بودند، حل کند. منظورش آن بود که نخست پایداری خانهای خراسان را که از پشتیبانی فرمانروای هرات برخوردار بودند، در هم شکنند؛ دوم آنکه به ادعاهای خانهای افغان نسبت به مالکیت سیستان پایان دهد؛ و سرانجام قدرت خود را در هرات که در زمان صفویان و نادرشاه جزو قلمرو ایران بود، پابرجا کند.

محاصره هرات به سال ۱۸۳۷ سخت ناخشنودی انگلیسیان را برانگیخت، اینان از طریق سفیرشان ماک نیل کوشش کردند تا شاه را از محاصره هرات باز دارند، اما تلاششان بی نتیجه ماند. سرانجام سفیر به شانناژ و تهدید پناه جست و اعلام داشت که دولت بریتانیا حضور ارتش ایران در هرات و اشغال سرزمین افغانستان را از سوی این دولت، عملیات خصمانه ای علیه انگلستان بر می شمارد. سپس ماک نیل به عنوان اعتراض اردوگاه شاه را ترك و به سوی مرز ترکیه رهسپار شد و تهدید کرد که از ایران خواهد رفت. در همین هنگام يك اسکادران از کشتی های جنگی انگلیسی وارد خلیج فارس شدند و جزیره خارک را اشغال کردند. آنگونه که ماک نیل اظهار می داشت، منظور انگلیسها تنها دفاع از هرات در برابر حمله شاه ایران نبود، بلکه میخواستند خانهای افغانستان و ایران را زیر حمایت خود بگیرند و سرزمین هایشان را به مراکز استراتژیک علیه روسیه تبدیل کنند. انگلیسها همچنین از شاه خواستند که با آنها پیمانی بازرگانی منعقد کند و به اتباع انگلیسی حقوق برون مرزی بدهد.

پس از آنکه انگلیسها ایران را به جنگ تهدید کردند، شاه در سپتامبر ۱۸۳۶ از محاصره هرات چشم پوشید. اما ارتش ایران به استوار کردن دژهای خوریان و شهر فرح و سبزوار که جزو قلمرو خان نشین هرات بود، همت گماشت. دولت ایران از پذیرفتن تقاضای انگلیسها مبنی بر اعطای حق برون مرزی به اتباع بریتانیا سر باز زد. بنابراین ماک نیل در نوامبر ۱۸۳۸ قطع روابط سیاسی بریتانیا را با ایران اعلام داشت و کشور را ترك کرد.

امضای پیمان‌های نا برابر ایران با انگلستان و کشورهای سرمایه‌دار دیگر

ناکامی محاصره هرات در سالهای ۱۸۳۷-۱۸۳۸ ضربه سختی به حیثیت شاه ایران چه در داخل کشور و چه در صحنه بین‌المللی، وارد آورد. انگلستان کوشش می‌کرد تا فشار بیشتری به شاه وارد آورد. شاه که می‌کوشید خود را از این بن بست برهاند نماینده‌ای به نام حسین‌خان را برای مذاکره به لندن فرستاد. ضمن این مذاکره انگلیسها به منظور تجدید روابط سیاسی و شرط را به ایران پیشنهاد کرد: مهمترین آنها به شرح زیر بودند: ۱. فرا خواندن ارتش ایران از دژهای خوریان و نقاط دیگر قلمرو افغانستان. ۲. انعقاد پیمان بازرگانی میان ایران و انگلیس که ضمن آن اتباع انگلیسی از حقوق کاپیتولاسیون برخوردار باشند. ایران ناگزیر شد این شرایط را بپذیرد و ارتشش را از دژهای خوریان و نقاط دیگر افغانستان بیرون برد (در ماه مارس ۱۸۴۱). دیگری نهائید روابط سیاسی میان انگلستان و ایران تجدید گردید و ماک نیل دوباره به تهران بازگشت. در همان هنگام پیمان بازرگانی میان انگلستان و ایران، با شرایط پیشنهادی دولت بریتانیا، مبنی بر اینکه رعایای آندولت از حقوق برون مرزی برخوردار و از پرداخت عوارض گمرکی داخلی معاف باشند، منعقد گردید. اینگونه به کالاهای انگلیسی وارد به ایران فقط ۵٪ بهای کالا، گمرک تعلق می‌گرفت و بازرگانان آن کشور از پرداخت مالیاتها و عوارض دیگر در داخل ایران معاف گردیدند.

بعدها کشورهای سرمایه‌دار اروپائی دیگر از این حقوق و امتیازات کشور ایران بهره بردند: به سال ۱۸۵۵ فرانسه و به سال ۱۸۵۷ بلژیک، دانمارک، هلند، سوئد و نروژ پیمان‌های بازرگانی مشابهی را با ایران منعقد کردند. به سال ۱۸۵۶ دولت ایالات متحده امریکا پیمان نا برابری را که رسماً «پیمان دوستی و بازرگانی» نامیده می‌شد با ایران بست و به موجب این پیمان اتباع امریکا هم از حقوق برون مرزی برخوردار

شدند. این نخستین پیمان رسمی میان ایران و امریکا بود. پس از این امریکائیان کوشش داشتند تا زمینه نفوذ استعماری دولت‌شان را از راه اعزام مسیونرهای مذهبی در ایران پابرجا کنند. به سال ۱۸۳۴ مسیونرهای مذهبی امریکائی در ارومیه مستقر شدند و رفته رفته دامنه فعالیت‌هایشان را به آذربایجان و استانهای مرکزی ایران گسترش دادند. مسیونرهای امریکائی امکانات مالی فراوانی در اختیار داشتند؛ زیرپوشش فعالیت‌های مذهبی و ایجاد تأسیسات فرهنگی و پزشکی، به تبلیغات دامنه‌داری به سود امریکا دست زدند و به کسب اطلاعات در زمینه‌های گوناگون اقتصادی - اجتماعی مردم ایران پرداختند.

پیمان ایران و ترك در ارض روم به سال ۱۸۴۷

در بخش پیشین گفته شد که ضمن پیمان صلح ایران و ترك که در ۲۸ ژوئیه ۱۸۲۳ پس از پایان جنگ میان دو کشور منعقد گردید، دقیقاً مرزهای میان دو کشور تعیین نشد. در ارتباط با این چگونگی، گاهگاهی ستیزهای مرزی در می گرفت. به ویژه این ستیزها در سالهای ۴۰ در منطقه شهر سلیمانیه شدت یافت. حتی شکایات زائران کربلا و نجف مبنی بر فشار و تعدیات مأموران ترك در این مناطق متبرکه روز بروز بیشتر می شد. همه این رویدادها به تیرگی روابط ایران و ترك گرائید، به ویژه پس از آنکه به سال ۱۸۳۷ فرماندار ترك بغداد کوشش می کرد به رونق بازرگانی بندر ایرانی محمره (خرمشهر امروزی) زیان وارد آورد، این تیرگی روابط بیشتر شد. فرماندار نامبرده، محمره را که با بندر بصره رقابت می کرد مورد حمله قرار داد. در پی میانجیگری دیپلمات‌های انگلیسی و روسی مقیم تهران و استانبول، به منظور رفع اختلاف ایران و ترك؛ در ارض روم کنفرانسی با شرکت چهار دولت نامبرده تشکیل شد. این مذاکره چندسال طول کشید و در تاریخ ۱۹/۳/ماه مه ۱۸۴۷ میان ایران و ترك پیمانی بسته شد. به موجب دومین پیمان ارض روم، ایران از ادعایش بر سلیمانیه و قسمت غربی منطقه زهاب چشم پوشید. ترکیه هم به نوبه خود حق حاکمیت ایران را بر بندر محمره و کناره چپ شط‌العرب به رسمیت شناخت، و حتی کشتی‌رانی آزاد کشتی‌های ایرانی را روی شط‌العرب از مصب این رود به بالا تا نقطه‌ای که مرزهای ایران و ترك روی این رودخانه به هم می پیوست، آزاد اعلام داشت. ترکیه متعهد شد که برای زائران ایرانی موانعی ایجاد نکند. ترکیه و ایران موافقت کردند کمیسیون فوق‌العاده‌ای به منظور تعیین دقیق مرزهای دو کشور تشکیل دهند. نمایندگان بریتانیا و دولت تزاری روس هم جزو اعضای این کمیسیون بودند. مرز میان ایران و ترك در شط‌العرب هم دقیقاً تعیین نشد. این کیفیت به انگلیسها امکان داد، از خطوط مرزی نامشخص

بهره ببرند و اختلاف میان ایران و ترکیه را در این مرزها حل نکنند تا بهانه‌ای برای مداخله دولتشان در امور این دو کشور، در دست داشته باشند.

نفوذ سرمایه‌های بیگانه در ایران و اثر آن در اوضاع داخلی کشور

نفوذ دولت‌های بیگانه در ایران پس از انعقاد پیمان‌های ترکمن‌چای به سال ۱۸۲۸ و پیمان بازرگانی ایران و انگلیس به سال ۱۸۴۱، به میزان چشم‌گیری افزایش یافت. کنسول‌های دولت تزاری روس و دولت بریتانیا ضمن بهره بردن از حقوق برون مرزی نه تنها اتباع کشور خود، بلکه برخی از شهروندان ایرانی را که به آنها وابستگی داشتند زیر حمایت خود گرفتند. گاهی اتفاق می‌افتاد که بنا به درخواست آنها حاکمان شهرها عوض می‌شدند.

از امتیازهایی که دولت‌های اروپائی از ایران گرفتند، سرمایه‌های اروپائی باختری بیشترین بهره را از آنها بردند، در درجه اول انگلیسها به منظور تبدیل ایران به بازار فروش کالا-های صنعتی‌شان از سالهای ۳۰ سده ۱۹ میزان صدور پارچه‌های انگلیسی را به ایران افزایش دادند؛ این کالا تقریباً معادل $\frac{۹}{۱۰}$ اقلام وارداتی ایران را تشکیل می‌داد. از سال ۱۸۲۷ تا ۱۸۳۴ واردات پارچه ایران $\frac{۱}{۲}$ برابر افزایش یافت. به سال ۱۸۳۳ از راه طرابوزان و تبریز به مراکز مهم بازرگانی ایران، مبلغ ۱۵ میلیون روبل، و به سال ۱۸۳۸ تقریباً ۴۰ میلیون روبل کالای اروپائی وارد ایران گردید.

در رابطه با بحران بازرگانی سالهای ۱۸۳۶ - ۱۸۳۷ بازرگانان ایرانی قادر نبودند کالاهای خریداری شده از کمپانی‌های اروپائی را به فروش برسانند، بنابراین کمپانی‌های نامبرده اعتبار آنها را بریدند و خودشان در تبریز تجارتخانه یا شعبه‌های بازرگانی پدید آوردند. اینگونه بازرگانان ایرانی در برابر خارجیان جا را خالی کردند. رقابت تجارتخانه‌های ایرانی با خارجیان امکان‌پذیر نبود چون بازرگانان بیگانه به‌انگیزه استفاده از حق کاپیتولاسیون در ایران و یک رشته امتیازات سیاسی دیگر، همچنین به‌علل اقتصادی نسبت به تجار ایرانی برتری چشم‌گیری داشتند. تجارتخانه‌های اروپائی کالاهای مورد مصرف ایران را مستقیماً از منچستر می‌خریدند، اما ایرانیان عین همان کالاها را از دست دوم یا سوم با بهای گرانتری بایستی از قسطنطنیه تهیه می‌کردند.

موازنه بازرگانی ایران با کشورهای بیگانه هر سال به میزان چشم‌گیری به زیان ایران تغییر می‌کرد. صدور ابریشم گیلان که یکی از مهمترین اقلام صادراتی ایران بشمار

می‌رفت، در پی رقابت کالای مشابه هندی، یونانی و حتی ترکی به شدت کاهش یافت. به سال ۱۸۴۶ با وجود برداشت خوب محصول و بهای کم، صدور ابریشم ایران از سال پیش کمتر بود. در سال‌های ۳۰ سده ۱۹ از ایران به ماوراء قفقاز و استانهای دیگر روسی کناره دریای خزر پارچه‌های نخی و ابریشمی ساخت ایران، هر سال به میزان ۵ میلیون روبل صادر می‌شد. اما در سالهای ۴۰ صدور این اقلام کالا کاهش یافت، چون دیگر کالاهای نامبرده در این استانهای روسی محل فروش نداشتند.

ورود کالاهای خارجی به ایران بی‌آمد و ایران کننده‌ای روی صنایع دستی و خانگی ایران داشت، چون این مصنوعات دیگر نمی‌توانستند در برابر رقابت کالاهای خارجی تاب آورند. کالاهائیکه در کارخانه‌های اروپای باختری تولید می‌شدند دو الی سه بار ارزاتر از کالاهای مشابه ایرانی‌شان به فروش می‌رسیدند.

وزیران شاه و حکام شهرستانها به جای آنکه اقدامهایی به منظور دفاع از تولید کالاهای ایرانی در برابر رقابت کالاهای بیگانه انجام دهند، شرایط مساعدی را برای فعالیت بازرگانی و کمپانی‌های خارجی فراهم می‌آوردند، اینگونه راه برای نفوذ کالاهای سرمایه‌های خارجی در ایران کاملاً باز شد.

در پی این اوضاع راه پیشرفت سرمایه‌گذاری داخلی به منظور ایجاد کارگاههای بزرگ و کارخانه‌ها که آن هنگام در ایران در حال پیدایش بودند، تقریباً به کلی بسته شد. کارگاههای صنایع دستی به کلی از میان رفتند. کارل ماکس بی‌آمد رقابت کالاهای اروپائی را در کشورهای شرقی، از جمله ایران به سال ۱۸۵۳ ضمن مقاله‌ای زیر عنوان «انقلاب در چین و در اروپا» چنین شرح می‌دهد: «ورود فراورده‌های خارجی آنچنان نفوذی را روی صنایع چین گذاشت، که در زمانهای پیشین صادرات این کشور روی آسیای صغیر، ایران و هندوستان داشت. در چین ریسندگان و بافندگان به سختی از رقابت کالاهای خارجی رنج می‌بردند و این چگونگی انگیزه نابسامانی و آشفتگی زندگی اجتماعی آن دیار گردید».

ورود کالاهای صنعتی اروپای باختری به ایران و رقابت آنها نه تنها روی مصنوعات و ساختمانی وطنی اثر گذاشت، بلکه کلیه زمینه‌های زندگی اجتماعی - اقتصادی کشور را به درگونی کشاند. رقابت خارجی بنیان صنایع خانگی و دستی را از بن بر کند و به نظام اقتصادی موجود لطمه شدیدی وارد آورد.

روابط پولی - کالائی به شدت رونق گرفت. پیشرفت روابط پولی از پیش مثلاً در سده‌های ۸ - ۹ پیش از چیرگی مغولان و دوره‌های دیگر تاریخ قرون وسطی در ایران، رویداده بود. اما در آن زمان روابط پولی باعث ویرانی بنیان نظام اقتصادی فنودالی نمی‌شد. در آن دوره این وضع در پی پیشرفت مبادله میان استانها و کشورهایی پیش‌آمد که

آنقدرها فرقی با اوضاع کشورهای اروپائی، پیش از دگرگونی‌های اخیر نداشتند، هم‌اکنون در سده ۱۹ پیشرفت روابط کالائی - پولی در اثر نفوذ سرمایه‌های عظیم صنعتی اروپای باختری در ایران پدید آمده بود و تلاش می‌شد این کشور به بازار فروش منسوجات و کالاهای دیگر دولت‌های اروپائی تبدیل گردد. این پدیده منابع محلی را به نابودی کشاند، به‌ویژه که دولت ایران ناچار بود به‌اتباع بیگانه امتیازات سیاسی و اقتصادی مهمی بدهد. افزایش روابط پولی - کالائی در چنین شرایطی، اقتصاد فتودالی ایران را فلج کرد.

در پی این وضع بحران مالکیت تیولی نیز شدت یافت. خانها که نیازمندیشان به پول روزافزون بود، در رابطه با وظایف فتودالی دهقانان، کوشش داشتند، بهره مالکیت را نقداً از دهقانان بگیرند یا اجناسی را که به این عنوان از دهقانان می‌گرفتند هرچه زودتر تبدیل به پول کنند. خانها نه تنها فراورده‌های کشاورزی سهمیه مالکیت‌شانرا می‌فروختند، بلکه کوشش می‌کردند سطح زمین‌های زیر کشت را گسترش دهند و حتی بخشی از این زمین‌ها را درگرو وامهائی که از رباخواران می‌گرفتند، می‌گذاشتند و گاهگاهی این زمین‌ها یا روستاها را می‌فروختند.

اینگونه در نیمه سده ۱۹ زمین‌های زراعتی نه‌برمبنای تیول و مالکیت فتودالی بلکه بر پایه مالکیت خصوصی گسترش یافت؛ سرمایه‌داران خصوصی در اثر هجوم کالاها و رقابت سرمایه‌های خارجی به ایجاد کارگاهها یا کارخانه‌های صنعتی توانا نبودند و ناگزیر سرمایه‌هایشان را برای خرید زمین‌های زراعتی به کار می‌بردند. زمین‌داران تازه به‌دوران رسیده به کاهش یا از بین بردن ستم فتودالی نسبت به دهقانان گرایش نداشتند. برعکس میزان استثمار آنان را افزایش دادند اینان در برگشت پولی که بابت خرید زمین داده بودند شتاب می‌کردند. و میزان اجاره یا وظایف دیگر دهقانان را بالا بردند.

افزایش ناخشنودی مردم

در نیمه سده ۱۹ نفوذ دولت‌های بیگانه بیشتر از طریق شاه، وزیران، حکام و بلندپایگان در ایران اعمال می‌شد. اینان اجراکنندگان تدابیری بودند که به سود سرمایه‌های خارجی طرح می‌شدند. بنابراین ناخشنودی مردم که ضمن ارتباط با نفوذ سرمایه‌های خارجی شدت می‌یافت، در بیشتر موارد مستقیماً متوجه ستمگران داخلی می‌شد و ظاهراً دولت‌های خارجی و نمایندگان‌شان با مردم معمولی برخوردی نداشتند.

انگیزه‌های ناخشنودی بازرگانان ایرانی، از میان رفتن حقوق فردی و اختیاردارائی، زواج خودسری حکام و بلندپایگان، رشوه‌خواری، وجدان‌فروشی و اخاذی حاکمان شرع

که به دعاوی اتباع ایران رسیدگی می‌کردند، ایجاد عوارض سنگین گمرکی و مالیاتی، تاراجگری و راهزنی در راهها و شورش خانهای فتودال، که از روند عادی پیشرفت بازرگانی جلوگیری می‌کردند، امتیازات بازرگانان خارجی و غیره بودند. اما چندتن از سوداگران و بازرگانان داخلی با پرداخت رشوه و پیشکشی معمولاً ثروتمند شدند، اینها روابط نیکوئی با دستگاه حاکم داشتند و می‌توانستند بدون اشکال به کار و کسب عادی و هر سود خود سرگرم شوند، اینگونه اشخاص هم به تغییر اوضاع در کشور کمتر گرایش داشتند. رواج کالاهای خارجی در ایران کوبنده‌ترین ضربه را به صنایع کشور وارد آورد؛ صنعتگران ضمن اینکه از تعدی فتودالها رنج می‌بردند در اثر رقابت کالاهای خارجی ازبای درآمدند. بنابراین ناخشنودی نه‌تنها در میان صنعتگران، بلکه در میان صاحبان و استادکاران کارگاههای بزرگ هم بالا گرفت.

روحانیان دون پایه بنا به موقعیت اجتماعی-اقتصادی‌ای که داشتند، شرایط زندگی‌شان بیشتر به بازرگانان میانه و کوچک و صنعتگران نزدیک‌تر بود تا روحانیان بلند پایه. اینان همه روزه با توده‌های مردم آمیزش داشتند و تقریباً تنها قشر با سواد در میان توده‌ها به‌شمار می‌آمدند، چندتن از این روحانیان از مسم فتودالی و محرومیت مردم آگاهی داشتند. بنابراین بیشتر نمایندگان روحانیان دون پایه منعکس‌کننده روحیه توده مردم بودند و به حکم ضرورت در رأس جنبش‌های مردمی قرار می‌گرفتند.

از همه گذشته نفوذ سرمایه‌های خارجی این بی‌آمد را داشت که وضع طبقه استثمار شونده، یعنی دهقانان در ایران بارها بدتر شد. افزایش روابط کالائی - پولسی کار را به آنجا کشاند که سهم بهره مالکانه مالکان و وظایف تحمیلی به دهقانان به‌عنوان گوناگون بارها افزایش یافت. در اثر افزایش مالیات‌های نقدی، دهقانان گاهگاهی ناگزیر می‌شدند قسمتی از محصولات خود مثلاً پنبه و تنباکو را هنگام کشت تقریباً مفت بگونه سلف به‌دلالتان بفروشند. رباخواری سخت رایج شد و بیگمان دهقانانی که ناگزیر، گیر ربا - خواران بی‌انصاف می‌افتادند، هیچگاه قدرت‌رهائی از قید آنها را نداشتند، همراه با گسترش مالکیت خصوصی زمین‌های زیر کشت مسئله بیگاری کشیدن از دهقانان سخت رایج شد. رقابت کالاهای اروپائی به‌ویژه مصنوعات انگلیسی با صنایع خانگی که جداً به معاش دهقانان کمک می‌کرد، سخت زیان وارد آورد. در بسیاری از استانها گرسنگی و قحطی پدید آمد. طاعون، وبا و بیماریهای واگیردار دیگر به‌گونه پیوسته مردم را درومی کردند. مثلاً در سالهای ۱۸۳۰، ۱۸۳۱ و ۱۸۳۵ اپیدمی وبا سخت در آذربایجان شیوع یافت. این بیماریها گاهگاهی بیش از نیمی از ساکنان یک منطقه را نابود می‌کردند.

دهقانان به منظور رهائی از این اوضاع نابسامان ناچار روستاهایشان را رها و

به شهرها گریختند. بسیاری از روستاها از سکنه خالی و کشتزارها بایر شدند. این فراریان روستاها که در شهرها کاری برای خود پیدا نمی‌کردند ناگزیر به بینوایان و گدایان شهری می‌پیوستند. اینگونه اعتراض و خشم دهقانان با اعتراضهای بینوایان شهری که در اثر ورشکستگی پیشه‌وران و صنعتگران و قشرهای دیگر شهری پدید آمده بودند، توأم شد و اوج گرفت.

قیام بابی‌ها، اصلاحات امیر کبیر

در پایان سالهای ۴۰ سده ۱۹ نوعی قیام خود بخودی توده‌های مردم آغاز گردید، این جنبش به منظور اعتراض علیه بیداد شاه و خانها انجام گرفت. به سال ۱۸۴۷، پیشه‌وران، بازرگانان خرده‌پا و بینوایان شهری زنجان علیه حاکم قیام کردند؛ حاکم از شهر بیرون رانده شد. در همان سال موج شورش شهر اصفهان را فرا گرفت، به سال ۱۸۴۸ در تبریز، یزد و شهرهای دیگر جنبش آغاز گردید.

باب و آموزش‌های او

نقش رهبری این شورش‌ها و قیام‌ها را فرقه بابی ایفا می‌کرد. بنیان‌گذار این فرقه باب بود. پیدایش فرقه‌های مذهبی و تبلیغات این فرقه‌ها از قدیم بازتاب ایدئولوژیک توده‌های مردم ناخشنود بوده است (مثلاً، مزدکی‌ها، خرم‌دینان و غیره).

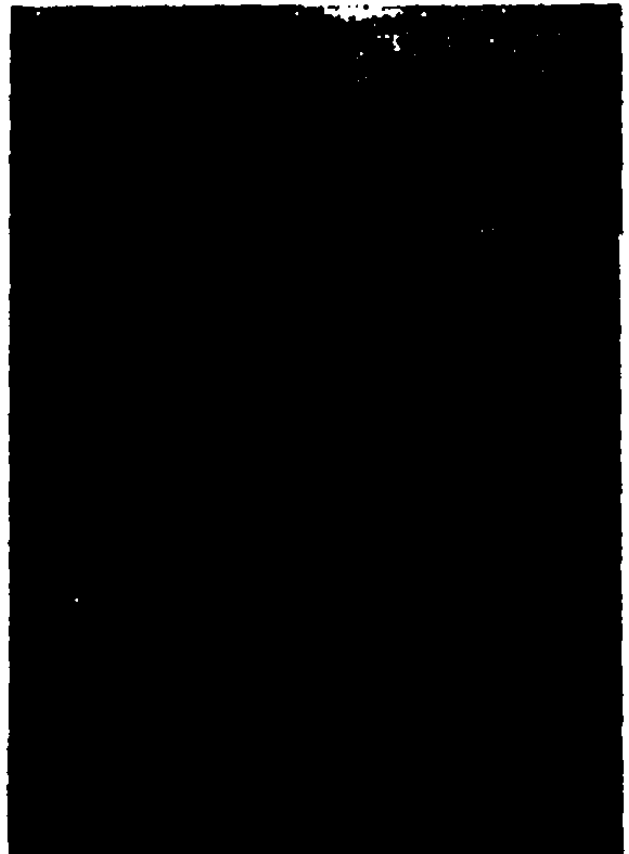
نام واقعی باب علیمحمد بود. او در ۲۵ اکتبر ۱۸۱۹ در شیراز از میان خانواده‌ای سید برخاست، پدرش به کار بازرگانی پارچه نخی می‌پرداخت. خود سید علیمحمد پس از رسیدن به سن بلوغ به مدت ۵ سال به کار بازرگانی در بندر بوشهر سرگرم شد. پس از آن به منظور زیارت عازم کربلا و نجف گردید، در آنجا پیروان مذهب شیخی که ظهور فوری

مهدی موعود مسلمانان را تبلیغ می‌کردند، فعالیت داشتند، سید به آنها پیوست. مهدی امام دوازدهم مسلمانان بود که بنا به روایتی هزار سال پیش ناپدید شده و برای از میان بردن بیدادگری و برقرار کردن نظام عادلانه در روی زمین، بایستی ظهور می‌کرد.

به سال ۱۸۴۳ رهبر فرقه شیخی به نام سید کاظم در گذشت و جانشینی نداشت. به سال ۱۸۴۴ سید علی محمد خود را باب نامید (باب به معنی در است و منظور از این نام دری است که مهدی موعود از آن طریق دستورات را به مردم صادر می‌کند). به سال ۱۸۴۷ او خودش را پیامبر مهدی شناساند و به جای قرآن کتابی به نام «بیان» منتشر کرد، در این کتاب اصول آموزش دینی اش بیان می‌شد. باب می‌اندیشید که جوامع بشری پیوسته در حال پیشرفتند و رهبران این جوامع بنا به مقتضیات زمان عوض می‌شوند، زمانهای بعدی با زمانهای پیشین فرق دارند و بایستی نظام و قوانین نوین ویژه زمان بر جامعه‌ها حکومت کنند. نظامها و قوانین پیشین به‌انگیزه کهنگی در دوره جدید نمی‌توانند نافذ باشند. خداوند قوانین تازه را از طریق پیامبر به جامعه ابلاغ می‌کند. رهنمودهای پیامبر از راه کتاب مقدس به مردم ارائه می‌شود، و بنابراین کتاب تازه جای کتاب قدیمی را می‌گیرد. اینگونه پیامبران پی‌درپی به‌هنگام تعویض می‌شوند و کتاب مقدس جدید هم جای کتاب مقدس قدیم را می‌گیرد. بنا به عقیده باب تورات را موسی ارائه داد، عیسی انجیل را به مردم

نمود و محمد قرآن را آورد.

باب به این موضوع تکیه داشت که:
دوره پیامبری محمد سپری گردیده، قرآن و شریعت او کهنه شده‌اند و بایستی تغییر کنند. هم‌اکنون زمان آن فرا رسیده که پیامبر تازه یعنی مهدی ظهور کند، او در کتاب مقدسش قوانین نوی را به مردم ارائه می‌دهد تا در روی زمین داد و بهروزی برقرار شود. اما حاکمان و علما (حاکمان شرع و روحانیون بلند پایه) که قدرت را در دست داشتند، به قرآن و شریعت متکی بودند، اینان نمی‌خواستند از نظام و قوانین قدیمی دست بردارند. به عقیده باب اعمال و رفتار اینها باعث شد که روی زمین



سید علی محمد باب

بیدادگری و ستم حکمفرما گردد.

باب که خود را پیامبر جدید شناساند، ضمن کتاب بیان یعنی کتاب مقدس جدیدش، برابری تمام مردم از جمله زنان را اعلام داشت. او تاکید کرد که به مرور زمان آموزشهای او در تمام جهان گسترده خواهند شد، اما هم اکنون دین بایی فقط در ۵ منطقه ایران یعنی آذربایجان، مازندران، عراق عجم (ایران مرکزی)، فارس و خراسان نفوذ خواهد کرد. در قلمرو بایان فقط مردمی که به دین بایی گرویده‌اند زندگی خواهند کرد. تمام کسانی که از پیروی «بیان» خودداری کنند، از جمله بیگانگان، فعلاً از این ۵ منطقه مقدس اخراج، کلیه دارائی‌شان مصادره و میان بایان تقسیم خواهد شد. بعدها يك رشته رهنمودهائی درباره دفاع از حقوق فردی و مالکیت و قوانین وراثت از سوی سید علی محمد صادر گردید.

به موازات این رهنموده‌های کلی که بگونه مبهمی آرزوهای توده‌های وسیع مردم را در چارچوب رژیم ضد فئودالی و برابری توده‌ها، منعکس می‌کرد، باب خواسته‌های معینی از مردم را به میان کشید که بیشتر منافع بازرگانان را تأمین می‌کردند، مثلاً دادن وام اجباری، حفظ اسرار نامه‌های بازرگانی، مقررات در صد سود رباخواری، حق خروج بازرگانان از مناطق مقدس برای کار، از آنجمله بودند.

آموزش‌های باب بگونه‌ای استوار منافع توده‌های زحمت‌کش دهقانان و پیشه‌وران جزء را تأمین نمی‌کردند. در نخستین دوره تبلیغات (پیش از نیمه سال ۱۸۴۸)، باب و شاگردانش مستقیماً در میان توده‌های مردم به تبلیغ نمی‌پرداختند. آنها کوشش داشتند شاه، درباریان و تنی چند از حکام و روحانیان را به سوی خود به کشانند. اما هیئت حاکمه در جواب تبلیغات بایی‌ها فرمان پیگردشان را صادر کردند. خود باب به سال ۱۸۴۷ م. بازداشت شد، نخست در دژ ماکو و سپس در دژ چهریق (در غرب دریاچه ارومیه نزدیک مرز ایران و ترک) زندانی گردید، شاگردان باب هم زیر پیگرد قرار گرفتند.

بایان فقط هنگامی در میان توده‌های وسیع مردم تبلیغات را آغاز کردند که متقاعد شدند تبلیغاتشان در میان هیئت حاکمه به ناکامی گرائیده است، دیری نپایید توده‌های مردمی که زیر فشار نظام موجود رنج می‌کشیدند خود به خود پیرامون بایان گرد آمدند و به آنها پیوستند. علاوه بر این در میان شاگردان باب چهره‌های مشخصی دیده می‌شدند که با توده‌های مردم بستگی داشتند. برجسته‌ترین این چهره‌ها که وابسته به خانواده‌ای دهقان بود علامه مدعلی بادفروشی نام داشت، اینان آموزشهای معلم خود را دنبال و در اجرای اصول دموکراتیک آن مبالغه کردند.

دیگر گونی در روش تبلیغات بایی‌ها در روستای بهدشت که در خاور شهر شاهرود

قرار دارد آشکار گردید. در این روستا ضمن نیمه سال ۱۸۴۸، محمدعلی بارفروشی، مبلغ نامدار بابی‌ها به نام قره‌العین و بسیاری از بابی‌های دیگر گرد هم آمدند. در گرد هم آئی بهدشت که چند روز طول کشید، ملامحمدعلی بارفروشی اعلام داشت از آنجا که هنگام ظهور پیامبر تازه فرا رسیده است، قوانین و ضوابط گذشته و همچنین قرآن و شریعت، قدرت نفوذ خود را از دست داده‌اند، و بنابراین هم‌اکنون مردم از قید و بندهای پیشین آزاد شده‌اند، نیابستی مالیات یا بهره مالکانه را به‌اربابان خود به‌پردازند. علاوه بر این اعلام داشت که در سرزمین‌های مقدس آینده همه «بزرگان» یعنی فنودالها از کلیه امتیازات و حقوق کنونی خود محروم خواهند بود، مالکیت‌ها و کلیه دارائی‌های شخصی لغو خواهند گردید. همه اموال جزو دارائی‌های عمومی خواهند شد و هر فردی سهم خود را از این اموال خواهد گرفت. علاوه بر این ضمن تبلیغات در این گرد هم آئی بگونه‌ای قاطع‌تر از آنچه باب فتوا داده بود، برابری زن و مرد، و مقررات حقوق دموکراتیک دیگر اعلام شد.

تبلیغات بابی‌ها در بهدشت دهقانان روستاهای نزدیک را برانگیخت تا گرد هم آیند و درباره پایان ستم و بیدادگری و ایجاد سرزمین مقدس که در آنجا همه مردم با یکدیگر برابر و خوشبخت خواهند زیست به تبلیغ پردازند. آنوقت حاکمان که نگران شده بودند، از شاهرود دسته‌های مسلحی را به بهدشت فرستادند و این جمعیت را پراکنند. بابی‌ها از بهدشت به مناطق گوناگون پخش شدند و به تبلیغ پندارهای خود پرداختند.

ملامحمدعلی بارفروشی همراه عده‌ای از شاگردانش به‌مازندران رهسپار گردید و در شهر بارفروش (بابل کنونی) به تبلیغات پرداخت.

مرگ محمدشاه و قیام بابی‌ها درمازندران

در سپتامبر ۱۸۴۸ محمدشاه در تهران در گذشت و پس از مرگ او، تاپیش از جلوس شاه تازه، ناصرالدین، در استانها آشفتگی و شورش حکمفرما گردید. در خراسان، اصفهان، کرمان، شیراز و یسزد، مردم علیه حاکمانشان شوریدند. حاکم مازندران و نزدیکانش شهر را ترك و به تهران رهسپار شد تا موقعیت خود را نزد شاه تازه استوار کند. در شهرهای دیگر فقط حاکمان محلی باقیماندند و آنها که احساس نا پایداری می کردند مراکز خود را ترك کردند.

بابی‌ها بر آن شدند که از اوضاع نا پایدار موجود بهره ببرند و پندارهایشان را جامعه عمل به‌پوشانند. در ماه اکتبر اینان تقریباً ۷۰۰ هواخواه دو بارفروش داشتند که آشکارا مسلح شدند. بابیان پس از زدو خورد مسلحانه‌ای با خانهای محلی، از بارفروش بیرون

رفتند و در جنگلی نزدیک مقبره شیخ طبرسی، تقریباً ۲۰ کیلومتری جنوب‌خاوری بارفروش، موضع گرفتند.

بابی‌ها بر آن شدند. زمانی دیرپا در این جایگاه بمانند، در نزدیکی مقبره دژی را ساختند و از آنجا تبلیغات شائرا در میان دهقانان آغاز کردند، دیری نپائید که در این جایگاه تقریباً ۲ هزارتن گردآمدند، بیشترشان دهقانان و صنعتگران بودند، اینان نه تنها از روستا-های نزدیک بلکه از استانهای دیگر ایران به اینجا روی آوردند.

رهبران بابی‌ها (ملا محمدعلی بادفردشی و ملا حسین بشردیه) کوشش داشتند در اینجا مالکیت خصوصی را ملغی کنند، دارائی همگانی پدیدآورند و برابری همه مردم را عملاً به موع اجرا گذارند. کلیه اموال موجود، جزو دارائی همگانی اعلام شد. همه اموال در اختیار افراد مشخصی از بابیان قرار گرفتند. هزینه عمومی بابی‌ها از محل همین اموال تأمین می‌شد.

هنگامیکه خبر قیام بابی‌ها در مازندران به تهران رسید، میرزا تقی‌خان امیرنظام، نخست‌وزیر شاه تازه ناصرالدین‌شاه به خانهای مازندران فرمان داد، با نیروهای محلی این قیام را سرکوب کنند. اما بابی‌ها دسته‌های مسلح خانها را درهم شکستند و آنها را ناچار به فرار کردند.

بسیاری از خانهای مازندرانی و روحانیان که از پیروزی بابی‌ها به هراس افتادند، از شهرها و املاک خود گریختند و به کوهها پناه بردند. اینان شایعات افترا آمیزی را در میان مردم پخش کردند که گویا بابی‌ها اموال مردم را غارت می‌کنند و زنان اشتراکی دارند و غیره.

در اکتبر ۱۸۴۸ ارتش‌شاه برای سرکوبی بابیان از تهران به مازندران گسیل گردید (تقریباً ۲ هزار نفر)، این نیرو هم از بابی‌ها شکست خورد.

تبلیغات بابی‌ها گسترش یافت و روز به روز شماره پیروانشان روبه‌فزونی نهاد. در فوریه ۱۸۴۹ میرزا تقی‌خان به‌سفیر روس به نام شاهزاده دو فوگودوکی گفت: عقیده دارد شماره بابی‌ها در تمام ایران به صد هزار نفر می‌رسد. در زنجان هم بابی‌ها آماده قیام بودند.

دربار شاه از این رویدادها بسیار نگران شد. نیروی تازه نفسی، در حدود ۷ هزار تن از تهران به سوی قلعه شیخ طبرسی فرستاده شد. محاصره دژ بابی‌ها آغاز گردید، روحانیان علیه بابی‌ها فتوای «جهاد» دادند. اما پس از دیرزمانی ز دو خورد ارتش شاه کامیابی به دست نیاورد. سرانجام ارتباط بابی‌ها با روستاهای پیرامون بریده شد. ذخیره خواربار محاصره شوندگان پایان یافت، در اثر گرسنگی عده‌ای از بابیان از درون دژ بیرون آمدند و به

اردوگاه ارتش شاه تسلیم شدند.

با وجود این اوضاع، پیش از ماه مه ۱۸۴۹ بای‌ها توانستند حمله‌های ارتش شاه را که شماره‌شان بالغ بر ده‌هزار تن بود، درهم شکندند. شماره بای‌های محصور درون دژ در این هنگام کاهش یافت و به ۲۵۰ تن رسید. در آغاز ماه مه بای‌ها از پایداری دست برداشتند، چون فرمانده ارتش شاه، مهدیقلی میرزا به قرآن سوگند خورد اگر از پایداری منصرف شوند جان آنها در امان و آزاد خواهند شد. اما هنگامیکه بای‌ها اسلحه را به زمین گذاشتند، سربازان شاه بگونه‌ای ناجوانمردانه همه آنها را قتل عام کردند. دژ بای‌ها هم ویران گردید.

پس از سرکوبی قیام مازندران فعالیت بای‌ها در شهرها و استانهای دیگر نه تنها پایان نیافت بلکه به میزان چشم‌گیری گسترده شد. به دژ چهریق که باب در آنجا زندانی بود، نه تنها از استانهای گوناگون ایران، بلکه از ترکیه و هندوستان افرادی به عنوان زیارت رهسپار می‌شدند. در تهران هم شماره بایان به سرعت افزایش یافت.

شاهزاده دونگودوکی در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۸۵۰ در این باره به وزیر خارجه روسیه، نسلرود گزارش داد: «تهران در آشفتگی و هراس غوطه‌ور است، بایان نظام موجود را به رسمیت نمی‌شناسند و عقیده دارند کسانیکه از آنها پیروی نمی‌کنند اموالشان بایدمصادره شود». در فوریه ۱۸۵۰، دولت در تهران يك سازمان سری بای‌ها را کشف کرد، این سازمان می‌خواست از عاملان سرکوبی بای‌ها در مازندران انتقام بگیرد، شاه، امیر نظام و چهره‌های روحانی بلندپایه را ترور کند و قدرت را به دست گیرد. تقریباً ۷۰ تن از اعضای این سازمان سری دستگیر شدند و ۷ تن از آنها در ملأ عام اعدام گردیدند.

قیام بای‌ها در زنجان

در ماه مه ۱۸۵۰ قیام بای‌ها در زنجان آغاز گردید. سازمانده و رهبر این قیام ملامحمدعلی زنجان‌ی بود. یکی از شرکت‌کنندگان این قیام به نام میرزاچانی در کتابش به نام «نقطه الکاف» درباره این قیام نوشت، که به سال ۱۸۴۷ چندین هزار دهقان در منطقه زنجان پیرو ملامحمدعلی بودند. در بهار ۱۸۵۰ او در زنجان و مناطق مجاور آن شهر ۱۵ هزار پیرو داشت. ملامحمدعلی از روحانیان متنفذ به شمار می‌رفت. بای‌ها آشکارا آماده پیکار بودند؛ باروت، سرب و مهمات دیگر برای نبرد ذخیره کردند.

در ماه مه ۱۸۵۰ بنا به دستور حاکم زنجان یکی از بای‌ها دستگیر شد. این رویداد بهانه‌ای برای آغاز قیام به دست آنها داد. بایان زندان را ویران و همه زندانیان را آزاد

کردند. سپس دژ شهر را گرفتند. شهر به دو بخش تقسیم گردید: بخش شرقی را بابی‌ها اشغال کردند و بخش غربی در تصرف مخالفان باقی ماند. خانها و توانگران از بخش اشغالی بابی‌ها گریختند. از هر دوسو درختیابانهای زنجان سنگرها و دژهایی بنا گردیدند.

توده اصلی قیام کنندگانرا پیشه‌وران و دهقانان تشکیل می‌دادند. علاوه بر آنها بسیاری از بازرگانان خرده پا و روحانیان دون پایه هم در این قیام شرکت داشتند. نقش رهبری را در این قیام روحانیان دون پایه، پیشه‌وران و بازرگانان خرده پایه عهده داشتند. نزدیکترین دستیاران ملامحمدعلی، کاظم آهنگر، نانوا و بازرگان حاجی عبدالله بود. صنعتگران برای قیام کنندگان اسلحه می‌ساختند. زنان هم در این قیام شرکت فعال داشتند و در کنار مردان نبرد می‌کردند.

رهبران بابی‌ها اعلام داشتند که يك حکومت نوین خوشبخت بانظام عادلانه بنیان گذاری خواهند کرد، این حکومت بگونه جاودان پایا خواهد ماند و همه بابی‌ها اعضای برابر حقوق این جامعه خواهند بود. مانند قیام کنندگان شیخ طبرسی، اینها هم کلیه دارائی‌ها را اشتراکی اعلام داشتند.

در پایان ماه مه دسته‌های نیروی دولتی از تهران برای سرکوبی قیام کنندگان وارد زنجان شدند، اما حمله‌هایشان به وسیله بابی‌ها دفع گردید و بسیاری از افراد ارتش شاه در این نبرد کشته شدند.

میرزا تقی خان نخست وزیر شاه به منظور پیش گیری از گسترش قیام بابی‌ها، درباره اعدام باب نزد شاه اصرار ورزید. او ضمن گزارشی که درباره این مسئله به شاه دادگوشزد کرد، مادامیکه باب زنده است، قیام پیروانش پایان نمی‌یابد و ممکنست به يك انقلاب عمومی تبدیل شود و دودمان قاجار از تخت پادشاهی سرنگون گردد.

در آغاز ژوئیه ۱۸۵۰ به فرمان شاه، باب در تبریز تیرباران شد.

اما اعدام باب از جنبش بایبان نکاست. بابی‌های زنجان سرسختانه به پایداری ادامه دادند. نیروی نظامی بزرگی (در حدود ۳۰ هزار تن) با توپخانه برای نبرد با آنها به زنجان اعزام گردید این نیرو قسمتی از شهر را که زیر اشغال بابی‌ها بود زیر بمباران توپخانه گرفت. اما قیام کنندگان با وجود تحمل تلفات سنگین و گرسنگی چند ماه به پایداری ادامه دادند، و فقط در پایان دسامبر ۱۸۵۰ این قیام سرکوب شد. فرماندهان ارتش شاه به سربازان دستور دادند مدافعانی را که اسلحه به زمین گذاشته بودند قتل عام کنند.

در آغاز ۱۸۵۱، بابی‌ها دوباره فعالیت را در زنجان آغاز کردند و برای تعرض تازه‌ای علیه دولت آماده شدند. اما نیروهای آنها برآکنده بودند و جنبش در همان مراحل نخستین سرکوب گردید.

قیام بابی‌ها در نیریز

در ژوئن ۱۸۵۰ سه قیام مهم از سوی بابی‌ها برانگیخته شد. در آن هنگام مردم نیریز و مناطق مجاورش از سوء استفاده‌ها، فشارهای بیرحمانه و خودکامکی حاکم‌شان به‌ستوه آمدند و خشمگینانه می‌خواستند حکومت را واژگون کنند. در ژوئن ۱۸۵۰ سید یحیی دادابی همراه با صدها تن از پیروان و شاگردان باب به نیریز وارد شد، در آغاز همین سال قیام بابیان زیر رهبری سید نامبرده در یزد انجام گرفته بود. سید یحیی و پیروانش پندارهای بابی‌گری را در مسجدها تبلیغ کردند. در ظرف چند روز چند هزارتن از ساکنان شهر و روستاهای مجاور به او پیوستند. حاکم و مأموران محلی در نخستین زدو خورد از بابیان شکست خوردند و شهر را تخلیه کردند. بابی‌ها دژ کهنه ابراکه در نزدیکی نیریز بوده اشغال کردند.

دیری نپائید از شیراز نیروهائی دولتی برای سرکوبی قیام‌کنندگان به نیریز اعزام شدند. این نیرو دژ نیریز را محاصره کرد، با توپ‌آنها به‌باد بمباران گرفت. بابی‌ها دست به‌شبیخون زدند اما این شورش‌شان با تحمل تلفات سنگینی، به‌وسیله ارتش شکست خورد. نخستین شکستی که نصیب بابی‌ها شد باعث ناامیدی و ناپایداری دهقانان بدون سلاح پیرو آنها گردید، اینان دژ را رها کردند. شماره صنعتگران و پیشه‌وران که جزو پایدارترین پیروان بابی‌ها به‌شمار می‌آمدند، در نیریز کم بود. فرمانده ارتش شاه در نیریز ضمن بهکار بابی‌ها از دوش تجربه شده نیرنگ بازی، بهره برد. او به‌سید یحیی قول داد که جانش در امان خواهد بود، بنابراین پیشنهاد کرد، دژ را تخلیه کند. هنگامیکه سید یحیی این کار را انجام می‌داد، ارتش به‌دژ حمله برد و هر کس را که باقی‌مانده بود قتل عام کرد. سید یحیی هم در این ضمن کشته شد. حاکم و خانها بگونه‌ای ددمنشانه ساکنان روستاهای مجاور را سرکوب کردند چون گویا اینها به‌بابی‌ها کمک کرده بودند.

در جواب این ددمنشی‌ها، دیری نپائید که دهقانان قیام دوم خود را در منطقه نیریز آغاز کردند.

خانواده‌های کامل روستائی دهات خود را ترك و به کوهها پناه بردند. برای سرکوبی قیام‌کنندگان نیروی ارتشی بی‌شمار با توپخانه و یکانهای مسلح محلی وارد عمل شدند. اما بابی‌ها (زن و مرد) با دلاوری مایوسانه‌ای از کوهها فرود آمدند و ضمن يك دستبرد شبانه توپهای ارتش را از کار انداختند. ضمن یکی از این یورش‌های شبانه بابی‌ها به‌شهر نیریز نفوذ کردند و حاکم را کشتند.

تا دیرزمانی قیام‌کنندگان بابی مواضع استوار کوهستانی خود را حفظ کردند. بسیاری

از سربازان که برای بابی‌ها دلسوزی می‌کردند از حمله جدی به آنها چشم پوشیدند. به منظور سرکوبی این قیام رزمندگان عشیره‌ای کوهستانی را به میدان وارد کردند. جمع کلی نیروهای ارتش و یکانهائی که علیه قیام‌کنندگان به عملیات می‌پرداختند، بالغ بر ده‌هزارتن بودند. سرانجام قیام‌کنندگان پراکنده شدند و ارتباطشان با روستاهای نزدیک قطع گردید، مهماتشان پایان یافت، اما از آنجا که امیدی به گرفتن تأمین نداشتند، نومیدانه به دفاع پرداختند؛ بسیاری از آنها ضمن جنگ‌های تن‌به‌تن کشته شدند و باقی اسیر گردیدند.

این سرکوبی بارها خشن‌تر از نخستین قیام نیریز انجام یافت. چندتن از بابی‌ها را زنده سوزاندند (بسیاری از زنان و کودکان در يك غار کوهستانی سوخته شدند) و بقیه را با تیرباران کردند یا به بردگی بردند. بسیاری از اسیران را به شیراز فرستادند و در آنجا پس از شکنجه‌های جانگداز اعدام کردند.

سوء قصد بابی‌ها به جان ناصرالدین شاه به سال ۱۸۵۲ و سرکوب شدن آنان

دومین قیام نیریز آخرین تعرض توده‌ای دهقانان و صنعتگران زیر رهبری بابی‌ها علیه دستگاه حاکم بود. پس از آن جنبش بابی‌ها سرشت توده‌ای خود را از دست داد، دهقانان و پیشه‌وران رفته رفته از پیروی بابی‌ها چشم پوشیدند. تلاشهای تعرضی بابیان به سال ۱۸۵۲ در بارفروش، زنجان و آذربایجان، از سوی توده‌ها پشتیبانی نشد و دیری نپائید دولت آنها را سرکوب کرد. پیشروان بابی‌ها که بیشترشان وابسته به روحانیان دون- پایه و بازرگانان بودند برای پیکار با دستگاه حاکم شیوه ترور را برگزیدند. در اوت ۱۸۵۲ اینان باناکامی به جان ناصرالدین شاه سوء قصد کردند، در پی این سوء قصد شاه زخم کوچکی از اصابت تیر طپانچه برداشت. سوء قصدکنندگان درحین ارتکاب، در محل دستگیر شدند. پس از این رویداد ده‌ها تن که احتمالاً مشکوک به هواخواهی بابیان بودند بازداشت گردیدند. تقریباً تمام این افراد را اعدام کردند. پیگرد و اعدام بابیان در سرتاسر ایران آغاز گردید.

ارزیابی قیام بابیان

جنبش بابی‌گری، قیامی دموکراتیک و ضد فئودالی به‌شمار می‌آید، لبه‌تیز این جنبش، حتی بگونه عینی متوجه سرمایه‌های اسارت‌آور خارجی در ایران بود؛ بیشتر پیروان این

جنبش، دهقانان بودند. سرشت این جنبش طبعاً تأمین منافع دهقانان بود و البته به وسیله طبقه کارگر رهبری نمی‌شد، (ویژگی‌هایش، محدود و پراکنده بودن، سازماندهی ضعیف، نفوذ ایدئولوژی مذهبی و غیره بودند). این ویژگی‌های گویای آنند که قیام باهی‌ها جنبشی دهقانی بوده است، اگرچه ضمن این قیام قشرهای دیگری از مردم شرکت داشتند؛ و رهبران آن غالباً از میان روحانیان دون پایه و بازرگانان خرده‌ها برخاستند.

اصل جنبش باهی‌ها در دو جهت پیش می‌رفت: ۱. یکی جنبش دموکراتیک و توده‌ای به نمایندگی دهقانان، بینوایان شهری و صنعتگران، اینان تلاش می‌کردند که رژیم فئودالی را سرنگون و استثمار را به‌طور کلی از میان ببرند، و ۲. روندی که در جهت منافع سوداگران و تا اندازه‌ای برخی از مالکان جلو می‌رفت، این جریان تنها به اصلاح رژیم موجود گرایش داشت. بعدها، هنگامیکه پیشرفت اجتماعی - اقتصادی ایران آهنگ تندتری بخود گرفت و تضاد طبقاتی روبه‌شدت نهاد، هر یک از این جریانها تقریباً بگونه‌ای مستقل به سمت‌های متفاوتی گرایش یافتند: یکی به سوی دموکراتیسم و دیگری به سوی لیبرالیسم متوجه شد (در انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵ - ۱۹۱۱ این پدیده آشکارا به چشم می‌خورد).

تقاضای الغای مالکیت خصوصی و برقراری مالکیت اشتراکی در شرایط تاریخی ایران در سده ۱۹، تقاضای وهم‌انگیزی بشمار می‌آمد، اما در پناه آن کوشش دموکراتیک - انقلابی نهفته بود - پندار از میان بردن حق مالکیت فئودالی روی زمین و ابزار تولید دیگر و ایجاد دگرگونی‌هایی به منظور برابری حقوق دهقانان از آنجمله بودند. جنبه‌های پیشرفته قیام با بیان در آن بود که باعث ترکاندن پایه‌های رژیم فئودالی شدند و راه را برای روابط بورژوازی باز کردند.

دراثر پس‌افتادگی اجتماعی - سیاسی ایران و وجود بقایای روابط قرون وسطائی که هنوز نیرومند بودند، قیام با بیان تقریباً سرشت جنبش‌های توده‌ای قرون وسطی را داشت - شکل مذهبی، شعار اموال اشتراکی، آرزوی ایجاد حکومت خوشبختی و جاودانی و غیره نمونه‌هایی از شعارهای قرون وسطائی این جنبش بودند. روحانیان مسلمان رسماً رژیم فئودالی را مقدس می‌شمردند، حل کلیه مسائل اقتصادی - سیاسی به استناد قرآن و شریعت انجام می‌گرفت. برای توجیه ستم فئودالی، دین توده‌های وسیع مردم، روشن‌ترین و قابل قبول‌ترین شکل ایدئولوژی بود. در چنین شرایطی برای خیزش علیه نظم اجتماعی موجود، بگونه‌ایکه انگلس یادآوری کرده است: «بایستی هاله تقدس از سر اجتماع معو می‌شد»؛ این کلام انگلس مربوط به جنگ دهقانان آلمان در سده ۱۶ می‌باشد که کاملاً با وضع قیام با بیان قابل انطباق است.

قیام بابی‌ها در ایران موجی از طوفان انقلابی نیمه سده ۱۹ در کشورهای خاوری بود (قیام سپاهیان در هندوستان، قیام تایپین‌ها در چین) که به نوبه خود قسمتی از بحران‌های انقلابی نیمه سده ۱۹ باختر و خاور به شمار آمد. در شرق جنبش‌های انقلابی معلول تضادهای رژیم فئودالی بودند که در نتیجه نفوذ سرمایه‌های خارجی در کشورهای شرقی، پدید آمدند.

انگیزه اصلی شکست قیام بابیان را می‌توان، خود بخودی بودن، ضعف سازمانی، محدود و پراکنده بودن، ناهم‌آهنگی قیام‌های استانهای گوناگون و از همه مهمتر نبودن يك هسته رهبری که بگونه روشن هدف‌ها و مسائل جنبش را بشناسد و جهت درست‌پیکار را ارائه دهد، برشمرد.

بهائی‌گری

در نیمه دوم سده ۱۹ سرمایه‌های بیگانه هر چه ژرف‌تر در ایران نفوذ کردند و آثار آنها در زندگی اجتماعی - اقتصادی جامعه هر چه بیشتر نمودار گردیدند. قسمت عمده بازرگانان ایرانی نقش نمایندگان یا دلال‌های سرمایه‌داران خارجی را ایفا می‌کردند یا به عبارت دیگر به سرمایه‌داران کمپرادور تبدیل شدند. استقلال کشور، پیکار به خاطر نفوذ این یا آن کشور بیگانه، گرایش‌های رادیکالی گروهی از مردم به منظور دگرگونی نظام موجود، اینها هیچکدام یا منافع کمپرادورها هم‌آهنگ نبودند. یکی از شاگردان باب به نام بهاءالله به عنوان ایدئولوگ این قشر از سرمایه‌داران یعنی کمپرادورها در ایران خودنمایی کرد. بهاءالله از کلیه آموزشهای انقلابی - دموکراتیک باب روی برتافت و آنها را عملاً رد کرد. او آشکارا علیه انقلاب و روش‌های پیکار انقلابی به فعالیت پرداخت. ضمن پیامهایش که برای شاه فرستاد، در همه جا ثابت کرد، او و پیروانش (بهائیان) جزو رعایای مطیع شاه هستند و هر گوته حرکت انقلابی را علیه شاه محکوم می‌کنند؛ او ضمن آموزش‌هایی پیروانش را از انجام کارهای سیاسی بازداشت و هدف و مرامش را «تزکیه روح و قلب مردم» قرار داد؛ سلاح بهائیان فقط تبلیغ صلح جهانی، نه عملیات تهرآمیز، بود. بهائی‌گری سرسختانه از مالکیت خصوصی و نابرابری اجتماعی مردم دفاع می‌کرد. بهاءالله که بازتابنده منافع کمپرادورها بود علیه استقلال ملی ایران نظر می‌داد. او اعلام کرد که هیچ انسانی نباید به دوست داشتن و وطنش افتخار کند، او نباید تنها وطنش، بلکه همه جهان را دوست بدارد. ضمن رابطه با این پندار، بهائیان اعلام داشتند که باید مرزهای ملی در جهان از میان بروند، همه مردم با يك زبان سخن گویند، يك دولت جهانی در دنیا حکومت

کند، ضمناً پندار پیوند علم‌ودین و غیره را هم تبلیغ می‌کردند. بهائی‌گری به شکل ایدئولوژی کمپرادورها که در خدمت سرمایه‌های خارجی کار می‌کردند، درآمد. اینان خواهان انحراف مردم از داشتن پندار پیکار به خاطر آزادی ملی و انحلال رژیم فئودالی، بودند. بهائی‌گری با پندارهای «جهان وطنی» اش ابزاری برای اجرای سیاست امپریالیستی در ایران گردید.

اصلاحات امیر کبیر

قیام بایی‌ها بهترین گواه ژرف‌تر شدن تضادهای اجتماعی در ایران بود. عناصر دور اندیش طبقه حاکم بخوبی می‌فهمیدند که باید هر جور شده این وضع دگرگون گردد. اینان آشکارا می‌دیدند که اگر وضع به همین منوال بماند، خطر جدی جنبش توده‌های دهقان و شهرنشین، آنها را تهدید می‌کند و چه بسا کشور ایران به یکی از مستعمرات کشور های اروپائی تبدیل شود. ضمن ارتباط با این اوضاع گروه کوچک و مشخصی از عناصر طبقه حاکم ضرورت انجام اصلاحاتی را تأکید می‌کردند. زمین‌داران تازه بدوران رسیده یعنی ملک‌داران که به بازار و امور تجارتي کشاورزی وابسته بودند و جزو اشراف به‌شمار نمی‌آمدند، سخت علاقمند بودند که سامان استواری در کشور برقرار شود، پراکندگی فئودالی، راهزنی، تعدی حکام از میان برود، قدرت مرکزی استوار گردد، وضع راهها و وسایل ارتباط شهرها بهبود یابد و سرانجام اصلاحاتی در زمینه‌های مالی و سیستم دادرسی و قضائی، عملی شود.

بیان‌کننده منافع این گروه از طبقه حاکم نخستین صدراعظم ناصرالدین شاه، میرزا تقی‌خان بود. نژادش به اریستوکراتهای فئودال نمی‌رسید، نخست کنار دست پدرش آشپزی می‌کرد و سپس در خانه نخست‌وزیر محمدشاه به کار منشی‌گری پرداخت.

میرزاتقی پس از کشته شدن ا.س. گریبایدوف، به عنوان منشی، همراه هیئت اعزامی زیر نظر خسرومیرزا به پترزبورگ، بود. به سال ۱۸۴۳ که میرزاتقی به عنوان نماینده ایران در کنفرانس ارض روم برای حل مسائل مرزی ایران و ترکیه شرکت کرد عنوان خان از سوی شاه به او اعطا شد. هنگامیکه در ترکیه به سر می‌برد با تنظیماتی‌ها (اصلاح گران) آشنا شد، در این هنگام اینان سرگرم اصلاحاتی در دستگاه حکومتی ترکیه بودند، تقی‌خان پس از تماس با اینان معتقد شد که در ایران هم انجام اصلاحاتی از این نوع ضرورت دارد. پس از بازگشت از ترکیه او به عنوان وزیر آذربایجان در خدمت ناصرالدین جوان که والی آذربایجان و ولیعهد ایران بود، گماشته شد. پس از مرگ

محمد شاه، میرزا تقی خان همراه ناصرالدین شاه از تبریز به تهران آمد و به عنوان نخست وزیر و فرمانده ارتش انتخاب گردید، و بنا بر شغلی که به عهده او واگذار گردید لقب امیر نظام به او اعطا گردید.

هنگامیکه میرزا تقی خان به مقام نخست وزیر رسید، کوشش کرد تا اصلاحاتی به منظور استواری حکومت مرکزی و محدود کردن نفوذ دولت های بیگانه به ویژه انگلستان در ایران، انجام دهد. نخستین بار او به کار اصلاحات در ارتش پرداخت. با بی انضباطی یکنه های ارتش و فرماندهانش به پیکار برخاست، بر آن شد حقوق سربازان را مستقیماً از صندوق دولت پرداخت کند.

میرزا تقی خان به منظور کاهش ناخشنودی و جلوگیری از جوش دهقانان بر آن شد در چارچوب مقررات مشخصی استمار دهقانان را به وسیله خانها محدود کند. برای اخذ بهره مالکانه و وظایف دهقانان قوانین معینی که البته بازهم به سود خانها بود، وضع کرد. او می خواست تا از فشار بی اندازه روی دهقانان که انگیزه برانگیختن آنها به شورش بود، جلوگیری کرد، اینگونه رژیم فئودالی موجود را به ناپایداری کامل تهدید کرد. تقی خان این اقدامات را مانند همه طرحهای اصلاحی دیگر تنها به منظور استواری قدرت دولت مرکزی انجام داد، چون برقراری چنین ضوابطی برای سرکوبی قیامهای توده ای و جلوگیری از طغیان خانها ضرورت داشت، حتی از فشار دولت های خارجی روی ایران می کاست.

در میان دولتمردان نامدار ایرانی، میرزا تقی خان از همه بیشتر با نفوذ روز افزون انگلیسها در ایران مخالفت می ورزید، او کوشش داشت از فشارهای اسارت بار دولت های بیگانه روی ایران به کاهد و می خواست دولت ایران در اجرای سیاست های داخلی و خارجی مستقل باشد. شاهزاده دولگودکی به وزیر امور خارجه دولت تزاری، نسلود نوشت که هنگام قیام فئودال بزرگ، سالار، در خراسان تقی خان می ترسید که انگلیسها در امور داخلی ایران مداخله کنند. انگلیسها بگونه ای پیوسته سیاست ناتوان کردن دولت ایران را دنبال و از روحیه جدائی خواهی خانهای مرتجع پشتیبانی می کردند. به قول دولگودکی امیر نظام گفت: «ما نه می خواهیم خراسان، مصر ثانی شود و نه آنها (یعنی انگلیسها) امکان مداخله در امور داخلی ایران را داشته باشند».

میرزا تقی خان چهره هائیرا که مطیعانه فرمانهای نمایندگان دولت انگلیس را اجرا می کردند از مقامهای مهم دولتی برکنار کرد و کسانی را سرکار گذاشت که کمتر در برابر خارجیان تسلیم پذیر بودند. ضمناً میرزا تقی خان به عنوان هواخواه نزدیک روسها شهرت یافت، او می پنداشت که سیاست دولت روس در جهت منافع دولت ایران است. تقی خان ضمن تلاشش برای بهبود بخشیدن اوضاع مالی کشور پیکار گسترده ای را

علیه اختلاس، فروش مقامهای دولتی، رشوه خواری و سوءاستفاده‌های دیگر آغاز کرد، از شماره کارمندان دولت که در زمان محمدشاه مواجب‌های گزافی می‌گرفتند و عملاً کاری انجام نمی‌دادند، کاست. حقوق کارمندانی را که در خدمت دولت باقی ماندند به نصف کاهش داد. بیشتر از شاهزادگان خاندان فتحعلی‌شاه که معمولاً مستمریهائی مستقیماً از حکام ایالات و ولایات می‌گرفتند، از دریافت این پولها محروم شدند، در عوض به آنها وعده داده شد که مستمری‌شان از خزانه شاه پرداخت خواهد گردید.

در پی تدابیر میرزاتقی‌خان، در ظرف سه سال دوران نخست‌وزیریش وضع مالی ایران بگونه چشم‌گیری بهبود یافت. کسر بودجه دولت از میان رفت.

میرزاتقی‌خان توجه ویژه‌ای به سامان‌دادن کارهای داخلی کشور معطوف داشت. او با حاکمان سوءاستفاده‌چی و قاراجگران راههای تجارتهی شهرها به‌پیکار برخاست، منابع داخلی را تشویق کرد، و به تولید تفنگ و سلاح‌های دیگر در ایران فرمان داد.

اقداماتی به‌منظور پیشرفت بازرگانی داخلی و خارجی انجام داد. حاکمان یا مأمورانی را که برای بازرگانان مانع ایجاد می‌کردند، کیفر می‌داد. در پایتخت اقدام به ساختن بازارها و کاروانسراهای مناسب کرد. طرح آب‌رسانی آب از رودخانه کرج به شهر تهران را تهیه دهد، همچنین اقدامهای دیگری به‌منظور عمران پایتخت انجام داد.

میرزا تقی‌خان به‌گسترش آموزش و پرورش در ایران علاقه داشت. بنا به فرمان او جوانان ایرانی برای تحصیل به‌خارج از کشور، به‌ویژه به‌روسیه، فرستاده شدند و استادان و معلمان خارجی را برای تدریس به‌ایران فرا خواند. در تهران مدرسه «دالانفون» به‌دست او بنیان‌گذاری شد. اقدام به‌انتشار نخستین روزنامه در ایران کرد. در شرایط پس‌ماندگی فرهنگی ایران، این اقدامات گام مهمی در راه پیشرفت به‌شمار می‌رفتند. در ارتباط با گرایش فراوان امیرکبیر به‌فرهنگ و دانش باید یادآوری کرد که نخستین کتاب چاپ شده به‌نام «مآثر سلطانیه» در سالهای ۱۸۲۵/۲۶ به‌وسیله چاپ سنگی در تبریز منتشر شد، محتوای این کتاب مطالب تاریخی، و شامل تاریخ سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار و پیشینیانش بود.

امیرنظام همراه با این اقداماتش کوشش داشت که نفوذ روحانیان بلندپایه در کارهای حکومتی را محدود کند. هنگامیکه پیشوای روحانیان تبریز (شیخ‌الاسلام تبریز) به‌بر-انگیختن مردم علیه امیرنظام و اصلاحاتش پرداخت، میرزا تقی‌خان فرمان تبعید او را از تبریز صادر کرد. امیرنظام همچنین امام جمعه تهران (یکی از روحانیان بلندپایه شهر) را از داشتن محل بست در مسجدش محروم کرد، از این‌پس افراد زبردت‌گرد مأموران نمی‌توانستند برای رهائی از کیفر در مسجد او به‌بست نشینند.

با اجرای این سیاست‌ها روحانیان بلندپایه و گروه‌های فتوایی اربستوکرات که در زمان محمدشاه قدرت حکومت را در دست داشتند و نمی‌خواستند از امتیازها و روش‌های کهنه‌کشورداری که برپایه استعمار بیرحمانه توده‌ها بنیان‌گذاری شده بود، چشم ببوشند، علیه میرزاتقی‌خان به‌پا خاستند. رهبری این گروه‌ها را ناصرالدین‌شاه و روحانیان بلندپایه تهران به‌عهده داشتند. نمایندگان انگلیسی در ایران این گروه‌ها را پشتیبانی می‌کردند، اینان کوشش داشتند اصلاحات امیرکبیر را به‌هم بزنند، چون این فرم‌ها می‌توانستند از چیرگی اسارت‌بار انگلیس‌ها در ایران جلوگیری کنند. بنابراین انگلیس‌ها تلاش می‌کردند که امیرنظام را از مقام صدارت برکنار و یکی از دست‌نشانده‌گان خودشان یعنی وزیر جنگ میرزا آقاخان نوری را به‌جای او برگمارند.

روحانیان ضمن بهره‌بری از ناخشنودی موجود مردم، آشکارا آنها را علیه امیرنظام و اصلاحاتش برانگیختند. در ماه مارس ۱۸۴۹ مخالفان او، شورش چند فوج از سربازان پادگان تهران را علیه امیرنظام سازمان دادند.

سربازان شورشی که مدتی حقوقشان را دریافت نکرده بودند پیرامون خانه میرزا تقی‌خان گرد آمدند و از شاه خواستند تا امیرنظام را از مقام خود برکنار کند. شاه قصد انجام این تقاضا را داشت، اما سربازان موافقت کردند پراکنده شوند، و این بار میرزاتقی‌خان در مقام صدارت باقی ماند.

ناصرالدین‌شاه جوان در آغاز از میرزاتقی‌خان و پیکارهایش برای انجام اصلاحات پشتیبانی می‌کرد. به‌نشانه اعتماد کاملش به او، با وجود آنکه نژادش به «عوام» می‌رسید، خواهر تنی‌اش را به‌عقد ازدواج میرزا تقی‌خان درآورد. اما سرانجام دشمنان امیرنظام موفق شدند بدگمانی شاه را علیه او برانگیزند؛ به‌شاه وانمود کردند که گویا امیرنظام قصد سرنگون کردن او و اشغال تخت و تاج سلطنت را دارد و اینکه گویا اصلاحات او به این منظور انجام گرفته تا در میان مردم و به‌ویژه بین ارتشیان محبوبیت به‌دست آورد. در پی این تحریکات میرزاتقی‌خان مورد بی‌لطفی شاه قرار گرفت. در نوامبر ۱۸۵۱ امیرنظام از مقام صدارت و فرماندهی ارتش برکنار و سپس به‌کاشان تبعید شد، در این شهر بنا به فرمان شاه او را کشتند.

نخست وزیر تازه (میرزا آقاخان نوری انگلیسی خواه)، بیشتر از اصلاحاتی را که تقی‌خان آغاز کرده بود نادیده انگاشت یا عقیم گذاشت.

اصلاحات امیرنظام در پی تلاش‌های گروهی از طبقه حاکم که طرفدار استواری قدرت دولت مرکزی بودند، انجام گرفت، در آن هنگام به‌نظر آنها این اصلاحات به‌منظور سرکوبی قیام‌های توده‌ها ضروری شمرده می‌شد. قبلاً یعنی هنگامیکه امیرکبیر سرگرم سرکوبی

قیام بابی‌ها بود، اریستوکراتهای فئودال و روحانیان بلندپایه، امیرکبیر و اصلاحاتش را تحمل می‌کردند. هم‌اکنون آن قشر اجتماعی‌ای که این اصلاحات به‌سودشان تمام می‌شد، بی‌نهایت ناتوان شده بودند، و نمی‌توانستند اصلاح‌گسران را به‌اندازه‌کافی علیه دسائس دشمنان داخلی و انگلیسیان پشتیبانی کنند. به‌این‌انگیزه امیرنظام درانجام طرح‌های اصلاحی پیشرفته‌اش باناکامی روبرو شد.

جنگ ایران و انگلیس در سالهای ۱۸۵۶-۱۸۵۷ و پیمان صلح پاریس

پس از درهم شکستن قیام بابی‌ها و ناکامی‌های طرح‌های اصلاحی امیرنظام، کشور ایران سخت به‌ناتوانی گرائید و بعدها شرایط مساعدی برای نفوذ سرمایه‌های خارجی و تبدیل ایران به‌کشوری نیمه‌مستعمره، فراهم شد.

اریستوکراسی فئودال، کاملاً قدرت دولت را در دست گرفت و پیکار خود را نه تنها علیه توده‌های وسیع مردم بلکه برضد آن قشری از طبقه حاکم که خواه انجام اصلاحات و محدودیت نفوذ بیگانگان بودند، دنبال کرد. دیری نپائید شاه و اریستوکراسی فئودال با انجام خواسته‌های دولت‌های بیگانه موافقت کردند و از برآوردن تقاضاهای توده‌ها روی برتافتند. اینگونه در آغاز نیمه دوم سده ۱۹ جو حاکم بر اوضاع ایران، پیوستگی فئودالهای بزرگ با دولتهای خارجی و سرکوبی توده‌ها به‌وسیله این اتحاد نامیمون بود، این وضع تا آغاز سده ۲۰ ادامه داشت.

در ایران به‌ویژه دولت‌های انگلستان و روسیه تزاری، نفوذ فراوان داشتند، و گاهگاهی رقابت این دولت‌ها در صحنه ایران به مراحل حادی می‌رسید. رقابت میان این دو دولت نه‌تنها در ایران، بلکه در کشورهای دیگر خاور نزدیک و میانه (از جمله ترکیه و افغانستان) هم جریان داشت؛ جنگ کریمه که در سالهای ۱۸۵۳-۱۸۵۶ به‌وقوع پیوست بهترین دلیل این مدعاست.

درچنین شرایطی انگلستان به‌بررسی مسئله هرات سرگرم بود؛ در نتیجه بررسی‌هایی که اخیراً آن دولت در این باره می‌کرده‌رات را کلید افغانستان و گذرگاه شمال باختری به‌سوی هندوستان می‌شناخت.

انگلستان که جنگ کریمه را آغاز کرده بود، کوشش داشت حوضه دریای سیاه را زیر نظارت خود بگیرد و حتی روسیه را از قفقاز، ماوراء قفقاز و مناطق کناره دریای خزر بیرون راند. انگلیسها ضمن گفتگوهای پنهانی، درباره دفاع از هندوستان، بگونه‌ای که کسی را ناراحت

نکنند، حتی کوشش داشتند ایران، خیوه و بخارا را زیر اطاعت خود درآورند. برای انجام طرح‌های تجاوزکارانه، انگلستان می‌کوشید، از هرات به‌عنوان يك پایگاه استراتژیک، به‌منظور تعرض به ایران و آسیای میانه بهره ببرد.

در ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳ انگلستان از صدراعظم ایران کتباً تمهید گرفت که در کارهای داخلی خانهای هرات دخالت نکند، انگلستان هم‌اعلام داشت اینکار را نخواهد کرد.

در آستانه جنگ کریمه، دولت ایران می‌خواست از جنگ میان انگلیس و روس بهره ببرد و موقعیت خود را در آن منطقه که صحنه نقشه‌های تجاوزکارانه انگلستان بود، استوار کند. برای این منظور پیش از آغاز این جنگ، در ژوئیه ۱۸۵۳ ایران مذاکراتی را با روسیه آغاز کرد تا با آن دولت پیمان اتحاد نظامی منعقد کند. اما در پی فشار انگلستان و فرانسه و حتی عدم تمایل روسیه به اتحاد نظامی با ایران، این مذاکره بی‌نتیجه ماند. به‌سال ۱۸۵۴ ایران رسماً بیطرفی خود را در مورد جنگ کریمه اعلام داشت.

اما در این هنگام شاه بر آن شد از گرفتاری انگلیسها در جنگ با دولت روسیه بهره ببرد؛ دوباره به هرات حمله کند و مانع اشغال این شهر به وسیله دوست محمدخان و انگلیسها گردد. انگلیسها کوشیدند تا مانع لشکر کشی شاه به هرات شوند اما نتوانستند. روابط انگلیس و ایران سخت‌تیره شد.

در پایان سال ۱۸۵۵، سفیر انگلیس در تهران، هری که دریافت، جلوگیری از لشکر کشی ایران به هرات غیر ممکنست، قطع روابط سیاسی انگلیس را با ایران اعلام داشت. بهانه ظاهری این اقدام نزاع میان سفیر انگلیس و صدراعظم بر سر منشی ایرانی هیئت انگلیسی به نام میرزاهاشم بود. در آغاز سال ۱۸۵۶ ارتش ایران از مشهد به هرات رهسپار شد، در ماه مه همان سال آن شهر را به محاصره در آورد و سپس در ۲۶ اکتبر ۱۸۵۶ آن را تصرف کرد. تقریباً در همان هنگام - اول نوامبر ۱۸۵۶ - انگلیسها جنگ علیه ایران را آغاز کردند. يك اسکادران از ناوهای جنگی انگلیس به خلیج فارس وارد شد؛ در ۴ دسامبر انگلیسها جزیره خارک را اشغال و در ۱۰ دسامبر بوشهر را گرفتند. در فوریه ۱۸۵۷ ارتش انگلیس از بوشهر به سوی بزازجان رهسپار گردید. اما پس از نبردی در نزدیکی خوشاب (۸ فوریه ۱۸۵۷) یگانهای انگلیسی از این منطقه برگشتند، گویا قرار بود تعرض انگلیسی‌ها در دره رودخانه کارون آغاز گردد. در پایان مارس ۱۸۵۷ انگلیسها بندر محمره (خرمشهر کنونی) را اشغال و با کشتی به سوی بالای رود کارون رهسپار شدند. در اول آوریل نیروهای انگلیسی شهر اهواز را گرفتند. اما در همان هنگام به آنها آگاهی رسید که در ۴ مارس ۱۸۵۷ در پاریس میان ایران و انگلیس پیمان صلح امضا شده است.

انگلیس‌ها ناچار شدند که در انعقاد پیمان صلح با ایران شتاب کنند، انگیزه‌های این

شتاب مربوط به سیاست داخلی آن دولت و شورش هندوستان در آغاز سال ۱۸۵۷ (نخستین مرحله قیام ملی) بود. نیروهای انگلیسی در آنجا وضع دشواری داشتند، چون بسیاری از افراد اروپائی که انگلیسها می‌توانستند آنها را در سرکوبی هندیها به کار برند، مأمور ایران بودند، کارل مارکس در تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۸۵۷ در روزنامه «نیویورک دیلی تریبون» نوشت که قیام هندوستان «به محض اینکه سربازان اروپائی درگیر جنگ ایران، به هندوستان وارد شدند، اوج گرفت». انگلیسها ناگزیر بودند بیدرنک تمام سربازانشان را از ایران به هندوستان گسیل دارند. با وجود کامیابیهای انگلیسها، پیمان صلح با شرایطی بسته شد که برای اینان در برابر تعهدات ایران در سال ۱۸۵۳ هرات، سود چندانی دربر نداشت. هنگام مذاکرات پاریس انگلیسها نساچار شدند از بسیاری از دعاویشان چشم پوشند، مثلاً یکی از آنها، ادعایشان درباره «برخورداری از منافع و امتیازات ویژه» در کنارم های خلیج فارس و غیره بود.

طبق پیمان صلح پاریس شاه متعهد شد: ۱. کلیه نیروهای خود را از هرات و نقاط دیگر افغانستان بیرون ببرد. و از این پس هیچگونه ادعائی نسبت به مالکیت این سرزمین ها نداشته باشد، ۲. استقلال هرات و افغانستان را به رسمیت بشناسد. ۳. هنگام بروز اختلاف نظر میان ایران از یکسو و هرات و افغانستان از سوی دیگر، دولت ایران حل این اختلاف را به حکمیت و میانجیگری دولت انگلیس واگذارد. انگلیسها متعهد شدند که عملیات جنگی را قطع و نیروهایشان را از کلیه بندرها، نقاط و جزایر متعلق به ایران، بیرون ببرند. روابط دیپلماتیک میان انگلستان و ایران به سال ۱۸۵۷ دوباره تجدید شد.

جنگ انگلیس و ایران در سالهای ۱۸۵۶-۱۸۵۷ جزئی از سیاست استعماری تجاوزکارانه بود که انگلیسها در نیمه سده ۱۹ به منظور چیرگی بر آسیای صغیر، قفقاز، ایران، افغانستان، خاندنشینهای آسیای میانه و حتی به بند کشیدن چین («جنگهای تریاک») طرح کردند. شکست ایران در جنگ با انگلیسها در نتیجه پس ماندگی اقتصادی، سیاسی و نظامی این کشور فتودالی بود. این پدیدهها شرایط کاملاً مساعدی را به منظور تبدیل ایران به یک کشور نیمه مستعمره ایجاد کردند.

تبدیل ایران به يك کشور نیمه مستعمره

در نیمه دوم سده ۱۹ روند به اصطلاح نفوذ «صلح آمیز» سرمایه‌های خارجی در ایران، این منطقه را به کشوری نیمه مستعمره تبدیل کرد. این روند با رشد سرمایه‌داری و آخرین مرحله آن یعنی امپریالیسم در جهان ارتباط مستقیم داشت. و. ای. لنین سرشت امپریالیسم را چنین توصیف می‌کند: «کاپیتالیسم به آن مرحله‌ای از پیشرفت می‌رسد که چیرگی انحصارها و سرمایه‌های مالی شکل می‌گیرد، آنگاه صدور سرمایه اهمیت ویژه‌ای می‌یابد، جهان میان تراست‌های بین‌المللی تقسیم می‌شود و سرانجام به تقسیم کلیه سرزمین‌های جهان میان کشورهای سرمایه‌داری درجه يك می‌انجامد».

رشد سرمایه‌داری در مرحله امپریالیسم به دگرگونی سیاست استعماری دولت‌های امپریالیست، در رابطه با کشورهای پس‌مانده شرق از قبیل چین، ترکیه، ایران گرائید. درباره این دگرگونی سیاست استعماری در دوران امپریالیسم. و. ای. لنین می‌نویسد: «بنا به انگیزه‌های (قدیمی) بی‌شماری: سیاست استعماری سرمایه‌های مالی، پیکار بخاطر به دست آوردن منابع مواد خام، و صدور سرمایه در مناطق زیر نفوذ را شدت می‌دهد: مناطقی که برای انجام معاملات پرسود و اخذ امتیازات انحصاری پر درآمد، کاملاً مساعداند». پیکار سرمایه‌های مالی بزرگترین دولت‌های سرمایه‌داری برای تقسیم جهان، به منظور به دست آوردن بازار فروش کالاهای صنعتی و منابع مواد خام، و همچنین صدور سرمایه

به مناطق زیر نفوذ، شکاف ژرفی را میان دو کشور انگلستان و روسیه تزاری، در زمینه رقابت اقتصادی و سیاسی، در صحنه کشور ایران باعث شد. اما نایر ابری پیشرفت سرمایه‌داری در کشورهای گوناگون به آنجا کشانده شد که در پایان سده ۱۹ و به ویژه در آغاز سده ۲۰، سروکله تاراجگر امپریالیست دیگر به نام آلمان در شرق نمایان گردید، این دولت هم هر چه بیشتر تلاش می‌کرد تا امکان استثمار مردم شرق، از جمله ایران را یکجا به دست آورد. دولت سرمایه‌دار دیگری به نام امریکا در صحنه ایران ظاهر شد، این دولت هم مانند آلمان کوشش می‌کرد تا در استثمار استعماری مردم ایران شرکت کند. این پدیده‌ها در رقابت دو دولت روس و انگلیس در صحنه ایران اثری جدی داشتند و حتی در سیاست داخلی کشور هم سخت مؤثر گردیدند.

رشد سرمایه‌داری و امپریالیسم و پیکار کشورهای سرمایه‌دار به خاطر صدور سرمایه، در ایران به شکل واگذاری امتیازات اقتصادی و سیاسی به کشورهای بیگانه، گرفتن وام از آنها و گشوده شدن بانک‌های خارجی خودنمایی کرد. سرمایه‌های خارجی حتی به درون سیستم اقتصاد روستائی ایران هم نفوذ کردند و بنا به خواسته دولت‌های امپریالیست، ایران به زائده‌ای از منابع مواد خام آن کشورها تبدیل شد.

در جریان تبدیل ایران به کشور نیمه مستعمره بحکم ضرورت روابط نفوذالی در روستاها و رژیم اقتصادی، سیاسی نفوذالی، در مقیاس کشور همانگونه مانند سابق باقی ماند. در نیمه دوم سده ۱۹ به منظور استثمار مشترک مردم ایران، اتحادی میان امپریالیست‌های خارجی از یک سو و حاکمان ایرانی، نفوذالی‌های بلند پایه مرتجع از سوی دیگر برقرار گردید، گروه‌های اخیر به عنوان نمایندگان سرمایه‌داران خارجی در ایران به فعالیت پرداختند.

یکی از ویژگی‌های دوران نفوذ امپریالیسم، ژرف‌تر شدن ستم ملی و تلاش سرمایه‌های مالی به منظور شکستن استقلال ملی و به اطاعت در آوردن مردم شرق، از جمله ایران، در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی است. بیگمان این اوضاع پایداری مردم ستمکش را برمی‌انگیخت و جنبش‌های ضد امپریالیستی و ضد نفوذالی مردم را در ایران و کشورهای دیگر شرق پدید می‌آورد.

اینگونه بسیاری از ویژگی‌های تاریخ ایران در عصر جدید، به تاریخ جهان بستگی دارد.

امتیازات و وام‌های انگلیس‌ها

انگلستان و روسیه تزاری نقش مهمی را در اسارت اقتصادی ایران و تبدیل آن

به‌کشوری نیمه مستعمره ایفا کردند. نخستین بار انگلیسها امتیاز ایجاد خطوط تلگرافی را در ایران از دولت شاه گرفتند. هنگام قیام توده‌های مردم هندوستان علیه انگلیسها در سال‌های ۱۸۵۷-۱۸۵۹، انگلیسها به این فکر افتادند که بایستی يك ارتباط دائمی میان هندوستان و بریتانیا برقرار کنند. اینگونه بر آن شدند که خطی تلگرافی میان انگلستان و هندوستان از طریق ایران ایجاد کنند تا هم تسلط استعماری خود را بر هندوستان استوار گردانند و هم ایران را مرچه بیشتر به بریتانیا وابسته کنند.

در سالهای ۱۸۶۲، ۱۸۶۵ و ۱۸۷۲ انگلیسها با دولت ایران قراردادی را بستند که به موجب آن اداره کل تلگراف هند و اروپا این حق را به دست آورد تا به حساب ایران، خطی تلگرافی میان خانقین - تهران - بوشهر ایجاد کند. این خط در بوشهر به کابل زیر دریائی فائو - جاسک - مسقط - کراچی می‌پیوست.

به موجب قرارداد مورخ ۲ آوریل ۱۸۶۸، به دولت انگلستان اجازه داده شد يك خط تلگرافی زمینی از جاسک تا گواتر به مرز بلوچستان انگلیس بکشند.

در ۱۱ ژانویه ۱۸۶۸ دولت ایران امتیاز ایجاد خط تلگرافی جلفا - تهران را به کمپانی تلگراف هند و اروپا داد این خط از لندن - تورن - ووشو - ادسا - تفلیس - جلفا می‌گذشت. کمپانی تلگراف هند و اروپا موافقت دولت‌های آلمان و روس را جلب کرد تا خطوط تلگرافی را از کشورهای آنها بگذرانند.

سپس به موجب قرارداد ۱۵ اوت ۱۹۰۱ دولت ایران متعهد شد زیر نظر انگلیسها و به حساب وامهائیکه از آنها دریافت می‌کرد، علاوه بر خطوط تهران - بوشهر - بلوچستان، سه رشته سیم از تهران تا مرز بلوچستان انگلیس از طریق کاشان، یزد و کرمان، بکشد. این خطوط هم مورد بهره‌برداری اداره کل تلگراف هند و اروپا قرار گرفت. علاوه بر این، خط تلگراف تهران - مشهد، اگرچه رسماً به دولت ایران تعلق داشت اما عملاً زیر نظارت انگلیسها بود. بازرسی و تعمیر این خطوط را انگلیسها به عهده داشتند، اما هزینه آنها را بعداً از دولت ایران می‌گرفتند.

این خطوط تلگرافی به دست انگلیسها اداره می‌شد و برای ارتباط انگلستان با هندوستان مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. در بسیاری موارد تلگرامهای مردم محلی ایران را برای مخابره نمی‌پذیرفتند. اگرچه ایجاد این خطوط به میزان زیادی با هزینه دولت ایران انجام گرفت، در پایان سال ۱۸۶۹ دولت ایران مبلغی بالغ بر ۴۷ هزار لیره انگلیسی به کمپانی بدهکار گردید که آنرا در ظرف ۲۰ سال پرداخت.

موعد نخستین امتیاز تلگراف ۵ تا ۲۵ سال بود اما این مدت بارها تمدید شد.

انگلیسها به نام کارکنان و کارمندان تلگرافخانه، بسیاری از افسران ارتش خود را

از هندوستان به ایران می‌فرستادند. کارمندان انگلیسی تلگرافخانه‌ها و شعبات آن از حقوق برون‌مرزی در ایران بهره می‌بردند و حتی تلگرافخانه‌ها را به عنوان محل بست به دادخواهان واگذار می‌کردند «تلگرافچی»های انگلیسی با مردم محلی تماس می‌گرفتند، فعالانه در امور داخلی ایران مداخله داشتند، نقش حکم یا میانجی را در منازعات محلی ایفای کردند و به تبلیغات می‌پرداختند. تلگرافخانه‌ها و شعبات آن به بخش‌های گسترده‌ای از شبکه جاسوسی انگلستان در ایران تبدیل گردیدند و به عنوان عملی‌ترین وسیله برای استواری سیاست نفوذ بریتانیا در این کشور به شمار می‌آمدند.

در پی گرفتن امتیاز تلگراف، انگلیس‌ها بر آن شدند از منابع ثروت ملی ایران به میزان گسترده‌ای بهره‌کشی کنند.

در ژوئیه ۱۸۷۲ یکی از اتباع بریتانیا به نام بلدون. یو. «دیپلر امتیازهایی را که از نظر ملت ایران اسارت‌بار و ورشکست‌کننده بودند، به شرح زیر از شاه گرفت: حق انحصاری ساختن راه آهن و تراموای، استخراج معادن نفت و معادن دیگر (به استثنای طلا، نقره و سنگ‌های گرانبها)، بهره‌برداری از جنگل‌ها، ایجاد کانال‌ها و قنات‌ها و به طور کلی تأسیسات آبیاری. رویترا با پرداخت ۲۰ هزار لیره انگلیسی به شاه اختیار اداره و وصول گمرکات را در سرتاسر ایران به مدت ۲۵ سال به دست گرفت؛ علاوه بر این به او قول داده شد که امتیاز تأسیس بانک‌ها، ساختمان راه‌های شوسه، خطوط تلگرافی، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و غیره به او داده خواهد شد. زمین‌هایی را که رویترا برای انجام کارهایش لازم داشت به رایگان در اختیار می‌گذاشتند، هر چه می‌خواست می‌توانست از نیروی کار محلی بهره‌برد و درآمدش تا اندازه معینی از سوی دولت تضمین شد. امتیاز گیرنده از پرداخت کلیه مالیات‌ها و عوارض خارجی و داخلی معاف بود. به ازای همه این امتیازها رویترا موظف بود از ۱۵ تا ۲۰٪ سود خالص حاصله از کارهایش را به دولت ایران بپردازد. براساسی ناصرالدین‌شاه با دادن چنین امتیازی به رویترا تمام منابع ثروت ملی ایران را به سرمایه‌داران انگلیسی تسلیم کرد. با عملی شدن چنین امتیازی، سرمایه‌های انگلیسی کلیه منابع ثروت و اقتصاد ایران را قبضه می‌کردند. حتی لرد کووون درباره این امتیاز در کتابی به نام «ایران و مسئله ایران» نوشت: «هنگامیکه موضوع این امتیاز انتشار یافت آن به عنوان پرارزش‌ترین سند تسلیم کلیه منابع صنعتی و اقتصادی ایران به دست بیگانگان تلقی شد».

این ساخت و پاخت شاه با سرمایه‌داران انگلیسی خشم و اعتراض توده‌های وسیع مردم، حتی درباریان خود شاه را برانگیخت. در پی اعتراض‌های داخلی و حتی واکنش‌های منفی دولت روسیه، ناصرالدین‌شاه مجبور شد به سال ۱۸۷۳ الغای این امتیاز اسارت‌بار ایران را اعلام دارد.

اما انگلیسها از ربودن ثروت‌های طبیعی ایران چشم‌پوشیدند. به تلافی الغای قرارداد ۱۸۷۲ ناصرالدین‌شاه به سال ۱۸۸۹ امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی را در ایران به یسو، دویترو و اگنار کرد. بانک انگلیس حق انحصاری انتشار اسکناس را به دست آورد، برای نخستین بار اجباراً در ایران پول کاغذی رایج شد. کلیه درآمدهای دولت ایران بایستی در این بانک به حساب جاری ریخته می‌شد، این بانک ضرب مسکوکات و تبدیل ارز خارجی را در اختیار گرفت. بانک نامبرده استثنائاً حق بهره‌برداری از منابع معدنی، از جمله نفت را در سرتاسر خاک ایران با اختیار بازفروش این امتیازات، از دولت ایران به دست آورد. بانک نامبرده به اشخاص متفرقه وام می‌داد و سپرده و غیره قبول می‌کرد.

اگرچه بانک انگلیس کارهای بانکی دولت ایران را انجام می‌داد و ظاهراً بانکی دولتی به شمار می‌رفت اما عملاً از مرکز لندن اداره می‌شد و تابع قوانین ایران نبود. این بانک شعبه‌هایی در تبریز، رشت، مشهد، یزد، اصفهان، شیراز، بوشهر و نمایندگی‌ها و شعبه‌های فرعی در نقاط دیگر ایران دایر کرد - سرتاسر مراکز مهم یازرگانی کشور از شبکه بانک انگلیس پوشیده شد و اینگونه در ژرفای زندگی اقتصادی و سیاسی کشور ایران نفوذ کرد. در برابر همه این امتیازها بانک فقط بایستی ۶٪ از درآمد خالص خود را به دولت ایران می‌پرداخت. بانک شاهنشاهی یکی از مهمترین ابزار امپریالیسم انگلستان برای به بند کشیدن جامعه ایران بود.

به سال ۱۸۸۸ کمپانی انگلیسی «پوادان لینچ» از دولت ایران امتیاز کشتی‌رانی انحصاری را در قسمت پائین رودخانه کارون گرفت. سپس این کمپانی از طریق بانک شاهنشاهی امتیاز ساختن و بهره‌برداری راه شوسه اهواز - اصفهان را به دست آورد، و حتی اداره راه‌های تهران - قم - سلطان‌آباد، و تهران - اصفهان را به عهده گرفت انگلیسها تقریباً به طور کامل اختیار کشتی‌رانی در خلیج فارس را به دست گرفتند.

در ماه مارس ۱۸۹۱ دولت ایران قراردادی با کمپانی انگلیسی تالبوت امضاء و به موجب آن حق انحصاری خرید و فروش و اصلاح تنباکو را در سراسر ایران به کمپانی نامبرده تفویض کرد. کمپانی تالبوت نمایندگان خود را به همه مناطق ایران فرستاد، اینان بگونه‌ای خشونت‌آمیز در زندگی داخلی کشور مداخله می‌کردند. این چگونگی در سالهای ۱۸۹۱-۱۸۹۲ خشم توده‌های مردم را برانگیخت و تظاهرات خشم‌آمیزی در تهران - تبریز و شهرهای دیگر ایران علیه کمپانی نامبرده و دولت آغاز شد، در پی این آشفتگی‌ها شاه‌ناچار شد این امتیاز کمپانی تالبوت را لغو کند.

برای پرداخت غرامت به کمپانی تالبوت بانک شاهنشاهی مبلغ ۵۰۰ هزار لیره استرلینگ به‌شاه و ام‌داد و در ازای آن درآمد گمرک جنوب ایران را در گرو گرفت. این نخستین وام

اسارت بار بود که دولت ایران از خار جیان گرفت.

در ۲۸ ماه مه ۱۹۰۱ دولت ایران زیر فشار سفیر انگلیس، گد. د. ولف به یکی از اتباع بریتانیا به نام د. ن. داسی امتیاز انحصاری بهره برداری از معادن نفت در سرتاسر ایران به استثنای ۵ استان شمالی را داد، این ۵ استان، آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد و خراسان بودند. داسی در ۲۰ مه پهنه ایران که دارای ذخایر عظیم نفت بودند حتی استثنائی اکتشاف، تولید، عمل آوردن و فروش نفت را به دست آورد. در ازای این امتیاز به دولت ایران بایستی مبلغ ناچیزی پرداخت می گردید؛ فقط پس از ایجاد شرکت و بهره برداری از نفت ۲۰ هزار لیره استرلینگ نقد و در جریان کار ۱۶٪ از درآمد نفت به ایران داده می شد ضمناً سالی ۲ هزار تومان بابت حق مالکیت چاههای مورد امتیاز که پیش از این به وسیله ابزار دستی در منطقه از آنها بهره برداری می شد و هم اکنون در اختیار صاحب امتیاز قرار می گرفت بایستی از سوی داسی پرداخت می گردید. پس از آن به سال ۱۹۰۸ در ناحیه میدان - نفتون در جنوب خاوری شوشتر ذخایر عظیمی از نفت کشف شد، در آوریل ۱۹۰۹ بر مبنای امتیاز داسی در لندن شرکت نفت انگلیس و ایران تشکیل گردید. این شرکت بعداً در چارچوب دولت بریتانیا نقش عظیمی را در انقیاد و تاراج مردم ایران به سود امپریالیسم انگلستان، ایفا کرد.

پیش از جنگ جهانی اول میزان سرمایه گذاری انگلیسها در ایران به ۹/۷ میلیون لیره استرلینگ بالغ شد. در میان دولتهای خارجی دیگر از لحاظ صدور سرمایه به ایران انگلستان مقام اول را داشت.

امتیازات و وامهای روسها

سرمایه داران روسی ورژیم تزاریسم هم تلاش می کردند تا از منابع ایران بهره کشی کنند و بنابراین کوشش داشتند اجازه ندهند انگلیسها انحصاراً بر ایران چیره شوند.

به سال ۱۸۷۹ بیک کمپانی روسی امتیاز ایجاد خط تلگرافی میان استرآباد و چیکبشلهاد را که جزو خاک روسیه بود و در شمال خلیج حسنقلی قرارداد داشت از دولت ایران گرفت. در این خط کارکنان روسی کار می کردند.

در دسامبر ۱۸۸۸، یکی از اتباع روسی به نام لیانوف از دولت شاه امتیاز بهره برداری از صید ماهی را در آبهای سواحل ایرانی دریای خزر از آستارا تا اترک گرفت، حتی به او اجازه داده شد در رودخانه هائیکه از خاک ایران به دریا ریخته می شد به صید ماهی بپردازد.

در ۳۱ آوریل ۱۸۹۰ يك سرمايه‌دار روسی به نام ا. س. پلياکوف امتیازی مبنی بر تاسیس بانکی به نام «بانك استقراضی ایران» به مدت ۷۵ سال از شاه گرفت. نخستین وظیفه این بانك دادن وام به متقاضیان به ازای گرو گرفتن کالا یعنی اموال منقول، اوراق بهادار و حتی اشیاء قیمتی بود. دیری نپائید که بانك استقراضی زیر نظارت بانك دولتی و وزارت دارائی روس درآمد و عملاً به يك مؤسسه دولتی روسیه تزاری تبدیل شد. در پایان ۱۹۰۷ این بانك در تهران، تبریز، رشت و مشهد، شعبه‌ها، و در قزوین، همدان، انزلی، ارومیه، اصفهان، سیستان و سبزوار نمایندگی‌هایی را دایر کرد. درآمد عوارض گمرکی شمال ایران به این بانك ریخته می‌شد، دولت ایران توسط این بانك از دولت روس وام می‌گرفت. بانك نامبرده به ایرانیان هم اعتبار بانکی می‌داد. میان بانك‌های انگلیسی و روسی رقابت سختی پدید آمد.

در ۹ نوامبر ۱۸۹۰ پلياکوف امتیاز ایجاد سازمان بیمه و کارهای حمل و نقل را از دولت شاه گرفت و بر مبنای آن «شرکت بیمه و حمل و نقل ایران» را بنیان نهاد. این شرکت راه‌های شوسه انزلی - قزوین - تهران، و قزوین - همدان را ساخت و حتی امتیاز ساختمان بندر انزلی را هم گرفت. آن ارتباط کشتی‌رانی میان ایران و روسیه را از راه دریای خزر برقرار کرد و شرکت‌های «قفقاز و مرکوری»، «شرکت شرق» و غیره را تشکیل داد و بر اساس پیوستن این شرکت‌ها «دفتر حمل و نقل ایران» پدید آمد.

به سال ۱۹۰۲ بانك استقراضی امتیاز ساختمان راه شوسه جلفا - تبریز - قزوین را گرفت.

اما درباره ایجاد خط آهن در ایران باید یادآوری کرد که دولت‌های امپریالیستی (روسیه تزاری و انگلستان) اجازه ساختمان راه آهن را به ایران ندادند. در پایان ۱۸۹۰ دولت ایران ملزم شد که به هیچ کشوری امتیاز ساختن راه آهن را تا مدت ده سال ندهد و سپس به سال ۱۸۹۹ این تعهد را تا سال ۱۹۱۰ تمدید کرد. اینگونه بخاطر امپریالیست‌ها ایران از حق ایجاد راه آهن در کشور خودش محروم شد.

به سال ۱۹۰۰ روسیه وامی به مبلغ ۲۲/۵ میلیون روبل با وثیقه درآمد گمرک شمال به ایران واگذار کرد، در ضمن دولت ایران ملزم شد که ۵۰۰ هزار لیره وام در پانته از انگلستان را پس بدهد و از این پس تا مدت ده سال فقط از دولت روسیه وام بگیرد و ضمناً تا سال ۱۹۱۰ اقدام به ایجاد راه آهن نکند. به سال ۱۹۰۲ ایران وام تازه‌ای به مبلغ ۱۰ میلیون روبل از روسیه گرفت.

تا پیش از جنگ جهانی اول رویهم‌رفته روسها ۱۴ میلیون روبل در ایران سرمایه‌گذاری کردند.

علاوه بر امتیازهای واگذاری به روس و انگلیس، دولت شاه يك رشته امتیازهایی به دولتهای دیگر اروپائی وا گذاشت. يك شركت بی نام و نشان راه آهن و تراموای بلژیکی به سال ۱۸۸۸ بر مبنای امتیازی که گرفت ساختمان و بهره برداری راه آهن باریک تهران - شاه عبدالعظیم را آغاز کرد و حتی ایجاد خط آهن واگن اسبی را هم در شهر تهران، این شرکت به دست گرفت و از آن بهره برداری کرد. سرمایه داران بلژیکی امتیاز تشکیل قمارخانه و شرابسازی و کارخانه قند را هم از ایران گرفتند. شرکت یونانی «کوسیس و تئوفیلاکتوس» که مرکزش در باکو بود امتیاز بهره برداری از جنگلهای ایران در کناره دریای خزر را از دولت ایران گرفت. به فرانسویان نیز امتیاز حفاری تپه های آثار باستانی داده شد آنها اجازه گرفتند تا نیمی از اشیاء کشف شده را از ایران خارج و به فرانسه بفرستند.

بازرگانی خارجی

در نیمه دوم سده ۱۹ بازرگانی خارجی ایران یا دولتهای اروپائی به میزان چشم گیری افزایش یافت. در آغاز سده ۲۰ بسیاری از بنگاههای بازرگانی اروپائی و شعبات آنها در ایران مرکز کار شدند («شركت انگلیسی بازرگانی خلیج فارس»، «شركت روسی صنعتی و بازرگانی در ایران و آسیای میانه»، «شركت هلندی «گوتز و پسر»، «شركت سوئدی «تزیگلر» و غیره). بیش از ۸۰٪ سرمایه های خارجی که در ایران به کار می رفتند، روسی یا انگلیسی بودند.

به سال ۱۹۰۱ روسیه و به سال ۱۹۰۳ انگلستان با ایران يك قرارداد گمرکی امضاء کردند که به موجب آن عوارض گمرکی کالاهای وارداتی به ایران یا کاملاً از میان رفت یا به میزان چشم گیری کاهش یافت. این چگونگی راه ورود کالاهای انگلیسی و روسی را به خاک ایران گشود.

بازرگانی خارجی ایران سرشت مستعمراتی داشت. واردات بارها بیش از صادرات بود و کسری موازنه صادرات و واردات کشور هر سال به زیان دولت ایران روبه فزونی بود. اقلام وارداتی ایران در درجه اول، پارچه های نخی، پشمی، ابریشمی و پس از آن شکر، چای، نفت روشنائی، فرآورده های فلزی و کالاهای صنعتی دیگر بودند. از ایران، پنبه، خشکبار، قالی، برنج، ابریشم، پوست، تریاک، صمغ، پشم، تنباکو صادر می شد. نسبت بهای کالاهای وارده به کالاهای صادره ایران البته به زیان ایران بود.

پارچه های انگلیسی بیشتر از هر کالای دیگری به ایران وارد می شدند. بازرگانی ایران با انگلستان همیشه به زیان ایران تمام می شد. میزان کالاهای وارده از انگلستان

۴ یا ۵ بار بیشتر از کالاهای صادره از ایران به آن کشور بود. رقابت کالاهای صنعتی وارده از انگلستان صنایع خانگی و دستی ایران را از میان برد و در پایان سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰ کارگاههای سنتی و ملی ایران به کلی ناپدید شدند. نارسائیهای بازرگانی خارجی ایران که تقریباً در نتیجه دادوستد با انگلیسها پدید آمده بود باعث ته کشیدن ذخایر ارزی و ویرانی بنیان اقتصاد ایران گردید.

مقدار کالائی که ایران به روسیه صادر می کرد، طبق معمول بیشتر از کالاهای وارداتی آن کشور بود، تقریباً ۲۰٪ کل کالاهای صادراتی ایران در بازارهای روسیه به فروش می رسید. تقریباً صد درصد پنبه، خشکبار، برنج، پوست و مقدار زیادی پشم، قالی و کالاهای دیگر که صدور آنها به نفع ایران بود، به روسیه صادر می شد. اقلام مهم کالاهائی که از روسیه وارد ایران می شد، شکر، پارچه های نخی، شیشه، چینی آلات، فراورده های بدل چینی، نفت روشنائی، فراورده های فلزی بودند. بازرگانی با روسیه برای ایران اهمیت فراوان داشت، مناطق شمالی این کشور از لحاظ اقتصادی کاملاً با روسیه ارتباط داشتند.

افزایش آهنگ بازرگانی خارجی ایران با اقتصاد روستائی این کشور رابطه ای نزدیک داشت، چون اقتصاد روستائی بایستی با نیازمندیهای صادراتی ایران هم آهنگ می شد. کشت پنبه، برنج، تنباکو، تریاک، در مناطقی که مناسب برای تولید این محصولات بودند، افزایش یافت. مثلاً استانهای شمالی ایران تولیدکننده برنج، خشکیار و پنبه بودند که همه این محصولات به روسیه صادر می شدند.

اسارت سیاسی ایران

هم زمان با انقیاد اقتصادی ایران، روند اسارت سیاسی این کشور به وسیله دولت های سرمایه دار که در رأس آنها انگلستان و روسیه تزاری بودند، به تندی پیش می رفت. مهمترین ابزار روسیه تزاری برای نفوذ سیاسی در ایران، بریگاد قزاق در تهران بود، این یگان به سال ۱۸۷۹ بنا به تقاضای شاه، به وسیله سرهنگ دوم ستاد ارتش روس به نام دو ماننویچ، و سه افسر قزاق و ۵ درجه دار روس در تهران سازمان داده شد. اینان طبق نمونه قزاقهای روس يك هنگ سوار قزاق پدید آوردند، بعدها این سازمان گسترش یافت نخست به تیپ قزاق و هنگام جنگ جهانی اول به لشکر تبدیل گردید. فرماندهی این تیپ به عهده يك افسر قزاق روسی بود، معمولاً سرهنگ ستاد ارتش روس که فرماندهی این یگان را به عهده داشت، مستقیماً زیر فرمان شاه به شمار می رفت. افسران مریی سمت فرماندهی برخی از یگانهای جزء را داشتند. افسران ایرانی، استواران و تا اندازه ای

درجه‌داران تیپ از میان فرزندان خانها و مباشرانشان برگزیده می‌شدند. دیری نپایید که این بریکاد قزاق به‌تنها یکان رزمی منظم و با انضباط ایران تبدیل گردید و نقش مهم گارد سلطنتی را به‌عهده گرفت.

اینگونه دولت تزاری روس دارای موقعیت استواری در تهران شد. این دولت می‌کوشید تا نفوذ سیاسی خود را در ایران، از طریق دولت مرکزی شاه، اعمال کند و بنا بر این به استواری قدرت شاه علاقمند بود. علاوه بر این کنسولهای تزاری، بانک استقراضی، مؤسسات صاحب امتیاز روسی و کسانالهای دیگری از این قدرت تزار بیشترین بهره را می‌بردند.

دستگاه حاکم امپریالیستی انگلیس در صحنه ایران با روسیه تزاری رقابت می‌کرد و بنابراین خواهان ناتوانی دولت مرکزی ایران بود. انگلیسها از برآکندگی قدرت در کشور و روحیه جدائی‌خواهی خانها، مثلاً شیخ خزعل در خوزستان و حتی بختیاربها و بلوچها و خانهای دیگر، پشتیبانی می‌کردند.

در پایان سده ۱۹ انگلیسها بارها به سرزمین‌های ایران تاختند و قسمت مهمی از مناطق مرزی ایران از جمله خاور بلوچستان و بخشی از سیستان را تصرف کردند. تصرف این مناطق به وسیله به اصطلاح کمیسیون تعیین حدود مرز (در مکران ۱۸۷۰ - ۱۸۷۱ و در سیستان ۱۸۷۲، ۱۸۹۶، ۱۹۰۳ - ۱۹۰۵) تأیید شد، در این کمیسیون نماینده ارتش انگلیس در سرزمین ایران حضور داشت.

سرداران بلوچ (رهبر عشایر) مرتباً از انگلستان کمک مالی (ماهانه از ۱۰۰ تا ۵۰۰ روپیه) و اسلحه دریافت می‌کردند. اینان به دولت ایران مالیات نمی‌پرداختند و آشکارا از دولت سرپیچی می‌کردند.

انگلیسها چیرگی خود را در خلیج فارس هم استوار کردند. به بهانه «پیکار با راهزنان دریائی» و «جلوگیری از تجارت برده» تمام پهنه خلیج فارس زیر نظارت نیروی دریائی انگلستان قرار داشت. شیخ‌های محلی عرب کاملاً زیر فرمان انگلیسها بودند و طبق قراردادهای منعقد و وظیفه داشتند با انگلیسها در حال صلح باشند، کلیه دعاوی را بایستی نماینده دولت بریتانیا در بوشهر که به قول لرد کووذن «شاه بدون تاج خلیج فارس» به‌شمار می‌رفت، حل و فصل می‌کرد.

انگلیسها به منظور استواری نفوذ سیاسیشان در ایران نه‌تنها از نمایندگان سیاسی و کنسولهایشان در ایران بهره می‌بردند، بلکه شعبات بانک شاهنشاهی، کمپانی نفت، شرکت‌های راه و کشتی‌رانی، تلگرافخانه‌ها، میسیونرهای مذهبی انگلیسی که بیشترشان در شهرهای مرکزی و جنوبی ایران متمرکز بودند، راه پیشرفت نفوذ سیاسی بریتانیا را در

ایران می‌گشودند.

در پایان سده ۱۹ - آغاز سده ۲۰ در دستگاه دولت ایران تنی چند از بلژیکی‌ها کار می‌کردند. به سال ۱۸۹۸ دولت ایران سه تن از کارمندان بلژیکی را که در رأس آنها نوز بود به منظور سازمان‌دادن اداره گمرک، طبق نمونه اروپائی به کار فراخواند؛ قبلاً درآمد گمرک ایران به وسیله اجاره وصول می‌شد. در پایان سال ۱۹۰۲ قریب ۳۰ تن کارمند بلژیکی در گمرک ایران کار می‌کردند. به سال ۱۹۰۴ نوز به عنوان مدیر کل گمرک ایران و سپس به وزارت پست برگزیده شد. علاوه بر این مقام، ریاست خزانه، اداره امور گذرنامه و عضویت شورای دولتی به او واگذار گردید. اما مأموران بلندپایه بلژیکی ضمن انجام کارهایشان نقش مستقلی را انجام نمی‌دادند، در بیشتر موارد اینان واسطه انجام سیاست‌هایی بودند که به سود دولت‌های انگلستان و روسیه تزاری تمام می‌شدند، فقط نمایندگان این دولت‌ها فعالیت‌های نوز را رهبری می‌کردند.

در آغاز سده ۲۰ ایران به میزان چشم‌گیر و آشکاری در آستانه ۱۹۰۵-۱۹۱۱ استقلال ملی خود را از دست داد. شاه، بسیاری از وزیران، حکام و خانهای فنودان، اینها همه به ایزارهایی به منظور انجام سیاست‌های امپریالیست‌ها، تبدیل گردیدند. میان امپریالیست‌های خارجی و فنودالهای بلندپایه ایرانی اتحادی پدید آمد، البته این اتحاد موقعیت دارودسته فنودالهای حاکم را استوار می‌کرد.

ناصرالدین شاه سه بار به خارج از کشور (روسیه و اروپا) سفر کرد (در سالهای ۱۸۷۳، ۱۸۷۸ و ۱۸۸۹). پس از بازگشت از این سفرها بر آن شد در دستگاه حکومتش برخی نوگرانی‌های ظاهری را که عبارت از دگرگونی‌هایی در سازمان دولت و دربار شاه به سبک اروپائیان بود، برقرار کند. وزارت‌خانه‌های تازه‌ای از جمله وزارت کشور، دادگستری، فرهنگ، پست و تلگراف را در دستگاه دولت پدید آورد؛ چند مدرسه غیر مذهبی به سبک اروپائی برای تحصیل فرزندان اشراف بنا نهاد؛ درباریان را وادار کرد تا به شیوه اروپائیان لباس بپوشند. اقداماتی را به منظور محدود کردن قدرت قضائی روحانیان بلندپایه انجام داد. اما این اقدام بسیاری از آنان را علیه شاه برانگیخت. اقدامات شاه به منظور فرنگی‌مآب کردن ایران در اصول اقتصاد فنودالی و نظام سیاسی ایران مؤثر واقع نشد، این کارها چیزی را عاید کشور و توده‌های مردم نکرد فقط به سود نفوذ استعماری خارجی‌ان در ایران تمام شد.

**باقیمانده روابط پس ماند فنودالی
و بدتر شدن وضع توده‌های مردم**

استواری موقعیت سرمایه‌های خارجی در ایران به باقیماندن رژیم سیاسی پس‌افتاده فئودالی کمک شایانی کرد، این سرمایه‌ها ایران را به کشوری نیمه‌مستعمره تبدیل و روی اقتصاد کشور و موقعیت طبقات اجتماعی ایران به سختی نفوذ کردند. وابستگی استوار اقتصاد روستائی با بازرگانی خارجی و سازگاری آن با نیازمندی‌های بازار باعث شد که فئودالهای بزرگ و بلندپایگان از موقعیت دولتی خود بهره‌برند و به بهانه‌های گوناگون زمین‌های خرده‌مالکان را از دستشان بر بایند و سرانجام زمین‌های پهناوری را زیر مالکیت خود متمرکز کنند.

تسلط سرمایه‌های خارجی و رژیم فئودالی ایران مانع از پیشرفت صنایع سنتی و وطنی گردیدند. بنابراین سوداگران، رباخواران، روحانیان، کارمندان توانگر دولت سرمایه‌های خود را به مصرف خرید زمین از خانها پاشاه می‌رساندند و برای ایجاد موسسات صنعتی به کار نمی‌بردند. زمین‌های پهناور و بزرگ برای کشت محصولات به کار می‌رفت که مورد تقاضای بازارهای خارجی بودند. همه این کیفیات به رشد مالکیت مالکان نوع جدید کمک می‌کردند، البته این زمین‌ها به اریستوکراتهای فئودال تعلق نداشتند. در این هنگام مالکیت تیولی قدیم از هم پاشیده شد. زمین‌ها از دست اریستوکراتهای فئودال خارج و به سوداگران، روحانیان، مأموران بلندپایه دولت تعلق گرفت. قسمت عمده بورژوازی کلان و متوسط بازرگانی، پیوندی ناگسستنی با اینگونه مالکیت فئودالی داشتند.

افزایش زمین‌های مالکان خصوصی، چگونگی دستگاه اقتصاد روستائی و وابستگی آن به بازارهای خارجی، وضع دهقانان را هرچه بیشتر وخیم کرد. این مالکان تازه بدوران رسیده، بر اساس همان ملاکهای فئودالهای سابق دهقانان را بگونه شدیدتری استثمار می‌کردند. سهم بهره مالکانه را افزایش دادند، دهقانان را مجبور کردند از کشت محصولات سنتی دست بردارند و به زراعت محصولات تازه (پنبه، تنباکو، خشخاش) بپردازند، ضمناً ناگزیر بودند بارورترین قطعه‌های زمین را برای کشت این محصولات به کار برند. پیشرفت روابط کالائی - پولی و افزایش میزان عوارض و مالیات‌های نقدی از دهقانان باعث شد که دهقانان به ستوه آمده زیر بار فشار رباخواران خردشوند. بیشتر اوقات رباخوار خودش مالک بود، در چنین شرایطی اندازه فشار روی دهقانان از لحاظ انجام وظایف فئودالی شدیدتر می‌گردید. دهقانان از داشتن هرگونه حقوق سیاسی محروم بودند و در برابر مالکان و قدرت‌های محلی هیچگونه وسیله دفاع نداشتند.

وضع دهقانان به ویژه در جنوب ایران، از جمله کرمان و استانهای دیگر، بسیار توان فرسا بود. در آنجا مالکان تا^۱ محصول حتی بیشتر را از دهقانان به عنوان بهره مالکانه

و غیره می‌ربودند. در یم، نرماشیر، جیرفت و مناطق دیگر کرمان حتی روش بردگی در اقتصاد روستائی به کار می‌رفت. خرید و فروش دهقانان نه تنها در کرمان بلکه در خراسان هم رواج داشت. مثلاً به سال ۱۹۰۵، هنگامیکه ساکنان قوچان به انگیزه قحطی نتوانستند مالیات محوله را پردازند، حاکم قوچان به عوض مالیات، ۳۰۰ دختر قوچانی را به زور از مردم گرفت و آنها را به خانهای ترکمن فروخت.

این روش استثمار قنودالی بیرحمانه سرانجام به گدائی و ورشکستگی دهقانان گرائید و حتی گرسنگی عمومی و بیماریهای واگیردار طاعون و وبا بسیاری از دهقانان را از میان برد. پس از نیمه دوم سده ۱۹ در ایران بارها قحطی در گرفت. (در سالهای ۱۸۶۰-۱۸۶۱، ۱۸۶۹-۱۸۷۲، ۱۸۷۹-۱۸۸۰ و بعد) شماره تلفات این قحطی به ۱۰٪ جمعیت رسید.

تلاش برای ایجاد صنایع ملی

نیمه دوم سده ۱۹ در ایران روابط بورژوائی و بورژوازی ملی پدید آمد. کار مزدوری به مقیاس گسترده‌ای رایج شد. در کشور سرمایه‌های چشم‌گیری پدید آمد، این سرمایه‌ها در دست سوداگران بزرگ و نمایندگان قنودالهای بلند پایه بودند. شرایطی برای پیشرفت سرمایه‌داری و گذار از دوران صنایع دستی به صنایع کارخانه‌ای و کارگاهی به وجود آمد. در تهران، تبریز، اصفهان، شیراز، یزد، بوشهر و شهرهای دیگر ایران اقدامهایی در زمینه تأسیس شرکت‌های سهامی یا غیر سهامی در رشته‌های گوناگون بازرگانی، صنایع، صرافی، مسافری و حمل و نقل زمینی - دریائی انجام گرفت. در سالهای ۱۸۸۲/۸۳ در تبریز بازرگان م. کوزه‌کنانی و برادرش و م. صراف شرکتی به نام «اتحادیه» درست کردند که در آن کارهای بانکی و صرافی را انجام می‌دادند، این شرکت ۱۵ سال دوام یافت. در سالهای ۱۸۹۸/۹۹ یک بازرگان کازرونی شرکت «اسلامیه» را در اصفهان بنا نهاد و کارگاهی ریستندگی را ایجاد و پارچه‌های بافت ایران را تولید و معامله می‌کرد، شرکت «مسعودیه» هم با خارج معاملات بازرگانی انجام می‌داد. در یزد به سال ۱۸۹۲/۹۳ شرکت «منصوریه»، در شیراز شرکت «فارس» که چک و براتهای آن برابر اسناد بانک شاهنشاهی اعتبار داشت، فعالیت می‌کرد. به سال ۱۸۹۹/۱۹۰۰ هنده بازرگان تهرانی برای انجام بازرگانی داخلی و خارجی شرکتی به نام «شرکت عمومی» تأسیس کردند. بازرگانان بوشهری و شیرازی یک شرکت کشتی‌رانی به نام «ناصری» تشکیل دادند، کشتی‌های آنها مرتباً بین بوشهر و جده در آمد و شد بودند. شرکت‌های سهامی دیگری هم پدید آمدند.

در این هنگام کارگاهها و کارخانه‌های ملی هم تأسیس شدند. به سال ۱۸۵۸/۵۹ در نزدیکی تهران يك کارگاه ریسمندگی تأسیس شد که پس از چند سال از کار افتاد. به سال ۱۸۷۹/۸۰ حسین خان سپهسالار در تهران کارخانه گاز را بنیان نهاد که بعدها به کمیانی بلژیکی واگذار شد. به سال ۱۸۹۰/۹۱ صدر اعظم امین الدوله، نزدیک تهران يك کارخانه کبریت‌سازی تأسیس کرد. به سال ۱۸۹۹/۱۹۰۰ يك کارخانه قندسازی در کهریزك ایجاد گردید. به سال ۱۸۹۴/۹۵ صنایع الدوله در تهران يك کارگاه ریسمندگی تأسیس کرد. علاوه بر این در نیمه دوم سده ۱۹، در تهران، اصفهان، گیلان، مازندران و جاهای دیگر کارخانه‌های دیگری تأسیس شدند: کارخانه کاغذسازی، نساجی، ظرف‌سازی، ابریشم بافی و غیره از آنجمله بودند، اما بیشتر این تلاشها در اثر رقابت کالاهای خارجی بی نتیجه ماندند و تأسیسات ناگزیر به تعطیل شدند. بسیاری از کارگران و صنعتکاران بی کار ماندند. اینها هم به دهقانان ورشکسته و فقر زده ملحق گردیدند و توده عظیمی از مردم گرسنه را پدید آوردند. هزارهاتن از دهقانان، کارگران، پیشه‌وران ورشکسته که از گرسنگی و بینوایی جان سالم بدر می‌بردند در پایان سده ۱۹ - آغاز سده ۲۰ هر سال برای کار به روسیه - قفقاز و کناره‌های دریای خزر مهاجرت می‌کردند. تنها از آذربایجان ایران به سال ۱۹۰۵، ۶۲ هزارتن به روسیه مهاجرت کردند. در پایان نخستین دهه سده ۲۰ جمع کوچندگان ایرانی به خاک روسیه در حدود ۲۰۰ هزارتن بودند.

پیدایش بورژوازی ملی

عناصر پیشرفته‌ای که از میان بورژوازی ملی و مالکان لیبرال برخاستند، رفته رفته احساس کردند که سیاست شاه و فئودال‌های بلندپایه در مورد اداره امور کشور بسیار خطرناک و هلاکت‌بار است و در میان این قشر از مردم پندار بورژوازی ملی پدید آمد. این احساس ملی‌نخست در میان روشنفکران پدیدار شد.

یکی از نمایندگان برجسته بورژوازی ملی ایران در نیمه دوم سده ۱۹ ملک‌خان بود که دربار پس تحصیل کرده بود. هنگامیکه به ایران برگشت، در وزارت امور خارجه به کار گماشته شد و جزو صاحب‌منصبان بلندپایه آن وزارتخانه درآمد. به سال ۱۸۵۸ با شرکت فعال او گروه سری «آدمیت»، طبق نمونه لژ فراماسیون سازمان یافت؛ قسمت عمده اعضای این گروه تحصیل کرده‌های اروپا و نمایندگان روشنفکران لیبرال بودند. ملک‌خان از طریق این گروه بگونه‌ای سری به انتشار پندارهای اصلاحات رژیم سیاسی و برقراری يك رژیم «طبیعی» یعنی محدود کردن اختیارات سلطنت و تا اندازه‌ای آزادیهای بورژوائی،

دفاع از حقوق و دارائی فردی و غیره اقدام کرد، یکی دیگر از رهبران گروه آدمیت یوسفخان مستشارالدوله بود که پندارهای رادیکال‌تری داشت. در نوشته او به نام «يك كلام» او خواست که در ایران حکومت پارلمانی برقرار شود. سرانجام در پایان سده ۱۹ هنگامیکه ملک‌خان در لندن روزنامه «قانون» را انتشار می‌داد، او هم درباره برقراری حکومت مشروطه و ایجاد پارلمان تبلیغ می‌کرد. دولت شاه، اعضای این گروه را زیر پیگرد قرار داد، انتشار روزنامه‌ها و آثار ملک‌خان را ممنوع کرد.

نقش مهم را در بیداری احساسات ملی مردم آذربایجان و به‌طور کلی سرتاسر ایران، روشنفکران پیشرفته آذربایجانی ایفا می‌کردند. اینان زیر نفوذ پندارهای دموکراتیک - انقلابی روشنفکران روسی یعنی دموکراتهای گرتزن، بلینسکی، چرنوشفسکی، ددرو لوبو قرار داشتند. آثار روشنفکر و دموکرات نامدار آذربایجانی میرزا فتحعلی آخونداف که ضمن آنها به نظام فئودالی، جهل پرستی، بیداد و خودکامگی شاه، بی‌امان تاخته است، به‌ویژه در میان این روشنفکران، از محبوبیت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند. نوشته‌های عبدالرحیم طالبوف که در قفقاز می‌زیست اما اصلاً تبریزی بود نیز مورد توجه روشنفکران آذربایجانی قرار داشت و دست به دست می‌گشت. داستان زین‌العابدین مراغه‌ای به نام «سفرنامه ابراهیم بیگ» که پیش از انقلاب ایران منتشر شد. وی سواد، موهوم پرستی و دغلبازی روحانیان مرتجع را فاش می‌کرد، به میزان گسترده‌ای در میان روشنفکران شهرت داشت.

در پایان سده ۱۹ در میان مردم ایران و کشورهای دیگر خاور نزدیک و میانه، به‌ویژه بین روحانیان و بورژواهای خرده‌پا پندار پان‌اسلامیسم بگونه گسترده‌ای تبلیغ می‌شد، مبنای این پندار، اتحاد کلیه مردم مسلمان و تشکیل يك امپراطوری واحد اسلامی زیر نظر يك خلیفه اسلام بود. این اتحادیه بایستی زیر پرچم اسلام در جهان به‌پا می‌خواست. در عین حال پان‌اسلامیسم کلیه مسلمانان را دعوت می‌کرد با یکدیگر متحد شوند و علیه بیگانگان به‌پیکار برخیزند. به عبارت دیگر تبلیغات پان‌اسلامیسم اعتراض توده‌های وسیع مردم را علیه تسلط سرمایه‌های خارجی در ایران و کشورهای مسلمان و علیه انقیاد اقتصادی و سیاسی مردم این کشورها به وسیله بیگانگان، باز می‌تاباند. در عین حال پان‌اسلامیسم هواخواه بقای رژیم فئودالی بود. د. ای. لنین، پان‌اسلامیسم را به عنوان روندی که کوشش داشت «جنبش‌های آزادی ملی علیه امپریالیسم اروپائی و امریکائی را ضمن پابرجائی موقعیت خانها، مالکان، ملاها و غیره، متحد کند» برمی‌شمرد.

بیداری احساسات ملی در میان گروه‌های بورژوا نیز پندارهای نوگرایانه‌ای را در آنها پدید آورد، تأسیس مدارس غیر مذهبی طبق نمونه اروپائی (مدارس رشدیه) ایجاد کتابخانه (مثلاً کتابخانه ملی در تهران و تبریز) انتشار روزنامه‌ها به زبان فارسی در خارج

از کشور به وسیله مهاجران ایرانی («اختر» در استانبول، «حکمت» در مصر، «جبل‌المین» در هندوستان و غیره) از آنجمله بودند.

در نخستین سالهای سده ۲۰ در ایران سازمانهایی سری به منظور بیکار علیه سازشکاری-های دولت شاه با بیگانگان و انجام اصلاحاتی در چارچوب خواسته‌های بورژوازی تشکیل شد. از سال ۱۹۰۱ به بعد در تهران گروهی سری پدید آمد که به وسیله بخش اعلامیه‌های پنهانی علیه وامهای خارجی شاه و صدراعظم ایران، تبلیغات را آغاز کرد.

به سال ۱۹۰۵ از میان مالکان لیبرال، بورژواها، صنعتگران سطح بالا، روحانیان و روشنفکران انجمنی سری به نام «انجمن مخفی» تشکیل شد، هدف این انجمن بگونه‌ای که در اساسنامه‌اش ذکر شده بود، بیدار کردن توده‌های مردم ایران و انجام طرحهای اصلاحی در سرتاسر کشور بود. اعضای این انجمن ضمن جلساتشان علیه سوءاستفاده و رشوه‌خواری مأموران دولت و قسمتی علیه کارمندان پلیسکی اداره گمرک که در رأس آنها فوز بود، اظهار نظر می‌کردند. ریشه همه این مخالفت‌ها با دولت رنگ مذهبی داشت و به احکام قرآن و قوانین اسلام استناد می‌شد.

در ماه مه ۱۹۰۵ خواسته‌های زیر ضمن مراجعه به وزیران و انتشار در روزنامه‌ها به وسیله این انجمن اعلام شد: تأسیس شورای «عدالت‌خانه» که کارش تهیه قوانین عادلانه در زمینه دعاوی قضائی حقوقی و جزائی بود، اصلاح سیستم مالیات، برقراری نظم و انضباط در ارتش، تعیین حقوق و وظایف حکام و شهروندان، محدود کردن فعالیت‌های وزیران و ملاها در حدود قوانین شریعت، تشویق بازرگانان داخلی، تجدید سازمان گمرک و وضع عوارض گمرکی به منظور حمایت از کالاهای ایرانی در برابر رقابت کالاهای خارجی، ایجاد کارخانه‌ها و کارگاهها، استخراج معادن و تأسیس مدارس غیر مذهبی، سر و سامان دادن به وضع خواربار و ایجاد سامان در پرداخت مستمری‌ها و حقوق‌ها. البته درباره سرشت بورژوازمشانه این تقاضاها جای شک و تردید نیست.

جنبش‌های توده‌ای در نیمه دوم سده ۱۹ و نخستین سالهای سده ۲۰

پس از قیام بابی‌ها در سالهای ۱۸۴۸-۱۸۵۲، تاپیش از سالهای ۹۰ سده ۱۹ در ایران جنبش توده‌ای مهمی، به استثنای چند فقره شورشهای خود بخودی که علیه دولت شاه و فئودالها انجام گرفت، روی نداد. در آغاز سالهای ۹۰ شورشهایی خود بخودی از سوی بهمنان آذربایجان، خراسان، فارس، اصفهان و خوزستان پدید آمد. به انگیزه تعطی و

کمبود خواربار شورشهایی از سوی شهروندان تهران، تبریز، یزد، کاشان، قم و شهرهای دیگر رخ داد.

اما در آغاز سالهای ۹۰ یعنی همان هنگام که تبدیل ایران به کشوری نیمه‌مسنعمره برای همگان آشکار شد، جنبش‌های توده‌ای علیه فعالیت‌های اسارت‌بار امپریالیست‌ها و قدرت دولت فتودال ایران هر چه بیشتر گسترش یافت و این جنبش‌ها بگونه سازمان‌یافته‌ای خودنمایی کردند.

به سال ۱۸۹۱ در ایران بزرگترین جنبش سده ۱۹ علیه کمپانی قاپوت، پیمانکار انگلیسی تنباکو در ایران آغاز گردید. دامنه این جنبش که صد درصد، ضد امپریالیستی بود، تهران، تبریز، اصفهان، شیراز و شهرهای دیگر ایران را فراگرفت. شرایط این پیمان که برآستی برای ایران توان فرسا و به سود تساراجگری سرمایه‌های انگلیسی بود، یک‌باره و مستقیماً با منافع توده‌های وسیع مردم برخورد کرد. اینان از دادن امتیاز تنباکو به انگلیس‌ها بیشتر از هر امتیاز دیگر متأثر شدند و روحانیان بلند پایه زیر فشار جنبش توده‌ها در پایان ۱۸۹۱، طبق فتوایی، استعمال دخانیات را تا لغو این امتیاز تحریم کردند. دکه‌های تنباکو فروشی بسته شدند و استعمال دخانیات حتی در درون دربار شاه هم ممنوع گردید. تظاهرات مردم علیه امتیاز انگلیس‌ها هر چه بیشتر بالا گرفت. نرخ سهام بانک شاهنشاهی ایران به نصف کاهش یافت. در پایان دسامبر ۱۸۹۱ در تهران برای جنگ با بیگانگان تا لغو این امتیاز، همه مردم به جهاد فراخوانده شدند. در آغاز ژانویه ۱۸۹۲ انبوه جمعیت پیرامون کاخ شاه گرد آمدند و به سوی آن سنگ پرتاب کردند. ارتش به سوی مردم آتش گشود چند تن کشته و زخمی شدند اما این اقدامات نتوانستند جلو جنبش ضد امپریالیستی مردم را بگیرند. برای انگلیس‌ها و شاه روشن شد که انجام امتیاز تنباکو محکوم به ناکامی است. در ژانویه ۱۸۹۲ رسماً لغو امتیاز تنباکو اعلام شد و پس از آن تظاهرات پایان یافت.

جنبش علیه امتیاز تنباکو نخستین تظاهر توده‌ای در پایان سده ۱۹ به شمار می‌رفت که مستقیماً و آشکارا علیه امپریالیست‌های خارجی در ایران انجام گرفت. این جنبش به منزله تکانی بود که جنبش‌های ضد فتودالی و ضد امپریالیستی توده‌ها را در آینده پدید آورد.

در سالهای ۱۸۹۳-۱۸۹۴ - خیزش‌های مردمی دیگری به انگیزه قحطی و گرانی نان در مشهد، اصفهان، شیراز و شهرهای دیگری با گرفت.

در چارچوب پیشرفت ناخشنودی توده‌ها، در اول ماه مه ۱۸۹۶ میرزا رضا کرمانی که هواخواه بان‌اسلامیسم بود، ناصرالدین‌شاه را ترور کرد. رضا کرمانی پیش از این، بارها در اثر تظاهر علیه بیداد و خودکامگی عاملان شاه در تهران و کرمان مورد شکنجه و آزار مأموران دولت قرار گرفته بود.

پس از کشته شدن ناصرالدین شاه پسرش مظفرالدین به تخت نشست، این شاه هم‌ضمن جا به جا کردن برخی از وزیران و حکام، سیاست ارتجاعی پدرش را در اداره امور کشور دنبال کرد. در این هنگام نفوذ نمایندگان دولت‌های بیگانه که بیاری آنها شاه به سلطنت رسیده بود، در ایران هرچه بیشتر افزایش یافت. در چنین اوضاع و احوالی ناخشنودی و آشفتگی توده مردم ایران اوج گرفت.

جنبش‌های خدامپریالیستی به ویژه بیشتر در جنوب ایران که امپریالیست‌های انگلیسی در آنجاها امر و نهی می‌کردند، گسترش یافت. به سال ۱۸۹۷ در شهر شوشتر به علت بیرون بردن گندم از ایران در حالیکه خود کشور دچار کمبودی بود، خیزشی توده‌ای علیه انگلیسها در گرفت. مردم خشمگین به انبارهای خواربار انگلیسها هجوم بردند. حاکم محلی شوشتر به طرفداری از انگلیسها به وسیله نیروی دولتی، قیام‌کنندگان مسلح را سرکوب کرد، اینان سر بازخانه را محاصره و کوشیدند شوشتر را تصرف کنند. این قیام سرانجام به وسیله چریک‌های بختیاری که شماره‌شان به ۷ هزار تن می‌رسید، در شوشتر سرکوب شد. اما جنبش ضد انگلیسی در این منطقه بیش از یکسال ادامه یافت.

در پایان سده ۱۹ یک قیام پارتیزانی ضد انگلیسی در کناره‌های دریای عمان و خلیج فارس در گرفت. مردم محلی به تلگرافخانه انگلیسها در ریشهر (نزدیک بوشهر) هجوم بردند و آنجا را ویران کردند. به سال ۱۸۹۸ انگلیسها ناچار شدند ناوگان جنگی به منظور سرکوبی این شورش اعزام دارند، نیروهای انگلیسی در بندر جاسک پیاده شدند و عملیات علیه پارتیزانها را که در مواضع کوهستانی سخت‌گذر موضع گرفته بودند، آغاز کردند.

در سالهای آخر سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰ تقریباً در سراسر ایران شورشهایی که آنها را «بلوهای قحطی» نام می‌بردند، جریان داشت. نایابی گندم و گرانی بهای آن باعث شد که مالکان بی‌انصاف، حکام و توانگران دیگر این ماده حیاتی را احتکار کنند. اینان گندمها را در انبارها احتکار می‌کردند و اینگونه بهای آن بگونه مصنوعی بالا می‌رفت، جلو نانوائی‌ها توده‌های فشرده‌ای از مردم گرسنه گرد می‌آمدند. این اوضاع باعث شورش مردم می‌شد و طبعاً پلیس در برابر آنها پایداری می‌کرد و عده‌ای از آنها کشته یا زخمی می‌شدند.

در ماه اوت ۱۸۷۸ گرسنگان تبریز به خانه‌های محتکران گندم ریختند و آنها را ویران کردند. در پائیز ۱۸۹۹ و سال ۱۹۰۰ در تهران شورش در گرفت. در سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۳ تظاهراتی توده‌ای در تهران - تبریز، اصفهان، یزد، شیراز، بوشهر رویداد. تظاهر کنندگان علیه صدراعظم امین‌السلطان برانگیخته شدند و او را متهم کردند که ایران را به بیگانگان فروخته است، این تظاهرات همچنین علیه کارمندان بلژیکی اداره گمرک و امتیاز گمرکی جدید که از سوی دولت به روسها و انگلیسها داده شده بود، انجام گرفت. در تبریز

بلژیکیها ناچار شدند موقتاً از شهر بیرون روند. در رابطه با هدف جنبش که در درجه اول تهدید علیه قدرت صدراعظم بود، امین السلطان در سپتامبر ۱۹۰۳ مجبور به استعفا شد. اما به جای او شخصیت مرتجع دیگری به نام عین‌الدوله به صدارت منصوب گردید، این آدم سیاست سلفش را دنبال کرد. به سال ۱۹۰۴ شیوع بیماری وبا وضع را وخیم تر کرد.

به سال ۱۹۰۵ موج شورش مردمی سرتاسر ایران را فرا گرفت. میان بازرگانان و بازاریان در بازارها، مسجدها، علیه کارمندان بلژیکی و ریاست نوز، حتی علیه عین‌الدوله تبلیغات گسترده‌ای آغاز گردید. در بهار ۱۹۰۵ بازارهای تهران بسته شدند و قسمتی از بازرگانان تهرانی در حرم شاه عبدالعظیم نزدیک تهران به نشانه اعتراض علیه تعرفه گمرکی تازه و رفتار نوز به پست نشستند. سمت این جنبش علیه فتوایهای مرتجع داخلی و علیه محتکران بزرگ، رئیس شعبه بانک شاهنشاهی انگلیس، (ابینو، والی شاهزاده فرمانفرما، پیشوایان روحانیان، امام جمعه و مالکان وابسته به حکومت، آغاز شد. یک جوش همگانی علیه بانک‌های بیگانه و انتشار اسکناس به وسیله بانک شاهنشاهی در گرفت.

در شیراز هم به انگیزه سوءاستفاده‌های والی فارس شعاع السلطنه شورش در گرفت. همدان، بوشهر، کرمان و شهرهای دیگر ایران هم در تب و تاب و آشفتگی به سر می‌بردند. در کرمان پلیس به روی جمعیت آتش گشود، چند تن کشته شدند و ۴۰ تن زخمی گردیدند. به فرمان والی کرمان مجتهد نامدار شهر حاجی میرزا محمد رضا و تنی چند از چهره‌های روحانی دیگر را به چوب بستند.

در نوامبر ۱۹۰۵ انبوه مردم، ساختمان بانک استقراضی روس را در بازار تهران ویران کردند.

این واقعات گواه بر وخامت اوضاع عمومی ایران در پایان ۱۹۰۵ بودند و ضرورت داشت تا با ایجاد تکانی این شورش‌ها و جنبش‌های خود بخودی و پراکنده مردم به هم پیوندند و به قیامی همگانی علیه ارتجاع داخلی و امپریالیست‌های خارجی تبدیل شوند. این تکان را انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه در ایران پدید آورد.

انقلاب ایران ۱۹۰۵-۱۹۱۱-م (مشروطیت)

در آغاز سده ۲۰ شرایط لازم برای انجام يك تركش انقلابی در ایران پدید آمد، این پدیده به ژرف‌تر شدن تضاد اجتماعی داخلی و حتی تضاد نیروهای امپریالیستی و افزایش تلاش‌های مردم ایران برای کسب استقلال ملی، بستگی داشت. شکست روسیه تزاری در جنگ با ژاپون و انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه به‌تکانه جنبش انقلابی ایران کمک شایانی کرد، در آن هنگام ملت‌های ایران و روس باهم روابط نزدیک داشتند و بیگانه‌گری جنبش انقلابی روسیه اثری ژرف روی توده‌های ایران باقی گذاشت. پیکارهای انقلابی روسیه تا پیش از انقلاب ۱۹۰۵ هم روی ایران نفوذ داشتند، مهمترین کانال این نفوذ، مهاجران ایرانی در قفقاز به‌ویژه شهر باکو بودند. در این شهر به‌سال ۱۹۰۶ هفت‌هزار کارگر ایرانی می‌زیستند که شامل بیش از $\frac{1}{10}$ کارگران باکوئی بودند. کار در قفقاز به‌ویژه در صنعت نفت، و شرکت کارگران در اعتصابات کارگری باکو - همه اینها مدارسی انقلابی برای مهاجران ایرانی به‌شمار می‌آمدند. بلشویک‌های قفقاز به‌سال ۱۹۰۳ برای کار کردن در میان کارگران مسلمان (ایرانی و آذربایجانی) يك سازمان ویژه سوسیال دموکرات بنام «همت» به‌وجود آوردند، رهبران این سازمان م. عزیزبگوف و ا. چاها‌دینز بودند. مهاجران ایرانی از باکو به‌میهن باز می‌گشتند با خود پندارهای انقلابی علیه شاه، نفوذالها و امپریالیست‌ها

را به ارمغان می‌آوردند. نفوذ انقلابی بازگشتگان مهاجر ایرانی به ویژه پس از آغاز انقلاب روسیه، در ایران افزایش یافت.

و. ای. لنین ضمن مقاله‌ای زیر عنوان «بیداری در آسیا» نوشت: «بدنبال جنبش روسیه به سال ۱۹۰۵، انقلاب دموکراتیک سرتاسر آسیا را فراگرفت... جهان سرمایه‌داری و جنبش سال ۱۹۰۵ روسیه سرانجام آسیا را از خواب بیدار کرد. صدها میلیون از ساکنان این قاره که در اثر رکود دوران قرون وسطی کوبیده و مهجور شده بودند، از خواب غفلت بیدار شدند و به سوی زندگی نوین و پیکار به خاطر به دست آوردن ابتدائی‌ترین حقوق انسانی و دموکراسی گام نهادند».

آغاز انقلاب و اعلام مشروطیت

جنبش انقلابی توده‌ای در ایران بیدرنگ به دنبال انقلاب ۱۹۰۵ روسیه آغاز گردید. بهانه مستقیم این جنبش رویدادهای تهران بودند: به فرمان حاکم شهر تهران ۱۷ بازرگان دستگیر و به چوب بسته شدند، گویا آنها امریه حاکم را درباره کاهش بهای قند اجرا نکرده بودند. این سرکوبی همراه با اخبار سوءاستفاده‌ها و تعدیات حاکم کرمان، بیدادگرهای مأموران شاهزاده شعاع السلطنه والی فارس و والیان و حکام استانهای دیگر کشور، خشم همگانی را در تهران برانگیخت. در دسامبر ۱۹۰۵ به نشانه اعتراض به رفتارهای دولت تمام بازارها، دکانها و کارگاههای صنعتی پایتخت بسته شدند. قسمتی از روحانیان متنفذ به پیشوائی مجتهدان، سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی از شهر تهران بیرون رفتند و در شاه عبدالعظیم به بست نشستند. این تظاهرات و بست نشینی در شیراز، مشهد و شهرهای دیگر ایران هم انجام گرفت. تظاهرکنندگان خواهان برکناری عین‌الدوله مرتجع از مقام صدارت، انفصال نوذ بلژیکی از کار و برقراری «عدالت خانه» برای رسیدگی به دادخواهی‌های مردم برپایه داد و قانون برابری بودند. شاه که زیر فشار این جنبش قرار گرفته بود در ژانویه ۱۹۰۶ مجبور شد وعده انجام این تقاضاها را بدهد.

اما این وعده‌های شاه مانوری ارتجاعی بود. پس از آنکه این جوش پایان یافت، دربار شاه فشار روی شرکت‌کنندگان این خیزش را افزایش داد.

در برابر این اقدام در ژوئیه ۱۹۰۶ موج تازه‌ای از جنبش مردم به‌خروش آمد. در تهران اعتصاب عمومی اعلام شد، بازارها و دکانها بسته شدند، چند هزار تن از مردم در سفارت انگلیس به بست نشستند. قسمت عمده روحانیان به جنبش پیوستند و به نشانه اعتراض از شهر تهران به قم رهسپار شدند. هم‌اکنون تظاهرات نه تنها در جهت برکناری عین‌الدوله

بلکه برقراری قانون اساسی و مشروطیت، تشکیل مجلس به پیش می‌رفت. این جنبش به تبریز، اصفهان، شیراز و شهرهای دیگر سرایت کرد. در این جریانها ارتش آشکارا با مردم همدردی می‌کرد. اعتصاب عمومی، تظاهرات، جنبش مردمی در استانهای اهران، بیرون رفتن روحانیان از تهران به‌همه اینها شاه را به‌گذشت وادار کردند.

در ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۶ عین‌الدوله از مقام صدارت برکنار و به‌جای او نصرالله‌خان مشیرالدوله که روحیه‌ای لیبرال مآبانه داشت منصوب گردید. در ۹ اوت فرمان مشروطیت از سوی شاه صادر شد. اما پس از آنکه اعتصابها و تظاهرات پایان یافتند، مرتجعان کوشش کردند تا از اجرای مفاد فرمان و تشکیل مجلس جلوگیری کنند و شاه را متقاعد کردند که از انجام انتخابات چشم‌پوشد.

دسائس مرتجعان موج تازه‌ای از خشم و آشفتگی مردم را برانگیخت، این آشفتگی به‌ویژه در تبریز شدیدتر از هر جای دیگر بود، در این هنگام گروه سوسیال دموکرات زیر رهبری علی‌موسیو در تبریز فعالیت می‌کرد. در سپتامبر ۱۹۰۶ در تبریز اعتصاب عمومی اعلام گردید، بازارها بسته شدند. از میان نمایندگان بازرگانان، روحانیان و مالکان برای نخستین بار در ایران انجمن (کمیته انقلابی) تشکیل شد، وظیفه این انجمن نظارت عملی نسبت به عملیات عاملان شاه بود. یک سازمان دموکراتیک انقلابی به نام «مجاهدین» زیر رهبری سوسیال دموکراتهای ایران تشکیل شد، پندارهای این سازمان با سوسیال دموکراسی منطبق بود و رهبری تشریحی دموکراتیک مردم تبریز را به دست گرفت.

در ۹ سپتامبر شاه زیر فشار انقلابی مردم ناگزیر اعلام انتخابات مجلس را داد. این انتخابات بر مبنای دو مرحله‌ای و طبق سیستم کودیا^۱ انجام گرفت، نمایندگان مجلس از میان دو طبقه یا صنف (شاهزادگان قاجار، روحانیان، اديستوکراتهای فتودال، بازرگانان، مالکان و کشاورزان، صنعتگران) برگزیده شدند. محدودیت‌های سنی و داشتن دارائی برای نمایندگان منظور گردید. تمام زنان، دهقانان، کارگران، بی‌نویان شهری، اکثریت صنعتکاران و بازرگانان خرده پا از حق انتخاب شدن محروم بودند.

۱. کوریا Curia - تقسیم‌بندی شهروندان رومی بر مبنای نژاد خانوادگی در زمان رمولوس (۷۵۲-۷۱۵ ق.م.) بود. هر قسمت را کوریا می‌نامیدند. گویا تمام شهروندان رومی به ۳۰ کوریا تقسیم می‌شدند. نمایندگان این کوریاها در مجلس مشورتی روم (قدیمی‌ترین شورای سیاسی جهان) شرکت می‌کردند و هر کدام دارای یک رای بودند. بعدها مجلس سنای روم و سپس شورای شهر روم کوریا نامیده شد. م.

مجلس اول و تنظیم قانون اساسی

در ۷ اکتبر نخستین جلسه مجلس تشکیل شد. نمایندگان این مجلس شامل اریستوکرات‌های فنودال، بازرگانان عمده و بورژوازی متوسط، روحانیان، مالکان زمین، صنعتکاران متنفذ و بلندپایه بودند. نمایندگان صنعتکاران و بورژوازی شهری، جناح چپ این مجلس را تشکیل می‌دادند.

نخستین دوره مجلس هم از نظر ترکیب نمایندگان و هم از لحاظ سرشت فعالیتش ضمن مقایسه با دوره‌های بعدی نسبتاً پیشرفته بود.

در ماه‌های اکتبر - دسامبر ۱۹۰۶ مجلس به بسیاری از مسائل مبرم روز رسیدگی کرد. در شرایط بحرانی گندم و نان این مجلس حداکثر بهای نان را (یک من ۲۴ شاهی) تعیین کرد. پیشنهاد دولت را درباره دریافت وام خارجی نپذیرفت، درباره طرح ایجاد سازمان بانک ملی ایران در برابر بانک‌های انگلیس و روس به مذاکره پرداخت در مجلس بارها علیه مستشاران بلژیکی و نفوذ امپریالیست‌های خارجی گفتگو شد. علاوه بر این مجلس به کار رسیدگی به دادخواست‌های مردم پرداخت.

مهمترین کار مجلس در پایان ۱۹۰۶ تهیه قانون اساسی بود. در ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ مظفرالدین شاه که در آستانه مرگ بود قانون اساسی را امضاء کرد. این قانون نخستین قسمت قانون اساسی ایران را شامل می‌شد و ضمن آن موقعیت و حقوق کامل مجلس استوار و تأیید گردید. واگذاری امتیاز، دریافت وام از بیگانگان، انعقاد پیمان با دولتهای بیگانه، تغییر مرزهای کشور، ایجاد راه آهن و راه‌های شوسه - تمام این اقدامات بایستی با تصویب مجلس انجام می‌گردید. در کنار مجلس عوام (مجلس شورای ملی) ایجاد مجلس دیگری در سطح بالاتر (مجلس سنا) در نظر گرفته شد، اما چنین مجلسی هنگام انقلاب تشکیل نگردید. هنگام تهیه و تأیید قانون اساسی مرتجعان ناگزیر در چارچوب محدودیت قدرت شاه از ادامه فعالیت‌هایشان محروم می‌شدند. در عین حال هواخواهان قانون اساسی در این باره گذشت کردند و اصلی را مبنی بر تشکیل مجلس سنا که ضمن آن شاه در موارد معینی حق تعطیل مجلس را داشت در قانون نامبرده گنجانده‌اند.

بحران ژانویه - فوریه سال ۱۹۰۷ - م.

پس از مرگ مظفرالدین شاه در ۸ ژانویه ۱۹۰۷ - محمد علی پسرش که روحیه‌ای کاملاً ارتجاعی داشت به سلطنت رسید. به دنبال این رویداد در ماه‌های ژانویه - فوریه

۱۹۰۷ مرتجعان نخستین تلاش خود را به منظور حمله مجدد به مجلس و جنبش انقلابی آغاز کردند. شاه تازه آشکارا دشمنی خود را علیه مجلس نشان داد. نیروهای ارتش زیر فرمانش را به منظور انجام کودتائی متمرکز کرد. اما تلاش ارتجاع برای حمله به آزادیخواهان خشم عمومی توده‌ها را برانگیخت، موج تازه‌ای از اعتراض توده‌های مردم علیه مرتجعان در تهران، تبریز، رشت، اصفهان و شهرهای دیگر ایران به حرکت درآمد. در تبریز قیام مسلحانه مردم علیه نیروهای شاه آغاز گردید.

در تهران نزاع میان مجلس و شاه شدت یافت. مجلس بگونه جدی از شاه و دولت می‌خواست که متمم قانون اساسی را تصویب و جدأ اصول این قانون را به مرحله اجرا درآورد (تاکنون شاه و دولت از اجرای آن خودداری کرده بودند)؛ آنگونه که در قانون قید شده بود وزیران در برابر مجلس مسئول بودند، نه شاه؛ خواسته مجلسیان آن بود که خارجیان از مقام وزارت پست برکنار شوند (منظورشان نوز بود)؛ انجمن‌های ایالتی و ولایتی از سوی شاه به رسمیت شناخته شوند؛ نوز و پریم بلژیکی را از پست وزیر گمرکات و مدیریت کل گمرک و غیره برکنار کنند. در این هنگام ضرورت داشت ارتجاع عقب‌نشینی کند؛ شاه خواسته مجلس را مبنی برکنار گذاشتن نوز و پریم پذیرفت و طی فرمان ویژه‌ای موافقت خود را با رژیم مشروطیت در ایران اعلام داشت.

با پذیرش قانون اساسی پس از رویه‌ادهای ژانویه - فوریه ۱۹۰۷، نخستین دوره انقلاب پایان یافت، در این هنگام در اردوگاه هواخواهان مشروطیت مرزبندی مشخصی وجود نداشت، مالکان لیبرال، روحانیان، بورژواهای بازرگان همراه با بازرگانان خرده پا و میانه، صنعتکاران و قشرهای دیگر بورژواهای کوچک شهری که در کنار آنها بیتوایان شهری کارگران هم وجود داشتند - همه اینها با هم هواخواه برقراری مشروطیت بودند. آنوقت جنبش دهقانی و کارگری گسترش چندانی نداشت. دهقانان و کارگران امکان ابراز خواسته‌های طبقاتی خودشان را نداشتند، خرده بورژواهای شهری به اردوگاه لیبرالها پیوستند، گروه اخیر جنبش مشروطیت را در جهت تأمین حقوق مردم رهبری می‌کردند.

فعالیت جنبش دموکراتیک و مرزبندی نیروهای طبقاتی در اردوگاه هواخواهان مشروطیت

به سال ۱۹۰۷ جنبش انقلابی به مرحله تازه‌ای گام نهاد. انقلاب، توده‌های وسیع مردم را به حرکت درآورد و آنها را برای پیکار برانگیخت. فعالیت قشرهای دموکراتیک مردم یعنی دهقانان، کارگران، مستخدمان، خرده بورژواهای شهری افزایش یافت، هر

يك از این بشرها خواسته‌های ویژه خود را به میان کشیدند. در ارتباط با این اوضاع، قسمتی از روحانیان، مالکان لیبرال و بورژواهای بزرگ، با اوج‌گیری و ژرف‌تر شدن جنبش انقلابی در کشور به مخالفت برخاستند و مقدمات تصادم میان این دو گروه پدید آمد، این گروه عقب‌نشینی از مواضع انقلابی را آغاز و خود را به مواضع مرتجعان نزدیک کرد، اینگونه در میان عناصر هواخواه سابق مشروطیت و جنبش راستین دموکراتیک شکافی پدید آمد و مرز مواضع این دو گروه تقریباً مشخص گردید.

جنبش توده‌ای اعتراض علیه بیداد و خودکامگی عناصر ارتجاعی و فئودالها شدت یافت. زیر فشار این جنبش در اصفهان عموی مرتجع شاه به نام ظل‌السلطان که فرماندار کل اصفهان بود از مقام خود برکنار شد. در آوریل ۱۹۰۷ بنا به ابتکار مجاهدین تبریز، پیشوای روحانیان و مجتهد آن شهر به نام میرزا حسن را که به صف مرتجعان پیوسته بود، از شهر بیرون کردند. در ماه مه انبوه قحطی‌زدگان تبریز، محترک‌گندم، بازرگان حاجی قاسم اردبیلی را بدار آویختند. در بهار ۱۹۰۷ ساکنان ماکو خان مرتجع محل به نام اقبال‌السلطنه را از شهر بیرون راندند. جنبش علیه بیداد و خودکامگی مأموران دولت در کرمان، فارس، کرمانشاه، مشهد، گیلان، مازندران، زنجان و استانها و شهرهای دیگر ایران، اوج گرفت.

ضمن اوج گرفتن جنبش توده‌ای ضد امپریالیستی، تحریم کالاهای بیگانه آغاز شد. تعرض علیه کارمندان بلژیکی گمرک ادامه یافت. در آستارا، انزلی، تبریز بسارها علیه سرمایه‌داران روسی، بانک استقراضی، بانک شاهنشاهی، افسران تزاری که فرماندهی یکانهای بریگاد قزاق را به عهده داشتند و غیره تظاهرات انجام گرفت. به ویژه در جنوب ایران جنبش ضد امپریالیستی علیه انگلیسها به میزان گسترده‌ای ادامه یافت؛ چندبار برخوردهائی میان مستخدمان کنسولگریها و مؤسسات خارجی دیگر با مردم در اصفهان، کرمانشاه، شیراز، بوشهر رویداد، مردم، مؤسسات انگلیسی را بایکوت کردند، در مناطق نفت‌خیز جنوب هم آشفتگی‌هایی پدید آمد. در برابر این جنبش انگلیسها به زور و تهدید مسلحانه پناه جستند. در اکتبر ۱۹۰۷ اینان قایق توپدار به رودخانه کارون فرستادند، پس از آن يك رزمناو انگلیسی در کناره جزیره هنگام پهلو گرفت. یکانهای از سربازان انگلیسی با مأموریت کینفردادن به شرکت کنندگان در تظاهرات ضد انگلیسی، به منطقه نفت خیز اعزام گردیدند.

جنبش دهقانان، نخست در شمال و سپس در استانهای مرکزی و جنوبی گسترش یافت، اینان از پرداخت مالیات و بهره مالکانه و انجام وظایف فئودالی خودداری کردند، گندمها و دامهای اربابی را تصرف و املاك بعضی از فئودالها را غارت و به ویرانی کشاندند.

شورش‌های دهقانی به سال ۱۹۵۷، در ماکو، طالش گیلان، توچان، سیستان و منطقه اصفهان اوج گرفت. در طالش (منطقه گرگان‌رود) دهقانان به پاخاسته به جایگاه اربابی موروثی حاکم طالش امین‌السلطنه، حمله کردند، آنجا را ویران و برنجهای انباشته شده در انبارها و دامهای اربابی را میان خود تقسیم کردند. دهقانان روستاهای آذربایجانی متعلق به مرتجع معروف امیربهدر جنگ، باشر ارباب را کشتند و از پرداخت بهره مالکانه ومالیات به او خودداری کردند.

به سال ۱۹۵۷ برای نخستین بار در تاریخ ایران اعتصاب کارگران ومستخدمان آغاز گردید. اعتصاب کنندگان باریران وقایق رانان بندرهای بوشهر و انزلی، تلگرافچیان، کارگران چاپخانه‌ها، کارگران صید ماهی دریای خزر وابسته به لیانوزف، مستخدمان سرپاتی وزارتخانه‌ها وغیره بودند. خواسته‌های آنها اقتصادی (دریافت حقوقهای عقب افتاده وغیره) و سیاسی (برکناری وزیران مرتجع) وغیره بودند. نخستین سازمانهای کارگری - اتحادیه‌های کارگری، تلگرافچی‌ها و کارگران واگن در تهران، اتحادیه کارگران قالی‌بافی وشالبافی کرمان - در ایران ایجاد گردید. اما جنبش کارگران ومستخدمان چندان سازمان یافته نبود و بگونه خود به خودی انجام می‌گرفت، فقط اخیراً این سازمانها درست شده بودند.

در تمام کشور انجمن‌های گوناگون سازمان یافت. اگرچه نهاد این انجمن‌ها بر پایه بندارهای بورژوائی بنیان گذاری شده بود، اما به شکل مهمترین سازمان به منظور انجام فعالیت‌های انقلابی قشرهای دموکراتیک وارد میدان گردیدند. به موازات تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی، انجمن‌هایی از نوع باشکاههای سیاسی مانند انجمن‌های کشاورزی، اتحادیه‌های صنفی و گروههای دیگر تشکیل گردیدند. در نیمه سال ۱۹۵۷ فقط در تهران تقریباً ۱۴۵ انجمن، در رشت - ۱۲ انجمن، در کرمانشاه ده انجمن وغیره تشکیل شدند. در بسیاری از شهرها انجمن‌ها بر کارهای دولت‌شاه نظارت می‌کردند، وظایف قضائی را انجام می‌دادند، بهای گندم را تعیین می‌کردند، مدرسه وقرائتخانه گشودند.

در بسیاری از شهرها ومناطق شمال ایران، گروههای «غیر قانونی» مجاهدین تشکیل شد، این گروهها برای تأمین استقلال ملی ایران و پیشرفت روند تحول بورژوا - دموکراتیک فعالیت می‌کردند، اعضای این گروهها را خرده بورژواهای انقلابی تشکیل می‌دادند که شامل: صنعتکاران، سوداگران، مالکان جزء، وحتى کارگران و دهقانان بودند. سرشت وبرنامه این گروهها به سوسیال - دموکراسی نزدیک بود و چپ‌ترین سازمانهای سوسیال - دموکراتیک در کشور به شمار می‌آمدند. از طریق سازمان سوسیال دموکرات باکو به نام «همت»، مجاهدین ایران با سازمانهای بلشویکی ماوراء قفقاز ارتباط داشتند و از آنها الهام

می گرفتند، بیگمان اصول خواسته‌های مجاهدین ایران و برنامه‌های سیاسی‌شان بر مبنای آزمودگی‌های آنها تنظیم می‌گردید. برنامه مجاهدین که ضمن سپتامبر ۱۹۰۷ در مشهد تنظیم گردید به قرار زیر بود: حق انتخابات مستقیم، برابر و مخفی برای عموم مردم؛ آزادی‌های فردی، اجتماعی، قلم و بیان و حق اعتصاب؛ مصادره اموال شاه، باز خرید زمین‌های خانها و تقسیم آنها میان دهقانان؛ ۸ ساعت کار در روز؛ آموزش رایگان و اجباری همگانی. مجاهدین دسته‌های داوطلب مسلح گارد انقلابی را سازمان دادند اینها عبارت بودند از: فدائیان که از میان تهیدستان شهری برگزیده می‌شدند، دهقانان، کارگران و خرده بورژواها که در رأس نیروهای مسلح انقلابی قرار داشتند.

مجاهدین علاوه بر سازمان‌دادن یگانهای فدائی، به تبلیغات انقلابی دست زدند، به گردآوری اعانه برای کارهای انقلابی همت گماشتند. آنها پیگیرترین ارگانهای انقلابی به‌شمار می‌آمدند در بیشتر موارد مبتکر و سازمان‌دهنده حملات توده‌ها علیه شاه، فتووالها و امپریالیست‌ها بودند، ذکر این نکته ضرورت دارد که در نتیجه وجود اکثریت عناصر خرده بورژوا در سازمان مجاهدین، زیانهای به‌پیشرفت روند انقلاب وارد آمد، همین‌ها بودند که سکتاریسم، توطئه‌گری و ترور انفرادی را در میان مجاهدین رواج دادند.

در سالهای انقلاب، مطبوعات، از جمله مطبوعات دموکراتیک به‌میزان گسترده‌ای انتشار می‌یافتند. پس از این سالها در حدود ۳۵ روزنامه و هفته‌نامه منتشر شدند، از جمله ۱۵۰ عنوان در تهران ۵۰ عنوان در تبریز، ۲۵ عنوان در رشت، ۲۰ عنوان در اصفهان و ۱۰ عنوان در مشهد انتشار یافتند. روزنامه‌ها و مجله‌های طنزآمیز از محبوبیت ویژه‌ای در میان توده‌ها برخوردار بودند، اینان بیشتر رویدادهای مهم سیاسی را در قالب هجو و طنز در مقالاتشان می‌گنجانیدند. مطبوعات دموکراتیک نقش مهمی را در زندگی اجتماعی سیاسی ایران ایفا می‌کردند، اینان سلاحهای نیرومندی در دست قشرهای دموکرات به منظور پیکار علیه امپریالیسم و ارتجاع ایران بودند.

مجلس زیر فشار جنبش دموکراتیک مردم به سال ۱۹۰۷، تصمیم‌های پیشرفته‌ای را گرفت: مستمری اریستوکراتهای فتودال و هزینه‌های شخصی دربار و شاه را کاهش داد، بر آن شد تا به اصطلاح «مالیات‌های اضافی» را وارد خزانه دولت کند، تیول‌های فتودالی را لغو کرد، قانونی به‌منظور پیکار علیه رشوه‌خواری و اخاذی گذراند، اقدامات پیشرفته‌ای در چارچوب طرحهای بورژوازی انجام داد. این مجلس موفق شد تنی چند از عناصر ارتجاعی را که مقام‌های مهم وزارت جنگ و استانداری ایالات را اشغال کرده بودند، از کار برکنار کند. بنا به تقاضای مجلس سالار معظم که مرتکب فروش دختران و زنان بجنوردی و قوچانی به ترکمن‌ها شده بود، به زندان افتاد. این مجلس علیه مرتجع‌ترین فتودالهای

مجلسی به‌پیکار برخاست.

همراه با این اقدامات، مجلس که بیشتر نمایندگان از عناصر مالك - بورژوازی تشکیل شده بود، از اوج گرفتن جنبش دموکراتیک در هراس بود و بنابراین به‌طور کلی نسبت به قیام دهقانان، انجمن‌های انقلابی و سازمان مجاهدین و فدائیان دشمنی می‌ورزید. اکثریت نمایندگان مجلس هواخواه حفظ قدرت فئودال‌های باقیمانده در روستاها و مخالف هرگونه دگرگونی‌ای در روابط موجود میان دهقانان و مالکان بودند.

در آغاز سال ۱۹۰۷ مجلس تعرض علیه انجمن‌ها، سازمان مجاهدین و فدائیان را آغاز کرد. این تعرض را روحانیان برانگیختند. در ۱۸ فوریه (۳ مارس) ۱۹۰۷ نماینده روحانیان رشت در مجلس به‌نام به‌العلوم اعلام کرد که انجمن رشت آرامش مردم را بهم می‌زند و اینکه انجمن چیزی جز «کانون انقلاب و هرج و مرج نیست». در ۲۷ مارس (۹ آوریل) آیت‌الله طباطبائی اعلام داشت: «مادامیکه مجلس وجود دارد، انجمن اضافی است و باعث نابسامانی و سوءتفاهم در کشور می‌شود». او از مجلس خواست به وزیر کشور مراجعه و از او بخواهد تا اقداماتی علیه «فعالیت‌های زیان‌بخش انجمن‌ها انجام دهد»، مجلس هم با این پیشنهاد موافقت کرد.

مجلس نسبت به سازمان مجاهدین و فدائیان پندار کینه توزانه‌تری داشت.

در اول آوریل ۱۹۰۷ مجلس قانونی را درباره انجمن‌های ایالتی و ولایتی تصویب کرد که به موجب آن تا اندازه‌ای به آنها حق نظارت در سازمانهای اداری دولت را در ایالات، می‌داد، اما در عین حال قشرهای دموکراتیک مردم را از شرکت در انتخابات انجمن محروم و حق مداخله در امور سیاسی را از انجمن‌ها سلب کرد.

شاه و ارتجاع که از هم‌پاشیدگی آینده هواخواهان مشروطیت را پیش بینی می‌کردند، به‌سال ۱۹۰۷ نیروهای را برای حمله به آنها گرد آوردند. شاه امین‌السلطان مرتجع را از خارجه فراخواند و او را به‌جای مشیرالدوله لیبرال مآب به نخست وزیر منصوب کرد. در اراك (سلطان آباد)، قم، ماکو، قره‌داغ، تهران و شیراز، ضمن بهار و تابستان سال ۱۹۰۷ حمله‌های فئودال‌های مرتجع علیه جنبش‌های دموکراتیک و شرکت‌کنندگان در این جنبش‌ها آغاز گردید. در ماه مه ۱۹۰۷ شاه از امضای متمم قانون اساسی که به‌وسیله کمیسیون مجلس آماده شده بود، خودداری کرد. این چگونگی باعث تظاهرات توده‌ها در تهران و اعتصاب عمومی در تبریز گردید.

امین‌السلطان عناصر مرتجع را به‌حمله‌های تحریک آمیز علیه مردم برمی‌انگیخت، و این وضع خشم و اعتراض مردم را تندتر کرد؛ در ۱۸ اوت ۱۹۰۷ امین‌السلطان به‌وسیله یکی از اعضای سازمان فدائیان ترور شد.

متمم قانون اساسی

اوج گیری جنبش مردم شاه را ناگزیر کرد که در تاریخ ۷ اکتبر ۱۹۰۷ - متمم قانون اساسی را امضاء کند، این متمم مهمترین قسمت قانون اساسی ایران به شمار آمد. ضمن آن که بر پایه پندارهای بورژوائی طرح شده بود، برابری همه مردم در مقابل قانون، مصونیت افراد و دارائی اشخاص، آزادی قلم و بیان (شرایط محدودکننده آن، عدم تناقض با اصول اسلام بود)، آزادی مطبوعات، اجتماعات و انجمن‌ها، تضمین می‌شد. ضمن این قانون، تشکیل دادگاههای غیر مذهبی در کنار حاکم شرع (ویژه روحانیان بود) پیش‌بینی شد. اصول تفکیک قوا در آن پیش‌بینی گردید؛ قوه قضائیه مسئول رسیدگی به دعاوی حقوقی و جزائی بود. شاه ایران حقوق گسترده و ویژه‌ای داشت: هیچگونه مسئولیتی را در قبال کارهای دولت عهده‌دار نبود، فرمانده کل قوای مسلح به شمار می‌آمد و حق اعلان جنگ و انعقاد پیمان صلح را داشت، می‌توانست وزیران را عزل و نصب کند. در عین حال شاه موظف بود در مجلس برای نگاهداری رژیم مشروطیت، سوگندوفاداری یاد کند. متمم قانون اساسی اجازه تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی را داده بود. دین رسمی و دولتی ایران اسلام و شیعه اثنی عشری اعلام گردید. ضمن متمم قانون اساسی به روحانیان حقوق و امتیازات گسترده‌ای تفویض گردید. در نظر گرفته شد، کمیسیونی مرکب از ۵ تن از روحانیان بلندپایه تشکیل گردد، این کمیسیون می‌توانست کلیه قوانین مصوبه مجلس را با قوانین شرع تطبیق و در صورتیکه مغایر دین اسلام بودند، رد کند، اما پس از تأیید این کمیسیون کلیه قوانین نزد شاه فرستاده می‌شد و برای اجرا تصویب می‌گردید. در شرایطی که بقایای رژیم فئودالی در ایران حکمفرما بود و بیداد فئودالها مانند پیش در میان دهقانان ادامه داشت، اعلام این قانون که از پندار بورژوائی مایه می‌گرفت، بسیار پیشرفته به شمار می‌رفت و اهمیت فراوانی داشت.

متمم قانون اساسی مانند خود قانون منافع گروههای مالک - بورژوا را باز می‌تاباند، به سوی رفورم رژیم سیاسی بر مبنای پندار بورژوازی گرایش داشت اما در عین حال از مالکیت مالکان بر زمین و رواج روابط فئودالی پشتیبانی می‌کرد.

پس از تصویب متمم قانون اساسی، عقب‌نشینی عناصر لیبرال از مواضع انقلابی آغاز شد، اینان می‌پنداشتند با تصویب این قانون مسئله انقلاب پایان یافته است، حتی از پیشرفت روند انقلاب فعالانه و آشکارا جلوگیری کردند و اینگونه تقریباً به جناح ارتجاعی نزدیک شدند.

سیاست دولت‌های امپریالیستی

سیاست دولت‌های انگلیس، روسیه‌تزاری و آلمان به‌گونه‌ای ژرف با پیشرفت روند انقلاب در ایران خصمانه بود. در عین‌حال این دولت‌ها با یکدیگر درباره مسائل ایران رقابت داشتند. امپریالیست‌های انگلیسی، هدف‌های امپریالیستی خود را زیرپوشش تبلیغات ضد روسی پنهان می‌کردند. وزیر نقاب ریاکارانه‌ای با مشروطیت و جنبش دموکراتیک ایرانیان، همدردی نشان می‌دادند. برخی از انگلیسها از جمله خبرنگار روزنامه «تیمس» در تهران به نام د. فرزد چنین نظر داد، که ایران گویا ناچار است، رژیم بی‌گونه مشروطیت انگلستان در کشورش برقرار کند. اما عملاً انگلیسها دشمنان استقلال ملی، آزادی و دموکراسی در ایران بودند. پندار انگلیسها درباره این وقایع از بررسی گزارش مادلینگ سفیر انگلستان در ایران به‌گیری وزیر امور خارجه آن دولت در ۲ ژانویه ۱۹۰۸ به خوبی روشن می‌شود، او نوشت: «ایران شایستگی اداره امور کشورش را ندارد و حتی پس از دو نسل دیگرچنین آمادگی‌ای را نخواهد داشت». اینان بارها با خشونت، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را شکستند، از همان آغاز انقلاب علیه جنبش انقلابی مردم‌دخالت مسلحانه کردند (مداخله در جزیره هنگام و کناره خلیج فارس، مداخله در بلوچستان و سیستان). انگلیسها با مرتجع‌ترین عناصر فئودال ایران پیوندی ناگسستنی داشتند (ظل-السلطان، شیخ خزعل، قوام‌الملک شیرازی) و می‌کوشیدند ایران را در بند انگلیسها نگاهدارند، رژیم سلطنتی و روابط فئودالی را در این کشور استوارکنند. راست است که انگلیسها بی‌میل نبودند محمد علی شاه را که وابسته به روسها بود سرنگون کنند و به‌جای او دست‌نشانده خدمتگذارشان، مثلاً ظل‌السلطان مرتجع رابه‌تخت بنشانند، چون اینان بارها آشکارا و به‌گونه پنهانی از او پشتیبانی کردند.

تزاریسم که جنبش‌های دموکراتیک مردم روسیه و ملت‌های تابع دیگرش را سرکوب کرده بود، تکیه‌گاه نیروهای ارتجاعی ایران و دشمن انقلاب مردم این کشور به شمار می‌رفت. اما شکست تزاریسم در جنگ با ژاپون و انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه این دولت را ناتوان کرد و مانع از آن شد که در نخستین سال‌های انقلاب در ایران مداخله مسلحانه کند. همینکه زخم‌های شکست ژاپون و انقلاب ۱۹۰۵ بهبود یافت، سیاست روسیه‌تزاری نسبت به ایران تجاوزکارانه‌تر گردید.

در آغاز انقلاب ایران تلاش دولت آلمان به‌منظور نفوذ اقتصادی و سیاسی در این کشور افزایش یافت. از سال ۱۹۰۶ آلمانها مرتباً با کشتی از هامبورگ به خلیج فارس رفت و آمد داشتند و می‌خواستند بندری را در کناره خلیج، از ایران اجاره کنند. آلمان‌ها می‌خواستند

از طریق راه آهنی که در پایان سده ۱۹ به بغداد کشیده بودند و ضمن طرحهایشان اتصال يك شاخه از آن را به تهران در نظر داشتند، در ایران نفوذ کنند. اینان به صدور کالاهایشان به ایران افزودند و امتیازات چندی گرفتند، از آنجمله يك بانک آلمانی با امتیازات بسیار در تهران بنیان نهادند، مشاوران مالی شان را به ایران تعین کردند، به دولت وام دادند، در تهران مدرسه آلمانی گشودند و غیره. امپریالیستهای آلمان تبلیغات عوام فریبانه‌ای را علیه انگلیسها و روسها آغاز کردند، سالوسانه مدعی بودند که گویا آلمان با جنبش آزادی ملی ایران همدردی می کند و علاقه مند به استواری استقلال اقتصادی و سیاسی این کشور است. در عین حال آلمانها تركها را برانگیختند تا سرزمینهای ایران را در منطقه دریایچه ارومیه اشغال کنند.

آلمانها، تركها را تشویق کردند تا از شکست روسها در جنگ با ژاپون بهره ببرند و حتی از آنجا که خط مرزی دقیق و مشخصی میان ایران و ترك وجود نداشت، در پایان سال ۱۹۰۵ تركها نیروهای خود را از مرز گذراندند، ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) و مناطق دیگر خاك ایران را که نزدیک دریایچه ارومیه بود، اشغال کردند.

موافقت نامه انگلیس - روس به سال ۱۹۰۷

نفوذ آلمانها در خاور نزدیک و ایران، مقدمات انقلاب ایران و جنبش آزادی ملی در هندوستان باعث شدند که تضاد میان بریتانیا و روسیه در خاور تا اندازه‌ای تخفیف یابد، بنابراین انگلیسها با روسها موافقت کردند که ایران و خاور میانه را به دو منطقه نفوذ تقسیم کنند. تقسیم بندی مناطق نفوذ، پیش از جنگ روس - ژاپون هم از سوی انگلیسها پیشنهاد شد، اما در آن زمان روسیه این پیشنهاد را نپذیرفت. فقط در پایان سال ۱۹۰۵ به انگیزه ناتوان شدن آن دولت در پی جنگ با ژاپون و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تزاریسم به مذاکره با انگلیسها در این باره تن در داد.

موافقت نامه درباره مرز بندی مناطق نفوذ در ایران، افغانستان و تبت در چارچوب طرح قرار داد انقاف میان انگلیس - فرانسه - روسیه در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ امضا شد. طبق این موافقت نامه امپریالیستی قسمتی از خاك ایران واقع در شمال خط قصر شیرین - اصفهان - یزد - ذوالفقار در محل اتصال مرزهای ایران، افغان و روس، به عنوان منطقه نفوذ روس و قسمت دیگری از سرزمین ایران واقع در جنوب شرقی خط بندرعباس - کرمان - بیرجند - گازیك در مرز ایران و افغانستان به سوی شرق بیرجند، منطقه نفوذ انگلیسها، تعیین گردید. انگلیس و روسیه تزاری متقابلاً متعهد شدند، هیچگونه امتیاز سیاسی و

اقتصادی در منطقه نفوذ طرف دیگر، از دولت ایران نگیرند و مانع فعالیت یکدیگر در منطقه نفوذ خودشان نشوند. دولت تزاری حضور و منافع دولت بریتانیا را در خلیج فارس به رسمیت شناخت و از هر گونه ادعائی نسبت به نفوذ در منطقه خلیج، چشم پوشید. اما رقابت میان انگلیس و روس در ایران پس از عقد موافقت نامه ۱۹۰۷ بگونه پنهانی ادامه داشت. این موافقت نامه تنها علیه انقلاب ایران تمام شد چون پس از امضای آن انگلیس و روسیه در مناطق نفوذشان آزادانه می توانستند مداخله مسلحانه کنند و عملاً هم این قرارداد برای خفه کردن انقلاب ایران بگونه فعالانه ای به کار رفت. ایرانیان که از عقد این موافقت نامه آگاه شدند به سختی خشمگین گردیدند، و در پی آن دولت ایران از به رسمیت شناختن آن سر باز زد و مجلس به تقسیم ایران به منطقه نفوذ رسماً اعتراض کرد.

تلاش برای کودتای ضد انقلابی در دسامبر ۱۹۰۷ و پیکار نیروهای دموکراتیک با مرتجعان در نیمه سال ۱۹۰۸-م.

ارتجاع ایران زیر رهبری شاه می پنداشت که با امضای موافقت نامه انگلیس و روس و کنار رفتن لیبرال ها از صفوف انقلابیون ایران موقعیتش استوار شده، بنابراین در پایان سال ۱۹۰۷ نیروهای ضد انقلاب را به منظور سرکوبی انقلابیون متمرکز کرد. شاه ضمن گردآوری یکانهای نظامی در تهران از دولت و مجلس خواست تا انجمن ها را تعطیل کنند. در دوم دسامبر بنابه فرمان دربار شاه جمعیت انبوهی از مرتجعان در میدان توپخانه تهران گردآمدند، اینان خواستار انحلال مجلس و انجمن ها طبق فرمان شاه شدند.

تعرض مرتجعان خشم توده های مردم را در پایتخت و استانها برانگیخت، مردم به دولت و مجلس فشار آوردند تا از تعطیل انجمن ها خودداری کنند. به منظور دفاع از جایگاه مجلس و انجمن ها چند هزارتن، از جمله بسیاری از فدائیان مسلح، مجامدان و اعضای انجمن های انقلابی گرد آمدند. در بسیاری از شهرها اعتصاب عمومی اعلام شد و یکانهای داوطلب انقلابی تشکیل گردیدند. انجمن های تبریز، رشت، مشهد، قزوین، کرمان و شیراز در تلگراف خانه ها گردآمدند و خواستار شدند تا محمد علی شاه مرتجع از سلطنت خلع گردد. از شهرهای دیگر یکانهای داوطلب مسلحی برای دفاع مجلس به تهران آمدند. کابینه وزیران دولت استعفا داد. در این هنگام اوضاع به سود شاه نبود. اما مجلس به سازش گرایش داشت و مذاکره با شاه را آغاز کرد، در پی این مذاکره طرفین به توافق رسیدند. شاه یک بار دیگر سوگند خورد که به مشروطیت و فسادار خواهد ماند، و نمایندگان مجلس متعهد شدند از شاه پشتیبانی کنند و نسبت به سلطنت او شك و تردید به خود راه ندهند.

اینگونه نمایندگان مالکان - بورژواها با دربار مرتجع شاه از در سازش درآمدند. در نیمه نخستین سال ۱۹۰۸ پیکار میان نیروهای دموکراتیک و مرتجع هرچه بیشتر شدت یافت. در تبریز انجمن ارتجاعی «اسلامیه» درست شد، این انجمن سرخوردگی مسلحانه در شهر را برانگیخت. تعرض مرتجعان در تهران، شیراز و شهرها و مناطق دیگر دنبال شد.

از سوی دیگر جنبش دهقانان به میزان چشم گیری گسترش یافت. قیام دهقانان طالش ادامه داشت، قیام ها و شورش های دهقانی در مناطق اردبیل - آستارا، فندرسک (استرآباد)، درگز (خراسان) آغاز گردید. ضمن قیام ضد نفوذالی بم و نرما شیر (کرمان) بردگان هم به دهقانان پیوستند، این بردگان در بسیاری از مناطق کرمان، روی زمین های نفوذالها کار می کردند. در مناطق صید ماهی لیانوزف، کارگران، باربران، قایقرانان انزلی دست به اعتصاب زدند، در کارگاه های قالی بافی سلطان آباد (اراک) شورش در گرفت اینگونه جنبش ضد امپریالیستی به اوج خود رسید. در ماه های مه - ژوئن تعرض علیه ساختمان های بندری انزلی که به وسیله سرمایه داران روسی ساخته می شدند، آغاز گردید. کارگران محلی ساختمان بندر چند بار دست از کار کشیدند. در مناطق مرکزی و جنوبی ایران حملات ضد انگلیسی ادامه یافت. در نزدیکی شهر قم ضمن آوریل ۱۹۰۸ شعبه کمپانی انگلیسی لینچ که به کار جمع آوری عوارض زاهداری می پرداخت، ویران شد. انجمن ها و بازارگانان بنادر جنوبی ایران در خلیج فارس، از آغاز سال ۱۹۰۸ کشتی های خط دریائی «بریتیش - ایندیا» را بایکوت کردند، این کمپانی کوشش داشت سرویس حمل و نقل دریائی مسافر - کالا را بین هندوستان و بنادر خلیج فارس به خود اختصاص دهد. انجمن بندرعباس در تابستان ۱۹۰۸ مسئله تعویل گرفتن سازمان تلگراف بندرعباس و همچنین خط پستی بندرعباس - کرمان را مطرح کرد، این سازمانها زیر نظر انگلیسها اداره می شدند. تظاهرات ضد انگلیسی دیگری نیز رویدادند.

در همه جا انجمن های محلی تشکیل گردیدند و نفوذ آنها بگونه چشم گیری در زندگی اجتماعی - سیاسی مردم دیده می شد. در تهران ضمن ژوئن ۱۹۰۸ تقریباً ۲۰۰ انجمن تشکیل گردید. در ۲۸ فوریه ۱۹۰۸ سوء قصد نافرجامی علیه جان شاه رویداد. با همه این احوال گرایش اکثریت لیبرالها و پیشوایان مجلس به محدود کردن جنبش دموکراتیک مردم و تلاش به منظور سازش با ارتجاع آشکارا به چشم می خورد.

کودتای ضد انقلاب در ۲۸ ژوئن ۱۹۰۸

تاکتیک سازشکارانه لیبرال‌ها، نبودن یک دستگاه رهبری برای پیش برد جنبش انقلابی و کمک دولت‌های امپریالیستی (روس و انگلیس) به ضد انقلابیون - همه این انگیزه‌ها ارتجاع را برانگیخت که عملیاتی جدی علیه انقلاب انجام دهد. شاه که از پیش ارتش ارتجاعی زیر فرمایش را جمع و جور کرده بود، در ۲۲ ژوئن حکومت نظامی اعلام داشت و به فرمانده روسی بریگاد قزاق، سرهنگ لیاخوف فرمان داد مجلس و مسجد سپهسالار را که در نزدیکی بود به وسیله نیروی قزاق اشغال و کلیه مدافعان مشروطیت را که در آنجا گردآمده بودند، خلع سلاح کند.

در ۲۳ ژوئن، بریگاد قزاق ساختمان مجلس، انجمن آذربایجانی‌ها و مسجد سپهسالار را بمباران کرد، اینگونه کودتای دولتی ارتجاعی در ایران انجام گرفت؛ پایداری مدافعان مجلس و انجمن‌ها در هم کوبیده شد، بسیاری از نمایندگان مجلس از جمله نماینده محبوب تبریز به نام مستشارالدوله و اعضای انجمن‌ها، دستگیر گردیدند، آنها را به زنجیر بستند و به زندان انداختند و در معرض شکنجه قرار دادند. نماینده مجلس میرزا ابراهیم‌خان را هنگامیکه بازداشت بود، کشتند. به فرمان شاه سردبیر روزنامه محبوب «هودا سرافیل» میرزا جهانگیرخان و واعظ نامدار که یکی از رهبران جنبش مشروطیت به شمار می‌رفت به نام ملک‌المتکلمین را خفه کردند. سلطان‌العلمای خراسانی سردبیر روزنامه «روح‌القدس» قاضی اداقی، میدجمال و چندتن دیگر را نابود کردند. تقی زاده و چندتن دیگر از نمایندگان مجلس در جایگاه سفارت انگلیس در تهران به بست نشستند. انگلیسها به امید اینکه بعدها از وجودشان به سود خود بهره‌ببرند به این نمایندگان پناه دادند. بسیاری از نمایندگان آشکارا هواخواهی خود را از شاه اعلام داشتند. هنگام حمله به مجلس بیش از ۳۰۰ تن از مدافعان آن جایگاه کشته شدند. شماره تلفات وزخمیان نیروهای شاه در حدود ۱۰۰ تن بود؛ انحلال مجلس و انجمن‌ها اعلام گردید، انتشار روزنامه‌ها ممنوع شد. در تهران مقررات حکومت نظامی اجرا گردید. در شهرهای دیگر ایران، غیر از تبریز، انجمن‌ها تعطیل و از انتشار روزنامه‌ها جلوگیری شد اینگونه سامان ارتجاعی دوباره برقرار گردید. عین‌الدوله و آصف‌الدوله و تنی چند از مرتجعان دو آتشه دیگر به سمت استانداری و فرمانداری گماشته شدند.

قیام تبریز در سالهای ۱۹۰۸-۱۹۰۹-م.

پس از ویرانی مجلس، کانون پیکارهای انقلابی ایران به تبریز منتقل گردید. کوشش مرتجعان به منظور تصرف شهر و قلع و قمع مجاهدین و فدائیان، قیام مسلحانه توده‌های

تبریزی را برانگیخت، در این قیام، دهقانان، کارگران، صنعتگران و بسوزروازی ملی شرکت داشتند. انجمن تبریز که بیشتر اعضای آن مالکان، سوداگران، روحانیان بودند، از هم‌پاشید. رهبران لیبرال این جنبش در نخستین حمله ارتجاع پنداشتند که پیکار آنها شکست خورده است، پراکنده شدند و برخی خواستند به کنسولگری‌های بیگانه پناه ببرند. رهبری قیام تبریز را نمایندگان قشرهای دموکراتیک توده‌ها به دست گرفتند: ستاد رهبر پرتوان جنبش پارتیزانی توده‌ها علیه ارتش شاه و فتودالها، و باقرها در رأس این قیام قرار گرفتند، حتی رهبر سازمان سوسیال دموکرات تبریز، علی موسیو، علی دواچی و حاجی مهدی آقا از لحاظ سیاسی به این قیام کمک کردند. ستار در این قیام نقش برجسته‌ای را ایفا می‌کرد، در مطبوعات روسی و اروپائی غربی او را همتای «پوگاچف» یا «گاریبالدی ایران» برمی‌شمردند. به پاس خدمات ستار و باقر در پیکار علیه ارتجاع و شاه مردم آنها را «خان» نامیدند، به ستار لقب «سردار ملی» و به باقر لقب «سالار ملی» دادند، یکی از دستیاران نزدیک ستار در عملیات رزمی حسین باغبان بود. فرماندهان یکانهای فدائی انقلابی، مثلاً ایلددم دهقان، غایب محمدآقای نجاد، میرعبدالمحسن فشنگچی و غیره بودند. برای اداره کارهای شهر انجمن تازه‌ای برگزیده شد. قیام‌کنندگان خواهان تجدید مشروطیت و تشکیل مجلس تازه بودند. اگرچه این قیام سرشت دموکراتیک داشت، با وجود این تبریزیها نتوانستند، مالکیت فتودالی را از میان ببرند.

در مدت ۴ ماه تا اکتبر ۱۹۰۸ انقلابیون تبریز به نبردهای بی‌امانی علیه نیروهای ارتجاعی ادامه دادند. در برابر قیام‌کنندگان نه تنها نیروهای شاه و مرتجعان محلی، بلکه دسته‌های غارتگر قرچه‌داغی به سرکردگی رحیم‌خان چلییانلو، دستجات شاهسون زیرفرمان نصرالله‌خان پورتچی و دسته‌هایی از مرند به ریاست فتودال معروف شجاع نظام، نبرد می‌کردند. این نبردها با کامیابی‌های متناوب تا ژوئیه به سود انقلابیون ادامه یافت؛ در ماه اوت ۱۹۰۸ مرتجعان موفق شدند تقریباً تمام تبریز را به استثنای قسمتی از محله امپرخیز که یکانهای انقلابی ستار در آنجا متمرکز بودند، به تصرف درآورند. اما ستار و رهبران دیگر قیام تبریز از پشتیبانی توده‌های وسیع مردم تبریز برخوردار بودند و پیوسته داوطلبان بی‌شماری به یکانهای انقلابی می‌پیوستند. در اکتبر ۱۹۰۸ قیام‌کنندگان تبریز موفق شدند ارتش شاه و مرتجعان مسلح را از تبریز بیرون رانند.

و. ای. لنین با دقت روند نبرد تبریز را دنبال می‌کرد، در مقاله‌ای زیرعنوان «ماده منفجره سیاست جهانی» که در ۲۳ ژوئیه (۵ اوت) ۱۹۰۸ انتشار داد، درباره قیام تبریز نوشت: «در کشوری که هم‌اکنون میان صاحب هندوستان از یکسو، و دولت ضد انقلابی روسیه از سوی دیگر تقسیم شده وضع انقلابیون ایران دشوار است. اما با نبرد سرسختانه

تبریز که بارها به پیروزی انقلابیون انجامیده، به نظر می‌رسد، ارتش شاه حتی با وجود کمک لیاخوف روسی و دیپلماتهای انگلیسی با پایداری سختی از پائین مواجه شده است. چنین جنبش انقلابی‌ای که می‌تواند پایداری رزمی رزمندگان را توان بخشد و قهرمانان دیگری را از میان عشایر برانگیزد و به کمک فراخواند - نمی‌تواند از میان برود، و حتی در صورت پیروزی کامل ارتجاع ایران، در چنین شرایطی خشم عظیم توده‌ها را دوباره علیه مستمگران برخواهد انگیزد.^۱

انقلابیون روسی و به‌ویژه ساکنان ماوراء قفقاز کمک شایانی به قیام‌کنندگان تبریز کردند: اینان به کارهای تبلیغاتی در میان مردم پرداختند، در سازمان‌دادن و آموزش یکانهای داوطلب نقش مهمی داشتند. کارگاههایی به منظور تهیه بمب و نارنجک در تبریز درست کردند، در نبردهای علیه ارتش شاه و مرتجعان شرکت داشتند. در گیرودار نبرد از قفقاز یکانهای مسلح داوطلبی به تبریز وارد شدند.

پس از بیرون راندن ارتش شاه از تبریز، انقلابیون مرند، مراغه، خوی، سلماس و شهرهای دیگر آذربایجان را تصرف کردند. پس از اشغال شهرها و روستاها به ایجاد انجمن‌ها و تشکیل یکانهای مسلح فدائی در این‌جاها همت گماشتند، مالکان مرتجع محلی را بیرون راندند، انبارهای گندم و دامهای آنها را مصادره کردند. دهقانان از انجام وظایف فتووالی سرباز زدند. دارائی‌های شاه را در آذربایجان به تصرف درآوردند. نظم و امنیت را در همه‌جا برقرار کردند. وظایف ارگان عالی اداری را در تبریز، انجمن اهالی انجام می‌داد. برای اداره امور جنگی، کمیته‌ای جنگی زیر نظر ستار و باقر تشکیل گردید. در پایان ۱۹۰۸ در سرتاسر خاک آذربایجان ۴۰ هزار فدائی آماده شد. ۲۰ هزارتن تنها در شهر تبریز حضور داشتند. با کمک انقلابیون ماوراء قفقاز در تبریز بیمارستان و آموزشگاههای تازه بنیان‌گذاری شدند. روزنامه‌ها از نو منتشر گردیدند.

در ژانویه ۱۹۰۹ ارتش شاه و دسته‌های فتووالیهای ارتجاعی دوباره تبریز را محاصره کردند. اما مردم تبریز با وجود قحطی و گرسنگی که در اثر محاصره پیش آمده بود، تامه آوریل ۱۹۰۹ با کامیابی حمله‌های مرتجعان را دفع کردند. قیام تبریز کلیه نیروهای ارتجاعی را برای مقابله به سوی خودکشاند و باعث اوج‌گیری جنبش‌های انقلابی در سرتاسر کشور ایران گردید.

در خراسان و مرکز آن مشهد، جنبشی برای بازگیری مشروطیت اوج گرفت. در مناطق درگز، وکلات، ضمن دسامبر ۱۹۰۸ - ژانویه ۱۹۰۹، قیام مسلحانه دهقانان علیه قدرت

۱. به مجموعه آثار لنین. جلد ۱۷ ص ۱۷۷ مراجعه شود.

شاه و فئودالها انجام یافت.

در اصفهان ضمن ژانویه ۱۹۰۹، طرفداران مشروطیت قدرت را به دست گرفتند، یکانهای مسلح ایل بختیاری به این قیام پیوستند. قیام دیگری در جنوب ایران، منطقه لار به سرکردگی یکی از هواخواهان مشروطه، به نام سید عبدالحمین در گرفت.

در ۸ فوریه ۱۹۰۹ نیروهای انقلابی رشت قیام کردند و قدرت شهر به دست هواخواهان مشروطیت افتاد، طرح این قیام با دقت و آمادگی کامل تهیه شد، در این قیام مانند تبریز انقلابیون قفقاز شرکت داشتند. در آنجا کمیته‌ای انقلابی به نام «ستارخان» تشکیل شد، این کمیته زیر نفوذ انقلابیون سوسیال دموکرات قرار داشت. در برابر این کمیته گروه دانشاکنهای ارمنی، به سردگی یفوم داویدیان تشکیل شد. در آغاز ۱۹۰۹، دانشاکنها در جنبش انقلابی علیه شاه شرکت کردند، اما بعدها اینان به لیبرالها و مرتجعان ایرانی پیوستند و از وجودشان برای پیکار علیه عناصر انقلابی و خلع سلاح فدائیان و غیره استفاده شد.

هنگام قیام رشت که زیر نظر «کمیته ستارخان» انجام یافت، حاکم گیلان به نام سردار افخم کشته شد، انقلابیون، موسسات دولتی، تلگرافخانه، قورخانه را اشغال کردند و بر فراز این موسسات پرچم سرخ برافراشتند. در ۱۵ فوریه انجمن رشت برگزیده شد، شورای جنگی تشکیل و دادگاه ایجاد گردید. به دنبال تصرف رشت انقلابیون در شهرهای انزلی، لنگرود، فومن و شهرها و مناطق دیگر گیلان، قدرت را به دست گرفتند و در این شهرها انجمن تشکیل دادند. پس از به دست گرفتن قدرت انقلابی در منطقه گیلان، فدائیان گیلانی به کمک انقلابیون قفقازی آماده حمله به تهران به منظور سرنگونی محمد علیشاه و بازیابی مشروطیت شدند.

در مارس ۱۹۰۹ مشروطه خواهان اداره بندر بوشهر و بندرعباس را به دست گرفتند. نیروهای شاه در اثر نبردهای قهرمانانه مردم تبریز از هم پاشیدند و حملات ضد شاه در شهرها و استانهای دیگر ایران آغاز گردید.

ارتش شاه در موقعیتی نبود که بتواند مقاومت تبریزیهای محاصره شده را درهم شکند. در چنین شرایطی امپریالیست‌های انگلیسی و تزاریسیم به محمد علیشاه توصیه کردند به مردم وعده بازسازی مشروطیت را بدهد و خودشان به مداخله مسلحانه پناه جستند. در جنوب ایران (بوشهر، بندرعباس و لنگه) انگلیسها نیرو پیاده کردند، انجمن‌ها را بهم زدند جنبش‌های دموکراتیک را سرکوب کردند. در پایان آوریل ۱۹۰۹ دولت روسیه به تحریک دیپلماتهای انگلیسی، به بهانه دفاع از اتباع بیگانه و رساندن خواربار به آذربایجان، نیروهای را به تبریز گسیل داشت. با ورود ارتش روس به تبریز قیام آن شهر پایان یافت.

انقلاب ایران در سالهای ۱۱-۱۹۰۵



	مرکز اصلی قیام مردمی در استان انقلاب		منطقه جنبش دین‌مآبی
	شهری که نخستین بار در آن سازمان‌های آزادی‌خواه و احصای آنها کاری بر وقوع پیوسته. شهرانگیزه و آنجا ناست ای بهائی و سران آن		اردو کتی‌های انقلابی گمن و جنبش‌های بزرگ‌ترین شدت‌یافته ۱۹۰۹
	دو مرکز عمده قدرت شاه بر مبنای پیوسته ۱۱۰۵		منطقه نفوذ روسیه تزاری طبق پیمان ۱۹۰۲ با انگلیس
	شهرانگیزه و آنجا تا آنجا که باقی‌مانده است ای فدائیان تشکیل شد		منطقه نفوذ انگلیس بر حسب پیمان همان پیمان
	مرکز مهم جنبش‌های انقلابی		مرکز جنبش‌های ضد امپریالیستی

ارتش شاه و یکانهای مرتجع از پیرامون تبریز عقب نشستند. بیدرنگ بازداشت انقلابیون ماوراء قفقاز که در تبریز نبرد می‌کردند و نیز هم‌زمان ایرانی‌شان در تبریز آغاز گردید، فدائیان خلع سلاح شدند. فرماندهی نیروهای روسی در تبریز و همچنین مرتجعان ایرانی ای که به این شهر بازگشته بودند، ستارخان و باقرخان را دستگیر نکردند و نسبت به انحلال انجمن هم تصمیمی نگرفتند. انجمن تبریز اداره امور شهر را دنبال کرد. تلاشهای شاه به

منظور ورود عین‌الدوله به شهر که از سوی او به فرمانداری آذربایجان منصوب شده بود، بی نتیجه ماند. تبریزها جدا از پذیرفتن او خودداری کردند و عین‌الدوله ناگزیر شد به تهران برگردد. والی موقت آذربایجان یعنی اجلال‌الملک که از سوی انجمن برگزیده شده بود، کار خود را دنبال کرد.

در میان کلیه رویدادهای انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران، قیام تبریز از همه مهمتر و پیگیرانه‌تر بود. جنبش انقلابی تبریز کاملاً سرشت دموکراتیک داشت. برخلاف تهران و بسیاری از مناطق ایران، جنبش انقلابی تبریز به وسیله مالکان لیبرال و بورژوازی رهبری نمی‌شد، بلکه رهبری این قیام را ستار، بساقر، علی‌موسیو و دیگران که از میان قشرهای دموکراتیک توده‌ها به پا خاسته بودند، اداره می‌کردند. هنگام قیام تبریز، بیکار بی‌امان توده‌های مردم به خاطر دموکراسی، آزادی و استقلال ایران گسترش یافت.

سرنگونی محمدعلیشاه

قیام تبریز و جنبش‌های ضد شاه در نقاط دیگر کشور که به دنبال دفاع قهرمانانه مردم تبریز در مقابل نیروهای ارتجاعی پدید آمدند، ضربه کوبنده‌ای را به حکومت ارتجاعی محمدعلیشاه وارد آوردند. ضمن ژوئیه ۱۹۰۹ در نتیجه حمله فدائیان گیلان از شمال و یکانهای چریک بختیاری از اصفهان و تصرف تهران به دست اینها محمدعلی شاه از سلطنت خلع و پسر خردسالش احمد به تخت نشست. عضدالملک که یکی از شاهزادگان پیرودمان قاجار بود به عنوان نایب‌السلطنه برگزیده شد. تجدید رژیم مشروطیت سال ۱۹۰۶-۱۹۰۷ در ایران اعلام گردید. یک دولت موقت مرکب از فئودالهای لیبرال و خانهای بختیاری به ریاست سپهدار، فئودال بزرگ مخالف محمدعلیشاه، تشکیل شد، سپهدار هنگام حرکت فدائیان گیلان به تهران به آنها پیوست. وزارت کشور به عهده یکی از سردگان ایل بختیاری یعنی سردار اسعد واگذار شد و یفرم داشناک مقام ریاست پلیس تهران را به عهده گرفت. خانهای بختیاری به این انگیزه زیر پرچم مشروطه خواهان گرد آمدند، چون می‌پنداشتند، با این ترتیب می‌توانند نفوذ خود را آنگونه که در میان ایل بختیاری پا برجا بود، در سرتاسر خاک ایران استوار کنند. گویا انگلیسها اینان را برای اینکار برانگیختند چون می‌کوشیدند از این راه جای پای خود را در ایران محکم کنند و نفوذ روسها را در این کشور از میان ببرند. در مقام حکام ولایات و ایالات دولت تازه، نمایندگان فئودالهای بلند پایه هیئت حاکم سابق با حفظ ویژگیهای پیشین، قرار گرفتند.

گروههای مالک - بورژوازی لیبرال ضمن اینکه از پیروزی مردم علیه شاه مرتجع

به سود خود بهره فراوان بردند، کوشش داشتند جلو پیشرفت انقلابی توده‌ها را بگیرند. رژیم سلطنتی و دودمان قاجار وحتى امتیازهای خارجی، مؤسسات و ادارات، برپکادقزاق همانگونه دست نخورده سر جای خود باقی ماند. فقط در دستگاه دولت چندتن از مرتجعان درجه ۴ قرار گرفتند. برای سر کرده مرتجعان ایران یعنی شاه سابق محمدعلی، سالیانه صد هزار تومان مستمری تعیین گردید و قرار شد از ایران بیرون رود، بعدها نامبرده با همین پول برای بازگرداندن قدرتش به تلاش پرداخت. دولت سپهدار می کوشید از راه وام گرفتن از بیگانگان و تحمیل مالیات‌های تازه (مالیات حمل و نقل، مالیات نمک و غیره) بردوش توده‌های زحمت کش کشور، از دشواریهای مالی رهائی یابد. در پایان سپتامبر ۱۹۰۹ دولت سپهدار کوشش کرد فدائیان به ویژه فدائیان قفقازی را از میان ببرد. به فدائیان تکلیف شد اسلحه‌شانرا به دولت تحویل دهند و از تهران خارج شوند. اما اینان از اجرای دستور دولت سرپیچیدند و اظهار داشتند رهبران به وعده‌های پیش از حرکت به تهران وفا نکرده‌اند، عملاً مشروطیت به مرحله اجرا در نیامده، مجلس تشکیل نگردیده و تقاضا داشتند فدائیان روی فعالیت وزیران نظارت داشته باشند. پایداری جدی فدائیان، دولت را به هراس انداخت و این بار ناچار شد عقب نشینی کند.

در فعالیت‌های دولت سپهدار نشانه‌هایی از انقلابی بودن دیده نمی‌شد. بیدرنگ پس از سرنگونی محمد علی‌شاه این دولت در راه ساخت و پاخت با عناصر ارتجاعی گام نهاد و بر آن شد جنبش‌های دموکراتیک را سرکوب کند.

تشکیل مجلس دوم و احزاب سیاسی

در ماه نوامبر ۱۹۰۹ دوره دوم مجلس ایران تشکیل شد. انتخاب نمایندگان این مجلس بر طبق قانون تازه انتخابات انجام گرفت، این قانون طبق فرمان محمد علی‌شاه تهیه شد و در آستانه سرنگونی‌اش امضاء گردید. در این قانون، انتخابات با سیستم کوریا (یا صنفی) و دو مرحله‌ای لغو شد، اما محدودیت از لحاظ دارائی و محرومیت زنان و غیره همانگونه با برجا ماند. لغو سیستم صنفی به منظور محرومیت صنف صنعتکاران از نمایندگی بود، چون در مجلس اول نمایندگان این صنف به‌چپ‌گرایش داشتند و به توده‌های مردم وابسته بودند.

در ترکیب مجلس دوم نمایندگان دموکرات بارها کمتر از مجلس اول وجود داشت: در این مجلس نمایندگان صنعتگران و پیشه‌وران حضور نداشتند و بهمان نسبت شماره نمایندگان فئودال - اربستوکرات و مالکان بیشتر بود؛ این مجلس قوانین مهمی را وضع

نکرد و اینگونه کارچشم گیری را انجام نداد. خط مشی مجلس دوم تنها کوشش برای فاصله گرفتن این مجلس از توده‌های مردم بود. در آغاز برخی مسائل کم و بیش مهم در پشت درهای بسته و کمیسیونهای مجلس مطرح می‌گردید، سپس در مجلس علنی مورد مذاکره قرار می‌گرفت. اما در این جلسات عمومی مجلس هم تماشاچیان که در نتیجه خشم محافل اجتماعی و روزنامه‌های چپ برانگیخته شده بودند مانع از گرفتن تصمیم نمایندگان می‌شدند، مردم خواهان طرح کلیه مسائل در جلسه علنی بودند. در مجلس دوم دو فراقسیون «اعتدالیون» و «دموکراتها» فعالیت داشتند.

فراقسیون «دموکرات» وابسته به حزب دموکرات بودند که پس از تشکیل مجلس دوم تشکیل شد و منعکس‌کننده منافع بورژوازی ملی بود. اعضای این حزب اغلب از روشنفکران رادیکال، بورژواها، مالکان، بازرگانان و تا اندازه‌ای صنعتگران بودند، این حزب کوشش می‌کرد کارگران و دهقانان را به سوی خود بکشاند. به این منظور ۱۰ ساعت کار روزانه، یک روز تعطیل در هفته، تحریم کار کودکان تا ۱۴ ساله، وضع قانون عادلانه‌ای برپایه روابط مالک و دهقان، لغو پرداخت بهره مالکانه اضافی و وظایف تحمیلی فئودالها به دهقانان، الغای قدرت سیاسی مالکان در دهات، تقسیم زمینهای دولتی میان دهقانان، در برنامه این حزب گنجانده شد. علاوه بر این خواسته‌ها در برنامه حزب دموکرات از دفاع رژیم مشروطه، آزادی بیان و مطبوعات، آزادی فردی و مصونیت خانه و آزادی‌های بورژوائی دیگر سخن به میان آمده بود. حزب دموکرات همچنین جدائی روحانیت از دولت، تحویل املاک وقف به دولت برای هزینه فرهنگ، انجام آموزش اجباری، صدور قانونی علیه احتکار و غیره را خواستار بود.

حزب دموکرات نتوانست دهقانان، کارگران و قشر گسترده خرده بورژوازی را به سوی خود بکشاند و به این ترتیب به صورت یک حزب نسبتاً کوچک بورژوازی درآمد. در زمینه سیاست خارجی دموکراتها بارها بیشتر از «اعتدالیون» علیه نفوذ روسیه تزاری و انگلیسها تظاهر می‌کردند و کوشش داشتند خود را به دولت‌های امپریالیست دیگر یعنی آلمان و ایالات متحده امریکا متکی کنند.

رهبر فراقسیون دموکرات در مجلس دوم سلیمان میرزا اسکندی بود. حتی حسن ققی‌زاده، ملک‌الشعراى بهادر، حسینقلی خان نواب و دیگران هم نقش مهمی را در این حزب ایفا می‌کردند.

حزب دموکرات در مشهد، تبریز و چند شهر دیگر شعبه‌های کوچکی را سازمان داد. ارگان مطبوعاتی این حزب در تهران روزنامه «ایران نو» بود که در اوت ۱۹۰۹ انتشار یافت.

فراکسیون «اعتدالیون» هم خود را به‌حزبی به همین نام منسوب می‌کرد. این فراکسیون در مجلس دوم نقش‌راست افراطی را به‌عهده داشت، از منافع اریستوکراتهای عثمانی، مالکان و بورژوازی وابسته (کمپرادور) دفاع می‌کرد، و بیگمان در جهت خواسته‌های انگلستان و تزارسم گام برمی‌داشت. در سیاست خارجی هم این فراکسیون صددرصد از دولت‌های نامبرده پیروی می‌کرد.

در فاصله میان مواضع دو فراکسیون نامبرده، گروه‌بندی مالک - بورژوازی کوچکی به نام حزب «اتحاد و ترقی» خودنمایی می‌کرد. این حزب فقط ۴ نماینده در مجلس داشت. گذشته از حزبهای سیاسی مالک - بورژوازی نامبرده بالا، در تبریز، رشت و شهرهای شمالی دیگر ایران گروههای کوچکی که وابسته به مجاهدین سوسیال دموکرات بودند، وجود داشتند، اعضای این گروهها معمولاً خرده بورژوا به‌شمار می‌آمدند. اینان نماینده‌ای در مجلس نداشتند و در میان قشرهای دموکراتیک توده‌ها کار می‌کردند، باشگاههای سیاسی‌ای پدید آوردند، میتینگ‌هایی را برپا می‌داشتند و سیاست‌های دولت‌های امپریالیستی را فاش می‌کردند.

در پائیز ۱۹۰۹ بنا به تصمیم کمیته بلشویکی باکو، گد. ک. ارجنیکیدز به رشت وارد شد، او کمک‌های شایانی در زمینه ایدئولوژی، سیاسی و سازمانی به جنبش دموکراتیک گیلان کرد. به ابتکار او در رشت باشگاه بین‌المللی ایجاد شد. گد. ک. ارجنیکیدز، پندارهای مارکسیستی را تبلیغ می‌کرد، جلسه‌های بحثی را درباره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، درباره اوضاع بین‌المللی، درباره پیکارهای کارگران و دهقانان ایرانی، رهبری می‌کرد. او سیاست دولت‌های امپریالیستی را فاش و از فعالیت‌های دانشکده‌ها پرده برداشت. به ابتکار گ. ک. ارجنیکیدز، گروه سوسیال - دموکرات رشت بخش «مانیفست کمونیستی» نوشته مارکس به زبان فارسی ترجمه گردید؛ ترتیبی داده شد که مطبوعات بلشویکها را از آنسوی مرز به ایران وارد کنند، این نشریات از طریق باشگاههای سیاسی میان ایرانیان پخش می‌گردیدند. گ. ک. ارجنیکیدز در میان قشرهای دموکراتیک توده‌های رشت از اعتبار چشم‌گیری برخوردار بود. او در تابستان ۱۹۱۰ از ایران خارج شد.

پس از سرنگونی محمد علی‌شاه در بسیاری از شهرهای ایران دوباره انجمن‌ها تأسیس شدند و مطبوعات آزادانه نشر یافتند. اما این انجمن‌ها از اعتبار و محبوبیتی که ضمن دوره اول مجلس در زندگی سیاسی کشور به دست آورده بودند هم‌اکنون بهره‌ای نداشتند.

سازشکاری عناصر ارتجاعی حاکم، در رابطه با سیاست‌های دولت‌های امپریالیستی، اعتراض قشرهای دموکراتیک مردم را برانگیخت. در بسیاری از شهرها در اثر گرانی و نایابی گندم و تحمیل مالیات‌های تازه طغیان و شورش در گرفت. در منطقه‌های آستارا،

طالش، استرآباد و درگز دوباره آتش شورش و طغیان برافروخته شد. اعتصاب کارگران و کارمندان برخی از مؤسسات (تلگرافخانه‌ها، چاپخانه‌ها، مستخدمان وزارتخانه‌ها) آغاز گردید. جنبش ضد امپریالیستی گسترده‌ای علیه حضور ارتش‌های خارجی در ایران رویداد. در سرآرامش کشور مصرف کالاهای بیگانه تحریم شد.

دولت مستوفی الممالک و میسیون. م. شوستر

چون دولت سپهدار نتوانست ایران را از بن‌بست اقتصادی و سیاسی بیرون بیاورد، ناگزیر در ژوئیه ۱۹۱۰ کنار رفت و به‌جای او مستوفی الممالک که از سوی «دموکرات‌ها» پشتیبانی می‌شد نخست وزیر گردید. اعضای دولت تازه هم شامل نمایندگان مالکان فئودال بودند و همه می‌کوشیدند روند انقلابی توده‌ها را کور کنند، البته برای این منظور با مرتجعان شناخته شده و دولت‌های امپریالیستی ساخت و پاخت داشتند. یکی از کارهای این دولت خلع سلاح یکانهای فدائی به وسیله چریک‌های بختیاری و پلیس در تهران بود. در زمینه سیاست خارجی، دولت مستوفی الممالک به آلمان و ایالات متحد آمریکا گرایش داشت، ولی در عین حال سیاست خود را مانند سپهدار برپایه خواسته‌های دو دولت انگلیس و روس توجیه می‌کرد.

اما دولت مستوفی الممالک هم در اثر ناتوانی در حل مسائل نامبرده پیش، در آغاز سال ۱۹۱۱ کنار رفت و به‌جای او دوباره سپهدار به نخست‌وزیری منصوب شد، این یکی هم همان سیاست پیشین را دنبال کرد. در بهار سال ۱۹۱۱ سپهدار وام تازه‌ای به مبلغ یک میلیون و دویست و پنجاه هزار لیره استرلینگ از انگلستان گرفت. سپهدار به‌عنوان «ایجاد امنیت و آرامش» کوشش می‌کرد تا ممکنست جنبش‌های دموکراتیک را خفه کند.

به سال ۱۹۱۱ یک هیئت مستشاری مالی امریکائی به ریاست م. شوستر وارد ایران گردید. اعزام میسیون شوستر نخستین تلاش جدی امپریالیسم دولت آمریکا به منظور به کار گرفتن سرمایه‌های امریکائی با شرایط استثمار استعماری ایران بود. در نخستین سالهای ۳۰ سده ۱۹ چند میسیونر مذهبی امریکائی در ایران اقامت گزیدند و در آغاز انقلاب ایران اینها در ارومیه، تبریز، همدان، رشت، قزوین، تهران سعفت فعالیت داشتند. دولت ایران و مجلس در زمینه اداره امور مالی به شوستر اختیارات تام داد (نظارت بر کلیه عملیات مالی کشور از جمله امتیازات، وامها، وصول مالیات و درآمدهای دیگر دولت، تنظیم بودجه دولت، ایجاد بنگامها و ادارات مالی و غیره).

شوستر امریکائی زیر نقاب علاقمندی به استقلال ملی کشور ایران، وامهای خارجی

را به دولت تحمیل نمود، زمینه واگذاری امتیازهای نفت و راه آهن را از سوی ایران به دولت امریکا آماده کرد. او پشتیبانی دموکرات‌ها را به خود جلب و حتی روابط بسیار نزدیکی با دانشکده‌ها، خان‌های بختیاری و عناصر ارتجاعی دیگر برقرار نمود. او که کوشش داشت در ایران خودسرانه به کارپردازد و از دولت ایران تبعیت نکند، برای خودش پلیس پنهانی سازمان داد و کوشید نیروهای مسلح ایران را در اختیار بگیرد بنابراین نیروی مسلح ۱۰-۱۲ هزار نفری‌ای به نام ژاندارمهای مالی تشکیل داد، گویا این نیرو را برای جمع‌آوری مالیات بسیج کرد. او می‌پنداشت که یگانه نیروی منظم ایران (بریگاد قزاق) بیش از ۱۵۰۰ تن نیست، بنابراین تشکیل نیروی ۱۰-۱۲ هزار نفری به نام ژاندارم مالی می‌تواند هم مالیه و هم نیروی مسلح کشور را در اختیار امریکا قرار دهد. شوستر کوشش داشت مدت اختیارات تام و فوق‌العاده خود را به مدت ۴۰ سال تمدید کند. این امریکائی که دولت روسیه و موضعش در ایران را مانع بزرگی در راه اجرای نقشه‌های امریکا مبنی بر انقیاد ایران می‌انگاشت، سعی می‌کرد به انگلستان متکی شود و کوشش داشت میان ایران و روس نزاع راه بیندازد. او با سیاست تحریک آمیزش زیان بزرگی به ایران وارد آورد. شوستر در حالیکه دولت و وزیران ایران را از قصدش آگاه نمی‌کرد، درباره وامها، امتیاز راه آهن، درباره خرید اسلحه و غیره مذاکراتی انجام می‌داد و از راه واگذاری یارد اعتبار مالی به وزیران منتهای فشار را به دولت ایران وارد می‌آورد.

تلاش محمدعلی برای بازپس گرفتن تاج و تخت

تلاش دولت لیبرال برای سرکوبی جنبش‌های دموکراتیک، مقیدشدن روز افزون دولت ایران به وسیله دولتهای امپریالیست، تجدید فعالیت مرتجعان در منطقه‌های گوناگون کشور - همه این انگیزه‌ها شاه سابق را برانگیخت تا دوباره هوس تصرف تاج و تخت ایران را در سر بیوراند. در ژوئیه ۱۹۱۱ ضمن چشم‌پوشی و مساعدت پنهانی دولت تزار روس محمدعلی، از دریای خزر گذشت و درکناره جنوب خاوری آن یعنی گمش‌تپه پیاده شد. او با کمک برخی از رهبران مرتجع ترکمن توانست نیروی مسلحی چند هزار نفری را جمع‌آوری و به سوی تهران حرکت کند. در همین هنگام برادرش، سالادالدوله در کردستان و حاکم مراغه (آذربایجان) به نام سیدخان شجاع‌الدوله، خانهای شاهسون و چند فتودال مرتجع دیگر در منطقه خودشان قیام کردند.

تعرض‌شاه سابق خشم توده‌های مردم ایران را برانگیخت. دوباره یکانهای داوطلب مسلحی سازمان یافتند. در پائیز ۱۹۱۱، یکانهای شاه سابق و هواخواهانش در برابر

نیروهای متحد ارتش دولتی و داوطلبان شکست خوردند و محمدعلی ناگزیر شد در آغاز سال ۱۹۱۲ - دوباره به خارج بگریزد.

سرکوبی انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱، سرشت و اهمیت این انقلاب

ماجرای ناکامی شاه سابق به مرتجعان داخلی نشان داد که با نیروی خودشان قادر نخواهند بود، به تنهایی انقلاب را سرکوب کنند. این کار تنها با کمک مستقیم نیروهای مسلح دولت‌های امپریالیستی - انگلستان و روسیه انجام گرفت، ارتش‌های این دولت‌ها چند شهر و منطقه ایران را اشغال کردند. ضمن اکتبر ۱۹۱۱ در بندر جنوبی ایران، بوشهر یکانهای تازه‌ای از نیروهای انگلیسی پیاده شدند، سپس به سوی شیراز و شهرهای جنوبی دیگر گسیل گردیدند. در نوامبر ۱۹۱۱، نیروهای تازه‌ای از روسیه وارد خاک ایران گردیدند. تحریکات شوستر که با نمایندگان دولت تزاری در تهران در رابطه با مصادره اموال برادر شاه سابق شعاع السلطنه، به نزاع پرداخت، به دست روسها بهانه داد که نیروهای بیشتری به خاک ایران بفرستند.

در نوامبر ۱۹۱۱ نماینده دولت تزاری روس با پشتیبانی انگلیسها از دولت ایران خواست که شوستر را به استعفا وادارد و از این به بعد هم هیچ مستشار خارجی‌ای را بدون اجازه دو دولت روس و انگلیس استخدام نکند. در برابر این التیماتوم که آشکارا حق حاکمیت ایران را نقض می‌کرد در کشور طوفانی از خشم مردم به خروش آمد؛ مجلس ناگزیر شد این التیماتوم را رد کند. در این هنگام دولت تزاری روس یکانهای نیرومندی از ارتش را به آذربایجان، گیلان و خراسان اعزام داشت. این نیروها پایداری یکانهای داوطلب ایران را درهم شکستند و انقلاب را در شمال کشور کاملاً سرکوب کردند، رهبران فدائیان و انجمن‌ها را بیرحمانه از میان بردند. در جنوب هم انقلاب به وسیله ارتش انگلیس سرکوب شد. در همین هنگام ضمن دسامبر ۱۹۱۱ در تهران کودتایی ضدانقلابی به وسیله نیروی دولتی پلیس و یکانهای بختیاری رویداد. مجلس و انجمنها تعطیل و روزنامه‌های چپ توقیف شدند. اینگونه انقلاب ایران به کلی سرکوب گردید.

انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱، انقلابی بورژوازی، ضد فئودالی و ضد امپریالیستی بود، نیروهای این انقلاب در آذربایجان و گیلان عناصر پیشرفته بورژوا - دموکرات بودند. مهمترین نیروی محرکه این انقلاب دهقانان، طبقه کارگر که تازه وارد میدان شده بود،

صنعتگران و بورژوازی ملی بود^۱. در این انقلاب آشکارا دو روند به پیش می‌رفت: یکی روند دموکراتیک (که عاملان آن کارگران، دهقانان، صنعتگران و قشر بینوایان شهر و سرانجام خرده بورژواها بودند)، در جهت این روند کوشش می‌شد که مسئله انقلاب بورژوا دموکراتیک و آزادی ملی حل شود؛ دیگری روند لیبرالی که عاملان آن بورژواها و مالکان کلان و روحانیان متنفذ بودند. اینان پس از تشکیل مجلس و اعلام مشروطیت و انجام چند فورم، موضع انقلابی را رها کردند و در راه پیکار علیه دموکراسی و ساخت و باخت با مرتجعان و امپریالیست‌ها گام نهادند. اگرچه انقلاب ایران شکست خورد، اما این رویداد اثری ژرف در تاریخ ایران به جا گذاشت. این انقلاب ضربت کوبنده‌ای به رژیم فئودالی و سلطنت قاجار وارد آورد، باعث بیداری توده‌های مردم و آگاهی آنها از زندگی سیاسی و سرانجام کشانده شدن آنها به سوی پیکار علیه ستم بقایای فئودالها و امپریالیست‌ها گردید.

انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ فصل تازه‌ای را در تاریخ مردم ایران گشود - این فصل همانا دوره انقلاب بورژوا دموکراتیک و آزادی ملی بود که در ایران آغاز شد.

یکی از انگیزه‌های اصلی شکست انقلاب مشروطیت، فقدان رهبری اصلی جنبش دموکراتیک در ایران بود - آن‌زمان هنوز در این کشور طبقه پرولتاریای صنعتی شکل نگرفته بود، چون تنها این طبقه می‌توانست جنبش ضد فئودالی و ضد امپریالیستی را رهبری کند و هدف واقعی پیکارهای انقلابی را بنمایاند. طبقه کارگر نوزادپکه تازه در عرصه پیکار پیدا شده بود، یا ناتوانی و سازمان سیاسی نابسامانش، قدرت آنرا نداشت تا مسائل مهم انقلاب را حل کند. بنابراین لیبرال‌های ایرانی در همه جا، به جز تبریز، خود را پیش‌تاز جنبش شناساندند و از کامیابیها و پیروزی‌های توده‌ها به سود خود بهره‌بردند. همینکه لیبرال‌ها رهبری را در دست گرفتند، هرچه بیشتر تلاش کردند تا از پیشرفت انقلاب جلوگیری و اجازه ندادند روند انقلابی توده‌ها به پیش رود، سرانجام همین لیبرال‌ها با فئودال‌های مرتجع و امپریالیست‌های بیگانه، برای سرکوبی انقلاب، سازش کردند.

انگیزه دیگر شکست انقلاب آن بود که قشرهای دموکراتیک - دهقانان و کارگران - نقش مستقل و پیش‌تازی را در بیشتر مراکز مهم جنبش به دست نداشتند. مهمترین طبقه استثمار شونده که اکثریت آنها دهقانان بودند فعالانه در انقلاب شرکت نکردند. جنبش

۱. بورژوازی ملی ایران در دوره انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۱۱ اصلاً شامل بورژوازی بازرگانی بود که ارتباطی با سرمایه‌های خارجی نداشت. ضمناً قشر کوچکی از بورژوازی صنعتی که تازه پدید آمده بود جزو بورژوازی ملی به‌شمار می‌رفت.

دهقانان علیه قدرت شاه و فئودالها در همه جا گسترش نیافت، فقط در چند منطقه آذربایجان، گیلان، خراسان، کرمان (منطقه بهم و نرماشیر) شورشهایی رویداد. کیفیت این جنبش ها همه خود به خودی، بدون سازمان و ناچور بود، در کشور ایران که روستائیان اکثریت مردم را تشکیل می دادند، کامیابی انقلاب به میزان زیادی وابسته به شرکت دهقانان در جنبش انقلابی بود.

سومین انگیزه مهم شکست، ترکیب نیروهای ضد انقلاب بود، این نیروها نه تنها عناصر مرتجع داخلی، بلکه دولتهای امپریالیستی روس و انگلیس را هم شامل می شد، همین دولت ها بودند که ارتش های خود را برای سرکوبی انقلاب به خاک ایران گسیل داشتند. پیروزی مرتجعان و شکست انقلابیون روسی در سال ۱۹۰۵ نیز کمک شایانی به شکست انقلاب مشروطیت ایران کرد.

انقلاب ایران زیر تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه آغاز شد و جریان یافت، اما این انقلاب هم به نوبه خود از اهمیت بین المللی گسترده ای برخوردار شد چون در برانگیختن پندارهای انقلابی کشورهای شرق نقش مؤثری را ایفا کرد. تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به دنبال ایران، جنبش ضد امپریالیستی مردم هندوستان را در سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۰۸ برانگیخت، به سال ۱۹۰۸ «انقلاب ترکیه جوان» در ترکیه، و به سال ۱۹۱۱ انقلاب چین آغاز شد.

پس از سرکوبی انقلاب ایران، کشورهای امپریالیستی هر چه بیشتر مردم ایران را به بند کشیدند. در فوریه ۱۹۱۲ دولت ایران ناگزیر شد موافقت نامه ۱۹۰۷ انگلیس و روس را درباره تعیین منطقه نفوذ به رسمیت بشناسد. از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴ دولت شاه وامهای تازه ای از خارجیان گرفت: از انگلیسها ۲ میلیون لیره استرلینگ و از روسها ۱۴ میلیون روبل. انگلیسها با مقیاس گسترده ای از معادن نفت جنوب یعنی خوزستان بهره کشی را آغاز کردند. کمپانی نفت ایران و انگلیس در کنار بانک شاهنشاهی ایران به سال ۱۹۰۹ به یکی از مهمترین عوامل نفوذ امپریالیسم انگلستان در ایران تبدیل گردید.

ایران در سالهای جنگ جهانی اول

در اوت ۱۹۱۴ در اروپا نخستین جنگ جهانی میان گروه‌بندی اطریش - آلمان و ائتلاف انگلیس، فرانسه و روسیه آغاز گردید. این جنگ در اثر نابرابری پیشرفت اقتصادی کشورهای امپریالیستی و تغییر تناسب قوای آنها، رویداد. و. ای. لنین یادآوری کرده این جنگ نشانه «بحران تاریخی بزرگی» بود. یکی از انگیزه‌های مهم رویداد این جنگ تلاش «به‌خاطر تقسیم مستعمرات»، و «به‌خاطر به‌چنگ آوردن سود و امتیازهای بیشتر در بازارهای جهان» به‌وسیله امپریالیست‌ها بود.

دیپلمات‌های هر دو ائتلاف جنگی فعالیت‌های گسترده‌ای را به‌منظور جلب متحدان تازه به‌سوی خود آغاز کردند. در نوامبر ۱۹۱۴ ترکیه رسماً وارد جنگ شد، سیاست دولت وقت ترکیه منافع امپریالیست‌های آلمانی را تأمین می‌کرد، چون گروه‌های دست راستی ترکیه از قبیل پان تودک‌ها و پان اسلامیت‌ها، آرزو مند تشکیل یک «حکومت ترکیه بزرگ» بودند و گویا آلمانها هم از این پندار پشتیبانی می‌کردند. آلمانها و ترکها در اندیشه آن بودند که پای ایران را هم به‌جنگ بکشانند. سیاست اشغال‌گرانه امپریالیست‌های آلمان در ایران، مانند انگلیسها و روسها در زیر پوشش گفتارهایی از قبیل حفظ حاکمیت ایران و غیره پنهان بود. هدف واقعی سیاست آلمانها در ایران ضمن طرح پیشنهاد آنها به این

دولت به سال ۱۹۱۵ کاملاً آشکار شد، آنها ضمن این طرح می‌خواستند امضای مقابله‌نامه‌ها را به ایران تحمیل کنند که به موجب آن این دولت رُك و راست تحت‌الحمایه آلمان قرار می‌گرفت. انگلستان و روسیه تزاری در عین حال که اقدام‌هایی علیه دسایس آلمان در این زمینه انجام می‌دادند، نمی‌خواستند به دست دولت ایران بهانه‌ای بدهند تا به انگیزه درگیر شدن در جنگ به سود متفقین بعداً ادعای خسارت کند، بهتر دانستند که ایران زحماً وارد جنگ نشود و نسبت به روسیه و انگلیس موضع بیطرفانه‌ای به سود این دو دولت اختیار کند.

در نخستین ماه‌های جنگ در ایران تظاهرات ضد امپریالیستی پراکنده‌ای رویداد، قسمتی از این تظاهرات، علیه یکانهای ارتش روس که در برخی از نقاط شمال ایران برای سرکوبی انقلاب پادگان بودند، انجام گرفت. دولت مستوفی‌الممالک که در اوت ۱۹۱۴ روی کار آمد اعلامیه‌ای مبنی بر ضرورت بیرون رفتن نیروهای روسی صادر کرد، اما این درخواست رد شد. در کنار مرزهای ایران نیروهای ترك، انگلیسی و روسی متمرکز شدند. دولت‌های متخاصم، بیطرفی ایران را که در ۲ نوامبر ۱۹۱۳ اعلام شده بود، رعایت نکردند و عملیات جنگی را در سرزمین ایران آغاز کردند.

عملیات جنگی در ایران ضمن آغاز جنگ

در ۲۳ اکتبر ۱۹۱۴ کشتی‌های نیروی حامل ارتش زمینی انگلیسی - هندی، زیر حفاظت ناوهای جنگی وارد خلیج فارس شدند و از ۴ نوامبر عملیات جنگی را در قسمت جنوبی بین‌النهرین آغاز کردند. این نیروها در دهم نوامبر آبادان را اشغال (در این نقطه یکانی از ماه مه ۱۹۱۴ پادگان بود) و حتی در بندر بوشهر هم نیرو پیاده کردند، نیروهای انگلیسی - هندی که در خاكَ ایران و جزیره بویان متمرکز بودند به بین‌النهرین حمله و بصره را اشغال کردند. اینگونه شاه‌رگ مهم شط‌العرب که راه ورود کشتی‌ها از خلیج فارس به عمق عراق و جنوب غربی ایران به شمار می‌رفت، در نوامبر ۱۹۱۴ به تصرف انگلیسها درآمد. در لندن این منطقه را به عنوان يك مرکز استراتژیک به منظور تجاوز به خاكَ ایران و کشورهای عرب همسایه‌اش می‌شناختند و آن را حلقه‌ای از زنجیر مستملکات استعماری انگلستان در آسیا برمی‌شمردند. فرماندهی نیروهای آلمان - ترك هم به تمرکز نیرو در این منطقه همت گماشت. در عین حال جاسوسان و عوامل اطلاعاتی آلمانی و ترك در ایران به فعالیت می‌پرداختند. سلطان ترك به عنوان خلیفه اسلام به کلیه مسلمانان سنی فتوای جهاد داد و اعلام داشت که دولت‌های روسیه، انگلستان و فرانسه تلاش می‌کنند تا «نور

آسمانی اسلام را خاموش کنند، اما آلمان و اطریش - مجارستان را مدافع اسلام شناساند. مجتهدان شیعه هم در کربلا، نجف، سامره و کازمین طی فتوای ویژه‌ای شیعیان را به جهاد فراخواندند. گروهی از عوامل ویژه آلمانی به میان عربهای کوچ‌نشین و عشایر ایرانی خوزستان فرستاده شدند و ضمن تحریک‌شان علیه انگلیسها، کوشش کردند تا آنها را به انجام پیکارهای پارتیزانی ضد انگلیسی و سوزاندن مؤسسات آنها در صنعت نفت و انفجار لوله‌های نفت، برانگیزند. چون تولید نفت در این هنگام که جنگ آغاز شده بود، برای انگلیسها دارای اهمیت حیاتی بود و سوخت ناوگان انگلیسی بانفت ایران تأمین می‌شد، انگلیسها یگانهای را به منظور پیکار با عشایر و جاسوسان آلمانی از آبادان به اهواز و مسجد سلیمان اعزام داشتند. در نخستین ماههای سال ۱۹۱۵ - ارتش بریتانیا یک رشته نبردهای پراکنده ایرا در منطقه رود کارون و کرخه علیه این پارتیزانها انجام داد. در ژوئن ۱۹۱۶ - لوله‌های نفت که مدت ۵ ماه از کار افتاده بودند، دوباره ترمیم شدند. حفظ لوله‌ها و به‌طور کلی صنعت نفت، به عهده یگانهای کوچکی از ارتش انگلیس واگذار شد، این یگانها قسمت جنوب غربی ایران از خلیج فارس تا اهواز و میدان نفتون را در گرما گرم نبرد زیر اشغال داشتند (این منطقه به جبهه کارون موسوم بود).

یکی دیگر از مراکز عملیات جنگی، مناطق شمال غربی ایران بود. اشغال این مناطق طبق طرحهای جنگی آلمان - ترك انجام گرفت، بنابراین نیروهای ترك از این نقاط به‌سوراء قفقاز هجوم برند و پس از اشغال گذرگاه منطقه باکو - آسیای میانه، همه مسلمانان این منطقه، از جمله ایران و افغانستان را به «جهاد مقدس» برانگیزند. در اثر فعالیت‌های سری گروههای انقلابی محلی و تحریک شبکه جاسوسی ترك - آلمانی در منطقه ارومیه تقاضای خروج ارتش روس از خاک ایران شدت گرفت و جنگ‌های پارتیزانی علیه روسها آغاز گردید. در اکتبر ۱۹۱۴ کردان ترکیه تصادفاً به خاک ایران تجاوز و از کردهای ایرانی و فدائیان محلی پشتیبانی کردند، اینان علیه یگانهای روسی پادگان ارومیه وارد نبرد شدند. در نوامبر ۱۹۱۴ دوسای قمیش (جنوب غربی قارص) ضربت اصلی را به روسها وارد آوردند، ارتش ترك هم در ناحیه خوی، سمت به‌سواوجبلاغ به‌خاک ایران تجاوز کرد و با پادگان روسی این ناحیه که در جناح چپ ارتش قفقاز موضع داشت درگیر نبرد شد. در ۱۹ دسامبر ۱۹۱۴ به یگانهای روسی که از این منطقه دفاع می‌کردند دستور داده شد به‌جلفا عقب‌نشینی کنند، ارتش روس بدون درگیری شهرهای منطقه ارومیه، ساوجبلاغ و تبریز را تخلیه و به‌سوی مرز عقب نشست. با این نیروهای روسی هزاران تن از ساکنان مسیحی منطقه فرار کردند و به‌خاک روسیه پناه بردند.

با عقب‌نشینی ارتش روس، یگانهای ترك - کرد در دسامبر ۱۹۱۴ ساوجبلاغ

و نقاط دیگر را اشغال کردند. در آغاز سال ۱۹۱۵ این یگانها وارد شهرهای ارومیه، مراغه، خوی و تبریز شدند. ارتش ترك و چریکهای کرد به امر ونهی در مناطق زیر اشغال خود پرداختند و به تاراج اموال ساکنان دست زدند. در مناطق اشغال شده حتی در خود تهران تبلیغاتی به منظور ورود دولت ایران به جنگ، به سود آلمانها، شدت گرفت. اما تبلیغات پان اسلامیتها و پان ترکیستها در مناطق زیر اشغال ترکها به کامیابی نرسید، چون ترکها با مردم صلحجوی ساکن این مناطق با پیرحمی رفتار می کردند.

سرکوبی ترکها به وسیله ارتش روس، هنگام عملیات ساری قمیش، در جبهه قفقاز، نقشهای فرماندهی آلمان - ترك را نقش بر آب کرد. دیری نپائید نیروهای زیر فرماندهی ژنرال چرنوژوبوف، فرمانی دریافت کردند تا تعرض علیه ترکها را آغاز کنند. در ۲۸ ژانویه ۱۹۱۵ ارتش روس ضمن نبردی در ناحیه صوفیان برترکان پیروز شد و یگانهای ترك - کرد را ناگزیر به فرار کرد، اینان ناچار شدند به قطود، دیلمقان و مراغه عقب بنشینند. در ۳۰ ژانویه ۱۹۱۵ یگانهای ارتش روس بدون جنگ تبریز را اشغال کردند. تعرض بعدی روسها به سمت ارومیه و ساوجبلاغ و به سال ۱۹۱۵ در قطور با موفقیت انجام گرفت، ارتش ترك و یگانهای سوار محلی در همه جا ناگزیر شدند به باختر عقب نشینی کنند، اما قسمتی از آنها در نزدیکی دریاچه ارومیه ماندند. نبردهای بعدی میان نیروهای منظم ترك و روس از آذربایجان ایران به منطقه وان و کردستان ایران منتقل گردید. و. ای. لنین ضمن ارزیابی وضع موجود آن زمان در آغاز جنگ نوشت: «ایران در این جنگ رسماً بی طرف است. اما عملاً روسها و انگلیسها از یکسو - ترکها و آلمانها از سوی دیگر در ایران با هم می جنگند و سرزمین ایران مودت ناداج، ویرانی و کشتار هر دو دسته قرار می گیرد».

موافقت نامه انگلیس - روس به سال ۱۹۱۵

در سالهای جنگ با وجود اینکه دو دولت روس و انگلیس درباره مسائل جنگ با یکدیگر مشاوره می کردند و هماهنگ بودند، اما در صحنه ایران تضاد این دو دولت بر سر برتری امتیازات انحصاری کشور ایران روز به روز شدت می یافت. در پی مذکرات سری طولانی سرانجام به روسیه وعده داده شد پس از پایان جنگ، بغازهای دریای سیاه به تصرف روسها درآید، دیپلماسی انگلیس هم این امتیاز را گرفت که دولت روسیه تسلط انگلیسها را بر منطقه بی طرف ایران (قرارداد ۱۹۰۷) به رسمیت بشناسند. در مارس ۱۹۱۵ یادداشت متقابلی میان دیپلماتهای دو دولت در این باره رد و بدل شد (سوزائف - گری) که متمم قرارداد ۱۹۰۷ این دو کشور بشمار آمد، به موجب این موافقت نامه تقریباً سرتاسر منطقه

بی طرف به استثنای مناطق اصفهان و یزد و منطقه کوچکی مجاور محل اتصال مرزهای ایران و افغان، به منطقه نفوذ انگلستان افزوده شد. ضمناً فعالیت بانک شاهنشاهی انگلیس در منطقه نفوذ روس در این موافقت نامه قید گردید. این مقاله نامه تسلط بی چون و چرای انگلستان را در منطقه بیطرف محرز کرد، اینگونه سرزمین ایران به طور کلی به دو منطقه نفوذ میان امپریالیست‌های شمال و جنوب تقسیم گردید و ایران «تقریباً به صورت کشوری مستعمره درآمد».

وضع داخلی ایران

جنگ باعث بینوایی و تنگدستی بیشتر توده‌های مردم ایران گردید، استثمار توده‌ها شدت یافت و شرایط لازم اقتصادی برای فعالیت سریع جنبش آزادی ملی توده‌ها فراهم گردید، البته در رأس این جنبش باز هم بورژواهای ناتوان محلی قرار داشتند. در اثر کاهش کالاهای وارداتی به ایران شرایط مساعدی برای پیشرفت بورژوازی داخلی پدید آمد. گروه‌های بورژوا - مالک و خرده بورژوازی، در استفاده از وضع موجود به منظور انجام عملیات بورس‌بازی شتاب می‌کردند. احتکار انواع کالاهای کمک مالی خارجی به برخی از اشخاص، امکان انجام معاملات بازرگانی با بعضی از واحدهای نظامی خارجی و سرانجام شدت استثمار زحمتکشان، تا اندازه‌ای باعث افزایش سرمایه‌های شخصی و رشد تولید کالاهای محلی گردید. اشغال برخی از مناطق به وسیله نیروهای نظامی خارجی، و حتی تلاش امپریالیست‌ها برای تحمیل برخی از هزینه‌های عملیات جنگی به دوش ایرانیان (مثلاً تعمیر لوله‌های نفت شرکت نفت ایران و انگلیس) باعث برانگیختن خشم مردم ایران گردید و روحیه ضد امپریالیستی گروه‌های میهن‌پرست جامعه ایران را توان بخشید. در شرایط فشار و زور امپریالیست‌های روس و انگلیس و گرایش نسبی ایرانیان به امپریالیسم آلمان که در ایران مواضع اقتصادی مهمی را در اختیار نداشت، نمایندگان طبقه حاکم به دو دسته تقسیم شدند، عده‌ای سیاست انگلیس و روس را عیناً در ایران اجرا می‌کردند و عده دیگر هواخواه آلمانها بودند. گروه‌های دست راستی ایرانی کوشش می‌کردند با روش کجدار و مریز با این دو گروه بندی جنگی بیگانه رفتار کنند و از تضاد میان آنها بهره ببرند.

گیرودار جنبش آزادی ملی در ایران به فعالیت‌های حزب دمکرات ایران و کمیته بان اسلامیس «اتحاد اسلام» که ضمن آغاز جنگ با شرکت عوامل ترك در تهران تشکیل گردید، وابسته بود.

هنگام انتخابات مجلس سوم حزب دمکرات دوباره تجدید سازمان یافت و توانست

محبوبیتی کسب کند و فراکسیون متنفزی را در مجلس پدید آورد. در نتیجه پیکار این فراکسیون در آغاز سال ۱۹۱۵ تقریباً تمام مجلس جانب حزب دمکرات را گرفت، پیکار علیه روس و انگلیس را وظیفه هر ایرانی وطن پرست اعلام داشت و آشکارا به سود آلمانها نظر داد. روزنامه ارگان حزب دموکرات «ایران نو» ضمن تائید آلمانها نوشت که گویا هدف آلمانها فقط بازرگانی در ایران است، و اینکه اینها به استقلال کشور ایران کاری ندارند، بلکه برعکس تا آنجا که بتوانند از استقلال ایران دفاع می کنند. کمیته دموکراتها در تهران، ارتباط کامل خود را با مهاجران ایرانی ایکه در بغداد، اسلامبول و برلن کمیته حزب دمکرات تشکیل داده بودند، برقرار کرد.

کامیابی مهم حزب دمکرات تشکیل کابینه دولت به سال ۱۹۱۵، زیر ریاست مستوفی‌العمالک بود، در ترکیب اعضای این دولت وزیران آلمان دوست شرکت داشتند. حزب دموکرات خواهان لغو رژیم کاپیتولاسیون، قطع اداره امور پستی به وسیله خارجیان، داشتن استقلال در اداره امور مالی دولت، اقدام قاطع دولت به منظور حفظ حاکمیت ایران بود.

هنگام گشایش مجلس سوم سازمان حزب دموکرات بگونه چشم گیری تقویت شد و این پدیده در فعالیت دولت بسیار مؤثر واقع گردید. ضمن یادداشتی که دولت ایران به سفیر روس داد، از او خواست تا اقدامهایی به منظور بیرون بردن ارتش روس از ایران به عمل آورد. دولت ایران در ماه مه ۱۹۱۵ از دولتهای انگلیس و روس خواست که درآمدهای گمرکی ایکه از آغاز جنگ تا کنون به ایران پرداخت نشده، تحویل دهند و ضمناً سررسید پرداخت قسط وامها را تا ژوئن ۱۹۱۸ به تعویق اندازند.

دولتهای انگلیس و روسیه تزاری که در ایران به یکانهای نظامی شان تکیه داشتند، مداخله در امور داخلی ایران را دنبال کردند و کوشیدند در کابینه بحران پدید آورند و وزیران هواخواه خودشان را در دولت به کار گمارند. در نتیجه مداخله امپریالیستهای خارجی، از اوت ۱۹۱۴ تا نوامبر ۱۹۱۷ در تهران ده بار کابینه ایران دچار بحران شد.

فعالیت شبکه جاسوسی آلمانها و ترکها

به سال ۱۹۱۵ تبلیغات آلمان دوستی در ایران به کامیابی چشم گیری نائل آمد. اخبار گسترده ای درباره پیروزیهای درخشان و عالی بودن اسلحه آلمانها، درباره وضع وخیم کشورهای متفقین در کلیه جبهه های جنگ در سرتاسر کشور ایران از طریق شبکه جاسوسی آلمان - ترک پخش می شد، شایعاتی منتشر گردید که گویا تمام آلمانها و در رأس آنها

قیصر آلمان، وینهلیم دوم به دین اسلام گرویده‌اند، ضمناً درباره‌ی خویشاوندی «گروه‌های آریائی» ملت‌های آلمان و ایران تبلیغات گسترده‌ای منتشر شدند. ضمن اعلامیه‌ها و تحریرات شفاهی شبکه جاسوسی آلمانها از کلیه مردم مسلمان دعوت می‌شد تا بایکدیگر متحد شوند و کمیته‌های پان‌اسلامیسم تشکیل دهند و با کشورهای متفقین به همکاری برخیزند، اطمینان داشته باشند که دولت آلمان گویا دوست همه دولتهای مسلمان است و اصلاً به‌خاطر آنهاست که با انگلستان و روسیه وارد جنگ شده است.

در بهار ۱۹۱۵ هیئت آلمانی زیر نظر نیدرهایم و گن‌تینگک همراه ۲۲۰ سرباز ترک با وسائل حمل و نقل و اسلحه و پول از بغداد به قصر شیرین وارد شدند، اینها عازم افغانستان بودند. هیئت نیدرهایم مدتی در اصفهان که مرکز فعالیت‌های شبکه جاسوسی آلمانها بود، ماند، سپس به سوی کابل رهسپار گردید، قسمتی از همراهانش را با اسلحه و طلا در ایران به‌جا گذاشت، ضمناً در طول خط سیر این گروه به افغانستان تبلیغات گسترده‌ای به‌سود دولت آلمان انجام داد.

فعالیت شبکه جاسوسی آلمان - ترک آشکارا در مناطق مرکزی و جنوبی ایران به‌ویژه در آستانه روزهای عزاداری محرم (نوامبر ۱۹۱۵) گسترش یافت. به شعبه‌های بانک و کارمندان انگلیسی و روسی در کرمانشاه، بوشهر، سلطان‌آباد، شیراز، اصفهان، یزد، کرمان و همدان حمله شد. این جاسوسان از گرایش آلمان‌دوستی دموکراتها در مجلس و دولت ایران بهره بردند و کوشش داشتند ایران را به اتحاد جنگی آلمان و ترک علیه متفقین وارد کنند.

قیام در شیراز

اوضاعی که به سال ۱۹۱۵ در شهرهای مهمی چون شیراز، کرمان و اصفهان پیش آمد، دلیل بر آن بود که این نقاط نه تنها مراکز فعالیت شبکه جاسوسی آلمان، بلکه کانون‌های جنبش آزادی ملی که سخت با انگلیسها دشمنی می‌ورزیدند، بودند. یگانهای ژاندارم یگانه نیروهای مسلح محلی در این شهرها بودند که زیر نفوذ سازمانهای محلی حزب دمکرات و جاسوسان آلمانی قرار داشتند، ژاندارمها در رابطه با حقوق ناچیزی که دولت به آنها می‌پرداخت بسیار آشفته بودند. به سال ۱۹۱۵ در شیراز «کمیته دفاع از استقلال ملی» تشکیل شد، این کمیته اعلام داشت باید برای حفظ استقلال کشور به نبرد مسلحانه دست زد و از پندار آلمان‌دوستی پشتیبانی کرد. کمیته نامبرده روزنامه‌ای هم منتشر کرد. علاوه بر این کمیته «اتحاد اسلام» هم با شعار جهاد و تبلیغات پان‌اسلامیسم به فعالیت پرداخت. ضمن این همکاریها تاکنیک ترور انفرادی هم به کار برده می‌شد. در اکتبر ۱۹۱۵ سه قصد

هائی به جان مأموران انگلیسی انجام گرفت. شبکه جاسوسی آلمانها (بنا به گفته ژنرال انگلیسی پ، سایکس شماره آنها در ایران ۳۰۰ تن بود) تا آنجا که می توانست کوشش داشت ناسیونالیست ها را به قیام وادارد. در دهم نوامبر ۱۹۱۵ قیامی زیر رهبری کمیته قیام و شبکه جاسوسی آلمان به ریاست داسوسی که خود را «ژنرال کنسول آلمان در جنوب ایران» می شناساند، آغاز گردید. بنا به دستور او کنسول آلمان به نام دامسترو به کمک ناسیونالیست های ایرانی، کنسول انگلیس و بیشتر انگلیسها را بازداشت کرد.

در این قیام یکانهای ژاندارم شرکت داشتند (یکانهای ژاندارم، نیروهای نظامی ای بودند که زیر فرماندهی افسران سوئدی و ایرانی قرار داشتند، این سازمان به سال ۱۹۱۱ در ایران تشکیل شد) که در میان آنها بسیاری هواخواه حزب دموکرات بودند. شعبه بانک شاهنشاهی شیراز به تصرف قیام کنندگان درآمد. عشایر کوچ نشین پیرامون فارس هم علیه انگلیسها قیام کردند و قسمتی از اینها تنگستانی ها بودند. در حدود ۵ ماه شیراز و مناطق مجاور آن، خودمختارانه به وسیله کمیته دموکرات ها اداره می شد.

دولت ایران زیر فشار امپریالیست های روس و انگلیس در تهران ناچار شد یکی از فتوایهای بزرگ فارس به نام قوام الملک را به والی گری فارس بگمارد، او مأموریت داشت که شورش فارس را فرو نشانند. اما در دسامبر ۱۹۱۵ از قیام کنندگان شکست خورد. فقط هنگامیکه مقداری اسلحه و توپ با تویچی های «سیاهی هندی»، در بندر عباس از انگلیسها دریافت کرد و توانست چندتن خان را با خود همدست کند، و به وسیله آنها دسته های چریکی ای برای نبرد آماده کند، دوباره حرکت به سوی شیراز را آغاز کرد. او موفق شد اهل خمسه را با خود همدست کند و یکانهای ژاندارم لا را که از آلمانها و ترکها پشتیبانی می کردند شکست دهد، و سرانجام به سوی شیراز حرکت کرد. اما پیش از آنکه وارد شهر شود کشته شد، ولی پسر کوچکش یعنی قوام الملک کوچک قدرت را به دست گرفت و در آوریل ۱۹۱۶ قیام شیراز را سرکوب کرد.

رویدادهای کرمان و اصفهان

در ماه مه ۱۹۱۵ هواخواهان حزب دموکرات و شبکه جاسوسی آلمانها زیر رهبری پرنستودف موقعیت بسیار خوبی در کرمان داشتند.

در سپتامبر ۱۹۱۵ هنگ ژاندارمری کرمان از انجام دستورات فرماندهی ژاندارمری در تهران، سرپیچید. کمیته ای پدید آمد که طرح پیکار علیه کنسول های انگلیس و روس را در کرمان می خواست اجرا کند. ژاندارمها و یکانهای سازمان مجاهدین کرمان وابسته

به حزب دمکرات، شعبه بانك شاهنشاهی و ساختمان تلگرافخانه انگلیسها را در کرمان اشغال کردند. در جنوب شرقی ایران جنبش مسلحانه ضد انگلیسی در میان عشایر آغاز گردید. گروه معافظ مرزی انگلیسی که در طول مرزهای شرقی ایران مستقر بودند کانونهای شورش را در شیراز و شهرهای دیگر درهم کوبیدند و گروههای وابسته به شبکه جاسوسی آلمان-ترك را در کرمان و بلوچستان ایران از مردم جدا و وادار به فرار کردند. شبکه جاسوسی آلمان به اسارت انگلیسها درآمد. والی کرمان که خان بختیاری بود در آغاز جانب خیزندگان را گرفت، اما پس باره تغییر جهت داد و به سوی انگلیسها گرائید، یکانهای زیر فرمان والی در خلع سلاح قیام کنندگان شرکت کردند. در ژوئیه ۱۹۱۶ کرمان به وسیله انگلیسها اشغال گردید.

در اصفهان تبلیغاتی جدی به سود آلمانها، با ورود مجتهد آقا نودالله به اصفهان ضمن نوامبر ۱۹۱۴، آغاز گردید. او ضمن همکاری با شبکه جاسوسی آلمانها، گردهم آئی‌هایی در مسجدها سازمان داد، ضمن موعظه‌هایش به انگلیس و روس لعنت می‌فرستاد. حزب دموکرات ایران که در آغاز ۱۹۱۵ در اصفهان تجدید سازمان یافته بود، به تبلیغ پندارهای خود در روزنامه محلی «زاینده‌رود» پرداخت. ضمن این تبلیغات تحریم ارزبانك شاهنشاهی و همه بانك‌های خارجی از مردم تقاضا می‌شد. در آبادیهای پیرامون شهر، روحانیان علیه انگلیسها و روسها اعلام جهاد دادند. در همه جا جوش و خروش در گرفت و این تبلیغات، مسلمانان متعصب و ناسیونالیست‌های دو آتش را علیه انگلیسها برانگیختند. ساختمان‌های بانكها و تلگرافخانه‌ها به وسیله ژاندارمها اشغال شدند. حتی قسمتی از بختیاریها که روحیه انگلیسی‌خواهی را داشتند، همچنین مردم محلی به وسیله کنسول آلمان جمع‌آوری و مسلح شدند، عملاً اصفهان به وسیله کمیته‌ای اداره می‌شد که در رأس آن بازرگانان بزرگ و روحانیان قرار داشتند و اینها فقط به یکانهای مسلح نامبرده متکی بودند. کمیسیون ویژه‌ای مأمور جمع‌آوری پول و وسیله برای پیکار گردیدند. کمیته اصفهان دولت را آگاه کرد که آماده است برای بیرون راندن انگلیسها از اهواز به نبرد پردازد. این جنبش اصفهان پس از ورود ارتش روس در مارس ۱۹۱۶ به اصفهان، پایان یافت.

سرکوبی جنبش آزادی ملی. تشکیل «کمیته دفاع ملی» در قم

امپریالیست‌های انگلیس و روس که از جنبش آزادی ایرانیان و فعالیت شبکه جاسوسی آلمانها در ایران به هرأس افتادند، بایکدیگر توافق کردند که پادگانهای در طول مرزهای

شرقی ایران به منظور پوشش مستقرکنند، در اکتبر ۱۹۱۵. به فرمان دولت تزاری روس يك سپاه اعزامی قزاق زیر فرماندهی ژنرال باقاتوف در بندر انزلی پیاده شد. هم‌زمان با رهسپاری این سپاه از انزلی به قزوین، یکان روسی دیگری زیر فرمان ژنرال دولوتادف که در ماه مه در قزوین مستقر شده بود، به تهران رهسپار گردید. در ۱۵ نوامبر ۱۹۱۵ این سپاه تقریباً به نزدیکی پایتخت رسید و کرج را اشغال کرد. در ارتباط با نزدیکی نیروی عظیم روسی به پایتخت، اعضای سفارت آلمان و ترك، چندتن از وزیران و قریب ۴۰ نماینده مجلس و حتی عده‌ای از روحانیان، پلیس شهر و یکانهای ژاندارم و مجاهد در ظرف يك روز تهران را ترك و به قم رهسپار شدند. احمدشاه در تهران ماند.

در قم «کمیته دفاع ملی» تشکیل شد، در این کمیته بسیاری از اعضای حزب دمکرات شرکت داشتند. گردآوری پول، اسلحه و خواربار آغاز گردید، گویا همه برای لشکرکشی به تهران و نبرد با نیروهای روسی وانگلیسی آماده شدند و یکانهایی از کاشان و اصفهان به قم وارد شدند.

سپاه روس، که در قزوین، ینگه امام و کرج مستقر بود، در آغاز دسامبر ۱۹۱۵ به سوی همدان و قم رهسپار گردید در نبردهاییکه نزدیکی آبادی‌های ایلچی، سلطان بولاغ و لاله‌کیان در ۹ دسامبر ۱۹۱۵ روی داد نیروهای ژاندارم و چریکهای ملی که شماره‌شان ۷ هزارتن بود به کلی شکست خوردند. در ۱۶ دسامبر سپاه با راتوف، بدون توجه به مجاهدین، همدان را اشغال کرد.

یکانهای سوار ژاندارم و بختیاری زیر فرماندهی انقلابی نامدار به نام امیرحشمت که شماره‌شان به ۱۷۵۰ سوار می‌رسید و به منظور حمله به تهران در رباط کریم متمرکز شده بودند در ۲۲ دسامبر ۱۹۱۵ به وسیله یکانهای قزاق روسی تارومار شدند و عقب نشستند، در ظرف همان روز، یکانهای سپاه روس که به سوی جنوب تهران پیشروی می‌کردند قم را به تصرف درآوردند. در نتیجه به اصطلاح لشکرکشی ارتش روس به سوی تهران فعالیت جاسوسان آلمانی - ترك فلج شد. ضربت کوبنده‌ای به جنبش خروشان آزادی ملی ایران وارد آمد.

هیئت «کمیته دفاع ملی» که گرداننده فعالیت‌های کمیته‌های فرعی و یکانهای مسلح بود ناچار شد با شتاب قم را ترك و از راه کاشان و اصفهان به کرمانشاه رهسپار گردد.

دولت «ملی» در کرمانشاه و عملیات جنگی در سال ۱۹۱۶

در فوریه ۱۹۱۶ يك دولت «ملی» زیر رهبری فتودال بزرگ و حاکم لرستان «نظام السلطنه» در کرمانشاه تشکیل شد. در ترکیب این دولت رهبران حزب دموکرات و اعتدالیون شرکت داشتند. نمایندگان آلمان - ترك هم حتی در تشکیل این دولت مداخله کردند. سفیرانی از سوی این دولت به برلین و استانبول فرستاده شدند. آلمان امیدوار بود که ضمن کمک به انجام طرح تشکیل این دولت در آینده ایران را زیر حمایت خود قرار خواهد داد.

دیری نپائید که میان دولت نظام السلطنه و رهبر حزب دموکرات، سلیمان میرزا، اختلاف نظر جدی در زمینه بسیاری از مسائل سیاسی پدید آمد، انگیزه اش آن بود که دولت «ملی» پیش از حد زیر نفوذ فرماندهی ارتش ترك - آلمان قرار گرفت. «این دولت» تنی چند از دموکراتها را که زیر بار سیاست تحمیلی آلمانها و ترکها نمی رفتند، و از منظورهایی مغرضانه آنها مبنی بر اتحاد با ایران تبعیت نمی کردند، بازداشت کرد.

رویدادهای جنگ در این هنگام وضع نامساعدی را برای دولت «ملی» پدید آورد. در ۱۹ مارس ارتش تزار اصفهان را اشغال کرد، یکانهای مجاهدی که به کرمانشاه اعزام شده بودند در اول ژانویه ۱۹۱۶ کنگاور را ترك کردند. در ۲۷ فوریه اینان به وسیله یکانهای اعزامی سپاه باراتوف شکست سختی خوردند و از کرمانشاه عقب نشستند، در دهم ماه مه قصر شیرین را از دست دادند. در ماه مه ۱۹۱۶ این دولت «ملی»، رهبران حزب دموکرات و هواخواهان آنها و قسمتی از ژاندارمها به خاک ترکیه مهاجرت کردند. هنگام عقب نشینی به مرز نمایندگان دموکراتها و اعتدالیون انحلال احزاب خود را اعلام داشتند.

به سال ۱۹۱۶ ارتش روس از قصر شیرین به تعرض ادامه داد و عملیات جنگی را در خاک ترکیه به سمت موصل و خانقین آغاز کرد. اما پس از تسلیم انگلیسها در آوریل ۱۹۱۶ به ترکها در ناحیه کوت العماده، فرماندهی ارتش ترك، نیروهای فارغ شده از عملیات محاصره را به جبهه ایران گسیل داشت، در تابستان ۱۹۱۶، ارتش ترك قصر شیرین، کرمانشاه و همدان را اشغال کرد. تعرض ترکها به وسیله ارتش روس در گردنه شمال غربی همدان متوقف شد. ترکها پیش از ۶ ماه این مناطق را زیر اشغال داشتند.

در نیمه سال ۱۹۱۶ اعضای «دولت ملی» و نمایندگان مجلس که طرفدار اتحاد با آلمان - ترك بودند دوباره در کرمانشاه ظاهر شدند.

در تهران دولت تازه ای که وزیران آن هواخواه انگلیس و روس بودند. روی کار آمد اما عملاً قدرت واقعی به دست سفیران و فرماندهان یکانهای نظامی این دولتها بود. قدرت شاه اسماً پابرجا بود. در آغاز سال ۱۹۱۷ سرزمینهای شمالی ایران تا اصفهان

زیر اشغال ارتش روس بود؛ تركها مناطق باختری را تاهمدان در تصرف داشتند. ارتش انگلیس، جنوب ایران را اشغال کرده بود.

یکان تفنگداران جنوب ایران

در تابستان ۱۹۱۶ نمایندگان انگلستان و روسیه در تهران به بهانه «حفظ نظم و امنیت» و حتی پیکار با خطر آلمان - ترك، دولت شاه را مجبور کردند با افزایش شماره افراد بریگاد قزاق ایران در شمال کشور تا ۱۱ هزار نفر موافقت کند، در جنوب ایران هم سازمانی نظامی به نام پلیس جنوب که شماره آن بسته به نظر فرماندهان انگلیسی باشد، ایجاد گردد.

در مارس ۱۹۱۶ يك هیئت نظامی ویژه‌ای زیر نظر ژنرال پ. سایکس وارد بندر عباس گردید. مأموریت سایکس تشکیل یکان نظامی تازه‌ای از افراد محلی و فرماندهی افسران انگلیسی بود، تا به وسیله آنها سرکشی عشایر ضد انگلیسی را سرکوب کند، فعالیت شبکه جاسوسی باقیمانده آلمانها را از میان ببرد و مناطق جنوبی ایران را اشغال کند. سازمان این نیروی تازه انگلیسی «تفنگداران جنوب ایران» (S.P.R.) نام داشت.^۱

افراد این یکان که از ساکنان محلی گرفته شده بودند، قسمتی از ژاندارمهای سابق بودند که طبق نمونه ارتش انگلیس - هندی آموزش دیدند، در جریان سال ۱۹۱۶، مکران، کرمان، یزد، شیراز را اشغال کردند. مردم ایران در برابر «پلیس جنوب» انگلیسی پایداری نشان دادند و بارها به آنها دستبرد زدند. با وجود کيفر سختی که در انتظار حمله کنندگان به این یکانها بود، یورش‌های ضد انگلیسی در جنوب ایران ادامه داشت. طولانی‌ترین زدوخوردهای نیروهای انگلیسی با این مخالفان، نبرد با عشایر بلوچ، بهارلو، و قشقایی بود. در کازرون افراد S. P. R. مورد حمله جدی مخالفان محلی زیر رهبری کمیته حزب دموکرات قرار گرفته و از شهر بیرون رانده شدند. انگلیسها بیرحمانه خیزندگان را سرکوب کردند.

جنبش جنگل

یکی از کانون‌های پیکار ضد امپریالیستی مردم ایران در دوره جنگ جهانی اول،

۱. S. P. R. خلاصه عبارت South Parsian Riflers یعنی تفنگداران جنوب ایران است. م.

شمال کشور و مناطق کوهستانی استان گیلان بود، در این مناطق پارتیزانها مواضع خود را در جنگلهای سخت گذر برگزیدند و بنابراین بیکارجویان این منطقه به «جنگلیها» نامیده شدند. رهبر پارتیزانهای جنگلی کوچکخان بود.

کوچکخان که فرزند يك بازرگان خرده پای رشتی بود از میان خرده بورژواهای شهری پیا خاست. او که آموزش دینی را فرا گرفته بود فعالانه در انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران شرکت داشت. کوچکخان در آغاز جنگ به سوی فعالیت های کمیته «اتحاد اسلام» کشانده شد و در پایان به سال ۱۹۱۳ با چند تن از همفکرانش در گیلان به سازمان دادن یکانهایی به منظور شرکت در جهاد علیه خارجیها پرداخت. افراد این یکانها شامل دهقانان، دهقانان مزدور کرد، خرده بورژواها، صنعتگران و قسمت کوچکی از روحانیان، مالکان کوچک، و تا اندازه ای مالکان و روشنفکران بودند. برنامه این گروه متحد شامل سه ماده بود: بیرون راندن اشغالگران و به چنگ آوردن استقلال ایران، برقراری نظم و سامان در کشور و از میان بردن بیدادگری، بیکار با بیداد و خودکامگی. شعار تبلیغاتی این گروه، اتحاد همه مسلمانان بود. رهبران این گروه، کمیته محلی «اتحاد اسلام» را تشکیل دادند، این کمیته شامل ۷۲ تن بود که بیشتر اعضای آن روحانیان محلی بشمار می آمدند.

شبکه جاسوسی آلمان - ترك در ایران به امید اینکه استانهای شمالی ایران را به منطقه عملیات جنگی علیه روسها تبدیل کنند؛ با کوچکخان تماس گرفتند و به او اسلحه رساندند. در میان جنگلیها چند افسر آلمانی و اطریشی وجود داشتند، اینان اسیران جنگی فراری از اردوگاههای روسی واقع در ترکستان بودند حتی چندتن افسر ترك هم در میان جنگلیها دیده می شدند. جنبش جنگلیها از سوی مستوفی الممالک نخست وزیر وقت ایران تأیید گردید.

یکانهای جنگل در نبرد علیه سپاه ژنرال پاراتوف شرکت کردند. در آغاز ۱۹۱۶ ارتش روس در ناحیه ماسوله شکست سختی به جنگلیها وارد آورد، پس از این شکست تقریباً يك سال جنگلیها به هیچگونه عملیات رزمی تن در ندادند. از سال ۱۹۱۷ اینان دوباره در گیلان نبرد را آغاز کردند و نفوذشان در مناطق کناره ای مازندران و استراباد، گسترش یافت.

وضع اقتصادی ایران در پایان جنگ

اشغال ایران به وسیله ارتش های دولت های متخاصم، انجام عملیات جنگی در خاک

این کشور و اقدامات سرکوب‌گرانه نیروهای خارجی سخت وضع اقتصادی کشور را به نابسامانی کشاند.

جنگ، ارتباط اقتصادی داخلی استانها را فلج کرد و زیان فراوانی به بازرگانی خارجی ایران وارد آورد. از سالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷-۱۹۱۸ حدود پنبه ایران از ۸۳ میلیون قران به ۲۵ میلیون قران کاهش یافت؛ برنج از ۴۱ میلیون قران به ۲۰ میلیون قران رسید؛ خشکبار از ۷۰ میلیون به ۴۸ میلیون قران؛ و غیره. کاهش میزان بازرگانی با روسیه، به‌ویژه سقوط فاحش صادرات به این کشور در سالهای ۱۹۱۶-۱۹۱۷ یکی از انگیزه‌های مهم کاهش کشت پنبه، برنج و فرآورده‌های دیگر گردید و اینگونه بورژوازی بازرگان را در رابطه با فروش مواد خام به روسیه، به ورشکستگی کشاند. درآمد گمرک به شدت کاهش یافت به‌گونه‌ای که دولت از پرداخت اقساط وامهای انگلیس و روس عاجز ماند، در ماه مارس ۱۹۱۵ مجلس سوم اعلام داشت که کمیسیون مالی باید از ایرانیان تشکیل شود و قانون فراخوانی بیگانگان برای اداره امور مالی کشور لغو گردد. اما در نیمه سال ۱۹۱۶ مشاوران انگلیسی و روسی در وزارت دارائی ایران حضور داشتند. کمیسیون مالی ایران تبدیل به آمیخته‌ای از مشاوران مالی انگلیسی - روسی - بلژیکی - ایرانی گردید.

در شرایط جنگ، نمایندگان بورژوازی ملی از سرمایه‌گذاری برای تولیدات صنعتی خودداری کردند، برترش‌مردند سرمایه‌هایشان را نگاهدارند، یا برای تولید کالاهای کوچک، سوداگری، معاملات زمین‌های کشاورزی و رباخواری به کار برند. فراوانی امتیازهای خارجی، مانند سابق ایرانیان را از امکان بهره‌بری از ثروت‌های طبیعی‌شان باز می‌داشت.

در عین حال جنگ جهانی اول باعث ایجاد چند خط آهن در برخی از شهرهای مرزی ایران گردید. نخستین راه آهن باریک از جلنا به تبریز و یک شاخه آن به کناره دریاچه ارومیه (صوفیان - شرفخانه) ساخته شد. پس از ساختمان راه آهن روسی در ماه مه ۱۹۱۶ انگلستان هم یک رشته خط آهن از شمال باختری هندوستان، از نیشکی به میرجاوه و زاهدان کشید. از این خط پس از جنگ به عنوان یک شاه‌رگ تجارتنی بهره‌برداری شد. بنا به ملاحظات استراتژی جنگی، ارتش روس و انگلیس قسمتی از راه‌های خاکی و گذرگاه‌های ایران را تعمیر کردند. شماره کارگران صنعت نفت در منطقه شرکت نفت ایران و انگلیس افزایش یافته و تا اندازه‌ای تولید کالاهای کم اهمیت محلی بیشتر از سابق شد.

ارتش‌های انگلیس، روس و ترک در منطقه زیر اشغالشان هرکاری می‌خواستند خودسرانه انجام می‌دادند، خواربار، دامها، حیوانات باری و محصولات را مصادره می‌کردند. دهقانان از بیدادگری و خودسری فئودال‌های محلی و خانهای عشایر کوچ‌نشین بیش از پیش رنج می‌کشیدند. دولت مرکزی از وصول مالیات استانها عاجز بود. در کشور

به سختی کاهش خواربار احساس می‌شد، و از سال ۱۹۱۷ به بعد تقریباً در تمام نقاط ایران، قحطی و بیماری‌های واگیردار، در گرفت. ساکنان از محل‌های ویران شده‌شان پراکنده شدند. در آغاز سال ۱۹۱۷ وضع اقتصادی و مالی کشور به شدت بحرانی بود.

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در ایران و روسیه

در فوریه ۱۹۱۷ در روسیه، انقلابی بورژوا - دموکراتیک رویداد، انتشار این خبر در ایران شور و شوق فراوانی با امید دگرگونی سیاست خارجی روسیه، در توده‌های ایرانی پدید آورد. این واقعیت که خود کامگی تزار روس از میان رفته بود، امکان دگرگونی روابط مردم ایران را با ملت روس نوید می‌داد، بنابراین ایرانیان نسبت به مردم انقلابی روس احساسات بسیار مهربانگیزی داشتند.

حزب دموکرات که هنوز نیروی فعال خود را حفظ کرده بود، سازمانش را در پاتخت و شهرهای دیگر تجدید کرد و به تبلیغات ضدانگلیسی در روزنامه‌های وابسته، از قبیل «ایران»، «نوبهار»، «زبان آزاد» پرداخت و سیاست استعماری انگلستان را در ایران فاش کرد. بیکار انتخاباتی مجلس چهارم آغاز گردید. در این هنگام در مواضع حزب دموکرات ایران دو جهت کاملاً مشخص به چشم می‌خورد: جناح چپ که فعلاً نه علیه ارتش‌های روس و انگلیس بیکار می‌کرد و خواستار پیشرفت مبارزهٔ جانانه ضد امپریالیستی بود؛ جناح راست که از نمایندگان اشراف فنودال، بورژواهای بازرگانی کلان و دیوان سالاران تشکیل می‌شد، در موضع مقاومت منفی باقی‌ماند.

در ماه مارس ۱۹۱۷ در تهران «کمیته مجازات» تشکیل شد، در ترکیب این کمیته احسان‌الله‌خان و دموکرات‌های دیگر شرکت داشتند. «کمیته مجازات» بیکار خود را بر مبنای ترور انفرادی انگلیسی‌خواهان شناخته شده، آغاز کرد و به انجام چند ترور پرداخت، نخست وزیر، وثوق‌الدوله و احمد شاه را هم تهدید به مرگ کرد. در ماه مه پس از استعفای کابینهٔ وثوق‌الدوله دولت تازه‌ای شامل وزیران دموکرات‌های راست روی کار آمد و انتخابات مجلس چهارم را اعلام داشت. شرکت دوبارهٔ وثوق‌الدوله و وزیران انگلیسی دوست دیگر در این کابینه، باعث آشفتگی و خشم فراوان در شهر گردید. در ژوئیه ۱۹۱۷ يك روز پیش از اجرای برنامه سوء قصد به وثوق‌الدوله، اعضای «کمیته مجازات» لو رفتند، عده‌ای بازداشت شدند و کمیته منحل گردید، چند تن از اعضای این کمیته از جمله احسان‌الله‌خان فرار کردند و به گیلان نزد جنگلیها رفتند.

سیاست خارجی دولت موقت بورژوازی روسیه همانگونه مانند زمان تزار، امپریالیستی

بود. فرق دیپلماسی دولت موقت روسیه درباره روابط ایران با دولت تزاری در آن بود که هم اکنون سرکوبی جنبش‌های آزادی ملی و ضد امپریالیستی مردم ایران به ابتکار دولت انگلستان واگذار گردید. عملاً هیچگونه دگرگونی اصولی‌ای در سیاست روسیه پس از انقلاب فوریه روی نداد. سفیر روس مینورسکی، ژنرال باراتوف و سرهنگ پیچرخوف با نیروهای زیر فرمانشان همانگونه در ایران ماندند.

در جواب مراجعه محافل اجتماعی ایران، وزیر خارجه دولت موقت روس میلوکوف در ۱۷ مارس ۱۹۱۷ به سفیرش مینورسکی در تهران آموزشهای زیر را داد: «لازمست به اطلاع دولت شاه برسانید، که دولت روسیه مانند پیش از سیاست همکاری متقابل با دولت بریتانیا در امور ایران پیروی می‌کند و... سیاست دولت روس هیچگونه دگرگونی‌ای را تحمل نخواهد کرد... اما در نظر داشته باشید به انگیزه نظام جدیدیکه ما داریم مبدا آشکارا علیه گرایش‌های لیبرالی در ایران تظاهر کنید. بنابراین بهتر است در این گونه موارد ابتکار را به دست سفیر انگلیس بدهید و فقط از اقداماتش پشتیبانی کنید». جانشین میلوکوف در مقام وزارت امور خارجه، یعنی میلیونر نامدار قرشچنکف به نوبه خود در ۹ مه ۱۹۱۷ به مینورسکی تلگرافی به شرح زیر فرستاد: «جهت کلی سیاست ما در ایران، همانگونه که سلف من یادآوری کرده، مانند پیش همکاری متقابل کامل با انگلیسها خواهد بود» در همان هنگام دولت موقت روس به سفیر انگلیس در پتروگراد درباره استواری سیاست همکاری متقابل دو دولت در ایران اطمینان داد و به ویژه یادآوری کرد که روسها «دلیلی مبنی بر گرایششان به دموکراتهای ایران نمی‌بینند».

به سال ۱۹۱۷ عملیات جنگی در خاک ایران به شرح زیر گسترش یافت.

در ماه مارس ترکها پس از نبردهای سرسختانه با ارتش روس در ایران ناگزیر همدان، کرمانشاه را ترك و عقب‌نشینی کردند. ارتش روس به تعرض خود در خاک ترکیه ادامه داد و تا سرزمین‌های جنوبی خانتقین و قزل‌رباط پیش‌راند. دولت موقت روس که قصد ادامه جنگ را داشت نیروهای اضافی به ایران فرستاد. از اول مارس ۱۹۱۷ نیروهای روسی که در شمال ایران به سر می‌بردند اقدام به تشکیل کمیته‌های سربازی کردند و در برخی موارد، اتحاد کمیته‌های سربازی - افسری و شوراهای کارگری - دهقانی و گزینش کمیته‌های اجرایی را عملی ساختند، این سازمان‌ها نمایندگان منافع دهقانان، کارگران، بازرگانان روسی مهاجر در ایران بودند. شوراها و کمیته‌های اتباع روسی در ایران ارتباط خود را با شوراهای باکو، تفلیس و تاشکند برقرار کردند. در چند کمیته سربازی بلشویک‌ها نفوذ داشتند. در تبریز شورای نمایندگان سربازان و کارگران درست شد، این شورا کارهای تبلیغاتی وسیعی روی ارتش انجام می‌داد و ارتباط خود را با کمیته ایالتی حزب دموکرات برقرار

کرد. در چند شهر ایران شوراها همراه سازمانهای حزب دموکرات، تظاهرات اول ماه مه و ژوئیه ۱۹۱۷ را برگزار و ضمن آنها اعتراض خود را علیه سیاست خارجی امپریالیستی دولت روسیه اعلام داشتند. در اوت ۱۹۱۷ در تبریز ضمن کنفرانس کمیته ایالتی حزب دموکرات که در آن ۴۸۰ نماینده شرکت داشتند، استقلال حزب دموکرات آذربایجان اعلام شد، کمیته مرکزی این حزب انتخاب گردید و در رأس کمیته مرکزی، ایرانی انقلابی محمد خهبانی قرار گرفت.

دراثر انقلاب روسیه توده‌های وسیع ایرانیان که به‌ماوراه قفقاز و ترکستان مهاجرت کرده بودند به‌پیکارهای سیاسی کشانده شدند. به‌سال ۱۹۱۶ در باکو کارگران ایرانی صنعت نفت یک سازمان سیاسی سوسیال - دموکرات به‌نام «عدالت» به‌وجود آوردند. این حزب به‌شکل یک حزب پرولتاریای بین‌المللی سازمان یافت. در ماه مه ۱۹۱۷ ضمن کنفرانس باکو برنامه آن‌مورد تأیید قرار گرفت و کمیته مرکزی برای خود برگزید. در صدر این کمیته کارگر انقلابی نامدار اسدالله غفارزاده بود. هفته‌نامه «عدالت» که به‌زبان فارسی و آذربایجانی منتشر می‌گردید و مجله «بیرق‌عدالت» به‌عنوان ارگان حزب نشر می‌یافت. به‌سال ۱۹۱۷ حوزه‌های حزب عدالت در ماوراه قفقاز و ترکستان به‌فعالیت پرداختند. در برنامه حداقل این حزب، یکی از مسائلی که بایستی روی آن کار می‌شد، تشکیل و گسترش این سازمان در ایران و متحد کردن کلیه عناصر انقلابی این کشور بود.

ویژگیهای ماههای نوویه - اکتبر ۱۹۱۷ فعالیت نیروهای آزادی ملی و پدید آمدن حزب پرولتاریائی است، که شرایط لازم را برای مرحله‌نویین جنبش آزادی‌ملی در ایران آماده کرد، فعالیت این نیروها از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر روسیه الهام می‌گرفت.

ایران زمان معاصر

جنبش آزادی ملی در ایران پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه کودتای دولتی ۱۹۲۱-م. (اسفند ۱۲۹۹ شمسی)

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه و ایران

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه، دگرگونی ژرفی را در تاریخ جهان آغاز کرد. این انقلاب ضربت نیرومندی را به سیستم امپریالیستی، به سیستم مالکیت استعماری وارد آورد. انقلاب اکتبر مواضع مردم کشورهای استعمار زده و اسیر امپریالیسم، از جمله ایران را به منظور پیکار آزادی ملی، استوار کرد. این انقلاب راه انقلابهای آزادی بخش مردم زیر ستم امپریالیسم را گشود. اینگونه دوره نوینی در تاریخ ایران آغاز شد.

از نظر روابط با کشورهای شرق، نخستین دولت شوروی کارگری - دهقانی، بر پایه اصول سیاست ملی لنینی، برابری همه ملیت‌ها، احترام و حاکمیت مردم شرق و پیشرفت صلح‌آمیز و روابط دوستانه با کلیه مردم را در برنامه کار خود گذاشت. در دومین کنفرانس شوراهای سرتاسر روسیه، لغو کلیه پیمانهای نا برابر با کشورهای خارجی اعلام گردید، به منظور انشای اصول سیاست تاراجگرانه دولت‌های امپریالیستی در ایران و کشورهای دیگر خاور، دولت شوروی کلیه متن پیمانها و موافقت‌نامه‌های سری دولت تزاری

و دولت موقت روسیه را با دولت‌های امپریالیستی دیگر انتشار داد. یکی از اسنادی که انتشار یافت، موافقت‌نامه سری روسیه تزاری با انگلیسها مبنی بر تقسیم، منطقه «بیطرف» خاک ایران به سال ۱۹۱۵ بود.

در ۲۵ نوامبر (۳ دسامبر) ۱۹۱۷ اعلامیه‌ای خطاباً به «کلیه مسلمانان زحمتکش روسیه و شرق» به این شرح انتشار یافت: «جمهوری روسیه و دولت کمیسارهای خلقهای شوروی با اشغال خاک کشورهای دیگر مخالف است... پیمان تقسیم ایران را ملغی اعلام و آنرا از میان برده است. همینکه عملیات جنگی پایان یابد، ارتش روس از ایران خارج خواهد شد و ایرانیان حق تعیین سرنوشت خود را خواهند یافت».

ضمن امضای قرارداد پرست لیتوفسکی در ۲ (۱۵) دسامبر ۱۹۱۷ در باره متارکه جنگ، خروج نیروهای روسی و ترک از خاک ایران پیش‌بینی شد. در دسامبر ۱۹۱۷، دولت شوروی اعلامیه‌ای درباره تخلیه ایران از ارتش روس صادر کرد؛ این کار در ژانویه آغاز و در مارس ۱۹۱۸ پایان یافت. در ایران فقط یکانهای گارد سفید زیر فرمان ژنرال باراتوف باقیماندند، که به خدمت انگلیسها درآمدند. در ۱۴ (۲۷) ژانویه ۱۹۱۸ دولت شوروی طی یادداشتی الغای کلیه پیمانها و قراردادهای ناپрав را با دولت ایران رسماً اعلام داشت و ضمن آن یادآوری کرد که هیچگونه محدودیت یا فشاری به حقوق مردم ایران مبنی بر به دست آوردن آزادی و استقلال وارد نخواهد شد؛ ضمناً پیمان سال ۱۹۰۷ انگلیس روسیه مبنی بر تقسیم ایران به مناطق نفوذ، لغو گردید.

این تصمیمها و اقدامات دولت نوپید شوروی اثری ژرف روی مردم ایران گذاشت، توده‌های وسیع مردم با جوش و خروش از این اعلامیه‌ها استقبال کردند. دولت شاه‌زیر فشار افکار عمومی مردم ایران ناگزیر شد در دسامبر ۱۹۱۷ دولت شوروی را به رسمیت بشناسد.

به دنبال انقلاب اکتبر در ایران جنبش دموکراتیک توده‌ای و آزادی ملی اوج گرفت. در همه جا میتینگها و تظاهرات گسترده‌ای علیه سیاست امپریالیستی انگلیسها و برقراری روابط دوستانه با روسیه شوروی آغاز شد. در رشت، انزلی، تبریز، همدان، کرمانشاه، شوراهای محلی مشترکی شامل نمایندگان سربازان انقلابی روس و مردم ایران تشکیل گردید. در گیلان عملیات یکانهای پارتیزان جنگلی شدت یافت؛ اینان قسمت مهمی از استان گیلان از جمله مرکز آن، یعنی شهر رشت را اشغال کردند، هم‌اکنون جنگلی‌ها زیر شعارهای «ایران برای ایرانی‌ها» و «نابود باد انگلیس» پیکار را دنبال می‌کردند.

طبقه کارگر نوپای ایران فعالانه به پیکار برخاست و رفته رفته توانست رهبری جنبش آزادی ملی محلی را به دست گیرد. به سال ۱۹۱۸ در تهران اتحادیه‌های کارگران

چاپخانه‌ها، معلمان، نانوایان، کارگران واگن، پست و مستخدمان تلگرافخانه‌ها تشکیل گردید. در تبریز، رشت و انزلی هم اتحادیه‌هایی درست شدند. اینان بدون واسطه و مستقیماً در جنبش‌های ضدامپریالیستی شرکت می‌کردند. سازمانهای حزب سوسیال دموکرات «عدالت» در شهرهای شمالی ایران سخت به فعالیت پرداختند، این حزب از کارگران مهاجر ایرانی در پایان جنگ جهانی در باکو تشکیل شده بود.

در آذربایجان، فعالیت حزب دموکرات آذربایجان شدت یافت، این حزب ضمن اوت ۱۹۱۷ در چارچوب حزب دموکرات ایران تشکیل شده بود. عناصر این حزب، خرده بورژواها، مالکان پیشرفته، روشنفکران، روحانیان دون پایه و حتی کارگران و دهقانان بودند، این حزب خواهان پیکار سخت با امپریالیسم و اجرای دگرگونی دموکراتیک در ایران بود. جنبش‌های ضدامپریالیستی در استانهای دیگر کشور هم اوج گرفتند.

اشغال ایران به وسیله انگلیسها و موافقت نامه انگلیس - ایران

امپریالیست‌های انگلیسی از اینکه ارتش روس ایران را تخلیه کرد، بهره بردند. اینان می‌پنداشتند، با این اوضاع شرایط مساعدی را به منظور انجام طرحهای انقیاد دولت ایران و تصرف ماوراء قفقاز به دست آورده‌اند. انگلیسها همچنین از رشد جنبش‌های آزادی ملی در شمال ایران برآشفتنند. و کوشش داشتند آنها را خفه کنند و نگذارند آثار این جنبش‌ها به مناطق دیگر ایران و به هندوستان سرایت کند.

امپریالیست‌های امریکائی هم در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۰ می‌کوشیدند در ماوراء قفقاز نفوذ کنند و این منطقه را به شکل تحت‌الحمایه امریکا در آورند، یا آنکه اقلای ارمنستان را زیر حمایت خود بگیرند. منظور امریکائیها خفه کردن قدرت شوروی و تصرف منابع نفت باکو بود.

انگلیسها به بهانه پیکار علیه ارتشهای ترك و آلمان که در ماه مه ۱۹۱۸، قسمت باختری آذربایجان ایران و تبریز را گرفتند، خود را برای اشغال ایران آماده کردند. در آغاز سال ۱۹۱۸، یکانهای انگلیسی زیر فرماندهی ژنرال دنستردیل، از راه همدان، قزوین، منجیل و رشت به سوی شمال ایران گسیل گردیدند. يك ستون از نیروهای انگلیسی زیر فرماندهی ژنرال مالون به منظور تصرف استانهای کناره دریای خزر به سوی شمال خاوری ایران اعزام گردید.

اشغال گران انگلیسی با تظاهرات خشمگینانه و خصمانه مردم ایران روبرو شدند. میتینگها و تظاهرات اعتراض آمیز مردم آغاز گردید، روزنامه‌های تهران علیه اشغال گران

مقاله‌ها منتشر کردند. در ماه مه ۱۹۱۸ در جنوب ایران (فارس) خیزش ضد انگلیسی تشقانی‌ها در گرفت.

انگلیسها در ایران فقط از پشتیبانی فتودالهای مرتجع بلندپایه و سرمایه‌داران وابسته (کمپرادورها) برخوردار بودند؛ ارتش بریتانیا از یکانهای گارد سفید روسی که در ایران استخدام کرده بودند، نیز بهره بردند. در پایان ژوئن، یکانهای انگلیسی زیر فرمان ژنرال دسترویل، رشت و انزلی را اشغال کردند شوراهای محلی را منحل و رهبران آنها را به هندوستان تبعید کردند. جنگلیهای زیر فرمان کوچک‌خان سخت در برابر اشغال‌گران به پایداری پرداختند، اما بعدها کوچک‌خان در اوت ۱۹۱۸ از نبرد با انگلیسها دست کشید و با ژنرال دسترویل به توافق رسید، به موجب این موافقت‌نامه کوچک‌خان ملزم شد، اجازه عبور نیروهای انگلیسی را که به سوی باکو پیش می‌رفتند، بدهد، و خسواربار این نیروها را تأمین کند، افراد انگلیسی را که به اسارت گرفته بود، آزاد کند و غیره. دسترویل هم موافقت کرد، قدرت کوچک‌خان را در گیلان به رسمیت بشناسد، اما منظور دسترویل از این موافقت‌نامه مانوری بیخ‌نبود، می‌خواست پایداری جنگلیها را در برابر نیروهای انگلیسی از میان ببرد. دیری نپائید انگلیسها پیمان خود را شکستند و نیروهایشان را برای سرکوبی جنگلیها مأمور کردند، اینگونه اینان ناگزیر شدند دوباره به جنگل پناه برند.

در اوت ۱۹۱۸ مداخله‌گران انگلیسی به کمک اس. ار.ها (سوسیال‌های انقلابی)، داشناک‌ها و منشویک‌ها باکو را به بهانه دفاع آن منطقه در برابر حمله ارتش ترک، اشغال کردند، اما ضمن ۱۳ سپتامبر در آستانه اشغال باکو به وسیله ارتش ترک، اینها با شتاب با اموال ربوده شده به انزلی برگشتند.

در نیمه سال ۱۹۱۸ سرتاسر خاک ایران زیر نظارت انگلیسها بود. در ۱۴ اوت يك دولت انگلیسی‌خواه به ریاست وثوق‌الدوله در تهران روی کار آمد. در این هنگام افسران انگلیسی، بریگاد قزاق و یکانهای نظامی دیگر را در ایران زیر فرمان داشتند. دولت وثوق‌الدوله به تعریک انگلیسها، رسماً از پذیرفتن هیئت دیپلماتیک شوروی زیر نظر ای. ا. کولومیتزوف در ژوئیه ۱۹۱۸، خودداری کرد. در ۲ نوامبر ۱۹۱۸ سربازان انگلیسی همراه با افراد گارد سفید روسی، هیئت نمایندگی شوروی را تارومار کردند، همکاران آنها را اسیر و به عنوان تبعیدی به هندوستان فرستادند. فقط ای. ا. کولومیتزوف توانست بگریزد و خود را به مسکو برساند. دولت وثوق‌الدوله به سال ۱۹۱۹ یادداشتی به کنفرانس صلح پاریس تقدیم داشت که به موجب آن ادعای مالکیت قسمتی از خاک شوروی (آذربایجان شوروی، ارمنستان، قره‌باغ، قسمتی از استانهای داغستان و کناره دریای خزر) را داشت. در همین حال وثوق‌الدوله مذاکرات درباره موافقت‌نامه‌ای با انگلیسها را آغاز کرد که به موجب

آن ایران به کشوری تحت‌الحمایه انگلیسها تبدیل می‌شد.

با وجود روابط خصمانه دولت ارتجاعی و ثوق‌الدوله با روسیه شوروی، این دولت کوشش داشت تا مردم ایران را از بند اسارت امپریالیست‌ها آزاد کند و به تلاشهای خود در باره ایجاد روابط دوستانه با ایران ادامه داد. در ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ دولت شوروی طی یادداشتی به دولت و مردم ایران دوباره اعلام داشت که دولت شوروی رژیم کاپیتولاسیون را لغو و از کلیه امتیازاتی که دولت تزاری روس به زیان ایران کسب کرده چشم می‌پوشد. ضمن این یادداشت یادآوری شد که دولت شوروی کلیه اشیاء قیمتی، بنگاهها و سرمایه‌های روسی موجود در ایران را به ایران وامی‌گذارد.

در ژوئیه ۱۹۱۹ دولت شوروی دوباره نماینده تام‌الاختیار خود، ای. ا. کولومبیتزوف را به ایران اعزام داشت، اما ضمن راه، در جزیره آشوراده قزاقهای ایرانی به دستور انگلیسها او را دستگیر و در ۱۴ اوت کشتند.

در ۹ اوت ۱۹۱۹ قراردادی که از نظر مردم ایران اسارت‌بار بود بین ایران و انگلیس امضاء شد. به موجب این قرارداد انگلیسها امکان یافتند، مستشاران خود را در کلیه وزارتخانه‌ها و ادارات ایران به کار گمارند؛ برای ارتش ایران افسر، اسلحه و سازوبرگ تأمین کنند، سازمان ارتش ایران را تجدید و نیروی مسلح یک‌پارچه‌ای زیر نظر افسران انگلیسی ترتیب دهند. برای انجام این اقدامات انگلیسها متعهد شدند به ایران وام بدهند. اما این وام پس از ابقای مستشاران انگلیسی در رأس مالیه ایران، قابل پرداخت بود. انگلیسها می‌توانستند در ایران راه آهن و وسایل ارتباطی دیگر ایجاد کنند. ضمن این قرارداد پیش‌بینی می‌شد که کمیسیون مختلطی برای تجدید نظر در تعرفه‌های گمرکی ایران تشکیل شود. اینگونه قرارداد تحمیلی سال ۱۹۱۹ انگلیس - ایران، عملاً ایران را به کشوری تحت‌الحمایه انگلیس تبدیل می‌کرد و البته پایگاهی برای تحریکات و اقدامات ضد شوروی انگلیسها در ایران پدید می‌آمد.

انگلیسها بدون انتظار تصویب مجلس ایران، اجرای مواد این قرارداد را آغاز کردند. یک هیئت مالی انگلیسی زیر نظر ادیب‌تاج اسبخت به ایران وارد شد و در رأس بازرسی مالی کل ایران قرار گرفت. افسران انگلیسی قسمت‌های ارتش ایران را زیر نظر گرفتند. به سال ۱۹۲۰ مقاوله‌نامه گمرکی ایران و انگلیس امضاء گردید، و ضمن آن عوارض گمرکی ناچیزی برای ورود کالاهای انگلیسی در نظر گرفته شد، اما برای کالاهای شوروی این عوارض به اندازه‌ای سنگین بود که به تحریم ورود این کالاها می‌مانست. انگلیسها همچنین «بانک شرق» و کمپانی «نفت شمال» را در ایران تأسیس کردند، کمپانی اخیر می‌کوشید منابع نفتی شمال ایران را تصرف کند. طرحهایی به منظور ایجاد راه آهن و راه‌های شوسه

در ایران تهیه گردید. در بازارهای ایران منحصر آ دادوستد کالاهای انگلیسی انجام می گرفت و طبعاً بهای کالاهای وارداتی انگلیسی که بدون رقیب در بازار معامله می شدند بسیار بالا بودند، ضمناً از سوی انگلیسها غله خریداری و احتکار می گردید. در نتیجه این اوضاع بهای کالاهای ضروری اولیه و مواد خواربار بگونه سرسام آوری افزایش یافت. و اینگونه تعطی و بیماری سرتاسر کشور را فرا گرفت.

انگلیسها در کلیه امور ایران دخالت و امرونی می کردند. دولت و ثوق الدوله هرماه ۲۲۵ هزار لیره استرلینگ از انگلیسها کمک مالی می گرفت و سیاست انگلیسی خواهی را در ایران دنبال می کرد.

دولت بریتانیا بر زندگی اجتماعی - سیاسی کشور ایران نظارت کامل داشت. انگلیسها شرکت کنندگان در جنبشهای آزادی ملی و هواخواهان دوستی با شوروی را تارومار، چندتن را بازداشت و غدهای را تیرباران کردند یا تحت الحفظ به هندوستان فرستادند. ایران فقط اسماً خود را دولتی مستقل برمی شمرد. در ژوئیه ۱۹۱۹ هنگامیکه و ثوق الدوله قرار داد ۱۹۱۹ انگلیس - ایران را برای تصویب به مجلس چهارم که تازه تشکیل شده بود، برد، لنین گفت: «انگلیس ایران را اسیر کرده».

اما این قرارداد انگلیسها نتوانست به مرحله اجرا در آید. طرحهای انگلیسها به میزان زیادی در سایه سیاست دوستی شوروی نسبت به ملت ایران بزودی از هم پاشید. در ۲۸ اوت ۱۹۱۹ دولت شوروی خطاب به «کارگران و دهقانان ایران» اعلام داشت که دولت کارگران - دهقانان جمهوری روسیه رسماً اعلام می دارد، این قرارداد انگلیس - ایران را به رسمیت نمی شناسد. با استوار شدن موقعیت دولت روسیه شوروی و فشار افکار عمومی ایرانیان، به سال ۱۹۲۰ مذاکرات ایران و شوروی درباره بستن پیمان میان دو دولت آغاز گردید و اینگونه موضع امپریالیسم انگلستان در ایران به سستی گرائید.

تا اندازه ای انگیزه فروریختن طرحهای انگلیسها در ایران تضاد سخت میان خود امپریالیستها بود ایالات متحده امریکا و فرانسه در برابر گسترش متصرفات استعماری انگلستان در جهان به ویژه در ایران واکنش نشان دادند.

نیرومندترین ضربت را به موافقت نامه ۱۹۱۹ انگلیس - ایران، گسترش جنبش آزادی ملی ایران و کشورهای همسایه آن یعنی ترکیه و افغانستان با الهام گرفتن از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر، وارد آورد.

اوج جنبش آزادی ملی در ایران، قیام دمکراتها در تبریز

امضای قرارداد انگلیسی و ایران و امرونی امپریالیست‌های انگلیسی در این کشور موج خشم و اعتراض و اوج‌گیری جنبش ضد امپریالیستی را به‌ویژه در شمال کشور، برانگیخت. در بسیاری از شهرها میتینگ‌های توده‌ای، تظاهرات و «بست‌ها» در گرفت، تراکت‌ها و اعلامیه‌هایی با شعار «مرگ بر انگلستان»، «مرگ بر دولت انگلیسی خواه و ثوق‌الدوله» و غیره پخش شدند، روزنامه‌ها، شخصیت‌های اجتماعی برجسته، بسیاری از بازرگانان و نمایندگان روحانیان علیه این قرارداد به‌پا خاستند. سرتاسر کشور را جنبش ضد انگلیسی فراگرفت. قلع و قمع مداخله‌گران مسلح بیگانه به‌وسیله ارتش سرخ در درون رومیه و استقرار مجدد قدرت شوروی در ماوراء قفقاز، مردم را برای پیکار جانانه آزادبخش علیه اشغال‌گران انگلیسی و دست‌نشانندگان مرتجع ایرانی‌شان، تشویق کرد.

در ۷ آوریل ۱۹۲۰ در تبریز قیام دموکرات‌های آذربایجان زیر رهبری شیخ محمد خیابانی و با پشتیبانی تمام مردم شهر آغاز گردید. در تبریز قدرت به‌دست «کمیسون» اجتماعی، که از سوی حزب دموکرات آذربایجان برای اداره قیام تعیین شده بود، افتاد و در ژوئن ۱۹۲۰ دولتی ملی‌زیر رهبری شیخ محمد خیابانی در آذربایجان تشکیل گردید.

شیخ محمد خیابانی که از میان خانواده‌ای بازرگان به‌پا خاسته بود یکی از شخصیت‌های روحانی برجسته بشمار می‌آمد. در سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۰۹ در قیام تبریز شرکت فعال داشت. به‌سال ۱۹۰۹ به عنوان نماینده مجلس دوم برگزیده شد، در این مجلس به فراکسیون «دموکرات‌ها» پیوست و علیه سیاست امپریالیست‌ها پیکار می‌کرد. در نخستین سال‌های جنگ جهانی اول او ضمن جنبش‌های ضد امپریالیستی، علیه انگلستان و روسیه تزاری و همچنین علیه آلمانها و ترکها فعالیت می‌کرد. به‌سال ۱۹۱۸ هنگام اشغال تبریز به‌وسیله مقام‌های نظامی ترک بازداشت و به قارص فرستاده شد، به‌سال ۱۹۱۹ به تبریز بازگشت و تشکیل حزب دموکرات آذربایجان را اعلام داشت.

محمد خیابانی و هوادارانش قاطعانه علیه قرارداد ۱۹۱۹ به پیکار برخاستند، برای استواری استقلال ملی، رژیم ایران را جمهوری اعلام داشتند، به اصلاحاتی دموکراتیک پرداختند، آذربایجان ایران را در چارچوب کشور ایران، خود مختار اعلام داشتند و با روسیه شوروی روابط بازرگانی و دیپلماتیک برقرار کردند. پس از قیام آوریل در تبریز، دامنه قدرت دموکرات‌ها تا ارومیه، خوی، اردبیل، مراغه، سلماس، زنجان گسترده شد و آذربایجان به نام «آزادستان» اعلام گردید.

پس از آنکه دموکرات‌ها قدرت را به‌دست گرفتند اقداماتی به منظور بهبود وضع توده‌های مردم انجام یافت. به خودسریها و بیدادگریهای مأموران شاه پایان داده شد. در شرایط کمبود خواربار پیکار علیه احتکار انجام گرفت. بهای خواربار و کالاهای دیگر

کاهش یافت، مدرسه‌ها و بیمارستانهای تازه‌ای گشوده شدند.

قیام دموکراتهای آذربایجان اثر ژرفی روی موقعیت تهران گذاشت. دولت مرتجع وثوق‌الدوله زیر تأثیر گسترش جنبش‌های مردمی در ژوئن ۱۹۲۰ ناگزیر به استعفا شد و دولت مشیرالدوله روی کار آمد، در ترکیب کابینه تازه شخصیت‌های بورژوازی ملی شرکت داشتند، که علیه قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس و پیروی دولت ایران از سیاست انگلیس‌ها به کار پرداختند و خواهان روابط حسن‌همجواری با دولت روسیه شوروی بودند. این دولت مذاکره دوباره انعقاد پیمان شوروی - ایران را آغاز کرد. در عین حال اقدام‌هایی را به منظور سرکوبی قیام دموکراتهای آذربایجان و جنبش آزادی ملی در استانهای دیگر انجام داد.

قیام دموکراتهای آذربایجان که عاملان آن، بازرگانان ملی، خرده‌بورژواهای شهری، بیخوابان ساکن شهر و طبقه کارگر تازه به دوران رسیده بودند، نقطه‌های ضعف فراوان داشتند. ویژگی رهبران بورژوازی قیام که در رأس آنها شیخ محمد خیابانی قرار داشت، ناستواری و دودلی بود، اینان به پیکار جانانه‌ای علیه مرتجعان تن‌درندارند. هواخواهان مرتجعان را در تبریز و قزاقهای پادگان آن‌شهر را خلع سلاح نکردند؛ اقدام‌هایی به منظور مسلح کردن توده‌ها انجام ندادند و تنها به بسیج عده معدودی داوطلب پرداختند. مرتجعان بدون مانع در تبریز به کارشکنی سرگرم شدند، با همفکرانشان در خارج از شهر و حتی با فرماندهان ارتش شاه رابطه برقرار کردند. خیابانی به خواسته‌های دهقانان مبنی بر دگرگونی وضع موجود روستائیان توجهی نکرد و توده‌های اصلی دهقانان را در قیام شرکت نداد. با جنبش‌های آزادی ملی مناطق دیگر ایران تماسی نگرفت. طرفداران خیابانی از تاکتیک دفاع منفی پیروی می‌کردند و به عملیات تعرضی دست نمی‌زدند، اگرچه اوضاع منطقه‌های دیگر کشور برای گزینش تاکتیک تعرضی بسیار مساعد بود.

همه این انگیزه‌ها به دولت شاه و انگلیس‌ها کمک کردند تا این قیام را سرکوب کنند. در اوت ۱۹۲۰ دولت ایران نیروی بزرگی را که به وسیله انگلیسها مجهز شده بود، به تبریز فرستاد. همراه با ارتش شاه مخیرالسلطنه که به عنوان والی آذربایجان تعیین شد به منظور مذاکره با خیابانی وارد تبریز گردید. به او اجازه ورود به تبریز داده شد، اینگونه توانست با ضدانقلابیون و قزاق‌های شهر تماس بگیرد. در ۱۱ سپتامبر مخیرالسلطنه به قزاقها و یکانهای مسلح ضدانقلاب فرمان داد به تبریز حمله کنند. در ۱۲ سپتامبر ارتش شاه در حالیکه مقاومت دموکراتها را درهم شکست، تبریز را اشغال و شرکت‌کنندگان در قیام را بیرحمانه سرکوب کرد. در ۱۳ سپتامبر، شیخ محمد خیابانی رهبر قیام دستگیر و با وضع ددمنشانه‌ای کشته شد.

تشکیل جنبش انقلابی در گیلان. حزب کمونیست در ایران

مهم‌ترین جنبش آزادی ملی ایران در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱، در گیلان گسترش یافت. انگیزه غیرمستقیم پیشرفت این جنبش تجدید قدرت شوروی در باکو ضمن ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ و بیرون راندن مداخله‌گران انگلیسی و افراد گارد سفید، از باکو و انزلی در ماه مه ۱۹۲۰، بود. پس از این رویداد جنگلیها به سرکردگی کوچک‌خان از جنگل‌های ناحیه قوم بیرون ریختند و در ۴ ژوئن ۱۹۲۰، رشت و انزلی را اشغال کردند.

در گیلان جمهوری اعلام شد. در ۵ ژوئن دولت موقت انقلابی و شورای جنگ انقلابی جمهوری به ریاست کوچک‌خان تشکیل گردید. در برنامه این دولت، رژیم جمهوری در سرتاسر خاک ایران در نظر گرفته شده بود، الغای پیمانهای نابرابر، حقوق مالکیت فردی تمام شهروندان، برابری حقوق همه ملیت‌ها و «حفظ اسلام» در آن قید گردید. کوچک‌خان به مناسبت استقرار حکومت شوروی در سرتاسر خاک روسیه پیام تبریکی با امضای خودش و از سوی مردم ایران برای و. ای. لنین فرستاد. در گیلان جبهه واحدی تشکیل گردید، در این جبهه عناصر زیر شرکت داشتند: گروه کوچک‌خان که اعضای آن دارای گرایش‌های ناسیونالیستی و وابسته به قشرهای بازرگانان و مالکان بودند؛ گروه روشنفکران خرده بورژوازی به سرکردگی احسان‌الله‌خان؛ گروه کردها که از مزدوران کرد تشکیل می‌شدند رهبری آنها را خالوقوبان و کمونیست‌های ایرانی به عهده داشتند.

حزب کمونیست ایران به سال ۱۹۲۰ بر مبنای «حزب سوسیال دموکرات «عدالت»» تشکیل شد. در ۲۲-۲۴ ژوئن ۱۹۲۰ کنگره حزب «عدالت» در انزلی تشکیل و تصمیم گرفت نامش را به «حزب کمونیست» تغییر دهد ضمناً برنامه حزب را زیر شعار تحقق هر چه زودتر مواد آن به این شرح تأیید کرد: بیرون راندن امپریالیست‌های انگلیسی از ایران و الغای قرارداد اسارت‌بار ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، سرنگونی دودمان قاجار و برقراری رژیم جمهوری توده‌ای در ایران، تشکیل یک دولت دموکراتیک و ارتش توده‌ای، تشکیل مجلس مؤسسان بر پایه انتخابات با رأی مستقیم و مخفی مردم. کنگره، یک کمیته مرکزی انتخاب و تصمیم گرفت از کوچک‌خان پشتیبانی کند.

یکانه‌های انقلابی گیلان، آن منطقه را از وجود ارتش شاه پاک کردند. در ماه ژوئیه منجیل و قسمتی از استان مازندران تا بارفروش را به زیر اشغال درآوردند.

اما در ژوئیه ۱۹۲۰ این جبهه واحد در گیلان از هم پاشید. میان کوچک‌خان و کمونیست‌های ایرانی که در آن هنگام در میانشان عناصر خرده بورژوا اکثریت داشتند و شایسته رهبری مسائل جنبش آزادی ملی نبودند، اختلاف نظر پدید آمد. انگلیسها و عوامل

شاه در گیلان خودشان را در درون جنبش انقلابی جازدند، و به ژرف تر کردن اختلاف پرداختند. عناصر چپ در چارچوب کمیته مرکزی حزب کمونیست با گروه احسان الله خان متعدد شدند و تأیید کردند که گویا ایران هم اکنون يك کشور سرمایه داری است و بایستی انقلابی سوسیالیستی در این کشور انجام گیرد. اینان به رشت، انزلی و نقاط دیگر گیلان رفتند و اموال خرده مالکان، خرده بورژواها، صنعتکاران و حتی دهقانان را مصادره کردند. در چنین شرایطی به تبلیغات علیه دین، قرآن و روحانیان هم پرداختند، خواستند تا بیدرتنگ زنان چادرها را از سر بردارند، از همکاری با کوچک خان و بورژوازی ملی روی برتافتند.

کوچک خان مخالف گسترش جنبش انقلابی و انجام اصلاحات ارضی که می توانست دهقانان را به جنبش انقلابی بکشاند، بود. نا پایداری سیاسی یکی از ویژگیهای سرشت او بشمار می آمد. او محرمانه با نمایندگان دولت شاه به مذاکره پرداخت، و به عملیات رزمی علیه ارتش شاه پایان داد. همه این انگیزه ها جبهه واحد گیلان را به ناپودی کشاند. در ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۰ کوچک خان با دسته های زیر فرمانش رشت را ترک کرد و در جنگل های منطقه نومن موضع گرفت. «چپ های» منشعب از کمیته مرکزی حزب کمونیست با گروه احسان الله خان در ۳۱ ژوئیه دولت تازه ای در رشت تشکیل دادند - کمیته ملی آزادی ایران بیانیۀ پر وعده و وعیدی مبنی بر آزاد کردن توده ها، مصادره و تقسیم کلیه املاک مالکان میان دهقانان، لغو وظایف اضافی دهقانان و غیره صادر کرد. ضمناً تحویل برنج که عملاً اضافه محصول بهره مالکانه بشمار می رفت، اجباری اعلام گردید. دولت احسان الله خان نه تنها دام کارگر و بذر در اختیار دهقانان نگذاشت، بلکه بیشتر اوقات دامهای خود آنها را مصادره می کرد. به مالیات های توده های شهری از قبیل صنعتگران و بازرگانان خرده ها افزود. پس از ورود به رشت و شهرهای دیگر نگهبانانی را در دروازه ها می گماشت تا از ورود محصولات دهقانان به بازارهای شهر جلو گیرند.

در اوت، ۱۹۲۰ بدون آمادگی قبلی دولت احسان الله خان حمله به تهران را آغاز کرد، یکانهای زیر دستش به سختی شکست خوردند ضمناً رشت به تصرف قزاق ها درآمد. در اکتبر ۱۹۲۰ قزاق ها رشت را اشغال کردند و قیام کنندگان گیلانی ناچار شدند در مازندران بمانند.

این سیاست افراطی، دولت احسان الله خان را از اعتبار انداخت. اعضای کمیته مرکزی، پیکار علیه او و گروه های چپ افراطی داخل حزب را آغاز کردند. در این پیکار، نمایندگان کنگره مردم شرق در باکو نقش اصلی را ایفا کردند. اینان در سپتامبر ۱۹۲۰ سیاست احسان الله خان را محکوم شمردند.

در اکتبر ۱۹۲۰ عناصر ماجراجو از سازمان کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

خارج شدند. رهبری سازمان تازه کمیته مرکزی را یکی از سازمان دهندگان حزب «عدالت» به نام حیدر عموغلی قادی بودی به دست گرفت. این کمیته قوی را طرح کرد که ضمن آن وضع اجتماعی - اقتصادی کشور و تاکتیک حزب کمونیست ایران را به روشنی مشخص می نمود. در این تز، گفته شد که هم اکنون ایران در مرحله گذار از زندگی پدربالاری قبیله ای و فئودالی به سرمایه داری است و بنابراین جنبش های خالص سوسیالیستی را در شرایط کنونی رد کرد و حتی مسئله اتحاد تمام طبقات اجتماعی را از پرولتاریا گرفته تا بورژوازی متوسط برای پیکار علیه شاه، فئودالهای بزرگ و امپریالیست ها، به میان کشید. ضمن این تز به ضرورت توافق با کوچک خان، و انجام تبلیغات، بدون توهین به احساسات دینی در میان مردم و تشکیل پکارتش انقلابی به منظور پیکار علیه امپریالیست ها و شاه اشاره شد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به منظور استواری سازمان های محلی حزب و تجدید نام نویسی اعضا اقداماتی را انجام داد. سازمان حزب کمونیست ایران در تبریز، مشهد، تهران و شهرها و استانهای دیگر ایران تشکیل گردید. حزب کمونیست ایران اداره اتحادیه های کارگری را به دست گرفت. این حزب روزنامه های «حقیقت» و «کار» را منتشر می کرد و ضمن آنها مسائل مارکسیستی، پیوستگی و سازمان دهی طبقه کارگر تبلیغ می شد.

سازمان تازه حزب کمونیست ایران گروه های سیاسی را به ایجاد جبهه واحد فراخواند و مذاکره با کوچک خان را آغاز کرد.

نفوذ جنبش آزادی در اوضاع تهران. کودتای ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹. ه. ش)

پیروزی نیروی شوروی در منطقه های ماوراء قفقاز و کناره دریای خزر، جنبش آزادی ملی در شمال ایران (آذربایجان ایران و گیلان)، و حتی رشد و کامیابی جنبش های ضد امپریالیستی در کشورهای همسایه ایران یعنی افغانستان و ترکیه، همه این رویدادها روند پیکار آزادی را در تهران و استانهای دیگر ایران توان بخشیدند. انگلیسها و مرتجعان ایران آشکارا دریافتند که گسترش جنبش های آزادی ملی در شمال و استانهای دیگر ایران موجودیت آنها را به نابودی تهدید می کند. ضمناً موج اعتراض همگانی توده های ایرانی علیه قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران هرچه خروشان تر به پیش می رفت.

دولت مشیرالدوله از انجام خواسته انگلیسها مبنی بر واگذاری فرماندهی بریگاد قزاق به افسران انگلیسی خودداری کرد، در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰ این دولت زیر فشار انگلیسها

استعفا داد، و در اول نوامبر فتودال بزرگ، سپه‌دار، به سمت نخست‌وزیری گماشته شد. اما دولت سپه‌دار هم جرات نکرد قرارداد ایران و انگلیس را تأیید کند. در جواب یادداشت و التیماتوم مورخ ۱۹ نوامبر انگلیسها، در اثر تهدید مرتجعان که خواستار تصویب این قرارداد بودند، دولت سپه‌دار بر آن شد که شورای عالی فوق‌العاده‌ای شامل ولیعهد، وزیران پیشین، و نمایندگان مجلس تشکیل دهد. اما حتی این شورا هم که اکثریت اعضای آن شخصیت‌های مرتجع بودند جرات نکردند این قرارداد را تأیید کنند و به دولت پیشنهاد کردند مسئله را در مجلس شورای ملی مطرح کند و در عین حال در انتظار نتیجه مذاکرات با روسیه شوروی درباره انعقاد قرارداد شوروی - ایران بماند.

با شرایط موجود امپریالیست‌های انگلیسی دریافتند که تلاش‌شان برای اجرای قرارداد ایران - انگلیس می‌تواند باعث اوج گرفتن جنبش آزادی ملی در ایران گردد و سرانجام موقعیت آنها را در ایران به حالت انفجار درآورد. بنابراین تصمیم گرفتند تا کتیک خود را در ایران عوض کنند و یک دولت نیرومند و ظاهراً «رادیکال» که بتواند موقعیت انگلیسها را در ایران حفظ کند و در عین حال جنبش‌های آزادی ملی را با قدرت سرکوب نماید، و ضمناً روند مذاکرات ایران و شوروی را بهم زند، روی کار آورند.

با شرکت فعال امپریالیست‌های انگلیسی در تهران طرح محرمانه کودتایی دولتی سازمان داده شد دسته‌ای به نام به اصطلاح «کمیته آهنین» به سرکردگی سردبیر روزنامه «رعد» یعنی سیدضیاءالدین طباطبائی که سخت به انگلیسها وابسته بود برای انجام این طرح مأمور گردید. طرح این کودتا در لندن تهیه شد. رضا خان سرهنگ فرمانده قسمتی از قزاقهای ایرانی برای اجزای این توطئه جلب گردید.

رضاخان از خانواده‌ای که به کار سربازی اشتغال داشت و وابسته به کشاورزان خرده‌پا بود از منطقه سوادکوه مازندران بپا خاست. او در ۱۵ مارس ۱۸۷۸ به دنیا آمد و از همان آغاز جوانی در بریگاد قزاق تهران سرگرم خدمت شد. او همراه با ارتش انگلیس در نبرد علیه انقلابیون گیلان شرکت داشت.

در ۲۲ فوریه ۱۹۲۱، یکانهای قزاق ایرانی زیر فرمان رضاخان به تهران وارد شدند و کودتایی دولتی را انجام دادند. آنها تمام وزارت‌خانه‌ها و ادارات دولتی را اشغال و تقریباً ۲۰۰ تن از پلندپایگان ایرانی را بازداشت کردند، در درجه اول کسانی را گرفتند که علیه قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس - ایران به تظاهر پرداخته بودند. عملیات یکانهای کودتا را عملاً افسران انگلیسی (مربیان نظامی قسمت قزاق)، اداره می‌کردند. در پی کودتا، دولت تازه‌ای به ریاست سیدضیاءالدین تشکیل گردید، این کابینه در ایران به نام «کابینه سیاه» نامیده شد. به فرمان شاه به رضاخان لقب «سردار سپه» اعطاء و رسماً به فرماندهی لشکر

قزاق منصوب گردید. در آوریل ۱۹۲۱، رضاخان به سمت وزارت جنگ برگزیده شد. به منظور گمراه کردن افکار عمومی توده‌های مردم و پیش‌گیری از اوج گرفتن جنبش انقلابی، دولت تازه در ۲۶ فوریه بیانیۀ پر وعده وعید و عوام‌فریبانه‌ای که ضمن آن، در بارۀ پیکار علیه اریستوکراتها و سرمایه‌های خارجی، دربارۀ برقراری يك حکومت دموکرات، دربارۀ بهبودی وضع کارگران و دهقانان، دربارۀ تقسیم زمین‌های دولتی میان دهقانان، دربارۀ افزایش سهم محصول دهقانان به حساب مالکان، دربارۀ ایجاد يك ارتش ملی يك پارچه، دربارۀ اصلاح وضع آموزش و پرورش، صنایع، بازرگانی حمل و نقل و غیره، انتشار داد. همچنین استقلال سیاست خارجی این دولت در برابر دولت‌های بیگانه رسماً اعلام شد. ضمن بیانیۀ، الفای قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس - ایران که تحقق آن را انگلیسها غیر ممکن می‌پنداشتند، رسماً اعلام گردید.

به راستی «کابینۀ سیاه» هیچگونه رفورمی را در ایران انجام نداد. جانشین مستشار مالی انگلیسی به نام یالغود تغییر نکرده و در جای خود ماند، سیاست او با قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس - ایران منطبق بود. انگلیسها به او مأموریت داده بودند که مانع از اوج‌گیری جنبش آزادی ملی در ایران شود و از پیشرفت روابط شوروی - ایران جلوگیری کند.

قرارداد شوروی - ایران به سال ۱۹۲۱ - م

اما بهم زدن مذاکرات دربارۀ امضای پیمان شوروی - ایران که پیش از انجام کودتا در جریان بود، برای انگلیسها میسر نشد. برای برقراری روابط عادی با روسیه شوروی نه تنها قشر وسیع توده‌های دموکراتیک بلکه بیشتر بازرگانان و مالکان که در نتیجۀ قطع بازرگانی و روابط دیگر با روسیه زیان فراوان دیده بودند، اصرار می‌ورزیدند؛ خواسته مردم مبنی بر برقراری سریع روابط با روسیه شوروی حتی باعث واکنش آشکار نمایندگان امرونی‌کننده انگلیسی در ایران، علیه این خواسته‌ها گردید.

در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ پیمان شوروی - ایران در مسکو به امضاء رسید. ضمن این پیمان، سیاست‌لینی برای حقوق، احترام به استقلال و حاکمیت ایران و کمک به مردم این کشور در آزاد شدن از اسارت امپریالیستی منظور گردید. این پیمان برپایۀ روابط دوستانه، بی‌غرضانه و جوانمردانه سیاست شوروی و ایران بسته شد. روسیه شوروی ضمن این پیمان الفای کلیۀ پیمانها و موافقت‌نامه‌های زیان‌بخش به استقلال و حاکمیت ایران، از جمله

۱. روابط دیپلماتیک رسمی میان روسیه شوروی و ایران در ۲۰ ماه مه ۱۹۲۰ برقرار شد.

لغو رژیم کاپیتولاسیون و حقوق برون‌مرزی اتباع روسیه را در ایران، تأیید کرد. دولت شوروی از دریافت کلیه وام‌هاییکه دولت روسیه تزاری به ایران تحمیل کرده بود، به سود ایران چشم پوشید. از تمام امتیازاتیکه دولت روسیه تزاری از ایران گرفته بود صرف‌نظر کرد و مجموع ساختمانها و تأسیساتی را که دولت سابق روسیه در خاک ایران بنا کرده بود، بلاعوض به دولت ایران وا گذاشت، این تأسیسات عبارت بودند از: راه‌های شوسه انزلی - تهران و قزوین - همدان، راه آهن جلفا - تبریز و صوفیان - دریاچه ارومیه، قایق‌ها، کشتی‌های باری و وسایل باربری دیگر در دریاچه ارومیه، کلیه ساختمانها و تأسیساتی که دولت تزاری برای تلگرافخانه بنا کرده با خطوط تلگرافی و تأسیسات بندر انزلی. بانک استقراضی روس با کلیه اموال منقول و غیر منقول آن، که در خاک ایران وجود داشت به‌رایگان به دولت ایران وا گذار گردید. دولت ایران ملزم شد که این تأسیسات و امتیازات را به دولت یا تبعه خارجی دیگری وا گذار نکند.

دولت شوروی که خواهان بهره‌برداری از سیاست اشغال‌گرانه تزاریسم نبود، جزیره آشوراده و جزایر دیگر دویای خزر را به ایران تعویل داد. ضمن این پیمان هر دو طرف متعهد شدند اجازه ایجاد تأسیسات هر گروه یا سازمانی را که دشمن طرف دیگر باشد در خاک خود ندهند و حتی به ارتش دولت ثالث که تهدیدی برای مرزهای یکی از طرفین بشمار می‌رود یا امنیت یکی از طرفین متعاهدین را با خطر مواجه کند اجازه اقامت در خاک خود را، ندهند. ایران متعهد شد خاک خود را به عنوان پایگاه در اختیار نیروهای نظامی‌ایکه قصد تجاوز به مرزهای شوروی را دارند، نگذارد. در شرایط مشخصی دولت شوروی این حق را داشت که به منظور حفظ امنیت کشورش اقدامات لازم را معمول دارد.

اجرای قرارداد ۱۹۲۱ شوروی - ایران تا به امروز برای ایران اهمیت فراوانی داشته است. این نخستین قرارداد برابر ایران با دولتهای بزرگ پس از يك قرن تحمل چیرگی رژیم کاپیتولاسیون در کشور بود. دولت شوروی از کلیه وامها، امتیازات، ساختمانها و تأسیسات روسیه در ایران که بهای آنها بالغ بر ۵۰۰ میلیون روبل طلا بود چشم پوشید. این قرارداد شرایط مساعدی را برای استواری استقلال اقتصادی و سیاسی، و پیشرفت مستقل ایران فراهم آورد. این پیمان، قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران را از هم پاشاند و کشور ایران را از زیر اشغال انگلیسها آزاد کرد. و. ای. لنین در گزارشی که ۲۲ دسامبر ۱۹۲۰ به‌کنگره هشتم شوراها داد این موضوع را مؤذنه داد و گفت: «امضای قرارداد قریب‌الوقوع با ایران، گویای روابط دوستانه دولت شوروی با کلیه مردم جهان به‌ویژه آنهاستیکه زیر ستم امپریالیسم رنج می‌برند، بر مبنای منافع و علائق برابر و مشترك، می‌باشد».

طبعاً خبر امضای این قرارداد باعث خشنودی و شور و هیجان افکار عمومی ایرانیان گردید. روزنامه «آزادی شرق» نوشت که مردم ایران باید روز امضای این قرارداد را جشن بگیرند. بسیاری از شخصیت‌های دولتی ایران انعقاد قرارداد با روسیه شوروی را تبریک گفتند و آنرا ستودند. مثلاً وزیر جنگ ایران، رضاخان ضمن ۲۶ ژوئن ۱۹۲۱ در روزنامه «گلشن» نسبت به سیاست روسیه شوروی و روابطش با ایران نوشت: «این روسیه آزاد که رژیم تزاری را سرنگون کرد، نه تنها خودش را از زیرستم و خودکامگی نجات داد، بلکه کشورهای همسایه اش را هم از این رنج رها کرد. همین روسیه بود که همه امتیازات تاراجگرانه دولت تزاری را از میان برد و آنها را به ایران تسلیم کرد».

اما دولت انگلیسی خواه سید ضیاءالدین کوشش می کرد که از پیشرفت روابط دوستانه شوروی - ایران و حتی عملی کردن پیمان جلوگیری به عمل آورد، و اجازه انتشار متن کامل قرارداد را نداد و سپرد مانع ورود سفیر روسیه به مرز ایران شوند و غیره....

سیاست ارتجاعی ضد شوروی این دولت خشم و اعتراض گروه‌های گسترده توده ایران را برانگیخت. این دولت تکیه گاهی در داخل کشور ایران نداشت. در عین حال تضاد و پیکار میان سید ضیاء و رضاخان که هر کدام تلاش می کردند قدرت کامل را در دولت به چنگ آورند، بالا گرفت. گروه‌های درباری و حتی خود احمدشاه از سید ضیاء خوششان نمی آمد. همه این انگیزه‌ها باعث شدند که در تاریخ ۲۵ ماه مه ۱۹۲۵ شاه سید را کنار زد، سید ضیاء ناگزیر شد ایران را ترک کند و تحت الحفظ به بغداد برود. در این هنگام قوام السلطنه، برادر وثوق الدوله، که از فتودال‌های بزرگ گیلان بشمار می رفت و سخت به امپریالیست‌ها وابسته بود به نخست‌وزیری گماشته شد. مقام وزارت جنگ در اختیار رضاخان باقی ماند، در آن زمان کلیه نیروهای مسلح مانند ارتش و ژاندارمری زیر فرمان او بودند. قوام السلطنه و رضاخان، سرکوبی جنبش‌های آزادی ملی گیلان و قیام کنل محمدتقی خان را آغاز کردند. قیام اخیر در تابستان سال ۱۹۲۱ در خراسان رویداد.

سرکوبی جنبش انقلابی در گیلان

در ماه مه ۱۹۲۱ به ابتکار حزب کمونیست ایران جبهه واحد کمونیست‌ها تشکیل شد. گروه‌های وابسته به این جبهه، حزب کمونیست زیر رهبری حیدر عموغلسی، جنگلیها به سرکردگی کوچک خان و گروه وابسته به احسان الله خان، بودند. دولت تازه‌ای زیر نظر «کمیته انقلابی» در گیلان تشکیل شد. رهبری این دولت را کوچک خان به عهده داشت که در سازمان نیروی مسلح زیر فرمانش تجدیدنظر و گیلان را به پایگاهی به منظور حمله

علیه دولت ارتجاعی ایران تبدیل کرد. این دولت دخالت خارجیان را در امور ایران مردود شمرد و خواهان پیشرفت روابط دوستانه با دولت شوروی بود. دولت تازه اقداماتی را به منظور بهبود وضع بهداشت، آموزش و پرورش مردمی و زمینهای دیگر آغاز کرد. مدرسه‌های تازه‌ای گشوده شدند و به آموزش کودکان بگونه رایگان پرداختند، دروسها شوراهای آموزشی برای بیکار با بی‌سوادی تشکیل گردیدند. اتحادیه‌های باربران، قایق رانان و کارگران صیدماهی و غیره سازمان داده شدند. سازمان جوانان تشکیل گردید و چند روزنامه هم انتشار یافت. ده‌ها مرکز تبلیغاتی پدید آمدند که ضمن آنها کار تبلیغاتی توده‌ای انجام می‌گرفت و وضع ایران را برای توده‌ها تشریح و سیاست دولت ارتجاعی ایران و امپریالیست‌ها را افشا می‌کردند.

اما این جبهه واحد به ناستواری گرائید. احسان‌الله‌خان که از نقش رهبری دولت محروم شده بود، علیرغم نظر «کمیته انقلابی» و بدون آمادگی نظامی و سیاسی در ژوئن ۱۹۲۱ خودسرانه بر آن شد به تهران حمله کند، این حمله به شکست کامل و فرار افرادش گرائید. در ۳۰ ژوئیه کمیته انقلابی، احسان‌الله‌خان را از جبهه اخراج کرد و او ناگزیر در لاهیجان اقامت گزید. میان حیدر و کوچک‌خان هم اختلاف نظر پدید آمد؛ کوچک‌خان که قبلاً ناپایداری و سازشکاری خود را نشان داده بود، بر آن شد با امپریالیست‌ها و مرتجعان ایرانی سازش کند. او حتی با نمایندگان دولت شاه و گروه‌های ضدانقلابی حاضر در گیلان تماس گرفت، اینان شامل مصاداتی‌ها، گاردهای سفید و جاسوسان آلمانی و انگلیسی بودند. کوچک‌خان از افزایش نفوذ کمونیست‌های ایرانی که در تابستان ۱۹۲۱ به فعالیت‌شان افزوده بودند، هراس داشت.

حزب کمونیست ایران کار گسترده‌ای را در میان دهقانان مزدور و بینوایان آغاز کرد و نفوذ آن حزب در میان دهقانان چشم‌گیر بود. این حزب دستور داد که سهم محصول برنج دهقانان به حساب مالکان افزایش یابد. حزب کمونیست ایران بیشتر به کارگران بندرانزلی، نیمه پرولتاریا، پیشه‌وران و صنعتکاران خصوصی انزلی و رشت اتکاء داشت. یگانهای کمونیست ویژه‌ای سازمان داده شدند. در ۴ اوت ۱۹۲۱ گیلان به‌عنوان جمهوری شورائی اعلام گردید. حزب کمونیست در زمینه تشکیل و سازماندهی شوراهای زحمت‌کشان تلاش فراوان کرد و عملاً اداره چندشهر گیلان را به دست گرفت.

کوچک‌خان از افزایش نفوذ کمونیست‌ها در ایران هراس داشت، امپریالیست‌ها و مرتجعان ایرانی به این هراس دامن می‌زدند، سرانجام در راه خیانت به جنبش گام نهاد. در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱، هنگام تشکیل کمیته انقلابی در دهستان سپهان، در نزدیکی رشت، حمله خیانت آمیزی به حیدرخان و رهبران دیگر جنبش بیکار به خاطر آزادی ملی انجام

گرفت؛ اینها به دست کوچک‌خانی‌ها کشته شدند. در همان هنگام یکانهای زیر فرمان کوچک‌خان به سرکوبی سازمان‌های کمونیستی در رشت و انزلی پرداختند. یک‌زد و خورد داخلی حتی میان دسته‌های کوچک‌خان و چریکهای زیر فرمان خالو قربان در گرفت، دیری نپائید خالو قربان و دسته‌اش به ارتش‌شاه پیوستند.

دولت قوام در حالیکه از پراکندگی یکانهای انقلابی گیلان بهره برد، در پائیز ۱۹۲۱، یکانهایی از نیروی قزاق ایرانی را به سرکردگی رضاخان به گیلان گسیل داشت، اینان یکانهای جنگلی را تارومار کردند و سرتاسر گیلان را به تصرف درآوردند. خود کوچک‌خان را در پایان نوامبر ۱۹۲۱ در کوههای طالش اسیر و سربریدند. شرکت‌کنندگان در جنبش آزادی ملی به ویژه کمونیست‌های رحمانه سرکوب گردیدند.

قیام خراسان و جنبش دموکراتیک در استانهای دیگر ایران

در ژوئن ۱۹۲۰ در منطقه‌های شیروان و قوچان قیامی به سرکردگی خدائی که سابقاً در خدمت خان‌های کرد ایل زعفرانلو به کار چوپانی سرگرم بود، در میان بینوایان کرد آن منطقه در گرفت. این قیام علیه خانهای محلی و اشغال‌گران ارتش انگلیس برپا شد. ارتش دولتی بادشواری فراوان و با کمک چریکهای زیر فرمان خانهای مرتجع در سپتامبر ۱۹۲۰ توانست این قیام را سرکوب کند.

این ناخشنودی عمومی مردم، در روحیه افراد ارتش و ژاندارمری که در خراسان پادگان بودند، بازتابید، و آنها را آماده قیام کرد، فرماده این قیام کلنل محمدتقی‌خان پسبان بود. این شخص از اعضای حزب دموکرات ایران بشمار می‌رفت و هنگام جنگ جهانی اول فرماندهی یکی از یکانهای ژاندارم را که در عملیات رزمی علیه ارتش‌های روس و انگلیس در منطقه‌های قزوین، همدان و کرمانشاه شرکت داشتند، به عهده داشت. به سال ۱۹۱۶ پس از اشغال کرمانشاه به وسیله ارتش تزار روس از ایران خارج شد و از راه ترکیه به آلمان رفت، به سال ۱۹۲۰ از آنجا به ایران بازگشت. او در تهران در جنبش آزادی ملی و بیکار علیه قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران فعالانه شرکت کرد. به سال ۱۹۲۰ دولت مشیرالدوله او را به عنوان فرمانده ارتش و ژاندارمری خراسان برگماشت. در مابین داشتن روحیه ضد امپریالیستی و روابط دلسوزانه‌اش به نیازمندیهای سربازان، دیری نپائید که کلنل، محبوبیت و اعتبار فراوانی در میان یکانهای زیر دستش و همچنین در میان توده‌های مردم به دست آورد.

پس از انجام کودتای ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ در سوم آوریل محمدتقی‌خان، والی خراسان

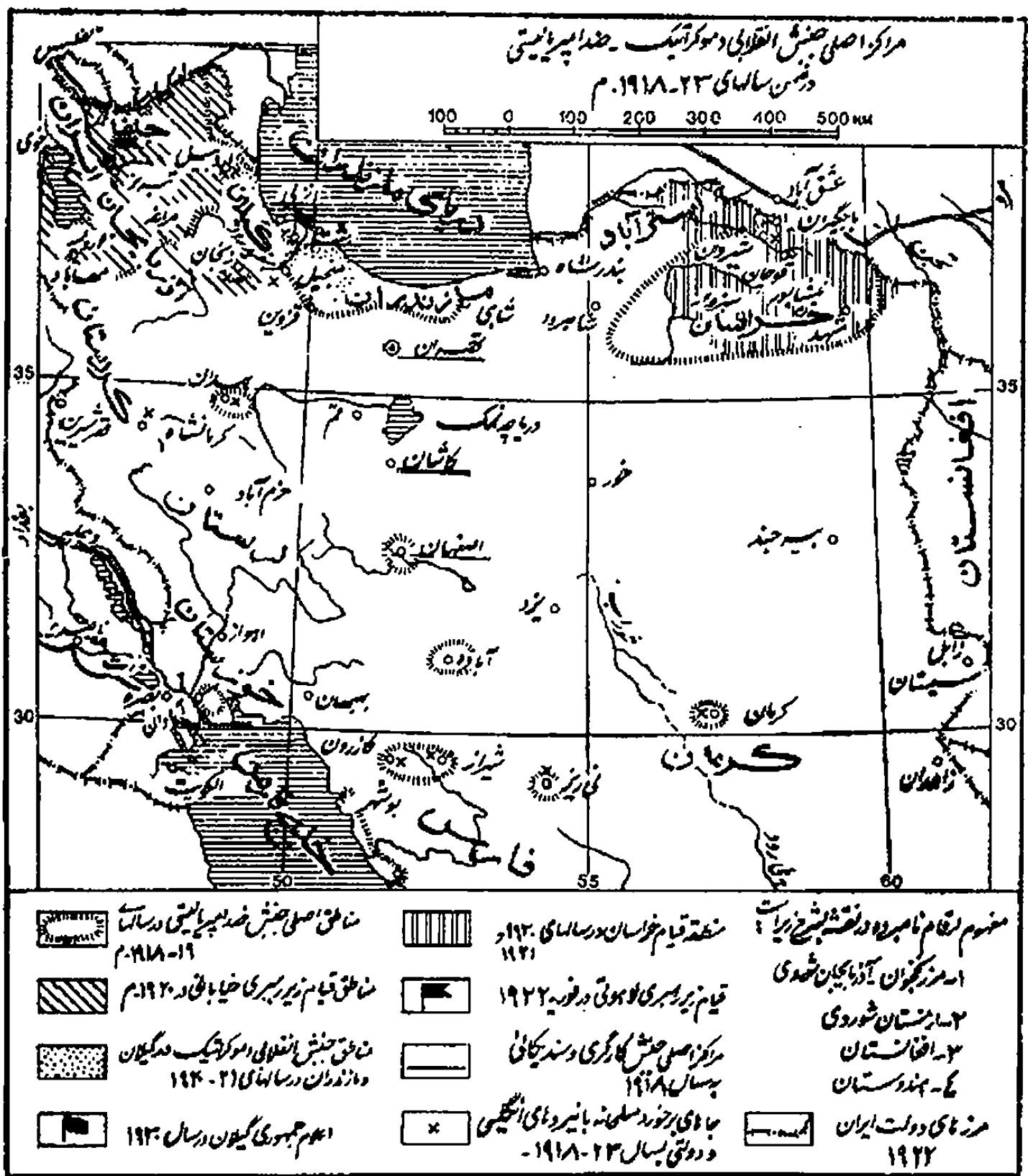
یعنی قوام السلطنه را در مشهد بازداشت کرد و او را به تهران فرستاد. هنگامیکه پس از سقوط دولت سیدضیاء کابینه‌ای زیر نظر قوام السلطنه روی کار آمد، محمدتقی خان این دولت را به رسمیت نشناخت.

محمدتقی خان عملاً اداره امور خراسان را به دست گرفت، در این هنگام «کمیته ملی» با او همکاری داشت این کمیته گرایش‌های بورژوازی ملی، روشنفکران و خرده‌بورژوازی شهری را بازمی‌تاباند. محمدتقی خان اقدامات رضاخان را درباره تجدیدسازمان‌زانداری و الحاق آن به بریکاد قزاق رد کرد. خواسته‌های سیاسی کلنل و هواخواهانش به قرار زیر بودند: آزادی ایران از زیر یوغ انگلیس‌های زورگو و «اریستوکراتهای پوسیده» ایرانی، برقراری قانون اساسی تازه و تشکیل یک دولت دموکرات در تهران. علاوه بر این، اینان خواهان برخی رفرم‌های دموکراتیک در چارچوب نظام بورژوازی، پیشرفت آموزش، ایجاد بیمارستانها و غیره بودند. محمدتقی پیکاری جدی را علیه دست‌نشاندهاگان انگلیس‌ها در خراسان آغاز کرد و فرمان بازداشت بسیاری از آنها را داد.

کلنل و هواخواهانش خواسته‌هایی را مبنی بر اصلاحات کشاورزی و روستائی به میان نیاوردند، اما در برخی موارد مالکان مرتجع را بازداشت کردند. دهقانانی را که از انجام وظائف تحمیلی فئودالها و پرداخت مالیات خودداری می‌کردند، تحت پیگرد قرار ندادند. در پی انجام پورش علیه جاسوسان انگلیسی و دولت ارتجاعی قوام السلطنه در خراسان، طغیان و جنبش ضد فئودالی دهقانان آغاز شد، اینان دامهای اربابی و خواربار موجود انبارهای فئودالها و همچنین مراکز اربابی را تصرف کردند.

خانهای بلند پایه خراسان به وسیله چریکهای مسلح زیر فرمانشان، به تحریک قوام السلطنه علیه محمدتقی خان بپا خاستند. در پائیز ۱۹۲۱ نیروهای نظامی هم از تهران به خراسان گسیل گردید. در آغاز اکتبر تقی خان ضمن برخورد با کردهای قوچان کشته شد. پس از کشته شدن او هم‌رزمش، ملاود اسماعیل خان بهادر، می‌خواست قیام را دنبال کند. اما افسرانیکه با کنسولگری انگلستان در مشهد تماس داشتند و نقش فعالی را در سرکوبی این قیام ایفا کردند، خائنان بهادر را دستگیر و او را به تهران فرستادند. در اول نوامبر ارتش دولتی وارد مشهد شد. طرفداران کلنل بشدت سرکوب شدند. جنبش آزادی‌میلی در خراسان خاموش شد. اما پورش‌های خود بخودی دهقانان در منطقه خراسان تا دیر زمانی دنبال گردید.

علیرغم سرکوبی جنبش‌های آزادی‌میلی در مراکز اصلی (آذربایجان ایران، گیلان و خراسان) امپریالیست‌های انگلیسی و مرتجعان ایرانی نتوانستند جنبش‌های ضد امپریالیستی و دموکراتیک را در استانها و شهرهای دیگر ایران خفه کنند. در تهران، انزلی، در تأسیسات نفتی کمپانی انگلیسی ضمن پایان سال ۱۹۲۱ و ۲۲، اعتصابهای کارگران و مستخدمان



آغاز گردید، شرکت کنندگان این اعتصاب‌ها خواسته‌های اقتصادی را مطرح می‌کردند (افزایش کارمزد، بهبود شرایط کار و غیره) قسمتی از این خواسته‌ها سیاسی هم بودند مثلاً برقراری روابط اقتصادی عادی با روسیه شوروی. ضمن نوامبر ۱۹۲۱ در تهران شورای مرکزی اتحادیه‌های صنفی تشکیل شد، قریب ۲۰ اتحادیه در این شورا شرکت داشتند. شماره

اعضای این اتحادیه‌ها در آهاز سال ۱۹۲۲ به ۲۵ هزار تن می‌رسید.

در تبریز دوباره حزب دموکرات و طرفداران خیابانی به فعالیت پرداختند، اینان به بکان ژاندارم‌هاگان آن شهر که مخالف تجدید سازمان ارتش و ژاندارمری به وسیله رضاخان بودند، وابستگی داشتند. این ژاندارمها به انگیزه تأخیر پرداخت حقوق و برکناری افسران دموکرات ژاندارم از کار، اعتراض کردند. در اول توره ۱۹۲۲ اینان در تبریز زیر رهبری یکی از افسران شرکت کننده در انقلاب مشروطیت به نام لاهوتی قیام کردند. خیزندگان ساختمانهای دولتی را در شهر اشغال و يك «کمیته ملی» تشکیل دادند. آنها خواهان بیرون راندن امپریالیستهای انگلیسی، انجام رفورمهای دموکراتیک، برکناری رضاخان از مقام وزارت جنگ و پرداخت حقوق عقب افتاده ژاندارمها بودند. رضاخان برای سرکوبی این قیام قزاقهای ایرانی را مأمور کرد، اینان در ۷ توره پس از بمباران توپخانه و نبرد ده ساعته‌ای توانستند تبریز را اشغال و قیام کنندگان را سرکوب کنند.

در مارس و مه ۱۹۲۲ چند فتره شورش دهقانی علیه مالکان و قدرت شاه در گیلان رویداد، اما به وسیله ارتش شاه سرکوب شدند.

اهمیت جنبش آزادی ملی در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۲

بیکار آزادی در ایران ضمن سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۲، جنبشی ضد امپریالیستی بود. یکی از انگیزه‌های شکست این جنبش نبودن يك پارچگی و وحدت میان روندهای گوناگون اردوگاههای ضد امپریالیستی بشمار آمد. ناپایداری، سازشکاری و خیانت عناصر مالک - بورژوا که خود را به درون جنبش جا زده بودند، به میزان چشم گیری نیروهای ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را به ناتوانی کشاندند. توده‌های اصلی دهقانان در این بیکار شرکت نداشتند. ناتوانی جدی این جنبش در آن بود که عوامل آن بگونه ریز ریز و معلی فعالیت داشتند و هر کدام فقط در چارچوب محل اقامتشان بپا می‌خاستند، البته این قیامهای تکه و پاره با یکدیگر پیوستگی نداشتند. قیامهای آذربایجان ایران، گیلان و خراسان بسیار نارسا بودند، اینها با یکدیگر ارتباط نداشتند و این کیفیت به مرتجعان ایرانی و امپریالیستها امکان داد که هر کدام را تك تك و یکی پس از دیگری سرکوب کنند، امپریالیستهای انگلیسی با مرتجعان ایرانی به منظور سرکوبی جنبشهای آزادی همکاری می‌کردند. انگلیسها که آزمو دگیهای گسترده‌ای در زمینه بیکار با جنبشهای آزادی ملی مردم شرق داشتند، دستور کار را به مرتجعان ایرانی می‌دادند و اینگونه کمک فراوانی به آنها می‌کردند.

اگرچه جنبشهای آزادی ملی ۱۹۱۸-۱۹۲۲ در ایران، نتوانستند آزادی کامل

ایرانیان را از اسارت امپریالیست‌ها تأمین کنند و ضمناً نظام فتودالی را درهم شکنند و سلطنت قاجار را سرنگون کنند، اما به مرتجعان فتودال و پرهیزی دودمان قاجار ضربه‌های مرگبار را وارد آوردند. سرانجام روند جنبش آزادی‌ملی شرایط مساعدی را برای سرنگونی قدرت قاجارها فراهم آورد.

در نتیجه انقلاب اکتبر، قدرت شوروی در روسیه استوار شد و از آنجا جنبش ضد امپریالیستی در ایران و کشورهای دیگر شرق اوج گرفت و در پی آن ایران از زیر اشغال مستقیم انگلیسها و تبدیل آن به مستعمره آنها، رهائی یافت، قرارداد سال ۱۹۱۹ انگلیس و ایران از بین رفت، و تلاشهایی که به منظور جلوگیری از ایجاد روابط میان ایران و شوروی انجام می‌گرفت، خنثی گردید. زیر فشار دولت شوروی که بر پایه قرارداد ۱۹۲۱ شوروی - ایران قرار بود ارتش انگلیس ایران را تخلیه کند، انگلیسها ناچار شدند نیروی اشغالگر خود را از ایران بیرون ببرند. در سپتامبر ۱۹۲۱، نیروی تفنگداران جنوب که هنگام جنگ جهانی اول به وسیله انگلیسها سازمان داده شده و زیر نظر افسران انگلیسی در جنوب فعالیت می‌کرد، منحل گردید. افسران مری انگلیسی که در لشکر قزاق و قسمت‌های دیگر ارتش کار می‌کردند، به سال ۱۹۲۱ کنار گذاشته شدند هیئت مستشاری مالی انگلیس که زیر نظر ا. اسمیت در ایران سرگرم کار بود، ایران را ترک کرد. نقشه انگلیسها مبنی بر تصرف نفت شمال و زیر نظر گرفتن راههای ایران نیز نقش بر آب گردید.

با اینهمه انگلیسها توانستند در سایه سرکوبی جنبش‌های آزادی‌ملی، موقعیت پیشین خود را در ایران نگاهدارند؛ شرکت نفت انگلیس-ایران، بانک شاهنشاهی، رژیم کاپیتولاسیون شبکه جاسوسی انگلیسها که در میان گروههای دست‌راستی ایرانیها فعالیت داشتند، همه برجای ماندند. انگلیسها ضمن اتکای به این نیروها توانستند تا دیرزمانی نفوذ اقتصادی و سیاسی خود را در ایران پابرجا کنند.

سرنگونی دودمان قاجار

استقرار قدرت دودمان پهلوی

موقعیت نیروهای طبقاتی و سیاسی

جنبش‌های آزادی ملی سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۲ دگرگونی شگرفی را در وضع نیروهای طبقاتی پدید آوردند. طبقه جوان کارگر به عنوان نیروی مستقلی وارد میدان شد. این طبقه حزب سیاسی ویژه‌ای به نام حزب کمونیست ایران ایجاد کرد، حزب نامبرده پدیده تازه‌ای در زندگی اجتماعی - سیاسی ایران بشمار آمد. طبقه کارگر ایران در آن هنگام بسیار جوان بود، سازمانهای آن ناتوان و نابسامان بودند، آزمودگی کافی در زمینه پیکارهای طبقاتی و سیاسی نداشت و به دنبال این چگونگی نمی‌توانست نیروهای ضد امپریالیستی و ضد فتوئالی را بهم پیوند دهد و رهبری آنها را بگونه‌ای استوار در دست گیرد. اما شرکت این طبقه به عنوان گروه مستقل در جنبش، به کیفیت پیکارها استواری و پیکاری بخشید. از این زمان به بعد طبقه کارگر ایران مهمترین نقش را در پیکار به خاطر استقلال ملی، علیه امپریالیسم، پیشرفت به سوی دموکراسی و برقراری روابط دوستانه ایران با شوروی ایفا کرد.

اهمیت بورژوازی ایران نیز فزونی گرفت. ویژگیهای این بورژوازی ناتوانی آن

در زمینه صنعت و پیشرفتش در زمینه سرمایه‌داری بازرگانی بود، طبعاً بورژواهای بازرگان با مالکان فئودال و بورژواهای کمرادور وابسته بودند. این چگونگی باعث ناپایداری و ناپیگری پیکار علیه امپریالیسم، به‌خاطر به‌چنگ آوردن استقلال ملی کشور گردید. اما در عین حال در آغاز سالهای ۲۰ رشد بورژوازی در زندگی اقتصادی و اجتماعی - سیاسی کشور، بیش از پیش به‌چشم می‌خورد. پیشرفت قشر بورژوازی (به‌استثنای کمرادر) در برابر فشارهای روز افزون امپریالیست‌های انگلیسی، ناخشودی این قشر را پدید آورد و باعث شد که به منظور استواری استقلال ملی ایران و محدود کردن موقعیت امپریالیسم انگلستان، و حتی علیه وابستگان امپریالیسم و نمایندگان گروههای دست‌راستی مانند قوام و غیره، به‌فعالیت پردازد. بورژوازی ایران امکانات گسترده‌ای برای این منظور به دست آورد و نمایندگان آن بیشتر کارهای دولت را به‌دست گرفتند.

در رابطه با پیشرفت چشم‌گیر روحیه ملی‌عنصر بورژوا - مالک و پیکار علیه سیاست ارتجاعی داخلی و خارجی قوام در آغاز سال ۱۹۲۲ در مجلس يك «گروه بندی ملی» ایجاد گردید، این گروه بندی از نمایندگان خرده بورژوا، مالکان پیشرفته و روشنفکران تشکیل می‌شد. حزب به اصطلاح سوسیال دموکرات به رهبری سلیمان میرزا هم به این گروه بندی پیوست، اعضای این حزب وابسته به عناصر جناح چپ حزب دموکرات بودند. حزب سوسیال دموکرات، حزب سوسیالیستی کارگری نبود، اما منافع و خواسته‌های بورژوازی ملی رادیکال و روشنفکران را باز می‌تاباند. در ترکیب «گروه بندی ملی» حتی حزب سوسیالیست مستقل، زیر رهبری ضیاء‌الواعظین که در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱ تشکیل شد، وارد گردید، یکی از رهبرانی که به سوسیالیست‌ها پیوست، سید محمد صادق طباطبائی بود. این سازمانها فقط اسماً خود را سوسیالیست می‌نامیدند، اما عملاً تا اندازه‌ای سیاست‌های ناسیونالیستی و مالک - بورژوازی را منعکس می‌کردند. سردیوران روزنامه‌های پیشرفته ایران چند سازمان و اتحادیه صنفی هم به «گروه بندی ملی» پیوستند. «گروه بندی ملی» سازمانهایی محلی در تهران، رشت، مشهد، تبریز، اصفهان، کرمانشاه و چند شهر دیگر ایجاد کرد. در فعالیت سازمانهای محلی «گروه بندی ملی»، پیشه‌وران صنعتگر، کارگران و نمایندگان دهقانان هم شرکت می‌کردند. حزب سوسیال دموکرات به سازماندهی و استواری «گروه بندی ملی» کمک کرد، رهبر این حزب سلیمان میرزا اسکندری بود، مسئولی الممالک و شخصیت‌های پیشرفته دیگر هم در این گروه بندی شرکت داشتند.

«گروه بندی ملی» برای استواری استقلال ملی ایران، پیشرفت روابط دوستانه با روسیه شوروی که به سود توده‌های وسیع مردم تمام می‌شد، فعالیت می‌کرد، و لازمه این فعالیت مخالفت سخت با دولت قوام و به‌ویژه رد کردن سیاست خارجی ضد شوروی او بود.

اعتراض «گروه‌بندی ملی»، تضاد میان گروه‌های گوناگون دست راستی ایران، و حتی پیکار برای به‌دست‌آوردن قدرت میان نخست وزیر قوام و وزیر جنگ رضاخان کار را به آنجا کشاند که در ژانویه ۱۹۲۲ قوام استعفا دهد. قوام اگرچه کاملاً به انگلیسها وابسته بود، در عین حال به نفوذ امپریالیستهای امریکائی در ایران کمک فراوان کرد. او برای دريافت وام و دعوت مستشاران مالی، با امریکائیان وارد مذاکره شد، این مسئله ناخشنودی و مخالفت انگلیسها را با قوام و گروههای دست راستی وابسته به او، برانگیخت.

پس از استعفای قوام دولتی به ریاست مشیرالدوله روی کار آمد؛ رضاخان در مقام وزارت جنگ باقیماند، رضاخان با اتکای به ارتش زیرفرمانش، رفته رفته کلیه قدرت نظامی و حتی سازمانهای کشوری ایران را متمرکز کرد و آنها را به چنگ گرفت. وجود موقعیت‌های جنگی در استانها و مناطق کشور باعث شد که رفته رفته کلیه قدرت‌ها در این مناطق به دست فرمانداران نظامی و افسران که تابع رضاخان بودند، بیفتد، اینگونه انتقال قدرت از مأموران کشوری به نظامیان خودبه‌خود انجام گرفت.

بر پایه طرحهایی که افسران انگلیسی پس از انعقاد پیمان ۱۹۱۹ انگلیس - ایران تهیه کردند، به سال ۱۹۲۱ تجدید سازمان نیروهای مسلح ایران آغاز گردید. در سازمانهای قسمت‌های گوناگون نیروهای مسلح (قزاقها، ژاندارمها، سربازان و غیره) تجدید نظر شد و به شکل نیروهای يك پارچه و متمرکزی درآمدند که همه آنها تابع وزارت جنگ بودند. سرنامر کشور به منطقه نظامی تقسیم گردید، مراکز این مناطق عبارت بودند از تبریز، رشت، مشهد، تهران، همدان و اصفهان. در هر منطقه يك لشکر پادگان بود. به منظور تأمین وضع مالی ارتش به سال ۱۹۲۲ رضاخان وصول مالیات‌های غیر مستقیم را شخصاً به دست گرفت. از این پس گردآوری مالیات‌ها از مردم به فرماندهان لشکر سپرده شد. نیروهای نظامی حتی در انبارهای غله و تدارک‌گندم هم نظارت داشتند.

محبوبیتی که در آن زمان «گروه‌بندی ملی» در میان افکار عمومی توده‌های مردم کسب کرده بود رضاخان را ناچار کرد نه تنها این موضوع را به حساب آورد بلکه فعالیت‌هایش را با نظریات این گروه هم‌آهنگ نشان دهد و خود را هواخواه آن بشناساند. انگلیسها که از زمان رویداد کودتا با رضاخان تماس داشتند، به استواری قدرت او در ایران کمک کردند. اینان نقش قاطع رضاخان را در سرکوبی جنبش‌های آزادی ملی ضمن سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۲ و تلاشش را برای تمرکز قدرت به حساب می‌آوردند و می‌پنداشتند در آینده می‌توانند از وجود این افسر قزاق، برای کوبیدن جنبش‌های دموکراتیک و آزادی، و حتی مخالفت با پیشرفت نفوذ روسیه شوروی در ایران بهره ببرند.

رضاخان که برای استواری قدرتش در ایران تلاش می‌کرد، به ویژه در نخستین سالهای فعالیتش، نمی‌توانست افکار عمومی مردم را در زمینه داشتن روحیه ضدانگلیسی و حسن روابط با روسیه شوروی، نادیده انگارد. بنابراین ناگزیر با انجام اقداماتی علیه انگلیسها موافقت کرد (اخراج مربیان نظامی و مستشاران انگلیسی از ارتش ایران و مؤسسات دولتی دیگر، تخلیه ایران از ارتش انگلیس و غیره)، ضمناً نسبت به برقراری روابط عادی با دولت شوروی همت گماشت. انگلیسها که می‌خواستند از وجود رضاخان به سود سیاستشان بهره‌برند، نه تنها تلاشهای او را برای به‌دست گرفتن قدرت و دشمنی با جنبش دموکراتیک مردم تشویق می‌کردند، بلکه بگونه‌های گوناگون او را زیر فشار قرار می‌دادند، مثلاً روحیه جدائی‌خواهی خانهای، فنودال را تقویت و اینان را علیه او بر می‌انگیختند.

اختلاف نظر رضاخان و نخست‌وزیر سرانجام به استعفای مشیرالدوله در ماه مه ۱۹۲۲ از مقام نخست‌وزیری گرائید. پس از مبارزات طولانی میان گروههای مختلف سرانجام در ماه ژوئن دوباره قوام‌السلطنه به‌نخست‌وزیری رسید.

امتیاز نفت امریکائیان در ایران نخستین هیئت میلسپو

در دوره حکومت قوام ضمن سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ نقشه‌های انگلیسها مبنی بر انقیاد کامل ایران نقش بر آب شده بود، هم‌اکنون قوام کوشش می‌کرد از وجود ایالات متحده امریکا بهره‌برند. نخستین بار که قوام نخست‌وزیر شد در محل ریاست شورای وزیران، ماده ۱۳ قرارداد ۱۹۲۱ شوروی - ایران را نقض کرد و امتیاز بهره‌برداری از منابع نفت شمال را در استانهای آذربایجان، خراسان، گیلان و مازندران را به کمپانی امریکائی «استانفاد اوپیل» وا گذاشت. اما این امتیاز در اثر یادداشت اعتراضی دولت شوروی به مرحله اجرا در نیامد.

به‌سال ۱۹۲۲ که دوباره قوام‌السلطنه نخست‌وزیر شد مذاکره با کمپانی امریکائی دیگری به‌نام سینکلر را به‌منظور واگذاری امتیاز نفت شمال ایران، آغاز کرد. در دسامبر ۱۹۲۳ متن پیمان واگذاری این امتیاز تنظیم گردید، اما این یکی هم در نتیجه اعتراض دولت شوروی عملی نگردید و خود کمپانی آن را لغو کرد. نسبت به لغو این امتیازهای امریکائی، انگلیسها هم نقش مهمی را داشتند، چون اینان کوشش می‌کردند که کمپانی نفت ایران و انگلیس صاحب امتیاز منحصر بهره‌برداری نفت در ایران باشد.

دولت قوام همچنین يك هیئت مستشاری مالی امریکائی را برای اداره امورمالیه

کشور، به ایران فراخواند، در رأس این هیئت^۱ میلپو بود که در نوامبر ۱۹۲۲ وارد تهران گردید. ا. میلپو سخت به کمپانی‌های نفتی آمریکا وابسته بود، او به‌عنوان مدیر کل مالیه کشور ایران گماشته شد و برای انجام کارش اختیارات تام گرفت. کلیه درآمد و هزینه دولت، وصول مالیات، تنظیم بودجه دولت، خزانه و غیره در اختیار او گذاشته شد. یکی از گواهان عینی فعالیت میلپو در ایران به نام د. شپین نوشت: «میلپو امور ایران را مانند لرد کرم در مصر اداره می‌کرد».

میلپو می‌کوشید تا نفت شمال را برای کمپانیهای امریکائی به‌چنگ آورد. به این منظور در صدد بود به موقعیت انگلیسها در کشور آسیب رساند، او در کارهای شرکت نفت انگلیس و ایران مداخله می‌کرد و موانعی را در راه پیشرفت فعالیتش پدید می‌آورد. در عین حال میلپو آشکارا موضعی ضد شوروی را در ایران اختیار کرد؛ می‌کوشید تا از پیشرفت روابط عادی شوروی - ایران جلوگیری و تا اندازه‌ای در روابط بازرگانی دو کشور سنگ می‌انداخت^۲.

سیاست قوام‌السلطنه نسبت به روابط با روسیه شوروی چنان بود که نمی‌گذاشت روابط عادی میان دو دولت جریان عادی خود را طی کند. قوام که به سود سیاست امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی عمل می‌کرد، تصویب قرارداد ۱۹۲۱ شوروی - ایران به وسیله مجلس را تا یک سال کنش داد. و در تابستان ۱۹۲۲ مذاکرات درباره عقد قرارداد بازرگانی میان دو دولت را متوقف کرد. به دستور او موانع بسیاری در راه پیشرفت بازرگانی دو دولت در ایران پدید آمد، بازرگانی بسیاری از کالاها از سوی او غدن شد، محدودیت‌های گمرکی فراوانی برای بازرگانان مقرر داشت، بازرگانان کالاهای شوروی را از دریافت اعتبار محروم کرد. این سیاست قوام با منافع ملی ایرانیان و ضرورت پیشرفت اقتصادی کشور تضاد کامل داشت و باعث اعتراض قشرهای دموکراتیک مردم و قسمت مهمی از بازرگانان و مالکان، به ویژه آنها که در مناطق شمالی کشور به کار صدور برنج، خشکبار و محصولات کشاورزی دیگر به شوروی اشتغال داشته، گردید. برهم خوردن روابط بازرگانی ایران و شوروی باعث وخیم‌تر شدن وضع اقتصادی کشور که در جریان جنگ جهانی اول در اثر امرونی امپریالیست‌ها در ایران به نابسامانی گرائیده بود، گردید. بنابراین مسئله برقراری روابط عادی بازرگانی با روسیه شوروی یکی از خواسته‌های جدی و ضروری قشرهای وسیع مردم ایران بود و همه از آن پشتیبانی می‌کردند.

۱. هیئت میلپو تا سال ۱۹۲۷ در ایران ماند. در این هنگام پس از پیدایش اختلاف نظر میان او و رضاخان ایران را ترک کرد. در این اختلاف نظر هم دست انگلیسها در کار بود.

ناخشنودی توده‌های وسیع مردم از سیاست ارتجاعی قوام و حتی تضاد میان قوام و رضاخان وزیر جنگ و پیکار میان گروه‌بندیهای گوناگون سیاسی ایران سرانجام در ژانویه ۱۹۲۳ به استعفای دولت ارتجاعی قوام السلطنه گرائید.

پیشرفت روابط اقتصادی شوروی - ایران

پس از قوام السلطنه شخصیت ملی نامدار مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر شد، نامبرده مذاکرات بازرگانی با اتحاد شوروی را آغاز و محدودیت‌های گمرکی را که قوام برای بازرگانی با شوروی مقرر کرده بود، از میان برد. در ژوئیه ۱۹۲۳ قرارداد بازرگانی ایران - شوروی بر مبنای معاملات بازرگانی بدون پروانه ورود هر دو طرف، حق ترانزیت کالاهای بازرگانی ایران از خاک شوروی و غیره آماده و سپس در ۳ ژوئیه به امضاء رسید، ضمن این قرارداد اقامت نمایندگان بازرگانی شوروی در ایران پیش‌بینی شده بود. در محافل ملی پیشرفته ایران، تنظیم چنین قراردادی، مهم‌ترین موفقیت دولت مستوفی‌الممالک بشمار آمد.

اگرچه مجلس ایران در نتیجه دسیسه‌های انگلیسها و امریکائیان و مخالفت محافل ارتجاعی ایران از تصویب این قرارداد خودداری کرد، اما نماینده بازرگانی شوروی در ایران مستقر و روابط بازرگانی و اقتصادی دو کشور با کامیابی پیش رفت.

به منظور استواری اقتصاد ایران و آزاد شدن این کشور از بنده اسارت دولت‌های امپریالیستی و برای پیشرفت بازرگانی شوروی با ایران شرکت‌های مختلط ایران - شوروی از قبیل، «شرکت شرق»، «شرکت قندروس - ایران»، «پنبه ایران»، «پرس آذرنفت»، «آفتویران» و غیره تشکیل شد. برای انجام کارهای مالی - بازرگانی شوروی - ایران «بانک ایران و روس» تأسیس گردید. شوروی پنبه، برنج، خشکبار و کالاهای دیگر از ایران می‌خرید و اینگونه باعث احیای اقتصاد ایران گردید. شرکت مختلط «پنبه ایران» برای پرورش بوته‌های پنبه مرغوب، تشخیص مناطق مستعد برای جوهرهای گوناگون و هواشناسی، با کشت کاران همکاری می‌کرد، شرکت «ابریشم ایران» به منظور تهیه و صدور پله‌های مرغوب، پیشبرد ابریشم‌کاری ایران و در بسیاری موارد برای پرورش نوغان در گیلان و مازندران کمک فراوانی می‌کرد.

عادی شدن روابط ایران و شوروی باعث پیشرفت اقتصاد ایران که در زمان جنگ به علت اشغال انگلیسها دچار رکود شده بود، گردید. تجدید روابط بازرگانی ایران با روسیه شوروی باعث افزایش صادرات ایران شد. بهای کالاهای صادراتی ایران بالا رفت و قیمت

کالاهائیکه از شوروی به ایران وارد می‌گردید بسیار پائین بود. این چگونگی اقتصاد روستائی ایران را احیا کرد و مساحت زمین‌های زیرکشت را افزایش داد. در نتیجه فعالیت پیوسته جریان بازرگانی در رابطه با خریدهای شوروی وضع مالی کشور بهبود یافت.

پیکار سیاسی در ایران، استواری قدرت رضاخان

در زمینه زندگی اجتماعی - سیاسی ایران ضمن سالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۳ شدت پیکار میان گروههای سیاسی گوناگون به چشم می‌خورد، گروههای مهمی که به منظور به دست گرفتن قدرت با یکدیگر به ستیز می‌پرداختند عبارت بودند از، اربستوکراتهای مرتجع فئودال، گروههای مالک - بورژوا و نیروهای دموکراتیک. این پیکارها حتی در اثر تضاد میان امپریالیستهای انگلیسی و امریکائی وضع حادثی را به خود گرفتند.

پیکارهای سیاسی به ویژه در رابطه با انتخابات مجلس پنجم ایران شدیدتر شدند، این انتخابات از آوریل ۱۹۲۳ تا مارس ۱۹۲۴ جریان داشت. ضمن انتخابات دوباره جنبش دموکراتیک اوج گرفت. از پایان ۱۹۲۳ پیکارهایی به منظور انحلال رژیم سلطنتی و استقرار رژیم جمهوری آغاز گردید. فعالیت اتحادیه‌های صنفی افزایش یافت. حزب کمونیست ایران در شرایطی که زیر پیگرد مقامهای حاکم بود، پیکار برای دگرگونی‌های دموکراتیک، بهبود وضع تسوده‌های وسیع زحمتکش و آزادی کشور از بند امپریالیسم را آغاز کرد.

عناصر راست بورژوازی ملی و مالکان از اوج‌گیری جنبش دموکراتیک تازه بهراس افتادند. این چگونگی عملاً به انشعاب «گروه‌بندی ملی» گرائید. جناح راست این گروه بندی به «ایجاد نظم» یعنی سرکوبی جنبش دموکراتیک و انجام اصلاحات از بسا معتقد بود. این جناح در زمینه سیاست خارجی خود را در جهت دولت‌های امپریالیستی انگلستان و امریکا توجیه می‌کرد و کوشش داشت راه ورود سرمایه‌های خارجی از جمله امریکا را به درون کشور باز کند. جناح چپ «گروه‌بندی ملی» که در رأس آن سلیمان میرزا قرار داشت خواهان انجام اصلاحات دموکراتیک و استواری روابط دوستانه با روسیه شوروی بود. پس از بهم خوردن «گروه‌بندی ملی» جناح چپ مستقلاً «حزب سوسیالیست» را تشکیل داد و رهبری آن را سلیمان میرزا به دست گرفت.

وزیر جنگ رضاخان به جناح راست «گروه بندی ملی» نزدیک بود، اما پیش از پایان سال ۱۹۲۳، در حالیکه محبوبیت جناح چپ را به حساب آورد از آن پشتیبانی کرد و از این جناح برای پیکار علیه اربستوکراتهای ارتجاعی فئودالی پیر بهره برد. رضاخان و

هواخواهانش در حالیکه خود را برای انتخابات دوره پنجم مجلس آماده می‌کردند، يك حزب مالك - بورژوا به نام «حزب تجدد» درست کردند.

درگیری پیکارهای جدی به منظور به دست گرفتن قدرت بین گروههای گوناگون و ناستواری اوضاع سیاسی در کشور تا اندازه‌ای دولت را دچار بحران کرد. در فوریه ۱۹۲۳ مستوفی‌الممالک به جای قوام‌السلطنه و در ژوئن همان سال مشیرالدوله به جای مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر شدند. مشیرالدوله هم بنوبه خود در اکتبر ۱۹۲۳ استعفا داد.

در همه این کابینه‌ها رضاخان به طور ثابت در مقام وزارت جنگ باقیماند. او رفته رفته قدرت نظامی و کشوری را در دست خود متمرکز و به کمک ارتش، خانهای فتودال جدائی‌خواه را به اطاعت خود درآورد و آنها را خلع سلاح کرد. در سالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۳ خانهای شاهسون، خلخال، طالشی و ماکوئی که از حکومت مرکزی سرپیچی می‌کردند، به دست ارتش رضاخان سرکوب گردیدند. بسیاری از خانها بدار آویخته شدند و دارائیشان به وسیله رضاخان و افسران زیردستش مصادره گردید. در نیمه سال ۱۹۲۳ شورش عشایر کرد به سرکردگی اسماعیل سمیتقو سرکوب گردید. به سال ۱۹۲۳ خانهای لرستان که با همدستی شیخ محمدره، خزعل از اطاعت دولت مرکزی سرپیچیده بودند، سرکوب شدند. قسمتی از ارها اجبارا به خراسان کوچ داده شدند.

همزمان با سرکوبی فتودالها (خانهای ابلات)، ارتش و پلیس رضاخان پیکار علیه جنبش دموکراتیک را در ایران دنبال کردند. طغیان دهقانان و سربازان در گیلان و خراسان پس از سرکوبی جنبش آزادی ملی سال ۱۹۲۱، سرکوب گردید. بسیاری از شرکت کنندگان در این طغیان‌ها اعدام یا به زندان افتادند. جنبش اتحادیه‌ها و کارگران نیز زیر پیگرد قرار گرفت. سازمانهای حزب کمونیست ایران و بسیاری از اتحادیه‌های وابسته تارومار شدند و ناچار به زیرزمین رفتند.

پیکار علیه فتودالهای مرتجع جدائی‌خواه، خانهای عشایر، قدرت مرکزی راتوان بخشید، و حتی سرکوبی جنبش‌های دموکراتیک اعتبار رضاخان را در میان گروههای مالك - بورژوا افزایش داد. در انتخابات دوره پنجم مجلس، رضاخان توانست به وسیله ارتش، شماره فراوانی از دست‌نشانندگان خود را به عنوان نماینده وارد مجلس کند. فراکسیون رضاخانی «تجدد» معتبرترین گروه در مجلس تازه بود.

در اکتبر ۱۹۲۳ پس از استعفای دولت مشیرالدوله آخرین شاه قاجار احمد ناچار شد رضاخان را به نخست‌وزیری بگمارد. رضاخان ضمن گزینش وزرای کابینه در نخستین دولتش کوشید شخصیت‌هایی را برگمارد که چهره دولت را پیشرفته و ملی بنمایاند. او سلیمان میرزا و مصدق‌السلطنه را که از ناسیونالیست‌های نامدار بشمار می‌آمد و همچنین

ذکاءالملک را به عنوان وزیر کابینه اش برگزید.

رضاخان همینکه به مقام نخست وزیری رسید، احمد شاه را ناچار کرد، دوباره به خارجه برود. برادر احمد شاه به عنوان نایب السلطنه در تهران ماند، رضاخان این یکی را هم مجبور کرد در امور دولت دخالت نکند. عملاً در این هنگام قاجارها هیچگونه قدرتی در اختیار نداشتند؛ تمام قدرت حکومت در دست رضاخان بود.

نخست وزیر می کوشید که دودمان قاجار را از سلطنت برکنار کند، بنابراین در پایان سال ۱۹۲۳، پیکاری را به منظور سرنگونی قاجارها، انحلال نظام سلطنتی و برقراری رژیم جمهوری آغاز کرد. در آغاز رضاخان پشتیبان برقراری رژیم جمهوری در ایران بود، و می خواست خودش را طبق نمونه کمال اتاتورک رئیس جمهور ایران جا بزند. تبلیغات جمهوری، به ویژه پس از آنکه معلوم شد احمد شاه با شیخ خزعل تماس گرفته است، شدت یافت، گویا شیخ نامبرده رهبری اتحادیه عشایر جنوب را با شرکت عشایر عرب و بهختیاری به عهده داشت. این اتحادیه در آوریل ۱۹۲۲ با تحریک انگلیسها در خوزستان به منظور فشار بر حکومت مرکزی تهران، تشکیل گردید. اتحادیه نامبرده برای تشکیل یک دولت «عربستان مستقل» در ایران تبلیغ می کرد و انگلیسها پشتیبان آن بودند تا شاید از این راه مناطق نفت خیز جنوب باختری ایران را کاملاً در اختیار بگیرند.

ضمن انجام تبلیغات جمهوری برخوردهای خصمانه ای میان رضاخان از یکسو، و روحانیان و اریستوکراتهای فئودال از سوی دیگر رویداد. رهبر گروههای مخالف، روحانی متنفذ مدرس بود. در این هنگام تبلیغات جمهوری به وسیله فعالیت های سیاسی توده های وسیع مردم اوج گرفت که این موضوع را قبلاً رضاخان به حساب نمی آورد. رضاخان از ترس اوج گیری جنبش انقلابی دموکراتیک مردم و برخورد جدی این جنبش با روحانیان و هواخواهان سلطنت، خود را به گروه اخیر نزدیک کرد.

در نیمه مارس میان رضاخان و نمایندگان اریستوکراسی فئودال موافقت شد که رژیم سلطنتی در ایران باقی بماند نمایندگان اریستوکراسی فئودال رضاخان را دیدن کردند و آمادگی خود را برای پشتیبانی از او اعلام داشتند. پس از آن رضاخان به قم (یکی از مراکز مهم روحانی ایران) رفت. در آنجا هم با روحانیان بلند پایه به توافق رسید. پس از بازگشت از قم رضاخان طی اعلامیه ای خطاب به مردم ایران اعلام داشت که او (رضاخان) پیوسته برای رونق دین اسلام و حفظ موقعیت روحانیان کوشش کرده و می کند. و به مردم پیشنهاد کرد «اندیشه رژیم جمهوری را از خود دورکنند و در عوض تمام تلاش-

۱. ضمن ترمیم کابینه اش در آوریل ۱۹۲۴، سلیمان میرزا و مصدق را از کابینه کنار گذاشت.

شان را برای دلسوزی در راه وطن و از میان بردن موانع راه اصلاحات و پیشرفت دولت به کار برند و در راه انجام نیات «دولت ملی» مبنی بر استواری ایمان و استقلال کشور از هیچگونه پشتیبانی‌ای دریغ نکنند». پس از این جریان پیگرد و فشار بر هواخواهان راستین جمهوری را آغاز کرد.

به سال ۱۹۲۴ شیخ خزعل علیه رضاخان قیام کرد و آشکارا او را غاصب خواند. او با احمد شاه، بختیارها و چند خان لرستان تماس داشت و همه را برای قیام به خاطر دفاع از شاه قاجار فراخواند. رضاخان در جواب این اعلامیه نیروی بزرگی برای سرکوبی شیخ خزعل فرستاد. مجلس، خزعل و هواخواهانش را خائن خواند. اما در نتیجه میانجیگری انگلیسها که در آن هنگام درباره مسئله مهم نفت با رضاخان به توافق رسیده بودند (گسترش فعالیت شرکت نفت انگلیس - ایران) در دسامبر ۱۹۲۴ شیخ خزعل به رضاخان تسلیم و به تهران فرستاده شد. خوزستان به وسیله ارتش رضاخان اشغال گردید.

در آغاز ۱۹۲۵ ارتش رضاخان قیام تازه کردها به سردگی اسماعیل سمیتقو را سرکوب کرد، این قیام در پایان سال ۱۹۲۴ در باخر دریاچه ارومیه آغاز شده بود. به دنبال این رویداد ایلات ترکمن خراسان که علیه رضاخان بیاخته بودند، مطیع گردیدند.

در فوریه ۱۹۲۵ رضاخان این مسئله را در مجلس به میان کشید که همکاری او با دودمان قاجار غیرممکن است و خواستار شد اختیارات فرماندهی کل قوای کشور را به او تفویض کنند. علیرغم اصله ۵ قانون اساسی ایران که شاه استثنائاً دارای حقوق فرماندهی عالی کل نیروهای مسلح کشور می‌بود، مجلس زیر فشار فرماندهان لشکر خارج از مرکز که تهدید کردند نیرو به تهران خواهند فرستاد، در ۱۴ فوریه تصمیم گرفت مقام فرماندهی کل قوای مسلح کشور از جمله پلیس را به رضاخان واگذار کند. اینگونه خود مجلس به قدرت روز افزون رضاخان در کشور صحنه قانونی گذاشت. به منظور گمراهی و آرام کردن افکار عمومی، حزب رضاخانی «تجدد» در آغاز ۱۹۲۷ وعده يك رشته اصلاحات را در ایران داد. در شرایط کمبود خواربار و وجود قحطی در چند منطقه ایران، این حزب ضمن برنامه‌اش اعلام داشت که از احتکار کالاهای ضروری جلو خواهد گرفت، زمین‌های دولتی را میان دهقانان تقسیم خواهد کرد، قوانینی مبنی بر روابط دهقانان و مالکان، کارگران و کارفرمایان خواهد گذراند، ۸ ساعت کار روزانه برای کارگران، آزادی بیان، مطبوعات، تشکیل احزاب، حق اعتصاب، انتخابات آزاد برای همه و غیره را وعده داد. در عین حال حزب «تجدد» پیشنهاد کرد که باید مجلس مؤسسان تشکیل شود و در قانون اساسی تجدید نظر کند و عملاً دودمان قاجار از سلطنت کنار رود.

به موازات این وعده‌ها فشار روی جنبش‌های دموکراتیک فزونی گرفت. در تابستان

۱۹۲۵-۸۵۰ تن از فعالان اتحادیه‌های صنفی، اعضای حزب کمونیست ایران و شرکت کنندگان دیگر جنبش دموکراتیک، طبق سیاهه‌ایکه از پیش آماده شده بود، بازداشت گردیدند.

سرنگونی دودمان قاجار و اعلام سلطنت رضاخان

در نیمه سال ۱۹۲۵ در کشور ایران مبارزه سازمان بافته‌ای علیه بازگشت احمد شاه از خارجه به ایران سپس سرنگونی دودمان قاجار آغاز شد. ضمن این مبارزه تبلیغات گسترده‌ای درباره میهن پرستی و ترقیخواهی رضاخان انجام می‌گرفت. به منظور خنثی کردن پایداری اریستوکراسی فتودال و جلب آن دسته از نمایندگان فتودال - اریستوکرات که به پیکار آشکار دست نزده بودند، رضاخان در اوت ۱۹۲۵ کابینه‌اش را ترمیم کرد و چند تن از نمایندگان اردوگاه فتودالها را به وزارت گماشت. هم‌زمان نزدیک رضاخان (تیمور تاش و داور) نمایندگان مجلس را به مقر نخست وزیری فراخواندند و آنها را واداشتند تا به رضاخان رأی اعتماد بدهند.

در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ به پیشنهاد تدین یکی از دست‌نشاندهان رضاخان و معاون مجلس پنجم طرح سرنگونی دودمان قاجار و واگذاری دولت موقت به رضاخان که نام‌فامیلی پهلوی را به خود گرفت، در مجلس پنجم تصویب گردید. مسئله استقرار شکل حکومت به مجلس مؤسسانی که بعداً بایستی تشکیل می‌شد واگذار گردید.

روز بعد از تصویب سرنگونی دودمان قاجار، رضاخان که می‌کوشید روحانیان را به سوی خود بکشد، اعلامیه‌ایکه گویای ختمی دولت تازه بود به این مضمون صادر کرد: «توانین اسلام به منظور بهروزی مردم اجرا خواهد گردید». معنویت مسلمانی کاملاً حفظ خواهد شد، فروش نوشابه‌های الکلی ممنوع خواهد گردید، بهای گندم و نان کاهش خواهد یافت و غیره. در جواب این ژست رضاخان، گروه مجتهدان، اعلامیه‌ای خطاب به مردم صادر کردند و از آنها خواستند که از حکومت رضاخان فرمانبرداری کنند. اینگونه رضاخان که تاکنون توانسته بود پشتیبانی گروههای مالک - بزرگان و نمایندگان اریستو-کراسی - فتودال را از راههای گوناگون به سود خود جلب کند، هم‌اکنون موفق شد قسمت مهمی از روحانیان را به سوی خود بکشد. ضمناً برای جلب برخی از چهره‌های برجسته سیاسی ایران اقدامهایی از سوی رضاخان انجام گرفت.

در نوامبر ۱۹۲۵ انتخابات مجلس مؤسسان انجام گرفت. توده‌های وسیع مردم عملاً در این انتخابات شرکت نکردند، چون زیر فشار دستگاه حاکم، این انتخابات محدود

جعلی و قلابی انجام یافت. سیاهه نمایندگان مجلس مؤسسان را مأموران دولت و پلیس از پیش تعیین کرده بودند و این اشخاص بایستی از صندوق بیرون می آمدند. نمایندگان این مجلس همه از کسانی بودند که با سلطنت شاه بایستی موافق می بودند، و بیشترشان به قشرهای مالکان، بازرگانان و روحانیان وابستگی داشتند.

در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ مجلس، رضاخان را شاه موروئی ایران اعلام داشت. فقط چندتن از جمله دکتر مصدق علیه این تصمیم در این مجلس سخن راندند. بنا به تصویب مجلس مؤسسان فقط اصول ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۴۰ قانون اساسی تغییر کردند، که ضمن آنها حق سلطنت به عوض دودمان قاجار، به دودمان پهلوی واگذار گردید.

سرنگونی دودمان قاجار و برقراری دودمان تازه پهلوی گویای پایان قدرت اریستوکراسی فنودال پیر بود. اما در عین حال دگرگونی ای در نظام حاکمیت ایران پدید نیامد. این تصمیم مجلس مؤسسان عملاً در طی چند سال بعد اوضاعی را پدید آورد که اریستوکراسی فنودال کاملاً قدرتش را در ایران از دست داد، اما رضاخان ضمن اتکا به قشر مالک - بوزلوا تمام امور حکومت ایران را قبضه کرد.

رژیم بورژوا - مالک رضاشاه

تمرکز کشور

پس از اعلام سلطنت رضاشاه، تمرکز و تقویت ارتش که مهمترین ابزار استواری قدرت رضاشاه بود فزونی گرفت. در ژوئن ۱۹۲۵ مجلس، قانون نظام اجباری را تصویب کرد. هواپیما، تانک و زره‌پوش‌وارد سازمان ارتش گردید، نمایندگان اریستوکراسی فئودال که مقامهای فرماندهی ارتش را اشغال کرده بودند برکنار شدند و به جای آنها افسران وابسته به قشرهای متوسط به ویژه آنها که با خود رضاخان در قزاقخانه خدمت می کردند، منصوب گردیدند. اندازه این ارتش به طور ثابت تقریباً ۱۵۰ هزار تن بود و برحسب نیازمندی کشور برای ایجاد نظم داخلی افزایش می یافت. طبق مدارک ایران، در فاصله سالهای ۱۹۲۱-۱۹۴۱ هزینه ارتش به طور متوسط ۳۳/۵٪ تمام هزینه‌های بودجه کشور بود.

رضاشاه ضمن تکیه به ارتش به سیاست تمرکز کشور و پیکار علیه فئودالهای اریستوکرات و خانهای متنفذ، به ویژه مران عشایر کوچ نشین ادامه داد. بسیاری از آنها اعدام شدند یا به زندان افتادند، یا به جاهای دور دست تبعید گردیدند. چریکهای مسلح خانها از میان رفتند. دولت همچنین عشایر کوچ نشین را خلع سلاح کرد و برای امکان نشان اقدام نمود.

به منظور زیر نظر گرفتن فعالیت خانهای نقاط دور دست، رضاشاه به ساختن راههای شوسه از تهران به نقاط نامبرده پرداخت. تقسیمات اداری کشور برای تقویت قدرت مرکزی

تعبیر کرد و اختیارات والی‌های مراکز مهم کشور محدود شد. در سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ «ایالت‌ها» منحل شدند و سرتاسر کشور به ۱۰ «استان» تقسیم گردید، در چارچوب این استانیها ۴۹ «شهرستان» به وجود آمد. هر شهرستان به «بخش» عائی تقسیم می‌شد. خانهای محلی از اشغال مقام استانداری یا فرمانداری (شهرستان) محروم گردیدند. و این مقامها معمولاً به اشخاص مورد اعتماد رضاشاه واگذار می‌شدند. این اشخاص نمایندگان قشر مالک و بورژوازی تازه به‌دوران رسیده بودند.

استواری وضع مالکان و پیشرفت روابط بورژوازی

املاک بیشتر اربستو کراتها و خانهای ایلات کوچ‌نشین، به‌سود خود رضاشاه یا خواهرانش مصادره گردیدند. رضاشاه باروهای گوناگون در امرای قزاقش، زمین‌های بیادار زمین‌داران بزرگ را در مناطقی حاصلخیز کشور تصرف کرد (ه‌ازندران، گیلان، و گردان «استرآباد» و خودش در زمره بزرگترین مالکان ایران درآمد. شماره مالکان زمین افزایش یافتند، اما اینها به اربستو کراتهای قدودال وابسته نبودند. بدینکه به بورژوازی گرایش داشتند. یک رشته قانونهایی وضع شدند که مالکیت زمین این مالکان تازه به‌دوران رسیده را تثبیت کردند. قانون ثبت املاک که در سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ وضع شد و همچنین، تصویب قوانین کشوری تازه در سال ۱۹۳۹ و قوانین دیگر، حقوق بورژوائی مالکیت‌های خصوصی بر زمین و آب را تثبیت کردند. در سالهای ۲۰ و ۳۰ بخش‌نامه‌هایی مبنی بر قانون فریش زمین‌های دولتی، به‌بازرگانان و مالکان صادر گردید.

به‌سال ۱۹۳۰ قانونی که به‌سود مالکان بود، تصویب گردید، ضمن آن سیستم دریافت مالیات ارضی و احشام قید شده بود. برای مالکانی که با تکنیک پیشرفته به‌کار کشاورزی می‌پرداختند تخفیف‌هایی منظور گردید. به‌سال ۱۹۳۱ بانک کشاورزی بنیان‌گذاری شد که به مالکان کمک مالی مناسب می‌داد.

به‌منظور دفاع از حق مالکیت مالکان و بورژواها، اصلاحاتی در قوانین قضائی انجام گرفت. از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۰ سازمان وزارت دادگستری دگرگون شد. قوانین جنائی و کشوری تازه‌ای طرح و تصویب گردیدند، مبنای این قوانین، همان قوانین قضائی بورژوازی اروپایی غربی (فرانسه، بلژیک، ایتالیا) بود. اختیارات حاکمان شرع به‌شدت کاهش یافتند. به‌منظور پیکار با قیامهای دهقانان به سال ۱۹۳۰ قانونی علیه تصرف عدوانی زمین‌های مالکان وضع گردید، به‌سال ۱۹۳۱ قانونی علیه «تازگی» در املاک

کشاورزی» که به سود هیئت حاکم و علیه جنبش دهقانان بود صادر شد.

در نتیجه این اقدامات موضوع مالکیت در کشور فراوان استوار شد. بیشتر از ۸۰٪ تمام زمین‌های بارور جزو املاک رضاشاه، مالکان و خانهای ایلات کوچک نشین بودند. مقدار کمی از این زمین‌ها جزو زمینهای دولتی یا وقف بشمار می‌آمدند.

روابط فئودالی پیشین در روستاهای ایران بدون تغییر پابرجا ماند. بیشتر دهقانان فئودال زده از خودشان زمین در اختیار نداشتند و ناچار بودند روی زمین همین مالکان تازه به دوران رسیده کار کنند. این مالکان در بیشتر موارد مالک آب، بذر و دواب کارگر بودند. تقسیم محصول میان مالک و دهقان بر پایه سنت کهن قرون وسطائی (سیستم مزارعه) انجام می‌گرفت: یک سهم به صاحب زمین، یک سهم به صاحب آب، یک سهم به صاحب دام کارگر یک سهم به صاحب بذر و سرانجام سهم پنجم به صاحب نیروی کار یعنی دهقانان تعلق می‌گرفت. اینگونه دهقان ناچار بود از ۱ تا ۳ حتی بیشتر محصول را به عنوان بهره - مالکانه به ارباب تسلیم کند. علاوه بر این دهقان بایستی بهره اضافی جنسی «عوارض» به ارباب تسلیم می‌کرد، تخم مرغ، روغن و سوخت مصرف ارباب را به رایگان بایستی تأمین می‌کرد. این شیوه استثمار دهقانان به ویژه پس از تصویب قانون روابط میان ارباب و دهقان به سال ۱۹۳۹ استوارتر گردید. برای تثبیت قدرت ارباب نسبت به دهقان ضمن قانون ویژه‌ای درباره وظائف کدخداهای (۱۹۳۵) و قانون سازمان اداری روستاها (۱۹۳۷) قید شد که کدخدا نماینده مالک در روستا بشمار می‌رود و در برابر اجرای قوانین به منظور حفظ نظم مسئولیت دارد. انتخاب کدخدا در روستا بایستی با تأیید مالک انجام می‌گرفت.

این روابط قرون وسطائی مناطق کشاورزی با پس افتادگی فوق العاده تکنیکی اقتصاد روستائی هماهنگ بود. ابزار اصلی کار در کشاورزی همان گاو آهن‌ها و خیش‌ها، همان شن کش‌ها و همان بیل و کلنگ‌های ابتدائی بودند. ماشین‌های کشاورزی بندرت به کار برده می‌شدند.

دهقانان در منتهای بینوائی و نیمه گرسنه زندگی می‌کردند، و بدون استثناء همه بی‌سواد و از ابتدائی‌ترین کمک‌های پزشکی محروم بودند. به ویژه وضع دهقانان ساکن جنوب و شرقی ایران از همه فلاکت‌بارتر بود. در کناره‌های خلیج فارس و بلوچستان و مناطق دیگر جنوب کشور بسیاری از دهقانان چندماه از سال را با خوردن آرد هسته خرما، ملخ خشک شده و علف سدجوع می‌کردند.

اگرچه در مناطق روستائی ایران روابط فئودالی مانند پیش باقی مانده بود، با اینهمه رفته رفته در کشور روابط بورژوائی پیش می‌رفت، هم در شهر و هم در بخش‌های روستائی

کار مزدوری به میزان گسترده‌ای رواج یافت. در تأسیسات نفت کمپانی ایران و انگلیس استثمار بگونه سرمایه‌داری انجام می‌گرفت، در شهرها آهسته آهسته اما به‌طور کلی، سرمایه‌داری صنعتی ملی ایران در حال پیشرفت بود. در مناطق کشاورزی به‌ویژه در شمال کشور مالکیت‌های بزرگ کشاورزی پدید آمد که از کار مزدوران بهره‌کشی می‌شد. این شکل مالکیت کاملاً سرمایه‌داری نبود، اما به موازات رواج روابط فئودالی تا میزان چشم‌گیری استثمار به شیوه سرمایه‌داری هم انجام می‌گرفت.

طبقه بندی میان دهقانان به آهستگی پیش می‌رفت. مستأجران بدون زمین و مزدوران اکثریت مطلق دهقانان را تشکیل می‌دادند. اما به موازات آنها کم دهقانان مرفه و خرده مالکانی که روی زمین خود کار می‌کردند، پیدا شدند اینان ضمناً به اجاره‌کاری، پهلوری، رباخواری و بهره‌کشی از هم طبقه‌هایشان بر مبنای نیمه فئودالی - نیمه سرمایه‌داری، پرداختند. اینگونه کم کم پرولتاریای کشاورزی و نیمه پرولتاریا که به وسیله مالکان خرده مالکان استثمار می‌شدند پدید آمدند.

تمام این پدیده‌ها گویای پیشرفت آهسته روابط بورژوائی در ایران بودند. لازم به تذکر است که بورژوازی ملی ایران با اربابان مالک پیوندی ناگسستنی داشت و این کیفیت به میزان زیادی مانع پیشرفت روند عادی این طبقه گردید و از اهمیت نقش بورژوازی ملی در زندگی اقتصادی و اجتماعی - سیاسی کشور کاست.

استواری استقلال ایران روابط ایران - شوروی

در نخستین سالهای حکومت دودمان پهلوی يك رشته اقداماتی به منظور استواری استقلال ایران انجام گرفت. در چند مورد حقوق و امتیازات بیگانگان در ایران محدود گردید. به سال ۱۹۲۸ بانک ملی ایران بنیان‌گذاری شد که به عنوان يك بانک دولتی کار می‌کرد.

ضمن این سالها ایران سیاست برقراری روابط عادی با اتحاد جماهیر شوروی را که به سود ملت ایران تمام می‌شد، به مرحله اجرا درآورد. ضمن اول اکتبر ۱۹۲۷ در مسکو قراردادی میان شوروی و ایران به امضاء رسید که ضمن آن بیطرفی هر دو دولت در مسائل سیاسی محرز و قرارداد سال ۱۹۲۱ دوباره مورد تأیید قرار گرفت؛ در این قرارداد بیطرفی و عدم شرکت هر يك از متعاهدین در اتحادیه‌ها یا قراردادهای دولت مخالف کشور دیگر تضمین گردید.

در اول اکتبر ۱۹۲۷ قرارداد دیگری مبنی بر بهره‌برداری از ماهیگیری کناره‌های

جنوبی دریای خزر به وسیله پلش شرکت مختلط شوروی - ایران میان دو دولت امضاء شد، و حتی با انعقاد قرارداد بازرگانی و گمرکی بر مبنای حسن نیت دو طرف، موافقت گردید. دولت ایران به پیروی از چشم پوشی دولت شوروی از داشتن حقوق کاپیتولاسیون در ایران در ماه مه ۱۹۲۸ رسماً رژیم کاپیتولاسیون را نسبت به کلیه دولت‌ها و اتباع بیگانه لغو کرد و قانونی درباره آزادی تعیین تعرفه گمرکی گذراند. اتحاد شوروی نخستین کشور بیگانه‌ای بود که این تصمیمات دولت ایران را به رسمیت شناخت، در ۱۱ مارس ۱۹۲۹ میان اتحاد شوروی و ایران مقاوله نامه گمرکی تازه‌ای بر مبنای آزادی تعیین تعرفه گمرکی ایران امضاء شد. کلیه کشورهای بیگانه‌ای که دارای امتیاز حقوق کاپیتولاسیون در ایران بودند ناگزیر تسلیم تصمیم‌های دولت ایران شدند.

در سالهای بحران اقتصادی جهانی (۱۹۲۹-۱۹۳۲) حجم بازرگانی خارجی به ویژه صادرات ایران به سختی کاهش یافت و این چگونگی در موازنه بازرگانی خارجی اثر فاجعه انگیزی باقی گذاشت و انگیزه بحران اقتصاد روستائی در ایران گردید. به منظور برابر کردن موازنه بازرگانی خارجی و استواری ارز، به سال ۱۹۳۱، دولت ایران بازرگانی خارجی را انحصاری اعلام داشت، بادر نظر گرفتن سهمیه کالاهای وارداتی به ایران خریداران و فروشندگان ایرانی ناگزیر بودند به موجب پروانه‌ای که از سوی دولت به آنها داده می‌شد متناسب با کالاهای صادر شده، کالای خارجی وارد کنند. دولت اتحاد جماهیر شوروی با اتکاء به قرارداد دوستانه ۱۹۳۱ ایران، این انحصار بازرگانی خارجی ایران را بیدرنگ به رسمیت شناخت و به پیروی از پشتیبانی اتحاد شوروی، دولت ایران توانست موافقت کشورهای سرمایه‌داری مهم از قبیل انگلستان، امریکا فرانسه و دیگران را، در این باره جلب کند.

نزاع با کمپانی نفت انگلیس و ایران

ضمن نزاع میان ایران و انگلیس درباره نفت در سالهای ۱۹۳۲ - ۱۹۳۳ رضاشاه نخست زست دفاع از منافع ملی ایران را در این باره به خود گرفت اما دیری نپایید با امپریالیست‌های انگلیسی سازش کرد. مسئله تجدیدنظر در قرارداد شرکت نفت انگلیسی از آنجا ناشی شد که انگلیسها مبلغی را که بابت حق‌السهم سود به دولت ایران پرداختند ۴ برابر کمتر از اندازه واقعی بود، به سال ۱۹۳۱ کمپانی انگلیسی بابت ۱۶٪ درآمد نفت ایران فقط ۳۰۶/۸ هزار لیره استرلینگ داد در صورتیکه سال قبل یعنی ۱۹۳۰ - ۱/۲۲۸/۳۰۰ لیره استرلینگ پرداخته بود. در جواب این اقدام ضمن نوامبر ۱۹۲۳ دولت ایران لغو امتیاز

نفت به کمپانی را اعلام داشت، سررسید این قرارداد سال ۱۹۶۱ بود. موضوع دعوا جهت رسیدگی به جامعه ملل ارجاع شد. اما در ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ دولت رضا شاه قرارداد تازه‌ای با انگلیسها امضاء کرد که به موجب آن سررسید امتیاز تا سال ۱۹۹۳ تمدید شد.

کمپانی انگلیسی حق بهره‌برداری از منابع نفت سرزمین‌های پهناوری از ایران وا گرفت، اگر چه طبق قرارداد ۱۹۰۱ این مناطق محدودتر بودند، حدود این سرزمین‌ها شامل خطی بود که از غرب به جنوب شرقی ایران یعنی از نقطه‌ای در مرز ایران و عراق واقع در شمال غربی کرمانشاه آغاز، از لرستان، بختیاری، شهر سعیدآباد و بمپور تا مرز بلوچستان انگلیس امروز ادامه داشت. این شرکت حق نگاهداری پلیس و ایجاد مدارس را در منطقه، مانند سابق کسب کرد. کمپانی، حق خرید زمین، ساختمان راه‌آهن‌ها، بندرها، ایجاد خطوط تلفن و تلگراف، تأسیس فرودگاه و ایستگاه رادیو را از دولت ایران گرفت. وضع پرداخت حق‌السهم به ایران نیز به این شرح عوض شد: در قرارداد تازه به عوض پرداخت ۱۶٪ از کل درآمد خالص، برای هر تن نفتی که به فروش می‌رسید ۴ شیلینگ به دولت ایران تعلق می‌گرفت، البته این فروش شامل مصرف داخلی ایران و نفت صادراتی بود. اینگونه شرکت نفت انگلیس و ایران از همان امتیازات سابق بلکه بیشتر برخوردار شد و بنابراین وضع «دولتی در داخل دولت» را داشت.

در این هنگام سرکوبی آن شخصیت‌های دولتی‌ای که علیه شرکت نفت انگلیس - ایران تظاهر کرده بودند آغاز گردید مثلاً به فرمان رضاشاه وزیر دربار، تیمورتاش به زندان افتاد و سپس در همانجا مسموم گردید، او خواهان افزایش سهم ایران از درآمد نفت، از جمله دریافت سهم درآمد از مؤسسات شرکت در کشورهای دیگر، پرداخت $\frac{1}{4}$ سود خالص به ایران، و حق لغو امتیاز تا سال ۱۹۹۳ و غیره بود. برخی از شخصیت‌های دیگر ایران مثلاً سردار اسعد و مستوفی‌الممالک که علیه این پیمان و به‌زیان انگلیسها نظر دادند سر به نیست شدند.

انگلیسها ناچار شدند يك رشته محدودیت‌ها را دوباره فعالیت بانکشان در ایران بپذیرند. به سال ۱۹۳۰ موافقت‌نامه‌ای میان ایران و انگلیس منعقد شد که به موجب آن حق انتشار اسکناس ایران از بانک شاهنشاهی انگلیسها سلب و به بانک ملی ایران واگذار گردید. انگلیسها بابت این قرارداد مبلغ ۲۰۰ هزار لیره استرلینگ از ایران تاوان گرفتند، این بانک بقیه امتیازات سابق را حفظ کرد و حق خرید و فروش و مالکیت زمین‌های ایران را برای خود نگاهداشت.

ضمن نزاعی که در سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۸ درباره جزایر بحرین میان ایران و انگلیس

درگرفت، رضاشاه فقط به اعتراض رسمی و ارجاع قضیه به جامعه ملل اکتفا کرد.

راه‌سازی و ایجاد ساختمانهای صنعتی

باید تاکید کرد که در سالهای ۲۰ و آغاز سالهای ۳۰ رضاشاه جداً از لحاظ اقتصادی و بازرگانی با دولت شوروی همکاری داشت. چنین سیاستی به ایران امکان داد، که اقتصاد ملی‌اش را بهبود بخشد، تأسیسات صنعتی پدید آورد، بدون دادن امتیاز به سرمایه‌های بیگانه، ساختن راه‌آهن و راههای شوسه را آغاز و از زیر بار وامهای اسارت‌بار بیگانه کمر راست کند.

در آغاز ۱۹۳۰ قوانینی در ایران وضع شدند که به موجب آنها ورود ماشین‌آلات بدون دریافت پروانه آزادگردید، نسبت به گمرک ماشین‌های وارداتی تخفیف‌هایی در نظر گرفته شد، کارخانه‌ها و کارگاهها تا ۵ سال پس از تأسیس از پرداخت مالیات معاف گردیدند و همچنین قوانین حمایتی دیگری دربارهٔ تأسیسات صنعتی دیگر تصویب گردید.

اجرای چنین تصمیماتی شرایط لازم را برای پیشرفت صنایع ملی ایران پدید آورد. ویژگی پیشرفت ساختمانهای صنعتی در ایران آن بود که بیشتر این اقدامات به دست دولت و حتی خود رضاشاه انجام می‌گرفت. از ۱۳۰۰ میلیون ریال که در سال ۱۹۳۲ برای صنایع در ایران سرمایه‌گذاری شد، ۵۵۰ میلیون ریال آن متعلق به دولت یا شخص رضاشاه بود (به استثنای سرمایه‌هایی که به منظور صنایع نظامی و کارخانجات فلز‌گذاری به کار رفتند). ایجاد ساختمانهای کارخانه‌های قند، شیمی، سیمان و چند رشته صنایع دیگر به وسیله دولت و به حساب سرمایه‌گذاری دولتی انجام گرفت. به رشته تأسیسات صنعتی از جمله بزرگترین کارخانه‌های بافندگی در بهشهر و شاهی (مازندران) به شخص رضاشاه تعلق داشتند. ساختمانهای صنعتی زیر نظر کارشناسان بیگانه بنا گردیدند. اتحاد شوروی هم کمک‌های شایانی در این زمینه‌ها به ایران کرد. به کمک شوروی در ایران چند سیلو از جمله بزرگترین سیلوی تهران، کارخانه آرد و چند کارخانه برنج پالایی و تأسیسات دیگر بنا گردیدند.

نسبت تولید محصولات صنعتی در چارچوب پیشرفت اقتصادی مردم ایران، به میزان چشم‌گیری افزایش یافت.

در درجه اول کار بافندگی و صنایعی که مواد خام آنها در خود ایران تأمین می‌شدند، پیشرفت کردند. به سال ۱۹۳۰ در ایران روی هم رفته ۲۵ کارخانه بزرگ پارچه‌بافی نخی و ۸ کارخانه مهم پارچه‌بافی پشمی وجود داشت. برای صنایع بافندگی ۴۳۰ میلیون ریال با

بیش از $\frac{1}{4}$ کل سرمایه گذاری صنعتی در سراسر ایران اختصاص یافت. مرکز مهم صنایع بافندگی ایران، اصفهان بود. در ۹ کارخانه مهم بافندگی این شهر در حدود ۱۵ هزار کارگر سرگرم کار بودند. در شاهی، بهشهر، چالوس (مازندران)، تهران، مشهد، اهواز، شیراز، بوشهر، کاشان، یزد نیز کارخانه‌های بافندگی مهمی وجود داشتند. علاوه بر اینها در رشت و شاهی کارخانه گونی بافی، در چالوس کارخانه حریر بافی دولتی و چند مؤسسه تریکوبافی و جوراب بافی دیگر سرگرم کار بودند.

۸ کارخانه قندسازی دولتی، کارخانه بزرگ تنباکو در تهران، چند کارخانه چرم‌سازی، کبریت‌سازی، سیلو، آسیاب، کنسروسازی، برنج‌پاک‌کنی، پنبه پاک‌کنی و تأسیسات شیمیائی در ایران بنیان گذاری شدند. در منطقه تهران کارخانه‌های تسلیحات ارتش، سیمان و کلیسیرین‌سازی سرگرم کار بودند. در شمال کشور از معادن زغال‌سنگ، گوگرد، مس، سرب و فلزات رنگی دیگر بهره برداری می‌گردید.

اینگونه تا پیش از جنگ جهانی دوم ایران از پیشرفت صنعتی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود. اما اگر موضوع تاراجگری استعماری شرکت نفت ایران و انگلیس و کار-شکنی‌های این شرکت در میان نبود، این کشور به راستی می‌توانست از لحاظ صنعت به پیشرفت چشم‌گیری نائل آید. این مسئله ضمن مقایسه سرمایه گذاری صنایع ملی با میزان سرمایه گذاری و درآمدهای شرکت نفت بخوبی روشن می‌شود. طبق نرخ پولی ۱۹۳۸/۳۹ (۱ لیره استرلینگ = ۸۵/۵ ریال) سرمایه گذاری شرکت نفت در ایران ضمن سالهای ۴۰ در حدود ۱۶ میلیون لیره استرلینگ بود. در عین حال سرمایه کمپانی در پایان سالهای ۴۰-۲۰۰ میلیون لیره استرلینگ برآورد شد.

مانند پیش‌یکی از بزرگترین موانع راه پیشرفت صنعتی ایران، تسلط بقایای فئودالها در زمینه اقتصاد کشاورزی و امر و نهی آنها بر توده‌های بینوای دهقانان که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، بود، این چگونگی بازار داخلی ایران را دچار محدودیت می‌کرد. بیشتر سرمایه‌ها به مصرف کارهای غیر تولیدی از قبیل صنایع نظامی و غیره می‌رسیدند. ایران نتوانست از چنگ قید و بندهای اقتصادی و سیاسی دولت‌های امپریالیستی رهائی یابد، چون اینان علاقمند بودند که این کشور همانگونه مانند پیش‌بگونه کشوری پس‌افتاده و در سطح اقتصاد روستائی کشاورزی باقی بماند.

در پایان سالهای ۳۰ اداره ساختمان‌های صنعتی رفته رفته به دست آلمانها افتاد، آلمانها ضمن اقامتشان در ایران به تبلیغات فاشیستی می‌پرداختند و کشور را به پایگاه فعالیت‌های جاسوسی علیه اتحاد شوروی تبدیل کردند، در ساختمان بناهای صنعتی خود ایران هم خرابکاری می‌کردند و بگونه مصنوعی ارزش مصالح ساختمانی را بالا بردند و

تاریخ بهره‌برداری از آنها را عملاً به تأخیر انداختند.

ارزش واقعی فرآورده‌های صنعتی ایران معمولاً بیشتر از محصولات مشابهی تمام می‌شد که در کشورهای صنعتی پیش‌رفته تولید و عرضه می‌گردیدند. ضمناً از لحاظ کیفیت هم بارها نامرغوب‌تر از کالاهای خارجی بودند. معمولاً از حداکثر قدرت تولید کارگاهها و کارخانجات ایران بهره‌برداری نمی‌شد.

در سالهای ۲۰-۳۰ ساختمان‌راههای شوسه که مناطق ایران را به مرکز وصل می‌کرد، آغاز گردید. حمل و نقل به وسیله اتومبیل رواج یافت اگرچه هنوز هم مانند سابق حمل بار با حیوانات باری از قبیل شتر، قاطر، الاغ، یابو معمول بود.

مهمترین تأسیسات در زمینه راهسازی، ایجاد راه آهن سرتاسری ایران بود. برای تأمین هزینه راه آهن سرتاسری به سال ۱۹۲۵ مالیاتی غیر مستقیم وضع شد، این مالیات را مصرف کنندگان قند و چای که در انحصار دولت قرار داشت، بایستی می‌پرداختند. ساختمان این راه آهن نخست به وسیله شرکت‌های ساختمانی آلمانی و امریکائی و سپس به وسیله یک شرکت اسکانندیناوی (کامپساکس-م) از سال ۱۹۲۸ آغاز و در سال ۱۹۳۸ پایان یافت. راه آهن سرتاسری ایران به طول ۱۳۹۸ کیلومتر از رشته کوه‌های البرز و زاگرس می‌گذشت و در طول آن صدها تونل و پل ساخته شد، این خط بندر شاهپور واقع در کنار خلیج فارس را به بندر شاه (بندر ترکمن) در ساحل دریای خزر وصل می‌کرد. پس از به کار افتادن راه آهن سرتاسری که بهره‌برداری از آن در سال ۱۹۳۸ آغاز گردید، ساختمان راه آهنهای دیگری از تهران به تبریز و مشهد آغاز گردید، این خطوط در آغاز جنگ جهانی دوم فقط تا زنجان و شاهرود رسیدند.

در سالهای ۳۰ بنای ساختمانهای مدرن تازه‌ای در پایتخت آغاز گردید. در قسمت‌های شمال، شهر تازه‌ای با خیابانهای اسفالت شده وسیع و خانه‌های مدرن با روشنایی برق ساخته شدند. در این قسمت مالکان، بورژواها، کارمندان بلند پایه دولت و خارجیان سکونت داشتند. قشرهای زحمتکش توده‌های پایتخت معمولاً در قسمت جنوبی تهران که دارای کوچه پس‌کوچه‌های تنگ و کج و کوله و کثیف بود، زندگی می‌کردند، در این محله‌ها لوله کشی آب و فاضل آب وجود نداشت. کارگران و بینوایان شهری در شرایط کاملاً فشرده و تراکم بی‌اندازه در این نقطه توی هم می‌لولیدند.

جنبش کارگری و دهقانی، قیام عشایر

ایجاد ساختمانهای صنعتی و راهسازی باعث شد که طبقه کارگر رشد کند. به موجب مدارک مطبوعات ایران تنها شماره کارگران کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و راه‌آهن و همچنین کارگران تأسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران و صنعت ماهی پس از ده سال از آغاز سالهای ۳۰، از ۴۰ هزار تن به بیش از صد هزار تن رسید. روی هم رفته شماره کارگران ایران از جمله کارگران صنایع، قالی‌بافی و کارگاه‌های دیگر و حتی کارگران تأسیسات کشاورزی در آغاز سالهای ۴۰ به ۵۰۰ الی ۷۰۰ هزار تن می‌رسیدند.

وضع کارگران ایرانی بسیار رقت‌انگیز بود، پیوسته در پی بیکار شدن ده‌ها نان‌ورشکسته، به ارتش بیکاران افزوده می‌شد. ساعات کار روزانه ۱۰ - ۱۴ ساعت بود. در کارگاه‌ها و کارخانه‌های بافندگی، قالی‌بافی و رشته‌های دیگر صنایع از کار زنان و کودکان بهره‌کشی می‌شد. کارگران به طور کلی مزد ناچیزی که از چند ریال در روز تجاوز نمی‌کرد، می‌گرفتند. زنان با انجام کار مساوی نصف، و کودکان به اندازه $\frac{1}{4}$ مزد مردان بالغ مزد دریافت می‌کردند، قانونی برای کار و حمایت از کارگر و همچنین بیمه‌های اجتماعی وجود نداشت. سازمان‌های کارگری، اتحادیه‌های صنفی و حزب کمونیست از سال ۱۹۲۵ ناچار بگونه پنهانی و زیر زمینی فعالیت می‌کردند. به سال ۱۹۲۷ بگونه «غیرقانونی» کنگره دوم حزب کمونیست ایران تشکیل و برنامه تازه و آئین کار خود را درباره، مسائل روستاها برگزیده طی قطعنامه‌ای درباره اتحادیه‌های کارگری، سازمان جوانان، سازمان زنان، تصمیم گرفت. بر اساس تصمیم کنگره، کمیته مرکزی حزب از نو برگزیده شد اقدام‌هایی به منظور تجدید برقراری سازمانهای محلی حزب انجام گرفت. فعالیت تبلیغاتی حزب کمونیست در ایران و خارج از کشور گسترش یافت. حزب کمونیست ایران روزنامه‌هایی به نام «پیکار»، «بیرق انقلاب» و مجله «ستاره سرخ» در کشورهای آلمان و اطریش منتشر کرد. این حزب کارگسترده‌ای را در میان کارگران ایران انجام داد و آنها را در اداره و سازمان دادن اتحادیه‌های «غیرقانونی» کمک کرد، ضمناً در سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۱ کارگران به اعتصاب‌هایی دست زدند.

در رابطه با بحران اقتصادی جهان که به سال ۱۹۲۹ آغاز شد، وضع کارگران ایران به وخامت گرائید. ساعات کار روزانه افزایش یافت، میزان مزد کم شد، به شماره بیکاران و بینوایان افزوده گردید. سیستم اخذ جریمه از کارگران خشم آنها را برانگیخت و پیکار طبقاتی شدت گرفت. در ماه مه ۱۹۲۹ يك اعتصاب توده‌ای به وسیله کارگران صنعت نفت انگلیس - ایران آغاز شد. اینان خواهان افزایش کارمزد، کاهش ساعات کار روزانه، تأمین زندگی کارگران بیکار شده و حتی به رسمیت شناختن اتحادیه کارگران از سوی مدیران شرکت نفت، تعطیل و جشن گرفتن روز کارگری اول ماه مه، آزادی کارگران بازداشت‌شده



کارگران کارگاههای بافندگی در اهواز

و غیره بودند. این اعتصاب تنها به کمک انگلیسها و دخالت ارتش ایران که علیه اعتصاب کنندگان هجوم کردند، سرکوب شد.

در سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۲ موج اعتصاب به مناطق دیگر ایران رسید. به سال ۱۹۳۰ کارگران کارخانه کبریت‌سازی در تبریز و کارگران مازندران دست به اعتصاب زدند. در ماه مه ۱۹۳۱ بافندگان کارخانه وطن در اصفهان زیر نظر کمونیست‌ها اعتصاب مهمی را برپا داشتند، موفق شدند ساعات کار روزانه را به ۹ ساعت کاهش دهند، ۲۰٪ به مزدشان بیفزایند، از میزان جریمه بکاهند و بازرسی تحقیرآمیز کارگران را از سوی عوامل کارفرما موقوف کنند. به سال ۱۹۳۲ کارگران مازندران که به کار ساختمان راه آهن سرگرم بودند اعتصاب کردند.

دولت رضاشاه به سختی این جنبش‌های کارگری را درهم می‌کوبید. صدها کارگر را به زندان انداخت. در ۱۹ ماه مه ۱۹۳۱ قانون ویژه‌ای علیه کمونیست‌ها از مجلس گذشت، ضمن این قانون برای کسانی که در فعالیت‌های حزب کمونیست ایران شرکت داشتند، ده سال زندان با اعمال شاقه تعیین گردید. به سال ۱۹۳۶ قانونی از مجلس گذشت که آن را ایجاد نظم در صنایع نام گذاشتند، به موجب این قانون هر گونه اعتصابی جداً ممنوع گردید. اما فشار دستگاه حاکم نتوانست

جنبش کارگران و فعالیت کمونیست‌های ایرانی را خاموش کند. به سال ۱۹۳۴ سازمانهای کمونیستی دوباره فعالیت‌های خود را آغاز کردند. رهبر آنها استاد دانشمند دانشگاه تهران و شخصیت نامدار ایرانی، دکتر ققی‌ادانی بود. در سالهای ۱۹۳۴-۱۹۳۶ مجله دنیا منتشر می‌شد، ضمن آن مسائل تئوریک و سیاسی کمونیست‌های ایران مطرح می‌گردید. به سال ۱۹۳۶ سازمانهای حزبی و اتحادیه‌ای حزب کمونیست به وسیله دولت از هم پاشانده شدند، بسیاری از فعالان بازداشت گردیدند.



دکتر ققی‌ارانی

به سال ۱۹۳۸-۵۳ تن از اعضای حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری («دسته ۵۳ نفری») محاکمه شدند و برای اینها کیفرهای سختی در دادگاه تعیین گردید.

رهبر کمونیست‌های ایران، ققی ادانی هم در این دادگاه محکوم به زندان و سپس به سال ۱۹۴۰ در زندان به وسیله زندانبانان کشته شد. اما پس از بازداشت «دسته ۵۳ نفری» کارگران پیکار را دنبال کردند. به سال ۱۹۳۸ کارگران راه آهن شمال ایران یک اتحادیه «غیرقانونی» سازمان دادند. به سال ۱۹۳۹ کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس آماده اعتصاب بودند اما این اعتصاب بهم خورد و رهبران کارگران بازداشت گردیدند.

جنبش‌های دهقانان نیز با پی‌گردد بیرحمانه‌ای رو برو شد، ناخشنودی و خشم دهقانان بگونه خودبه‌خودی با انجام نبردهای پارتیزانی علیه اربابان و مأموران دولت نمایان می‌گردید.

در ژوئن ۱۹۲۶ در شهر آذربایجان سلماس سربازان قیام کردند بیشتر آنها وابسته به خانواده‌های دهقانان بودند، قیام‌کنندگان خوی را گرفتند. پادگان این شهر هم به آنها پیوست، بسیاری از پیشه‌وران، بینوایان شهری و حتی ساکنان روستاهای مجاور از آنها پشتیبانی کردند، پس از آن قیام‌کنندگان به سوی ماکو رهسپار شدند. اما اینان به وسیله نیروی نظامی ایکه از تبریز گسیل شد با کمک خانهای فتودال محلی سرکوب گردیدند شرکت کنندگان این قیام به دادگاه نظامی تسلیم و دهاتن از آنها تیرباران شدند.

در منطقه جنگلی فومن گیلان، یکانهای پارتیزانی ای شامل سربازان فراری با پشتیبانی دهقانان و پیشه‌وران محلی تشکیل گردید، این یکانها نبرد با مالکان و مأموران نظامی شاه را آغاز کردند.

مهمترین خیزش، قیام سربازان به سال ۱۹۲۶ در ترکمن صحرا، به سرکردگی افسری به نام سالار جنگ بود. شرکت کنندگان این قیام در صدد سرنگونی رضاشاه و تشکیل حکومت جمهوری و آزادی دموکراتیک در ایران بودند. در جایگاه مراده تپه در ۲۴ ژوئن ۱۹۲۶ سربازان پادگان محلی بپا خاستند. دهقانان و توده‌های شهری از قیام‌کنندگان پشتیبانی می‌کردند، اینان شهرهای بجنورد، شیروان و قوچان را تصرف کردند. مرتجعان، از جمله نمایندگان دولت شاه، خانها و مالکان را به زندان انداختند. انبارهای غله دولت و مالکان را گشودند و محتوای آنها را میان بینوایان تقسیم کردند، ضمن میتینگ‌هایی که در بجنورد و نقاط دیگر برگزار شد قیام‌کنندگان از مردم خواستند تا زمین‌های اربابی را مصادره و میان دهقانان تقسیم کنند، ضمناً اصلاح وضع مالیات را به مردم وعده دادند. اینها همچنین ضمن تبلیغاتشان به امپریالیست‌های انگلیسی‌تاختند. مأموران مرتجع شاه و فتودالها از ترس، فرار را برقرار ترجیح دادند. رضا شاه نیروی را برای سرکوبی اینان فرستاد، انگلیس‌ها با در اختیار گذاشتن هواپیما، وسائل حمل و نقل مسوتوری، مسلسل و اسلحه و سازوبرگ دیگر به رضاشاه کمک کردند. ضمن ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۶ ارتش دولتی این

قیام خراسان را سرکوب کرد.

موج شورش دهقانان ایران در سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۰ ضمن رابطه با بحران اقتصادی جهانی فراگیر شد. کاهش تقاضای فرآورده‌های کشاورزی ایران در بازارهای خارجی باعث کم شدن زمین‌های زیر کشت گردید. اربابان و مالکان که کوشش داشتند زیان آثار این بحران را بر دوش دهقانان تحمیل کنند به اخذ عوارض بیشتر از دهقانان پرداختند، و دولت هم بگونه غیرمستقیم به مالیات دهقانان افزود. این مسئله باعث بینوایی هرچه بیشتر دهقانان گردید و ناخشنودی آنها را افزایش داد. در خراسان یک جنبش پارتیزانی دهقانی به سرکردگی ذلفی آغاز شد، او خود را «پادشاه مسافر» می‌نامید و خواهان لغو انحصار تریاک به وسیله دولت بود، چون مأموران دولت محصول خشخاش را به بیای کم بر آورد می‌کردند و اینگونه به دهقانان کشت تریاک ستم روا می‌داشتند.

در منطقه‌های جنوبی ایران ضمن بهار و تابستان ۱۹۲۹ جنبشی دهقانی به سرکردگی مهدی سرخی گسترش یافت، این جنبش هم علیه انحصار تریاک به وسیله دولت بود. یکانهای سرکوب‌گری برای فرونشاندن شورش این دهقانان اعزام گردیدند. اینان پس از ۶ ماه، از ژوئیه تا دسامبر ۱۹۳۲ قیام را سرکوب و بیش از ۱۵۰ تن از دهقانان شرکت‌کننده را تیرباران کردند، صدها تن از آنها به زندان با اعمال شاقه و تبعید به نقاط دور افتاده مناطق شرقی محکوم شدند.

به موازات جنبش‌های کارگران و دهقانان در پایان دهه ۲۰ و آغاز دهه ۳۰، ایلات کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین چندبار قیام کردند. انگیزه این قیامها سیاست دولت مبنی بر خلع سلاح عشایر کوچ‌نشین و اسکان اجباری آنها بود، که باعث تلف شدن دامها و از میان رفتن تنها منبع زندگی‌شان می‌شد. بسیاری از خانها یعنی رهبران ایلات در برابر این سیاست پایداری کردند بعضی بازداشت و اعدام شدند و برخی به عنوان گروگان در تهران مقیم و تحت نظر قرار گرفتند، داری بسیاری از آنها مصادره گردید. در مناطق اقامتگاههای این عشایر حکومت نظامی برقرار شد. این سیاست باعث یک رشته قیامهای ایلات گردید و از سال ۱۹۲۵ تا اوایل سالهای ۳۰ ادامه داشت.

در سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۶ در منطقه جنوب شرقی دریای خزر یک قیام ترکمن-کرد آغاز گردید. سالهای ۱۹۲۵-۱۹۲۸ در بلوچستان تقریباً بگونه پیوسته شورش بلوچها ادامه داشت. در سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ قیام عربها در خوزستان و شورش لرها در لرستان انجام یافت. از پایان ۱۹۲۷ جنبش مسلحانه عشایر جنوبی ایران یعنی دشتی و تنگستان که در کناره‌های خلیج فارس اقامت داشتند آغاز گردید. پس از آن، خیزش عشایر ممسنی و بویر-احمدی انجام گرفت. از بهار ۱۹۲۹ امواج شورش سرتاسر جنوب ایسران را فرا گرفت،

خیزشی هم در بختیاری روی داد. عشایر قیام کننده خواهان برداشتن حاکم‌های نظامی از مناطقشان، تجدید استقلال عشایر و فرمانروائی رهبران خودشان بودند. اینان می‌خواستند موضوع خلع سلاح عشایر لغو شود، مالیات‌ها کاهش یابد، قانون نظام اجباری درباره آنها اجرا نگردد. برخی از این عشایر علیه پوشیدن اجباری لباس به شکل اروپائیان به پا خاستند.

رضاشاه برای فرونشاندن شورش‌های عشایر ارتش، هواپیما و زره‌پوش مأمور می‌کرد. اما اینان تا زمانی دیرها به پایداری ادامه دادند. دولت با ایجاد دو دستگی و اختلاف میان ایلات، به کار بردن سیاست تفرقه اندازی و تطمیع، سرانجام در پایان سال ۱۹۲۹ توانست کانون‌های اصلی قیام فارس را خاموش کند و عشایر را مطیع گرداند، اگرچه مقاومت‌های مسلحانه پراکنده‌ای در سالهای ۱۹۳۰-۱۹۳۲ انجام می‌گرفت، در هر حال مهاجرت و کوچ عشایر ممنوع شد، ایلات اجباراً بایستی در يك نقطه مسکون می‌شدند و رژیم حکومت نظامی بر همه ایلهای جنوب حکمفرما گردید. خانها یعنی رهبران ایلات قیام کننده همه مورد پیگرد قرار گرفتند.

درباره مسائل ملی، سیاست تسلط کامل ناسیونالیسم ایران به سود مالکان و بورژوازی اعمال می‌شد. باید یادآوری کرد که در ایران سیاست دولت در رابطه با اقلیت‌های ملی چندان تند نبود و این اقلیت‌ها تا اندازه‌ای از پیگرد مصون ماندند. روند سیاست ترکیه‌هم در آن زمان اینگونه پیش می‌رفت.

در زمان حکومت رضاشاه نه تنها جنبش‌های کارگری بلکه شورش‌های دهقانان و قیام‌های عشایر سخت مورد پیگرد قرار می‌گرفت. کوچکترین تظاهر به مخالفت یا داشتن پندار دموکراتیک به معنای سرکوب می‌شد. روشنفکران پیشرفته بیرحمانه مورد حمله عاملان حکومت قرار می‌گرفتند. به سال ۱۹۲۴ شاعر نامدار عشقی که با رضاشاه مخالفت می‌کرد، ترور شد. به سال ۱۹۳۲ شاعر بزرگ ملک‌الشعراء بهار بازداشت گردید، به سال ۱۹۳۰ شاعر انقلابی فرخی یزدی در زندان به قتل رسید. فعالیت کلیه احزاب سیاسی ممنوع گردید، متن نوشته‌های مطبوعات همه بایستی به سود دستگاه حاکم و بگونه یکنواخت می‌بود. مشروطیت و آزادی‌های دموکراتیک عملاً از میان رفت. نمایندگان مجلس بنا به فرمان شاه از میان دست نشاندهگان خودش برگزیده می‌شدند و مجلس عملاً بگونه ابزاری به منظور اجرای منویات شاه بایستی انجام وظیفه می‌کرد.

اصلاحات در زمینه فرهنگ و زندگی

در پایان سالهای ۲۰ و سالهای ۳۰ چند فقره اصلاحات از بالا در زمینه آموزش و پرورش، فرهنگ و زندگی مردم انجام گرفت. به سال ۱۹۲۲ رو بهم رفته ۶۴۲ مدرسه ابتدائی، متوسطه و عالی از انواع گوناگون از دولتی گرفته تا خصوصی و دینی در سرتاسر کشور وجود داشت. شماره دانش آموزان به سال ۱۹۲۳ به طور کلی به ۵۵ هزار تن می رسید.

در سالهای ۱۹۲۷-۱۹۳۴ قانونها و تصویب نامه‌هایی درباره آموزش عمومی و اجباری رایگان ابتدائی و دبیرستان و آموزش عالی، و همچنین تأسیس شبکه آموزش غیر مذهبی دولت و حتی آموزشگاهها و دانشکده‌های علوم تربیتی وضع شدند. به موجب این قوانین و تصویب نامه‌ها، مدارس از اختیار روحانیان خارج شد و دولت (وزارت فرهنگ) مسئولیت اداره و نظارت کلیه آموزشگاهها از جمله مدرسه‌های خصوصی و بیگانگان و غیره را به عهده گرفت. به سال ۱۹۳۶ در سرتاسر ایران ۴۹۰۶ مدرسه و آموزشگاه با ۲۵۷ هزار محصل، و به سال ۱۹۴۰-۸۲۳۷ مدرسه با ۴۹۷ هزار دانش آموز در ایران به وجود آمد.

به سال ۱۹۲۹ در ایران به طور کلی در حدود ۵۰ مدرسه خارجی از جمله ۲۵ مدرسه وابسته به میسیونر مذهبی امریکائی در ایران کار می کرد. به سال ۱۹۳۴ دانشگاه تهران بنیان گذاری شد، یک دانشکده کشاورزی در کرج و یک دانشسرای عالی تربیت معلم در تهران تأسیس گردید. اما در تمام مدرسه‌های عالی ایران در سال ۱۹۳۸ فقط ۴۲۰۰ دانشجو تحصیل می کردند. چند صد دانشجوی ایرانی برای تحصیل به خارج اعزام شدند.

به طور کلی شماره بنگاههای آموزشی در ایران بی نهایت کم و نارسا بود. هزینه آموزش عمومی رو بهم رفته به ۴٪ بودجه کل کشور می رسید. در مدرسه‌ها به میزان چشم گیری فرزندان مالکان، بورژواها و کارمندان دولت تحصیل می کردند. قشرهای زحمتکش مردم (دهقانان، کارگران، پیشه‌وران) به طور کلی از امکان به مدرسه گذاشتن فرزندانشان محروم بودند. شماره باسوادان کشور بسیار کم بود.

به سال ۱۹۳۵ فرمان رفع حجاب زنان از سوی رضاشاه صادر شد. زنان به دانشکده‌ها راه داده شدند و امکان یافتند در اداره‌های دولتی به عنوان ماشین نویس، منشی و غیره کار کنند. مدارس مختلط دختران و پسران تأسیس گردید. اما مانند پیش تعدد زوجات و نابرابری زن و مرد در خانواده‌ها و زندگی رواج داشت. زنان کارگر در شرایط کار مساوی از مردان همکارشان مزد کمتری می گرفتند، از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بودند، مسئله برابری آنها با مردان در زندگی اجتماعی، حتی مطرح نشد.

نفوذ روحانیان در زندگی اجتماعی - سیاسی کشور به سختی محدود گردید. در پی انجام اصلاحات قضائی روحانیان به طور کلی از حق قضاوت محروم شدند. نفوذ روحانیت

در زمینه آموزش و پرورش همگانی بکلی از میان رفت. املاک وقف که معمولاً در اختیار روحانیان قرار داشت به میزان چشم گیری کاهش یافتند. هر گونه مقاومتی از سوی روحانیان در این زمینه سرکوب می شد.

به سال ۱۹۲۸ از بالادستور داده شد که ایرانیان تغییر لباس دهند و به شکل اروپائیان لباس بپوشند. کلاه سنتی ایرانیان نخست به «کلاه پهلوی» و سپس به «شاپو»ی اروپائی تبدیل گردید. در آغاز کارمندان دولت مجبور بودند کلاه شاپو به سر گذارند، برای نظامیان کلاه کاسکت تعیین گردید. طبق نمونه ترکها القاب دوره فتودالی از نامها حذف و به نام خانوادگی تبدیل گردید. دولت هر گونه مقاومتی را در برابر این اصلاحات به سختی سرکوب می کرد. به سال ۱۹۳۶ در مشهد به سوی چندین هزار نفر که به «بست» نشسته و علیه زور-گوئیهای پلیس درباره تغییر کلاه اعتراض داشتند، آتش مسلسل گشوده شد.

همه این اقدامها زیر پوشش ناسیونالیسم و با تلقین روحیه ناسیونالیستی از سوی دولت اعمال می شد. تبلیغات درباره تجدید عظمت ایران باستان، از سوی دولت شدت یافت. اختیار نام «پهلوی» به عنوان نام خانوادگی دودمان رضاشاه، تصمیم دولت ایران درباره تغییر نام «پرس» به «ایران» و اعلام رسمی این تغییر از راههای دیپلماتیک به کلیه کشورهای جهان، تغییر نام بسیاری از شهرها، تغییر تاریخ ایران از قمری به شمسی و نامگذاری اسامی ماهها بگونه ایران باستان و اقدامهای دیگر، از روحیه ناسیونالیستی دولت رضاشاه حکایت می کردند.

انجام اصلاحاتی در زمینه ادبیات زبان فارسی از سوی دولت و تغییر برخی واژهها به فارسی سره که به وسیله آکادمی ادبی ایران یا فرهنگستان (به سال ۱۹۳۵ بنیان گذاری شد) پیشنهاد می شد، نقش مهمی را در ناسیونالیزه کردن ایران ایفا کرد. روش اصلاحی این اصلاحات چنان بود، برخی از واژهها و اصطلاحات عربی، ترکی و اروپائی که به مرور زمان در زبان فارسی رایج شده بودند، حذف و به جای آنها واژههای متروکه باستانی یا واژههای نو ساخته به وسیله فرهنگستان به کار رفتند.

دگرگونی ترکیب طبقاتی کشور در پایان حکومت رضاشاه

ساختمانهای صنعتی و راهها، انجام یک رشته اصلاحات، کلیه اقدامات اقتصادی و سیاسی ای که در سالهای ۲۰ و ۳۰ انجام گرفتند - همه اینها باعث پیشرفت جامعه ایران در زمینههای طبقاتی و اجتماعی - سیاسی گردیدند. روابط بورژوائی در بیشتر زمینههای زندگی اجتماعی ایران پیشرفت چشم گیری کرد، البته در کنار این دگرگونی هنوز روابط

فتودالی در روستاها نافذ بود. نفوذ فتودالهای اریستوکرات از لحاظ اقتصادی و سیاسی، به میزان چشم‌گیری کاهش یافت. قشر مالکان تازه یا «اربابان» کاملاً رشد کرد - این مالکان از میان افسران و مأموران بلندپایه و بازرگانانی که ضمن پیکار با اریستوکراتهای فتودال قدرت گرفته بودند، برخاستند. مالکیت ارضی اینها بر پایه مالکیت خصوصی به شیوه بورژوازی استوار بود، اما برای استثمار دهقانانی که روی زمین‌های اربابی کار می‌کردند، همان شیوه‌ها و روابط کهن فتودالی به کار برده می‌شد.

موقعیت اقتصادی و سیاسی بورژوازی ملی به بهبودی گرائید، اگرچه این قشر با مالکان یا اربابان پیوندی ناگسستنی داشت و از رشد جنبش‌های دموکراتیک می‌ترسیده اما برخلاف بورژوازی‌های وابسته (کمپرادور) می‌کوشید تا از نفوذ امپریالیست‌های انگلیسی بکاهد و استقلال ملی را در کشور پابرجا کند. گروه‌های مالک - بورژوا تکیه گاه مهم اجتماعی رژیم رضاشاه بشمار می‌آمدند.

در این هنگام قشر روشنفکر به میزان چشم‌گیری خودنمایی می‌کرد، قسمتی از این روشنفکران زیر نفوذ ایدئولوژی بورژوازی ملی بودند و قسمت دیگر روحیه دموکراتیک داشتند و از قشر زحمتکشان یعنی کارگران، دهقانان و پیشه‌وران حمایت می‌کردند، اینان در جنبش‌های دموکراتیک به منظور پیکار با دستگاه حاکم، شرکت داشتند.

مانند پیش قشر خرده بورژوازی (پیشه‌وران، بازرگانان خرده‌پا و غیره) به میزان چشم‌گیری در جامعه ایران خودنمایی می‌کرد.

با افزایش شماره کارگران آگاهی سیاسی این طبقه رشد یافت. نقش این طبقه به عنوان رهبر فعال نیروهای جنبش دموکراتیک و آزادی‌میلی هرچه بیشتر محرز شد.

دهقانان که مورد استثمار بیرحمانه خانها و مالکان تازه بدوران رسیده، بر پایه سنت‌های کهن فتودالی قرار داشتند، پرجمعیت‌ترین طبقه جامعه ایران بشمار می‌آمدند، اینان با ایلات کوچ‌نشین، تقریباً $\frac{3}{4}$ جمعیت کشور را دربر می‌گرفتند.

سیاست خارجی. نزدیکی با فاشیست‌های آلمانی

رضاشاه در سالهای ۳۰ از سیاست روابط حسن همجواری با اتحاد شوروی که بیگمان به سود ایران تمام می‌شد و باعث استواری استقلال اقتصادی و سیاسی کشور می‌گردید، روی برتافت. به سال ۱۹۳۷ دولت ایران پیمان سعدآباد را امضاء کرد، به موجب این پیمان ایران به منزله یکی از حلقه‌های مهم زنجیر سیاست انگلیسها و دولتهای دیگر امپریالیستی بشمار آمد که در عین حال به منظور محاصره کشور اتحاد شوروی و جدا نگاهداشتن

آن کشور از تماس با ملت‌های دیگر به‌کار می‌رفت. به‌سال ۱۹۳۸ رضاشاه امضای قرارداد بازرگانی جدید با دولت شوروی را رد کرد، و این مسئله باعث کاهش شدید روابط بازرگانی ایران - شوروی گردید و اینگونه از حجم بازرگانی خارجی ایران به‌سال ۱۹۳۸ ۳۸٪ کاسته شد.

به‌ویژه در آخرین سال پیش از آغاز جنگ جهانی دوم سیاست خارجی خصمانه‌رضا شاه نسبت به‌دولت شوروی شدیدتر شد، در این هنگام شاه با آلمان هیتلری، که بگونه روزافزون به‌دامنه نفوذش در ایران می‌افزود، روابط بسیار نزدیکی برقرار کرد، منظور آلمان بهره‌بردن از سرزمین ایران به‌عنوان پایگاه استراتژیک به‌منظور انجام نقشه‌های تجاوزکارانه‌اش علیه اتحاد شوروی بود.

آلمان که در نتیجه شکست جنگ جهانی اول از صحنه سیاسی ایران بیرون رانده شده بود، در نخستین سالهای ۲۰ دوباره نفوذ به‌کشور ایران را آغاز کرد. شرکت هواپیمائی یونکرس از سال ۱۹۲۳ به ایجاد خطوط هوائی در ایران اقدام کرد. به‌سال ۱۹۲۷ - لیندن پلات به‌جای میلسپو به‌سمت مستشار مالی ایران برگزیده شد، و بعدها به‌عنوان مدیر کل بانک ملی ایران منصوب گردید. کارشناسان و مشاوران دیگر آلمانی در ایران به‌کار گماشته شدند. در سالهای ۱۹۳۷/۳۸ آلمان از لحاظ بازرگانی خارجی ایران جای دوم را پس از اتحاد شوروی اشغال کرد. و انگلیس را در این زمینه عقب نشاند (در این سال حجم بازرگانی خارجی ایرانی با آلمان ۲۷٪ و با انگلیس فقط ۷٪ کل معاملات بازرگانی بود). پس از آنکه رضاشاه به‌سال ۱۹۳۸ از امضای پیمان بازرگانی جدید با شوروی خودداری کرد، آلمان در سالهای ۱۹۳۸/۳۹ نخستین محل را در بازرگانی خارجی ایران اشغال کرد (۴۱/۵٪)، اما در سالهای ۱۹۴۰/۴۱ این نسبت به ۴۵/۵٪ رسید. آلمان ضمن بهره‌برداری از دشواریهای ارزی ایران، در ۳۰ اکتبر ۱۹۳۵ با ایران قرارداد بازرگانی پایاپای امضاء کرد. ضمن این قرارداد به‌ازای کالاهای آلمانی وارده به ایران (بهای آنها بسیار بالاتر از سطح بهای جهانی کالاهای متشابه بود) ریال دریافت نمی‌گردید، اما مقدار زیادی مواد خام که ارزش آنها ضمن مقایسه با کالاهای آلمانی وارده بارها بیشتر بود، بایستی به‌آلمان صادر می‌شد.

در ۱۸ اکتبر ۱۹۳۹ بین ایران و آلمان مقاوله‌نامه‌ای سری به‌امضاء رسید که به‌موجب آن ایران بایستی چند قلم محصولات کشاورزی را که از نظر آلمانها ارزش فراوان داشتند به‌آلمان صادر می‌کرد. بنا بر گواهی اسناد رسمی آلمان هیتلری، ایران یگانه منبع تدارک مواد خام استراتژیک از قبیل پنبه و پشم برای آن کشور بود.

آلمان رساندن ابزار، تجهیزات راه‌آهن و تأسیسات صنعتی ایران را در انحصار خود

گرفت. آلمانها به ساختن فرودگاهها، راه آهن سرتاسری و ساختمانهای صنعتی و غیره در ایران اقدام کردند. در کلیه تأسیسات و بنگاههای صنعتی مهم ایران حتی در تأسیسات کشاورزی، کارشناسان، تکنیسینها و مشاوران آلمانی حضور داشتند. آلمانها به دولت ایران اسلحه می دادند و کارخانجات نظامی کشور را زیر نظارت داشتند. هزاران اراد وابسته به شبکه جاسوسی فاشیستها به نام تکنیسین، کارشناس و مشاور در ایران مقیم شدند و به تبلیغات عوامفریبانه نازی بر پایه اصطلاح اشتراک نژادی آریائی آلمانها و ایرانیان، سرگرم بودند. در آستانه جنگ جهانی دوم ایران به استوارترین پایگاه شبکه جاسوسی آلمان هیتلری درآمد که از آنجا این جاسوسان به توطئه گری علیه اتحاد جماهیر شوروی سرگرم شدند.

ایران در جنگ جهانی دوم

تبدیل ایران به پایگاه آلمان هیتلری در خاورمیانه

پس از آغاز جنگ جهانی دوم و حمله آلمان هیتلری به اتحاد جماهیر شوروی فعالیت شبکه جاسوسی فاشیست‌ها در ایران با وجود اعلام بیطرفی رسمی دولت ایران، به‌سختی افزایش یافت. هیتلری‌ها ایران را به پایگاه اصلی خود در خاورمیانه تبدیل کردند. جاسوسان آنها پس از ناکامی فعالیت‌های ماجراجویانه فاشیستی‌شان در سوریه و عراق به سوی ایران سرازیر شدند. اینگونه با لگدمال کردن حاکمیت ایران، جاسوسان فاشیست در ایران به فعالیت پرداختند و سرزمین ایران را به‌عنوان پایگاهی به‌منظور تجاوز به اتحاد شوروی، برگزیدند. آنها در مناطق مرزی اتحاد شوروی باندهای مسلحی شامل کاردهای سفید، داشناک‌ها و مساواتی‌ها سازمان دادند و هدف آنها، اعزام این دسته‌ها به مناطق مهم نفتی باکو و گرجستان و حتی به ترکمنستان شوروی به منظور انجام عملیات خرابکارانه و تروریستی بود. در میانه، جلغای ایران و نقاط شمالی دیگر این کشور، انبارهای اسلحه و مهمات و مواد منفجره ایجاد کردند. اینان آهاده انفجار خط آهن سرتاسری ایران در ناحیه فیروزکوه، تونلها و ساختمانهای استراتژیک دیگر بودند. در منطقه مرزی شوروی جاسوسان آلمانی بدون مانع از نقاط مرزی عکس‌برداری می‌کردند و حتی به نقشه‌برداری و فیلم‌برداری نقاط مهم می‌پرداختند.

در تبریز، رشت، قزوین و شهرهای دیگر از مردم محلی، گروههای سری‌فاشیستی سازمان دادند، این سازمانها زیر حمایت پلیس ایران به فعالیت می‌پرداختند. ایستگاههای رادیوئی سیار مخفی فاشیستی در تهران، همدان، میانه و جاهای دیگر ایجاد کردند. در تهران ترجمه فارسی بولتن‌های فاشیستی برایگان میان ادارات دولتی، بازرگانان میانه و مستخدمان دولت پخش می‌کردند. روزنامه‌های نیمه رسمی ایران از تبیل «اطلاعات»، «دردنال دتهران» و غیره کمک مالی از هیتلریها می‌گرفتند. در ارتش ایران گروهی از افسران زیر نظر سرهنگ منوچهری^۱ آماده استقبال از ارتش هیتلر در ایران بودند. شبکه جاسوسی فاشیستی در میان وزیران، نمایندگان مجلس، امرای ارتش، بلندپایگان دولت، بازرگانان و صاحبان صنایع نفوذ کردند.

آلمانها از دولت ایران خواستند تا فرودگاههای کشور را در اختیارشان بگذارند. به منظور کشاندن ایران به جنگ علیه اتحاد شوروی، سفیر آلمان در تهران در تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۴۱ به شاه پیشنهاد کمک نظامی را داد. در مورد ناکامی نقشه آلمانها به منظور کشاندن ایران به جنگ، هیتلریها آماده يك کودتای نظامی علیه شاه بودند. برای انجام این منظور در آغاز اوت یکی از بلندپایگان اداره جاسوسی هیتلر به نام ادیوال کاناریس به تهران وارد شد. طرح کودتا چنان بود که از ساکنان آلمانی تهران، گردانهای مسلح ویژه فاشیستی تشکیل می‌گردید و این نیرو به کمک افسران ایرانی که شناسائی شده و روحیه فاشیستی داشتند، توطئه کودتا را انجام می‌دادند. اینگونه هیتلریها سرزمین ایران را به پایگاه جنگی ضد شوروی تبدیل کردند و کوشش داشتند این کشور را به سود خود به ماجرای جنگ جهانی دوم بکشانند.

ورود ارتش متفقین به ایران و برکناری رضاشاه

دولت اتحاد جماهیر شوروی سه بار (۲۶ ژوئن، ۱۹ ژوئیه و ۱۶ اوت ۱۹۴۱) دولت ایران را آگاه کرد که منافع ملی دولتهای شوروی و ایران در معرض خطر قرار گرفته است. اما رضاشاه و دولتش ضمن بی‌اعتنائی به این هشدارها از فعالیت شبکه جاسوسی هیتلری جلوگیری نکرد. آن وقت بر پایه ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی، دولت شوروی ناگزیر شد در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ نیروهای خود را به خاک ایران گسیل دارد. در همان هنگام ارتش بریتانیا هم از باختر و جنوب وارد ایران شدند.

۱. این شخص همان ارتشبد بهرام آریانااست که بعدها نام و نام فامیلش را تغییر داد. م.

در ۲۷ اوت دولت علی منصور، نخست‌وزیر ایران استعفاداد و دولت تازه به ریاست فروغی به ارتش ایران دستور ترك مقاومت در برابر ارتشهای انگلیس و شوروی را صادر کرد. مجلس ایران در ۲۸ اوت این تصمیم دولت را تصویب کرد. در پی این رویدادها مذاکرات میان شوروی، انگلستان و ایران آغاز و موافقت شد که ارتش ایران از چند منطقه شمالی و جنوبی و غربی کشور عقب‌نشینی و این مناطق به وسیله ارتشهای شوروی و انگلیس اشغال گردد. ضمناً موافقت شد که کلیه شبکه‌های جاسوسی و کادر دیپلماسی آلمان و ایتالیا و تبعه کشورهای دست‌نشانده این دولت‌ها در ظرف مدت معینی از ایران اخراج گردند.

رضاشاه رسماً این شرایط را پذیرفت. اما عملاً آنها را اجرا نکرد. پلیس ایران از شبکه فاشیستی مقیم ایران پشتیبانی می‌کرد. بسیاری از جاسوسان آلمانی فعالیت‌های زیان‌بخش را در سرزمین ایران دنبال کردند. در ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۱ روزنامه نیمه رسمی «اطلاعات» آشکارا از بسته شدن سفارت‌های آلمان و ایتالیا در تهران اظهار تأسف کرد. خارج شدن سفیران این دو دولت از تهران به امروز و فردا موکول می‌شد.

در تهران حکومت نظامی اعلام و گردهم‌آئی‌ها ممنوع گردید، هرکس برخلاف این دستور رفتار می‌کرد به دادگاه نظامی تسلیم و احتمالاً به اعدام محکوم می‌شد. این جریانها خشم توده‌های مردم را برانگیخت و در بعضی جاها تظاهرات اعتراض مردم نسبت به رفتار دولت آغاز گردید.

آشکار شد که سیاست همکاری دولت ایران با تجاوزکاران فاشیست و چشم‌پوشیدن این دولت از بیطرفی، با شکست روبرو شده است. رضاشاه حتی پشتیبانی عناصر دست راستی ایران را از دست داد، اینان می‌ترسیدند که سرسختی شاه رشد جنبش مردمی با همه فرجامهای «خطرناکش»، سرتاسر ایران را فرا گیرد. در ۱۶ سپتامبر رضاشاه ناچار شد به نفع محمدرضا پسرش از تاج و تخت سلطنت چشم‌پوشد و رسماً استعفا دهد. اینگونه محمدرضا، شاه ایران گردید. دیپلماتها و نمایندگان دیگر هیتلر، دست‌نشانده گانش و بیشتر جاسوسان آلمانی بازداشت و از ایران اخراج گردیدند. قسمتی از جاسوسان آلمانی موفق شدند خود را پنهان کنند.

شبکه جاسوسی هیتلر با برخی از چهره‌های برجسته ایرانی (ژنرال زاهدی، نوبخت، نماینده مجلس و غیره) تماس داشتند، اینان به گونه زیرزمینی به فعالیت‌های خرابکارانه خود پس از ورود ارتش متفقین به ایران، ادامه می‌دادند. با شرکت رئیس شبکه جاسوسی آلمان در ایران ف. هاپر، يك سازمان زیر زمینی فاشیستی - ملی به نام «ملیون ایران» تشکیل شد، در این سازمان ژنرالها و افسران ارتش ایران، نمایندگان مجلس، مالکان

مرتجع و خانهای عشایر جنوب ایران وارد شدند. این سازمان همراه با جاسوسان آلمانی قیام‌هایی را در میان عشایر برانگیخت، ایلات پس از برکناری رضاشاه دوباره مسلح شدند. نقشه قیام عشایر درست مقرر با حملات ارتش آلمان به استالینگراد به منظور تصرف آن شهر بود. به سال ۱۹۴۲ جاسوسان آلمانی توانستند ایلات کرد را در منطقه ارومیه به قیام برانگیزند. جاسوسان فاشیست میان ایل قشقایی در منطقه فارس نفوذ کردند و آنجا را به عنوان پایگاه خود برگزیدند. در رابطه با کنفرانس تهران (نوامبر - دسامبر ۱۹۴۳) فعالیت جاسوسان آلمانی در ایران شدت یافت، یکی از طرح‌های آنها سوء قصد به جان رهبران سه دولت بزرگ بود. در ماه مارس ۱۹۴۳ - ۶ تن جاسوس آلمانی با مقدار زیادی پول و اسلحه در منطقه دریاچه قم از هواپیما با چتر نجات فرود آمدند.

جاسوسان آلمانی ضمن بهره‌برداری از ناخشنودی مردم عشایر جنوب نسبت به سیاست دولت، آنها را برانگیختند تا علیه دولت ایران و متفقین قیام کنند. خانهای این ایلات خواهان پس گرفتن املاکشان که به وسیله رضاشاه ضبط شده بود، اداره حکومت منطقه عشایری زیر فرمانشان، کاهش مالیات و بهای کالاها و بیرون رفتن ارتش‌های متفقین از ایران بودند. در سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ قشقایی‌ها، لرها و بختیارها در چند مورد دست به قیام مسلحانه زدند. در ژوئن ۱۹۴۳ نیروهای متحد ایلات قشقایی و بویراحمدی پادگان مهم ارتش ایران را در سمیرم (شمال فارس) تارومار کردند.

اما در پی شکستی که ارتش شوروی در ناحیه استالین‌گراد به آلمانها وارد آورد، برای خانهای ایلات آشکار شد که امیدواریشان به آلمان هیتلری یهوده بوده است و بنابراین از ادامه پیکار دست کشیدند. در نتیجه مذاکرات دیرپائی که میان خانهای قشقایی با نمایندگان انگلیسی و دولت ایران انجام یافت، در بهار سال ۱۹۴۴ خانهای قشقایی موافقت کردند جاسوسان آلمانی‌ای که در میان ایلشان پنهان کرده بودند، تسلیم کنند. خانها دوباره مالک زمین‌های موروثی خود شدند، چندتن از آنها به حکومت منطقه مسکونی ایلشان گماشته شدند و یکی دوتن از آنها به عنوان نماینده مجلس انتخاب گردیدند.

در پائیز ۱۹۴۳ مایو و جاسوسان دیگر آلمان دستگیر شدند، حتی در حدود ۱۷۵ تن از فاشیستهای ایرانی از جمله ژنرال زاهدی و دیگران بازداشت گردیدند. این رویداد ضربت کوبنده‌ای به جاسوسان آلمانی در ایران وارد آورد، و از این پس اینها دیگر نتوانستند در ایران جان گیرند.

همکاری اتحاد جماهیر شوروی با ایران هنگام جنگ جهانی دوم

در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ در تهران میان اتحاد شوروی، انگلستان و ایران پیمان اتحاد امضاء شد؛ اتحاد شوروی و بریتانیا متعهد شدند «تمامیت ارضی، حاکمیت و استقلال ملی ایران را محترم شمرند»، و حتی «در برابر هرگونه حمله‌ای که از سوی آلمانها و یا هر دولت دیگر به ایران می‌شود، از این کشور دفاع کنند». برای این منظور دو دولت حق نگاهداشتن نیروهای زمینی، دریائی و هوائی را در خاک ایران تا ۶ ماه پس از پایان جنگ به دست آوردند. ایران هم بنوبه خود متعهد شد، حق بهره‌برداری از وسائل و تأسیسات ارتباطی و مواصلاتی از جمله راه آهن، راههای شوسه، رودخانه‌ها، فرودگاهها، بندرها و نظارت بر این تأسیسات را به متفقین واگذارد.

ورود ارتش شوروی به ایران و انعقاد پیمان اتحاد دارای اهمیت فراوانی برای ایران و پیشرفت روند پیروزمندانه جنگ علیه آلمان فاشیست بود. ایران از بند خطربردگی کامل آلمان هیتلری و همچنین تبدیل شدن سرزمینش به صحنه عملیات جنگی که بیگمان ویرانی، تلفات و ضایعات فراوانی را به بار می‌آورد، رها شد. بر مبنای پیمان ۱۹۴۲، حمل و نقل تدارکات و مواد جنگی متفقین به مقصد شوروی از راه ایران سازمان داده شد. در ۹ سپتامبر ۱۹۴۳ ایران رسماً به آلمان اعلان جنگ داد.

اهمیت کمک ایران به پیشرفت روند جنگ ضمن «اعلامیه سه دولت بزرگ درباره ایران» که ضمن اول دسامبر ۱۹۴۳ در کنفرانس رهبران سه کشور متفق در تهران صادر شد، تأیید گردید. دولت‌های اتحاد شوروی، ایالات متحده امریکا و بریتانیا همچنین ضمن اعلامیه‌ای استقلال کامل، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را اعلام داشتند و موافقت کردند به این کشور کمک اقتصادی کنند.

با وجود اینکه اصلاً بارسنگین جنگ بردوش شوروی بود، این دولت در سالهای جنگ کمکهای چشم‌گیری به ایران کرد. شوروی ضمن این سالها، مقداری کالای صنعتی و خواربار به ایران فرستاد. به سال ۱۹۴۳، هنگامیکه قحطی تهران را تهدید می‌کرد، شوروی مقدار ۲۵ هزار تن گندم به ایران فرستاد. اتحاد شوروی به ایران در مبارزه با آفت ملخ و بیماریهای واگیردار کمک کرد. در تهران و شهرهای دیگر، بیمارستان شوروی و خانه فرهنگ ایران و شوروی که به انجام سخن‌رانیهای در میان توده‌ها و کارهای فرهنگی دیگر می‌پرداخت، فراوان فعالیت می‌کردند.

محافل ارتجاعی بریتانیا و امریکادر ایران هنگام جنگ کوشش داشتند از وضع جنگ و بیرون‌راندن آلمانها از ایران بهره‌برند و مواضع خود را در این کشور استوار تر کنند و هرچه بیشتر دولت ایران را زیر فرمانبرداری انحصارهای انگلیسی و امریکائی در آورند.

فعالیت نیروهای دموکراتیک و پیکار آنان علیه ارتجاع

ورود ارتش شوروی به ایران، برکناری رضاشاه و نابود شدن آلمان فاشیست، تکان نیرومندی به توده‌های مردم ایران وارد آورد و جنبش‌های دموکراتیک گسترده‌ای در سرتاسر کشور پدید آمدند و رشد یافتند. در پایان سال ۱۹۴۱ شرکت‌کنندگان در جنبش‌های دموکراتیک که در زندان‌ها یا تبعید به سر می‌بردند، آزاد شدند. اینان به نشر روزنامه‌های دموکراتیک پرداختند. در اکتبر ۱۹۴۱ حزب توده ایران تشکیل شد، این حزب کارگران، پیشه‌وران، دهقانان، روشنفکران دموکرات و عناصر پیشرفته ایران را متحد کرد. خواسته‌های مهم این حزب که ضمن برنامه‌اش گنجانده، عبارت بود: عملی شدن آزادی‌های دموکراتیک، استواری استقلال ملی ایران، برقراری روابط دوستانه با کلیه دولت‌های متفق از جمله آمریکا و بریتانیا و اتحاد شوروی، وضع قوانینی درباره کار و بیمه‌های اجتماعی و غیره. اتحادیه‌های کارگری و صنفی تجدید سازمان یافتند. در روستاها اتحادیه‌های دهقانی پدید آمدند، در بسیاری موارد این اتحادیه‌ها به حزب توده پیوستند. حرکت حزب توده ایران در جهت ایجاد اتحادیه‌های صنفی، انتشار مقالاتی در مطبوعات برای ایجاد اصلاحات دموکراتیک، از میان بردن سنت‌های ارتجاعی رژیم پشین و پاک کردن دستگاه دولت از عناصر فاشیست بود، این برنامه توده‌های وسیع مردم را به سوی حزب کشاند و بنابراین از محبوبیت ویژه‌ای در میان قشرهای زحمتکش برخوردار شد. دیری نپایید که حزب توده ایران به عنوان بزرگترین حزب سیاسی در صحنه ایران خودنمایی کرد. در نخستین کنگره حزب توده که در اوت ۱۹۴۴ برگزار شد، بیش از ۲۵ هزار عضو در آن شرکت داشتند، ۷۵ درصد این جمعیت کارگر، دو درصد - دهقان و ۲۳ درصد روشنفکر بودند. در همان هنگام بیدرنگ اعتبار و محبوبیت اتحاد شوروی در میان مردم افزایش یافت. ایرانیان به دروغ‌گوئی‌ها و اراجیف تحریک آمیز هیتلری‌ها و جاسوسان ایرانی‌شان که به گونه گسترده‌ای در میان مردم پخش می‌شد، پی بردند. نمایندگان قشرهای گوناگون توده‌های مردم خواهان ایجاد روابط سیاسی و فرهنگی هرچه بیشتر با اتحاد شوروی شدند.

اما تلاش‌های توده مردم ایران برای دگرگونی نظام اجتماعی - سیاسی ایران و استواری روابط دوستی با اتحاد شوروی با پایداری سرسختانه عناصر ارتجاعی که قدرت رادردست داشتند، روبرو شد - تمام دستگاه‌های دولت از قبیل ارتش، پلیس، ژاندارمری، دستگاه قضائی در دست همین عناصر بودند. اینها که هنوز با عوامل ارتجاعی آلمان فاشیست تماس داشتند، از رشد جنبش دموکراتیک و محبوبیت اتحاد شوروی در میان مردم

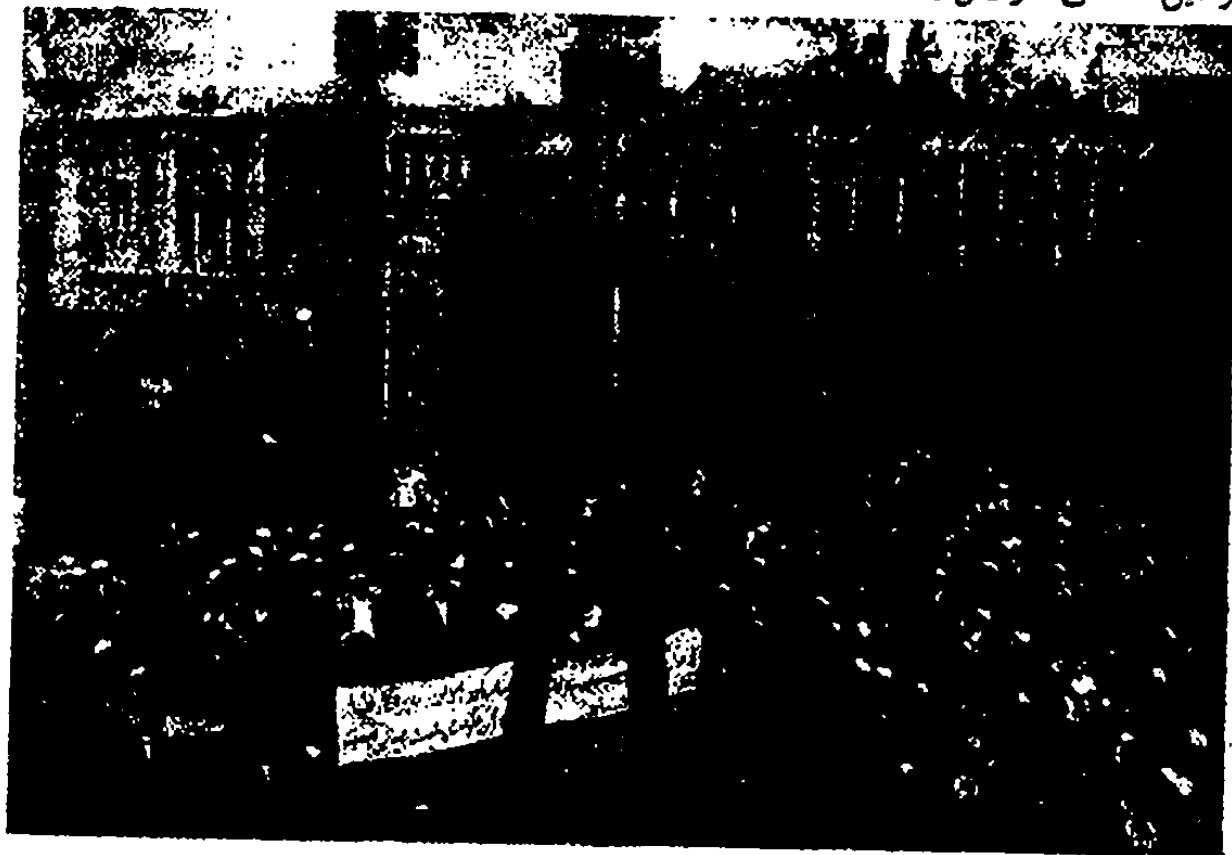
می‌ترسیدند، دیری نپائید که خود را به گروه‌های امپریالیستی انگلستان و آمریکا چسبانده‌اند. در سپتامبر ۱۹۴۳ سید ضیاء‌الدین به ایران برگشت. روزنامه‌های ارتجاعی ایران این شخص را به‌عنوان «شخصیت برجسته ملی و «یهن‌پرست» شناساندند. با زور دولت و انگلیس‌ها سید ضیاء به نمایندگی مجلس ۱۴ برگزیده شد. او دوباره به‌انشار روزنامه اقدام کرد، و حتی حزبی ارتجاعی بانام دموکراتیک «وطن» دوست کرد، اعضای این حزب همه با امپریالیست‌ها بستگی داشتند و شامل مالکان، بازرگانان و کارمندان بلندپایه دولت بودند. او درحالی‌که از عقب‌ماندگی و عقاید خرافاتی توده‌ها و همچنین از ناخشنودی آنها از سیاست رضاخان بهره‌برد، سخت به روش‌های فرنگی مآب کردن ظاهری مردم به وسیله رژیم رضاشاه حمله کرد. بنابراین سید ضیاء در نخستین مرحله، برنامه‌ای کاملاً ارتجاعی را ارائه داشت. او خواستار حجاب زنان «آزاد شدن» از بند فرهنگ اروپائی و بازگشت به‌انجام سنت‌های پیشین و اسلامیت کهن و برقراری نظم فئودالی قدیمی بود. برنامه ارتجاعی سیدضیاء پس از انشاء ماهیت عوام‌فریبانه مفاد آن به‌وسیله جوامع پیشرفته ایرانی، رد شد و مورد اعتنای توده‌های مردم قرار نگرفت. «انتخاب» او به‌عنوان نماینده مجلس با خشم و غضب توده‌های وسیع مردم روبرو شد، اینان خواهان لغو اعتبارنامه او درمجلس بودند. با وجود تظاهرات اعتراض‌آمیز چندین هزار نفری مردم، این اعتبارنامه مورد تأیید مجلس قرار گرفت.

بیشتر از نمایندگان مجلس ۱۴ به‌دستور دولت و مرتجعان امپریالیست برگزیده شدند و به مجلس راه یافتند. از ۱۲۶ نماینده برگزیده، ۷۰ تن مالک، ۱۵ نفر بازرگان و کارخانه‌دار، ۱۵ تن سردبیر روزنامه و وکیل دادگستری، ۱۲ تن روحانی بودند. با اینهمه ۸ تن از اعضای حزب توده در استانهای شمالی کشور برگزیده شدند. به‌طور کلی مجلس ۱۴ که در ۲۶ فوریه ۱۹۴۴ آغاز به کار کرد، به یکی از مهمترین ابزار مرتجعان ایرانی و امپریالیست‌های انگلیسی - امریکائی تبدیل گردید.

از آنجا که این مجلس حق شناساندن نامزد نخست وزیری را داشت، گروه‌های مرتجع ایرانی در مجلس رسماً می‌توانستند دولت مطلوب خود را روی کار آورند. بنابراین در پائیز ۱۹۴۳ سیاست دولت ایران آشکاراً ضد دموکراتیک و از لحاظ سیاست خارجی نسبت به دولت شوروی کاملاً خصمانه بود. دولت ساعد سیاست سرکوبی توده‌ها و نیروهای دموکراتیک را رسماً در پیش گرفت.

این رفتار دولت اعتراض مردم را در سراسر کشور برانگیخت. در تهران، تبریز، رشت، مشهد، اصفهان و شهرهای دیگر تظاهرات عظیم اعتراض‌آمیزی که شماره شرکت کنندگان آن به بیش از نیم میلیون تن می‌رسید، ضمن پائیز ۱۹۴۳ علیه سیاست ارتجاعی

دولت انجام گرفت. جنبش‌های دموکراتیک در استانهای جنوبی و باختری ایران (اصفهان، یزد، شیراز، اهواز، کرمانشاه، سلطان‌آباد «اراک») که زیر اشغال ارتش انگلیس بود آغاز گردید. اعتبار و نفوذ حزب توده، اتحادیه‌های کارگری و صنفی و مطبوعات دموکراتیک در این مناطق افزایش یافت.



میتینگ در مشهد علیه سیاست ارتجاعی دولت ساعد به سال ۱۹۴۴

دولت ساعد زیر فشار جنبش مردم در ۹ نوامبر ۱۹۴۴ ناچار به استعفا شد. حزب ارتجاعی «وطن» امکان نیافت تا علیه جنبش دموکراتیک مردم واکنش نشان دهد. در چنین شرایطی ارتجاع به‌ماقور پناه جست. حزب «وطن» به «اراده ملی» تغییر نام یافت. برنامه ارتجاعی آشکار این حزب تغییر کرد و ظاهر دموکراتیک به‌خود گرفت، ضمن برنامه تازه درباره آزادی، پیشرفت و اصلاحات، درباره بهره‌بری از دانش، تکنیک جدید و تمدن، و حتی پیکار علیه خرافات مذهبی، سخن به‌میان آمد. اما حزب نوساخته «اراده ملی» هم نتوانست اعتبار و نفوذ سازمانهای دموکراتیک را در میان توده‌های مردم از میان ببرد، و در این باره بسیار ناتوان بود.

ارتجاع ایران که دریافت با این روش‌ها قادر به جلوگیری از سقوط امپریالیسم در ایران نیست، در پایان ۱۹۴۴ بر آن شد آشکارا و با زور علیه سازمانهای دموکراتیک به پیکار پردازد. در فوریه و مارس ۱۹۴۵، باندهائیکه به‌وسیله مرتجعان تطمیع شده و

شامل اوباش حرفه‌ای بودند با همکاری پلیس و ژانداره، به جایگاه کمیته‌ها و باشگاه‌های حزب توده و اتحادیه‌های صنفی در یزد و اصفهان هجوم بردند و این مراکز را ویران کردند. به منظور از میان بردن نفوذ اتحادیه‌های کارگری در بزرگترین مرکز صنایع بافندگی ایران (اصفهان)، کارخانه داران و پلیس سازمانی به نام به اصطلاح «کارگر و کارفرما» سرهم کردند. پس از آن هجوم و سرکوبی کمیته‌های حزب توده و اتحادیه‌ها و سازمانهای دموکراتیک نقاط دیگر کشور مانند اهواز، همدان، شامی، سمنان و غیره آغاز گردید.

این اوج بیدادگری ارتجاع با مبارزات ضد شوروی همراه بود. روزنامه‌های ارتجاعی ضمن بهره‌بری از اغماض دستگاه حاکم، اراجیف تحریک آمیز و دروغینی علیه شوروی می‌نوشتند. در منطقه‌های شمالی کشور، مرتجعان، باند‌های مسلحی از عناصر اوباش را علیه دولت شوروی سازمان دادند.

گسترش خواهی ایالات متحده آمریکا. دومین مأموریت میلسپو

امریکائیان هنگام جنگ جهانی دوم موقعیت خود را بگونه چشم‌گیری در ایران استوار کردند. به ویژه فعالیت آنها، در زمان نخست وزیری قوام از ۹ اوت ۱۹۴۲ تا ۱۳ فوریه ۱۹۴۳ افزایش یافت. در ۸ آوریل ۱۹۴۳ پیمان بازرگانی ایران و آمریکا که به وسیله قوام تنظیم شده بود امضاء گردید. طبق این پیمان نسبت به ورود کالاهای امریکائی به ایران تسهیلات فراوانی منظور شد. در آن هنگام روزنامه‌های ایران یادآوری کردند که این پیمان بازرگانی با آمریکا از نظر اهمیت جای پیمان بازرگانی خارجی ایران با آلمان را پیش از جنگ جهانی دوم، گرفته است. پس از سالهای جنگ حجم بازرگانی خارجی ایران با آمریکا به دو برابر افزایش یافت، و در سالهای ۱۹۴۴/۴۵ آمریکا از نظر حجم مبادله بازرگانی با ایران جای دوم (۲۳٪) را پس از هندوستان (۳۵٪) اشغال کرد.

دولت ایالات متحده آمریکا بدون هیچ گونه قراردادی رسمی به سال ۱۹۴۲ فقط با موافقت قوام، ارتش خود را به بهانه رساندن محمولات جنگی به شوروی، به خاک ایران فرستاد. امریکائی‌ها نظارت خود را در خط آهن سرتاسری جنوب و بندرهای خرمشهر و شاپور در خلیج فارس برقرار کردند.

در ماه مارس ۱۹۴۳ یک هیئت نظامی امریکائی از سوی وزارت جنگ آمریکا به ایران گسیل شد. این کار هم با موافقت دولت قوام انجام گرفت. بازم بنا به دعوت قوام یک سرهنگ امریکائی به نام «شوآدسکف» (بعدها سرتیپ شد) برای اداره امور ژاندارمری وارد ایران گردید. مستشاران امریکائی، در پلیس، وزارت بهداشت، اداره خواربار و

ادارات دولتی دیگر ایران سرگرم کار شدند.

۱. میلسپو برای دومین بار در ژانویه ۱۹۴۳ با سمت مدیریت کل دارائی وارد ایران شد. به پیشنهاد قوام در ۱۲ دسامبر مجلس ایران قانون واگذاری اختیارات تام و گسترده‌ای را به میلسپو تصویب کرد، قسمتی از این اختیارات حق تنظیم بودجه کشور و نظارت بر اجرای دخل و خرج و تعهدات مالی دولت ایران بود؛ او حق انتصاب و انفصال، ترفیع و تنزیل رتبه کلیه کارمندان و مستخدمان ادارات دارائی و بودجه کشور را داشت، ضمناً حق تهیه طرح‌هایی مبنی بر تغییر قوانین مسالی و امور اقتصادی و غیره هم به او واگذار گردید.

بنابه تقاضای میلسپو در ۴ ماه مه ۱۹۴۳ مجلس ایران قسانونی را گذراند که به موجب آن اختیارات فوق‌العاده مالی و اقتصادی کشور به میلسپو واگذار گردید. این اختیارات تام حتی شامل بازرگانی داخلی و خارجی هم می‌شد که بر طبق آنها موضوع تهیه، نگاهداری و توزیع کالاهای صنعتی و خواربار، امور حمل و نقل، کارخانه‌ها و کارگاههای دولتی، تعیین کارمزد، نظارت بپای کالاهای به عهده این مستشار گذاشته شد، اینگونه زندگی اقتصادی کشور در دست زیر نظارت میلسپو قرار گرفت.

میلسپو ادارات و تأسیسات تازه‌ای را پدید آورد: اداره خواربار، بخش کالا، تثبیت قیمت‌ها، حمل و نقل، بهره‌برداری از تأسیسات صنعتی، اداره نظارت بازرگانی خارجی و غیره. از آن جمله بودند. همه این ادارات زیر اداره خود او و رهبری امریکائیان بودند. در آوریل ۱۹۴۴ شماره امریکائیان هیئت میلسپو به ۵۲ تن رسیدند. میلسپو و رجال دولتی امریکا درباره گسترش اختیارات میسیون امریکائی و ادامه فعالیت آنها به مدت ۲۵ سال با دولت ایران وارد مذاکره شدند. عملاً امریکائیان کوشش داشتند میلسپو کلیه اختیارات اجرایی دولت ایران را در زمینه مالی به دست آورد.

فعالیت‌های هیئت میلسپو و روش‌های مدیریت آن زبانهای بزرگی را به ایران وارد آوردند. برای نگاهداری کادر اداری این هیئت مبالغ هنگفتی خرج شد. مستشاران امریکائی حقوقی ۶ الی ۷ برابر حقوق مستخدمان ایرانی هم پایدشان دریافت می‌کردند.

فعالیت‌های میلسپو باعث در عم ریختگی اوضاع مالی و اقتصادی کشور ایران گردید. میزان درآمد دولت کاهش یافت. کسری بودجه دولت به سال ۱۹۴۳ - ۸ میلیون دلار و به سال ۱۹۴۴ - ۷ میلیون دلار بود. بازده کارگاهها و کارخانه‌های دولتی زیر نظر میلسپو پس از یک سال (از ۲۱ مارس ۱۹۴۴ تا ۲۱ مارس ۱۹۴۵) مبلغ ۶۵۰ میلیون ریال زیان داد، این زیان در اثر عدم مسئولیت و ضعف مدیریت پدید آمد. در مدت اقامت میلسپو در ایران (از پایان ۱۹۴۲ تا ژانویه ۱۹۴۵) مقدار پول در گردش به دو برابر

افزایش یافت (از ۳/۵ میلیارد ریال به ۷/۶ میلیارد ریال). در ظرف دو سال ریاسته‌مجلسیو در ایران (۱۹۴۳ - ۱۹۴۴) شاخص بهای کالاهای مصرفی از ۳۳۹ به ۱۱۰۸ رسید (با مقایسه با شاخص بهای ۳۷/۱۹۳۶ که ۱۰۰ بود). تدارک خواربار و کالاهای صنعتی مصرفی ایران که امریکائیان به دست گرفتند، بسیار بد و نامنجان بود. ساکنان بیشتر مناطق و استانها حتی پس از یکسال دسترسی به پارچه، قند و کالاهای مورد ضرورت اولیه را نداشتند. در سرتاسر کشور احتکار رواج یافت و روشهای اداره مجلسیو باعث افزایش آن گردید. او به‌خواه‌ها خودش که از میان مرتجعان ایرانی برگزیده شده بودند، مقدار زیادی کالاهای کمیاب را واگذار می‌کرد و اینان کالاهای نامبرده در بازار سیاه به قیمت‌های گزاف می‌فروختند. کارمندان امریکائی‌ایکه جزو سازمان مجلسیو بودند به‌عناوین گوناگون از مراجعان، حق و حساب و رشوه می‌گرفتند.

به‌منظور آماده کردن زمینه اسارت اقتصادی ایران به دست امریکائیان، مجلسیو عملاً اقتصاد ایران را به‌ویرانی کشاند. او کوشید و امی را به مبلغ ۴۰ میلیون دلار از سوی امریکا به ایران تحمیل کند. مجلسیو به سال ۱۹۴۴ مانند ۲۰ سال پیش کوشید امتیازهای نفتی برای امریکائیان، از ایران بگیرد او در کارهای سیاسی ایران مداخله و از مرتجعان ایرانی پشتیبانی می‌کرد، کوشش داشت که سیاست خارجی ایران را در جهت ضد شوروی توجیه کند.

فعالیت‌های مجلسیو باعث خشم و اعتراض توده‌های گسترده ایران شد. مجلس ایران زیر فشار افکار عمومی در ۸ ژانویه ۱۹۴۵ قانونی مبنی بر سلب اختیارات فوق‌العاده مجلسیو گذراند و سپس دولت ایران تصمیم گرفت مجلسیو را از کار برکنار کند، نامبرده در ۲۸ فوریه ناچار شد از ایران بیرون رود.

در پی از هم‌پاشیدن هیئت مجلسیو، امریالیست‌های امریکائی با شکل‌های دیگر به نفوذ در ایران ادامه دادند. اینان ضمن فعالیت‌های پیگیرانه‌شان، از نیروهای ارتجاعی ایران پشتیبانی می‌کردند، به استواری مواضعشان می‌کوشیدند و آنها را به‌پیکار جدی علیه جنبش‌های دموکراتیک بر می‌انگیختند.

فعالیت نیروهای ارتجاعی

مرتجعان ایران و امریالیست‌ها ضمن پیکار علیه دموکراسی می‌کوشیدند از ایلات کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین به‌ویژه عشایر جنوب ایران مانند بختیاری‌ها، قشقایی‌ها، لرها، عربها و غیره بهره ببرند. اینان به خانهای عشایر اسلحه می‌رساندند، آنها را تطمیع

می‌کردند، مقدار زیادی از سهمیه جیره‌بندی شکر را با قیمت ثابت در اختیار آنها می‌گذاشتند و خانها این شکر را با قیمت گزاف در بازار سیاه می‌فروختند. امپریالیست‌های انگلیسی - امریکائی و مرتجعان ایرانی کوشش داشتند خانهای عشایر جنوب و چریکهای مسلح زیر فرمانشان را به عنوان نیروی ضربتی علیه جنبش‌های دموکراتیک به کار برند. در برنامه حزب ارتجاعی «اراده ملی» پیشنهاد تشکیل يك «شورای عالی عشایر» داده شد، که ضمن آن عشایر از امتیازات ویژه‌ای برخوردار می‌شدند.

به منظور پایان دادن به ستیز داخلی عشایر گوناگون و تقویت آنها به عنوان حربه مرتجعان و امپریالیست‌ها، در اوت ۱۹۴۴، فنودال بزرگ قوام شیرازی با شرکت یکی از افسران وابسته به شبکه جاسوسی انگلیسها، سازمان «اتحادیه عشایر جنوب» را تشکیل داد. این سازمان بایستی، عشایر بختیاری، عرب، فارس و قشقائی را که پیش از این علیه انگلیسها وارد پیکار شده بودند، متحد می‌کرد. مسلح کردن این عشایر آشکارا از تهران تأیید و تشویق شد. در ۱۷ دسامبر ۱۹۴۵ فرمان شاه مبنی بر عفو عمومی عشایر صادر و به آنها اجازه داد، مسلح شوند.

در جریان جنگ، مرتجعان توانستند در مواردی عشایر را علیه جنبش‌های دموکراتیک برانگیزند. چریکهای بختیاری زیر فرمان مرتضی قلی‌خان علیه سازمان‌های دموکراتیک اصفهان به کار برده شدند. در آذربایجان چندخان شاهسون آلت دست مرتجعان قرار گرفتند.

اما سازمانهای ارتجاعی و عشایر دست نشانده‌شان در وضعی نبودند که به‌توانند جنبش‌های دموکراتیک را خاموش کنند. آن وقت دستگاه دولت، نیروهای زمینی ارتش، ژاندارمری و پلیس را برای اینکار به کار می‌برد. در تابستان و پائیز ۱۹۴۵ در اصفهان و تهران حکومت نظامی اعلام شد. یگانهای ارتشی لشکر اصفهان، باشگاه حزب توده و اتحادیه‌های کارگری را اشغال کردند، فقط در اصفهان قریب ۲۰۰ تن از اعضای حزب توده دستگیر شدند. باشگاه و کمیته مرکزی حزب توده ایران در تهران هم به وسیله ارتش اشغال گردید. تقریباً ۴۰ روزنامه دموکراتیک تعطیل شد، بسیاری از سردیران این روز-نامه‌ها، شخصیت‌های سندیکائی، افسرانیکه دارای روحیه دموکراتیک بودند، بازداشت گردیدند. کلیه اجتماعات ممنوع و بیرون آمدن از خانه‌ها بعد از ساعت ۱۰ شب ممنوع شد. گرداننده این اقدامات اختناق‌آمیز رئیس ستاد ارتش ایران ژنرال ارفع که سخت به انگلیسها و مرتجعان وابستگی داشت، بود، او سازمان‌دهنده حزب فاشیستی افسران «نهضت ملی» به‌شمار می‌آمد.

در استانها هم تجاوزبیرحمانه پلیس و ترور علیه عناصر دموکراتیک ادامه داشت.

به فرمان ژنرال ارفع در مازندران باندهای ارتجاعی مسلحی تشکیل گردیدند، که به شخصیت‌های جنبش دموکراتیک حمله می‌کردند. خانهای فتودال مرتجع هم‌دهقانانی را که جرأت ابراز ناخشنودی را داشتند، به سختی سرکوب می‌کردند.

اینگونه در پایان جنگ جهانی دوم، از یکسو نیروهای دموکراتیک سخت به فعالیت پرداختند، اما از سوی دیگر ارتجاع ایران با پشتیبانی امپریالیست‌های انگلیسی - امریکائی، نقاب از چهره برگرفتند و برای کوییدن جنبش‌های دموکراتیک آشکارا به روش‌های زور و ترور پناه جستند.

اوج گیری جنبش دموکراتیک در ایران پس از جنگ جهانی دوم

از هم پاشیدن رژیم آلمان هیتلری و ژاپون امپریالیست، پیروزی اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم، تکان نیرومندی برای پیشرفت بعدی جنبش‌های دموکراتیک به شمار آمد. در عین حال مداخله در امور داخلی ایران به وسیله امپریالیست‌های انگلیسی و امریکائی شدت یافت، این دولت‌ها از طریق کمک به مرتجعان ایرانی پیکار سخت علیه جنبش‌های دموکراتیک ایران را آغاز کردند. تعدی، لجام گسیختگی و ترور پلیس، ژاندارمری و باندهای مسلح‌خانهای مرتجع علیه اتحادیه‌های دمقانی، حزب توده ایران، اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای دموکراتیک دیگر، تمام مناطق ایران را فراگرفت.

جنبش دموکراتیک در آذربایجان ایران و شمال کردستان

از سوی عناصر ارتجاعی ترور گسترده‌ای به ویژه در آذربایجان ایران انجام می‌گرفت. در این استان ایران تعدی مأموران دولت به ویژه در رابطه با ستم و نسا برابری ملی، شدیدتر بود. ساکنان آذربایجان ایران با زبان ویژه خود سخن می‌گفتند و دارای سنت‌های ملی ویژه به خود بودند. در عین حال دو تمام دستگاه دولت اجباراً

بایستی زبان فارسی را به کار می بردند. کتابهای درسی و آموزشی مدارس به زبان فارسی منتشر می شدند، اگرچه کودکان آذربایجانی به این زبان تسلط کامل نداشتند. بنابراین مردم آذربایجان از ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک یعنی به کاربردن زبان مادری محروم بودند.

از لحاظ روابط اقتصادی، آذربایجان ایران، نسبت به استانهای تهران، مازندران، اصفهان و استانهای دیگر، در وضع نابرابری قرار داشت. در گذشته مثلاً در سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰ آذربایجان ایران یکی از پیشرفته ترین استانهای ایران از لحاظ اقتصادی به شمار می رفت. اما در پایان جنگ جهانی دوم، این استان با وجود داشتن منابع طبیعی غنی، از لحاظ اقتصادی در سطح استان کرمان و استانهای عقب افتاده جنوب شرقی ایران قرار داشت.

در عین حال آذربایجان ایران همیشه به داشتن سرشت فعالانه در زمینه جنبشهای دموکراتیک کشور شهرت داشت. پس از پایان جنگ جهانی دوم هنگامیکه در سرتاسر جهان جنبشهای آزادی مردم ستمدیده اوج می گرفت، آذربایجان ایران در صف مقدم به منظور پیکار علیه ارتجاع و امپریالیسم پیافاست.

در تابستان ۱۹۴۵ در آذربایجان ایران مسئله ایکه در قانون اساسی ایران پیش بینی شده و مربوط به تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی بود، و همچنین پاك کردن دستگاه دولت از پلیس و ژاندارمری وابسته به عناصر ارتجاعی، مطرح شد، آذربایجانها بیگمان ضمن طرح این مسئله خواستار واگذاری آزادیهای دموکراتیک و غیره از سوی دولت مرکزی بودند.

در نیمه سال ۱۹۴۵ حزب دموکرات آذربایجان که اعضای آن نمایندگان کلیه قشرهای مردم بودند تشکیل شد. در آغاز سپتامبر ۱۹۴۵ این حزب بیانیه ای منتشر کرده ضمن آن خواسته های زیر مطرح شد: واگذاری حق خودمختاری در زمینه اداره امور محلی و فرهنگی در چهارچوب دولت ایران، تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی و به کاربردن رسمی زبان آذربایجانی. طرح این خواسته ها سخت مورد استقبال توده های آذربایجان ایران قرار گرفت. در اکتبر ۱۹۴۵، سازمان حزب توده آذربایجان در هست به حزب دموکرات آذربایجان پیوست. دیری نپائید که حزب دموکرات آذربایجان به سازمان جنبش آزادی ملی توده ای تبدیل گردید، این حزب نمایندگان قشرهای گوناگون پیشرفته آذربایجان ایران را با یکدیگر متحد کرد. نقش پیش تاز را در این حزب طبقه کارگر به عهده داشت.

فئودالهای بزرگ و خانهای آذربایجان متوجه شدند که این رشد بی سابقه جنبش دموکراتیک، هستی نظام موجود را به نیستی تهدید می کند. اینان به کمک افراد مسلح زور.

دست خود، پلیس، و ژاندارمری کوشش کردند از راه زور و ترور این جنبش توده‌ای را سرکوب و فرمانروائی خود را در منطقه استوار کنند. بنابراین آنچه که مطبوعات ایران در آن زمان نوشتند فقط در اکتبر ۱۹۴۵، باندهای خانهای مرتجع، ژاندارمری و پلیس ۱۰۰ تن را در آذربایجان کشتند و بیش از ۱۰۰۰ تن از شرکت‌کنندگان در جنبش دموکراتیک به ویژه دهقانان را بازداشت کردند. به منظور دفاع در برابر زور و ستم مرتجعان، دهقانان بگونه خود به خودی، یکانهای مسلحی تشکیل دادند و نام فدائی را روی خود گذاشتند. فشار فئودالهای مرتجع و مأموران دولت در موقعیتی نبود که بتواند جنبش‌های دموکراتیک را در آذربایجان ایران فرو نشاند.

بر پایه رأی‌گیری همگانی، مستقیم، برابر و مخفی در دسامبر انتخابات مجلس آذربایجان ایران برگزار شد. نخستین بار زنان ایران در این انتخابات شرکت داشتند.

در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ دولت خودمختار آذربایجان ایران تشکیل شد، این دولت رسماً اعلام داشت که دولت مرکزی ایران را به رسمیت می‌شناسد و کلیه دستورهای آن دولت را به شرط آنکه با خودمختاری آذربایجان مخالفت نکند، اجرا خواهد کرد. دولت خودمختار آذربایجان ضمن بیانیه‌ای که خطاب به مردم صادر کرد، از مأموران دولت مرکزی و دیگران خواست در محل‌های خود به کارشان ادامه دهند و ضمناً اعلام داشت مالکیت‌های خصوصی پا برجا خواهد ماند.

تقریباً تمام نیروهای نظامی، ژاندارمری و پلیس در آذربایجان ایران تسلیم شدند و اسلحه خود را تحویل دادند یا آنکه در یکانهای دولت خودمختار آذربایجان ایران به خدمت سرگرم شدند.

دولت آذربایجان ایران به منظور انجام برنامه‌اش ضمن صدور قانونی زبان آذربایجانی را به عنوان زبان رسمی تعیین کرد، ضمناً عفو زندانیان سیاسی، تشکیل چریک‌های مردمی، تحریم استعمال تریاک و روسپی‌گری و غیره را اعلام داشت. اقداماتی به منظور عملی کردن این قوانین انجام داد.

قوانینی وضع شد که زمین‌های دولتی برایگان میان دهقانان تقسیم شود، و حتی مصادره و تقسیم زمینهای مالکانی که از آذربایجان گریخته و فعالیت‌ها و تبلیغات خصمانه‌ای علیه انقلابیون انجام می‌دادند، در قانون گنجانده شد. بر پایه این قانون بیش از ۲۵۰ هزار هکتار زمین میان ۲۱۰ هزار خانواده دهقان تقسیم گردید.

در آوریل ۱۹۴۶ مجلس آذربایجان ایران قانونی را تصویب کرد که به موجب آن طبقه تقسیم محصول میان مالک و دهقان را مشخص می‌کرد. این قانون صرف نظر از مالکیت ارباب بر زمین و آب، به میزان چشم‌گیری به سهم دهقانان افزود، اخذ عوارض

اضافی از دهقان را ممنوع کرد. این کارگام مهمی در راه دگرگونی روابط ارباب و رعیت و بهبودی وضع دهقانان به‌شمار می‌آمد. دموکراتها به ایجاد بانک کشاورزی و تدارک ماشین‌های کشاورزی و آبیاری به منظور پیشرفت اقتصاد کشاورزی همت گماشتند. اما دهقانان کوشش داشتند تا دگرگونیهای ریشه‌ای در نظام روستایی پدید آید، مالکیت اربابان بر زمین‌های کشاورزی لغو و این زمین‌ها میان دهقانان تقسیم گردد. علیرغم تصمیم‌های دولت آذربایجان ایران، دهقانان بیشتر مناطق از تحویل بهره مالکانه سهم ارباب پس از جمع‌آوری محصول خودداری کردند و حتی در برخی مناطق به تقسیم زمین‌های مالکانی که طبق تصمیم دولت آذربایجان نبایستی تقسیم می‌شدند، اقدام کردند.

فعالیت دموکراتهای آذربایجان با مزاحمت ویرانگرانه و دسیسه‌های مرتجعان محلی روبرو شد. گروههای مرتجع تهران، امپریالیست‌های انگلیسی و امریکائی با روش‌های گوناگون می‌کوشیدند وضع اقتصادی آذربایجان را به نابسامانی، هرج و مرج و حتی از هم‌پاشیدگی، بکشانند. به منظور ایجاد نایابی و نارسائی خواربار و تعطیل مصنوعی، مرتجعان، مقداری زیادی خواربار را از آذربایجان خارج کردند و بهای کالاها را بالا بردند، شایعات تحریک‌آمیز بی‌شماری پخش کردند. در حالیکه شعبه‌های بانک‌های ایران و انگلستان در تبریز کار می‌کردند، عوامل این بانک‌ها به سیاست ویرانگری و خرابکاری اقتصادی و مالی آذربایجان ادامه می‌دادند. اینان بگونه موقت موفق شدند، بحران مالی و دشواریهای اقتصادی در آذربایجان، پدید آورند.

در چنین شرایطی دولت دموکرات آذربایجان فعالیت شعبه‌های بانک‌های ملی، صنعتی و کشاورزی آذربایجان را زیر نظر گرفت. اقداماتی جدی به منظور پیکار با سفته‌بازی را آغاز کرد، به ایجاد بازرگانی دولتی و فروشگاه‌های دولتی همت گماشت. از مالیات‌های غیر مستقیم که بردوش توده‌های مردم سنگینی می‌کرد، کاست. نظارت کارگران را بر تولیدات صنعتی عملی کرد. کارگاههای قالبی بانی و یک رشته کارگاههای تازه دیگر را بنیان نهاد، انجام کار عادی را برای کارگران کارگاهها مقرر داشت، به ایجاد شرکت‌های تعاونی برای رفع نیازمندیهای صنعتگران و پیشه‌وران پرداخت. دولت ۸ ساعت کار روزانه را برای کارگران تعیین و قوانینی درباره کار و بیمه‌های اجتماعی وضع کرد. در پی این اقدامات وضع اقتصادی آذربایجان ایران روبه‌بهبودی نهاد. بهای خواربار و کالاهای مورد مصرف ضروری کاهش یافت. فراورده‌های غذایی در تبریز با نصف بهای کالاهای مشابه تهران، به فروش می‌رسید. در شهرها و مناطق آذربایجان ایران نسبت به سابق، آرامش، نظم و امنیت بی‌سابقه‌ای حکمفرما گردید.

دموکراتهای آذربایجان به‌ویژه در زمینه پیشرفت آموزش و فرهنگ مردمی آذربایجان

اقداماتی جدی به عمل آوردند، تدریس در مدرسه‌های آذربایجان به زبان آذربایجانی انجام می‌گرفت. تنها در تبریز، ارومیه و زنجان ۳۲۵ دبستان و ۸۲ دبیرستان تازه گشایش یافت. برای ۷ کلاس ابتدائی کتابهایی به زبان آذربایجانی آماده شد. در بسیاری از نقاط ساختمانهای تازه‌ای ویژه مدارس ساخته شدند. در شهرها و روستاهای آذربایجان کلاس‌هایی به منظور بهره‌برداری بزرگسالان پی‌سواد گشوده شد.

در تبریز نخستین بار دموکراتها دانشگاه دولتی آذربایجان را بنیان نهادند. تأسیسات تأثر موزیک - دراماتیک، آموزشگاه هنر، ارکستر ملی و کرگشایش یافت. روزنامه‌ها، مجله‌ها و کتابها به زبان آذربایجانی منتشر می‌شدند. ایستگاه پخش رادیو در تبریز بنیان‌گذاری شد.

در تبریز بیمارستان تازه‌ای گشایش یافت، کمکهای پزشکی به مردم بگونه رایگان انجام می‌گرفت. خانه کودک برای یتیمان و آسایشگاه پیران تأسیس گردید.

زورگوئیهای پلیس و ژاندارم پایان گرفت. اقداماتی به منظور ریشه‌کن کردن اختلاس، رشوه‌خواری و تبه‌کاریهای دیگر که در دستگاه دولت ارتجاعی سخت رایج بودند، انجام یافت. دستگاه دموکراتیک تازه‌ای بنیان‌گذاری شد.

مرتجعان ایرانی و امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی از برقراری رژیم دموکراتیک در آذربایجان سخت برآشفتنند. آنها می‌ترسیدند که آذربایجان سرمشتی برای توده‌های مردم استانهای دیگر ایران و حتی کشورهای همسایه گردد، از آن بیم داشتند مبادا جنبش دموکراتیک به مناطق نفت‌خیز ایران و خاورمیانه نفوذ کند و آنها را مستقیماً زیر ضربت قرار دهد و به سودهای کلان نفتی‌شان آسیب رساند.

بنابراین نیروهای ارتجاعی و امپریالیست‌ها به تبلیغات افتراآمیز و ناجوانمردانه‌ای علیه دموکراتهای آذربایجان دست زدند، آنها را به جدائی‌خواهی از ایران متهم کردند، باندهای مسلح خرابکاری را به آذربایجان فرستادند و به تبلیغات زهرآگین در میان مردم پرداختند، نومیدانه کوشیدند شاهسونها و عشایر دیگر آذربایجان را علیه دموکراتها تحریک کنند، اما موفق به اینکار نشدند. در همان هنگام امپریالیست‌ها و مرتجعان تلاش کردند تا عشایر جنوب را علیه آذربایجان ایران برانگیزند اما باناکامی روبرو شدند. درباره قشرهای گسترده توده‌های ساکن استانهای شمالی، مرکزی و جنوبی ایران باید گفت که اینان نه تنها زیر تأثیر تبلیغات مرتجعان و امپریالیست‌ها به منظور اقدام علیه دموکراتهای آذربایجان قرار نگرفتند، بلکه پیشرفت جنبش توده‌ای را در آذربایجان ستودند و باعلاقه رویدادهای آن استان را به عنوان نخستین گام در راه دموکراتیزه کردن کشور دنبال می‌کردند. برقراری یک رژیم پیشرفته در آذربایجان ایران باعث اوج‌گیری جنبش دموکراتیک در قسمتهای

دیگر ایران گردید.

رویدادهای آذربایجان در ناحیه شمالی کردستان بسیار اثر گذاشت. در این ناحیه هم ضمن پایان ۱۹۴۵ حزب دموکرات کردستان سازمان یافت، در این حزب رهبران پیشرفته عشایر کرد، مالکان، بازرگانان، نمایندگان روشنفکران محلی و روحانیان عضویت داشتند. سازمان‌دهنده و رهبر این حزب به نام قاضی محمد از محبوبیت و اعتبار شایانی در میان روحانیان و رهبران کرد برخوردار بود.

در تاریخ ۲۵-۲۸ اکتبر ۱۹۴۵ در مرکز ناحیه شمالی کردستان یعنی مهاباد نخستین کنگره حزب دموکرات کردستان تشکیل گردید. در این کنگره بیانیه‌ای صادر شد که خواسته‌های زیر را مطرح می‌کرد: واگذاری حق خودمختاری به کردستان در چارچوب دولت ایران به منظور اداره امور داخلی ملت کرد، تشکیل انجمن ولایتی به منظور نظارت در کلیه امور کردها، برگماری مأموران دولت از میان کردها، آموزش کودکان کرد در مدرسه‌ها، به‌زبان کردی و نوشت و خوان با زبان مادری کردی. ضمن این بیانیه درباره سروسامان دادن به روابط میان دهقانان و مالکان بر مبنای برابری حقوق، روابط برادرانه باتوده‌های آذربایجانی، ارمنی، آسوری و ملیت‌های دیگر که در آذربایجان ایران ساکنند، سخن به میان آمد.

پس از برقراری رژیم دموکراتیک در آذربایجان ایران، در مهاباد هم يك دولت خودمختار دموکرات کرد به ریاست قاضی محمد تشکیل شد. برای دفاع از دولت دموکرات کرد یکانهای مساحی از کردها سازمان یافتند. اداره امور محلی به کردها سپرده شد، مدرسه‌هایی ایجاد و روزنامه‌هایی به‌زبان کردی منتشر گردیدند. در زمینه روابط روستائی، دموکراتهای کرد دگرگونی مهمی را پدید نیاوردند و روابط میان دهقان و مالک بدون تغییرات اصلی مانند پیش باقی ماند. میان دموکراتهای آذربایجان و دموکراتهای شمال کردستان موافقت‌نامه دوستی و همکاری امضاء شد.

اوج‌گیری جنبش‌های دموکراتیک در مناطق دیگر ایران

در پایان سال ۱۹۴۵ و آغاز ۱۹۴۶ در پی شکست کامل آلمان فاشیست و پیروزی دموکراتها در آذربایجان ایران و کردستان شمالی، جنبش دموکراتیک در تهران و مناطق دیگر ایران گسترش یافت. نفوذ و اعتبار حزب توده ایران و سازمانهای دموکراتیک دیگر در میان توده‌ها سخت فزونی گرفت. فعالیت طبقه کارگر افزایش یافت، سازمانهای آن تکمیل شد، اتحادیه‌های کارگری با سازمان کامل به کار پرداختند. در ژوئن ۱۹۴۴ شورای

متحدہ مرکزی اتحادیہ‌های ایران تشکیل شد، شماره اعضای این اتحادیہ‌ها اعم از کارگر و مستخدم به ۳۰۰ هزار تن رسید. مذاکرات موفقیت‌آمیزی درباره اتحاد میان حزب توده ایران، احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان و حزب بوداوازی ملی «ایران» که ضمن سالهای جنگ دوم جهانی در ایران پدید آمده بود، شورای متحدہ مرکزی اتحادیہ‌ها و سازمانهای دموکراتیک دیگر کشور، انجام یافت.

جنبش دهقانان به‌میزان گسترده‌ای اوج گرفت. اتحادیہ‌های توده‌ای دهقانان، در مناطق شمالی مانند گیلان، مازندران، خراسان و حتی استانهای مرکزی و جنوبی ایران، سازمان داده شدند. در همه جا خواسته‌های مهم دهقانان به شرح زیر بودند: تجدید نظر در تقسیم سهم محصول میان دهقانان و مالکان، لغو وظایف دهقان درباره تحویل جنس (عوارض) به ارباب. مالکان از ترس گسترش دامنه‌دار جنبش دهقانان، در بسیاری از جاها به‌رہبران اتحادیہ‌های دهقانان مراجعه و تقاضا کردند که میان آنها و دهقانان قراردادی مبنی بر تجدید نظر در سنت‌های پیشین تقسیم محصول منعقد گردد. منظورشان آن بود که به طور کلی بهره مالکانه‌شان از بین نرود. ضمن بہار ۱۹۴۶ در گیلان چنین قراردادی میان دهقانان و مالکان تنظیم گردید که ضمن آن بهره مالکانہ ارباب به ۲۵٪ کاهش می‌یافت و عوارض هم لغو می‌شد. در رفسنجان کرمان در ماه مه ۱۹۴۶ در محل اداره فرمانداری قراردادی میان نمایندگان دهقانان و مالکان به‌امضاء رسید که به‌موجب آن سهم دهقان از ۲۵٪ به ۳۵٪ محصول افزایش یافت. در مناطق اصفهان، یزد، کرمان، فارس هم قراردادهای مشابهی بسته شدند. در بسیاری از جاها دهقانانی که محصولشان کم بود به‌طور کلی از تحویل بهره مالکانہ به‌ارباب خودداری کردند.

اینگونه در پایان سال ۱۹۴۵ و آغاز سال ۱۹۴۶ موج جنبش دموکراتیک سرتاسر ایران را فرا گرفت.

مانورهای مرتجعان ایران و امپریالیست‌ها

در چنین شرایطی مرتجعان ایران که حکومت را به‌دست داشتند، ضمن آغاز سال ۱۹۴۶ برایشان روشن شد که اوضاع داخلی ایران چنان نیست تا پایگاهی عالیہ جنبش‌های دموکراتیک آذربایجان، کردستان و به‌طور کلی سرتاسر ایران، پدید آید.

این پدیده ارتجاع ایران را ناچار کرد تا از خارج یاری جوید، بنابراین رویدادهای داخلی آذربایجان ایران را به مسئله‌ای بین‌المللی تبدیل کرد. دولت ایران به ریاست ابراہیم حکیمی با تحریک نمایندگان دولتهای امپریالیستی، در ژانویہ ۱۹۴۶ مسئله

آذربایجان را به سازمان ملل متحد ارجاع کرد.

اما نقشه‌های مرتجعان ایران و امپریالیست‌ها به‌منظور بهره‌برداری از سازمان ملل متحد برای استواری موقعیت مرتجعان ایران با شکست روبرو شد. بنابراین دولت حکیمی که در اجرای سیاست ارتجاعی داخلی و ضد شوروی ناکام شده بود ناچار به استعفا گردید.

احمد قوام (قوام السلطنه) مالك بزرگ گیلان و مرتجع نامدار که در گذشته سازش او با امپریالیست‌های امریکائی به ثبوت رسیده بود، در ژانویه ۱۹۴۶ به سمت نخست‌وزیری ایران برگزیده شد. او در آغاز زمامداریش در چند مورد محدودیت فعالیت‌های سازمانهای دموکراتیک را از میان برد. انتشار چند روزنامه پیشرفته را که توقیف شده بودند، آزاد کرد، اجازه برگذاری میتینگ و اجتماعات را داد، باشگاههای حزب توده و اتحادیه‌ها را که به وسیله ارتش و پلیس اشغال شده بودند، آزاد کرد، مرتجعان و عناصری را که مورد نفرت افکار عمومی بودند و در رأس مقامهای دولتی قرار داشتند کنار زد؛ رئیس ستاد ارتش ژنرال حسن ارفع، فرماندار نظامی و چندتن دیگر از آن جمله بودند. سپس در بهار ۱۹۴۶، سید ضیاءالدین، ژنرال ارفع و چندتن از مرتجعان نامدار دیگر را بازداشت کرد. قوام همه این کارها را انجام داد تا افکار عمومی را گمراه کند و مردم را به این اندیشه وادارد که گویا قوام عملاً از انجام سیاست ارتجاعی دولت گذشته بیزار است. دهری نپایید که بازداشت‌شدگان را آزاد کرد.

در ۱۸ فوریه ۱۹۴۶ در رأس هیئتی برای مذاکره با دولت شوروی به مسکو رهسپار شد. مذاکرات با اتحاد شوروی در مسکو آغاز و در ۴ آوریل ۱۹۴۶ در تهران موافقت‌نامه‌ای امضاء شد. طرفین موافقت کردند که یک شرکت مختلط شوروی - ایران به‌منظور اکتشاف و بهره‌برداری معادن نفت شمال ایران تشکیل دهند.

شرایط تشکیل شرکت سهامی مختلط ایران و شوروی بر مبنای احترام به استقلال سیاسی و اقتصادی ایران بود و کاملاً با پیشرفت اقتصادی کشور ایران توافق داشت. سهم ایران در سود این شرکت نفت نسبت به درآمدیکه آن زمان شرکت‌های عامل نفت‌خاور-میانه و نزدیک انگلیسی و امریکائی به صاحبان اصلی می‌پرداختند، بارها بیشتر بود.

در عین حال دولت قوام ناچار شد با رهبران دموکراتهای آذربایجان وارد مذاکره شود. پس از مدتی تأخیر، این مذاکرات در ۱۳ ژوئن ۱۹۴۶ پایان یافت و موافقت‌نامه‌ای امضاء شد که به موجب آن تشکیل یک شورای مدیریت آذربایجان ایران در چارچوب استان، شامل فرماندار کل، رؤسای ادارات استان و هیئت رئیسه انجمن استان، پیش‌بینی می‌شد. دولت ایران متعهد شد که انتخابات پایان ۱۹۴۵ مجلس آذربایجان را به‌عنوان

انجمن ایالتی آذربایجان به رسمیت بشناسد. به موجب این موافقت نامه نامزد مقام فرمانداری کل آذربایجان بایستی به وسیله انجمن ایالتی آذربایجان و تأیید دولت ایران مشخص می شد.

دولت ایران موافقت کرد که $\frac{2}{4}$ در آمد حاصله از استان آذربایجان به منظور رفع نیازمندی داخلی خود استان خرج شود و $\frac{1}{4}$ بقیه به صندوق دولت مرکزی منتقل گردد. دولت ایران تقسیم زمین های دولتی را میان دهقانان که قبلاً در آذربایجان عملی شده بود، به رسمیت شناخت. در رابطه با تقسیم زمین های مالکان خصوصی میان دهقانان، توافق شد، کمیسیونی از نمایندگان دولت و انجمن ایالتی برای بررسی این مسئله تشکیل گردد و نسبت به جبران زیانهای وارده به مالکان تصمیمات مقتضی بگیرد. ضمن این موافقت نامه پیش بینی شد که در مدارس متوسطه و عالی بادوزبان فارسی و آذربایجانی تدریس شود. دولت ایران همچنین موافقت کرد که اقلیت های کرد، ارمنی، آسوری، و دیگران حق تدریس کودکانشانرا تا کلاس پنجم ابتدائی به زبان مادری داشته باشند.

علاوه بر این دولت ایران متعهد شد که شیوه های دموکراتیک را در زندگی اجتماعی سیاسی کلیه مردم ایران ملحوظ دارد. در قسمتی دولت ایران ملزم شد پس از گشایش مجلس ۱۵ طرح قانونی انتخابات را بنا اصول دموکراتیک به مجلس ببرد. اینگونه در موافقت نامه میان دولت ایران و دموکراتهای آذربایجان اصول دموکراسی نه تنها در آذربایجان بلکه در چارچوب کشور ایران به ویژه در زمینه انتخابات پیش بینی شد.

دولت قوام در برابر اوج گیری بی سابقه جنبش های دموکراتیک به ویژه در میان دهقانان ناچار شد در زمینه مسائل روستائی به مانور پناه جوید. او ریاکارانه ادعا کرد که خواستار گذشت نسبت به دهقانان و بهبودی وضعیت آنان است. قوام ضمن بیانیه ها و نطق هایش، بارها، درباره وضع وخیم و تآب ناپذیر دهقانان، و فشار ستمگرانه مالکان به آنها سخن به میان آورد و وعده داد روابط «عادلانه» ای میان دهقانان و مالکان برقرار خواهد کرد. در بهار ۱۹۴۶ نخست وزیر بخش نامه ای خطاب به استانداران ابلاغ و ضمن آن خاطر نشان کرد، کمیسیونهایی شامل نمایندگان دولت، مالکان و دهقانان تشکیل شود و درباره میزان سهم مالک و دهقان و تقسیم محصول میان آنها بررسی کنند، بیانیه ای از سوی دولت درباره تقسیم زمین های دولتی میان دهقانان و درباره محدودیت مالکیت شخصی زمین ها صادر شد. پس از آن بخشنامه ای درباره افزایش سهم محصول دهقانان به حساب مالکان به میزان ۱۵٪ منتشر گردید.

دولت قوام زیر فشار جنبش کارگران در ماه مه ۱۹۴۶ طرح قانون کار را به مجلس

برد. به موجب این قانون برای کارگران ۴۸ ساعت کار در هفته، هفته‌ای یک روز تعطیل و هر سال دو هفته مرخصی بادریافت کارمزد، تحریم کار کودکان تا ۱۳ ساله در نظر گرفته شد. در عین حال این قانون، اعتصاب کارگران را تا بررسی شکایت‌شان به وسیله کمیسیونی شامل نمایندگان کارگران و کارفرمایان و دولت، ممنوع اعلام داشت. اما عملاً این قانون فقط روی کاغذ ماند و اجرا نگردید.

قوام ضمن سخن‌رانیهای رادیوئی‌اش بارها علیه مرتجعان، عمال بیگانه، و درباره انجام دگرگونیهای دموکراتیک سخن گفت، وعده داد نسبت به روابط با اتحاد شوروی و کشورهای سرمایه‌داری غرب، سیاستی مبنی بر «اصول برابری» اجرا خواهد کرد. قسمتی از محافل اجتماعی دموکراتیک در نتیجه وعده‌های عوام‌فریبانه قوام به گمراهی کشانده شدند. حزب توده ایران، اتحادیه‌ها و سازمانهای دموکراتیک دیگر در بهار و تابستان ۱۹۴۶ از قوام پشتیبانی کردند. اما رویدادهای بعدی نشان دادند که امید محافل دموکراتیک به نومییدی گرائید. ضمن این آرامش موقتی، ارتجاع ایران با کمک پشتیبانان خارجی‌اش خود را برای تعرض تازه‌ای آماده می‌کرد.

در تمام توطئه‌ها و تحریکات علیه دموکراتهای ایران، امپریالیست‌های انگلیسی و به‌ویژه شرکت نفت ایران و انگلیس نقش حساسی را ایفا می‌کردند. کارکنان خدمات سیاسی این شرکت که به اصطلاح اتحادیه عشایر خوزستان را تشکیل دادند، به شعارهای تحریک‌آمیزی مبنی بر جدائی خوزستان از ایران و پیوستن آن به عراق پناه جستند. همتای چنین فعالیت‌هایی در جنوب ایران یا استان فارس انجام گرفت. در بهار و تابستان ۱۹۴۶ تلاشهایی به منظور تحریک عشایر ایران برای حمله به جنبش‌های دموکراتیک انجام پذیرفت، خانهای عشایر جنوب، کنسولهای انگلیس در بوشهر و اصفهان و رئیس خدمات سیاسی (یعنی جاسوسی) شرکت نفت انگلیس و ایران، مسازور جی‌کاک جلسه‌های چندی تشکیل دادند. امپریالیست‌ها اسلحه و پول برای خانهای ارتجاعی تأمین کردند.

جاسوسان انگلیسی در تهران و جاهای دیگر هم برخورد‌هایی را با شرکت‌کنندگان در جنبش دموکراتیک پدید آوردند. به منظور تهدید نیروهای دموکراتیک و تشویق مرتجعان در خوزستان ضمن ژوئیه ۱۹۴۶، انگلیسها چند ناو جنگی به خلیج فارس فرستادند. این ناوها در نزدیکی بندرهای آبادان و خرمشهر مستقر شدند. در اول اوت قسمتهای مهمی از نیروهای زمینی بریتانیا در مرز ایران، منطقه بصره تمرکز یافتند.

امپریالیست‌های امریکائی هم به فعالیت‌های تحریک‌آمیزی دست زدند. در ژوئن ۱۹۴۶ سفیر امریکا در ایران د. الین آشکارا از شخصیت‌های مرتجع و روزنامه‌های ارتجاعی پشتیبانی می‌کرد. نماینده رسمی ایالات متحده امریکا علناً مرتجعان ایران را به‌پیکار علیه

جنبش دموکراتیک ایران و اقدامات خدشوروی تشویق می کرد.

تمرکز نیروهای ارتجاعی

در بهار ۱۹۴۶ دوباره حمله باندهای مرتجعان به سازمانهای دموکراتیک و فعالان جنبشهای دموکراتیک آغاز و زودتر از همه، این حمله در منطقه لاهیجان و بخشهای دیگر گیلان که املاک شخصی قوام در آنجا قرار داشت، رویداد و البته این جریان تصادفی نبود. پس از آن او باش عامل ارتجاع در مازندران، گرگان و اصفهان به جان مردم افتادند، به غارت و ویرانی جایگاههای سازمانهای دموکراتیک پرداختند. با وجود اینکه در مناطق جنوبی ایران، راههای بازرگانی ایران را راهزنان و دزدان به ناامنی تهدید می کردند و وجود قسمتهای ژاندارم در آنجا برای تأمین امنیت مردم و آمدوشد در این راهها ضروری بود، تقریباً تمام ژاندارمهاییکه در جنوب بودند، به شمال ایران به ویژه به مراکز صنعتی، منتقل گردیدند.

در تابستان ۱۹۴۶، قوام آشکارا علیه جنبشهای دموکراتیک و کارگران واردپیکار شد. در ۲۳ ژوئن ۱۹۴۶ اعلامیه ای صادر کرد که ضمن آن سازمانهای کارگران متهم به اخلال نظم اجتماعی و دخالت غیر قانونی در کارهای قوه مجریه، شدند. قوام ضمن اشاره به فعالیت سازمانهای کارگری، اعلام داشت که اجازه نخواهد داد به عنوان دموکراسی در کشور آنارشیسم و ناپسامانی حکم فرما گردد. صدور این اعلامیه نشانه تشدید هرچه بیشتر پیکار مرتجعان علیه سازمانهای دموکراتیک بود.

قوام در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۶ تشکیل حزبی را به نام «حزب دموکرات» اعلام داشت. در برنامه این حزب گفته می شد که منظورش گویا تأمین استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران، بهبودی وضع کارگران و دهقانان، انجام اصلاحات ریشه ای در زمینه آموزش و پرورش، بهداشت، دادگستری و سیستم مالیاتی، پیشرفت صنایع، تجدید نظر در کلیه قوانین بر پایه دموکراتیک و غیره بود. این برنامه پروعه و وعید، آنگونه که عملاً به ثبوت رسید، چیزی جز فریب توده های گسترده مردم و محافل دموکراتیک نبود.

نقش پیشرو را در حزب دموکرات قوام، در پایتخت و استانها، مرتجعان فعال، و اعضای حزب «عدالت» که در سالهای جنگ جهانی دوم تشکیل شده بود و گروه بندی های ارتجاعی دیگر، بازی می کردند. در این حزب حتی چندتن از کارمندان بلند پایه دولت، مالکان، بازرگانان که خواهان بهره برداری از امتیازات عضویت در حزب زیر رهبری نخست وزیر به منظور ارضاء مقاصد مغرضانه و جاب طلبانه شان بودند، شرکت کردند.

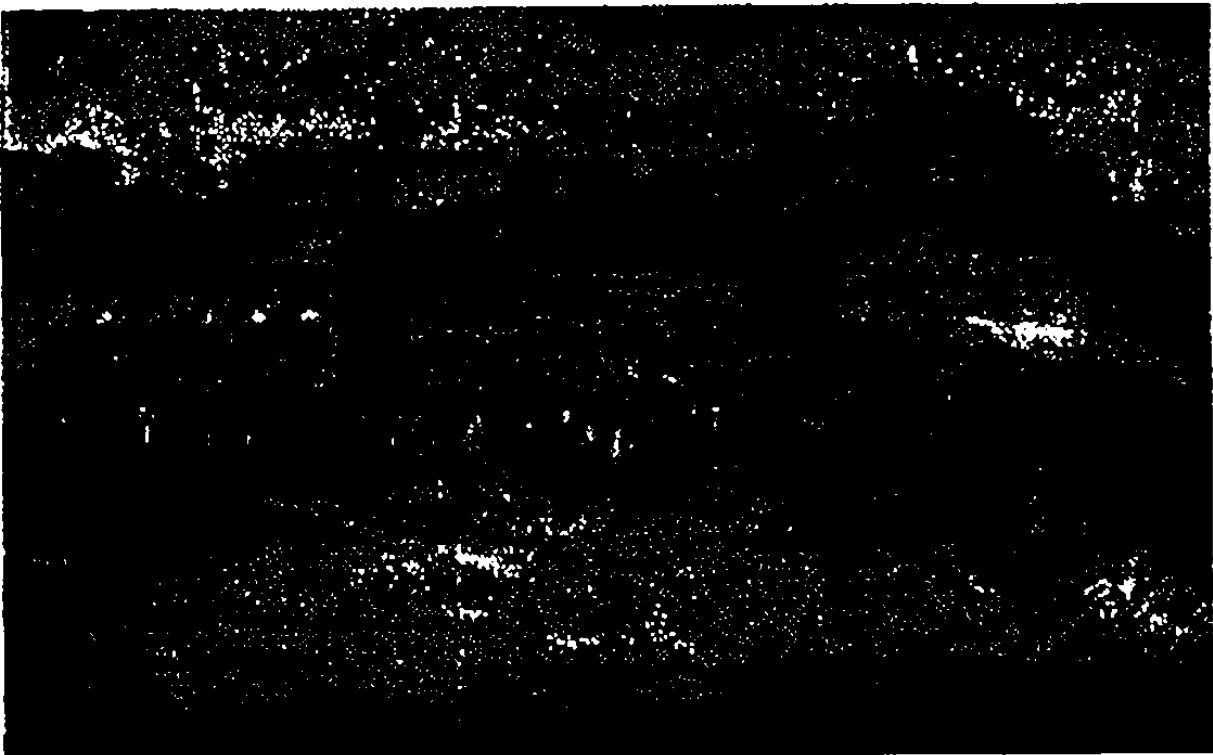
پیرامون این حزب دموکرات در نخستین روزهای موجودیتش گروه‌بندیها و عناصر ارتجاعی گرد آمدند. این حزب فاگهان حمله به فعالان حزب توده، اتحادیه‌های دموکراتیک، اتحادیه‌های دهقانی را آغاز کرد و به تاراج کمیته‌های این سازمانها پرداخت. تمام دستگاههای دولتی، پلیس و ژاندارمری به خدمت حزب دموکرات که تنها هدفش پیکار علیه نیروهای توده‌ای بود، کمر بستند. هنگامیکه تعرض عمومی علیه نیروهای دموکراتیک آغاز گردید، دولت اعلام حکومت نظامی داد، منظور آن بود که سرکوبی شخصیت‌های پیشرفته آسان‌تر انجام گیرد، بنابراین تمام رهبران و شرکت‌کنندگان فعال جنبش‌های دموکراتیک دستگیر و عده‌ای تبعید گردیدند.

ارتجاع ایران و امپریالیست‌های انگلیسی بیش از همه به سازمانهای کارگری شرکت نفت انگلیس و ایران حمله کردند. دستگاه مدیریت شرکت نفت به عنوان اعتراض، اجرای شرایط قانون کار را که دولت به عنوان بهبودی وضع کارگزاران وضع کرده بود، رد کرد. همانگونه که قبلاً یادآوری شد این قانون را در بهار ۱۹۳۶ هنگام اوج جنبش دموکراتیک، دولت قوام وضع کرده بود. شرکت نفت به برکناری شرکت‌کنندگان فعال در اعتصابات پرداخت، از پرداخت کارمزد ایام اعتصاب خودداری کرد، نان و خواربار کارگران را برید. راهزنان مسلح که به وسیله جاسوسان انگلیسی از میان عشایر عرب مسلح و بسیج شده بودند، به تهدید رهبران اتحادیه‌های نفت پرداختند.

در جواب این تحریکات ضمن ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۶ در کلیه تأسیسات شرکت نفت انگلیس-ایران اعتصاب عمومی آغاز گردید. اعتصاب‌کنندگان خواستار قطع دخالت شرکت نفت در زندگی سیاسی ایران، انحلال دستگاه «سیاسی» شرکت و اخراج گردانندگان این دستگاه از ایران، تبدیل شرکت به یک مؤسسه صرفاً بازرگانی و اجرای کامل مواد قانون کار بودند.

انگلیسها به کمک جاسوسانشان در همان نخستین روز اعتصاب، حمله مسلحانه‌ای را به وسیله عربها علیه کارگران در آبادان برانگیختند.

دولت ایران اعتصاب را غیر قانونی اعلام داشت و در خوزستان حکومت نظامی برقرار کرد. رهبران اتحادیه‌های خوزستان بازداشت شدند، کمیته‌های اتحادیه‌ها به وسیله ارتش اشغال گردیدند. در پی این اقدامات، بازداشت‌های دسته‌جمعی اعضای اتحادیه‌ها و حزب توده آغاز گردید. چند هزارتن از شرکت‌کنندگان فعال این جنبش کارگری از کار اخراج گردیدند. از خوزستان در حدود ۵۰۰ کارگر هندی که در این اعتصاب شرکت کرده بودند بیرون رانده شدند. دولت، کارگران را مجبور کرد تا از اتحادیه‌ها کنار روند، استاندار خوزستان کار کردن اعضای اتحادیه‌ها را در شرکت ممنوع اعلام داشت. شعبه «سیاسی»



اعتصاب عمومی در مسجد سلیمان به سال ۱۹۴۶

شرکت نفت اقدامهایی را به منظور از هم پاشاندن صفوف کارگران آغاز کرد و در برابر اتحادیه‌های دموکراتیک، «اتحادیه کارگری (د)» را که زیر فرمان مدیران کمپانی بود، علم کرد.

دولت قوام و حزب دموکراتش هم به همین منظور در تهران، اصفهان و مراکز کارگری دیگر کشور به سازمان دادن «اتحادیه کارگری (د)» اقدام کرد. علاوه بر این حزب دموکرات قوام به سازمان دادن باندهای جنایت کاری به عنوان «واحدهای نجات ملی» پرداخت، این باندها به دستور مرتجعان نقش نیروهای ضربتی را در حمله به سازمانهای فعال کارگری و شرکت کنندگان در جنبش‌های دموکراتیک، ایفا می‌کردند. اما با وجود فشارها و تهدیدهای دولت، کارگران از ورود به حزب دموکرات قوام و اتحادیه کارگری زرد او خودداری کردند.

بیانیه قوام درباره اصلاحات و درباره بهبودی وضع کارگران و دهقانان به منظور انحراف محافل پیشرفته و اغتنام فرصت برای توان بخشیدن به نیروهای ارتجاعی و از هم پاشاندن سازمانهای دموکراتیک، صادر شد. به این منظور بود که در اول اوت ۱۹۴۶ قوام کابینه‌اش را ترمیم کرد و سه تن از اعضای کمیته مرکزی حزب توده را با سمت وزارت صنایع و بازرگانی، وزارت فرهنگ و وزارت بهداری در کابینه‌اش به کار گذاشت. هدف از اینکار آن بود که حزب توده را در انجام فعالیت‌های دموکراتیک دولت مسئول و شریک

کند. جالب اینجاست که دولت قوام پس از ترمیم کابینه، بیگورد سازمانهای دموکراتیک از جمله حزب توده را شدت داد. در اوت ۱۹۴۶، سربازان و پلیس به کمیته‌های حزب توده در شیراز، یزد، اصفهان، کرمانشاه و غیره حمله و این مراکز را تاراج و ویران کردند. در مراکز صنعتی مازندران - شاهی و چالوس - باندهای مسلح مرتجعان آشکارا به تهدید کارگران پرداختند. تحریکات ژاندارمها علیه ده‌وکرتهای آذربایجان در مناطق نزدیک به آن استان آغاز گردید.

در پائیز ۱۹۴۶ قوام که به میزان چشم‌گیری موفق به ناتوان کردن حزب توده و سازمانهای دموکراتیک دیگر شده بود، نیروهای ارتجاعی را تقویت و آنها را برای حمله علیه ده‌وکرتهای آذربایجان و جنبش‌های مردمی سرتاسر ایران آماده کرد.

سرکوبی جنبش دموکراتیک افزایش گسترش خواهی امریکا

تعرض ارتجاعی خانهای جنوب ایران

ارتجاع ایران که باکمک امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی مواضعش را استوار کرده بود، درپائیز ۱۹۴۶، تعرض آشکار خود را علیه کلیه نیروهای دموکراتیک ایران و در رأس همه، علیه آذربایجان ایران آغاز کرد.

در نیمه سپتامبر به تحریک امپریالیستها و مرتجعان ایران ایل قشقائی و عشایر دیگر جنوب به تعرض پرداختند. مقدمات این تعرض در تابستان ۱۹۴۶ هنگامیکه نخست وزیر قوام با خسروخان قشقائی و خانهای دیگر جنوب بگونه سری ملاقات کرد، آماده شد.

در ۱۴ سپتامبر چریکهای مسلح عشایر قشقائی، بویراحمدی، دشمن زیاری و ممسنی پاسگاههای ژاندارمری و پادگانهای محلی را خلع سلاح، کازرون، بوشهر و بسیاری از شهرهای دیگر فارس را اشغال و به مرکز استان یعنی شیراز وارد شدند. چریکهای عشایر در همه جا به سرکوبی شرکت کنندگان جنبشهای دموکراتیک، اعضای حزب توده، اتحادیه های کارگری و دهقانی اقدام کردند.

سرکرده ایل قشقائی، ناصرخان و رهبران دیگر شورشیان ارتجاعی آشکارا حمله لفظی علیه دموکرات‌های آذربایجان را آغاز و خواهان اخراج وزیران توده‌ای از هیئت دولت شدند. آنها همچنین خواسته تحریک‌آمیز «مردم‌فارس» را مبنی بر «خودمختاری استان فارس» مطرح کردند.

دولت ایران که در آن هنگام یکانهای نظامی منظمی مسلح به تانک، هواپیما و تکنیک نظامی پیشرفته در اختیار داشت، بدون هیچگونه زحمتی می‌توانست به شورش خانهای جنوب پایان دهد. نمایندگان رسمی دولت و فرماندهان نظامی فقط با حرف علیه این شورش تقاضا می‌کردند و آنرا خائنانه و وابسته به ارتجاع برمی‌شمردند، اما برای سرکوبی آن هیچگونه اقدامی عملی انجام ندادند.

در ۱۷ اکتبر ۱۹۴۶ موافقت‌نامه میان دولت ایران و خانهای جنوب منتشر شد، ضمن این موافقت‌نامه رسماً این حرکت خانها «نهضت ملی» اعلام گردید، و گویا از روحیه «میهن‌پرستی، وپندار دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران» آنها ناشی شده بود. دولت برای کلیه شورشیان عشایر جنوب عنو عمومی اعلام داشت.

شکست جنبش دموکراتیک

در این هنگام قوام‌کابینه‌اش را دوباره ترمیم کرد و وزیران توده‌ای را کنار گذاشت. مذاکراتی که میان دولت ایران و نمایندگان دموکرات‌های آذربایجان جریان داشت قطع گردید، روزنامه‌های ارتجاعی تهران سخت به دموکرات‌های آذربایجان می‌تاختند و از دولت ایران می‌خواستند تانیروهای ارتش و ژاندارمری را به آن استان گسیل دارد. فعالیت‌های خرابکارانه حزب دموکرات قوام، پلیس، ژاندارمری علیه حزب توده و اتحادیه‌ها و سازمان‌های پیشرفته دیگر شدت گرفت. هجوم ناجوانمردانه و افتراآمیز روزنامه‌های ارتجاعی علیه اتحاد شوروی از سر گرفته شد.

در دهم دسامبر ۱۹۴۶، به فرمان شاه و قوام ارتش ایران به بهانه «تأمین آزادی انتخابات» مجلس آینده به سوی آذربایجان رهسپار گردید؛ در کلیه مناطق آذربایجان حکومت نظامی برقرار شد. دستجات مسلح مرتجعان همراه ارتش وارد آذربایجان شدند، به آنها آزادی عمل کامل داده شد تا هر کار می‌خواهند بکنند. رهبران حزب دموکرات آذربایجان و شرکت‌کنندگان در جنبش دموکراتیک را هر چه بیرحمانه‌تر قلع و قمع، بسیاری از آنها را بازداشت و تیرباران کردند یا در خیابانهای شهر بدار آویختند، کلیه دارائی‌شان را به قاراج بردند. در ژوئیه ۱۹۴۷ روزنامه «مردم» خبر داد که در آذربایجان ایران بیش از

۷۶۰ تن تیرباران و بدارآویخته شدند. چند هزارتن از ساکنان به دست مرتجعان، سربازان و ژاندارمهای لجام گسیخته کشته شدند.

مائکان و مأموران بلندپایه دولت ایران که هنگام اوج جنبش از آذربایجان گریخته بودند، هم اکنون که بازگشتند به کشتار و سرکوبی انتقام جویانه مردم پرداختند. کلیه اصلاحات دموکراتیک و پیشرفته‌ای که به دست دموکراتهای آذربایجان انجام گرفته بود، لغو گردیدند. در آذربایجان رژیم حکومت ترور برقرار گردید.

ارتش ایران به کردستان شمالی هم گسیل شد، در آنجا دموکراتهای کرد را به سختی سرکوب کردند. رهبران کردها قاضی محمد و برادرش هدد قاضی را بدارآویختند.

هم‌زمان با سرکوبی جنبش دموکراتیک در آذربایجان و کردستان در پایان ۱۹۴۶، سرکوبی کلیه شرکت‌کنندگان در جنبش‌های دموکراتیک سرتاسر کشور آغاز گردید. مرتجعان ضربت اصلی را به جنبش‌های کارگری که پایگاه استوار اردوگاه دموکراتیک ایران بودند، وارد آوردند. بسیاری از کارگاهها و کارخانه‌ها به وسیله ارتش و ژاندارمری اشغال گردیدند. در تهران، قزوین، گرگان، شاهی و شهرهای دیگر، اعضای حزب دموکرات قوام، پلیس و ژاندارمری، کمیته‌های حزب توده و اتحادیه‌ها را تارومار کردند. انتشار روزنامه‌های وابسته به اتحادیه‌ها و حزب توده ممنوع گردید. در مرکز مهم صنایع بافندگی شاهی، در مازندران قریب ۵۰۰ کارگر، و در تهران بیش از ۴۰۰ تن بازداشت گردیدند. بازداشت‌دسته جمعی و اخراج کارگران در مناطق و شهرهای دیگر هم انجام گرفت.

در فوریه ۱۹۴۷ نمایندگان فدراسیون جهانی اتحادیه‌ها به ایران وارد شدند، پس از مسافرت به مراکز صنعتی کشور و آشنائی به اوضاع محلی، اعلام داشتند که فدراسیون جهانی اتحادیه‌ها، شورای مرکزی اتحادیه‌های ایران را به عنوان یگانه سازمان نماینده کارگران ایران به رسمیت می‌شناسد.

در آغاز سال ۱۹۴۷ جنبش‌های دهقانی هم سرکوب شدند، سربازان و راندارمها اتحادیه‌های دهقانی را درهم کوبیدند. بسیاری از فعالان جنبش دهقانی بازداشت و کشته شدند. تمام سازمانهای دهقانی منحل گردیدند و روستاهای ایران مانند سابق در سطح همان عقب‌ماندگیهای موجود و روابط قرون وسطائی دهقان و مالک باقی ماندند.

سیاست ارتجاعی قوام و افزایش گسترش خواهی امریکا

در شرایط اوج‌گیری ترور و ارتجاع ضمن نیمه اول سال ۱۹۴۷ انتخابات مجلس ۱۵ آغاز شد. در بسیاری از شهرها و مناطق کاندیداهای حزب توده و اتحادیه‌ها بازداشت شدند.

سیاعه کاندیداها را حزب دموکرات قوام و دولت تعیین کردند. هنگام رأی گیری در همه جا بگونه‌های گوناگون شیوه‌های فشار و تقلب بکار رفت. در فوریه ۱۹۴۷ شکایتی به کمیسیون انتخابات تهران داده شد که در بیشتر حوزه‌های انتخاباتی شماره تعرفه‌های صادره ده برابر شماره رأی دهندگان بوده است.

بنابراین در مجلس ۱۵ بیشتر نمایندگان برگزیده، وابسته به مرتجعان دوآتشه که روابط نزدیکی با امپریالیست‌های انگلیسی و امریکائی داشتند، کرسی‌های مجلس را اشغال کردند. بنا به نوشته مجله ایرانی «رزوم» از ۱۲۲ تن نماینده مجلس ۶۲ نفر مالک بزرگ، ۱۵ تن از صاحبان صنایع، ۲۲ تن کارمند بلندپایه دولت و ۲۸ وکیل دادگستری و حقوق دان که بیش از نصف آنها کارمندان وزارتخانه‌ها یا سهامداران شرکت‌های گوناگون بازرگانی و صنعتی بودند، شرکت داشتند. هیچک از نمایندگان سازمانهای دموکراتیک برای نمایندگی در مجلس ۱۵ برگزیده نشدند.

سیاست داخلی قوام آشکارا سرشت ارتجاعی داشت. قوام رشته پیوند خود را با دولت ایالات متحده امریکا استوارتر کرد. و بنابراین از لحاظ سیاست خارجی جهت کاملاً ضدشوروی را به خود گرفت.

این بار دولت توانست مواضع امپریالیست‌های امریکایی را در زمینه سیاست گسترش خواهی دولت ایالات متحده امریکا، کاملاً استوار کند، و در پی همین سیاست بود که پس از پایان جنگ جهانی دوم، به ویژه در نیمه سال ۱۹۴۶ دولت قوام به بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه که در اختیار امریکا بود، مراجعه و تقاضای ۲۵۰ میلیون دلار وام کرد. روزنامه «ارس» چاپ تهران در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۷ خبر داد که ایالات متحده امریکا فقط با شرایط زیر این وام را به دولت ایران واگذار خواهد کرد: دولت ایران حزب توده و سازمانهای کارگری چپ را بکلی منحل کند؛ نمایندگان مجلس ۱۵ از دست‌نشانندگان امریکا برگزیده شوند؛ این پولها با موافقت یک هیئت امریکائی که برای این منظور به ایران اعزام خواهد شد خرج گردد. دولت قوام آماده شد تا به بهای نقض حاکمیت ایران و سپردن سر نوشت اقتصاد ایران به امریکائیان این وام را از امریکائیان بگیرد. حتی روزنامه دست راستی «ایران نو» در این باره نوشت که دریافت وام از امریکائیان با چنین شرایطی مساوی از دست دادن استقلال ایران است.

سرمایه‌های امریکائی از راه تشکیل شرکت‌های سهامی در ایران نفوذ کردند. مثلاً هنگام نخست‌وزیری قوام ضمن ۱۹۴۶ در شرکت هواپیمائی ایران، امریکائیان بارها بیشتر از ایرانیان سهم داشتند. هواپیماها، خلبانان، تکنسین‌ها و پرسنل این شرکت همه امریکائی بودند.

امریکائیان ضمن استفاده از پیمان بازرگانی سال ۱۹۴۳، منظمآ کالاهای امریکائی وارده به ایران را افزایش دادند، و حجم این کالاها به چندین برابر حجم کالاهای صادره از ایران به امریکا بود. از ۲۱ مارس ۱۹۴۵ تا ۲۰ مارس ۱۹۴۶، امریکا مبلغ ۸۴۷ میلیون ریال کالا به ایران وارد کرد، در صورتیکه صادرات ایران به امریکا در ظرف این مدت فقط ۳۰۲ میلیون ریال بود.

پس از جنگ میسیون نظامی امریکا به شدیدترین فعالیتها در ایران دست زد. در آغاز سال ۱۹۴۷ سررسید قرارداد مستشاران امریکائی از نو تا ۲۱ مارس ۱۹۴۹ تمدید شد و پس از آن این تمدید با مدت‌های طولانی‌تری تکرار گردید. مستشاران نظامی امریکائی طرحی برای تجدید سازمان ارتش ایران تهیه کردند، و طبق نمونه ارتش امریکا به تجدید سازمان این ارتش سرگرم شدند، نظامیان ایرانی را با سلاح امریکائی آشنا و مسلح کردند. در ژوئن ۱۹۴۷ با وجود مخالفت با اصول قانون اساسی ایران، دولت بدون اطلاع قبلی و تصویب مجلس، قراردادی به منظور خرید اسلحه و سازوپرکت نظامی امریکایی به مبلغ ۲۵ میلیون دلار با امریکا امضاء کرد. امریکائیان که می‌کوشیدند از خاک ایران به عنوان پایگاه استراتژیک نظامی بهره ببرند، ساختن فرودگاههایی را در شمال ایران یعنی در قم، رشت و باهلسر، آغاز کردند.

در ۶ اکتبر ۱۹۴۷ میان امریکا و ایران قرارداد تازه‌ای درباره فعالیت میسیون نظامی امریکائی منعقد گردید، به موجب این قرارداد به مستشاران امریکائی امکان داده شد که در فعالیت‌های وزارت جنگ، ستاد ارتش، و به‌طور کلی ارتش ایران نظارت کامل داشته باشند. در این قرارداد افزایش شماره مستشاران امریکائی و حتی حق تعیین پست‌های این مستشاران در ارتش ایران فقط به هیئت مستشاری امریکائی سپرده شد. دولت قوام سررسید قرارداد مستشاران امریکائی را هم در ژاندارمری تمدید کرد.

امریکائیان می‌کوشیدند تا ایران را به گروه‌بندی ضد شوروی بکشانند، تلاش می‌کردند پیمان سعدآباد را احیا کنند و روابط ایران و شوروی را به‌تیرگی سوق دهند. اینان با سرسختی کوشش داشتند، قرارداد ۴ آوریل ۱۹۴۶ موجود بین ایران و شوروی را مبنی بر تشکیل شرکت مختلط نفت ایران - شوروی و اکتشاف و بهره‌برداری از منابع نفت شمال، عقیم بگذارند.

مرتجعان ایران که برای بهم زدن این قرارداد آماده بودند، به سرکوبی عناصر دموکرات پرداختند. در سپتامبر ۱۹۴۷ پس از سفر شواردنسکف به آذربایجان، بازداشت‌های دسته‌جمعی مردم آغاز گردید. بگواهی مطبوعات ایران، در پایان ۱۹۴۷ در حدود ۲۰ هزار تن بازداشت شدند. بازداشت‌شدگان همراه خانواده‌هایشان به بازداشتگاهی واقع

در منطقه خرم آباد، اعزام گردیدند. فشار و سرکوبی شرکت کنندگان در جنبش‌های دموکراتیک در تهران و مناطق دیگر شدت یافت.

نمایندگان رسمی ایالات متحده آمریکا در ایران آشکارا قوام را بررسی‌انگیزند تا قرارداد ۴ آوریل ۱۹۴۶ ایران و شوروی را لغو کنند. سفیر آمریکا در ایران به نام د. الین در ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۷ آشکارا به گروه‌های دست راستی ایران اطمینان داد که در این مورد آمریکا جداً از آنها پشتیبانی خواهد کرد.

برای ارضای کمپانی‌های نفتی انگلیس و آمریکا قوام ضمن گزارش ۲۲ اکتبر ۱۹۴۷ به مجلس، با قرارداد ۴ آوریل ۱۹۴۶ شوروی - ایران که خودش آن را امضاء کرده بود مخالفت کرد و در همان روز مجلس این قرارداد را بی اعتبار اعلام داشت و رد کرد.

امپریالیست‌های آمریکائی برای انقیاد کامل اقتصادی و سیاسی ایران فراوان می‌کوشیدند و می‌خواستند این کشور را به تحت‌الحمایه آمریکا تبدیل کنند. چندتن از بلند پایگان دولتی آمریکا که در ایران به سر می‌بردند حتی پنهان نگاهداشتن هدف‌های دولت ایالات متحده آمریکا را از افکار عمومی لازم نمی‌دانستند. مثلاً مستشار مالی و اقتصادی آمریکا در ایران یعنی ا. میلیسو در کتابی که به سال ۱۹۴۶ به نام «امریکائیها و ایرانیان» منتشر کرد نوشت که ایران فقط از لحاظ رسمی و حقوقی، کشوری مستقل و دارای حاکمیت شناخته می‌شود، چون استقلال و حاکمیت این کشور عملاً تحقق نمی‌یابد، و اینکه «ایران در هیچ‌زمانی نتوانسته است دارای استقلال و حاکمیت مطلق باشد». او تأیید کرد که ایران را نباید به حال خود گذاشت و ضرورت دارد نظارت خارجی بر روی این کشور تا ۲۵ سال ادامه یابد، این نظارت خارجی باید به نام «کمک به ایران» عنوان شود. طبق طرح او تمام ارگانهای اجرائی ایران بایستی در دست دولت آمریکا متمرکز می‌شد و تنها بایستی زیر رهبری آن دولت قرار می‌گرفت. میلیسو می‌خواست سرمایه‌های آمریکائی وارد ایران شوند و آشکارا نوشت که شرکت‌های «بین‌المللی» آمریکا بایستی امتیازهای نفت، فرودگاه، قراردادهای آبیاری و اداره راه آهن ایران را به دست گیرند.

به عقیده میلیسو ایران بایستی بر پایه اقتصاد روستائی زندگی می‌کرد، او نوشت: «استقلال اقتصادی برای ایران سیاسی نامعقول است و این پندار ناسیونالیستی ایران را باید از میان برد»، بنابراین کارخانه‌های دولتی بایستی به فروش می‌رسید و استخراج معادن هم بایستی به شرکت‌های خصوصی واگذار می‌گردید. میلیسو اعلام داشت که «ناسیونالیسم ایران» که به نام آن برای احراز استقلال ملی تبلیغ می‌شود «بیمار و نشانه سلامت و رشد این ملت نیست». بنا به گفته او «این پدیده یکی از عوامل فاسد و ارتجاعی است و ابداً عامل پیشرفت و آزادی بشمار نمی‌آید».

مفهوم برنامه میلسپو، از میان رفتن حاکمیت ملی ایران، باقیماندن در سطح اقتصاد روستائی، عقب ماندگی صنعتی، حفظ روابط قرون وسطائی در اقتصاد کشاورزی و سقوط کشور به وضعی که فقط بتواند مواد خام کشاورزی تولید کند و ضمناً تسلط امپریالیسم بر اینگونه اقتصاد ایران بود. بعدها سیاست امریکا در ایران عملاً در خط عملی کردن این نظریه به پیش رفت و امپریالیست های امریکائی برای رسیدن به این هدف ها به کار پرداختند. افزایش نفوذ امریکائیان در ایران انگلیسها را برآشفت، اینان به سال ۱۹۴۵ از طریق نمایندگان دست نشانده شان در مجلس به برکناری و اخراج میلسپو از ایران اقدام کردند. پس از آنکه احمد قوام نخست وزیر ایران شد امریکائیان انگلیسها را به عقب راندند. انگلیسها به طور کلی در زمینه سیاست سرکوبی جنبش های دموکراتیک و حتی تغییر سیاست خارجی قوام نسبت به انتخاب خط مشی ضد شوروی، با قوام و امریکائیان موافق بودند. اما امپریالیست های انگلیسی چیرگی کامل امریکائیان را بر همه شئون ایران که منافع آنها را در این کشور به خطر می انداخت. نمی توانستند تحمل کنند. برخی از شخصیت های سیاسی ایرانی با انگلیسها پیوندی ناگسستنی داشتند، روزنامه ها و نمایندگان رسمی انگلیسها در ایران آشکارا علیه اقدامهای امریکائیان مبنی بر تحمیل ۲۵۰ میلیون دلار وام به ایران و همچنین ۲۵ میلیون دلار برای خرید اسلحه از امریکا، به مخالفت برخاستند.

به ویژه آشفتگی انگلیسها از آنجا ناشی شد که قوام و هوخواهان امریکائیان قصد داشتند مسئله تجدیدنظر در امتیاز نفت شرکت انگلیس - ایران را مطرح کنند. سفیر امریکا در تهران به قوام توصیه می کرد تا در قرارداد امتیاز نفت انگلیسها تجدیدنظر کند، منظورش تشکیل یک شرکت نفت امریکائی - ایرانی تازه یا اقلاً ایجاد شرکت مختلط نفت انگلیس - ایران - امریکا بود. او اعلام داشت که حتی امریکا برای باز خرید سهام انگلیسی شرکت نفت آمادگی دارد.

این مسئله تهدیدی برای موقعیت ممتاز انگلیسها در ایران بشمار می آمد. پس از این جریان انگلیسها برای برانداختن قوام از مقام نخست وزیری به کار را آغاز کردند. رقابت انگلیس و امریکا در پیکاری که میان شاه و قوام در جریان بود تراوان مؤثر افتاد. در رابطه با شکست جنبش دموکراتیک و لغو قرارداد ۴ آوریل ۱۹۴۶ شوروی - ایران، میان گروه های دست راستی ایران اختلاف نظری وجود نداشت. این گروهها برای برخورد با این مسئله جبهه واحدی تشکیل داده بودند. اما مقاصد جاه طلبانه قوام که در تمام کشور شهرت داشت باعث ناخشنودی و آشفتگی دربار شاه شد، چون شاه می ترسید که قوام از موقعیت موجود در مقام نخست وزیری بهره برد و قدرت کامل را در ایران به دست گیرد.

پس از سرکوبی جنبش دموکراتیک در آذربایجان و مناطق دیگر ایران تضاد میان دربار شاه و قوام آشکارا شدت یافت.

بسیاری از نمایندگان مجلس وابسته به دربار شاه و انگلیسها و همچنین روزنامه‌ها سخت خواهان استعفای قوام شدند. حتی در حزب دموکرات «قوام ساخته» شکاف پدید آمد. گروه بزرگی از اعضای برجسته این حزب که در رأس آنها حکمت نماینده مجلس بود علیه قوام به مخالفت برخاستند.

در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۷ قوام ضمن گرفتن رأی اعتماد از مجلس شکست خورد و نتوانست اکثریت را به دست آورد و بنابراین از مقام نخست‌وزیری برکنار شد. ابراهیم حکیمی از وابستگان نزدیک انگلیسها که به سال ۱۹۴۶ جای خود را به قوام داده بود، دوباره به نخست‌وزیری گماشته شد.

نخست‌وزیر تازه اعلام داشت که دولت ایران قصد دریافت ۲۵۰ میلیون دلار وام از بانک بین‌المللی ترمیم (امریکائی) را ندارد. در مقابل آن حکیمی درآمد دولت از محل شرکت نفت ایران و انگلیس را برای هزینه‌های جاری تعیین کرد. با کمک دولت حکیمی، انگلیسها موفق شدند بگونه موقت مسئله تجدید نظر در امتیاز شرکت انگلیس و ایران را از دستور روز خارج کنند.

پس از جا بجا شدن دولت قوام و روی کار آمدن ابراهیم حکیمی انگلیسی‌خواه، اگرچه اقدامهایی به سود انگلیسها در دولت او انجام گرفتند اما این به آن معنی نبود که کاملاً جلو گسترش‌خواهی دولت امریکا در ایران گرفته شده است. امریکا روز به روز به نفوذ بازرگانی خارجی خود در درون کشور ایران می‌افزود. فعالیت میسیون نظامی امریکا نه تنها پس از روی کار آمدن حکیمی ضعیف نشد بلکه هرچه بیشتر شدت یافت. به شماره مستشاران نظامی امریکا که عملاً مقامهای رهبری ارتش ایران را اشغال می‌کردند، افزوده شد. زیر نظر آنها فرودگاهها و تأسیسات نظامی دیگر به منظور تبدیل خاک ایران به پایگاه استراتژیک نظامی امریکا ایجاد گردید.

دولت حکیمی که قصد داشت از رشد طبقه کارگر و نقش آن در زندگی اجتماعی-سیاسی کشور بکاهد، تلاش کرد تا از پیشرفت صنایع در ایران به سود امپریالیست‌ها جلوگیری کند، طرح‌هایی به منظور فروش کارخانه‌ها و کارگاههای دولتی تهیه کرد.

دولت حکیمی در وضعی نبود که ایران را از دشواریهای روزافزون اقتصادی و سیاسی رها کند، بنابراین از پشتیبانی افکار عمومی مردم محروم بود. ایالت متحده هم در رابطه با گوش به فرمانی حکیمی از انگلیسها و ایجاد محدودیت‌هایی در زمینه فعالیت امریکائیه‌ها در ایران از دولت او دل‌خوشی نداشت. اینها همه باعث شدند که در ژوئن

۱۹۴۸ دولت حکیمی کنار رود و به جای او دولت هجیر روی کار آید، این دولت هم پیگرد جنبش‌های دموکراتیک را دنبال و موقعیت امریکائیان را هرچه بیشتر استوار کرد. اما با اجرای چنین سیاستی گروه‌های دست‌راستی ایران نتوانستند از بحران‌رهائی یابند. این ناپایداری سیاسی و حتی رقابت انگلیس و امریکا که برای اعمال نفوذ هرچه بیشتر در درون دولتهای ایران پیکار می‌کردند، بارها انگیزه بحران دولت در سالهای ۱۹۴۸-۱۹۵۰ گردید. در نوامبر ۱۹۴۸ دولت هجیر به وسیله دولت ساعد عوض شد، این دولت هم در جریان سال ۱۹۴۹ چندبار ناگزیر گردید کابینه‌اش را ترمیم کند. در آوریل ۱۹۵۰ دولت ساعد هم استعفا داد و منصور دولت را پدید آورد که او هم به نوبه خود به سال ۱۹۵۰ ناگزیر به استعفا شد. پس از او مقام نخست‌وزیری به یکی از خواهران سرسخت انگلیسها که رئیس ستاد ارتش ایران هم بود، به نام ژنرال (مآد) واگذار گردید.

«کمک»های امریکا و ازهم پاشیدن اقتصاد ایران

مهم‌ترین ویژگیهای اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران در سالهای ۱۹۴۸، ۱۹۵۰ وجود تجاوزخواهی سرسختانه امپریالیسم امریکا در این کشور بود. در ۲ ژانویه ۱۹۴۹، رئیس‌جمهور امریکا ترومن برنامه‌ای را برای به اصطلاح کمک به کشورهای عقب‌مانده، ارائه داشت و این برنامه به نام «اصل ۴ برنامه ترومن» شهرت یافت. این برنامه زیر پوشش «کمک»، تجاوز استعماری ایالات متحده را بر کشورهای کم‌رشد تحمیل می‌کرد؛ افزایش سرمایه‌گذاری امریکائیان در این کشورها؛ به‌چنگ آوردن بازارهای فروش تازه، منابع مواد خام و مراکز استراتژیک نظامی؛ از میدان در کردن انگلیسها و رقیبان دیگر امریکا از کشورهای عقب‌مانده آسیا و آفریقا، استثمار استعماری این کشورها و سرکوبی رشد جنبش‌های آزادی‌میلی و توده‌ها از جمله این به اصطلاح «کمک‌ها» بودند.

این سیاست ایالات متحده به زودی در ایران عملی شد. در اکتبر ۱۹۵۰ بین ایران و ایالات متحده امریکا قراردادی درباره گسترش عملیات «اصل ۴ برنامه ترومن» در ایران به امضاء رسید، به موجب این قرارداد، امریکا کلیه «کمک‌های فنی» را به ایران می‌کرد، این کمک‌ها بایستی نخست در زمینه کشاورزی، بهداشت و فرهنگ انجام می‌گرفت. بر پایه این قرارداد ایالات متحده یک هیئت کارشناسی را به منظور اجرای «اصل ۴» به ایران فرستاد که شماره افراد آن در ژوئن ۱۹۵۲ بیش از ۱۲۰ تن بود. این هیئت شعبه‌هایی را در بسیاری از شهرهای ایران دایر کرد. هیئت اصل ۴ مهمترین ابزار برای تحقق تجاوز سیاسی و ایدئولوژیک امریکا در ایران بشمار آمد.

امریکائیان با سوء استفاده از وام ۲۵۰ میلیون دلاری که به ایران تحمیل کرده بودند، ایران را واداشتند تا قراردادی را با کمپانی‌های امریکائی «مودیسون - فادسن» و کنسرسیوم نفتی «امتاندارد ایل»، «اددسیر کانسلتان» امضاء کند، به موجب آن برای اجرای طرح‌های برنامه ۷ ساله پیشرفت اقتصادی ایران، مستشاران اقتصادی امریکائی در ایران استخدام می‌شدند. (در سالهای ۴۹/۱۹۴۸-۵۶/۱۹۵۵). به موجب این قرارداد که در پائیز ۱۹۴۹ میان سازمان برنامه دولت ایران و این کنسرسیوم امریکائی به امضاء رسید، مستشاران امریکائی بایستی روی تولیدات صنایع و معادن، ساختمان راهها، ارتباطات، راه‌های آهن، کشاورزی، برق و آبیاری، امور مالی، خرید لوازم و رشته‌های مهم اقتصادی ایران، نظارت کامل می‌داشتند.

واردات کالاهای امریکائی به ایران به گونهٔ سرسام‌آوری افزایش یافتند. به سال ۱۹۴۹ واردات کالاهای امریکائی به ایران (۲۰۹۶ میلیون ریال) تقریباً بیش از ۲۰ برابر صادرات ایران به امریکا بود (۱۲۲ میلیون ریال). امریکائیان با بهره‌بری از روش «دپینگ» در مورد تعیین بها، مقدار زیادی پارچه‌های نخی و کالاهای دیگر را که در کارگاه‌ها و کارخانه‌های ایران تولید می‌شدند، به ایران وارد کردند. رقابت کالاهای امریکائی باعث پیدایش بحران در صنایع داخلی ایران، به ویژه در رشته بافندگی گردید، بسیاری از کارگاه‌های بافندگی در اصفهان و شهرهای دیگر ایران بسته شدند، چند کارخانه چرم‌سازی و تأسیسات صنعتی دیگر در آستانه تعطیل شدن قرار گرفتند، صدها کارگاه صنایع دستی یا ورشکسته شدند یا آنکه در مرز ورشکستگی قرار گرفتند. در ۸ فوریه ۱۹۵۰ روزنامه «اطلاعات» از قول شورای وزیران ایران نوشت که فقط در یزد ۳۰ هزار بافنده بیکار یا به گدائی کشانده شده‌اند.

صادرات ایران به ویژه کالاهای کشاورزی به شدت کاهش یافتند و این چگونگی اقتصاد کشاورزی کشور را به سختی دچار بحران کرد، دهقانان روستاها را ترك و به شهرها روی آوردند.

سیستم مالی ایران بکلی از هم پاشید، بهای ریال پائین آمد. نرخ ارز دلار از ۳۶ ریال به ۷۵ ریال ترقی کرد. کسری بودجه ایران به میزان فاجعه‌انگیزی رسید. از هم پاشیدگی اقتصاد ایران باعث بینوائی و ورشکستگی توده‌ها گردید؛ فقط در یک ماه ضمن آغاز سال ۱۹۵۰ - ۲۰۰ فقره ورشکستگی بنگاهها و تجارتخانه‌های ایران ثبت گردید. بینوائی و گرسنگی سرتاسر کشور را فرا گرفت. يك کمیسیون دولتی ایران که در رأس آن حکمت قرار داشت و در آغاز سال ۱۹۵۰ به آذربایجان ایران سفر کرد ضمن گزارشش اعلام داشت که «از صدها نفر آذربایجان هرگز به چنین وضع نابسامان

و خطرناکی دچار نشده است»، و اینکه اگر اقداماتی جدی به منظور بهبودی وضع اقتصادی و کاهش بیکاران این استان به عمل نیاید «جمعیت آذربایجان از جمعیت مناطق ساحلی خلیج فارس کمتر خواهد شد و به وضع نومیدانه‌ای خواهد گرائید». روزنامه «باختر» چاپ تهران در ۹ اوت ۱۹۴۹ نوشت: «در سراسر پهنه آذربایجان گرسنگی حکمفرماست، و در استانهای سیستان و خراسان که همیشه دارای ذخیره‌های سرشاری از گندم بودند هم اکنون مردم سربه‌صحرای می‌گذارند و مانند دامها از علف‌های بیابان تغذیه می‌کنند».

بلای بیکاری در ایران بیداد می‌کرد. در سپتامبر ۱۹۵۰ جمع بیکاران در ایران به ۵۰۰ هزارتن رسید. در پایان ژوئن ۱۹۵۰ رزم‌آرا ضمن سخن‌رانی رادیویش اعلام داشت که «وضع اقتصادی کشور روز بروز بدتر می‌شود، گدائی و بینوائی افزایش می‌یابد». این بود نتیجه کمک اقتصادی امریکائیان به ایران!

با وجود این اوضاع در ۲۳ ماه مه ۱۹۵۰ واشنگتن قرارداد تازه‌نظامی را با ایران امضا کرد، نام آن «قرارداد کمک متقابل دفاعی» بود، در این قرارداد افزایش فعالیت هیئت نظامی امریکا در ایران، افزایش شماره مستشاران، تحویل اسلحه و مهمات تازه امریکائی و غیره پیش‌بینی شده بود. مستشاران نظامی امریکائی، سازمانهای ارتش، ژاندارمری و پلیس ایران را کاملاً زیر نظر گرفتند. در تمام تأسیسات رزمی و آموزش نظامی ایران افسران امریکائی به کار گماشته شدند اینان کارشان تعلیم روش بکاربردن اسلحه امریکائی بود، زیر نظارت نظامیان امریکائی، ساختن راههای استراتژیک، و بنادر خلیج فارس آغاز گردید.

افسران امریکائی که می‌کوشیدند از خاک ایران به‌عنوان پایگاهی استراتژیک علیه اتحاد شوروی بهره ببرند، توجه ویژه‌ای به مرزهای شمالی ایران معطوف داشتند، اینان در استقرار ارتش ایران در این مناطق به شدت دخالت داشتند از مناطق مرزی نقشه برداری، فیلم برداری می‌کردند ضمناً به کارهای خرابکاری در میان عشایر این مناطق دست زدند.

امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی نیز به منظور از میان بردن سیاست خارجی مستقل در ایران و تبدیل این کشور به بازار تجاوز و اجرای سیاست ضدشوروی اقداماتی انجام دادند. برای این منظور کوشیدند تا پیمان سعدآباد را احیا و ایران را در گروه‌بندی تجاوزکار خاور نزدیک و میانه وارد کنند.

پیکار ضد امپریالیستی مردم ایران. غیرقانونی شمردن حزب توده ایران

نیروهای دموکراتیک ایران زیر رهبری حزب توده پیکارهای سختی را علیه انقیاد کشور

به دست امپریالیست‌های امریکائی - انگلیسی آغاز کردند، اینان به افشای توطئه‌ها و تحریکات تجاوزکاران نامبرده پرداختند. نمایندگان قشرهای گسترده مردم و روزنامه‌نگارانی که دارای پندارهای سیاسی گوناگون بودند، خواستار اخراج مستشاران نظامی امریکائی ارتش و ژاندارمری شدند، علیه قرارداد نظامی ۶ اکتبر ۱۹۴۷ به اعتراض پرداختند. آنگونه که مطبوعات ایران نوشتند این قرارداد سرشت ملی ارتش ایران را مسخ می‌کرد و شرائط آن، بارها سنگین‌تر از قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس بود. این چگونگی شراره‌های خشم و قهر قسمتی از افسران پیشرفته ارتش ایران را فروزانتر کرد.

گروه‌های ارتجاعی ایران و امپریالیست‌ها می‌کوشیدند تا از راه بازداشت و سرکوبی توده‌ها، شراره‌های اعتراض و خشم مردم را فرو نشانند. در آغاز سال ۱۹۴۸ در تهران، اصفهان، گیلان، مازندران، شهرها و مناطق دیگر ایران موج بازداشت دسته‌جمعی و اخراج کارگران از سوی دولت ارتجاعی ایران اوج گرفت. ضمن آغاز آوریل فقط به مدت یک روز در تهران ۵۰۰ نفر بازداشت شدند، و ضمن ماه آوریل از کارخانه‌های دولتی شمال کشور ۱۸۰۰ تن کارگر از کار اخراج گردیدند، اینان از اعضای حزب توده و اتحادیه‌های کارگری و ۵۰۰ تن کارگر و کارمند راه آهن بودند. در چند شهر شمالی کشور از جمله بابل، ساری، زهاب و گرگان حکومت نظامی اعلام شد. مرتجعان و امپریالیست‌ها به سازمان‌دادن گروه‌های خرابکار در این مناطق همت گماشتند. در آغاز ۱۹۴۸ روحانیان مرتجع و جاسوسان انگلیسی، در رضائیه، مراغه، مهاباد، میاندوآب، درود، شاهرود و شهرهای دیگر طرح حمله به بهائیان را برانگیختند.

سرکوبی نیروهای دموکراتیک و وضع ناهنجار اقتصادی باعث افزایش ناخشنودی مردم گردید، اما تحریکات مذهبی، به نگرانی این مردم افزود. در بسیاری از شهرها تظاهراتی رویداد و در چند محل به برخورد خونین پلیس و مردم گرائید.

به سال ۱۹۴۸ در سرتاسر کشور جنبش علیه شرکت نفت انگلیس و ایران که ثروت ملی کشور را به تاراج می‌برد، آغاز گردید. حتی دولت هجیر به سال ۱۹۴۸ یادداشتی شامل ۲۵ ماده به مضمون نقض مواد قرارداد امتیاز نفت از سوی کمپانی، به شرکت نفت ایران و انگلیس تسلیم کرد، این یادداشت به عنوان اعلام جرم یا کیفرخواستی علیه خلفای این شرکت تلقی شد. در قسمتی از این یادداشت ذکر شد که شرکت برخلاف قرارداد، حق الامتیاز دولت ایران را پس از وضع مالیات پرداختی به دولت انگلستان محاسبه و به ایران پرداخت می‌کند (به سال ۱۹۴۷ این شرکت به دولت انگلستان ۱۵/۲۶۶ لیره استرلینگ به عنوان مالیات پرداخت در صورتیکه سهمیه حق الامتیاز ایران در همان سال فقط ۷۶۵ هزار لیره استرلینگ بود)، ضمناً به ازای صدور نفت عوارضی به دولت ایران نمی‌پردازد،

و نفت را در داخل ایران گرانتر از بهای مورد قرارداد، می‌فروشد و غیره. به منظور ناتوان کردن جنبش دموکراتیک، سازمان جاسوسی انگلیس قصد داشت حزب توده و اتحادیه‌های کارگری را خرد کند. در ژانویه ۱۹۴۸ ضمن انجام توطئه و تحریکاتی موفق شد گروه کوچکی از اعضای حزب توده را به سرکردگی خلیل ملکی مرتد از حزب جدا کند. اما از این کار نتیجه‌ای نگرفت چون در ظرف ۱۹ روز گروه خلیل ملکی مجبور شد خود را منحل اعلام کند. نقشه‌های امپریالیست‌ها و مرتجعان به منظور خرد کردن جنبش کارگری از راه تشکیل محفل حزب ماکسیست دروغی نیز با شکست روبرو شد، تلاشهای اینان برای خرد کردن اتحادیه‌های دموکراتیک کارگری نیز به ناکامی گرائید.

این توطئه‌ها نتوانستند نیروهای دموکراتیک ایران را از هم پاشانند. ضمن ۲۳-۲۶ آوریل ۱۹۴۸ در تهران دومین کنگره حزب توده ایران تشکیل گردید، در این کنگره بالاتفاق به فعالیت‌های جدائی خواهانه خلیل ملکی به عنوان انجام يك عمل خائنانه که به تحریک جاسوسان امپریالیست و مرتجعان برانگیخته شده است، داغ ننگ زدند. ضمن قطعنامه کنگره درباره تشکیل محفل‌های انشعابی قید شد که این «محفل بازی‌ها» به وسیله باندهای خرابکار و خائن به طبقه کارگر سرهم بندی شده‌اند، و سازمان‌دهنده اصلی این گونه محافل، جاسوسان امپریالیست‌اند که به منظور فریب طبقه کارگر و ایجاد نفاق افکنی در جنبش‌های کارگری چنین سازمانهایی را پدید آورده‌اند. این کنگره همچنین درباره خط مشی فعالیت‌های بعدی حزب توده تصمیم مقتضی گرفت.

به منظور به دست آوردن بهانه‌ای برای از هم پاشیدن سازمانهای دموکراتیک در فوریه ۱۹۴۹ سوء قصد تحریک آمیزی به جان شاه سازمان داده شد. پس از آن روایتی انتشار یافت که گویا عامل این سوء قصد حزب توده ایران بوده است، در سرتاسر کشور حکومت نظامی اعلام گردید، حزب توده ایران غیرقانونی اعلام گردید، کمیته‌های حزب و حتی دارائیهای سازمان‌های دموکرات به باد تاراج و ویرانی گرفته شد، دهها روزنامه پیشرفته توقیف گردیدند، بیش از هزارتن از فعالان جنبش‌های دموکراتیک بازداشت شدند. در ظرف چندماه دادگاه‌های نظامی بازداشت شدگان را به کیفرهای سنگین محکوم کردند. ۱۳ تن از رهبران پنهان شده حزب غیاباً به اعدام محکوم گردیدند، برای بسیاری از اعضای حزب، زندانهای درازمدت تعیین گردید. حزب توده، اتحادیه‌ها و سازمانهای دموکراتیک دیگر ناگزیر در شرایط «غیرقانونی» بکار پرداختند.

همزمان با سرکوبی جنبش‌های دموکراتیک، اقدامهایی به منظور استوار کردن وضع گروههای دست راستی داخل کشور آغاز گردید. برای این منظور در قانون اساسی موجود

تغییراتی داده شد. در ۴ آوریل ۱۹۴۹ به منظور تغییر برخی از اصول قانون اساسی، مجلس مؤسسانی تشکیل گردید. ضمن این تغییرات اختیارات شاه گسترش یافت، قسمتی از این اختیارات حق انحلال مجلس به دست شاه بود. نخستین بار در تاریخ، مجلس بزرگان یا سنا تشکیل گردید. ارتجاع ایران و امپریالیست‌ها در صدد بهره‌برداری از این مجلس به عنوان ابزاری به منظور پیکار علیه نیروهای دموکراتیک بودند. قرار شد مجلس سنا دارای ۵۰ عضو باشد، ۳۰ تن به وسیله شاه گماشته می‌شد و سی تن دیگر را مردم برمی‌گزیدند. برای انتخاب سناتورها محدودیت‌هایی مقرر شد، کاندیداهای سناتوری بایستی فقط مسلمان و سنشان بیش از ۴۰ سال می‌بود، چهره‌های روحانی، وزیران سابق، سفیران، استانداران، کسانی که سابقاً در محل دادستانی کل انجام وظیفه می‌کردند، نمایندگان مجلس که بیش از سه دوره در مجلس نماینده بودند، قضات و استادان دانشگاه که بیش از ۱۲ سال سابقه خدمت داشتند، امرای ارتش، مالکان و کارفرمایانی که به‌الیانه بیش از ۵۰۰ هزار ریال مالیات مستقیم می‌پرداختند، وکلای پایه ۱ دادگستری، در صورتیکه درجه دکترای علوم یا ۱۲ سال سابقه خدمت در کارهای قضائی داشتند، می‌توانستند به عنوان سناتوری برگزیده شوند.

از بررسی شرایط و محدودیت‌هایی که برای گزینش سناتورها در نظر گرفته شد چنین برمی‌آید که نمایندگان قشرهای وسیع توده‌ها کاملاً از حق انتخاب شدن محروم بودند و فقط این حق ویژه نمایندگان بلند پایه گروه‌های دست‌راستی بود.

تشکیل جبهه ملی

در پائیز سال ۱۹۴۹ دولت در شرایط فشار و تقلب، انتخابات مجلس ۱۶ را برگزار کرد. هنگام انتخابات در تهران یک سازمان بورژوازی ملی به نام جبهه ملی که در رأس آن شخصیت نامدار ایران دکتر محمد مصدق قرار داشت، تشکیل گردید. این سازمان از شخصیت‌های سیاسی مخالف دولت که دارای پندار ضد کمپانی نفت ایران و انگلیس بودند ترکیب می‌شد. اینان می‌پنداشتند که پیشرفت اقتصادی ایران، بایستی از طریق در اختیار گرفتن منابع ثروت ملی کشور و به‌ویژه نفت که درآمد سرشاری داشت به وسیله دولت، تحقق یابد. رهبران جبهه ملی همچنین خواستار اجرای درست اصول قانون اساسی، چند فقره آزادی‌های بورژوازی و حتی انجام سیاست مستقل خارجی به وسیله دولت بودند. این خواسته‌های جبهه ملی در شرایطی که حزب و سازمان‌های دموکراتیک دیگر از صحنه سیاسی طرد و در زیرزمین به سر می‌بردند، پیدرنگ مورد استقبال توده‌های وسیع مردم و روشنفکران قرار

گرفت.

در پایان ۱۹۴۹ رهبران جبهه ملی در تهران به عنوان نقض ناهنجار و آشکار ابتدائی-ترین حقوق دموکراتیک درباره شیوه انتخابات مجلس ۱۶ از سوی دولت، اعتراض کردند. خشم توده‌های مردم نسبت به سوء استفاده دولت ضمن انتخابات مجلس ۱۶ در تهران آن اندازه جوشان و فراگیر بود، که دولت مجبور شد در دسامبر ۱۹۴۹ نتیجه انتخابات را لغو و انتخابات تازه‌ای را اعلام کند. ضمن تکرار انتخابات که در فوریه ۱۹۵۰ در تهران انجام گرفت، کاندیداهای جبهه ملی که در رأس آنها دکتر محمد مصدق بود، اکثریت را بردند. انتخاب نمایندگان مخالف دولت از تهران گواه آشکاری بر افزایش خشم مردم علیه زور امپریالیست‌های انگلیسی - امریکائی در کشور و سیاست تاراجگرانه آنها در ایران بود.

پیکار همگانی مردم برای ملی کردن صنعت نفت ایران

دولت بورژوازی ملی به ریاست دکتر مصدق

در پایان سال ۱۹۵۰ در ایران و سپس در سرتاسر خاور نزدیک و میانه جنبش‌های آزادی ملی از نو اوج گرفتند. نابود شدن فاشیسم آلمان و میلیتاریسم ژاپن و ناتوان شدن امپراتوری بریتانیا، پیروزی دموکراسی توده‌ای در کشورهای مرکزی و جنوب شرقی اروپا، افزایش توانایی اقتصادی و سیاسی اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای دموکرات توده‌ای - همه اینها باعث ناتوانی سیستم امپریالیسم، به‌طور کلی در سرتاسر جهان گردیدند. و این چگونگی پیکارهای ضد امپریالیستی مردم استعمارزده و اسیر کشورهای زیر سلطه امپریالیسم را توان بخشید. نامیابی‌های جنبش‌های آزادی ملی در آسیا، به‌چنگ آوردن استقلال سیاسی در اندونزی و هندوستان و تشکیل جمهوری توده‌ای چین، ضربه‌های شکننده تازه‌ای را به امپریالیسم و سیستم استعماری وارد آوردند، و امکانات بسیار مساعدتری را برای گسترش پیکارهای ضد امپریالیستی مردم آسیا به‌خاطر به‌چنگ آوردن استقلال ملی، صلح و آزادی ملی به توده‌های کشورهای استعمارزده عرضه داشتند.

کاپیتالیسم جهانی از نو با سومین مرحله بحران همگانی روبرو شد، این مرحله قسمتی مربوط به از هم پاشیدگی سیستم‌های استعماری و افزایش خروشان جنبش آزادی ملی

توده‌های استعمارزده، علیه امپریالیسم بود.

در ایران جنبش آزادی ملی به شکل پیکار ضد امپریالیستی علیه بزرگترین تکیه‌گاه امپریالیسم انگلستان یعنی شرکت نفت ایران - انگلیس، اوج گرفت، البته این پیکار در شرایط تشدید تضاد انگلیس و آمریکا در ایران آغاز گردید. مهمترین موضوع رقابت امپریالیست‌های انگلیسی و امریکائی در صحنه ایران همانا نفت بود. انحصار گران نفتی آمریکا از مدت‌ها پیش می‌کوشیدند که نفت جنوب ایران را تصرف کنند یا اقلاباً در بهره‌برداری از منابع نامبرده با انگلیسها شریک شوند.

تاراجگری شرکت نفت انگلیس در ایران

پهنه زمین مورد امتیاز شرکت نفت انگلیس معادل ۴۵۹ هزار کیلومتر مربع بود و در این منطقه بیش از ۳۰۰ دکل چاه نفت به فعالیت می‌پرداخت. این شرکت یک پالایشگاه در آبادان داشت که در سال ۲۵ میلیون تن نفت تصفیه شده تولید می‌کرد و اینگونه دارای عظیم‌ترین تأسیسات پالایش نفت در جهان، در حدود چند صد کیلومتر لوله انتقال نفت، بیش از صد کشتی نفت کشت عظیم و بیش از ده هزار کامیون نفت کش بود. کمپانی در این منطقه نیز فرودگاهها، ایستگاههای رادیو و پلیس و غیره دائر کرد.

در فاصله سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۵۰ کمپانی در حدود ۳۲۴ میلیون تن نفت از ایران خارج کرد و ۵ میلیارد دلار سود برد. در ظرف این مدت نقطه ۴۲ میلیون دلار بابت حق امتیاز به ایران پرداخت و این مبلغ معادل ۸٪ کل درآمد کمپانی بشمار می‌آمد. کارشناس امریکائی در مسائل نفت به نام ا. کونود در کتابش به نام «امپراتوری نفت» نوشت که شرکت نفت انگلیس - ایران «سرمایه‌گذاری ۱۰۰ میلیون دلاری اولیه خود را، ۲۵ - ۳۰ سال پیش برگردانده و سود ناخالصی که از آن زمان تا کنون به دست آورده ۲۵ برابر سرمایه اولیه او بوده است».

برای روشن شدن میزان تاراجگری شرکت نفت انگلیس - ایران باید یادآوری کرد که تنها سود سال ۱۹۵۰ آن کمپانی (۱۵۰ میلیون لیره استرلینگ) تقریباً ده برابر بیشتر از کلیه سرمایه‌گذاری‌های ایران در صنایع ملی‌اش در نیمه سالهای ۴۰ سده بیستم بوده است. ا. کونود یادآوری می‌کند که به سال ۱۹۵۱ «ایران برای هر بشکه نفت فقط ۱۸ سنت دریافت می‌کرد، و حال آنکه در همان زمان بحرین ۳۵ سنت، عربستان سعودی ۶۵ سنت و عراق ۶۰ سنت بابت حق امتیاز فروش یک بشکه نفت می‌گرفتند».

علاوه بر اینها کمپانی نفت، زیان فراوانی، بابت وارد کردن کالاهای گوناگون بدون

پرداخت عوارض گمرکی به ایران وارد می‌آورد. در پایان سالهای ۴۰ مقدار کالائی که شرکت نفت بدون گمرک وارد ایران می‌کرد تقریباً به اندازه کل واردات ایران ضمن سرمایه‌گذاری‌های بازرگانی خارجی بود. اگر برای وارد کردن این کالاها عوارض گمرکی پرداخت می‌شد، آنوقت جمع کل عواید دولت ایران از این بابت، از مبلغی که شرکت نفت بابت حق الامتیاز در ظرف همان مدت به ایران می‌پرداخت، فزونتر می‌گرفت.

با وجود سودهای افسانه‌واری که کمپانی از نفت ایران می‌برد کارمزد قسمت مهم کارگران ایرانی‌ایکه در تأسیسات آن شرکت کار می‌کردند، با مقایسه با کارمزد کارگران صنعتی تأسیسات دیگر ایران، کمتر بود. کمیسیون دفتر بین‌المللی کار که به سال ۱۹۵۰ درباره شرایط کار کارگران ایران تحقیق کرد، اظهار داشت که کارگران ایرانی در برابر ۱۲ الی ۱۶ ساعت کار روزانه ۱۲-۱۸ ریال مزد می‌گیرند و این مبلغ حتی برای غذای آنها کفایت نمی‌کند. کارمزد کارگران نفت ایرانی ۴ بار کمتر از کارمزد نفت‌گران ونزوئلائی بود. انگلیسها و کارگران ملبت‌های دیگر در برابر کار مساوی ۲، ۳، ۴ برابر بیشتر از ایرانیان مزد می‌گرفتند در صورتیکه از لحاظ مهارت همتای اینها بشمار می‌آمدند.

قرارداد متمم شرکت نفت با ایران. پیکار ضد امپریالیستی و جنبش به خاطر صلح

انگلیسها در حالیکه تضادشان با امریکا ژرف‌تر می‌شد و خشم توده‌های مردم درباره فعالیت‌های تاراج‌گرانه شرکت نفت انگلیس فزونی می‌گرفت، به منظور استوار کردن موقعیت‌شان در ایران در اکتبر ۱۹۴۸ مذاکراتی را با ایران درباره مسئله نفت آغاز کردند. در پی این مذاکرات در ژوئیه ۱۹۴۹ «قرارداد متمم نفت» میان دولت ایران و شرکت نفت انگلیس به امضاء رسید. ضمن این قرارداد مقرر شد که به ایران به ازای هر یک تن نفت فروخته شده به جای ۴ شیلینگ سابق، ۶ شیلینگ پرداخت شود و فروش نفت داخل ایران ۲۵٪ ارزانتر از فروش خارج باشد، ضمناً شرکت نفت مبلغ ۵ میلیون لیره استرلینگ یکجا به ایران بپردازد، البته دولت ایران هم مواد امتیاز سال ۱۹۳۳ را دوباره بایستی تأیید می‌کرد. این به آن معنی بود که کلیه حقوق استثنائی شرکت نفت در ایران مانند پیش دست نخورده می‌ماند.

تاراج‌گری شرکت نفت انگلیس در ایران، باعث خشم روزافزون تشرهای جامعه ایران، به ویژه کارگران، بورژوازی ملی، روشنفکران، پیشه‌وران، گردید. در ژوئیه ۱۹۴۹ دولت ساعدلایحه «قرارداد متمم» را برای تصویب به مجلس ۱۵ تقدیم داشت، اما مجلس آنرا رد کرد. بگونه‌ایکه بیشتر روزنامه‌های تهران در آنزمان نوشتند، گویا رد این قرارداد

از سوی مجلس تا اندازه‌ای در اثر فشار و توطئه عوامل امریکائی بوده است. در آن هنگام انگلیسها کوشش کردند این قرارداد را در مجلس ۱۶ مطرح کنند. به این منظور آنها جدا بر آن شدند تا در انتخابات مجلس ۱۶ ایران مداخله کنند و تا آنجا که ممکنست دست‌نشانندگان خود را از صندوقها بیرون بیاورند.

در ژوئیه ۱۹۵۰ در تهران جمعیت طرفداران صلح زیر رهبری شاعر نامدار و شخصیت برجسته اجتماعی ایران ملک‌الشعراء بهاد تشکیل شد. در این جمعیت شخصیت‌های اجتماعی پیشرفته، چهره‌های علمی، فرهنگی و هنری، چند نماینده مجلس شرکت داشتند، اینان میتینگ‌ها و تظاهراتی به منظور دفاع از صلح برگزار کردند و در میان توده‌های مردم از وجهه‌فراوانی برخوردار شدند.

کمیته‌ها و حوزه‌های جمعیت طرفداران صلح، خانه صلح در تهران، اصفهان، آبادان، مشهد، کرمان و شهرهای دیگر تشکیل گردید. در کارگاهها و کارخانه‌ها و مؤسسات آموزشی عالی، کار توضیحی و تبلیغات صلح در میان مردم آغاز گردید، طرفداران صلح، خواهان قطع آزمایشهای اتمی، پیکار به خاطر استواری استقلال ایران، بیرون راندن امپریالیست‌های بیگانه از کشور، لغو امتیاز شرکت نفت انگلیس - ایران و ملی کردن صنایع نفت بودند. به ویژه کارگران ایرانی و روشنفکران پیشرفته در فعالیت‌های این جمعیت شرکت فعالانه داشتند. فعالیت‌های حزب «غیرقانونی» توده نقش مؤثری را در جنبش طرفداران صلح ایفا کردند: این حزب تلاشهایی جدی به منظور یک پارچه کردن صفوف پیکار بکار برد؛ بیانیه‌هایی خطاب به مردم منتشر کرد و ضمن آنها مسائل جنبش بین‌المللی به خاطر صلح تشریح گردید، روی بیانیه استکهلم و اعلامیه‌های دیگر طرفداران صلح تبلیغ می‌کرد.

بیش از نیم میلیون ایرانی زیربانیه مورخ دسامبر ۱۹۵۰ طرفداران صلح در استکهلم را امضاء کردند. بیانیه شورای جهانی صلح درباره انعقاد پیمان صلح میان دولت‌های بزرگ جهان، مورد پشتیبانی توده‌های مردم ایران قرار گرفت. زیربانیه شورای جهانی صلح مورخ آوریل ۱۹۵۲ را قریب دو میلیون ایرانی امضاء کردند.

به موازات شرکت کارگران در جنبش بخاطر صلح به سال ۱۹۵۰ پیکار طبقاتی کارگران ایران شدت یافت. در نیمه سال ۱۹۵۰ اینان به تشکیل سازمانهای اتحادیه‌های «غیرقانونی» که زیر رهبری حزب توده ایران بود همت گماشتند. فقط در تهران در حدود ۲۵ سازمان اتحادیه‌ها به وجود آمد. بافندگان اصفهان و سمنان نیز اتحادیه درست کردند. حتی در منطقه خوزستان و آبادان که حکومت نظامی اعلام شده بود، اتحادیه‌ها سازمان یافتند. از اول مارس ۱۹۵۰ «دزدانه ظفر»، ارگان اتحادیه‌ها بگونه «غیرقانونی» انتشار یافت.

جنبش اعتصابی کارگران هم اوج گرفت. در آوریل ۱۹۵۰ چند هزار تن از بافندگان

«شاهی» دست به اعتصاب ۷ روزه زدند. برخوردی میان اعتصاب‌کنندگان و پلیس رویداد. ضمن نیمه دوم سال ۱۹۵۰ در شهرهای اصفهان، سمنان، یزد، کاشان، رشت، تبریز، بیش از ۱۰ اعتصاب کارگری رویداد، اعتصاب‌کنندگان علاوه بر خواسته‌های اقتصادی، خواهان واگذاری آزادیهای دموکراتیک و ملی کردن صنایع نفت بودند.

جنبش توده‌ای بخاطر صلح و خیزش‌های کارگری در ایران پیوسته با جنبش‌های ضدامپریالیستی پیوندی ناگسستنی داشتند. در رابطه با تلاش امپریالیست‌های انگلیسی به منظور تعمیم «قرارداد متمم» نفت جنوب ایران، در پایان سال ۱۹۵۰ و آغاز سال ۱۹۵۱ در تهران، قم، رشت، همدان، آبادان و شهرهای دیگر ایران از سوی حزب توده و جبهه ملی می‌تینگ‌ها و تظاهرات توده‌ای عظیمی به منظور اعتراض علیه استثمار کمپانی نفت انگلیس - ایران، سازمان داده شد. در جریان این جنبش‌ها سازمانهای دموکراتیک ضد - امپریالیستی تشکیل گردید؛ جمعیت آزادی ایران و جمعیت ملی پیکاد علیه شرکت نفت انگلیس - ایران از آنجمله بودند. شرکت‌کنندگان این می‌تینگ‌های توده‌ای خواهان تسلیم کلیه تأسیسات نفت جنوب بگونه رایگان به دولت ایران بودند، اینان خواهان الغای کلیه امتیازات به امپریالیست‌ها، آزادی مطبوعات و فعالیت‌های کلیه سازمانهای دموکراتیک، الغای حکومت نظامی در سرتاسر کشور و احترام به حقوق فردی درباره پیکارهای سیاسی بودند.

مجلس ۱۶ زیر فشار جنبش گسترده و فراگیر توده‌های مردم در ۱۱ ژانویه ۱۹۵۱ تصویب «قرارداد متمم» شرکت نفت انگلیس - ایران را رد کرد. هنگام بحث در این جلسه مجلس، نمایندگان جبهه ملی، مسئله لغو قرارداد ۱۹۳۳ و ملی کردن تأسیسات شرکت نفت انگلیس را مطرح کردند. امپریالیست‌های امریکائی می‌کوشیدند عوامفریبانه از پندار ملی شدن نفت که سخت مورد استقبال توده‌های وسیع مردم بود، بهره‌برداری کنند. آنها می‌پنداشتند که از این راه ممکنست رقیبان انگلیسی‌شانرا در ایران از میدان درکنند و زیر پوشش «کمک به ایران» منابع نفت جنوب ایران را به دست گیرند و از آن بهره بکشند. ضمناً حساب می‌کردند که با اشاعه پندار ملی کردن نفت جنوب، انگلیسها نر متر خواهند شد و انحصارات نفتی امریکا امکان خواهند یافت هرچه بیشتر در بهره‌کشی از منابع نفت جنوب با انگلیسها شریک شوند.

ناگامی تحریکات انگلیسها و تصمیم مجلس درباره ملی کردن نفت

امپریالیست‌های انگلیسی طبق روش معمولیشان به ایران فشار می‌آوردند. در پایان

۱۹۵۰ جاسوسان انگلیسی دوباره پندار تشکیل «دولت مستقل عربی» را در منطقه خلیج فارس علم کردند، و چنین فرض شد که این «دولت» از شیخ نشین‌ها و دولت‌های تحت‌الحمایه انگلستان از قبیل جزیره بحرین، شیخ نشین کویت، عمان و قطر تشکیل خواهد شد. ضمن ارتباط با امپریالیست‌های انگلیسی، روزنامه و رادیوهای چند کشور عربی الحاق استان خوزستان را، که در آن تأسیسات بزرگ صنعت نفت آبادان متعلق به شرکت نفت وجود داشت، به «دولت نوین یاد عربی» خواستار شدند.

از لحاظ مالی هم فشار سختی به دولت وارد آوردند. بانک انگلیس ناگهان دو شعبه‌اش را در ایران تعطیل کرد و از دولت ایران خواست که سپرده‌های تضمین‌شده آن بانک را که به یک میلیون لیره استرلینگ بالغ می‌شد به آن بانک برگرداند و کلیه بدهی‌های خود را به آن بانک بپردازد. شرکت نفت ضمن تلاش برای مختل کردن گردش پولی در ایران، با در نظر گرفتن اینکه سالیانه ۱۵۰ میلیون تومان از ۷۰ میلیون کل پول در گردش ایران را این شرکت به جریان می‌انداخت، معاملات خود را در ایران متوقف کرد و حساب‌های خود را بست.

فعالیت جاسوسان انگلیسی در میان بختیاربها، قشقای‌ها، عرب‌ها و عشایر دیگر شدیدتر شد، اینان عشایر را برای اقدام علیه دولت مرکزی برمی‌انگیختند. عوامل جاسوسی شرکت انگلیس در میان عشایر خوزستان اسلحه پخش کردند و بگونه عوامل فریبانه‌ای اعلام داشتند که این عشایر می‌توانند بدون واسطه از درآمد نفت ایران در خوزستان بهره‌برداری کنند و اجازه ندهند درآمد ثروت‌های طبیعی سرزمین آنها به جیب «مرتجعان تهرانی» سرازیر شود.

انگلیس‌ها همچنین به فشارهای دیپلماتیک و تهدیدهای نظامی علیه ایران پناه جستند. در فوریه و مارس ۱۹۵۱ معاون وزارت خارجه انگلستان به نام ددپی و سفیر انگلیس در ایران به نام شپرد، اعلامیه تهدیدآمیزی صادر کردند مبنی بر اینکه دولت انگلستان بیرون راندن شرکت نفت انگلیس - ایران را از ایران تحمل نخواهد کرد. چند ناو جنگی انگلیسی به خلیج فارس اعزام و در شط‌العرب که فاصله چندانی از آبادان و خرم‌شهر نداشت لنگر انداختند.

اما این بار تهدیدها و فشارهای انگلیسی‌ها بیهوده بودند. دخالت خشن و بی‌پروای امپریالیست‌های انگلیسی در امور داخلی ایران هرچه بیشتر قهر توده‌های وسیع مردم را علیه سیاست‌های امپریالیستی برانگیخت. بسیاری از روزنامه‌های ایرانی و نمایندگان مجلس، خشم مردم را بازتابانند. و به سختی علیه این اقدام‌های تحریک‌آمیز انگلیس‌ها اعتراض کردند. موج جنبش ضد امپریالیستی هرچه بالاتر اوج گرفت. در بسیاری از موارد این جنبش

نه تنها علیه انگلیسها بلکه بر ضد امپریالیست‌های امریکائی هم سمت گرفت. اینگونه، در پایان ژانویه ۱۹۵۱، پس از وارد شدن يك کشتی امریکائی حامل اسلحه و ساز و برگ نظامی به بندر شاهیور، ساکنان این بندر تظاهرات توده‌ای ضد امریکایی‌ای برگزار و بندر را محاصره کردند.

در نیمه‌سال ۱۹۵۰ ژنرال رزم‌آرا که از پیش با انگلیسها بستگی نزدیکی داشت، به نخست‌وزیری ایران منصوب گردید، او علیه نظریه ملی کردن تأسیسات نفتی شرکت نفت ایران-انگلیس، پس از رد «قرارداد متمم» به وسیله مجلس، به بیکار پرداخت. اومی پنداشت برای رهائی ایران از بحران اقتصادی و سیاسی موجود فقط بایستی درآمد دولت را از راه اجرای «قرارداد متمم» با شرکت نفت و حتی وام گرفتن از امریکا، افزایش داد. اما امریکائیان از واگذاری وام به دولت رزم‌آرا خودداری کردند، چون او برای تصویب «قرارداد متمم» تلاش می‌کرد، از تحقق نقشه‌های امریکائیهادر باره بودن منابع نفت جنوب ایران، مانع می‌شد.

در شرایط افزایش دشواریهای مالی - اقتصادی و زیر فشار گروههای گوناگون جامعه ایران که خواهان برقراری روابط دوستانه با اتحاد جماهیر شوروی بودند، قسمتی به منظور تجدید روابط بازرگانی با اتحاد شوروی که در پایان جنگ جهانی دوم از میان رفته بود، رزم‌آرا مذاکرات بازرگانی با دولت شوروی را آغاز کرد. این دو دولت در ۴ نوامبر ۱۹۵۰ موافقت‌نامه‌ای درباره تجدید روابط بازرگانی میان ایران و اتحاد شوروی امضاء کردند.

در عین حال رزم‌آرا که عوامل امریکائی را در رد «قرارداد متمم نفت» به وسیله مجلس مقصر می‌شناخت، اقدامهایی به منظور محدود کردن موقعیت ایالات متحده امریکادر ایران، انجام داد. در آغاز سال ۱۹۵۱ دولت ایران قرارداد با کمپانی امریکائی «اددسین-کافسلفانت اینکوردپوریتد» را که روی سازمان برنامه ایران کار می‌کرد لغو و به مستشاران اقتصادی امریکائی دستور داد تا ایران را ترك کنند. رزم‌آرا همچنین اعلام داشت که ایران از این به بعد از امریکائیان کمک مالی نخواهد گرفت. دولت گروه افسرانی را که به منظور آشناسدن با سیستم سازمان و اسلحه نیروی مسلح امریکا به آنکشور اعزام شده بودند، پیش از وقت فراخواند. علاوه بر این دولت رزم‌آرا بخش رادیوئی «صدای امریکا» را از ایران ممنوع کرد.

اینگونه سیاست دولت ایران جداً مانع از عملی شدن نقشه‌های امریکائیان برای تصرف نفت جنوب و مطیع کردن ایران، گردید. همه اینها سرانجام باعث کشته شدن ژنرال رزم‌آرا در ۷ ماه مارس ۱۹۵۱ گردیدند.

پس از کشته شدن رزم‌آرا، حسین علاء سفیر سابق ایران در ایالات متحده به نخست‌

وزیری ایران منصوب گردید. در ترکیب دولت تازه ژنرال حسن ارفع و ژنرال ابوالفضل زاهدی و مرتجعان نامدار دیگری شرکت داشتند. نخست وزیر علاء یك باره از بر گذاری می تینگ ها و تظاهرات مردم جلوگیری کرد و حکومت نظامی اعلام داشت. این اقدامها به این منظور انجام گرفت تا جنبش ضد امپریالیستی روز افزون مردم را سرکوب کند.

مجلس ایران زیر فشار مردم در ۱۵ مارس ۱۹۵۱ قانون ملی شدن نفت را تصویب کرد. این قانون برای پیشرفت اقتصادی و سیاسی آینده ایران اهمیت فراوان داشت. عملی شدن این قانون به معنی از میان رفتن نیرومندترین تکیه گاه سیاست استعماری امپریالیسم انگلستان در خاور نزدیک و میانه بود. ملی کردن تأسیسات نفتی شرکت نفت انگلیس می توانست به تاراج گیری امپریالیست ها در پر نعمت ترین منبع ثروت ایران پایان دهد و چشم انداز پیشرفت اقتصادی، نابود شدن فقر و استواری استقلال سیاسی ایران را نمایان کند.

تصویب ملی شدن صنعت نفت به وسیله مجلس باعث شادمانی همگانی مردم ایران گردید و همه میهن پرستان این رویداد بزرگ را جشن گرفتند؛ در ۱۶ مارس ۱۹۵۱ همه گروههایی که برای ملی شدن نفت پیکار کرده بودند در میدان بهارستان گرد آمدند و ضمن می تینگ توده ای پر خروشی، تصمیم مجلس را ستودند، ضمناً خواستار اجرای بید رنگ این قانون شدند. اینان نه تنها کمپانی نفت انگلیس، بلکه امپریالیست های امریکائی را هم که کوشش می کردند شکل تازه استثمار استعماری را به ایران تحمیل کنند، محکوم شمردند. خواسته ملی کردن تأسیسات نفت جنوب کلیه نیروهای سیاسی ایران را بایکدیگر متحد کرد. نمایندگان شرکت های نفتی امریکائی و همچنین نمایندگان رسمی دولت امریکا در تهران تلاش می کردند، از این موقعیت بهره ببرند و وضعی را به وجود آورند که اداره نفت جنوب ایران را خود به دست گیرند. انحصارات امریکائی به دولت ایران پیشنهاد کردند که حاضرند «خدمات» خود را به عنوان دلال فروش نفت ایران در بازارهای جهان، عرضه دارند. چند کمپانی آشکارا طرحهایی ارائه دادند که تأسیسات نفت جنوب به آنها واگذار شود و متعهد شدند مبلغ بیشتری را بابت حق السهم به دولت ایران خواهند پرداخت؛ «تگزاس اویل کمپانی» - تا ۶۰٪، «موکونی واگیوم اویل کمپانی» - تا ۶۵٪ و «آرامکو» حتی تا ۷۲٪ کل درآمد نفت استخراج شده را حاضر شدند به دولت ایران واگذارند. این پیشنهادها هشدار برای افکار عمومی به ویژه گروههای پیشرفته ایران بود که، دریابند انحصارات نفتی امریکا می کوشند تا جای کمپانی انگلیسی را بگیرند.

امپریالیست های انگلیسی به وسایل گوناگون می کوشیدند تا موقعیت خود را در ایران ثابت نگه دارند. در مارس ۱۹۵۱ ناوهای جنگی تازه ای را به خلیج فارس فرستادند.

درمرز خاکی عراق - ایران نیروهای زمینی خود را متمرکز کردند. شایعاتی پخش شد که گویا ممکنست نیروهای انگلیسی جنوب ایران را اشغال کنند.

در ۲۴ مارس ۱۹۵۱ نفت گران بندر معشور و آغا جاری اعتصاب کردند، این اعتصاب تأسیسات نفتی دیگر را در آبادان، هفت گل، گچساران، مسجد سلیمان، لالی فرا گرفت و به يك اعتصاب عمومی نفت گران ایران تبدیل گردید. این اعتصاب به امپریالیست‌ها و مرتجعان ایران هشدار داد که آنها نباید درباره مسئله نفت ایران در پشت درهای بسته وبدون آگاهی مردم تصمیم بگیرند.

دولت حسین علا بیدرنگ به مناطق نفت‌خیز، ارتش فرستاد و به آنها دستور داد تا به روی اعتصاب کنندگان آتش بگشایند. در آبادان و بندر معشور سربازان ده‌ها کارگر را کشتند و زخمی کردند. شماره بی‌شماری از کارگران بازداشت شدند. در همان هنگام انگلیسها دو ناو هواپیمابر، ۴ رزمناو، ۱۲ اژدر افکن و ناوهای جنگی دیگر به عمان و خلیج فارس فرستادند. قلع و قمع خونین اعتصاب کنندگان و تهدید نظامی انگلیسیان اصلاً کارگران و همه مردم ایران را نترساند. در سرتاسر ایران جنبش هم‌بستگی با نفت گران اعتصابی اوج گرفت. در تهران، اصفهان، کاشان، کرمانشاه و شهرهای دیگر، اعتصاب‌ها و تظاهرات هم‌بستگی انجام پذیرفت، جنبش ودفاع از نفت گران اعتصابی تمام کشور را فرا گرفت و تقریباً بگونه جنبش همگانی نمایان شد.

همه این رویدادها شرکت نفت انگلیس و ایران را ناچار به گذشت کرد. در ۱۶ آوریل در بندر معشور، و پس از آن در آغا جاری میان نمایندگان شرکت نفت و کارگران موافقت نامه‌ای به امضاء رسید که به موجب آن کمپانی متعهد شد کارمزد ایام اعتصاب را به کارگران بپردازد، ۳۰ درصد بابت شرایط سنگینی کار به مزد آنها اضافه کند، و حتی از پیگرد شرکت کنندگان در اعتصاب چشم پوشد.

طبقه کارگر به عنوان پیش‌تاز پیکار به خاطر ملی کردن صنعت نفت شناسانده شد. کارگران هنگام تظاهرات توده‌ای روز اول ماه مه به سال ۱۹۵۱ خواسته‌های ضد امپریالیستی خود را مطرح کردند، و حتی خواهان وضع قوانین پیشرفته‌ای برای کار و بیمه‌های اجتماعی، افزایش کارمزد، ۸ ساعت کار روزانه، دموکراتیزه شدن دستگاه دولت، آزاد کردن فعالیت‌های حزبی و سندیکائی شدند.

در برابر اوج‌گیری جنبش‌های توده‌ای دولت‌های امپریالیست انگلیس و امریکا به زدوبند پرداختند. در آوریل ۱۹۵۱ در واشنگتن مذاکراتی میان کمپانی‌های نفتی انگلیس و امریکا درباره اتخاذ روش‌های مشترکی به منظور برخورد با مناقشه نفتی ایران و انگلیس انجام گرفت. در این جلسه مشاوره نمایندگان انگلیسی و انحصارات نفتی امریکا

موافقت کردند که نسبت به شکل آینده تاراج منابع نفتی ایران و سرکوبی جنبش‌های روزافزون ضدامپریالیستی مردم بایکدیگر همکاری کنند.

مذاکرات واشنگتن نمایانگر دخالت آشکار و ناهنجار کمپانی‌های نفتی انگلیسی و امریکائی در امور داخلی ایران و زدوبند آنها برای غارت منابع نفتی این کشور در غیاب صاحبان اصلی‌شان یعنی ایرانیان بشمار می‌رفت، بنابراین قهر افکار عمومی مردم ایران را برانگیخت. پس از انتشار اعلامیه مذاکرات واشنگتن در میدان بهارستان تهران، می‌تینگی ۴۰ هزار نفری بر گذار گردید.

رهبران جبهه ملی، مطبوعات پیشرفته، همه رجال وطن پرست ایران به سختی از دولت حسین علاء که سیاست دفاع از منافع شرکت‌های نفت‌خوار را در پیش گرفته بود، انتقاد کردند. به ویژه هنگامیکه علاء نسبت به طرح مسئله ملی کردن نفت در کمیسیون ویژه مجلس عملاً خرابکاری می‌کرد، آشفتگی توده‌ها چند برابر شد، این کمیسیون را رهبر جبهه ملی دکتر محمد مصدق اداره می‌کرد.

در شرایط اوج‌گیری جنبش ضدامپریالیستی مردم، اختلاف نظر دولت علاء و کمیسیون نفت مجلس شدت یافت و در پایان ماه آوریل دولت علاء ناگزیر به استعفا گردید.

دولت مصدق و اوج‌گیری پیکار نفت ایران

در ۲۹ آوریل ۱۹۵۱ دکتر محمد مصدق که نماینده گرایش‌های بورژوازی ملی ایران بود، نخست‌وزیر ایران شد. گروه‌های دست راستی ایران از ترس جنبش ضدامپریالیستی مردم که آماده شدت پیکار علیه رژیم هالک - بودژوا بودند به نخست‌وزیری دکتر مصدق خشنودی دادند، چون او از یکسو هواخواه سرسخت ملی کردن صنایع نفت، و از سوی دیگر مخالف قشرهای گسترده دموکراتیک ایران بشمار می‌رفت.

هدف دولت مصدق تحقق قانون ملی کردن صنایع شرکت نفت انگلیس - ایران و بهره‌برداری از درآمد نفت برای استواری وضع اقتصادی کشور بود. مصدق و شخصیت‌های ملی وابسته به قشر بورژوا - مالک که جزو جبهه ملی بشمار می‌آمدند، می‌پنداشتند که تنها از این‌راه ممکن است کشور را از بحران مالی و اقتصادی نجات داد و از انفجار اجتماعی جلوگیری کرد. مجلس ایران پیشنهاد کمیسیون نفت را درباره تحقق قانون ملی کردن صنعت نفت ایران تصویب کرد. بر پایه این تصمیم کمیسیون مختلطی شامل نماینده مجلس، ۵ تن سناتور و وزیر دارائی تشکیل گردید تا به خلع ید کمپانی نفت انگلیس - ایران و تشکیل سازمان شرکت نفت ملی ایران پردازد.

اینگونه در نتیجه اوج گیری جنبش نیرومند ضد امپریالیستی موقعیت ممتاز امپریالیسم انگلستان در ایران سخت به خطر افتاد. از سوی دیگر طرحهای امریکا در رابطه با نفت ایران در اثر این جنبشها با خطر نابودی روبرو شد. امریکا و انگلستان مشترکاً بگونه‌ای ناهنجار دولت مصدق را زیر فشار قراردادند تا از عملی کردن قانون ملی شدن نفت چشم ببوشد. در نیمه ماه مه سفیر انگلستان در ایران به نام شپرد یادداشتی به دولت ایران تسلیم کرد که در آن گفته می‌شود، دولت انگلستان الغای امتیاز سال ۱۹۳۳ را از سوی دولت ایران به رسمیت نمی‌شناسد و آنرا ناحق می‌پندارد؛ انگلستان پیشنهاد کرد تا مذاکرات در این باره آغاز و قرارداد تازه‌ای درباره بهره‌برداری از نفت ایران منعقد شود.

در همان هنگام اعلامیه دولت ایالات متحده امریکا مبنی بر پشتیبانی از موضع دولت انگلستان در ایران منتشر گردید. دولت امریکا جدا اصرار ورزید که قانون ملی شدن صنایع نفت لغو شود. ضمن یادداشت امریکا به دولت ایران به ویژه روی جنبه‌های منفی ملی شدن نفت ایران تکیه شد. علاوه بر این در پایان ماه مه ۱۹۵۱ رئیس جمهور امریکا فردین نامه‌ای برای مصدق فرستاد و ضمن آن اصرار ورزید که «مذاکرات با انگلیسها» را درباره مسئله نفت آغاز کند.

در شرایطی که امپریالیست‌های انگلیسی و امریکائی دولت ایران را سخت زیر فشار گرفته بودند، حزب توده ایران به دولت پیشنهاد همکاری داد. در ۱۹ ماه مه ۱۹۵۱ روزنامه «به سوی آینده» نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب توده ایران را خطاب به دکتر مصدق انتشار داد، ضمن این نامه پیشنهاد شد که دولت اقدامهای قاطعی به منظور انحلال کامل شرکت نفت انگلیس - ایران به عمل آورد، ادعاهای بیجای آن شرکت را رد کند و مستشاران بیگانه را از ایران بیرون راند. حزب توده همچنین از دولت خواست تا بیکارگران راه استقلال ملی ایران را از زندانها آزاد و حکومت نظامی را لغو کند، دادگاه های اختصاصی (منظور دادگاه نظامی است. م.) که افراد میهن پرست را محکوم می‌کند، از میان ببرد. اما مصدق به این نامه کمیته مرکزی حزب توده ایران جوابی نداد.

فشار ناهنجار و بی‌رودروسی دولت‌های انگلستان و امریکا بر ایران، قهر مردم را علیه سیاست امپریالیست‌ها برانگیخت. می‌تینگ‌ها و تظاهرات عظیم توده‌ای در پایان ماه مه ۱۹۵۱ در سرتاسر کشور برگزار گردید. به ویژه در ۲۹ ماه مه هیجدهمین سالروز امضای اسارت بار امتیاز سال ۱۹۳۳ نفت در تهران می‌تینگ‌های عظیمی تشکیل شد؛ در این می‌تینگ و تظاهرات که جلومجلس انجام گرفت، بیش از ۸۰ هزار نفر کارگر، پیشه‌ور، مستخدم و دانشجو شرکت داشتند. اینان خواستار انجام نوری وبدون سازش قانون ملی شدن صنعت نفت بودند. ضمن قطعنامه می‌تینگ علیه دخالت انگلیسها و امریکائیان در امور داخلی ایران

و حتی علیه اختیارات فوق العاده کمپانی های نفتی امپریالیست ها و در قسمتی علیه محدودیت فروش محصولات نفتی ایران در چارچوب کشورهای معین، جداً اعتراض شد^۱. اجتماع کنندگان همچنین خواهان لغو حکومت نظامی در خوزستان، آزادی فعالیت های احزاب، اتحادیه ها و گلیه سازمان های دموکراتیک، ساعت کار روزانه و وضع قانون انتخابات بگونه ای که حقوق دموکراتیک تمام مردم ایران بگونه برابر تأمین شود، بودند. می تینگ ها و تظاهرات مشابهی در شهرهای دیگر کشور برگزار گردید.

در آغاز ژوئن ۱۹۵۱، نمایندگان هیئت مدیره کمپانی نفت انگلیس - ایران زیر نظر جکسون معاون هیئت مدیره وارد ایران گردید. جکسون ضمن مذاکره با کمیسیون مختلط نفت ایران پیشنهاد کرد که کمپانی نفت تازه ای با شرکت ایران و کمپانی های نفت انگلیس و امریکا تشکیل شود، و در حدود نصف درآمد نفت به دولت ایران تحویل گردد. سفیر امریکا در ایران به نام گریدی درباره پذیرش این پیشنهاد به وسیله دولت ایران، پافشاری کرد. اما دولت ایران زیر فشار جنبش نیرومند ضد امپریالیستی مردم در مراتب کشور پیشنهاد جکسون را رد کرد. دولت ایران تصرف تأسیسات و پالایشگاه شرکت نفت انگلیس را آغاز کرد. روی ساختمان های دستگاه اداری شرکت سابق نفت در آبادان و جاهای دیگر برچم ملی ایران برافراشته شد.

پس از ناکامی هیئت جکسون انگلیسها نیروها و ناوهای جنگی تازه ای به خلیج فارس فرستادند. در عین حال انگلستان با پشتیبانی امریکا موضوع نزاع میان ایران و شرکت نفت را به دادگاه بین المللی لاهه ارجاع کرد، دادگاه نامبرده در ژوئیه ۱۹۵۱ قرار عدم صلاحیت خود را در رسیدگی به دعوی نامبرده صادر کرد، چون یکی از طرفین دعوی شرکت بود، نه دولت بریتانیا. دادگاه به ایران توصیه کرد اقداماتی به منظور تغییر وضعیت شرکت نفت انگلیس به عمل نیاورد. این تصمیم دادگاه لاهه به سود انگلیس و امریکا تمام می شد، چون اینها خواهان تجدید امر و نهی بدون کنترل کمپانی نفت ایران و انگلیس به منظور بهره کشی از نفت جنوب ایران بودند.

امریکا کوشش می کرد دولت ایران را وادار به اطاعت قسمت اخیر حکم دادگاه لاهه بکند، در ۹ ژوئیه گریدی قائم تازهای از سوی رئیس جمهور امریکا، ترومن به مصدق تسلیم داشت که ضمن آن در انجام توصیه دادگاه بین المللی لاهه پافشاری می کرد. علاوه بر این ترومن پیشنهاد کرد که دولت ایران نماینده شخصی او به نام ا. هرپمن را برای مذاکره درباره مسئله نفت بپذیرد. از پیش چند ناو جنگی امریکائی از سنگاپور به سواحل ایران

۱. ضمن قانون ملی شدن نفت که به تصویب مجلس رسید قید شده بود که دولت ایران موظف است محصولات نفتی ایران را فقط به کشورهای غربی بفروشد.

فرستاده شده بودند.

دخالت امپریالیست‌های امریکائی و تصمیم دادگاه لاهه باعث برگذاری می‌تینگ‌ها و تظاهرات عظیم اعتراضی مردم در تهران گردید. محافل اجتماعی ایران و مطبوعات آشکارا این اعمال را ناقض حقوق بین‌المللی و حاکمیت ایران شتابانندند. دولت ایران صلاحیت رسیدگی دادگاه لاهه را در این باره رد کرد. در همین حال مصدق ترومن را آگاه کرد که دولت ایران ۱. هریمن را برای مذاکره در تهران می‌پذیرد.

افکار عمومی ایران به درستی دریافتند که سفر هریمن به ایران به منظور مجبور کردن دولت برای تسلیم در برابر خواسته‌های انحصارات نفتی انگلیس و امریکا انجام می‌گیرد. بنابراین هنگام ورود ۱. هریمن به تهران در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ تظاهرات صدهزار نفری مردم به منظور اعتراض علیه سیاست امریکا در ایران انجام گرفت، این تظاهرات را جمعیت ملی پیکار علیه کمپانیهای نفتی امپریالیستی در ایران، رهبری می‌کرد. تظاهرکنندگان خواهان انجام بی‌چون و چرای قانون ملی‌شدن صنعت نفت، خروج بیدرتنگ هریمن از ایران، بیرون رفتن ناوهای جنگی امریکائی و انگلیسی از آبهای ایران، آزادی احزاب و اتحادیه‌ها بودند. به دستور رئیس‌شهربانی تهران که تابع وزیر کشور دولت مصدق یعنی ژنرال زاهدی بود، پلیس و ارتش مسلح در برابر تظاهرکنندگان ظاهر شدند و به‌روی آنها آتش گشودند. در پی این سرکوبی ددمنشانه، بسیاری از شرکت‌کنندگان کشته یا زخمی شدند. در تهران حکومت نظامی اعلام شد و تقریباً ۲۰ روزنامه پیشرفته توقیف و بازداشت دسته‌جمعی آغاز گردید. در شهرهای دیگر ایران هم موج سرکوبی شرکت‌کنندگان در جنبش ضد امپریالیستی و ضد دموکراتیک از سوی دولت آغاز گردید.

این رویداد قهر مردم را برانگیخت. جمعیت ملی پیکار علیه کمپانیهای نفتی امپریالیستی در ایران و سازمانهای دیگر و بسیاری از چهره‌های برجسته سیاسی و روزنامه‌ها این عمل دولت را محکوم شمردند.

در چنین موقعیتی که توده‌های مردم در اثر تحریکات امپریالیست‌ها و ارتجاع ایران از زور خشم بخود می‌جوشیدند در پایان ژوئیه - اوت مذاکرات با ۱. هریمن در تهران آغاز گردید. هریمن رسماً به‌عنوان میانجی برای مذاکرات هیئت‌نمابندگی دولت انگلستان زیر رهبری لرد استوکس، (مهدار سلطنتی انگلستان) با دولت ایران، به تهران آمد اما عملاً او نقش مهمی را در جریان مذاکرات ایفا می‌کرد.

طبق طرح پیشنهادی امپریالیست‌های امریکائی - انگلیسی، تأسیسات نفتی جنوب در برابر پرداخت بها و خسارت، از سوی شرکت سابق نفت، به شرکت ملی نفت ایران اسماً تحویل می‌گردید. اما اکتشاف، بهره‌برداری، تصفیه و فروش نفت بایستی در اختیار دو

کمیانی جدید امریکائی وانگلیسی قرار می گرفت - این شرکت جدید شامل دو قسمت به نام سازمان عملیاتی و سازمان فروش موسوم بود، در این سازمان ها مانند پیش امپریالیست های خارجی صاحب کار و همه کاره بشمار می آمدند، البته نقش امریکائیان در این سازمان فعال تر در نظر گرفته شده بود.

در همان هنگام که هریمن در تهران سرگرم مذاکره بود رئیس بانک صادرات - واردات امریکا به نام هاستون اعلام داشت که ممکنست مبلغ ۲۵ میلیون دلار به دولت ایران واگذار کند و مؤسسه فنی امریکائی به نام «لیفانکتودس اینکود پودیکد» پیشنهاد کرد حاضر است ۲۵۰۰ کارشناس امریکائی را برای تعویض پرسنل انگلیسی پالایشگاه نفت به ایران اعزام دارد.

همه این واقعیت ها گواه بر آن بود که هنگام مذاکره هریمن در ایران، امریکا کوشش می کرد دوباره ایران را وادارد تا منابع نفتی خود را در اختیار انحصارگران بیگانه قرار دهد. اما در این مورد امریکائیان تلاش می کردند که تسلط انگلیسها را در این زمینه هرچه بیشتر محدود کنند و تا آنجا که ممکنست انحصارات نفتی امریکا را بر منابع نفت ایران مسلط گردانند. وبهین منظور بود که امریکائیان به مصدق وعده وام دادند و پیشنهاد کردند کارشناسان خود را برای اداره تأسیسات نفت جنوب و غیره اعزام خواهند داشت.

در موقعیت اوج جنبش بیهمتای ضد امپریالیستی مردم، دولت مصدق پیشنهاد امپریالیست های انگلیسی - امریکائی را که هنگام مذاکرات هریمن مطرح شد، نپذیرفت.

انگلیسها با پشتیبانی امریکائیها پس از آنکه دریافتند نمی توانند ایران را از راه فشار های دیپلماتیک و اقتصادی، توطئه و تحریک و تهدید نظامی از میدان در کنند، در اکتبر ۱۹۵۱ مسئله را جهت رسیدگی به شورای امنیت ارجاع کردند. اتحاد شوروی علیه طرح این مسئله در شورای امنیت رأی داد و از نظریات دولت ایران درباره اینکه ملی کردن صنعت نفت ایران یکی از مسائل داخلی ایران است و نمی تواند در صلاحیت رسیدگی شورای امنیت قرار گیرد، پشتیبانی کرد. انگلیس و امریکا کوشش داشتند تا از راه مذاکره در شورای امنیت درباره مسئله نفت ایران موضوع اداره صنعت نفت ایران را به دست شرکت های «بین المللی» مطرح کنند. اما این بار هم نخست وزیر ایران مصدق، این پیشنهاد را به عنوان اینکه با منافع ملی ایران مغایرت دارد، رد کرد.

دولت انگلستان از فشارهای خود بر ایران نکاست و کوشید این کشور را در محاصره اقتصادی و تنگنای مالی قرار دهد. این دولت ورود کالاهای انگلیسی را به ایران تحریم کرد. شرکت نفت انگلیس - ایران پالایشگاه نفت آبادان را به حال تعطیل درآورد، تمام کشتی های نفت کش از کناره های آبادان بیرون برده شدند، به کمپانی های نفت انگلیسی و

شعبه‌هایش دستور داده شد که هیچگونه قراردادی را برای حمل و نقل نفت ایران به خارج منعقد نکنند. انگلیس و آمریکا خرید نفت ایران را تحریم کردند و می‌پنداشتند با اجرای این نقشه‌ها ایران را به ورشکستگی مالی و اقتصادی خواهند کشاند.

تحریم نفت ایران به سختی در وضع مالی - اقتصادی این کشور اثر گذاشت. در رابطه با این جریان دولت ایران در ۱۲ دسامبر ۱۹۵۱ تصمیم گرفت که اگر در ظرف ده روز خریداران سابق نفت قصد خود را مبنی بر خرید نفت از ایران اعلام نکنند، در این صورت دولت ایران حق خواهد داشت نفت خود را به خریداران دیگر بفروشد. در جواب این تصمیم، دولت آمریکا از طریق سفیرش در تهران، بالحن تهدیدآمیزی به دولت ایران اخطار کرد که از فروش نفت به دولت شوروی و کشورهای دیگر سوسیالیستی خودداری کند. ضمناً دولت‌های انگلیس و آمریکا، کشورهای سرمایه‌داری دیگر را هم واداشتند تا نفت ایران را نخرند.

تحریم امپریالیستی نفت ایران باعث شد که در نیمه ۱۹۵۱ بهره‌برداری از نفت ایران تقریباً قطع شود، در نیمه دوم سال ۱۹۵۱، در سال ۱۹۵۲ و تقریباً ۱/۲ الی ۱/۳ میلیون تن نفت استخراج گردید در صورتیکه میزان تولید نفت در سال ۱۹۵۰-۳۱ میلیون تن بود.

انحصارهای نفتی امریکائی از ملی شدن صنعت نفت و تحریم نفت ایران در بازارهای جهان و کاهش تولید آن، برای استوار کردن مواضع نفتی خودشان، هم از لحاظ در اختیار گرفتن بازارهای تولید و هم از لحاظ فروش نفت رقیبان انگلیسی‌شان، فراوان بهره‌بردند. میزان تولید کمپانی‌های نفت امریکائی در کشورهای دیگر خاور نزدیک و میانه در سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۳ به شدت افزایش یافت. کمپانی‌های امریکائی از راه افزایش تولید و فروش نفت در بازارهای جهان، به ویژه در رابطه با جنگ کره که با این رویداد همزمان بود، سودهای کلانی را به جیب زدند.

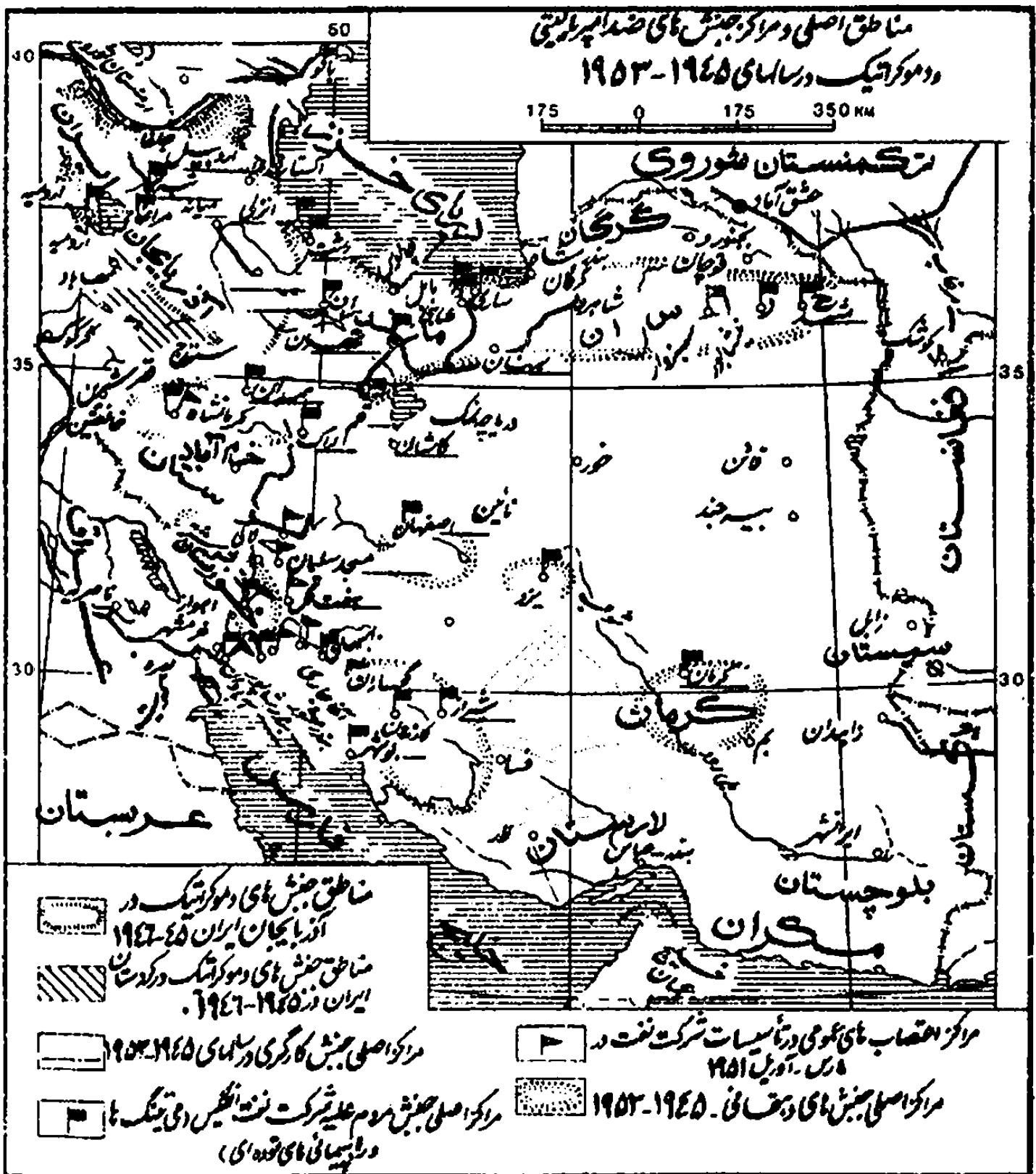
انگلیسها به موازات اختناق اقتصادی ایران به خرابکاری در درون کشور پرداختند، به تحریکات و ایجاد نابسامانی و آشفتگی در درون کشور دست زدند و آشکارا در امور داخلی کشور ایران مداخله می‌کردند. روزنامه باختر امروز در تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۹۵۲ نوشت: «جاسوسان انگلیسی بدون مانع در سرتاسر کشور سفر می‌کنند، ایجاد حوادث خونینی را سازمان می‌دهند، طرحهایی را برای کودتای دولتی تهیه می‌بینند، اقلیت را در مجلس تحریک می‌کنند و غیره». ضمن یادداشتی که وزارت امور خارجه ایران در آغاز ۱۹۵۲ به سفیر انگلیس داد، گفته شد که کارمندان کنسولگری‌های انگلیس، ضمن فعالیت‌هایشان «از حدود وظایف معمولی خود پارا فراتر می‌نهند و در امور داخلی ایران دخالت می‌کنند،

اینگونه استقلال ایران را نقض می‌کنند».

تحریم امپریالیستی نفت ایران و کاهش تولید نفت، درآمد دولت را به میزان چشم-گیری کاهش داد، وضع مالی - اقتصادی کشور بدتر شد و به شماره بیکاران افزوده گردید. گروه‌های گسترده مردم ایران آشفتگی و خشم شانرا نسبت به تحریکات و توطئه‌های امپریالیستها از راه تظاهرات و می‌تینگ‌های توده‌ای نمایانندند، این تظاهرات در نیمه دوم سال ۱۹۵۱ و آغاز سال ۱۹۵۲ در تهران و شهرهای دیگر ایران به وسیله رهبران جنبش ضد امپریالیستی حزب توده ایران برگزار گردیدند، این حزب عملاً از زیرزمین بیرون آمده بود، اگرچه رسماً هنوز غیرقانونی بشمار می‌رفت و دولت مصدق اجازه فعالیت آشکار را به آن نمی‌داد. شرکت کنندگان در می‌تینگ‌ها و دموکراسیونها، جمعیت پیکار علیه کمپانی‌های نفتی امپریالیستی در ایران، خواهان اقدامهای تند درباره اجرای قانون ملی کردن نفت، پایداری سرسختانه در برابر سیاست فشار و زور انگلیسها - امریکائیها در ایران، انجام بازرگانی خارجی بر پایه قراردادهای پایاپای، کیفر متهمان تیراندازی تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ به سوی تظاهر کنندگان میهن پرست بودند، شرکت کنندگان جنبش‌های ضد امپریالیستی همچنین همبستگی خود را با ملت‌های دیگری که به خاطر به‌چنگ آوردن استقلال و آزادی پیکار می‌کنند، اعلام داشتند.

در آغاز سال ۱۹۵۲ دومین کنگره جمعیت ملی پیکار علیه کمپانی‌های نفتی امپریالیستی برگزار گردید، ضمن این کنگره، جمعیت، به «جمعیت ملی پیکار علیه امپریالیسم» تغییر نام داد. در همین کنگره اعلام شد که مسئله جنبش ملی، پیکار علیه سیاست کلیه دولت‌های امپریالیستی در ایران خواهد بود.

دولت مصدق با همکاری جنبش‌های توده‌ای، یک رشته اقدامهایی را به منظور محدود کردن فعالیت‌های امپریالیسم انگلستان در ایران آغاز کرد. در اوت ۱۹۵۱ دولت ایران خواست تا ژنرال کنسول انگلیس در خوزستان که آشکارا در امور داخلی ایران دخالت کرده است، از ایران بیرون رود. در سپتامبر ۱۹۵۱ دولت مصدق حق عملیات ارزی «بانک انگلیسی ایران و خاورمیانه» را که جانشین بانک شاهنشاهی ایران شده بود، سلب کرد و این کار را در انحصار بانک ملی ایران وا گذاشت. مصدق دستور داد که حساب جاری کلیه مؤسسات ایرانی در بانک انگلیس بسته شود و عملاً فعالیت‌های بانک نامبرده در ایران متوقف گردید. در ژانویه ۱۹۵۲ «بانک انگلیسی ایران و خاورمیانه» در ایران بسته شد. در اکتبر ۱۹۵۱ بنا به تقاضای دولت مصدق ۳۰ کارشناس انگلیسی پالایشگاه نفت آبادان و خوزستان از کار اخراج شدند و قرار شد ایران را ترک گویند. در ژانویه ۱۹۵۲ دولت ایران تقاضا کرد کلیه کنسولگری‌های انگلیس در سرتاسر ایران به انگیزه دخالت در امور



داخلی ایران تعطیل شوند.

در فوریه ۱۹۵۲ نمایندگان به اصطلاح بانک بین المللی توسعه و ترمیم زیر نظر گادانو وارد ایران شدند، کمپانی های نفتی انگلیسی و امریکائی تلاش می کردند تا از طریق این بانک حق بهره برداری از منابع نفت جنوب ایران را به دست آورند. اما هیئت گادانو موفقیتی

در این باره به دست نیاورد.

عقیم شدن تلاش به منظور برکناری مصدق در ژوئیه ۱۹۵۲

مصدق از موافقت با کمپانیهای نفتی انگلیس و امریکا درباره مسئله نفت روی بر تافت، کلیه کوششهای این کمپانیها برای به دست گرفتن دوباره صنعت نفت جنوب باناکامی روبرو شد. در ارتباط با این اوضاع در نیمه سال ۱۹۵۲ امپریالیستها و گروههای مرتجع ایرانی وابسته به آنها، تلاش کردند تا مصدق را از نخست وزیری برکنار کنند. مصدق برای پایدار کردن موقعیتش در ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۲ لایحه ای را به مجلس تسلیم کرد که به موجب آن واگذاری اختیارات تام به مدت ۶ ماه را از مجلس تقاضا کرد؛ ضمناً اعلام داشت که وزارت جنگ را خودش اداره خواهد کرد. اما در اثر مخالفت نیروهای ارتجاعی مصدق نتوانست کنترل بر ارتش را به دست گیرد و ناگزیر استعفا داد.

در ۱۸ ژوئیه دوباره احمد قوام به سمت نخست وزیری گماشته شد و بیدرنک سرکوبی جنبش توده ها را آغاز کرد. ساعات منع عبور و مرور اعلام شد و یکانهای ارتش، پلیس و ژاندارمری در خیابانها مستقر شدند تا می تینگها و تظاهرات مردم را سرکوب کنند. قوام با سفیر امریکا در ایران به نام هندسن مشورت می کرد.

گماشته شدن قوام مرتجع به نخست وزیری و فعالیت های تحریک آمیزش، اعتراض جوشان و پر خروش افکار عمومی و توده های گسترده ایران را برانگیخت. همزمان در تهران، آبادان و شهرهای دیگر ایران تظاهرات و می تینگ های توده ای عظیمی علیه قوام امپریالیست های خارجی آغاز گردید. روز ۲۱ ژوئیه در تهران کلیه مردم دست به اعتصاب عمومی زدند. تمام مغازه ها، مؤسسات، بنگاهها و بازار تعطیل شدند. در میدانهای بهارستان، توپخانه و قسمت های دیگر شهر می تینگ های عظیمی بر گذار شد، شرکت کنندگان در تظاهرات خواهان استعفای بیدرنک قوام بودند. قوام کوشید تا تظاهرات را با زور نیروهای مسلح درهم شکند. به فرمان او در برابر تظاهرات کنندگان، یکانهای تانک، زره پوش، پیاده نظام مکانیزه، سواره نظام ظاهر شدند، اینان به روی مردم آتش گشودند. اعتراض توده ها علیه این دست نشانده امپریالیست های امریکائی آن اندازه قاطع و جوشان بود که قوام حتی موفق نشد، کابینه وزیرانش را تشکیل دهد. سرانجام در شب ۲۱ ژوئیه ناچار شد استعفا دهد. و پس از آن به بغداد گریخت.

روز بعد یعنی ۲۲ ژوئیه دوباره مصدق به سمت نخست وزیری برگزیده شد، و ضمناً اداره امور وزارت دفاع ملی را هم به عهده گرفت. اینگونه مصدق مستقیماً به اداره امور

وزارت جنگ پرداخت. در ۳ اوت ۱۹۵۲ مجلس قانون واگذاری اختیارات فوق العاده به مصدق را به مدت همام تصویب کرد.

پس از خنثی شدن توطئه‌های امپریالیست‌ها و مرتجعان ایرانی در ماه ژوئیه، مصدق به پاکسازی افسران ارتش و پلیس پرداخت، تقریباً ۲۰۰ تن از افسرانی که به امپریالیست‌ها و مرتجعان وابسته بودند بازنشسته شدند و جای آنها را افسران وفادار به مصدق گرفتند. این افسران بازنشسته گروه نیرومندی را در صف دشمنان مصدق تشکیل دادند. ژنرال زاهدی که وابسته به مرتجعان ایران و امپریالیست‌های امریکائی بود و در اوائل نخست‌وزیری مصدق سمت وزارت کشور را به عهده داشت و پس از تیرباران تظاهرات ضد امپریالیستی مردم در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ ناچار کناره‌رفته بود، رهبری این گروه را به دست گرفت. زاهدی ظاهراً از فعالیت‌های سیاسی دست برداشت، و به کار سازمان دادن به اصطلاح باشگاه افسران بازنشسته که قانون تهیه نقشه‌های حمله مرتجعان علیه دولت مصدق بود، پرداخت.

در اکتبر ۱۹۵۲ یک توطئه ضد دولتی کشف گردید، بگونه‌ایکه وزیر امور خارجه ایران حسین فاطمی اعلام داشت این توطئه را «یک سفارت خارجی» (منظورش سفیر انگلستان بود) سازمان داده بود. زاهدی در این توطئه دست داشت. اما این بار او را زیر پیگرد قرار ندادند، همانگونه آزاد ماند و به سازمان دادن توطئه‌های ارتجاعی دیگر مشغول شد. پیکار به خاطر به دست گرفتن نیروی ارتش تا سال ۱۹۵۳ ادامه یافت. در ماه مه این سال بنا به تقاضای مصدق، مجلس تصمیم گرفت مسئولیت اداره ارتش را در چارچوب وزارت دفاع ملی به عهده مصدق بگذارند. مسئله سر این بود که فرماندهی کل نیروها از شاه به مصدق انتقال یابد. تلاش مصدق برای به دست گرفتن نیروی ارتش به ویژه برای این منظور بود که ارتش زیر نظر مستشاران امریکائی می‌توانست به عنوان وسیله‌ای به دست نیروهای ارتجاعی، علیه او به کار رود.

قطع روابط سیاسی با انگلستان

در این میان جنبش توده‌ها علیه امپریالیست‌ها گسترش می‌یافت. در جواب تحریرات و توطئه‌های جاسوسان انگلیسی، میهن پرستان ایران خواهان قطع روابط دیپلماتیک با انگلستان، بیرون کردن مستشاران امریکائی از ایران، قطع مذاکرات نفت با امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی، انجام تصمیم‌های قاطع علیه جاسوسان امپریالیست‌ها در کشور بودند. مصدق زیر نفوذ نیروهای میهن پرست و حتی در اثر دشمنی آشکار و سیاست تحریک آمیز دولت انگلستان نسبت به دولت او، در اکتبر ۱۹۵۲ قطع روابط سیاسی را با دولت انگلستان

اعلام داشت و پس از آن کلیه نمایندگان انگلیسی را از ایران بیرون کرد. در پایان ۱۹۵۲ بنا به اصرار جناح چپ جبهه ملی مجلس سنا منحل گردید.

رویدادهای ایران نه تنها در این کشور بلکه در کشورهای دیگر خاور نزدیک و میانه دارای اهمیت فراوانی بود. این رویدادها نشانه اوج گیری پیکارهای ضد امپریالیستی در این منطقه از جهان بشمار می رفت. ضمن پایان مارس ۱۹۵۱ در پارلمان عراق مسئله ملی کردن نفت آن کشور که به وسیله کمپانی های خارجی اداره می شد، مطرح گردید. در آغاز ژوئن ۱۹۵۱ تظاهرات ضد امپریالیستی در جزایر بحرین آغاز گردید، مردم این منطقه هم خواهان ملی کردن صنعت نفت شان که به دست امریکائیها اداره می شد، بودند. ضمناً خواستار بیرون کردن شیخ بحرین و مستشاران انگلیسی از بحرین بودند. در ژوئیه ۱۹۵۱ خواسته ملی کردن بنگاه های فرانسوی، امریکائی و شرکت های خارجی دیگر لبنان در روزنامه های آن کشور مطرح گردید. در تابستان همان سال مردم مصر خواهان ملی کردن شرکت نفت انگلیسی - مصری، بنگاه های حمل و نقل و غیره خارجی شدند. اوج گیری جنبش ضد - امپریالیستی در این کشور سرانجام به الغای پیمان انگلیس - مصر سال ۱۹۳۶ و سپس به سرنگونی رژیم ارتجاعی سلطنتی و سرانجام به بیرون راندن انگلیس ها از منطقه کانال سوئز گردانید. پرچم پیکارهای آزادی ملی در کشورهای خاور نزدیک و میانه هر چه بلندتر برافراشته شد.

دسائس و تحریرات امپریالیست ها نتوانستند از جنبش های روزافزون آزاد ملی مردم این کشورها که از پیکار ملی کردن تأسیسات نفتی کمپانی انگلیسی در ایران الهام گرفته بودند، جلوگیرند.

در چنین شرایطی ضمن پایان ۱۹۵۲ امپریالیست امریکائی نقش اصلی توطئه علیه ایران را به دست گرفتند، و اینان بر آن شدند بازور مصدق را از مسند قدرت سرنگون کنند. بنابراین به موازات ایجاد فشارهای مالی و اقتصادی نسبت به دولت ایران، طرح کودتائی را علیه این دولت سازمان دادند. گروه های ارتجاعی ایران زیر رهبری اداره اطلاعات مرکزی امریکا، از ناپایداری سیاست داخلی و خارجی دولت مصدق بهره بردند، و به سازمان - دادن توطئه ای به منظور سرنگون کردن دولت قانونی مصدق دست یازیدند.

امپریالیست های امریکائی و انگلیسی، ضمن وابستگی به گروه های ارتجاعی مالک - بورژوا و نظامیان بلند پایه مرتجع، متحداً وارد عمل شدند و دولت قانونی مصدق را برانداختند.

کودتای دولتی سال ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) و تسلیم نفت ایران به کنسرسیوم بین‌المللی

سیاست خارجی و داخلی مصدق

مصدق ضمن پیکار به خاطر منافع ملی ایران، با جنبش دموکراتیک توده‌های مردم هم‌آهنگی نشان نداد. دولت مصدق در عین حال که علیه امپریالیسم انگلیس - آمریکا پیکار می‌کرد، خود را به کشورهای سوسیالیستی نزدیک نکرد و کوشش داشت موازنه کجدار و مریزی را بین اینان و دولت‌های امپریالیستی برقرار کند. این چگونگی ناپیگیری سیاست او را مشخص می‌کند.

در رابطه با ایالات متحده آمریکا و گسترش‌خواهی امپریالیستی این کشور در ایران دولت مصدق تا اندازه‌ای به‌سازش‌گرایی داشت. مصدق به‌دریافت وام یا کمک‌های مالی آمریکا گرایش‌نشان داد تا از این راه دشواری‌های مالی - اقتصادی ایران را بهبود بخشد. در زمان مصدق فعالیت دستگاه دولتی آمریکا به‌منظور اجرای به‌اصطلاح برنامه اصل ۴ ترومن، به‌میزان چشم‌گیری گسترش می‌یافت. فعالیت میسیون‌های نظامی آمریکا در ارتش و ژاندارمری ادامه داشت و حتی بشماره مستشاران نظامی آمریکا افزوده شد. با همه اینها در آغاز سال ۱۹۵۲ دولت مصدق از پیوستن به بلوک ضد شوروی در خاورمیانه

که دولت آمریکا آن را سرهم‌بندی کرده بود، روی برتافت. در ارتباط با این جریان آمریکا از رساندن ساز و برگ نظامی به ایران خودداری کرد و اعلام داشت که فعالیت میسیون نظامی آمریکا در ایران قطع خواهد شد. اما در آوریل ۱۹۵۲ میان مصدق و سفیر آمریکا در ایران، هندیسن نامه‌هائی رد و بدل شد. ضمن این نامه‌ها دولت مصدق یادآور گردید که ایران در مناسبات شرق و غرب موضع بیطرفانه‌ای را خواهد گرفت و به آمریکا اطمینان داد که کمک نظامی آمریکا فقط به منظور دفاع در برابر هر حمله‌ای که به او بشود، از هر کجا که مبدأ آن باشد، به کار خواهد رفت. پس از این نامه تحویل ساز و برگ و اسلحه آمریکا به ایران از سرگرفته شد و فعالیت میسیون نظامی آمریکا تجدید گردید.

تحریم نفت ایران، تقریباً قطع کامل تولید نفت و درآمد حاصله از آنرا به دنبال داشت، فشار مالی - اقتصادی امپریالیست‌های انگلیسی و امریکائی، وضع اقتصاد ایران را به وخامت رساند و دولت مصدق را به دشواریهای روزافزونی گرفتار کرد. در جریان سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۴، کسر بودجه جاری دولت ایران ۶ برابر شد. جمع کسر بودجه ایران ضمن این سه سال معاصره (۱۹۵۱-۱۹۵۴) ۱۲/۸ میلیارد ریال بود در صورتیکه درآمد دولت در این مدت سالیانه فقط به ۹ میلیارد ریال می‌رسید.

در این دوره عدم تعادل بازرگانی خارجی، به زیان ایران کاملاً چشم‌گیر بود، به سال ۱۹۵۱/۵۲ میزان صادرات ایران ۴/۳ میلیارد ریال بود، ۲/۷ میلیارد کسری موازنه وارداتی داشت و به سال ۱۹۵۳/۵۴ در برابر صادرات ۸/۴ میلیاردی ایران - ۷/۴ میلیارد بیشتر از خارج کالا وارد ایران شد. ضمناً قسمت عمده کسری موازنه واردات و صادرات بازرگانی خارجی ایران در نتیجه تجارت این کشور با آمریکا، آلمان غربی، انگلستان و ژاپن پدید آمده بود.

و خامت اوضاع مالی - اقتصادی باعث بالا رفتن قیمت‌ها و پائین آمدن سطح زندگی توده‌های مردم ایران گردید. شاخص قیمت‌ها در تهران از ۵۹۰ در سال ۱۹۵۰/۵۱ - به ۸۵۷ در سال ۱۹۵۳/۵۴ رسید. (این شاخص در سال ۱۹۳۶/۳۷ بر معیار ۱۰۰ بود). دولت مصدق به منظور بیرون رفتن از بن‌بست مالی - اقتصادی، در اکتبر ۱۹۵۱ بر آن شد ۱۵٪ از ارقام هزینه بودجه دولت به کاهد، ضمناً اقدامهائی برای صرفه‌جویی در ادارات دولتی انجام داد. تصمیم گرفته شد اتومبیل‌های دولتی به فروش برسد، از اماکنی که ادارات دولتی اشغال کرده بودند لاسته شد. مأموران دولت را کمتر به مأموریت می‌فرستادند. در عین حال دولت به افزایش مالیات‌های غیر مستقیم اقدام کرد؛ ۳۰٪ به مالیات تنباکو افزوده شد، بیش از ۵۰٪ به عوارض گمرکی اتومبیل‌های وارده از خارج اضافه گردید. دولت همچنین در ۴ نوبت، هر بار به مبلغ ۵۰۰ میلیون ریال به انتشار

برگه‌های قرضه ملی اقدام کرد.

دولت مصدق با این اقدام‌های ناچیز نتوانست اوضاع مالی - اقتصادی کشور را جدأ بهبود بخشد، این دولت از کلیه امکاناتش به منظور بسیج منابع داخلی کشور بهره‌نبرد، هیچگونه اقدامی به منظور افزایش مالیات طبقات مرفه انجام نداد، چون اخذ مالیات‌های هنگفت از این طبقه می‌توانست کشور را از بحران مالی نجات دهد. مصدق برای بهره‌برداری از منابع ملی که در اختیار داشت، مثلاً ذخیره نفت اقدامی نکرد. از فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی خودداری کرد، در صورتیکه اگر به چنین کاری دست می‌زد بیگمان دشواری‌های مالی دولت تا اندازه‌ای کاهش می‌یافت و امکان داشت اثر تحریم نفت از سوی امپریالیست‌ها منتفی شود.

دولت مصدق عملاً هیچ‌گونه تصمیمی درباره مسئله اساسی زندگی اجتماعی - اقتصادی ایران نگرفت - این مسئله همانا رسیدگی به وضع کشاورزی کشور و روستائیان بود، او اقدامی برای از میان بردن شرایط فئودالی در روستاها انجام نداد، آخر همین فئودالها بودند که در کنار قیود اسارت‌بار امپریالیست‌ها بزرگترین سد راه پیشرفت کشور بودند. زیر فشار جنبش گسترده مردم برای اجرای قانون ملی کردن نفت (۱۹۵۰-۱۹۵۳)، جنبش ضد فئودالی دهقانی زیر رهبری «جمعیت کمک به دهقانان»، دولت مصدق در اکتبر ۱۹۵۲ تصمیم گرفت که ۳۰٪ به سهمیه معمولی محصول دهقانان به حساب مالک افزوده گردد و هنگام تقسیم محصول ۱۰٪ هم برای آباد کردن روستا در اختیار مالک گذاشته شود و ضمناً دهقانان از قسمتی از پرداخت اضافی جنسی (عوارض) به مالک معاف شدند. اما حتی این تصمیم بی اهمیت هم در مورد دهقانان به مرحله اجرا در نیامد. در برابر جنبش‌های جسته گریخته دهقانان، دولت به‌زور پناه می‌جست. حتی در چند مورد برای سرکوبی این جنبش‌ها به فرستادن نیروهای سرکوب‌گر سرباز و ژاندارم اقدام کرد و اینان هم به‌روی اجتماع دهقانان آتش گشودند.

طبقه کارگر ایران نقش پیش‌تاز را در جنبش‌های ضد امپریالیستی به‌خاطر ملی کردن صنایع نفت بازی می‌کرد و یکی از نیروهای اصلی‌ای بود که مصدق را به قدرت رساند. مصدق کوشش می‌کرد تا جنبش‌های کارگری را سرکوب کند و در عین حال ناگزیر شد گذشت‌هایی را نسبت به این طبقه روا دارد. کارگران ایران به موازات شرکت فعالشان در جنبش‌های ضد امپریالیستی، برای بهبودی وضعیتشان پیکار می‌کردند. به سال ۱۹۵۱ تقریباً ۲۰ اعتصاب کارگری در مؤسسات گوناگون رویداد. در نخستین نیمه سال ۱۹۵۲ کارگران راه‌آهن تهران، بافندگان اصفهان، تبریز، کاشان، قم، چالوس، چرمسازان همدان، معدنچیان زیرآب اعتصاب کردند. کارگران اعتصابی خواهان افزایش کارمزد، بازگشت اخراج-

شدگان به کار، آزادی کارگران بازداشت شده بودند. با وجود واکنش سخت دولت، کارگران تهران، آبادان، اصفهان، تبریز و مراکز صنعتی دیگر به سال ۱۹۵۲ میتینگ و تظاهرات اول ماه مه را برگزار کردند، ضمن این تظاهرات، خواسته‌های اقتصادی و سیاسی خود را اعلام داشتند.

هنگام تظاهرات ژوئیه ۱۹۵۲ علیه قوام، کارگران ایران به ویژه فعالانه وارد عمل شدند. میتینگ‌ها، تظاهرات، اعتصاب‌های آنها گویای سرشت سیاسی و خدامپریالیستی‌شان بود.

در پائیز ۱۹۵۲ جنبش اعتصابی کارگران دامنه گسترده‌ای به خود گرفت. ضمن اوت و سپتامبر در تهران، اصفهان، تبریز، چالوس و شهرهای دیگر کارگران دست به اعتصاب زدند. در اکتبر ۱۹۵۲، کارگران راه‌آهن و معلمان آبادان اعتصاب کردند.

بورژواهای ایران که دولت مصدق نمایندگی و حافظ منافع آنها بود از افزایش دامنه جنبش‌های کارگری بهراس افتادند و سعی می‌کردند تا آنرا محدود کنند. برای این منظور در بهار ۱۹۵۲ در منطقه تهران عملاً حکومت نظامی برقرار شد. در آوریل همان سال رئیس شهربانی کل فرمان داد که در تمام شهرهای ایران شعبه‌های فدراسیون جوانان دموکرات را ببندند و چهره‌های «مشکوک» را بازداشت کنند.

دولت علیه کارگران اعتصابی زور به کار برد. در آوریل ۱۹۵۲، پلیس و ارتش ساختمان اتحادیه رانندگان، کارگران ساختمانی، کارگران کارگاه‌های مکانیکی و غیره را در تهران اشغال کرد. اعضای کمیته اتحادیه‌های راه‌آهن بازداشت شدند. در پائیز ۱۹۵۲ فشار نیروهای دولتی علیه اعتصاب‌کنندگان افزایش یافت. در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۲ مصدق بر اساس اختیارات فوق‌العاده‌ای که مجلس در ۴ اوت ۱۹۵۲ به او داده بود قانون «حفظ امنیت اجتماعی» را صادر و به مرحله اجرا درآورد، به موجب این قانون انجام هرگونه میتینگ، دموونستره، اسیون و اعتصاب ممنوع شد. اما با وجود صدور چنین مقرراتی، اعتصاب کارگران در پایان سال ۱۹۵۲ و سال ۱۹۵۳ - ادامه یافت. در ۱۱ ژانویه ۱۹۵۳ سه هزار تن از کارگران کارگاه‌های کفاشی تهران دست به اعتصاب زدند. ضمن ۳۱ ژانویه - اول فوریه بافندگان تبریز و تهران اعتصاب کردند، اینان خواهان بازگشت کارگران اخراجی به کار بودند. در فوریه - اوت کارگران کارخانه سیمان، کفاشی‌ها، دخانیات، کارگران کوره‌پزخانه‌های تهران، بافندگان تهران، تبریز، اصفهان، یزد، کرمان، شاهی، نفت‌گران آبادان، آغاچاری و غیره اعتصاب کردند. کارگران خواهان انجام قانون کار، عدم دخالت کارفرمایان در کار اتحادیه‌ها، لغو قانون «حفظ امنیت اجتماعی» بودند. ضمن این اعتصاب‌ها بارها میان پلیس و اعتصاب‌کنندگان برخورد رویداد، بسیاری از کارگران بازداشت و حتی

چند تن هم کشته و زخمی شدند.

زیر فشار جنبش کارگری، دولت مصدق در ژانویه ۱۹۵۳ قانون جدیدی مبنی بر انجام بیمه‌های اجتماعی وضع کرد، که به موجب آن، پرداخت مقرری روزهای بیکاری به کارگران، پرداخت مسثمري به معلولين حادثه از کار، بیماران و پیران و غیره پیش‌بینی می‌شد. اما این قانون هم از سوی کار فرمایان اجرا نشد و همین مسئله باعث اعتصاب کارگران گردید.

انشعاب در جبهه ملی

جبهه ملی، حزب يك پارچه و پایدار وابسته به بورژوازی ملی ایران نبود، بلکه از پیوستگی گروههای سیاسی ایگه به منظور ملی کردن صنایع نفت به پیکار برخاسته بودند تشکیل شد، این گروهها هر يك بازتاباننده منافع ویژه قشرهای گوناگون بورژوازی و نیروهای اجتماعی وابسته به آنها بودند. مهمترین گروهی که به جبهه ملی پیوست حزب سیاسی «ایران»، منعکس کننده منافع بورژوازی ملی متوسط بود. یکی از برجسته‌ترین رهبران این حزب اللهیاد صالح بود که در کالج امریکائی تهران درس خوانده و به سال ۱۹۵۳ در زمان مصدق به عنوان سفیر ایران در امریکا برگزیده شد. سرشت ویژه حزب ایران مانند همه گروههای وابسته به بورژوازی ملی دو دلی و ناپایداری بود. در دوره اوج گیری جنبش دموکراتیک ضمن سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۶، حزب ایران خود را به حزب توده نزدیک کرد. پس از شکست جنبش دموکراتیک در پایان ۱۹۴۶، از جنبش کنار کشید و به سوی ایالات متحده امریکا گرایش یافت. در دوره پیکار ملی کردن نفت حزب «ایران» به جبهه ملی پیوست و از مصدق پشتیبانی کرد.

یکی دیگر از گروههای متحد جبهه ملی «حزب آزادی» بود که کم و بیش منافع دستجات دست راستی بورژوازی ایران را منعکس می کرد و رهبری این حزب را حائری زاده به عهده داشت؛ به اصطلاح «حزب زحمتکشان» عم زیر رهبری مظفر بقائی که به داشتن پندارهای ضد کمونیستی دو آتشه شهرت داشت، و منعکس کننده ناسیونالیسم بورژوازی بود به جبهه ملی پیوست، بقائی کوشش می کرد کارگران و قشرهای زحمتکش را از راه تبلیغ برنامه حزبش که رفورم اجتماعی بود، به سوی خود بکشاند؛ حزب «نیروی سوم»، دسته کوچکی با پندار رفورمیستی و یکی از اعضای سابق - حزب توده ایران به نام خلیل ملکی مرتد آن را سازمان داده بود، این حزب هم خود را به جبهه ملی چسباند؛ گروه وابسته به شخصیت روحانی نامدار، آیت الله کاشانی هم جزو جبهه ملی شد، رهبر این گروه بد داشتن

پندارهای انگلیسی‌خواهی شهرت داشت، در آغاز جنگ جهانی دوم خود را از هواخواهان فاشیست‌ها شناساند، به وسیله مأموران انگلیسی بازداشت شد، و بعداً تغییر جهت داد و به امریکائیان گرایید؛ ناسیونالیست بورژوا، حسین مکی؛ گروه خسرو قشقائی که بیشتر به انگیزه دشمنی‌اش با دربار شاه به مصدق پیوست؛ اینها همه خود را به جبهه ملی وابستند. اینگونه در جبهه ملی و پیرامون مصدق، گروههای گوناگونی که از لحاظ مواضع طبقاتی و سیاسی با هم تفاوت فراوان داشتند، گردآمدند و در دوره اوج جنبش توده‌ای ضد امپریالیستی، متحداً به سود جنبش وارد بیکار گردیدند.

جناح راست جبهه ملی (کاشانی، بقائی، حائری‌زاده، مکی)، منافع آن قسمتی از روحانیان، مالکان و بورژوازی بزرگ را منعکس می‌کردند که روحیه‌ای مخالف با انگلیسها داشتند و در عین حال دارای پندار ضد دموکراتیک و ضد کمونیستی بودند. این جناح با امپریالیست‌های امریکائی وابسته بود و کوشش داشت مسئله نفت طبق تمایلات امریکا حل شود. افزایش روز افزون فعالیت قشرهای دموکراتیک مردم، رشد جنبش‌های اعتصابی و دهقانی، جناح راست جبهه ملی را به‌مراس انداخت. قشری از روحانیان که در رأس آنها کاشانی قرار داشت تظاهر آشکار مصدق را به محدود کردن حقوق سلطنت دودمان پهلوی با دیده ناخشنودی و تردید می‌نگریست. چشم‌پوشی مصدق از انجام مذاکره با امپریالیست‌های امریکائی سرآغاز مقاومت روز افزون و گرایش عناصری از جبهه ملی در مجلس به سوی امریکا گردید. در سالهای ۱۹۵۲-۱۹۵۳ کاشانی در رأس این گروه به فعالیت پرداخت، پس از قطع روابط سیاسی با انگلستان و انحلال مجلس سنا، جناح راست جبهه ملی آشکارا از مصدق برید و به اردوگاه مرتجعان پیوست.

در مجلس ۱۷ که شماره نمایندگان گروههای دست راستی قدیمی آن بارها بیشتر از نمایندگان بورژوازی ملی بود، مصدق در پایان ۱۹۵۲ و آغاز ۱۹۵۳ با مقاومت شدید این گروهها مواجه شد. در این مجلس مذاکره درباره تجدید قانون انتخابات مجلس که افزایش شماره نمایندگان آن از ۱۳۶ تن به ۱۷۲ تن پیش‌بینی می‌شد و همچنین درباره تمدید دوره اختیارات فوق‌العاده مصدق، جریان داشت.

نمایندگان دولت امریکا در بهره‌برداری از اختلاف نظر اعضای جبهه ملی در مجلس کوتاهی نکردند و برای ژرف‌تر کردن این انشعاب سخت کوشیدند. امپریالیست‌ها و مرتجعان تحریکات گوناگونی را به منظور ایجاد شکاف بیشتر میان مصدق و حزب توده و حتی در داخل جبهه ملی آغاز کردند. بگونه‌ایکه روزنامه فرانسوی «تربیون دناسیون» در تاریخ ۷ اوت ۱۹۵۳ اطلاع داد، در ماه مه ۱۹۵۳ سفیر امریکا در ایران هندومن بیشتر اوقات با شخصیت‌های سیاسی مخالف مصدق از قبیل کاشانی، بقائی، رهبر اقلیت در مجلس

حائری زاده و قناب آبادی ملاقات می کرد. اینها همه نشانه آن بود که متحدان سابق مصدق کاشانی، بقائی، حائری زاده، حسین مکی که جزو جبهه ملی بودند در نیمه اول سال ۱۹۵۳ به صف مخالفان این جبهه پیوستند. و اینگونه جبهه ملی تجزیه شد. در نیمه سال ۱۹۵۳ مصدق نتوانست در مجلس اکثریت را به دست آورد، بیشتر نمایندگان علیه سیاست مصدق فعالیت می کردند و به امپریالیسم گرایش یافتند.

آماده شدن برای انجام يك کودتای دولتی

دولت مصدق، هیچ گونه اقدامی برای پیش گیری از توطئه های امپریالیست ها و مرتجعان انجام نداد. این وضع شرایط مساعدی را برای استوار شدن موضع عناصر ارتجاعی پدید آورد و عملاً نیروهای امپریالیستی و ارتجاع را به فعالیت به منظور انجام توطئه های ویرانگرانه تشویق کرد.

در پایان ۱۹۵۲ - آغاز ۱۹۵۳ امپریالیست های امریکائی و انگلیسی به فشارهای خود به مصدق به منظور سرمایه گذاری در صنایع نفت ایران، با بهره برداری از دشواریهای مالی - اقتصادی کشور، ادامه دادند. اینگونه در فوریه ۱۹۵۳ يك پیشنهاد مشترك انگلیس - امریکا به دولت مصدق عرضه شد که ضمن آن قید گردید، اگر مصدق موافقت کند، ایالات متحده امریکا نفت ایران را به مبلغ ۱۳۵ میلیون دلار خواهد خرید و علاوه بر این وامی به مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار به ایران خواهد داد. ضمناً تقاضاهای مکرر مصدق از امریکا درباره کمک آن دولت به ایران، رد شد.

اما خط اصلی سیاست امریکا و انگلستان در رابطه با دولت مصدق به سال ۱۹۵۳ سرنگون کردن او به وسیله يك کودتای نظامی دولتی بود. در رابطه با همین نقشه بود که امریکائیان و انگلیسها تبلیغات شدیدی را مبنی بر هشدار از افزایش تهدید کمونیسم در ایران و ضرورت نگاهداری تاج و تخت سلطنت در برابر کمونیست ها آغاز کردند.

از آنجا که این تبلیغات در میان مردمی که روحیه ضد امپریالیستی داشتند مؤثر واقع نشد، بیگمان نتوانستند نیروئی برای انجام کودتا از میان مردم دست و پا کنند، بنابراین تصمیم گرفتند از یکانهای نظامی ای که در میان آنها مستشاران و مربیان امریکائی بودند، بهره ببرند. ژنرال زاهدی مستقیماً نقش سازماندهی و آماده کردن این نیروها را برای انجام کودتای عهده گرفت، نامبرده برای اجرای این منظور هم با امریکائیان و هم با گروههای ارتجاعی ایران در تماس بود.

در ۲۸ فوریه ۱۹۵۳ در نتیجه موافقت دسته های ارتجاعی نظامیان، زیر رهبری

ژنرال زاهدی، حرکتی به منظور کشتن مصدق انجام گرفت؛ اما این توطئه نافرجام ماند. دولت، زاهدی و تنی چند از همدستانش را بازداشت کرد، اما دیری نپائید همه آزاد شدند. در آوریل ۱۹۵۳ مصدق ضمن نطق رادیویش خطاب به مردم ایران گروههای درباری را به دخالت در امور سیاسی کشور و نقض قانون اساسی متهم کرد. او اعلام داشت که بر-انگیزندگان آشوب در ژوئیه ۱۹۵۱ و ژوئیه ۱۹۵۲، وحتى دخالتهای غیر قانونی در انتخابات مجلس ۱۷ در نیمه اول ۱۹۵۲، همه زیر سر نظامیان درباری بوده‌اند. مصدق که خواستار تمدید اختیارات فوق‌العاده از مجلس شده بود، از مردم خواست که از لوایح تقدیمی او به مجلس پشتیبانی کنند، یکی از این لوایح، مسئولیت کامل اداره ارتش در چار-چوب وزارت دفاع ملی که خودش در رأس آن قرار داشت، بود، این به آن معنی بود که می‌خواست فرماندهی عالی کل قوا را خودش به دست گیرد.

در ماه مه ۱۹۵۳ طرح این لایحه در مجلس اگرچه اکثریت آرا را به دست آورد، اما به نظر رسید که عده زیادی از نمایندگان متزلزل با مصدق به مخالفت برخاستند. در نیمه سال ۱۹۵۳ وضع مجلس بگونه‌ای بود که نمی‌توانست کارهای عادی را انجام دهد؛ مجلس به پایگاه توطئه و تحریک مرتجعان و امپریالیست‌ها تبدیل شد. در چنین شرایطی دولت تصمیم گرفت مجلس را منحل کند، مقدمات انحلال مجلس از سوی دولت، به‌عنوان اینکه این مجلس دیگر کارآئی ندارد، با برگذاری همه‌پرسی، انجام یافت. هنگام برگذاری همه‌پرسی که از ۴ تا ۱۰ اوت انجام یافت، اکثریت قریب به اتفاق مردم شرکت‌کننده در رأی‌گیری، به انحلال مجلس رأی دادند.

مرتجعان و امپریالیست‌ها که آماده انجام توطئه کودتا بودند، هم‌اکنون موقع را برای انجام آن مناسب دیدند. بنا بر اخباری که روزنامه فرائسوی «تربون دناسیون» داد، از ۷ اوت ۱۹۵۳ «رئیس هیئت مستشاران نظامی امریکائی در ایران یعنی ژنرال ماک کلود تماس‌های معرمانه‌ای با ژنرال بازنشسته زاهدی، ژنرال شاه‌بختی، احمدی و دیگران گرفت و آنها را واداشت تا از طریق برخی از افسران شناخته شده پادگان نظامی تهران ارتش را به‌پیکار علیه مصدق برانگیزند». برای سازمان‌دادن کودتا ژنرال امریکائی شوارتسکف که در زمان جنگ و پس از آن رئیس ژاندارمری ایران بود، به تهران وارد شد.

بنا بر آنچه که روزنامه امریکائی «نیویورک پست» در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۳ نوشت، وزیر امور خارجه امریکا دالمس آشکارا اعلام داشت: «برای ما مسلم شده است که با مصدق نمی‌توانیم کار کنیم». همین روزنامه امریکائی نوشت «دولت مصدق تا یک سال دیگر سقوط می‌کند... او احتمالاً به وسیله ارتش سرنگون خواهد شد... ارتش ایران،

ارتشی دلیر است که با ایالات متحده آمریکا روابط نزدیک دارد، آخر دولت امریکا اسلحه نوین در اختیار این ارتش گذاشته و زیر نظر مربیان امریکائی سازمان یافته و آموزش دیده است.

برای سرنگونی مصدق امپریالیست‌های امریکائی وانگلیسی متحد شدند، اینان با گروه‌های ارتجاعی، بلندپایگان مالك - بورژوا، دربارشاه، نظامیان مرتجع تماس نزدیک داشتند. سازمان‌دهندگان توطئه موفق شدند، یکان گارد شاه، چند یکان نظامی پادگان تهران، قسمتهائی از یکان زرهی، پلیس و ژاندارمری تهران را برای انجام کودتا آماده کنند.

پس از آنکه مصدق بر اساس نتیجه همه‌پرسی، در ۱۲ اوت تصمیم خود را مبنی بر انحلال مجلس اعلام داشت، امپریالیست‌ها و مرتجعان، تعرض را علیه او آغاز کردند. از سوی شاه فرمانی مبنی بر عزل مصدق از نخست‌وزیری صادر گردید و به‌جای او ژنرال زاهدی منصوب شد. در شب ۱۶ اوت رئیس گارد سلطنتی به نام سرهنگ نصیری، به‌دستور ژنرال زاهدی در صدد دستگیری مصدق برآمد، اما به‌مقاومت یکان نظامی محافظ نخست‌وزیر که به‌مصدق وفادار مانده بودند، برخورد. سربازان گارد شاه که همراه نصیری وارد اقامتگاه مصدق شده بودند خلع سلاح و خود نصیری و افسران همراهش بازداشت شدند.

با پخش اخبار تلاش مرتجعان به‌منظور انجام کودتای دولتی در ۱۶-۱۸ اوت موج تظاهرات ضد امپریالیستی و ضد شاه، تهران و شهرهای دیگر ایران را فراگرفت. ضمن این جنبش ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی کارگران، فعال‌ترین نقش پیش‌تاز را به‌عهده داشتند. در ۱۸ اوت از سوی کمیته مرکزی حزب توده ایران اعلامیه‌ای خطاب به‌مردم ایران انتشار یافت که به‌موجب آن خواستار ایجاد رژیم جمهوری دموکراتیک در کشور و آزاد شدن موجودیت و فعالیت احزاب، اتحادیه‌ها و سازمانهای دموکراتیک گردید. حزب توده، مردم ایران را فراخواند تا جبهه واحدی شامل کلیه نیروهای ملی ضد-امپریالیستی تشکیل دهند.

اما انتشار این اعلامیه فقط در چارچوب تظاهرات و میتینگ‌های توده‌ای محدود شد. رهبران حزب توده اقدامهای قاطعی به‌منظور يك پارچگی نیروهای ضد امپریالیستی و دموکراتیک به‌عمل‌نیاوردند، چون امکان داشت در گرماگرم جوشش و تظاهرات مردم، امپریالیست‌ها و مرتجعان، تحریکات و خرابکاری‌های تازمائی را علیه این حزب آغاز کنند. در همین حال پس از ۱۶ اوت در صفوف عواخوانان مصدق اختلاف نظر شدیدتر شد، و در تهران کار به‌تصادف میان گروه‌های گوناگون کشید.

پس از در هم شکستن تلاش نخستین کودتای مرتجعان، دولت مصدق بی تفاوت ماند. ژنرال زاهدی و پیروانش از این اوضاع بهره بردند و خود را برای تعرض جدی تر تازه ای آماده کردند. بیدرنگ در تهران یکانهای ارتشی توطئه گر، جمع و جور شدند و باندهای مسلح مرتجعان خود را برای حمله آماده کردند. تبلیغات تند و گسترده ای علیه مصدق که او را متهم به غصب قدرت و حکومت می کردند، در گرفت. پس از زد و خورد مسلحانه و جنگ خیابانی در تهران که چند ساعت طول کشید، ایستگاه رادیو به وسیله کودتاگران اشغال شد و ژنرال زاهدی از طریق رادیو سرنگونی دولت مصدق را اعلام و خود را نخست وزیر ایران شناساند. کودتاگران ساختمانهای دولتی را اشغال، خانه مصدق را باتوپ و تانک محاصره، خود مصدق و چندتن از وزیرانش را دستگیر کردند.

نمایندگان دولت امریکا و شبکه جاسوسی آن دولت در این کودتا شرکت فعال داشتند. در ۲۲ اوت مجله «خواندنیها» چاپ تهران خبر داد، هندرسن سفیر امریکا در ایران که ۱۷ اوت وارد تهران شد نزد مصدق رفت و هشدار داد، ایالات متحده امریکا نمی تواند به نخست وزیری او تن در دهد و با فشاری پیشنهاد کرد بیدرنگ استعفا دهد. حتی مطبوعات امریکائی، نقش رهبری امریکا را در انجام کودتای ارتجاعی ایران پنهان نکردند. هفته نامه امریکائی «یونایتد استیمز اند وردل دیپودت» در ۲۸ اوت ۱۹۵۳ ضمن مقاله ای زیر عنوان «کمک امریکا جبران شد» نوشت که کودتای تهران را ساز و برگ و آموزشهای نظامی نیروهای مسلح امریکا انجام داد، و اینکه «با کمک تانکهای شرمین و اسلحه ای که در امریکا تولید شده بود، ارتش ایران، نخست وزیر مصدق را سرنگون کرد و قدرت را به دست گرفت. بیدرنگ پس از کودتای دولتی، دولت امریکا که بیشتر از پرداخت وام به مصدق خودداری کرده بود، یک کمک مالی بلاعوض به مبلغ ۴۵ میلیون دلار را به زاهدی واگذار کرد. علاوه بر این امریکائیهها در حدود ۱/۵ میلیون دلار به منظور پاداش به برخی از افسران ارتش، ژاندارمری و پلیس که در انجام کودتا خوش خدمتی کرده بودند، به زاهدی سپرد.

بنابر خبری که روزنامه فرانسوی «اپرورد» در اول اکتبر ۱۹۵۳ داد، امریکا ۴۵ میلیون دلار به زاهدی داد و از او خواست تا «کمونیستهای را سرکوب کند»، زمینه را برای واگذاری نفت به امپریالیستها آماده گرداند، روابط سیاسی ایران با انگلستان را از نو گیرد، این کشور را در جرگه کشورهای به اصطلاح آزاد درآورد و با امریکا و ترکیه پیمان اتحاد نظامی ببندد.

پس از کودتا در ایران رژیم ترور پلیسی - نظامی برقرار گردید. شماره بی شماری از شرکت کنندگان در جنبشهای دموکراتیک، ضد امپریالیستی و حتی هواخواهان مصدق

بازداشت گردیدند. سازمانها و روزنامه‌های پیشرفته تعطیل شدند. حزب توده ایران به ویژه سخت مورد پیگرد بیرحمانه قرار گرفت.

مصدق و هم‌زمان نزدیکی را به دادگاه نظامی کشاندند. اما این دادگاه حکم مرگ دکتر مصدق را صادر نکرد، چون او در میان توده‌های وسیع مردم ایران از محبوبیت فراوانی برخوردار بود و همه ایرانیان مصدق را به عنوان مدافع منافع ملی کشورشان می‌شناختند. بعدها وزیر امور خارجه دولت مصدق یعنی حسین فاطمی به مرگ محکوم گردید.

ژنرال زاهدی در دولت پس از کودتا نه تنها نخست‌وزیر بود بلکه مقامهای مهم کابینه از قبیل وزارت دفاع ملی، وزارت کشور و وزارت پست و تلگراف را زیر نظر خودش قرارداد. باقی مقامهای وزارت را ژنرالها، رجال امریکائی خواه و هواخواهان شاه اشغال کردند.

لازم بیادآور است، از جمع‌بندی پیکارهاییکه به منظور ملی شدن نفت در ایران انجام گرفت و مصدق را به قدرت رساند، می‌توان نتیجه گرفت که این دوره فصل مهمی را در تاریخ نوین ایران گشوده است. رویدادهای این زمان نشان دادند که مردم می‌توانند پیکارهای ضد انحصارهای امپریالیستی را با موفقیت انجام دهند و دولتی را سرکار آورند که استقلال ملی و آزادی از قید ستم امپریالیستی را برایشان تأمین کند.

بزرگترین خدمت مصدق و دولتش که منعکس‌کننده منافع بورژوازی بشمار می‌آمد، دفاع از منافع ملی ایران در زمینه مسئله نفت و پیکار علیه بیگانگان به ویژه علیه امپریالیست‌های انگلیسی به منظور ملی کردن صنایع نفت بود. دولت مصدق قانون ملی شدن نفت را به مرحله اجرا درآورد و از سازش با انحصارگران نفتی انگلیسی و امریکائی در این زمینه روی برتافت؛ در جواب تحریکات و دسائس امپریالیست‌ها، او روابط سیاسی خود را با دولت انگلستان قطع کرد و نمایندگان و کارشناسان انگلیسی را از ایران بیرون راند؛ در دوره زمامداری او ضمن ژانویه ۱۹۵۲ «بانک انگلیسی ایران و خاورمیانه» در ایران تعطیل شد، چون این بانک هنگام درگیری پیکار ایران و انگلیس، تکیه گاه مهم سیاست استعماری انگلیس در ایران بشمار می‌رفت. تا آن زمان هیچیک از دولت‌های ایران اینگونه قاطعانه از منافع ملی ایران در زمینه نفت، در برابر تجاوزهای امپریالیست‌ها دفاع نکرده بودند. به همین انگیزه مصدق در میان قشرهای گسترده توده‌های پیشرفته، و افکار عمومی مردم ایران از محبوبیت فراوانی برخوردار بود.

سیاست دولت مصدق در جهت منافع بورژوازی ملی پیش می‌رفت و به همین انگیزه موضع سیاسی دوگانه‌ای را اختیار کرد. از سوئی به عنوان نماینده بورژوازی ملی درباره

مسئله نفت موضع ضد امپریالیستی گرفت، و از سوی دیگر او ودولتش کوشش داشتند از پیشرفت جنبش دموکراتیک کارگران و دهقانان جلوگیرند، اگرچه این جنبش‌ها می‌توانستند پایگاههای استواری برای پیکار ضد امپریالیسم در زمینه تحقق قانون ملی کردن نفت باشند. به همین انگیزه جبهه ملی از همکاری با حزب توده روی برتافت، اما این حزب که در شرایط نیمه قانونی فعالیت می‌کرد در صفوف جلو نیروهای دموکراتیک قرار گرفت و فداکارانه علیه امپریالیسم به پیکار برخاست.

لازم به یادآوری است که حزب توده ایران در دوره پیکار ملی کردن نفت مرتکب اشتباهات بزرگی شد، اصل اشتباه در آن بود که از سرشت ضد امپریالیستی بورژوازی ملی آگاهی نداشت و برای آن ارزش‌چندانی قابل نبود و آنرا با بورژوازی وابسته (کمپرادور) در هم می‌آمیخت. چنین سیاست چپ روانه و نادرستی از سوی حزب توده ایران، نسبت به جبهه ملی، دولت مصدق و سیاستش اجرا می‌گردید. این موضع حزب توده به موازات سیاست دوگانه ویژه بورژوازی ملی که جبهه ملی و مصدق از آن پیروی می‌کردند، سخت مانع ایجاد جبهه واحد ضد امپریالیستی گردید؛ اینگونه حزب توده و جبهه ملی نتوانستند جبهه واحدی تشکیل دهند و به همین انگیزه جنبش آزادی ملی ایران که در سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۳ اوج گرفت، سرانجام به سختی شکست خورد.

تسلیم نفت جنوب به کنسرسیوم بین‌المللی

دولت زاهدی برای از میان بردن کامیابی‌هایی که میهن‌دوستان ایران هنگام جنبش ملی کردن نفت به دست آورده بودند دست به کار شد، این دولت تجدید مواضع دولت‌های امپریالیستی به ویژه امریکا را در ایران آغاز کرد. در دسامبر ۱۹۵۳ روابط سیاسی میان ایران و انگلیس تجدید شد. در اکتبر ۱۹۵۳ مذاکراتی میان دولت زاهدی و نمایندگان امریکا درباره واگذاری بهره‌برداری نفت به دست انحصارهای نفتی امپریالیست‌ها آغاز گردید. در ۱۷ اکتبر مشاور وزارت امور خارجه امریکا درباره مسئله نفت به نام ه. هود وارد تهران شد. نامبرده مذاکراتی را با دولت زاهدی درباره تشکیل یک کنسرسیوم بین‌المللی نفت، به منظور آغاز کار در صنعت نفت و فروش فرآورده‌های نفتی در بازارهای جهان، آغاز کرد. در فوریه ۱۹۵۴ کنفرانسی با شرکت نمایندگان انحصارات نفتی انگلیس و امریکا در لندن تشکیل گردید که ضمن آن درباره تقسیم نفت ایران مذاکره شد. در آوریل ۱۹۵۴ شرکت نفت انگلیس و ایران و نمایندگان کمپانیهای نفتی امریکا و چند کشور دیگر، در خیاب نماینده ایران و به حساب این دولت درباره تشکیل کنسرسیوم

بین‌المللی و بهره‌برداری از نفت ایران توافق کردند. کنسرسیوم موافقت کرد ۴۰۰ میلیون دلار بابت جبران خسارت از دست‌دادن حق امتیاز به شرکت سابق نفت انگلیس - ایران پرداخت شود. طرز تقسیم نفت میان انحصارهای گوناگون عضو کنسرسیوم به شرح زیر بود: پنج شرکت امریکائی - «استاندارد ایل آف نیوهرسی»، «استاندارد ایل آف کالیفرنیا»، «تکراس ایل کمپانی»، «موکونی داکوم ایل کمپانی» و «گالف ایل کمپانی» - رویهم‌رفته ۴۰٪ سهام (هر یک ۸٪)، کمپانی نفت ایران و انگلیس سابق ۴۰٪ سهام، ۱۴٪ سهام به تراست نفتی انگلیسی - هلندی «دوبال - دچ - شل» و ۶٪ به کمپانی نفتی «فرانس دوپتول». از روش تقسیم سهام بین کمپانیهای عضو کنسرسیوم بین‌المللی نفت چنین بر می‌آمد که سرمایه‌های انحصاری انگلیسی موضع خود را در زمینه بهره‌کشی از نفت ایران از دست داده و جای خود را به سرمایه‌های نیرومندتر و ددمنش‌تر یعنی انحصارات نفتی امریکا و گذار کرده‌اند.

پس از تشکیل کنسرسیوم، نمایندگان این سازمان بیدرنگ درباره بهره‌برداری از نفت جنوب ایران با دولت زاهدی وارد مذاکره شدند. به منظور گمراه کردن افکار عمومی ایران که سخت‌پای‌بند اجرای قانون ملی شدن بودند، در آغاز اعلام شد، که فقط درباره فروش نفت مذاکره انجام می‌گیرد اما عملاً انحصارات نفتی امپریالیستی نه تنها فروش، بلکه بهره‌برداری و تولید نفت را هم به دست گرفتند.

مردم ایران از شنیدن اخبار مذاکرات دولت با کنسرسیوم سخت به‌خشم فرورفتند. بسیاری از روزنامه‌های ایران بسادآوری کردند که شرایط واگذاری نفت به کنسرسیوم بین‌المللی با منافع ملی کشور کاملاً منافات دارد و قانون ملی کردن صنایع نفت را به کلی نقض می‌کند.

برای ایجاد هراس در میان مردم ایران و اینکه جرأت اعتراض توده‌ای علیه این سیاست را نداشته و مجلس را زیر فشار قرار ندهند (چون بسایستی موافقت‌نامه ایران و کنسرسیوم را تصویب می‌کرد)، دولت زاهدی در پایان اوت ۱۹۵۴ به‌ترور دسته‌جمعی عناصر میهن دوست مخالف دولت دست‌یازید. بسیاری از افسران ارتش و پلیس که دارای پنداری پیشرفته بودند و حتی عده‌ای از غیر نظامیان را بازداشت کرد. گروهی از معلمان به‌اتهام آماده شدن برای اعتصاب همگانی، به‌منظور وادار کردن مجلس به رد موافقت‌نامه نفت، دستگیر شدند. در ۷ سپتامبر ۱۹۵۴-۱۲ تن به‌اتهام بیکار به‌خاطر به‌دست آوردن آزادیهای دموکراتیک و استقلال ملی ایران محکوم به اعدام شدند.

پس از این اقدامها در ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۴، علی‌امینی وزیر دارائی دولت زاهدی، متن موافقت‌نامه ایران با کنسرسیوم بین‌المللی نفت را امضاء کرد. این موافقت‌نامه عملاً

قانون ملی شدن نفت را که به سال ۱۹۵۱ به تصویب مجلس رسیده بود، نقض کرد، چون در این قانون به روشنی ذکر می‌شد که تولید نفت ایران بایستی به دست خود ایرانیها انجام می‌گرفت، تمام درآمد حاصله از فروش نفت بایستی به خزانه دولت ایران ریخته می‌شد. ضمن شرایط قرارداد قید گردید که در چارچوب کنسرسیوم دو کمپانی منحصرأ حق اکتشاف، بهره‌برداری، عملیات فنی و حمل نقل نفت ایران را به عهده خواهد گرفت. به موجب این موافقت‌نامه زمینه فعالیت‌های کنسرسیوم حتی ضمن مقایسه با سرزمین‌هایی که شرکت نفت سابق در اختیار داشت، گسترده‌تر شد. به محدوده فعالیت کنسرسیوم علاوه بر سرزمین‌های سابق ۸ جزیره خلیج فارس (خارک، قشم، هنگام، هرمز و غیره) اضافه گردید. حتی نوار ساحلی پیرامون این جزایر و کناره‌های قاره‌ای خلیج فارس تا سه مایل در داخل دریا به قلمرو بهره‌برداری کنسرسیوم اضافه شد.

در سرزمین‌های واگذاری به کنسرسیوم، کلیه پالایشگاهها، لوله‌های نفت، مراکز تولید برق، خطوط تلگراف و تلفن، بندرها، راه آهن‌ها و راعهای شوسه، فرودگاهها و خطوط هوایی، ایستگاههای رادیو و بناهای دیگری که اسماً به شرکت نفت ملی ایران تعلق داشتند در اختیار کنسرسیوم قرار گرفت. علاوه بر این کنسرسیوم بنا به صلاحدید خود حق ایجاد راه‌آنها، فرودگاهها، بندرها، ایستگاههای رادیو، خطوط تلگراف، تلفن و ایستگاهها را از دولت ایران به دست آورد. این شرکت حتی اختیارات فوق‌العاده‌ای برای بهره‌برداری در زمین‌هایی که تنها جزو مایملک شرکت ملی نفت بودند، کسب کرد. شرکت ملی نفت کاملاً از نظارت بر عملیات تولید، اکتشاف و فروش نفت، برکنار شد، این شرکت فقط اسماً مالک پالایشگاهها، زمین‌ها، لوله‌های نفت و تأسیسات دیگر بود و بایستی نقش حائلی را به منظور پنهان نگاه داشتن شرکت امپریالیستی فعالیت‌های کمپانیهای نفت خارجی، در ایران بازی می‌کرد.

مدت این موافقت‌نامه ۲۵ سال و سپس تا سال ۱۹۹۴ تمدید شد، ضمن ماده ۴۱ این موافقت‌نامه ایران حق لغو این قرارداد را تا پایان سررسید نداشت. تقسیم درآمد میان دولت ایران و کنسرسیوم بین‌المللی رسماً بر مبنای تقسیم این درآمد در کشورهای دیگر خاور نزدیک و میانه، یعنی ۵۰٪ بود. در رابطه با پرداخت میزان درآمد به خزانه دولت ایران، کنسرسیوم چیزی بیشتر از کمپانی نفت انگلیس - ایران پیش از ملی شدن، به ایران نمی‌پرداخت.

بنابراین قرارداد دولت ایران با کنسرسیوم از نوع همان امتیازات امپریالیستی بود که بگونه ناهنجاری منافع ملی و استقلال کشور را با پیمان می‌کرد. انعقاد این قرارداد به معنای تجدید مواضع امپریالیستی در بهره‌کشی از نفت ایران مانند پیش بود با این اختلاف

که هم‌اکنون کمپانی‌های نفتی آمریکائی برای بهره‌برداری از نفت جنوب در کنار انگلیسها قرار گرفتند و غنائم نفتی را بگونه برابر میان خود تقسیم می‌کردند.

تنظیم‌کنندگان این قرارداد نتوانستند به کمک نیرنگ‌های قلمی و ایجاد پیچیدگی‌های عمدی در متن، انکار عمومی مردم را بفریبند و سرشت امپریالیستی این قرارداد را پنهان نگاهدارند، مردم ایران پس از امضای این سند با کنسرسیوم فراوان به‌خشم آمدند. مثلاً سناتور دیوان‌بینگی ضمن بحث در این باره، در مجلس سنا گفت با امضای این قرارداد «ما موافقت کردیم دولتی در داخل دولتمان پدید آوریم و اینگونه حاکمیت‌مان را از دست دادیم». روزنامه «صدای مردم» چاپ تهران این قرارداد را «توافق گرگ و بزه» خواند. با همه اینها قرارداد با کنسرسیوم نفت در ۲۱ اکتبر ۱۹۵۴ در مجلس شوراهای عالی در ۲۸ اکتبر در مجلس سنا به تصویب رسید.

کودتای دولتی سال ۱۹۵۳ و تسلیم نفت جنوب به کنسرسیوم درهای ایران را برای غارت شدن ثروت‌های طبیعی و استثمار توده‌های بیگانگان به‌ویژه امپریالیست‌های امریکا هرچه بازتر گشود. پس از این رویداد انحصارات امپریالیستی با نواخت بسیار شتاب‌انگیزی به‌درون ایران نفوذ کردند، اینان همه از نمونه کنسرسیوم بین‌المللی سرمشق گرفتند و با شتاب‌زدگی به تاراج منابع ملی و استثمار مردم ایران پرداختند.

تاراج ایران به وسیله کنسرسیوم بین‌المللی

فعالیت کنسرسیوم بین‌المللی پس از ربودن منابع نفت جنوب ایران، عملاً دست کمی از عملیات ددمنشانه و تاراج‌گرانه کمپانی نفت انگلیس - ایران سابق نداشت، این کنسرسیوم هم مانند آن کمپانی ثروت ملی ایران را وحشیانه غارت می‌کرد. در برخی موارد کنسرسیوم نسبت به استثمار نفت ایران شدت عمل بیشتری را از کمپانی نفت سابق نشان می‌داد؛ پس از ۹ سال، تا سال ۱۹۶۳ کنسرسیوم متجاوز از ۳۴۰ میلیون تن نفت از چاه‌های نفت ایران بیرون کشید و این مقدار بیش از بهره‌برداری ۵۰ ساله کمپانی سابق (۳۲۵ میلیون تن) از همین معادن نفت بود.

استخراج نفت به وسیله تأسیسات وابسته به کنسرسیوم روز به روز افزایش می‌یافت، در عین حال تأسیسات نفتی متعلق به شرکت نفت ملی ایران فقط ۲۵۰-۲۶۰ هزار تن، یعنی کمتر از نیم درصد کنسرسیوم نفت استخراج می‌کرد. تقریباً تمام فرآورده‌های نفتی که به وسیله کنسرسیوم استخراج می‌گردید بدون پرداخت عوارض گمرکی از ایران صادر می‌گردیدند. انحصارهای نفتی سودهای کلانی از بهره‌برداری نفت ایران به دست می‌آوردند.

طبق برآورد کارشناس نفتی امریکائی به نام ا. کنود هر تن نفت خام که از ایران استخراج می‌شد ۱۲/۵۶ دلار برای کمپانی‌ها سود داشت در صورتیکه اصل بهای آن ۱/۵ دلار بود. کمپانی‌های نفتی نه تنها از راه استخراج بلکه از راه حمل و نقل، تصفیه و فروش نفت ایران سود فراوانی می‌بردند.

به گواهی نشریه «فایننشال تیمس» لندن، در پایان ۱۹۶۲ سودی که کنسرسیوم از ایران برد بارها بیشتر از سودهایی بود که کمپانی‌های نفت دیگر از کشورهای همسایه آن می‌بردند. در جریان یک دوره ۵ ساله (از ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۰) سود خالص کمپانی‌های نفت در عراق ۶۲٪، در عربستان سعودی ۶۱٪ و در ایران ۷۶٪ مبلغ کل سرمایه‌گذاری آنها بوده است.

کنسرسیوم بین‌المللی نفت، از پالایشگاه نفت آبادان فقط کمی از بیش از نصف گنجایشش که ۲۵ میلیون تن در سال بود، بهره‌برداری می‌کرد. اگر در سال ۱۹۵۰ کمپانی نفت انگلیس سابق سالیانه در حدود ۲۵ میلیون تن نفت در پالایشگاه آبادان تصفیه می‌کرد، کنسرسیوم در همین پالایشگاه در سالهای ۱۹۵۷-۱۹۶۱ فقط ۱۵ میلیون تن در سال برای تصفیه می‌سپرد این کنسرسیوم ترجیح می‌داد نفت خام را از ایران صادر کند، اگرچه این موضوع از لحاظ مالی و افزایش بیکاری کاملاً به‌زیان ایران تمام می‌شد. در حدود هزاران کارگر از پالایشگاه نفت آبادان به وسیله کنسرسیوم اخراج شدند. با وجود افزایش استخراج نفت از چاههای نفت کنسرسیوم جمع کل کارگران و کارمندان که در تأسیسات کنسرسیوم سرگرم کار بودند به ۴۰ هزار تن کاهش یافت. در پایان ۱۹۶۳ مجله «تهران مصور» چاپ تهران خبر داد که به موجب اعلام یکی از نمایندگان بلندپایه ایران در کنسرسیوم به نام رحمت قوامی، در جریان ۴ سال اخیر، کنسرسیوم ۱۵ هزار تن کارگر ایرانی را از تأسیسات نفتی اخراج کرده و در نتیجه این کار سود سالیانه‌اش ۲۰ میلیون لیره استرلینگ افزایش یافته است.

در عین حال شماره پرسنل کارشناسان و تکنیسین‌ها که در منطقه فعالیت کنسرسیوم امر ونهی می‌کردند و در میان آنها امریکائیان نقش مهمی را به عهده داشتند، در سال ۱۹۵۹ به ۶۰۰ تن رسید، این تعداد دو برابر کارشناسان خارجی مشغول کار در زمان شرکت سابق نفت انگلیس بود. مطبوعات ایران در آن زمان خبر دادند که در آغاز ۱۹۶۲ در تأسیسات کنسرسیوم ۹۰۰ کارشناس خارجی کار می‌کردند. در عین حال ۴۰ کارشناس ایرانی از پالایشگاه آبادان اخراج و به جای آنها خارجی‌ها به کار گرفته شدند.

در تأسیسات کنسرسیوم کارگران و مستخدمان ایرانی مانند پیش مورد تبعیض قرار گرفتند، میزان کاره‌زد آنها بارها کمتر از خارجیانی بود که همان کار را انجام می‌دادند.

سیستم جریمه در مورد کارگران ایرانی رواج داشت و آنها را به بهانه‌های گوناگون از کار اخراج می‌کردند. کارگران ایرانی مانند دوره شرکت سابق نفت مورد استثمار بیرحمانه کنسرسیوم قرار می‌گرفتند. ضمن دادخواست کارگران پالایشگاه آبادان گفته شد: «کارگران خوزستان از بینوایی رنج می‌کشند، ناگزیر ترک‌دیوار کرده و به کویت می‌روند. از زمانیکه کنسرسیوم سرکار آمده تاکنون بیش از ۳۰ هزار تن از کارگران ایرانی به آنجا مهاجرت کرده‌اند. کنسرسیوم حتی نسبت به مهندسان ایرانی مانند بردگان رفتار میکند تا چه رسد به کارگران ساده. همین سه‌ماه آخر کنسرسیوم هزاران کارگر را که در تعمیرگاهها، کشتی‌ها و غیره کار می‌کردند، از کار اخراج کرده است. از زمانیکه کنسرسیوم سرکار آمد، هزاران کارگر بیکار شده در حال گرسنگی و گدائی به سر می‌برند. وزارت کار تشکیل اتحادیه کارگران را در خوزستان ممنوع کرده است. قانون تأمین اجتماعی در خوزستان به کار برده می‌شود، اما زیر پوشش همین قانون کنسرسیوم بی‌قانونی می‌کند».

بیهودگی قرارداد نفت با کنسرسیوم نزد همه ایرانیان و سرشت غارتگرانه فعالیت‌های آن، روز به روز برای مردم و حتی گروه‌های دست‌راستی ایران روشن‌تر می‌شد. مثلاً شاه ایران اعلام داشت که از شرایط قرارداد کنسرسیوم ناخشنود است. او گفت: «قرارداد منعقد سال ۱۹۵۴، نارسائیهای فراوانی دارد و ما می‌خواهیم درآمدهای بیشتری از نفت داشته باشیم». فعالیت کنسرسیوم بین‌المللی نفت و تاراج ثروت ملی ایران به وسیله انحصارگران خشم تسوده گسترده مردم، روشنفکران پیشرفته، دانشجویان، طبقه کارگر و قشرهای دموکرات مردم را برانگیخت، اینان خواهان پایان‌دادن به امر ونهی خارجی‌ان و بیش از همه انحصارگران نفتی آمریکا در ایران شدند.

پیوستگی ایران به پیمان بغداد و شدت بحران اجتماعی-اقتصادی و سیاسی در کشور پایان سالهای ۵۰- آغاز سالهای ۶۰

ورود ایران به پیمان بغداد

پس از کودتای سال ۱۹۵۳ گروههای دست‌راحتی حاکم ایران اصول سیاست خارجی دولت را بره‌بنای «ناسیونالیسم مثبت» اعلام داشتند. رهبران ایران ضمن اعلامیه‌های رسمی‌شان منظور از «ناسیونالیسم مثبت» را «دفاع از منافع ملی ایران در برابر هرگونه نفوذ خارجی که به زیان ایران باشد» و «جلوگیری از تبلیغ علیه روابط با دولت‌های بزرگ»، اعلام داشتند. اما عملاً سیاست خارجی ایران در آن هنگام بگونه‌ای آشکار اتحاد با ایالات متحده آمریکا و دولت‌های غربی سرمایه‌دار دیگر، پیروی از خط‌مشی آنها مبنی بر کشاندن سرمایه‌های خارجی به درون ایران و سیاست ضد کمونیستی بود.

رویدادهای اوت ۱۹۵۳ و تسلیم نفت جنوب به کنسرسیوم، شرایط لازم را برای کشاندن ایران به بلوک امپریالیستی تجاوزکار خاورمیانه که تازه سازمان یافته بود، فراهم آورد. بیدرنگ پس از کودتا یعنی در پایان ۱۹۵۳ امریکائیان وانگلیسها باتمام قدرت ایران را به سوی ترکیه و پاکستان عمل دادند تا با آنها نزدیک شود، این کشورها به اصطلاح خط مشی ضد کمونیستی داشتند و گروههای دست‌راستی حاکم‌شان صددرصد در اختیار امپریالیست-

های امریکائی و انگلیسی بودند. به ویژه گروه‌های ایرانی وابسته به انگلیسی‌ها و امریکائیها فعالیت شدیدی را به منظور کشاندن ایران به بلوک جنگی امپریالیستی، پس از امضای قرارداد نفت کنسرسیوم به سال ۱۹۵۳، آغاز کردند. در بهار ۱۹۵۵ میان عراق - ترکیه پیمانی نظامی بسته شد که نام «پیمان بغداد» را بخود گرفت. در آوریل ۱۹۵۵ انگلستان، در سپتامبر همان سال پاکستان رسماً به این پیمان پیوستند. و از آنجا فشار انگلستان و امریکا روی گروه‌های دست راستی حاکم بر ایران برای پیوستن به این پیمان شدت یافت.

ورود ایران به پیمان بغداد که سرشت تجاوز نظامی و خد شوروی داشت ناقض قرارداد سال ۱۹۲۷ ایران و شوروی بود، در این قرارداد بیطرفی هر دو دولت تضمین شده بود، و به روشنی شرکت عملی و رسمی هر یک از طرفین را در اتحادیه‌های سیاسی یا پیمان‌هایی که امنیت کشور دیگر را به خطر می‌انداخت، ممنوع کرده بود. این قصد گروه‌های دست راستی حاکم ایران بیطرفی سیاسی این کشور را نقض می‌کرد، کشانده شدن ایران به پیمان تجاوز - کار بغداد باعث نگرانی افکار عمومی می‌شد و اعتراض توده‌های گسترده مردم را بر می‌انگیخت.

در آوریل ۱۹۵۵ ژنرال زاهدی از مقام نخست‌وزیری کنار رفت و حسین علا جای او را گرفت، دولت تازه به منظور فرونشاندن خشم و اعتراض مردم به سیاست زور و فشار پناه جست. از ۶۰۰ تن افسران ارتش و پلیس و ژاندارمری آزادیخواه که در پائیز ۱۹۵۴ بازداشت شده بودند ۷ تن در دادگاه‌های نظامی به مرگ محکوم شدند، تقریباً ۳۰ تن از آنها تیرباران و بقیه را به زندان ابد با اعمال شاقه تخفیف دادند؛ صدها تن از آنها را به مدت‌های طولانی به زندان با اعمال شاقه محکوم کردند. با کمک مستشاران نظامی امریکا به تصفیه کادرهای افسری ارتش و پلیس پرداختند. تمام سازمانها و شخصیت‌های اجتماعی مورد پیگرد قرار گرفتند.

دولت شوروی ضمن اعلامیه ویژه‌ای که در ۱۲ اکتبر ۱۹۵۵ انتشار یافت، هدف - های تجاوزکارانه پیمان بغداد را به عنوان «گروه‌بندی نظامی در خاور نزدیک و میانه که ابزاری در دست گروه‌های مشخصی می‌باشد و این گروه‌ها استواری صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر می‌اندازند»، فاش کرد. دولت شوروی هشدار داد که هدف این گروه‌بندی «محکم کردن قید و بندهای استعماری در مناطق این کشورها می‌باشد» و به ویژه یادآوری کرد که پیوستن ایران به پیمان بغداد مخالف روابط حسن همجواری ایران با اتحاد شوروی و ناقض تمهیدات ایران در پیمان‌های دوستی منعقد شده با شوروی خواهد بود.

اما دولت حسین علا، به اعتراض افکار عمومی ایران و هشدار اتحاد شوروی اعتنا نکرد. در ۱۱ اکتبر ۱۹۵۵ در مجلس اعلام داشت که دولت تصمیم دارد به پیمان بغداد

ملحق شود، و روز بعد این تصمیم رسماً به بغداد آگاهی داده شد. در جلسه افتتاحیه شرکت کنندگان پیمان که ضمن نوامبر ۱۹۵۵ در بغداد تشکیل شد نماینده ایران به نام خالدی به عنوان دبیر کل شورای دائمی پیمان بغداد، انتخاب گردید.

در بهار ۱۹۵۷ حسین علاء به اصطلاح «دکترین ایزنهاور» را هم تأیید کرد، این دکترین هر چه بیشتر ایران را در بند امارت نظامی و سیاسی امریکا قرار می داد. در «دکترین ایزنهاور» که ضمن ۵ مارس ۱۹۵۷ اعلام شد، سیاست ایالات متحده امریکا به منظور به بند کشیدن هر چه بیشتر کشورهای خاور نزدیک و میانه زیر نام «استواری استقلال ملی و دفاع از تمامیت ارضی» این کشورها در مقابل به اصطلاح «تهدید کمونیسم» تنظیم شده بود. برآستی هدف عمده این دکترین سرکوبی جنبش‌های روزافزون آزادی ملی در کشورهای عربی و کشورهای دیگر خاور نزدیک و میانه، ادامه رژیم‌های ارتجاعی به سود استواری موقعیت انحصارات امپریالیستی نفت در این منطقه بود.

دولت ایران ضمن پذیرش و موافقت با «دکترین ایزنهاور» زیر نام «اقدام دفاعی علیه تهدید به تجاوز» به دولت ایالات متحده امریکا حق داد، این دولت هر زمان میل کرد ارتشش را به کشورهای خاور نزدیک و میانه به منظور «دفاع» گسیل دارد. دولت امریکا وعده داد که به ساختن تأسیسات نظامی در این کشورها اقدام خواهد کرد و ضمناً اسلحه لازم را به ایران تحویل خواهد داد.

دولت ایران با ورود به پیمان بغداد و تأیید «دکترین ایزنهاور» آشکارا سیاست بیطرفی را نقض کرد و سیاست خارجی کشور را بر مبنای وابستگی به منافع دولت‌های امپریالیستی امریکا و انگلستان که برای حفظ چیرگی استعماری در کشورهای خاور نزدیک و میانه به شکل جدید تلاش می کردند، بنا نهاد.

با تسلیم نفت به کنسرسیوم بین‌المللی و ورود ایران به پیمان بغداد، گروه‌های دست راستی حاکم ایران می پنداشتند که وضع داخلی ایران استوار خواهد شد و کشور می تواند از دشواریهای مالی - اقتصادی رهائی یابد. اما این حساب‌ها درست از آب در نیامد. انقلاب ژوئیه سال ۱۹۵۸ عراق ثابت کرد که امید بستن به شرکت در پیمان بغداد به منظور تضمین حفظ نظام موجود در کشورهای شرکت کننده، پنداری خام و بیهوده است.

این انقلاب گروه‌های دست راستی حاکم را در ایران سخت به هراس انداخت. دولت ایران ضمن هراس از مردم، کوشید تا از راه وابستگی نظامی - سیاسی هر چه گسترده‌تر ایران با امریکا، موقعیتش را استوار کند. در پائیز ۱۹۵۸ دولت اقبال که جای دولت مستعفی علاء را در آوریل ۱۹۵۷ گرفته بود، با وزیر جنگ ایالات متحده به نام ماکلرو

که در تهران بود، درباره انعقاد يك قرارداد نظامی دوجانبه تازه میان امریکا و ایرن وارد مذاکره شد. پس از آنکه دولت ایران در فوریه ۱۹۵۹ مذاکرات جاری بین ایران و شوروی را مبنی بر روابط دوستانه و عدم تعرض به هم زد، در مارس ۱۹۵۹ قرارداد نظامی دوجانبه میان ایران و امریکارا در آنکارا امضاء کرد. به موجب این قرارداد به دولت امریکا حق داده شد طبق تقاضای دولت ایران، در مورد به اصطلاح تجاوز غیر مستقیم و مستقیم دشمن خارجی ارتش به این کشور گسیل دارد، اما درباره تجاوز غیر مستقیم باید یادآوری کرد که قیام مردم ایران به خاطر به دست آوردن آزادی‌های دموکراتیک و استقلال در نظر گرفته شده بود. دولت امریکا باز هم تأیید کرد که از کمک نظامی و اقتصادی به ایران دریغ نخواهد ورزید. دولت اقبال با انعقاد این قرارداد کوشش داشت که هر چه بیشتر وابستگی ایران را به سود سیاست امپریالیست‌های امریکائی مستحکم‌تر کند.

رویه‌م‌رفته به طوریکه ضمن اعلامیه دولت شوروی در تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۵۹ یاد-آوری شد، این قرارداد «امکان تبدیل خالک ایران را به پایگاه نظامی - استراتژیک دولت-های امپریالیستی کاملاً آسان می‌کرد» و با منافع صلح و امنیت در منطقه خاور نزدیک و میانه، حتی با تعهدات موجود ایران در قبال شوروی کاملاً منافات داشت. دولت اقبال با امضای قرارداد دوجانبه نظامی ۵ مارس ۱۹۵۹ و واگذاری اختیار به امریکا درباره فرستادن ارتش به خالک ایران، گام تازه‌ای را در راه نزدیکی ایران به منافع و سیاست امریکا برداشت.

دولت عراق از پیمان بغداد که ایران یکی از اعضای آن بود، پس از انقلاب ۱۹۵۸ خارج شد و بنابراین نام این پیمان به «سنتو» تغییر یافت، اما حتی انعقاد قرارداد نظامی با امریکا فرجام ناگواری را برای اقتصاد، زندگی اجتماعی - سیاسی و وضع همگانی قوده‌های مردم در بر داشت.

سیاست خارجی ایران بر مبنای شرکت این دولت در سازمان سنتو و قرارداد دوجانبه با امریکا توجیه شد، این سیاست باعث افزایش بی‌سابقه هزینه‌های نظامی در کشور گردید. بگواهی مطبوعات ایران، از سال ۱۹۵۳ تا آغاز سال ۱۹۶۱ - ۶۵ میلیارد ریال برای متعادل‌سازی هزینه شد. این مبلغ ۴ برابر بیشتر از جمع هزینه‌های دولت در امور کشاورزی، آبیاری، صنایع و استخراج معادن در فاصله سالهای ۱۹۴۹ و مارس ۱۹۵۹ بود. در سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ هزینه‌های نظامی پیوسته افزایش می‌یافت.

طبق طرح‌های امریکا در مناطق تهران، تبریز، مشهد، همدان، کرمانشاه، شیراز، اصفهان، اهواز، دزفول، آبادان، بندرعباس فرودگاه‌های وسیعی برای فرود آمدن هواپیما-های بزرگ جت که وابسته به نیروی هوائی استراتژیک امریکا بودند، ساخته شدند. به

ساختن راههای استراتژیک، بازسازی بندرهای خلیج فارس (بوشهر، خرمشهر، شاپور، بندرعباس و جزیره خارک)، بنای سربازخانه‌ها، شهرک‌های نظامی در مناطق گوناگون کشور، اقدام گردید.

ایالت متحده امریکا که این تأسیسات نظامی عظیم خاکه خراب کن، و بیخود را به ایران تحمیل کرد، گروه‌های حاکم ایران را می‌ترساند که گویا «خطر موهوم کمونیسم» ایران را تهدید می‌کند؛ ضمناً وام‌هایی به اصطلاح نظامی را به ایران داد و زمامداران را ناچار کرد تا مبالغ هنگفتی از بودجه کشور را به مصرف سلاح و سازوبرگ نظامی برسانند، اینگونه خاک ایران را به یکی از مهمترین پایگاه‌های نظامی امریکا در خاورمیانه درآورد. هیئت مستشاری نظامی امریکا پس از ورود ایران به پیمان بغداد و امضای قرارداد دو جانبه ایران- امریکا به ویژه فعالیت خود را در این کشور گسترش داد، طبق خبر مطبوعات ایران شماره مستشاران نظامی ایران در سال ۱۹۵۸ به ۱۲۰۰۰ تن افزایش یافت و بعدها این شماره زیادتر شد.

افسران امریکائی نسبت به افسران ایرانی هم‌درجه‌شان حق ارشدیت داشتند و میزان حقوقشان بارها بیشتر از حقوق هم‌پایگان ایرانی‌شان بود. اینان نقش مهمی را در پاکسازی ارتش ایران از «عناصر نامطلوب» به عهده داشتند، آشکارا در امور داخلی کشور ایران مداخله می‌کردند، و در سرکوبی تظاهرات مردم شرکت داشتند. در ۱۳ اکتبر ۱۹۶۴ مجلس ایران قانونی را گذراند که به موجب آن نظامیان و مستشاران دیگر امریکائی از مصونیت دیپلماتیک برخوردار شدند. در ۳۱ اکتبر مجلس سنای ایران لایحه قانونی‌ای را تصویب کرد که به موجب آن به دولت اجازه داد وامی به مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار از ایالت متحده- امریکا دریافت و به مصرف خرید اسلحه از همان دولت برساند.

افزایش گسترش سرمایه‌های خارجی

از سال ۱۹۵۳ درهای ایران به روی سرمایه‌های خارجی کاملاً گشوده شد. به دنبال تسلیم نفت جنوب به کنسرسیوم، امتیاز بهره‌برداری نفت در مناطق گوناگون ایران به کمپانی‌های خارجی دیگر واگذار گردید. در اوت ۱۹۵۷ مجلس ایران قرارداد شرکت ملی نفت و کمپانی نفتی ایتالیائی «آحیپ مینراریا» را تصویب کرد، به موجب این قرارداد بایستی یک شرکت مختلط «سیرپ» برای استخراج نفت و گاز در سه منطقه - بلوچستان، قسمت شرقی کوه‌های زاگرس و مناطق زیرآبی خلیج فارس - رویهمرفته به مساحت ۲۳ هزار کیلو متر مربع، تأسیس می‌شد. به موجب این قرارداد ۷۵٪ سود حاصله به دولت ایران تعلق

می‌گرفت. در ماه مه ۱۹۵۸ مجلس قراردادی با شرایط مشابه را با کمپانی امریکائی «پان امریکن پترولیوم کودپودیشن» تصویب کرد که منطقه مورد بهره‌برداری این کمپانی ۱۶ هزار کیلومتر مربع مساحت داشت. در ۲۹ ژوئن ۱۹۵۸ مجلس قرارداد میان شرکت ملی نفت و کمپانی کانادائی «سیفایر پترولیوم لمیتید» را تصویب کرد، به موجب این قرارداد کمپانی نامبرده حق بهره‌برداری نفت در ۲ منطقه اطراف خلیج عمان، رویهم‌رفته به مساحت هزار کیلومتر مربع را به دست آورد.

در پایان ۱۹۵۵ قانون ویژه‌ای به تصویب رسید که به موجب آن سرمایه‌گذاری خصوصی خارجیان در ایران تشویق می‌شد. ضمن این قانون شرایط سرمایه‌گذاریهای خارجی در ایران با سرمایه‌گذاری داخلی ایران همسان بود. دولت ایران تأسیسات وابسته به سرمایه‌های خارجی را در صورتیکه ملی می‌شدند، تضمین کرد. صاحبان سرمایه‌های خارجی می‌توانستند هر اندازه که بخواهند سرمایه یا سودشان را بخارج صادر کنند. در نیمه سال ۱۹۵۷ قانون ویژه‌ای وضع شد که به موجب آن امنیت سرمایه‌گذاران خصوصی امریکائی تضمین می‌شد. در ایران شماره بی‌شماری از شعبات شرکت‌ها و بنگاههای ساختمانی، نفتی، بافندگی و کشاورزی خارجی آغاز به کار کردند. مجله «تهران مصور» چاپ تهران خبر داد که در نیمه سال ۱۹۵۸ در ایران نمایندگان ۱۵۴۸ کمپانی خارجی در رشته‌های گوناگون سرگرم کارند که از جمله آنها ۲۲۰ شرکت امریکائی، ۲۸۵ شرکت انگلیسی، ۱۵۱ شرکت آلمان غربی، ۱۶۰ شرکت فرانسوی، ۵۳ شرکت ژاپنی، ۴۰ شرکت سوئدی و غیره می‌باشند. مجله یادآوری کرد که این شرکت‌ها کلید اقتصاد ایران را در دست دارند و سالیانه بیش از ۱۰ میلیون لیره استرلینگ سرمایه از ایران خارج می‌کنند. طبق برآورد مجله «زندگی بین‌المللی» جمع مبلغی که در سال ۱۹۵۹ در رشته‌های گوناگون فعالیت‌های امپریالیست‌ها از ایران عاید شده بالغ بر یک میلیارد دلار، یعنی تقریباً به‌ازای هر یک نفر ایرانی ۵۰ دلار بوده است، باید در نظر گرفت که در آن سال درآمد ملی سرانه هر ایرانی فقط ۱۵۰ دلار بوده است.

به سال ۱۹۵۸ قانون محدودیت بانک‌های خارجی در ایران لغو شد. پس از آن بانک داران امریکائی با کمک سرمایه‌های ایرانی، تأسیس بانک‌هایی را در تهران سازمان دادند. بانک توسعه صنعتی و معادن که به سال ۱۹۵۹ تأسیس شد در اصل با سرمایه‌های ایرانی و خارجی آغاز به کار کرد. ۴۰٪ سهام این بانک متعلق به خارجیان بود، ضمناً نقش اصلی را انحصارگران امریکائی به عهده داشتند. به سال ۱۹۵۸ بانک ایران و فرانسه و به سال ۱۹۵۹ بانک ایران و ژاپن تأسیس گردیدند. همه این بانک‌ها مختلط بودند و بیش از ۵۰٪ سهام این بانک‌ها متعلق به ایرانیان بود، اما فقط خارجیان در این بانک‌ها تسلط داشتند و تصمیم

گیرنده اصلی آنها بودند.

ارگانهای دولتی ایران طی تصویب نامه و بخش نامه های گوناگون خاطر نشان کردند که شرکت های خارجی نسبت به بنگاه های ایرانی از امتیازهای ویژه ای برخوردارند. روزنامه «داد» در ۷ ژانویه ۱۹۵۹ خبر داد که سازمان برنامه بخشنامه ای صادر کرده است که از این به بعد ضمن انجام مناقصه ها بایستی فقط به پیمانکاران خارجی، یا نماینده های آن شرکت های ایرانی ای که با کمپانی های خارجی شریکند، کار داده شود.

در تمام ادارات و مؤسسات مهم دولتی، اقتصادی و غیره شماره بی شماری کارشناس یا مشاور امریکائی کار می کردند، تعداد آنها در سر تا سر کشور به سال ۱۹۶۰، به چند هزار تن رسید. این مشاوران یا متخصصان حقوق های گزافی می گرفتند و برای انجام کارهایشان بدون مسئولیت هر چه می خواستند از دولت یا صاحب کار اعتبار می گرفتند و بیدرنگ آن را خرج می کردند.

لازم به یادآوری است که پس از تشکیل جمهوری فدرال آلمان به سال ۱۹۴۹، سرمایه های آلمان باختری به شدت در ایران نفوذ کردند. آلمان باختری در سال ۱۹۵۴ توانست در زمینه بازرگانی خارجی ایران جزو معامله گران درجه ۱ و در سال ۱۹۵۶/۵۷ مقام اول را به دست آورد. شرکت های آلمان غربی کوشش داشتند تسلط بر بازارهای ایران را به دست آورند، به این منظور اعتبارات دراز مدت در اختیار بازرگانان ایرانی می گذاشتند. به سال ۱۹۵۵ میان آلمان غربی و ایران قرارداد همکاری اقتصادی و فنی امضاء شد. در فوریه ۱۹۶۱ نمایندگان اقتصادی آلمان غربی در تهران و نمایندگان ایران قراردادی را امضاء کردند که به موجب آن سرمایه گذاری های خصوصی آلمان غربی در ایران تضمین می گردید.

سرمایه های آلمان غربی هم مانند امپریالیست های امریکائی و انگلیسی سیاست عقب مانده نگاه داشتن و وابستگی اقتصاد ایران را عملی می کردند. ادهاد معاون صدراعظم آلمان ضمن نطقی که در اکتبر ۱۹۶۰ هنگام گشایش نمایشگاه صنایع آلمان در تهران ایراد کرد، آشکارا اعلام داشت که ایران نیازی به ایجاد صنایع سنگین ندارد و بایستی همانگونه کشوری «کشاورزی» باقی بماند.

شرکت دریلوك نظامی سنتو و استواری موقعیت سرمایه های خارجی در ایران سرانجام به ازمیان رفتن انحصار بازرگانی خارجی این کشور و اجرای «سیاست ده های باز» به منظور ورود بی بند و بار کالاهای خارجی به ایران گرائید. این چگونگی به میزان فاجعه انگیزی موازنه بازرگانی خارجی ایران را به زیان این کشور به هم زد و سال به سال به مقدار کالاهای وارداتی ایران افزوده شد. به موجب مدارك رسمی مالی ایران، در پایان سالهای ۵۰ و

آغاز سالهای ۶۰، واردات ایران تقریباً برابر بیشتر از صادراتش بود. انگیزه این نارسائی ویران کننده اقتصاد ایران در زمینه بازرگانی خارجی آن بود که دولت ایران در زمینه بازرگانی خارجی در بهت در اختیار دولتهای امپریالیستی غربی قرار گرفت و سیاست بازرگانی خود را طبق تمایلات آنها توجیه می کرد. موقعیت مسلط را در بازرگانی خارجی ایران، آلمان غربی، امریکا، انگلستان و ژاپن در دست داشتند. بازرگانی ایران با اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر، اهمیت چندانی در روند تجارت ایران نداشت و منحصر به صادرات کردن ناچیز کالاهای سنتی ایران به این کشورها بود.

مهم ترین اقلام صادراتی ایران منحصر به محصولات کشاورزی (خشکبار، پنبه، پشم، پوست)، و حتی قالی بود. اقلام وارداتی ایران شامل وسائل حمل و نقل، مقدار زیادی اتومبیل سواری، و حتی فرآورده های آهنی و فولادی، موتورها و ماشین آلات برقی، از جمله مقدار زیادی یخچال، تلویزیون، رادیو، پارچه، شکر، چای، کالاهای شیمیائی و داروئی، بودند. هجوم کالاهای خارجی به ایران مانع پیشرفت صنایع و اقتصاد مردمی در ایران گردید، ورود مقدار فراوانی از کالاهای لوکس و بی مصرف فقط می توانست خواسته های گروه محدودی از چهره های پولدار و مرفه مردم کشور را تأمین کند و اینان را خشنود گرداند. تولید قسمت مهم از کالاهای وارداتی، در کارخانه های ایران امکان داشت، مثلاً پارچه های پنبه ای و پشمی از آن جمله بودند. باید یادآوری کرد نسبت بهای عادلانه کالاهای وارداتی و صادراتی به زیان ایران کاملاً متفاوت بود. بهای کالاهای وارداتی بارها بیشتر از کالاهای صادره از ایران برآورد می شد. این چگونگی تأثیر نامطلوبی در بازرگانی ایران با کشورهای سرمایه داری از لحاظ پیشرفت اقتصاد ملی این کشور داشت. مثلاً روزنامه «آسیا» در ۲۴ نوامبر ۱۹۵۸ نوشت «واردات بی بندوبار کالا به ایران، اقتصاد کشور را فلج کرده است».

صنعت و کشاورزی ایران

در پایان سالهای ۵۰ ایران همانگونه که کشوری بسیار عقب افتاده و کم رشد باقی ماند. در زمینه سطح مصرف کالاهای صنعتی به نسبت سرانه، ایران نه تنها از کشورهای پیشرفته، بلکه از کشورهای همسایه اش مثلاً عراق و ترکیه، عقب تر بود، صنایع کشور، به طور عمده در سطح کارهای سبک مثلاً تهیه مواد خام کشاورزی قرار داشت و منحصر به کارگاه های بسیار کوچک با کارگران بسیار کم بود، این کارگاهها از نظر فنی بسیار عقب افتاده بودند، تأسیسات صنایع سنگین و فلز گذاری وجود نداشت و در همه رشته های صنایع رکود

وبیکاری حکم فرما بود.

به موجب مدارك ایران ضمن سال ۱۹۶۰/۶۱ در سرتاسر ایران ۹۵۰۰ کارگاه و مؤسسه کوچک صنعتی وجود داشت که در آنها ۱۳۶/۵ هزار کارگر کار می کردند. بیش از نیمی از این کارگاهها موتوری نبودند. در سرتاسر کشور قریب ۱۰۰ کارخانه وجود داشت که حداکثر کارگران بعضی از آنها به ۲۰۰ نفر نمی رسید، رویهمرفته ۵۵ هزار نفر کارگر در این کارخانهها کار می کردند. در میان این کارخانهها رشتههای گوناگون صنعتی، پیشرفته تر از همه کارخانههای پارچه بافی، قند سازی و سیمان سازی بودند. تولیدات کارخانههای پارچه بافی نخی و قند سازی کمتر از نصف، و کارخانههای پارچه بافی پشمی در حدود ۱/۴ نیازمندیهای داخلی کشور را تأمین می کردند.

در ایران تولید صنایع دستی به ویژه، قالی بافی، صنایع نقره سازی و مس کاری و مصنوعات فلزی دیگر، نجاری، آهنگری، نقاشی، سفال کاری و رشتههای صنایع دستی دیگر، نسبتاً رواج داشت.

علیرغم وجود ذخائر معدنی فراوان در ایران، پیشرفت صنایع استخراج معادن بسیار کند بود، البته باید استخراج نفت را که در تصرف انحصارهای خارجی یعنی کنسرسیوم نفت قرار داشت، از این قاعده مستثنی شمرد.

رقابت واردکنندگان مقادیر سرسام آور کالاهای خارجی به ایران، به ویژه کالاهائی که در ایران تولید می شد (مثلاً پارچه)، سخت روی صنایع داخلی ایران اثر گذاشت و آنها را در حال عقب ماندگی نگهداشت. بسیاری از کارخانههای پارچه بافی، چرم سازی و غیره یا تعطیل شدند یا ناگزیر از میزان کار خود کاستند.

به شماره شرکت های ورشکسته ایران افزوده شد. برخی از شرکت ها ناگزیر سرمایه های خود را به بانک های خارج منتقل کردند. روزنامه «اراده آسیا» چاپ تهران در آغاز ۱۹۶۱ یادآوری کرد که سپرده های چهره های متنفذ در بانک های خارج از بودجه سالیانه کشور فزونی گرفته است. این روزنامه نوشت: «اگر این پولها نیکه به ارزش تبدیل و به بانک های خارجی منتقل شده اند، دوباره به ایران برگردند، آنوقت مردم ایران از گرفتن وام های خارجی بی نیاز خواهند شد و فقر و بینوائی از میان خواهد رفت».

اسنادیکه از سرشماری عمومی در سرتاسر کشور ضمن نوامبر ۱۹۵۶ به دست آمده نشان می دهد که ۷۰٪ تمام جمعیت در روستاها زندگی می کنند، ۵۶/۳٪ به کار کشاورزی سرگرمند. اما این رشته اصلی اقتصاد ایران در حالت سقوط است. محصولات عمده کشاورزی در سالهای اخیر افزایش نیافته و حتی کمتر شده است.

با وجود اینکه اقتصاد ایران بر مبنای کشاورزی قرار داشت، محصولات کشاورزی این

کشور نتوانست حتی نیازمندی داخلی را تأمین کند. بیشتر اوقات کشور، دچار کمبود گندم، گوشت و مواد کشاورزی دیگر بود. ایران ناگزیر شد هر سال صدها هزار تن گندم، خواربار و غیره از خارج وارد کند.

کشاورزی مکانیزه در بیشتر نقاط کشور وجود نداشت. تقریباً در بیشتر زمین‌های قابل کشت، خیش، شن‌کش، بیل و ابزار زمان کورش هخامنشی، برای کشاورزی به کار می‌رفت. دولت مبالغ هنگفتی پول برای ساختن سدهای کوچک، سفیدرود و دز خرج کرد. اما این مخارج در برابر سیستم موجود مسالکیت زمین و کشاورزی اثر چندانی در پیشرفت کشاورزی نداشتند. استفاده از وجود این سدها برای کار کشاورزی به‌انگیزه ایجاد نکردن کانالهای آبیاری غیرممکن بود.

انگیزه اصلی عقب افتادگی و سقوط کشاورزی ایران تسلط مالکان بزرگ زمین و بقایای فئودالها در روستاها بود. طبق اعلامیه وزارت کشاورزی ایران که در ۱۳ ژانویه ۱۹۶۲ انتشار یافت، تعداد ۱۰ هزار روستای ایران متعلق به مالکانی بود که صاحب بیش از ۷ روستا بودند؛ مالکان ۵ هزار روستا صاحب ۵ تا ۷ روستا بودند. چند مالک، صاحب بیش از ۱۰۰ روستا بودند. تقریباً ۸۵٪ زمین‌های زراعتی یا مستقیماً متعلق به مالکان یا به شکل وقف زیر نظر اینها قرار داشتند، قسمت ناچیزی از این زمین‌ها را مردم معمولی مالک بودند.

وضع ناگوار توده‌های مردم

هزینه‌های گزاف نظامی در رابطه با شرکت ایران در بلوک تجاوزکار نظامی ستو، فشار سرمایه‌های خارجی و سیاست تاراجگرانه امپریالیست‌ها و حتی حفظ بقایای روابط فئودالی در روستاها، مردم ایران را دچار وضع بسیار ناگواری کرد. طبق مدارکی که از انستیتوی مسائل اجتماعی در دانشگاه تهران به دست آمد، درآمد سرانه متوسط مردم ایران سالیانه ۱۳۵ دلار، و ۲/۵ برابر کمتر از ترکیه، ۱/۵ برابر کمتر از عراق و تقریباً ۲۰ برابر کمتر از آمریکا بود. درآمد اکثریت مردم سرکوب شده - دهقانان و کارگران - بسیار کمتر از این مبلغ ناچیز بود. به عقیده وزیر سابق کشاورزی، حسن ارسنجانی، ۴۰٪ مردم کشور کاملاً گرسنه و ۴۰٪ دیگر نیمه گرسنه به سر می‌بردند.

طول عمر متوسط مردم ایران، به‌گونه‌ایکه شاه ضمن خطاب به سناتورهای در آغاز ۱۹۵۹ اعلام داشت، فقط ۲۷ سال بود. ایران در زمینه آمار خودکشی‌های ناشی از گرسنگی و فقر جای اول را در جهان داشت.

وضع بهداشت عمومی مردم رقت‌انگیز بود. ضمن سال ۱۹۵۹/۶۰ در ایران فقط ۳۳۵۵ پزشک وجود داشت که به هر ده هزار نفر جمعیت فقط ۱/۵ نفر می‌رسید، ضمناً تقریباً ۴ پزشکان در تهران و شهرهای بزرگ دیگر اقامت داشتند، اکثریت خاموش مردم عملاً از هر گونه کمک پزشکی محروم بودند. در ایران هر سال ۴ میلیون نفر به مالاریا مبتلا می‌شدند، بگونه متناوب بیماریهای واگیردار خطرناک از قبیل حصبه، آبله، وبا در ایران درمی‌گرفت. جمع بی‌سوادان طبق مدارک سرشماری سال ۱۹۵۶ شامل ۸۵٪ کل جمعیت بود.

هزینه زندگی با سرعت بالا می‌رفت. نسبت به سال ۱۹۳۶/۳۷، این هزینه‌ها در آغاز ۱۹۶۱، ۱۷ برابر شد، اما کرایه‌خانه به ۴۰ برابر رسید.

وضع دهقانان و کارگران به‌ویژه از همه بدتر بود. دهقانان بی‌زمین ناچار بودند با شرایط توان‌فرسائی روی زمین‌های مالکان کار کنند. تقسیم سهمیه محصول میان دهقانان و مالکان مانند سابق و بر مبنای سنت‌های قرون وسطائی بود، این سنت‌ها در مناطق گوناگون به شکل‌های مختلف به کار برده می‌شدند؛ اصول تقسیم محصول بر مبنای مالکیت زمین، آب، بذر، دام کاذب و نیروی کاد دهقان بود. در بیشتر موارد مالک که صاحب زمین، حتی آب و بذر بود تقریباً ۲/۳ محصول را ضبط می‌کرد. در چند منطقه جنوب ایران، که دهقانان در معرض استثمار بیرحمانه قرار داشتند، مالکان ۴/۵ و حتی ۵/۶ محصول را می‌بردند. علاوه بر این بگونه‌ای که روزنامه‌های مورخ ۱۶ اکتبر ۱۹۵۸ ایران نوشتند. نخست وزیر ایران طی بخشنامه‌ای به استانداران و فرمانداران ابلاغ کرد که در بعضی مناطق دهقانان مجبور به اجرای سنت بیگاری و تسلیم عوارض جنسی به سود مالکان خواهند بود.

به سال ۱۹۵۵ دولت در ۵۰ روستا شامل ۲ هزار خانواده دهقان در منطقه شیراز پژوهش‌هایی به عمل آورد. در نتیجه این تحقیق معلوم شد که دهقانان این منطقه کاملاً از کمک پزشکی محرومند، و اینکه درآمد سالیانه سرانه این روستاها فقط مبلغ ناچیز ۱۶۰۰ ریال (تقریباً ۲ دلار) و سن متوسط روستائیان ۱۷ سال است. همه این روستاها فاقد برق، تلفون و خدمات پستی بودند. ۴/۵ از ساکنانی که مورد پژوهش قرار گرفتند خانواده‌هایشان فقط در يك اطاق زندگی می‌کردند، این اطاقها عبارت از چهار دیواری گلی بودند که نه پنجره و نه شیروانی داشتند. در بسیاری موارد درون يك منزل دو و حتی سه خانواده زندگی می‌کردند. کار اصلی ساکنان این روستاها زراعت بود، اما فقط ۳٪ از ساکنان صاحب زمین بودند، بقیه روی زمین‌های مالکان کار می‌کردند.

وضع دهقانان مناطق دیگر ایران هم بهتر از دهقانان ۵۰ روستای مورد پژوهش در شیراز نبود. قدرت خرید دهقانان بسیار کاهش یافت. از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۷، طبق

مدارك رسمي ايران، بهاي محصولات کشاورزي به طور متوسط ساليانه $2/4\%$ ، در عين حال ارزش هزينه زندگي ساليانه به $3/8\%$ افزايش يافت، امامقدار اسكناس در گردش به $3/15\%$ رسيد. تقريباً 95% مردم اين مناطق كاملاً بي سواد بودند. در سال تحصيلي $58/1957$ در تمام کشور فقط 538 دبستان روستائي وجود داشت که در آنها 634 دختر و 22691 پسر درس می خواندند.

روزنامه اطلاعات ضمن سرمقاله 26 دسامبر 1963 درباره وضع دهقانان جنوب ايران به شرح زیر توضیح داد: «هنگامیکه ما به جنوب ايران مسافرت می کردیم، روستائي را دیدیم که همه ساکنان آن کور بودند، در روستای دیگری مردمش از گرمسنگی و برهنگی رنج می بردند. هنگام مسافرت به یکی از جزایر که شماره ساکنان آن ده هزار نفر بود، سرزدیم، در این جزیره حمام، مستراح، پزشک و ماما اصلاً وجود نداشت. ساکنان این جزیره از آب باران که در آب انبار موجود بود برای رفع نیازمندیهایشان بهره می بردند، ضمناً از این آب انبارها حیوانات هم آب می نوشیدند. در فصل گردآوری محصول خرما، غذای ساکنان آمیخته ای از خرما و آرد هسته خرما بود. ساکنان اصلاً معنی دارو را نمی دانستند».

دهقانان گرمسنگی زده، در بند رباخواران که بیشترشان از مالکان به شمار می آمدند، گرفتار بودند. بیداد و زور مالکان نسبت به دهقان بیداد می کرد. روزنامه «صدای مردم» چاپ تهران در 16 مارس 1961 نوشت: «دهقانان ماهنوز به حال اسارت زندگي می کنند. روستاهای ما درست در شرایط قرون وسطائي قرار گرفته اند». هر سال ده ها هزار از دهقانان ورشکسته، بی نوا در تلاش به منظور رهائی از بینوائی، گرمسنگی و بیداد مالکان، روستاهای خود را ترک و به شهرها گریختند. مجله تهران مصور چاپ تهران در تاریخ 10 فوریه 1961 نوشت: «هر سال بیش از 70 هزارتن دهقان بینوا و ورشکسته از مناطق گوناگون کشور وارد تهران می شوند. اما اینها در تهران و شهرهای دیگر کار گیرشان نمی آید. صدها هزار بینوا، بیغولهای جنوب تهران را پر کرده اند». شماره بیکاران هر سال بگونه سرسام آوری افزایش می یافت، این بیکاران شامل هزاران کارگر اخراجی به وسیله کنسرسیوم نفت، کارگران کارخانه های ورشکسته پارچه بافی و کارگاههای دیگر که در اثر رقابت کالاهای خارجی به این روز افتاده بودند، پیشه وران ورشکسته و دهقانان فراری روستاها و غیره بودند.

شماره بیکاران آن اندازه افزایش یافت که کمیته شکایات مجلس، ضمن اخباریکه ضمن 17 فوریه 1964 در «مجله تهران مصور» چاپ تهران انتشار داد، اعلام داشت، تنها مسئله پیچیده کشور «بیکاری» است. بسیاری از ایرانیان برای جستجوی کار به کشورهای همسایه

مانند عراق، کویت، جزایر بحرین، شیخ نشین‌های خلیج فارس و پاکستان مهاجرت کردند. اما کارگرانی هم که کار داشتند در وضع بسیار توان‌رسانی به سر می‌بردند. با بودن ارتش عظیم بیکاران و در شرایط رکود و ورشکستگی چند رشته از صنایع ملی، کارگران بسیاری از تأسیسات، مثلاً کوره‌پزخانه‌های تهران با انجام ۱۰-۱۲ ساعت کار روزانه فقط کارمزد ناچیزی می‌گرفتند. مثلاً کارمزد متوسط تمام کارگران کوره‌پزخانه‌ها (شماره آنها در سال ۱۹۶۰/۶۱ در تمام ایران ۴۹۲۵ نفر بود)، به موجب مدارک رسمی ایران ماهیانه فقط ۱۶۸۹ ریال بود، اما کارمزد متوسط کارگران کارخانه‌های چتائی بافی، ریسندگی، پارچه‌بافی، نخ‌ریسی (شماره آنها در سال ۱۹۶۰/۶۱ تقریباً ۴۰ هزارتن بود) ماهیانه از ۱۸۵۰ تا ۲۰۱۶ ریال بود، در همان هنگام یک کیلو نان در تهران ۱۰ ریال ارزش داشت. پرداخت کارمزد کارگران اغلب به تأخیر می‌افتاد، قانون بیمه‌های اجتماعی و کار فقط روی کاغذ بود و عملی نمی‌شد. روزنامه «کیهان» در ۱۶ مارس ۱۹۶۱ نوشت: «از کارمزد کارگران هرماه مبلغ قابل‌ملاحظه‌ای به‌عنوان حق بیمه‌های اجتماعی کسر می‌شود، اما سازمان بیمه‌های اجتماعی هیچگونه کمکی به کارگران نمی‌کند». در کارگاهها، کارخانه‌ها و معدنها اغلب سوانحی روی می‌داد که در پی آنها بسیاری از کارگران جان خود را از دست می‌دادند. شرایط مسکن کارگران بی‌نهایت توان‌فرسا بود، قسمت عمده کارمزد کارگران به مصرف اجاره‌اطاق یا منزل می‌رسید.

جوانان ایرانی در شرایط بسیار ناهنجاری به سر می‌بردند. در تأسیسات صنعتی، کودکان، نوجوانان و جوانان کارگر به نسبت بزرگسالان کارمزد کمتری دریافت می‌کردند. اکثریت خاموش جوانان ایرانی از تحصیل محروم بودند. زیر فشار خساریان، بیشتر ایرانیان درس خوانده و باسواد نمی‌توانستند برای خود کار پیدا کنند. اما تحصیل کرده‌ها، هائیکه موفق می‌شدند کار پیدا کنند حقوقشان بارها کمتر از حقوق مستشاران و کارشناسان امریکائی که همان کار را انجام می‌دادند، بود.

این فرجام رقت‌انگیز اقتصاد کشور، وضع توده‌های مردم ایران در نتیجه سیاستی بود که پس از کودتای ۱۹۵۳ دولت ایران اختیار کرده بود.

توده‌های مردم نتوانستند با وضع موجود سازش کنند و برای به دست آوردن حقوق خود، علیه انقیاد کشور به دست امپریالیست‌های امریکائی و علیه بقایای فئودالها به منظور به دست آوردن استقلال و آزادی ملی به پیکار برخاستند. این پیکار هر سال وضع حادثتری را بخود می‌گرفت و به سال ۱۹۶۱ به منتهای حد خود رسید. روزنامه آتش چاپ تهران در ۱۸ مارس ۱۹۶۱ نوشت: «موج ناخشنودی گسترده تمام قشرهای مردم کشور یعنی دهقانان، کارگران، مستخدمان، سربازان، روشنفکران را فرا گرفته است». عناصر بیکه در نخستین صفوف جنبش

مردم به منظور استقلال ملی و آزادیهای دمکراتیک قرارداد شدند سخت، مورد پیگرد دولت قرار گرفتند و حزب توده ایران که به زیرزمین رانده شده بود، کوشش داشت يك جبهه متحد خلق را سازمان دهد و علیه امپریالیست‌ها و مرتجعان داخلی پیکار کند.

جنبش کارگران

طبقه کارگر ایران، پیکار مردم راه‌منظور به‌بودی وضع توده‌های وسیع، و به‌چنگ آوردن استقلال ملی و آزادیهای دمکراتیک، رهبری می‌کرد. در نخستین سالهای موجودیت کنسرسیوم، ضمن اوت ۱۹۵۵، کارگران بعضی از تأسیسات نفتی آبادان دست به اعتصاب زدند، اینان خواهان افزایش کارمزد بودند. اداره کنسرسیوم ناگزیر شد به کارمزد این کارگران بیفزاید، اما دیری نپایید که در مغازه‌های وابسته به کنسرسیوم بهای برنج و ضروریات دیگر زندگی يك باره بالا رفت. در تابستان و پائیز ۱۹۵۷ نفت‌گران مسجد سلیمان و آغا جاری دوباره چندبار اعتصاب کردند، اینان هم خواستار افزایش کارمزد ضمن رابطه با بالا رفتن بهای محصولات نفتی، به رسمیت شناختن حق اعتصاب و غیره به وسیله کنسرسیوم شدند. دولت ایران زیر فشار کنسرسیوم، این اعتصاب را غیر قانونی اعلام و برای کسانی که «باعث ایجاد آشفتگی در تأسیسات نفت جنوب شوند» محکومیت اعدام را در نظر گرفت. علاوه بر این در بهار و تابستان ۱۹۵۷، کارگران کوره‌پزخانه‌های تهران اعتصاب کردند، اینها هم می‌خواستند به کارمزدشان افزوده گردد، کارگران معدن منگنز در رباط کریم هم به خاطر نامطلوب بودن غذا و مسکن و کم بودن کارمزدشان اعتراض کردند.

به سال ۱۹۵۸ بافندگان اصفهان به نشانه اعتراض - علیه تعویق حقوق چندماهه، ندادن سهم‌نان، لباس‌کار، نبودن موادخام که به بیکاری اجباری آنها می‌انجامید، چندبار اعتصاب کردند. اعتصاب کنندگان همچنین خواهان افزایش کارمزد بودند، ۵۰۰ کارگر ساختمان تأسیسات نفت خارك، هزار کارگر بندری کمپانی‌های کشتی‌رانی بندر شاهپور و رانندگان تاکسی در تهران دست به اعتصاب زدند. تاکسیرانان تهران خواستار تجدیدنظر در مقررات و سیستم اخذ جریمه بودند.

در آوریل ۱۹۵۹ کارگران کارخانه بافندگی، ریساف اصفهان پس از آنکه حقوقشان پرداخت نشد، دست از کار کشیدند. در ژوئن بیش از ۱۵۰۰ بافنده کارخانجات وطن اصفهان اعلام اعتصاب کردند. در همان ماه چند هزار تن از کارگران کوره‌پزخانه‌های تهران که خواهان افزایش ۳۵٪ به کارمزدشان بودند دست به اعتصاب زدند. با وجود اینکه کارفرمایان با افزایش کارمزد اینان به میزان ۲۰٪ موافقت کردند، اعتصاب ادامه یافت و فقط پس از

اعزام پلیس به محل، اعتصاب درهم شکسته شد.

در اکتبر ۱۹۶۰ کارگران ساختمانی سد دز که خواهان افزایش کارمزد و کاهش ساعات کار روزانه بودند، اعتصاب کردند. در دسامبر همان سال پس از کشته شدن چندده معدنچی در اثر فروریختگی دیوار معدن ذغالی سنگ شمشک که در نزدیکی تهران قرار داشت، معدنچسانی که زنده مانده بودند به سوی اتومبیل مهندس معدن، سنگ پرتاب کردند. به سال ۱۹۶۰ کارگران کارخانه بافندگی بزرگ شهناز، خواهان به رسمیت شناخته شدن حقوق سندیکائی و رعایت قانون کار که اجرایی شد، گردیدند. مأموران دولتی اصفهان و مدیران کارخانه، بسیاری از کارگران را اخراج و ۱۷ نفر را به خارج از اصفهان تبعید کردند. چند کارگر را با چمان کوبیدند و دیگران را هم شلاق زدند. اما این اقدامهای بیرحمانه دولت نتوانستند کارگران اصفهان را آرام گردانند، اینان در ۷ ژانویه ۱۹۶۱ به «اعتصاب ایتالیائی» دست زدند اینان خواهان تضمین حداقل کارمزد، دریافت کمک خرج برای خانواده‌مندان، برگرداندن اخراج‌شدگان به کار، واگذاری ۱۲ روز مرخصی سالیانه با دریافت حقوق و غیره بودند. کارخانه به وسیله سربازان اشغال گردید، رهبران اعتصاب را دستگیر و کتک زدند. اما باین همه کارگران به اعتصاب ادامه دادند و سرانجام پیروز شدند. در ۱۳ ژانویه مأموران اصفهان و مدیران کارخانه‌ها ناچار شدند خواسته‌های کارگران را برآورند، و اینگونه کار را آغاز کردند.

به سال ۱۹۶۱ جنبش اعتصابی کارگران و مستخدمان به ویژه گسترش یافت. سرشت جنبش‌های کارگری سال ۱۹۶۱، نه تنها توده‌ای بودن آن، بلکه پیشرفت این جنبش به موازات خواسته‌های اقتصادی و حتی سیاسی کارگران بود. ضمن اوج گرفتن موج جنبش دموکراتیک، کارگران ایرانی از پشتیبانی نیروهای پیشرفته و فعال برخوردار بودند. در اول فوریه ۱۹۶۱ بافندگان اصفهان همراه کارگران دیگر مراکز صنعتی کشور، یک اعتصاب عمومی ۲۴ ساعته را اعلام داشتند، این اعتصاب به منظور رفع بازداشت عمده‌ای از دانشجویان هنگام انتخابات مجلس دوره ۲۰ انجام گرفت. به نشانه اعتراض علیه اخراج کارگران، در ماه مه، بافندگان کارخانه‌های «شهناز» و «نختاب» دست به اعتصاب زدند، کارگران تأسیسات دیگر به این اعتصاب پیوستند. اعتصاب‌کنندگان خواستار افزایش کارمزد و به کار گرفتن کارگران اخراجی بودند.

ضمن ژوئن در اصفهان چهار کارخانه بافندگی اصفهان اعتصاب کردند. انگیزه‌اش تأخیر در پرداخت حقوق کارگران بود، در اکتبر ۱۹۶۱ کارگران پشم‌ریسی در محل رئیس اداره کار استان به بست نشستند و تقاضای تجدید نظر در حقوقشان را کردند. در ماه مه همان سال کارگران گرسنه‌ای که از کارخانه بافندگی رشت اخراج شده بودند، در میدان شهر

به‌بست نشستند. بنا به نوشته روزنامه اطلاعات در روزهای ۲۳ و ۲۴ ماه مه بیش از ۴۰۰ کارگر ریسندگی کارخانه «فارمن» در شیراز در جلو استانداری گرد آمدند و خواهان کارمزد عقب افتاده و انجام قانون کار و کمک مالی بودند. کارگران اعتصابی افزایش کارمزد، کاهش ساعات کار روزانه و بهبودی شرایط کار را می‌خواستند. در ژوئن، اوت و سپتامبر ۱۹۶۱، در منجیل، لنگرود، مناطق نفتی مسجدسلیمان و جاهای دیگر اعتصابهایی روی داد.

در کنار کارگران، مستخدمان و معلمان هم به‌پیکار پرداختند. در ۲ ماه مه ۱۹۶۱ اعتصاب عمومی معلمان آغاز شد، بیشتر از آنها حقوق ناچیزی به اندازه ۳۰۰۰-۵۰۰۰ ریال در ماه می‌گرفتند. در بسیاری از شهرها و مناطق ایران از سوی معلمان می‌تینگ‌ها و تظاهراتی انجام یافت اینان خواهان افزایش حقوق بودند. دولت می‌خواست با زور و سرکوبی بیرحمانه اعتصاب را درهم شکند. در دوم ماه مه پلیس به‌روی تظاهرات معلمان که جلو مجلس در تهران گرد آمده بودند، آتش گشود. بسیاری از تظاهرکنندگان زخمی و یک تن معلم کشته شد. این سرکوبی تهرمیگانی را برانگیخت. دانشجویان به اعتصاب معلمان پیوستند. در چهارم ماه مه، تظاهرات توده‌ای تازه‌ای با شرکت سی‌هزار تن جلو مجلس تشکیل شد، شرکت کنندگان خواستار استعفای دولت و کیفر متهم به قتل معلم، ضمن تظاهرات، شدند. دولت شریف‌امامی زیر فشار افکار عمومی و عناصر دموکرات ناچار شد در عمده مه استعفا دهد. اعتصاب معلمان در ۱۳ ماه مه فقط پس از آنکه به آنها وعده اضافه حقوق دادند، به پایان رسید.

در ۳ ماه مه مستخدمان اداره تلگراف مرکزی اعتصاب کردند، اینان هم خواهان افزایش حقوقشان بودند. دیری نپایید مستخدمان پست، تلگراف و تلفون در شهرها و مناطق دیگر کشور به آنها پیوستند. دولت تازه علی‌امینی این اعتصاب را با نیروی مسلح سرکوب کرد، چندتن از اعتصاب کنندگان در اثر اصابت گلوله تفنگ زخمی شدند، ارتش، اداره مرکزی تلگراف را اشغال کرد، ده‌ها تن از مستخدمان تلگراف بازداشت گردیدند. اما این اقدامها نتوانستند پیکار مستخدمان برای بهبودی وضعشان را فرو نشانند. در ۲۹ ژوئن نمایندگان اتحادیه مستخدمان دولت نخست‌وزیر را ملاقات و خواستار افزایش حقوق شدند.

طغیان دهقانان

پیداد مالکان، گرسنگی و تنگی شرایط زندگی، دهقانان را به‌صحنه پیکار با مالکان و دولت هل داد. تقریباً پس از کودتای ۱۹۵۳ هر سال جنبش‌های پراکنده‌ای در مناطق

گونگون کشور از سوی دهقانان روی می‌داد. روزنامه اطلاعات در ۲۹ فوریه ۱۹۵۶ خبر داد که در گیلان میان دهقانان ۳ روستا و محصل مالیاتی برخوردارانی رویداده و ۳ ژاندارم از دست آنها کتک خورده‌اند. به سال ۱۹۵۸، در مناطق گرگان، اردکان و جاهای دیگر بارها دهقانان به بست نشستند و علیه پیداد مالک و مأموران انحصار تنبها کو اعتراض کردند.

جنبش دهقانان به ویژه از پایان ۱۹۶۰ به بعد گسترش یافت. در دسامبر ۱۹۶۰ تقریباً ۲۰ دهقان در منطقه آمل مازندران، با بیل و چماق و داس و سنگ به املاک دوماک بزرگ حمله و آنجاها را ویران کردند. برای سرکوبی این دهقانان ژاندارم اعزام گردید. در ماه مه ۱۹۶۱ دهقانان روستای امین‌آباد در منطقه اراک، با خانواده‌ها، اموال و دام-هایشان وارد شهر شدند، و از دست فشار مالک به فرماندار شکایت کردند. پلیس دهقانان را پراکنده کرد.

در دوم ژوئن ۱۹۶۱ روزنامه «آتش» چاپ تهران خبر داد که بیشتر منطقه آذربایجان را شورش دهقانانی ده مالکان آنها را بیرون رانده‌اند، فرا گرفته است. به موجب اطلاع همان روزنامه در لاهیجان گیلان جلو ساختمان دادگستری، یکی از مالکان کشته شد. در ۲۰ ژوئن نزدیک به ۵ هزار دهقان راه تهران به کناره دریای خزر را اشغال کردند، اعتراض‌شان به پیداد مالکان بوده آب را به روی آنها بسته بودند، چون گویا این دهقانان در انتخابات دوره ۲۰ به مالکان نامبرده رای نداده بودند.

آشفتگی دهقانان در سال ۱۹۶۲ ادامه داشت. در ۲۱ اوت ۱۹۶۲ روزنامه «کیهان اینترناشنال» خبر داد که ۴ هزار دهقان، در منطقه همایون شهر، ۲۰ کیلومتری اصفهان به املاک مالک بزرگ آن شهر حمله و تلمبه چاه عمیق او را خراب کردند، چون می‌پنداشتند اهدات این چاه عمیق قنات‌های آب آنها را خشکانده است. این حمله دهقانان به وسیله فرماندار، با فراخواندن ژاندارم از اصفهان فرونشانده شد. تقریباً ۴۰۰ دهقان دستگیر گردیدند. در پائیز ۱۹۶۲ در روستای زیان واقع در ۴ کیلومتری همدان برخوردی میان دهقانان و مالک به نام دولت‌شاهی که آب مزرعه دهقانان را قطع کرده بود، رویداد. دهقانان به خانه مالک حمله کردند و او را با گلوله کشتند. شورش دهقانان در مناطق دیگر هم ادامه داشت.

جنبش دانشجویان

در آغاز سال ۱۹۶۰ پیکار جدی جوانان و دانشجویان علیه پیداد امپریالیست‌های خارجی، به منظور به دست آوردن آزادی‌های دموکراتیک و دفاع از حقوق جوانان آغاز

گردید. ضمن ژانویه ۱۹۶۰ در تهران اعتصاب‌ها و تظاهراتی توده‌ای از سوی دانش‌آموزان و دانشجویان، رویداد، اینان خواهان بهبودی سیستم آموزشی بودند. طغیان دانشجویان در سرتاسر سال ۱۹۶۰ ادامه داشت، این جنبش‌ها به‌ویژه در آغاز ۱۹۶۱ شدت گرفتند، چون در این هنگام انتخابات دوره ۲۰ در جریان بود و مأموران دولت آشکارا در این کار تقلب می‌کردند.

در فوریه چند می‌تینگ و تظاهرات چند هزار نفری به وسیله دانشجویان دانشگاه تهران برگزار گردید. برای پراکندن اجتماع دانشجویان دولت ماشین‌های آتش‌نشانی و پلیس را به کار برد، ضمناً تظاهرکنندگان را با چماق کتک می‌زدند و برای ترساندنشان تیراندازی هوایی می‌کردند. دانشجویان به سوی پلیس و ماشین‌های آتش‌نشانی سنگ پرتاب می‌کردند. اینان خواهان لغو انتخابات قلابی و استعفای دولت بودند. دولت شماره بی‌شماری از دانشجویان را بازداشت کرد و ناگزیر شد موقتاً دانشگاه تهران و دانشکده کشاورزی کرج را تعطیل کند. در ۲۳ فوریه دانشجویان نخست‌وزیر سابق، اقبال را که به تازگی رئیس دانشکده پزشکی شده بود، از دانشگاه بیرون راندند.

دانشجویان ایرانی خارج از کشور هم به جنبش درآمدند. در لندن، پاریس، وین، مونیخ، نیویورک و شهرهای دیگر اروپا و آمریکا، می‌تینگ‌ها و تظاهراتی از سوی دانشجویان ایرانی برگزار گردید، اینان هم خواهان تجدید انتخابات دوره ۲۰ مجلس و آزادی دانشجویان بازداشت شده تهران بودند.

در بهار و تابستان ۱۹۶۱ جنبش دانشجویان ایرانی ادامه یافت. در ماه‌های مه، ژوئن و ژوئیه ۱۹۶۱، دانشجویان در می‌تینگ و تظاهرات تهران که به وسیله جبهه ملی برگزار شد فعالانه شرکت کردند. در یک گردهم‌آئی پرجمعیت در دانشگاه تهران ضمن ماه ژوئن مسئله تجدیدنظر در قرارداد کنسرسیوم نفت مطرح شد. در ۲۱ ماه مه ۱۹۶۱ دانشجویان دانشگاه شیراز می‌تینگ‌ها و تظاهراتی علیه جلسه کنفرانس پزشکی سنتوکه بنا بود در ساختمان دانشگاه برگزار گردد، انجام دادند. اینان کنفرانس نامبرده را تعطیل و پرچم‌های کشورهای سنتو را که بر فراز ساختمان در اهتزاز بودند، پائین کشیدند.

ضمن دسامبر ۱۹۶۱ - ژانویه ۱۹۶۲ دوباره در تهران تظاهرات و می‌تینگ‌های پر جمعیتی به وسیله دانشجویان برگزار گردید، تظاهرکنندگان خواهان اجرای سیاست ملی مانند دوران مصدق، از سوی دولت، استعفای علی‌امینی از نخست‌وزیری، اجرای انتخابات آزاد دوره ۲۰ مجلس و غیره بودند. دولت برای سرکوبی این تظاهرات پلیس و سرباز فرستاد، اینان میدان‌ها و بازار پایتخت را اشغال کردند. در ۲۱ ژانویه ۱۹۶۲ زدو خورد سختی میان دانشجویان، و سربازان و پلیس در گرفت، ضمن این برخورد در حدود ۴۰۰ تن از طرفین

زخمی و قریب ۳۰۰ تن دانشجو بازداشت شدند. برخورد دانشجویان و پلیس روز بعد هم ادامه داشت. در ژانویه ۱۹۶۲، تظاهرات ضد امپریالیستی دانشجویان در تبریز و شیراز هم روی داد. دولت ناگزیر شد دانشگاه تهران را تعطیل کند. سرکوبی دانشجویان تظاهرکننده تهران به وسیله امینی باعث اعتراض و برگذاری می‌تینگ‌ها و تظاهرات به وسیله دانشجویان ایرانی خارج از کشور گردید. اینگونه در دوره پس از سال ۱۹۵۳ پیوسته ناخشنودی توده‌ها از وضع موجودشان بیشتر می‌شد؛ افزایش هزینه‌های نظامی، فشار سرمایه‌های خارجی، بحران سخت اقتصاد ایران، رشد گرانی و بینوائی انگیزه‌های مهم این ناخشنودی‌ها بودند.

فشارها و مانورهای دولت

دولت همواره می‌کوشید که ناخشنودی مردم را با اعمال زور و فشار بیرحمانه فرو نشاند. در ۱۱ ماه مه ۱۹۵۸، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران خسرو دژبیه را تیرباران کرد. به سال ۱۹۵۹ علوی عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران تیرباران شد. در ۴ ماه مه ۱۹۶۰، ۵ تن از دموکراتهای آذربایجان در دادگاه نظامی محکوم به اعدام و ۱۷ نفر دیگر به زندان ابد و زندانهای درازمدت با اعمال شاقه محکوم شدند.

اما تلاش‌های دولت ایران به منظور فرونشاندن ناخشنودی مردم از راه فشار و ترور به نتیجه‌ای نرسید. تظاهرات ضد دولتی جوانان و دانشجویان، اعتصاب‌های کارگران و جنبش دهقانان ادامه یافت. دامنه آتش زدن خانه‌ها و دارائی مالکان، حمله به مأموران دولتی محلی و شکل‌های دیگر پیکار خود بخودی از سوی دهقانان ادامه داشت.

در شرایط شدت هرچه بیشتر بحران اقتصادی و سیاسی، گروه‌های دست‌راستی حاکم ایران بایستی به اقدام‌هایی دست می‌زدند که تا اندازه‌ای از وخامت اوضاع می‌کاست. برای این منظور تصمیم‌هایی به منظور فروش املاک شاه و دولت گرفته شد.

نخستین بار درباره فروش املاک شاه قرار شد املاکی را که محمدرضا شاه از پدرش به ارث برده بود به فروش برسانند، این مسئله در ژانویه ۱۹۵۱ هنگام اوج‌گیری جنبش ضد امپریالیستی توده‌ای مردم مطرح گردید. پس از کودتای ژنرال زاهدی مسئله فروش املاک شاه به دهقانان کمتر مورد توجه قرار گرفت؛ در دوره اوج‌گیری جنبش‌های دموکراتیک به ویژه در میان دهقانان، این تصمیم تا اندازه‌ای به مرحله اجرا درآمد. املاک با اقساط ۲۵ ساله به دهقانان فروخته می‌شد، بهای آنها به ازای هر هکتار از ۲۸۰۰۰ الی ۳۱۰۰۰ ریال بود.

بنابر آنچه که خود شاه اظهار داشت در سال ۱۹۶۳ زمین‌های ۵۱۹ روستای ملک‌شاه به ۴۲ هزار خانواده دهقان فروخته شد. در عین حال شاه اعلام داشت که ۱۰۹۲ روستا را به عنوان پیشکش برای پسر سه‌ساله‌اش، ولیعهد ایران «رضا» نگاهداشته است. به طور کلی روستاهائی را که محمدرضا شاه از پدرش به ارث برده بود، به ۳۰۰۰۰ پارچه آبادی می‌رسیدند. علاوه بر فروش املاک شاه، دولت اقبال لایحه‌ای قانونی مبنی بر محدودیت مالکیت زمین تهیه کرد، این لایحه را در بهار ۱۹۶۰ به مجلس شورا و سنای برد. به موجب این لایحه حداکثر زمین‌هائی را که يك مالک می‌توانست در تصرف داشته باشد ۸۰ هکتار زمین دیمی و ۴۰ هکتار زمین آبی زیر کشت یا آیش بود. طبق این قانون عمالک می‌توانست بهترین و حاصلخیزترین زمین‌ها را با انتخاب خودش نگاهدارد. این تعیین حدود مالکیت بارها بیشتر از حداکثر حدود مالکیت زمین در کشورهای خاور بود، چون این کشورها هم به نوبه خود در مورد مالکیت زمین اصلاحاتی را برقرار کرده بودند. علاوه بر این ضمن این لایحه مقرراتی پیش‌بینی می‌شد که مالکان بزرگ عملاً می‌توانستند تا آنجا که به توانند زمین‌ها را خارج از حدود تعیین شده در تصرف داشته باشند (مثلاً کلیه زمین‌هائیکه به وسیله کانالهای زیرزمین یا چاههای مالک آبیاری می‌شدند؛ تمام زمین‌های دیمی‌ایکه مالک عهده‌دار آبیاری آنها به‌شود؛ تمام باغهای میوه و قلمستانها، تمام زمین‌هائیکه باروش مکانیکی کشت می‌شدند، حق مالک مبنی بر واگذاری این زمین‌ها به خویشاوندان بر مبنای دو برابر حدود مالکیت تعیین شده برای خودش وغیره).

میزان بهای زمین‌های اضافی بر مبنای ده برابر بهره سالیانه‌ای بود که مالک‌مالیات آن را به دولت می‌پرداخت، این مبلغ را کمیسیون که مالک هم در آن شرکت داشت، در غیاب دهقانان، تعیین می‌کرد، و بایستی در ظرف ده سال از خزانه دولت به مالک پرداخت می‌گردید. دهقانانیکه زمین به آنها تعلق می‌گرفت موظف بودند بهای آن را با اقساط ۱۵ ساله با سود سالیانه ۴٪ از طریق بانک کشاورزی به صندوق دولت بپردازند. ضمن این قانون پیش‌بینی شده بود که بایستی تا پیش از اجرای کامل قانون تحویل زمین به دهقانان، وضع موجود ادامه می‌یافت و روابط میان مالک و دهقان مانند پیش پابرجا می‌ماند.

اینگونه قانون اصلاحات ارضی اقبال نتوانست دهقانان ایران را از بینوائی و واپستگی به مالکان بزرگ نجات دهد. این قانون عملاً مالکیت مالکان را استوارتر کرد و تقریباً از این راه چیزی عاید دهقانان نمی‌شد. مجله «تهران اکونومیست» که در تهران منتشر می‌گردید، سرشت این اصلاحات ارضی را «رنگ و روغن زدن به نمای مالکیت فئودالی» وانمود کرد.

شدت بحران سیاسی

نشار بیرحمانه علیه جنبش‌های دموکراتیک، انجام مانورهای از قبیل، طرح قانون مالکیت زمین که به وسیله اقبال تنظیم شد و هرگز به مرحله اجرا در نیامد، سیاست انقیاد اقتصادی کشور به سرمایه‌های خارجی، وحتى اثر شرکت ایران در پیمان سنتو و میلیتاریزه کردن این کشور، داشتن روابط خصمانه با اتحاد جماهیر شوروی در زمینه سیاست خارجی، اینها همه نه تنها وضع دولت را استوار نکردند. بلکه هر چه بیشتر موقعیت دولت اقبال را به ناپایداری کشاندند.

دولت اقبال که برای استواری موقعیت داخلی اش تلاش می‌کرد، بر آن شد با هر وسیله‌ای که ممکنست اکثریت نمایندگان مجلس ۴۰ را از دست نشانندگان خودش روی کار آورد، انتخابات این مجلس در تابستان ۱۹۶۰ انجام یافت، ضمن این انتخابات اقبال و مأموران زیر دستش در شهرها آشکارا به فشار و تهدید رأی‌دهندگان پناه جستند، با شرکت پلیس و ژاندارم مردم را تهدید و حتی در بعضی موارد برای انجام تقلب اسلحه به کار بردند. هنگام انجام رأی‌گیری در نتیجه برخوردهای خونین در میان دو آب‌ده‌ها تن کشته شدند. در مناطق کناره‌ای دریای خزر، در مناطق نفت‌نخیز خوزستان و نقاط دیگر هم برخوردهائی رویداد. در قم، اراك و شهرهای دیگر بازارها بسته شدند، ناخشنودی عمومی از سیاست اقبال به منتهای حد رسید.

در چنین شرایطی دولت اقبال در ۲۹ اوت ۱۹۶۰ ناچار به استعفا شد، در اول سپتامبر شاه از نمایندگان انتخاب شده در زمان اقبال خواست تا همه استعفادهند. اینگونه انتخابات قلابی مجلس دوره ۴۰ عملاً لغو شد.

پس از استعفای اقبال، شریف امامی به نخست‌وزیری منصوب و دولت تازه‌ای تشکیل داد.

دولت شریف‌امامی هم از لحاظ داخلی همان سیاست اقبال را دنبال کرد. هنگام انتخابات تکراری مجلس ۴۰ که در فوریه ۱۹۶۱ انجام گردید، مأموران دولت همانگونه مانند تابستان ۱۹۶۰ در انتخابات مداخله غیرقانونی روا می‌داشتند و کاندیداهای دولتی را به رأی‌دهندگان تحمیل کردند.

چنین سیاستی نتوانست حتی از بحران شدید سیاسی‌ایکه دامنگیر دولت شده بود، جلوگیری کند. بنابراین دولت شریف‌امامی در ۶ ماه مه استعفا داد. انتخابات تکراری مجلس ۴۰ که به وسیله دولت شریف‌امامی انجام شده بود، دوباره لغو گردید.

پس از استعفای شریف‌امامی، علی‌امینی که از مالکان بزرگ گیلان بشمار می‌رفت

به نخست‌وزیری برگزیده شد. این همان کسی بود که در سال ۱۹۵۴ قرارداد نفت را با کنسرسیوم امضا کرده و به مجلس برد، و در سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ سفیر ایران در ایالات متحده آمریکا بود. امینی بدون آنکه به خواسته‌های افکار عمومی مردم ایران مبنی بر بازگشت به سیاست بیطرفی توجه کند، به شرکت ایران در پیمان ستو ادامه داد. این ست‌گیری امینی از سوی ایالات متحده آمریکا مورد تأیید قرار گرفت. در نیمه‌سال ۱۹۶۱، امینی مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار وام از ایالات متحده آمریکا تقاضا کرد، نامبرده یادآور شد که اگر به دولت ایران اعتبار لازم واگذار نشود، به ورشکستگی خواهد گرائید. امینی در نیمه‌سال ۱۹۶۱ ادعا کرد تنها به کمک گرفتن وام جدید از ایالات متحده آمریکا ممکنست وضع اقتصادی ایران را پایدار نگاهداشت، البته این وام‌گیری بیش از پیش اقتصاد ایران را در چنگال سرمایه‌های خارجی گرفتار می‌کرد و به حکم ضرورت این کشور ناگزیر بایستی در کلیه زمینه‌های اقتصادی و سیاسی از سیاست آمریکا دنباله‌روی می‌نمود. امینی کوشش داشت که خود را از زیر نظارت پارلمان آزاد و اختیارات فوق‌العاده‌ای برای دولتش کسب کند. با وجود اعتراضهای شدید افکار عمومی مردم از انجام انتخابات دوره ۲۰ خودداری کرد. در ژانویه ۱۹۶۱ او از شاه اختیارات فوق‌العاده‌ای به‌ویژه در زمینه صدور قوانین، گرفت.

قانون اصلاحات ارضی در ژانویه ۱۹۶۲

دولت امینی هنگامیکه دریافت با اجرای سیاست‌های گذشته نمی‌تواند از پشیمانی مردم برخوردار شود، به وعده اصلاحات ارضی و مبارزه با فساد پناه جست. در ژانویه ۱۹۶۲ دولت صدور قانون جدید اصلاحات ارضی را اعلام داشت. منظور از صدور این قانون پیشگیری از رشد جنبش دهقانان بود، امینی در این باره ضمن شورای رؤسای کشاورزی استانهای کشور در ماه مه ۱۹۶۱ خطاب به مالکان گفت: «شما خودتان باید با تقسیم املاک بزرگ موافقت کنید، اگر چنین نکنید تمام زمین‌هایتان را از دست خواهید داد و از زندگی محروم خواهید شد».

بنا به قانون اصلاحات ارضی که دولت امینی در ۹ ژانویه ۱۹۶۲ اعلام کرد، هر مالک می‌توانست فقط یک روستا یا چند روستای کوچک را که یک آبادی بشمار می‌آمدند یا متناها ۴۰۰ هکتار زمین زیرکشت را برای خود نگاهدارد. طبق این قانون کلیه باغهای میوه، چاپکارها و قلمستانها، زمین‌هاییکه روی آنها کارگران مزدور کار می‌کردند یا به وسیله ماشین‌های کشاورزی زراعت می‌شدند، در تصرف مالک باقی می‌ماند. زمین‌های

اضافی مالک‌بایستی به وسیله دولت از مالک‌خریداری می‌شد و پس از آن با اقساط به دهقانان فروخته می‌گردید. بهای این زمین‌ها به وسیله ادارات کشاورزی و بر مبنای مالیاتی که مالک از بهره آنها می‌پرداخت، تعیین می‌گردید. ترتیب حساب زمینهای اضافی فروخته شده به دهقانان طبق همان قانون اقبال پیش‌بینی شد، علاوه بر این دهقانانی که زمینهای اضافی مالکان را می‌خریدند ناگزیر بودند در شرکت تعاونی زراعتی سهم شوند، حداقل این سهام ۵۰۰ ریال ارزش داشت. بگونه‌ایکه روزنامه‌های تهران نوشتند، با در نظر گرفتن، قیدها و پیچیدگیهایی که در این قانون موجود بود، منتها در سرتاسر ایران بر اساس این قانون فقط امکان داشت ۳ هزار روستا از ۵۶ هزار روستای موجود در کشور از دست مالکان بزرگ خارج و به دهقانان سپرده شود. اما درباره آبادی‌هایی که مشمول این قانون نمی‌شدند و اکثریت آبادیهای ایران را تشکیل می‌دادند، مانند پیش در تصرف مالکان باقی می‌ماندند، به دهقانان وعده داده شد که از تحویل بهره مالکانه به مالکان ۵ الی ده درصد به حساب مالکان کاسته می‌شود. لازم به یادآوری است که دولت امینی اقداماتی عملی برای انجام این قانون اصلاحات ارضی و محدودیت مالکیت انجام نداد.

دولت امینی همچنین وعده داد که مبارزه با فساد را آغاز خواهد کرد. دغل‌کاری، اختلاس دارائی دولت، انحطاط دستگاه دولتی ایران به منتها حد رسیده بود. دولت چند چهره برجسته را به اتهام دزدی و رشوه‌خواری بازداشت کرد: رئیس سابق اداره شیلات ژنرال روح‌الله نویسی، رئیس شرکت «بلوغ» ا. دولو، وزیر سابق کشور، ژنرال مقدم که از کاندیداهای نمایندگی مجلس رشوه گرفته بود، وزیر سابق دارائی ژنرال خرغام، رئیس سابق اداره دوم (اطلاعات) ستاد کل ارتش، ژنرال کیا که در مطبوعات ایران او را قهرمان دسیسه و دزدی می‌شناختند و همچنین چند چهره دیگر که سابقاً مقامهای مهمی را در دولت داشتند، از آنجمله بودند.

اما این بازداشت‌ها دلیل بر آن نبود که علی‌امینی جدّاً نیت مبارزه با فساد را دارد. دیری نپایید که ژنرال مقدم، خرغام و تنی چند از بازداشت‌شدگان آزاد گردیدند.

جنبش به منظور بازگشت به سیاست بیطرفی و فعالیت جبهه ملی

گروههای دموکرات ایران، روشنفکران پیشرفته، دانشجویان و قسمت مهمی از بورژوازی ملی پیکار علیه سیاست دولت امینی را آغاز کردند. بسیاری از روزنامه‌ها، رجال دولتی و اجتماعی برجسته (نمایندگان سابق مجلس و سنا، حکمت و تقی‌زاده، معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان برنامه، آرامش و غیره)، سازمان نهضت آزادی ایران، «گروه

ثوقی خواهان»، «جمعیت ایرانی هم‌بستگی کشورهای آسیا و افریقا»، همه خواهان بازگشت ایران به سیاست بیطرفی بودند. انتقاد نسبت به شرکت ایران در بلوک تجاوزکار سنتوشدت گرفت. در پایان ماه مه ۱۹۶۱ روزنامه «دنیا» نوشت: «شرکت ایران در پیمان سنتونشانه خودکشی میامت این کشور است». این روزنامه تأکید می‌کرد که ایران باید از این بلوک نظامی کنار رود و اظهار عقیده می‌کرد که اتخاذ سیاست بیطرفی «تنها راه نجات این کشور خواهد بود».

از خواسته بازگشت ایران به موضع بیطرفی، چشم‌پوشی از قراردادهای نظامی، و برطبق نمونه افغانستان حفظ روابط حسن‌همجواری با اتحاد شوروی، افکار عمومی مردم و گروه‌های گسترده ایران‌پشتیبانی می‌کردند. فشار دولت امینی علیه طرفداران بازگشت به بیطرفی (تعطیل بسیاری از روزنامه‌ها و غیره) نتوانست این جنبش را متوقف کند، چون انجام این خواسته منافع ملی ایران را از بنیاد تأمین می‌کرد.

فعالیت جبهه ملی که از اتحاد گروه‌بندیهای گوناگون بورژوازی ملی تشکیل شده بود، شدت یافت. پس از کودتای زاهدی، جبهه ملی از امکان هرگونه فعالیت «قانونی» ای محروم شد، اما در نیمه ۱۹۶۰، زمان انتخابات دوره ۲۰، هنگام نخست‌وزیری اقبال فعالیتش را از نو آغاز کرده فعالیت جبهه ملی بیشتر وابسته به افزایش ناخشنودی بورژوازی ملی، روشنفکران، خرده بورژواهای شهری از خط مشی ارتجاعی دولت ایران در زمینه سیاست خارجی و داخلی بود. رهبران جبهه ملی اللهیار صالح، باقر کاظمی، دکتر سنجابی، کشاورز صدر، رهبر جمعیت «نهضت آزادی»، مهندس مهدی بازرگان که با مصدق روابط نزدیکی داشت و دیگران برای استقلال سیاست خارجی بر مبنای حفظ منافع ملی کشور، برای تجدیدنظر در قرارداد نفت ایران و کنسرسیوم، برای خروج ایران از پیمان سنتو و پیمان نظامی دو جانبه ایران و آمریکا، به‌پیکار، برخاستند. رهبران جبهه ملی در زمینه سیاست داخلی خواستار «تجدید آزادیهای فردی و اجتماعی» مردم ایران، دفاع از قانون اساسی و انجام بیدرتنگ انتخابات همگانی و آزاد مجلس بودند.

خواسته‌های جبهه ملی مورد پشتیبانی قشرهای گسترده مردم قرار گرفت: بورژوازی ملی، بازرگانان، پیشه‌وران، روشنفکران، دانشجویان و مستخدمان دولت همه با آنها هم‌آهنگ بودند. محبوبیت جبهه ملی تا اندازه زیادی مدیون اعتبار و شهرت دکتر مصدق نزد توده‌ها بود، مردم او را که پس از ۳ سال به سر بردن در زندان هم‌اکنون در ملک شخصی‌اش نزدیک تهران، زیر نظر پلیس می‌زیست، رهبر جبهه می‌شناختند. از آنجا که دولت امینی از تشکیل مجلس خودداری می‌کرد، جبهه ملی دولت او را غیر قانونی اعلام داشت و خواهان کنار رفتن او بود.

به سال ۱۹۶۲ جبهه ملی در تظاهرات شورانگیز دانشجویان که منجر به برخورد خونین با پلیس و ارتش شد، شرکت کرد. این تظاهرات زیر شعار دفاع از سیاست ملی مصدق، استعفای دولت امینی و انجام انتخابات آزاد مجلس، سازمان یافت.

فشارهای بیرحمانه، وعده اصلاحات ارضی و «بیکار بافاساده»، پشتیبانی امپریالیست‌های امریکائی، هیچکدام نتوانستند موقعیت دولت امینی را استوار گردانند. سیاست او بگونه‌ای نبود که بتواند ایران را از بن بست اقتصادی و سیاسی موجود بیرون بیاورد. دولت امینی از پشتیبانی افکار عمومی مردم بهره‌ای نداشت و حتی در میان گروه‌های دست راستی حاکم ایران هم نتوانست برای خود اعتباری دست‌و‌پا کند.

در چنین شرایطی در ۲۸ ژوئیه ۱۹۶۲، امینی به بهانه اختلاف نظر با وزیران کابینه‌اش درباره بودجه، ناچار به استعفا گردید.

اینگونه در آغاز سالهای ۶۰، ایران همانگونه در حالت بحران اقتصادی و سیاسی ژرف باقیماند، در کشور آشفتگی و نابسامانی حکمفرما بود و انلجارج اجتماعی ایران را تهدید می‌کرد.

گروههای دست راستی حاکم ایران ضمن تلاششان برای آرامتن ظاهر تیرگی سیاست داخلی و تسکین ناخشنودی مردم و پیش گیری از انفجار اجتماعی، ناچار شدند به مردم وعده اجرای اصلاحاتی را بدهند. لازم به یادآوری است که دستگاه رهبری دولت ایالات متحده امریکا هم نسبت به انجام برخی اصلاحات در ایران پافشاری می کردند. وامهای خارجی، کمکهای نظامی و مالی امریکا هم نتوانستند امنیت رژیم ایران را تأمین کنند. معاون رئیس جمهور امریکا به نام ل. جانسون هنگام اقامتش در تهران، علاقه و اشتیاقش را به انجام اصلاحات اقتصادی و سیاسی در ایران، برای گروههای دست راستی حاکم به روشنی بیان داشت. مطبوعات امریکائی هم این موضوع را بارها گوشزد کردند. روزنامه فرانسوی «موند» ضمن مقاله ای زیر عنوان «ایران ده سال پس از مصدق» نوشت: «ایالات متحده امریکا خواستار تجدید ساختار رژیم ایران بر مبنای لیبرالسم، اصلاحات ارضی، تصفیه دستگاه دولت، بیکار بی امان با فساد است، اینگونه ایران می تواند از کمکهای به دریغ امریکا برخوردار گردد».

همه پرسی درباره اصلاحات در ۲۵ ژانویه ۱۹۶۳

دولت اسدالله علم که در تابستان ۱۹۶۲ پس از استعفای امینی روی کار آمد، به فرمان شاه يك طرح قانونی ۶ اصلی به منظور انجام اصلاحات در ایران تهیه کرد که به شرح زیر بود: ۱. اجرای اصلاحات ارضی در سرتاسر کشور؛ ۲. ملی کردن جنگلها؛ ۳. فروش کارخانجات دولتی به منظور تأمین مالی اصلاحات ارضی؛ ۴. تغییر قانون انتخابات مجلس؛ ۵. شرکت کارگران در سود کارخانهها؛ ۶. تشکیل سپاه دانش به منظور پیکار با بی سوادی در روستاها؛ این اصول در ۲۶ ژانویه ۱۹۶۳ برای تصویب مردم به همه پرسی گذاشته شد، اکثریت خاموش شرکت کنندگان در این همه پرسی به این اصلاحات رأی موافق دادند. در ۲۷ فوریه ۱۹۶۳، شاه ایران، ضمن نطقی که در کنفرانس اقتصادی در تهران ایراد کرد، تصویب این قانون را در همه پرسی «انقلاب سفید» بدون خونریزی نام برد و اعلام داشت که سیستم فتودالی در ایران در ظرف ۳۰ سال ریشه کن خواهد شد.

بعدها به این ۶ اصل اصلاحات، اصول دیگری افزوده شد که به شرح زیر بودند:

۱. تشکیل «سپاه بهداشت» برای کمک پزشکی به ساکنان روستاها؛ ۲. ایجاد «سپاه ترویج» (این سپاه بایستی روشهای نوین کشاورزی را در روستاها رواج می داد)؛ ۳. تشکیل «خانه های انصاف» که بایستی در روستاها به دعاوی جزئی رسیدگی و قضاوت می کرد؛ ۴. ملی کردن منابع آب؛ ۵. نوسازی شهرها و روستاها به منظور بالابردن سطح زندگی مردم؛ ۶. انجام اصلاحات اداری وغیره.

اسناد اصلی اصلاحات ارضی

مهمترین اصول اصلاحات نامبرده اصل مربوط به اصلاحات ارضی بود، این اصل بر مبنای قانون ژانویه ۱۹۶۲ که به وسیله دولت علی امینی طرح شده بود، اجرا می گردید. برای تکمیل این قانون دولت اسدالله علم در ژانویه ۱۹۶۳ متممی به آن افزود که در آن قید شد مالک می تواند تا ۵۰۰ هکتار زمین زیر کشت را، به شرط آنکه با وسائل ماشینی و کارگر مزدور روی آن کار کند، در تصرف خود نگاهدارد. نسبت به زمینهای خرده مالکان متوسط و کوچک قرار شد مالک به انتخاب خود یکی از شرایط زیر را برگزیند: ۱. زمین را بر مبنای عرف و سنت محلی، سی ساله به اجاره دهقانان بدهد، والبته این «عرف و سنت محلی» چیزی جز اجاره فتودالی اسارتبار سابق برای دهقانان نبود، ضمناً در تعیین میزان اجاره بها هر ۵ سال یکبار تجدید نظر می شد؛ ۲. فروش زمین به دهقانان بنابر توافق طرفین، ضمناً دهقانان موظف بودند بهای زمین را با اقساط مساوی در ظرف ده سال به مالک بپردازند؛ ۳. تقسیم زمین بین مالک و دهقان به تناسب کیفیت ملک و سهم بهره مالکانه

و سهم دهقان از محصول. در این متمم لغو وظایف دهقانان در تحویل جنس اضافه بر بهره مالکانه (عوارض) به مالک قید گردید.

در تابستان ۱۹۶۳ بررسی‌هایی به منظور اجرای قانون اصلاحات ارضی انجام گرفت. ضمن این بررسی‌ها حداکثر مساحت زمین‌های اربابی‌ای که بدون استفاده از ماشین و کارگر مزدور زراعت می‌شدند، با در نظر گرفتن شرایط اقلیمی، حاصلخیزی زمین‌ها و وجود تاسیسات آبیاری، تعیین گردید. برای زمین‌های برنجکاری گیلان و مازندران حداکثر زمین‌های اربابی ۲۰ هکتار؛ برای شهر تهران مانند ورامین، دماوند، ری، شمیران ۳۰ هکتار و برای مناطق دیگر این شهرستانها ۷۰ هکتار؛ برای حومه مراکز استانها به استثنای کرمان، سنج و زاهدان ۷۰ هکتار؛ برای شهرستانهای گرگان، گنبد قابوس، دشت مغان و زمین‌هاییکه در گیلان و مازندران زیر کشت برنج نبودند، ۴۰ هکتار؛ برای خوزستان، بلوچستان و سیستان ۲۵۰ هکتار و برای مناطق دیگر کشور ۱۰۰ هکتار معین شد.

ضمن متمم قانون اصلاحات ارضی مقرراتی برای املاک وقف در نظر گرفته شد، به طور کلی املاک وقف دو گونه بودند یکی املاک وقف عمومی و دیگری املاک وقف خصوصی. از آنجا که در حقوق اسلامی خرید و فروش املاک وقف عمومی ممنوع بود، بنابراین زمین‌های وقف عمومی بایستی به مدت ۹۹ سال به اجاره دهقانانی که روی آنها کار می‌کردند، داده می‌شد. اجاره‌بهای زمین‌های وقف عمومی بایستی نقداً پرداخت می‌گردید و درباره تعیین میزان اجاره‌بها بایستی هر ۵ سال یک بار تجدید نظر می‌شد. زمین‌های وقف خصوصی بایستی از سوی دولت خریداری می‌گردید و پس از آن با اقساط به دهقانانی که در شرکت‌های تعاونی شرکت داشتند، فروخته می‌شد. پولی که بابت فروش این زمین‌ها وصول می‌گردید بایستی به صاحب زمین موقوفه پرداخت می‌شد. این گونه زمین‌ها حتی ممکن بود بر مبنای شرایط نامبرده بالا، ۳۰ ساله به اجاره دهقانان واگذار گردد.

در متمم قانون اصلاحات ارضی موعده پرداخت بها از سوی دولت به مالکان تغییر کرد و بسته به مساحت زمین‌هاییکه از آنها گرفته شده بود، به جای ۱۰ سال، ۱۵ سال تعیین گردید.

ضمن بررسی اجرای قانون اصلاحات ارضی حتی پیش‌بینی شد که در روستاها شرکت‌های سهامی تولیدی کشاورزی مرکب از مالکان و دهقانان تشکیل شود. سود این شرکت‌ها بایستی به نسبت سهام میان سهامداران تقسیم می‌گردید، اما مقدار سهام در این شرکت‌ها، بسته به مساحت زمین زیر کشت و شرایط دیگر تولید کشاورزی، از قبیل آب، بذر، دام‌کادگر، مزد کادگر که اعضای شرکت عرضه می‌داشتند، بود. دهقانانیکه روی زمین‌های روستا کار می‌کردند، بایستی به شرکت سهامی کشاورزی می‌پیوستند. کارهای این شرکت‌های سهامی

بایستی به دست هیئت مدیره سه نفری ای مرکب از نماینده دهقانان، نماینده مالکان و یک نفر دیگر با توافق دو طرف اداره می شد، و اگر این توافق به دست نمی آمد نفر سوم بنابه تعیین رئیس اداره کشاورزی محل تعیین می گردید.

اینگونه قانون اصلاحات ارضی، متمم آن و بررسی های ژرف مقامهای دولت برای اجرای این قانون هیچکدام انحلال قطعی بقایای فئودالی و مالکیت اربابی زمین ها را در روستاها، پیش بینی نکردند. تصرف ۵۰۰ هکتار زمین به وسیله مالکان به شرط اینکه با شرایط روشهای پیشرفته ماشینی به کشاورزی بپردازند، گویای گذار اقتصاد کشاورزی به سرمایه داری بود، چون سرمایه داران امکان داشتند با به کار بردن ماشین و کارگر مزدور، آزادانه به استثمار سرمایه داری روستاها اقدام کنند. منظور از وضع و اجرای قانون اصلاحات ارضی بگونه ای که قبلاً یادآوری شد، پیشرفت اقتصاد کشاورزی در جهت سرمایه داری بود. مقرراتی که درباره حفظ وضعیت نیمه فئودالی املاک مالکان متوسط و کوچک وضع شد، استثمار دهقانان اجاره کار را طبق سنت های کهن تا ۳۰ و حتی ۹۹ سال (روی زمین وقف) مانند پیش، میسر کرد. باید یادآور شد که بیشتر زمین های زراعتی ایران از همین نوع بودند.

اقدام به منظور بازخرید املاک اضافی مالکان بزرگ و فروش آنها به دهقانان اجاره کار در ایران مرحله اول اصلاحات ارضی نامیده شد. اقدام برای سامان دادن روابط میان مالک و دهقان در روی املاک مالکان متوسط کوچک و حتی املاک وقف که ضمن متمم قانون اصلاحات ارضی قید شده بود، به مرحله دوم اصلاحات ارضی موسوم گردید.

آغاز اجرای اصلاحات ارضی و مقاومت مالکان بزرگ و روحانیان مرتجع

برای اجرای اصلاحات ارضی که دولت در پایان ۱۹۶۲ به آن اقدام کرد، سازمان ویژه ای به نام سازمان اصلاحات ارضی تشکیل گردید، این سازمان به سال ۱۹۶۶ به وزارت اصلاحات ارضی تغییر شکل داد. سرهنگ ۱، دلپان این سازمان را اداره می کرد. پس از تبدیل این سازمان به وزارت، سرهنگ نامبرده وزیر اصلاحات ارضی شد. بعدها (به سال ۱۹۷۱) این وزارت تغییر نام یافت و به وزارت کشاورزی و تعاونیهای روستائی موسوم شد و ولیان همانگونه در مقام وزارت باقی ماند.

اجرای اصلاحات ارضی نخست در مراغه و چند نقطه آذربایجان آغاز گردید. سپس به کردستان، کرمانشاه، مناطق مرکزی ایران، فارس و جاهای دیگر کشانده شد.

اصلاحات ارضی، وحتى فرمان شاه در ۳ مارس ۱۹۶۳ مبنی بر واگذاری حق انتخابات به زنان باعث ناخشنودی و مقاومت عناصری از مالکان بزرگ و روحانیان مرتجع گردید. این روحانیان می‌پنداشتند که انجام چنین اقداماتی ضربت کوبنده‌ای بر مواضعشان در زمینه زندگی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی کشور وارد خواهد آورد.

بسیاری از مالکان بزرگ در آغاز کوشش داشتند این قانون را نادیده انگارند. اینان برای خویشاوندان خود اسناد مالکیتی تهیه و اسماً زمین‌هایشان را میان آنها تقسیم کردند، زنانشان را بگونه جعلی طلاق دادند و قسمتی از زمین‌ها را به نام آنها ثبت کردند و غیره. هنگامیکه دولت خواست از این تقلب‌ها جلوگیری کند، مالکان به اقدام‌های جدی‌تری دست زدند. در کرمانشاه، خراسان و مناطق دیگر مردم را به مخالفت با اصلاحات ارضی برانگیختند. در ۱۳ ژانویه ۱۹۶۲، دسته‌ایکه فتودالها سازمان داده بودند، در فارس، مأمور تام‌الاختیار دولت را در انجام اصلاحات ارضی به نام م. عابدی، کشتند، هنگامیکه دولت تصمیم به خلع سلاح عشایر گرفت، فتودالهای بزرگ، خانهای قشقایی و عشایر دیگر جنوب (بویراحمدی، ممسنی و غیره) در مارس ۱۹۶۳ حمله ضد دولتی عشایر را سازمان دادند. در بهار و تابستان ۱۹۶۳ در فارس زد و خوردی میان ارتش و دسته‌های مسلح عشایر رویداد.

عناصر ارتجاعی به منظور پیکار به خاطر حفظ امتیازاتشان، از وضع ناگوار و ناخشنودی قشرهای گسترده مردم بهره بردند. در روزهای عزاداری مسلمانان، ضمن ماه محرم، به سال ۱۹۶۳، در آغاز ژوئن در مسجدهای تهران، قم، مشهد، شیراز، تبریز و شهرهای دیگر ایران، تبلیغات بخشی از روحانیان مرتجع علیه دولت آغاز شد، اعلامیه‌های پنهانی‌ای پخش گردیدند که ضمن آن مردم را به حمله علیه اجرای قانون اصلاحات ارضی و واگذاری حق انتخابات به زنان برمی‌انگیخت، چون بنا به ادعای این روحانیان گویا اجرای این قوانین مخالف شریعت اسلام و قرآن بود. رهبران این جنبش مخالف دولت، ضمن بهره‌برداری از ناخشنودی بینوایان شهری، پیشه‌وران، سوداگران خرده‌پا، بازاریان و غیره، موفق شدند در روزهای ۵-۸ ژوئن در تهران و شهرهای دیگر تظاهرات توده‌ای جدی‌ای را برانگیزند. در تهران تظاهرکنندگان به وزارت کشور و ساختمانهای دیگر دولتی حمله بردند، چند مغازه را ویران کردند. برای فرونشاندن این تظاهرات، پلیس، ارتش، تانک به کار رفت، نیروهای مسلح به سوی تظاهرکنندگان آتش گشودند. چند صد تن کشته و زخمی شدند.

پس از سرکوبی حمله آشکار مخالفان اصلاحات ارضی، مالکان به خرابکاری دست زدند. آنها تأسیسات آبیاری را که به زمین‌های دهقانان آب می‌داد از کار انداختند و آب

را به روی کشتزارهای دهقانان بستند، ساختمانهای اربابی را ویران کردند، ماشین‌های کشاورزی را از کار انداختند و اعلام داشتند آنها را جمع‌آوری خواهند کرد، تا زمین‌های اضافی‌شان را نگاهدارند.

از لحاظ مالی دشواری‌هایی جدی برای اجرای قانون اصلاحات ارضی پدید آمد. به منظور تأمین مالی قانون اصلاحات ارضی که در ۲۷ ژانویه صادر شد و با تصویب اصول اصلاحات مصوبه در همه پرسی ژانویه ۱۹۶۳، فروش کارخانجات دولتی در نظر گرفته شد. اما به این زودیها تحقق فروش کارخانجات دولتی و به دست آوردن پول میسر نبود تا دولت بهای املاک اضافی مالکان بزرگ را پردازد.

اصلاحات ارضی به کندی انجام گرفت، و در زمان معین‌شده عملی نگردید. بنا بود اجرای مرحله اول اصلاحات ارضی در ۲۲ سپتامبر ۱۹۶۳ پایان یابد. اما سالها به طول انجامید. در پایان مارس ۱۹۶۹، این قانون ۱۵۳۲۰ روستا و ۷۹۸ قطعه زمین زراعتی را در بر گرفت، این زمین‌ها به ۶/۶۴۶ هزار خانواده دهقان که تقریباً شامل ۲۰٪ تمام خانواده‌های دهقانی بودند داده شد. اما درباره اقداماتی که به منظور اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی در نظر گرفته شده بود، اکثریت قریب به اتفاق مالکان متوسط و کوچک ترجیح دادند که زمین‌هایشان را به اجاره دهقانان اجاره کار بدهند. در آغاز ۱۹۶۹ طبق مدارک رسمی دولت ایران بیش از ۱۲۴۴ خانواده دهقان که تقریباً ۴۰٪ تمام خانواده‌های روستائی را تشکیل می‌دادند، روی زمین‌های مالکان به عنوان اجاره کار به کار پرداختند، شرایط پرداخت اجاره طبق همان سنت‌های نیمه فئودالی مبنی بر تقسیم ۵ سهمی محصول به نسبت صاحب بودن زمین، آب، بذر، دام کارگر، نیروی کار دهقان (مزادعه)، بود تنها تفاوت وضع فعلی دهقانان نسبت به پیش از اصلاحات ارضی آن بود که هم‌اکنون دهقانان اجاره کار از تسلیم جنس اضافی به ارباب (عوارض) معاف شدند. باقی دهقانان (تقریباً ۴۰٪ کل خانواده‌های دهقانی) در ردیف خوش‌نشین‌ها قرار داشتند، ابنان جزو کشاورزان ثابت به‌شمار نمی‌آمدند و روی املاک دیگران به عنوان کارگر کشاورزی یا مزدور کار می‌کردند و ضمن اصلاحات ارضی از گرفتن سهم زمین و حتی سهم دهقانی طبق سنت‌های پیش از انجام اصلاحات، محروم شدند.

اینگونه پیش از آغاز ۱۹۶۹ اصلاحات ارضی، در وضع اکثریت قریب به اتفاق دهقانان دگرگونی‌ای پدید نیامد. روابط نیمه فئودالی قدیمی در قسمت مهمی از روستاهای کشور همانگونه مانند پیش حکمفرما بود.

در عین حال زمامداران حاکم و دولت ایران بارها از میان رفتن فئودالیسم را در ایران اعلام داشتند حال آنکه اوضاع عینی خلاف ادعاهای آنها را ثابت می‌کرد.

قانون ۱۹۶۹ درباره فروش زمین‌های مالکان متوسط و کوچک

در ژانویه ۱۹۶۹ شاه قانونی را صادر کرد که به موجب آن زمین‌های مالکان متوسط و کوچک که تاکنون در اجاره دهقانان بود بایستی به اقساط به آنها فروخته می‌شد، یا این زمین‌ها میان مالکان و دهقانان به نسبت سهام محصول سالیانه آنها تقسیم می‌گردید. قانون، موعد عملی کردن این اقدام را ژانویه ۱۹۷۰ تعیین کرد. بهای زمین‌های مورد فروش به دهقانان ۱۲ برابر میزان اجاره سالیانه آنها تعیین گردید و دهقانان موظف بودند این مبلغ را در ظرف ۱۲ سال به مالکان بپردازند.

اما مالکان به بهانه‌های گوناگون در اجرای این قانون کارشکنی می‌کردند. تا پیش از اکتبر ۱۹۷۰ فقط زمین‌های ۲۶/۹ هزار مالک متوسط و کوچک بگونه اقساطی به ۱۱۱/۷ هزار خانواده دهقان که اجاره کار بودند، فروخته شد، این رقم شامل ۱۰٪ کل مالکان و خانواده‌های دهقان بود که مشمول قانون ژانویه ۱۹۶۹ می‌شدند. سررسید اجرای این قانون چندبار به عقب افتاد، آخرین سررسید ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۱ تعیین گردید.

در آوریل ۱۹۷۱ قانونی درباره فروش زمین‌های وقف به دهقانان صادر گردید، و حتی قانونی درباره تشکیل شرکت‌های زراعی روستائی به تصویب رسید. پس از ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۱ شاه و وزیر کشاورزی و تعاونیهای روستائی، ولیان که کارهای اصلاحات ارضی را اداره می‌کرد، اعلام داشتند، اصلاحات ارضی در ایران پایان یافته و درست‌تر کشور حتی یک دهقان اجاره کار وجود ندارد که طبق این قانون زمین نگرفته باشد. اما این اعلامیه‌ها با واقعیت‌ها فرق داشتند. و پس از ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۱ هم باز خرید زمین‌های اضافی مالکان بزرگ و فروش این زمین به دهقانان اجاره کار، و حتی فروش زمین‌های مالکان متوسط و کوچک و زمین‌های وقف به دهقانان، ادامه داشت.

پی‌آمدهای اصلاحات ارضی

به موجب نوشته‌هایی که از سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۱ درباره وضع کشاورزی ایران به دست آمده، در ظرف این مدت شماره مالکان بزرگ زمین که ۵۰ هکتار زمین زراعتی یا بیشتر را در تصرف داشتند، به دو برابر افزایش یافت (از ۱۲/۴ هزار به ۲۳ هزار)، و رویهمرفته مساحت زمین‌های املاک این مالکان بیش از دو برابر شد (از ۱۵۵۴/۷ هکتار به ۳۲۳۸ هکتار). به عبارت دیگر، مالکان بزرگ که ۱٪ کل مالکان بشمار

می‌آمدند و هر يك بیش از ۵۰ هکتار زمین را در تصرف داشتند. به سال ۱۹۷۱ صاحب بیش از ۲۰٪ تمام زمین‌های زراعتی ایران بودند.

در عین حال مالکان بسیار کوچک که هر يك صاحب کمتر از ۲ هکتار زمین بودند و تقریباً نیمی از مالکان روستائی ایران را شامل می‌شدند. به سال ۱۹۷۱ فقط ۵٪ کل زمین‌های زراعتی را در تصرف داشتند.

اینگونه قانون اصلاحات ارضی از یکسو شماره خرده مالکان کوچک را که سودی از زمین‌هایشان نمی‌بردند، افزایش داد، و از ۲۹ به ۴۸ درصد رساند، از سوی دیگر نسبت مالکان بزرگ را از ۷/۰ درصد، به بیش از یک درصد کل مالکان ایران افزایش داد. نسبت مساحت زمین‌های مالکان بزرگ در اثر اجرای قانون اصلاحات ارضی از ۱۳/۷ درصد به بیست درصد کل زمین‌های زراعتی ایران رسید. به دیگر سخن در نتیجه اصلاحات ارضی روند مالکیت زمین، راه پیشرفت به سوی سرمایه‌داری را پیمود.

در باره شماره خانواده‌های دهقانی که به موجب قانون اصلاحات ارضی صاحب زمین شدند، طبق مدارک رسمی دولت ایران، در میان بیش از ۳/۶ میلیون خانواده روستائی ایران، در آغاز ۱۹۷۳، تقریباً ۲/۵ میلیون خانواده، در شرایط سنگین باز خرید، با اقساط، زمین خریدند و تقریباً ۱/۱ میلیون خانواده به عنوان کارگران کشاورزی بدون زمین باقی ماندند، اینان یا به عنوان کارگر روزمزد با اجاره کار زمین‌های مالکان دیگر، یا به عنوان دهقانانی با شرایط دهقانان پیش از اصلاحات ارضی، روی زمین‌های صاحبان املاک، کار می‌کردند. هیچگونه اطلاعاتی درباره سرنوشت روستاهای متعلق به شاه، به استثنای ۵۱۹ روستائی که قبلاً به دهقانان فروخته شد، منتشر نگردید. به موجب مدارک موجود، چند هزار روستای وقفی تا پیش از سال ۱۹۷۴ به دهقانان فروخته نشد.

شرکت‌های تعاونی روستائی

شرکت‌های تعاونی روستائی پیش از اجرای قانون اصلاحات ارضی وجود داشتند، اما در آن هنگام آنها نقشی را که بعد از اصلاحات ارضی ایفا می‌کردند، انجام نمی‌دادند. این شرکت‌ها بیش از هر چیز به سازمانی که اعتبار به کشاورزان واگذار می‌کرد، میمانستند. به موجب قانون اصلاحات ارضی در ژانویه ۱۹۶۲، هر دهقانی که زمین به او تعلق می‌گرفت بایستی عضویت این شرکت‌ها را می‌پذیرفت. هر عضوی که سهم بیشتری داشت از امتیازات بیشتری برخوردار بود، حداقل بهای هر سهم ۵۰۰ ریال تعیین گردید. به سال ۱۹۶۳ آئین-نامه نمونه‌ای برای شرکت‌های تعاونی روستائی تدوین گردید: این شرکت‌ها بایستی در

انجام کارهای کشاورزی به دهقانان کمک می کردند، آب، بذر، ابزار کشاورزی، وسائل حمل و نقل، را برای دهقانان تأمین می کردند، البته پیش از این، دهقانان اینگونه نیازمندی‌هایشان را ضمن شرایط اسارت‌باری از مالکان می گرفتند. شرکت‌های تعاونی همچنین موظف به نگهداری و حمل و نقل محصولات کشاورزی بودند، اینان بایستی، کودشیمیایی و سم برای دفع آفات نباتی، کالاهای مورد ضرورت اولیه، مواد سوختی، خواربار و لوازم صنعتی و غیره برای دهقانان تهیه می کردند. اعتبارها و وام‌هایی را با تخفیف به اعضای شرکت که پدیی داشتند واگذار می کردند.

شرکت‌های تعاونی روستائی تازه به سال ۱۹۶۳ سازمان یافتند و مشغول کار شدند. هر شرکت امور چند روستا را اداره می کرد. در ماه مه ۱۹۷۵ شرکت‌های تعاونی روستائی در ۴۴ هزار روستا از ۶۶ هزار روستای موجود در سرتاسر ایران فعالیت داشتند. جمع شرکت‌های تعاونی به بیش از ۲۸۰۰ بالغ شد؛ این شرکت‌ها رو به هم رفتند ۲/۵ میلیون عضو داشتند.

برای اداره فعالیت شرکت‌های تعاونی، در تهران سازمان مرکزی شرکت‌های تعاونی تأسیس گردید، به طور کلی اداره این شرکت‌ها را وزارت کشاورزی و تعاونی‌های روستائی به دست داشت.

هر یک از شرکت‌های تعاونی را هیئت‌مدیره‌ای اداره می کرد، اعضای این هیئت معمولاً از میان دهقانان مرفه، توانگر و متنفذ روستاها برگزیده می شدند. خود این‌ها صاحب مقدار زیادی زمین، ابزار کشاورزی، آسیاب و غیره بودند و برای کشت زمین‌هایشان از کارگر مزدور بهره می بردند، کدخدایان و خویشاوندانشان به عنوان مدیران این شرکت برگزیده می شدند.

مهمترین وظیفه شرکت‌های تعاونی واگذاری وام نقدی و اعتبار به اعضای شرکت بود. در آغاز اصلاحات ارضی، پیش از اکتبر ۱۹۷۳ شرکت‌های تعاونی در سرتاسر ایران رو به سرشته و امی به مبلغ ۴۷ میلیارد ریال به اعضایشان واگذار کردند. این شرکت‌ها هم به نوبه خود از بانک کشاورزی و سایر بانک‌های دولتی وام می گرفتند.

گذشته از واگذاری وام پولی به اعضا، شرکت‌های تعاونی، به ویژه روستاهائیکه نزدیک شهرها بودند، فروش محصولات کشاورزی را به اعضای شرکت واگذار می کردند، این کار شرکت‌های تعاونی برای دهقانان بسیار سودمند بود، چون آنها را از گیر دلالان، واسطه‌ها و محتکران می رهاانید.

بسیاری از شرکت‌های تعاونی بر مبنای اعتباراتی که از بنگاه‌های مالی دریافت می کردند، چاه‌های عمیق و نیمه عمیق برای آبیاری حفر، با قنات‌های آبیاری را تعمیر

و تأسیس می کردند.

در مواردی شرکت‌های تعاونی مراکز صنایع دستی به‌ویژه کارگاههای قالی بافی را ایجاد می کردند، برای دهقانان بذر مرغوب و پاك، کود شیمیائی، سم برای آفات نباتی تأمین می کردند.

فعالیت‌های شرکت‌های تعاونی اصولاً محدود به تهیه بازار فروش و پرداخت اعتبار به اعضا بود، اینان کمتر به سازمان دادن تولید کشاورزی اقدام می کردند. این شرکت‌ها در مورد واگذاری وامها و اعتبارات، سازمان دادن فروش محصولات کشاورزی و تأمین نیازمندیهای دهقانان، نتوانستند کاملاً اعضای شرکت را راضی نگهدارند. قسمت عمده دهقانان ناچار بودند مانند پیش از طریق رباخواران، محتکران، دلان، دکانداران کوچک نیازمندیهایشان را رفع کنند و طبعاً اینها هم تا می توانستند دهقانان را لخت می کردند.

به سال ۱۹۷۳ در ایران شرکت‌های زراعتی تولیدی به منظور بهره‌برداری هرچه بیشتر از ماشین‌های مدرن کشاورزی، کودشیمیائی و حتی متحدکردن روستاهای کوچک در چارچوب واحدهای بزرگ روستائی، تشکیل گردید. به سال ۱۹۷۵ در حدود ده شرکت از این نوع تشکیل شد.

شرکت‌های سهامی زراعی

بیشتر یعنی در نیمه سالهای ۵۰ شرکت‌های سهامی زراعی تشکیل شده بودند. دلیل تشکیل این شرکت‌ها آن بود که گویا مالکیت‌های روستائی شخصی نمی توانستند میزان تولید کشاورزی را بالا ببرد و دولت را از وارد کردن خواربار و مواد کشاورزی از خارج بی نیاز گردانند. در رابطه با این چگونگی دولت بر آن شد، واحدهای روستائی بزرگی را به شکل شرکت‌های سهامی زراعی سازمان دهد و اینگونه زمین‌های خرد و ریز را در واحدهای بزرگ کشاورزی جمع و جور کند و این شرکت‌ها با به کار بردن ماشین و روش‌های نوین کشاورزی به کار تولید کشاورزی پردازند. دولت برای اینگونه شرکت‌ها تخفیف‌های زیادی از جمله، ده سال معافیت از پرداخت مالیات و واگذاری اعتبارات و وامهای کلان و غیره، قائل شد. هر يك از این شرکت‌ها، مالکان و دهقانان ۳-۵ روستا را متحد می کردند و اینگونه هزارها هکتار زمین را برای کشت در اختیار می گرفتند. تشکیل این شرکت‌ها در آغاز مستلزم مخارج زیادی از سوی دولت بود و به همین انگیزه نسبتاً به کندی انجام می گرفت. در آغاز سال ۱۹۷۴ در سرتاسر کشور بیش از ۵۰ شرکت سهامی زراعی تشکیل گردید. در پایان پنجمین برنامه ۵ ساله (۱۹۷۸) بیش‌بینی می شد که شماره این

شرکت‌ها به ۱۴۳ برسد، و آنوقت اندازه زمین‌های زیرکشت این شرکت‌ها به ۴۲۰ هزار هکتار می‌رسید. در نتیجه به کار بردن ماشین‌های کشاورزی، کود شیمیائی و انجام روش‌های نوین کشاورزی، باروری این زمین‌ها افزایش می‌یافت و درآمد متوسط این شرکت‌ها بیشتر از املاک دیگر می‌شد. اما قسمت ناچیزی از دهقانان یعنی کمتر از $\frac{1}{4}$ درصدمت تمام دهقانان به این شرکت پیوستند و به همین انگیزه تأسیس این شرکت‌ها اثر چندانی در بهبودی وضع دهقانان نداشت.

سپاه «ترویج»، خانه فرهنگ روستائی، خانه انصاف

در روند اصلاحات، از میان جوانان تحصیل کرده‌ایکه بایستی خدمت وظیفه را می‌گذراندند و در رشته‌های کشاورزی یا فنی فارغ‌التحصیل می‌شدند، برپایه قانونی که در ژانویه ۱۹۶۶ از مجلس و سناگذشت «سپاهی» تشکیل شد که بایستی در روستاها روش‌های نوین کشاورزی را به روستائیان یاد می‌داد (سپاه ترویج). وظیفه افراد این سپاه مشخص کردن زمین‌ها برای کاشتن بذرهای معین، ایجاد قلمستان، مبارزه با آفات نباتی و بیماری دامها، کمک به روستائیان به منظور انجام روش‌های نوین دامداری، باغبانی و به کار بردن ماشین و کود شیمیائی بود. علاوه بر این آنها بایستی در عمران روستاها، از قبیل حفر چاهها و تأسیس حمام، لوله‌کشی، تعمیر پل‌ها و راهها به دهقانان کمک می‌کردند و حتی به سود رژیم موجود شاه و سلطنت به تبلیغ می‌پرداختند.

بنا به فرمان مورخ سپتامبر ۱۹۶۸ شاه، تشکیل خانه‌های فرهنگ روستائی را که وظیفه‌اش انجام سخن‌رانی‌ها، ایجاد شیرخوارگاهها، کتابخانه‌ها و نمایش فیلم‌های سینمائی، تشویق ورزش، تشکیل گروه‌های مبارزه با بی‌سوادی و برگذاری جشن‌ها و غیره بود، مقرر گردید.

در شمار اقدامهائی که به منظور دگرگونی وضع زندگی روستائیان ایران انجام گرفت، تشکیل «خانه‌های انصاف» بود. این سازمان به منزله دادگاههای محلی روستائی به شمار می‌رفت که به دعاوی کوچک و نزاع‌های میان روستائیان ده رسیدگی می‌کرد. قانون تشکیل خانه‌های انصاف در بهار ۱۹۶۵ تصویب شد، اما این سازمان‌ها قبلاً یعنی در سال ۱۹۶۳ تشکیل و به کار پرداخته بودند. «خانه انصاف» شامل ۵ عضو بود (۳ عضو اصلی و ۲ عضو علی‌البدل) این اعضا از سوی ساکنان برای مدت ۳ سال از میان «معمدین محل و چهره‌های متنفذ» برگزیده می‌شدند، اینان بایستی متاهل، معروف به داشتن ایمان مذهبی و حسن رفتار و دارای سن بیش از ۲۵ سال می‌بودند. کدخداهای ده نمی‌توانستند

برای خانه انصاف برگزیده شوند. انتخاب کنندگان اعضای خانه انصاف بایستی از مردم همان محل، تابع ایران و بیش از ۲۰ ساله بوده و سابقه محکومیت نداشته باشند و غیره. انتخابات بایستی زیر نظر بخشدار و دو تن از معتمدین محل به عنوان ناظر بر جریان انتخابات، انجام می گرفت.

بسیاری از خانه‌های انصاف اسماً وجود داشتند و عملاً کاری انجام نمی دادند. خانه‌های فرهنگ روستائی هم اینگونه بودند.

در آغاز تابستان ۱۹۶۳ قانون بیمه‌های روستائیان صادر شد، اما این قانون چندان اهمیتی نداشت و فقط ۱٪ دهقانان را دربر گرفت.

چگونگی مالکین‌های کشاورزی، کودشیمیائی، تولیدات اقتصاد روستائی

در نتیجه اقدامات دهه اخیر، اقتصاد روستائی در پی به کار بردن ماشین‌های نوین کشاورزی احیا شد. در سال ۱۹۵۲ به طور کلی در ایران ۱۲۳۰ تراکتور وجود داشت که فقط نیمی از آنها کار می کردند. نوشته‌های کشاورزی سال ۱۹۷۱ نشان می‌دهد که در این سال ۲۳ هزار تراکتور، ۱۹۵۰ کومباین در مناطق کشاورزی کار می کردند که ۶۴٪ از تراکتورها و ۷۹٪ از کومباین‌ها در زمین‌های خصوصی به کار می رفتند و متعلق به مالکان و روستائیان توانگر بودند، باقی آنها یا دولتی یا به شرکت‌های گوناگون تعلق داشتند. مصرف کود شیمیائی نیز افزایش یافت.

اقداماتی که به منظور عملی شدن قانون اصلاحات ارضی انجام گرفتند، ضمن رابطه با تولید فرآورده‌های کشاورزی نتایج سودمندی را به بار نیاروندند. تولید محصولات کشاورزی همانگونه در سطح پائین باقی ماند. طبق اعلام سناتور ایرانی ارفع بهره‌دهی زمین‌های زیر کشت گندم به میزان چشم‌گیری کاهش یافت و رویهم‌رفته فقط ۷٪ تن در یک هکتار بود. جمع مساحت زیر کشت گندم در سرتاسر خاک ایران از ۶/۶ میلیون هکتار در سال ۱۹۶۲/۱۹۶۱ به ۸/۲ میلیون هکتار به سال ۱۹۷۲ رسید. افزایش میزان محصول گندم را باید به حساب افزایش مساحت زمین‌های زیر کشت گذاشت این افزایش از ۲۹۰۰ تن در سال ۱۹۵۹/۶۰ به ۴۷۰۰ تن در سال ۱۹۷۴/۷۵ رسید.

میزان افزایش جو و برنج هم اهمیت چندانی نداشت. محصولات کشاورزی صنعتی از قبیل پنبه، چای و چغندر قند نسبتاً چشم‌گیر بود.

اما تلاش برای تأمین نیازمندیهای داخلی کشور به نتیجه‌ای نرسید. وضع دآمداری هم همانگونه مانند سابق به حال عقب‌ماندگی باقیماند.

تا به امروز هم ایران ناچار است هر سال مقدار زیادی خواربار از خارج وارد کند.

درباره باین بودن سطح تولید کشاورزی ایران می توان این واقعیت را در نظر گرفت که به سال ۱۹۷۲/۷۳ محصولات کشاورزی ایران معادل ۱۶/۶٪ کل تولیدات ملی در سطح کشور بود، در عین حال، از آنجا که ۶۰٪ کلیه جمعیت کشور در روستاها زندگی می کنند، پس ۴۰٪ نیروی فعال ایران در روستاها به سر می برند، اینگونه کم بودن بهره کار این نیرو که تولید فرآورده های کشاورزی است، بگونه چشم گیری نمایان است.

مجتمع های کشت و صنعت

در سالهای اخیر دولت به تشکیل مجتمع های بزرگ کشت و صنعت با شرکت سرمایه های خارجی و ایرانی پناه بسته است. به سال ۱۹۷۳ در ایران ۵۰ فقره از این مجتمع ها در خوزستان، دشت مغان، منطقه قزوین، خراسان و جاهای دیگر به فعالیت پرداختند. این مجتمع ها به کار تولید محصولات کشاورزی صنعتی، دامداری، مرغداری و غیره سرگرم شده اند. به این مجتمع ها بهترین زمین های آبی با تخفیف واگذار گردیده است.

ارزش یابی اصلاحات ارضی

انجام اصلاحات ارضی در ایران اصلاً نتوانست بقایای فنودالیسم و نیمه فنودالیسم را در ایران از میان ببرد؛ این قانون راه گذار اقتصاد روستائی را به سوی کاپیتالیسم هموار کرد، و طبعاً این روند صد درصد به سود مالکان و بورژواهای کشاورزی تازه به دوران رسیده تمام شد.

وضع توده های اصلی دهقانان اجاره کار که قطعات کوچک زمین را از مالکان خریده بودند بهتر نشد، استثمار فنودالی کم کم جای خود را به استثمار سرمایه داری می دهد. در عرض ۱۲-۱۵ سال این دهقانان ناچارند، هر سال مبلغی پول بابت اقساط زمین های واگذار شده، بپردازند. این مبلغ معادل همان پولی است که پیش از اصلاحات ارضی بابت اجاره به مالکان می پرداختند. اینگونه هم اکنون دهقانان مانند پیش وامدارند و زیر بار قرض رنج می کشند. اما درباره «خوش نشینان» باید گفت که اینان در روستا صاحب زمین نیستند و ناگزیرند به عنوان کارگر کشاورزی یا روز مزد روی زمین های این یا آن مالک کار کنند، وضع اینها هم نسبت به سابق تغییری نکرده است. درآمد متوسط ساکنان روستاها

خیلی پائین است. طبق برآورد صاحب‌نظران ایران در سال ۷۲/۱۹۷۱ درآمد متوسط هر دهقان فقط ۱۰۰ دلار بوده است.

با وجود این، اصلاحات ارضی دیگر گونی‌هایی را در وضع زندگی دهقانان پدید آورد. محدودیت مالکیت مالکان بزرگ زمین و فروش اقساطی املاک متوسط و کوچک به دهقانان اجازه کار، نمی‌توانست منجر به سقوط اعتبار و نفوذ مالکان در چارچوب کشور به‌طور کلی و در روستاها بگونه‌ای خاص، نشود. اینگونه اصلاحات ارضی دارای جنبه‌های پیشرفته‌ای بود. از اینها گذشته قانون نامبرده عوارض جنسی را که دهقانان بایستی اضافه بر بهره مالکانه به مالک می‌پرداختند، لغو کرد.

اصلاحات ارضی امکانات گسترده‌ای را به منظور پیشرفت روابط سرمایه‌داری در روستاها و ایران، پدید آورد. مالکان که در راه سرمایه‌داری کشاورزی گام نهادند، شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری از جمله خارجی‌ان، مالکان محلی ثروتمند و دهقانان توانگر و مرفه، برای انجام کار کشاورزی، کارگر مزدور و ماشین‌های کشاورزی به کار می‌بردند و این چگونگی خود شرایط مساعدی را برای پیشرفت روابط سرمایه‌داری در روستاها پدید آورده است.

پیشرفت اقتصاد و صنعت، دگرگونی روش آموزش و زندگی اجتماعی ایران. احزاب و پیکار طبقاتی

پس از ۱۵ سال، یعنی از آغاز سالهای ۶۰ تا نیمه سالهای ۷۰، اقتصاد ایران از پیشرفت چشم گیری برخوردار بود. کشور گامهای مهمی به منظور از میان بردن پس ماندگی اقتصادی برداشت، جمع محصولات ملی در سالهای ۱۹۶۲/۶۳ و ۱۹۷۲/۷۳، از ۴/۳۴۰ میلیارد ریال به ۱۲۲۶ میلیارد ریال (طبق نرخ روز) رسید. در جریان چهارمین برنامه ۵ ساله، پیشرفت اقتصادی ایران (۱۹۶۷/۶۸-۱۹۷۲/۷۳) شامل ۱۱/۶٪ افزایش در بهای ثابت بود. ضمن مقایسه با سال ۱۹۷۱/۷۲ جمع تولیدات ملی در سال ۱۹۷۲/۷۳ به ۲۱/۲٪ بالغ شد. به موجب اطلاع مطبوعات ایران در سال ۱۹۷۳/۷۴ جمع تولیدات ملی بازم افزایش یافت و به ۳۶٪ و در سال ۱۹۷۴/۷۵ به ۴۲٪ رسید، این ارقام نشان می دهند که ضمن این سالها درآمد نفت به میزان چشم گیری افزایش یافته است، سهمیه سرانه سالیانه جمعیت ایران از محصولات ملی ۱۷۲ دلار در سال ۱۹۶۲/۶۳ بود، اما در سال ۱۹۷۴/۷۵- این سهمیه به ۱۲۷۴ دلار رسید. این چگونگی گویای آنست که ضمن این سالها ایران به رشد اقتصادی چشم گیری نائل آمده است.

پیشرفت صنعتی

صنایع در زمان نامبرده با آهنگ تندی پیشرفت کرد. از سال ۶۳/۱۹۶۲ تا سال ۷۳/۱۹۷۲، تولید محصولات صنعتی از جمله ساختمان، تأسیسات آبیاری، تأسیسات برق طبق مدارك موجود از ۵۸/۱ میلیارد به ۲۴۱ میلیارد ریال یعنی تقریباً ۴ برابر افزایش یافت. در ظرف سالهای ۶۳/۱۹۶۲ تا ۷۲/۱۹۷۱ تولیدات صنعتی به طور متوسط به نسبت ۱۲/۵٪ بهای ثابت سالیانه افزایش یافت. در ظرف سالهای ۶۳/۱۹۶۲ تا ۷۳/۱۹۷۲ نسبت تولیدات چند رشته صنعتی از جمله ساختمان، تأسیسات آبیاری و برق در چارچوب مجموع تولیدات صنعتی از ۱۹ به ۲۳/۴٪ افزایش یافت. در همین دوره نسبت تولید محصولات کشاورزی از ۲۹/۳ به ۱۶٪ کاهش یافت.

جمع افرادی که در این دوره برای تولید صنعتی به کار سرگرم شدند به سال ۱۹۷۵ ۲ میلیون تن بودند. در نتیجه نسبت جمعیتی که در صنایع، معادن، تولید نیروی برق، آبیاری، نفت، گاز و ساختمان فعالیت داشتند به طور کلی از ۱۹/۹٪ کل جمعیت فعال ایران به ۳۰٪، در سال ۷۳/۱۹۷۲ افزایش یافت. امانت نسبت جمعیتی که در کارهای کشاورزی کار می کردند از ۵۶/۳٪ به ۴۰٪ کل جمعیت فعال کاهش یافت.

تولید نیروی برق از ۶۸۹ میلیون کیلووات ساعت در سال ۱۹۶۰، به ۹۵۵۳ میلیون کیلووات ساعت به سال ۷۳/۱۹۷۲ رسید، اینگونه به هر نفر ایرانی ۳۰۰ کیلووات ساعت می رسید، در صورتیکه در سال ۱۹۶۰ سهمیه هر نفر ۳۴ کیلووات ساعت بود. به سال ۷۵/۱۹۷۴ جمع برق تولید شده در ایران ۱۴ میلیارد کیلووات ساعت بود که از این مقدار برق فقط ۲/۵٪ در روستا مصرف شد.

پیشرفته ترین رشته های صنایع تولیدی مانند پشم، صنایع پارچه بافی، سیمان سازی و قندسازی بود.

تولیدات پارچه های نخی در ظرف سالهای ۵۶/۱۹۵۵ تا ۷۳/۱۹۷۲ تقریباً ۹ برابر افزایش یافت - از ۵۵/۶ میلیون متر در سال ۵۶/۱۹۵۵ به ۴۹۵ میلیون متر در سال ۷۳/۱۹۷۲ رسید. علاوه بر این سالیانه ۷۰ میلیون متر پارچه در کارگاه های دستی تولید می شد. هم اکنون صنایع پارچه بافی ملی نیازمندی پارچه نخی ایران را کاملاً تأمین می کند. قسمتی از کارخانه های پارچه بافی (نخی) محصولات خود را به خارج صادر می کنند.

تولید پارچه های پشمی از ۱/۳ میلیون متر در سال ۵۶/۱۹۵۵ به ۱۳ میلیون متر در سال ۷۳/۱۹۷۲ رسید. این مقدار تولید بیش از ۲۰۰ نیازمندی های داخلی ایران را از لحاظ پارچه پشمی تأمین می کرد.

تولید پارچه های ابریشمی در ظرف ده سال از تاریخ ۵۶/۱۹۵۵ - ۱۴ برابر افزایش یافت - از ۳۶۳ هزار متر به ۵/۱ میلیون متر در سال رسید.

در کنار تأسیسات فراوان کارگاههای پارچه‌بافی دستی که شامل ۹۰٪ تأسیسات تولید پارچه در ایران می‌شد، در ایران بیش از ۱۵ کارخانه بزرگ و مدرن پارچه‌بافی نخ‌کی که در هر کدام بیش از هزار کارگر کار می‌کردند، فعالیت داشتند. همچنین ده کارخانه بزرگ پارچه پشمی نیز در ایران به کار می‌پرداخت.

تولید سیمان که در سال ۱۹۶۲/۶۳-۶۶۸ هزار تن بود، در سال ۱۹۷۳ تقریباً ۷ برابر شد (۴/۵۰۰/۰۰۰ تن). قسمت مهمی از نیازمندیهای ایران از داخل تأمین می‌شد. سیمان ایران به کشورهای همسایه از قبیل افغانستان، کویت، و شیخ‌نشین‌های خلیج صادر می‌گردید.

تولید شکر هم افزایش یافت. هم‌اکنون در سرتاسر ایران ۴۰ کارخانه قند سازی مشغول کار است. تقریباً ۴ نیازمندی داخلی شکر ایران را تولیدات ملی تأمین می‌کند.

در کشور رشته‌های دیگری از صنایع تولیدی وجود دارد: تهیه مواد غذایی، اصلاح مواد اولیه کشاورزی، تنباکو، محصولات چوبی و مبلمان‌سازی، کاغذسازی و کارتن‌سازی، صنعت چاپ و صحافی، دباغی، پلاستیک‌سازی، تهیه مواد شیمیایی، تولید مصالح ساختمانی و سلهکات، فلزکاری و غیره از آنجمله‌اند. این رشته‌های صنایع عم به اندازه چشم‌گیری پیشرفت کردند، اما در چارچوب صنایع اصلی کشور اهمیت چندانی نداشتند.

لازم به یادآوری است که تولید قالی در ایران اهمیت فراوان داشت. قالی‌های ایرانی طبق معمول در زمینه صادراتی کشور جای اول را داشتند. ارزش قالی‌های صادراتی ایران در سال ۱۹۷۲/۷۳ در حدود ۵/۷۶ میلیارد ریال بود. سهمیه صادراتی سال ۱۹۷۳/۷۴ قالی ایران ۲۰٪ بود اما در آن سال در حدود ۱۸٪ کل صادرات ایران قالی بود. برای تولید قالی تقریباً ۴۵۰ هزار نفر به کار سرگرم بودند که اکثریت قریب به اتفاق آنها در روستاها می‌زیستند، علاوه بر قالی‌بافی تا به امروز رشته‌های صنایع دستی دیگری در حال پیشرفت‌اند.

رشته‌های صنایع نوین امروزی

رشد تولید صنایع ایران تنها منحصر به رشته‌های قدیمی و سنتی نبود، بلکه صنایع نوینی در ایران پدید آمدند: صنایع پتروشیمی، مونتاز اتومبیل، مونتاز تراکتور، فلزکاری، ماشین‌سازی، تولید گاز، الومینیوم‌سازی از آنجمله بودند.

برای اداره صنایع پتروشیمی، شرکت ملی نفت ایران در پایان ۱۹۶۵-آغاز ۱۹۶۶ با شرکت‌های امریکائی قراردادهائی را منعقد کرد که مشترکاً تأسیسات بزرگ پتروشیمی را

در بندر شاهپور، آبادان و جزیره خارک ایجاد کنند. در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۰ این مجتمع-های پتروشیمی فراورده‌های خود را بیرون دادند. ضمن استفاده از تفاله‌ها محصولات نفتی، این کارخانه‌ها به تولید گوگرد، آمونیاک، اسید فسفوریک، پودر رخت‌شوئی پرداختند، فراورده‌های آنها در داخل ایران مصرف می‌شدند و به‌خارج هم صادر می‌گردیدند.

تأسیسات تولید گازهم در ایران ایجاد شد. طبق قرارداد ۱۳ ژانویه ۱۹۶۶ شوروی-ایران مقرر شد، گاز طبیعی ایران که دارای ذخایر سرشار بود به شوروی صادر شود. دولت شوروی، ایران را در ساختن لوله‌های گازرسانی در منطقه شمال ایران (ساوه - آستارا) کمک کرد، طول این خط لوله تقریباً ۱۱۰۰ کیلومتر بود. این لوله گاز ساخته شد، و به سال ۱۹۷۰ آماده کار گردید. ضمن راه لوله گاز شوروی در خاک ایران تأسیسات صنعتی گازی ایجاد گردید علاوه بر این شعبه‌های لوله گاز به تهران، قم، کاشان، اصفهان و شیراز هم کشیده شدند.

در پایان سالهای ۵۰ و آغاز ۶۰ شرکت ایران ناسیونال ایران با کمک شرکت‌های بیگانه به تأسیس کارخانه مونتاژ اتومبیل پرداخت. اینگونه، صنایع اتومبیل‌سازی ایران-ناسیونال آغاز به کار کرد. به سال ۱۹۶۳ در نزدیکی تهران با سرمایه برادان خیامی بنیان‌گذاران این شرکت، کارخانه «ایران ناسیونال» برای مونتاژ اتومبیل‌های سواری و اتوبوس بنا گردید، موتورهای این خودروها در بست از خارج وارد شدند. کارخانه «ایران ناسیونال» مجهز به ابزار مدرن کارخانه‌های اتومبیل‌سازی بود. به سال ۱۹۶۹ این کارخانه تعدادی اتوبوس را به رومانی صادر کرد و سپس قرارداد صدور ۲۰۰۰ اتوبوس به مصر و ۵۰۰ اتوبوس را به لهستان منعقد نمود. به سال ۱۹۷۴ در ایران تقریباً ۶۰ هزار دستگاه اتومبیل‌های گوناگون از این کارخانه بیرون داده شد. به سال ۱۹۷۲/۷۳ بیشتر قسمتهای این اتومبیل‌ها در خود ایران ساخته می‌شد.

ایجاد صنعت تراکتورسازی هم به همین نحو سازمان داده شد - در آغاز به کمک شرکت‌های خارجی کارگاهائی به منظور جمع‌آوری قطعات یدکی‌هائی که از خارج وارد می‌شدند، بنا گردیدند. در این کارگاهها به سال ۱۹۶۵/۶۶ در حدود ۱۳۵۰ تراکتور مونتاژ گردید. سپس قراردادی میان ایران و رومانی بسته شد که با کمک این کشور یک کارخانه تراکتور سازی در تبریز ایجاد گردد. این کارخانه ساخته شد و در سال ۱۹۷۳ مورد بهره‌برداری قرار گرفت. پیش‌بینی می‌شد که میزان تولید این کارخانه به ده هزار دستگاه در سال برسد. مسئله مهم برای استواری استقلال اقتصادی ایران، تأسیس صنایع سنگین فلزکاری در خود ایران بود. پیش از جنگ جهانی دوم، در پایان سالهای ۳۰ ایران تلاش‌هائی به منظور تأسیس کارخانه ذوب آهن به عمل آورد و قراردادی را با کنسرن کروپ آلمانی منعقد کرد.

اما در آن هنگام آلمانها طرح صنعت ذوب آهن ایران را به هم زدند. این تلاشها پس از جنگ جهانی دوم از سوی ایران دنبال شد. در پایان سالهای ۵۰- آغاز سالهای ۶۰ ایران دوباره مذاکراتی را درباره ساختمان کارخانه ذوب آهن با کمپانی های بزرگ اروپای باختری و انحصارگران امریکائی آغاز کرد. اما این بار هم انحصارهای اروپای باختری و امریکائی حتی اجازه عملی کردن چنین طرحی را به ایران ندادند. اینان بر آن بودند که نگذارند ایران دارای صنایع سنگین شود و علاقه داشتند همانگونه کشوری کشاورزی باقی بماند. آنوقت ایران مذاکرات در این باره را با اتحاد جماهیر شوروی آغاز کرد و پیشنهاد شوروی را درباره کمک فنی به منظور ساختمان کارخانه ذوب آهن پذیرفت. در پی این مذاکرات به سال ۱۹۶۶ قرارداد مبنی بر همکاری اقتصادی دو دولت به امضاء رسید، در این قرارداد، ساختمان مجتمع ذوب آهن به کمک اتحاد شوروی، در نزدیکی اصفهان، ایجاد کارخانه ماشین سازی در اراک و حتی کمک به لوله کشی گاز برای حمل گاز به شوروی و تدارک گاز در بعضی از شهرهای ایران، پیش بینی می شد. در مدت کوتاهی در ۵۵ کیلومتری شهر اصفهان با کمک شوروی مجتمع بزرگ ذوب آهن که در آن ۴۰ هزار کارگر به کار سرگرم می شدند، بنا گردید. مواد خام این کارخانه (زغال سنگ و سنگ آهن) از زرنده و بافق که بین کرمان و یزد قرار داشتند، تأمین می گردید. برای رساندن زغال سنگ و سنگ آهن به مجتمع، راه آهن ایجاد گردید. اینگونه، ساختمان مجتمع ذوب آهن، تکانی در زمینه پیشرفت استخراج معادن و ایجاد راه آهن در ایران پدید آورد.

حساب شد که این مجتمع در نوبت اول ۵۰ هزار تن فولاد و چدن و در نوبت دوم ۱/۹۰۰/۰۰۰ تن در سال تولید خواهد کرد. پس از آن پیش بینی می شد تولید فولاد و چدن به ۴ میلیون تن در سال خواهد رسید.

علاوه بر کارخانه ذوب آهن اصفهان، ایران ساختمان تأسیسات فلزکاری دیگر را طرح ریزی کرد. در سپتامبر ۱۹۷۲، در اراک کارخانه ماشین سازی بزرگی با کمک فنی شوروی آغاز گردید و قرار شد تولید این کارخانه سالیانه به ۲۵۰ هزار تن به رسد. فرآورده های این کارخانه، دیک بخار، جرثقیل، ابزار استخراج معدن و وسایل دیگر بود تقریباً در همان هنگام در تبریز هم کارخانه ماشین سازی دیگری به کمک چکسلواکی تأسیس گردید. ضمن سپتامبر ۱۹۷۲ ساختمان کارخانه آلومینیم سازی با گنجایش ۶۰ هزار تن تولید سالیانه، در اراک پایان یافت، این کارخانه در چارچوب سازمان همکاری منطقه ای ایران پاکستان - ترکیه با شرکت کمپانی امریکائی «رینولدز آلومینیم کودپودیشن» به نام شرکت آلومینیم ایران، تأسیس گردید. ۷۹٪ سهام این شرکت به ایران و ۲۵٪ به شرکت امریکائی «رینولدز.....» و ۵٪ به پاکستان تعلق داشت.

ضمن فوریه ۱۹۶۷ در منطقه تهران بهره‌برداری از کارخانه بزرگ تولید برق که باکمک فنی شرکت‌های آلمانی ایجاد شده بود؛ آغاز گردید. این کارخانه نیازمندیهای برق سرتاسر ایران را به وسیله کابل‌های برق تأمین می‌کرد.

ضمن دسامبر ۱۹۶۷ در اهواز (باکمک شرکت‌های آلمانی و امریکائی) چند کارخانه لوله‌سازی که مواد اولیه نیمه‌آماده آن (ورقه‌های فولادی و غیره) از خارج وارد می‌شد، گشایش یافت.

برخی تأسیسات دیگر در رشته‌های صنایع نوین ایجاد گردید و از آنها بهره‌برداری شد. استخراج معادن در دهه اخیر کمی پیشرفت کرد. در درجه اول استخراج مواد معدنی‌ای که به عنوان مواد خام کارخانه ذوب آهن به کار می‌رفتند مورد توجه قرار گرفت. در منطقه سرچشمه (کرمان) ذخیره سرشاری از مس کشف گردید، که میزان آن به ۴۰۰ میلیون تن برآورد شد. به منظور بهره‌برداری از معادن مس به سال ۱۹۷۲ یک شرکت دولتی ایرانی تشکیل شد، این شرکت با کمپانی امریکائی «اناکوندا» قراردادی را منعقد کرد که برای استخراج این معادن به شرکت نامبرده کمک فنی کند. کمپانی مس «سرچشمه» طرحی تهیه نمود که سالیانه ۱۴۵-۱۶۰ هزار تن مس خالص بیرون دهد، و حتی کارخانه‌ای به منظور ساختن کابل‌ها و فرآورده‌های مسی دیگر را در ایران بنیان نهد. نیازمندیهای داخلی ایران نزدیک به ۳۵ هزار تن مس در سال بود، باقی‌مس‌های استخراج شده بایستی به خارج صادر می‌گردید.

استخراج کرم نسبت به پایان سالهای ۵۰- آغاز ۶۰ به میزان چشم‌گیری افزایش یافت. تمام محصولات کرم به خارج صادر می‌شد. علاوه بر اینها سرب، روی، گوگرد، نیکل، انتیمون، فیروزه، سنگ آهک، نمک طعام، ارسنیک، سنگ خارا، سنگ مرمر و غیره از معادن ایران استخراج می‌گردیدند. به سال ۱۹۶۳ استخراج طلا هم آغاز شد. اما به طور کلی باید یادآور شد، که بهره‌برداری از ذخایر معدنی ایران به مقدار کمی انجام گرفته است.

استخراج معادن نفت را باید از این قاعده کلی مستثنی شمرد، ۹۹ درصد این معادن تا پیش از سال ۱۹۷۳ رسماً و عملاً در دست کمپانیهای نفتی خارجی به ویژه کنسرسيوم بین‌المللی نفت بود، این سازمان ۹۰٪ کل نفت ایران را استخراج می‌کرد. در ظرف ۱۰ سال از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳، مقدار نفتی که از چاههای ایران بیرون کشید به ۴ برابر افزایش یافت.^۱

۱. در سال ۱۹۶۳ مقدار نفتی که از معادن ایران استخراج شد ۷۲/۸ میلیون تن؛ در سال ۱۹۷۴ این مقدار به ۳۰۲ میلیون تن و به سال ۱۹۷۵ به ۲۶۸ میلیون تن رسید.

ایران از لحاظ استخراج نفت جای چهارم را در جهان پس از امریکا، ونزوئلا و عربستان سعودی اشغال کرد، اما ضمن چندسال، مثلاً سالهای ۱۹۶۸، ۱۹۶۹، ۱۹۷۱، ایران حتی از عربستان سعودی هم جلو افتاد و جای سوم را گرفت.

علاوه بر کنسرسیوم، کمپانی‌های نفتی خارجی دیگر هم از معادن نفت ایران بهره‌مندی می‌کردند. خود شرکت ملی نفت ایران فقط کمتر از یک‌صدم کل نفت را استخراج می‌کرد. کنسرسیوم و کمپانیهای نفتی دیگر، در ایران سود هنگفتی از بهره‌برداری نفت می‌بردند. دبیرکل سازمان کشورهای نفت‌خیز (اوپک) به نام پاچه‌چی ضمن ژوئن ۱۹۷۲، در لندن اعلام داشت که سود کمپانی‌های نفتی خارجی در خاور نزدیک، به سال ۱۹۷۰ معادل $\frac{79}{2}\%$ کل سرمایه‌گذارهای آنها بوده است. در عین حال سودیکه کمپانیهای امریکائی ضمن بهره‌برداری از معادن دیگر در کشورهای پیشرفته می‌بردند، از $\frac{13}{5}\%$ تجاوز نمی‌کرد.

سود خالصی که کمپانی‌های نفتی خارجی به ویژه کنسرسیوم به خزانه ایران پرداختند در ۱۰ سال اخیر، از ۱۹۶۳ تا سال ۱۹۷۲ - ۶ برابر شد. در سال ۱۹۶۳ این مبلغ ۳۸۰ میلیون دلار بود، به سال ۱۹۷۱ به $\frac{2}{111}$ میلیون دلار، و به سال ۱۹۷۲ به $\frac{2}{300}$ میلیون دلار رسید. 90% این مبلغ از محل سازمان نفتی کنسرسیوم وصول شد. در نوامبر ۱۹۷۰ ایران اضافه بر سود معمولی که کنسرسیوم به ایران می‌پرداخت 50% تا 55% بیشتر دریافت کرد. درآمد نفتی ایران به اصطلاح برای اجرای طرحهای اقتصادی کشور به مصرف می‌رسید.

به سال ۱۹۷۳ ایران با کنسرسیوم قراردادی را منعقد کرد که به موجب آن کلیه تأسیسات و پالایشگاه نفت، که تا آنوقت در اختیار کنسرسیوم بود، به ایران تحویل شود و فعالیت کنسرسیوم فقط در زمینه فروش فرآورده‌های نفتی به مدت ۲۰ سال (در قرارداد ۱۹۵۴ ایران و کنسرسیوم این مدت برای انجام فعالیت کنسرسیوم تعیین شده بود) تضمین گردد. کمپانی‌های وابسته به کنسرسیوم یعنی امریکائی، انگلیسی، انگلیسی - هلندی و فرانسوی بایستی به نسبت سهامشان از محل فروش نفت در بازارهای جهان سود می‌بردند. اینگونه ایران می‌توانست فقط مقدار ناچیزی از نفتی را که کنسرسیوم استخراج می‌کرد، برای خود ذخیره کند (به سال ۱۹۷۳ - 4% ، و به سال ۱۹۸۱ تقریباً 20%). باید یادآوری کرد حمل و نقل نفت همانگونه مانند سابق در دست کمپانی‌های نفتی خارجی باقی ماند، ضمناً مانند پیش کارشناسان خارجی به اداره کارهای استخراج و پالایش نفت ادامه می‌دادند، شماره این کارشناسان در آغاز ۱۹۷۵ - ۱۷۰۰ تن بود. قرارداد تحویل تأسیسات نفتی و پالایشگاه به ایران از سوی کنسرسیوم دارای اهمیت فراوانی بود. از این پس ایران می‌توانست مستقلاً میزان استخراج نفت و تعیین کند، درباره بهای فروش نفت و مسائل مهم نفتی

دیگر که قبلاً کنسرسیوم انجام می‌داد، تصمیم بگیرد و غیره.

به سال ۱۹۷۳ در رابطه با تورم روزافزون در جهان سرمایه‌داری و افزایش بهای کالاهای وارداتی، ایران و کشورهای نفت‌خیز دیگر، بهای فروش نفت را ۴ برابر کردند. این چگونگی درآمد نفت ایران را به میزان چشم‌گیری افزایش داد. به سال ۱۹۷۴ این درآمد به ۱۸/۶ میلیارد دلار رسید، در صورتیکه سال پیش یعنی ۱۹۷۳، فقط ۵ میلیارد دلار بود. اما قسمت مهم این مبلغ هنگامت برای خرید اسلحه، وام دادن به دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته یا در حال رشد و حتی به منظور سرمایه‌گذاری در این کشورها، به مصرف رسید.

سرمایه‌های خارجی نقش بسیار مهمی را نه تنها در زمینه بهره‌داری از نفت بلکه در رشته‌های دیگر صنایع ایران ایفا کرده و خواهند کرد. در سالهای اخیر، به ویژه پس از سال ۱۹۵۳ سرمایه‌های خارجی (امریکائی، آلمان غربی، فرانسوی، ایتالیائی و غیره) به شکل سرمایه‌گذاری و ایجاد شرکت‌های مختلط ایرانی - خارجی در زمینه‌های بانک‌داری، صنعتی و غیره به درون کلیه رشته‌های اقتصادی که ممکن بود تنها به دست ایرانیان اداره شوند، نفوذ کردند و بر کلیه شئون اقتصادی کشور چیره گردیدند: قندسازی، تهیه مواد غذایی، صنایع شیمی، فلزکاری. تهیه مصالح ساختمانی، استخراج معادن و غیره از جمله این رشته‌های اقتصادی بودند که به سرمایه‌های خارجی آلوده شدند. ساختمان بیشتر از تأسیسات رشته‌های نوین صنعتی (تراکتور، اتومبیل، پتروشیمی، آلومینیوم و غیره) به وسیله همین شرکت‌های مختلط ایرانی - خارجی از قبیل امریکائی، آلمان غربی، ژاپنی و شرکت‌ها و بنگاههای سرمایه‌داری دیگر، انجام می‌پذیرفت. معمولاً در این شرکت‌های مختلط، ایران رسماً بیش از ۵۰٪ شریک بود.

در زمینه پیشرفت‌های صنعتی، ایران به ویژه در جهت کشورهای امپریالیستی خود را توجیه می‌کرد. ایران با وجود اینکه در شرایط کنونی دارای درآمد نفتی عظیمی شده بود و حتی به صدور سرمایه اقدام می‌کرد، در عین حال سیاست جلب سرمایه‌های خارجی را ادامه می‌داد. طبیعی است سرمایه‌داران خارجی با کمال میل برای سرمایه‌گذاری به ایران هجوم آوردند، چون اینان خواستار استثمار از نیروی کار ارزان ایرانی‌ها بودند، علاوه بر این ایران از کشورهای خارجی کارشناسان، کارگران آزموده و کارمندان اداری بی‌شماری را با پرداخت حقوق‌های کلان به کار می‌گرفت.

بخش‌های دولتی و خصوصی

یکی از ویژگیهای روند اقتصادی در ایران معاصر، تلاش دولت به منظور افزایش سرمایه‌دارهای بخش خصوصی است. شاه ایران در کتابش به نام «مأموریت برای وطنم» که در سال ۶۰ منتشر گردید، نوشت، نظرش اینست که رفته رفته تأسیسات صنعتی دولتی را به بخش خصوصی واگذار کند و این تأسیسات به وسیله شرکت‌های سهامی گردانده شوند. دولت رسماً سیاست فروش کارخانه‌ها و کارگاههای دولتی را اعلام داشت. هنگام تصویب سومین برنامه ۵ ساله (در سالهای ۱۹۶۲/۶۳-۱۹۶۷/۶۸) هدف دولت در زمینه پیش‌برد رشته‌های صنعتی، به استثنای صنایع سنگین، بر پایه مدیریت بخش خصوصی بود. در نتیجه این تصمیم نسبت سرمایه‌گذاری دولت ضمن مقایسه با سال ۱۹۴۱ که ۵۰٪ بود به ۱۷٪ در سال ۱۹۶۲/۶۳ کاهش یافت.

اما هنگامیکه ایران به ایجاد رشته‌های نوین صنعتی اقدام کرد، معلوم شد که از نظر ناتوانی سرمایه‌های خصوصی در ایجاد کارخانه‌های ذوب‌آهن، ماشین‌سازی، کارخانه‌های پتروشیمی، لوله‌کشی گاز و تأسیسات صنایع سنگین دیگر، ناگزیر بایستی سرمایه‌های دولتی به کار گرفته شود. این چگونگی تا اندازه‌ای سرمایه‌گذاری بخش دولتی را توان بخشید. به سال ۱۹۶۷/۶۸ نسبت سرمایه‌گذاریهای بخش دولتی ۴۸٪ (۵۷/۳ میلیارد ریال) کل سرمایه‌گذاریها بود.

با اینهمه دولت به سیاست تقویت بخش خصوصی ادامه داد. به سال ۱۹۷۰ به اصطلاح «سیاست نوین اقتصادی» دولت اعلام گردید، رئوس این سیاست به شرح زیر بود: (۱) ممنوعیت تشکیل تأسیسات نوین کاملاً دولتی؛ (۲) تشکیل تأسیسات مختلط که اکثریت سهام آن متعلق به بخش خصوصی بود؛ (۳) تأسیساتی که با سرمایه‌های دولتی بنا شده‌اند از قبیل ذوب‌آهن، ماشین‌سازی، پتروشیمی و غیره بایستی رفته رفته تبدیل به بخش خصوصی می‌شدند. در آوریل ۱۹۷۰ نخست‌وزیر ایران، هویدا اعلام داشت که منظور دولت اینست که اداره کلیه تأسیسات صنعتی را به بخش خصوصی واگذار کند. اما این طرح‌ها و اعلامیه‌ها با شرایط عینی و نیاز کشور به پیشرفت در تضاد کامل بودند و گردانندگان دولت خودشان ناگزیر گردیدند نظریات اعلام شده‌شان را نقض کنند. شاه ایران اعلام داشت که صنایع نفت و ذوب‌آهن در دست دولت خواهد ماند. در پایان ۱۹۷۱ اعلام گردید که طرح واگذاری معادن دولتی به بخش خصوصی قابل اجرا نیست. با در نظر گرفتن این که تمام خطوط راه‌آهن، وسایل ارتباطی، بانک مرکزی ایران، سد‌های بزرگ، صنعت صید ماهی، مراکز بزرگ برق و تأسیسات مهم دیگر همه عملاً دولتی بودند، کاملاً روشن می‌شود، که با وجود تلاش دولت به منظور پیش‌برد اقتصاد کشور در جهت سرمایه‌گذاری خصوصی، منافع واقعی پیشرفت اقتصادی کشور ایجاب می‌کرد که سرمایه‌گذاریهای بخش دولتی تقویت

شوند. در سالهای ۱۹۷۱-۱۹۷۳ سرمایه‌گذاری بخش دولتی شامل تقریباً ۶۱٪ کل سرمایه‌گذاریها بود. این واقعیت ضمن پروژه‌ها و طرح‌های پنجمین برنامه ۵ ساله (۱۹۷۳-۱۹۷۸) بازتابانده شد، ضمن این برنامه جمع کل سرمایه‌گذاریها تا ۴۶۴۴ میلیارد ریال پیش‌بینی شد که از این مبلغ ۳۰۴۴ میلیارد (یعنی تقریباً ۶۶٪) دولتی و ۱۵۷۰ میلیارد (تقریباً ۳۴٪) مربوط به بخش خصوصی بودند.

از بررسی پیشرفت صنعتی ایران در دهه اخیر می‌توان نتیجه گرفت که ایران در این مدت گام بلندی در جهت صنعتی‌شدن برداشته است. هم‌اکنون این کشور با نواخت تندی در راه تبدیل‌شدن به کشوری کشاورزی - صنعتی پیش می‌رود.

وضع کارگران

جمع کل مزدبگیران ایران به سال ۱۹۷۵ تقریباً ۵ میلیون تن بود، که از میان آنها ۲ میلیون کارگر تأسیسات صنعتی و کارگاهها، ۸۰۰ هزار تن کارگر ساختمانی، قریب یک میلیون مزدور کشاورزی و بقیه سرگرم کارهای متفرقه بودند. در رشته‌های نسوین و تأسیسات صنعتی که بر پایه تکنیک نوین ایجاد شده بودند، کارفرمایان ایران ناگزیر بودند، کارمزد بیشتری به کارگران بپردازند. اما مزد توده‌های اصلی کارگران در سطحی بسیار پائین بود. میزان کارمزد کارگران رشته‌های گوناگون، آنگونه که مسئولان دولت در مناطق گوناگون کشور تعیین کرده بودند، برای گذران حداقل کارگران کفایت نمی‌کرد. اکثریت کارگران ناچار بودند با وضع نیمه‌گرسنه زندگی کنند. در عین حال بهای کالاها و هزینه زندگی با سرعت بالا می‌رفت. مثلاً از مارس ۱۹۷۳ تا مارس ۱۹۷۴ میزان هزینه زندگی ۱۶/۳٪ افزایش یافت و در سالهای بعد به همین منوال قیمت کالاها فزونی گرفت. رسماً هزینه حداقل زندگی برای یک خانواده شامل مردوزن و دو کودک در سال ۱۹۶۸ - روزانه ۲۴۴/۵ ریال تعیین گردید. فقط عده انگشت‌شماری از کارگران کاملاً آزموده مزد بیشتری دریافت می‌کردند. مثلاً، یک استادکار ماهر که در رشته اتومانیزه کردن کارخانه ذوب آهن کار می‌کرد در سال ۱۹۷۳ ماهیانه ۱۸۰۰ تومان یا روزانه ۶۰۰ ریال می‌گرفت. استادکاران صنعت نفت هم نسبتاً کارمزد خوبی می‌گرفتند. بیمه‌های اجتماعی و ایمنی در برابر کار در میان اکثریت خاموش کارگران اصلاً وجود نداشت. از میان ۵ میلیون نفر کارگر مزدبگیر در آغاز ۱۹۷۵ فقط ۱۲۱۳ هزار تن بیمه بودند. تمام کارگران ساختمانی، کشاورزی، کارگران حمل و نقل و قالی‌بافی و بیشتر کارگران کارگاههای کوچک و زحمتکشانشان رشته‌های دیگر مشمول بیمه نبودند. فقط در ماه مه ۱۹۷۴ مجلس ایران قانونی را برای کارگران

کشاورزی گذراند که برای آنها ده ساعت کار روزانه تعیین کرد.

شرایط مسکن بیشتر از کارگران ناهنجار بود. به سال ۱۹۷۲ نزدیک به ۲۰۰ هزار تن از ساکنان تهران که بیشترشان کارگر بودند در بیفوله‌ها، گودها و زاغه‌های جنوب‌شهر زندگی می‌کردند. میزان اجاره بهای مسکن تاب‌ناپذیر بود. بانک رفاه کارگران برنامه‌ای برای خانه‌سازی در نظر گرفت و قرارداد هزینه ساختمانی این خانه‌ها را تأمین کند. اما، طبق اخبار مطبوعات ایران کارفرمایان و «بانک رفاه کارگران» این برنامه را هنوز به مرحله اجرا در نیاورده‌اند.

قانون شریک بودن کارگران در سود که ضمن همه‌پرسی ژانویه ۱۹۶۳ به تصویب رسید پیش‌بینی می‌کرد، بین کارگران و کارفرمایان قراردادی منعقد شود تا سالیانه مبلغ معینی در حدود ۲۰٪ سود خالص، اضافه بر کارمزد معمولی به کارگران پرداخت گردد. در آغاز ۱۹۷۳-۲۹۰ هزار کارگر از این مزیت بهره بردند (۱۷۵ هزار مربوط به بخش خصوصی و ۱۱۵ هزار دولتی بودند)، اینها کمتر از ۱۰٪ تمام کارگران ایران بشمار می‌آمدند. طبق اطلاع منابع رسمی ایران میزان پرداخت سالیانه سود ویژه به کارگران در حدود ۲ ماه حقوق ماهیانه‌شان برآورد شد.

به سال ۱۹۷۵ گروه‌های دست راستی حاکم در ایران به تبلیغات تازه‌ای دست زدند. نخست‌فرمانی از سوی شاه صادر شد و سپس قانونی به تصویب رسید که ۹۹٪ سهام کارخانه‌های دولتی به استثنای چند رشته صنایع سنگین، و ۴۹٪ سهام شرکت‌های خصوصی به مردم فروخته خواهد شد. بگونه‌ایکه در این قانون گفته می‌شد، این سهام در درجه اول بایستی به کارگران یا مستخدمان همان بنگاه و سپس بدهقانان و بقیه قشرها فروخته می‌گردید. نخست‌وزیر ایران هویدا در اکتبر ۱۹۷۵ ضمن تشریح این طرح اظهار داشت، دولت با اجرای این قانون کوشش می‌کند تا در کارگران این پندار را پدیدآورد که آنها در مالکیت بنگاه یا کارخانه‌شان شریکند، و ثروت بگونه مساوی میان همه تقسیم خواهد شد و ضمناً این مسئله از تضاد روابط اجتماعی جلوگیری خواهد کرد، هویدا در حالیکه کوشش داشت کارفرمایان را آرام کند، به آنها اطمینان داد، که می‌توانند قاطعانه به اداره و نظارت بنگاه‌های مربوطه بپردازند، او حتی گفت که خارجیان هم می‌توانند ۱۵ تا ۳۵ درصد بنگاه‌های صنعتی را خریداری کنند اینگونه هدف از این قانون آن بود که کارگران را متقاعد کنند شریک کارخانه و بنگاه خود هستند و سود بنگاه بگونه برابر میان کارفرما و کارگر تقسیم می‌شود. به‌دیگر سخن غرض از تصویب این قانون گویا آن بود که امکان پیکار طبقاتی در ایران از میان برود.

در آغاز ۱۹۷۶ در ایران ۷۶۷ سندبکای کارگری در چارچوب ۱۸ اتحادیه وجود

داشت. این سندیکاهای کاری زیر نظر وزارت کار و سازمان امنیت ایران فعالیت می کردند.

اصلاحات در زمینه فرهنگ و آموزش مردم

دیگر گونی مهمی که در اقتصاد ایران روی می داد، پیدایش رشته های صنعتی نوین و حتی رواج ماشین آلات و تکنولوژی جدید در کشاورزی و انجام روش های نو در امور زراعت - همه اینها وجود شماره بی شماری از کارشناسان فنی را ایجاب می کرد، از سوئی بایستی بی سوادی همگانی مردم از میان میرفت و سطح فرهنگ عمومی اوج می گرفت. نارسائی کادرهای ایرانی برای انجام اصلاحات چشم گیر بود - و این مسئله یکی از حاد ترین مسائل ایران نوین به شمار می رفت؛ طبق اظهار نخست وزیر ایران هویدا، به سال ۱۹۷۴ پزشک، مهندس، تکنسین، معلم، کارگرماهر، به اندازه کافی در ایران وجود نداشت. این کمبودی را ۷۰۰ هزار تن بر آورد کرد.

این انگیزه ها دولت را واداشت تا اقدامهایی را به منظور از میان بردن بی سوادی همگانی مردم، افزایش شماره مدارس، گسترش آموزشگاههای حرفه ای، ایجاد و توسعه آموزشگاههای عالی و آماده کردن کادرهای فنی، به عمل آورد.

در رابطه با این نیازمندیها، شبکه های آموزشی مدارس، به ویژه در روستاها، بسیار نارسا بودند، به منظور گسترش فوری سوادآموزی، به سال ۱۹۶۲ به اصطلاح «سپاه دانش» تشکیل گردید تا با بی سوادی کودکان و بزرگسالان روستاها بیکار شود. سپاهیان دانش از میان فارغ التحصیلان دبیرستانها و دانشکده های مشمول خدمت وظیفه بودند انتخاب می شدند، اینان پس از ۴ ماه آموزش نظامی با درجه گروهبانی یا ستوانی به روستاها فرستاده می شدند و در مدت ۱۴ ماه بایستی به کار تعلیم سواد به کودکان و بزرگسالان روستاها سرگرم می شدند. تا پیش از ژانویه ۱۹۷۳ جمعاً ۹۸/۵ هزار تن (از جمله ۱۲/۹ هزار زن) برای انجام این خدمت احضار شدند، قسمتی از اینها پس از پایان دوره خدمت وظیفه در همان روستاها می ماندند و بگونه ثابت به کار معلمی می پرداختند. ضمن ژانویه ۱۹۷۳ در حدود ۲/۲۰ هزار تن افراد وظیفه به عنوان «سپاهی دانش» در روستاها سرگرم کار بودند.

به موجب اخبار مطبوعات ایران در ظرف ۱۰ سال تا پیش از پائیز ۱۹۷۲ افراد سپاه دانش به بیش از یک میلیون کودک و ۵۵۰ هزار بزرگسال روستاها تعلیم سواد داده اند. در پائیز ۱۹۷۲، بیاس پیشرفت در بیکار با بی سوادی «سپاه دانش»، جایزه بین المللی یونسکو به این سازمان پیشکش شد.

به موازات بیکار با بی سوادی، «سپاهیان دانش» به کار ساختن و تعمیر مسجدها

می برداختند و به سود رژیم موجود شاهنشاهی ایران تبلیغ می کردند.
شبکه مدارس معمولی هم گسترش یافت؛ جمع کل دانش آموزان ایران که در سال
۱۹۶۰-۱/۶ میلیون نفر بود به سال ۱۹۷۲/۷۳ تا ۵/۵ میلیون رسید.
جمع دبستانها از ۹/۹ هزار در سال ۱۹۶۰/۶۱ با ۱۴۳۱/۶ هزار دانش آموز،
به ۱۵/۹ هزار دبستان در سال ۱۹۷۲/۷۳ رسید، جمع کل دانش آموزان دبستانها در سال
۱۹۷۲/۷۳ تقریباً به ۳/۵ میلیون تن رسید.
شماره دبیرستانها و محصلان آن هم افزایش یافت.

در پی این اقدامها جمع باسوادان ایران از سال ۱۹۵۶ تا سال ۱۹۷۱/۷۲ بیش از ۴ برابر
شد - از ۱/۹۱۰/۰۰۰ تن به ۸/۲۲۵/۰۰۰ تن رسید. (۳۹/۶٪ تمام جمعیت از ۶ ساله به
بالا). اما شماره بی سوادان کامل در کشور رو به افزایش است (از ۱۳/۳ میلیون تن در
سال ۱۹۶۶ به ۱۴/۱ میلیون تن در سال ۱۹۷۱/۷۲ رسید)، این ارقام نشان می دهند
اقداماتی که برای از میان بردن بی سوادی در کشور انجام گرفته همه نارسا بوده اند.
افزایش احتیاج به کادرفنی، گسترش شبکه مدارس حرفه ای و فنی را ایجاب می کرد.
به سال ۱۹۶۰/۶۱ فقط ۶۴ آموزشگاه حرفه ای با ۸/۳ هزار محصل در ایران وجود
داشت، در سال تحصیلی ۱۹۷۲/۷۳ شماره آموزشگاههای حرفه ای به ۳۰۹ رسید، و جمع
دانش آموزان این مدارس ۵/۷ هزار تن بود. اما این تعداد محصل مدارس حرفه ای،
برای نیازمندیهای کشور نارسا بود. بنابراین دولت ایران ناگزیر شد شماره زیادی کارگر
و تکنیسین برای تحصیل به آلمان غربی، شوروی و کشورهای دیگر بفرستد.

اینگونه آموزش مردم ایران نسبتاً پیشرفت کرد، اما با اینهمه اقدامهای نامبرده
برای رفع فوری نیازمندیهای کشور کافی نبودند. هم اکنون میلیون ها تن از روستائیان به حال
بی سوادی به سر می برند. به انگیزه نبودن برنامه دقیق، کمک تحصیلی، حقوق کم معلمان
و سطح پائین مهارت آموزگاران و دبیران، ایران از لحاظ آموزش سواد کاملاً عقب
مانده است. شاه ایران در نوامبر ۱۹۷۲ اعلام داشت که مدارس، یک مشت دیپلمه بی سواد
بیرون می دهند. مطبوعات ایران هم درباره بی سوسامانی فرهنگ و فرسودگی ساختمان-
های بسیاری از مدارس، میزان شهریه زیاد در مدارس خصوصی و اینکه در این مدارس
بروی کودکانی که والدینشان در آمد کم دارند بسته است و غیره مطالب فراوانی نوشته اند.
فقط به سال ۱۹۷۴ پس از آنکه درآمد نفت زیاد شد شاه فرمانی مبنی بر رایگان بودن
تحصیل کودکان در دوره ابتدائی و راهنمایی صادر کرد. تعیین رشته ها در دبیرستانها مقرر
شد. اگر سابقاً برنامه دبیرستانها بیشتر به منظور آماده کردن آنها برای تحصیل در رشته-

های علوم اجتماعی تهیه می‌گردید، در سالهای اخیر مسئله مهم آموزش، آماده کردن مهندس، کارشناس فنی و کشاورزی، برای کار در صنایع و کشاورزی پیشرفته و رشته‌های دیگر اقتصاد بود.

به سال ۱۹۷۴ در ایران ۱۴۸ آموزشگاه عالی و دانشکده در رشته‌های گوناگون وجود داشت، در این دانشکده‌ها رویهم‌رفته ۱۲۳ هزار تن دانشجو تحصیل می‌کردند (کمتر از $\frac{1}{4}$ آنها دختر بودند). ده سال پیش در سرتاسر ایران فقط ۲۷ دانشکده و آموزشگاه عالی با $\frac{24}{5}$ هزار دانشجو وجود داشت.

بزرگترین مؤسسات آموزش عالی ایران دانشگاه تهران بوده به سال ۱۹۳۳ در تهران تأسیس شد. به سال ۱۹۶۹-۱۸/۱ هزار دانشجو در این دانشگاه درس می‌خواندند. در شیراز، مشهد، اهواز، اصفهان، تبریز هم دانشگاه‌های دولتی تأسیس گردیدند. به سال ۱۹۶۰ در تهران يك دانشگاه ملی با سرمایه خصوصی بنیان‌گذاری شد، به سال ۱۹۶۶ دانشگاه فنی دولتی آریامهر برای آماده کردن کادرهای عالی آزموده صنایع ایران در تهران تأسیس گردید.

سطح آماده کردن کارشناس در دانشکده‌ها و آموزشگاه‌های عالی نتوانست به نیازمندی‌های کنونی ایران در زمینه کادرهای متخصص جواب دهد. در چند دانشکده کتابهای درسی‌ای تدریس می‌شدند که دانشکده‌های ۵۰ سال پیش اروپا از آنها استفاده می‌کردند. از وسایل آزمایشگاهی گرانبها که بایستی از خارج وارد می‌گردیدند، استفاده نمی‌شد، طرح‌های آموزشی بسیار نارسا بودند. سطح پژوهش‌های علمی بسیار پائین بود. به موجب مدارک مطبوعات، دانشکده‌های ایران رویهم‌رفته ۲۰۰۰ استاد کم داشت، فرزندان کارگران و کشاورزان طبق معمول امکان تحصیل در مدارس عالی را نداشتند. شهریه دانشجویان بسیار زیاد بود. اقلاً ده هزار ریال در سال. به سال ۱۹۷۴ دولت اعلام داشت که دانشجویان می‌توانند شهریه نپردازند، به شرط آنکه متعهد شوند به‌ازای هر سال تحصیل در دانشکده ۲ سال برای دولت کار کنند.

در رابطه با نارسائی سیستم آموزش عالی در ایران، بسیاری از ایرانیان برای تحصیل به خارج از کشور رفتند. به سال ۱۹۷۲/۷۳ فقط به موجب گذرنامه‌های دانشجویی ۱۸ هزار دانشجو در خارج به تحصیل اشتغال داشتند. علاوه بر این تعداد ۲۰ هزار دانشجو بدون گذرنامه دانشجویی و به حساب شخصی خودشان در خارج تحصیل می‌کردند (محل تحصیل اینها امریکا، آلمان غربی، انگلستان، اطریش و فرانسه بود).

در زمینه بهداشت هم ضمن دهه اخیر در ایران گامی برداشته شد. شماره پزشکان

به دو برابر افزایش یافت. به ازای هر ۳۰۰۰ نفر ایرانی يك پزشك وجود داشت^۱. باید در نظر گرفت، نیمی از این پزشکان فقط در تهران که تقریباً ۱٪ جمعیت ایران در آنجا ساکن بودند، کار می کردند. بقیه پزشکان در شهرستان به کار می پرداختند.

به منظور رواج پزشکی نوین در روستاها به سال ۱۹۶۴ «سپاه بهداشت» ایجاد گردید، انتخاب و وظایف افراد این سپاه هم مانند سپاههای دانش و ترویج بود با این اختلاف که برای سپاه بهداشت کسانی انتخاب می شدند که دارای تحصیلات پزشکی بودند. به وسیله «سپاه بهداشت» در روستاهای ایران بیش از ۴۵۰ مرکز بهداشتی تأسیس گردید که به برخی از ساکنان روستاها کمک پزشکی می کردند.

علاوه بر این در آغاز ۱۹۷۵ در روستاهای ایران ۹۴ مرکز بهداشتی بیمه روستائی ایجاد شد که در کرانه های دریای خزر به پیکار علیه مالاریا سرگرم شدند. تقریباً بیماری وبا از میان رفت، مبارزه با بیماری آبله و چند اپیدمی دیگر در جریان بود. در نتیجه این اقدامها عمر متوسط ساکنان ایران که در سال ۱۹۶۲/۴۲،۶۳ سال بود، به ۵۵ سال در سال ۱۹۷۴ رسید.

اماتا به امروز سازمانهای بهداشتی نتوانسته اند برای مردم به ویژه ساکنان روستا های ایران کمک پزشکی قابل قبولی را ارائه دهند. شماره پزشکان، بیمارستانها و تخت خوابهای بیماران بسیار کم است، و این کمک های پزشکی هم در سرتا سر کشور یکسان انجام نمی گیرد. در بسیاری از مناطق استانها و فرمانداریهای کل از قبیل فارس، کردستان، خوزستان، سمنان، لرستان، کناره های خلیج فارس، عمان و جاهای دیگر در سال ۱۹۷۳/۷۴ به طور کلی بیمارستان وجود نداشت.

اصلاحات در زمینه زندگی اجتماعی

مهم ترین دگرگونی در زندگی اجتماعی ایران ضمن دهه اخیر، تأمین حقوق اجتماعی زنان بود. پیشترها زنان تقریباً به طور کامل از زندگی اجتماعی کشور برکنار بودند. در پایان ۱۹۵۶، جمعیت فعال زنان ده برابر کمتر از مردان بود. شماره زنان باسواد بزرگتر از ده سال فقط ۷/۳٪ و در روستاها ۱٪ بود. به سال تحصیلی ۱۹۵۸/۵۹ در دبستانهای روستائی، فقط ۶۳۴ دختر درس می خواندند که شماره آنها ۳۵ بار کمتر از پسران بود. در میان دانشجویان دانشکده ها به سال ۱۹۶۰، شماره دختران ده بار کمتر از پسران دانشجو

۱. به سال ۱۹۵۹ در شوروی به ازای هر ۵۰۰ تن يك پزشك وجود داشت.

بود. زنان از لحاظ انتخاب شدن، رأی دادن و کلیه حقوق سیاسی برابر گدایان، ولگردان، کلاه برداران، قاتلان و دزدان بودند. از لحاظ زندگی خانوادگی هم زنان، با مردان حقوق برابر نداشتند. عادت تحقیرآمیز تعدد زوجات در خانواده‌ها رائج بود. هر مرد حق داشت ۴ زن عقدی و شماره بی‌شماری زن صیغه بگیرد. مرد می‌توانست هر وقت بخواهد خودسرانه زنش را طلاق دهد و از خانه بیرون راند، زنان حق طلاق دادن شوهرانشان را نداشتند. در مورد طلاق، زن هیچگونه حقی در تصرف دارائی خانه نداشت و نمی‌توانست کودکانش را نزد خود نگاهدارد. مرد می‌توانست زنش را از کار کردن بازدارد زنان کارگر در تأسیسات بافندگی و غیره بارها کمتر از مردان همکارشان مزد می‌گرفتند. بسیاری از زنان چادر به سر می‌کردند.

این عادات که ویژه مسلمانان قرون وسطی بود عملاً نیمی از مردم کشور را از فعالیت‌های اقتصادی و زندگی اجتماعی - سیاسی باز می‌داشت و از پیشرفت عادی کشور جلوگیری می‌کرد. گروه‌های دست راستی حاکم ایران به این نتیجه رسیدند که برای رهایی از پس ماندگی اقتصادی و اجتماعی کشور ضرورت دارد که نابرابری وضع زنان نسبت به مردان از میان برود. در رابطه با این چگونگی در ۳ ماه مارس ۱۹۶۳ شاه فرمانی صادر کرد که به موجب آن به زنان حق داد در انتخابات شرکت کنند و از لحاظ حقوق سیاسی با مردان برابر باشند.

این فرمان برای برابری حقوق زنان و مردان حتی به موجب قوانین مدون در زمینه روابط زن و مرد کافی نبود. در قوانین جنائی و مدنی کشور مواردی وجود داشت که آشکارا میان زن و مرد تبعیض قائل می‌شد، مثلاً ماده‌ای درباره اینکه مرد حق دارد زنش را در صورت نقض وفاداری او به شوهرش، بدون کیفر دیدن، به‌کشد، یا ماده‌ای که حقون زن را در مورد وراثت محدود می‌کند (زن نصف مرد ارث می‌برد)، یا حق طلاق خودسرانه مرد و محرومیت زن از نگاهداری کودک و غیره.

در ماه مه ۱۹۶۷ مجلس قانونی را وضع کرد که به موجب آن حقوق زنان در زمینه روابط خانوادگی افزایش یافت. در این قانون قید شد که شوهر حق ندارد زنش را خودسرانه طلاق دهد و فقط با حکمیت دادگاه می‌تواند به چنین کاری اقدام کند. درباره نگاهداری کودک هم بایستی دادگاه تصمیم بگیرد. این قانون، ازدواج موقت یعنی گرفتن صیغه را ممنوع اعلام داشت و شرایط گرفتن زن دوم را کاملاً محدود کرد. در این مورد شوهر در صورتی می‌توانست زن دوم بگیرد که یا موافقت زن اولش را جلب کند یا در مورد نازائی و بیماری زن اول می‌توانست به چنین کاری دست زند. به سال ۱۹۶۸ نیز قانونی از مجلس گذشت که به موجب آن دخترانی که دارای تحصیلات متوسطه و عالی

بودند می‌توانستند تا دو سال برای مبارزه با بی‌سوادی به روستاها بروند. به سال ۱۹۷۴ در قانون خانواده دگرگونی‌هایی رویداد که طبق آنها حقوق زنان در خانواده افزایش یافت.

با وجود وضع این قوانین، نابرابری حقوق زنان و مردان تا به امروز هم در ایران حکمفرماست. برای دستگاه قانون‌گذاری کشور غیر ممکنست در مدتی کوتاه قوانینی را به منظور از بین بردن کامل نابرابری زن و مرد وضع کند. اما تصویب این قوانین گام مهمی در پیشرفت آزادی زنان به شمار می‌رود. در سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴ یکی از زنان به نام فرخ‌روپارسای به‌عنوان وزیر آموزش و پرورش در کابینه دولت برگزیده شد. به سال ۱۹۷۴ ۳ زن به‌عنوان معاون وزیر و ۴ زن به‌عنوان سناتور و ۱۷ زن به‌عنوان نماینده مجلس برگزیده شدند. تعدادی از زنان به‌عنوان کارمندان جزء ادارات و وزارت‌خانه‌ها، در دستگاه‌های دولتی و شرکت‌های تعاونی روستائی و غیره سرگرم کار شدند.

تغییر قانون انتخابات

در قانون انتخابات تغییرات دیگری هم داده شد. به موجب این قانون که در مه ۲۶ ژانویه ۱۹۶۳ تصویب شد، جریان رأی‌گیری فقط یک روز تعیین گردید، چون در گذشته جریان رأی‌گیری مدت زیادی طول می‌کشید. قرار شد نام رأی‌دهندگان و انتخاب‌شوندگان ثبت و به آنها تفرقه داده شود، این مسئله معمولاً در ایران از لحاظ تقلب انتخاباتی در سورهائی را پدید آورد. از صورت انتخاب‌شوندگان «اشراف» و «مالکان» حذف گردید و به جای آنها «دهقانان» و «کارگران» قید شد. این صورت پس از تغییراتی به این شکل درآمد: «روحانیان، کارفرمایان، پیشه‌وران، زمین‌داران، دهقانان و کارگران». ضمن تغییر قانون انتخابات مقرر گردید که کاندیداهای نمایندگی مجلس بایستی مبلغی پول به صندوق انتخابی به‌عنوان سپرده تحویل دهند. محدودیت‌های دیگری از قبیل تعیین حدود تحصیلات برای نمایندگان شورا و حدود سن برای نمایندگان مجلس سنا و شورا مانند سابق تعیین گردید. این محدودیت‌ها عملاً امکان انتخاب شدن اکثریت قریب به اتفاق کارگران و دهقانان را در مجلس شورا از میان برد، روشن است که طبعاً اینان نمی‌توانند در مجلس سنا نماینده شوند چون رسماً از انتخاب شدن در این مجلس محرومند.

افزایش جمعیت شهرها و دگرگونی در روستاها

از پایان ۱۹۵۶ تا فوریه ۱۹۷۴ جمعیت شهرنشینان ایران از ۵/۵۹۵۳ هزارتن به ۱۳۶۰۰ هزار تن رسید، این رقم شامل ۴۲/۵٪ کل جمعیت ایران که تا این زمان ۳۱/۲ میلیون نفر بود، می‌شد. افزایش شتاب‌انگیز جمعیت شهری نتیجهٔ مسلم روند اجتماعی - اقتصادی کشور در سالهای اخیر بود که قسمتی از آن را می‌توان پیشرفت صنعتی بشمار آورد.

افزایش جمعیت شهرها تأثیر مهمی در زندگی اجتماعی و زیست مردم ایران داشت. این پدیده باعث از هم پاشیدن سامان کهن و منسوخ زندگی معمولی توده‌ها و گرایش آنها به زندگی نوین گردید. روش‌های قرون وسطائی زندگی همراه با رشد شهرها به کلی ناپدید گردید. به‌زودی ویژگی‌های قومی به‌ویژه در میان طبقه شکوفان کارگر، روشنفکران و ساکنان شهرها از میان رفتند. ادغام تیره‌های گوناگون مردم ساکن ایران با رشد جمعیت شهرها شدیدتر انجام گرفت، این چگونگی باعث شد زبان فارسی به‌عنوان زبان دولتی که کلیه ادارات کشوری، قضائی با آن سخن می‌گفتند و می‌نوشتند و در دانشکده‌ها و آموزشگاه‌های عالی با آن زبان تدریس می‌شد و روزنامه و مجله‌ها با آن زبان منتشر می‌گردید، رواج بیشتری یابد.

دگرگونی‌های نوینی در سیمای روستاها به‌چشم می‌خورد، اگرچه به‌طور کلی این روستاها شکل اولیه خود را حفظ کرده بودند اما در چند روستا ساختمانهای تازه‌ای بنا گردیدند که مصالح ساختمانی آنها آجر بود - مدرسه‌های نوساز، مراکز بهداشتی نوبنیاد، حمام‌ها، مغازه و دکانهای وابسته به شرکت‌های تعاونی، چاههای عمیق، تلمبه‌ها و غیره اینجا و آنجا در روستاها خودنمایی می‌کردند. به‌موازات وسیلهٔ حمل و نقل سنتی (الاغ) در خیابانهای روستاها، اتومبیل، موتورسیکلت و دوچرخه پدید آمدند. در بعضی از کشتزارها تراکتور و ماشین‌های کشاورزی دیگر به‌چشم می‌خوردند. در برخی دهات برق دیده می‌شد. طبق مدرک سرشماری ۱۹۶۶، فقط ۳/۷٪ تمام ساکنان روستاها در آنوقت از روشنایی برق بهره می‌بردند (در شهرها ۶۸/۶٪ از برق استفاده می‌کردند)، رادیو وارد روستاها گردید. شماره باسوادان روستاها نسبتاً افزایش یافت اگرچه به‌کندی انجام می‌گرفت، شرکت‌های تعاونی روستائی و غیره در روستاها پدید آمدند. اما این پدیده‌های تازه‌ایکه در روستاها به‌چشم می‌خوردند فقط ظاهری بودند، و در عمق زندگی روستائیان اثر چندانی نداشتند، اینان به‌همان وضع زندگی پیشین‌شان ادامه می‌دادند.

حزب و پیکار طبقاتی در ایران

قبلاً گفته شد که اصلاحات در ایران تنها به این منظور انجام گرفت تا از انفجار اجتماعی پیش‌گیری شود. در نخستین سالهای اجرای اصلاحات، هیجان و جنبش مردم موقتاً آرام شد. در ایران رسماً اعلام گردید که گویا در نتیجه انجام اصلاحات در سرتاسر کشور مسئله طبقات و سیستم طبقاتی از بین رفته و بنابراین پیکار طبقاتی در ایران منتفی است. در ششمین کنفرانس درباره مسائل آموزشی که ضمن سپتامبر ۱۹۷۳ انجام گرفت رسماً تأیید شد که حکومت ایران نه کمونیستی و نه کاپیتالیستی است. بلکه سیستم اجتماعی این کشوری مانند است و نمونه‌ای از پیوستگی «آزادی‌های فردی و وفاداری شهروندان به حکومت است». به سال ۱۹۷۵ شاه ایران اعلام داشت کلیه احزاب سیاسی موجود باید منحل شوند و حزب واحدی به نام «رستاخیز» تشکیل گردد، برنامه این حزب بایستی بر مبنای «قانون اساسی، نظامی شاهنشاهی ایران، و انقلاب شاه و مردم» تدوین می‌گردید (انقلاب شاه و مردم همان اصلاحاتی بود که طرح آن در همه‌پرسی ۱۹۶۳ به تصویب رسیده و گویا به وسیله دولت اجرا شده بود). هر کس که به این اصول اعتقاد نداشت، از جمله مارکسیست‌ها، خائن بشمار می‌آمد، و بایستی از ایران اخراج می‌گردید.

عملاً پندار انجام اصلاحات در ایران از میان بردن طبقات، لغو استثمار طبقاتی و دگرگونی روابط نیمه فئودالی‌ای که در روستا به وسیله بورژواها عملی می‌گردید، نبود. در زمینه صنایع هم همانگونه مانند سابق روابط سرمایه‌داری رواج داشت. در سالهای آخر، همینکه روشن شد، این اصلاحات عملاً باعث بهبودی وضع توده‌های گسترده مردم (دهقانان، کارگران، روشنفکران) نمی‌شود، جنبش‌های اعتصابی و حملات ضد دولتی از سوی توده‌ها دوباره آغاز گردید. در رابطه با این چگونگی اعتصاب کارگران وسائل حمل و نقل شهری (راننده‌ها و بلیط فروشان شرکت واحد که شماره‌شان بیش از ۹۵۰۰ تن بود) رویداد. ضمن اوت ۱۹۷۲ در تهران، مدیران شرکت واحد اتوبوسرانی از توافق با خواسته‌های دسته جمعی کارگران سر باز زدند. پس از سه روز اعتصاب تقاضاهای کارگران پذیرفته شد: حقوق آنها به اندازه ۲۵٪ افزایش یافت، به آنها وعده دادند که درباره تقاضاهای دیگرشان بررسی خواهند کرد.

به سال ۱۹۷۰ و در سالهای اخیر در دانشگاه تهران آشفتگی‌هایی جدی روی می‌داد. حملات ضد دولتی بگونه‌های عملیات تروریستی علیه بعضی از شخصیت‌های دولتی، مستشاران نظامی امریکا و رجال رسمی دولت، تظاهرات علیه مداخله مسلحانه دولت ایران در ظفار (عمان) و غیره، انجام می‌گرفت.

دولت کوشش داشت با سرکوبی بیرحمانه این تظاهرات را فرو نشاند. فقط در نیمه اول ۱۹۷۳ به موجب حکم دادگاههای نظامی بیش از ۷۰ تن به اعدام محکوم شدند.

بسیاری هم به زندان ابد افتادند. این اعدام‌ها و فشارهای بیرحمانه دولت بعدها هم ادامه داشت. در سپتامبر ۱۹۷۳ تقریباً ۱۷۰ تن دستگیر شدند. به سال ۱۹۷۴ چند تن از روشنفکران از جمله نویسندگان، مهندسان و پزشکان بازداشت گردیدند.

جنبش‌های اعتصابی کارگران به ویژه در سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ گسترش یافت، در این سالها کارگران ساختمانی، حمل و نقل، بافنده، کارگاههای شیمی، ماشین‌سازی، صنایع نفت و غیره دست به اعتصاب زدند. کارگران خواهان افزایش کارمزد، کاهش ساعات کار روزانه، اجرای بیمه‌های اجتماعی و غیره بودند. در پایان آوریل ۱۹۷۴ «قانون کیفر اخلال‌گران در صنایع» تصویب شد، به موجب این قانون، کیفر مرگ یا اقل ۱۵ سال زندان برای «اخلال‌گران» در صنایع کشور تعیین گردید، و حتی گروههای ویژه‌ای برای حفاظت ده‌ها رشته‌های صنایع تولیدی مأمور گردیدند.

این واقعیات دلیل بر آنست که دوره موقتی خاموشی پیکارهای طبقاتی که در نتیجه آغاز «اصلاحات» پدید آمده بود، پایان یافته است و مرحله تازه‌ای در پیشرفت پیکار طبقاتی که بر پایه حمله به این «اصلاحات» طرح گردیده آغاز شده است.

سیاست خارجی ایران و روابط شوروی - ایران در مرحله تازه

ویژگیهای کلی سیاست خارجی ایران در دهه‌های اخیر

همانگونه که قبلاً گفته شد، پس از کودتای دولتی اوت ۱۹۵۳، ایران از سیاست بیطرفی روی برتافت و سیاست خارجی خود را بر مبنای دنباله‌روی دولت‌های امپریالیستی و پیش از همه دولت ایالات متحده امریکا بنیان نهاد. نتیجه این سیاست آن شد که به سال ۱۹۵۵ به پیمان بغداد (بعدها سنتو) پیوست، قرارداد دوستی و عدم تعرض را با شوروی امضاء نکرد و در ۵ مارس ۱۹۵۹ به قرارداد دوجانبه نظامی با ایالات متحده تن درداد. چشم‌پوشی از سیاست بیطرفی و سمت گرفتن به وابستگی بی‌چون و چرا به کشورهای سرمایه‌داری، با منافع ملی ایران جور در نیامد و بنابراین نه تنها باعث ناخشنودی قشرهای پیشرفته اجتماعی و دموکراتیک گردید، بلکه بخش مهمی از معادل بازرگانی کشور را، در صف مخالف دولت قرارداد. این چگونگی به مبارزه گسترده‌ای به منظور بازگشت دولت به سیاست بیطرفی و انجام سیاست خارجی مستقل بر مبنای تأمین منافع ملی کشور، گرائید.

از سپتامبر ۱۹۶۲ به بعد پس از رد و بدل یادداشت‌هایی میان ایران و اتحاد شوروی،

دگرگونی‌هایی در سیاست خارجی ایران پدید آمد. اصولی که رسماً برای برگزیدن چنین روشی از سوی دولت ایران اعلام شد «استقلال سیاست خارجی ملی» بود. اصل این سیاست حفظ وابستگی کامل با امریکا و کشورهای دیگر سرمایه‌داری بود که به موجب آن دولت ایران مانند سابق در پیمان سنتوشرکت داشت و به موازات آن روابط اقتصادی و همکاری فنی با اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی را هم برقرار می‌کرد.

اما در سالهای اخیر گرایش و سمت‌گیری سیاست خارجی ایران به کشورهای امپریالیستی هرچه بیشتر شدت یافت. در ژانویه ۱۹۷۵ پس از افزایش درآمد نفت شاه ایران وامها و اعتبارهایی را به سرمایه‌داران و بانک‌های بین‌المللی در انگلستان و کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته دیگر، واگذار کرد، و حتی اعلام داشت که با سرمایه‌گذاری در این کشورها، ایران به جهان غرب تعلق خواهد داشت. نخست‌وزیر ایران، هویدا در ژانویه ۱۹۷۵ اعلام داشت که جمع وامها و کمک‌های ایران به دولت‌های خارجی در سال ۱۹۷۴ در حدود ۹ میلیارد دلار بوده است. ایران ۲۵٪ سهام کمپانی کرپ را که وابسته به آلمان غربی بود خریداری کرد. اما به سال ۱۹۷۵ ضمن رابطه با کاهش نسبی درآمد نفت نسبت به سال ۱۹۷۴، شاه اعلام داشت که واگذاری وامها و اعتبارات به دولت‌های پیشرفته سرمایه‌داری اشتباه بوده است و گفت در آینده چنین وام‌هایی داده نخواهد شد.

ایران همچنین درآمد سرشار نفت را برای خرید مقادیر عظیمی اسلحه گرانبها و به درد نخور مصرف کرد. در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ خرید اسلحه نوین تنها از ایالات متحده امریکا، به ۸/۶ میلیارد دلار بالغ شد. علاوه بر این مقدار زیادی اسلحه از انگلستان و آلمان غربی خریداری گردید. رویهمرفته جمع خرید اسلحه و ساز و برگ نظامی در این مدت به ۸ میلیارد دلار رسید. در عین حال طبق مدارک سازمان ملل متحد جمع فروش اسلحه در تمام جهان سالیانه ۲۰ میلیارد دلار بود. این به آن معناست که هر فرد ایرانی که سطح زندگی بارها پائین‌تر از مردم اروپای غربی بود، بایستی مبالغ گزاف‌تری را ضمن مقایسه با شهروندان کشورهای اروپائی که جزو پیمان ناتو بودند، برای هزینه‌های نظامی، تحمل می‌کرد. هم‌اکنون ایران سرگرم خرید سلاحهای بمباران نابودکننده و هلیکوپترهای نظامی آخرین نمونه، تانک‌های سنگین، ناوهای جنگی، از جمله ناو هواپیمابر و اسلحه‌نوین دیگر است. در بندر چابهار عظیم‌ترین پایگاه دریائی نظامی دو اقیانوس هند ساخته می‌شود. هزینه‌های هتیمت نصمی ایران به سیاست برتری جوئی این کشور در منطقه خلیج فارس بستگی داشت. چون این منطقه برای ایران یگانه راه دریائی ای بود که کشور را به دنیای خارج مربوط می‌کرد، (اگر راه دریائی دریای خزر را به‌شمار نیاوریم) و منطقه‌ای بود که در آن ذخایر سرشار نفت نهفته بود. صدور نفت ایران هم از راه خلیج انجام

می گرفت.

در رابطه با اعلامیه تخلیه منطقه خلیج فارس از ارتش انگلیس پس از گفتگوهای دیرپای ایران با انگلیس در ۱۵ اوت ۱۹۷۱ بحرین دولتی مستقل اعلام گردید. ایران استقلال بحرین را به رسمیت شناخت و با آن دولت روابط سیاسی برقرار کرد. پس از بیرون رفتن ارتش انگلیس از پایگاه نظامی بحرین، پایگاه هوایی امریکائی در این جزیره برقرار شد.

در رابطه با مسئله بیرون رفتن ارتش انگلیس از خلیج فارس در پایان ۱۹۷۱، با شرکت فعال انگلیسها در منطقه خلیج فارس فدراسیون شیخ نشین های عربی تشکیل گردید (ابوظبی، دبی، شارجه، عمان، فجیره و رأس الخیمه) این شیخ نشین ها در کرانه های جنوبی خلیج قرارداداشتند. ایران به رسمیت شناختن این فدراسیون را رد کرد چون نسبت به سه جزیره کوچک واقع در تنگه هرمز یعنی ابوموسی، تومب بزرگ و تومب کوچک ادعای مالکیت داشت و اعلام کرد این جزایر سابقاً به آن کشور تعلق داشته و تقریباً ۸۰ سال پیش انگلیسها آنها را اشغال کرده اند. دولت های عربی علیه ادعاهای ایران نسبت به این سه جزیره بها خاستند. در ظرف دو سال مذاکراتی بین دولت ایران و نماینده انگلیسی لوئیس جریان داشت، و در پایان ۱۹۷۱ موافقت شد که ایران جزایر نامبرده را اشغال کند و در عوض این دولت فدراسیون شیخ نشین های عربی خلیج فارس را به رسمیت بشناسد.

در اول دسامبر ۱۹۷۱ ارتش ایران جزایر ابوموسی، تومب بزرگ و تومب کوچک را اشغال کرد. در دوم دسامبر همان سال ایران اعلام داشت فدراسیون شیخ نشین های عربی خلیج فارس را به رسمیت می شناسد. اشغال این سه جزیره به وسیله ایران باعث اعتراض چند کشور عربی از جمله چند شیخ نشین های عضو فدراسیون گردید. در رابطه با این رویدادها، ایجاد روابط سیاسی ایران با شیخ نشین های عربی تا نوامبر ۱۹۷۲ طول کشید. پس از اعلام تخلیه منطقه خلیج فارس از ارتش انگلیس، دولت ایران از این چگونگی بهره برد و خواست نقش يك قدرت بزرگ را در خلیج بازی کند و اینگونه جای ارتش انگلیس را برای حفظ ذخایر نفت و راه صدور آن، در منطقه خلیج بگیرد، و حتی بر آن شد بیکار علیه جنبش های آزادی ملی مردم این منطقه را به عهده گیرد. ضمن رابطه با این گرایش، ایران در ظفار مداخله نظامی کرد. بنابه تقاضای سلطان عمان، قابوس، ایران نیروهائی را به عمان فرستاد و این نیروها همراه ارتش مزدور سلطان جنبش های پارتیزانی را که به وسیله جبهه توده ای آزادی عمان رهبری می شد سرکوب کردند.

دولت ایران رسماً اعلام داشت که از اصل «تبدیل اقیانوس هند و خلیج فارس به منطقه صلح و امنیت» پشتیبانی می کند و با مداخله دولت های خارجی و عملیات نظامی این

دولت‌ها در منطقه نامبرده مخالف است. در عین حال علیه وجود پایگاه نظامی امریکاییان در خلیج فارس و علیه تشکیل چنین پایگاهی در جزیره دیشوگامیا واقع در اقیانوس هند و جزایر مصیره در دریای عربی نزدیک کناره‌های عمان، اعتراضی نکرد. بالاتر از اینها در ایران تبلیغات تحریک آمیزی درباره حضور نظامی شوروی در اقیانوس هند، اگرچه بی‌پایه بودند، آغاز گردید. در نوامبر ۱۹۷۳ در بخش شمالی اقیانوس هند، سازمان سنتو مانور دریائی عظیمی را با شرکت نیروهای هوائی و دریائی امریکائی و ایرانی آغاز کرد. این واقعیات و حتی هزینه‌های سرسام‌آور نظامی ایران، باکستن تشنجات بین‌المللی و استواری صلح در منطقه خاور نزدیک و میانه اصلاً جور در نمی‌آمد.

ایران عضو سازمان ملل متحد و در تمام ارگان‌ها و کارهای این سازمان شرکت دارد.

ایران همانگونه به عضویت سازمان سنتو و کمیته‌های این سازمان از جمله کمیته نظامی ادامه می‌دهد. این دولت فعالانه در مانورهای نظامی ای که این سازمان برگزار می‌کند، شرکت دارد.

ایران همراه ترکیه و پاکستان در سازمان همکاری منطقه‌ای برای پیشرفت و توسعه فعالیت دارد، این سازمان به سال ۱۹۶۴ به منظور انجام همکاری‌های اقتصادی سه کشور در زمینه حمل و نقل، ارتباطات، بازرگانی، کشتی‌رانی، جهانگردی، طرحهای پیشرفت اقتصادی و غیره تشکیل گردید. سازمان همکاری منطقه‌ای دارای چند کمیته میباشد: کمیته‌های صنایع، امور نفتی، بازرگانی، حمل و نقل، همکاری فنی، مسائل اجتماعی و غیره از آن جمله‌اند. در چارچوب طرحهای همکاری اقتصادی ایجاد کارخانه آلومینیم - سازی در ایران انجام گرفته است. به موجب موافقت ایران، ترکیه و پاکستان، به منظور پیوستگی شبکه راه آهن این سه کشور، بایستی راه آهن سرتاسری ایران از راه قطور به ترکیه وصل شود. ضمناً طرح ساختن راه آهن میان کرمان و زاهدان تهیه گردید. میان ایران و ترکیه موافقت شده است که مشترکاً یک خط لوله نفت از اهواز به اسکندرون کشیده شود، ضمناً طرحهای دیگری پیش‌بینی گردیده است. سنتو و سازمان همکاری منطقه‌ای با هم پیوندی ناگسستنی دارند و بنا به اعتراف مطبوعات وابسته به دولت ایران این دو سازمان در خاورمیانه یک هدف را دنبال می‌کنند.

ایران در سازمان اوپک (سازمان کشورهای نفت‌خیز) هم عضویت دارد، این سازمان در سال ۱۹۶۰ با شرکت ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی و ونزوئلا به منظور دفاع از منافع این کشورها در زمینه سیاست‌های نفتی در برابر کمپانی‌های نفتی بین‌المللی، تشکیل گردید. بعدها کشورهای قطر، اندونزی، لیبی، شیخ‌نشین‌های عربی

خلیج، الجزیره، نیجریه، کابون و اکوادور هم به این سازمان پیوستند. صرف‌نظر از رژیم‌های گوناگونی که در این سازمان شرکت دارند، سازمان و فعالیت‌های آن به‌طور کلی جنبه ضد امپریالیستی دارد. اوپک در فوریه ۱۹۷۱ توانست میزان درآمد دریافتی از کمپانی‌های نفت را به میزان ۵۰ الی ۵۵ درصد بسالا ببرد. در نتیجه مذاکرات اوپک با کمپانی‌های نفتی، قرار شد به تناسب نوسانات ارزش دلار بهای نفت تغییر کند. به‌سال ۱۹۷۳، طبق تصمیم اوپک بهای نفت خام ۴ برابر شد. در عین حال دولت ایران می‌پندارد که مسئله نفت یک موضوع صرفاً اقتصادی است، و طرح تحریم صدور نفت را به ایالات متحده و کشورهای دیگر از سوی برخی از کشورهای عربی محکوم می‌شمارد، از اسرائیل و حمله این دولت علیه کشورهای عربی عملاً پشتیبانی می‌کند.

موضع رسمی ایران در مشاجرات خاور نزدیک، اجرای ضروری قطعنامه شورای امنیت مورخ ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ درباره بیرون رفتن ارتش اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی اعراب است. ایران رسماً تجاوز اسرائیل را محکوم می‌شمارد و از دولتهای عربی جانبداری میکند. قانوناً ایران دولت اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسد و نماینده سیاسی در این کشور ندارد. اما این دولت را بگونهٔ دفاکتو می‌شناسد و میان ایران و اسرائیل روابط اقتصادی و غیره کاملاً برقرار است. ایران نفت اسرائیل را تأمین می‌کند. و تقریباً بیشتر نیازمندیهای این دولت را برآورده می‌سازد. هم اکنون در اسرائیل نماینده غیر رسمی ایران سرگرم فعالیت است و در ایران هم نماینده اقتصادی اسرائیل وجود دارد.

روابط ایران با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری

ایران وابستگی خود را با ایالات متحده آمریکا هرچه تنگ‌تر و استوارتر حفظ کرده است. این وابستگی از زمان شرکت ایران و آمریکا در پیمان سنتو آشکارا آغاز و سپس با انعقاد پیمان دوجانبه نظامی ایران و آمریکا در ۵ مارس ۱۹۵۹ استوارتر گردید. در ارتش ایران مانند پیش میسیون نظامی آمریکا سرگرم فعالیت است، افراد امریکائی از مزایای برون‌مرزی برخوردارند. در رابطه با خریدهای کلان اسلحه از آمریکا شماره مستشاران نظامی این کشور سخت افزایش یافته است. بنابه گزارش کمیسیون ویژه امور خارجی سنای آمریکا به‌کنگره این کشور که انتشار یافت، در سال ۱۹۷۶-۲۴ هزار تن امریکائی در ایران بسر می‌بردند که بیشترشان نظامی بودند. فقط به‌سال ۱۹۷۵ فعالیت مستشاران نظامی آمریکا در ژاندارمری ایران پایان یافت. سرمایه‌گذاری امریکائیان در ایران از کشورهای سرمایه‌دار دیگر بارها هنگفت‌تر بود.

روابط انگلیس - ایران، با همکاری مشترک این دو دولت در پیمان سنتو، خریدهای کلان اسلحه انگلیسی به وسیله ایران، شرکت اخیر کمپانی‌های نفتی انگلیسی برای بهره‌کشی از نفت ایران، مشخص می‌شود. از لحاظ سرمایه‌گذاری در ایران، انگلستان پس از امریکا جای دوم را دارد. درباره جریان بازرگانی خارجی ایران به سال ۱۹۷۳/۷۴ انگلستان جای چهارم را در زمینه واردات و جای پنجم را در زمینه صادرات ایران داشت.

جمهوری فدرال آلمان اخیراً جای اول را در زمینه واردات ایران اشغال کرده است و فقط در سال ۱۹۷۳/۷۵ امریکا جای این کشور را گرفته است. در مدت چندین سال آلمان غربی در زمینه صادرات ایران جای اول را داشته است. آلمان غربی به ایران کمک‌های فنی و اقتصادی می‌دهد، و برای اجرای یک رشته طرحهای پیشرفت کشور مبلغ ۲۵۰ میلیون مارک وام به ایران واگذار کرده است. به سال ۱۹۷۰ بیش از ۳ هزار کارگر ایرانی در آلمان غربی آموزش دیدند. آلمان غربی حتی در داخل ایران هم برای آموزش حرفه‌ای کارگران متخصص اقدام کرده است.

در ژوئن ۱۹۷۴ بین ایران و فرانسه قراردادی به مدت ده سال برای اجرای طرحهای صنعتی در ایران از جمله خرید ۵ راکتور اتمی منعقد گردید. جمع کل مبلغ این قرارداد ۴ میلیارد دلار بود. برای اجرای این قرارداد دولت ایران مبلغ یک میلیارد دلار اعتبار به فرانسه واگذار کرد. در دسامبر ۱۹۷۴ هنگام دیدار نخست‌وزیر فرانسه به نام ژ. شیراک از تهران پیمانی به منظور ایجاد کارخانه فولاد سازی ویژه، کارخانه مونتاژ اتومبیل، کارخانه تولید کود شیمیائی، ساختمان متروی تهران، شرکت فرانسه در نوسازی و برقی کردن راه‌آهن ایران رویهمرفته به مبلغ ۳۵ میلیارد فرانک، بین ایران و فرانسه منعقد گردید.

در سالهای اخیر روابط میان ایران و ژاپن فعالانه گسترش یافت. به سال ۱۹۷۰/۷۱ ژاپن پس از آلمان غربی و امریکا جای سوم را در زمینه واردات ایران اشغال کرد. در این هنگام واردات ایران از ژاپن ده‌بار بیشتر از صادرات این کشور به ژاپن بود. منبع هر کردن کسری موازنه پرداختهای ایران در مورد واردات و صادرات، صدور نفت به ژاپن بود. به سال ۱۹۶۹ قراردادی مبنی بر صدور گاز ایران به ژاپن بین دو دولت به امضاء رسید. سرمایه‌های ژاپنی برای بهره‌برداری از معادن گاز جزیره قشم و طرحهای بهره‌کشی از معادن مس در منطقه خراسان و همچنین چند طرح دیگر شرکت کردند.

روابط ایران با کشورهای در حال رشد. ایران و کشورهای عربی

روابط ایران و مصر در رابطه با اینکه عبدالناصر، ایران را به همکاری با اسرائیل متهم کرد، در سپتامبر ۱۹۶۰ قطع شد. موضع رسمی ایران در مشاجره میان اعراب و اسرائیل می‌توانست روابط ایران و مصر را به حال عادی برگرداند، بنابراین در اوت ۱۹۷۰ دوباره روابط سیاسی ایران و مصر برقرار گردید. در ماه مه ۱۹۷۳ ایران و امی به مبلغ یک میلیارد دلار به مصر واگذار کرد. روابط میان ایران و مصر در طی سالهای اخیر بگونه چشم‌گیری بهبود یافته است.

ایران با عربستان سعودی و اردن که آنها هم دارای رژیم پادشاهی هستند روابط دوستانه و نیکوئی دارد.

روابط سیاسی ایران و لبنان در آوریل ۱۹۶۹ قطع شد. انگیزه قطع این روابط آن بود که دولت لبنان از تحویل اذقوال قبیود بنخلیاد (رئیس سابق سازمان امنیت ایران که پس از نزاعش با شاه به خارج مهاجرت کرده بود) به دولت ایران خودداری کرد، اما رژیویه ۱۹۷۱ این روابط دوباره برقرار گردید.

روابط میان ایران و همسایه باختریش یعنی عراق بسیار پیچیده بود، میان این دو کشور اختلافهای جدی فراوانی وجود داشت. دشوارترین مسائل میان آنها موضوع خطوط مرزی در رود شط‌العرب بود. طبق قرارداد سال ۱۹۳۷ میان ایران و عراق خط مرزی دو کشور، کناره چپ این رودخانه تعیین شد و تمام عرض رودخانه و آب‌های آن به عراق تعلق گرفت، اگرچه به موجب همان قرارداد آزادی کشتی‌رانی برای ناوهای بازرگانی کلیه کشورها و ناوهای جنگی ایران و عراق آزاد اعلام شده بود. دولت ایران معتقد بود که قرارداد سال ۱۹۳۷، از سوی انگلیسها به ایران تحمیل شده و به منظور اجرای سیاست استعماری این کشور تنظیم گردیده است، بنابراین باید در متن این قرارداد تجدید نظر شود. به عقیده دولت ایران خط مرزی میان دولتین ایران و عراق در شط‌العرب نه ساحل چپ آن رودخانه، بلکه خط‌القدر آن بایستی تعیین می‌گردید. در پایان سالهای ۶۰، میان ایران و عراق مذاکره درباره این موضوع آغاز گردید، اما این مذاکرات به نتیجه‌ای نرسیدند. در آغاز ۱۹۶۹ ایران اعلام داشت که قرارداد سال ۱۹۳۷ را لغو شده می‌انگارد و پیشنهاد کرد قرارداد تازه‌ای باید در این باره منعقد گردد، این مسئله باعث تیره شدن روابط دو کشور گردید.

مسئله مهم دیگری که باعث تیرگی رابطه میان ایران و عراق گردید موضوع زوار ایرانی در اماکن مقدسه کربلا و نجف و شهروندان ایرانی‌ای که در عراق زندگی می‌کردند، بود. ایران دولت عراق را متهم کرد که زوار و شهروندان ایرانی را در عراق زیر فشار قرار می‌دهد. به ویژه هنگامیکه در سالهای ۱۹۶۸-۱۹۷۲ ده‌ها هزار نفر از شهروندان ایرانی

ساکن عراق از آن کشور بیرون رانده شدند، دولت ایران خشمگین گردید. انگیزه دیگر ناخشنودی دولت ایران از عراق اقامت تیمور بختیار در آن کشور بود، که از لبنان به عراق آمد.

در ژانویه ۱۹۷۵ عراق ایران را متهم کرد که علیه این دولت توطئه‌ای را سازمان داده است و به توطئه‌گران داخلی عراق اسلحه و پول می‌رساند و بنابراین به سفیر ایران در عراق تکلیف کرد تا آن کشور را ترک کند. در جواب این رفتار دولت ایران هم سفیر عراق را از ایران اخراج کرد. اما روابط سیاسی میان دو دولت آن وقت قطع نشد. علاوه بر این میان عراق و ایران یک رشته مسائل مورد اختلاف وجود داشت: این موارد کمک ایران به جدائی خواهان کرد عراق، اختلاف نظر در مورد چند نقطه مرزی، مسئله استفاده از آبهای رودخانه‌هایی که از خاک ایران سرچشمه می‌گرفتند و در خاک عراق جاری می‌شدند، و غیره بود.

در رابطه با اشغال سه جزیره خلیج فارس به وسیله ارتش ایران، دولت عراق در اول دسامبر ۱۹۷۱ قطع روابط سیاسی خود را با ایران اعلام داشت. پس از این رویداد در مرز ایران - عراق نیروهای از دوسو متمرکز شدند و بارها زد و خوردها و حوادثی مرزی بین طرفین رویداد.

در اکتبر ۱۹۷۳ به ابتکار عراق روابط سیاسی دو کشور از سر گرفته شد، اما میان ایران و عراق هنوز تشنج وجود داشت. در مارس ۱۹۷۵، در پی میانجیگری الجزایر، ایران و عراق موافقت کردند که مرزهای خود را با توافق طرفین علامت‌گذاری کنند و روابط دوستانه حسن همجواری میان دو دولت از نو گرفته شود.

ایران بابت دولت‌های عربی دیگر (مراکش، الجزایر، تونس و غیره) تقریباً روابط سیاسی عادی داشت، اگرچه به انگیزه اشغال سه جزیره خلیج فارس به وسیله ارتش ایران بگونه موقت این روابط به سردی گرائید و حتی باعث اعتراض عده‌ای از کشورهای عربی (کویت، لیبی و چند کشور دیگر) گردید.

ایران با همسایه خاوری یعنی افغانستان روابط دوستانه‌ای داشت. ضمن مارس ۱۹۷۳ درباره حل موضوع مورد اختلاف قدیمی دو کشور یعنی رودخانه هیرمند اقداماتی به عمل آمد. پس از کودتای ژوئیه ۱۹۷۳ که افغانستان رژیم جمهوری را اعلام داشت، دولت ایران این رژیم را به رسمیت شناخت.

میان ایران، ترکیه و پاکستان روابط دوستانه نزدیکی برقرار بود. این مسئله به ویژه نسبت به شرکت سه کشور در سازمان سنتو و سازمان همکاری منطقه‌ای آشکار می‌شود. ایران رسماً درباره مسئله ویتنام بر پایه موافقت‌نامه ژنو که به سال ۱۹۵۴ به امضاء

رسید، نظر می‌داد. اما درعین حال دولت ایران رژیم سایگون را به رسمیت شناخت و هنگام جنگ ویتنام به این رژیم کمک پزشکی می‌فرستاد. پس از آنکه در آغاز ۱۹۷۳ در پاریس موافقت‌نامه درباره ویتنام به امضاء رسید، ایران در پائیز همان سال جمهوری ویتنام را به رسمیت شناخت و با آن دولت روابط سیاسی برقرار کرد.

در اوت ۱۹۷۱ ایران دولت جمهوری توده‌ای چین را به عنوان یگانه دولت قانونی چین به رسمیت شناخت. در تهران و پکن سفیران دو کشور مشغول کار شدند. در سپتامبر ۱۹۷۲ ملکه ایران همراه نخست‌وزیر هویدا و چندتن از وزیران دیگر از جمهوری خلق چین دیدار کردند. پس از برقراری روابط سیاسی میان دو کشور، روابط بازرگانی هم برقرار گردید و به منظور پیشرفت این روابط هیئت‌های اقتصادی میان دو کشور مبادله گردیدند.

روابط ایران و شوروی

دولت شوروی در نخستین روزهای پیدایش سیاست خود، درباره روابط با ایران را بر پایه اصل لینی برابری همه مردم، احترام به حاکمیت کشورهای بزرگ و کوچک با رژیم‌های اجتماعی گوناگون، بنیان نهاد. دولت شوروی کوشش می‌کرد ایران را نسبت به استوار کردن استقلال ملی، آزاد شدن از قید امپریالیست‌ها، از بین بردن پس‌ماندگی اقتصادی و ایجاد اقتصاد ملی مستقل، پشتیبانی کند. اتحاد شوروی تلاش می‌کرد که روابط دوستانه و حسن‌همجواری را با ایران استوار گرداند و روابط اقتصادی متقابل برابر با این کشور را گسترش دهد.

علیرغم تلاش‌های کینه‌جویانه عناصر ارتجاعی داخلی ایران نسبت به اتحاد شوروی و حتی اقدام‌های گروه‌های تجاوزکار امپریالیست‌ها برای تیره کردن روابط ایران - شوروی، در ۲ دسامبر ۱۹۵۴ بنابه ابتکار دولت شوروی قراردادی میان شوروی و ایران منعقد شد که به موجب آن مسائل مرزی و مالی میان دو دولت به آسانی حل گردید. این قرارداد اختلاف نظر میان دو دولت را درباره مسائل مرزی از میان برد، این اختلاف مرزی طی سالیان دراز، از پیش‌بین ایران و شوروی وجود داشت. در آغاز سال ۱۹۵۷ علامت‌گذاری تعیین خطوط مرزی در سرتاسر مرزهای دو کشور پایان یافت. تمام مسائل مرزی میان اتحاد شوروی و ایران حل شد و رسماً اعلام گردید از این پس هیچ‌یک از دو دولت نسبت به مرزهای کشورشان ادعای ارضی ندارند.

درعین حال به موجب قرارداد ۱۹۵۴، سرانجام مسائل مالی دو دولت که زمان جنگ

جهانی دوم پیش آمده بود، کاملاً حل گردید.

دولت شوروی به سیاست پایداری صلح، تفاهم متقابل، و روابط حسن همجواری با ایران ادامه داد و پس از ورود ایران به پیمان تجاوزکار بغداد هم این سیاست را دنبال کرد. در نیمه سال ۱۹۵۶ شاه ایران از اتحاد شوروی دیدار کرد.

دولت شوروی ضمن تلاش به منظور استواری روابط دوستانه با ایران در ژوئیه ۱۹۵۶ حقوق و دارائی شرکت سهامی «کویرخوریان» را بلاعوض به دولت ایران واگذار کرد، تأسیسات این شرکت به سال ۱۹۲۵ به منظور بهره برداری از معادن نفت منطقه کویر خوریان (جنوب سمنان)، ایجاد شده بود.

در آوریل ۱۹۵۷ بین ایران و شوروی قراردادی مبنی بر حمل و نقل متقابل کالاهای ترانزیتی در سالهای ۱۹۵۷/۵۸-۱۹۵۹/۶۰ به امضاء رسید.

در ۱۱ اوت ۱۹۵۷ در تهران قراردادی میان شوروی و ایران امضاء شد که به موجب آن طرح مقدماتی بهره برداری برابر و مشترک دو دولت از مناطق مرزی رود ارس و اترک به منظور آبیاری و تولید برق، پیش بینی شد. اتحاد شوروی دولت ایران را در مبارزه با ملخ و لاروی بندرپهلوی کمک کرد. پزشکان شوروی از طریق بیمارستان شوروی تهران کمک های پزشکی فراوانی را برای مردم ایران انجام دادند.

انعقاد قراردادهای سال ۱۹۵۷ ایران و شوروی نشان داد که اتحاد شوروی ضمن روابطش با ایران قصد به دست آوردن امتیازات اقتصادی ندارد و اصول برابری و منافع متقابل دو کشور را در نظر می گیرد. ضمن انعقاد این قراردادها دولت شوروی، هیچگونه شرایط سیاسی ای مبنی بر محدود کردن استقلال و حاکمیت ملی کشور به ایران تحمیل نکرد. عملی شدن این قراردادها می توانست گامی جدی در راه استواری روابط دوستی و حسن همجواری دو کشور همسایه تلقی گردد. اما امپریالیست های امریکائی و انگلیسی و عناصر ارتجاع داخلی همدست آنها دست به اقدامهایی زدند که باعث بهم زدن بهبودی روابط ایران - شوروی گردیدند. پس از انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ در عراق دولت ایران به نخست وزیر اقبال به امضای پیمان دو جانبه نظامی میان ایران و امریکا تن در داد، به موجب این پیمان دامنه فعالیت های نظامی امریکائیان در ایران گسترش یافت، و حتی ایران را به ماجراهای جنگی محافل جنگ طلب امریکا که کوشش داشتند خاورمیانه از جمله ایران را به پایگاه عملیات تجاوزکارانه خود درگیر کنند، کشاند. از این حرکت چیزی جز ناسازگاری دولت ایران با روابط دوستانه و حسنه با دولت شوروی، فهمیده نمی شد.

ضمن ژانویه - فوریه ۱۹۵۹ در تهران میان دولت ایران و هیئت نمایندگی دولت

شوروی که در ایران بود، درباره انعقاد يك پیمان دوستی و عدم تعرض متقابل مذاکراتی جریان داشت. در جریان این مذاکرات دولت شوروی تلاش می کرد با دولت ایران به توافق برسد و موافقت کرد دولت ایران در طرح پیمان تجدید نظر کند. اما هنگام مذاکرات روشن شد که دولت اقبال در همان هنگام جداً آماده انعقاد پیمان دو جانبه نظامی با امریکاست، این پیمان در ۵ مارس ۱۹۵۹ در آنکارا به امضاء رسید.

هنگامیکه اقبال مذاکرات ایران - شوروی را در آغاز ۱۹۵۹ عمداً بهم زد روابط میان دو کشور سخت تیره شد. در مدت سه سال روابط ایران - شوروی غیرعادی و آشفته بود، این چگونگی ناخشنودی محافل پیشرفته و قشرهای دموکراتیک ایران و همچنین نارضائی قسمتی از بازرگانان را برانگیخت. اما دولت اقبال و دولت امینی که در ماه مه ۱۹۶۱ تشکیل شد هیچکدام اقدامی برای عادی کردن روابطشان با ایران انجام ندادند. پس از ناکامی سیاست کابینه امینی و استعفای او در اوت ۱۹۶۲، نخست وزیر جدید ایران اسدالله علم اعلام داشت که دولتش برای بهبودی روابط با شوروی تلاش خواهد کرد.

در نتیجه آغاز مذاکرات ایران - شوروی در ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۲ بین دو دولت یادداشت‌هائی رد و بدل گردید. دولت ایران ضمن یادداشتش به اتحاد شوروی اطمینان داد که «دولت نامبرده به هیچ دولت خارجی حق ایجاد پایگاه موشکی از هر نوع را در خاک ایران نخواهد داد». علاوه بر این وزیر امور خارجه ایران شفاهاً اعلام داشت که دولت متبوع او اجازه نخواهد داد ایران به پایگاه تجاوز علیه سرزمین اتحاد شوروی تبدیل گردد. در یادداشت جوابیه اتحاد شوروی گفته شد که دولت اتحاد جماهیر شوروی از اطمینانهای دولت ایران خشنود است، سفیر شوروی ضمن تسلیم یادداشتی یادآوری کرد که این پیمان «پایه روابط دوستانه شوروی و ایران را استوار می کند، و حتی به سود صلح و امنیت در منطقه خاور نزدیک و میانه خواهد بود».

محافل اجتماعی شوروی مبادله یادداشت‌های میان دولتین ایران و شوروی راستودند و تأیید کردند، از اطمینانهای دولت ایران به عنوان گام مهمی در راه بهبودی روابط شوروی - ایران یاد کردند. مبادله این یادداشت‌ها آغاز امیدبخشی به منظور عادی شدن روابط دو دولت تلقی شد.

در پایان ۱۹۶۲ اسنادی میان ایران و اتحاد شوروی مبادله گردید که به موجب آنها قرارداد حمل و نقل ترانزیتی و حتی سامان دادن به اختلافات و حوادث مرزی که در ۱۴ ماه مه ۱۹۵۷ در مسکو به امضاء رسیده بود، در نظر گرفته شد.

عادی شدن روابط ایران و شوروی از سوی محافل اجتماعی شوروی با خشنودی

استقبال گردید. در ۱۴ مارس ۱۹۶۳ ضمن گردهم آئی نمایندگان گوناگون مردم شوروی، شخصیت‌های هنری و علمی، کارگران و کلهغوزی‌ها در مسکو، انجمن شورای روابط فرهنگی با ایران تشکیل گردید، این سازمان به نزدیک کردن مردم شوروی و ایران و ایجاد تفاهم متقابل بین این دو ملت کمک می‌کرد.

موضوع همکاری اقتصادی میان ایران و شوروی آغاز گردید. در ۲۷ ژوئیه ۱۹۶۳ در تهران نخستین قرارداد همکاری اقتصادی وقتی میان شوروی و ایران به امضاء رسید. ضمن این قرارداد همکاری شوروی - ایران به منظور ایجاد ساختمان ئیدروالکتريك در منطقه مرزی رودخانه ارس، پیش‌بینی شد. روی رودخانه سدهائی ایجاد می‌گردید و دو ایستگاه ئیدروالکتريك در سدهای ایجاد شده درخاک ایران و شوروی هر يك با نیروی ۲۲ هزار کیلو وات ساخته می‌شدند، و سدهائی در منطقه گرادیز - اصلاندوز به منظور آبیاری ۱۲۰ هزار هکتار از زمین‌های میل - مغان ساخته می‌شد. برای پرداخت سهم هزینه ایران، دولت شوروی اعتباری به مبلغ ۳۵ میلیون روبل با شرایط تخفیف به ایران واگذار کرد. در قرارداد ۲۷ ژوئیه ۱۹۶۳ همچنین همکاری ایران و شوروی در زمینه عمران کشاورزی کناره مرداب پهلوی در دریای خزر پیش‌بینی شد، و آن شامل ایجاد تأسیسات پرورش ماهی خاویار و تولید مجدد ذخیره ماهی در آبهای ساحلی دریای خزر بود، ضمناً ساختمان ۱۱ سیلو در مناطق مختلف کشور با کمک فنی شوروی که رویهمرفته گنجایش ۸۰ هزار تن غله را داشت پیش‌بینی شد. ایجاد پایگاه ئیدرو تکنیک روی رودخانه ارس به سال ۱۹۷۱ انجام گرفت.

به سال ۱۹۶۴ قرارداد برقراری ایستگاه اطلاعات هوائی میان ایران و شوروی به امضاء رسید.

مهمترین اقدامات به منظور پیشرفت همکاری اقتصادی ایران و شوروی در سال ۱۹۶۵ انجام گرفت، در نتیجه این اقدامات در ۱۳ ژانویه ۱۹۶۶ قراردادی به امضاء رسید که دولت ایران با کمک فنی شوروی، يك کارخانه ذوب آهن را در نزدیکی اصفهان، يك کارخانه ماشین‌سازی در اراك و لوله‌کشی از معادن جنوبی گاز و نفت تا آستارا در مرز ایران و شوروی را، ایجاد می‌کرد، ساختمان لوله‌کشی گاز و بهره‌برداری مرحله یکم تولید کارخانه ذوب آهن به سال ۱۹۷۰ انجام یافت. در پایان ۱۹۷۱ نخستین فرآورده چدن از کارخانه بیرون آمد. اما به سال ۱۹۷۳ این کارخانه به تولید کالائی فرآورده‌های خود پرداخت. در سپتامبر ۱۹۷۲ کارخانه ماشین‌سازی اراك مورد بهره‌برداری قرار گرفت. به منظور ساختمان لوله‌گازرسانی به مرز اتحاد شوروی، دولت شوروی برای این طرح اعتباری در اختیار دولت ایران گذاشت، این چگونگی ضمن قرارداد سال ۱۹۶۶ ایران و شوروی پیش-

بینی شد.

به سال ۱۹۶۷ همکاری اقتصادی و فنی ایران - شوروی، در اجرای چهارمین برنامه ۵ ساله ایران (۱۹۶۸-۱۹۷۳) منظور گردید. برای این منظور اتحاد شوروی و ایران موافقت کردند که نمایندگان هر دو دولت، در سطح وزیران هر سال در کمیسیون مختلطی تشکیل جلسه دهند.

ضمن ژوئن ۱۹۶۷ در تهران میان دو دولت ایران و شوروی قراردادی درباره همکاری فنی در دوره چهارمین برنامه ۵ ساله ایران منعقد گردید. در این قرارداد پیش بینی می شد که دولت شوروی اعتباری به مبلغ ۱۶۰ میلیون روبل، به منظور اجرای يك رشته طرحهای صنعتی و فنی مهم، در اختیار ایران بگذارد. طرحهای مهم به قرار زیر بودند: بالابردن قدرت تولید کارخانه ذوب آهن اصفهان، و حتی گسترش کارخانه های تولید مواد خام، تأسیس کارخانه های تولید فلزات رنگی، نوسازی راه آهن جلفا - تبریز. قرار شد ساختمان ۲۲ سیلوی جدید به گنجایش ۳۰۰ هزار تن و افزایش گنجایش سیلوهای موجود از محل همین اعتبار تأمین شود. اعتبارهای دولت شوروی با شرایط تخفیف کامل و به شکل تحویل دستگاهها و کالاهای فنی و حتی کمکهای فنی به ایران داده می شد؛ این اعتبارات بایستی به وسیله تحویل گاز طبیعی به دولت شوروی، تحویل تولیدات صنعتی و کالاهای دیگر و صادرات سنتی از سوی ایران واریز می شدند.

در ماه مه ۱۹۷۵ دولتین ایران و شوروی موافقت کردند که خط تلفنی مستقیم بین دو کشور ایجاد کنند.

در اکتبر ۱۹۷۰ میان شوروی و ایران موافقت نامه ای امضاء شد که به موجب آن همکاری دو دولت در زمینه ایجاد ۸ آموزشگاه فنی در ایران پیش بینی می گردید، اعتبار تشکیل این آموزشگاهها از سوی دولت شوروی به ایران واگذار گردید. در مارس ۱۹۷۳ موافقت نامه ای میان ایران و شوروی در زمینه همکاری اقتصادی و فنی امضاء شد که به موجب آن کارخانه ذوب آهن اصفهان بایستی گسترش می یافت. ضمن این موافقت نامه گسترش شبکه راه آهن و معادن زغال سنگ و انجام عملیات زمین شناسی پیش بینی شد.

به سال ۱۹۷۵ دولت شوروی درباره اجرای ۱۳۵ طرح به دولت ایران کمک فنی کرد، در آغاز سال ۱۹۷۶-۷۴ طرح به مرحله بهره برداری رسید.

ضمن پیشرفت روابط شوروی - ایران، دیدار متقابل مدیران و شخصیت های دولتی دو کشور در ایران و شوروی دارای اهمیت فراوان بود. نمایندگان ایران از ل. ای. برژنف، ا. ن. کامسکیین، معاونان صدر شورای وزیران اتحاد شوروی، ن. ک. باپیاکف و د. ا. کپریلین، وزیران شوروی و. ف. گادبوژف، پ. پ. بشچف و غیره دیدار کردند. شاه

ایران محمد رضا پهلوی و نخست‌وزیر هویدا و وزیران دیگر به منظور بازدید به شوروی مسافرت کردند.

هنگام دیدار شاه از اتحاد شوروی در ۱۲ اکتبر ۱۹۷۲ قراردادی مبنی بر پیشرفت همکاری اقتصادی و فنی بین ایران و اتحاد شوروی به مدت ۱۵ سال امضاء شد.

بر پایه این اسناد در اکتبر ۱۹۷۳، ضمن ششمین جلسه کمیسیون شوروی - ایران طرفین درباره همکاری‌های اقتصادی، موافقت کردند، در چارچوب همکاری اقتصادی يك رشته طرح‌هایی را از جمله ایجاد پساپگاه برق در اهواز، گسترش قدرت تولید کارخانه ماشین‌سازی اراک، آماده کردن کادرهای فنی ایرانی و غیره، به مرحله اجرا درآورند. به سال ۱۹۷۵ در چارچوب همکاری ایران و شوروی ۲۰ مرکز آموزشی به منظور آماده کردن کادر متخصص فنی تأسیس گردید.

به موازات کامیابی پیشرفت همکاری اقتصادی شوروی و ایران، بازرگانی ایران و شوروی هم گسترش یافت. به سال ۱۹۷۰ در تهران قرارداد دراز مدت (۵ ساله) بازرگانی میان شوروی و ایران به امضاء رسید. در ظرف این مدت از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۳، حجم بازرگانی میان دو کشور ۸ برابر افزایش یافت. در عین حال از لحاظ میزان خرید کالاهای ایران از سوی شوروی، این کشور در میان دولت‌های بیگانه دیگر جای اول را داشت و تقریباً ۱/۴ کلیه کالاهای صادراتی ایران را به خود جلب کرد.

در پایان ۱۹۷۱ يك شرکت سهامی مختلط حمل و نقل ایران - شوروی تشکیل گردید، نصف از سهام این شرکت متعلق به شوروی و نیم دیگر از آن ایران بود. منظور از تأسیس این شرکت گسترش حمل و نقل بار میان ایران و شوروی بود - حمل کالاهای ایرانی به شوروی، و از راه شوروی به اروپا، و بالعکس.

در پی همکاری‌های اقتصادی و فنی ایران و شوروی و همچنین رشد بازرگانی میان دو دولت تا اندازه‌ای مبادلات فرهنگی و علمی هم به جریان افتاد. ضمن ۲۲ اوت ۱۹۶۶ در تهران موافقت‌نامه روابط فرهنگی میان شوروی و ایران به امضاء رسید، در این موافقت‌نامه گرایش طرفین به استواری همکاری فرهنگی و علمی بین دو دولت ذکر گردید. طرفین موافقت کردند که از تماس دانشمندان دو کشور با یکدیگر پشتیبانی و مبادلات آموزشی و فرهنگی را تشویق کنند، در زمینه‌های هنری تأثر و موسیقی با یکدیگر به همکاری پردازند، فیلم‌های هنری و علمی، کتابها و مجله‌ها، محصولات نمایشگاه‌های هنری و غیره را مبادله کنند. روابط ورزشی را گسترش دهند. این موافقت‌نامه در دسامبر ۱۹۶۷ به تصویب مجلس ایران رسید.

در ایران یاد بود صدمین زادروز د. ای. لنین را گرامی داشتند. يك هیئت نمایندگی

ایرانی برای شرکت در این جشن به اتحاد شوروی وارد شد. مسافرت اعضای انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی از سوی دو کشور انجام می گرفت.

دانشمندان شوروی در نخستین کنگره بین‌المللی ایران‌شناسان که در اوت - سپتامبر ۱۹۶۶ در تهران تشکیل گردید، شرکت کردند، همچنین در کنگره گرامی داشت بیرونی به سال ۱۹۷۳ و گردهم‌آئی‌های علمی دیگر حضور یافتند. دانشمندان ایرانی هم به نوبه خود برای شرکت در کنفرانس‌ها و کنگره‌های علمی اتحاد شوروی به این کشور مسافرت کردند. هنرمندان، فیلم‌سازان و ورزشکاران دو کشور با یکدیگر رابطه برقرار کردند. همکاری علمی میان ایران و شوروی به ویژه در زمینه علوم فنی، طبیعی، پزشکی و حتی آموزش و انتشار موضوعهای مربوط به آثار تاریخی ایران و ادبیات و شعر ترون وسطی گسترش یافت.

روابط ایران با کشورهای سوسیالیستی اروپای خاوری

هم اکنون در ایران روابط فعالانه‌ای با جمهوری سوسیالیستی رومانی در جریان است. در دهه اخیر شاه ایران چندبار رسماً از رومانی دیدار کرد و همچنین صدر شورای دولتی رومانی ن. چائوشسکی به ایران آمد. در سالهای ۱۹۶۶-۱۹۷۲ يك رشته قرار- دادهائی مبنی بر همکاری اقتصادی و تکنیکی میان دو کشور منعقد گردیده است. مهمترین این قراردادها امضای قرارداد اوت ۱۹۶۶ درباره تحویل تعدادی تراکتور از سوی رومانی به ایران و ایجاد کارخانه مونتاژ تراکتور در تبریز، بنای کارخانه تخته‌بری و نجاری در منطقه کناره دریای خزر (۱۹۶۹)، قرارداد ۱۹۷۱ درباره کمک فنی رومانی به ایران به منظور استخراج معادن، امور کشاورزی، و جنگلبانی است. به سال ۱۹۷۲ طرفین موافقت کردند که ایران با کمک رومانی يك مجتمع کشت و صنعت بنانهد، و حتی به ایجاد پالایشگاه، مجتمع پتروشیمی، کارخانه واگن‌سازی در اراک اقدام کند. ایران مقدار زیادی نفت به رومانی تحویل داد (۲۰ میلیون تن در سال ۱۹۷۲). میان ایران و رومانی روابط فرهنگی، علمی و ورزشی و مبادله دانشجو، گسترش یافت.

جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی و ایران هم به سال ۱۹۶۶ چند قرارداد اقتصادی منعقد کردند: ضمن سال ۱۹۶۶ در زمینه همکاری اقتصادی و فنی، دولت ایران ساختمان کارخانه ماشین‌سازی تبریز را به کمک چکسلواکی آغاز کرد؛ در ماه مه ۱۹۶۸ دولت چکسلواکی اعتباری به مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار به منظور خرید ابزار ماشین‌سازی به ایران

واگذار کرد، و قرار شد به عوض آن، نفت، پارچه و کالاهای دیگر ایرانی به آن دولت داده شود. میان این دو کشور مبادله بازرگانی فرهنگی و ورزشی در حال گسترش است. روابط ایران با بلغارستان، مجارستان، لهستان و یوگسلاوی پیشرفت می کند. میان رهبران دولتی این کشورها و ایران دید و بازدیدهای متقابلی انجام گرفته است. در سالهای ۱۹۶۲-۱۹۶۴ نمایندگان دیپلماتیک کشورهای بلغارستان، مجارستان و لهستان در ایران و بالعکس به سطح سفارت ارتقا یافتند. ایران با این کشورها قراردادهایی در زمینه همکاریهای اقتصادی و فنی منعقد کرده است. دولت‌های سوسیالیستی اروپای شرقی اعتبارهایی را با شرایط تخفیف کامل به ایران واگذار کردند و قرار شد به عوض آنها نفت و کالاهای دیگر دریافت کنند.

بلغارستان در زمینه استخراج معادن، ساختن سد های کوچک، عمران کشاورزی و حتی ساختن چند طرح صنعتی با ایران همکاری می کند. با همکاری مجارستان ایجاد کارخانه شکر در خرمشهر و اجرای چند طرح دیگر انجام می گیرد. اعتبارهایی که از سوی لهستان به ایران واگذار شده به مصرف ساختمان کارخانه شکر و خرید کشتی های بازرگانی از لهستان، می رسد. در زمینه صنایع بافندگی ایران از کمک فنی لهستان بهره می برد. اعتبارهای یوگسلاوی برای پیشرفت امور کشاورزی، دامداری، جنگلبانی و آبیاری ایران به کار می رود. به سال ۱۹۶۸ میان یوگسلاوی و ایران قراردادی منعقد گردید که آن دولت درباره اجرای طرح کشاورزی صنعتی در زمینی به مساحت ۱۰ هزار هکتار با بهره برداری از آبیاری سد دژ خوزستان، با ایران همکاری کند، برای این منظور، شرکت مختلط ایران - یوگسلاوی تشکیل گردید، ۵۱٪ سهام به ایران و ۴۹٪ به یوگسلاوی تعلق داشت. به سال ۱۹۷۲ ایران و یوگسلاوی موافقت کردند که همکاری خود را در زمینه بهره برداری از معادن، ساختن اسکله در یکی از بنادر ایران، امور کشاورزی، آموزش حرفه ای و غیره گسترش دهند.

میان ایران و این کشورهای سوسیالیستی اروپای خاوری روابط بازرگانی، علمی و ورزشی گسترش می یابد.

در دسامبر ۱۹۷۲ اعلامیه مشترک دولتی ایران و جمهوری دموکراتیک آلمان درباره برقراری روابط دیپلماتیک بین دو کشور، انتشار یافت. به سال ۱۹۷۵ ایران با ۱۰۸ کشور جهان روابط دیپلماتیک داشت.

به طور خلاصه پیشرفت تاریخی ایران به حکم ضرورت بی‌آمدهائی را به دنبال داشته است. رویدادهای تاریخی ایران ثابت می‌کنند که دگرگونی‌های اجتماعی این کشور، هیچگونه ارتباطی با چهره‌های تاریخی یا ویژگی‌هایی از نوع سنت‌ها و آئین‌های مرسوم مردم، آنگونه که هم‌اکنون ایدئولوگ‌های گروه‌های دست راستی حاکم مدعی‌اند، نداشته، بلکه بر پایه قانون‌مندی کلی پیشرفت اجتماعی جوامع بشری انجام گرفته است. ایران هم مانند همه کشورهای دیگر جهان به دنبال دگرگونی‌های پیوسته شکل‌های اجتماعی - اقتصادی، ضمن حفظ ویژگی‌هایی که معلول شرایط واقعی محیط در این کشور بوده، از لحاظ تاریخی پیشرفت کرده است.

این قانون‌مندی کلی اکنون هم در روند رویدادهای ایران انطباق‌پذیر است. ایدئولوگ‌های بورژوازی ملی ایران ادعا می‌کنند که در نتیجه اصلاحات ۱۵ ساله اخیر، طبقات و تضادهای طبقاتی رفته رفته از میان می‌روند و تمام ساکنان ایران از امکانات مساوی برخوردار خواهند شد، و اینکه روش‌های حکومتی ایران با دهقانان و کارگران تضادی ندارد و گویا کشور به سوی سرمایه‌داری پیش نمی‌رود، بلکه دارای رژیم ویژه ایرانی با کلیه خصوصیات ملیش خواهد شد و غیره. اما عملاً این ادعاها با واقعیت‌ها، از زمین تا آسمان فاصله دارند، مثلاً یکی از ادعاها اینست که سرشت ملی ایرانیان همیشه با رژیم سلطنتی سازگار بوده و خواهد بود.

به راستی ماهیت اصلاحات ایران امروز چیزی جز استواری روابط سرمایه‌داری،

نه تنها در زمینه صنایع بلکه در رشته‌های کشاورزی، نیست. بورژوازی ملی هم‌اکنون از لحاظ ایدئولوژی و سیاست خارجی به سوی گسرومهای دست راستی حاکم گرایش یافته است.

اصلاحات ارضی به منظور پیشرفت روابط سرمایه‌داری در اقتصاد کشاورزی، به گونه‌ایکه مالکان بزرگ، شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری داخلی و خارجی و اربابان توانگر روستاها، سودهای کلان ببرند، انجام گرفت.

تا اندازه‌ای پیشرفت سریع صنایع کشور در اثر درآمد سرشار از منابع نفتی انجام می‌گیرد. قسمتی از این درآمدها برای ایجاد تأسیسات صنعتی که در گذشته نزدیک بسیار ناچیز و در سطح پائین بودند، به کار می‌رود. از آنجا که دولت درآمدهای کلانی از نفت به دست می‌آورد و ضمناً سرمایه‌های خصوصی در ایران ناتوانند، نفوذ ژرف سرمایه‌های دولتی در اقتصاد ایران چشم‌گیر است. اما طرح گروه‌های دست راستی حاکم چنان است که در آینده، تأسیسات دولتی را به چهره‌های خصوصی واگذارند. یکی از ویژگی‌های پیشرفت صنعتی ایران کشاندن سرمایه‌های خارجی به سوی صنایع این کشور است، البته سرمایه‌گذاری خارجی در ایران با بهره‌کشی فوق‌العاده این سرمایه‌ها از ایران همراه می‌باشد.

پیشرفت روابط بورژوازی در ایران، اصلاحات فرهنگی، بهداشتی و حتی آزادی زنان را ایجاد می‌کند. چنین اقداماتی گامی به جلو در راه معو آثار فئودالی است، اما این اصلاحات سرشت محدودکننده‌ای دارند.

در زمینه سیاست خارجی ایران نوین، طبعاً گرایش‌های متضادی وجود دارد. ایران از یکسو در سازمان کشورهای نفت‌خیز که از منافع ملی کشورهای اوپک دفاع می‌کند و علیه کمپانی‌های نفتی جهان به مبارزه می‌پردازد، شرکت دارد، سیاست همکاری اقتصادی و فنی را با دولت شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر دنبال می‌کند، این کشور رسماً نسبت به تخلیه سرزمین‌های عربی از ارتش اسرائیل نظر می‌دهد، از پیشنهاد دولت‌های سوسیالیستی مبنی بر خلع سلاح و غیره در سازمان ملل متحد ظاهراً پشتیبانی می‌کند. از سوی دیگر درآمد کلان نفت را که چندبار در اثر افزایش قیمت نفت، بیشتر شد، برای خرید مقدار زیادی اسلحه گرانیها و بی‌مصرف از دولت‌های امپریالیستی به کار می‌برد.

سیاست ایران در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند عملاً به سود دولت‌های امپریالیستی در این منطقه است. در اینجا ایران، پس از تخلیه این منطقه به وسیله ارتش بریتانیا، نقش حفظ «امنیت» راه‌های صدور نفت از منطقه خلیج فارس را به جای انگلستان به دست می‌گیرد، و حتی به جنبش‌های آزادی ملی این منطقه (مداخله نظامی ایران در ظفار) حمله

می‌کند. در اینجا باید از عضویت ایران در سازمان سنتو، پیمان دو جانبه نظامی ایران و آمریکا که به سال ۱۹۵۹ منعقد شد، حضور مستشاران بی‌شمار نظامی آمریکا در ایران و حتی کشاندن سرمایه‌های خارجی در شرایطی که سود کلانی از ایران می‌برند، یاد کرد. اصلاحاتی که در ایران انجام می‌گیرد، از جمله شرکت کارگران در سود کارخانه‌ها و فروش سهام کارخانه‌ها به «کارگران و دهقانان» و قشرهای دیگر مردم، همه به منظور پیش‌گیری از پیکارهای طبقاتی است. اما با وجود صدور این قوانین همراه با تبلیغات گسترده‌ای که به منظور گمراهی توده‌ها انجام می‌گیرند، پیکار طبقاتی از جمله جنبش‌های اعتصابی کارگران از همان نخستین سالهای انجام اصلاحات آرام آرام آغاز شد و در سالهای اخیر به اوج رسیده‌اند. قشرهای دموکراتیک مردم ایران یعنی کارگران، روشنفکران، عناصر میهن‌پرست طبقات دیگر، برای آزادی کامل کشور از بند انحصارهای امپریالیستی و به منظور به‌چنگ آوردن حقوق دموکراتیک و آزادی، دارند به‌ها می‌خیزند.

پایان

تاریخ شماری

ایران باستان

تقریباً هزاره ۵۰-۴۰-ق.م: تاریخ آثار فرهنگ مومستر در زاگرس ایران - عراق
از طریق روش رادیوکربن

هزاره ۱۰-۸-ق.م: برقراری زمین کاری و دامداری در کردستان و لرستان
هزاره ۶-ق.م: گسترش روستاهای زمین کاری - دامداری در بیشتر قسمت‌های
سرزمین ایران

پایان هزاره چهارم ق.م: پیدایش خط ایلامی
هزاره ۳-ق.م: دولت‌های شهری ایلام. روابط بازرگانی و جنگی ایلام با سومرها
و آکادها

سده‌های ۲۳-۲۲-ق.م: نخستین یادآوری درباره لولوبی‌ها و کوتی‌ها، جنگ-
های آنها با آکادها. آنوبانی نی «پادشاه لولوبی»

سده ۲۲-ق.م: بابل زیر تسلط کوتی‌ها
۱۹۵۰-۱۹۰۰-ق.م: اهداتی، بنیان‌گذار دودمان‌های سوکالماخ‌های ایلامی،
پادشاهی‌های نشان و شوش

سده ۱۶-ق.م: چیرگی بابلیها بر کاسیت‌ها. ناتوانی ایلام
سده‌های ۱۴-۱۲-ق.م: تسلط ایلام میانه. کامیابیهای جنگی و شکوفائی
فرهنگ ایلام

سالهای ۱۱۸۵-۱۱۵۰-ق.م: پادشاهان ایلام شوتروک‌ناخونت اول و کوتیرناخونت.
چیرگی ایلام بر بابل

- ۱۱۵۰-۱۱۲۰ ق. م: حکومت شیطاناک - اینشوسیناک. چیرگی ایلام بر زاگرس
و بین‌النهرین
- پایان سده ۱۲ ق. م: شکست ایلامیها از پادشاه بابل نبوکدنصر ۱. آغاز سقوط
طولانی ایلام.
- سده ۹ ق. م: آغاز دوره تجاوز آشوریها به ایران
- ۸۴۳ ق. م: یادآوری مان‌ها و هادسویا
- ۸۳۴ ق. م: نخستین یادآوری مادها
- پایان سده ۹ - اواسط سده ۸ ق. م: چیرگی اورارت‌ها در شمال باختری ایران
- ۷۴۴- ق. م: آغاز دوره دوم تجاوز آشوریان به ایران. تشکیل نخستین استان-
های آشوری در این سرزمین
- پایان سده ۸ - آغاز سده ۷ ق. م: پیدایش پادشاهی هخامنشی، زیر حمایت ایلام.
- ۶۸۰-۶۷۰ ق. م: جنگ‌های پیروزمندانه مسانها با آشوریان. اسکیف‌ها و
کیمرتیزها در ایران
- ۶۷۲-۶۷۰ ق. م: طغیان در استانهای خاوری آشور. استقلال ماد.
- تقریباً ۶۵۰-۶۴۰ ق. م: لشکرکشی آشوریها به ایلام. ویرانی شوش و مراکز
دیگر ایلام
- تقریباً ۶۴۰- ق. م: کورش اول هخامنشی اطاعت از آشوریها را می‌پذیرد.
- بین ۶۴۰-۶۲۵ ق. م: مطیع کردن فرا ارت شاه هخامنشی، به وسیله شاه ماد.
آغاز چیرگی مادها
- ۶۲۴/۶۲۳-۵۸۴/۵۸۵ ق. م: پادشاه ماد کیاکسار.
- ۶۱۴ ق. م: تصرف آشور به وسیله مادها
- ۶۱۲ ق. م: تصرف نینوا به وسیله ارتش‌های ماد و بابل
- ۶۱۲-۶۰۵ ق. م: سقوط آشور و تقسیم آن بین مادها و پادشاه بابل جدید
- تقریباً ۶۱۰-۵۹۰ ق. م: پیوستن سرزمین‌های اورارت‌ها و اسکیف‌ها به قلمرو
مادها
- ۵۹۰-۵۸۵ ق. م: جنگ ماد ولیدی
- ۵۸۵/۵۸۴-۵۵۰ ق. م: آستیاژ پادشاه ماد
- ۵۵۳-۵۵۰ ق. م: قیام پادشاه پارس، کورش دوم علیه ماد
- ۵۵۰ ق. م: تشکیل دولت هخامنشی
- ۵۴۶ ق. م: چیرگی کورش دوم بر ولیدی

۵۳۹. ق. م: تصرف بابل به وسیله کورش دوم
۵۲۵. ق. م: تصرف کامبیز مصر را
۵۲۲. ق. م: کودتای گوماتا و سلطنت او
۵۲۲. ق. م: تصرف تاج و تخت هخامنشی به وسیله داریوش اول
- ۵۲۲-۵۲۰. ق. م: قیام در بابل، ماد، ایلام، مارگیان، پارت و مصر علیه هخامنشیان و سرکوبی آنها
- ۵۱۸-۵۱۲. ق. م: تجاوز هخامنشیان به متصرفات مقدونیه. مطیع کردن قسمت‌های شمال باختری هندوستان به وسیله آنها
۵۱۸. ق. م: آغاز اصلاحات داریوش یکم
- تقریباً ۵۱۴. ق. م: لشکرکشی داریوش یکم علیه اسکیف‌های شمال دریای سیاه.
- ۴۹۳-۵۰۰. ق. م: قیام علیه هخامنشیان در میلت
۴۹۰. ق. م: آغاز جنگ ایران و یونان
۴۸۰. ق. م: لشکرکشی خشایارشا به یونان. نبرد ماراتن
۴۴۹. ق. م: مذاکرات صلح میان پارسها و دولت‌های یونانی
۴۰۱. ق. م: شورش کورش صغیر
۳۳۴. ق. م: آغاز لشکرکشی اسکندر مقدونی علیه ایران
۳۳۱. ق. م: نبرد در نزدیکی گاوگاملاخ درهم شکستن ارتش پارس به وسیله اسکندر مقدونی
۳۳۰. ق. م: پایان دولت هخامنشی
- ۳۲۳-۳۳۰. ق. م: ایران در قلمرو حکومت اسکندر مقدونی
۳۲۳. ق. م: مرگ اسکندر مقدونی
۳۱۲. ق. م: آغاز دوره سلوکیدها
۳۰۵. ق. م: اعلام پادشاهی سلوکی اول. تشکیل دولت ساوکید
۲۴۷. ق. م: آغاز دوره پارت‌ها. تاریخ احتمالی بنیان گذاری حکومت پارت
- ۲۰۹-۲۰۶. ق. م: لشکرکشی از سوی شرق علیه پادشاه سلوکید آنتیوخ ۳
۱۴۱. ق. م: تصرف بین‌النهرین به وسیله پارت‌ها
۵۳. ق. م: درهم شکستن ارتش روم زیر فرماندهی کراسوس به وسیله پارت‌ها نزدیک کارا
- ۱۱۴-۱۱۷ میلادی: لشکرکشی امپراطور روم تراژان علیه پارت‌ها
- ۱۹۵: قیام علیه پارت‌ها در ماد و پارس

- ۲۲۳-۲۲۹: از میان رفتن حکومت پارت
- ۲۲۷/۲۲۶: تاجگذاری اردشیر ۱ ساسانی در تیسفون
- ۲۴۱-۲۷۲: پادشاهی شاپور اول
- ۲۲۵-۲۶۰: جنگ ایران و روم؛ امیر شدن امپراتور روم، والرین
- ۲۷۶: کشته شدن مانی بنیان‌گذار مسلك مانوی
- ۳۰۹-۳۷۹: پادشاهی شاپور دوم
- ۳۶۳: صلح میان ایران و روم در نصهین
- ۳۸۷: تقسیم ارمنستان و گرجستان میان ایران و روم
- ۳۹۹-۴۲۰: پادشاهی یزدگرد اول
- ۴۵۰-۴۵۱، ۴۸۱-۴۸۴: قیام مردم ماوراء قفقاز علیه ساسانیان
- ۴۸۴: شکست ایران در جنگ با ائتالیته‌ها، کشته شدن فیروز
- ۴۸۸-۴۹۶، ۴۹۸/۹-۵۳۱: پادشاه قباد اول
- تقریباً ۴۹۰-۵۲۸/۹: فعالیت مزدک، رهبر جنبش مزدکیان
- ۵۳۱-۵۷۹: حکومت خسرو اول انوشیروان
- ۵۴۰-۵۶۲: جنگ خسرو اول با بیزانتهین، هجوم ایرانیان به سوریه و آسیای صغیر
- ۵۷۰: تصرف یمن به وسیله ساسانیان
- ۵۷۱-۵۷۲: قیام در ارمنستان علیه چیرگی ایرانیان
- ۵۷۲-۵۷۹: دومین جنگ خسرو اول با بیزانتهین
- ۵۹۰: قیام اشراف زیر رهبری بهرام چوبینه علیه هرمز چهارم
- ۵۹۱: از بین بردن بهرام چوبینه به وسیله خسرو دوم به کمک بیزانتهین و واگذاری قسمتی از ارمنستان تا دریاچه وان به روم
- ۶۰۲: آغاز جنگ خسرو دوم (پرویز) علیه بیزانتهین
- ۶۲۸: لشکرکشی پیروزمندانه امپراتور بیزانتهین هراکلیوس به ایران؛ سرنگونی خسرو دوم به وسیله اشراف ایرانی و کشتن او
- ۶۲۸-۶۳۲: ستیزهای داخلی در ایران
- ۶۳۲-۶۵۱: پادشاهی یزدگرد سوم، سقوط دولت ساسانی

ایران قرون وسطی

۶۳۳-۶۵۱: چیرگی عربها بر ایران

- ۶۴۹: قیام مردم استخر (پرسپولیس قدیم) علیه عرب‌ها. تصرف و ویرانی استخر
به وسیله عرب‌ها
- ۶۶۱-۷۵۰: ایران در قلمرو خلفای بنی‌امیه
- ۶۶۱-۶۷۴: تلاش پیروز ساسانی برای سازمان‌دادن مقاومت در برابر عرب‌ها
در تخارستان
- ۶۸۵-۶۸۷: قیام مختار بن ابی‌عبید علیه خلیفه در عراق و خوزستان
- ۶۸۶-۶۹۷: قیام خوارج در عراق و خوزستان علیه بنی‌امیه
- ۷۴۷-۷۵۰: قیام علیه بنی‌امیه زیر رهبری ابومسلم
- ۷۵۰- نیمه دوم سده نهم: ایران در قلمرو خلفای عباسی
- ۷۵۵: قیام سمباد مغ در خاور ایران
- ۷۶۷: قیام زیر رهبری استاد سپس در خراسان
- ۷۷۸-۷۷۹: قیام «سرخ علمان» در گرگان
- ۸۰۶-۸۱۰: قیام مردمی زیر رهبری رفیع بن لیث
- ۸۱۶-۸۳۷: قیام ضد فتودالی زیر رهبری بابک در آذربایجان و باختر ایران (قیام
«المحمره» «سرخ جامگان»)
- ۸۲۱-۸۷۳: حکومت موروثی تاخیری‌ها در خراسان
- ۸۳۷: اعدام بابک در سامره
- ۸۳۹: قیام دهقانی در طبرستان (مازندران) زیر رهبری مازیار
- ۸۶۱-۹۰۰: دولت صفاریان
- ۸۶۴: قیام دهقانی در منطقه کناره‌ای دریای خزر
- ۸۶۴-۹۲۸: دولت شیعی علویان در مناطق کناره‌ای دریای خزر
- ۸۶۹-۸۸۳: قیام بودگان زنگی در قسمت جنوبی عراق و خوزستان علیه خلفای عباسی
- ۸۹۰-۹۴۰: قیام ضد فتودالی قرمطیان در ایران، عراق و سوریه
- ۸۹۹: برقراری دولت قرمطی در بحرین
- ۹۰۰: پیوستگی خراسان و خاور ایران به قلمرو سامانیان
- ۹۱۳: قیام دهقانان در طبرستان علیه سامانیان
- ۹۲۸-۹۴۲: حکومت آل‌زیار در گرگان
- ۹۳۵-۱۰۵۵: دولت آل‌بویه در باختر ایران
- پایان سده دهم: تصرف خاور ایران به وسیله غزنویان
- ۱۰۳۸-۱۰۶۳: فرمانروائی طغرل بیک، سلطان سلجوقی در ایران

- ۱۰۴۰: پیروزی سلجوقیان بر ارتش دولت غزنوی در نزدیکی داندناگان، تصرف خراسان به وسیله آنها
- ۱۰۶۳-۱۰۷۲: فرمانروائی سلطان البارسلان
- ۱۰۷۲-۱۰۹۲: فرمانروائی ملک‌شاه
- ۱۰۹۰-۱۲۵۳: دولت اسماعیلیان در شمال ایران
- ۱۱۱۸-۱۱۹۴: سلطانهای سلجوقیان عراق (در عراق و باختر ایران)
- ۱۱۴۸-۱۲۸۷: فارس در قلمرو اتابکان سلغری
- ۱۱۵۳: هجوم غزها به خراسان
- ۱۱۸۷-۱۱۹۴: تصرف خراسان و باختر ایران به وسیله خوارزمشاه تکش
- ۱۲۲۰-۱۲۵۶: تصرف ایران به وسیله مغولان
- ۱۲۵۶- اواسط سده ۱۴: دولت ایلخانان هلاکوئی در ایران و کشورهای همسایه
- ۱۲۵۶: تصرف قلمرو اسماعیلیان به وسیله دولت مغول -
- ۱۲۷۰: هجوم مغولهای جغتائی به خراسان
- ۱۲۹۵، اکتبر: پذیرش دین اسلام به وسیله غازان‌خان به عنوان دین رسمی دولتی
- ۱۲۹۶-۱۳۰۴: اصلاحات غازان‌خان
- ۱۳۳۶-۱۳۵۳: ستیزهای فتودالی در ایران. از هم پاشیدن دولت خلفا
- ۱۳۳۶-۱۴۱۱: دولت جلایریان در ایران
- ۱۳۳۷: قیام سربداران در خراسان علیه خانهای مغول
- ۱۳۳۷-۱۳۸۱: دولت سربداران در خراسان
- ۱۳۴۴-۱۳۵۶: دولت چوپانیان در آذربایجان
- ۱۳۵۰-۱۳۶۰: قیام مردمی در مازندران
- ۱۳۵۳-۱۳۵۷: تصرف جنوب ایران به وسیله دولت آل مظفر
- ۱۳۷۰: قیام مردمی در گیلان
- ۱۳۸۰-۱۳۹۳: تصرف ایران به وسیله ارتش تیمور
- ۱۳۸۳: سرکوبی قیام سربداران در سبزوار به وسیله تیمور
- ۱۳۸۸: سرکوبی قیام توده‌ای شهری در اصفهان به وسیله تیمور
- ۱۳۹۲: سرکوبی جنبش مردمی در مازندران به وسیله تیمور
- ۱۴۰۵-۱۴۰۹: ستیز داخلی جانشینان تیمور در ایران و آسیای میانه
- ۱۴۱۰-۱۴۶۸: دولت قره قوینلو
- ۱۴۴۱-۱۴۴۲: قیام زیر رهبری مشعشع در خوزستان

- ۱۴۵۲-۱۴۵۷: تصرف باختر ایران به وسیله جهان‌شاه قره قوینلو
- ۱۴۵۹: توافقی درباره تقسیم ایران میان تیموریان و قره قوینلو
- ۱۴۶۸: ازهم‌پاشیدگی دولت قره قوینلو به وسیله ارتش اوزون‌حسن آق‌قوینلو
- ۱۴۶۸-۱۵۰۱: آذربایجان و باختر ایران در قلمرو دولت آق‌قوینلو
- ۱۴۹۹: قیام عشایر کوچ‌نشین ترک - قزلباشها زیر رهبری صفویان علیه آق‌قوینلو
- ۱۵۰۲: آغاز حکومت دودمان صفوی. اعلام سلطنت اسماعیل صفوی؛ اعلام مذهب شیعه به‌عنوان دین رسمی ایران؛ تعیین تبریز به‌عنوان پایتخت حکومت.
- درفاصله ۱۵۰۰ و ۱۵۰۳: درهم شکستن دولت شیروانشاه و آق‌قوینلو به وسیله قزلباشان
- ۱۵۱۰: درهم شکستن ازبک‌ها به وسیله صفویان نزدیک مرو
- ۱۵۱۴-۱۵۵۵: جنگ‌های ایران و ترکیه
- ۱۵۱۴، ۲۳ اکتبر: نبرد چالدران؛ شکست صفویان به وسیله ارتش ترک
- ۱۵۱۹: تصرف گرجستان به وسیله صفویان
- ۱۵۴۸: انتقال پایتخت ایران از تبریز به قزوین
- ۱۵۵۵: قرارداد صلح ایران - ترک در امامیه
- ۱۵۷۰-۱۵۷۱: قیام مردمی ضد فتوای درگیلان
- ۱۵۷۱-۱۵۷۳: قیام پیشه‌وران و بینوایان شهری در تبریز
- ۱۵۷۶-۱۵۸۷: ستیزهای داخلی در ایران
- ۱۵۸۷-۱۶۲۹: فرمانروائی شاه‌عباس اول
- ۱۵۷۸-۱۵۹۰: جنگ ایران - ترک
- ۱۵۹۰: صلح اسلامبول با ترکها
- ۱۵۹۷/۹۸: انتقال پایتخت ایران از قزوین به اصفهان
- ۱۶۰۱-۱۶۰۲: تصرف بحرین به وسیله ایران
- ۱۶۰۲-۱۶۱۲: جنگ ایران و ترک
- ۱۶۱۲، ۲۰ نوامبر: قرار داد صلح بین ایران و ترک
- ۱۶۱۶-۱۶۱۸، ۱۶۲۳-۱۶۳۹: جنگ ایران و ترک
- ۱۶۲۹: قیام مردمی درگیلان
- ۱۶۳۹، ۱۷ مه: انعقاد قرارداد ایران - ترک در زهاب (قصر شیرین)

ایران عصر جدید

- ۱۷۰۸، ۱۷۱۵: قرارداد بازرگانی ایران - فرانسه، واگذاری حق کاپیتولاسیون
به فرانسویان
- ۱۷۰۹: قیام عشایر غلزالی افغان در قندهار علیه صفویان. قیام مردم تبریز
۱۷۱۱ و ۱۷۱۹: قیام لزگیها در قفقاز
۱۷۱۵: قیام کردها
- ۱۷۱۶: قیام افغانهای ابدالی علیه دولت ایران در استان هرات
- ۱۷۱۷-۱۷۲۲: قیام ضد صفوی شاهسونها - کردها، بلوچها، ارمنیها
- ۱۷۲۰: نخستین لشکرکشی افغانهای غلزالی به ایران
- ۱۷۲۲: دومین لشکرکشی افغانها به ایران؛ اشغال اصفهان به وسیله آنها و اعلام
سلطنت میرعمود غلزالی در ایران
- ۱۷۲۲، دسامبر } قیام علیه افغانها در قزوین
۱۷۱۳، ژانویه }
- ۱۷۲۳، ۲۳ سپتامبر: پیمان پترزبورگ شاه طهماسب با روسها
- ۱۷۲۴، ۱۲ ژوئن: پیمان روس - ترک درباره تقسیم استانهای شمالی - غربی ایران
- ۱۷۲۷: پیمان اشرف افغان با ترکها
- ۱۷۳۰: بیرون راندن افغانها از ایران
- ۱۷۳۰-۱۷۳۶: جنگ بین ایران و ترک. بیرون راندن ترکها از آذربایجان
- ۱۷۳۲: پیمان روس و ایران در رشت
- ۱۷۳۵: پیمان روس و ایران در گنجه
- ۱۷۳۶: اعلام سلطنت نادرشاه
- ۱۷۳۶-۱۷۳۷: ایران در قلمرو امپراطوری نادرشاه
- ۱۷۴۳-۱۷۴۶: جنگ نادرشاه با ترکها
- ۱۷۴۳-۱۷۴۷: قیام علیه نادرشاه در قفقاز، فارس، استرآباد، سیستان، کرمان
- ۱۷۴۷: کشته شدن نادرشاه. از هم پاشیدگی امپراطوری او
- ۱۷۴۷-۱۷۵۸: جنگ برای به دست آوردن قدرت در ایران میان افشارها، قاجارها،
بختیاریها و خانهای زند
- ۱۷۶۰: تسلط کریمخان زند بر ایران
- ۱۷۶۰- آغاز سالهای ۷۰: قیام مردمی در کرمان و استانهای دیگر ایران

- ۱۷۶۳: انعقاد قرارداد بازرگانی کریمخان با کمپانی هند شرقی
- ۱۷۷۶: تصرف بصره
- ۱۷۷۹: مرگ کریمخان زند
- ۱۷۷۹-۱۷۹۴: ستیز داخلی دودمان زند برای به دست گرفتن قدرت و جنگ با قاجاران
- ۱۷۹۴: برقراری قدرت آقامحمدخان قاجار در ایران
- ۱۷۹۵: هجوم تارا جگرانه آقامحمدخان به گرجستان
- ۱۷۹۶: تاجگذاری آقامحمدشاه و تصرف خراسان به وسیله او
- ۱۸۰۱، ۴ ژانویه: انعقاد پیمان سیاسی و بازرگانی میان ایران و انگلیس
- ۱۸۰۴-۱۸۱۳: نخستین جنگ ایران و روس
- ۱۸۰۷: انعقاد قرارداد فرانسه - ایران
- ۱۸۰۸: انعقاد قرارداد بازرگانی میان فرانسه و ایران
- ۱۸۰۹، ۱۲ مارس: انعقاد به اصطلاح قرارداد مقدماتی میان انگلیس و ایران
- ۱۸۱۳، ۱۳ اکتبر: انعقاد قرارداد صلح میان ایران و روس
- ۱۸۱۴، ۲۵ نوامبر: انعقاد قرارداد انگلیس و ایران
- ۱۸۲۶-۱۸۲۸: دومین جنگ ایران و روس
- ۱۸۲۸، ۱۰ فوریه: پیمان صلح ترکمن‌چای میان ایران و روس
- ۱۸۲۸-۱۸۲۹: وزیر مختار روسیه ا. س. گریبایدوف در ایران
- ۱۸۲۹، ۳۰ ژانویه: کشته شدن گریبایدوف در تهران
- ثلث اول سده ۱۹: شورش خانهای خراسان
- ۱۸۳۰-۱۸۳۳: لشکرکشی ولیعهد عباس میرزا به خراسان و مطیع کردن خانهای خراسان
- ۱۸۳۷-۱۸۴۲: نخستین نزاع ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات
- ۱۸۴۱: انعقاد قرارداد بازرگانی ایران و انگلیس
- ۱۸۴۸-۱۸۵۲: قیام مردمی ضد فتوای بابی‌ها در ایران
- ۱۸۴۹-۱۸۵۱: اصلاحات میرزا تقی‌خان امیرکبیر
- ۱۸۵۰، ژوئیه: اعدام باب
- ۱۸۵۱-۱۸۵۳: دومین نزاع ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات
- ۱۸۵۲، ژانویه: کشته شدن تقی‌خان امیرکبیر
- ۱۸۵۲: سوء قصد بابی‌ها به جان ناصرالدین‌شاه و قلع و قمع آنها
- ۱۸۵۶: انعقاد قرارداد ایران و آمریکا، واگذاری حقوق کاپیتولاسیون به اتباع

امریکائی در ایران

۱۸۵۶-۱۸۵۷: جنگ ایران و انگلیس

۱۸۵۷، ۴ مارس: امضای قرارداد صلح ایران و انگلیس

۱۸۶۲، ۱۸۶۵، ۱۸۷۲: واگذاری امتیاز تلگراف به کمپانی انگلیسی در ایران

۱۸۷۲: واگذاری امتیاز بهره‌برداری از نفت با بارون رویتر انگلیسی

۱۸۷۹: سازمان دادن بریگاد قزاق ایران به وسیله افسران تزاری روس

۱۸۸۸: دادن امتیاز از سوی ایران به کمپانی انگلیسی «برادران لنچ» درباره

کشتی‌رانی در رودخانه کارون. دادن امتیاز صید ماهی در دریای خزر

به لیانوزف روسی

۱۸۸۹: دادن امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی در ایران به رویتر انگلیسی

۱۸۹۰: واگذاری امتیاز تنباکو به کمپانی تالبوت انگلیسی از سوی دولت ایران.

سازمان دادن بانک استقراضی روس در ایران به وسیله سرمایه‌دار روسی

پلهاکف

۱۸۹۱: «بلوای تنباکو»؛ الغای امتیاز تنباکو

۱۸۹۲: دریافت نخستین وام خارجی ایران از انگلیس‌ها

۱۸۹۷: قیام مردمی علیه انگلیس‌ها در شوشتر

۱۸۹۹-۱۹۰۵: «بلوای کرسنگی» هیجانهای مردمی در استانهای ایران علیه

نیروهای استبدادی و زورگوئی خارجیان

۱۹۰۰-۱۹۰۲: دریافت وام ایران از روسیه

۱۹۰۱، مه: واگذاری امتیاز بهره‌کشی انحصاری از منابع نفتی ایران به شهروند

بریتانیائی دادسی

۱۹۰۱: قرارداد گمرکی ایران و روس

۱۹۰۳: قرارداد گمرکی ایران و انگلیس

آغاز ۱۹۰۵: تشکیل سازمان «انجمن مخفی» که خواهان انجام برخی اصلاحات

بورژوازی بود

۱۹۰۵: تشکیل سازمان سوسیال دمکرات در ایران «اجتماعیون عامیون»

پایان ۱۹۰۵: هجوم ارتش ترك به خاک ایران

۱۹۰۵، دسامبر }
آغاز انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران }
۱۹۰۶، ژانویه }

- ۱۹۰۶، ژوئن و ژوئیه: موج تازه جنبش مردمی، بست‌ها و تظاهرات در تهران، تبریز و شهرهای دیگر به منظور تشکیل مجلس ملی و انجام برخی اصلاحات بورژوازی
- ۱۹۰۶، ۵ اوت: صدور فرمان مشروطیت به وسیله مظفرالدین شاه
- ۱۹۰۶، سپتامبر: بست و جنبش توده‌ای مردم در تبریز علیه مرتجعان، تشکیل انجمن و سازمان مجاهدین در تبریز
- ۱۹۰۶، ۷ اکتبر: گشایش مجلس دوره اول ایران
- ۱۹۰۶، ۳۰ اکتبر: تصویب قانون اساسی به وسیله مظفرالدین شاه
- ۱۹۰۶-۱۹۰۷: تشکیل انجمن‌ها، سازمانهای مجاهدین و یکانهای فدائی در سراسر ایران. رشد جنبش ضد امپریالیستی و دهقانی
- ۱۹۰۶-۱۹۱۰: اعتصاب کارگران صنعت ماهی لیانوزف، کارگران بندر انزلی، کارگران چاپ، واگن، مستخدمان وزارتخانه‌ها در تهران
- ۱۹۰۷ فوریه: نزاع میان مجلس و محمدعلی شاه
- ۱۹۰۷-۱۸ (۳۱) اوت: موافقت انگلیس و روس در باره مرزبندی منطقه نفوذ هر کدام در ایران، افغانستان و تبت
- ۱۹۰۷، اکتبر: تصویب متمم قانون اساسی ایران به وسیله مجلس (۳ اکتبر) و شاه (۷ اکتبر).
- ۱۹۰۷: ناکامی تلاش‌های محمدعلی شاه به منظور انجام يك کودتای ضدانقلابی
- ۱۹۰۷: آغاز مداخله مسلحانه انگلیس در جنوب ایران
- ۱۹۰۸، ۲۳ ژوئن: کودتای ضدانقلابی به وسیله محمدعلی شاه، خراب کردن و ازهم پاشاندن مجلس، انجمن‌ها، تعطیل روزنامه‌های دموکراتیک،
- ۱۹۰۸، ژوئن - ۱۹۰۹، آوریل: قیام تبریز زیر رهبری ستارخان
- ۱۹۰۸، اکتبر: بیرون راندن ارتش شاه و باندهای خانهای مرتجع از تبریز، جنبش‌های اعتراضی در مشهد، استرآباد، اصفهان، گیلان
- پایان ۱۹۰۸: تشکیل گروه سوسیال دموکرات در تبریز و شهرهای دیگر ایران
- ۱۹۰۹، ژانویه - آوریل: محاصره تبریز به وسیله ارتش شاه
- ۱۹۰۹، ژانویه - مارس: به دست گرفتن قدرت از سوی مشروطه خواهان در اصفهان، بوشهر، بندرعباس، رشد جنبش مشروطیت در استانهای دیگر ایران
- ۱۹۰۸، ۸ فوریه: قیام انقلابی در رشت

- ۱۹۰۹، ۲۵ آوریل: حمله ارتش تزار روس به تبریز. سرکوبی قیام تبریز
- ۱۹۰۹، آوریل: اشغال بندرهای جنوب به وسیله ارتش انگلیس
- ۱۹۰۹، آوریل - ژوئیه: حرکت فدائیان گیلان و چریکهای بختیاری به تهران
- ۱۹۰۹ - ژوئیه: اشغال تهران به وسیله مشروطه خواهان، سرنگونی محمدعلیشاه، تشکیل دولتی از لیبرالها، مالکان و خانهای بختیاری.
- ۱۹۰۹: تشکیل کمیانی نفت ایران و انگلیس
- ۱۹۰۹، ۱۵ نوامبر: گشایش مجلس دوره دوم ایران
- پایان ۱۹۰۹: تشکیل حزب دموکرات بوزروازی ملی در ایران
- ۱۹۰۹-۱۹۱۱: جنبش ضدنژودالی دهقانان در منطقه های طالش، آستارا، استرآباد و خراسان
- ۱۹۱۰، ۷ اوت: خلع سلاح فدائیان ستارخان در تهران
- ۱۹۱۱، ۱۳ مه: ورود میسیون مالی امریکائی زیر نظر شوستر
- ۱۹۱۱، ۱۱ ژوئن: به تصویب رسیدن تجدید سازمان مالی به وسیله مجلس ایران. واگذاری اختیارات تام به شوستر در زمینه مالی
- ۱۹۱۱، ژوئیه: تلاش شاه مخلوع محمدعلی برای بازگشت به سلطنت
- ۱۹۱۱، پائیز: تارومار شدن حمله هواخواهان محمدعلیشاه مخلوع و فرار او از ایران
- ۱۹۱۱، ۲۹ نوامبر: التیماتوم دولت تزاری روس مبنی بر اخراج شوستر از ایران با پشتیبانی دولت انگلیس
- ۱۹۱۱، دسامبر: حمله تازه ارتش تزاری به مناطق شمال و ارتش انگلیس به مناطق جنوبی ایران
- ۱۹۱۱، ۲۳ دسامبر: کودتای مرتجعان، ازکار انداختن مجلس
- ۱۹۱۱، دسامبر - ۱۹۱۲ ژانویه: سرکوبی انقلاب در ایران
- ۱۹۱۱-۱۹۱۴: واگذاری وامهای جدید از سوی روس و انگلیس به ایران
- ۱۹۱۴، ۲ نوامبر: اعلام بی طرفی ایران در جنگ جهانی اول
- ۱۹۱۴، نوامبر: هجوم ارتش ترك به آذربایجان ایران و اشغال خوی، ارومیه، تبریز و شهرهای دیگر به وسیله ارتش
- پایان ۱۹۱۴: ورود دوباره ارتش انگلیس به جنوب ایران
- ۱۹۱۴-۱۹۱۸: قیامهای ضدانگلیسی عشایر در مناطق جنوبی ایران
- ۱۹۱۵، ژانویه: اشغال تبریز به وسیله ارتش های ترك - آلمان

- ۱۹۱۵، ژانویه: تعرض ارتش روس علیه ترکها و اشغال تبریز به وسیله روسها
در ۳۰ ژانویه
- ۱۹۱۵، مارس: موافقت سری انگلیس و روس بر سر تقسیم منطقه بیطرف ایران
۱۹۱۵: فعالیت جدی شبکه جاسوسی آلمانها در بوشهر، شیراز، کرمانشاه،
اصفهان، یزد، کرمان
- ۱۹۱۵، نوامبر: }
۱۹۱۶، آوریل: } قیامهای ضدانگلیسی در شیراز
- پایان ۱۹۱۵: تشکیل دولت «ملی» در قم
- ۱۹۱۵-۱۹۱۶: عملیات جنگی در منطقه همدان، کرمانشاه، خانتین بین متخاصمین
جنگ جهانی اول
- پایان ۱۹۱۵-آغاز ۱۹۱۶: اشغال همدان، کرمانشاه، قم، اصفهان به وسیله
ارتش روس
- ۱۹۱۶، مارس: ورود هیئت نظامی انگلیس زیر نظر ژنرال سایکس، تشکیل یگان
تفتک داران جنوب و اشغال جنوب ایران به وسیله ارتش انگلیس
- ۱۹۱۶: تشکیل سازمان سوسیالی دموکرات «عدالت»
- ۱۹۱۷-۱۹۱۸: فعالیت جدی یگانهای پارتیزانی جنگلی در گیلان و مازندران
- ۱۹۱۷، آوریل: تشکیل سازمان تروریستی بورژا - ناسیونالیست به نام «کمیته
مجازات» در تهران
- ۱۹۱۷، اوت: تشکیل حزب دموکرات آذربایجان

ایران زمان معاصر

- ۱۹۱۷، نوامبر: اعلام نخستین فرمان و خطابه از سوی دولت شوروی درباره
سیاست خارجی و روابط با ایران
- ۱۹۱۷، دسامبر: به رسمیت شناختن دولت شوروی از سوی ایران
- ۱۹۱۸، ۲۹ ژانویه: اعلام تصمیم دولت شوروی درباره الغای قرارداد ۱۹۰۷
انگلیس - روس و قراردادهای نابرابر دیگر که شکننده
استقلال ایران بود
- ۱۹۱۸: تشکیل شورای محلی در رشت و انزلی، رشد جنبش ملی در ایران
- ۱۹۱۸، ژانویه - مارس: تخلیه خاگ ایران از ارتش روس طبق تصمیم دولت شوروی

- ۱۹۱۸، ژوئن: اشغال ایران به وسیله انگلیس‌ها؛ تصرف مناطق شمالی و شمال شرقی ایران به وسیله ارتش انگلیس
- ۱۹۱۸، ژوئیه: ورود نخستین دیپلمات شوروی ای. ا. کولومیتزو به ایران
- ۱۹۱۸، ۳۰ ژوئیه: تصمیم دولت مصمصام السلطنه مبنی بر تجدیدنظر به لغو کلیه قراردادها و امتیازهای نابرابر و زیان بخش بادولت‌های خارجی
- ۱۹۱۸، ۱۲ اوت: انعقاد قرارداد بین کوچک‌خان و ژنرال انگلیسی دنسترویل
- ۱۹۱۸، ۳ نوامبر: تارومار کردن هیئت شوروی در ایران به وسیله گاردهای سفید
- ۱۹۱۹: یادداشت دولت و ثوق‌الدوله، خطاب به کنفرانس صلح پاریس درباره ادعای ارضی نسبت به خاک شوروی
- ۱۹۱۹: کشته شدن ای. ا. کولومیتزو
- ۱۹۱۹، ۹ اوت: امضای قرارداد ایران و انگلیس
- ۱۹۲۰، آوریل - سپتامبر: قیام دموکراتهای آذربایجان در تبریز زیر رهبری شیخ محمد خیا بانی
- ۱۹۲۰، ۲۰ مه: برقراری روابط سیاسی میان روسیه شوروی و ایران
- ۱۹۲۰، ۵ ژوئیه: اعلام جمهوری گیلان
- ۱۹۲۰، ژوئن: تشکیل حزب کمونیست ایران
- ۱۹۲۰، ژوئیه: ازهم پاشیدن جبهه واحد ملی در گیلان
- ژوئن - سپتامبر: قیام بینوایان کرد زیر رهبری خدائی در خراسان
- ۱۹۲۱، ۴ ژانویه: مذاکره به منظور تشکیل جبهه واحد ملی در گیلان، که با ابتکار کمونیست‌های ایرانی انجام گرفت
- ۱۹۲۱، ۲۱ فوریه: کودتای سید ضیاءالدین و رضاخان در تهران
- ۱۹۲۱، ۲۶ فوریه: امضای قرارداد ایران - شوروی در مسکو
- ۱۹۲۱، مه: استعفای سیدضیا و فرار او به بغداد، تشکیل جبهه واحد ملی در گیلان
- ۱۹۲۱، ژوئیه - اکتبر: قیام خراسان زیر رهبری کلنل محمدتقی خان
- ۱۹۲۱، سپتامبر: ازهم پاشیدن جبهه ملی در گیلان، پراکنده شدن چریک‌های کوچک‌خان زیر رهبری حزب کمونیست ایران (۲۹ سپتامبر). سرکوبی جنبش آزادی ملی در گیلان
- ۱۹۲۲ - فوریه: قیام تبریز زیر رهبری لاهوتی
- ۱۹۲۲، مارس - ژوئیه: جنبش دهقانی و قیام در گیلان
- ۱۹۲۲-۱۹۲۵: مطیع کردن خانهای شمال ایران، کردستان و خوزستان به وسیله دولت ایران

- ۱۹۲۲-۱۹۲۷: نخستین هیئت مالی امریکائی زیر نظر میلسپو
- ۱۹۲۳، آوریل: اعتصاب کارگران در تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس
- پایان ۱۹۲۳- آغاز ۱۹۲۴: مبارزه برای ایجاد رژیم جمهوری در ایران
- ۱۹۲۴، ۳۱ مارس: انتشار اعلامیه رضاخان مبنی بر انصراف از جنبش جمهوریخواهی
- سپتامبر- دسامبر: قیام ضد دولتی عشایر خوزستان زیر رهبری شیخ خزعل
- ۱۹۲۵: تارومار کردن اتحادیه‌ها و حزب کمونیست ایران به وسیله رضاخان
- ۱۹۲۵، ۳۱ اکتبر: تصمیم مجلس پنجم درباره برکناری دودمان قاجار از سلطنت ایران و واگذاری آن به دولت موقت رضاخان
- ۱۹۲۵، ۱۲ دسامبر: اعلام مجلس مؤسسان مبنی بر سلطنت رضاشاه در ایران
- ۱۹۲۶، ژوئن- اکتبر: قیام دهقانان و سربازان در آذربایجان ایران، گیلان، خراسان و فارس
- ۱۹۲۷-۱۹۲۸: نزاع ایران و انگلیس بر سر مسئله بحرین
- ۱۹۲۷، اول اکتبر: امضای قرارداد شوروی - ایران در باره تضمین بیطرفی هر دو دولت
- ۱۹۲۸، مه: الغای رژیم کاپیتولاسیون و برقراری آزادی عمل در تعرفه گمرکی
- ۱۹۲۸: ایجاد بانک ملی ایران
- ۱۹۲۸-۱۹۳۰: قیام ضد نفوذالی دهقانان و قیام عشایر
- ۱۹۲۹: اعتصاب کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس. اعتصاب کارگران راه آهن در مازندران
- ۱۹۳۰: انتقال حق انتشار اسکناس از بانک انگلیسی شاهنشاهی به بانک ملی ایران
- ۱۹۳۱، ۲۵ فوریه: تصویب قانون انحصار تجارت خارجی. اعتصاب کارخانه پارچه‌بافی «وطن» در اصفهان
- ۱۹۳۱، مه: صدور قانون ضد کمونیستی
- ۱۹۳۳، ۲۹ آوریل: تمدید قرارداد شرکت نفت انگلیس و ایران
- ۱۹۳۵: صدور فرمان رفع حجاب و تغییر لباس. فرمان تغییر نام «پرس» به ایران
- ۱۹۳۷: امضای پیمان سعدآباد به وسیله ایران، ترکیه، عراق و افغانستان
- ۱۹۳۸: معاکمه رهبران و فعالان حزب کمونیست ایران و اتحادیه‌ها («گروه ۵۳ نفری»)
- ۱۹۳۸: راه افتادن راه آهن سرتاسری ایران
- ۱۹۳۹، ۳ سپتامبر: اعلام بیطرفی دولت ایران در جنگ دوم جهانی

- ۱۹۴۱، ۲۶ ژوئن: یادداشت دولت شوروی به ایران مبنی بر فعالیت‌های خرابکارانه و جاسوسی عمال آلمانی در ایران
- ۱۹۴۱، ۱۹ ژوئیه و ۱۶ اوت: یادداشت مشترک انگلیس و شوروی در این باره
- ۱۹۴۱، ۲۵ اوت: ورود ارتش‌های شوروی و انگلیسی به ایران
- ۱۹۴۱، ۱۶ سپتامبر: برکناری رضاشاه از سلطنت به سود پسرش محمدرضا
- ۱۹۴۱، ۱۹ سپتامبر: فرمان دولت مبنی بر آزادی زندانیان سیاسی
- ۱۹۴۱، اکتبر: تشکیل حزب توده ایران
- ۱۹۴۲، ۲۹ ژانویه: امضای قرارداد شوروی - ایران - انگلیس مبنی بر اتحاد این سه دولت علیه آلمان هیتلری
- ۱۹۴۲: ورود ارتش آمریکا به ایران
- ۱۹۴۲-۱۹۴۳: دعوت قوام السلطنه از مستشاران امریکائی به منظور خدمت در ارتش و ژاندارمری ایران
- ۱۹۴۳، ۸ آوریل: امضای قرارداد بازرگانی ایران و آمریکا
- ۱۹۴۳-۱۹۴۵: احضار هیئت مالی میلسپو برای بار دوم
- ۱۹۴۳، ۲۸ نوامبر - اول دسامبر: تشکیل کنفرانس سران سه کشور، شوروی، آمریکا و انگلیس در تهران و اعلامیه آنها
- در باره ایران
- ۱۹۴۳، نوامبر: تشکیل انجمن فرهنگی ایران و شوروی
- ۱۹۴۴، اوت: نخستین کنگره حزب توده ایران
- ۱۹۴۵، فوریه: تارومار کردن سازمان حزب توده ایران در یزد، اصفهان و شهرهای دیگر ایران
- ۱۹۴۵، اواسط: تشکیل حزب دموکرات آذربایجان در آذربایجان ایران
- ۱۹۴۵، ۲۵-۲۸ اکتبر: نخستین کنگره حزب دموکرات کردستان در مهاباد
- ۱۹۴۵، ۲۰-۲۱ نوامبر: مجمع عمومی خلق آذربایجان ایران
- ۱۹۴۵، ۱۲ دسامبر: گشایش مجلس ملی آذربایجان ایران و تشکیل دولت خودمختار
- ۱۹۴۵، پایان: اوج‌گیری جنبش دموکراتیک در تمام استانهای ایران
- ۱۹۴۶، ژانویه: تشکیل دولت خودمختار کرد در مهاباد
- ۱۹۴۶، ۴ آوریل: امضای قرارداد ایران و شوروی درباره تشکیل شرکت سهامی مختلط ایران و شوروی برای بهره‌برداری از نفت شمال
- ۱۹۴۶، ۱۳ ژوئن: امضای موافقت‌نامه دولت مرکزی ایران با رهبران دولت

خودمختار آذربایجان

۱۹۳۶، ۱۴-۱۶ ژوئیه: اعتصاب سیاسی همگانی در تأسیسات نفت جنوب در خوزستان

۱۹۴۶، ژوئیه - اوت: هجوم دولت علیه حزب توده ایران و سازمانهای دموکرات دیگر

۱۹۴۶، اول اوت: ترمیم کابینه توام در پیوستن سه تن از اعضای حزب توده - ایران به کابینه

۱۹۴۶، اکتبر: موافقت دولت ایران با خانهای عشایر جنوب ایران و اخراج سه تن از اعضای توده ای کابینه

۱۹۴۶، ۱۰ دسامبر: درهم شکستن جنبشهای دموکراتیک در آذربایجان و کردستان به وسیله ارتش دولتی

۱۹۴۷، ۳۱ مارس: اعدام رهبران حزب دموکرات کرد

۱۹۴۷، نیمه اول: پیگرد سازمانهای حزب توده ایران، اتحادیهها و سازمانهای دموکراتیک دیگر

۱۹۴۷، ۶ اکتبر: انعقاد قرارداد امریکا- ایران و فعالیت میسیون نظامی امریکا در ایران

۱۹۴۷، ۲۲ اکتبر: تصمیم مجلس مبنی بر لغو قرارداد ۴ آوریل ۱۹۳۶ ایران و شوروی

۱۹۴۸، ۲۳-۲۶ آوریل: دومین کنگره حزب توده ایران

۱۹۴۸-۱۹۵۵: نخستین برنامه ۷ ساله پیشرفت اقتصادی ایران

۱۹۴۹، ۴ فوریه: سوء قصد تحریک آمیز به جان شاه، غیر قانونی کردن حزب توده ایران به وسیله دولت، فشار سخت بر سازمانهای دموکراتیک

۱۹۴۹، آوریل - مه: تأسیس سنا، تشکیل مجلس مؤسسان و محدود کردن حقوق قانونی مردم

۱۹۴۹، ۲۷ ژوئیه: رد به اصطلاح «قرارداد متمم» نفت از سوی مجلس ۱۵

۱۹۴۹، اکتبر: تشکیل سازمان جبهه ملی مخالف دولت

۱۹۵۰، ۲۳ مه: امضای قرارداد نظامی بین ایران و امریکا در واشنگتن

۱۹۵۰، ژوئیه: جمع آوری امضاء مبنی بر موافقت بیانیه صلح جمعیت طرفداران صلح استکهلم (در دسامبر ۱۹۵۰-۵۰۰ هزار امضاء جمع آوری شد)

۱۹۵۰، ۴ ژانویه: امضای قرارداد بازرگانی شوروی - ایران

۱۹۵۰- آغاز ۱۹۵۱: جنبش توده ای علیه شرکت نفت انگلیس و ایران

- ۱۹۵۱، ۱۵ مارس: تصمیم مجلس شورا درباره ملی کردن صنعت نفت
- ۱۹۵۱، مارس - آوریل: اعتصاب عمومی در تأسیسات شرکت انگلیس - ایران
- ۱۹۵۱، ۲۹ آوریل: انتصاب مصدق به نخست‌وزیری ایران
- ۱۹۵۱، ۱۷ مه: نخستین کنگره جمعیت ملی پیکار علیه شرکت نفت انگلیس و ایران
- ۱۹۵۱، مه - ژوئن: مداخله انگلیس و امریکا در امور داخلی ایران به منظور انصراف این دولت از اجرای قانون ملی شدن نفت
- ۱۹۵۱، ۱۵ ژوئیه: ورود هریمن به ایران؛ سرکوبی خونین تظاهرات مردم که علیه ورود او به ایران برگذار شده بود
- ۱۹۵۱، اکتبر: برکنار کردن کارشناسان انگلیسی از صنعت نفت ایران؛ ارجاع مسئله نفت به شورای امنیت سازمان ملل متحد
- ۱۹۵۱ - نیمه اول ۱۹۵۳: جنبش ضد فئودالی دهقانان، اعلام کمک همگانی به دهقانان. اعتصابات بسی‌شمار سیاسی و اقتصادی کارگران در تهران، آبادان، اصفهان و مراکز صنعتی دیگر ایران
- ۱۹۵۲، فوریه: دومین کنگره جمعیت ملی پیکار علیه شرکت نفت ایران و انگلیس
- ۱۹۵۲، ۱۶ ژوئیه: استعفای مصدق در نتیجه توطئه امپریالیست‌ها
- ۱۹۵۲، ۱۸ ژوئیه: انتصاب قوام السلطنه به نخست‌وزیری ایران. تظاهرات اعتراض‌آمیز مردم، برخورد خونین تظاهرکنندگان با پلیس و ارتش در تهران
- ۱۹۵۲، ۲۱ ژوئیه: استعفای قوام السلطنه و انتصاب مجدد مصدق به نخست‌وزیری
- ۱۹۵۲، ۲۲ اکتبر: قطع روابط سیاسی ایران با انگلستان
- ۱۹۵۲، ۲۳ اکتبر: تصویب قانون امنیت اجتماعی، ممنوع کردن میتینگ‌ها، تظاهرات و اعتصابات
- ۱۹۵۲، اکتبر: تصمیم دولت مصدق درباره افزودن ۱۰٪ به سهمیه محصول دهقانان و الغای عوارض جنسی
- ۱۹۵۳، ژانویه: تصویب قانون بیمه‌های اجتماعی (خسارت‌بیکاری و بیماری و غیره)
- ۱۹۵۳، ۹ اوت: کودتای ارتجاعی ژنرال زاهدی. تارومار کردن سازمانها و روزنامه‌های پیشرفته، متلاشی کردن جبهه ملی؛ بازداشت‌های دسته‌جمعی و سرکوبی شرکت‌کنندگان در جنبش‌های دموکراتیک
- ۱۹۵۳، دسامبر: تجدید روابط سیاسی ایران با انگلستان

- ۱۹۵۴، اوت - سپتامبر: بازداشت دسته‌جمعی افسران پیشرفته ایرانی و غیر نظامیان
- ۱۹۵۴، ۷ دسامبر: صدور حکم اعدام ۱۲ تن از رهبران حزب توده ایران و اتحادیه‌های دموکراتیک
- ۱۹۵۴، ۱۹ سپتامبر: امضای قرارداد نفت دولت ایران با کنسرسیوم بین‌المللی نفت
- ۱۹۵۴، ۲ دسامبر: امضای موافقت‌نامه شوروی - ایران درباره سازمان دادن خطوط مرزی و مسائل مالی
- دومین برنامه پیشرفت اقتصادی ایران: { ۱۹۵۵، سپتامبر
۱۹۶۲، سپتامبر
- ۱۹۵۵، اکتبر (تصویب شاه ۳ نوامبر): شرکت ایران در پیمان تجاوزکار بغداد پایان ۱۹۵۵: تصویب قانون تخفیف به سرمایه‌گذارهای خارجی
- ۱۹۵۶، ۲۵ ژوئن - ۱۳ ژوئیه: بازدید شاه ایران، محمدرضا پهلوی از اتحاد جماهیر شوروی
- ۱۹۵۶، ۲۹ ژوئیه: تصمیم شوروی درباره واگذاری دارائی شرکت سهامی نفت خوریان (۱۹۲۵ تشکیل شد) به رایگان به ایران
- ۱۹۵۷، ۱۶ آوریل: انعقاد قرارداد شوروی - ایران درباره عبور ترانزیتی کالاها
- ۱۹۵۷، ۱۱ اوت: انعقاد قرارداد ایران و شوروی درباره تهیه طرحهای استفاده مشترک از رودخانه‌های مرزی ارس و اترک
- ۱۹۵۷، اوت: واگذاری امتیاز نفت به کمپانی نفتی ایتالیائی «آجیپ مینارایا» (سیرپ)
- ۱۹۵۷: تشکیل حزب بورژوا مالک «مردم»
- ۱۹۵۸، ۱۱ مه: اعدام خسرو روزبه عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران
- ۱۹۵۸، مه: واگذاری امتیاز نفت به کمپانی امریکائی «پان امریکن پترلیوم - کورپوریشن»
- ۱۹۵۸، ژوئیه: اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه‌ها در تهران، پیدایش موج تازه اعتصابی در ایران
- ۱۹۵۸: تشکیل حزب مالک بورژوا «ملیون»
- ۱۹۵۹، فوریه: قطع مذاکرات ایران و شوروی به وسیله دولت اقبال
- ۱۹۵۹، ۵ مارس: امضای پیمان دو جانبه ایران با امریکا
- ۱۹۶۰: تشکیل سازمان اوپک (سازمان کشورهای نفت‌خیز) با شرکت ایران
- ۱۹۶۰، ۱۱ ژانویه: تیراندازی پلیس و ژاندارمری بروی تظاهرکنندگان در تهران

- ۱۹۶۰، مارس: تصویب قانون اصلاحات کشاورزی در دوره ۱۹ مجلس شورای اوسنا
- ۱۹۶۰، تابستان: تجدید فعالیت جبهه ملی
- ۱۹۶۰، اوت: اتحاد حزب توده ایران و حزب دموکرات آذربایجان
- ۱۹۶۰، اوت - ۱۹۶۱، مه: لغو انتخابات قلابی نمایندگان مجلس دوره ۲۰ به وسیله شاه
- ۱۹۶۰-۱۹۶۱: هیجان دانشجویان و تظاهرات علیه سیاست اقبال
- ۱۹۶۰، پایان - آغاز ۱۹۶۲: رشد جنبش اعتصابی کارگران و مستخدمان، حمله ضد فئودالی دهقانان
- ۱۹۶۱، ۱۸ مه: می تیگ توده‌ای در تهران و تقاضای لغو شرکت ایران در پلوتک-های نظامی
- ۱۹۶۲، ۲۱ ژانویه: تظاهرات ضد دولتی دانشجویان دانشگاه تهران
- ۱۹۶۲، ۹ ژانویه: تصویب قانون جدید درباره اصلاحات ارضی
- ۱۹۶۲، ۱۵ سپتامبر: یادداشت دولت ایران به شوروی درباره اطمینان دادن از اینکه این دولت اجازه ایجاد پایگاه موشکی به خارجیان را نخواهد داد
- ۱۹۶۳، ۲۶ ژانویه: انجام همه پرسی عمومی درباره اصلاحات، تصویب قانون متمم اصلاحات ارضی
- ۱۹۶۳، ۳ مارس: صدور فرمان واگذاری حقوق برابر مردان به زنان ایران در انتخابات مجلس
- ۱۹۶۳، آغاز ژوئن: حملات ضد دولتی در تهران، قم، ری، مشهد، با پشتیبانی مالکان بزرگ و روحانیان مرتجع، که از اصلاحات دولت ناراضی بودند.
- ۱۹۶۳، ۲۷ ژوئیه: امضای قرارداد همکاری اقتصادی و فنی شوروی و ایران، که ضمن آن ساختمان تأسیسات نیدروالکتریک در رودخانه ارس، لارویی مرداب پهلوی، ساختمان کارخانه تولید ماهی و ۱۱ سیلو پیش‌بینی می‌شد.
- ۱۹۶۳، دسامبر: تشکیل حزب دولتی «ایران نوین»
- ۱۹۶۳-۱۹۷۳: اجرای اصلاحات ارضی و اصلاحات دیگر
- ۱۹۶۴: تشکیل سازمان همکاری منطقه‌ای (ایران، پاکستان، ترکیه)
- ۱۹۶۶، ۱۳ ژانویه: امضای قرارداد ایران و شوروی درباره تأسیس کارخانه

- ذوب آهن با کمک شوروی در نزدیکی اصفهان، کارخانه
ماشین سازی در اراك و لوله کشی گاز
- ۱۹۶۶، ۱۵ اوت: قرارداد ایران - رومانی درباره ساختن کارخانه تراکتور-
سازی در تبریز به کمک رومانی
- ۱۹۶۷: تصویب قانون افزایش حقوق زنان در رابطه با خانواده
- ۱۹۶۹، ژانویه: تصویب قانون فروش زمین های مالکان متوسط و کوچک
به دهقانان
- ۱۹۷۰: پایان ساختمان لوله کشی گاز سرتاسری
- ۱۹۷۰-۱۹۷۱: آشفستگی دانشجویان دانشگاه تهران
- ۱۹۷۱، فوریه: حمله مسلحانه به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل (گیلان)
- ۱۹۷۱، ۱۵ اوت: حل مسئله بحرین، اعلام استقلال بحرین
- ۱۹۷۱، اول دسامبر: ارتش ایران جزایر کوچک ابوموسی تمب بزرگ و تمب
کوچک را در خلیج فارس اشغال کرد
- ۱۹۷۱، دسامبر: قطع روابط سیاسی عراق و ایران
- ۱۹۷۱، ۲ دسامبر: به رسمیت شناختن فدراسیون شیخ نشین های خلیج فارس
به وسیله ایران
- ۱۹۷۱-۱۹۷۶: سرکوبی توده ای و اعدام و محکومیت های سنگین در دادگاه های
نظامی
- ۱۹۷۲، اوت: اعتصاب کارگران حمل و نقل شهری در تهران
- ۱۹۷۳: گسیل داشتن ارتش ایران برای سرکوبی جنبش پارتیزانی در ظفار (عمان)
- ۱۹۷۳، اکتبر: بازداشت ۱۲ تن از اعضای یک گروه مخفی که به دربار نزدیک
بودند، به اتهام سوء قصد به شاه و خانواده اش
- ۱۹۷۳: انعقاد قرارداد با کنسرسیوم مبنی بر تحویل رسمی تأسیسات و پالایشگاه
نفت به دولت ایران و تضمین واگذاری فروش نفت به وسیله کمپانی های
وابسته به کنسرسیوم به مدت ۲۰ سال
- ۱۹۷۳، اکتبر: تجدید روابط دیپلماتیک دولتین ایران و عراق به ابتکار دولت عراق
- ۱۹۷۵، مارس: انحلال تمام احزاب سیاسی موجود ایران و ادغام آنها در حزب
واحد «رستاخیز»
- ۱۹۷۵: صدور قانون فروش ۹۹٪ سهام کارخانه های دولتی و ۴۹٪ سهام تأسیسات
خصوصی به «مردم».